



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

زندگینامہ سیارے دکتر مظهر بقایے

کتاب دوم

با و برائیں مجدد و احیائے
دکتر حسین آبادیان

موسسہ مطالعات و پژوهشہائے سیاسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی

نویسنده:

حسین آبادیان

ناشر چاپی:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۵	پیشگفتار بر چاپ دوم
۱۹	مقدمه
۲۹	فصل یک
۲۹	درباره مشروطه کرمان
۳۷	فصل دو
۳۷	میرزاشهاب راوری و مجمع احیاء نفوس
۴۷	فصل سه
۴۷	مظفر بقایی؛ دوره کودکی و دانشجویی
۶۱	فصل چهار
۶۱	بقایی و دوره کارآموزی سیاسی
۷۱	فصل پنج
۷۱	حزب دمکرات قوام، اسب تروای بقایی
۸۱	فصل شش
۸۱	امریکا و تحولات داخلی ایران
۸۱	تکاپوهای جرال دوهر
۸۶	امریکا و نخبگان سیاسی ایران بعد از قوام
۹۷	ایالات متحده و تجربه دولت رزم آراء
۱۰۳	دکتر هنری گرییدی و نخبگان سیاسی ایران
۱۱۵	قتل رزم آراء، ملی شدن نفت و مواضع امریکا
۱۲۰	امریکا، نخست وزیری مصدق و بحث ملی شدن نفت

۱۳۳	فصل هفت
۱۳۳	بقائی، نفت و سیاست از کابینه ساعد تا ترور رزم آرا
۱۹۴	فصل هشت
۱۹۴	شیخ سرخ و تأسیس حزب زحمتکشان
۲۰۲	راز اسناد خانه سدان
۲۱۱	نخستین تشنج آفرینی ها
۲۱۶	عباس مزدا و طرح کنسرسیوم نفتی
۲۲۰	غانله چهاردهم آذر ۱۳۳۰
۲۲۶	دو رویکرد درباره ملی شدن نفت
۲۳۴	حسین خطیبی و بلوای هشتم فروردین ۱۳۳۱
۲۳۹	سی تیر: بازی خوردن سیاستمدار سالخورده
۲۴۹	استراتژی شکست نهضت ملی
۲۵۸	آشوبهای خیابانی و قانون امنیت اجتماعی
۲۶۶	بحرانهای فراگیر و تقاضای اختیارات یک ساله
۲۷۵	ماجرای نهم اسفند ماه ۱۳۳۱
۲۸۸	رعب، وحشت و کودتا
۳۰۰	فصل نه
۳۰۰	دولت زاهدی و آرزوهای بریاد رفته
۳۰۲	بقائی و بحث روابط ایران و انگلیس
۳۰۶	درباره یک نامه تاریخی
۳۱۱	خطیبی و ماجرای شانزده آذر ۱۳۳۲
۳۱۴	خطیبی و سیاست فریب دادن بقائی
۳۳۴	فصل ده
۳۳۴	دولت علا و پایان قطعی یک سراب
۳۴۱	بقائی و برگزاری جشن پیروزی کودتا
۳۴۵	خطیبی و سیاست ادامه وعد و وعید

۳۴۸	فصل یازده
۳۴۸	دولت منوچهر اقبال و فعال شدن مجدد بقائی
۳۵۱	احمد فردید و بقائی
۳۵۶	علی زهری و «رض موعود»
۳۵۸	بقائی و سیاست نفوذ در احزاب ملیون و مردم
۳۶۴	فصل دوازده
۳۶۴	منصور رفیع زاده و بقائی
۳۷۱	بقائی و کودتای عبدالکریم قاسم
۳۷۴	رفیع زاده، ساواک و دانشجویان ایرانی امریکا
۳۸۰	انتخابات مجلس بیستم و خروج بقائی از انزوا
۳۸۵	لژ روشنائی و سقوط اقبال
۳۹۳	بقائی و دولت شریف امامی
۳۹۷	رفیع زاده، ساواک و سیا
۴۱۲	فصل سیزده
۴۱۲	بقائی و دولت های امینی و علم
۴۱۴	تشکیل نخستین کنگره حزب زحمتکش
۴۱۷	جناح مذهبی حزب و صف بندیهای جدید
۴۲۱	فصل چهارده
۴۲۱	سیدحسن آیت و نقد مواضع بقائی
۴۳۶	اعضای مذهبی و نقد تشکیلات حزب زحمتکش
۴۴۸	فصل پانزده
۴۴۸	بقائی، رفیع زاده و پانزده خرداد
۴۶۰	نامه تاریخی بقائی به شاه
۴۷۰	فصل شانزده
۴۷۰	واپسین تلاش ها
۴۷۱	بقائی و دولت هویدا

۴۷۳	درباره نامه ای مهم از رفیع زاده
۴۷۵	نامه های افشاءگرانه سرهنگ لطیف بیگلری
۴۷۹	بقائی و تأسیس حزب رستاخیز
۴۸۳	تجدید فعالیت سیاسی بقائی
۴۹۱	فصل هفده
۴۹۱	بقائی و انقلاب
۴۹۸	نامه به ویلیام سولیوان
۵۰۳	انقلاب و تغییر آهنگ حزب زحمتکشان
۵۱۰	بقائی و استراتژی مهار انقلاب
۵۲۷	حزب زحمتکشان و دولت شاهپور بختیار
۵۳۵	شمه ای از مواضع بقائی بعد از انقلاب
۵۴۱	احمد احرار، بقائی و کودتای نوژه
۵۵۰	جمع بندی و تأملی در برخی نتایج
۵۶۰	پیوستها
۷۲۸	روزشمار
۷۳۹	منابع و مأخذ
۷۵۱	فهرست اعلام
۸۵۵	تصاویر
۸۵۶	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: آبادیان، حسین، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور: زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی/حسین آبادیان.

وضعیت ویراست: ویراست ۲

مشخصات نشر: تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۸۰۰ ص.

شابک: ۷۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۵-۶۵۴

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۵۹۱ - ۵۹۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: بقائی کرمانی، مظفر، ۱۲۹۱ - ۱۳۶۶.

موضوع: سیاستمداران ایرانی -- قرن ۱۴.

موضوع: ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷.

موضوع: ایران -- سیاست و حکومت، ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷.

شناسه افزوده: موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی.

رده بندی کنگره: DSR۱۴۸۶/ب۷ ۱۳۸۶ ۲آ

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۲۴۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۳۰۵۹۸

ص: ۱

کتاب زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، از همان بدو انتشار مورد توجه علاقه مندان به موضوعات سیاسی و مباحث تاریخ معاصر ایران واقع شد. البته بدیهی است هر کس از موضع و موقفی خاص داوری و ارزیابی خود را از آن ارائه نمود، عده ای با انگیزه های از پیش تعیین شده سیاسی، در تلاش برای تخطئه کتاب برآمدند و به جای اینکه در نقد مطالب آن حجت آورند و برهان اقامه نمایند، از راه شناخته شده و مرسوم قضاوت بدون مطالعه وارد گردیدند. عده ای دیگر آن را در راستای مواضع سیاسی خود مورد ارزیابی قرار دادند و عده ای هم به جای اینکه وقت خود را صرف اینگونه مباحث نمایند، آن را به عنوان منبعی موثق در باب یکی از سرشناس ترین چهره های سیاسی تاریخ معاصر ایران، به مثابه یک منبع و مأخذ مورد توجه قرار دادند. کتاب زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی از چند جهت منحصر به فرد است: نخست اینکه این کتاب، تنها منبع بیوگرافیک است که همه مستند به اسناد و منابع تاریخی است. معمولاً در سنت تاریخ نویسی حتی در مغرب زمین، آنگاه که سخن از زندگینامه رجلی سیاسی به میان می آید، به منابع ارجاع نمی دهند و مطالب عمدتاً به شکلی نوشته می شوند تا خواننده را صرفاً به ادامه مطالعه تشویق نمایند و به همین دلیل انواع و اقسام افسانه پردازیها و مطالب غیر مستند در این کتابها یافت می شوند.

ویژگی دوم کتاب حاضر این است که زندگی یک رجل سیاسی را در بستری تاریخی ارزیابی کرده، مقاطع گوناگون و فراز و نشیبهای زندگی او را کاویده و برای فهم عناصر و مختصات گرایشهای سیاسی او حتی به دوره مشروطه رجعت کرده است. هدف از این روش کشف عناصر تعیین کننده در جهت گیریهای سیاسی دکتر مظفر بقائی

بوده و به عبارت بهتر تبار رفتار سیاسی بقائی در بستر تاریخ واکاوی گردیده است. طرح پرسش در علم تاریخ حداقل انجام نمی‌گیرد. نیمی از طرح تحقیقاتی را تسهیل می‌کند، به عبارت بهتر اگر کسی نتواند از حوادث تاریخی و علل حدوث وقایع پرسش کند، قادر به هیچ گونه تحقیقی نیست. در سنت اندیشه تاریخی، پرسش به صورت ماتأخر و بعد از حدوث واقعه تاریخی بروز و ظهور می‌کند، یعنی اینکه ابتدا حادثه ای تاریخی روی می‌دهد و آنگاه موضوع شناسائی مورخ و محقق واقع می‌شود. تاریخ، بررسی و تحلیل عقلانی حوادث جزئی گذشته است، نه به منظور اینکه انبانی برای ذهن ایجاد کند، بلکه برای اینکه راز و رمز تحولات تاریخی را روشن سازد و در پرتو مصالح ملی؛ چراغی باشد فرا راه نسل بعد تا تجربیات شکست خورده گذشتگان را تکرار ننمایند. امام علی (ع) در خطبه شانزدهم نهج البلاغه توشه گرفتن از حوادث و وقایع تاریخی را عاملی برای در نغلتیدن به شبهات می‌داند. پس اگر کمترین فایده تاریخ را فهم تجربیات گذشتگان بدانیم، آنگاه به اهمیت موضوع بیشتر وقوف حاصل خواهیم کرد.

بقائی برای بسیاری از ایرانیان نسل انقلاب مردی شناخته شده بود، اما این شناخت عمدتاً از حد شنیدن نام او تجاوز نمی‌کرد. برای کسانی که در تاریخ ایران معاصر تعمق می‌کردند، پرسشهای زیادی در مورد انگیزه های سیاسی بقائی وجود داشت. به عبارتی رفتار سیاسی بقائی از دهه بیست شمسی به بعد ذهن عده ای را همیشه به خود مشغول می‌داشت، اما پاسخی در خور به ریشه ها، علل و عوامل فعالیت‌های او داده نمی‌شد. این کتاب در صدد آن بود تا نشان دهد به واقع بقائی در جستجوی چه بود و زیگزاگ زندهای متوالی و متناوب او را با چه محک و معیاری می‌توان توجیه کرد؟ کتاب حاضر مورد توجه بسیاری از محققین قرار گرفت، بحث در مورد آن در کنفرانسهای متعدد داخلی و خارجی شروع شد و این کتاب مبنائی گردید تا آثار دیگری به بازار آیند. روزنامه ها و نشریات متعدد از آن برای تفسیر برخی تحولات تاریخ معاصر کشورمان استفاده کردند و نقدهائی هم بر آن نوشته شد. بعد از انتشار کتاب حاضر در داخل و خارج کشور، تلاش شده تا کتابی جدید به بازار روانه کنند، لیکن تا آنجائی که نگارنده اطلاع دارد، این کار هنوز انجام نشده است. از بدو انتشار این کتاب، «مسئله بقائی» به عنوان یکی از «مسائل تاریخ معاصر ایران»، مورد توجه واقع شده و اینک کمتر کتابی است که در مورد حوادث دهه های بیست تا پیروزی انقلاب نوشته شود و از این منبع

نویسنده کتاب همیشه از منتقدین خواسته است اگر مدعائی در دست دارند که می تواند روایتی دیگر از زندگی بقائی ارائه کند، از انجام آن استقبال می نماید. عده ای از محققین نقدهائی جزئی و البته شکلی به کتاب داشتند که تلاش شده در چاپ حاضر بر طرف شوند. نگارنده گرچه تا کنون و با منابع موجود اعم از اسناد و نشریه و کتاب، در صحت داوری تاریخی خود شبهه ای ندارد و همه مستنداتی که بعد از انتشار این کتاب هم ارائه شده اند، مؤید نظراتی است که در کتاب حاضر مطرح شده اند، اما از هر گونه نقدی بر این کتاب استقبال کرده و هنوز هم استقبال می کند.

در چاپ حاضر کتاب تغییرات کمی و کیفی فراوانی صورت گرفته است: نخست اینکه از سایر اسناد فارسی و انگلیسی که بعداً یافته شدند و از طریق همکاران و دوستان دانشگاهی به این جانب داده شده، استفاده گردیده است. ظاهراً اسنادی که به بقائی و حزب زحمتکششان اختصاص دارند، به وفور در آرشیوهای امریکا و انگلیس قابل دستیابی اند، لیکن متأسفانه تا کنون فرصتی برای شخص نگارنده فراهم نشده تا آنها را بررسی کند. دوم فصولی به کتاب اضافه شده تا بستر تحولات تاریخ معاصر ایران بهتر روشن شود. سوم فهرست تفصیلی، مقدمه و نتیجه گیری جدیدی به کتاب افزوده شده است. نیز فهرستی از منابع و مأخذی که در تدوین این اثر مورد استفاده واقع گردیده اند، به بخش پایانی کتاب افزوده شده است. چهارم در پاورقیها توضیحات کافی و فراوانی جهت تکمیل مباحث کتاب و اطلاع بیشتر خوانندگان افزوده گردیده است. پنجم کتاب مجدداً ویرایش شده و سهوهای احتمالی و لغزشهای آن برطرف شده اند. تلاش شده کلیه انتقادات مورد توجه واقع گردد و در چاپ حاضر یا توضیحات کافی داده شود و یا اگر در جائی انتقادی وارد بوده، نویسنده اشتباه خود را اصلاح نماید. ششم اینکه در چاپ حاضر از منابع و مأخذ منتشر شده اعم از کتاب و نشریه، و یا بیانیه و تحلیل سیاسی هم بهره برداری به عمل آمده است. نگارنده مثل گذشته از نقدهای عالمانه ای که بر این کتاب وارد شده و می شود، استقبال می نماید و هر مطلبی که در ارتقاء سطح درک سیاسی جوانان این مرز و بوم مؤثر واقع گردد، البته فی نفسه فارغ از حب و بغضها ستودنی است.

در ضمن برای آشنائی جوانان و یا دانشجویانی که عمدتاً با مراکز اسناد خارجی و یا نامها و نیز اختصارات رایج در متون تاریخ معاصر ایران آشنائی ندارند، بلافاصله بعد از مقدمه صفحه ای به نام اختصارات افزوده شده است.

و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

حسین آبادیان _ ۲۹/۱۲/۱۳۸۵

ص: ۱۰

طرح بحث

دکتر مظفر بقائی کرمانی یکی از مشهورترین رجال سیاسی تاریخ ایران معاصر است که نام او با وقایع و حوادث فراوانی در هم تنیده شده است. از هر منظری به تحولات تاریخ ایران دهه های بیست شمس به این سو نظر افکنیم، نمی توانیم نام او را حذف نمائیم. در مورد بقائی قضاوت های فراوانی صورت گرفته که در تحلیل نهائی هیچ کدام آنها نمی تواند طرحی جامع از رفتار و کردار سیاسی او ارائه کند، زیرا لایه های تشکیل دهنده شخصیت و رفتار سیاسی بقائی پیچیده و متعدد است. این مقوله از سوئی با پیچیدگی تاریخ معاصر ایران مرتبط است که لاجرم شخصیتهای پیچیده سیاسی بین المللی بازیگران آن بوده اند، و از سوئی دیگر نیازمند شناسائی فرایندها و شخصیت های موازی دیگری است تا فهم رفتار سیاسی رجالی مثل بقائی را تسهیل نماید.

انواع و اقسام تعبیر در وصف زندگی و رفتار و کردار سیاسی بقائی به کار گرفته شده که به نظر ما بهترین آن تعبیری است که جواد جعفری با عنوان «مرد شگفت انگیز سیاست ایران» به کار برده است. شگفتی رفتار سیاسی بقائی امری است که حتی صدیق ترین وفاداران او در مقاطع گوناگون تاریخی آن را به نحوی از انحا بیان داشته اند. برای شناخت مرد شگفت انگیز مورد نظر ما، البته تأملات و مطالعات زیادی لازم است که از عهده کسانی معدود بر می آید. لازمه هرگونه مطالعه و تأمل در تحقیق تاریخی «فاصله گرفتن» از موضوعی است که تحقیق در مورد آن انجام می شود. بدون فاصله گرفتن به مفهوم علمی، راه بر شناسائی مسدود می شود، زیرا از نظر فلسفی هر پدیده ای وقتی می تواند مورد شناسائی قرار گیرد که «موضوع» شناسائی واقع شود، در این مسیر البته

باید تعلقات و وابستگیها جای خود را به دید خشک علمی دهد، چه در غیر این صورت شناختی ظهور نخواهد کرد.

گرچه بقائی چهره ای آشنا برای سیاستمداران، مورخان و محققان تاریخ معاصر ایران بوده، لیکن هیچ اثر مستقل و در خور توجهی چه از سوی مخالفان و چه از سوی طرفداران او منتشر نگردیده است. به همین دلیل و به رغم شهرت فراوان، هنوز قضاوت‌های سطحی در مورد او فراوانند، عده ای به دلیل نام حزب او که زحمتکش‌ان ملت ایران نام دارد، وی را سیاستمداری چپ گرامی دانند، عده ای دیگر به دلیل همین عنوان حتی وی را توده ای تلقی می کنند؛ غافل از اینکه بقائی هرچه بود، تمام عمر از حزب توده نفرت داشت. عده ای دیگر بقائی را رجلی آزادیخواه و لیبرال تلقی می نمایند و گروهی هم وی را مردی می دانند که در فعالیت سیاسی خود از انگیزه های مذهبی بهره می گرفته است. علت این قضاوتها همه در آن است که بقائی رجلی بود که در مقاطع گوناگون تاریخی و بسته به موقعیت از ابزارهای لازم برای پیشبرد اهداف سیاسی خود بهره می گرفت، نمی توان هیچ اصل ثابتی را در فعالیتهای او مفروض گرفت و مدعی شد او در مقطعی خاص به فلان اصل ثابت باور داشته است.

یکی از علل پیچیدگیهای رفتار سیاسی بقائی این است که وی با جریانها، رجال سیاسی، نهادهای اطلاعاتی نظامی و غیر نظامی، روزنامه نگاران، هنرمندان و حتی باندهای سیاه مرتبط بوده و از هر کدام از آنان در راستای هدفی خاص بهره برده است. پس بدون شناخت این جریانها راه بر تحلیل شخصیت و رفتار سیاسی او بسته است. اما اگر تمام اطلاعات لازم در این زمینه هم به دست آیند، باز هم پیچیدگی رفتار او به قوت خود باقی است. علت در این نکته نهفته است که نظر و عمل بقائی در مقاطع مهمی از زندگی سیاسی او با هم تناقض دارند، کشف راز و رمز این تناقضها کلید ورود به هزار توی فعالیتهای او به شمار می آید. بقائی اغلب اوقات در مقام سخن چیزی را به زبان می آورد که آن سخن با رفتار عملی او تمایز و حتی همانطور که گفتیم تناقض داشت. چطور ممکن بود اجتماع نقیضین در شخصیتی سیاسی در لحظه ای واحد ظهور کند و از او شخصیتی شگفت انگیز خلق ننماید؟ برای کسی که در مورد زندگی رجال سیاسی ایران و هر جای دیگر جهان تحقیق می کند، کشف تناقض در نظر و عمل یکی از مهمترین گامهاست؛ به عبارت بهتر وظیفه مورخ نشان دادن تناقضات موجود در امری

تاریخی و یا شخصیتی سیاسی است. وجود تناقض در هر امری نشان از ظهور امری خلاف آمد و شکل گیری مقوله ای است خلاف عادت. برای یک انسان معمولی وانمود ساختن خویش به عنوان موجودی که حقیقتاً چیز دیگری است، امری است ناممکن؛ لیکن برای یک سیاستمدار حرفه ای این نخست گام عرصه سیاست است. بدون تردید بقائی مرد میدان این عرصه بود، او در مقاطع فراوانی از زندگی سیاسی اش، خویش را به گونه ای خاص معرفی می کرد؛ اما در نفس الامر و دنیای حقیقی چیز دیگری بود. کشف علل و عوامل و راز این رفتار نخستین گام در شناسائی کردار سیاسی دکتر مظفر بقائی است.

اما نکته مهمتر دیگری هم وجود دارد و آن ارتباطات پیچیده بقائی است با محیط سیاسی پیرامون خود. شناخت محیط سیاسی که بقائی در آن تنفس می کرد، یکی از مراحل عمده برای فهم کردار سیاسی اوست، کما اینکه شناخت شبکه یاران و دوستان او ضرورت درجه نخست در کشف شخصیت شگفت انگیز او دارد. در هر مقطع از زندگی سیاسی بقائی، شبکه ای از یارانش او را احاطه کرده بودند: از عوامل اداره آگاهی شهربانی گرفته تا روزنامه نگاران، از عوامل رکن دو ارتش تا عناصری از باندهای تبهکار، از عناصر سیاسی که همیشه در سخن مورد حمله بقائی قرار می گرفتند تا دربار محمدرضا پهلوی؛ اینها همه و همه باعث پیچیدگی بیشتر رفتار سیاسی او می شدند. این موضوع در منابع منتشر شده و اسناد بازتاب فراوانی داشته است. رفتار سیاسی او به هیچ وجه قابل پیش بینی نبود، کسی نمی دانست او تا دقایقی دیگر چه واکنشی نشان می دهد، این امر بزرگترین نقیصه برای یک سیاستمدار است. درست است که در غرب جدید از ماکیاوولی تا مترنیخ و بعد گفته اند سیاستمدار کسی است که در دل چیزی داشته باشد و در عمل خلاف آن را انجام دهد؛ اما این سخن به هیچ وجه به مفهوم زیر پا نهادن قراردادها و موازین مرسوم و مورد قبول نبوده و نیست. بقائی استاد شکستن پیمانها بود، او به راحتی سوگند می شکست و به تعهدات خود پشت پا می زد، به آسانی مبدل به شخصیتی تهاجمی می شد و در طرفه العینی مخالف سیاسی خویش را چنان آماج حمله و تحقیر قرار می داد که در نوع خود بی نظیر بود.

به واقع بقائی دو شخصیت داشت: شخصیتی آشکار که از او مردی سخنور، آراسته، مبادی آداب، سیاستمدار و روزنامه نگار ارائه می داد، و شخصیتی پنهان که قدرت

تخریب آن شگفت انگیز بود. شخصیت پنهان بقائی او را به عملیات پنهان می کشانید، موضوعی که در امر سیاست بدیهی است، اما بقائی تا آن اندازه این عملیات را به افراط می کشانید که همه او را موجودی دسیسه گر می دیدند. بقائی همیشه یارانی داشت که او را در این لحظات یاری می دادند، آنها وی را به گود سیاست پرتاب می نمودند، اگر انگیزه خود را از دست می داد، او را به ادامه راه تشویق می نمودند و خلاصه اینکه بر شخصیت و کردار و رفتار او کنترلی وصف ناشدنی اعمال می نمودند. آنها از جسارت و تهور بقائی سود می جستند تا مقاصد سیاسی خویش را برآورده نمایند، و وقتی به مقصود می رسیدند او را به حال خود رها می ساختند. پس برای شناسائی و فهم رفتار پیچیده سیاسی بقائی باید به این دسته جریانه‌ها و اشخاص و اهداف آنها هم پرداخت، به این شکل است که می توان محور مختصات رفتار او را به درستی ترسیم نمود.

گرچه شاید بتوان از طریق کتابها و مقالات منتشر شده، وجه آشکار رفتار سیاسی او را تا اندازه ای فهمید، لیکن شناخت وجه پنهان رفتار سیاسی او، نیازمند ابزارها و صلاحیتهای دیگری است. تا کنون کتابهای زیادی یا در مورد بقائی نوشته شده و یا به نحوی از انحا بحثی در مورد او مطرح کرده اند، لیکن هیچ کدام آنها جای خالی تحقیقی جداگانه در مورد زندگی او را نمی گیرند. به همین دلیل سطح منابع مورد استفاده در مورد زندگی او باید کیفاً و کمأ ارتقاء یابد. کتاب حاضر مدعی است چنین کاری را توانسته است انجام دهد.

نگاهی به منابع

منابع این تحقیق مفصل اند و مشروح، میزان اعتبار این منابع یکسان نیست و هردسته از آنها جایگاهی خاص خود دارند. فهرست مشروح منابعی که مستقیم و غیرمستقیم به حوادث دوره زندگی بقائی پرداخته اند، در بخش منابع آمده است، لیکن در اینجا به اجمال مهمترین آنها را مورد بررسی قرار می دهیم:

الف. اسناد

مهمترین دستمایه تحقیق حاضر اسنادند. این اسناد به طور کلی به دو دسته تقسیم می شوند: اسنادی که به خود بقائی مربوطند و اسنادی که با حوادث تاریخ دهه بیست به

بعد ایران مربوط می شوند و برای فهم زندگی سیاسی بقائی مفیدند. اسنادی که به خود بقائی ارتباط دارند باز هم دو دسته اند: اسناد شخصی و اسناد ساواک. اسناد شخصی عبارتند از اسنادی که متعلق به خود او بوده اند و مکاتبات، دستنوشته ها، یادداشتهای کوتاه و گزارشها را در بر می گیرند. نیز اسنادی که به دوستان و همفکران بقائی تعلق دارد در این مجموعه جای می گیرد. در کنار اینها می توان به اسناد دیگری مثل اسناد خانه سدان و نیز اسنادی که متعلق به سایر احزاب، گروهها و شخصیت های سیاسی است، اما به هر دلیلی به دست بقائی رسیده است اشاره کرد. این اسناد یا سیاسی اند و یا اجتماعی؛ در مورد دوم می توان به اسناد جنگل قائم کرمان و یا عریضه هائی که برای انجام کاری و یا تقاضائی به او نوشته شده اند، اشاره کرد. بخشی از این اسناد پیشتر در مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی نگهداری می شد، تصور می رود نگارنده آخرین فردی باشد که این اسناد را دیده باشد. به عبارت واضح تر، اینها به هیچ وجه من الوجوه اسناد محرمانه تلقی نمی شوند، پیش از راقم این سطور این اسناد بعلاوه عکس ها برای نوشتن کتابی در مورد دکتر بقائی در اختیار دیگران هم قرار گرفته بود، اما عملاً هیچ اثری منتشر نشد. اسناد دکتر عیسی سپهبدی، حسین خطیبی و علی زهری در این بخش قرار دارند.

بخشی دیگری از این اسناد یعنی اسناد شخصی بقائی، در مرکز اسناد انقلاب اسلامی نگهداری می شوند. اسناد این مرکز هم یا سیاسی اند و یا اجتماعی. مهمترین اسناد سیاسی مربوط است به استراتژی بقائی در مورد نحوه برخورد با احزاب ملیون و مردم و نیز اسنادی بسیار مهم که نحوه رویکرد و برخورد بقائی را با انقلاب اسلامی نشان می دهد. این اسناد طبق روال معمول مرکز اسناد انقلاب اسلامی، در اختیار محققین قرار گرفته و می گیرد و باز هم به هیچ وجه مراجعه به آنها انحصاری نبوده و نیست.

بخش دیگر اسناد مربوط به بقائی همان اسناد ساواک است. نگارنده در نگارش این متن چندان به این اسناد ارجاع نداده است، به عبارت واضح تر اسناد این مجموعه همه شخصی اند. اسناد ساواک مربوط به بقائی هم چندی پیش توسط مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات در دو جلد منتشر

شده اند. در کنار اینها باید به اسناد آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی اشاره کرد که توسط همان مرکز و باز هم در دو جلد منتشر شده اند.

اسناد انگلیسی این کتاب شاید عمدتاً با شخص بقائی ارتباطی نداشته باشد، لیکن این اسناد برای فهم دوره حیات سیاسی بقائی در مقطعی خاص در دهه بیست مفید و مؤثر می باشد و شاید بتواند انگیزه ورود بقائی را به صحنه سیاست روشن سازد. این اسناد هم یا منتشر شده اند و یا اینکه بخش هائی از آنها توسط همکاران دانشگاهی که امکات توقف طولانی مدت را در امریکا و انگلستان داشته اند، در اختیار این جانب قرار گرفته است. تعداد این اسناد البته خیلی کم است، اما از نظر کیفی مهم ارزیابی می شوند. اما مهمترین متن انگلیسی که در اختیار این جانب بود، مکاتبات وزارت خارجه امریکا است که با عنوان عمومی «روابط خارجی ایالات متحده امریکا»^(۱) منتشر شده اند. بدون تردید مهمین اینها جلد دهم است که دوره های مقدمات ملی شدن نفت تا بعد از کودتای ۲۸ مرداد را در برمی گیرد. جلدهای پنجم و هفتم نیز مورد استفاده مکرر نگارنده واقع گردیده است. این مجلدات حوادث دوره ای مهم که از نخست وزیری قوام تا تکاپوهای رزم آراء را دربر می گیرد، شامل می شود.

ب. بیانیه ها و اعلامیه ها

بخش مهمی از منابع کتاب حاضر عبارتند از بیانیه ها و اعلامیه های حزب زحمتکشان. برخی از این بیانیه ها که مفصل هستند، در همان زمان انتشار به صورت جزوه منتشر گردیدند. به طور نمونه می توان از بیانیه بقائی در انتقاد از لایحه امنیت اجتماعی مصدق یاد کرد و یا بیانیه ای که در تیرماه سال ۱۳۴۲ بعد از پانزده خرداد منتشر گردید. به اینها بیانیه بقائی با عنوان «من نماینده مردم کرمان هستم» را باید افزود که بعد از ماجرای قتل افشارطوس و پیش از رفراندوم انحلال مجلس هفدهم منتشر گردید. اما بدون تردید مهمترین بخش این بیانیه ها، آنهایی است که در سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ منتشر شدند و مواضع بقائی را در مورد انقلاب اسلامی بازتاب می دادند. به اینها باید متن دستنوشته مذاکرات بقائی با شاه اشاره کرد، کلیه این دسته بیانیه ها از آرشیوهای مختلف به دست آمده و دستنوشته ها در مورد انقلاب اسلامی نیز در مرکز

ص: ۱۶

ب. روزنامه ها

نشریات و روزنامه ها در زمره مهمترین اسناد و ارجاعات یک مورخ تاریخ معاصرند. استفاده از روزنامه ها در بین محافل دانشگاهی رایج نیست، حال آنکه روزنامه ها آینه تمام نمای بخشی از دوره تاریخ معاصر یک ملتند. بدون تردید مهمترین روزنامه ای که مورد استفاده نگارنده واقع شده، روزنامه شاهد است که توسط خود بقائی منتشر می شد. روزنامه های دیگر به ویژه نشریات حزب توده نقش مهمی در نشان دادن فضای سیاسی این دوره تاریخ ایران داشته و دارند. موازنه نیروهای دو حزب توده و زحمتکشان می تواند نقش بسیار مؤثری در فهم تحولات دوره ای خاص از تاریخ ایران داشته باشد که از دهه بیست تا کودتا را شامل می شود. روزنامه های دیگری که مورد استفاده واقع شده اند عبارتند از باختر امروز، اطلاعات، کیهان، داد و خواندنیها که گزیده ای از مطالب سایر نشریات را هفته ای دو بار منتشر می کرد. فهرست نشریاتی که مورد استفاده واقع شده اند، در بخش منابع ذکر شده است.

ت. کتابها

کتابها طیف گسترده ای از منابع این تحقیق را در برمی گیرند. مهمترین منابع تحقیق حاضر در درجه اول عبارتند از در شناخت حقیقت و چه کسی منحرف شد؟ که متن بیانیه ها، نطقها و مطالب خود دکتر بقائی است. در مرحله بعد خاطرات دکتر مظفر بقائی کرمانی را باید نام برد که گفتگوهای اوست با حبیب لا-جوردی مسئول بخش تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد. کتابهایی که به حمایت از بقائی نوشته شده اند در این طیف جای می گیرند. در مرحله بعد خاطرات رجال سیاسی، مورخان، تک نگاریها و تحلیلهای سیاسی را باید نام برد که فهرست کامل آن باز هم در بخش منابع و مآخذ ذکر شده است. یکی از منابع مهم برای شناخت رفتار سیاسی بقائی، کتابی است که حاصل گفتگوی جواد جعفری برادر حسن جعفری متهم به قتل احمد دهقان مدیر تهران مصور است با مصاحبه گر. این کتاب در امریکا با عنوان «گفت و شنفت» منتشر شده و متأسفانه به هنگام تدوین این کتاب در دسترس نگارنده نبود. لیکن بخش هایی از

آن در کتابی دیگر با عنوان «بی گناهی که به دار آویخته شد»، ذکر شده که بسیار مفید است. از کتاب فوق که توسط دکتر ابوالقاسم تفضلی یکی از وکلای مدافع جعفری نوشته شده هم استفاده لازم به عمل آمده است.

کتاب حاضر محصول مطالعات فراوان از سالهای اولیه انقلاب تا کنون است، لیکن بدون تردید اسناد بودند که زمینه های لازم را برای انتشار این اثر فراهم نمودند. لازم است از مسئولین محترم مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی و اشخاصی که در تدوین نهائی این کتاب این جانب را همراهی کردند، تشکر و قدردانی نمایم.

حسین آبادیان

۲۹/۱۲/۱۳۸۵

ص: ۱۸

D.C, Washington District Columbia

وزارت امور خارجه امريكا Department of State

اسناد وزارت خارجه بریتانیا F.O, Foreign Office

F.R, Foreign Relations of the United States

اسناد منتشر شده با نام عمومی روابط خارجی ایالات متحده امريكا

HSTL, Harry S. Truman Library

اسناد منتشر نشده مربوط به ایران در کتابخانه هاری اس. ترومن در میسوری

N.J, New Jersey

N.S.C, National Security Council شورای امنیت ملی

N.Y, New York

NSD, National Security Documents اسناد امنیت ملی

NSF, National Security Files آرشیو امنیت ملی

PRO. Public Record Office اداره اسناد عمومی بریتانیا

R. G, Record Group اسناد منتشر نشده وزارت خارجه امريكا

Secretary of State (در امريكا) وزیر امور خارجه

Undersecretary of TPF, Truman Presidency Files اسناد منتشر نشده دوره ریاست جمهوری ترومن

Department of State معاون وزارت خارجه امريكا

درباره مشروطه کرمان

با سقوط محمدعلی شاه و استیلای نیروهای متحد سپهسالار تنکابنی و سردار اسعد بختیاری بر تهران (جمادی الثانی ۱۳۲۷ق.)، دوره جدیدی از حیات سیاسی مردم ایران آغاز شد. کمی بعد، در ذی‌قعدة ۱۳۲۷ق.، مجلس دوم آغاز به کار کرد. این مجلس عرصه تعارض دو حزب جدیدالتأسیس دمکرات و اعتدالی بود. در حزب دمکرات چهره‌هایی چون سیدحسن تقی زاده، سلیمان میرزا اسکندری، حسینقلی خان نواب و وحیدالملک شیبانی دیده می‌شدند^(۱). حزب اعتدالی نیز کانون تجمع بسیاری از رجال مشروطه، از جمله دو روحانی نامدار تهران آیت الله طباطبایی و آیت الله بهبهانی، بود.

حزب دمکرات از همان آغاز انفکاک کامل قوه سیاسی از قوه روحانی را در برنامه خود قرار داد و با طرح شعارهای اصلاح طلبانه از قبیل مخالفت با مجلس سنا، تقسیم املاک بین رعایا، منع احتکار و اجباری کردن تعلیم اجباری، کوشید تا در میان مردم، به ویژه اقشار جوان و تحصیلکرده، پایگاهی به دست آورد؛^(۲) در حالیکه در عمل به این شعارها پای بند نبود.

حزب دمکرات به سرعت تشکیلاتی منسجم بر پا کرد و شعب خود را در شهرهای مهم ایران تأسیس نمود و از جمله شعبه‌ای در کرمان تأسیس کرد. کرمان طی سالیان مدید از سلطه شاهزادگان قاجار از یکسو و خاندان وکیل‌الملک از سوی دیگر آسیب‌های فراوان دیده بود و لذا محیط مناسبی برای طرح شعارهای عوام‌فریبانه

ص: ۲۱

۱- ۱. در مورد تکاپوهای این حزب در دوره مشروطه نک: حسین آبادیان: بحران مشروطیت در ایران، (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۳).

۲- ۲. بنگرید به: ملک الشعراى بهار، تاریخ احزاب سیاسى، ج ۱، (تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۷)، صص ۹-۱۰.

دمکرات ها به شمار می رفت. طولی نکشید که برخی از شخصیت های سیاسی موجه و غیرموجه این خطه به شعبه فرقه دمکرات پیوستند. سید مصطفی خان کاظمی، محمود درگاهی (دبستانی)، آقا مهدی رئیس بلدی، حاج حسین یاسائی، عبدالله خان پامناری، محمد میرزا ابوالفتح، آقاسید جواد و برادرش میرزاشهاب، ناظم التجار، آقامیرزا غلامحسین، احمد دهقان (بهمنیار)، ابوالقاسم (معروف به ابوالقاسم شمر)، علی کاکو و میرزاحسین خان رئیس نظمیہ کرمان از این گروه بودند. فرزندان یاسایی، میرزاشهاب و بهمنیار تا سالها بعد روابط صمیمانه خود را حفظ کردند و مظفر بقایی بعدها با آنان روابط نزدیک داشت.

پیشانی سیاسی پس از فتح تهران به کرمان نیز سرایت کرد. والیان کرمان (قوام الملک، صارم الملک و جلال الدوله مسعود) در سالهای ۲۹-۱۳۲۸ قمری عملاً اقتداری نداشتند و در این زمان دمکرات ها یکی از عوامل مهم ایجاد تشنج سیاسی در منطقه بودند. در این دو سال بلوچستان از حوزه اقتدار حکمرانان کرمان خارج شد. سعیدخان، یاغی سرشناس بلوچ، اینک داعیه سیاسی داشت و تاراجگری های خود را در این پوشش پنهان می ساخت. خفیه نویسان انگلیس از قول او نقل کردند که در نامه ای خطاب به قوام الملک شیرازی گفته است: «چون دولت ایران بی قدرت و امورات مغشوش است، بلوچ ها نمی دانند چه کنند.»^۲(۱) بدینسان، اغتشاش سیاسی در کرمان به اوج خود رسید.

سر کلارمونت اسکرین، کنسول انگلیس در مشهد و کرمان، دمکرات های کرمان را نیروی سومی بین شیخیه و خاندان وکیل الملک می دانست.^(۲) این نیروی سوم در اندک زمانی چنان نیرومند شد که رقبا را از میدان به در کرد. رئیس نظمیہ، که خود از دمکرات ها بود، زمینه قدرت یابی اعضای این گروه را مهیا می نمود و اقدامات علیه آنان را از پیش نقش بر آب می کرد. با آغاز نیابت سلطنت ابوالقاسم خان ناصرالملک قراگوزلو اوضاع دگرگون شد. دمکرات ها، که در گذشته حامیان ناصرالملک بودند، اینک با او میانه ای نداشتند و مستوفی الممالک را برای تصدی این سمت ترجیح می دادند. معهدا، با حمایت سردار اسعد بختیاری و رأی تمایل مجلس دوّم، سرانجام در

ص: ۲۲

۱- ۱. متمدن کتاب آبی، ج ۲، تهران، ۱۳۳۰ ق، فوریه ۱۹۱۰.

۲- ۲. همان، ص ۹۰.

هشتم صفر ۱۳۲۹ق. ناصرالملک نیابت سلطنت را به دست گرفت.

در همین زمان حکومت کرمان به نصرت الله خان امیراعظم (امیرخان سردار)، از نوادگان فتحعلی شاه قاجار و برادرزاده عین الدوله، تفویض شد. مقارن با ورود امیراعظم، میرزاحسین خان، رئیس نظمی و از سران فرقه دمکرات کرمان، روانه گرمسیر شد تا از سعیدخان رودباری و ضرغام السلطنه مالیات بگیرد. در این ایام، این دو بر جیرفت و رودبار مسلط بودند و مالیاتی نمی پرداختند. میرزا حسین خان در کویر بم و نرماشیر با فردی به نام رفعت نظام نرماشیری دیدار نمود.

این رفعت نظام مدتها در دارالتحریر ایالتی کرمان سمت منشی گری داشت. مقارن با حوادث مشروطه، او نیز، که در آن ایام در بلوچستان می زیست، مشروطه خواه شد. رفعت نظام به بهانه اینکه احتمال حمله بلوچ ها به نرماشیر وجود دارد، وجوهی از خوانین جمع کرد، عده ای را به دور خود گرد آورد و قدرتی شد. در دوره مجلس اول رفعت نظام بر بم چیره شد و در دوره موسوم به «استبداد صغیر» با تفنگچیان خود از مشروطه طلبان حمایت می کرد. این عنصر یاغی در ذیقعد ۱۳۲۷ق. از بم به تهران احضار شد. ولی به ناگاه اهالی دکان ها را بستند، در تلگرافخانه بست نشستند و اعلام کردند نمی گذارند رفعت نظام حرکت کند زیرا وی مانع تهاجم بلوچ ها به منطقه است. (۱) معهدا، رفعت نظام به تهران رفت، در مرکز با برخی از سران حزب دمکرات دیدار کرد و در بازگشت بار دیگر زد و خوردی میان او و خوانین محلی در گرفت. وی با اجیر کردن تعدادی بلوچ قصد تصرف بم را داشت.

درست در این ایام، میرزا حسین خان برای دریافت مالیات از خوانین رودبار و جیرفت به منطقه آمد. او با رفعت نظام طرح دوستی ریخت و هر دو متفقاً برای جمع آوری مالیات به جیرفت رفتند. امیراعظم نیز عده ای را برای دریافت پول از خوانین به آن سو حرکت داد. خوانین رودبار و جیرفت نامه ای از حسین خان دریافت کردند که آنها را به اتحاد برای مبارزه علیه امیراعظم، حاکم کرمان و نماینده دولت مرکزی، دعوت می کرد. بدینسان، اتحادی از خوانین و حسین خان پدید شد و طرفین عزم نبرد کردند. رفعت نظام به میرزاحسین خان اعلام کرد که می تواند بلوچ ها و بمی ها را

ص: ۲۳

۱- ۱. کتاب آبی، ج ۱، به کوشش سردار اسعد بختیاری، (تهران: انتشارات باقروف، ۱۳۳۳ق.) ص ۴۱۷.

رهبری کند و او را یاری دهد. از سوی دیگر حسین خان معین الممالک، یوسف خان سنجری، سعیدخان رودباری و ضرغام السلطنه به او قول مساعد دادند. به زودی بلوچ‌ها، نرماشیری‌ها، بمی‌ها و رودباری‌ها متحد شدند و روانه بافت شدند. تفنگچیان حسین خان و رفعت نظام همراه با اخراج خوانین از راه بردسیر رو به کرمان نهادند.

نماینده کنسولگری انگلستان در کرمان با مهاجمین وارد گفتگو شد. مضمون گفتگو این بود که اگر شهر سقوط کند آیا خطری خارجی‌ها را تهدید خواهد کرد یا خیر؟ به گزارش کتاب آبی، دمکرات‌های کرمان یاغیان را به اشغال شهر کرمان تشویق می‌کردند. امیراعظم از مقام خود دست کشید و به کنسولگری انگلیس پناهنده شد، لیکن انگلیسی‌ها او را تشویق کردند که به کرمان رفته و به وظایف خود مشغول شود.^(۱) براساس این گزارش‌ها، امیراعظم همانقدر که از یاغیان می‌ترسید، از دمکرات‌ها نیز بیم و وحشت داشت.^(۲) در تهران میرزا حسین خان نصرت السلطنه (سردار نصرت)، نوه وکیل الملک بزرگ، به این تشنجات دامن می‌زد. او قبلاً نایب الایاله کرمان بود. عدل السلطان، برادر سردار نصرت که در کرمان حضور داشت، تلگراف‌های عدیده‌ای از تهران دریافت می‌کرد که مضمون آن حمایت از دمکرات‌ها بود.^(۳) در این ایام دمکرات‌ها از حمایت نایب حاجی ابراهیم، فراش حکومتی، نیز برخوردار شدند. این مرد با چماقداران خود به شدت از دمکرات‌ها پشتیبانی می‌کرد. ائتلاف خاندان وکیل الملک، فراشان حکومتی، خوانین محلی و دمکرات‌ها عجیب می‌نمود.

هیچ لیوتنان، کنسول انگلیس در کرمان، به خوبی از جمع نامتجانس یاغیان آگاه بود. در بین این «آزادی خواهان» کسانی حضور داشتند که صرفاً به دلیل اهمال در پرداخت مالیات به شورش پیوسته بودند.

به هر روی، در نبردی که میان امیراعظم و حسین خان در گرفت، حسین خان شکست خورد و این در حالی بود که پیش از این در صفوف متحدان او رخنه افتاده بود. این حادثه مصادف با جمادی الثانی ۱۳۳۰ ق. است.^(۴) میرزا حسین خان و رفعت نظام توسط

ص: ۲۴

۱-۱. همان، ج ۲، ص ۱۵۱.

۲-۲. همان، ج ۶، ص ۲۴۸.

۳-۳. همان، ج ۶، ص ۲۹۳.

۴-۴. همان، ج ۶، ص ۲۹۱.

دوستان خود دستگیر و تحویل مقامات محلی شدند؛ اما درست در همین زمان نامه عزل امیراعظم از حکومت کرمان به دست او رسید. به رغم این، امیراعظم عزم جزم کرده بود تا قلع ماده حسین خان کند. پس در جلسه ای که برای مذاکره با سرجنابان مخالف خود در باغ بهادرالملک (برادر میرزا آقاخان نوری) ترتیب داد رهبران مخالف، از جمله میرزا حسین خان و رفعت نظام، را دستگیر کرد. به زودی سایر سران فرقه دمکرات نیز دستگیر شدند. از میان آنها، میرزا حسین خان و رفعت نظام به دار آویخته شدند.

پس از امیراعظم، مدت کوتاهی امیرمفخم و سپس غلامحسین خان سردار محتشم بختیاری والی کرمان شدند. در این دوره دمکرات ها، از جمله ناظم التجار، به شدت تحت تعقیب قرار گرفتند. این ایام مطابق با دوره نیابت سلطنت ناصر الملک است که با دمکرات ها خصومت می ورزید و آنان را مشتی عناصر آشوبگر می شناخت.

در شوال آن سال (۱۳۳۳ق.) فرمان انتخابات دوره سوم مجلس شورای ملی صادر شد. در این انتخابات نیز آشوبگری دمکرات ها تداوم یافت. آنان به بهانه تقلب انتخاباتی در تلگرافخانه کمپانی تلگراف هند و اروپا متحصن شدند. این همان تلگرافخانه انگلیس است. ناظم التجار از رهبران دمکرات ها، که خود کاندیدای نمایندگی از بم بود، این تحصن را هدایت می کرد. والی دستور داد ناظم التجار را در بم دستگیر و به کرمان اعزام کنند. پس از وصول خبر، ناظم التجار در تلگرافخانه متحصن شد و متحصنین که مسلح بودند از او حمایت کردند. سرانجام، با هدایت یک افسر سوئدی، متحصنین متفرق شدند و ناظم التجار دستگیر شد.

کمی بعد، جنگ اول جهانی آغاز گردید. پس از شش ماه سردار محتشم به حکمرانی اصفهان رفت و سردار ظفر بختیاری به جای او به حکومت کرمان منصوب شد. (۱) در این ایام یکی از عمده ترین مراکز فعالیت دمکرات ها مدارس جدید بود. میرزاشهاب راوری از گردانندگان این مدارس بود.

در زمان آغاز جنگ جهانی، دمکرات ها به ظاهر سیاست طرفداری از آلمان را در پیش گرفتند. نقطه مقابل آنها میرزا حسین خان سردار نصرت (نوه وکیل الملک بزرگ)

ص: ۲۵

۱-۱. دکتر نورالله دانشور علوی (مجاهد السلطان)، تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری، (تهران: بی نا، بی تا)، با توضیحات حسین سعادت نوری، صص ۱۲۷-۱۲۸.

بود که از تهران به کرمان بازگشته و ریاست قشون را نیز بر عهده داشت. سردار نصرت، که پیشتر در تهران در زمره حامیان دمکرات ها جای داشت، اینک جبهه ای یا نقشی دیگر را برگزید و آشکارا جانب انگلیس را گرفت. تلاش های هیئت آلمانی به سرپرستی زوگمایر برای جلب حمایت سردار نصرت و سردار ظفر به جایی نرسید. روزی در خارج شهر نارنجکی در پیش پای این سردار نصرت منفجر شد، اسب او پاره پاره شد ولی سردار جراحات مختصری برداشت. (۱) یکی از همراهان او را برشانه گذاشت و نجات داد. گفته می شد این کار دمکرات هاست. در جمادی الاول ۱۳۳۴ ق. سفارت روسیه در تهران اطلاع یافت که دمکرات ها توپخانه و ارگ را به تصرف در آورده اند. در همان ماه سرپرسی سایکس، سرکنسول سابق بریتانیا در کرمان، در رأس یک هیئت سیاسی و نظامی به بندرعباس وارد شد. ۲۶ افسر انگلیسی و هندی همراه با عده ای تفنگدار ژنرال سایکس را همراهی می کردند. سایکس که قشون انگلیسی ایرانی موسوم به «پلیس جنوب» (اس. پی. آر.) را تشکیل داده بود، همراه با سردار ظفر به آلمانی ها هجوم برد. عده ای گریختند و دکتر بیاخ اسیر شد. (۲) در طول جنگ اول جهانی سیرجان یکی از عمده ترین مراکز زد و خورد بین طرفداران آلمان و قوای انگلیس بود. در ۲۴ جمادی الاول ۱۳۳۴ ق. دمکرات ها خود را تسلیم قوای بختیاری کردند. این گروه همراه با عده ای دیگر مدتها در شیراز نزد قوام الملک زندانی بودند، ولی با ورود میرزا عبدالحسین خان فرمانفرما به تدریج آزاد شدند.

در شعبان ۱۳۳۴ ق. نصرت السلطنه (عموی احمد شاه) به حکومت کرمان منصوب شد. به زودی میان او و سردار نصرت اختلاف بروز کرد. در این اختلاف دمکرات ها در جبهه نصرت السلطنه جای داشتند. با حمایت دمکرات ها، به زودی سردار نصرت معزول و به تهران احضار شد. سِر چارلز مارلینگ، وزیر مختار انگلیس، به دلیل اصرار سِر کلارمونت اسکرین، خواستار آزادی سردار نصرت شد و این کار انجام گرفت. (۳) بار دیگر گروهی از سران حزب دمکرات کرمان دستگیر و به فارس فرستاده شدند. آنان مدتها در

ص: ۲۶

۱-۱. سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی، (تهران: علمی، ۱۳۶۲)، ص ۶۹۹.

۲-۲. میروشینکف، ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه ع. دخانیاتی (تهران: فرزانه، ۱۳۵۷)، ص ۶۱.

۳-۳. کلارمونت اسکرین، جنگ جهانی در ایران، ترجمه غلامحسین صالحیار، (تهران: سلسله، ۱۳۶۳)، صص ۶۷، ۱۰۰.

ارگ کریم خانی زندانی بودند و در رمضان ۱۳۳۵ ق. آزاد شدند.

از این سال فعالیت دمکرات های کرمان گستره و حدت بیشتر یافت. جلسات هفتگی مرتباً برگزار می شد. رابطه با کمیته مرکزی فرقه در تهران بیشتر شد. در آستانه انتخابات مجلس چهارم، حزب دمکرات در بسیاری از شهرستان های کرمان شعبه خود را دایر کرده بود. این مصادف با ۱۲۹۶ شمسی است. سه سال بعد که کودتای رضاخان میرپنج در تهران رخ داد، بسیاری از دمکرات ها از آن حمایت کردند^(۱).

از زمان سقوط محمدعلی شاه تا پایان سلطنت خاندان پهلوی، اعقاب دوتن از مقتدرترین مردان کرمان از عهد فتحعلیشاه به بعد، یعنی ابراهیم خان ظهیرالدوله و محمد اسماعیل خان و کیل الملک، هم چنان موقعیت خود را حفظ کردند.

از خاندان ظهیرالدوله، لقمان نفیسی (محاسب الدوله) بعدها به نمایندگی دوره هیجدهم و نزهت نفیسی دختر او به نمایندگی دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی رسیدند. اعضای خاندان نفیسی، از جمله همین لقمان، از دکتر مظفر بقایی کرمانی، پسر میرزاشهاب، و سیاست های او حمایت جدی می کردند. منصور رفیع زاده، که با او آشنا خواهیم شد، در زمان تحصیل در آمریکا با لقمان رابطه داشت و نظرات او را به بقایی اطلاع می داد. تا واپسین سالهای حکومت پهلوی، تعدادی دیگر از بستگان خاندان ظهیرالدوله نیز به نمایندگی مجلس دست یافتند. خانواده های ابراهیمی و امیر ابراهیمی از بستگان و اولاد و احفاد ظهیرالدوله هستند.

محمد اسماعیل خان و کیل الملک (وکیل الملک اول) ابتدا پیشکار کیومرث میرزا داماد ناصرالدین شاه بود. او و پسرش مرتضی قلی خان (وکیل الملک دوم) سالیان مدید با اقتدار تمام بر کرمان حکومت کردند. از خاندان وکیل الملک نیز افراد زیادی در دوره پهلوی در زمره رجال متنفذ جای داشتند. یکی از آنها میرزا حسین خان اسفندیاری (سردار نصرت)، نوه وکیل الملک بزرگ، بود که در مجلس پنجم حضور داشت. خاندان وکیل الملک در دوره های بعد نیز نمایندگانی در مجلس شورای ملی داشتند. مهم ترین آنها حسن خان مرآت اسفندیاری (مرآت السلطنه)، فرزند میرزا حسین خان سردار نصرت،

ص: ۲۷

۱-۱. برای تحلیلی در زمینه آشوب آفرینی های دمکراتها در دوره بعد از سقوط مشروطه و زمینه سازی آنان در حوادث منجر به کودتای سوم اسفند به فرماندهی رضاخان نک: حسین آبادیان: ایران؛ از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند، (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۵).

بود. او در ادوار ششم تا چهاردهم نماینده مجلس بود. این مرآت السلطنه نیز از دوستان نزدیک بقایی و پدرش بود و به سان بقایی در حزب اتحاد ملی سهام السلطان بیات عضویت داشت. خاندان وکیل الملک تا واپسین سالهای حکومت پهلوی همیشه نماینده ای در مجلس شورای ملی داشت. خانواده های اسفندیاری و سالار بهزادی از خویشاوندان خانواده وکیل الملک اند.

بنابراین، «مشروطه کرمان» به معنای اقتدار روزافزون خاندان هایی بود که بیش از یکصد و پنجاه سال بر این خطه حکومت می کردند. برای نمونه، فرزندان سردار نصرت، این چهره سرشناس استعمار انگلیس در کرمان، یکی پس از دیگری روانه مجلس می شدند. سردار نصرت خود نماینده مجلس پنجم بود؛ مجلسی که در آن میرزاشهاب دمکرات نیز شرکت داشت و البته هر دو به تغییر سلطنت قاجار رأی مساعد دادند.

نقش تعیین کننده خاندان وکیل الملک در رشد فرقه دمکرات کرمان انکارناپذیر است. فرزندان سردار نصرت در عهد پهلوی نیز موقعیت سیاسی خود را کماکان حفظ کردند. پس از شهریور ۱۳۲۰، در حزب اتحاد ملی، که به عنوان حزبی «نگلوفیل» شهرت داشت، تعداد کثیری از این خانواده عضویت داشتند. از دوره سوم مجلس شورای ملی نیز همیشه حداقل یکی از اعضای این خاندان در مجلس حضور داشت. مرآت السلطنه، فرزند سردار نصرت، از مهم ترین این عناصر بود. او در دوره رضاشاه با میرزاشهاب راوری روابط خود را حفظ کرد. بعدها این گروه بیشترین حمایت ها را از مظفر بقایی کرمانی به عمل آوردند.

میرزاشهاب راوری و مجمع احیاء نفوس

میرزاشهاب راوری، پدر دکتر مظفر بقایی کرمانی، پسر میرزا عبدالله قاضی است. پدر این میرزا عبدالله در کسوت روحانی می زیست و دلیل شهرت میرزا عبدالله به قاضی این بود که در راور از مضافات کرمان قاضی بود. میرزا عبدالله دختر فردی به نام میرزا بقا را به زنی گرفت. این میرزا بقا هم در کسوت روحانیت بود و با قدرت حکومتی نیز بستگی داشت. میرزا بقا برادر بزرگ میرزا شفیع خان راوری، حاکم راور و مضافات در عهد فتحعلی شاه، است. خانواده های شفیعی، نواب زاده، وزیرزاده و معتمد شفیعی در کرمان از نسل او هستند. این میرزا شفیع خان ظاهراً مردی شرور، سفاک و خونریز بود. (۱) میرزا عبدالله قاضی دو بار ازدواج کرد. میرزا جواد، بزرگترین فرزند ناتنی او، ۳۵ سال با برادر ناتنی اش میرزاشهاب فاصله سنی داشت. همسر اول مادر بزرگ مادری بقائی به روایت او مردی بود سید ابوالحسن نام، پس علت اینکه عموی وی سید جواد نام داشت این بود که پدرش از سادات به حساب می آمد. برادر میرزاشهاب را سید جواد علامه هم می خواندند که از رهبران دمکراتهای کرمان بود. پدر مادر بقائی هم آقاسید عبدالباقی رزاقی کوهبنانی بود که در کوهبنان کرمان سمت اجتهاد و در عین حال طبابت داشت. در حقیقت پس از سقوط محمدعلی شاه بود که در خطه کرمان نام میرزا جواد و برادرش میرزاشهاب بر سر زبانها افتاد.

میرزاشهاب به سن یازده سالگی پدرش را از دست داد، مادر بزرگش او را به کرمان فرستاد تا در مدرسه ابراهیم خان تحصیل کند. ظاهراً تحصیل کردگان مدرسه یاد شده

ص: ۲۹

۱-۱. دستنوشته های مظفر بقایی کرمانی، بی تا، مجموعه اسناد دکتر مظفر بقایی، کارتن ۷۵، ش ۱۵ _ ۵۸.

به روایت خود بقائی همه پیروان شیخیه بودند. میرزاشهاب در مدرسه یادشده تحصیلات مرسوم آن زمان را انجام داد، علاوه بر آن در فقه، اصول، ادبیات، ریاضیات و هیئت هم اطلاعاتی به دست آورد. میرزاشهاب بر خلاف برادر بزرگ خود سید جواد، هیچ گاه لباس روحانی نپوشید، وی ابتدا کشاورزی و اجاره کاری می کرد و سپس وارد حرفه ساعت سازی شد. مقارن اعلان مشروطیت، یک گروه پانزده نفری از مشروطه خواهان کرمان تصمیم گرفتند مدرسه ای بر اساس الگوی مدارس نوین احداث نمایند. در پی این تصمیم مدرسه ای بنا نهاده شد، که آن را مدرسه نصرت ملی نام گذاشتند. این مدرسه به سال ۱۳۲۴ قمری افتتاح شد، ریاست آن در ابتدای تأسیس با آقاسید جواد بود. آقاسید جواد بعد از مشروطه نخستین رئیس عدلیه کرمان شد، به همین دلیل در بین کرمانیها مشهور بود به آقاسید جواد رئیس.

اداره مدرسه نصرت ملی با میرزاشهاب بود، به همین دلیل به وی می گفتند آقا میرزاشهاب مدیر. می گویند آقاسید جواد به دلیل مسمومیت به سال ۱۳۳۷ قمری در گذشت، پس ریاست مدرسه هم به آقامیرزاشهاب رسید. به روایت بقائی پدر و مادر او که دختر دائی و پسر عمه بودند،(۱) یک «زندگی خیلی متوسط» داشتند. میرزاشهاب در این زمان به عنوان رئیس و مدیر مدرسه نصرت ملی ماهی سی تومان حقوق می گرفت. تا زمان مشروطه، میرزاشهاب اداره موقوفات فخریه راور را هم به عهده داشت که شامل یک باغ و تعدادی نهر و قنات بود. در دوره پس از مشروطه، میرزاشهاب سرپرستی تعدادی از مدارس جدید به نام های «شهاب»، «سعادت» و «مدرسه ملی» را هم به دست گرفت.

چنانکه گفتیم، پس از تأسیس مجلس دوم، شعبه ای از حزب دمکرات در کرمان دایر شد. در میان اسناد دکتر مظفر بقائی مجموعه ای نفیس و ارزشمند از اسناد میرزاشهاب راوری موجود است که بخش مهمی از آنها بایگانی و صورتجلسات شعبه حزب دمکرات در کرمان است. این اسناد منحصر به فرد می تواند شمایی گویا از فعالیت های این حزب در دوره تاریخی فوق به دست دهد.

طبق این اسناد، شعبه حزب دمکرات کرمان مجمع احیاء نفوس یا مجمع ۱۰۸ نام

ص: ۳۰

داشت. ابتدا حاجی مهدیخان وکیل الدوله، از چهره های سرشناس کرمان، ریاست کمیته ایالتی کرمان را به دست داشت و نصرت السلطان معاون او بود. تعدادی از اعضا، در تهران به حزب ملحق شده بودند. رهبر واقعی دمکرات های کرمان محمدحسن سیرجانی(۱) مشهور به شیخ الملک(۲) بود. این شیخ الملک صاحب امتیاز معادن فیروزه کرمان بود و قصد داشت آن را به کمپانی های انگلیسی واگذار کند. ظاهراً مجمع احیاء نفوس سازمان مرکزی حزب دمکرات در تمامی منطقه محسوب می شد و شعبه حزب در اصفهان نیز تابع آن به شمار می رفت. شیخ الملک در نامه مورخ ۱۵ مهر ۱۳۲۹ق.، برادران ارمنی یانس، میرزا عبدالحسین سیدالعراقین، میرزا احمد دولت آبادی، میرزا مهدی دولت آبادی، آقاشیخ محمدباقر (پسر آقاجنقی)، امین التجار، شاهزاده رضا میرزا، میرزا مهدیخان کلانتر (رئیس بلدیة اصفهان)، رئیس مجاهد اصفهانی، ارباب جمشید زرتشتی (مدیر تجارتخانه جمشیدیان)(۳)، ارباب خدارحم زرتشتی (مدیر تجارتخانه چهارمحال و بختیاری) و آقامیرزا عبدالرحیم خان (معاون عدلیه) را برای عضویت در مجمع معرفی کرد.(۴) یکی از اعضای این مجمع در آن زمان میرزاشهاب بود که مدیریت مدرسه مبارکه ملی را بر عهده داشت.

در دهم صفر ۱۳۲۹ق. شیخ الملک طی نامه ای به مجمع از فعالیت های آن تقدیر کرد. در این نامه از اعضا مجمع احیاء نفوس خواسته شده که مردم را با مقاصد دولت خواهان همراه نمایند و «در هر موقع که مساعدت لازم باشد، از برادران ایالات و ولایات داخله و خارجه هم استعانت» بخواهند.(۵)

تشکیلات مجمع احیاء نفوس کاملاً مخفی بود و با اینکه بعد از فتح تهران و سقوط محمدعلی شاه شکل گرفته بود، جنبه سری جلسات و تصمیم گیری ها همچنان حفظ می شد. طبق ماده هفدهم اساسنامه، مجمع باید با شعب دیگر که در شهرستان های

ص: ۳۱

۱- ۱. ما بر اساس اسناد مجمع احیاء نفوس نام شیخ الملک را محمدحسن ذکر کردیم، در برخی روایات شفاهی نام او محمدرضا سیرجانی هم ذکر شده است.

۲- ۲. این فرد با شیخ الملک قمی که در دوره مشروطه نشریه طنز موسوم به استبداد را منتشر می کرد متفاوت است، از این نشریه شانزده شماره منتشر گردیده که در آرشیو مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران موجود است.

۳- ۳. در مورد اهمیت و نقش تاریخی ارباب جمشید جمشیدیان در تحولات دوره مشروطه و مناسبات او با دمکراتها و گروههای قدرت پشت پرده سیاست ایران در آن زمان نک: بحران مشروطیت در ایران، ص ۲۱۳ به بعد.

۴- ۴. شیخ الملک به مجمع احیاء نفوس، ۱۵ مهرماه ۱۳۲۹ قمری، پرونده مجمع احیاء نفوس، کارتن ۱۵۱، پوشه C.

۵- ۵. شیخ الملک به مجمع احیاء نفوس، ۱۰ صفر ۱۳۲۹ قمری، پرونده مجمع احیاء نفوس، ش ۱۱۰ - ۱۳.

کرمان تشکیل شده بود، ارتباط منظم برقرار می کرد و از طریق مکاتبه از اوضاع سایر شهرها اطلاع حاصل می نمود. دستور داده شده بود که برای مخابره حوادثی که در شهرستان ها رخ می داد، از رمز استفاده شود. شعب مجمع در اخذ تصمیم گیری ها از کمیته ایالتی کرمان استفسار می کردند و کمیته ایالتی نیز به نوبه خود با اعضای شهرستان ها مشورت و رایزنی می نمود. اگر بین اعضای مجمع اختلافی بروز می کرد، «اخوان» باید «شرعاً و عرفاً» ابتدا شکایت خود را در مجمع مطرح می کردند ولی اگر به جایی نمی رسید، حق داشتند به محاکم عدلیه و ادارات دولتی مراجعه کنند.^(۱)

کمیته ایالتی کرمان با شعب یزد، کاشان، اصفهان و شیراز ارتباط داشت و اخبار آنها رد و بدل می شد: «روز گذشته عده اخوان شیراز به دوازده [تن] رسید و مدیر و معاون یعنی نایب مدیر به اکثریت ارا انتخاب و معین گردید.» در نامه ای که با امضای محمدحسن شهابی سیرجانی^(۲) در دست است، از مجمع کرمان خواسته شده باب مکاتبه با انجمن ایالتی شیراز را بگشاید و در مواقع لازم و در امور مهم ایشان را طرف مشورت قرار داده و موجبات اصلاحات و اقدامات را مهیا نمایند. در این ایام به جز افرادی که تاکنون نام برده شده، سلیمان میرزا اسکندری، سردار نصرت بختیاری و مؤیدالاسلام کرمانی نیز در مجمع احیاء نفوس عضویت داشتند. بعدها به پیشنهاد این مجمع، شعبی در بم و سیرجان نیز تشکیل شد.^(۳) در دوره نیابت سلطنت ناصرالملک این مجمع همچنان به فعالیت خود ادامه می داد. مرآت السلطنه اسفندیاری در همین دوره پس از مراسم تحلیف وارد تشکیلات شد.^(۴)

مجمع هفته ای دو بار تشکیل جلسه می داد و با حضور ۲۳ تن از اعضا جلسه رسمیت پیدا می کرد. طبق ماده یازدهم مرامنامه داخلی، هرگاه یکی از «برادران» کسی را برای عضویت حائز شرایط میدید، می توانست او را در جلسه معرفی کند. شرط ورود به مجمع تصویب به اکثریت آرا بود. همیشه دو نفر از اعضای مجمع مأمور «تجسس احوالات» شخص متقاضی عضویت می شدند و تا یک هفته بعد باید اطلاعات خود را

ص: ۳۲

۱-۱. مرامنامه داخلی مجمع احیاء نفوس، پرونده میرزاشهاب کرمانی، دفتر حاجی مهدیقلی خان، ش ۱۳ _ ۱۱۲، C.

۲-۲. این فرد همان شیخ الملک مشهور است، که بالاتر از او نام بردیم.

۳-۳. صورتجلسه پنجشنبه دهم ذیقعده ۱۳۳۲، پوشه مجمع احیاء نفوس، ش ۱۳ _ ۱۱۵، C.

۴-۴. صورتجلسه لیله پنجشنبه، ۲۴ ذیقعده ۱۳۳۲، همان منبع.

در جلسه مجمع مطرح می کردند. اگر با عضویت فرد متقاضی موافقت می شد، یکی از دو نفر مأمور تجسس باید حسن اخلاق و رفتار او را نسبت به مجمع ضمانت می کرد و مأموریت پیدا می کرد با فرد متقاضی درباره «مسلک مجمع» گفتگو کند، ولی حق معرفی اعضا را نداشت.

طبق ماده یازدهم، «اعضا مجمع را باید حتی الامکان از طبقات و طوایف و ادارات مختلف انتخاب نمایند تا مفیدتر باشد.» ورود افراد هم مسلک به مجمع احیاء نفوس، ولو اینکه قبلاً در انجمن دیگری بوده باشد، بلاشکال بود، اما اگر فردی از اعضای مجمع می خواست در مجمع دیگری عضو شود باید به اطلاع اعضا می رسانید. (۱)

به هنگام افتتاح دوره سوم مجلس شورای ملی، دو تن از اعضای مجمع احیاء نفوس وارد مجلس شدند. شیخ الملک از رفسنجان و مؤیدالاسلام از کرمان. حزب دمکرات ایران، تشکیلات تهران، در نامه ای به معین الشریعه، میرزاغلامحسین مدیر جریده کرمان، آقاسیدجواد مدیر مدرسه ملی، آقا میرزاشهاب ناظم مدرسه ملی، آقا علی اکبر خان نخعی، حاج شیخ محمدباقر قندهاری و آقامهدی رئیس بلدیة سابق دستور داد کمیته حزبی شعبه کرمان تشکیل شود تا برای انتخابات مجلس آماده شوند: «البته اطلاع دارید که از چندی به این طرف تشکیلات فرقه دمکرات در مرکز و ایالات و ولایات دایر و با وجود تشبثات مخالفین در تولید مشکلات خوشبختانه قوای نیرومند دمکراسی با عزم و استقامت خلل ناپذیری فعالیت خود را ظاهر ساخته و سلسله تشکیلات خویش را با یک انتظام ثابتی بهم اتصال داده است...» فرقه دمکرات گزارش داد که کمیته در تمام ایالات و ولایات برای تدارک انتخابات آماده شده اند. (۲)

در پی دستور کمیته مرکزی حزب دمکرات، مجمع احیاء نفوس دور جدیدی از فعالیت خود را آغاز کرد. کمیسیون تشکیلات فرقه دمکرات شعبه کرمان دستور داد که حوزه های حزبی تشکیل شوند و «راپورت تشکیل حوزه خود را به کمیسیون ارسال فرمایند.» هم چنین دستور داده شده بود که اعضا موارد زیر را مورد توجه قرار دهند:

۱- جلسات حوزه و مذاکرات باید در نهایت اختفا بوده احدی مسبوق نباشد،

ص: ۳۳

۱-۱. مراننامه داخلی مجمع احیاء نفوس، پرونده میرزاشهاب راوری، ش ۱۳ _ ۱۱۶، C.

۲-۲. کمیته دمکرات تهران به کمیته ایالتی کرمان، ۸ ذیقعه ۱۳۳۵، پرونده مجمع احیاء نفوس، کارتن ۱۵۱، ۱۳ _ ۵۵، D.

۲- با هیچ کس برای دخول در حوزه قبل از معرفی به کمیسیون داخل مذاکره نشده و احدی را از اقوال مستحضر ندارند،

۳- برای معرفی اشخاص مناسبات خصوصی یا اغراض شخصی را به نظر نیاورده فقط سابقه اعمال هر کس و عقیده ثابت او را در نظر بگیرند. (۱)

میرزاشهاب ریاست حوزه هشتم از حوزه های هشت گانه حزبی را عهده دار بود. وی علاوه بر آن بر حوزه های دیگر نیز نظارت می کرد. برای نمونه، در نخستین جلسه حوزه شماره یک، که در اواخر ذیقعده ۱۳۳۵ق. در خانه میرزاشهاب تشکیل شد، او به عنوان یکی از اعضای هیات رئیسه انتخاب شد. میرزاشهاب ناظم، غلامحسین خان منشی و آقامیرزا یحیی تحویلدار حوزه شدند که در حقیقت اعضای هیئت رئیسه به شمار می رفتند. میرزاشهاب نامه های حزبی را با نام مستعار «رعیت» امضاء می کرد و معین الشریعه، که رئیس حوزه دیگر بود، از نام مستعار «فلاح زاده» استفاده می نمود. (۲)

در این دوره، ریاست کمیته ایالتی حزب دمکرات کرمان را میرزا جواد راوری، برادر بزرگ میرزاشهاب، به دست داشت. این شعبه تا سال ۱۲۹۷ش. (دو سال پیش از کودتای رضاخان میرپنج) توسط میرزا جواد اداره می شد. از این سال میرزاشهاب اداره حزب را به دست گرفت. از آن پس جلسات اکثراً در خانه او برگزار می شد. (۳)

شواهد نشان می دهد که حتی در دوره وزارت میرزا جواد بر تشکیلات فرقه دمکرات کرمان نیز میرزاشهاب بر فعالیت های حوزه های حزبی اشراف داشت. برای نمونه، در نامه ای از حوزه شماره ۷ به کمیسیون تفتیش فرقه دمکرات چنین آمده است:

چرا کمیسیون محترم برای جواب عرایض و مکاتیب حوزه ها ترتیب صحیحی نمی دهند که باید برای اخذ جواب عرایض خارج از هیأت کمیسیون درب منزل جناب آقای آقا میرزاشهاب بروند و ایشان هم وقت دادن جواب نداشته باشند. (۴)

در چهارم محرم ۱۳۳۶ق. میرزاشهاب برای تفتیش به حوزه نمره ۷ مراجعه کرد. در نامه دیگر چنین آمده است: «هم مسلک محترم آقای آقا میرزاشهاب هم بر حسب مأموریتی

ص: ۳۴

- ۱- ۱. صورتجلسه کمیسیون تشکیلات فرقه دمکرات شعبه کرمان، ۲۶ ذیقعده ۱۳۳۵، ش ۱۳ _ ۶۶، D.
- ۲- ۲. صورتجلسه سلخ ذیقعده ۱۳۵۵، جلسه حوزه نمره ۱، پرونده مجمع احیاء نفوس، ۱۳ _ ۶۹، D.
- ۳- ۳. دستنوشته های بقایی، ۶ فروردین ۲۵۳۷ (۱۳۵۷)، مجموعه اسناد بقایی، کارتن ۷۵، ۶۰ _ ۵۸.
- ۴- ۴. از حوزه نمره ۷ به کمیسیون تشکیلات، ۱۲ ذی الحجه ۳۵۵، مجمع احیاء نفوس، ۱۳ _ ۴۰، B.

که داشته به حوزه تشریف فرما شده، تفتیشات لازم به عمل آوردند.»^(۱)

نتیجه می‌گیریم که میرزاشهاب عضو کمیسیون تفتیش فرقه دمکرات کرمان و از گردانندگان اصلی این حزب بود.

اسناد مجمع احیاء نفوس نشان می‌دهد فردی که مکاتبات خود را با نام مستعار «ایران دوست» امضاء می‌کرد، در این سازمان مخفی از قدرت فراوان برخوردار بود. برای نمونه، او به کمیسیون تشکیلات اطلاع می‌دهد که سالار مظفر در جلسات حزبی شرکت می‌کند و نیز تقاضا کرده است که نایب اکبر حسینی «مدیر محبس نظمیه» وارد حزب شود. در این نامه «ایران دوست»، پس از اظهار امیدواری که «به همت و اقدامات آن ذوات به زودی عقیده دمکراسی در تمام این صفحه منتشر گردد»، خاطر نشان ساخته است: «از قرار مسموع آقا نصرت السلطان به وسایل چند خیال دخول در تشکیلات را دارند.» آنگاه ادامه می‌دهد که وی با آقا کربلایی علی که «یکی از هم مسلکان و شخص جدی و صمیمی است» اختلاف دارد و جرم کربلایی علی اعتقاد به دمکراسی است: «جداً از مقام محترم آن اعضا در خواست می‌نمائیم که ایشان را رد کرده و راضی نشوند که یک نفر ظالم باعث ننگین کردن جماعتی بشود.»^(۲)

یکی دیگر از اعضای فرقه دمکرات کرمان، فردی با نام مستعار «خونین جگر» است. او در نامه ای تذکر می‌دهد که روابط دوستانه و ملاحظات شخصی باعث نشود که تجربیات گذشته فراموش شود و «اشخاصی که در ایام فترت [دوره نیابت سلطنت ناصرالملک بعد از سقوط مشروطه] امتحانات سوء داده و بر اخلاقشان اطلاع و بصیرت کامل دارید و مضرات دخول آنها را به خوبی می‌دانید، از معرفی و دخول آنها احتراز فرمائید.»^(۳)

میرزاشهاب در جریان انتخابات مجلس سوم نقش فعال داشت. مؤید الاسلام در نامه ای به تشکیلات فرقه دمکرات کرمان خاطر نشان ساخت که کاندیداهای فرقه از کرمان برای مجلس تعیین شدند. در این زمان، اعضای شعبه فرقه در کرمان مرکب

از ۸

ص: ۳۵

۱-۱. از حوزه نمره ۷ به کمیسیون تشکیلات، ۹ محرم ۱۳۳۶، ۱۳۳۵ مجمع احیاء نفوس، ۱۳ _ C ۱۴۹.

۲-۲. ایران دوست به کمیته و تشکیلات فرقه دمکرات کرمان، ۲۸ ذی الحجه ۱۳۳۵ (۲۳ میزان ۱۲۹۶ ش)، ۱۳ _ C ۱۵۰.

۳-۳. لیل چهارشنبه ۷ محرم ۱۳۳۶، اسناد مجمع احیاء نفوس، ۱۳ _ D ۹۶.

نفر بودند که هفت تن از آنها قندهاری، آقا محمود، آقا سید جواد، میرزا شهاب، علی اکبر خان نخعی، میرزا غلامحسین و رئیس بلدیہ کرمان بودند. نفر هشتم احتمالاً شیخ الملک است. از بین افراد یاد شده، در برابر نام میرزا شهاب نوشته شده: «به ملاحظه سابقه در فرقه و غیره.» این هشت تن به پیشنهاد آقا محمود به کمیته مرکزی فرقه در تهران معرفی شدند و اساساً پیشنهاد تأسیس شعبه حزب در کرمان از آقا محمود بوده است.

مؤیدالاسلام دستور داده بود که تحرکات سیاسی مجمع محرمانه باقی بماند:

با وضع حاضره کرمان هرچه بتوانید محرمانه و رسمی کار کنید بهتر است. لذا آقایان را دعوت فرموده، محرمانه کاغذ را قرائت کرده، با صورت احصائیه و ترتیبات دیگر که آقای آقا میرزا شهاب کاملاً مسبوق هستند شروع به تأسیس حوزه می فرمائید که انشاءالله تعالی تا وقت انتخابات تشکیلات حزبی مرتب و صحیح باشد هم در شهر و [هم در] بلوکات. فوراً به بلوکات هم دستور تشکیلات را بفرستید که مشغول شوند با نهایت متانت و فعالیت شروع به کار کنید که روز همت و مردانگی امیدوارم موفق شوید شش نفر دمکرات را انتخاب نمائید و نگذارید مرتجعین کرسی های بهارستان را که به خون احرار استوار شده... اشغال کنند. (۱)

در این نامه به لحاظ سوابق فعالیت در فرقه، بر شخصیت میرزا شهاب تأکید زیاد شده است. این نامه نشانگر آن است که تجدید سازمان و فعالیت فرقه کرمان در این مرحله بیشتر به منظور شرکت در انتخابات مجلس چهارم است.

سرشناس ترین چهره های فرقه شیخ الملک، افضل الملک، آقا سید جواد، آقا میرزا محمود خان، سلیمان میرزا و آقا شیخ آقا بودند که اعضای حوزه ۴ کمیته ایالتی کرمان بودند. به دنبال اولتیماتوم روسیه و مهاجرت نمایندگان به قم و سپس کرمانشاه، میرزا شهاب نماینده مهاجرین کرمان بود که با این گروه به یزد رفت. نامه ای توسط فردی به نام محمدقلی خان، که ظاهراً کارمند تلگرافخانه یزد است، مخابره شده و پشت آن نوشته شده: «حضور مبارک حضرت مستطاب اجل آقای آقا میرزا شهاب مدیر، نماینده مهاجرین کرمان دام اقباله، تشریف پذیرد.» این نامه شرح شکایت مردم بم از پر

ص: ۳۶

شدن شش رشته قنات است که تقاضا شده برای دایر کردن مجدد آنها اقداماتی انجام پذیرد.^(۱) شهرت میرزا شهاب به «مدیر» به خاطر آن بود که وی از سال ۱۳۲۹ قمری مدیریت مدارس سعادت، مبارکه ملی، فخریه و نصرت ملیه کرمان را به عهده داشت. «مدرسه نصرت ملیه «بعداً به» مدرسه شهاب» تغییر نام داد.

از سال ۱۲۹۷ش. میرزاشهاب جلسات حزبی را غالباً در خانه خود تشکیل می داد و از این زمان فرزند خردسالش مظفر نیز گاه در معیت پدر به جلساتی که در دیگر جاها تشکیل می شد می رفت. در ایام کودتای رضاخان، میرزاشهاب همچنان در کرمان به سر می برد. او در سال ۱۳۰۰ ش. به دوره چهارم مجلس شورای ملی راه یافت؛ به همراه خانواده اش به تهران کوچید و تا پایان عمر، به مدت ۱۳ سال، در این شهر اقامت گزید. انتخاب میرزاشهاب در مجلس چهارم به جای حسن مشارالملک انجام گرفت که از نمایندگی سیرجان استعفا داده بود، حسن مشار از نزدیکان وثوق الدوله بود که به شدت مورد حملات جناح افراطی دمکراتها قرار داشت. در طول مسیر از کرمان تا تهران سواران سردار اسعد بختیاری به دستور او کالسکه میرزاشهاب را اسکورت می کردند.^(۲)

سالها بعد مظفر بقایی از فعالیت هایی که پدرش در حوالی سالهای ۱۳۰۰ به نفع آمریکایی ها در ایران نموده بود، سخن به میان آورد. وی در ملاقات با دکتر هنری گریدی، سفیر آمریکا در اواخر دهه ۱۳۲۰ش.، به تفصیل از تعلق خاطر پدرش به آمریکایی ها و دوستی او با میلسپو سخن به میان آورد، مقوله ای که البته منحصر به میرزا شهاب نبود و بسیاری از دیگر رجال سیاسی ایران برای برقراری تعادل بین روس و انگلیس از مشارکت آمریکائیها در عرصه های سیاسی و اقتصادی ایران حمایت می کردند.

در اوایل سال ۱۳۰۱ش. میرزاشهاب به همراه سلیمان میرزا اسکندری و عده ای دیگر «حزب سوسیالیست» را تأسیس کرد.^(۳) حزب سوسیالیست در تکوین قدرت رضاخان و رسیدن او به سلطنت نقش مهمی ایفا نمود. به هنگام انتقال سلطنت از سلسله قاجار به پهلوی، میرزاشهاب نمایندگی دوره پنجم مجلس را عهده دار بود. معهدا، وی بسان

ص: ۳۷

-
- ۱- ۱. محمد قلی خان به میرزاشهاب، ۱۸/۱۱/۱۹۱۰ م پرونده میرزاشهاب، ۱۳ _ ۴۸ _ B.
 - ۲- ۲. پیشین، ۲۴-۲۲ اردیبهشت ۲۵۳۷ (۱۳۵۷)، مجموعه اسناد بقایی، کارتن ۷۵، ۷۵ _ ۵۸.
 - ۳- ۳. دستنوشته های مظفر بقایی، ۶ فروردین ۲۵۳۷ (۱۳۵۷)، مجموعه اسناد بقایی.

برخی دیگر از فعالین سیاسی ضد حکومت قاجار، در دوره شکل گیری سلطنت پهلوی از نظر دستیابی به مقامات سیاسی رشدی نداشت و عملاً از گردونه سیاست روز به کنار رفت. یکی از دلایل این امر را اختلافات او با عبدالحسین خان تیمورتاش، وزیر دربار رضاشاه، می دانند. در دوره مشروطه تیمورتاش به جناح میانه رو تعلق داشت و به همین دلیل هدف کینه دمکراتها واقع می شد، تیمورتاش حتی توسط کمیته مجازات که مورد حمایت جناح افراطی دمکراتها بود، به قتل تهدید شده بود. در اوایل سلطنت رضاخان حزبی که در به قدرت رسانیدن او سهمی مؤثر داشت، به دستور وی منحل گردید لیکن معاشرت میرزاشهاب با سلیمان میرزا همچنان ادامه داشت.

مظفر بقائی؛ دوره کودکی و دانشجویی

مظفر، نخستین و تنها فرزند ذکور میرزاشهاب، در چهارم تیرماه ۱۲۹۰ ش. / رجب ۱۳۲۹ ق. و به روایتی در هشتم شعبان سال ۱۳۳۰ قمری مطابق با اول سرطان ۱۲۹۱ شمسی در شهر کرمان به دنیا آمد. میرزاشهاب به پسرش علاقه بسیار داشت به گونه ای که حتی به هنگام شرکت در جلسات حزبی او را با خود همراه می برد. وی مقدمات حساب و الفباء را در نزد پدر آموخت و در شش سالگی وارد کلاس اول مدرسه نصرت ملی شد. تحصیلات مظفر تا سوم ابتدایی در همین مدرسه نصرت ملی (شهاب بعدی) سپری شد.

وجه تسمیه مدرسه این بود که در آن زمان عبدالحسین میرزا فرمانفرما، والی کرمان بود، او فرزند خویش شاهزاده نصرت الدوله فیروز را به نیابت حکومت کرمان گمارد. چون نصرت الدوله به تأسیس مدرسه کمک کرد، نام مدرسه را نصرت ملی گذاشتند. زمین مدرسه خانه ای بود وقفی متعلق به خاندان اسفندیاری، متولی مدرسه در آن زمان سردار نصرت پدر بزرگ امان الله خان عامری بود که در دوره هیجدهم به نمایندگی مجلس دست یافت.

سردار نصرت رئیس خانواده اسفندیاری بود، آن خانه هم به رایگان در اختیار مدرسه نهاده شد. بعدها ادعا می شد که وجه تسمیه مدرسه نصرت ملی به دلیل نام همین سردار نصرت است، اما همانطور که بالاتر توضیح دادیم وجه تسمیه مدرسه به دلیل نام نصرت الدوله فیروز است. مظفر تا کلاس سوم ابتدایی در مدرسه نصرت ملی درس خواند.

در سال ۱۳۰۰ ش. که میرزاشهاب به مجلس چهارم راه یافت، مظفر نیز با او به تهران

آمد. ماجرا از این قرار بود که در این دوره مجلس پیشتر مشارالملک از حوزه انتخابیه سیرجان انتخاب شده بود، انتخابات هم حدود چهار سال پیش از این در دوره ریاست وزرائی وثوق الدوله برگزار گردید، اما به هر دلیلی این مشارالملک را مجبور به استعفا کردند و انتخابات حوزه انتخابیه سیرجان را تجدید نمودند. در این انتخابات دوم، میرزاشهاب انتخاب گردید، وی در اسفند سال ۱۲۹۹ با کالسکه از کرمان به سوی تهران حرکت کرد.

در این سفر مظفر که حدود هشت یا نه سال داشت، پدر را همراهی می کرد، حال آنکه مادر و خواهرانش در کرمان بودند. نوروز سال ۱۳۰۰ میرزاشهاب و فرزندش در اصفهان بودند و سپس از آنجا به سوی تهران عزیمت کردند. مظفر کلاس های چهارم تا هفتم را در مدرسه سیروس که در ابتدای خیابان شاه آباد (جمهوری فعلی) قرار داشت، به اتمام رسانید و کلاس های هشتم و نهم را در مدرسه ادب. مدرسه ادب هم در سرچشمه ابتدای کوچه مساوات قرار داشت. در کلاس دهم بقائی راهی دارالفنون شد.

مظفر در ۱۸ سالگی (سال ۱۳۰۸) در دوره دوم کنکور اعزام محصلین به خارج شرکت کرد و همراه با عیسی سپهبدی که مقدر بود بعدها نقش بسیار مهمی در زندگی سیاسی او ایفا کند و نیز خسرو وارسته، علی اصغر سروش مترجم سرشناس بعدی، غلامحسین صدیقی از رهبران بعدی جبهه ملی، مجیر شیبانی و علی اکبر بینا استاد بعدی علوم سیاسی دانشگاه تهران راهی فرانسه شد. او دو سال پایانی دبیرستان را در مدرسه سن لویی فرانسه سپری کرد. برای اعزام مظفر به اروپا دوستان نزدیک میرزاشهاب او را یاری کردند. سهم عمده در این میان با یحیی خان اعتماد الدوله قراگوزلو بود.

در دوره ای که مظفر در فرانسه اقامت داشت، میرزاشهاب که در دیوانعالی تمیز از ادارات وزارت عدلیه کار می کرد بطور متوسط هر سه روز یک نامه برای او ارسال می نمود. این نامه ها و پاسخ های مظفر بقایی موجود است و از زاویه ترسیم فضای سیاسی و فرهنگی آن زمان مجموعه ای ارزشمند به شمار می رود.

در این نامه ها نظرات میرزاشهاب درباره برخی از رجال سیاسی دوره رضاشاه مندرج است. میرزاشهاب به نصرت الدوله فیروز و عبدالحسین تیمور تاش نفرت می ورزید و نمی توانست شعف خود را از گرفتاری آنها پنهان دارد.

این اختلافات دنباله خصومت های عصر مشروطه بود که در یک طرف آن وثوق الدوله

قرار داشت و در سوی دیگرش گروه افراطی دمکراتهای ضدتشکیلی (۱) میرزاشهاب اندکی پس از سفر مظفر به فرانسه در نامه ای از دستگیری فیروز خبر داد:

راجع به فیروز کار از شوخی گذشته جداً تعقیب می شود و حدس صائب این است که محکوم شود. دوشنبه پس فردا در محکمه برای تعیین وکیل حاضر می شود، برطبق اصول محاکمات جزائی..... در ۶ یا ۸ اردیبهشت محاکمه می شود. در هر حال اردیبهشت بر او اردی جهنم شده است ولی این اتهام و این محکومیت در قبال جنایات او خیلی کم است. (۲)

به یاد داشته باشیم که هم نصرت الدوله فیروز و هم تیمورتاش پیشتر مورد بغض و عداوت کمیته مجازات هم قرار داشتند، رضاخان با آراستن دسیسه هائی که جای بحث آنها در اینجا نیست، بالاخره جانشان را گرفت. درست در همین زمان بود که تیم افراطی حزب دمکرات از جمله حسینقلی خان نواب و دیگر کسانی که در سقوط مشروطه و تبدیل آن به حکومت قزاقان نقش مهمی ایفا کرده بودند، چه آشکار و چه نهان سیاستهای خود را پیش می بردند.

اما مظفر در فرانسه به سیاست علاقه ای نداشت. وضع تحصیلی او نیز چندان رضایت بخش نبود. مثلاً به سال ۱۳۰۹ نوشت که نمرات تاریخ و جغرافی او ۱۲، معرفه النفس ۱۰ و ریاضیات ۱۴ است. (۳) مظفر در نامه هایش نوشت گاهی اوقات به کازینو می رود و کازینو یک «نوع قهوه خانه ای است که موزیک دارد و مردم آنجا می رقصند.» (۴) در نامه دیگر، که از ایتالیا نوشته، خاطر نشان ساخت که «نمازها را به خدا قرض داده ام که در برگشتن بخوانم!!!» [کذا] (۵)

در این زمان مظفر در برخی موارد آشکارا و صریحاً روحانیون را بر باد دهنده اساس مذهب معرفی می کرد. برای نمونه، چنین می نویسد:

اگر کسی بخواهد طابق النعل بالنعل از روی یک کتابی مثل جامع عباسی مسلمان باشد از خدا روزهای ۵۰ ساعتی درخواست کند، زیرا فقط برای.... [کذا] هر دفعه

ص: ۴۱

۱-۱. در مورد این موضوع نک: ایران، از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند، صص ۲۹۳-۳۳۴.

۲-۲. میرزاشهاب به مظفر بقایی، ۳۰/۱/۱۳۰۹، مجموعه نامه های میرزاشهاب، ش ۲۷۵ _ ۴.

۳-۳. مظفر بقایی به میرزاشهاب، ۱۰ ژوئیه ۱۹۳۰ م، مجموعه نامه های بقایی، کارتن ۱۳۷: ۸۱، ۱۳۴ _ ۵۷.

۴-۴. مظفر بقایی به میرزاشهاب، ۱۴/۸/۱۹۳۰ م، مجموعه نامه های بقایی، ش ۱۳۷ _ ۵۷.

۵-۵. مظفر بقایی به میرزاشهاب، ۷/۱/۱۳۴۹ ق. / ۱۳۰۹ ش، مجموعه نامه های بقایی، ش ۱۳۵ _ ۵۷.

از روی این دستورات سه ساعت وقت لازم است.

در این نامه، که خطاب به پدر است، مطالب توهین آمیزی علیه روحانیون شیعه دیده می شود. می نویسد: «راستی من یقین دارم هزار نفر از دشمنان اسلام برای حراج مذهب به قدر یکی از این آخوندها نمی تواند کاری بکند.» و در بخشی دیگر خواهش کرده که میرزاشهاب یک جلد از کتاب رکن رابع اثر شیخ احمد احسایی را برای او ارسال کند: «علت آن را در وقت فرصت عرض خواهم کرد.»^(۱) ظاهر قضیه این است که مظفر در خانواده ای شیخی به دنیا آمده بود و بنابراین تمسخر شریعت شیعه توسط او امری دور از انتظار نبود. ولی واقعیت این است که بقایی حتی به موازین مورد قبول شیخیه نیز اعتقادی نداشت.

به هر حال وقتی بقائی می خواست به دانشگاه رود، در دو رشته امتحان داد و پذیرفته شد: تعلیم و تربیت و تاریخ و جغرافیا. پس به دانشسرای مقدماتی لیموژ اعزام گردید که در منطقه «رن» قرار داشت. این شهر در جنگ دوم جهانی نخستین شهری بود که توسط متفقین از آلمان ها بازپس گرفته شد و در شمالغربی فرانسه قرار دارد. بعد از مدتی به مدرسه سن کلو رفت، دو سالی هم در آنجا دوره دید و در ضمن در سوربن ثبت نام کرد تا در رشته فلسفه ادامه تحصیل دهد. او بالاخره توانست دیپلم اکول نرمال را که معادل لیسانس بود اخذ نماید. در سوربن حول سه محور عمده درسی یعنی اخلاق و زیبایی شناسی، روانشناسی و تاریخ مذاهب کار می کرد. به قول خود بقائی در هر سه رشته هم قبول شد و شروع به نوشتن رساله کرد.

در دوره ای که مظفر در پاریس اقامت داشت، تعدادی از دانشجویان به دلیل عدم توانایی در گذراندن امتحان به ایران برگشت داده شدند. غلامحسین و کیلی، شمس الدین امیرعلایی، جواد کمالیان، عبدالحسین نوشین، احمد و عباس پرویز _ که بعدها هر یک نقش فرهنگی و سیاسی مهمی در ایران ایفا کردند _ از این زمره اند.^(۲) در این ایام مظفر هنوز در دبیرستان درس می خواند. در یکی از همین نامه ها میرزاشهاب از فرزندش خواست تحقیق کند ایرج میرزا اسکندری، برادرزاده شاهزاده سلیمان میرزا، در

ص: ۴۲

۱- ۱. مظفر بقایی به میرزاشهاب، ۱۹ اکتبر ۱۹۳۰، مجموعه نامه های بقایی، ش: ۱۲۴ _ ۱۷.

۲- ۲. گزارش اداره سرپرستی شعبه پاریس : ۶/۹/۱۳۰۹-۵۹۲۵، اسناد دوره پاریس بقایی کارتن ۲۹۱، ش: ۲۷۶ _ ۴.

کجاست، زیرا از وی هیچگونه اطلاعی در دست نیست. (۱) در واقع ایرج اسکندری، که پدرش یحیی میرزا نیز چون میرزاشهاب از فعالین انجمن های سری در دوره مبارزه با حکومت قاجار بود و به سان مظفر برای ادامه تحصیل به اروپا اعزام شده بود، اینک به مجامع کمونیستی پیوسته و در انتشار نشریه پیکار شرکت داشت.

در آذرماه ۱۳۰۹ش. با حکم علی اکبرخان داور، میرزاشهاب ارتقاء پیدا کرد و از کفالت معاونت دیوانعالی تمیز به کفالت مستشاری دیوانعالی تمیز نائل شد و به جای میرزا محمدخان لوسانی در سمت جدید قرار گرفت. (۲) داور با میرزاشهاب روابط صمیمانه داشت و در مسافرتی که به برن کرد مظفر بقایی با او ملاقات نمود. (۳) یک سال بعد به پیشنهاد تقی زاده (وزیر مالیه)، میرزاشهاب از وزارت عدلیه به آن وزارتخانه منتقل شد و ریاست محکمه تجدید نظر را به دست گرفت. (۴)

از آنجا که میرزاشهاب در دوره سلطنت رضاشاه از نظر نیل به مقامات عالی سیاسی ترقی چندان نکرد، همیشه آرزو داشت روزی مظفر به جای او مدارج پیشرفت را بپیماید. او در نامه ای نقل کرد سرتیپ ناصرالدوله فیروز کفیل وزارت طرق شده است. مادر ناصرالدوله کرمانی بود و از نظر میرزاشهاب نیمه کرمانی محسوب می شد و چون کفیل وزارتخانه شد که نصف وزارت است، نتیجه گرفت که ربع وزارت به کرمانی ها رسیده است:

امید است که شما به سلامتی با تحصیلات عالی و اخلاق مهذب بمانید، انشاءالله یک وقتی تمام وزارت را اشغال کنید که لااقل در عمر دنیا یک نفر کرمانی به وزارت رسیده باشد. (۵)

تا سال ۱۳۱۰، میرزاشهاب به جز مظفر، متکفل اداره دخترانش به نام های ملکه، تاجی، مریم، رابعه، ایران دخت و اختر نیز بود. اختر، کوچکترین فرزند میرزاشهاب، بعدها در آمریکا ادامه تحصیل داد. میرزاشهاب، که خود در جریان تحولات مشروطیت در منطقه کرمان فعال بود و در ایام انتقال سلطنت در مجلس پنجم حضور داشت،

ص: ۴۳

-
- ۱-۱. میرزاشهاب به مظفر بقایی، ۱۳/۹/۱۳۰۹ نامه های میرزاشهاب، پوشه A، ش: ۱۶۹ _ ۴.
 - ۲-۲. میرزاشهاب به مظفر بقایی، ۱۳/۹/۱۳۰۹ نامه های میرزاشهاب، پوشه ۴ _ ۵۰، A.
 - ۳-۳. میرزاشهاب به مظفر بقایی، ۲/۱۱/۱۳۰۹ نامه های میرزاشهاب، پوشه ۴ _ ۱۹۵، A.
 - ۴-۴. میرزا شهاب به مظفر بقایی، ۲/۱۱/۱۳۱۰، نامه های میرزا شهاب، پوشه A.
 - ۵-۵. میرزاشهاب به مظفر بقایی، ۲۵/۴/۱۳۱۱، نامه های میرزا شهاب، پوشه ۴-۱۸۵، A.

به خوبی می دانست که مشروطه ایران از اساس بی بنیاد است، به همین دلیل از بی اعتنایی رضاشاه به اصول مشروطه چندان شگفت زده نمی شد:

دیروز جمعه عید مشروطیت ایران بود، که مشروطیت ایران معلوم می شود اینقدر نافع به حال مردم نیست که حتی یک روز تعطیلی هم ندارد، مثلاً مصادف با جمعه می شود. دیشب هم در مجلس جشن بود. من هم دعوت داشتم رفتم و قصدم از رفتن ملاقات بعضی که کار به آنها داشتم بود و الا!! (۱) [کذا]

در نامه ای دیگر نوشت: «سیاست بافی هم که دامنه وسیعی دارد متروک شده و من هم برکنارم!!» [کذا] (۲)

میرزاشهاب، که روزی از ارکان فرقه دمکرات به شمار می رفت و در خطه کرمان نفوذ و شهرتی داشت، اینک ناچار بود به عنوان کارمند دولت از ۸ صبح تا ظهر و از ۵/۲ تا ۶ عصر کار کند و طرفه آنکه وقتی چراغ نمی سوخت و هوا تاریک بود باید عاطل و باطل می نشست و در وقت اداری حتی جرئت نگاشتن یک نامه برای فرزندش را نداشت. این اوضاع، او را که در عین حال بیمار بود، به شدت سرخورده کرد. در برخی نامه ها برخلاف گذشته که آرزو می کرد مظفر به وزارت نایل شود، نسبت به استخدام در دستگاه دولتی ابراز انزجار می کرد:

هرچه بر عمر استخدام من می گذرد، بیشتر از استخدام دولت متنفر می شوم. راستی باز هم شما را وصیت می کنم که فکری بکنید که در مراجعت محتاج به استخدام دولت نباشید و بتوانید شغلی آزاد ولو اینکه نجاری یا آهنگری باشد داشته باشید... بهر حال من برای استخدام دولت عاقبت خوشی نمی بینم. (۳)

اسناد موجود نشان می دهد تا این تاریخ، که حدود سه سال از رفتن مظفر به فرانسه می گذشت، او هنوز موفق نشده بود دیپلمش را اخذ کند. میرزاشهاب، نگران از تحصیل فرزند، با وزیر معارف به گفتگو نشست. وزیر پیشنهاد کرد که مظفر به ایران بازگردد، دیپلم متوسطه را بگیرد و آنگاه به اروپا برود تا بتواند در دانشکده ادامه تحصیل دهد،

ص: ۴۴

- ۱-۱. میرزا شهاب به مظفر بقائی، ۱۴/۵/۱۳۱۱، نامه های میرزا شهاب، پوشه ۴-۲۲۰، A.
- ۲-۲. میرزاشهاب به مظفر بقائی، ۲۹/۵/۱۳۱۱، نامه های میرزاشهاب، پوشه ۴-۱۷۶، A.
- ۳-۳. میرزاشهاب به مظفر بقائی، ۱۷/۱۱/۱۳۱۱، مجموعه نامه های میرزاشهاب، پوشه ۴-۱۵۵، A.

زیرا کسی که دیلم ایران را نداشت حتماً باید امتحانات مربوطه را انجام می داد. (۱) آنچه بر نگرانی میرزاشهاب می افزود، گفته های ضد و نقیض مظفر بود. او نوشت مشغول تحصیل در رشته ادبیات فرانسه است. اندکی بعد، با صوابدید وزیر معارف، گفت که تغییر رشته داده و حقوق می خواند. بعدها معلوم شد که تحصیل در رشته تعلیم و تربیت و فلسفه را در دانشگاه آغاز کرده است. میرزاشهاب در این ایام در جلساتی با دوستان دیرینش شرکت می کرد که از دوره مشروطه به عنوان محفل ادب شناخته می شد، این محفل شعبه ای از حزب دمکرات به شمار می رفت. این جلسات شب های یکشنبه تشکیل می شد و میرزاشهاب در نامه هایش از شرکت کنندگان به عنوان «رفقای شب یکشنبه» (۲) یاد می کرد. وکیل الدوله، سعید نفیسی، سیدحسن تقی زاده و دکتر محمود افشار یزدی از معاصرین نزدیک میرزاشهاب در این محفل بودند.

از یاران نزدیک میرزاشهاب در این دوره، آقا حسین آقاتهرانی بود که بعدها نام خانوادگی «پرویز» را بر خود نهاد. حسین پرویز، فرزند آقا میرزا محمد علی، از کسانی بود که در دوره موسوم به «استبداد صغیر» با عده ای از مخالفین محمدعلی شاه مهاجرت کرد و به همراه علی اکبر دهخدا و معاضدالسطنه پیرنیا در شهر ایوردون سوئیس به انتشار نشریه صوراسرافیل پرداخت. در واقع، صوراسرافیل ارگان جناح تندرو مشروطه در خارج از کشور بود. پرویز پس از سقوط محمدعلیشاه به ایران بازگشت و در تشکیلات فرقه دمکرات فردی بسیار مؤثر شد. مخصوصاً او برای انتشار روزنامه ایران نو، ارگان فرقه، فعالیت زیاد کرد. اما بعدها مانند میرزاشهاب از سیاست کناره گرفت و با مشارکت سیدحسن تقی زاده «کتابخانه تهران» را تأسیس کرد. او تا پایان عمر (حوالی ۱۳۳۵ش.) این کتابخانه را اداره می کرد. کتابخانه تهران از دوره رضاشاه تا زمان مرگ پرویز محل تجمع اهل ادب با هر مسلک و مراسم بود، (۳) لیکن در حقیقت میعادگاه اعضای پیشین فرقه دمکرات به شمار می رفت.

در اواخر سال ۱۳۱۱ که زمزمه الغاء امتیازنامه داری بر سر زبان ها افتاد، میرزاشهاب نسبت به این حادثه خوشبین بود. او اخبار این جریان را به اطلاع فرزندش می رسانید:

ص: ۴۵

۱-۱. میرزاشهاب به مظفر بقایی، ۲۹/۵/۱۳۱۱، مجموعه نامه های میرزاشهاب، پوشه ۴ _ ۱۷۶، A.

۲-۲. میرزاشهاب به مظفر بقایی، ۲۰/۱۰/۱۳۱۱، نامه های میرزا شهاب، پوشه ۴-۱۵۵، A.

۳-۳. یغما، سال ۱۳۵۵، ص ۲۱۹ _ ص ۳۲۳.

مأمورین ایران شاید تاکنون به ژنو رسیده باشند، البته شما زودتر از ما از مذاکرات مستحضر خواهید شد. امید است که کار به موفقیت دولت ایران تمام شود. عجالتاً یک شمع بی اندازه در تمام ایران و ایرانی ها موجود است و همه امیدوارند که قضیه به نفع خودمان تمام شود و این سیل طلا که از معادن نفت ایران به بریتانیا جاری است قدری مسدود شده و مقداری هم به خود ایران برسد. باید از خدا توفیق آقای داور و آقای علا را خواست تا حق گذاری جامعه چه کند. (۱)

هشت روز بعد باز هم میرزاشهاب اطلاع داد که در ایران خبری مهمتر از خبر نفت جنوب نیست. او نوشت این اوضاع تمام ایران، بلکه دنیا، را به حیرت انداخته است: «امید است همان طور که میل شاه و تمام ایرانیان است به نفع کامل ایران خاتمه یابد.» او باز هم خبر داد که داور و علا به اروپا رفته اند و همه منتظرند تا بشنوند در جلسه ۲۳ ژانویه ۱۹۳۳ مجمع اتفاق ملل چه حکمی صادر خواهد شد. (۲) انتظار دیری نپائید. سیدحسن تقی زاده، وزیر مالیه رضاخان که میرزاشهاب کارمند وزارتخانه او بود، امتیازنامه داری را بار دیگر تمدید کرد و سیطره شرکت نفت انگلیس بر نفت ایران، آنهم به شکلی بلامنازع، حداقل تا دو دهه دیگر ادامه یافت. به این ترتیب، فصلی دیگر از تاریخ نفت ایران آغاز شد. در حاشیه این تحولات بود که کسانی مثل نصرت الدوله فیروز و از آن بالاتر عبدالحسین تیمورتاش قربانی شدند. به تیمورتاش که پیگیر مسئله نفت بود اتهام زدند برای شوریها جاسوسی می کند، به همین اتهام واهی او را دستگیر کردند و به دستور رضاخان جانش را ستاندند. همزمانی تقریبی تمدید قرارداد داری و دستگیری تیمورتاش در خور تأمل است و البته باید در جایی مناسب به آن پرداخته شود.

تیمورتاش البته مردی بود زن باره، سرویس اطلاعاتی بریتانیا از این نقطه ضعف او به نحو مطلوبی استفاده کرد. انگلیسی ها که به هر دلیلی و در صدر همه به دلیل مسئله نفت می خواستند تیمورتاش را فروگیرند، زنی آسوری را که منشی او بود؛ برای رسیدن به اهداف خود مورد استفاده اطلاعاتی قرار دادند. این زن زیبا، همیشه همراه تیمورتاش بود و گزارشهای مکرری در مورد او به اینتلینجس سرویس می داد. روزی که تیمورتاش

ص: ۴۶

۱-۱. میرزاشهاب به مظفر بقایی، ۲۰/۱۰/۱۳۱۱، مجموعه نامه های میرزاشهاب، پوشه ۴ _ ۱۹۹، A.

۲-۲. میرزاشهاب به مظفر بقایی، ۲۸/۱۰/۱۳۱۱، مجموعه نامه های میرزاشهاب، پوشه ۴ _ ۲۱۵، A.

از مأموریت نفت در لندن باز می‌گشت، توسط این زن؛ کیف نامه‌ها و اسناد محرمانه او را ربودند و در اختیار سفارت بریتانیا در مسکو قرار دادند. سفارت بریتانیا کپی این نامه‌ها و اسناد را برای رضاخان فرستاد، به این منظور که اتهام جاسوسی او را به نفع شوروی مسجل سازند. در این میان مردی به نام آقابکوف که ظاهراً مأمور سرویس اطلاعاتی شوروی موسوم به گ.ک.پ. او در تهران بود، به بحرانی تر ساختن فضا کمک می‌کرد. آقابکوف بعدها به غرب پناهنده شد و خاطراتی منتشر کرد که به احتمال قریب به یقین باید جعلی باشد، این خاطرات در آستانه انقلاب در ایران هم به نام خاطرات آقابکوف ترجمه و منتشر شد. در این کتاب ادعا شده است که تیمورتاش اطلاعات محرمانه را در اختیار مأمورین اطلاعاتی شوروی قرار می‌داده است. (۱) به هر روی ماجرا هرچه بود، تیمورتاش حتی بعد از ربوده شدن کیفش به تهران بازگشت؛ همین موضوع نشان می‌دهد که شایعه جاسوسی او به نفع شوروی دروغ بوده است. تیمورتاش به محض اینکه وارد ایران شد، دستگیر گردید و به دستور رضاشاه کشته شد. معجونی از تصفیه حسابهای حزبی و شخصی به جای مانده از دوره مشروطه با دسیسه‌های اینتلجنس سرویس و شرکت نفت انگلیس و ایران باعث شدند تیمورتاش جان خود را از دست بدهد. چندسالی بعد آقابکوف هم که به غرب پناهنده شده بود، در اسپانیا به قتل رسید.

نکته این است که میرزاشهاب پیگرد و محاکمه تیمورتاش را نیز با خوشوقتی پیگیری می‌کرد. او اطلاع داد محاکمه رسمی وزیر دربار سابق رضاشاه از پنجشنبه ۲۵ اسفند ۱۳۱۱ آغاز شده است. به تقاضای مدعی العموم دیوان جزا، یا در واقع به دستور شخص رضاشاه، محاکمه سری بود و احدی از مذاکرات اطلاعی نداشت: «مردم هم بی صبرانه انتظار محکومیت این عنصر با شرافت ناموس پرست را که خدماتش به مملکت و شاه ضرب المثل است!! [کذا] دارند.» (۲) میرزاشهاب مشتاقانه تصفیه حساب‌های خونین رضاخان را با گروهی از عوامل به قدرت رسیدنش نظاره می‌کرد. دعوای اعتدالی و دمکرات دوره مشروطه اینک در سیمائی جدید بروز و ظهور می‌یافت، تصفیه حسابهای خونین رضاخان با کسانی مثل تیمورتاش البته ریشه‌ای پایدار در دسیسه‌های برخی

ص: ۴۷

۱-۱. خاطرات آقابکوف، ترجمه حسین ابوترابیان، (تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۷)، صص ۴۲۸-۴۳۱.

۲-۲. میرزاشهاب به مظفر بقایی، ۲۷/۱۲/۱۳۱۱، مجموعه نامه‌های میرزاشهاب، پوشه ۴ _ ۲۱۸، A.

بازیگران عصر مشروطه داشت. به طور مشخص این حسینقلی خان نواب بود که در مقام رئیس بانک ملی به تیمورتاش اتهام اختلاس زد و این اتهام در کنار دسیسه های ریز و درشت دیگر راه را بر محو حریفان قدیمی فراهم ساخت.

بهار سال ۱۳۱۳ میرزاشهاب برای دیدن فرزندش به فرانسه رفت. میرزاشهاب در طول اقامتش در فرانسه مطلع شد که یک پزشک آلمانی به نام پرفسور فن برگمان در کار خود تخصص فراوان دارد. ابوالقاسم نجم مشهور به نجم الملک از هم مسلکان قدیمی میرزاشهاب و وزیر مختار ایران در آلمان، از دمکرات های عصر مشروطه بود. او برای میرزاشهاب وقت گرفت. دو هفته بعد او به پزشک معالج مراجعه کرد. مظفر همراه پدر از پاریس به بروکسل رفت و این دو یک هفته در آنجا اقامت گزیدند. در طول اقامت آنها، میرزایحیی دولت آبادی مرتب به دیدار میرزاشهاب می آمد. دو دوست قدیمی با یکدیگر درد دل می کردند و به روایت بقائی از اوضاع ایران انتقاد می نمودند.

اندکی از بازگشت میرزاشهاب به ایران نگذشته بود که بیماریش شدت گرفت و سرانجام در همان سال ۱۳۱۳، به سن ۵۶ سالگی، از دنیا رفت. زندگی میرزاشهاب تأثیری ژرف بر روحیات مظفر به جا گذاشت. او که از نزدیک شاهد ناکامی پدر در کسب مناصب اداری درخور شأن پدر بود، بعدها جاه طلبی خود را به اوج رسانید.

حدود چهار سال بعد در بهمن ماه ۱۳۱۷ یک روزنامه فکاهی در فرانسه مطلبی درباره رضاشاه نوشت و با چاپ کاریکاتوری وی را به تمسخر گرفت. به این دلیل روابط دو کشور قطع شد و هفت روز به ایرانیان مقیم فرانسه مهلت داده شد تا به ایران بازگردند. مظفر از راه لهستان و شوروی به ایران مراجعت کرد. او می بایست تا اواسط سال ۱۳۱۸ در پاریس می ماند تا بتواند از رساله دکتریش دفاع کند، اما ناچار شد به ایران باز گردد. او در ایران با کمال تعجب متوجه شد سلیمان میرزا اسکندری به هنگام وفات پدر نه تنها به دیدن خانواده اش نیامده بلکه حتی از ارسال پیام تسلیت خودداری کرده است. سلیمان میرزا به دیدن مظفر نیز نیامد.

در این زمان، مظفر؛ رضاشاه را به عنوان «دیکتاتور مصلح» می پسندید و برای آتاتورک احترام قایل بود. او به روایت خودش از ترجمه فارسی کتاب درسی تاریخ اروپا اثر آلبرماله به شدت برآشفته زیرا به نادرشاه لقب «قلدر شرقی» داده بود، و در صدد برآمد به دلیل این عبارت «سخت اعتراض» کند. وی به هنگام اقامت در فرانسه،

پیشرفت هیتلر را با خشنودی نظاره می کرد. زمانی که هیتلر به ریاست جمهوری آلمان رسید، مظفر در برلین اقامت داشت و ملا-حظه کرد هیتلر با رأی بسیار بالایی انتخاب شد. در اواخر پائیز همان سال مظفر در کنگره ای از نمایندگان دانشجویان شرقی مقیم اروپا، که به دعوت موسولینی در رم تشکیل شد، شرکت کرد.^(۱) این نوع نگاه به قدرت سیاسی بعدها در زندگی بقایی نقشی بسیار مؤثر ایفا کرد. معهدا، مظفر تا این دوره هرگز فردی سیاسی به شمار نمی رفت.

در بهمن ماه ۱۳۱۷ بقایی نامه ای از وزارت فرهنگ دریافت کرد. در نامه آمده که وی باید نسخه دستنویس پایان نامه تحصیلی خود را هرچه زودتر به اداره آموزش عالی وزارت فرهنگ ارسال کند. بقایی پاسخ داد از اوایل سال ۱۹۳۷ [اواخر ۱۳۱۵] طبق اجازة نامه مورخه ۱۴ ژانویه ۱۹۳۷ صادره از دانشکده ادبیات پاریس مشغول تهیه رساله در مورد اخلاق از نظر ابوعلی مسکویه رازی بود و نسخه ای از آن جزء کتاب هایش توسط اداره سرپرستی دانشجویان به ایران ارسال شده است. نظر به اینکه محموله مزبور هنوز نرسیده بود، مظفر اعلام کرد فعلاً- تقدیم رساله ممکن نیست.^(۲) ظاهراً مظفر نسبت به ارزیابی مدارک تحصیلی خود اعتراض داشت و به همین دلیل رئیس اداره آموزش عالی وزارت فرهنگ از او خواسته بود به اداره مزبور مراجعه کند.^(۳)

از ۷ فروردین ۱۳۱۸ تا اول مهر همان سال بقایی به شغل دبیری اشتغال داشت.^(۴) در اواخر این سال نامه ای از اداره اوقاف دریافت کرد. طبق این نامه او باید نماینده رسمی خود را برای محاسبه قسمتی از موقوفه فخریه، که در آن زمان به وسیله فرهنگ کرمان اداره می شد، به اداره فوق معرفی می کرد تا پس از تسویه حساب، رقبات موقوفه به او واگذار شود و بودجه آن طبق آئیننامه تدوین و تنظیم گردد.^(۵) پس از این ماجرا، موقوفات راور به موضوع نزاع میان مظفر و پسرعموهایش بدل شد. آنان مدعی بودند در دوره طولانی غیبت میرزاشهاب و مظفر مانع اتلاف موقوفات شده اند و خروج آنها را از دست خود روا نمی دیدند.

ص: ۴۹

۱-۱. دستنوشته های مظفر بقایی، ۲۸-۱۵ فروردین ۲۵۳۷ (۱۳۵۷)، کارتن ۷۵، ۷۵-۵۸.

۲-۲. وزارت فرهنگ به بقایی: ۲۶۹۱۴۹/۱۱/۱۳۱۷، اسناد دانشگاهی بقایی، کارتن ۴۱۰، ش: ۴۹۶-۱۸.

۳-۳. رئیس اداره آموزش عالی به بقایی، ۳/۶/۱۸-۳۱۶۳، اسناد دانشگاهی بقایی، ش: ۴۱۰-۱۸.

۴-۴. پرونده اداره آموزش بقایی، ۱۳۷۰۸-۳۱/۴/۱۳۲۶-ش: ۳۶۵-۱۸.

۵-۵. اداره اوقاف به بقایی: ۲/۱۲/۱۳۱۸-۲۹۰۹۴، کارتن ۱۹۲، ش: ۱۸۹-۱۷.

از اول مهرماه ۱۳۱۸ بقایی به خدمت سربازی اعزام شد. در رونوشت کتابچه خدمت او تخصص اش فلسفه و ادبیات ذکر شده است. درجه او ستوان دوم وظیفه بود و در بخش مالی وزارت جنگ به خدمت وظیفه مشغول شد. خصوصیات شخصی او در یادگان به این شرح ذکر شده است: اخلاق خوب، رفتار خوب، قابلیت نظامی دارد، استعداد فرماندهی دارد، روحیات نظامی دارد، ارزش افسری دارد، یک روز توقیف شده است، دو روز زندانی بوده است، ۲۴۴ ساعت ناخوشی داشته و ۲۹ ساعت از مرخصی استفاده کرده است. این ارزیابی فقط مربوط به یکسال نخست سربازی اوست و معدل کل نمراتش ۲۰/۱۵ است.^(۱)

بقایی تحصیلات عالی خود را در دانشسرای مقدماتی شهر لیموژ فرانسه آغاز کرده و بعداً وارد دانشسرای عالی سن کلو شده و در سوربن به تحصیل در رشته فلسفه پرداخته بود، اما اینک ملاحظه می کرد به دلیل ناتمام ماندن پایان نامه اش، وزارت فرهنگ مدرک او را درجه لیسانسیه تعلیم و تربیت ارزیابی کرده است. خدمت سربازی او نیز بر پایه همین ارزیابی با درجه ستوان دومی وظیفه به اتمام رسید. در سال نخست سربازی، مظفر در جستجوی شغلی برای آینده دست به اقداماتی زد. وی در نامه ای خطاب به رئیس اداره فنی وزارت دادگستری نوشت «به موجب تشخیص شورای عالی فرهنگ لیسانس در فلسفه و زبان و ادبیات فرانسه است» و اکنون مشغول انجام خدمت سربازی است، علیهذا مایل به قبول شغلی در آن اداره است. در خاتمه خواهش کرده بود «در صورت امکان بنده را با ارجاع کاری مفتخر نمائید.»^(۲)

در پی تلاش برای جلب حمایت یاران دیرین پدرش، در ۲۸ مرداد ۱۳۱۸ نامه ای از ادیب السلطنه سمیعی، رئیس تشریفات دربار رضاشاه، به دست مظفر رسید. در این نامه تواضع و احترام فراوان نسبت به مظفر ۲۷ ساله ابراز شده است:

آقای عزیزم. مراسله گرامی رسید و از مندرجات آن خیلی مسرور و ممنون و خوشوقتم از اینکه از مرحوم آقا میرزاشهاب الدین طاب ثراه آن یگانه مرد برجسته و میرز مانند شما یادگاری به جا مانده است که مایه روشنی دل و دیده دوستان و علاقمندان به آن مرحوم است. به ملاقات شما هم با کمال مسرت اشتیاق دارم و

ص: ۵۰

۱- ۱. به نقل از پرونده سربازی مظفر بقایی، کارتن ۹۲، ش: ۸۷ - ۲۱.

۲- ۲. بقایی به رئیس اداره فنی وزارت دادگستری، ۱۷/۹/۱۳۱۹، مجموعه اسناد بقایی، ش: ۸۵ - ۲۱.

اگر بتوانید برای ساعت ۸ صبح جمعه ۳۱ [۵/۱۳۱۸/] به درب منزل بنده تشریف بیاورید خیلی خوشوقت می شوم. حسین سمیعی. (۱)

روی پاکت نوشته شده: «توسط آقای مؤید احمدی نماینده محترم مجلس شورای ملی، آقای مظفر بقایی فرزند ارجمند مرحوم میرزاشهاب کرمانی.»

قاعدتاً به دلیل چنین حمایت هایی بود که پس از شهریور ۱۳۲۰، در دوره ریاست فرهنگ دکتر غلامحسین صدیقی، درجه دکتری مظفر بقایی تصویب شد. بقایی بعدها در نامه ای به همسرش نوشت: «اگر دکتر صدیقی روی کار نیامده بود و دکتری من تصویب نشده بود من مجبور بودم که معلم دبیرستان باشم و در دانشکده و دانشگاه راهی نداشتم.» (۲)

پایان سربازی بقایی درست مصادف با اشغال ایران توسط متفقین و خروج رضاشاه است. وی بعدها در خاطراتش نوشت از زمان شروع بحران شهریور ۱۳۲۰ هر یک از افسران به نوبت کشیک ۲۴ ساعتی داشتند و ۲۴ ساعت بعد را در مرخصی می گذرانیدند. روز ۲۵ شهریور نوبت کشیک بقایی بود و محل خدمت او بین پل چوبی و پادگان عشرت آباد: «ساعت ده صبح از خانه به راه افتادم تا به موقع به محل خدمت برسم. از سه راه فخرآباد گذشتم. با تعداد زیادی سرباز برخورد کردم که بدون پاگن و کمر بند به اطراف متفرق می شدند. بعضی خوشحال و خندان، عده بیشتری به حال بی تفاوتی و تعداد کمتری هم متأثر و اشکریزان. پس از تفحص معلوم شد که کلیه سربازان لشکر را مرخص کرده اند.» (۳)

بعد از خاتمه دوره سربازی در سال ۱۳۲۰ بقایی به عنوان متصدی ارزیابی خسارت در شرکت «بیمه ایران» شاغل بود و در عین حال به وکالت دعاوی هم اشتغال داشت. شاید لازم به گفتن باشد که سپهبدی هم مدتی در شرکت بیمه ایران کار می کرد و برخی از نامه ها و مکاتباتش روی کاغذهائی که آرم شرکت یادشده را دارند؛ نوشته شده اند. بقائی کمی بعد با دریافت پروانه مترجمی رسمی از وزارت دادگستری توانست دفتری برای ترجمه از فارسی به فرانسه و بالعکس دایر کند. او در ۱۲/۹/۱۳۲۰ یک

ص: ۵۱

۱-۱. حسین سمیعی به مظفر بقایی، ۲۸ مرداد ۱۳۱۸، مجموعه اسناد بقایی، ش ۷۶ _ ۲۱.

۲-۲. مظفر بقایی به بدری ابراهیمی (همسرش)، ۱۳۲۳ شمسی، مجموعه نامه های بقایی، کارتن ۶۴: N، ش ۶۲ _ ۱۱.

۳-۳. دستنوشته های بقایی، ۱۱ و ۱۳ اردیبهشت ۱۳۴۷، کارتن ۱۳۷: N، ش: ۱۳۵ _ ۵۷.

آگهی در روزنامه دید دال بر استخدام یک دانشیار فلسفه در دانشگاه تهران. روز بعد تقاضای استخدام کرد و از ۱۵ آذر همان سال مشغول به کار شد. موضوع تدریس بقایی دروس زیبایی شناسی و اخلاق بود که تا زمان بازنشستگی به تدریس این دو درس اشتغال داشت. لازم به یادآوری است که بقایی در اواخر سال ۱۳۱۹ با دختر وکیل الدوله ابراهیمی، یکی از دوستان قدیمی پدرش، ازدواج کرد.

ص: ۵۲

به نوشته بقایی، در اواخر پائیز ۱۳۲۰ جوانی از طرف سلیمان میرزا اسکندری به دیدار او آمد و خود را از منسوبین سلیمان میرزا و گویا خواهرزاده اش معرفی کرد. این فرد، ضمن ابلاغ احوالپرسی سلیمان میرزا، خبر داد که او حزبی تأسیس کرده که دنباله همان حزب اجتماعیون (سوسیالیست) است که با مشارکت پدر بقایی ایجاد شده بود. سلیمان میرزا نظر به روابط دوستی قدیم با میرزاشهاب از مظفر بقایی خواسته بود به باشگاه حزب تازه تأسیس توده ایران برود و با آنها همکاری کند. بقایی تقاضا کرد اندکی به او مهلت داده شود تا فکر کند. بقایی از دوره نوجوانی به کتاب های سه تفنگدار و کنت مونت کریستو، که توسط محمد طاهر میرزا پدر محسن میرزا و پدر بزرگ سلیمان میرزا ترجمه شده بود، علاقه داشت و تعلق او به سلیمان میرزا، غیر از دوستی با پدرش، همین امر بود. در آن زمان سلیمان میرزا غالباً به خانه میرزاشهاب می آمد و مظفر چندبار با پدر به منزل سلیمان میرزا واقع در خیابان دوشان تپه (ژاله بعدی) رفته بود. بعدها رضاخان دستور انحلال حزب سوسیالیست را داد، لیکن روابط میرزاشهاب و سلیمان میرزا اسکندری تا پایان عمر ادامه داشت. معهدا، چنانکه گفتیم، بعد از مرگ میرزاشهاب، به استناد قول بقائی، سلیمان میرزا حتی از ارسال پیام تسلیت خودداری کرد و در بازگشت وی از فرانسه به دیدار او هم نرفت. بقایی به قول خودش به این دلایل به درخواست سلیمان میرزا دال بر پیوستن به حزب توده پاسخ منفی داد؛ بقائی جزو معدود تحصیل کردگان جوان این دوره بود که از همان آغاز با حزب توده مرزبندی مشخص داشت. اما او با نویسندگانی مثل صادق هدایت که ظاهراً به حزب تعلق خاطر داشتند رفت و آمد می کرد، ولی حتی در جلسات ادبی که حس می کرد

وابسته به حزب توده است شرکت نمی نمود، لیکن به گفته خودش علیه این حزب نیز اقدامی انجام نمی داد. بجز صادق هدایت، پرویز محمود (پسر محمود محمود از دوستان قدیم پدرش در حزب دمکرات) و سعید نفیسی در زمره دوستان اهل ادب بقایی بودند. باز هم به روایت خود بقائی تنها از سال ۱۳۲۷ و در پی مذاکرات با مقامات آمریکایی بود که مبارزه سخت و علنی خود را با حزب توده آغاز کرد.^(۱) این سخن واقعیت ندارد، زیرا نوع فعالیتهای سیاسی بقائی در آن روزها مواضع او را به روشنی مشخص می سازد.

نخستین حزب سیاسی که بقایی در آن شرکت کرد حزب اتحاد ملی است. پس از خروج رضاشاه از ایران، در مجلس شورای ملی، که انتخابات آن در زمان دیکتاتوری رضاشاه انجام گرفته بود، چند فراکسیون تشکیل شد که یکی از آنها فراکسیون میهن نام داشت. در فراکسیون میهن ۳۲ نماینده عضویت داشتند و در مجلس سیزدهم وزنه ای مهم به شمار می آمدند. اعضای این فراکسیون در یک جلسه مهم تصمیم گرفتند یک حزب سیاسی تشکیل دهد. حزب اتحاد ملی محصول این توافق است.

در این حزب گروهی از رجال سیاسی به همراه برخی از چهره های ادبی، که عموماً به عنوان شخصیت های راستگرا شهرت داشتند، گرد آمده بودند. در رأس این حزب سهام السلطان بیات قرار داشت که در زمان رضاشاه نماینده مجلس بود. در زمره گردانندگان این حزب نام حسن اسفندیاری، سید محمد صادق طباطبائی، غلامحسین مصاحب، دکتر مهدی ملک زاده، سید محمد محیط طباطبائی، فضل الله زاهدی، ارباب رستم گیو و مظفر بقایی دیده می شود. نیز عیسی سپهبدی دوست دیرین و بسیار صمیمی بقائی در این حزب عضویت داشت، اینان به واقع جوانترین اعضای حزب بودند که در کنار رجال سیاسی بازمانده از دوره قاجار و رضاشاه به تجربه اندوزی سیاسی مشغول بودند. ارباب رستم از بقایای انجمن سری دوره مشروطه بود که در آن اردشیر ریپورتر و دوست نزدیک او ملک المتکلمین (پدر دکتر مهدی ملک زاده) شرکت داشتند. شعار این حزب، که در نیمه نخست سال ۱۳۲۱ تشکیل شد، «همه برای حزب، حزب برای وطن» بود.^(۲)

در اسناد دکتر مظفر بقایی مجموعه ای ارزشمند از اسناد حزب اتحاد ملی موجود

ص: ۵۴

۱- ۱. دستنوشته های بقایی، ۱ فروردین تا ۱۷ تیر ۲۵۳۷، ش: ۱۳۷ _ ۵۷.

۲- ۲. پرونده حزب اتحاد ملی، در مجموعه اسناد مظفر بقایی، کارتن N، ۳۵۱، ش: ۱۷۵ _ ۲۴.

است. طبق این اسناد، بقایایی در یازدهمین جلسه هیئت مؤسسان حزب _ همراه با ناصر زمانی، دکتر ایزدی، حسن فرزانه، استخر، بهمنیار و غلامحسین مصاحب _ به عضویت کمیسیون فرهنگ درآمد. (۱) مدتی بعد بقایایی خزانه دار حزب شد. انتصاب بقایایی به عنوان خزانه دار حزب در نوزدهمین جلسه هیئت مدیره حزب اتحاد ملی به تصویب رسید. (۲) اندکی بعد بقایایی مأمور ایجاد سازمان زنان حزب شد، اندیشه تأسیس سازمان زنان در یک حزب راستگرا بعد از آن مطرح گردید که حزب توده برای نخستین بار در تاریخ احزاب سیاسی ایران، این تشکیلات را راه اندازی کرد و مریم فیروز (فرمانفرمائی) همسر نورالدین کیانوری را به ریاست آن تشکیلات گماشت. تشکیلات زنان حزب توده بعد از درگذشت نخستین رهبر حزب یعنی سلیمان میرزا اسکندری که به شدت مخالف دخالت زنان در مسائل سیاسی بود، راه اندازی شد. در حزب اتحاد ملی از دکتر حسین پیرنیا و دکتر جلال عبده برای کار در کمیته اجرائی دعوت به عمل آمد و محمود محمود نیز عضو این حزب بود. بقایایی با حسن معاصر، وکیل پایه یک دادگستری، دوستی نزدیکی داشت. حسن معاصر مسئولیت اداره کلوب حزب را عهده دار بود. او همان کسی است که بعدها بر مبنای اسناد وزارت خارجه انگلیس کتابی درباره تاریخ مشروطه ایران تألیف کرد.

به روایت ژرژ لنچافسکی در کتاب شوروی و غرب در ایران، حزب اتحاد ملی با حمایت‌های سفارت بریتانیا برای مقابله با تحرکات حزب توده شکل گرفت. به عبارت بهتر بعد از تأسیس حزب توده، احزاب دیگر برای مقابله با آن سازماندهی شدند. نکته بسیار مهم در این تحرکات آن است که احزاب سیاسی ایران در این مقطع تاریخی، به مثابه سخنگویان منافع قدرتهای بزرگ آن روز در صحنه سیاسی و اقتصادی کشور به میدان آمدند؛ و نه مدافعان حق حاکمیت ملی و مصالح عمومی کشور. به عبارت بهتر در آن دوره راه نجات، یا الحاق ایران به بلوک غرب به رهبری انگلستان شناخته می شد و یا بلوک شرق به رهبری اتحاد شوروی. عده ای دیگر هم البته برای حفظ توازن بین قدرتهای انگلیس و شوروی به قدرتی نوظهور یعنی امریکا چشم امید دوخته بودند تا به مثابه «نیروی سوم» بتواند نقش چکش تعادل را بین شوروی و انگلیس ایفا نماید.

ص: ۵۵

۱- ۱. پرونده حزب اتحاد ملی، جلسه ۳۰ / ۸/۱۳۲۱، ش: ۳۵۱ - ۲۴

۲- ۲. سهام السلطان بیات به بقایایی، ۲۳ دی ماه ۱۳۲۱، پرونده حزب اتحاد ملی، ش: ۳۴۹ - ۲۴.

به عبارت دقیق تر مفهوم استقلال سیاسی امری بود ناشناخته. به هر حال بر خلاف حزب توده، حزب اتحاد ملی نتوانست موفقیتی در جلب نظر اقشاری از مردم به دست آورد، ولی به عنوان یک کانون قدرت توانست نقش مهمی در تحرکات سیاسی آن زمان ایفا کند. ۳۲ نمایندگان عضو حزب اتحاد ملی در مجلس سیزدهم در ثبات یا عدم ثبات دولت ها موثر بودند و اهمیت این گروه تا بدانجا بود که سهام السلطان بیات، رئیس هیئت مدیره حزب، به نخست وزیری رسید. بیات خواهرزاده دکتر محمد مصدق بود.

بقای مدتی بعد از حزب اتحاد ملی جدا شد و به عضویت حزب کار، که توسط حسن مشرف الدوله نفیسی تأسیس شد، درآمد. حسن مشرف نفیسی در دوره تحصیلات شاه در سوئیس سرپرستی او را بر عهده داشت، وی در بین رجال سیاسی آن زمان مردی انگلوفیل شناخته می شد؛ به عبارت بهتر او قائل به نزدیک شدن بیشتر ایران به بلوک تحت رهبری انگلستان بود. در این دوره بقائی در روزنامه پند، ارگان این حزب، شروع به نوشتن مقاله کرد. گفتیم در آن دوره، نفیسی، چون سهام السلطان بیات، به عنوان چهره ای «انگلو فیل» شهرت داشت. نفیسی وزیر دارایی کابینه فروغی بود و حزب او درست در ایام اشغال ایران توسط متفقین تشکیل شد، در عین حال نفیسی مشاور حقوقی شرکت نفت انگلیس و ایران هم بود. تنها دختر خانم فخر الدوله (مادر دکتر علی امینی)، به نام معصومه، همسر وی بود. از اقدامات مشرف الدوله در دوره وزارت دارایی تنزل نرخ ریال در برابر پوند انگلیس بود. نرخ پوند، که پیش از آن چهار تومان و دو ریال خرید و فروش می شد، به ناگاه به سیزده تومان و دو ریال رسید و در نتیجه ارتش انگلیس مستقر در ایران با یک پوند چهار برابر مایحتاج خود در گذشته را می خرید. به این ترتیب، مخارج انگلیسی ها در ایران که سالیانه پانزده میلیون پوند بود، به سه و نیم میلیون پوند کاهش یافت. در آن دوره دو تن بیش از دیگران به وابستگی به شرکت نفت انگلیس شهرت یافتند؛ یکی مصطفی فاتح از مدیران ایرانی شرکت نفت و دیگری همین مشرف الدوله نفیسی.

در سال ۱۳۲۳ بقایی به کمک سردار فاخر حکمت به ریاست فرهنگ کرمان منصوب شد. او در دوره ریاست فرهنگ کرمان تعدادی از دوستان سابق پدر و بستگان خود را گرد آورد و هسته ای را تشکیل داد که در حوادث بعدی این خطه نقش مهمی ایفا کرد. از جمله این افراد محمدعلی یاسائی است. یاسائی از سال ۱۲۹۹ ش. معلم بود

و با میرزاشهاب روابط نزدیک داشت. در سال ۱۳۰۵ش. او را به محلی دور افتاده منتقل کردند و میرزاشهاب به تلافی این اقدام آنقدر تلاش کرد تا رئیس فرهنگ کرمان را عوض نمود. (۱) یاسائی بعدها دبیر کمیته ایالتی حزب دمکرات قوام در کرمان شد، حزبی که بقائی هم در آن صاحب مسئولیت بود.

نقطه عطف تاریخی در حیات سیاسی بقائی دریافت نامه ای است از فردی به نام ب. شفافزند. این نام مستعار است و از قرائن اینگونه بر می آید که باید متعلق به بهرام شاهرخ باشد. این نامه وسوسه انگیز در آبان ماه ۱۳۲۳ برای بقائی ارسال شد. در این نامه چنین آمده است:

عزیزم، نمی دانم در کرمان به چه اقداماتی دست زده ای و در چه راه فعالیت خود را صرف می کنی؟ به نظر من باید از موقع استفاده کنی و به هر نحوی هست با دادن کنفرانس ها و تشکیل مجامع و تراشیدن دوست «اگرچه ناجور باشد» (۲) زمینه را برای دوره پانزدهم [مجلس] حاضر کنی. چیزی که از دست من در این راه بر می آید دو کار است. اول آنکه اهالی جوپار را که از اقوام من هستند و در آنجا نفوذ کامل با ماست متوجه این امر بکنم (راستی نماینده فرهنگ آنجا هم گمان می کنم هنوز محمد شهیدی باشد. او هم از فامیل من است. به وسیله او این مقصود به خوبی به عمل خواهد آمد.) دوم آنکه از اقدامات اساسی که در کرمان در زمینه فرهنگ می کنی با درج در روزنامه بیداری برای من به آدرس منزل... بفرست تا من با تهیه مقدمه و چیدن شاخ و برگ لازم آنها را در رادیو تهران پخش کنم و این خود بهترین وسیله تبلیغ برای کاندید شدن است. می ترسم فکرت در جاهای دیگر در فضای خیال و ایده آل سیر کند و به نوشته من بخندی! [کذا] (۳)

شفافزند در خاتمه توصیه کرد بقایی از نرخ خرید و فروش در بازار اطلاع حاصل کند تا «در حدود دو سه هزار تومان جنس از تهران به کرمان فرستاده شود و در عوض از کرمان بعضی اجناس و کالاها به تهران ارسال گردد. شاید از این راه چیزی عایدمان شود.» در پایان، نویسنده سلام دکتر هشترودی و دکتر سپهبدی و نبوی را به او ابلاغ کرده

ص: ۵۷

-
- ۱- ۱. از محمدعلی یاسایی به مظفر بقایی، ۲/۷/۱۳۲۳، مجموعه نامه های یاسائی، کارتن ۴۱۰، ش: ۳۵۶ _ ۱۸.
 - ۲- ۲. تأکید از نویسنده نامه است.
 - ۳- ۳. ب. شفافزند به بقایی، ۱۵ آبان ماه ۱۳۲۳، اسناد دوره ریاست فرهنگ کرمان، ش: ۱۷۵ _ ۱۸.

است. این ب. شفافند که در رادیو تهران هم نفوذ داشت کیست؟ او در چه موضعی قرار داشت که بقائی را که خود به شهادت همین نامه چندان امیدی به پیشرفت سیاسی خود نداشت، تشویق به فعالیت می نمود؟ تا آنجائی که ما اطلاع داریم، تنها فردی که در آن زمان در اداره رادیو نفوذ تمام داشت و البته فعالیت سیاسی می کرد، بهرام شاهرخ بود. شاهرخ در این زمان ریاست اداره تبلیغات دولت را بر عهده داشت که رادیو هم بخشی از آن به شمار می آمد. در همین زمان نامه هایی با حروف رمز از طرف بقایی به وزارت فرهنگ در تهران ارسال می شد. یکی از نامه ها پس از کشف رمز در همان زمان چنین خوانده شد: «برای تدریس انگلیسی به وسیله دبیر هندی کنسولگری انگلیس در یکی از آموزشگاه ها غیر از مواقع درس، آنها اجازه می خواهند در یکی از کلاس های انجمن فرهنگی ایران و انگلیس کلاس دایر نمایند.»^(۱) معلوم نیست برای تشکیل یک کلاس عادی درسی چه نیازی به نگارش نامه به حروف رمز است، مگر اینکه همین امر را هم در پرتو رقابتهای دو قدرت بزرگ شوروی و انگلستان یا مسئله ای دیگر از این دست ارزیابی کنیم.

در دوره ریاست بقایی بر فرهنگ کرمان یکی از دوستان او به نام علی نقی بهمنیار رئیس بازرسی اداره فرهنگ کرمان شد. این بهمنیار خوشنام نبود و در روزنامه بیداری، که به مدیریت محمد هاشمی در کرمان به چاپ می رسید، گاهی سرمقاله می نوشت. در یکی از این سرمقاله ها با عنوان «گردش و تفریح عمومی» از «فساد تربیت دینی» سخن گفت و روحانیون را به شرابخواری و آوازه خوانی متهم کرد.^(۲) این بهمنیار هم ظاهراً پیرو فرقه شیخی بود، اما نکته این است که حتی در دوره اوج مشروطیت شیخی ها چنین تعابیری در مورد روحانیان به کار نمی بردند. این امر زمینه ای شد برای برخی تنشهای محلی؛ به طور مثال برخی از دبیران کرمان معتقد بودند بقایی اقوام خود را به دور خویش جمع کرده و به قول آنها کارها را به شیخی ها سپرده است. آنها بقایی را متهم می کردند که شیخی ها را بر «مسلمان ها»، که قاعدتاً منظورشان پیروان شریعت بود، ترجیح می دهد. گفته می شد بهمنیار در زمان ریاست فرهنگ مایل توپسرکانی، رئیس سابق فرهنگ، در امتحانات از والدین دانش آموزان پول می گرفته و «اطفال مردم را از

ص: ۵۸

۱- ۱. اسناد و مدارک بقایی، پوشه دوره ریاست فرهنگ کرمان، ش: ۴۰۹ _ ۱۸.

۲- ۲. بیداری، پنجشنبه ۶ اردیبهشت ۱۳۲۴.

پسر و دختر در مدرسه بی ناموس کرده» است تا بدانجا که مایل تویسرکانی از دست او به ستوه آمد و او را طرد کرد. گفته می‌شد «این بیجه شیخی به درد فرهنگ کرمان نمی‌خورد» (۱) اینها همه در حاشیه رقابتهای تاریخی بالاسری و پائین سری یا دعوای شیخی‌ها و متشرعین در کرمان صورت می‌گرفت و گرنه صحت و سقم اینگونه سخنان بر ما دانسته نیست.

بقایبی در دوره ریاست فرهنگ کرمان با بستگان خود روابط یکسانی نداشت. او که با برخورداری از این اهرم قدرت در واقع به پرورش هسته‌های یک حرکت سیاسی اشتغال داشت، عناصری را برمی‌گزید که در آینده برای او مفید باشند. او متملقان و ریاکاران را ترجیح می‌داد. یک نمونه را در برخورد دوگانه او با دو پسرعمویش می‌یابیم: قاسم راوری و ناصر بقایبی. قاسم راوری فرزند میرزا حسین بقایبی راوری است. وضع مالی این خانواده بسیار بد بود و به همین دلیل قاسم چند نام به مظفر نوشت و تقاضا کرد شغلی به او ارجاع شود و از عایدات موقوفات فخریه چیزی به پدرش که زمین گیر شده بدهد و امکانی برای ادامه تحصیل او فراهم نماید. (۲) مادر قاسم هم حال و روز بسیار بدی داشت و ظاهراً نابینا بود. قاسم متضرعانه تقاضای کمک می‌کرد. در نامه‌ای قاسم مجدداً تقاضاهای خود را مطرح کرد و از اینکه مظفر توجهی به خانواده عمویش نمی‌کند گلایه نمود. باز هم استدعا شد که مظفر به او کمک کند تا دوره ابتدایی را تمام کند و بتواند کمک آموزگار شود. قاسم تا کلاس پنجم درس خوانده بود و فقط یکسال دیگر تا پایان دوره ابتدایی فاصله داشت. (۳) مظفر به این مستدعیات توجهی نکرد.

در برابر، ناصر بقایبی به خوبی از روحيات پسرعمو آگاه بود. او به جای تضرع و التماس، شیوه سالوس و ریا را در پیش گرفت و به کمک این روش توانست تا مقطع دکتری ادامه تحصیل دهد و این همه بدون کمک مظفر غیرممکن بود. ناصر در یکی از نامه‌هایش چنین می‌نویسد:

خدا می‌داند بقدری دل‌باخته حسن نیت و مرام عالی و مقدس شما شده‌ام که...

ص: ۵۹

۱-۱. نویسنده‌ای گمنام به بقایبی، مورخه ۲۳/۶/۲۰، اسناد دوره ریاست فرهنگ کرمان، کارتن ۱۹۲، ش ۱۸۵ _ ۱۷.

۲-۲. قاسم راوری به مظفر بقایبی، ۹/۷/۱۳۲۳، اسناد دوره ریاست فرهنگ کرمان، ش: ۱۹۲ _ ۱۷.

۳-۳. قاسم راوری به مظفر بقایبی، ۱۸/۷/۱۳۲۳، اسناد ریاست فرهنگ کرمان، ش: ۱۸۵ _ ۱۷.

نوشتن مطالب را فراموش می‌کنم و می‌خواهم ولو در یک جمله دست و پا شکسته هم که باشد احساسات خود را ابراز دارم. هرچه جستجو می‌کنم چنین جمله‌ای را نمی‌توانم به یاد بیاورم. فقط بدانید در نظر من دکتر بقایی نابغه قدرت نفس و مجسمه اصلاح طلبی و پاکدامنی است و مسلماً من در نظر او مظهر ریا و تملق و رب النوع تظاهر می‌باشم. هرچه باشد باک ندارم ولی می‌خواهم که در زندگی از او سرمشق بگیرم. (۱)

در این ایام شیخ احمد بقایی، پدر ناصر، سرپرستی موقوفات فخریه را به دست داشت و این امر اسباب گلایه قاسم بود.

عبدالحسین آیتی، نویسنده معروف که ترجمه‌ای از قرآن را منتشر کرده بود، نیز از بقایی گلایه داشت که چرا کرمانی‌ها از ترجمه او استقبال نکرده‌اند و چرا آموزگاران برای دریافت آن مشترک نشده‌اند: «اگر مرحوم آقا میرزاشهاب در حیات بودند، با لطف مخصوصی که به مخلص داشتند... در این موقع هم مساعدت شایان می‌فرمودند. ولی افسوس رجال خوش عقیده رفتند.» (۲)

در اواخر سال ۱۳۲۳ مظفر نامه‌ای بدون امضاء دریافت کرد. لحن این نامه شدید و غلیظ بود. نویسنده به رفتار سوء بقایی در دوره تصدی ریاست فرهنگ کرمان، که «بالاخره نیک نامی پدر» را از بین می‌برد، حمله کرده است. او بقایی را متهم می‌کند که به شیخی‌ها در فرهنگ میدان داده و حقوق آنها زودتر از متشرعان پرداخت می‌گردد: «این بدرفتاری عاقبت خیلی بدی برایتان فراهم می‌نماید. من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم.» (۳) در این مقطع زمانی از جمله کسانی که با بقایی در ارتباط مدام بودند، دکتر عیسی سپهبدی است؛ یار دوره فرانسه مظفر و کسی که — چنانکه خواهیم دید — بیشترین نقش را در زندگی سیاسی او داشت. نامه‌ها و دستنوشته‌های سپهبدی نشان می‌دهد او بود که بقایی را به گود سیاست پرتاب کرد. سپهبدی در نامه‌ای که مضمون آن با نامه‌ای که احتمال دادیم از بهرام شاهرخ باشد مشابه است، چنین می‌نویسد:

مظفر عزیزم، تصدقت کردم. مدتی است ما را فراموش کرده‌ای. امیدوارم در عین

ص: ۶۰

-
- ۱-۱. ناصر بقایی به مظفر بقایی، ۴/۸/۱۳۲۴، مجموعه نامه‌های ناصر بقایی، ش: ۱۷۶ _ ۱۷.
 - ۲-۲. ع. آیتی به مظفر بقایی، ۱۲/۸/۱۳۲۳، اسناد ریاست فرهنگ کرمان، ش: ۱۶۵ _ ۱۷.
 - ۳-۳. ناشناس به بقایی، ۱۴/۱۲/۲۳، اسناد دوره ریاست فرهنگ کرمان، ش، ۱۷۹_۱۷.

گرفتاری شاد و خرم باشی. ولی در تمام احوال باید صددرصد متوجه هدف اصلی خود باشی زیرا نمی دانی دنیا به دست چه اشخاصی اداره می شود. (۱)

گفتیم مضمون این نامه درست شبیه به نامه ای است که با نام مستعار ب. شفازند نوشته شده، هر دو نامه بقائی را تشویق می کردند به «هدف اصلی» یعنی گام نهادن در میدان سیاست بیندیشد. خط نامه ای که با نام شفازند امضاء کرده مثل نامه سپهبدی است. غیر از این نامه کسی با نام شفازند در زندگی سیاسی بقائی حضوری ندارد. نکته دیگر اینکه هر دو نامه در آبان ماه سال ۱۳۲۳ ارسال شده اند، اما چرا سپهبدی باید به چنین اقدامی مبادرت می ورزید؟

هر چه هست ظاهراً سفارش سپهبدی به بقایی در کرمان، کادرسازی برای انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی بود. لذا، وی در سال ۱۳۲۴ به تهران بازگشت و در کنار تدریس در دانشگاه در آموزشگاه ایرانشناسی، وابسته به انجمن ایرانشناسی، به کار مشغول شد. در آموزشگاه ایرانشناسی دروس زبان های باستانی، تاریخ زبان و ادبیات ایران باستان، فرهنگ ایران باستان، تاریخ ایران باستان، باستانشناسی و زبانشناسی تدریس می شد و دوره آن سه ساله بود. همانطور که می بینیم محور کلیه دروس فرهنگ، تاریخ و ادبیات ایران پیش از اسلام بود. در زمره استادان این مؤسسه نام ابراهیم پور داوود، دکتر ماهیار نوابی از خانواده مشهور نواب، دکتر محمد جواد مشکور و دکتر محمد معین دیده می شود. رابین زینر استاد برجسته فرهنگ ایران باستان و استاد بعدی دانشگاه آکسفورد، با این انجمن همکاری می کرد. زینر همراه با خانم آن. ک. س. لمبتن وابسته فرهنگی سفارت بریتانیا در دوره جنگ دوم جهانی و زمانی که سرریدر بولارد سفیر کبیر بریتانیا در ایران بود، عملیات شناسائی و تعقیب عوامل آلمانی مقیم ایران را به عنوان مأموران امنیتی سرویس اطلاعاتی بریتانیا انجام می دادند. این دو تن بعدها از برجسته ترین ایران شناسان بریتانیا شدند. اطلاعات گمراه کننده و گزارشهای اغراق آمیز اینان از توان ستون پنجم و نیز جواسیس آلمانی مقیم ایران، نقش اساسی در نقض تمامیت ارضی و اشغال کشور به دست قدرتهای بیگانه داشت. از همان زمان زینر همراه با لمبتون شبکه ای قدرتمند و متنفذ سازمان دهی کرد که بعداً در عملیات کودتای

ص: ۶۱

۱- ۱. عیسی سپهبدی به بقایی، ۳۰ آبان ۱۳۲۳، پرونده سپهبدی، کارتن ۱۶۸، N، ش: ۸۲ - ۱۲۲.

۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بسیار منشاء اثر بود. غیر از این دو ارنست پرون دوست دوره دانش آموزی شاه در سوئیس نیز یک سر این طیف را تشکیل می داد. پرون با لژ فراماسونی روشنائی همکاری بسیار نزدیکی داشت. مجموعه تجربیات جنگ دوم جهانی بعداً موارد استفاده های فراوان دیگری یافت، از جمله بزرگ نمائی خطر کمونیسم در ایران. به واقع همانطور که با استراتژی جنگ روانی و ارائه ضداطلاعات با عنوان نزدیکی ایران به آلمان هیتلری متفقین را به ایران کشانیدند، به همان سیاق با بزرگ نمائی دشمنی دیگر یعنی کمونیسم عملیات براندازی نهضت ملی شدن نفت ایران را سازماندهی نمودند؛ به این مهم در جای خود اشاره خواهیم کرد.

ص: ۶۲

حزب دمکرات قوام، اسب تر وای بقائی

بالاخره توصیه و تأکیده‌های سپهبدی مؤثر واقع شد، بقائی یک سالی بعد از بازگشت به تهران، به «هدف اصلی» یعنی ورود به گود سیاست و تلاش برای راهیابی به مجلس پانزدهم می‌اندیشید. در ۸ مه ۱۹۴۵ م. / ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۴ ش. با تسلیم ارتش آلمان جنگ دوم جهانی به پایان رسید ولی بحران ناشی از جنگ در ایران ادامه یافت. طبق مفاد کنفرانس یالتا نیروهای اشغالگر باید ظرف شش ماه بعد از خاتمه جنگ، خاک ایران را ترک می‌کردند ولی چنین نشد. مقارن با خاتمه جنگ، اتحاد شوروی حمایت خود را از فرقه دمکرات آذربایجان به رهبری سید جعفر پیشه‌وری شدت بخشید. در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ فرقه در آذربایجان حکومت خودمختار اعلام کرد و با اتکاء به نیروهای شوروی زمام امور این منطقه را به دست گرفت. در ۲۲ دی ۱۳۲۴ حسین علا، نماینده ایران در سازمان ملل، شکایتی دال بر عدم تخلیه خاک ایران از طرف قوای شوروی تسلیم سازمان ملل کرد و متعاقب آن در اول بهمن ۱۳۲۴ دولت ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) ناچار به استعفا شد. در ۶ بهمن ۱۳۲۴ احمد قوام (قوام السلطنه)، به رغم مخالفت جناح «انگلو فیل» مجلس چهاردهم، به نخست‌وزیری رسید و در نخستین اقدام برخی عناصر بدنام مشهور به رابطه با انگلستان _ مانند سیدضیاءالدین طباطبائی، علی دشتی، جمال امامی و دکتر ابوالقاسم طاهری _ را بازداشت کرد. احمد قوام تمایلات آشکاری به طرف سیاست‌های آمریکا داشت و در واقع او بود که در اواخر سال ۱۹۴۲ م. با ورود ارتش آمریکا به ایران موافقت کرده بود، (۱) ولی در آن ایام به

ص: ۶۳

دلیل اقتدار مجلس سیزدهم، که اکثر عناصر آن از طرفداران سیاست انگلیس بودند، نتوانست قراردادی به سود نیروهای نظامی آمریکا در ایران منعقد نماید. احمد قوام پیش از این از شرکت های استاندارد اوایل نیوجرسی و سینکلر آمریکا دعوت کرده بود در ایران سرمایه گذاری کنند. ولی آنان به دلیل مواجهه با عملیات پیچیده شرکت نفت انگلیس و ایران نتوانستند کاری از پیش ببرند. (۱) به واقع قوام تلاش داشت با استفاده از قدرت امریکا، بین دو رقیب دیرین در عرصه های سیاسی ایران یعنی روس و انگلیس تعادلی ایجاد نماید، امری که البته ممکن نشد.

قوام که رجلی زیرک و سیاستمداری برجسته بود، برای حل معضل آذربایجان ترفندی ماهرانه به کار بست. او طی پیامی به استالین، رهبر مقتدر اتحاد شوروی، برای مسافرت به شوروی و مذاکره با آن دولت اعلام آمادگی کرد. در ۲۹ بهمن ۱۳۲۴ قوام عازم آن کشور شد ولی مذاکرات در مورد مسئله نفت شمال، بحران آذربایجان و خروج نیروهای شوروی از ایران به جایی نرسید. با این وجود مذاکرات ادامه یافت. قوام در سیاست داخلی کوشید تا حمایت شوروی را به سود خود جلب کند و لذا برای اولین و آخرین بار در تاریخ ایران وزرای کمونیست (توده ای) را به عضویت هیئت دولت در آورد. او وزارت بهداشتی را به دکتر مرتضی یزدی، وزارت فرهنگ را به دکتر فریدون کشاورز و وزارت پیشه و هنر را به دکتر ایرج اسکندری داد. از سوی دیگر، قوام طبق یک برنامه سنجیده به رهبری ناصرخان قشقایی و برادرانش موجی را در جنوب ایران شکل داد که به «نهضت جنوب» شهرت دارد. قشقایی ها، ظاهراً به رغم و در تعارض با دولت تهران، خواستار شدند کلیه امتیازاتی که به فرقه دمکرات آذربایجان داده می شود به آنان نیز اعطا گردد. این پیامی بود به اتحاد شوروی که تجزیه آذربایجان به معنای تجزیه فارس و جنوب ایران، به سود بلوک غرب خواهد بود. از سوئی قوام به شکلی دیگر سیاست هویج و چماق خود را به کار برد، او به رغم طرح قانونی آذرماه ۱۳۲۳، که مذاکره در باب نفت را منوط به اجازه مجلس می کرد، موافقت نامه ای با سادچیکف، سفیر وقت شوروی، به منظور تأسیس یک شرکت مختلط نفت امضاء کرد. با این وجود نیروهای شوروی خاک ایران را تخلیه نکردند و در نتیجه ترومن، رئیس جمهور آمریکا،

ص: ۶۴

۱- ۱. برای بحثی در این زمینه بنگرید به: حسین آبادیان: «آمریکا، نفت و سیاست در ایران ۱۳۰۰-۱۳۰۴ش»، در اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۲۲۳-۲۲۴، بهار ۱۳۸۵.

اولتیماتوم داد اگر شوروی ها نیروهای خود را در ایران نگه دارند، ناوگان آمریکا وارد خلیج فارس خواهد شد، نیز شوروی به جنگ اتمی تهدید شد. اولتیماتوم آمریکا در پی عرضحال حسین علا سفیر ایران در سازمان ملل بود که از عدم تخلیه خاک ایران توسط شوروی ها شکایت کرده بود. ظاهراً قوام از این اقدام علاء بی اطلاع بود و به همین دلیل وی را مورد عتاب و خطاب قرار داد. در ۵ فروردین ۱۳۲۵ / ۲۴ مارس ۱۹۴۶، چهار روز بعد از اولتیماتوم آمریکا، اتحاد شوروی نیروهای خود را از ایران فراخواند. در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۵ خاک ایران کاملاً از نیروهای شوروی تخلیه شد.

قوام السلطنه انتخابات دوره پانزدهم را، که باید در آن قرارداد قوام _ سادچیکف مطرح می شد، به بهانه اینکه باید انتخابات در محیطی آرام و در شرایط تخلیه کامل ایران انجام گیرد، به تعویق انداخت. در اوایل خرداد ماه ۱۳۲۵ او حزب دمکرات ایران را تأسیس کرد و در دهم تیرماه کابینه ائتلافی را با شرکت حزب دمکرات ایران، حزب ایران و حزب توده ایران تشکیل داد. کابینه ائتلافی بیش از ۷۵ روز نپائید. قرارداد قوام-سادچیکف، تشکیل کابینه ائتلافی با حزب توده و نیز بر پا ساختن غائله «نهضت جنوب»، نقشی اساسی در تخلیه خاک ایران از سوی قوای شوروی داشت. به محض اینکه نیروهای شوروی از ایران خارج شدند، دولت تحت رهبری قوام به فرماندهی سپهد حاجعلی رزم آراء نیروهای فرقه دمکرات را تحت تعقیب قرار داد و صدها تن از آنان را اعدام کرد. فجایعی که روی می داد اینک دیگر حتی اعتراض دولت شوروی را هم در پی نداشت، زیرا آن دولت منافع خود را تأمین شده می دید و دیگر به قوای پیشه وری نیازی احساس نمی کرد.

بدینسان، اهمیت دوره تاریخی فوق و حساسیت انتخابات مجلس پانزدهم کاملاً آشکار است. در ۱۴ مهر ۱۳۲۵ فرمان انتخابات مجلس صادر گردید و به وزارت کشور دستور داده شد تا نیمه آذر انتخابات را به اتمام رساند. از اوایل آذرماه فرقه دمکرات در برابر نیروهای دولت مرکزی وادار به عقب نشینی شد. در اول همین ماه بار دیگر اعلامیه ای در مورد انتخابات صادر شد و در ۲۱ آذر ارتش سراسر آذربایجان را از قوای فرقه دمکرات تهی ساخت. پس از سرکوب فرقه دمکرات آذربایجان و به دنبال آن کردستان، قوام درصدد برآمد انتخابات مجلس را برگزار کند. قبل از انتخابات، کمیته های ایالتی حزب دمکرات برای به دست آوردن اکثریت پارلمانی تشکیل شده

بود. اندکی پس از اعلام تأسیس حزب، در مرداد ماه همان سال دکتر مظفر بقایی مأموریت یافت شعبه حزب دمکرات را در کرمان دایر کند.

در ۱۹ مرداد ۱۳۲۵، یعنی حدود دو ماه پس از تأسیس حزب دمکرات در تهران، علی اکبر موسوی، رئیس کمیسیون تشکیلات حزب، به مظفر بقایی دستور داد که بنا به پیشنهاد کمیسیون تشکیلات حزب و تصویب کمیته مرکزی باید شعبه حزب را در کرمان تأسیس کند: «خواهشمند است هرچه زودتر وسایل حرکت خودتان را تهیه کرده و به سوی [محل] مأموریت عزیمت نمائید.»^(۱) عضویت بقایی در حزب دمکرات سرآغاز فعالیت منسجم سیاسی و تشکیلاتی اوست. از این زمان است که بقایی بتدریج، در مدتی کوتاه و به طرزی شگفت به یکی از چهره های درجه اول سیاسی ایران و شاید جنجالی ترین آنها بدل شد. پیش از این، به هنگام ریاست فرهنگ کرمان، بقایی تعدادی از طرفداران خود را گرد آورده بود. برادران هنرمند، محمدعلی یاسایی و ناصر بقایی در زمره این افراد بودند. برادران هنرمند در کرمان کارخانه قالببافی داشتند و در تحولات سیاسی آن خطه نقش مهمی ایفا می کردند.

در اوان فعالیت بقایی در حزب دمکرات شعبه کرمان حادثه ای رخ داد که به سود او تمام شد. در این زمان خبری در کرمان پخش شد دال بر اینکه به زودی سردار فاخر حکمت به عنوان استاندار جدید وارد کرمان خواهد شد. خبر استانداری حکمت، جناحی از متنفذین کرمان را به شدت برآشفته. مخالفین حکمت در زمره امرای ارتش در منطقه بودند. آنان مترصد فرصت بودند تا اوضاع را به نفع خود تغییر دهند. از سوی دیگر، موافقین حکمت تصمیم گرفتند استقبال با شکوهی از استاندار جدید به عمل آورند. این حادثه مصادف با به اصطلاح «نهضت جنوب» بود و سردار فاخر حکمت برای مشارکت در حل مسائل فوق به شیراز رفته بود.

استانداری حکمت به سود بقایی بود و روشن بود که با آمدن حکمت کفه ترازو به نفع بقایی سنگینی خواهد کرد. لذا، به دستور بقایی کمیته ایالتی حزب دمکرات تصمیم گرفت استقبال مجللی از سردار به عمل آورد. به زودی طرح احداث یک طاق نصرت بزرگ با ۳۲ پایه تصویب شد که باید در خیابان تهران شهر کرمان ساخته می شد. شعبه

ص: ۶۶

۱- ۱. موسوی زاده به مظفر بقایی، ۱۹/۵/۱۳۲۵، اسناد حزب دمکرات ایران، کارتن ۴۱ _ N، ش: ۵۲.

حزب دمکرات در باغ ملی در نزدیکی این خیابان قرار داشت. سرتیپ قدر که با رئیس ستاد ارتش یعنی رزم آراء همسوئی داشت و بنا بر این در طیف گروه مخالف سرلشکر حسن ارفع رقیب دیرین رزم آراء قرار داشت، ریاست پادگان کرمان را در این زمان عهده دار بود. او چون با ارفع و گروه همکاران وی در ستاد ارتش رابطه حسنه ای برقرار نمی کرد، به طور طبیعی با دوستان ارفع از جمله بقائی که به شدت با رزم آراء ضدیت می کرد، میانه ای نداشت. رکن دوم یعنی اداره جاسوسی و ضدجاسوسی ارتش، در این دوره کانون رقابتهای دو جناح نظامی رزم آراء و ارفع بود، در حاشیه این رقابتهای تحولات شکفت انگیزی در کشور رخ داد که در سرنوشت آتی ایران سهم تعیین کننده ای داشت. از سوئی سرتیپ قدر میانه خوبی با اعضای حزب دمکرات قوام هم نداشت و بنابراین برای بی اعتبار کردن حکمت دست به ترفندی زد. هنگامی که طاق نصرت ساخته می شد، او به وسیله عدل اسفندیاری فرماندار کرمان رسماً پیغام داد که سردار فاخر فقط اسمش سردار است و در جنگی فاتح نشده که برایش طاق نصرت می سازند و گفت بهتر است این کار تعطیل شود. بقایی در پاسخ به اسفندیاری گفت این طاق نصرت ربطی به جنگ و صلح ندارد و سیاست حزب اینگونه اقتضا کرده است و به کسی ربطی ندارد که در آن دخالت کند.

پس از اینکه طاق نصرت ساخته شد شایع گردید سرتیپ قدر استاندار کرمان شده زیرا به دستور نخست وزیر حکمت مأمور حل و فصل غائله جنوب شده است. مراسمی برای معارفه سرتیپ قدر انجام گرفت که بقایی هم در آن شرکت کرد. لیکن از وی به سردی استقبال شد، چون با گروه رقیب یعنی گروه ارفع رفاقت و همکاری داشت. تیمسار قدر با اکراه از جای خود بلند شد، اما حتی قدمی به استقبال بقائی نیامد. سرهنگ گیویان، رئیس شهربانی، که هر روز صبح «برای عرض اخلاص و کسب دستور» به در منزل بقایی می رفت و هر روز عصر همین مراسم را در محل حزب انجام می داد، حتی از روی صندلی تکان نخورد و به قول بقائی فقط پای خود را جابه جا کرد و سرش را به عنوان سلام کمی خم کرد. در این مراسم سرهنگ گیویان به شدت به صادق نواب، شهردار کرمان، حمله کرد و او را متهم نمود که شهرداری را در اختیار حزب دمکرات قرار داده است. بقایی که فکر می کرد «رئیس شهربانی به طور خیلی خیلی محرمانه با توده ای ها سروسری داشت و در بعضی معاملات هم دستیار یا شریک

رئیس قشون بود»، آینده امید بخشی را پیش بینی نمی کرد. منظور از رئیس قشون هم البته رزم آراست. لازم به یادآوری است که گروه ارفع، رزم آراء را متهم به مماشات با توده ایها می کردند، آنها از طریق عوامل خود در رکن دوم ارتش، اینگونه گزارش می دادند که رزم آراء با شبکه ای از افسران توده ای به ویژه خسرو روزبه ارتباط دارد و تبلیغ می کردند که او در صدد است کودتا کند و رژیم سلطنتی را منقرض نماید. این تبلیغات تا زمان قتل رزم آراء ادامه داشت.

به هر حال چند روز بعد سرتیب قدر برای جنگ علیه اشرار از کرمان خارج شد. سران حزب دمکرات در این اندیشه بودند که سرتیب قدر موقع بازگشت مورد استقبال مردم قرار می گیرد و از زیر طاق نصرت عبور می کند. برای اینکه این امر تحقق نیابد بقائی به یکی از کارمندان شهرداری به نام زابلی دستور داد طاق نصرت را خراب کند. زابلی به اتفاق جمعی به منظور خراب کردن طاق نصرت روانه شد که ناگاه خبر رسید سردار فاخر حکمت در آستانه ورود به شهر است. صادق نواب به سرعت بقایی را مطلع کرد. در واقع سردار فاخر حکمت پس از عملیات شیراز بدون خبر قبلی به کرمان آمده بود. معلوم شد که سرتیب قدر حتی کفیل استانداری نشده بلکه چون تصوّر شده بود مأموریت حکمت به طول می انجامد فقط به او ابلاغ شده بود امور استانداری را زیر نظر بگیرد. بقائی می نویسد قدر از سادگی عدل اسفندیاری فرماندار سوءاستفاده کرده و بدون اینکه حکم انتصاب خود را نشان دهد خویش را به عنوان استاندار یا کفیل جا زده بود.^(۱) با ورود حکمت موقعیت بقایی تثبیت شد و مسجّل گردید در دور آینده انتخابات به مجلس راه خواهد یافت.

در آستانه انتخابات مجلس پانزدهم، قوام السلطنه با سیاست بازی های ماهرانه سعی داشت اکثریت پارلمانی را به کاندیداهای حزب خود اختصاص دهد تا بتواند با اتکا به اکثریت نمایندگان و حمایت های علنی آمریکا مخالفت های جناح نفتی انگلیسی را خنثی کند و در منصب نخست وزیری باقی بماند. دکتر محمد مصدق، نماینده مجلس چهاردهم، که قبل از این موفق شده بود لایحه عدم واگذاری امتیاز نفت به شرکتهای خارجی بدون مشورت با مجلس را به تصویب برساند، در زمره معدود افرادی بود که با

ص: ۶۸

اقدامات قوام به مخالفت برخاست و تشکیل حزب در آستانه انتخابات را محکوم کرد. در ۲۲ دی ماه ۱۳۲۵ مصدق همراه با عده ای از نمایندگان طبقات مختلف مردم به دربار رفت و در اعتراض به عدم آزادی انتخابات در آنجا متحصن شد. با این وصف انتخابات برگزار شد و تعدادی از طرفداران قوام و از جمله مظفر بقایی به مجلس پانزدهم راه یافتند. لیکن این بار توطئه علیه نخست وزیر از سوی طرفدارانش ادامه داشت به گونه ای که قوام قبل از افتتاح مجلس از نمایندگان با قید قسم خواست از او حمایت کنند. بی اعتمادی قوام به اعضای حزب طبیعی بود. در واقع، اعضای حزب دمکرات معجونی در هم جوش بود از جاه طلبان و ماجراجویان سیاسی و وابستگان سیاست های خارجی که فقط در مقابله و خنثی کردن فعالیت های حزب توده و رزم آراء اشتراک نظر داشتند. معاونت سیاسی کابینه قوام با مظفر فیروز بود که برخی از اعضای حزب او را متمایل به سیاستهای شوروی می دانستند. مظفر فیروز از طریق مریم فیروز با نورالدین کیانوری یکی از رهبران حزب توده، نسبت داشت و شاید همین موضوع بدینی ها را نسبت به او افزایش می داد. فیروز به دلیل شخصی هم که شده با دربار پهلوی چندان میانه ای نداشت،^(۱) زیرا پیش از این برخی از اعضای خاندان فرمانفرما از جمله نصرت الدوله پدر مظفر در زندان رضاشاه کشته شدند و شخص عبدالحسین میرزا فرمانفرما هم تحقیر شده بود. به یاد داشته باشیم که میرزا شهاب پدر بقائی این روند را با رضایت پیگیری می کرد.

در ۱۴ تیرماه ۱۳۲۶ مظفر بقایی سوگند یاد کرد از حزب دمکرات حمایت کند، به شخص قوام السلطنه وفادار بماند، در پشتیبانی از او صمیمی باشد و «با اشخاص فاسد و تبهکاری که باعث ضعف و شکست حزب مقدس دمکرات ایران شده و می شود در مجلس و خارج از آن مخالفت و مبارزه نماید.»^(۲) یازده روز بعد از امضای این سوگندنامه، مجلس پانزدهم در ۲۵ تیرماه ۱۳۲۶ پس از ۱۶ ماه فترت آغاز به کار کرد. حدود یک ماه بعد از افتتاح مجلس، بقایی آغاز به بهانه تراشی برای خروج از حزب دمکرات نمود. او و برخی دیگر از اعضای حزب، به دلایلی که هنوز مورد تحلیل جدی قرار نگرفته است، ادامه عمر سیاسی قوام را نمی پسندیدند. بقایی علیرغم سوگندنامه

ص: ۶۹

۱-۱. در این زمینه نک: خاطرات نورالدین کیانوری، (تهران: دیدگاه، ۱۳۷۲)، ص ۱۴۰ به بعد.

۲-۲. سوگند نامه مظفر بقایی، اسناد حزب دمکرات ایران، مورخه ۱۴/۴/۱۳۲۶، کارتن ۴۱ _ N، ش: ۳۵.

خود، در نامه ای به قوام نوشت که بسیاری از اعضای حزب «در جامعه به نادرستی و بی ایمانی و حادثه جویی شهرتی بسزا دارند» و تشکیل حزب دمکرات را «برای خود دستاویزی محکم و سنگری قوی» می پندارند که «در پناه آن بتوانند با وسعت مجال و فراغ بال بیش از پیش در راه ارضای مطامع خود بکوشند.» و لذا به دلیل «تقویتی که عوامل حساس حزب بدون هیچگونه پرده پوشی از این قبیل عناصر می کنند»، از حزب استعفا می دهد. در همین نامه بقایی از فراکسیون پارلمانی حزب نیز استعفا داد.^(۱)

بی تردید این استعفا زنگ مرگ سیاسی قوام السلطنه بود. دیری نگذشت که حزب دمکرات دچار چند دستگی شد. قوام تلاش محضرانه ای برای ابقای خود انجام داد لیکن حریف او را وادار به عقب نشینی کرد. در آذر ۱۳۲۶ دولت قوام پس از بیست و دو ماه سقوط کرد. عباس شاهنده و خسرو هدایت^(۲)، دو چهره سرشناس سیاسی آن روز، به همراه عده ای دیگر کلوپ مرکزی حزب را اشغال کردند و سازمان های وابسته به آن را در هم کوبیدند. این عملیات در حمایت آشکار از دربار که به شدت از قوام نفرت داشت و نیز همسو با سیاستهای بریتانیا صورت گرفت. بریتانیایی ها نسبت به تحرکات امریکائیان در ایران حساسیت داشتند و البته قوام یکی از طراحان نظریه ورود نیروی سوم به صحنه سیاسی ایران را عامل کاهش نفوذ خود و تهدیدی علیه شرکت نفت انگلیس و ایران به حساب می آوردند. قوام از پیش از دوره تشکیل سلسله پهلوی مخالفت خود را با انحصار نفتی شرکت نفت انگلیس و ایران نشان داده بود و بدیهی است اگر فرصتی مناسب می یافت، طرح پیشین خود را ادامه می داد. در کنار این موضوع باید از همان پدیده مظفر فیروز یاد کرد که متهم به حمایت از شوروی بود و در مقام معاون سیاسی قوام حساسیتهائی را برانگیخت.

به دنبال برکناری قوام، بقایی همراه با محمدعلی مسعودی، مهندس احمد رضوی، دکتر عبدالحسین راجی، جواد گنجه ای و مهندس خسرو هدایت اداره حزب دمکرات را به دست گرفت. محمدعلی مسعودی موظف شد اعلامیه هیئت اجرائی موقت را برای چاپ در نشریه پیک تهران ارگان حزب تهیه کند. در همین ایام بقایی دبیر هیئت

ص: ۷۰

-
- ۱- ۱. بقایی به قوام، اسناد حزب دمکرات ایران، نامه ۲۶/۵/۲۸، ش: ۴۸.
 - ۲- ۲. خسرو هدایت در این زمان تشکیلاتی را به نام اسکی که مخفف اتحادیه سندیکاهاى کارگری ایران است و برای مقابله با تشکیلات کارگری حزب توده راه اندازی شده بود، رهبری می کرد.

اجرائی موقت حزب شد. سایر اعضای هیئت اجرائی را افراد فوق الذکر تشکیل می دادند.^(۱) عمده ترین وظیفه بقایی آن بود که به همراه جواد میراحمدیان^(۲)، فاضل سرجوئی، و دکتر افخم حکمت، فوراً به وضعیت افراد مؤثر حزبی رسیدگی کند و کسانی را که باید اخراج شوند به هیئت اجرائیه معرفی کند تا پس از تصویب، مراحل اخراج انجام گیرد. عملیات این «هیئت سری تصفیه» کاملاً محرمانه بود. در نخستین «جلسه محرمانه هیئت سری تصفیه»، که بلافاصله در ۲۳ آذر تشکیل شد، «پس از مذاکرات لازمه با در نظر گرفتن افکار عمومی هم مسلکان و مصالح عالیه حزبی و با رعایت تمام جهات اخلاقی» عدم صلاحیت اعزاز نیک پی، مهدی مشایخی، حسن ارسنجان، زین العابدین فروزش و حسن مکرم تصویب شد. تقاضا شد «در اسرع اوقات برکناری نامبردهگان از عضویت حزب تصویب و به اطلاع عموم» رسانیده شود.^(۳) از بین اینان حسن ارسنجان به طور مشخص از سیاست ورود نیروی سوم به صحنه سیاسی ایران حمایت می کرد، او از نزدیکترین یاران قوام به شمار می آمد. در دوره نخست وزیری علی امینی در اوایل دهه چهل بار دیگر ارسنجان و مشایخی وارد صحنه شدند، در آن روز ارسنجان وزیر کشاورزی و مشایخی شهردار تهران شدند، اما دولت آنها باز مستعجل بود.

با سقوط قوام، شاه نفسی به راحتی کشید. شاه از اینکه شهرت داشت قوام ابتکار عمل در خروج نیروهای شوروی از آذربایجان و دفع جمهوری خودمختار آنجا را بر عهده داشته احساس حقارت می کرد. نیز او از رجلی چون قوام که از قبل از تولد او سکان برخی تحولات سیاسی را عهده دار بود، هراس داشت. شاه در مقابل قوام احساس کوچکی می کرد، قوام هم بر این باور بود که شاه باید سلطنت کند و نه حکومت. شاه طبق عادت که بعدها هم تکرار شد، وقتی از نظر سیاسی حریف کارگزاران رژیم خود نمی شد، سعی می کرد چوب لای چرخ آنها بگذارد. برایش هم مهم نبود که از این طریق چه زیانهائی متوجه منافع و مصالح عمومی کشور می شود، او

ص: ۷۱

۱- ۱. اسناد حزب دمکرات ایران، صورتجلسه ۲۳/۹/۱۳۲۶، ش: ۳۹.

۲- ۲. میراحمدیان بعدها جزو وکلای مدافع پرونده احمد دهقان شد، او در مقابل بقائی که ظاهراً دفاع از حسن جعفری را عهده دار بود ولی در واقع به این بهانه با رزم آراء تسویه حساب می کرد، به وکالت از طرف همسر و فرزند احمد دهقان در جلسات دادگاه شرکت می کرد.

۳- ۳. اسناد حزب دمکرات ایران، صورتجلسه ۲۴/۹/۱۳۲۶، ش: ۲۸.

فقط می خواست قدرت فائقه را داشته باشد؛ پس به هر ترفندی قوام را از صحنه حذف کرد و خویش را قهرمان نجات آذربایجان خواند، بدون اینکه حتی کوچکترین نامی از قوام و رزم آراء در میان باشد. بعدها هم در جریان ملی شدن صنعت نفت و اصلاحات ارضی، شاه خود را قهرمان آن تحولات خواند و ابدأً از کسانی مثل مصدق، حسن ارسنجانلی و حتی دکتر علی امینی نه تنها نامی در میان نبود، بلکه انواع اتهامات به آنان بسته می شد. حوادث دهه بیست شمس مصادف بود با تحرکات بی سابقه سیاسی امریکا در ایران، پس برای فهم تحولات آتی کشور ضروری است سیاست امریکا در قبال تحولات ایران تا مقطع نخست وزیری مصدق ارزیابی شود، تا فراز و نشیبهای این دوره بهتر قابل فهم باشد.

ص: ۷۲

درست بعد از خاتمه جنگ دوم جهانی بود که سفارت امریکا در تهران به شکلی بی سابقه در بسیاری از تحولات داخلی ایران مشارکت جست و تازه این همه در حالی انجام می گرفت که امریکا برای خود در ایران رسالتی قائل نمی شد. بحث علل و انگیزه های تعلق خاطر ایالات متحده به مسئله ایران در این مقطع تاریخی، می تواند پرتوی بر مباحث آتی بیفکند، بنابراین در این فصل به ناگزیر سیاست امریکا در قبال تحولات ایران از نیمه دوم دهه بیست تا به قدرت رسیدن مصدق را به اجمال بررسی می کنیم. شاید یکی از مهمترین تحولات این مقطع، روی آوردن شاه به جرج آلن سفیر وقت امریکا در تهران برای خلاص شدن از دست قوام و واکنش آلن در قبال این ماجراها بود. آلن احتمالاً از دوستان نزدیک شاه به شمار می رفت و شاه هم به وی اعتماد می کرد، با این وصف سفیر به استقرار دموکراسی در ایران با وجود شخصیتی مثل قوام، امیدواری نشان می داد. آلن به شاه توصیه می کرد قابلیت های قوام را نادیده نگیرد و البته در گزارشهای خود به واشنگتن تذکر می داد روال اوضاع در ایران به گونه ای است که می توان امیدوار بود نوعی دموکراسی در این کشور شکل گیرد. اینک دوره مجلس چهاردهم خاتمه یافته و قوام برای به دست گرفتن اکثریت پارلمانی در مجلس پانزدهم به منظور به دست آوردن اختیارات؛ حزب دمکرات خود را تشکیل داده بود. اینجا بود که برخی حرکات عجیب شکل پیدا کرد که شاید به تحریک و آنتریک جائی بخصوص صورت می گرفت. توضیح اینکه وقتی انتخابات مجلس پانزدهم برگزار شد و

حزب قوام اکثریت پارلمانی را به دست گرفت، برخی نمایندگان به سفارت امریکا مراجعه کردند و تقاضای حضور بیشتر مقامات این کشور را در امور داخلی ایران نمودند. آلن توضیح داد دخالت بیگانه در ایران مشکلاتی تولید خواهد کرد؛ او گفت سیاست خارجی امریکا در ایران معطوف به حمایت از استقلال این کشور است و قصد ندارد برای خود موقعیتی ویژه کسب کند.^(۱) این نکته ای شگفت انگیز بود که به این شکل در تاریخ معاصر ایران تجلی نیافته بود، حتی تحولاتی که بعدها با هدایت مستقیم سفارت امریکا انجام شد و منجر به شکل گیری کانون مترقی گردید، قابل قیاس با این حرکت آنهم از سوی نمایندگان مجلس نبود. اما اینکه آلن از اجرای تقاضای این دسته افراد طفره رفت، بیشتر یک ژست دیپلماتیک بود و گر نه سفارت تحت اداره او به شکلی کاملاً بدیع وارد در منازعات سیاسی و کشمکش های درونی جناحهای گوناگون کشور می شد. در این دوره امریکا همگام با سیاستهای خارجی برخی کشورهای دیگر، آگاهانه یا ناآگاهانه دست به اقداماتی می زد که مقتضی سرشت سیاست در این گوشه از جهان بود. این اقدامات مشتمل بر سیاستهای نهران روشی و مشارکت در عملیات دسیسه گرانه ای بود که مقدر بود در آتیه کشور نقشی بسیار اساسی ایفا نماید. یکی از عوامل اجرائی این سیاست مردی بود به نام جرال دوهر.^(۲) رفتار دوهر که در آن مقداری عملیات توطئه آمیز و دسیسه گرانه به چشم می خورد، کاملاً با اوضاع سیاسی ایران در این مقطع تاریخی هماهنگ بود و بیشتر به کارهای کسانی شباهت داشت که در خدمت دستگاه دیپلماسی بریتانیا بودند. او اصلاً ایرلندی بود، در سه سالگی همراه با والدین خود به امریکا رفت، و درست در بحبوحه جنگ دوم جهانی به ایران آمده و در تبریز سمت کنسولیاری داشت. کار در تبریز با اقدامات ماجراجویانه وی بسیار انطباق داشت. به یاد آوریم که آذربایجان در دوره جنگ کانون عملیات جاسوسی آلمانیها، شورویها و انگلیسی ها بود، نیز به یاد آوریم نماینده اطلاعاتی انگلیس در آنجا رایین زینر بود که وظیفه ارسال ضد

ص: ۷۴

Department of State: Foreign Relations of the United States ۱۹۴۷, Vol. ۵, . ۱ - ۱
(Washington D. C: Government Printing Office, ۱۹۷۱), pp. ۹۳۸, ۹۵۰, ۹۶۰ (hereafter F.R)
. (Record Group ۵۹, ۸۹۱, ۰۰/۲۶ December ۱۹۴۷, Allen to Jernegan, (hereafter R.G
۲ - ۲. Gerald F. P. Doohar.

اطلاعات را بر عهده داشت و در منطقه هم به وظیفه تهیه گزارشهای اطلاعاتی اشتغال داشت. دوه‌ر که از دوره جنگ دوم جهانی در ایران اقامت داشت، در سالهای ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۹ به عنوان وابسته‌عشایری در سفارت امریکا در تهران کار کرد، وظیفه او تماس با گروههای عشایری و ارسال اطلاعات جامع و دقیقی از تکاپوهای آنان در ایران بود. به واقع دوه‌ر برای تشکیل ستون پنجم سرویس اطلاعاتی امریکا بین عشایر ایران فعالیت می‌کرد، این مهم وقتی ارزش تاریخی خود را به دست می‌آورد که توجه کنیم در این مقطع زمانی امریکا درگیر در عملیات جاسوسی و ضد جاسوسی علیه شوروی بود و تشکیل ستون پنجم برای پیش گرفتن عملیات پارتیزانی و جنگ و گریز در صورت حمله احتمالی شوروی یکی از مهمترین استراتژیهای امریکا را در این مقطع زمانی تشکیل می‌داد. دوه‌ر از سیاست نفوذ در ارگانهای غیرقابل‌رخنه به نحو کامل استفاده می‌کرد، او حتی قادر بود از اقدامات و تصمیم‌گیریهائی سر در آورد که از ارزش اطلاعاتی فوق‌العاده‌ی قیمتی برخوردار بودند. دوه‌ر از اختلافات بین شاه و قوام، وضعیت عشایر جنوب ایران به ویژه قشقائی‌ها، وضعیت کردستان و ارتش ایران اطلاعات بسیار ارزشمندی به دست آورد و به مقامات مافوق خود در آژانسهای اطلاعاتی و وزارت خارجه امریکا گزارش داد. (۱) او به سال ۱۳۲۶ از ایران رفت و از سوی وزارت خارجه مأموریتی در سین کیانگ چین به دست آورد که اینک در وضعیت انقلابی بود. با این وصف دوه‌ر شخصاً هم چنان ایران را برای کار کردن ترجیح می‌داد. به همین دلیل چند ماهی بعد دوباره به ایران آمد و به سفارت کشورش پیشنهاد داد نوشتن گزارشهای سیاسی را به او محول نمایند. این ایام مصادف بود با تعویض آلن و تعیین جان وایلی به سفارت امریکا در تهران. وایلی که از محل مأموریت خود اطلاعی دقیق نداشت، دوه‌ر را که به زبان فارسی مسلط بود و به وضع کشور آشنائی داشت به همکاری برگزید. یکی از مهمترین اقدامات دوه‌ر دست یازیدن به اقداماتی نسنجیده به منظور اختلاف افکندن بین قوام و نمایندگان مجلسی بود که از طریق حزب دمکرات نخست وزیر به مجلس راه یافته بودند. در این راه او از سردار فاخر حکمت یکی از اعضای حزب دمکرات قوام و از راه یافتگان حزب او به مجلس پانزدهم سود جست.

ص: ۷۵

See: Mission to Iran, in: R. G, ۵۹, ۸۹۱, ۰۰/ ۲۶ March ۱۹۴۷, Papers of George V. Allen, ۱ – ۱.
(Box ۱, Chapter ۲, Harry S. Truman Library, (hereafter HSTL).

در اندک زمانی بین نمایندگان عشایر ایران و نیز کثیری دیگر از نمایندگان مجلس که مهر انگلیسی بودن بر پیشانی داشتند- مثل خسرو هدایت رئیس اتحادیه سندیکاهای کارگری ایران موسوم به اسکی- به هم خورد و دوهر از این اختلافات به نحو کامل بهره برد. این اختلافات منجر به تضعیف قوام و عزل او از نخست وزیری شد، در این جریان دوهر و سفارت امریکا آشکارا جانب درباری را گرفتند که به شدت از قوام نفرت داشت.

ماجرا از اینجا آغاز گردید که گزارشهای دوهر و جرج آلن در مورد امتیاز طلبی شوروی در باب امتیاز نفت شمال که مصادف با دوره نخست وزیری قوام بود، در بخش خاور نزدیک وزارت خارجه طوفانی به پا کرد. دوهر تعمداً و با علم به سیاست زیرکانه قوام(۱)، گزارش می داد که ایران عنقریب به دامن کمونیسم فرو خواهد غلتید. کار به جایی رسید که مسئول این بخش پیشنهاد کرد بار دیگر موضوع ایران و شوروی به سازمان ملل متحد ارجاع شود. ماجرا از این جا آغاز گردید که شورویها به سال ۱۳۲۳ تقاضای واگذاری نفت شمال ایران را مطرح کردند. در آن ایام به جز شوروی ها، شرکتهای امریکائی و انگلیسی و نیز شرکتهای فراملیتی هم در این باب مشغول گفتگو بودند. مذاکرات هیئت کافتارادزه فرستاده شوروی به ایران ناکام ماند، درست در زمانی که فرقه دمکرات آذربایجان جمهوری خودمختار خود را تشکیل داده بود، در بهمن ماه سال ۱۳۲۴ قوام بار دیگر به نخست وزیری رسید. پیشتر توضیح دادیم او بازی ماهرانه ای با شورویها به منظور حل مسئله آذربایجان به راه انداخت. ابتدا کابینه ای ائتلافی تشکیل داد و سه وزیر توده ای را وارد کابینه کرد. دیگر اینکه مسافرتی به شوروی نمود و مذاکراتی با استالین آغاز کرد. به دنبال این مذاکرات بین او و سادچیکف سفیر شوروی در تهران، قراردادی موسوم به قرارداد قوام- سادچیکف امضا شد. طبق این قرارداد نفت شمال ایران به مدت پنجاه سال در اختیار شوروی قرار می گرفت، در بیست و پنج ساله اول سهام به شکل ۵۱ و ۴۹ درصد به ترتیب بین طرف شوروی و ایران تقسیم می شد و در بیست و پنج ساله دوم، این معامله به صورت تساوی پنجاه - پنجاه ادامه می یافت. درست در همین جا بود که دوهر وارد کار شد و

ص: ۷۶

۱ - ۱. در مورد سیاست قوام در ارتباط با شوروی که منجر به تخلیه خاک کشور از حضور نیروهای این کشور شد نک: گذتسه چراغ راه آینده است، (تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۱)، ص ۳۶۴ به بعد.

پیشنهاد ارجاع موضوع را به سازمان ملل متحد کرد. جرج مارشال وزیر خارجه امریکا و معاونش رابرت لووت (۱) از این اقدام طفره رفتند. دلیل امر این بود که باز هم درست در همین زمان وضع یونان و ترکیه به شدت به هم ریخته بود. امریکا اولویت خود را استقرار آرامش در این دو کشور به منظور جلوگیری از نفوذ کمونیسم ارزیابی کرد، به همین دلیل حاضر نشد در قبال ایران مسئولیتی به عهده گیرد. مارشال در نامه ای خطاب به حسین علاء سفیر ایران در واشنگتن خاطر نشان کرد نمی تواند در مورد امتیاز نفت شمال ایران ابراز عقیده کند، او می دانست در ماه مارس آن سال یعنی ۱۹۴۷، مطابق با اسفند ۱۳۲۵، استالین رهبر شوروی و ارنست بوین وزیر خارجه انگلیس موضوع را بررسی کرده اند و شاید به همین علت دلیلی برای دخالت خود در موضوع مشاهده نکرد. (۲) با این وصف آلن سفیر امریکا و دوهر وابسته عشایری سفارت در مذاکره با قوام و شاه نسبت به واگذاری امتیاز نفت شمال ایران به شوروی ابراز مخالفت کردند. از سوئی آلن بریتانیا را متهم کرد که بیشتر در صدد است با واگذاری امتیاز نفت شمال ایران به شوروی از امتیاز خود در شرکت نفت انگلیس و ایران دفاع کند. در این بین آلن اقدام دیگری هم انجام داد: روز بیستم شهریور سال ۱۳۲۶ او در انجمن ایران و امریکا در تهران سخنرانی کرد، در این سخنرانی با عنوان اینکه ایران حق دارد از ثروتهای طبیعی خود بدون مداخله بیگانه بهره برداری کند؛ با امتیاز نفت شمال مخالفت کرد. این سخنرانی باعث تشجیع نمایندگان مجلس شد، اندکی بعد از این سخنرانی بود که نمایندگان مجلس پانزدهم به شدت با این امتیاز مخالفت کردند (۳) و زمینه سقوط قوام را فراهم آوردند.

شاه در این ایام و نیز سالهای بعد، تلاش می کرد خود را از سیطره افرادی مثل قوام خارج سازد، بعد از سقوط قوام او تلاش کرد بر اوضاع مسلط شود و قدرت را در دستان خود قبضه نماید. آلن و جانشین او جان وایلی بارها در مورد خصوصیات روحی شاه گزارش می دادند، طبق این گزارشها شاه مرد ایستادگی نبود و به آسانی عقب نشینی می کرد. اینان می خواستند اعتماد به نفس را به او بازگردانند، شاه خود

ص: ۷۷

۱-۱. Robert A. Lovett.

۲-۲. F. O, No. ۳۷۱/۶۱۹۷۰, ۱ April ۱۹۴۷.

۳-۳. F.R, Vol. ۵, Allen to Jernegan, P. ۱۳۹.

می خواست از آن وضعیت خارج شود و مبدل به سلطانی مقتدر گردد، او می خواست به هر نحوی شده قدرتمند شود و در این راستا سفرای امریکا به کمکش می شتافتند.^(۱) روشی که شاه به کار می گرفت خیلی عجیب بود، او که قادر نبود موقعیت خود را به عنوان مهمترین شخصیت کشور تثبیت کند، تلاش می کرد نمایندگان مجلس را به جان هم اندازد و اراده خود را بر آنان تحمیل کند. وقتی می دید نمی تواند کاری انجام دهد، تلاش می کرد کارهای دیگران را هم ناکام گذارد. شاه و دربارش خود اوضاع سیاسی را بیش از آن چیزی که بود به هم می ریختند، مانع از سامان یافتن اقتصاد کشور می شدند و خلاصه اینکه مخالفین را از راههای مافیائی در هم می کوبیدند.^(۲) نکته اینکه اشخاصی مثل دهر شاه را در اتخاذ این روش تشویق هم می کردند.

امریکا و نخبگان سیاسی ایران بعد از قوام

اندکی بعد از سقوط قوام، آلن که همراه با رجال انگلوفیل مأموریت اصلی خود یعنی سقوط قوام را به خوبی انجام داده بود، به امریکا بازگشت، به جای او جان وایلی^(۳) در مقام سفیر به ایران فرستاده شد. آلن همراه با دهر که در برانگیختن اعتراضات عشایر جنوب علیه قوام نقش بسیار مؤثری داشت، با اقدام نسجیده خود در تضعیف موقعیت نخست وزیر و قدرت بخشیدن به دربار گامهای اساسی برداشتند. اگر این اقدامات نبود، چه بسا آینده سیاسی ایران به گونه ای دیگر رقم می خورد. اما اشتباه بزرگتر را وزارت امور خارجه امریکا مرتکب شد که به جای آلن شخصی را به ایران فرستاد که هیچ گونه آشنائی با تحولات کشور نداشت و این شخص همین جان وایلی بود. وایلی به محض ورود به ایران، دهر را طرف مشورت خود قرار داد، متعاقب این قضیه به سرعت مواضع دیپلماتیک شدیدی علیه شوروی اتخاذ کرد. او نخبگان سیاسی ایران را دعوت می کرد آشکارا و بی مهابا علیه شوروی موضع گیری کنند و در گزارشهای رسمی که به وزارت خارجه می فرستاد، به شدت علیه این کشور موضع

ص: ۷۸

۱-۱. R.G ۵۹, ۸۹۱. ۰۰/ ۱۲ November ۱۹۴۸, Wiley to Jernegan.

۲-۲. Allen to Jernegan, ۲۱ January ۱۹۴۸, Internal Political Affairs- General, R.G ۸۴, . ۲-۲.
.Troman Prsidency Files, (hereafter TPF) Confidential File: ۱۹۴۸, ۸۰۰.

۳-۳. John Wiley.

طبق این گزارشها شوروی روزی در ایران اعمال نفوذ خواهد کرد و چه بسا این عمل از طریق ارسال نیروی نظامی صورت گیرد. عاملی که به کمک وایلی آمد تغییر وزیر خارجه امریکا بود، دین آچسن در سال ۱۳۲۸ به جای مارشال به وزارت امور خارجه امریکا تعیین شد. اگر مارشال ترکیه و یونان را در اولویت کاری خود قرار داده بود، اینک آچسن موضع فعالیت در قبال مسئله ایران در پیش می گرفت. درست وقتی آچسن به وزارت خارجه راه یافت، وایلی به امریکا رفت، او با علاء سفیر ایران در واشنگتن و نصرالله انتظام رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد گفتگو کرد. نتیجه این شد که انتظام و علاء به منظور جلب حمایت انگلیس و امریکا در صورت حمله شوروی به ایران مطلبی تهیه کردند و در آن قید نمودند اگر تهدید شوروی عملی شود، ایران به سازمان ملل شکایت خواهد برد و تقاضای اقدام مناسب خواهد کرد. با این وصف آچسن دریافت سفیر مسئله تهدید شوروی را خیلی بیش از اندازه بزرگ کرده است، او در نامه ای به وایلی نوشت دیگر اینهمه در مورد خطر قریب الوقوع سرخ سخن نگوید زیرا این امر تأثیرات نامطلوبی در ایران بر جای خواهد گذاشت و توصیه نمود سفیر رفتار خود را با سیاست رسمی ایالات متحده در مسئله ایران هماهنگ کند.^(۱)

رفتارهای خالی از مسئولیت فقط منحصر به سفرا و مأمورین اطلاعاتی امریکا نبود، این رفتار در مستشار ژاندارمری یعنی ژنرال نورمن شوارتسکف^(۲) هم زبانه زد بود. زمانی که در بحبوحه بحث امتیاز نفت شمال، قوام نخست وزیری را عهده دار بود؛ ریاست ستاد ارتش با سپهبد حاجیعلی رزم آراء بود. رزم آرا افسری جدی و مردی آگاه در مسائل نظامی بود، او فردی است که نخستین نقشه های جغرافیائی ارتش را تدوین کرد و اطلاعات دقیقی از راههای کشورهای شور به دست آورد نیز کتابهایی در جغرافیای سیاسی ایران تدوین نمود. در دوره نخست وزیری قوام، رزم آراء می خواست نیروی ژاندارمری و ارتش را با هم یکی کند، اما قوام تمایل داشت این نیرو یعنی ژاندارمری را در اختیار خود داشته باشد؛ زیرا نه تنها نخست وزیر بود بلکه وزارت کشور را نیز در دست

۱- ۱. ۴-۴۹۲، pp. ۱۹۴۹، Vol. ۶، F.R.

۲- ۲. Brigadier Gen. Norman Schwarzkopf.

داشت. قوام با امرای ارتش که مستقیم با شخص شاه در ارتباط بودند رابطه ای سرد داشت، در این میان فقط رابطه او و شوارتسکف حسنه بود.^(۱) اعتبار قرارداد هیئت مستشاری امریکا در ژاندارمری ایران تا سال ۱۳۲۷ بود، به همین دلیل وقتی مهلت قرارداد به سر رسید، شوارتسکف که اینک مورد خشم شاه قرار داشت، باید ایران را ترک می کرد. برای رفتن او نه جلسه تودיעی برگزار شد و نه تشریفاتی رعایت گردید. شاه حتی حاضر نشد با او عکس بگیرد، هیچ نشان دولتی به منظور قدردانی به او ندادند، حتی در فرودگاه هم نه تنها از سوی دربار یا وزارت امور خارجه برای مشایعت وی نیامدند، بلکه حتی گارد احترامی از ژاندارمری هم برای وی در نظر نگرفتند. جان وایلی از این رفتار ناراحت و شگفت زده شد.^(۲) شاید این رفتار شاه با شوارتسکف ناشی از این موضوع باشد که وی حس جاه طلبانه شاه را در مورد خرید جنگ افزارهای پیشرفته به هیچ می انگاشت. واقع امر این است که به جز دیپلماسی رسمی و مرسوم، در این دوره امریکا هم و غم خود را بیشتر متوجه اروپای غربی بعد از جنگ کرده بود؛ جایی که شوروی می توانست پیشرفتهای قابل توجهی داشته باشد به ویژه بعد از سقوط برلین که نیروهای ارتش سرخ می توانستند به سادگی در اعماق خاک اروپا پیشروی کنند. به واقع این امریکا بود که مانع از نفوذ بیشتر شوروی در اروپای بعد از جنگ شد. از سال ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۸ دولت های امریکا سرگرم استقرار امنیت در این منطقه بودند، طرحهای سه گانه مارشال، اصل چهار ترومن و نیز تشکیل سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) همه در این راستا قابل تبیین است. حتی جرنگان که مسئولیت بخش یونان، ترکیه و ایران را در وزارت امور خارجه عهده دار بود، توجه کمتری به ایران مبذول می داشت و اولویت نخست وی یونان و ترکیه بود تا آن کشورها را از نفوذ کمونیسم ایمن نگه دارد. شاید مسئله ایران از نظر مقامات امریکائی بیشتر به انگلستان مربوط می شد، اما بدون تردید بی حمایت امریکا، انگلیس هم نمی توانست با آن سابقه استعماری موفقیتی در محافل سیاسی مخالف ایران که هر روز هم در حال رشد بودند؛ پیدا کند.

کانون توجه وایلی در غالب گزارشهایش بحث شرکت نفت انگلیس و ایران بود. او

ص: ۸۰

۱-۱. R.G ۵۹, ۸۹۱. ۱۰۵A/ ۲ July ۱۹۴۸, Wiley to Henderson.

۲-۲. Ibid.

همیشه می گفت این شرکت به واقع دولتی در درون دولت ایران تشکیل داده است. او شرکت نفت را متهم می کرد که بدون توجه به ملاحظات بین المللی فعالیت می کند، وایلی که تلاشهای شرکت را زیر نظر داشت به دقت در مورد فعل و انفعالات درونی ایران در ارتباط با بحث نفت گزارشهایی تهیه و به وزارت خارجه دولت متبوع خود ارسال می کرد. وایلی بر این باور بود که دیگر همه می دانند مأموران اینتلجنس سرویس که در زمان جنگ در ایران فعالیت می کردند، اینک بخش مهمی از مدیران شرکت نفت را تشکیل می دهند.^(۱) سخن وایلی درست بود، حداقل اریک دریک و جانشین او آرچی چیزوم از مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران، مأموران اطلاعاتی بودند. این نکته ای بود که حتی در مطبوعات ایران هم بازتاب می یافت. همزمان فلیچر مأمور چیره دست اطلاعاتی انگلستان در کردستان مشغول فعالیت بود، تهران هم بهشت جاسوسان انگلستان به شمار می رفت. رابین زینر و میس لمبتون تنها دو تن از مشهورترین آنها بودند. ارنست پرون هم در دربار شاه مأموریتی مشابه داشت. به واقع هیچ چیز از نگاه تیزبین مأمورین اینتلجنس سرویس خارج نبود.

از سوئی وایلی تلاش داشت جاذبه های امریکا را به شاه بنمایاند، وایلی می خواست نفوذ ایالات متحده را در ایران، به رغم میل بریتانیا تشدید نماید. او تصور می کرد اگر شاه ایران با این جاذبه ها آشنا شود، تأثیر زایدالوصفی در زندگی سیاسی او و هم چنین آینده روابط دو کشور بر جای خواهد گذاشت. در همین ارتباط او تلاش کرد مسافرتی تدارک بیند تا ضمن آن شاه ایران فرهنگ امریکائی را از نزدیک مشاهده کند. وایلی نامه های فراوانی در همین ارتباط به وزارت امور خارجه کشور متبوعش ارسال کرد، تا ضرورت این مسافرت را توجیه کند. او با شاه جلسات مشترک تشکیل می داد و وی را با تاریخ امریکا آشنا می نمود. او حتی از وزیر امور خارجه خواست کتابهایی در مورد تاریخ امریکا برای مطالعه شاه به سفارت خانه ارسال کند. وایلی بر این باور بود که باید به شکلی غیر مستقیم شاه را تحت تأثیر پیشرفتهای امریکا قرار دهند، زیرا شاید این اقدامات نقطه آغازی در زندگی شاه و تحول رابطه با امریکا شود.^(۲) بالاخره قرار شد شاه در ۱۴ نوامبر سال ۱۹۴۹ مصادف با ۲۴ آبانماه سال ۱۳۲۸ به امریکا مسافرت کند. قبل

ص: ۸۱

۱- ۱۹۴۸. ۱۶ August British- Iranian Relations, ۷۰۰, ۱۹۴۸, TPF, Confidential File: ۸۴, R.G.

۲- ۱۹۴۹. ۱۳ April, Wiley to John Jernegan, ۵۹, ۸۹۱. ۰۰, R.G.

از مسافرت دو تحول مهم روی داد: نخست اینکه شاه برای کنترل رزم آراء که تصور می کرد شاید در غیاب او دست به کودتا زند، سرلشکر فضل الله زاهدی را به ریاست شهربانی منصوب کرد. زاهدی دشمن پابرجای رزم آراء و مدافع همیشگی شاه بود. توهم کودتای رزم آراء به کرات از سوی مسئولین و البته برادر شاه شاهپور عبدالرضا برجسته می شد. زاهدی پیشتر با ژنرال شوارتسکف رئیس هیئت مستشاری ژاندارمری همکاری کرده بود.^(۱) ضدیت با رزم آراء وجه مشترک بسیاری از امرای ارتش و سیاستمداران ایران بود، در این مقوله بقائی با این گروه نه تنها همسو بود، بلکه توهم کودتای رزم آراء را همیشه حفظ می کرد و جزو هدایت کنندگان این جریان به حساب می آمد. از طرفی بقائی با زاهدی رفاقت داشت و اینان در حوادث دهه بیست با هم همسو بودند. دومین حادثه مهم قتل عبدالحسین هژیر وزیر دربار شاه در روز چهاردهم آبان ماه آن سال یعنی درست ده روز قبل از مسافرت شاه بود.

قتل هژیر وزیر دربار در ۱۳ آبانماه سال ۱۳۲۸ روی داد. ضارب یکی از اعضای فدائیان اسلام به نام بود، این فرد کسی بود که در بیستم اسفند ماه سال ۱۳۲۴ سید احمد کسروی را به قتل رسانید. هژیر تا سال ۱۳۱۲ شخصیتی شناخته شده نبود، او را سیدحسن تقی زاده به وزارت دارائی منتقل کرد و موضوع حل و فصل مسئله نفت را به وی سپرد. علی اکبر خان داور به هنگامی که وزیر مالیه بود در برکشیدن هژیر نقش بیشتری داشت، از این به بعد هژیر به عنوان بازرس دولت در بانک ملی ایران روی اسکناسها را امضاء می کرد و به همین دلیل بسیاری از مردم او را می شناختند. وقتی در سال ۱۳۲۵ احمد قوام کابینه خود را ترمیم کرد، هژیر را به جای سهام السلطان بیات به وزارت دارائی معرفی نمود. او در کابینه قوام به واقع خبرچین دربار بود و اخبار هیئت دولت را به شاه و اشرف گزارش می نمود. مشهور بود که هژیر متکی به سیاستهای انگلستان است، وی را مردی جاه طلب و کم شخصیت خوانده اند. عباسقلی گلشائیان می گوید به او اتهام بهائی گری زدند، اما این واقعیت نداشت و روزی که به قتل رسید در جیبش یک جلد قرآن بود. همو معتقد است که هژیر اهل رشوه ستاندن نبود، او در خانه ای اجاره ای متعلق به سید ابراهیم صراف غدیری زندگی می کرد و باغچه ای

کوچک در نیاوران داشت که محل پذیرائی اشرف پهلوی بود، او غیر از این باغچه چیزی نداشت.^(۱) هژیر به طور مشخص بعد از دوره جنگ به شخص شاه و اشرف تکیه داشت و رشد خود را مدیون آنان بود. فردی که بعداً هژیر را به قتل رسانید، به پیشنهاد شخص او که در کابینه قوام وزیر بود، آزاد گردید. به قول ایرج اسکندری در کابینه قوام که خود او هم به مدت ۷۵ روز یکی از اعضایش بود، شبی نامه ای آوردند و گفتند علما تقاضای آزادی امامی را کرده اند. عده ای از وزیران با این پیشنهاد مخالفت کردند، اما هژیر معتقد بود کسروی مهدور الدم بوده است و باید قاتل او از زندان آزاد شود. وقتی کابینه ترمیم شد علی اکبر موسوی زاده جانشین الهیار صالح وزیر دادگستری شد، صالح مخالف آزادی امامی بود؛ اما موسوی زاده او را از زندان آزاد ساخت.^(۲) همین سیدحسین امامی در آبان ماه ۱۳۲۸ هژیر را ترور کرد.

به دنبال قتل هژیر، سر جان لوروثتل^(۳) سفیر بریتانیا در تهران، از وایلی خواست به شاه بگوید مسافرت خود را به فرصتی دیگر موکول کند، لیکن وایلی با تعویق مسافرت موافقت نکرد، زیرا برای انجام آن تلاشهای فراوانی کرده بود.^(۴) به هر حال این مسافرت در موعد مقرر انجام شد، ترومن هواپیمای اختصاصی خود به نام Independent یعنی استقلال را در اختیار شاه قرار داد، و هواپیمای دیگری را هم برای حمل اثاثیه شاه ارسال کرد. روز ۲۶ آبانماه سال ۱۳۲۸ ترومن از شاه استقبال کرد و پذیرائی های رسمی آغاز شد. مطبوعات امریکا می گفتند شاه ایران به امریکا آمده است تا به قول آنها شیوه حکومت دمکراتیک را از بزرگترین دمکراسی عالم فراگیرد. در این مسافرت علیرغم توصیه امریکائی ها که اصلاحات اجتماعی و اقتصادی را برای رشد ایران تجویز می کردند، شاه ابراز تمایل کرد برای امنیت ایران مقادیری سلاح و کمک نظامی در اختیار وی قرار داده شود. گرچه هم ترومن و هم دین آچسون از مورد انقلاب چین در مورد ضرورت اصلاحات مورد نظر خود سخن به میان آوردند و سقوط چیانگ کایچک رهبر چین را به عنوان بی فایده بودن صرف تسلیحات برای حفظ امنیت کشور مورد

ص: ۸۳

-
- ۱-۱. خاطرات عباسقلی گلشائیان، ج ۲، (تهران: انتشارات وحید، ۱۳۶۹)، ص ۸۰۸.
 - ۲-۲. خاطرات ایرج اسکندری، (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۱)، ص ۲۲۵.
 - ۳-۳. Sir John Le Rougetel.
 - ۴-۴. R.G ۵۹, ۸۹۱. ۰۰, ۱۱ November ۱۹۴۹, Wiley to Secretary of State.

توجه او قرار دادند، اما بدیهی است که شاه از این سخنان متقاعد نشد. شاه در ملاقات با فرماندهان پنتاگون دائماً در مورد خطر شوروی و خط سیر احتمالی آن کشور در صورت تجاوز به ایران صحبت کرد، شاه در این گفتگوها نشان داد تا چه اندازه از مسائل نظامی بی‌خبر است، فرماندهان با ملالت به سخنان او گوش دادند و شاه هم تصور کرد توضیحات او مورد قبول فرماندهان واقع شده است.^(۱) به واقع این مسافرت دستاورد در خور توجهی برای شاه نداشت، توافق مهمی بین طرفین صورت نگرفت و کار بی‌اعتنائی به شاه به جایی رسید که حسین علاء سفیر ایران در واشنگتن گوشزد کرد تیم همراه شاه مقدار فراوانی اثاثیه دارند که باید از رم با هواپیمائی دیگر برده شوند. به عبارتی علاء می‌خواست دولت امریکا را ترغیب کند کلیه اثاثیه و همراهان شاه را به رم و از آنجا به تهران انتقال دهند. وزارت خارجه امریکا از این کار طفره رفت و در نتیجه شاه و همراهانش با هواپیمای کرایه شرکت K. L. M به ایران بازگشتند.^(۲) به این ترتیب مسافرت نخست شاه به امریکا تأثیر معکوسی بر جای نهاد، امریکا حتی حاضر نشد هواپیمای انتقال شاه به کشور را در اختیار او قرار دهد و این امر بازتابهای منفی فراوانی در این مقطع زمانی بر جای نهاد.

با این وصف شاه موفق شد در بین توده‌های مردم امریکا که سخنانش را گوش کرده بودند، به عنوان مردی که پیشگام مبارزه علیه کمونیسم است شناخته شود. او حتی خارج ساختن نیروهای شوروی از آذربایجان و شکست جمهوری خود مختار آنجا را در زمره اقدامات خود عنوان کرد. شاه در نزد برخی از سیاستمداران امریکائی و به طور خاص از حزب جمهوریخواه به مثابه یکی از متحدین نزدیک ایالات متحده شناخته شد. مهمتر اینکه مسافرت شاه به امریکا نه تنها وی را به الزامات دمکراسی باورمند نساخت، بلکه به گزارش نیوزویک بر عکس نتیجه مخالفی از آن عاید گردید.^(۳) دلیل امر این بود که امریکا با تقاضاهای او به سردی برخورد نمود و شاه می‌رفت تا به

ص: ۸۴

۱ - ۱. R.G ۵۹, . ۱ - ۱ Iran, Evans to General Bolte R.G ۳۱۹ (Records of the Army Staff),
Records of the Military Advisor to the Office of Near Eastern, South Asian, and African
".Affairs, Box No. ۱, ۱۸ November ۱۹۴۹, "Shah's Strategic Plan
۲ - ۲. F.R ۱۹۴۹, Vol. ۶, pp. ۵۸۵-۵۸۸, also: Ala to Chief of Protocol, ۲۴ December ۱۹۴۹, HSTL,
.Shah of Iran Folder
۳ - ۳. Newsweek, ۲۸ November ۱۹۴۹ ۱۹ December ۱۹۴۹.

دیکتاتوری تمام عیار مبدل شود، او به این باور دست یافت که باید حکومت مطلقه را به دست گیرد و به دور از معیارهای مورد پذیرش امریکائی ها سیاستهای خود را بر کشور تحمیل نماید؛ تحقیری که از امریکائی ها دیده بود این روند را شدت بخشید.

با این وصف ایران کشوری نبود که به آسانی از سوی امریکا نادیده گرفته شود. جان وایلی با ارسال سلسله گزارشهای خود همیشه تأکید می کرد باید به هر نحو ممکن مانع از نفوذ شوروی در ایران شد، امری که به صورت بیمارگونه بر آن پای می فشرد. دین آپسن که به دنبال مارشال وزارت امور خارجه امریکا را تصدی می کرد، بر خلاف وایلی مخالف اعطای کمکهای فوری به ایران بود. او می گفت مهم نیست به چه میزانی به رژیم ایران کمک می شود، مهم این است که همه پولها و یا تجهیزاتی که در اختیار این کشور قرار می گیرد به هدر خواهد رفت. در این ایام مجلس شانزدهم روز بیستم بهمن ماه سال ۱۳۲۸ تشکیل شده بود، طبق سنت پارلمانی نخست وزیر وقت یعنی محمد ساعد مراغه ای استعفا داد و روز ۲۸ اسفند آن سال رجبعلی منصور به نخست وزیری منصوب گردید. پیش از این در اواخر فوریه سال ۱۹۵۰ مصادف با روزهای پایانی اسفند ماه سال ۱۳۲۸ شمسی وزارت امور خارجه امریکا ویلیام راونتری(۱) قائم مقام رئیس بخش یونان، ترکیه و ایران را برای بررسی وضعیت ایران به این کشور اعزام کرد. راونتری اصلاً کارمند وزارت دارائی بود که به وزارت خارجه منتقل شده بود، او در دوره جنگ کارشناس مسائل اقتصادی خاورمیانه شده بود و با منطقه نیز آشنائی داشت. زمانی که دکتر هنری گریدی سفیر امریکا در یونان شد، او معاون اقتصادی اش گردید. راونتری ضمن این مسافرت و توقف دو هفته ای در تهران، گزارشی تهیه کرد که مورد توجه مقامات وزارت خارجه واقع شد. او تأیید کرد که نگرانی وایلی از بیم نفوذ کمونیسم در ایران صحیح است، اما توضیح داد عواملی مثل کمبود غلات در آذربایجان، برنامه جاه طلبانه هفت ساله اول، عدم تصویب لایحه الحاقی گس _ گلشائیان که طبق آن اندکی به میزان عایدات ایران افزوده می شد و شرکت نفت متعهد می گردید میزان استخراج نفت را کاهش دهد و نیز فروش نرفتن کالاهای وارداتی تجار به دلیل افلاس اقتصادی کشور؛ عوامل مهم این وضعیت هستند.

ص: ۸۵

او گزارش داد دهها کشاورز بیکار به تهران سرازیر شده اند و بر مشکلات دولت می افزایند. سی هزار تن از این کشاورزان مبدل به اقشار حاشیه نشین شده بودند و در خارج تهران در چادر زندگی می کردند؛ دولت تلاش داشت این افراد را در کارهایی مثل جاده سازی و خطوط راه آهن به کار گیرد. راوتری گزارش داد در این شرایط حزب توده با حمایت سفارت شوروی و ایستگاههای رادیویی و فعالیتهای فراوان خود بر وخامت اوضاع دامن می زند.^(۱) علت این گزارشها را باید تلاشهای هماهنگ مخالفین شرکت نفت انگلیس و ایران و طرفداران شکسته شدن انحصار نفتی انگلیس بر منابع نفت ایران و نیز هواخواهان ملی شدن صنعت نفت ایران دانست که توانسته بودند نمایندگان را وارد مجلس شانزدهم سازند.

به هر حال این تحلیل باعث شد جورج مک گی^(۲) معاون دین آپسون گزارشی تهیه نماید و ضمن آن هشدار دهد ممکن است زمان زیادی تا فروپاشی تمام عیار ایران و سقوط آن به دامن شوروی باقی نمانده باشد. او گوشزد کرد اگر دولت امریکا به ایران کمکی کند احتمالاً باعث پیشرفت اصلاحات و جلوگیری از سقوط کشور خواهد شد، نیز تذکر داده شد امریکا باید به شاه بگوید ترجیح می دهد شخص شاه دولت را در کنترل خود داشته باشد. شاید این نخستین باری بود که بعد از سرکوب جمهوری خود مختار آذربایجان دولت ایالات متحده آشکارا بر تهدید شوروی تأکید می نمود.^(۳) با این وصف آپسون نوعی خونسردی ظاهری در برابر این گزارشها در پیش گرفته بود، او نمی خواست ایالات متحده بیش از آن چیزی که لازم است در این گوشه دنیا مسئولیت پذیرد. با این وصف کمتر کسی تردید داشت که باید اقدامی هم صورت گیرد، بالاخره توافق شد یک هیئت اقتصادی به ایران اعزام شود، کاندیدای وزارت امور خارجه دکتر هنری گرییدی سفیر امریکا در یونان بود. این انتخابی درست بود، گرییدی تجارب درخشانی داشت و کادر وزارت خارجه به وی احترام می گذاشتند. او استاد تجارت بین المللی و مالیه در دانشگاه سیتی نیویورک و هم چنین استاد و رئیس دانشگاه معتبر

ص: ۸۶

۱-۱. F.R, ۱۹۵۰, Vol. ۵, pp. ۴۹۱-۴۹۹.

۲-۲. مک گی و سر اولیور فرانکس سفیر بریتانیا در واشنگتن، در دهه سی میلادی در آکسفورد تحصیل می کردند و مک گی در این دانشگاه از بورس رودز (Rhodes) برای تحصیل استفاده می کرد و فرانکس در آن زمان ناظر دروس در آکسفورد بود.

۳-۳. Ibid, pp. ۵۰۹-۵۱۸.

برکلی واقع در کالیفرنیا بود. او در بین تجار و بازرگانان امریکا هم محبوبیت داشت. گریدی در زمان جنگ خدمات شایانی به دلیل تخصص خود به وزارت امور خارجه کشورش انجام داده بود، بعد از جنگ مدتی رئیس کمیته دولتی در زمینه مسائل مربوط به فلسطین (۱) شد. طرح مربوط به تقسیم فلسطین به دو منطقه خودمختار یهودی و عربی با یک دولت مرکزی از آن گریدی بود، این طرح همانطور که انتظار می رفت با مخالفت شدید یهودیان مواجه شد، به همین دلیل صهیونیست ها او را آماج حملات خود قرار دادند و چنان بحرانی شکل گرفت که ترومن او را از خود راند. حتی بعدا وقتی آچسون او را برای ریاست کمیسیون خاورمیانه وزارت امور خارجه پیشنهاد کرد، ترومن به دلیل مخالفت یهودیان امریکا که بر این باور بودند او در حق یهودیان فلسطین بی انصافی کرده است، این پیشنهاد را رد کرد. با این وصف گریدی مردی نبود که نادیده گرفته شود، او به سال ۱۹۴۷ سفیر امریکا در کشور تازه استقلال یافته و آشوب زده هند شد؛ حدود یکسال بعد گریدی به یونان فرستاده شد که اینک در معرض جنگ داخلی قرار داشت. وقتی گریدی به تهران اعزام شد، مردی به نام لسللی رود (۲) هم در مقام مشاور همراه او بود؛ این رود پیشتر در مسائل فلسطین و یونان هم در مقام مشاور گریدی را همراهی می کرد.

به واقع تا قبل از ورود گریدی به ایران، سفارت امریکا از تحولات داخلی کشور اطلاع دقیقی در دست نداشت و آنچه ارسال می شد بیشتر محصول فکر دوهر و وایلی بود تا واقعیت های کشور. هر دو تن یاد شده بیشتر ترجیح می دادند وارد در دسیسه های سیاسی و اعمال نفوذ پشت پرده بر اوضاع سیاسی ایران شوند. هم دوهر و هم وایلی در اواخر دهه بیست شمس با نظامیان وابسته به دربار بیشتر گرم می گرفتند تا سیاستمداران ایرانی. علت این بود که آنان می پنداشتند در صورت وقوع حمله ای از جانب شوروی، این ارتش است که می تواند با پشتوانه حمایت ایالات متحده از تمامیت ارضی کشور دفاع نماید، امری که زائیده تخیلات آنان بود تا حقایق جاری کشور. وقتی این تحولات به وقوع می پیوست دیگر روزنامه های ایرانی هم از اینهمه دسیسه گری پرده بر می داشتند و به این شکل بیش از پیش بین سفارت امریکا و سیاستمدارانی که محبوب

ص: ۸۷

۱-۱. Cabinet Committee on Palestine and Related Problems.

۲-۲. Leslie Rood.

مردم بودند جدائی افتاد. حمایت بی چون و چرای وایلی و دوهر باعث شده بود شاه به راستی احساس کند تنها فردی است که می تواند کشور را به سوی سعادت رهنمون شود. آنها توانستند ستاد مشترک ارتش امریکا و شخص ژنرال برادلی (۱) و وزیر دفاع جانسون (۲) را قانع کنند که باید کمک های نظامی در اختیار شاه قرار دهند. اوایل سال ۱۳۲۸ ژنرال کولینز (۳) از فرماندهان ستاد مشترک ارتش امریکا مأموریت یافت برای تحقیق در باب اوضاع ایران به این کشور مسافرت نماید. شاه با هوپیمائی که خود هدایت می کرد او را به آذربایجان برد تا توجیحات خود در مورد احتمال حمله شوروی از این نقطه را به وی القا نماید. ژنرال ترسید مبادا شاه اشتباه کرده و او را به داخل مرزهای شوروی ببرد. (۴) به واقع در این زمان سیاست امریکا در برابر کشورهای مثل ایران روشن تر شده بود، امریکا به بهانه هائی از این دست که توسط شاه و دربارش در اختیار گردانندگان دیپلماسی این کشور قرار می گرفت، تلاش می کرد هژمونی خود را بیش از پیش گسترش دهد، امریکا می خواست قابلیت های نظامی خود را در کشوری مثل ایران هم به آزمون گذارد. وقتی آهنگ ملی شدن نفت شدت یافت، حتی قراردادی نظامی بین دو کشور بسته شد و مقرر گردید مقداری اسلحه در اختیار دولت ایران قرار گیرد. هم زمان در ایران تحولاتی دیگر در جریان بود. منصور نخست وزیر وقت که به جای ساعد نشسته بود، مشهور به دفاع از سیاستهای انگلستان بود، وزارت خارجه انگلیس منصور را مردی با هوش و زیرک می دانست اما در عین حال به سوء شهرت او در امانت و درستکاری هم اشاره می شد. شاه وقتی با مخالفت روز افزون مردم و سیاستمداران مخالف با دولت وقت منصور روبرو شد، تصمیم گرفت او را تعویض نماید، مسئله این بود که منصور حاضر نبود قرارداد الحاقی گس - گلشائیان را به دلیل شرایط خاص کشور و تمایل عموم مردم به ملی کردن نفت به تصویب مجلس برساند، او بر این باور بود که این لایحه از سوی دولت ساعد به مجلس تقدیم شده و حال مجلس باید در مورد آن تصمیم گیرد، او می گفت نمایندگان مجلس شانزدهم مطالعه کنند اگر این لایحه به نفع کشور است تصویب نمایند و گرنه آن را مردود سازند. (۵) اینک در بسیاری از محافل سیاسی و بین توده های مردم یک نام دهان به دهان می گشت، و این نام هم کسی جز حاجیعلی رزم آراء رئیس قدرتمند ستاد ارتش نبود. کسانی که متمایل به بریتانیا بودند امیدواری داشتند با آمدن رزم آراء بحران نفت که در اثر قرارداد الحاقی گس - گلشائیان به اوج خود رسیده و دولت منصور هم از اجرائی کردن آن فرومانده بود، به نتیجه ای برسد و توده های مردم هم انتظار داشتند نوعی نظم و انضباط شکل گیرد و آرامش در عرصه های گوناگون برقرار شود.

ص: ۸۸

۱-۱. General Omar N. Bradley.

۲-۲. Louis Johnson.

۳-۳. General J. Lawton Collins.

۴-۴. R.G ۵۹, Records of the Military Advisor to the Office of Near Eastern, South Asian and African Affairs, Box ۱, ۱۰ February ۱۹۵۰ also see: F.R ۱۹۵۰, Vol: ۵, pp. ۴۷۳-۴۷۵.

۵-۱. محمد علی موحد: خواب آشفته نفت، جلد اول، (تهران: نشر کارنامه، ۱۳۷۸)، ص ۱۰۱.

روی کار آمدن رزم آراء بیشتر محصول سیاست جدید امریکا به شمار می رفت. رزم آراء مردی بود جاه طلب که در مقام ریاست ستاد ارتش دشمنی بسیاری از نزدیکان شاه و دربار را به جان خریده بود. شاه از او واهمه داشت و می ترسید روزی سلطنتش را فرو بگیرد. سرلشکر حسن ارفع و تیم افسران توطئه گری مثل سرلشکر حسن اخوی، سرتیپ حبیب الله دیهیمی فرمانده رکن دو ارتش، سرهنگ بهرام آریانا، سهپید امیر احمدی و سرلشکر زاهدی از دشمنان پابرجای او بودند. در همین ارتباط تیمی از سیاستمداران و کسانی که از پشت پرده بر تحولات آشکار کشور تأثیر می نهادند، به ویژه دکتر مظفر و دوست دسیسه گر و دیرینه اش دکتر عیسی سپهدی که در عین حال رزم آراء شوهر خواهرش بود، برای فرو گرفتن او از هیچ امری فروگذار نمی کردند. تیمی از وابستگان سفارت بریتانیا هم با نخست وزیری رزم آراء مخالف بودند، علت این مخالفت ها بیش از همه در این شایعه نهفته بود که گویا وی با شوروی ها هم سر و سری دارد و می خواهد به زودی مسائل مرزی دو کشور را از طریق مذاکره حل و فصل نماید. مسائل دیگری هم وجود داشت: شاه به رزم آراء ظنین بود، می گفتند او با حزب توده رابطه دارد. شاهد مدعا را این می دانستند که وقتی ارفع رئیس ستاد ارتش بود، خسرو روزبه افسر توپخانه با حمایت وی مقالاتی را علیه مفاسد سران ارتش و شخص ارفع نوشته و در این راه از رزم آراء کمک گرفته است، این مقالات بعداً با عنوان اطاعت

کورکورانه منتشر شد. حتی شایع بود که رزم آراء در ماجرای ترور پانزده بهمن سال ۱۳۲۷ علیه شاه که باعث جراحت وی گردید، دخالت داشته است و بالاتر اینکه بعدها گفته می شد رزم آراء سران حزب توده را که به جرم توطئه علیه جان شاه در زندان به سر می بردند فراری داده است. این عوامل همه دست به دست هم می دادند و باعث افشاندن بذر وحشت در سینه شاه و برخی سیاستمداران از اقدامات احتمالی او می گردیدند.

اینک فردی که بیش از همه در این تصمیم گیرها مؤثر بود، ماکس تورنبورگ دلال نفتی و کارشناس مسائل اقتصادی خاورمیانه بود که نقش دوهر را ایفا می کرد. او از وزارت امور خارجه امریکا خواست از نخست وزیری رزم آراء به منظور انجام پاره ای اصلاحات حمایت نماید. می گفتند او برای این کار نیازمند است تا برخی از موانع را از سر راه بردارد و احتمالاً کسانی را بازداشت نماید. تورنبورگ این سیاست را به شاه اطلاع داد، شاه هم پذیرفت مخالفتی نکند مشروط به اینکه امریکا از شخص او حمایت نماید. وزارت امور خارجه این تصمیم را موکول به نظر دکتر هنری گریدی کرد که در راه رسیدن به تهران بود. گریدی بعد از ورود به ایران با رزم آراء روی موافق نشان داد و به این شکل با حمایت سفارت امریکا سیاستهای دولت وقت ایالات متحده در راستای حمایت از اقدامات رزم آراء عینیت یافت.^(۱) با این وجود دولت انگلیس ترجیح می داد فردی مطمئن مثل سید ضیاءالدین طباطبائی نخست وزیری را بر عهده گیرد، سید ضیاء مورد حمایت شاه هم بود؛ اما او بدنام تر از آن بود که بتواند در این زمان قدرت را به دست گیرد. امریکا هم موافق انتصاب سید ضیاء نبود، او بیش از آن چیزی که تصور می شد مشهور به وابستگی به سیاستهای انگلیس بود. به واقع امر دایر بود بر انتخاب گروهی از نخبگان جدید سیاسی که در جبهه ملی و در اطراف دکتر محمد مصدق جمع آمده بودند و البته در بین آنان هم طیف های بسیار متنوع و حتی افراد مرموزی وجود داشتند؛ و یا انتخاب رزم آراء. رزم آراء مثل بسیاری از دیگر رجال ایران با اشرف هم سر و سری داشت، به همین دلیل شوهر اشرف یعنی احمد شفیق چشم دیدن او را

ص: ۹۰

نداشت. (۱) آمریکا در آن مقطع تاریخی از برخی نیروهای جبهه ملی حمایت نمی کرد، زیرا آنان را بیگانه ترس (۲) می دید. اما رزم آراء هم فردی مطلوب شاه نبود، به قول کیانوری او از شاه نفرت داشت. (۳) با این وصف جerald دوهر و گریدی که در راه رسیدن به ایران بود، از او حمایت می کردند و حتی اعطای کمک های نظامی به ایران را موکول به روی کار آمدن او نموده بودند. چون رزم آراء قول داده بود ساختار قراردادهای نفتی را به میزان همان مقدار درآمدی که در سایر کشورهای خاورمیانه وجود دارد حفظ خواهد کرد (۴)، انگلیسی ها هم از روی کار آمدن او حمایت می کردند.

روز پنجم تیرماه سال ۱۳۲۹ رزم آراء با موافقت شاه به نخست وزیری رسید. او روز سیزدهم تیرماه آن سال به رغم مخالفت جبهه ملی و شخص مصدق از مجلس رأی اعتماد گرفت. روزی که رزم آراء به نخست وزیری رسید یک هیئت اقتصادی به ریاست دکتر هنری گریدی سفیر جدید آمریکا وارد ایران شد. (۵) نام گریدی سیاست کمک اقتصادی و نظامی آمریکا را به ذهن متبادر می کرد، زیرا وی قبل از این مأموریت کمک های فراوانی برای یونان از دولت خود دریافت کرده بود. اما اینکه موضوعی دیگر بر دلمشغولی های آمریکا در کنار مسئله چین افزوده شده بود، مسئله این بود که از بیست و پنجم ژوئن ۱۹۵۰ مصادف با پنجم خرداد ماه سال ۱۳۲۹ جنگ کره پیش آمد و این ذهنیت را در بین مقامات کاخ سفید قوت بخشید که کمونیسم با قدرت در آسیا در حال پیشرفت است. با اینکه بعد از نخست وزیری رزم آراء از شدت بحرانهای اقتصادی کاسته شد و با اینکه بالاخره دولتی روی کار آمد که از حمایت آمریکا برخوردار داشت؛ اما همه چیز تحت تأثیر جنگ کره واقع گردید. آمریکا از رزم آراء حمایت کرد تا بلکه با سیاستی نوین و مثلاً از طریق مذاکره مانع نفوذ روز افزون شوروی در ایران گردد، اما هر چه جنگ کره ادامه می یافت نگرانی های واشنگتن در مورد نقشه های آتی

ص: ۹۱

۱- ۱. برای اطلاع از روابط رزم آراء و اشرف به نامه های رزم آراء به او در نشریه کارنامک مورخه زمستان ۱۳۶۶ رجوع شود.

۲- ۲. Xenophobia.

۳- ۳. خاطرات نورالدین کیانوری، (تهران: انتشارات دیدگاه، ۱۳۷۱)، ص ۲۰۱.

۴- ۴. Richard W. Cottam: Iran and USA, A Cold War Case Study, (NJ: University of Pittsburg Press, ۱۹۸۸), p. ۸۸.

۵- ۵. روزنامه اطلاعات، ۱۵ تیر ماه ۱۳۲۹.

شوروی بیشتر می شد. ترومن به اعضای شورای امنیت ملی^(۱) امریکا دستور داد به این مهم بپردازند و آن را مورد بررسی قرار دهند که وقایع کره چه تأثیری بر اوضاع آتی کشورهای همسایه بر جای خواهد گذاشت. ژنرال مک آرتور^(۲) که از دوره بعد از جنگ همه کاره ژاپن بود و به واقع در آن کشور حکومتی نظامی راه انداخت و در این زمان فرمانده آسیای شرقی قوای امریکا بود، اظهار نظر کرد که بعد از کره قربانی بعدی ایران است.^(۳) اما اول ژوئیه سال ۱۹۵۰ مصادف با یازدهم تیرماه سال ۱۳۲۹ گزارش رسمی شورای امنیت ملی خلاف این دیدگاه را ارائه کرد. در این گزارش آمده بود شوروی در صورتی به کشورهای همسایه حمله ور خواهد شد که بخواهد جنگ سوم جهانی را آغاز کند. این احتمال که شوروی از وقوع جنگی جهانگیر استقبال کند بعید دانسته شد. در این گزارش آمده بود شوروی برای برقرار ساختن توازن قدرت با امریکا از کشورهای اقماری خود در اروپای شرقی به عنوان اهرم فشار استفاده خواهد کرد، کاری که در کره نیز انجام داده بود. گزارش صریحا عنوان می کرد با اینکه ایران یک هدف است، اما این هدفی است که دسترسی شوروی به آن در وضعیت فعلی غیر ممکن به نظر می رسد؛ با این حساب ترس و اشنگتن هیچ محلی از اعراب نمی توانست داشته باشد. گزارشهای دیگر حاکی از آن بود که شوروی در قفقاز و دریای خزر مشغول جابجائی نیرو و انجام تاکتیکهای رزمی است و مانور نظامی انجام می دهد. شورای امنیت ملی بر این نظر بود که این عملیات نوعی تاکتیک اعمال فشار است و نه چیزی بیش از آن. گزارش حکایت از این داشت که ایران می تواند دو سناریو در پیش گیرد: نخست اتخاذ یک سیاست بی طرفی و دیگری احتمال وقوع بحرانی داخلی که موجب سرنگونی رژیم گردد. در هر دو حال نتیجه یکی بود: امریکا هیچ کاری نمی توانست انجام دهد مگر اینکه همسایه های ایران یعنی ترکیه و عراق را تقویت نماید و مانع سقوط آن دو کشور شود.^(۴) این گزارش توصیه می کرد امریکا تلاش خود را معطوف به برقراری ثبات داخلی در ایران نماید و بر اهمیت هیئت گزیدی که به تازگی

ص: ۹۲

۱-۱. National Security Council.

۲-۲. General Mc Arthur.

۳-۳. F.R ۱۹۵۰, Vol. ۵, pp. ۵۷۲-۵۷۳.

۴-۴. F.R ۱۹۵۰, Vol. ۱, pp. ۳۳۳-۳۸۰.

وارد ایران شده بود تأکید می نمود. به واقع سیاست امریکا در این زمان و ادوار بعدی حمایت بی چون و چرا از شخص شاه بود. شاید به دلیل این سیاست بود که وقتی گریدی وارد ایران شد، تا ده ماه بعد حتی مصدق را که عملاً رهبری اپوزیسیون را عهده دار بود، ندید. از آن سوی جرج مک گی معاون وزارت خارجه، حتی تا مدت‌ها بعد، سخنرانیهای بیهوده، تهدید آمیز و تندی در باره جنگ سرد انجام می داد، او همیشه به صراحت سیاست بی طرفی را رد می کرد و می گفت کشورهای جهان باید سمت و سوی سیاستهای خود را مشخص سازند و یک طرف؛ یا شرق و یا غرب را برگزینند. با این وصف اتخاذ سیاست بی طرفی از سوی دولت ایران از نظر ایالات متحده پذیرفته شده نبود، در عوض باید کشور در مسیر منافع دنیای غرب مورد حمایت اکید قرار می گرفت و ثبات داخلی کشور با اتکاء به نیروی نظامی آمریکا محقق می شد. اما سیاستمداران مستقل کشورهای منطقه از جمله ایران به دلیل اینکه ایالات متحده؛ بریتانیا را در زمره رهبران دنیای آزاد نام می برد شگفت زده و ناراحت بودند، از آن سوی برخی از محافل داخلی با حمایت دولت ترومن از دولت جدیدالتأسیس اسرائیل مخالفت می ورزیدند. برخی از سیاستمداران ایرانی با اینکه نسبت به توسعه مناسبات همه جانبه با امریکا به عنوان «نیروی سوم» تأکید می کردند، اما قرار دادن انگلستان با فهرست بلندی از سابقه استعماری را در ردیف رهبران دنیای آزاد بر نمی تابیدند. این دسته از سیاستمداران تاریخ روابط ایران و انگلیس را تاریخی مشحون از زیر پا گذاشتن حقوق اولیه ایرانیان به شمار می آوردند و بلافاصله غارت منابع نفتی کشور توسط شرکت نفت انگلیس و ایران را به عنوان شاهی بر مدعا ذکر می نمودند.

به هر حال رزم آراء توانست مناسبات ایران و شوروی را تا حدی بهبودی بخشد. در دوره او برای نخستین بار بعد از جنگ دوم جهانی سطح روابط دو کشور تا حدی ارتقاء یافت و انتظار می رفت این مناسبات گسترش بیشتری یابد. از همه مهمتر اینکه ایران در جنگ کره و کشمکش های آن کشور اعلان بی طرفی کرد، رزم آراء از اعزام نیرو به آسیای شرقی خودداری نمود. از آن سوی شوروی نیز گامهایی برای بهبود روابط با ایران برداشت، در ایران تبلیغات فراوانی صورت می گرفت که طبق آن روابط دو کشور شوروی و ایران بیش از حدی که تصور می رفت، نزدیک نشان داده می شد. رزم آراء با اتخاذ سیاست بی طرفی در منازعه قدرت بین شوروی و غرب به واقع

می خواست ایران را در شمار کشورهای غیرمتعهد خوانده شدند، در آورد. این سیاستی نبود که مورد حمایت واشنگتن باشد، زیرا از دید آنان سیاست بی طرفی باعث تحکیم نفوذ شوروی در ایران خواهد شد.^(۱) وضعیت ایران به گونه ای مخاطره آمیز تلقی شد که در اواخر اکتبر سال ۱۹۵۰ دو کشور آمریکا و انگلستان مذاکرات نظامی مشترکی را در واشنگتن آغاز کردند. آنان به این موضوع پرداختند که اگر شوروی به خاک ایران حمله برد، دو کشور متحداً در خوزستان نیرو پیاده نمایند و اگر حتی کمونیستها در شمال غربی کشور به قدرت دست یافتند همین عملیات در دستور کار قرار گیرد. اما این دیدگاه با نظرات فرماندهان نظامی آمریکا مخالف بود؛ آنان از پذیرش مسئولیت نظامی در ایران خودداری می نمودند. بریتانیا در برابر موج دائم التزاید خواسته های مردمی در ایران مبنی بر ملی شدن نفت به شدت مقاومت می کرد، این دولت می خواست به صورت اقدامی پیش گیرانه به بهانه احتمال حمله نظامی شوروی به ایران، به خوزستان نیروی نظامی اعزام دارد؛ امری که مورد موافقت شاه نیز قرار داشت. آمریکاییها می گفتند این اقدامی خطرناک است و می تواند بحرانی مهار نشدنی به ارمغان آورد.^(۲) از آن سوی رئیس سیا، دریادار هایلن کوتر^(۳) که از فروکش کردن تبلیغات ضد دولت ایران توسط شوروی نگران شده بود، روز بیست و هفتم ژوئیه سال ۱۹۵۰ یادداشتی برای ترومن تهیه کرد و توضیح داد در جنگ سردی که بین شرق و غرب وجود دارد و با وجود دولت رزم آراء، ایران سیاست بی طرفی پیشه خواهد کرد؛ بدیهی است این سیاست مورد رضایت دولت آمریکا نبود، زیرا از نظر دستگاه سیاست خارجی آمریکا کشورهای جهان یا در اردوگاه غرب قرار داشتند و یا مخالف آن؛ و غیر از این شق ثالثی نمی توانست متصور باشد. سیاست موازنه مثبت البته طرفداران فراوانی در ایران داشت، مراد از موازنه مثبت سمت گیری سیاستهای کلان ایران در چارچوب اصول پذیرفته نظامهای سرمایه داری غرب بود. این سیاست، از حمایت افرادی مثل دکتر مظفر بقائی برخوردار بود، به واقع راز و رمز مخالفتهای شدید و اکید بقائی با رزم آراء را باید در این چارچوب مورد بررسی قرار داد. وزارت امور خارجه آمریکا در کنار سیا، نگرانی های مشابهی ابراز کرد، دین آچسن از وزارت دفاع خواست برای اینکه ایران از نظر اقتصادی وابسته به شوروی نشود بازارهایی در آسیای شرقی برای افزایش مبادلات بازرگانی ایران و کشورهای منطقه بیابد.^(۴) به واقع بین برخی مقامات سیا و وزارت خارجه، با عده ای دیگر از آنان اختلاف نظر وجود داشت. عده ای از سیاست های رزم آراء حمایت می کردند و عده ای دیگر به وی ظنین بودند، از جمله کسانی که در ایران بیش از هر کسی دیگر از رزم آراء حمایت کرد، باید از دکتر هنری گریدی نام برد، به همین جهت گریدی همیشه مورد نفرت بقائی قرار داشت.

ص: ۹۴

۱-۱. F.R, ۱۹۵۰, Vol. ۱, pp. ۳۲۴, ۳۸۰.

۲-۲. F. O ۳۷۱/Persia, ۸۲۳۵۳, EP۱۱۹۲/۱۵/۳۴, ۲۶ October ۱۹۵۰.

۳-۳. H. Hillenkotter.

۴-۴. F.R, ۱۹۵۰, Vol. ۵, p. ۶۰۸.

در چنین فضای سیاسی بود که گریدی با تشریفات رسمی وارد ایران شد، صفی منظم از مأمورین وزارت امور خارجه همراه با گارد احترام پذیرائی شایانی از وی به عمل آوردند. چند ماهی بعد از ورود او به ایران، نخستین تقاضای دولت رزم آراء برای دریافت مبلغ ۲۵ میلیون دلار وام در تاریخ ۱۷ سپتامبر سال ۱۹۵۰ مصادف با ۲۷ شهریور سال ۱۳۲۹ به واشنگتن رسید. گریدی با این تقاضا موافق بود و به نوبه خود تقاضا کرد این وام نخستین قسط از وامی یکصد میلیون دلاری تلقی شود که قرار بود در اختیار دولت ایران قرار داده شود تا اصلاحات اقتصادی خود را انجام دهد. این وام باید از محل بانک صادرات و واردات امریکا مشهور به اکزیم بانک^(۱) پرداخت می شد. وزارت امور خارجه امریکا از حمایت از این پیشنهاد خودداری کرد: گفته شد جنگ کره هزینه هائی را بر دولت امریکا تحمیل کرده است مضافاً اینکه معلوم نیست ایران بتواند این وام را در محل صحیح خود سرمایه گذاری کند و به احتمال زیاد حیف و میل خواهد شد. به عبارت بهتر با اینکه امریکائی ها در مورد احتمال بلعیده شدن ایران توسط غول کمونیسم یکسره شعار می دادند، اما در مقام عمل پای خود را از میدان کنار می کشیدند. در این دوره تاریخی انگلیسیها علیرغم میل امریکائی ها در مسئله کره فعالیت چندانی از خود نشان نمی دادند و در مقابل دولت امریکا هم مسئله ایران با شرکت نفت انگلیس و ایران را مقوله ای می دانست که باید توسط خود انگلیسی ها به

سرانجامی می‌رسید، به عبارتی از دید سیاستمداران دولت امریکا دلیلی نداشت این کشور پول خود را در جایی هزینه کند که نفع آن عاید شرکت انگلیسی می‌شد. بنا بر این بحران ایران از دید برخی سیاستمداران امریکائی مسئله‌ای بود که به انگلیس ربط داشت و نه به آنان، انگلیس باید تمهیدی برای حفاظت از منافع نفتی خود در ایران پیدا می‌کرد. همانطور که خواهیم دید این دیدگاه بود که باعث شد دولت وقت انگلیس تصور کند امریکا در کنار ایرانیان از ملی شدن نفت کشور حمایت می‌کند، تصویری که بنیاد استواری نداشت.

از سوی دیگر گفته می‌شد تورم در ایالات متحده بالا رفته است و هزینه‌های غیر مترقبه نرخ تورم را افزایش خواهد داد. جواب قاطع این بود که دولت امریکا در وضعی نیست که بتواند با اعطای وام و یا دیگر اعتبارات به کمک دولت رزم آراء بشتابد. بریتانیا هم که حاضر نبود اعتبارات مشابه در اختیار دولت ایران قرار دهد، به عبارتی در مقام عمل وزارت امور خارجه امریکا دنباله‌رو سیاستهای بریتانیا شده بود.

بریتانیا نیز حمایتی از رزم آراء نمی‌کرد، نه فقط به این دلیل که روی کار آمدن او را محصول سیاستهای امریکا می‌دانست؛ بلکه به این دلیل که وی حاضر نبود قرارداد الحاقی را به مجلس تقدیم کند. به واقع از دید وی دفاع از لایحه قرارداد الحاقی ربطی به او نداشت، این اداره امتیازات شرکت نفت بود که باید مسئولیت دفاع از این لایحه را می‌پذیرفت. رزم آراء احساس می‌کرد مسئله‌ای را که به او ربطی ندارد به گردنش انداخته‌اند و او هم حال یا به دلیل عدم اعتقاد و یا به دلیل بیم از واکنش کمیسیون نفت مجلس که ریاست آن با مصدق بود؛^(۱) از دفاع از لایحه خودداری می‌کرد. تا شهریور سال ۱۳۲۹ این مشکلات تداوم یافت و تازه در این ماه بود که جرج مک‌گی، به لندن رفت تا بریتانیا را به نرمش در برابر رزم آراء وادارد. رزم آراء از دولت انگلیس مطلب

ص: ۹۶

۱- ۱. اعضای کمیسیون نفت عبارت بودند از: دکتر محمد مصدق رئیس، جواد گنجه‌ای و میرسید علی بهبهانی نواب رئیس، دکتر حسن علوی و خسرو قشقائی منشی، حسین مکی مخبر کمیسیون، و عبدالرحمن فرامرزی، جمال امامی، اللهیار صالح، دکتر سید علی شایگان، ابوالحسن حائریزاده، ناصر ذوالفقاری، جواد عامری، دکتر نصرت الله کاسمی، فقیه زاده دزفولی، سرتیپ زاده، پالیزی، دکتر محمدعلی هدایتی به عنوان اعضا. اغلب این افراد با سفارت بریتانیا و شرکت نفت روابط حسنه‌ای داشتند. از بین اینان دکتر حسن علوی پزشکی بود که با محافل اطلاعاتی بریتانیا در ایران همکاری می‌کرد. علوی تحصیل کرده لندن و با مصدق مخالف بود و به قول وودهاوس همیشه از ترس او یک تپانچه با خود حمل می‌کرد. عملیات چکمه، ص ۲۷؛ این سخن وودهاوس در مورد علت حمل اسلحه توسط علوی، بی پایه است.

خیلی عجیبی تقاضا نکرده بود، او در درجه نخست خواسته بود طرف انگلیسی اجازه دهد برنامه ای تدوین شود تا نفت ایران به مدت ده سال به دست خود ایرانیان اداره گردد. دوم اینکه ایران حق داشته باشد به دفاتر شرکت نفت مراجعه کند. سومین تقاضای رزم آراء که بسیار بدیهی می نمود این بود که نفت مورد نیاز برای مصارف داخلی ایران به قیمت نازلتری عرضه شود. در همین ارتباط خواسته شده بود اطلاعات لازم راجع به نحوه معامله با خریداران نفت صادراتی در اختیار دولت ایران قرار داده شود. تقاضای چهارم این بود که مقداری پول به طور علی الحساب و بر اساس قرارداد الحاقی گس-گلشائیان به دولت ایران پرداخت گردد تا در جریان برنامه عمرانی هفت ساله دست دولت ایران باز باشد. (۱) علیرغم توصیه های مک گکی دولت بریتانیا حاضر نبود در برابر این تقاضاها کوتاه آید.

به هر حال این اوضاع باعث شد رزم آراء هم به دلیل مشکلات داخلی خود و هم به دلیل سیاستهای بریتانیا از تسلیم قرارداد نفتی به مجلس خودداری کند. از سوی دیگر وی با خصومت مجلس هم مواجه بود، نمایندگان مثل حسین مکی، بقائی و برخی دیگر از کسانی که به جبهه ملی تمایل داشتند، اجازه نمی دادند امور با آرامی و در مجرای صحیح خود اداره شود. در چنین شرایطی بانک صادرات و واردات امریکا بالاخره به دلیل هشدارها و استدلال های گریدی قانع شد و امی هر چند اندک در اختیار رزم آراء قرار دهد اما پرداخت وام موکول به تصویب مجلسی شد که با نخست وزیر مخالفت می کرد. از سوی دیگر گفته می شد دولت باید محل تأدیه سود وام را مشخص سازد و بالاتر اینکه کارشناسان امریکائی باید بر نحوه هزینه شدن وام نظارت می کردند. گریدی بر آشفت که امریکا وقتی صدها میلیون دلار به یونان کمک کرد اینهمه شرط و شروط قائل نشد و از دولت آن کشور نخواست تمام شروط تعیین شده را اجرا کند. یک هیئت ایرانی برای مذاکرات مربوط به وام به واشنگتن رفتند، بیت الغزل مذاکرات ایرانیها این بود که کشورشان در دوره جنگ به طور ناخواسته وارد جنگ شده و توان اقتصادی آن فرسوده گردیده است. اگر ایران نبود پروزیهای متفقین در جبهه شوروی هم نمی توانست محقق شود. با این وصف ایران کمتر از میزان استحقاق خود از

ص: ۹۷

حمایتهای بین المللی برخوردار شده و کشورهای مثل افغانستان، ترکیه و اندونزی که به واقع استحقاق کمتری برای دریافت کمک ها داشته اند، به مراتب بیش از ایران از اعتبارات جهانی و به ویژه امریکا برخوردار گردیده اند.^(۱) رزم آراء بدون پشتیبان مانده بود، امریکا به راحتی او را سر می دوانید. اینک دیگر حتی شاه نیز از این رفتار امریکا انتقاد می کرد. شاه با علم به اینکه رزم آراء بدون یار و یاور مانده است دست به ترفندی زیرکانه زد. او مثل مواردی از این دست در تلاش بر آمد تا نخست وزیرش را که مردی مقتدر بود به طور کلی از توش و توان بیندازد؛ مثل مواردی از این دست او که حریف مردی مثل نخست وزیر نبود، از راه تحریک و آنتریک وارد گردونه شد.

روز ششم آذر ماه سال ۱۳۲۹ شاه از اینکه امریکا اعطای کمکهای خود را به ایران به تعویق انداخته و به عبارتی در این زمینه تعلل می ورزد انتقاد کرد. او در گفتگویی با خبرگزاری رویتر فاش ساخت امریکا مقداری تجهیزات نظامی به ایران داده است که تازه سود این تجهیزات هم خیلی بالاست. شاه از تکرار این نکته از سوی امریکائیهها که در ایران فساد و دیکتاتوری وجود دارد، برآشفته و از رفتار غیر عادلانه امریکا در قبال ایران در قیاس با ترکیه و یونان یاد کرد. شاه این مصاحبه را به نیتی خاص انجام داد و هدف اصلی او نه انتقاد از سیاستهای امریکا، بلکه خالی کردن پشت رزم آراء بود. این مصاحبه به سرعت در تهران سر و صدا ایجاد کرد، مجلس که اکثریت نمایندگان به واقع مطیع شاه بودند از این مصاحبه اینگونه استنباط کرد که تصویب قرارداد وام دولت رزم آراء از بانک صادرات و واردات امریکا را کان لم یکن نماید^(۲)، اگر وامی نمی رسید رزم آراء از پس حل مشکلات اقتصادی بر نمی آمد و به سرعت سرنگون می شد. به واقع این همان سیاست چوب لای چرخ گذاشتن شاه در مورد سیاستمدارانی بود که حریف آنان نمی شد، شاه وقتی می دید از طریق معمول و مرسوم نمی تواند خواسته خود را پیش برد سیاستهای کسانی را که رقیب خود می انگاشت خنثی می کرد، درست است که از این راه به اهداف خود می رسید، اما از سوی دیگر ضربات جبران ناپذیری بر روندهای عمومی کشور هم وارد می ساخت. اما برای شاه که البته با نظر مشاورین نزدیکی مثل سید ضیاء سخنانی از این دست مطرح می کرد مهم نبود سخنانش چه

ص: ۹۸

۱ - ۱ . R.G, ۵۹, ۸۸۸.۱۰/CS/RA/۱۰ November ۱۹۵۰, "Regarding Export-Import Bank and Iranian Loan

۲ - ۲ .R.G, ۵۹, ۶۱۱.۸۸/ ۳۰ November ۱۹۵۰, "Richards to Secretary of State

تبعاتی بر اوضاع سیاسی کشور بر جای می گذارد، مهم این بود که وی به این شکل اهداف کوتاه مدت خود را که همانا رها شدن از دست رقبای تخیلی اش بود، عملی می نمود. جالب اینکه این سخنان زمانی گفته شد که بالاخره بانک صادرات و واردات آمریکا پذیرفته بود و امی در اختیار دولت ایران قرار دهد.

دولت بریتانیا هم در این مسیر به گمان اینکه امریکاست که در پشت سر تقاضاهای رزم آراء قرار دارد، به سیاست تضعیف هر چه بیشتر دولت وقت ایران روی آورد. امریکا که در گیر در جنگ کره بود، امیدوار بود با عدم قبول مسئولیت در مسائل داخلی ایران و واگذاری امور این کشور به بریتانیا، حمایت این کشور را در جنگ کره به دست آورد. اما امریکا در این زمینه ناکام ماند. وقتی بریتانیا مطلع شد بانک صادرات و واردات امریکا روز ششم اکتبر به دولت ایران وعده داده است و امی در اختیارش قرار می گیرد، به شدت ناراحت شد. حتی بخش اعظم تهیه تجهیزات کشاورزی که قرار بود از محل این وام از سوی لندن به ایران واگذار شود، اینک طبق وعده ای مستقیماً از سوی امریکا به ایران ارسال می شد. سفیر بریتانیا در تهران گزارش داد ماکس تورنبرگ فهرستی از اقلام و تجهیزات مورد نظر ایران تهیه کرده و برای تنظیم قرارداد خرید در اختیار دوستان خود در امریکا قرار داده است. این تحولات دست به دست هم داد و باعث سمپاشی فراوان سر فرانسیس شپرد سفیر کبیر وقت بریتانیا در تهران علیه هنری گریدی شد. او طی گزارشی مدعی شد امریکا به دلیل ناتوانی در اعطای وام به دولت ایران به شدت صدمه دیده و ایران برای تهیه ملزومات مورد نیاز خود بار دیگر به سوی بریتانیا روی آورده است.^(۱)

از آن سوی شاه طبق سیاست همیشگی خود در برابر رجال مقتدری مثل رزم آراء، دست به اقدامی جدید زد. او نخست وزیر را وادار کرد غلامحسین فروهر را که دست نشانده اش بود، به عنوان وزیر کار وارد کابینه کند. فروهر توانست علیه دکتر تقی نصر وزیر دارائی مورد علاقه رزم آراء وارد دسیسه شود و او را از کابینه بیرون کند و خود به جایش نشیند.^(۲) رزم آراء هم این اقدام فروهر را که مورد حمایت شاه بود به این شکل جبران کرد که ابوالحسن ابتهجاج مهره مورد اعتماد انگلیسی ها و دربار را از سمت

ص: ۹۹

ریاست بانک ملی ایران برکنار ساخت. رزم آراء شاید نخستین فردی بود که توانست با مردی مثل ابتهاج که از نظر سخت سری و یکدندگی شهره بود، اینگونه بر خورد نماید. به واقع برخورد رزم آراء با ابتهاج در راستای حمایت نخست وزیر از تقی نصر صورت گرفت. رقابتی فشرده بین نصر و ابتهاج بر سر نظارت بر مسائل مالی برنامه هفت ساله اول جریان داشت و معادله بالا-خره به نفع تیم رزم آراء خاتمه یافت. تنها بر اثر اصرار شخص شاه بود که نخست وزیر موافقت کرد ابتهاج را به سمت سفیر ایران در پاریس منصوب نماید. (۱)

از آن سوی رزم آراء در راستای اجرای برنامه های خود که مورد حمایت تیم گرییدی هم بود، اقدامی جدید را سرلوحه کار قرار داد. او کمیته ای برای مبارزه با فساد تشکیل داد و نام صدها تن از رجال سیاسی کشور را که بین آنان نام سردار فاخر حکمت رئیس مجلس هم دیده می شد به عنوان مصادیق فساد ذکر کرد، اما طرح مزبور به نتیجه ای نرسید. در همین حال دربار مبارزه خود علیه وی را تشدید کرد. ابوالحسن ابتهاج از فرانسه همراه با رجالی مثل عبدالرضا برادر شاه و نیز حسین علاء نماینده مجلس سنا، شروع به دسیسه علیه وی نمودند. علاء در دیداری محرمانه با گرییدی به او توپید و دوهر و وایلی سفیر پیشین را متهم کرد که عامل به قدرت رسیدن رزم آراء بوده اند. گرییدی مراتب را به راونتری معاون وزارت خارجه کشور خود اطلاع داد. با این وصف ابتکار عمل هنوز در دست نخست وزیر بود. او اینک با نزدیکی بیشتر به شوروی تلاش داشت امریکا و اردوگاه غرب را بترساند و کمک بیشتری از آنان دریافت نماید.

در راستای اجرای این سیاست رزم آراء در واکنش به سیاست های دولت امریکا که هنوز در مورد پرداخت وام به ایران تردید داشت، دست به اتخاذ سیاستهای خشمگینانه ای زد. او دستور داد رادیو صدای امریکا را که از طریق امواج رادیو تهران در ایران قابل شنیدن بود قطع نمایند. شایعه سازان رزم آراء را متهم به اقدام خطرناک دیگری هم کردند: گفته می شد پیش از این او دستور داده است ده تن از سران حزب توده را که از زمان ترور نافرجام شاه در روز پانزده بهمن سال ۱۳۲۷ در زندان بودند،

ص: ۱۰۰

فراری دهند. این تبلیغات به شدت از سوی عوامل رکن دو ارتش که همسو با ارفع بودند، دامن زده می شد. مقامات امریکا این شایعات را پذیرفتند، پس در صدد راه چاره ای برآمدند.

امریکا برای اینکه مانع نزدیکی بیشتر شوروی و ایران شود، در دی ماه سال ۱۳۲۹ یک محموله نظامی به ایران ارسال کرد. اما رزم آراء اجازه نداد خبرنگاران این موضوع را مبدل به سوژه ای تبلیغاتی برای امریکا نمایند؛ او حتی با درشتی به یکی از کارکنان سفارت امریکا گفت وقتی کشورش به گندم احتیاج دارد واشنگتن سلاح ارسال می نماید.^(۱)

امریکا به درستی سیاست هوشمندانه رزم آراء را دریافته بود. روز ۲۲ ژانویه سال ۱۹۵۱ مطابق با یازدهم دی ماه ۱۳۲۹، دین آچسن وزیر امور خارجه امریکا در نامه ای به هنری گریدی این سیاست رزم آراء را توضیح داد. او در تلگرافی به کلی سری یادآوری کرد که رزم آراء تلاش دارد یک قدرت بزرگ را علیه یک قدرت بزرگ دیگر به منظور دست یافتن به برخی امتیازات به بازی گیرد. نوشته شد نخست وزیر ایران در سه ماه گذشته نوعی احساسات ضد امریکائی را به صورتی تعمدی هدایت کرده است تا امتیازات بیشتری از دولت امریکا به دست آورد. هشدار داده شد بین محافل امریکائی و سازمانهای اطلاعاتی این کشور دیدگاه یاد شده به شدت در حال رواج است و اگر این دیدگاه اصلاح نشود شانس نخست وزیر برای دریافت کمک از امریکا کاسته خواهد شد.^(۲) روز بعد سفیر تلگرافی سری و فوری ارسال نمود و یادآوری کرد شاه ایران نحوه به قدرت رسیدن خویش را به یاد می آورد به همین دلیل از هیچ نخست وزیر توانمندی دفاع نمی کند و سیاست ناتوان کردن دولت رزم آراء را ادامه خواهد داد. او هم به نقل از یکی از منابع اطلاعاتی خود یادآوری نمود، نخست وزیر به شوروی ها اطلاع داده است با جلوگیری از کمکهای امریکا به ایران می خواهد مانع افزایش نفوذ و اعتبار این کشور در ایران گردد. در همین گزارش گریدی آورده بود برای مهار بحران، نخست وزیر دو راه بیشتر در پیش رو ندارد: یا به دیکتاتوری متوسل شود و مجلس را منحل کند و چند ماه دیگر به همین شکل کجدار و مریز به حکومت

ص: ۱۰۱

۱- R.G, ۵۹, Grady to Secretary of State, ۷۸۸.۵-MAP, ۱۵ January ۱۹۵۱

۲- F.R, Vol X, Acheson to Grady, ۲۲ January ۱۹۵۱

خود ادامه دهد، یا اینکه به رجال قدیمی روی آورد. مسئله انحلال مجلس احتمالاً به آشوب منجر می شود و به نفع شوروی تمام خواهد شد، به ویژه اینکه انتخابات باید ظرف سه تا پنج ماه دیگر تجدید شود و معلوم نیست منتخبین آن زمان تفاوتی با نمایندگان فعلی داشته باشند. از سوئی اگر او استعفاء دهد جایش را نخست وزیرانی از گروه قدیمی ها خواهند گرفت که باز هم فایده ای ندارد. گریدی بر این باور بود که دولت رزم آراء اندک اندک و به شکلی مستمر در معرض فروپاشی قرار گرفته است. (۱) اما با تمام این احوال قضاوت در مورد نخست وزیر در ایران با آنچه در محافل خارجی وجود داشت متفاوت بود.

با وصف بدبینی قدرتهای خارجی به دولت ایران؛ رزم آراء به شدت مورد حمله مخالفینش در مجلس شانزدهم قرار داشت. دکتر مصدق در مجلس علیه قدرت فردی و استبداد رأی نخست وزیر سخن می گفت. او از جنگ کره مثال می آورد و عقب نشینی های آمریکا از این کشور را با وجود حمایت واشنگتن از رژیم سینگمان ری (۲) متذکر گردید. مصدق گفت آمریکا در سال ۱۳۲۷ به امید اینکه رژیم نظامی ری با تکیه به اسلحه امریکائی می تواند کره را هم چنان در مسیر غرب اداره نماید، نیروهای خود را از این کشور بیرون برد. اما این امر به افزایش بحران کره و جنگ داخلی آن منجر شده و کره در دامن کمونیسم افتاده است. او به امریکائیهها هشدار داد که از تجربه چین درس گیرند و به یاد آورند اسلحه و دلارهای امریکائی برای صیانت کشورها از فرو افتادن در دامن کمونیسم کافی نیست، بلکه ضرورت درجه اول آن است که دولتها متکی بر حمایت مردمی باشند. (۳) از آن سوی سیاست رزم آراء در اتخاذ بی طرفی بین شرق و غرب باعث شد آمریکا تکیه خود را بر شاه متمرکز کند. واشنگتن که مطلع بود شاه به چه میزان به اسلحه علاقه مند است، شروع به ارسال تانک و خمپاره به کشور کرد تا شاه را خوشنود سازد. در این حال ماکس تورنبورگ که مشغول مذاکره با کنسرسیوم نفتی امریکائی ماوراء بحار بود تا پای آن را به ایران بکشاند در مذاکرات خود ناموفق ماند. بدیهی است تلاشهای کنسرسیوم نفتی مزبور نمی توانست در ایران قرین موفقیت

ص: ۱۰۲

۱-۱. F.R, Vol. X, Grady to Acheson, ۲۳ January ۱۹۵۱

۲-۲. Syngman Rhee

۳-۳. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره شانزدهم، ۲۳ تیرماه ۱۳۲۹.

باشد، زیرا فعالیتهای آن با سد سدید شرکت نفت انگلیس و ایران همراه بود. هفدهم دی ماه سال ۱۳۲۹ رزم آراء مذاکرات با کنسرسیوم مذکور را کان لم یکن ساخت و به این شکل تورنبورگ را هم از خود رنجانید، اما در عین حال تورنبورگ، گریدی را عامل بر هم خوردن مذاکرات خود می دانست و بر این باور بود که سفیر به روابط نزدیک او با رجال سیاسی ایران حسادت می ورزیده است. پیش از این تورنبورگ امریکائی مورد اعتماد رزم آراء در مذاکرات نفتی به منظور رسیدن به نوعی مصالحه بود. سر ویلیام فریزر رئیس هیئت مدیره شرکت نفت در لندن با تورنبورگ به سردی رفتار می کرد و او را از خود می راند و یا اینکه با لحنی تهدید آمیز به دلیل امتناع رزم آراء از پذیرفتن سریع لایحه الحاقی گس - گلشائیان می گفت رزم آراء شکست خورده است و باید برود.^(۱) گریدی توسط شرکت نفت انگلیس و ایران متهم می شد جانب ایران را گرفته است و یک طرفه قضاوت می کند. از آن سوی تصور می شد گریدی طرف ایرانی را به مقاومت در برابر قرارداد الحاقی گس - گلشائیان تشویق می کند. در همین اکتبر ۱۹۵۰ بود که ایران قرارداد اصل چهار ترومن را امضاء کرد و به این شکل گروه جدید، اما جوانی از نخبگان سیاسی ایران وارد در عرصه های گوناگون کشور شدند، گروهی که بعدها در دهه های چهل و پنجاه قدرت بالفعل را به دست گرفتند. این همه در سمت و سوی تحولات کشور تأثیر خیلی جدی داشت، با این تفاوت که شخص رزم آراء که با حمایت امریکا قدرت را به دست گرفته بود، به قول یکی از مورخین ایالات متحده اینک ضد امریکائی شده بود.^(۲) رزم آراء موفق شده بود تشنجات در روابط ایران و شوروی را به حد اقل ممکن تنزل دهد و این بالاترین موفقیت سیاسی او بود. موفقیت دیگر او این بود که شرکت نفت انگلیس و ایران را وادار کرده بود از قرارداد الحاقی دست بردارد و مثل قرارداد شرکت نفت آرامکو با دولت عربستان سعودی که قراردادی بر اساس تنصیف عواید نفتی به شکل پنجاه - پنجاه منعقد کرده بود، به این الگو تن در دهد.

موضوع تنصیف عواید نفتی به شکل مساوی پیش از این از سوی شرکتهای امریکائی در مورد نفت ونزوئلا عملی شده بود. رزم آراء می خواست حتی پیش از اینکه

ص: ۱۰۳

۱ - ۱. Petroleum ۳۸, ۵۲۳. Box ۳, January ۱۹۵۱, R.G., TPF, Grady to Secretary of State, ۸۴.

۲ - ۲. امریکا در بی خبری، ص ۱۷۳.

این قرارداد در عربستان عملی شود؛ آن را در ایران اجرا کند. این موضوع امری نبود که مورد غفلت حتی تندروترین سران جبهه ملی واقع شود، به گونه ای که مهندس کاظم حسینی و حتی دکتر مصدق در مقطعی از این نظر جانبداری می کردند. مصدق بعدها گفت علت اینکه موضوع نفت ایران به یک بحران تبدیل شده این است که شرکت نفت انگلیس و ایران حاضر نبود به تنصیف عواید نفتی تن در دهد. به دید او اگر شرکت انگلیسی در مجلس پانزدهم به این موضوع علاقه نشان داده بود، هیچ اختلافی بروز نمی کرد و این را به «یقین» اعلام نمود. اما شرکت سماجت کرد و می خواست از منابع نفتی ایران مثل گذشته استفاده نامشروع کند و به طرف ایرانی که صاحب حق بود، هیچ ندهد. (۱) به دید مصدق همین سماجت استعماری انگلیس باعث راه افتادن موج جنبش ملی شدن صنعت نفت گردید، جنبشی که دیگر قابل برگشت نبود.

تا زمان شروع بحث ملی شدن نفت ایران وضع به این صورت بود که وقتی یک شرکت خارجی امتیازی می گرفت، خود را دارای اختیار مطلق می انگاشت تا به هر صورت که خود می خواهد امتیاز را به اجرا گذارد. فقط مبلغی بابت حق الامتیاز (۲) به کشور دارای منابع نفتی پرداخت می شد. طبق فرمول پنجاه - پنجاه شرکت های امریکائی تعهد می کردند نیمی از منافع خود را به دولت طرف قرارداد مثل ونزوئلا- پردازند. این امر به زیان کمپانی های نفتی نبود، زیرا آنان پولی را که به کشور نفت خیز می پرداختند از حساب مالیات خود در امریکا کسر می کردند. به واقع بخشی از مالیاتی که باید به دولت امریکا می پرداختند به دولت ونزوئلا- می دادند؛ اما از نظر دولت امریکا صرف مشارکت شرکتهای امریکائی در منابع نفتی کشورهای نفت خیز غیر از ایالات متحده؛ به قدری اهمیت داشت که حتی تحمیل زیان و ضرر بر خزانه داری امریکا را توجیه می کرد. (۳)

بعد از ونزوئلا- این فرمول در خاورمیانه آزموده شد، و دولت عربستان نخستین دولتی بود که با این فرمول وارد قرارداد با شرکتهای امریکائی شد. از دید سیاستمداران امریکا همانطور که طرح مارشال باعث شد اروپای غربی و ژاپن در برابر کمونیسیم بیمه

ص: ۱۰۴

۱- ۱. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره شانزدهم، جلسه ۲۱۲، مورخه ۱۹ آذر ماه ۱۳۳۰.

۲- ۲. Royalty.

۳- ۳. خواب آشفته نفت، جلد اول، ص ۱۰۷.

شوند، دولتهای نفت خیز هم باید با اتکاء به درآمدهای نفتی خود در اردوگاه غرب باقی می ماندند و این مهم از طریق هزینه کردن پول نفت برای اصلاحات اقتصادی میسر بود. فرمول پنجاه-پنجاه طبق مقررات مردود ساختن مالیات مضاعف در امریکا انجام شد، یعنی اینکه شرکتی که بایستی مالیات می پرداخت؛ اگر این مالیات را به یک دولت خارجی پرداخته بود می توانست آن را از مبلغ مالیات نهائی خود که باید به خزانه داری امریکا می پرداخت، کم کند. هدف دیگر این طرح حفظ امنیت و ثبات رژیم های منطقه از پیامدهای نفوذ کمونیسم بود. نیز این طرح باعث تحکیم پایه های نفوذ شرکتهای امریکائی در خارج از ایالات متحده می شد. این طرح به واقع دستورالعملی بود که از سوی شورای امنیت ملی امریکا تدوین شده بود. درست در این شرایط روز سوم دیمه سال ۱۳۲۹ رزم آراء در جلسه خصوصی مجلس شورای ملی شرکت کرد و صریحاً مخالفت خود را با طرح ملی شدن نفت اعلام داشت. در آن روز رزم آراء گفت ایران دارای آن قدرت صنعتی نیست که بتواند نفت استخراج کند و در بازارهای دنیا بفروشد. او به صراحت اعلام کرد ایرانی حتی نمی تواند یک کارخانه سیمان را با نیروهای خود اداره کند، نیز توضیح داد نیروهای بومی کشور به دلیل نداشتن قدرت فنی کارخانجات را به صورتی ناگوار درآورده اند و این کارخانه ها ضرر می دهند. او استدلال کرد وقتی نیروهای داخلی از اداره کارخانه های کوچک هم ناتوانند، با کدام وسائل و تجهیزات می خواهند نفت را استخراج کنند؟

چند روز بعد از این مذاکرات، قرارداد تنصیف عواید نفتی عربستان با آرامکو در نهم دی ماه ۱۳۲۹ مصادف با سی ام دسامبر ۱۹۵۱ به امضا رسید. رزم آراء می خواست همین فرمول را در ایران اجرا کند، اما از اظهار نظر علنی خودداری می کرد و البته همین امر به زیان او تمام شد. همه تصور می کردند او قرارداد الحاقی را به رسمیت می شناسد، حال آنکه نخست وزیر به دنبال فرمولی بود که بالاتر از آن یاد کردیم؛ اما می خواست همه را در موعد مقتضی غافلگیر کند. اگر وی منویات و مکونات ذهنی خود را علنی می کرد چه بسا سرنوشت او و بحث ملی شدن نفت چیز دیگری می شد.

رزم آراء به صورت پنهانی با شرکت نفت انگلیس و ایران وارد مذاکره شد تا بحث تنصیف عواید نفتی را به جایی برساند. او حتی روز دوم اسفند ماه در حضور اعضای کمیسیون نفت گفت با بحث ملی کردن نفت مخالفتی ندارد، اما شتابزدگی در این

مسئله و ملی شدن بدون مطالعه را به مصلحت نمی داند. در همین ایام او غفلت بزرگی کرد: وی در گفتگو با سر فرانسیس شپرد سفیر بریتانیا در تهران گفت می خواهد طرحی را در کمیسیون نفت به تصویب رساند که طبق آن دولت اجازه یابد ضمن مطالعه برای ملی کردن نفت ایران یک قرار موقتی بر اساس تنصیف عواید نفتی را به اجرا گذارد. شاید رزم آراء می خواست حریف را به موضوع تنصیف عواید نفتی نزدیک کند و سخن گفتن از ملی شدن نفت برای ترسانیدن طرف بود. شاید هم این سخن اجرای همان سناریوی به جان هم انداختن قدرتها برای حفظ مصالح ملی ایران و رسیدن به هدف بود. اما انگلیسی ها به شدت با طرح بحث ملی شدن نفت توسط نخست وزیر مخالفت کردند، آنها اینک قصد داشتند موضوعی را که حل آن از دست دولت خارج شده بود مهار نمایند و به همین دلیل با موضوع تنصیف روی خوش نشان دادند. رزم آراء باز هم تصمیم دولت انگلیس را به نمایندگان مجلس شانزدهم اطلاع نداد، انگلیسیها خشمگین بودند که چرا وی در برابر مجلس از حسن نیت شرکت نفت انگلیس و ایران سخنی به میان نیاورده و آنان را از طرح مزبور بی اطلاع نگه داشته است. رزم آراء توضیح داد مصلحت نمی داند طرح خود را افشا کند، زیرا بیم دارد مخالفان هیاهو راه اندازند و مانع اجرای آن گردند. اما طرح تنصیف عواید نفتی با شرکت نفت انگلیس و ایران البته نه تنها مورد مخالفت رجال خوشنام و کسانی که به مصالح ایران می اندیشیدند واقع شد، بلکه شرکتهای رقیب نفتی اعم از امریکائی و یا فراملیتی هم که به چیزی کمتر از شکستن انحصار نفتی انگلیس فکر نمی کردند، با آن مخالفت می ورزیدند. به هر حال انگلیسیها از دست رزم آراء به شدت خشمگین بودند، آنان تصور می کردند اگر رزم آراء طرح تنصیف عواید نفتی را زودتر به مجلس ارائه می داد، تب ملی شدن نفت فروکش می کرد، اینک ناآرامیها به اندازه ای بود که هیچ چیز غیر از اصل ملی شدن نمی توانست التهابات را بخواباند، اصلی که در مورد نحوه اجرائی شدن آن هم ابهام وجود داشت. سخنان و مذاکرات رزم آراء با سفیر انگلیس روز دوازدهم اسفند ماه ۱۳۲۹ انجام گرفت، اما پیش از این تحولاتی دیگر هم صورت یافته بود.

روز اول اسفند سال ۱۳۲۹ رزم آراء با برخی از اعضای کمیسیون نفت مجلس شانزدهم ملاقات کرد و تقاضا کرد بر مبنای تنصیف عواید نفتی به او اختیار داده شود با شرکت نفت انگلیس و ایران مذاکره کند. کمیسیون نفت مجلس این اختیار را به او نداد، دولت انگلستان هم نارضائی خود را از دولت رزم آراء به این دلیل که نتوانسته با مجلس به توافقی دست یابد اعلام کرد. عصر روز دوازدهم اسفند؛ یعنی همان روزی که با سفیر گفتگو شده بود، رزم آراء بار دیگر در کمیسیون نفت مجلس حضور یافت. او گفت موضوع نفت را به عده ای از متخصصین ارجاع داده است و نباید بدون مطالعه در این زمینه اقدام کرد. روز سیزدهم اسفند یعنی یک روز بعد از گفتگو با شپرد، رزم آراء باز هم در کمیسیون نفت مجلس حضور یافت و صریحاً گفت زمان برای ملی کردن نفت مناسب نیست و به همین دلیل طرفداران ملی کردن را خائن دانست. (۱) اندکی بعد از این ملاقات روز شانزدهم اسفند ماه سال ۱۳۲۹ رزم آراء به ضرب گلوله به قتل رسید. (۲)

به دنبال قتل رزم آراء وزارت خارجه امریکا از گریدی خواست از شاه حمایت کند. وب، معاون وزارت خارجه در تلگرافی خطاب به گریدی، حذف رزم آراء از صحنه سیاسی ایران را باعث پیش آمدن وضعیت خطرناکی می دانست که دو سویه دارد: یا کمونیست ها قدرت را قبضه خواهند کرد و یا اینکه دستانی نیرومند مورد نیاز خواهد بود که رهبری کشور را به دست گیرد. از دید وزارت امور خارجه امریکا تنها کسی که در آن شرایط می توانست سکان اداره کشور را به دست گیرد شخص شاه بود. وب معاون وزارت خارجه خاطر نشان کرد ایالات متحده و بریتانیا متحداً به هر نحوی شده از شاه حمایت می کنند و او را تشویق می نمایند که با قاطعیت و نیرومندی بحران کشور را مهار نماید. (۳) در پاورقی همین گزارش آمده است قتل رزم آراء ظاهراً به این علت بوده که فدائیان اسلام به این نتیجه رسیده اند او از اقدامات کمونیستی حمایت می کند و در مسئله نفت به سود بیگانگان عمل می نماید. از سوئی آلن دالس قائم مقام سیا، بورتون

ص: ۱۰۷

۱- ۱. F.O ۳۷۱/Persian, ۹۱۵۲۲, EP ۱۵۳۱/۴۱, ۱۰ February ۱۹۵۱.

۲- ۲. در مورد مسائل پشت پرده ترور رزم آراء بنگرید به: کهنه سرباز، خاطرات سیاسی و نظامی سرهنگ ستاد غلامرضا مصور رحمانی، (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۶)، صص ۳۵۵-۳۵۶؛ نیز نک: مجموعه ای از مکتوبات، سخنرانی ها و پیامهای آیت الله کاشانی، گرد آورنده محمد دهنوی، (تهران: انتشارات چاپخش، ۱۳۶۲)، ص ۱۶۲.

۳- ۳. F.R. From Web (Undersecretary of Department of Stat) to Grady, Top Secret, .Priority, ۷ March ۱۹۵۱.

بری (۱) قائم مقام جرج مگگ گی در وزارت امور خارجه، همراه با ویلیام راونتری و ادوین رایت (۲) در دفتر کار دالس با او ملاقات کردند. در این ملاقات کرمیت روزولت (۳) و فرانک وایزرنر (۴) هم حضور داشتند، این دو تن از مقامات سیا در امور خاورمیانه بودند. در این ملاقات دالس از وزارت خارجه خواست هر سیاستی را که خود لازم می داند در ارتباط با تحولات ایران در پیش گیرد و وزارت خارجه هم تقاضا کرد سیا مأموران بیشتری به ایران اعزام دارد. کرمیت روزولت به عنوان رابط سیا و وزارت امور خارجه انتخاب شد و مسئولیت کاری او کنترل اوضاع ایران شمرده شد.

حتی بعد از سقوط علاء که نخست وزیری را به دنبال قتل رزم آراء به دست گرفته بود، و وقتی که مصدق به نخست وزیری رسید، آپسن باز هم مراتب اعتماد خود را نسبت به شاه ابراز داشت و او را بهترین امید ایالات متحده برای برقرای ثبات و ایجاد رهبری متمرکز عنوان کرد. این اعتماد به حدی بود که وقتی شاه تقاضای ارسال تانک از امریکا کرد، وزارت امور خارجه بدون توجه به اعتراضات نظامیان به وی جواب مثبت داد، صرفا به این دلیل که اقدام مزبور شاه را خوشحال خواهد کرد. (۵)

از آن سوی تورنبورگ بعد از شنیدن خبر قتل رزم آراء از بحرین که محل اقامتش بود به تهران آمد و با حسین علاء نخست وزیر جدید ملاقات کرد و درخواست همکاری نمود. از سوئی او با برخی رهبران جبهه ملی مثل حسین مکی و دکتر مظفر بقائی هم ارتباط داشت. گریدی به تورنبورگ که به دنبال یافتن راه حلی برای خاتمه مسئله نفت بود، یاد آوری کرد که دولت امریکا مایل نیست شهروندانش به طور مستقیم با این مسئله مواجه شوند، زیرا این امر به منافع ایالات متحده لطمه خواهد زد. تورنبورگ با ترغیب سفیر به بحرین بازگشت. جان وایلی که اینک سفیر امریکا در پاناما شده بود، نامه ای به معاون دائمی وزارت خارجه فریمن ماتیوز (۶) نوشت و به او هشدار داد مواظب تورنبورگ باشد. وایلی بر این باور بود که تورنبورگ از اوضاع جاری ایران

ص: ۱۰۸

۱-۱. Burton Y. Berry.

۲-۲. Edwin Wright.

۳-۳. Kermit Roosevelt.

۴-۴. Frank Wisner.

۵-۵. R.G., ۵۹, ۷۸۸.۰۰, ۷ March ۱۹۵۱, Webb to Grady.

۶-۶. H. Freeman Matthews.

احتمالاً به نفع شخصی خود استفاده خواهد کرد. از آن سوی اچسون در نامه ای به گرییدی نوشت شک دارد تورنبورگ بتواند خارج از موضوع نفت باقی بماند.^(۱) به عبارت بهتر خود مقامات امریکا بیم داشتند او در مسائل سیاسی ایران دخالت کند و وضع را بیش از آن چیزی که بود، وخیم سازد. در همین اوضاع و احوال کارشناسان شورای امنیت ملی امریکا در تحلیلی بدون تاریخ، جایگاه ایالات متحده نسبت به مسئله ایران را در دستور کار خود قرار دادند، این سند طبقه بندی به کلی سری داشت و در جلد دهم اسناد روابط خارجی امریکا درج شده است. در این سند با تحلیلی از وضعیت ایران بعد از قتل رزم آراء، به صراحت قید شده که از دید این کارشناسان از دست رفتن تولید نفت ایران، تأثیر نامطلوبی بر منافع اقتصادی غرب بر جای خواهد گذاشت و به طور خاص فعالیت های صنعتی کشورهای اروپای غربی را تحت الشعاع خود قرار خواهد داد.

با چنین تحلیلی هدف اصلی سیاست خارجی امریکا در ایران در درجه نخست جلوگیری از نفوذ کمونیسم ارزیابی شد که این استراتژی باعث می شود ایران در مدار منافع دنیای غرب قرار گیرد. امریکا تلاش می کرد روابط ایران با آن دسته از کشورهای عضو سازمان ملل را که به استقلال ایران اهمیت می دهند، سرلوحه فعالیت دیپلماتیک خود قرار دهد. از سوی دیگر به دید کارشناسان شورای امنیت ملی امریکا باید ثبات سیاسی و امنیت داخلی ایران تأمین می شد و به این ترتیب مانع بهانه جوئی شوروی برای دست اندازی به خاک ایران می شدند. حتی به این شکل می خواستند راه تجاوز غیر مستقیم شوروی را در ایران از طریق خرابکاری داخلی تضمین نمایند. باید اصلاحات اجتماعی و اقتصادی در کشور به منظور کاستن از نارضایتی ها سرلوحه کار دولت های ایران واقع می شد.^(۲) در این حال لرد مونت باتن^(۳) نایب السلطنه سابق هند که به نحوه گفتگو با سران کشورهای آسیائی وقوف داشت به دولت بریتانیا پیشنهاد کرد قبل از آنکه مجلس ایران قانون ملی شدن نفت را تصویب کند، هیئتی را به این کشور اعزام کند تا به صورت مسالمت آمیز مسئله نفت را حل و فصل نماید. شاید او خود را برای

ص: ۱۰۹

۱-۱. R.G ۸۴, TPF, Box ۲۸, ۵۲۳. ۱ Petroleum, ۲۳ March ۱۹۵۱, Acheson to Grady.
۲-۲. National Security Documents (NSD), File ۱۰۷, No. ۶۲/۱, Quoted in: Foreign Relations, Vol. X
۳-۳. Lord Mountbatten.

این منظور کاندید کرده بود، اما موریسون وزیر خارجه وقت انگلیس توضیح داد، اینک بدون مذاکره با واشنگتن هیچ اقدامی صورت نخواهد گرفت و امریکا هم ترجیح می دهد به جای اعزام هیئت، به طور خصوصی با حسین علاء نخست وزیر ایران گفتگو شود. (۱)

روز سی ام فرودین ماه سال ۱۳۳۰ در دوره نخست وزیری علاء، جلسه ای مهم با حضور سر الیور فرانکس سفیر بریتانیا در واشنگتن، جرج مک گی معاون وزارت امور خارجه امریکا، ویلیام راونتری مدیر اداره یونان، ترکیه و ایران و تعدادی دیگر از مقامات امریکائی و انگلیسی به منظور یافتن راه حلی برای بحران نفت ایران، تشکیل شد. راونتری بر این باور بود هر تصمیمی که مغایر با تمایلات ایرانیان در جهت ملی شدن نفت کشورشان باشد، به زیان اردوگاه غرب تمام خواهد شد. مک گی هم بر این باور بود که مخالفت با ملی شدن نفت در ایران باعث می شود احتمالاً کمونیستها را که به گمان او بر امواج هیجانات ملی سوارند، در موقعیتی نیرومند قرار دهد. (۲) این قضاوت بسیار شگفت انگیز بود؛ زیرا نه تنها شوروی بلکه حتی حزب توده هم روند تحولات ایران را در این دوره با عینک بدبینی مورد ارزیابی قرار می دادند و به طور مشخص شخص دکترا مصدق را عامل امپریالیسم می دانستند. اینکه منظور از کمونیستهای که بر موج احساسات ملی سوارند چه کسانی هستند، در اسناد وزارت خارجه امریکا مشخص نیست. اما آنچه مشخص است این است که کمونیستها حتی واژه ملی را ابزاری برای تأمین منافع غرب ارزیابی می کردند و این دیدگاه به طور مشخص در نشریات حزب توده به وفور به چشم می خورد.

برای اینکه میزان صداقت امریکائیها را در این ارزیابیها درک کنیم لازم است بر اساس جراید خود حزب توده به مواضع آنان در این مقطع تاریخی اشاره نمائیم. حقیقت این است حتی پیش از اینکه رزم آراء کشته شود و درست در ایامی که وی بر سریر قدرت بود، روزنامه به سوی آینده ارگان حزب توده از «بلوک استعماری انگلو امریکن» یاد می کرد که گروههای کاذب اصلاح طلبی را به وجود آورده است که ظاهر مترقی دارند ولی در باطن ارتجاعی و استعماری اند. حزب توده از جبهه ملی به عنوان

ص: ۱۱۰

۱-۱. F.O ۳۷۱/Persia, ۹۱۵۲۵, EP۱۵۳۱/۱۶۸, ۳ April ۱۹۵۱.

۲-۲. F.R, Vol. X, Rountree Report, Top Secret, Washington ۱۸ April ۱۹۵۱.

دسته بندی «ارتجاعی و کثیف» یاد می کرد که مصداقی از روش های استعماری انگلو امریکن است. این جبهه یک جریان دروغین رفورمیستی خوانده می شد که با شعارهای متقلبانانه در صدد انحراف افکار عمومی ملت ایران است. واژه هائی مثل «پلید» در مورد سلسله جنابان این جبهه امری متعارف از سوی جراید حزب توده بود، حزب بر این باور بود که این دسته اشخاص برای به زنجیر کشیدن ملت آماده می شوند. «بند و بست مبتذل و کثیف» عنوان دیگری بود که بر طرفداران ملی شدن نفت از سوی حزب توده اطلاق می شد. با اینکه گفته می شد میان افراد جبهه ملی سنخیت کامل وجود ندارد و نمی توان همه را به یک چوب راند، اما در اینکه این جبهه مجری نظریات استعماری است تردیدی نمی کردند.^(۱)

وقتی که مصدق هم دولت خود را تشکیل داد، باز حزب توده در جراید خود دولت او را ضد ملی، ملت کش، فاشیست، دروغگو و مطیع سیاست های استعماری امریکا می دانست. از توطئه بزرگی سخن به میان می آمد که «دکتر مصدق با الهام از منابع امپریالیستی بر ضد منافع ملت ایران چیده است.» نیز «راه دولت دکتر مصدق راه ملت کشی، راه توسل به عملیات فاشیستی، راه دروغ پراکنی، گوبلس^(۲) منشی، راه بند و بست با امپریالیسم امریکا و انگلیس و راه فدا کردن منافع ملت ایران در مورد نفت»^(۳) دانسته می شد. شواهدی از این دست بسیار فراوانند و ذکر آنها ضرورتی ندارد، هدف از ذکر فقرات بالا نشان دادن این موضوع است که در مقطع زمانی مورد نظر، یعنی دوره بعد از قتل رزم آراء که حتی مصدق در منصب نخست وزیری قرار نداشت شایعه هدایت اوضاع به دست کمونیستها برای تولید وحشت عمومی و توجیه حضور استعماری انگلیس و امریکا در کشور صورت می گرفت و گرنه در آن شرایط کمونیستها با شعار ملی شدن نفت به شدت مخالفت می کردند و آن را نظریه ای استعماری می دانستند.

ص: ۱۱۱

-
- ۱- ۱. به سوی آینده، ش ۱۷۴، مورخه ۸/۹/۱۳۲۹، مقاله «جبهه ملی یا عامل رسوای استعمار.»
 - ۲- ۲. گوبلس وزیر تبلیغات آلمان نازی که معتقد بود دروغ هر چه بزرگتر باشد بیشتر می تواند مردم را گول زند تا آن را درست بیندارند.
 - ۳- ۳. شجاعت به جای به سوی آینده، ش ۱، مورخه ۲۶/۴/۱۳۳۰، سر مقاله. لازم به یاد آوری است این مقاله بعد از ورود هریمن به ایران و وقوع کشتار ۲۳ تیر ماه آن سال نوشته شد. جالب اینکه بر عکس حزب توده رادیو لندن حوادث این روز را به کمونیست ها نسبت می داد.

به هر حال در چنین فضائی بود که روز هفتم اردیبهشت سال ۱۳۳۰ دکتر محمد مصدق به پست نخست وزیری دست یافت. یازده روز بعد هنری گریدی گزارشی از تهران به وزارت امور خارجه دولت متبوع خود ارسال کرد. او نوشت شاه از موضوع قانون ملی شدن صنعت نفت و انتخاب مصدق به نخست وزیری بسیار غمناک است. شاه بر این باور بود که مصدق مدت زیادی در موضع قدرت نخواهد بود و شخص شاه نسبت به حل مسئله نفت بدبین است. در همین گزارش آمده بود حسین علاء گفته است مصدق به او پیشنهاد کرده پست وزارت امور خارجه را بپذیرد، اما چون او با سیاست موازنه منفی مصدق مخالف است؛ نتوانسته پیشنهاد او را قبول کند. علاء طرفدار راسخ حمایت از بلوک غرب بود، اما به گزارش گریدی مصدق در تلاش بود شوروی را آرام و راضی کند، به همین دلیل بین این دو اختلاف وجود داشت و علاء تصدی منصب وزارت خارجه را رد کرد.^(۱) در این زمان علاء سناتور بود و گریدی با او و تیمی متشکل از سیدحسین تقی زاده، رضازاده شفق، محمدعلی مسعودی و مستشارالدوله صادق که همه سناتور بودند، در باب مسئله نفت گفتگو می کرد.

سیاست موازنه منفی همانطور که حملات حزب توده را

ص: ۱۱۲

به ارمغان آورد، محافل وابسته به غرب را نیز آشفته ساخت. از آن سوی ایالات متحده رسماً علیه این سیاست واکنش نشان داد. آپسن در نامه ای خطاب به گریدی یادآوری کرد وزارت امور خارجه سیاست بی طرفی اتخاذ شده از سوی مصدق را «به عنوان جدی ترین خطر» تلقی می کند. آپسن نوشت دلیل نگرانی او این است که شاید مصدق دست به اقدامی زند که به طور جدی امنیت ایران را تهدید نماید و محقق شدن سیاستهای ایالات متحده را در ایران با دشواری مواجه کند و یا امکان اجرای این سیاستها را غیر ممکن سازد. وزارت خارجه امریکا مدعی شد شواهدی در این زمینه وجود دارند، از جمله تقاضای حزب توده از مصدق برای اخراج مستشاران نظامی امریکا از ایران و پایان دادن به سیاست کمک نظامی ایالات متحده به دولت های کشور، تقاضای مصدق برای کاستن از بودجه نظامی کشور و شایعاتی مبنی بر اینکه احتمال دارد مصدق فعالیت حزب توده را قانونی اعلام کند. خبر تقلیل بودجه ارتش از سوی یک «منبع موثق» از درون جبهه ملی در اختیار گریدی قرار گرفته بود. طبق تصمیمی که ظاهراً مصدق اتخاذ نمود قرار بود بودجه ارتش به دو سوم تقلیل داده شود.

وزارت خارجه امریکا بر این باور بود اگر بودجه ارتش نقصان یابد، نیروهای نظامی توانائی برقراری آرامش را بعد از اغتشاشهایی که قطعاً به دست حزب توده ایجاد می گردد، نخواهند داشت. حتی گفته می شد این وضعیت زمینه را برای تحقق یک کودتا مهیا می سازد. از سوی دیگر احتمال داده می شد اگر مصدق مستشاران نظامی امریکائی را اخراج کند؛ کنگره این اقدام را سیاستی در جانبداری از شوروی تلقی خواهد کرد. آپسون ابراز امیدواری کرد مصدق به رغم سیاستش در برابر شرکت نفت انگلیس و ایران، مانع صدور جریان نفت به غرب نشود، او بر این باور بود مصدق با سیاست خود امنیت ایران را در معرض تزلزل قرار می دهد و به نظر وزارت خارجه در چنین صورتی «دست یازیدن به تدابیر سیاسی فوق العاده» برای جلوگیری از جدائی ایران از غرب ضرورت می یابد. به شاه هم توصیه شد در برابر روش های «شتابزده و غیر عقلانی» مصدق، نوعی اعتماد به نفس و بازگشت به آرامش در پیش گیرد و از مخاطرات وخیم آنچه در کشور می گذرد آگاه باشد. حتی به گونه ای پیشنهاد می شد شاه به دلیلی غیر از ملی کردن نفت، مصدق را از نخست وزیری عزل کند و کسی را که بیشتر مورد اعتماد وی است به این سمت منصوب نماید. توصیه شد سفیر با شاه ملاقات کند و به او تفهیم نماید که سیاست امریکا مبتنی بر استقلال ایران تحت رهبری شاه است و دولت ایالات متحده نگران است با اقدامهای ضد خارجی کنونی اوضاع یکسره به هم ریزد. نیز از سفیر خواسته شد احتمالات ذکر شده در مورد وضعیت ایران را که در این تلگراف ذکر شده، مورد بررسی قرار دهد و تفسیری فوری از آن ارائه نماید.^(۱) گریدی دو روز بعد به آپسن پاسخ داد، او نوشت وزارت امور خارجه بیهوده از امور ایران نگران است، اگر نگرانی جدی در ایران وجود داشته باشد سفیر خود آن را اعلام خواهد کرد.^(۲)

به واقع نگرانی اصلی نه گرایش ایران به سوی شوروی بلکه چیز دیگری بود که در

ص: ۱۱۳

F. R. Vol. X. Acheson to Grady, Telegraph No. ۷۸۸. ۱۳/۵-۱۰۵۱, Top Secret, . ۱ - ۱

.Washington, ۱۰ May ۱۹۵۱

.Ibid, footnote No. ۳. ۲ - ۲

تلگراف روز بعد وزیر خارجه امريکا هويدا شد. وزير نوشت مطبوعات انگليسي موضع ملايم امريکا را ناشی از حمايت قلبی آنان از اصل ملی شدن می دانند، حال آنکه حقيقت اين است شرکتهای امريکائی ابراز نگرانی می کنند که مبدا موضع ملايم کشورشان در مورد لغو يک جانبه امتياز نفت باعث شود وضعيت آنان و منافعشان در خاورميانه به مخاطره افتد.^(۱) به عبارت بهتر نگرانی ايالات متحده و شرکتهای نفتی اين کشور آن بود که مبدا الگوی ملی شدن نفت ايران در ساير کشورهای نفت خيز خاورميانه به ویژه عربستان اجرا شود و منافع آنان را با خطر جدی مواجه سازد. به همین دليل بود که روز ۳۱ مه آن سال ترومن به کلمنت اتلی نخست وزير دولت کارگری انگليس نوشت به خوبی آگاه است که حفظ استقلال ايران و ادامه جريان نفت اين کشور به سوی غرب ضرورت اساسی دارد.^(۲)

روز هيجدهم مه سال ۱۹۵۱ بيانيه مطبوعاتی امريکا در مورد مسئله نفت ايران صادر شد. در اين بيانيه ضمن تأکيد بر روابط و دوستی پايدار بين امريکا و هر دو کشور انگليس و ايران؛ يادآوری شد که ايالات متحده حق ايران را برای کنترل بيشتري منابع نفتی خود به رسميت می شناسد و اين را به طرف انگليسي هم اطلاع داده است. اما امريکا نقض يک جانبه قرار دادهای نفتی را نمی تواند پذيرد و در اين شرايط شرکتهای امريکائی در ايران سرمايه گذاری نخواهند کرد. ابراز اميدواری شده بود اختلافات از طريق مذاکره حل و فصل شود. سه روز بعد دولت ايران به موضع ياد شده اعتراض کرد و آن را دخالت در امور داخلی خود دانست. روز ۲۳ مه مطابق با دوم خرداد ۱۳۳۰، آچسون در يک مصاحبه مطبوعاتی از واکنش ايران ابراز شگفتی کرد و نگرانی خویش را در باب يافتن راهی مسالمت آميز به منظور حل مسئله نفت بيان داشت. سه روز بعد از اين اظهار نظر، در ۲۶ مه مطابق با پنجم خرداد آن سال بار ديگر وزير خارجه امريکا بر ضرورت دست يابی به راه حلی مسالمت آميز برای پايان دادن به اختلافات تأکيد نمود و مذاکره را تنها راه حل مشکل دانست.^(۳) انگلستان مايل نبود

ص: ۱۱۴

Ibid, Acheson to Grady, Telegraph No. ۸۸۸.۲۵۵۳/۵-۱۱۵۱, Top Secret, Priority, . ۱ - ۱
Washington ۱۱ May ۱۹۵۱.

.Ibid, Truman to Attlee, No. ۸۸۸. ۲۵۵۳/۵-۳۱۵۱, Secret, Washington, ۳۱ May ۱۹۵۱. ۲ - ۲

American Foreign Policy, ۱۹۵۰-۱۹۵۵, Basic Documents, VII, Washington, ۱۹۵۷, pp. .۳ - ۳
۲۲۶۱-۶۳.

مسئله نفت حل شود، زیرا بر این باور بود حتی اگر این معضل هم به نحو رضایت بخشی حل و فصل گردد، باز اعتمادی به افق پیش روی تحولات ایران نیست. انگلستان بر این باور بود ایران به سرعت از گردونه منافع بلندمدت بریتانیا و جهان غرب دور می شود، پس حتی اگر مسئله نفت حل و فصل شود، باز هم آینده سیاسی این کشور به نفع بلوک شرق رقم خواهد خورد. دولت بریتانیا بدون جلب حمایت امریکا نمی توانست کاری از پیش ببرد، پس تلاش می کرد اختلافات خود با دولت ایران را در مسئله نفت خلاصه نکند. انگلستان برای اینکه امریکا را وادار به اتخاذ سیاستی فعال علیه مصدق کند، بحث نفوذ کمونیسم را پیش کشید و به طرف امریکائی هشدار می داد ایران بعد از کره نخستین سنگر مقدم شوروی برای دست اندازی به این کشور خواهد بود. این سیاست بعداً از طرف وودهاوس هم تعقیب گردید، او مصدق به رغم مسئله نفت باید از کار برکنار شود، زیرا اگر شوروی بخواهد از کودتائی توسط حزب توده حمایت کند، مصدق قادر به مقابله با آن نخواهد بود.^(۱)

در این شرایط بود که امریکا و انگلیس مذاکرات مشترک را برای رسیدن به توافقی برای مهار بحران، شدت بخشیدند. انگلیسیها بر این باور بودند که برای حفاظت از منابع نفتی خوزستان باید به زور متوسل شد و نیروی نظامی در این نقطه از کشور پیاده کرد. اما امریکا دیدگاهی خلاف این موضع داشت و بر این باور بود که توسل به زور می تواند باعث وخیم ترین شدن مشکلات شود. والتر گیفورد^(۲) سفیر امریکا در لندن که پست خود را تا بعد از کودتای بیست و هشتم مرداد یعنی تا دی ماه سال ۱۳۳۲ حفظ نمود، در تلگرافی خاطرنشان کرد نوعی سوء تفاهم بین انگلیسیها در مورد موضع امریکا در مسئله ایران بروز کرده است. ماجرا از این قرار بود که طرفین توافق کرده بودند اگر احتمالاً حزب توده توانست به کودتا دست زند و یا وخامت اوضاع باعث گردد که سمت و سوی تحولات به طرف قدرت گرفتن این حزب گرایش یابد؛ دولتین باید امکان به کارگیری زور را به منظور جلوگیری از افتادن منابع نفتی کشور به دست این حزب مورد ارزیابی قرار دهند. البته این سناریو در صورتی است که راه دیگری وجود نداشته باشد. اما گیفورد در عین حال نوشت بریتانیائی ها گمان می برند بین آنان

ص: ۱۱۵

۱- ۱. سی. ام. وودهاوس: عملیات چکمه، ترجمه فرحناز شکوری، (تهران: نشر نور، ۱۳۶۷)، ص ۳۸.

۲- ۲. Walter S. Gifford.

و طرف امریکائی در زمینه توسل به زور تفاوت چندانی وجود ندارد و احتمالاً تفاوت‌های اندک هم می‌تواند رفع و رجوع شود. (۱) حال آنکه موضع واقعی بخشی از مقامات امریکا این نبود. طبق گزارش‌های گرییدی دلیلی برای هراس از به قدرت رسیدن حزب توده وجود نداشت و امکان کودتای نظامی حزب توده نیز خیلی بعید بود. به راستی حزب توده با کدامین عده و عده می‌توانست دست به کودتا زند و توان نظامی این حزب در آن شرایط تاریخی به چه میزانی بود که حتی امکان انجام یک کودتا را به ذهن متبادر نماید؟ این بزرگنمائی هدفی دیگر داشت: ترسانیدن مردم و محافل سیاسی از امکان به قدرت رسیدن کمونیستها در ایران، برای این منظور میلیونها دلار خرج می‌شد و مطبوعاتی خاص به شکلی هماهنگ با این تولید وحشت همسوئی و همکاری می‌کردند. ایالات متحده برای اینکه هژمونی خود را برای تسلط بر ایران توجیه کند نیازمند یک بهانه بود، این بهانه هم نمی‌توانست چیزی جز افشاندن بذر توهم نفوذ کمونیسم در ایران و خطر کودتای نظامی حزب توده باشد. به واقع این سناریوئی بود که مدتها پیش از کودتای بیست و هشتم مرداد در مورد آن کار و تحقیق همه جانبه صورت گرفت و به محض مهیا شدن زمینه اقدام لازم با توسل به زور به منظور بازگرداندن آب مسئله نفت به سرچشمه قبل از کودتا صورت گرفت.

بهترین شاهد مدعا گزارش‌های خود وزارت امور خارجه امریکا و نیز بیانیه های شورای امنیت این کشور است. روز هشتم تیر ماه سال ۱۳۳۰، شورای امنیت ملی امریکا حفظ استقلال و حاکمیت ملی ایران و بستگی آن را به دنیای غرب دارای اهمیت حیاتی دانست. این اهمیت به دلیل موقعیت کلیدی و استراتژیک کشور، منابع نفتی و درجه آسیب پذیری آن در برابر شوروی و امکان براندازی سیاسی تلقی شد و اینطور توضیح داده شد که ایران همواره یکی از اهداف توسعه طلبانه شوروی بوده است و از دست رفتن ایران را به مثابه یکی از احتمالاً ممکن باید همیشه در نظر داشت. به دید شورای امنیت ملی امریکا اگر ایران از دست برود، کلیه منطقه خاورمیانه همراه با هند و پاکستان دستخوش آشوب خواهد شد. از سوئی بدون دسترسی به نفت ایران دنیای غرب از تمام نفت خاورمیانه محروم خواهد گردید، به این دلیل که الگوی ایران در

ص: ۱۱۶

Ibid, Gifford to Secretary of State, Telegraph, No. ۸۸۸.۲۵۵۳/۵-۱۶۵۱, Top Secret, . ۱ - ۱
Priority, London ۱۶ May ۱۹۵۱

صورت موفقیت می تواند به سایر کشورهای نفت خیز تسری پیدا کند. محرومیت از نفت ایران به طور خاص بر صنایع اروپای غربی تأثیر مخرب خواهد گذاشت، این تأثیر گذاری هم مربوط به دوره صلح و هم زمان جنگ است؛ علت این است که صنایع اروپای غربی به شدت به نفت ایران وابسته اند. از سوئی ایران یکی از مهمترین کانال های ارتباطی امریکا و بریتانیاست در منطقه؛ و از دست دادن آن به منزله تهدید خطوط ارتباطی دنیای غرب با بخش های دیگر آن در خاورمیانه محسوب می شود. دیگر اینکه تضعیف موقعیت ایالات متحده می تواند باعث تضعیف اراده مقاومت کشورهای منطقه در برابر کمونیسم شود، اگر باعث نابودی تمام عیار آنها نگردد. از نظر سیاست رسمی امریکا رویدادهای مربوط به ملی شدن نفت ایران، در زمره تحولاتی است که می تواند به طور جدی منافع ایالات متحده را مورد تهدید قرار دهد. بنا براین ایالات متحده باید کلیه تدابیر لازم را به منظور جلوگیری از سقوط ایران در دامان کمونیسم مبذول دارد. شورای امنیت ملی امریکا بر این باور بود تحولات ملی شدن نفت در غایت خود باعث از دست رفتن ایران و قطع ارتباط آن با دنیای غرب خواهد شد؛ این احتمال یا از راه یک قیام کمونیستی و یا از راه تسلط کمونیستها بر نهضت ملی نفت ایران میسر خواهد شد. برای امریکا این مهم است که در ایران دولتی وجود داشته باشد که حلقه های ارتباطی کشور را با غرب تحکیم بخشد و توانائی لازم برای امنیت داخلی به منظور مقاومت در برابر تجاوز شوروی را داشته باشد.

استراتژی امریکا در این مقطع زمانی مشتمل بر حمایت بدون قید و شرط از شاه به مثابه تنها کسی که استعداد رهبری کشور در مسیر منافع غرب را دارد، بود. باید در این راستا کمکهای نظامی، اقتصادی، سیاسی و فنی لازم در اختیار او قرار می گرفت. این امر باعث تقویت ثبات داخلی ایران می شد و رهبری شاه را نیز تضمین می کرد. به نظر شورای امنیت ملی امریکا اگر این کار محقق می شد؛ توانائی لازم در بین مردم ایران برای مقابله با کمونیسم افزایش. در همین راستا کمونیستها نمی توانستند اقدام براندازی را در دستور کار خود قرار دهند. مهمتر اینکه ایالات متحده باید این سیاست را به جز موارد خاصی که به زیان منافع و سیاستهای این کشور می شد، از نزدیک با بریتانیا هماهنگ می کرد و حمایت این کشور را جلب می نمود. در این راستا باید به طرف ایرانی تفهیم می شد که امریکا حق حاکمیت کشورها را بر منابع طبیعی شان به رسمیت

می شناسد اما برای روابط بین المللی ناشی از قراردادها هم اهمیت قائل است. دولت ایران باید در اولین فرصت اصلاحات مالی، قضائی، اداری و امثالهم را صورت می داد. دولت ترکیه و سایر دولتهائی که ممکن است نفوذشان در کشور مهم باشد، باید سیاست فعالانه تری در برابر تحولات ایران بر عهده می گرفتند تا دولت ایران تشویق شود روابط مستحکم تری با ملل غرب برقرار نماید.^(۱)

لازم به یادآوری است کلیه مواردی را که ما تحت عنوان ملل غرب، کشورهای غربی و یا امثالهم در این کتاب به کار می بریم؛ در اصل اسناد امریکائی جهان آزاد، ملل آزاد و امثال آن است. به عبارتی از منظر سیاستمداران امریکائی دو جهان بیشتر وجود نداشت: جهان آزاد به رهبری امریکا و انگلیس و جهان بسته که عبارتند از کشورهائی که به رهبری شوروی پشت دروازه های آهنین^(۲) زندگی می کنند. با این دیدگاه نظریه ای به نام سیاست موازنه منفی، یا سیاست بی طرفی و یا همان روشی که سیدحسن مدرس از آن به عنوان سیاست موازنه عدمی نام می برد محلی از اعراب نمی توانست داشته باشد. از دید امریکا نخبگانی که از بسط روابط کشورشان با ایالات متحده و اردوگاه سرمایه داری حمایت

ص: ۱۱۸

N.S.Council Files, Seri ۱۰۷, Top Secret, Washington ۲۷ June ۱۹۵۱, Quoted in: F.R., Vol. ۱ - ۱
X

۲-۲. دروازه آهنین که به زبان آلمانی **Eisernen Tor** خوانده می شود، به تنگه ای در رود دانوب بین شمال یوگسلاوی و جنوب غربی رومانی اطلاق می شد که سه کیلومتر طول دارد. منظور از پشت دروازه های آهنین سرزمینهای واقع در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سابق بود که زیر سیطره کمونیسم روسی قرار داشت، در برابر این اصطلاح مفهوم جهان آزاد برای نامگذاری اردوگاه سرمایه داری مشتمل بر اروپای غربی، امریکای شمالی و حتی ژاپن وضع شده بود. تعابیری مثل اطلاق «جامعه باز» برای غرب سرمایه داری و «جامعه بسته» برای اردوگاه شرق، محصول این تقسیم بندی بود که مشخصا از سوی اندیشمندان سیاسی طرفدار نظامهای سرمایه داری غرب مثل سر آیزایا برلین و کارل پوپر به کار گرفته می شد. این تقسیم بندیها محصول دوره جنگ سرد بود و پوپر و برلین متفکران «جنگ سرد فرهنگی» نامیده می شدند.

می کردند، به اردوگاه جهان آزاد تعلق داشتند و کسانی که حتی از عدم تعهد و یا بی طرفی سخن به میان می آوردند در تحلیل نهائی از سرچشمه اردوگاه شرق سیراب می شدند. مفهوم استقلال از دید امریکائی ها گرایش نخبگان سیاسی کشور به سوی غرب بود؛ هر کس که اندیشه ای خلاف این در سر می پرورد دشمن غرب به حساب می آمد، حتی اگر به شوروی هم گرایشی اصولی نداشت. این بود کلید روابط ایالات متحده با نخبگان کشورهای مثل ایران، کلیدی که از جنگ دوم جهانی به این طرف مورد استفاده قرار گرفت و بالاخره سر از دولت وابسته ای در آورد که با حمایت مستقیم سفارت امریکا در اواخر دهه سی شمسی در تهران راه اندازی شد و در دهه های چهل و پنجاه قدرت خود را تثبیت نمود.

از سوئی به واقع طبق گزارش گیفورد سفیر امریکا در لندن، انگلستان برنامه دراز مدتی برای مسئله ایران در سر داشت و منتظر فرصت مناسب بود تا آن را عملی سازد. به نظر هربرت موریسون^(۱) وزیر امور خارجه انگلیس، شاه باید مصدق را از نخست وزیری عزل می کرد و مجلس شانزدهم را منحل می ساخت. اما مسئله این بود که به نظر وزیر خارجه انگلیس شاه این شجاعت را ندارد. سر فرانسیس شپرد^(۲) چندین بار با شاه در این زمینه گفتگو کرده بود، اما شاه جرأت نداشت دست به این اقدام زند و نیز توانائی تغییر در وضعیت کشور را هم نداشت. به نظر بریتانیا اگر شاه شجاعت لازم را داشت، ارتش ایران کاملاً از او حمایت می نمود، گرچه شاید در رده های پائین تر ارتش کسانی باشند که تحت نفوذ حزب توده واقع شده اند.^(۳)

به واقع این سخنان به تأکید دکتر هنری گریدی هیچ کدام واقعیت نداشت. گریدی در نامه ای خطاب به آپسون توضیح داد که سراسر پائیز و زمستان سال گذشته که رزم آراء در موضع قدرت بود تلاش کرد شرکت نفت انگلیس و ایران را وادار کند تا با لحاظ مصلحت همه جانبه در برابر شوروی، سیاست خود را اندکی در ارتباط با ایران عوض کند. او بارها با مقامات انگلیس و به ویژه فرانکس سفیر این کشور در امریکا مذاکره و گفتگو کرد. تلاشهای گریدی برای جلب حمایت وزارت خارجه انگلیس از اقدامات رزم آراء حتی حمایت غیر مالی، بدون نتیجه ماند و همیشه وزارت خارجه حاضر نشد از نفوذ خود روی شرکت نفت انگلیس و ایران برای رسیدن به یک مصالحه استفاده کند. او خطاب به وزیر خارجه اش توضیح داد موریسون وزیر خارجه انگلیس همان سیاست لجاجت و سخت سری را به کار گرفته است و همان تاکتیک های قدیمی را برای نجات حزب کارگر از محاصره به کار می گیرد. او توضیح داد مصدق از حمایت ۹۵ تا ۹۸ درصد ملت ایران برخوردار است و سعی در برکنار

ص: ۱۱۹

۱- ۱. Herbert S. Morrison.

۲- ۲. Sir. Francis M. Shepherd.

۳- ۳. Ibid, Gifford to Dept. of State, Telegraph No. ۸۸۸. ۲۵۵۳/۶-۲۶۵۱, Top Secret, Most

.Priority, London. ۲۶ June ۱۹۵۱

کردن او چیزی جز حماقت محض نیست؛ اما اگر نخست وزیر ایران خود سقوط کند آن امری است علیحده. گریدی توضیح داد هر گاه مصدق نرمش نشان می دهد وزارت امور خارجه انگلیس آن را نشانه ای بر ضعیف شدن او می شمارد و سخت گیری را ادامه می دهد. به نظر گریدی مصدق آماده بود روند صدور نفت را از سر گیرد، در این زمینه مشکلی وجود نداشت. از سوئی اگر طرف انگلیسی برای نشان دادن حسن نیت و انعطاف، مبلغ ده میلیون لیره استرلینگ و افزایش آن تا میزان بیست و یا بیست و پنج میلیون لیره به دولت مصدق برای حل مشکلات عاجل خود بپردازد، امکان دارد فضای مساعدی برای از سرگیری مذاکرات به وجود آید. او گفت تعطیل کردن پالایشگاه آبادان که به نظر انگلیسی ها اقدامی است تنبیهی که می تواند دولت مصدق را سر عقل آورد، کاری است خطرناک و تبعات ناشی از بیکاری گسترده را به ارمغان خواهد آورد. او گفت کسانی که در لندن به سیاست سازی مشغولند ظاهراً فکر می کنند تعطیلی پالایشگاه منجر به سقوط مصدق می شود، اما در این امر تردید فراوان وجود دارد. او شانس برای جانشینی فردی دیگر به جای مصدق در آن شرایط نمی دید. اگر این سیاست بریتانیا ادامه یابد، به قول گریدی چیزی جز فروپاشی همه جانبه نصیب کشور و تبعات ناگوار آن نمی توانست قابل انتظار باشد. او از وزیر خارجه و رئیس جمهور امریکا خواست وی را در ادامه سیاست مسالمت جوینانه اش یاری دهند، این سیاست به کار بستن منطق در شرایط فوق العاده و قابل انفجار بود.^(۱)

روز بیست و هشتم ژوئن سال ۱۹۵۱ مطابق با هشتم تیر ماه سال ۱۳۳۰ مصدق نامه ای خطاب به ترومن ارسال داشت. در این نامه قید شده بود با وجود شور و شعف مردم ایران به منظور ملی شدن صنعت نفت، هیچ گونه تهدید جانی و یا مالی اتباع انگلیس را مورد مخاطره قرار نمی دهد، این بدان مفهوم بود که مردم ایران با مردم انگلیس خصومتی نداشتند. در این نامه مصدق هم چنین ضمن بر شمردن روابط دیرین و صمیمانه دو کشور ایران و امریکا، اطمینان داده بود هیچ عاملی باعث به هم خوردن روابط دو کشور دوست نخواهد شد. او ملت امریکا را پشتیبان نیرومند آزادی و حاکمیت ملت ها خواند و گواه این قضاوت را فداکاری ملت امریکا در دو جنگ بزرگ

ص: ۱۲۰

Ibid, Grady to Acheson, Telegraph No. ۸۸۸. ۲۵۵۳/۷-۱۵۱, Secret, Priority, Tehran, ۱ - ۱.

July ۱۹۵۱

به هر حال این نامه ها چه آنها که از سوی گریدی نوشته می شد و چه آنهایی که از سوی مقامات ایرانی و شخص مصدق نوشته شده بود، تأثیر فوری خود را بر جای نهاد. آپسون تلگراف گریدی را به نزد ترومن برد و به او توضیح داد وزارت امور خارجه سیاستی جدید در ارتباط با بحران ایران در پیش گرفته است و می خواهد یک میانجی را برای حل و فصل منازعه به ایران اعزام کند. از سوی دیگر ترومن در هیجده تیر سال ۱۳۳۰ نامه ای محبت آمیز به مصدق نوشت و صمیمانه آرزو کرد تا آنجائی که ممکن است در این اوضاع و احوال مددکار او باشد. او از مصدق خواست او را هریمین (۲) مشاور نزدیک او را که از نزدیکترین یارانش هم می باشد، بپذیرد تا در مسئله نفت با نخست وزیر رایزنی کند. (۳) این نامه کاملاً محترمانه نوشته بود و ترومن به نخست وزیر ایران اطمینان داده بود به رفاه و آسایش مردم ایران می اندیشد. مصدق با اینکه پیشنهاد اعزام هریمین را خیلی دیر می دانست و با اینکه توضیح داد شرکت نفت هنوز اصل ملی کردن را نپذیرفته است، اما از آمدن فرستاده رئیس جمهور امریکا استقبال کرد.

اما هریمین وقتی به ایران آمد، ضمن مذاکره با مصدق و یارانش مثل کاظم حسینی و الهیار صالح، با تیم حسین علاء وزیر دربار و سناتور های همفکر او هم ملاقات نمود. در این ملاقات که به همراهی والتر لوی (۴) مشاور وزیر دفاع امریکا و رایزن اقتصادی نفت و نیز ویلیام راونتری مسئول اداره یونان، ترکیه و ایران و ژنرال لندری دستیار ویژه رئیس جمهور در نیروی هوایی انجام شد، لوی به حسینی و صالح توضیح داد بدون کمک شرکت نفت انگلیس و ایران آنها نخواهند توانست نفتی صادر نمایند، مضافاً اینکه ناچار به کاهش بهای نفت خواهند شد و حتی اگر این امر هم محقق شود کسی نفت ایران را در آن شرایط نخواهد خرید و قطع صادرات ایران از طریق منابع دیگر جبران خواهد شد. در کنار مذاکره با مصدق و تیم یارانش، مذاکراتی هم با علاء و دوستانش انجام شد. علاء توضیح داد شاه مسائل و مخاطرات موجود را تشخیص

ص: ۱۲۱

۱- Ibid, Mossadeq to Truman, No. ۸۸۸. ۲۵۵۳/۶-۲۸۵۱, Tehran, ۲۸ June ۱۹۵۱.

۲- Averell M. Harriman.

۳- Ibid, Truman to Mossadeq, Secret, No. ۸۸۸. ۲۵۵۳/۷-۸۵۱, Washington, ۸ July ۱۹۵۱.

۴- (Walter Levy Junior).

می دهد، اما قادر نیست بدون قبول خطر دست به اقدام زند. او گفت کشور به صورت یکپارچه و نیرومند پشت سر مصدق است و در حال حاضر احدی قادر نیست تأیید مردم را به منظور توافق با انگلیسی ها به دست آورد. علاء به رفتار دیپلماتها و مقامات نفتی انگلیس اشاره کرد و گفت آنان باید از اعمال نفوذ در امور ایران خودداری نمایند و نیز به وابسته نظامی آن کشور توصیه شود از سفرهای شکار خود که برای تماس با سران عشایر به منظور ایجاد بلوا انجام می شود، خودداری ورزد. (۱)

می دانیم که چنین نشد، مذاکرات عدیده در زمینه حل و فصل منازعات نفتی سرانجامی نیافت حتی مسافرت مصدق به امریکا هم نتیجه ای نداد و بالاتر آنکه سیاست دولت امریکا در جهت استقرار دولتی که مورد اعتماد غرب باشد با انجام کودتای بیست و هشتم مرداد سال ۱۳۳۲ به نتیجه قطعی خود رسید. وقتی کودتا در زمان جمهوریخواهان و دوره ریاست جمهوری دوایت آیزنهاور (۲) به نتیجه رسید، ایالات متحده حمایت های همه جانبه ای از شاه مبذول داشت. درست بعد از کودتا امریکا مبلغ شصت میلیون دلار کمک در اختیار دولت کودتا قرار داد، این مبلغ بیش از دو برابر مبلغی بود که در ده سال گذشته در اختیار دولت های ایران قرار داده شده بود. سال ۱۳۳۳ این کمکها دو برابر شد، اینک واشنگتن مطمئن شده بود در ایران ثباتی به منظور صیانت از منافع غرب و رویارویی با تهدیدات شوروی شکل گرفته است. در همین سال شاه برای دومین بار وارد امریکا شد و مورد استقبال گرم آیزنهاور قرار گرفت. مطبوعات امریکا شاه را قهرمان مبارزه با کمونیسم خطاب کردند و بالاخره دولت وقت امریکا شاه را در راحت شدن از شر زاهدی هم کمک کرد و او را به سال ۱۳۳۴ زمانی که مأموریت خود را به نحو رضایت بخشی انجام داده بود، بر کنار کردند. حتی در دوره راه یابی تیم کندی به کاخ سفید همین سیاست ادامه یافت، دین راسک (۳) وزیر امور خارجه و جولیس هولمز (۴) سفیر امریکا در تهران باز هم مستقیماً از شاه حمایت کردند و بار دیگر هشدار دادند که هر گونه تحول سیاسی در ایران ممکن است به تغییر رژیم

ص: ۱۲۲

F.R, Harriman to Acheson, Top Secret, Priority, Telegraph No. ۸۸. ۲۵۵۳/۷-۱۹۵۱, . ۱ - ۱

.Tehran, ۱۹ July ۱۹۵۱

.Dwight D. Eisenhower .۲ - ۲

.Dean Rusk .۳ - ۳

.Julius Holmes .۴ - ۴

منجر شود.^(۱) به این ترتیب امریکائیاها بر خلاف وعده و وعیدهایی که در مورد اصلاحات دادند هرگز حتی از کاندیداهای مورد حمایت خود از جمله دکتر علی امینی هم چندان حمایتی نکردند. اما آنان تا توانستند از تیمی که گراتیان یا تسویچ رئیس پایگاه سیا در تهران درست کرده بود و نام کانون مترقی داشت حمایت همه جانبه نمودند، تشکیلاتی که بعداً به حزب ایران نوین تغییر نام داد. امریکائی‌ها شاید برای نخستین بار در ایران تشکیلاتی را روی کار آورند که متعلق به نسلی از نخبگان سیاسی کشور بودند که بدون چون و چرا ایران را در مدار منافع ایالات متحده در منطقه قرار دادند. این افراد از انواع کمک‌های دولت‌های وقت امریکا بهره‌مند شدند و روابط دو جانبه دو کشور در دوره صعود این دسته از نخبگان به اوج اعتلای خود رسید. این دسته از نخبگان با وعده اصلاحات روی کار آمدند، اما طرز تاریخ این بود که دوره حکومت آنان به یکی از تاریکترین ادوار تاریخ سیاسی و اجتماعی کشور مبدل شد. بحث فراز و نشیب سیاست امریکا در قبال تحولات ایران، به واقع مقدمه‌ای است واجب در ادامه بحث کنونی این دفتر. به واقع بدون فهم این سیاست، درک منطق رفتار بسیاری از رجال و گروههای سیاسی ایران غیرممکن است؛ با این توضیح بار دیگر به بحث اصلی این دفتر باز می‌گردیم.

ص: ۱۲۳

۱ - ۱ . F.R, National Security Files, Meeting and Memoranda, National Security Action .
Memoranda, ۲۲۸, May ۱۹۶۳, John F. Kennedy Library

بقای، نفت و سیاست از کابینه ساعد تا ترور رزم آرا

با سقوط احمد قوام، ابراهیم حکیمی، با اختلاف یک رأی در برابر دکتر محمد مصدق به نخست وزیری رسید. حکیمی بلافاصله پس از تصدی پست نخست وزیری پیشنهاد کرد برای افزایش قدرت شاه مجلس سنا، که نیمی از اعضای آن انتصابی بود، تشکیل شود. پیشنهاد تأسیس این مجلس، که تا آن زمان شکل نگرفته بود، مورد حمایت سیدحسن تقی زاده، که زمانی از مخالفین تشکیل آن بود، قرار گرفت. سیدحسن تقی زاده و ابراهیم حکیمی از دوره نهضت مشروطیت با یکدیگر همفکری و همکاری داشتند. بقایای گردانندگان و فعالین انجمن های سری دوره محمدعلی شاه و احمدشاه _ چون تقی زاده، حکیمی، ابوالقاسم نجم (نجم الملک) و رجبعلی منصور (منصورالملک) _ تأثیر فراوان بر روند تحولات ایران در دهه های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ داشتند. کسانی که تا دیروز ظاهراً تشکیل سنا را نمادی از تسلط اشرافیت قاجار بر مقدرات امور کشور می دانستند، اما باطناً تلاش داشتند با ایجاد بحرانهای پی در پی مقدمات تشکیل دولتی نظامی را فراهم آورند، اینک در راستای تقویت دیکتاتوری شاه از تشکیل آن مجلس حمایت می نمودند.

همزمان تحولاتی دیگر در عرصه های بین المللی در جریان بود که در تقدیر شکل گیری دیکتاتوری شاه تأثیر مضاعف داشت. در حقیقت از سال ۱۹۴۷ با «دکترین ترومن» و «طرح مارشال»، که دخالت فعال ایالات متحده آمریکا در امور جهانی را می طلبید، دیپلماسی نفوذ و خنثی کردن رقیبان آغاز شد. آمریکا برای مشروعیت بخشیدن به مداخلات خود بهانه عامه پسند جلوگیری از نفوذ کمونیسم را سرلوحه کار خود قرار داده بود، مقوله ای که البته انگلیسیها پیشتر از دوره جنبش جنگل آن را آزموده

و به منشاء اثر بودن آن کاملاً وقوف داشتند. همزمان با این سیاست در اوایل سال ۱۳۲۶ ایستگاه سازمان اطلاعاتی آمریکا (CIA) در سفارت آمریکا در تهران دایر شد. از این پس عملیات پنهانی که قبلاً توسط وابسته نظامی، عشایری و سایر مقامات سفارت انجام می گرفت، توسط رئیس این ایستگاه هدایت می شد. عملیات سیا در ایران در ظاهر تنها صیغه ضد کمونیستی داشت و مشتمل بود بر:

۱_ تشکیل ستون پنجم در بین عشایر،

۲_ بررسی راه های فرار و حمله در صورت تجاوز شوروی،

۳_ استفاده از نیروی آرامنه و آذربایجانی ها برای جاسوسی علیه شوروی،

۴_ ردیابی عملیات جاسوسی شوروی در ایران،

۵_ تشکیل شبکه ای برای تبلیغ و ایجاد جنگ روانی به منظور تضعیف نفوذ شوروی و حزب توده.

معهدا، چنانکه حوادث بعدی ثابت نمود، هدف تکاپوی اطلاعاتی آمریکایی ها در ایران تنها مقابله با نفوذ کمونیسم نبود. این شبکه از طریق پخش نشریات، کتاب، روزنامه و اعلامیه به بزرگنمایی نقش حزب توده می پرداخت و توده های مردم را از خطر نفوذ کمونیسم می ترسانید. این شبکه مرموز و پیچیده از رمز عملیات «بدامن» استفاده می کرد و به همین دلیل به شبکه بدامن (BEDAMN) شهرت یافت. این چهره اطلاعاتی آمریکا در ایران آن زمان بود. نام اصلی این شبکه TPBEDAMN بود، TP نشان دهنده عملیات پنهان و به قول گازیوریوسکی مخفف نام حزب توده یا Tudeh Party است. به واقع واژه هائی مثل TPBEDAMN، TPAJAX و امثالهم به منظور مقابله با نفوذ حزب توده و شوروی در ایران انجام می شد. به نظر می رسد تی پی بدامن از سه جزء تشکیل شده باشد: TP که مخفف حزب توده است، BE که بر ما دانسته نیست چه مفهومی دارد و یا مخفف چیست، و واژه DAMN که به معنای محکوم کردن و سزاوار جهنم دانستن است. نیز این واژه به معنای لعنت و فحش است. در واقع برای سهولت تلفظ در زبان فارسی است که غلط مصطلح دمن را به کار بردیم و گر نه اگر بخش DAMN در این واژه همان معنائی را داشته باشد که ما توضیح دادیم و در کلیه فرهنگ لغات از جمله فرهنگ لغات آکسفورد هم هست، پس N آن نباید تلفظ شود.

چهره دیگر سیاست ایالات متحده آمریکا در این زمان رقابت نفتی دولت آن کشور

با استعمار بریتانیاست. در واقع، آمریکا برای مشارکت در بهره برداری از منابع سرشار شرکت نفت با انگلیس در رقابت بود و حتی میکوشید در صورت امکان سهام کمپانی نفت انگلیس را خریداری کند.^(۱) کمپانیهای امریکائی از دوره مشروطه بخت خود را در زمینه احتمال مشارکت در منابع نفتی ایران آزموده بودند، لیکن هر بار توسط شرکت نفت انگلیس و ایران شکست خوردند. جنگ دوم جهانی و ظهور پدیده نوین سهم ایالات متحده در تحولات داخلی ایران، رقابتهای یادشده را تشدید کرد. اینک تحت پوشش فعالیتهای نفتی انواع و اقسام شبکه های جاسوسی و ضدجاسوسی شکل گرفت، البته هدف غائی یافتن جای پائی در منابع نفتی ایران و ادغام تمام عیار ایران در نظام مسلط سرمایه داری جهانی بود.

عامل متنفذ دیگر در حوادث ایران کمپانی جهانوطنی رویال داچ شل بود که آن شرکت نیز در پی شکستن انحصار شرکت نفت انگلیس و ایران و تجدید تقسیم منابع نفتی منطقه بود. این کمپانی در ایران گاه به عنوان یک شرکت هلندی یا انگلیسی شناخته می شد ولی در واقع منافع مستقل از شرکت نفت انگلیس و دولت بریتانیا، و نیز کمپانی های آمریکایی، داشت. رویال داچ شل هم از بدو تأسیس شرکت نفت انگلیس و ایران به رقابت با آن پرداخت، از همان عصر مشروطه صاحبان سهام این کمپانی تلاش کردند انحصار نفتی شرکت نفت انگلیس و ایران را از بین ببرند و سهمی در این منابع غنی انرژی به دست آورند؛ در حاشیه این رقابتهای دسیسه های فراوانی شکل گرفت که ظهور و سقوط پی در پی کابینه ها، ترورهای سیاسی و آشوبهای خیابانی تنها موارد معدود تبعات آن به شمار می رفت. به هر روی، مجموعه این تعارض ها، که در کانون آن مسئله نفت قرار داشت، به ظهور و سقوط دولت های متعدد و مستعجل انجامید و سرانجام نوبت به دولت محمد ساعد مراغه ای رسید. از این زمان به بعد حداقل سه خط سیاسی به موازات هم در تکاپو بودند: نخست گروهی که همسو با کمپانیها فراملیتی و امریکائی می خواستند آنها را هم در منابع نفتی ایران سهیم سازند. دوم گروهی که همچنان از منافع نامشروع شرکت نفت انگلیس و ایران حمایت می کردند و تلاش می نمودند به هر نحو ممکن با افزودن مبلغی ناچیز به حق السهم ایران،

ص: ۱۲۷

تسلط انحصاری آن شرکت بر مقدرات امور ایران را بیش از پیش مسجل سازند و به این شکل پای حریفان خارجی را قطع نمایند. اما گروه سوم نفت را ابزاری برای تحقق حق حاکمیت ملی ایران به شمار می آورد، از دید این گروه نفت متعلق به ملت ایران است و ایرانیان هستند که باید در مورد سرنوشت آن تصمیم گیرند. بین این خط و خط نخست تفاوت‌های ظریفی وجود داشت که در دوره ملی شدن نفت به اوج خود رسید، آنگاه بود که سمت و سو و انگیزه های شخصیتها و جریانهای گوناگون سیاسی علنی شد و بسیاری از نیات پشت پرده از تاریکی بیرون آمد.

دولت ساعد از جمله حامیان راه حل دوم بود، او قصد داشت به بهانه «اجرای پاره ای از مواد امتیازنامه» نفت که به سود ایران است مشروعیت شرکت نفت انگلیس و ایران را تثبیت کند.^(۱) این سیاست مطلوب آن کانون‌هایی نبود که در پی الغاء قرارداد و درهم شکستن انحصار شرکت نفت انگلیس و ایران بودند، همانطور که اهداف آنان با آمال و خواسته های جناح سوم هم مغایرت تمام داشت. در دوره ساعد مهم ترین اقدام تهیه لایحه الحاقی گس _ گلشائیان بود و نخستین بار که بقایای نقش موثری در سیاست ایفا کرد در همین رابطه بود. بقایایی که بعداً در صفوف فراکسیون اقلیت مجلس پانزدهم جای گرفت به همراه عباس اسکندری، ابوالحسن حائری زاده، عبدالقدیر آزاد، حسین مکی و غلامحسین رحیمیان از رویه دولت ساعد و قصور آن در مسئله نفت انتقاد می کرد و لبه تیز حملات او متوجه «دیکتاتوری» و فقدان آزادی در کشور بود که البته منظور وی رئیس ستاد ارتش، سرلشکر حاجعلی رزم آراء بود که در عین حال به عنوان رقیبی برای محمد رضا پهلوی تلقی می شد.

دکتر محمد مصدق، که در مجلس پانزدهم عضویت نداشت، از اقلیت خواست به دولت رأی منفی دهند و ثابت کنند نماینده افکار ملت ایران هستند.^(۲) در اوایل بهمن ۱۳۲۷ حتی سخن از الغاء امتیازنامه نفت جنوب به میان آمد و به امضای ده تن از نمایندگان رسید، لیکن پنج امضای دیگر لازم بود تا لایحه در دستور کار مجلس قرار گیرد.^(۳) بقایایی این ماده واحده را امضاء نکرد. نمی توان به ضرس قاطع کسانی را که از

ص: ۱۲۸

۱-۱. اطلاعات، ش ۶۸۳۴، مورخه ۲۷/۱۰/۲۲.

۲-۲. کیهان، ش ۱۷۴۸، مورخه ۱۱/۱۱/۱۳۲۷.

۳-۳. داد، ش ۱۴۳۹، مورخه ۸/۱۱/۲۷ و نیز ر.ک: استیضاح، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷)، ص ۷.

موجودیت شرکت نفت انگلیس و ایران دفاع می کردند یکسره مزدوران انگلیس دانست، همانطور که قضاوت در مورد سایرین یعنی مخالفین آن شرکت هم به این سادگی نیست. به واقع از سال ۱۳۲۳ بود که عده ای از رجال سیاسی و نمایندگان مجلس به دلیل بحرانهای ناشی از شرایط جنگ به این نتیجه رسیدند که تجدید نظر در قراردادهای منعقد شده بین شرکت نفت انگلیس و دولت ایران ضروری است. در آن شرایط انواع بیماریهای واگیردار همزمان با قحطی های منطقه ای و البته کسری بودجه دولت، همه را به این نتیجه رسانید که تنها راه حل؛ افزایش حق السهم ایران از عایدات شرکت نفت انگلیس و ایران است. امریکائیان در این دوره در ونزوئلا و عربستان سعودی قرارداد تسهیم عواید نفتی را به صورت ۵۰-۵۰ انجام می دادند، این فرمول در ایران البته طرفدارانی داشت. امریکائیان غارت وحشیانه و قرن نوزدهمی منابع انرژی ایران را عامل گسترش فقر و فاقه و زمینه ای برای نفوذ کمونیسم ارزیابی می کردند و خواستار آن بودند که انگلستان در قراردادهای نفتی خود تجدید نظر کند. در پس این تقاضا البته بحث ضرورت مشارکت کمپانیهای نفتی امریکائی به وضوح قابل مشاهده بود. امریکا در آن زمان با عدول از سیاست انزواگرایانه دکترین مونروئه در امور کشورهای غیر امریکائی، به این نتیجه دست یافت که کمپانیهای نفتی می توانند در غیاب حضور مؤثر امریکا نقش کلیدی در بسط نفوذ این کشور ایفا نمایند. دولت های امریکا از زمان جنگ دوم جهانی تصمیم گرفتند برای گسترش نفوذ خود در کشورهای نفت خیز و نقاطی که تا پیش از این در آنها حضوری نداشتند، از ابزار تسهیم عواید نفتی به صورت پنجاه پنجاه حمایت کنند. اگر شرکتی می توانست با دولتی خارجی به توافقی در زمینه اجرای فرمول یادشده دست یابد، مورد حمایت خزانه داری امریکا واقع می شد. خزانه داری این دسته از شرکتها را از پرداخت مالیات معاف می کرد، به عبارت بهتر از نظر خزانه داری نفس حضور شرکتهای امریکائی در سایر نقاط دنیا این ارزش را داشت که دولت امریکا از دریافت مالیات از آنها خودداری کند یا مالیاتی کمتر دریافت نماید. حضور شرکتهای نفتی امریکائی در کشورهایی مثل ایران که ایالات متحده تا پیش از این در آنها نفوذی نداشت، زمینه گسترش مناسبات دو کشور را فراهم می ساخت، انگلیس که تسلط بر منابع نفتی و اوضاع سیاسی ایران را حق خود می دانست از این تحرکات آگاه بود و عامدانه جلو نفوذ این شرکتها سنگ اندازی

می کرد، انگلیس تلاش داشت ایران را همچنان در مدار منافع خود حفظ نماید و در این راستا رقابتی امپریالیستی را با امریکا در پیش رو داشت.

به زودی معلوم شد که سِر نوئل گس، نماینده شرکت نفت انگلیس و ایران، و عباسقلی گلشائیان، وزیر دارایی، مذاکرات مربوط به نفت را در راستای افزایش حق السهم ایران دنبال کرده اند. با ورود سِر ویلیام فریزر، رئیس هیئت مدیره شرکت نفت انگلیس به تهران مذاکرات ادامه یافت. در دوم تیرماه ۱۳۲۸ طرح الحاقی گس _ گلشائیان برای ضمیمه شدن به قرارداد ۱۹۳۳ از طرف دولت به امضاء رسید و در حالیکه ده روز بیشتر از عمر مجلس باقی نمانده بود برای تصویب به مجلس شورای ملی برده شد. طرح الحاقی، قرارداد ۱۹۳۳ و تمدید ۳۳ ساله آن را قانونی می دانست. (۱) بقایای در کنار عبدالقدیر آزاد، حسین مکی و حائری زاده به این لایحه الحاقی اعتراض کرد و این چهارتن دولت ساعد را استیضاح کردند. آنها با سخنرانی های طولانی خود وقت مجلس را گرفتند و شخص بقایای آنقدر هياهو به راه انداخت تا دوره پانزدهم خاتمه یافت و لایحه تصویب نشد. بقایای از آن روز شهرتی فراوان به دست آورد و به یکی از جنجالی ترین چهره های سیاسی ایران بدل شد.

در اسناد دکتر مظفر بقایای مجموعه ای از مکاتبات و یادداشت های دکتر عیسی سپهبدی موجود است که ارزشمندترین و عجیب ترین بخش این اسناد به شمار می رود. در میان این اسناد یکی از مهم ترین آنان متن پیش نویس نطق بقایای در آخرین جلسه استیضاح دولت ساعد است به خط دکتر عیسی سپهبدی. این سند، نشان می دهد نطق های بقایای در استیضاح دولت ساعد به وسیله سپهبدی تنظیم می شد و بقایای تنها ناقل این متون بود؛ این نکته در اسناد دایره تجسس شهربانی هم وجود دارد که مقالات و نطقهای بقائی را به واقع سپهبدی می نویسد. (۲) سند پیش گفته همچنین تصویر یک سناریوی از پیش طراحی شده را از جلسات استیضاح دولت ساعد به نمایش میگذارد. مضمون این مطالب در جلسات استیضاح ساعد عیناً توسط بقائی ارائه شد. (۳) به

ص: ۱۳۰

۱- ۱. بنگرید به: غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، (تهران: انتشار، ۱۳۶۸)، ص ۷۹.

۲- ۲. مظفر بقائی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، (تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۲)، ص ۱۱.

۳- ۳. برای اطلاع از مضمون و مفاد استیضاح نک: مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره پانزدهم، جلسات ۲۳ فروردین تا اردیبهشت ۱۳۲۸.

بخش هایی از این سند که توسط سپهبدی نوشته شده است، توجه کنیم:

«[به هنگام استیضاح] از طرف رئیس [مجلس] اعلام خواهد شد که وقت شما طبق قولی که داده اید تمام است، باید به استیضاح خود خاتمه بدهید.

[وقتی اینگونه شد] حمله اول [theatre de Coup] از سوی نمایندگان صورت خواهد گرفت (۱).

فوراً باید بگویی (با اعتراض): من غلط کرده ام قول داده ام (۲). من حق نداشته ام قول بدهم. من که جان خود را فدای ملت کرده ام قول خودم را که شریف ترین خصلت من است فدای اراده ملت می کنم و به استیضاح خود ادامه می دهم.

حمله دوم [از سوی نمایندگان صورت خواهد گرفت]

[بقائی ضمن هیاهوی مجلس باید ادامه دهد] به علاوه پشت همین تریبون به قرآن مجید قسم یاد کرده ام... به استیضاح خودم اگر به قیمت خونم تمام شود ادامه خواهم داد.

(اعتراضات)

حمله سوم [از سوی نمایندگان صورت خواهد گرفت]

[بقایی باید چنین ادامه دهد]: در هر حال آقایان من تا این دقیقه فقط دو قسمت از استیضاح خودم را بیان کرده ام... هیچ قوه و قانونی حق ندارد مرا از ادامه گفتار تا خاتمه استیضاح باز دارد. بنابراین به استیضاح خود ادامه خواهم داد و اینک شروع می کنم. (اعتراضات و تشنج)

حمله چهارم [از سوی نمایندگان صورت خواهد گرفت]

(در مقابل اعتراضات رئیس و عدم رضایت مجلس به ادامه استیضاح مثل برج باید ایستاد) [بقائی باید بگوید]: با تمام این تشنجات و اعتراضات من حقاً و وجداناً نمی توانم به استیضاح خود خاتمه دهم و در برابر ملت ایران مسئولم...» (۳)

ص: ۱۳۱

۱-۱. یعنی این دسته از نمایندگان به طور از پیش تعیین شده به رئیس مجلس حمله می کنند و عده ای هم با آنان مخالفت می نمایند.

۲-۲. به لحن نگارش متن توجه شود که حتی به بقائی یعنی نفر دوم ملی شدن نفت رهنمود می دهد بگوید غلط کرده قول داده است. بقائی هم عین این جملات را در جلسه استیضاح بر زبان آورد که در مطبوعات و صورت مذاکرات مجلس پانزدهم بازتاب یافت.

۳-۳. عین این سناریو به خط سپهبدی در بخش ضمایم موجود است.

چنانکه می بینیم این بیشتر به سناریوی یک نمایشنامه می ماند تا پیش نویس یک نطق. نه تنها سخنان بقایی بلکه حتی حملات نمایندگان و رئیس مجلس به او نیز از پیش کاملاً طراحی شده است. باید بیفزاییم که رئیس مجلس در این زمان کسی نیست جز رضا حکمت (سردار فاخر) که قبلاً در باره روابط نزدیک او و بقایی سخن گفته ایم. اگر اهمیت استیضاح دولت ساعد در تحولات سیاسی آن زمان را در نظر بگیریم، جذابیت این سند تاریخی بیشتر روشن خواهد شد.

علاوه بر عیسی سپهبدی، چهره مرموز دیگری که در فعالیت های سیاسی بقایی بیشترین نقش را داشت علی زهری است. به واقع گرچه بقایی چهره ای جسور در صحنه سیاسی کشور بود، اما تا دهه سی شمسی سه عقل منفصل داشت: سپهبدی، علی زهری و حسین خطیبی که به طور مشروح در آینده با اقدامات او هم آشنا خواهیم شد. علی زهری در سال ۱۲۹۳ ش. در رشت به دنیا آمد. پدر او رضا و مادرش ظهیرالملوک نام داشت. دوره تحصیل را در بلژیک گذراند و سپس به ایران آمد. ابتدا در بانک کشاورزی و سپس مانند سپهبدی در بخش فرهنگی سفارت فرانسه به کار پرداخت. در زمان دولت ساعد، زهری مسئول چاپ و انتشارات انجمن فرهنگی ایران و فرانسه بود. او مانند بقایی از همسرش جدا شد و تا پایان عمر تنها زیست. زهری در این زمان از صمیمی ترین دوستان بقایی بود و تا پایان عمر زهری (۴ خرداد ۱۳۳۹) این رابطه حفظ شد.

گرچه بقایی و زهری از پیش همدیگر را می شناختند، لیکن دوره ارتباط منظم آنها مربوط است به پایان دوره مجلس پانزدهم. اندکی پس از خاتمه دوره پانزدهم مجلس، بقایی در صدد برآمد برای انتشار افکار خود روزنامه ای دایر کند ولی ظاهراً موفق به کسب مجوز نشد. در همین اوان بود که او نامه ای از زهری دریافت کرد:

بقایی عزیزم. دوره حرف را باید تمام شده دانست. به تو اجازه انتشار روزنامه داده نشد ولی من یک روزنامه دارم که با کمک معنوی و مادی چند نفر از دوستانم که دوستان تو هم هستند منتشر می کنیم. با هم مفصلاً صحبت کرده ایم. روزنامه محترمی است. عجالتاً بیش از دو صفحه ندارد. ما که مقصودمان پرحرفی نیست، پرحرف نبوده و نیستیم. مایوس هم نیستیم. اگر حرفمان از دل خیزد به دل نشیند. مردم هم برخلاف تصورات برخی از بزرگان احمق نیستند. همه چیز را خوب

می فهمند و کمتر در تشخیص خود به خطا می روند. چون اهل فحش و تهمت نیستیم و با کسی خرده حساب شخصی نداریم از مسئولیتی که قبول می کنم هراسی ندارم.

می دانی؟ یأس یعنی مرگ. همیشه عقیده داشتم و دارم که اگر هر فرد سهم خود را از مسئولیت اوضاع به عهده بگیرد اوضاع قطعاً در جهت مطلوب تحول پیدا خواهد کرد و بالاخره این مردم موفق خواهند شد خود را از شر چند دوجین زالو صفت راحت سازند. تیر و سمت رسمی در این روزنامه نمی توانم تقدیمت کنم ولی ما که یکدیگر را خوب می شناسیم، نمی توانیم سیاست متفاوتی داشته باشیم. بسم الله. آنچه را که می خواستی در روزنامه خودت بنویسی اینجا بنویس. صدایت را دوباره به گوش مردم برسان. ع. ز. (۱)

طبق اسناد اداره تجسس شهربانی آن زمان، دبیر تحریریه شاهد دکتر عیسی سپهبندی بود.

این پیشنهاد آغازگر دوره ای تازه در زندگی سیاسی بقائی بود. تا این زمان شاهد؛ روزنامه ای که زهری مدیریت آن را به عهده داشت و به بقائی پیشنهاد همکاری با آن داده بود، به صورت هفتگی به کمک بخش فرهنگی سفارت فرانسه و حسن پاکروان و مادر فرانسویش امینه پاکروان، منتشر می شد. این حسن پاکروان کسی نیست جز سرلشکر پاکروان بعدی رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک). پاکروان نیز تا پایان عمر از دوستان صمیمی بقائی و زهری بود و زمانی که زهری درگذشت اعلان مرگ او در جراید با امضای مشترک دو نفر منتشر شد: دکتر مظفر بقائی و سرلشکر حسن پاکروان. بقائی نخستین شماره دوره جدید شاهد را در یک هزار نسخه منتشر کرد. او در انتشار شاهد از حمایت سردار فاخر حکمت، مورخ الدوله سپهر، حسن پاکروان و امینه پاکروان برخوردار بود. مدیر مسئول شاهد تا پایان علی زهری بود. طبق نوشته شمس قنات آبادی که روابطی گسترده با بقائی داشت، «اصولاً مقالات نوشته شده به وسیله بقائی را علی زهری به طور جدی سانسور می کرد. وقتی روزنامه شاهد را منتشر می کرد و جزء روزنامه نویسها شده بود تمام ریزه کاریها و ظرافتهای شاهد را

ص: ۱۳۳

۱- ۱. علی زهری به بقائی، ظاهراً مرداد یا اوایل شهریور ۱۳۲۸، مجموعه نامه های زهری، کارتن ۲۴۸ _ N، ش: ۹۵ _ ۱۳۰.

علی زهری تدارک می نمود ولی به اسم بقائی در می رفت.»^(۱)

این پایان ماجرا نبود، سپهبدی این دوست دیرین بقائی بار دیگر از او خواست وارد معرکه گردد. شواهد نشان از این دارند که بقائی بعد از پایان مجلس پانزدهم عمر سیاسی خود را خاتمه یافته می دید، لیکن این زهری و سپهبدی بودند که او را دلگرم می ساختند و به ادامه راه تشویقش می کردند. سپهبدی لحنی به مراتب تند و تیزتر از زهری داشت و مکاتبات او نشان می دهد که از موضعی بالا با بقائی برخورد می کرده است. نامه زیر که توسط سپهبدی نگاشته شد و حول و حوش همین زمان به دست بقائی رسید، نمونه ای گویاست؛ ضمن اینکه نوع نگارش متن استیضاح قرارداد گس-گلشائیان را نباید فراموش کرد:

«دکتر جان. در جلسه سه نفری [بقائی، سپهبدی، علی زهری] خاص منزل علی که دیگر تجدید نشد، خودت به ما برات عمو میصادر کردی که هر وقت خطا کنی یا قصور کنی ما انتقاد خودمان را به صورت (۲) gifle و شلاق بنوازیم حالا یک gifle طلب من. تو از لحاظ مصلحت عمومی و مبارزه نفت در حال قصور بی مجوزی هستی و مثل اینکه روحیه [ات] قدری پائین افتاده و آنطور که آرزوی دوستان صمیمی است اعتماد به نفس و قوت معنوی را در خود حس نمی کنی. تصدقت عیسی.»^(۳) در حاشیه نامه به زبان فرانسه نوشته شده: «لازم می دانم سیلی ات بزخم!» ملاحظه می کنیم که در سوق دادن بقائی به تشدید فعالیت سیاسی در زمینه نفت زهری و سپهبدی نقش مؤثر و اساسی داشتند. در حقیقت اگر این دو تن نبودند، معلوم نبود ادامه حیات سیاسی بقائی به چه شکلی رقم می خورد.

به هر حال نخستین شماره دوره جدید شاهد با شعار «ما برای راستی و آزادی قیام کرده ایم»، که ظاهراً ساخته عیسی سپهبدی است، در تاریخ ۲۲ شهریور ۱۳۲۸/۱۲ سپتامبر ۱۹۴۹ منتشر شد. مشی شاهد بسیار شبیه به آن چیزی است که از تبلیغات شبکه «بدامن» می دانیم. مواضع شاهد مبتنی بر بزرگنمایی خطر کمونیسم و حزب توده بود و مقالات شدیدالحن علیه انحصار شرکت نفت انگلیس و ایران به رشته تحریر در می آمد.

ص: ۱۳۴

۱-۱. سیری در نهضت ملی شدن نفت، خاطرات شمس قنات آبادی، ص ۳۱۴.

۲-۲. سیلی، کشیده.

۳-۳. سپهبدی به بقائی، ظاهراً مرداد یا شهریور ۱۳۲۸، مجموعه اسناد سپهبدی، کارتن N ۱۶۸، ش: ۸۲ _ ۱۲۲.

پیشتر هم گفتیم که اعتراض علیه عملکرد شرکت نفت انگلیس و ایران منحصر به عده ای خاص نبود، حتی در دربار، شخص شاه بر این باور بود باید در قرارداد با آن شرکت تجدیدنظر صورت گیرد، رجالی مثل محمد ساعد مراغه ای هم البته به قرارداد اعتراضاتی داشتند؛ پس دید انتقادی نسبت به عملکرد شرکت نفت انگلیس و ایران تازگی نداشت. مسئله این است که منتقدین از چه موضعی وارد درگیریهای رایج بر سر مسئله نفت ایران شدند؟ آیا مثل ساعد می خواستند در چارچوب همان قرارداد ۱۹۳۳ اندکی بر میزان عایدات نفتی ایران بیفزایند یا اینکه خواستار لغو انحصار شرکت نفت انگلیس و ایران بودند؟ تازه آنهم از چه موضعی صورت می گرفت: تشکیل یک کنسرسیوم نفتی متشکل از شرکتهای بزرگ و رقیب بین المللی یا اعمال حق حاکمیت ملت ایران بر منابع انرژی خود. مقالات روزنامه شاهد نشان دهنده این نکته است که نویسندگان آن از فرمول نخست حمایت می کردند. شاهد در مقالات خود به شدت علیه شرکت نفت انگلیس و ایران موضع گیری می کرد، همزمان تحولاتی دیگر هم در شرف وقوع بود. یکی از این موارد تمایل برخی از امریکائیان مقیم ایران برای ملاقات با بقائی بود، با ذکر این توضیح که در آن زمان امریکا به مثابه کشوری امپریالیستی در نظر توده های مردم شناخته نمی شد.

به قول خود بقائی پس از استیضاح ساعد، تماس های علنی امریکائیان با او آغاز گردید. مقامات سفارت امریکا که از استیضاح بقائی خشنود بودند، اظهار تمایل کردند با وی ارتباط مستقیم برقرار نمایند. این خشنودی البته در چارچوب تلاش امریکائیان برای مشارکت در استحصال نف ایران قابل فهم است. به یاد داشته باشیم که جرال دوهو وابسته عشایری سفارت امریکا، با بقائی مرتبط بود، این موضوعی است که خود بقائی هم در خاطراتش آن را ذکر کرده است. نیز سفیر وقت امریکا در این زمان جان وایلی بود که گفتیم از رزم آراء حمایت می کرد، اما بقائی همیشه از او به همین دلیل نفرت داشت و بارها نام او را در کنار رزم آراء به بدی ذکر می کرد. باز هم به قول خود بقائی سرانجام، به مناسبت ورود چند خانم آمریکایی که ظاهراً به منظور بازدید از آثار باستانی ایران آمده بودند، دعوتی از او در مقر کاردار سفارت امریکا در تهران به عمل آمد. پس از پذیرایی، سفیر امریکا به طرف بقائی رفت و این دو در بخش نهارخوری حدود نیم ساعت گفتگو کردند. بیشترین رضایت آمریکایی ها از بخشی از استیضاح

بقایبی بود که به کمونیسم مربوط می شد. سفیر یعنی جان وایلی مطالبی از خاطرات خود در شوروی تعریف کرد. او مدت ۱۲ سال در مسکو مأموریت داشت. یکی از زنان حاضر در میهمانی از سوابق استعماری روس و انگلیس در ایران سخن گفت و از بقایبی درباره موقعیت توده ای ها سئوالاتی کرد. بقایبی از دامنه اطلاعات یک «پیرزن سیاح» شکفت زده شد.

شوهر آن پیرزن دوست نزدیک و همکار تنودور روزولت بود که قبل از جنگ اول جهانی رئیس جمهور آمریکا بود. پیرزن که مادام پین چو نام داشت، مشاور عالی رئیس جمهوری آمریکا یعنی ترومن بود. چند روز بعد ملاقاتی دیگر برگزار شد. برخلاف ملاقات اول که ناصر خان قشقائی واسطه بود، این بار بقایبی دوست نزدیک خود عیسی سپهبدی را همراه برد. بقایبی دوستش را به مادام پین چو معرفی کرد. چند روز بعد پیرزن این دو تن را بار دیگر دعوت کرد. در جلسه سوم که سپهبدی، پین چو را دعوت کرده بود، بقایبی هم در جلسه شرکت داشت.

در این بین ویلیام داگلاس، قاضی بلندپایه آمریکایی که به ایران سفر کرده بود، بقایبی را دعوت کرد به ملاقات او برود. در جلسه ای که پین چو سمت مترجمیداشت و در سفارت آمریکا برگزار شد، ملاقات انجام گرفت.

چند روز پس از انتشار شاهد، بقایبی در مقاله ای موضع خود را نسبت به آمریکا تشریح کرد، این مقاله نقش مهمی در فهم مواضع بعدی او دارد. بقائی نوشت در «دنیای امروز بی طرفی ممکن نیست» و «نمی بایستی موقعیت سیاسی خود را مفت از دست بدهیم»؛ بقائی طرفدار سیاست موازنه مثبت و ادغام تمام عیار ایران در بلوک غرب بود. در ادامه بقایبی در مورد پیوستن دولت دانمارک به پیمان آتلانتیک شمالی و پرداخت سیصد میلیون دلار کمک آمریکا به آن کشور مطالبی نوشت و اعلام کرد:

من به جرئت ادعا می کنم که کشور یک وجب در یک وجبی دانمارک یک هزارم موقعیت و حساسیت کشور ما را از لحاظ سیاست بین المللی ندارد. اگر آمریکا به دانمارک سیصد میلیون [دلار] کمک می کند، باید لااقل سیصد هزار میلیون یعنی سیصد میلیارد دلار [به ایران] کمک کند.

ولی همانطوری که سابقاً نوشتم، خر را هر قدر بار ببرد بار می کنند. دولت آمریکا نذری نکرده است. اگر می توانست پیوستن دانمارک را به پیمان آتلانتیک مجاناً

تحصیل کند، البته خرج نمی کرد. اگر رجال ما هم فهمیده تر بودند، از هول حلیم توی دیگ نمی افتادند. اگر دلشان را فقط به این خوش نمی کردند که یک روز جمعه با سفیر آمریکا نهار بخورند و یک صبح شنبه با سفیر انگلیس بگذرانند، البته قبل از تعیین خط مشی سیاسی ایران شرایطی را که به نفع ایران می بود تحمیل می کردند و کمک های لازمه را می خواستند و بعد از اطمینان کامل وارد عمل می شدند. ولی افسوس، هزار افسوس.

در ادامه مقاله بقایای نوشت همانطور که دول باختری به ترک ها کمک می کنند، سیاستمداران ایران هم اگر از فرصت استفاده می کردند می توانستند از آن کمکها بهره مند شوند. لیکن امروز آمریکا برای اعطای کمک به ایران بهانه تراشی کند:

بهانه هایی که آمریکا می آورد البته منطقی است: بهانه اول آمریکا این است که به دستگاه حاکمه اولیای امور ایران اعتماد و اطمینان ندارد و نمی خواهد تجربه چین را تکرار کند.^(۱) در این قسمت کاملاً هم حق دارد زیرا از طرفی ناهمی و بیعلاقگی آنها را درک کرده و فهمیده است که آنها حاضرند مجاناً برقصند و از طرف دیگر البته آمریکاییان نظیر ضرب المثل قدیم ایرانی را در زبان خودشان دارند که «آنکه با مادر خود زنا کند با دیگران چه ها کند.

بهانه دوم آمریکا این است که عده زیادی از رجال ما تابع سیاست یک طرفی هستند و با اینکه آمریکا با دولت فخیمه انگلستان دوست است، معذک میل ندارد پولهای او را دست نشاندهگان انگلیس خرج کنند و لوطی خور نمایند، یا اینکه اسلحه آمریکا را روزی با کمال بی عرضگی تحویل اتحاد جماهیر شوروی بدهند. زیرا کسانی که امروز سنگ انگلیس را به سینه می زنند هیچ تضمینی نمی توانند بپارند که در موقع دیگر نوکر روس ها نشوند و امروز هم می دانیم که بعضی ها چند دفعه ارباب عوض کرده اند. همه می دانند که بعضی پیشخدمت های امروزی سفارت انگلیس دیروز در سفارت روس آشپزی می کردند و هم اکنون سعی دارند به شوفری سفارت آمریکا گماشته شوند.

بهانه سوم که از همه قوی تر به نظر می رسد این است که دولت آمریکا می خواهد

ص: ۱۳۷

۱-۱. حکومت چین در دوره قبل از انقلاب مورد حمایت اکید آمریکا بود، اما علیرغم این حمایتهای رژیم چیانگ کای چک سرنگون شد و جای آن را یک دولت کمونیستی گرفت.

فقط به کشورهای دموکرات کمک کند. با در نظر گرفتن روح آزادی خواهی آمریکاییان این بهانه از همه منطقی تر به نظر می رسد و مستر ترومن هم صراحتاً این موضوع را در یکی از سخنرانی های اخیر خود اعلام داشته است. اینجا مجبورم به عنوان یک فرد ایرانی چند کلمه با جناب مستر ترومن رئیس جمهور آمریکا صحبت کنم:

جناب آقای ترومن!

اگر دستگاه حاکمه ایران مورد اعتماد و اطمینان شما و ما نیست تقصیر کیست؟

اگر عده ای از رجال ما طرفدار نظریات و پیرو دستورات داوونینگ استریت (۱) هستند، گناه از کیست؟ و اگر دموکراسی واقعی در ایران حکمفرما نیست تقصیر ملت ایران چیست؟

تا موقعی که مزدوران شمالی و جنوبی در این کشور حکفرمایی می کردند خواهی نخواهی یک نوع سیاست موازنه در این کشور پیدا شده بود و با وجود رقابت آنها برای این ملت ستمدیده امید فرجی بود. طرفداران متحد و دوست شما به کمک خود شما موفق شدند طرفداران رقیب خود را از بین ببرند و آزادانه همه چیز را در دست بگیرند. شما هم سیاستستان اقتضا می کرده که ساکت بنشینید و تماشا کنید. آیا می توانید بگوئید که در این جریان هیچ تقصیری متوجه شما نیست؟

حضرت آقای رئیس جمهور آمریکا! اگر دموکراسی حقیقی در این کشور حکمفرما نیست آیا وجداناً شما می توانید ادعا کنید که هیچ چیزی در این سوء جریان دامن شما را نمی تواند بگیرد؟

وانگهی در زمانی که مرحوم روزولت اعلامیه تهران را امضاء می کرد آیا هیچ قید و شرطی برای کمک به ایران و حفظ استقلال و تمامیت آن کرد یا نه؟ آیا صحبتی از دموکراسی و عدم دموکراسی بود یا خیر؟... اگر آزادی را در این مملکت می کشند تقصیر ملت بینوا چیست؟ بالاخره آیا شما می توانید وجداناً ادعا کنید که به هیچ غیردموکراتی کمک نکرده و نمی کنید؟ یقین دارم که نه؟

ما در موقع خود کمک هایی را که شما به ترکیه کرده اید یادآوری خواهیم کرد و موقعیت ایران را هم با ترکیه خواهیم سنجید. اکنون فقط تذکر می دهم که این

ص: ۱۳۸

بهانه های شما را مردم بیطرف نمی پذیرند. شما باید توجه داشته باشید که سوءاستفاده از ضعف و نفهمی مقامات مسئول امور این کشور برای شما زیننده نیست و برای حفظ منافع خودتان، برای حفظ اعتبار امضای خودتان و برای حفظ شرافت و مردانگی خودتان، شما باید همان کمکی را به این کشور بکنید که اگر سیاستمدارانی نظیر سیاستمداران ترکیه و دانمارک داشتیم اجباراً می کردید. فقط با این قسمت شما می توانید موقعیت و محبوبیت خود را در ایران حفظ کنید، زیرا ملت ایران با هیچ کدام از ملل خارجی دشمنی بخصوص ندارد و دوستی بی جهت هم نمی ورزد و تا این دقیقه هم چون از دولت متحده آمریکا هیچگونه آزار و صدمه ای ندیده است، کینه ای از او در دل ندارد. ولی اگر شما به همین بهانه های یک جانبه و دور از عدالت ملت ایران را محروم کنید، دور نیست از شما نیز مکدر و دل چرکین شود. دیگر خود دانید و وجدانتان.»^(۱)

در این مقاله بقائی حول چند محور مانور داده بود: نخست اینکه به رجال امریکا و شخص رئیس جمهور ترومن نشان داد ایران دارای جایگاه استراتژیکی بسیار مهمی است که این کشور را از منظر صلح بین الملل در موقعیتی به مراتب بالاتر از ترکیه و دانمارک قرار می دهد، مضافاً اینکه ایران در طول جنگ خدماتی به جامعه جهانی ارائه داده، حال آنکه ترکیه و دانمارک کمترین کاری در قبال آن مهم انجام نداده اند، حال چرا باید آن دو کشور از کمکهای امریکا در چارچوب طرح مارشال و اصل چهار ترومن بیش از ایران بهره مند شده اند؟ دوم اینکه علیرغم موقعیت تاریخی ایران، این رجال نالایق هستند که نمی توانند از اوضاع جهانی به نفع مصالح کشور استفاده نمایند. وی البته گناه بحرانها و ناکامی های ایران را به گردن انگلیس و عوامل آن در کنار عوامل شوروی افکند. بقائی از امریکا به عنوان کشوری که نه تنها سابقه استعماری ندارد بلکه خود مستعمره انگلستان هم بوده است دعوت کرد تا به کمک ایران شتابد و این کشور را در مدار منافع اردوگاه غرب حفظ نماید. همان موضوعی که این زمان مقامات سیا و وزارت خارجه امریکا را به خود مشغول داشته بود، یعنی مسئله چین؛ ذهن سیاستمداران ایرانی و از جمله بقائی را هم به خود مشغول می داشت. او هشدار می داد

ص: ۱۳۹

که امکان تکرار وضعیت چین در ایران هم وجود دارد. او در نامه به ترومن نوشت اگر چین با آنهمه کمک تسلیحاتی و اقتصادی و سیاسی امریکا بالاخره به اردوگاه شرق پیوست، این احتمال در مورد ایران هم البته بعید نیست. وی در راستای طرحهای مبارزه با کمونیسم از مقامات امریکا انتظار کمک داشت. اما یک اختلاف نظر جدی وجود داشت: امریکائیان شخص شاه را به دلیل مخالفتش با هرگونه اصلاحی مقصر تلقی می کردند و افرادی مثل بقائی رجال و سیاستمدارانی را که از منافع انگلیس حمایت می نمودند به باد انتقاد می گرفتند. جان وایلی از استقرار دولتی مقتدر که بتواند اصلاحات لازم را پیش برد حمایت می کرد، او بعدها از رزم آراء حمایت نمود؛ حال آنکه بقائی به شدت با رزم آراء خصومت می ورزید. این مقاله حدود دو ماهی قبل از سفر شاه به امریکا نوشته شد.

علیرغم این هشدارها و به رغم شرایط جهانی، رجال و سیاستمداران عمده ایران به طور سنتی به سوی انگلستان گرایش داشتند. انتخابات مجلس شانزدهم نشان داد که انتظار هرگونه اصلاحی از این دسته افراد بیهوده است: به دنبال برگزاری انتخابات شانزدهمین دوره مجلس شورای ملی، دولت ساعد که قصد داشت لایحه الحاقی گس _ گلشائیان را به تصویب برساند، تلاش کرد نمایندگان از رجال «انگلو فیل» وارد مجلس شوند. تقلبات انجام گرفته غیرقابل انکار بود و علیرغم کوشش های دولت انتخابات تهران و چند شهرستان دیگر به بوته محاق افتاد.

روز ۱۸/۷/۱۳۲۸ عده ای از معترضین به نحوه انجام انتخابات در منزل دکتر محمد مصدق گرد آمدند و با انتخاب یک کمیسیون هفت نفری تصمیم گرفتند در کاخ شاه متحصن شوند. روز ۲۲ مهر ۱۳۲۸ نوزده نفر در دربار متحصن شدند و تقاضا کردند انتخابات ملغی شود و دولت بی نظری که آزادی انتخابات را تأمین کند، تعیین گردد. به این تقاضاها وقتی نهاد نشد. متحصنین نامه ای اعتراض آمیز به عبدالحسین هژیر وزیر دربار نوشتند و از تحصن خارج شدند. اول آبانماه همان سال، نوزده نفر متحصن دربار که در بین آنها بقایی نیز دیده می شد، در منزل دکتر مصدق بار دیگر تشکیل جلسه دادند و موجودیت جبهه ملی ایران را اعلام کردند. پس از کوشش های جبهه ملی در نیمه دوم آبانماه انتخابات تهران و حومه باطل اعلام شد. در همین ایام شاه به دعوت

جبهه ملی معجونی درهم جوش بود از رجالی مثل دکتر محمد مصدق که از دوره مشروطه در صحنه سیاسی ایران مردی شناخته شده به حساب می آمد و مدتی هم در دوره رضاشاه مغضوب واقع شده بود، تا کسانی مثل احمد ملکی و ارسلان خلعتبری و عمیدی نوری و امثالهم. جبهه ملی را انگیزه سیاسی واحدی هدایت نمی کرد، به واقع هر کدام از تشکیل دهندگان آن با هدف خاصی وارد میدان شده بودند. برخی از اینان سودای قدرت داشتند، برخی به حاکمیت ملی کشور می اندیشیدند و برخی دیگر همسو بودند با شرکتهای بزرگ فراملیتی. روی آوردن آنان به مصدق هم البته دلایلی کاملاً خاص خود داشت: آنان می خواستند از نام او برای پیشبرد اهداف خود استفاده کنند با این اندیشه که مصدق مردی است پیر و بیمار و به همین دلیل خود رأساً توان اداره امور را ندارد و آنان را بر اریکه قدرت خواهد نشانید. در کنار اینان البته باید از بقائی نام برد، بقائی در این زمان به عنوان سخنرانی متهور شناخته می شد که با وضوح تمام منویات خود را بیرون می ریخت. هدف اصلی او جلوگیری از نفوذ کمونیسم بود و اعتقاد داشت عملیات غارتگرانه شرکت نفت انگلیس و ایران زمینه های این نفوذ را بیش از پیش فراهم ساخته است. نوک تیز حملات او همیشه متوجه رجال سیاسی بود از ساعد تا قوام و هژیر. او برخی را نوکر انگلیسی ها می دانست، عده ای را باعث کاهش قدرت شاه قلمداد می کرد مثل قوام، و عده ای دیگر را مشتی رجال بی کفایت عنوان می نمود. بقائی هرگز نظام سلطنت را مورد حمله قرار نمی داد، او به شخص شاه کاملاً وفادار بود و البته برای تضمین سلطنت شاه راه حل های خاص خود را هم همیشه ارائه می داد. بقائی بر این باور بود که بهترین نظام سیاسی برای ایران همان نظام سلطنتی است، عمری را در بیم از نفوذ کمونیسم در ایران سپری کرد و برای تضمین سلامت سیاسی کشور در برابر شیخ سرخ به تصریح خودش تا آخرین روزهایی که نظام سلطنت برقرار بود به آن وفادار باقی ماند؛ در حالیکه راه حل هایش برای حفظ سلطنت هرگز جدی گرفته نشد.

به هر حال یکی از گروه های تشکیل دهنده جبهه ملی «سازمان نظارت بر آزادی انتخابات» بود که رهبری آن را مظفر بقایی به دست داشت. سازمان مزبور در دور دوم انتخابات مجلس شانزدهم با هدف جلوگیری از تقلب در انتخابات تأسیس شد. شعار سازمان عبارت بود از «صنعت نفت باید ملی شود»، در این زمان وزارت دربار ایران در

دست عبدالحسین هژیر دوست نزدیک اشرف پهلوی بود. بحث ملی شدن نفت به صورت جدی در این زمان انجام شد، امری که شمس قنات آبادی در خاطرات خود به صراحت بر آن تأکید می‌گذارد. نکته بسیار مهم این است که در این ایام حتی فردی مثل سید ضیاءالدین طباطبائی در خارج از مجلس از بحث ملی شدن نفت حمایت می‌کردند.^(۱) سید ضیاء به شدت علیه هژیر هم فعال بود. قنات آبادی تصریح می‌کند وقتی بحث ملی شدن نفت به صورت جدی مطرح گردید، و زمانی که تظاهرات علیه شرکت نفت انگلیس و ایران شدت یافت، حتی اقلیت مجلس مثل بقائی و حائری زاده و عبدالقدیر آزاد هم در آن مشارکتی نداشتند.^(۲) بقایی دستور داده بود طرفداران سازمان وی که «اکثریت افرادش اعضای مجمع مسلمانان مجاهد بودند»،^(۳) از طرح ملی شدن نفت حمایت کنند. بقائی دستور داد طرفدارانش آرم «صنعت نفت باید ملی شود» را به سینه خود بچسبانند. یکی از شعبی که باید در آن انتخابات مجدد انجام می‌گرفت کرمان بود. بقایی آرم مزبور را برای کرمانی‌ها هم فرستاده بود.

قوای انتظامی کرمان اعلام کردند هر کس این آرم را به سینه خود بزند به زندان خواهد افتاد. جوانانی که در شعبه کرمان سازمان فعال بودند از این تهدید ترسیدند و آرم را به سینه خود نمی‌زدند مگر در جایی که پلیس نباشد. چند روز بعد خبر رسید که بقایی برای مبارزه انتخاباتی به کرمان می‌آید. یک روز پیش از ورود بقایی، که «رهبر» خطاب می‌شد، همه مصمم شدند از آرم سازمان استفاده کنند. دویست نفر از اعضای سازمان آرم را به سینه خود زدند و از محل آن خارج شدند. در این بین پلیس وارد معرکه شد و به وسیله باطوم طرفداران بقایی را کتک زد. اکثر افراد شرکت کننده گریختند و تعدادی اندک مقاومت کردند که روانه زندان شدند. در نزاع با پلیس دانش آموزی به نام منصور رفیع زاده نقش درجه اول داشت. دو روز بعد بقایی، که به کرمان رسیده بود، رفیع زاده را تنها به دفتر خود خواست. این جوان جویای نام تصور می‌کرد که به سبب شجاعت و مقاومت در برابر پلیس، که منجر به بازداشت او شد، از

ص: ۱۴۲

۱- ۱. سیری در نهضت ملی شدن نفت؛ خاطرات شمس قنات آبادی، (تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷)، ص ۴۵.

۲- ۲. همان، ص ۶۳.

۳- ۳. همان، ص ۱۳۵.

طرف «رهبر» تشویق خواهد شد:

ولی هنگامی که به اتاق او رفتم بسیار خونسرد نشسته بود و از من خواستند ماجرای زد و خورد با پلیس را تعریف کنم. پس از شنیدن شرح ماجرا خطاب به من گفتند شما لطمه بزرگی به نهضت مردم کرمان زده اید و اگر تکرار شود ناچارم از سازمان... بخوام شما را محاکمه نموده و برای مدتی عضویت شما را لغو کنند.

رفیع زاده مدتی گنگ و مات و مبهوت به بقایای خیره شد، پس از آن با صدایی لرزان گفت که او چه لطمه ای به نهضت زده است:

رهبر استدلال کردند که مبارزه ما مبارزه علیه ظلم و علیه دیکتاتوری است. این مبارزه هیچ گاه به ثمر نخواهد رسید مگر اینکه صلح آمیز بوده و در چهارچوب قانون باشد. سازمان ما با خشونت مخالف است. مبارزه ما مبارزه منفی است. شما با دویست نفر از ساختمان سازمان خارج شده اید، به واسطه مقاومت پلیس ۱۹۰ نفر فرار کرده، چند نفر هم بازداشت شده اند و با این ترتیب شما مردم را از مبارزه ترسانیده اید. از آن گذشته پلیس هم شهری شماست، ماهی فلان مبلغ می گیرد و دستور دولت وقت را اجرا می کند. او چه تقصیر دارد؟ اگر شما خشونت به خرج نمی دادید مردم زیادتری به صفوف شما می پیوستند. پلیس باخبر می شد، از کلانتری های دیگر کمک می خواست، افراد کمکی هم که می آمدند جز این چاره ای نداشتند که بگویند «اسلحه به روی مردم بی سلاح نمی کشیم» و کتک هم نمی زنیم و با این روش کم کم افراد قوای انتظامیه نهضت مردم خواهند پیوست. استدلال رهبر سازمان برای من بسیار ثقیل بود ولی کوشش کردم آنها را خوب درک کنم. (۱)

این گفتگو ادعای امروز منصور رفیع زاده است. در نمونه افشارطوس خواهیم دید که بقایای به «مبارزه منفی» اعتقادی نداشت و زمانی که ضروری می دید از خشن ترین روش های تروریستی برای پیشبرد مقاصد خود بهره می جست.

بقایای بعدها در گفتگوهای خود با حبیب لاجوردی ضمن بیان خاطرات خود مدعی شد که در ایام تشکیل جبهه ملی ایران توجه بیشتر برای تصدی رهبری این سازمان به طرف او بود، لیکن از آنجا که وی جوان بود و تجربه سیاسی لازم را نداشت آمادگی

ص: ۱۴۳

رهبری نهضت را در خود نمی دید. او مدعی شد داوطلب بعدی رهبری حائری زاده بود. لیکن بقایی او را هم مناسب تشخیص نمی داد. او روزی با حسین مکی در این زمینه گفتگو کرد و با تذکر این نکته که رجال صدر مشروطه با تشکیل مجلس مؤسسان امتحان خود را داده اند، پیرامون معرفی فردی برای رهبری نهضت گفتگو کرد. مکی، دکتر مصدق را پیشنهاد کرد و ایرادهایی را که بقایی در مورد مصدق وارد می دانست رد کرد. به دنبال استیضاح در مجلس پانزدهم، یک روز مکی نامه تشویق آمیز مصدق را برای او آورد. در جواب نامه قرار شد به دیدن او بروند. بقایی، مصدق را در دوره کودکی دیده بود و این نخستین ملاقات با مصدق بعد از آغاز فعالیت سیاسی بقایی به شمار می رفت. بعد از هفت یا هشت روز مصدق به بازدید بقایی آمد. در موضوع پیشنهاد مکی با مصدق به گفتگو پرداخت. روزی به منزل مصدق رفتند و جریان را تشریح کردند. مصدق موافقت کرد برای نهضت ملی شدن نفت مسئولیت رهبری را بپذیرد. قرار شد از روزنامه نگاران دعوت به عمل آید. روزنامه نگاران در روزنامه شاهد جمع شدند و تصمیم به تحسن در دربار به منظور اعتراض به انتخابات دوره شانزدهم در همانجا گرفته شد. مراجعه بقایی و دوستانش به دکتر مصدق از سر ارادت و اخلاص به این رجل خوشنام نبود. آنها سایر رجال عهد مشروطه را آزموده بودند و می دانستند که مردم به آنها هیچ گونه اعتمادی ندارند و بسیاری شان به عنوان چهره های «انگلو فیل» شهرت دارند. آنها به شخصیت خوشنام و موجهی احتیاج داشتند که در موقع مقتضی به راحتی او را از میان بردارند و سناریوی قوام را بار دیگر تکرار نمایند. به یاد آوریم که چگونه مسعودی و بقایی همراه با خسرو هدایت با اسب تروای قوام به میدان آمدند و بلافاصله او را سرنگون ساختند. همانگونه که خواهیم دید مصدق به زودی شخصیت مستقل خود را، به ویژه در برابر پهلوی، نشان داد و نهضت ملی شدن صنعت نفت ابعادی یافت که به هیچوجه مطلوب بقایی نبود. مصدق ثابت کرد که قوام نیست، هرچند قوام هم سیاستمداری بزرگ و برجسته بود.

باید بیفزاییم که در آن ایام مصدق نیز اعتقاد داشت برای برقراری موازنه در مناسبات خارجی و برای پائین کشیدن «رجال انگلو فیل» از مسند قدرت باید به ایالات متحده آمریکا متکی بود که زمام آن در این زمان به دست حزب دمکرات بود. حزب دمکرات شعار توسعه اقتصادی، آزادی های دمکراتیک و حقوق بشر سر می داد و بنابراین

در بین گروهی از رجال ملی ایران، از جمله مصدق، این تصور وجود داشت که گویا می توان با قدرت آمریکا حریف کهنه کار را از میدان به در کرد. بنابراین، سیاست و طرز تفکر مصدق در این زمینه در واقع نگرشی تاکتیکی بود، یعنی او می خواست از رقابت امپریالیست ها به نفع منافع ملی بهره برداری کند هر چند، چنانکه آینده نشان داد، تردیدی نیست که مصدق بیش از حد به «آمریکای دمکرات» خوشبین بود و بیش از حد تعارض دو قدرت امپریالیستی ایالات متحده و انگلستان را جدی می انگاشت. لیکن بقایی در مسیری کاملاً متضاد با این طرز تفکر گام برمی داشت.

در این زمان، بقایی، حائری زاده، آزاد و مکی اعضای کمیسیون تبلیغات جبهه ملی بودند که بعداً دکتر حسین فاطمی و عباس خلیلی نیز به آن پیوستند. در کوران حوادث بعدی، از این میان فاطمی به مواضع شدید ضد دربار پهلوی سوق یافت و پس از کودتای ۲۸ مرداد قربانی کینه توزی دربار شد.

درست در چنین اوضاع و احوالی بود که مانور آمریکا برای حضور موثر در عرصه سیاسی ایران در سفر شاه به آمریکا بازتاب یافت. در زمانی که شاه در آمریکا به سر می برد، محمدعلی یاسائی از کرمان نامه ای به بقایی نوشت. از مضمون نامه این گونه استنباط می شد که بقایی به تحولاتی در ساختار سیاسی دولت امیدوار بوده است. یاسائی هم آرزو می کرد بقایی در ردیف «مؤتمن الملک ها و دکتر مصدق ها» قرار گیرد:

«به طوری که خودتان نوشته اید و من خودم هم قبلاً از اخبار رادیو و مذاکرات شاه در آمریکا استنباط می کردم، چنین به نظر می رسد پس از مراجعت اعلیحضرت فشار دولت خیلی کاسته شود. یعنی اینقدر خوشبین و معتقدم که باید پس از تشریف فرمایی اعلیحضرت به تهران سیاست دولت به طرفداری اقلیت ها متمایل شود. امیدوارم که چنین باشد. همانطور که اگر یادتان باشد روزی که در اتاق میهمانخانه منزل بنده تشریف داشتید و عرض کردم دلم می خواهد شما در ردیف مؤتمن الملک ها و دکتر مصدق ها قرار بگیرید و الحمدالله به طوری که شنیده ام و خودتان مرقوم داشته اید به آرزوی خود رسیده ام. امیدوارم در این قسمت هم همین طور باشد.» (۱)

برخلاف امیدواری بقایی، پس از بازگشت شاه از این سفر اوضاع به روال سابق

ص: ۱۴۵

۱-۱. یاسائی به بقایی، ۸/۱۰/۱۳۲۸، مجموعه نامه های یاسائی، کارتن، ۱۷۲ _ N، ش ۱۵۸.

ادامه یافت. تقلب آشکار در انتخابات سبب گردید که اکثریت نمایندگان مجلس شانزدهم را همان گروه های سابق قدرت تشکیل دهند. لیکن افتضاح انتخاباتی به اندازه ای گسترده بود که انتخابات تهران و برخی شهرستانها باطل اعلام گردید و در اواخر ۱۳۲۸ بدون حضور نمایندگان تهران مجلس شانزدهم افتتاح شد. خبرنگار روزنامه نیویورک تایمز گزارشی از وضع ایران ارسال کرد. رادیو «صدای آمریکا» پس از افتتاح مجلس عین مقاله را به عنوان نظر دولت آمریکا در مورد ایران پخش کرد. مخبر نیویورک تایمز از «وجود یک جبهه نیرومند هزار فامیلی که از ملاکین و بازرگانان و خوانین مرتجع و نفع پرست تشکیل گردیده، [و] هر نوع پیشرفتی را متوقف و راکد گذارده است»، سخن گفت. خبرنگار در ادامه از سلطه بی چون و چرای این هزار فامیل بر مقدرات ایران به شدت انتقاد کرد، کسانی که «به کمک مشتی رعایا و نوکران خود داخل مجلس گردیده اند» و باعث و بانی فساد در مملکت شده اند. آمریکا که از تجربه چین به شدت آشفته بود، نگرانی خود را از سرنوشت ایران مخفی نمی کرد. کانون های اطلاعاتی آمریکا هشدار می دادند اگر اوضاع به این روال ادامه یابد، خطر کمونیسم ایران را نیز تهدید خواهد کرد. آنها با تأکید بر نقش حزب توده و اتحاد شوروی معتقد بودند «تهران اینک از سرنوشت چین کومین تانگ (۱) بیمناک است. این تشویش بیشتر به مسافرت شاه به آمریکا و اینکه نتوانسته است کمکی از آمریکا بگیرد ارتباط دارد.» استدلال وزارت خارجه آمریکا این بود که «ایران چین دیگری است که با همان روش فساد و ارتشا که رژیم کومین تانگ را تحت الشعاع قرار می دهد، اداره می شود.» گفته می شد این جمله سخنگوی دولت آمریکا خطاب به نماینده کومین تانگ که آمریکا حاضر نیست پول هایش را به سوراخ موش ها بریزد، با وضع تهران منطبق است. (۲) اینک آمریکا چشم امید خود را به ارتش دوخته بود.

از سوی دیگر فشار به متحدان آمریکا مضاعف شد. بقایای و برخی از همفکرانش

ص: ۱۴۶

۱-۱. یعنی حزب ملی، حزبی که توسط دکتر سون یات سن تشکیل شد و نخستین انقلاب را علیه نظام سلطنتی چین به سال ۱۹۱۱ رهبری کرد. بعد از دکتر سون یات سن با اینکه نظام سیاسی چین جمهوری شد، لیکن فساد سابق ادامه یافت. در این زمان چیانگ کای چک رهبری چین را به دست داشت و او با حمایت امریکا در رأس حزب کومین تانگ کشور را اداره می کرد. حزب کومین تانگ با انقلاب کمونیستی به رهبری مائو تسه تونگ به سال ۱۹۴۸ از قدرت سرنگون شد.

۲-۲. باختر امروز، ش ۱۷۹، مورخه ۱۳/۱۲/۱۳۲۸.

به جرم مشارکت در قتل هژیر بازداشت شدند لیکن به زودی آزاد گردیدند. آمریکاییان این تحرکات را به خوبی زیر نظر داشتند. عوامل اطلاعاتی آمریکا نفوذ کمونیسم را در ایران مورد تأکید قرار می دادند و از اینکه باند سنتی انگلیسی با اقدامات خود راه را برای اشاعه کمونیسم در ایران فراهم می کند، سخن می گفتند. اندکی بعد بقایی به جرم نگاشتن مقاله ای علیه سرهنگ برخوردار، رئیس سررشته داری ارتش، که در آن به ارتشاء وی اشاره کرده بود بازداشت شد. مصدق پیش از این بعد از قتل هژیر به احمدآباد تبعید گردیده بود و اوضاع برای تسلط طرفداران تجدید نظر مختصر در قرارداد ۱۹۳۳ شرکت نفت انگلیس و ایران به منظور تصویب لایحه الحاقی گس - گلشائیان آماده گردید. تبعید مصدق در راستای بررسی پرونده ترور هژیر انجام گرفته بود. مصدق در احمدآباد از توقیف بقایی مطلع گردید و نامه زیر را برای جبهه ملی ایران ارسال کرد:

نامه آقایان محترم در باب توقیف جناب آقای دکتر بقایی شرف وصول ارزانی داشت. از این پیشامد غیرمترقبه جز اظهار تأسف چه می توان کرد. البته مردم طهران روزنامه شاهد و مقاله ای را که به عنوان اهانت به ارتش موجب توقیف آقای بقایی شده خوانده و قضاوتی را که می بایست بکنند کرده اند. بنده هم در آن مقاله چیزی که توهین به ارتش تلقی شود اصلاً و ابداً نیافتم.

تعجب فرموده بودید که چطور یک نفر استاد دانشگاه و نماینده سابق مجلس را که در انتخابات اخیر طهران مورد توجه عامه مردم بوده، بدون علت توقیف کرده اند. از آقایان دوستان محترم تعجب می کنم. مگر بالاخره آقایان برای تبعید خود بنده به احمدآباد علت و موجب قانونی توانسته اند پیدا کنند؟ تا وقتی که اولیاً امور معتقد به قانون و دموکراسی نشوند این گونه کارها باید از امور جاری محسوب شود. اگر حرف بنده مسموع بود می گفتم فوراً آقای دکتر بقایی را با عذرخواهی آزاد و روزنامه [شاهد] را هم از توقیف خارج کنند و باعث نشوند افکار عمومی بیش از پیش از امکان اجراء قانون و عدالت در این مملکت مأیوس و فاصله ملت و دولت زیادتر شود.

از طرف دیگر باید عرض کنم آقایان از زندانی شدن دکتر بقایی و امثال ایشان نباید نگران باشند، زیرا اشخاصی که داعیه خدمت به مملکت دارند و خود را

سرباز راه آزادی می دانند باید طبعاً برای همه گونه فداکاری و از خود گذشتگی حاضر باشند. و آنچه به خاطر دارم همین آقای دکتر بقایی و رفقای ایشان هنگامی که در پشت تریبون مجلس نطق های آزادیخواهانه خود را به نفع مملکت و ملت ایراد می کردند، چنین روزهایی را پیش بینی می نمودند. البته آزادی و دموکراسی به آسانی به دست نمی آید.

ترک مال و ترک جان و ترک سر در ره محبوب اول منزل است.

حال فرض بفرمائید که برخلاف قضاوت عامه و برخلاف انصاف و عدالت دکتر بقایی را محکوم کنند و به این وسیله یکی از سربازان راه آزادی را از میدان مبارزه برکنار نمایند. این حکم و محکومیت چه وزنی در افکار عمومی خواهد داشت؟! محکومیتی که باید ملیون و آزادیخواهان از آن نهراسند، محکومیت در محکمه افکار عمومی است و خوشبختانه تا کسی سالک راه آزادی و دموکراسی است و در خیر و صلاح جامعه قدم می زند افکار عمومی او را محکوم نخواهد کرد.

اگر انتخابات طهران انشاءالله آزاد بود تأثیر این توقیف را در آرا آقای دکتر بقایی و رفقای ایشان ملاحظه خواهید فرمود و اگر هم خدای نخواستہ آرزوی ملیون در آزادی انتخاب به عمل نیامد توقیف و حبس دکتر بقایی و امثال او سنگ های شالوده بنای مشروطیت ایران خواهد بود و آنها باید مفتخر باشند که در پی افکندن کاخ رفیع آزادی سهم خود را پرداخته اند. در خاتمه از آقایان دکتر شایگان، ابوالفضل لسانی، دکتر شاهکار و دکتر محمدعلی هوشیار که وکالت آقای دکتر بقایی را پذیرفته اند صمیمانه تشکر می کنم. (۱)

روز بعد دکتر مصدق در نامه ای به جبهه ملی ایران خاطر نشان ساخت با وجود حکومت نظامی در تهران نمی تواند به آنجا بازگشت نماید. جبهه ملی درخواست کرده بود مصدق به تهران بازگردد، لیکن وی پاسخ داد:

حضرات آقایان محترم و همکاران عزیزم. از اینکه چند بار به بازگشت شهر دعوت فرموده اید و به واسطه وجود حکومت نظامی در طهران باز در احمدآباد مانده ام بسی متأسفم و حقیقت امر این است با وجود حکومت نظامی در حفظ حقوق ملت

ص: ۱۴۸

و صیانت آزادی های ملت هیچ نوع اقدامی نمی توان به عمل آورد. چه حکومت نظامی تعطیل عملی مشروطیت است و با وجود آن حقوق و آزادی هایی که به موجب قانون اساسی برای ملت شناخته شده، چنانکه به تجربه دیده ام کان لم یکن می شود. در ممالکی که دولت علاقمند به قانون اساسی و اجرای اصول مشروطیت است بر فرض لزوم حکومت نظامی ادامه پیدا نمی کند. ولی در این مملکت کافی است که دولت بهانه ای به دست آورد و به واسطه برقراری حکومت نظامی ماه ها و سالها مشروطیت را تعطیل کند... (۱)

در این مقطع تاریخی صفوف گوناگون و خطوط مختلف و بسیار پیچیده سیاسی در گیر در امر ملی شدن نفت مشهود نبود، همانطور که پیشتر هم گفتیم بین رهبران جبهه ملی از هر نظر تفاوت های اساسی وجود داشت. بقایبی همانطور که در مقاله شاهد او دیدیم اعتقادی به «موازنه منفی» نداشت، در آن روزگار جهان به دو بلوک شرق و غرب تقسیم می شد، بقائی در زمره افرادی بود که اعتقاد داشت حفظ منافع ایران در گرو اتحاد با بلوک غرب است؛ علت امر هم البته واهمه او از مسئله نفوذ کمونیسم بود که به مثابه شمشیر داموکلس از سوی اردوگاه سرمایه داری بر فراز سر سیاستمداران ایرانی نگه داشته می شد. بدیهی است که بقائی در این دیدگاه خود تنها نبود، در امریکا رئیس جمهور ترومن به بحثی به نام سیاست بی طرفی یا موازنه منفی همیشه به دیده تردید می نگریست، او بر این باور بود که دولتهای دنیا از دو حال خارج نیستند، یا با امریکا و سایر دول بزرگ جهان سرمایه داری هستند و یا در نقطه ای مقابل آنها طی طریق می نمایند.

در این میان مصدق گرچه در ابتدای امر به نقش آمریکا در حل و فصل مسئله نفت ایران خوشبین بود، اما بعدها که متوجه شد سیاست موازنه منفی او تا چه اندازه محافل دمکرات و جمهوریخواه امریکا هر دو را برآشفته ساخته، تا حدی تلاش کرد در سیاست خارجی خود و نگاه به مسائل جهانی تجدید نظر نماید. با همه این اوصاف بدیهی است که مصدق هرگز اعتقاد نداشت آمریکا باید جای انگلیس را در ایران اشغال کند، او هم مثل برخی پیشینیان خود و البته با تفاوت های بارز و آشکار فراوان با کسانانی

ص: ۱۴۹

حتی مثل قوام السلطنه، به قدرت امریکا به منزله نیروئی تعادل بخش بین شوروی و انگلیس می نگریست و نه چیزی بالاتر از آن. علت این اشتباه تاریخی در آن بود که مصدق گمان نمی برد امریکا در راستای حفظ منافع خود در ایران و تثبیت برتری اقتصادی و نظامی غرب در برابر اردوگاه شرق، منافع بلند مدت مردم ایران را قربانی نماید، زیرا اختلافات مقطعی اردوگاه غرب بر سر مسائلی از جمله ایران را خیلی جدی گرفته بود. بقایای، مصدق را تنها یک سکوی پرش به سوی قدرت می شناخت، مثل کاری که با قوام کرد. او تصور نمی کرد مصدق به علت کهولت سن تا پایان راه دوام آورد و لاجرم خود وی سکاندار عرصه سیاست ایران خواهد شد. این تفاوت دیدگاه های مصدق و بقایای از تفاوت وکلای مدافعی که برای بقایای در نظر گرفته شده بود شناخته می شود. در حالیکه برخی افراد خوشنام، که در نامه مصدق نام آنها آمده، وکالت بقایای را پذیرفته بودند، در اوایل بهمن ماه ۱۳۲۸ دکتر عیسی سپهبدی طی نامه ای پیشنهاد کرد بقایای از بین چهار نفر زیر یکی را به عنوان وکیل مدافع انتخاب کند: «۱- دکتر عبدالحسین خان علی آبادی استاد دانشکده حقوق، ۲- دکتر عالمی استاد دانشکده حقوق، ۳- تیمسار سرلشکر حسن ارفع (بازنشسته)، ۴- سرکار همردیف سروان اسدالله سپهبدی (بازنشسته).

البته موضوع ارفع را باید در ذهن خود حلای کرد ولی این موضوع یعنی معرفی او و پدرم [سروان سپهبدی] چندین وضعیت دارد. اولاً چون وضعیت کوشون [کذا: قشون] متزلزل است (۱) حضور ارفع در محکمه بزرگترین دندانی است که می توان به او [رزم آراء] نشان داد و گفتار و دفاع او درباره وقایع سوم شهریور و بارزانی (۲) و رویهمرفته در باب ارتش بزرگترین حجت و سند خواهد بود. حال می رویم سر خود ارفع: اگر قبول کرد که فبها و اگر قبول نکرد روش تو با او روشن خواهد شد. (۳)

سپهبدی در مورد پدرش خاطر نشان می کند که او شیخوخیت دارد و به دلیل اینکه دادرسان ارتش او را می شناسند، معرفی او به عنوان وکیل مدافع منافع زیاد دارد. اگر بقایای سروان سپهبدی را وکیل مدافع خود می کرد، در حقیقت دوست نزدیکش دکتر

ص: ۱۵۰

۱-۱. در این زمان رزم آراء ریاست ستاد ارتش را به عهده داشت.

۲-۲. ملا مصطفی بارزانی رهبر شورشیان کردستان عراق.

۳-۳. سپهبدی به بقایای، ۷/۱۱/۱۳۲۸، اسناد دکتر عیسی سپهبدی، کارتن ۱۶۸ _ N، ش ۸۲ _ ۱۲۲.

عیسی سپهبدی از پشت پرده دفاع او را بر عهده می گرفت. لیکن شخص سپهبدی هم مایل بود که ارفع پای در میدان گذارد. پیوند بقایی و سپهبدی با ارفع مسئله ساده ای نیست. این رابطه و اهمیت آن را بعدها بیشتر خواهیم شناخت. سرلشکر حسن ارفع، که در رقابت با رزم آراء چند بار از طرف شاه به سمت رئیس ستاد ارتش انتخاب شد، رهبر حزب آریا بود که برخی از اعضای آن از عوامل حزب سومکای (۱) داوود منشی زاده بودند. البته رهبر اسمی حزب هادی سپهر بود. ارفع در منزل خود تعدادی از افسران نظامی را گرد می آورد که تعداد قابل ملاحظه ای از آنها افسران ارشد ارتش بودند. یکی از اینان حبیب الله دیهیمی بود که در سمت رئیس رکن ۲ ستاد ارتش به کار مشغول بود. مغز متفکر حزب آریا حسن اخوی (سرلشکر بعدی) بود و سرهنگ بهرام آریانا (منوچهری آن زمان و ارتشبد آریانای بعدی) هم در آن عضویت داشتند. این گروه متنفذ به ظاهر برای مقابله با خطر کمونیسم در ایران تشکیل شده بود و این مبارزه بزرگترین دغدغه آن گروه را تشکیل داد. ولی این پوششی بود که اهداف خود را به سود دربار پهلوی پیش می بردند. ارتشبد حسین فردوست در خاطراتش برای اخوی جایگاهی برجسته قایل است و او را از مهم ترین عوامل حوادثی می داند که منجر به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شد. سرلشکر ارفع و اخوی به بقایی تعلق خاطر داشتند و حتی در واپسین روزهای رژیم پهلوی به امید نخست وزیر شدن او فعالیت کردند. به هر حال سپهبدی می خواست به عنوان دفاع از بقائی، رئیس وقت ستاد ارتش یعنی رزم آراء را آماج حمله قرار دهد. حکومت نظامی هم به دستور رزم آراء و به دنبال قتل هژیر در تهران اعلام شده بود.

به هر حال اندکی بعد، بقایی تبرئه شد و به دنبال رهایی از بازداشت نامه ای خطاب به شاه که تازه از سفر امریکا بازگشته بود، در روزنامه شاهد منتشر کرد. در این نامه سرگشاده، بقایی اوضاع داخلی ایران را تشریح کرد، ضرورت تحول اساسی در دستگاه سیاسی را خاطرنشان نمود و موارد مختلف تخلف دولت را به شاه تذکر داد:

ص: ۱۵۱

۱- ۱. داوود منشی زاده فرزند ابراهیم منشی زاده از رهبران کمیته مجازات دوره مشروطه بود. حزب او سومکا نام داشت که مخفف سوسیالیسم ملی کارگران ایران است. سوسیالیسم ملی برگردانی است از ناسیونال سوسیالیسم که ایدئولوژی هیتلر و یارانش بود و مخفف آن هم به زبان آلمان «نازی» است. به عبارت بهتر منشی زاده وانمود می کرد حزبی است فاشیستی، لیکن این حزب در مدار شرکتهای فراملیتی فعالیت می کرد و از عوامل اصلی تشنج و آشوب در مقطع دهه های بیست و سی شمسی بود.

اکنون که اعلیحضرت شاه به سلامتی و میمنت از مسافرت طولانی مراجعت فرموده اند، مقامات مختلفه گزارش هایی راجع به جریان اوضاع در مدت غیبت ایشان به عرض رسانیده اند. ولی بطوریکه از سوابق امور به تجربه آموخته ایم بسیاری از حقایق را مسلماً گزارش دهندگان در پرده اختفا مستور داشته اند و یا اینکه برعکس جلوه داده اند. از نظر نمایندگی مردم و وظیفه روزنامه نگاری، خود را موظف می دانیم که بعضی از جریانات را به عرض اعلیحضرت برسانیم:

اعلیحضرت! در این کشور اشخاصی هستند که بعضی مقامات حساس را اشغال کرده اند و هر کار دلشان می خواهد می کنند. این اشخاص اینقدر جسور و بیشرم شده اند که حتی برخلاف منویات ملوکانه و وعده هایی که از طرف اعلیحضرت راجع به آزادی انتخابات داده شده بود رسماً در انتخابات مداخله کردند^(۱). در بعضی شهرستان ها اشخاص فرومایه و بد سابقه ای را به نام کاندید دولتی از صندوق بیرون آوردند^(۲) و در بعضی شهرستان های دیگر مقدمات همین خیانت را فراهم کرده اند.

در تهران مرتکب اعمالی شدند که امیدوارم تاکنون به استحضار خاطر مبارک رسیده باشد. پس از تمام تخلفات و تقلباتی که در انتخابات تهران به جای آوردند چون افتضاح کارشان بالا گرفت مجبور شدند انتخابات تهران را ابطال نمایند ولی هیچ تعقیبی از کسانی که در انتخابات مرتکب تقلب و جعل شده بودند، نکردند.

بقایبی در ادامه دستگیری نمایندگان اقلیت دوره پانزدهم را به جرم مشارکت در قتل هژیر خاطر نشان کرد و تبعید «بزرگترین مرد سیاسی وطن پرست ما یعنی دکتر مصدق» را به احمدآباد یادآوری نمود. او هم چنین از دستگیری خود مطلبی به میان آورد و اعلام کرد که قصد از دستگیری وی این بوده است «که مردم را از دخالت در امور اجتماعی» بترساند:

زیرا این شیادان به خوبی پی برده اند که اگر مردم به امور اجتماعی علاقمند شدند، اگر در کارها اظهار نظر و دخالت بکنند و مخصوصاً اگر همه مردم در رأی دادن

ص: ۱۵۲

-
- ۱-۱. این جملات اشاره به رزم آراست که او را متهم به مداخله در امر انتخابات می کردند.
 - ۲-۲. یکی از این افراد احمد دهقان مدیر تهران مصور بود که از حوزه انتخابیه خلخال به مجلس راه یافت، دهقان مردی بدنام شناخته می شد و بقائی هم علناً با وی خصومت داشت.

برای انتخابات شرکت کنند دیگر دست این دزدان اجتماعی خواه ناخواه از کارها کوتاه خواهد شد و دیگر نخواهند توانست در این کشور سواری کنند. دیگر نخواهند توانست که بیت المال را چپاول کنند. آقازاده ها و برادرزاده ها و دامادهای خودشان را به عناوین مختلف به اروپا و آمریکا بفرستند. دیگر نخواهند توانست از شرکت نفت دستور بگیرند و قرارداد الحاقی برای ما درست کنند. دیگر نخواهند توانست از قاچاقچی های خوزستان سهم بگیرند و موضوع آن را ماستمالی کنند.

بقایی نوشت هنگامی که «اعلیحضرت همایونی در آمریکا تشریف داشتید و آزادی و عدالت اجتماعی را در آنجا ملاحظه می فرمودید ما هم در زندان به عقل و شعور کسانی که ما را دستگیر کرده بودند می خندیدیم... راستی اعلیحضرتا! آیا در آمریکا به متهمین فحش می دهند و آن ها را در آگاهی کتک می زنند؟ آیا در آمریکا دستبند قبانی هنوز وجود دارد؟ آیا در آمریکا اشخاص را به جرم نوشتن مقاله محکوم به حبس می کنند؟»^(۱) تمام این جملات به رزم آراء اشاره داشت.

بقائی، سپهبدی و رزم آراء

در دوره ای که بقایی این مقاله را نوشت، دولت ایالات متحده آمریکا توجه بیشتری به ایران معطوف می داشت. از اواخر سال ۱۳۲۸ تعداد کارکنان سفارت آمریکا در تهران افزایش یافت و تعداد افسرانی که در ایستگاه «سیا» مستقر در سفارت آمریکا کار می کردند آشکارا بیشتر شد. در این زمان دکتر هنری گریدی، سیاستمدار برجسته ای که در دوره جنگ داخلی یونان سفیر آمریکا در آن کشور بود، به عنوان سفیر به تهران آمد. انتصاب گریدی زیرک و کارگشته به جای جان وایلی نشان از توجه روزافزون آمریکا به ایران داشت. سفیر سابق، جان وایلی، نسبت به رزم آراء رویه ای دوستانه داشت و بر این باور بود که برای مقابله با خطر کمونیسم و کنترل اوضاع ایران باید قدرت در دست او متمرکز شود. بقایی امیدوار بود با حضور گریدی در ایران این سیاست تغییر کند. او در نامه ای خطاب به گریدی و در خصوصیت با رزم آراء چنین نوشت:

آقای جان وایلی و همکارانشان که فریب تظاهرات ریاکارانه یک فرد نظامی را که

ص: ۱۵۳

۱-۱. دستنوشته بقایی خطاب به شاه بی تا، مجموعه اسناد ملی شدن نفت، کارتن ۴۸ _ N، ش: ۲۲/۴۸ _ ۲۱۹.

هر روز در دامان یک سیاست خارجی است خورده بودند، با تمام قدرت خود به نفع دیکتاتور آینده ایران در امور داخلی ما مداخله می کردند و بدون پروا برای روی کار آوردن این فرد نظامی که از نظر ضدیت با آزادی، بی اعتنایی به افکار عمومی، مخالفت با مصالح ملت و نادرستی خود را به خوبی به ملت ایران معرفی نموده و کوس رسوایی او بر سر بازار زده شده است فعالیت نموده از هیچ توصیه و تقویت خودداری نمی نمودند.»(۱)

بقائی نوشت رزم آراء چه خیانتی به مردم ایران انجام داده است؟ او همسو با باند سرلشکر حسن ارفع، رزم آراء را به شدیدترین وجه ممکن آماج حمله قرار داد.

این مطالب ضمن اینکه خصومت بقائی را به هر دلیلی علیه رزم آراء نشان می دهد، حسن نظر مقدماتی وی را نسبت به سیاستهای منطقه ای آمریکا هم به نمایش می گذارد، با این توضیح که در آن مقطع تاریخی کمتر رجل سیاسی بود که در این حسن نظر با او اشتراک نداشته باشد. بقائی خود می گوید با این وصف او برای اینکه بهانه ای به دست توده ای ها ندهد، در روزنامه شاهد گاه نام آمریکا را در ردیف انگلیس و شوروی می آورد.

در آغاز سال ۱۳۲۹ اقلیت منسجمی از نمایندگان جبهه ملی ایران در مجلس حضور داشت. به دنبال انتخابات مجدد شهر تهران مصدق و بقایی به عنوان نمایندگان اول و دوم به مجلس راه پیدا کرده بودند. ساعد از پست نخست وزیری کنار گذاشته شده و رجبعلی منصور به جای او گمارده شده بود. هدف از روی کار آوردن منصور، تصویب لایحه الحاقی گس - گلشائیان بود. به زودی کمیسیون نفت به منظور بررسی پرونده نفت و اظهار نظر درباره آن و ارسال نتیجه مطالعات به مجلس تشکیل شد. اما منصور نیز نتوانست کاری از پیش ببرد.

بقایی از زمان استیضاح دولت ساعد اختلاف خود را با رزم آراء علنی کرده و در حقیقت به بهانه استیضاح لبه تیز حملات را متوجه رئیس ستاد ارتش نموده بود. در این زمان جرال دوهر، مأمور عالیرتبه اطلاعاتی آمریکا که در پوشش وابسته عشایری سفارت آمریکا کار می کرد، با بقایی ملاقات نمود. روزی دکتر حسین فاطمی، که آن ایام

ص: ۱۵۴

۱- ۱. بقایی به هنری گریدی، اوایل سال ۱۳۲۹، اسناد روابط با آمریکائیان، کارتن ۱۱۰، ش: ۷۵ - ۱۲۸.

مدیریت باختر امروز را داشت و به آمریکایی ها با نظر مساعد می نگریست، از بقایی به طور خصوصی دعوت کرد یک روز بعد از ظهر به منزلش برود. در منزل فاطمی، بقایی، دوهر را با دو آمریکایی دیگر ملاقات کرد. هدف از این ملاقات زمینه چینی برای نخست وزیری رزم آراء بود. بقایی مدعی است که مدت ها بعد از این هدف اطلاع پیدا کرد. آمریکایی ها به خوبی می دانستند اگر بقایی با این امر موافقت کند خواهد توانست نظر موافق جبهه ملی را نیز به دست آورد. دوهر وجوه مثبت رزم آراء را برشمرد. بقایی بخشی از سخنان او را تأیید کرد لیکن معایب رزم آراء را نیز تذکر داد. از نظر او نخست وزیری رزم آراء زمینه را برای دیکتاتوری نظامی مهیا می کرد. بقایی آشکارا با نخست وزیری رزم آراء مخالفت کرد.

رزم آراء ساده لوحانه کوشید تا سپهبدی برادر همسر خود را واسطه بین خویش و بقایی قرار دهد تا شاید از این طریق نظر موافق بقایی جلب شود. رزم آراء نمی دانست سپهبدی خود عامل اصلی تحریک بقایی علیه اوست. روز شنبه ۲۰ خرداد ۱۳۲۹، حوالی ظهر، از ستاد ارتش به سفارت فرانسه تلفن شد و سرهنگ غضنفری، منشی مخصوص رزم آراء، با سپهبدی صحبت کرد. گفته شد: «تیمسار رئیس ستاد تقاضا کرده اند سرکار [سپهبدی] در ظرف امروز یا فردا چند دقیقه نزد ایشان تشریف بیاورید.» سپهبدی قول داد که «با کمال میل» عصر یکشنبه ساعت ۶ بعد از ظهر به ملاقات خواهد رفت. سپهبدی گزارش مشروح این ملاقات را چنین به اطلاع بقایی رسانیده است:

روز یکشنبه ۲۱ خرداد ساعت ۶ و پنج دقیقه تا به ستاد رسیدم سرهنگ غضنفری فوراً از اطاق خودش، که معمولاً محل انتظار اصحاب ملاقات می باشد، بیرون آمد و در همان راهرو با کمال احترام و صمیمیت مرا به اطاق انتظار رئیس ستاد هدایت کرد... سرهنگ میرافضلی که با من سابقه آشنایی داشت و یک سرگرد منتظر بودند. میرافضلی برای خداحافظی آمده بود برود فرنگ. به محض اینکه نشستم غضنفری حضور مرا اعلام کرد. تیمسار تمام قد در جای خود مثل ملاقات های سابق برخاست و با تبسم از من پذیرایی کرد. شاید یک ذره اضطراب هم در قیافه او هویدا بود. من هم خیلی کم مضطرب بودم. فشار دست متوسط و ملایم بود. (در جلسات قبل اتفاق افتاده بود که با فشار محکم دست وی مواجه شوم.) مثل معمول

روی صندلی دست چپ نشستیم. با تبسم احوالپرسی [کرد.] احوال خانم و بچه‌ها را پرسید. (۱) از طرف من اظهار تعارفات به عمل آمد. هر دو خونسرد بودیم و هیچ‌گونه اضطراب و التهابی نداشتیم.

بلافاصله عنوان کرد، اینکه مزاحم سرکار شدم برای این بود که کلنل شاونن (۲) دو سه روز پیش اینجا بود و اظهار کرد که اخیراً با آقای دکتر سپهبدی مواجه شدم خیلی صحبت از دیکتاتوری تیمسار می‌کرد. می‌دانید کلنل شاونن بامن دوست است! این بود که دلم خواست _ چون شما را دوست دارم و به شما ارادت دارم _ قدری با شما صحبت کنم (با حال تبسم و خنده). من گفتم بلی، گاه گاهی کلنل شاونن از اطاق من عبور می‌کند و از اوضاع می‌پرسد، با هم صحبت می‌کنیم. در جریان قتل دهقان (۳) یک دفعه صحبت کردیم او گفت چه دلیل دارد که در افکار عمومی همه چیز را به تیمسار نسبت می‌دهند و در خیال او فکر دیکتاتوری را قوت می‌دهند. من هم اظهار نظرهایی کردم ولی درباره دیکتاتوری تیمسار اظهار بخصوصی نکردم. گفت بلی مطلب همین است. دوستان شما هم کاملاً درباره من اشتباه می‌کنند و من همین را می‌خواهم تصریح کنم.

من گفتم البته مراتب ارادت من به تیمسار همان است که بود و از لحاظ شخص به شخص همان عوالم قدیم سمپاتی باقی است. ولی می‌دانید که من از لحاظ کار سیاسی یک نسبت نزدیکی با آقای دکتر بقایی پیدا کردم و چون به ایشان عرض کرده بودم که تیمسار اظهار علاقه به دیدار من فرموده اند به من گفته اند که مطلب را حضورتان تصریح کنم:

اول اینکه جلسه ملاقات روی زمینه سمپاتی صورت گرفت و خاتمه یافت. من با کسی که آنتی پاتی داشته باشم هیچ وقت راضی به ملاقات او نمی‌شوم. مخصوصاً

ص: ۱۵۶

۱-۱. همسر اول سپهبدی خواهر دکتر شمس‌الدین امیرعلائی و همسر دوم وی که سالها بعد از کودتای ۲۸ مرداد با او ازدواج کرد و اساساً دانشجویش بود، خواهر برادران بزرگمهر بود. همسر دوم وی چند سالی بعد به بیماری سرطان درگذشت.

۲-۲. ظاهراً وابسته نظامی سفارت فرانسه در تهران.

۳-۳. احمد دهقان مدیر تهران مصور که به طرز مشکوکی به قتل رسید و حسن جعفری را عامل قتل او اعلام کردند. در مورد حوادث مرتبط با این قتل نک: ابوالقاسم تفضلی: بیگناهی که به دار آویخته شد، (تهران: دفتر ادبیات داستانی حوزه هنری، ۱۳۷۴).

اگر با او در مبارزه سیاسی و اصولی باشم (تذکر راجع به دکتر اقبال). به همین دلیل سمپاتی با تیمسار ملاقات حاصل شد ولی با خودمان عهد و پیمان کرده بودیم که این ملاقات را افشاء نکنیم. من (یعنی دکتر بقایی) گله شدید از تیمسار دارم که این موضوع را افشاء فرموده اند زیرا دیهیمی (۱) دو سه مرتبه این موضوع را به روی ما آورده و ما کتمان کرده ایم.

نکته دوم اینکه من (یعنی دکتر بقایی) به تیمسار به عنوان شخص به شخص هیچ گونه آنتی پاتی ندارم و حتی عقیده دارم برای کار نظامی و اداره ارتش ایران، همانطور که معروف است، هیچ افسر ارشدی نمی تواند با تیمسار رقابت کند. ولی در زمینه اصولی می دانید که من اعلام کرده ام «برای آزادی قیام کرده ایم» و روی همان زمینه صحبت های استیضاح من با تیمسار مبارزه اصولی دارم. من فطرتاً از حکومت دیکتاتوری نظامی و ضد آزادی بدم می آید و با آن می جنگم و این رویه که تا به حال ملاحظه کرده اید با شدت ادامه خواهد یافت و پرونده آن با پرونده سمپاتی شخصی جداست. تا روزی که تیمسار می خواهید از حدود وظایف نظامی تجاوز کنید و نخست وزیر شوید و حکومت را به دست بگیرید من این را مخالف آزادی می دانم. زیرا اگر تیمسار آمدند ناگزیر برای برقراری نظم و اوضاع کارهای تند و خلاف آزادی خواهد کرد که جنبه دیکتاتوری خواهد داشت.

در ضمنی که مطلب اول یعنی افشای ملاقات را طرح می کردم تیمسار قدری تغییر حالت در قیافه داد و بعد از تقریرات کامل من شروع به صحبت کرد و گفت: نه، من به شما راست می گویم، ملاقات را افشاء نکرده ام. دیهیمی ممکن است بو برده باشد و به شما یک دستی زده است. من که عادت دارم همه چیز را به اعلیحضرت می گویم این موضوع را حتی به ایشان عرض نکردم. دلیل نداشت جای دیگر بگویم. نخیر مطمئن باشید من [\(۲\) Coungre](#) را نشکسته ام و دلیل ندارد به شما دروغ بگویم.

و اما درباره قسمت دوم. حالا که خودتان صحبت کردید من عرض می کنم همین

ص: ۱۵۷

-
- ۱- ۱. حبیب الله دیهیمی رئیس دفتر نظامی شاه و از فرماندهان رکن دوم ستاد ارتش که با رزم آراء به شدت مخالف بود و در طیف ارفع قرار داشت.
 - ۲- ۲. عهد، پیمان، میثاق.

جا اشتباه است. اگر منظور شما خدمت به مملکت است من هم همین هدف را دارم. البته ملاحظه می فرمائید که وضع فعلی به هیچ وجه قابل دوام نیست و رو به انقلاب می رویم و انقلاب حتماً به نفع روس ها است. من هم تلاش می کنم. البته من چندان مهم نیستم ولی می دانید که اسمی در اسم ها دارم و شاید اول هدف انقلاب شوم. بنابراین من اگر می خواهم حکومت کنم برای اصلاح است. من برنامه دارم و می گویم باید تحول بشود؛ سه تحول: تحول اداری، اتونومی (۱) در شهرستان ها به دست مردم، تحول اقتصادی، تحول سیاسی. شما و دوستانتان در اشتباهید. موضوع دیکتاتورشیپ نیست، موضوع لیدرشیپ است. یک کسی می خواهد جلوی بی نظمی را بگیرد و بی اعتدالی را حذف کند. بله، من هم در همان مملکتی که شما درس خوانده اید [فرانسه] درس خوانده ام. صحبت روی منطق و استدلال است. ما با هم بیشتر می توانیم تفاهم داشته باشیم و شما نمی توانید با احمدی گفت و شنود کنید. مبارزه شما با مبارزه آتش (۲) فرق دارد. آتش برای احمدی و نیکپورها (۳) و به پول آنها می جنگد و شما بدون اینکه خودتان تشخیص دهید به نفع آنها می جنگید چون شما آنها را می دانم نمی بینید. آنها یعنی ۱۵۰ نفر از آمدن من می ترسند زیرا بی اعتدالی آنها و بی کفایتی دولت ها که از آنها طرفداری می کنند از من می ترسند و می دانند که من به کار آنها خاتمه خواهم داد.

انگلیس ها و آمریکایی ها که به من اقبال کردند برنامه مرا پسندیده اند و مرام مرا می دانند. آنها دیگر دیکتاتورشیپ نمی پسندند. رل من این است که هدایت کنم (لیدر شیپ). آنها یک کسی را می خواهند [که] نظم و انتظام بدهد. شما بگوئید که می خواهد این کار را بکند؟ دکتر مصدق بکنند؟ یا دیگری؟ اگر کسی را معرفی می کنید که بتواند، من هم به دنبال او خواهم آمد. من طرفدار نظم هستم، مخالف آزادی نیستم. مجلس باید بماند. اقلیت محترم است.

در هر صورت این خواهد شد. من باید بیایم و من با جوان های تحصیل کرده کار

ص: ۱۵۸

۱- ۱. اتونومی به معنی خودمختاری است ولی منظور رزم آراء اداره امور شهرهای ایران به دست اهالی همان شهر است، به عبارت بهتر او تشکیل نوعی انجمن ایالتی و ولایتی را مورد بحث قرار می داد.

۲- ۲. روزنامه آتش به مدیریت مهدی میراشرفی که به شدت علیه رزم آراء فعالیت می کرد و شخص میراشرفی از یاران نزدیک بقائی بود.

۳- ۳. نیکپور نائینی مدیر روزنامه خبر.

خواهم کرد. با احمدی ها و نیکپورها خواهم جنگید. آن وقت آقایان باید بیائید از من معذرت بخواهید. چون من نظر و فکر شما را انجام خواهم داد و هنگامی که احتمال دادم و پیش رفتم دیگر خود به خود دکتر مصدق، دکتر بقایی وجود نخواهد داشت.

نخیر! من نمی خواهم شاه بشوم، دیکتاتور بشوم. ملاحظه کردید و می کنید که مبارزه آتش و مبارزه شما و ادعای شما در شاه هیچ تأثیری نکرد و خودش موافق است باید از انقلاب جلوگیری کرد و باید این وضع اصلاح شود. من با استدلال و منطق صحبت می کنم و شما می توانید مرا بفهمید. همه بیائید بنشینید صحبت کنیم. اگر کسی را معرفی کردید من هم دنبال او می آیم.

ساعت هفت و ربع کم غضنفری آمد گفت دکتر [عبدالاحسین] راجی می گویند به من ساعت شش و نیم وقت دادید. تیمسار گفت به او بگوئید الان که ملاقات من با دکتر تمام شد ایشان تشریف بیاورند.

در آخر دوباره گفت خدمت آقای دکتر بقایی سلام برسانید بگوئید من ملاقات با شما را افشاء نکردم (دوباره هم تکرار) من عادت دارم همه چیز را به اعلیحضرت می گویم و این موضوع را به ایشان هم نگفتم. دلیل ندارد به جای دیگر گفته باشم. و از سرکار [سپهبدی] خیلی متشکرم که به دیدن من تشریف آوردید. خدمت خانم سلام مرا برسانید. تمام قد بلند شد. من هم تشکر کردم و گفتم با دکتر بقایی راجع به این موضوعات مصاحبه مفصلی خواهم کرد. (وعده جواب ندادم و یا ملاقات دیگری ندادم) با تبسم این دفعه دست مرا محکم فشرد و من بیرون آمدم.

سپهبدی بقیه سخنان رزم آراء به این شکل شرح می دهد:

«شما چرا از نظامی می ترسید؟ اتفاق افتاده است که وزیر خارجه آمریکا نظامی بوده و وزیر دفاع ملی بوده. مگر نظامی نمی تواند کار دیگر بکند؟ بفرمائید من لباس سیویل هم می پوشم. از زیر کتابچه یک عکس قشنگ با لباس سیویل مشکی، پیراهن آهاری و پاپیون سیاه با نشاط و خنده بیرون آورد به دست من داد (مثل بچه ای که از یک اسباب بازی ذوق بکند). در ضمن من گفتم من تیمسار را با لباس سیویل دیده ام وقتی بر کنار بودید. [گفت:] بلی من لباس سیویل هم می پوشم. (می شود حدس زد که با این لباس شب ضیافت یکی از سفارتخانه ها که به موفقیت او شامپانی خورده اند حضور

داشته است و لباس نخست وزیری او خواهد بود.)

تبصره: هیچ راجع به روزنامه [شاهد]، به مفاد مقالات [آن روزنامه]، به قتل دهقان و بحث تحلیلی که امضاء کرده بودم اشاره ای نشد. به هیچ وجه.»^(۱) شاید باز هم لازم به توضیح باشد که خواهر دکتر عیسی سپهبدی همسر رزم آراء بود، یعنی وی برادر همسر رزم آراء به شمار می آمد.

در این مقطع از تاریخ ایران رزم آراء با شعار مبارزه علیه هزار فامیل و فساد اقتصادی با حمایت آشکار جناحی در سفارت آمریکا برای تصدی منصب نخست وزیری در تکاپو بود، شخص شاه بیش از همه از این تکاپوها می هراسید. شاه از رزم آراء که در زمان نخست وزیری قوام و مسئله آذربایجان ریاست ستاد ارتش را بر عهده داشت، می هراسید؛ اساساً شاه از هر مرد قدرتمندی که می توانست کشور را اداره کند هراس داشت و به همین دلیل برای اینکه چنین شخصی موفق نشود در راه او سنگ می انداخت هر چند اغلب اوقات این سنگ اندازی به زیان شخص او تمام می شد. روز پنجم تیرماه ۱۳۲۹، در حالیکه حدود دو هفته از مذاکرات رزم آراء با بقایی از طریق سپهبدی می گذشت، دولت منصور به شکل غیرمنتظره و بی سابقه ای استعفا داد. چند ساعت بعد رزم آراء کابینه خود را معرفی کرد و طی سخنانی تلویحاً گفت که به نظارت خود بر ارتش هم چنان ادامه خواهد داد. نخست وزیری رزم آراء درست همزمان بود با حمله کره شمالی به کره جنوبی و آغاز جنگ کره که تا حدود سه سال بعد ادامه داشت. تصور بر این بود که یک نظامی اگر در ایران قدرت را به دست گیرد، می تواند نظم و آرامش را برقرار سازد و مانع از تکرار تجربه کره شود. آلیون راس، خبرنگار نیویورک تایمز، گزارش داد اگر در کره جلو روس ها گرفته شود و در برابر شوروی بخواهد از حزب توده برای وارد کردن ضربه متقابل در ایران استفاده کند، رزم آراء تنها کسی است که می تواند جلو آنها را سد کند: «در این نکته شکی نیست که اگر اوضاع ایجاب کند رزم آراء لایق آن است که برای جلوگیری از متلاشی شدن و تجزیه حکومت ایران حکومت دیکتاتوری برقرار کند.»^(۲)

دکتر هنری گریدی، که از ۱۵ خرداد ۱۳۲۹ به جای جان وایلی منصوب شد،

ص: ۱۶۰

۱- ۱. سپهبدی به بقایی، بی تا، مجموعه اسناد سپهبدی، کارتن ۱۶۸ _ N، ش: ۱۰۳ _ ۱۲۲.

۲- ۲. باختر امروز، ش ۲۷۹، مورخه ۱۳۲۹/۴/۱۸.

برخلاف تصور یا آرزوی بقایی، دولت رزم آراء را مورد حمایت قرار داد. او در مصاحبه ای مطبوعاتی در یونان اعلام کرد آمریکا در صورتی به ایران کمک نظامی خواهد داد که دولتی مورد تأیید آن کشور در ایران استقرار پیدا کند. گریدی در یونان صاحب اختیاراتی مشابه اختیارات ژنرال مک آرتور در ژاپن بود و تعیین سیاست دولت یونان حتی عزل و نصب نخست وزیر و وزرا توسط او انجام می گرفت. باختر امروز گزارش داد گریدی قبل از اینکه استوارنامه خود را تقدیم شاه کند سخنان تندی علیه وی گفته و خاطرنشان ساخته بود که شاه نباید در سیاست داخلی کشور دخالت کند.^(۱) این نکته پرده از مخالفت های بقائی و دیگر یاران او علیه رزم آراء بر می دارد. در همین جا باید افزود که مخالفت با رزم آراء منحصر به بقائی نبود، در آن زمان هر گروه و جناحی از موضع خاص خود رزم آراء را آماج حمله قرار می داد: عده ای از این مخالفین در دربار به سر می بردند، اینان از بیم آنکه مبادا رزم آراء با حمایت امریکا قدرت مطلقه شاه را محدود سازد با او مقابله می کردند، در این مقابله خواهر دو قلوبی شاه یعنی اشرف پهلوی البته نقش درجه اول را داشت. گروه دوم مخالفین کسانی مثل همین بقائی بودند که از موضع حمایت از قدرت شاه علیه رزم آراء وارد گود شدند. گروه سوم کسانی بودند که تصور می کردند نخست وزیری رزم آراء عاملی خواهد بود برای جلوگیری از حل و فصل نهائی مسئله نفت، دکتر مصدق در بین این دسته از مخالفین قرار داشت. گروه چهارمی هم در این بین وجود داشت که عبارت بود از نیروهای جمعیت فدائیان اسلام به رهبری سید مجتبی میرلوحی مشهور به نواب صفوی. غیر از اینان باید از مجمع مسلمانان مجاهد نام برد که به واقع انشعابی بود از جمعیت فدائیان اسلام، رهبری اینان به دست شمس قنات آبادی بود که از او با عنوان آقا شمس یاد می شد. این گروه اخیر البته با دربار از سوئی و گروه دکتر بقائی از طرف دیگر ارتباط سازمان یافته داشتند.

شعار اصلی رزم آراء مبارزه با فساد و ارتشاء بود، این شعار از سوی حزب حاکم امریکا یعنی حزب دمکرات حمایت می شد. بدیهی است که در رأس مفسدان اقتصادی گروهی قرار داشتند که به هزار فامیل ارتباط داشتند و پیوند آنها همه به نوعی به دربار

ص: ۱۶۱

منتهی می شد. مبارزه با فساد اقتصادی شرط امریکا برای اعطای کمکهای فنی به ایران بود. گفته می شد باندهای هزار فامیل به مشابه چاهی هستند که تمام امکانات کشور را می بلعند، پس باید دست اینان را کوتاه کرد تا بودجه ها و کمکها در جای خود هزینه شوند. رزم آراء به محض اینکه قدرت را به دست گرفت، هیئتی را مأمور کرد تا کارمندان دولت را طبقه بندی نمایند، افراد فاسد و ناشایستی که می بایست از خدمات دولتی اخراج شوند مشمول «بند ج» قرار می گرفتند. از طرف دیگر ویلیام داگلاس قاضی عالیرتبه آمریکایی، که با بقایی نیز ملاقات کرده بود، در ملاقاتی با شاه ضرورت اصلاحات ارضی را مورد تأکید قرار داد. گفته می شود که داگلاس برای شناسایی مناطق عشایری ایران به منظور آمادگی برای شرکت در یک جنگ احتمالی علیه شوروی وارد ایران شده بود.^(۱) تردیدی نیست که تشکیل دولت رزم آراء محصول توافق هیئت های حاکمه آمریکا و انگلیس بود و تردیدی نیست که اگر رزم آراء لایحه الحاقی را می پذیرفت سلطه بلامنازع شرکت نفت انگلیس و ایران هم چنان حفظ می شد. رزم آراء به سرعت دریافت که امکان اجرای قرارداد الحاقی گس - گلشائیان در آن برهه تاریخی غیر ممکن است، او بر این باور بود که البته اداره تأسیسات عظیم نفت به دست نیروهای داخلی هم امری است محال؛ زیرا کارشناسان ذی ربط وجود نداشتند. درست در این شرایط بود که طرح تنصیف عواید نفتی به شکل پنجاه پنجاه که از سوی شرکتهای امریکائی در ونزوئلا و عربستان سعودی در حال انجام بود، مورد قبول ضمنی انگلیسیها هم واقع شد. مذاکرات رزم آراء با انگلیسیها در حال نتیجه دادن بود، اما نکته این است که طرف انگلیسی همچنان اصرار داشت قرارداد الحاقی در صدر اولویت های دولت قرار گیرد، دولت امریکا در وحشت از بحث ملی شدن نفت که کلیه قراردادهای شرکتهای امریکائی را هم زیر سؤال می برد، تلاش نمود تا طرح پنجاه پنجاه را پیش برد. اما موضوع این است که رزم آراء به دلیل فضای سنگین ناشی از شعار ملی شدن نفت، نخواست یا نتوانست به موقع این موافقت را به اطلاع نمایندگان مجلس برساند.

در چنین فضایی مبارزه فراکسیون اقلیت مجلس با رزم آراء آغاز شد و به استیضاح دولت او کشید. در ۴ آذر ۱۳۲۹ نمایندگان جبهه ملی ایران پیشنهاد زیر را برای تصویب

ص: ۱۶۲

به کمیسیون نفت مجلس فرستادند: «به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تأمین صلح جهانی امضاء کنندگان ذیل پیشنهاد می‌نمائیم که صنعت نفت ایران در تمام نقاط کشور بدون استثنا ملی اعلام شود. یعنی تمام عملیات اکتشاف، استخراج، و بهره‌برداری در دست دولت قرار گیرد. حائری زاده، اللهیار صالح، دکتر شایگان، دکتر محمد مصدق، حسین مکی» (۱). به طوری که می‌بینیم در این اسامی نام بقائی دیده نمی‌شود. این دومین باری بود که بحث ملی شدن نفت ایران مطرح می‌شد: بار نخست توسط غلامحسین رحیمیان نماینده قوچان در مجلس چهاردهم این بحث به میان آمد اما در آن زمان به دلایل عدیده چندان جدی گرفته نشد و بار دوم در همین مجلس شانزدهم که به جد تعقیب گردید.

به دنبال این نامه، کمیسیون نفت مجلس به ریاست مصدق قرارداد الحاقی گس _ گلشائیان را برای استیفای حقوق ملت ایران کافی ندانست و مخالفت خود را با آن اعلام کرد (۲). به زودی نامه ای با امضای مکی، بقایی، اللهیار صالح و عبدالقدیر آزاد به کمیسیون نفت فرستاده شد که در آن آمده بود:

امضاء کنندگان ذیل پیشنهاد می‌نمائیم گزارش کمیسیون نفت به شرح ذیل اصلاح گردد: مجلس شورای ملی قرارداد الحاقی گلشائیان _ گس را کافی برای استیفای حقوق ایران نمی‌داند و با اعلام مخالفت با آن تنها راه استیفای حقوق ایران را در ملی شدن صنایع نفت تشخیص می‌دهد. بنابراین تصویب می‌نماید که کلیه عملیات استخراجی و اکتشاف و بهره‌برداری و اداره نفت در سراسر کشور منحصراً در دست دولت قرار گیرد (۳).

به منظور جلوگیری از تصویب لایحه ملی شدن صنعت نفت، غلامحسین فروهر، وزیر دارایی کابینه رزم آراء، تلاش‌هایی انجام داد و شخص رزم آراء خطاب به طرفداران ملی شدن نفت گفت که آنها حتی نمی‌توانند یک کارگاه آفتابه سازی (۴) را اداره نمایند، پس چگونه می‌توانند نفت را استخراج و ملی کنند. این بار هم رزم آراء با شرکت نفت

ص: ۱۶۳

۱-۱. حسین مکی، کتاب سیاه، (تهران: نشر ناشر، ۱۳۶۲)، ص ۲۵۰.

۲-۲. همان، ص ۲۵۱.

۳-۳. دستنوشته‌های مظفر بقایی، مجموعه اسناد بقایی، کارتن ۱۳۷ _ ۸۱، ش: ۱۳۷ _ ۵۷، مهر ۱۳۲۹.

۴-۴. رزم آراء واژه لوله‌نگ را به کار برد که همان آفتابه است.

محرمانه وارد گفتگو شد. وقتی فشار افکار عمومی برای ملی شدن اوج گرفت و هنگامی که امریکائی‌ها از این شعار وحشت زده شدند، اهرمهای فشار مضاعفی علیه شرکت نفت انگلیس و ایران به کار گرفته شد که امریکائیها در آن نقش اساسی داشتند. سرانجام انگلیسی‌ها حاضر شدند مثل شرکت آرامکوی آمریکا که نفت عربستان را به شکل ۵۰-۵۰ استحصال می‌کرد با ایران وارد گفتگو شوند و حتی پنج میلیون پوند به ایران وام دهند تا از عواید آتی نفت پرداخت گردد. اما رزم آراء همانطور که گفتیم این پیشنهاد را به موقع به مجلس اطلاع نداد. سرفرانسیس شپرد، سفیر انگلیس در ایران، از اینکه رزم آراء پیشنهاد شرکت نفت را مبنی بر علنی کردن قرار جدید به اطلاع مردم نرسانیده، برآشفته شده بود. (۱) دکتر گریدی پیشنهاد کرد حاضر است در مورد عواید نصف نصف شرکت نفت بین انگلیس و ایران وساطت کند، اما شرکت نفت انگلیس خود پیشدستی کرد و پیشنهاد مزبور را به رزم آراء داد. روز چهاردهم اسفند رزم آراء برای اینکه نمایندگان مجلس را قانع سازد که با طرح او موافقت نمایند به مجلس رفت. او توضیح داد هدف اصلی اش به واقع همان چیزی است که طرفداران ملی شدن نفت می‌خواهند، اما مسئله این است که از نظر کارشناسی و مالی اجرای طرح ملی شدن نفت غیر ممکن است. از نظر کارشناسی ایران نیروی متخصص چندانی برای اداره تأسیسات عظیم نفت ندارد و از نظر مالی هم چیزی در بساط نیست و دولت عملاً ورشکسته است. او تقاضا کرد طرح تنصیف عواید نفتی به مدت مثلاً ده سال اجرا گردد و از این طریق هم به عواید کشور افزوده شود و هم اینکه در این فاصله نیروهای کارشناس تربیت شوند تا بتوانند طرح ملی شدن نفت را اجرا سازند. مجلس البته با این طرح مخالفت کرد، خبر این مذاکرات به سرعت به سرفرانسیس شپرد سفیر کبیر انگلیس در تهران رسید، او از این اظهارات رزم آراء به شدت برآشفته شد. به هر حال قبل از اینکه این پیشنهاد یعنی تنصیف عواید نفتی بین ایران و شرکت نفت انگلیس و ایران صورت عمل به خود گیرد، رزم آراء در روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ در مسجدشاه به ضرب گلوله خلیل طهماسبی، عضو جمعیت فدائیان اسلام، به قتل رسید. این قتل همه را خلع سلاح کرد و وحشتی بی سابقه در صفوف آن دسته از نمایندگان مجلس که

ص: ۱۶۴

مخالف ملی شدن نفت بودند به وجود آورد. جبهه ملی به نوعی از این قتل استقبال نمود و خلاصه اینکه فردای قتل رزم آراء کمیسیون مخصوص نفت به اتفاق آراء ملی شدن نفت را در ایران تصویب و به مجلس شورای ملی تقدیم کرد. مجلس این پیشنهاد را در ۲۴ اسفند ۱۳۲۹ تصویب و در ۲۹ همان ماه مجلس سنا نیز آن مصوبه را تصویب نمود. در تصویب این لایحه البته قتل رزم آراء نقش اساسی داشت که جرأت نمایندگان را از مخالفت با اصل ملی شدن زایل نمود. پیش از این بقایی در میتینگ که به مناسبت رأی کمیسیون نفت و در دفاع از آن تشکیل شده بود، سخنرانی کرد و از جمله گفت: «من از دستجاتی که با ما در این میتینگ باعظمت شرکت کرده اند تشکر می کنم، مخصوصاً از آقای [محمد رضا] جلالی نائینی (۱)، مدیر روزنامه کشور، که همیشه محل خود را در اختیار ما گذاشته است.» (۲)

از آن طرف با قتل رزم آراء بهای سهام شرکت نفت انگلیس و ایران تنزل کرد. سهام شرکت نفت یک چهارم از قیمت عادی پائین تر آمد و چون دولت بریتانیا بخش اعظم این سهام را در تملک داشت، میلیون ها پوند متضرر شد. (۳)

در سالهای منتهی به جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، بقائی همیشه تأکید می کرد بدبختیهای ایران از نفت ریشه می گیرد و از مسلمانان و اقلیت های دینی دعوت می کرد در این راه تلاش نمایند و مانع استمرار این وضع شوند. (۴) اسناد نشان دهنده این واقعیت هستند که بقائی از طرق مختلف فعالیتهای داخلی شرکت نفت را کنترل می کرد و منابع وی اطلاعات لازم را برایش فراهم می کردند. (۵) این تلاشها در سراسر دوره ملی شدن نفت موجود بود؛ باید اذعان کرد که بقائی اطلاعاتی درجه اول از تحرکات شرکت نفت در این دوره در اختیار داشت.

این اطلاعات منحصر به شرکت نفت نبود بلکه دوستان وی در شرکتهائی مثل راه

ص: ۱۶۵

۱-۱. جلالی نائینی خواهرزاده سیدحسین فاطمی بود.

۲-۲. اسناد نفت، سخنرانی ۱۸/۱۲/۱۳۲۹، مجموعه اسناد بقایی، کارتن ۱۶، ش: ۱۴ _ ۳.

۳-۳. باختر امروز، ش ۴۷۶، مورخه ۲۱/۱۲/۱۳۲۹.

۴-۴. یهودا به بقائی، مورخه ۲۶/۹/۱۳۲۹، ش ۶۸/۷۵۸.

۵-۵. مثلاً فردی به نام عبدالله اصلانی در این شرکت اخبار لازم را از تحرکات شرکت انگلیسی در اختیار بقائی قرار می داد: نگا ک: عبدالله اصلانی به بقائی، مورخه ۲۶/۱۰/۱۳۲۹، ش ۲۹/۷۵۸.

آهن و نظایر آن نیز در این زمینه اطلاعاتی در اختیار وی می نهادند.^(۱) درست همزمان با این تحولات حملات شدیداللحنی علیه شوروی انجام می شد، به تقلید از سناتور مک کارتی کشورهای بلوک شرق به عنوان کشورهای که در پشت دروازه های آهنین قرار دارند نام برده می شدند، بقائی همیشه هشدار می داد که خطر سرخ ایران را تهدید می کند و کشور در آستانه غلتیدن به این ورطه یعنی کمونیسم است. بقائی در زمره شخصیت های منحصر به فردی بود که بر این مقوله همیشه تأکید می کرد و همیشه در این مورد هشدار می داد، مقوله ای که در چارچوب بررسی روابط شرق و غرب در دوره جنگ سرد قابل فهم است. از این به بعد بقایی گامهای دیگری را برای ارضای تمایلات سیاسی خود برداشت، او دیگر وارد هیچ ائتلافی نشد و اینک آنقدر با فراز و نشیب سیاست در ایران آشنا شده بود که در پناه رجال زمان خود سنگر نگیرد و رأساً دست به اقدام زند.

بقائی و پرونده قتل احمد دهقان

قتل احمد دهقان مدیر مجله هفتگی تهران مصور یکی از جنجالی ترین پرونده های جنائی محاکم قضائی ایران در تاریخ معاصر کشور است. دهقان مردی بود بلند بالا و خوش برخورد. او اصلاً اصفهانی بود و به سال ۱۲۸۷ یا ۱۲۹۰ به دنیا آمد. دوره های کودکی و نوجوانی را در زادگاه خود گذرانید و سپس به تهران آمد. به سال ۱۳۰۹ در «آموزشگاه آرتیستی سینما» نام نویسی کرد، این آموزشگاه به مدیریت آوانس اوگانانس تأسیس شده بود. در این آموزشگاه هنرپیشگی، فیلمبرداری، موسیقی، ادبیات و ژیمناستیک تدریس می شد. دهقان در زمره دوازده نفری بود که در دوره اول آموزش این مؤسسه فارغ التحصیل شد و برای نخستین بار در فیلم کمدی آبی رابی ایفای نقش کرد. او در کار خود موفق بود و به همین دلیل به زودی در زمره اعضای هیئت مدیره

ص: ۱۶۶

۱-۱. به طور مثال فردی به نام اکبر آذرین در این زمینه بسیار فعال بود و اخباری را در زمینهای گوناگون در اختیار بقائی می گذاشت. در این دوره که مقارن با ایام نخست وزیری رزم آراء بود چهل لوکوموتیو از انگلستان برای راه آهن سراسری ایران خریداری شد، مهندس شریف امامی در این زمان معاون وزیر راه بود و در این زمینه دست به افشاگری زد، بقائی که به دنبال بهانه های لازم برای منکوب ساختن رزم آراء بود به نحو کاملاً مقتضی از این فرصت نیز استفاده کرد و افشاگریهای شریف امامی را بهانه ای برای حمله علیه رزم آراء نمود. جالب اینکه بقائی بعدها موضوع لوکوموتیوها را سوژه ای ساخت برای حمله علیه خود شریف امامی.

آموزشگاه درآمد. به سال ۱۳۱۳ در فیلمی به نام بوالهوس ایفای نقش کرد، بعدها تأثر دائمی تهران را در ساختمان قدیمی گراند هتل در خیابان لاله زار دایر نمود و نشریه اش را به نام تهران مصور در همانجا مدیریت می کرد. تأثری که او تأسیس کرده بود، بعد از قتل وی به تأثر دهقان تغییر نام داده شد.^(۱) دهقان نماینده خلخال در مجلس شورای ملی دوره های پانزدهم و شانزدهم و یکی از مدافعین پر و پا قرص دربار و دیکتاتوری محمدرضا پهلوی و یکی از دشمنان پابرجای حزب توده و شوروی بود، به همین دلیل قتل او موضوع شایعات و تجزیه و تحلیلهای فراوانی گردید که راه را تا امروز بر تبیین دقیق از شرح آنچه اتفاق افتاده مسدود کرده است. احمد دهقان در ساعت هفت و نیم بعد از ظهر روز ششم خرداد ماه سال ۱۳۲۹ در دوره دولت رجبعلی منصور به قتل رسید، در آن زمان رزم آراء ریاست ستاد ارتش را به عهده داشت. اینکه چرا وی کشته شد موضوع بحث ما نیست، بحث در این است که در باره این قتل انواع و اقسام تحلیلهای صورت گرفته و مشهورترین آنها این است که وی توسط جوخه ترور حزب توده کشته شده است.

احمد دهقان مدافع منافع بریتانیا در ایران به شمار می آمد، نیز مشهور بود او در درج مطالب ضدشوروی خود از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران مورد حمایت مالی قرار می گیرد. از سوئی امروز مطالب احمد دهقان و مجله اش را جزئی از سناریوی جنگ روانی دستگاه اطلاعاتی امریکا در مورد نفوذ کمونیسم در ایران ارزیابی می کنند، به همین دلیل او را در زمره کسانی می دانند که جزئی از طرح بدامن به حساب می آمد. حتی قبل از اینکه بحث ملی شدن نفت به میان آید و درست در زمانی که عباس اسکندری به سال ۱۳۲۷ ضرورت لغو امتیاز نفت جنوب را مطرح کرد، دهقان به شدت علیه او حمله برد و از شرکت نفت دفاع کرد. کیانوری، دهقان را در مقایسه با محمد مسعود، «بدتر، کثیف تر و بدنام تر» می دانست که «در میان مردم واقعاً بدنامی داشت»^(۲)، اما با تمام این وجود قتل دهقان به دست جوخه نظامی حزب توده را مردود می شمارد. قتل دهقان در زمانی روی داد که رهبران حزب توده در زندان یزد بودند و عده ای از آنها به شوروی پناهنده شده بودند. این وضعیت در اثر ترور نافرجام شاه در پانزده

ص: ۱۶۷

۱- ۱. مجله فیلم، ش ۶۷، ۱۳۳۴ ش، صص ۷۶-۷۷.

۲- ۲. خاطرات نورالدین کیانوری، ص ۱۵۱.

بهمن ۱۳۲۷ روی داد که عده ای آن ترور را به حزب توده نسبت دادند و عده ای دیگر رزم آراء را عامل این کار معرفی نمودند.

دهقان با رزم آراء و دربار دوستی و روابط صمیمانه داشت، زمانی که رزم آراء ریاست ستاد ارتش را به دست داشت، سرلشکر حسن ارفع همراه با دکتر احمد هومن معاون وزارت دربار، مورخ الدوله سپهر، علی دشتی و خواجه نوری جمعیتی تشکیل داده و علیه او فعالیت می کردند. روزنامه داریا هم که توسط حسن ارسنجانلی منتشر می شد در آن زمان سلسله مقالاتی منتشر می کرد و هشدار می داد «کودتای رزم آراء در شرف وقوع است». دهقان در روز جمعه شانزدهم بهمن ۱۳۲۶ در تهران مصور سندی را چاپ کرد که طبق آن ارفع و یارانش به تحریک و دسته بندی علیه رزم آراء مشغول بودند. بعدها عده ای مدعی شدند دهقان این سند را به نفع رزم آراء جعل کرده است. این سند با تیتراژ «آسیا گروه توطئه می کند»، در تهران مصور چاپ شد، آسیا گروه نام جمعیتی بود که ارفع از طریق آن علیه رزم آراء دسیسه چینی می کرد. این امر نشان از صمیمیت دهقان و رزم آراء داشت، اما با این وصف روابط دهقان با دربار و به طور مشخص دفتر اشرف پهلوی خیلی بیشتر بود.

به هر روی روزی که دهقان به قتل رسید، جوانی به نام حسن جعفری در دفتر او حضور داشت، در آن زمان حسن جعفری کارمند شرکت نفت انگلیس و ایران در آبادان و نیز تحصیل کرده مدرسه شرکت نفت در خوزستان بود. قرار بود او برای ادامه تحصیل به انگلستان اعزام شود، لیکن ظاهراً به دلیل شرکت در اعتصابات شرکت نفت، از این امتیاز محروم شد. با این وصف و علیرغم اینکه بعد از مدتی زندانی شدن، به وساطت دریادار عبدالله ظلی به کار خود بازگشت، لیکن موفق به اعزام به انگلستان نشد. خود جعفری در دفاعیات خویش در روز پانزدهم شهریورماه ۱۳۲۹ گفت «دستگاه دقیق شرکت نفت» یقین حاصل کرده بود وی در اعتصابات و اقداماتی که علیه شرکت انجام می شد مداخله ای نداشته است، لیکن با تمام این اوصاف هرگاه فرماندار آبادان عوض می شد، فرماندار جدید باز هم او را احضار می کرد و اجازه نمی داد به تحصیلات خود ادامه دهد. (۱) وی روز اول خرداد ۱۳۲۹ با استفاده از یک مرخصی

ص: ۱۶۸

طولانی مدت به تهران آمد و روز ششم خرداد آن سال در دفتر احمد دهقان حضور یافت. علت حضور او در دفتر تهران مصور به اظهار خودش، تسلیم نامه ای به دهقان بود. همان روز دهقان در جلو چشمان او به قتل رسید، او خودش در دادگاه اظهار می داشت قاتل ستوان حسین قبادی (۱) از اعضای سازمان نظامی حزب توده بوده است که بعد از شلیک گلوله گریخته و وی که هاج و واج مانده بود، توسط مردم و کارکنان تماشاخانه ای که متعلق به دهقان بود و دفتر مجله اش هم در اتاقی از آن قرار داشت، دستگیر شده است.

قتل دهقان به صورت یک راز باقی ماند، عده ای حزب توده را متهم به این قتل می کردند، (۲) عده ای دیگر نوک تیز حمله را متوجه مهندس عبدالله والا معاون دهقان در تهران مصور می نمودند که بلافاصله بعد از قتل دهقان از همان حوزه انتخابیه او یعنی خلخال به نمایندگی مجلس انتخاب شد و کلیه اموال او را که دارائیهای هنگفتی بود به نام خود نمود و حتی مدیریت تهران مصور را به دست گرفت. گروهی دیگر رزم آراء را متهم به این قتل می کردند، دکتر مظفر بقائی یکی از این افراد بود (۳).

ص: ۱۶۹

۱- ۱. قبادی از اعضای سازمان مخفی نظامی حزب توده بود، او در ۲۴ آذر سال ۱۳۲۹ هنگامی که رهبران حزب توده به زندان قصر منتقل شده بودند، با همکاری افسر جوان دیگری به نام ستوان رفعت محمدزاده آنها را فراری داد. در این زمان حسن جعفری که متهم به قتل احمد دهقان بود در زندان قصر زندانی و حکم اعدام او پیشتر صادر شده بود. عده ای بر این باورند که حکم ترور دهقان توسط جوخه ترور خسرو روزبه صادر شده است، اما در زمان قتل دهقان، روزبه هم زندانی بود. ۲- ۲. سالها بعد دکتر فریدون کشاورز در جایی از کتابی که علیه دستگاه رهبری حزب توده و به طور خاص کیانوری نوشته بود، مدعی شد در زندان قصر کیانوری همیشه وعده می داده که جعفری را از زندان فراری خواهد داد و به همین دلیل قتل را منتسب به حزب توده کرده است، نک: فریدون کشاورز: من متهم می کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را، (چاپ خارج کشور، ۱۳۵۸)، صص ۴۳-۴۴.

۳- ۳. از مرحوم محمدتقی علویان قوانینی نقل شده است کیفی که بقائی با آن در جلسات دادگاه جعفری شرکت می کرده در دست اوست، در این کیف لایحه دفاعیه و ظاهراً اسنادی مثل نامه حسن جعفری به بقائی که اسرار قتل را فاش ساخته است، وجود داشته است. فردی که چنین چیزی را می گفت، از راقم این سطور خواست از ایشان تقاضا کنم اسناد مزبور را در اختیارم قرار دهد، به نظر او اگر من می گفتم، آقای قوانینی این اسناد را می دادند، اما من اینکار را نکردم. من با آن مرحوم اوایل سال ۱۳۷۸ تلفنی تماس گرفته بودم، مردی بود خوش مشرب و مبادی آداب. بعد از آن در سالن همایشهای صدا و سیما در تابستان سال ۱۳۸۲ ایشان را از نزدیک ملاقات کردم، شاید قبل از آن یک بار هم ایشان را در کنفرانسی در ساختمان نیاوران وزارت خارجه دیده باشم. ایشان از قدیمی ترین دوستان بقائی بود که به روایت خودشان از سال ۱۳۲۷ با او محشور بود. قوانینی با اینکه خود از اعضای حزب زحمتکشان بود، لیکن در مورد چاپ اول کتاب حاضر بر خلاف عده ای دیگر، واکنشی تند نشان نداد. او گفت این مقدمه ای خواهد بود بر کتابهای دیگر و البته از انتشار کتاب نباید ناراحت بود، زیرا از این به بعد کتابهای موافق و مخالف دیگری هم منتشر خواهند شد. خدایش رحمت کند. بقائی هم در گفتگو با لاجوردی می

گوید در ارتباط با قتل دهقان، حسن جعفری در بازداشتگاه مطالبی نوشته و به او داده که هنوز آنها را حفظ کرده است: خاطرات دکتر مظفر بقائی کرمانی، صص ۱۴۹-۱۵۰. بقائی تأیید می کند که قاتل واقعی دهقان همان حسن جعفری است: همان، ص ۱۵۱، بقائی می گوید تمام جریان را خود جعفری نوشته و حتی قتل دهقان را در آن یادداشتها به گردن گرفته و تصدیق کرده این قتل کار او بوده است، با این وصف او رزم آراء را عامل اصلی قتل می دانست. نکته این است که بقائی به این سؤال که رزم آراء چرا بایستی راضی به مرگ دهقان باشد که برکشیده او به شمار می آمد، جواب درستی نمی دهد؛ در پاسخ به لاجوردی هم او به ضرس قاطع رزم آراء را عامل اصلی این جنایت معرفی نمی کند: همان، صص ۱۵۵-۱۵۶.

از مضامین و مطالب روزنامه شاهد و به طور خاص مطالب شخص دکتر بقائی این نکته به صریحترین وجهی استخراج می شود که وی هرگز به دهقان علاقه ای نداشت، شایع می شد که جعفری دستور داشت در مقابل مجلس بقائی را به قتل رساند، نکته این است که شخص جعفری هم این مطلب کذب را که معلوم نبود به اشاره چه کسی عنوان شده است، در دفاعیات خود عنوان نمود(۱). حتی دکتر محمد شاهکار وکیل جعفری در دفاع از موکل خود گفت که به او دستور داده بودند برود و دکتر مصدق یا بقائی را بکشد. شاهکار ادامه داد جعفری حاضر به اینکار نشده و به نزد دهقان رفته بود تا بگوید او اهل آدمکشی نیست و به این شکل خود را خلاصی بخشید.(۲) بقائی در جلسه روز نوزده شهریور ۱۳۲۹ دادگاه حسن جعفری بخشی از زندگی دهقان را تشریح کرد، در این جلسه بقائی به طور غیرمستقیم پرده از چهره منفور دهقان برداشت و اندکی در باب اخلاقیات ذمیمه او سخن گفت و حتی به اشاره از دوره کودکی و نوجوانی اش سخن به میان آورد. در این جلسه او توضیح داد انتخاب دهقان به نمایندگی مردم خلخال در مجلس پانزدهم به زور سرنیزه ستاد ارتش بوده است که در آن زمان ریاست آن با رزم آراء بود. او به صریحترین وجهی گفت: «دهقان بر خلاف میل عشایر وطن دوست خلخال به آنها تحمیل شد. او در مجلس، یک و کیلی بود تابع اوامر صادره، و به طور کورکورانه هرچه به او دستور می دادند، بدون چون و چرا انجام می داد. من می توانم تصدیق بکنم که دهقان در اعماق قلب خودش با لایحه نفت مخالف بود؛ ولی او مأمور بود که به عکس آن رفتار کند.»

در همین دفاعیات بقائی باز هم به صراحت توضیح می دهد که وجود دهقان در مقطعی در تصویب یا عدم تصویب قوانین مؤثر بود، در عین حال روابط صمیمانه ای با

ص: ۱۷۰

۱-۱. بی گناهی که به دار آویخته شد، ص ۱۱۲.

۲-۲. همان، ص ۱۶۷.

ستاد ارتش و رکن دو داشت و «روز به روز بر شدت و تندی احساسات او علیه سیاست شوروی و حزب توده افزوده می شد، به طوری که به مرحله ای رسید که دیگر تحت هیچ عنوان و مستمسکی برایش مقدر نبود روی خوش به سیاست شوروی نشان بدهد و اگر چنین کاری می کرد، مساوی بود با از دست دادن منفعی که در طی این چند سال اکتساب کرده بود.» بقائی در همین جلسه از اینکه دهقان به مکه رفته و جزو تشیع کنندگان جنازه رضاشاه بوده به شدت انتقاد کرد: «آیا در بین این ۱۲۰ نماینده مجلس، کس دیگری نبود که شایستگی این کار را داشته باشد؟ در مجلس ما، ملا- بود، شیخ بود، سید بود، شریعتمدار بود، قائم مقام بود، ریشدار بود، آیا هیچ کدام جز احمد دهقان شایستگی این را نداشتند که تا مکه رفته و جزو مشایعین باشند. از این عجیب تر اینکه این آقا جزو تشیع کنندگان جنازه مرحوم آیت الله اصفهانی هم بود!» (۱) بقائی در همان جلسه مدعی شد روزی که دهقان به قتل رسید، قرار بود روز بعد که مصادف با یکشنبه هفتم خردادماه بود، با مستر کیتینگ رئیس اطلاعات شرکت نفت انگلیس و ایران ملاقات کند، صفحه هفتم خردادماه از تقویم بغلی دهقان کنده شده بود، زیرا نمی خواستند ارتباط او با رؤسای شرکت نفت علنی شود.

رئین در کتاب اسناد خانه سدان مدعی است رونوشت گزارشی در دست دارد که نشان می دهد انگلیسیها از ماجرای قتل دهقان نه تنها پیش از وقوع آن اطلاع داشته اند، بلکه در آن باب با کسانی مثل رزم آراء، بهرام شاهرخ و علی اکبر مهتدی هم توافق داشته اند. (۲) نام فردی به نام آرچی هم در این سند ذکر شده که همان آرچی چیزوم (۳) «عضو اداره اطلاعات شرکت نفت» (۴) است. در صحت این سند نمی توان دلیل محکمی ارائه داد، حداقل به این دلیل که بهرام شاهرخ با رزم آراء میانه ای نداشت و حتی زمانی که رزم آراء نخست وزیر بود، علیرغم میل قلبی خود که می خواست اسفندیار بزرگمهر (۵)

ص: ۱۷۱

۱- ۱. روزنام شاهد، ش ۱۹۴-۱۹۸، مورخه ۲۱-۲۵ شهریور ۱۳۲۹.

۲- ۲. اسماعیل رئین: اسناد خانه سدان، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸)، ص ۳۱۸.

۳- ۳. Archie Chisholm.

۴- ۴. اسفندیار بزرگمهر: کاروان عمر، (لندن، ۱۳۷۱)، ص ۱۴۱.

۵- ۵. اسفندیار بزرگمهر همراه با برادرانش که یکی از آنان بعدها از مدیران شرکت ملی نفت ایران شد، در ماجرای کودتای ۲۸ مرداد با نام رمز برادران بوسکو فعالیت داشتند. اسفندیار بزرگمهر که بعداً در دولت کودتا ریاست اداره تبلیغات کابینه را عهده دار شد، در دهه بیست با عوامل اطلاعاتی امریکا مرتبط گردید و طبق گزارشهای گازیوروسکی از همکاران سیا بود.

را رئیس اداره تبلیغات نماید، با حمایت شاه؛ بهرام شاهرخ در این منصب باقی ماند. با این وصف در دوره نهضت ملی نفت، چیزوم مردی شناخته شده بود. به روایت روزنامه داریا بعد از اریک دریک سر و کله او که «یکی از متنفذترین و مؤثرترین مأمورین اینتلیجنت سرویس [کذا] انگلیس [بود] که برای کمپانی نفت کار می کرد؛ در ایران پیدا شد.»^(۱) چیزوم به جای اریک دریک آمد که به قول همان منبع به نقل از روزنامه داریا، این دریک «یکی از جوانترین مأمورین کمپانی نفت بود، سوابق خدمت او در اداره معروف جاسوسی انگلستان مورد تأیید مقامات دولتی آن کشور واقع شده بود.» به روایت داریا و به نقل از خواندنیها، چیزوم موجودی نظیر دریک و بسیار خطرناکتر و قویتر از او بود، «و روزنامه ها همان روزها انتشار دادند که با آقای دکتر بقائی ملاقات کرده است.»^(۲) کیتینگ هم که بقائی از او نام برده، رئیس اداره اطلاعات کمپانی نفت بود که بعداً استاکیل به جای او آمد.

شاهرخ که نام او در سند نقل شده در کتاب اسناد خانه سدان، به عنوان فردی که رضایتش برای قتل دهقان جلب شده آمده است، از دوستان بقائی بود؛ به نحوی که مطبوعات در همان زمان این مطلب را در لابلای اخبار خود می نوشتند. اساساً چند شب قبل از اینکه کابینه منصور سقوط کند و رزم آراء به جایش به نخست وزیری برسد، شاهرخ یعنی مدیر کل تبلیغات کابینه منصور نطقی علیه وی ایراد کرد و فردای آن روز هم برکنار شد. این در حالی صورت گرفت که شاهرخ تازه چند روزی بود که از انگلستان به ایران بازگشته بود «و معلوم نشد که چرا روابط او با دکتر بقائی به هم خورد و البته یک علت آن طرفداری شاهرخ از رزم آراء بود.» داریا نقل می کند که در اوایل سال ۱۳۲۹، نامه هائی از بقائی و شاهرخ در جراید آن روز چاپ شد که «در میان سطور آن اسراری دیده می شد.» داریا مدعی است شاهرخ در لندن مأموریت داشت با برخی از اعضای جبهه ملی تماس گیرد و در مورد مسئله نفت صحبت کند، «مخصوصاً تأکید شده بود که اول به طور محرمانه شخص دکتر بقائی را ببیند. بقائی در مقاله جوایه ای که نوشت اعتراف کرد که شاهرخ در مراجعت از لندن با او ملاقات محرمانه ای کرده و مطالبی گفته است بقید عدم افشاء که دکتر بقائی از لحاظ نگهداری

ص: ۱۷۲

۱-۱. خواندنیها، سال سیزدهم، ش ۴۹، شنبه ۲۶ بهمن ۱۳۳۰، ص ۹، «اسرار نطق عجیب شاهرخ در رادیو.»

۲-۲. همان.

اسرار به رفقای خود نگفته و بعد که پته‌ها روی آب افتاد، دکتر بقائی ناچار شد روزنامه شاهد را وقف لوٹ کردن قضیه و فحش دادن به شاه‌رخ کند.»^(۱)

حال باز می‌گردیم به نحوه دفاع بقائی از حسن جعفری که همه متفق القولند به زیان متهم تمام شد. به طوری که ملاحظه کردیم تا اینجای بحث، دفاعیه بقائی هیچ ربطی به حسن جعفری ندارد. در این سخنان چند نکته به چشم می‌خورد: نخست اینکه بقائی به درستی دهقان را مردی بدنام می‌دانسته و پرده‌هایی از آلودگی‌های او برداشته و حتی از اینکه وی در مراسم تشییع جنازه رضاشاه شرکت داشته انتقاد کرده است. بدیهی است او رزم آراء را در این قضیه متهم می‌دانست که واقعیت نداشت. دوم اینکه وی دهقان را وابسته به شرکت نفت انگلیس و ایران معرفی می‌کرد، انتخاب او به نمایندگی از حوزه انتخابیه خلخال را تقلبی می‌دانست و بالا-تر اینکه او را از دشمنان پابرجای شوروی و حزب توده معرفی کرد. با این سخنان اینگونه استنباط می‌شود که بقائی نسبت به قتل دهقان اعتراضی نداشت و از این سخنان چیزی مثل محکوم ساختن قتل وی به ذهن متبادر نمی‌شود. اگر رزم آراء در انتخاب دهقان به نمایندگی مجلس دخالت داشت، اگر او با سیاستهای حزب توده ضدیت می‌ورزید و اگر دهقان از سوی شرکت نفت حمایت می‌شد، پس تناقضاتی آشکار در نحوه استدلال بقائی به چشم می‌خورد: بقائی تلاش داشت رزم آراء را متهم به قتل دهقان کند، حال آنکه خود او مدعی است دهقان به کمک رزم آراء که آن هنگام ریاست ستاد ارتش را به دست داشت به نمایندگی انتخاب شد. دیگر اینکه او رزم آراء را متهم می‌کند که از سال ۱۳۲۷ و جریان ترور شاه، با حزب توده هماهنگ بوده و در بسیاری از توطئه‌ها مشارکت داشته است. اگر چنین است چرا رزم آراء باید یک حقوق‌بگیر شرکت نفت، یک فرد بدنام و یک ماجراجوی شناخته شده مرتبط با سفارت انگلیس یعنی احمد دهقان را مورد حمایت قرار می‌داد؟ بالاخره آیا رزم آراء طرفدار سیاستهای انگلیس و مدافع منافع شرکت نفت انگلیس و ایران بود یا شوروی؟ در مطالب بقائی و مواضع او اغتشاشات فراوانی وجود دارد، او هرگاه موقعیت اقتضا می‌کرد، مثل بحث ملی شدن نفت و مخالفت‌های رزم آراء؛ وی را متهم به حمایت از مواضع انگلیس می‌کرد و موقعی دیگر

ص: ۱۷۳

مثل فرار زندانیان حزب توده از زندان قصر، وی را مدافع این حزب و شوروی می‌انگاشت. به واقع برای بقائی مهم نبود که سخنانش با هم تناقض دارند، مهم این بود که وی از هر فرصتی برای کوبیدن رزم آراء بهره می‌برد. از سوئی رزم آراء متهم می‌شد به دنبال حفظ منافع شرکت نفت انگلیس و ایران است و از سوی دیگر او را همدست توده‌ای‌ها تلقی می‌کردند. برای مخالفینی مثل بقائی تفاوتی نداشت او چه موضعی اتخاذ می‌کند، او هر کاری می‌کرد به عنوان سندی برای توجیه سرنگونی اش مورد استفاده قرار می‌گرفت.

واقع امر این است که دهقان هم با دربار مرتبط بود و هم با رزم آراء، این را بقائی به خوبی می‌دانست اما وی طبق عادت مألوف خویش همیشه تلاش می‌کرد دربار و شخص شاه را تبرئه کند و نوک تیز حملات را متوجه کارگزاران رژیم بنماید. در همین مسئله تشیع جنازه رضاشاه بنا بر برخی روایات، دهقان آنقدر از نفوذ خود در دربار سود جست تا اینکه برنامه تشیع جنازه را دو بار به خاطر او عوض نمودند. واقعیت این است که رزم آراء قصد نداشت دهقان به نمایندگی مطبوعات در این تشریفات شرکت کند، دهقان خود از طریق دربار اقدام کرد. دربار به رزم آراء دستور داد نام او را جزو هیئت رسمی بگنجانند(۱). با این وصف این نیز واقعیت دارد که دهقان با رزم آراء هم دوستی داشت، اما روابط او با دربار بدون تردید عمیق تر از رابطه اش با رزم آراء بود.

به نظر ما قتل دهقان را باید در چارچوب منازعات درونی دستگاههای اطلاعاتی آن زمان جستجو کرد. توجه داشته باشیم که رجال سیاسی مثل بقائی برای خود دستگاه اطلاعاتی داشتند، در رکن دوم ارتش هم جناحهای گوناگون اطلاعاتی که با هم رقابت می‌کردند، دیده می‌شدند. افسران رکن دو ارتش هر کدام به نحوی با شخصیتها و جریانهای سیاسی روز ارتباط برقرار کرده بودند، یکی از این افراد دهقان بود. ارتباط دهقان با دربار به اندازه ای بود که وی تلاش داشت بعد از ماجرای پانزده بهمن سال ۱۳۲۷، «بالشخصه دستگاه اطلاعاتی دقیقی تهیه کند تا از اوضاع کشور و جریانات زیر پرده که در پایتخت روی می‌دهد، اطلاعات خصوصی کسب کرده و آنها را در اختیار مقام سلطنت بگذارد، مرحوم دهقان دست به چنین کاری هم زد و همه روزه به وسیله

ص: ۱۷۴

۱- ۱. جعفر مهدی نیا: زندگی سیاسی رزم آراء، (تهران: انتشارات پاسارگاد، ۱۳۶۴)، ص ۲۷۰.

عده ای که تعداد آنها در حدود پانزده نفر بوده از جریانات سری و محرمانه کشور مطلع می گردید.» همین موضوع البته می تواند انگیزه ای برای قتل او باشد، زیرا «شاید بعضی از دسته ها و افراد و مقامات دولتی میل نداشتند که مرحوم دهقان کلیه جریانات مملکتی را بدون کنترل آنها به عرض مقام سلطنت برسانند، از این جهت چندین بار به او گفته شد که از این کار صرف نظر کند؛ ولی دهقان که در وفاداری به مقام سلطنت ثابت قدم بود، به این تذکر اعتنائی نکرد و به خرج خود یک دستگاه اطلاعات خصوصی برای کسب خبر از جریانات زیر پرده تهیه کرد.» قاسم مسعودی برادر زاده عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات و مدیر مجله پست تهران می نویسد: «روزی دهقان به من گفت پس از واقعه پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ و ترور هژیر، وظیفه خود می دانم که بیشتر مراقب اوضاع باشم و اعلیحضرت همایونی را از جریان فعالیتهای زیر پرده آگاه سازم، ولی بعضی که من به آنها خیلی علاقه مند، نمی خواهند شاه مملکت از همه جریانات سیاسی مطلع باشد، به این جهت مستقیم و غیر مستقیم مرا تهدید می کنند.»^(۱) این موضوع مسئله قتل دهقان را بیشتر پیچیده می نماید، مضافاً اینکه پرده از روابط بسیار محرمانه او با دربار بر می دارد.

اهمیت موضوع در ارتباط با این قضیه آن است که حسن جعفری در رکن دو ارتش دارای پرونده بود، این پرونده حاوی ۱۱۴ برگ بود که رونوشت بخشی از آن ضمیمه پرونده اتهامی اش شد. وکلای مدافع جعفری خواستار آن بودند تا بقیه اسناد را که در ستاد ارتش موجود بود و «در کشف حقیقت و موجود بودن روابط موکل با ستاد کمال اهمیت را دارد»^(۲)، در اختیار آنان قرار دهند؛ اما این اقدام هرگز انجام نشد. می توان تصور کرد که هم دهقان و هم جعفری قربانی رقابتهای درونی رکن دو ارتش که جناحی از آن حامی سرلشکر ارفع و جناحی حامی رزم آراء بودند، گردید.

به هر حال بعد از وقوع جنایت، دکتر بقائی همراه با احمد شریعت زاده، حسین شهیدی، حسن صدر، دکتر محمد شاهکار و ابوالقاسم تفضلی شش وکیل مدافع حسن جعفری بودند. ظاهراً وکیل اصلی جعفری دکتر سید علی شایگان بود، لیکن به هنگام مدافعات وی، شایگان در خارج کشور به سر می برد. جعفری تقاضای کرد دادگاه تا

ص: ۱۷۵

۱-۱. بی گناهی که به دار آویخته شد، صص ۷۲-۷۳.

۲-۲. همان، صص ۹۴-۹۵.

زمان بازگشت شایگان از مسافرت به تعویق افتد، لیکن قاضی دادگاه با این تقاضا موافقت نکرد. دو تن از دیگر وکلای مدافع جعفری، ابوالحسن عمیدی نوری مدیر روزنامه داد و محمدباقر حجازی مدیر روزنامه وظیفه از همکاران سید ضیاءالدین طباطبائی بودند، به دلیلی که بر ما واضح نیست چند روز بعد از اینکه جعفری وکلای مدافع خود را معرفی نمود؛ این دو تن را از وکالت خویش عزل کرد. طبق مدلول یکی از اسناد سفارت امریکا بقائنی با انگیزه و جهت گیری خاصی در جلسات دادگاه حضور می یافت، این سند در بیستم نوامبر سال ۱۹۵۰ مطابق با ۲۹ آبان ماه سال ۱۳۲۹ تنظیم شده است. در این زمان دادگاه رسیدگی به اتهام جعفری کار خود را پایان داده و حکم اعدام او را صادر کرده بود. طبق محتویات این سند که مورد تأیید تفضلی دیگر وکیل جعفری هم می باشد (۱) بقائنی به دنبال رفع اتهام از حسن جعفری نبود، بلکه او این محاکمه را فرصتی می دانست تا با آن از رزم آراء و حزب توده همزمان انتقام بگیرد. تفضلی به این نکته اشاره دارد که احتمالاً یکی از علل محکومیت حسن جعفری به اعدام، حملات شدید بقائنی به رزم آراء و دادن شکل سیاسی به این محاکمه بوده است.

در همان زمانی که بحث تعیین وکلای مدافع حسن جعفری جریان داشت، روزنامه شاهد مقالاتی شدیدالحن می نوشت و پرونده را بیش از آن چیزی که ضرورت داشت، با مسائل سیاسی روز و موضوع خصومت‌های خود گره زد. وکلای مدافع در منزل شریعت زاده لوایح دفاعیه را تهیه می کردند، شریعت زاده اصرار کرد نوشتن مقاله در شاهد و حمله به رزم آراء و رکن دو ستاد ارتش به نفع موکل آنها نخواهد بود، زیرا دفاع در دادگاه جنائی امری است تخصصی و چنانچه رنگ سیاسی به آن داده شود، می تواند مخالفینی را که در موضع قدرت نشسته اند وادار سازد تا قضات دادگاه را تحت تأثیر و یا تحت فشار قرار دهد تا علیه متهم بی گناه حکم صادر نمایند؛ «اما دکتر بقائنی عقیده داشت که از هر فرصت و از هر کرسی بایستی برای درهم کوفتن نیت و قدرت جاه طلبانه و خائنانه رزم آراء که در نتیجه به نفع ملی شدن صنعت نفت هم است، استفاده کرد.» به روایت تفضلی «شبهای بعد تا پایان محاکمه حسن جعفری، دیگر شریعت زاده در این زمینه با دکتر بقائنی سخنی نگفت و متأسفانه در جریان محاکمه و

ص: ۱۷۶

دفاع از حسن جعفری هم، معلوم شد آن هماهنگی که در اولین شب جمع شدن و کلای مدافع مورد تأیید و قبول همگی قرار گرفته بود به صورت مطلوبی انجام نگرفت.»^(۱)

بقائی در مخالفت و عناد با رزم آراء سابقه ای دیرینه داشت، او در دوره پانزدهم مجلس هم حملات شدیداللحنی علیه او کرده و رزم آراء را متهم به مداخله در انتخابات نمود. بقائی، رزم آراء را متهم می کرد که در قتل محمد مسعود دخالت داشته^(۲)، با قدرتهای خارجی زد و بند دارد و مطبوعات را توقیف می کند و علیه آزادیهای مدنی فعالیت می نماید. بقائی، رزم آراء را متهم به تلاش برای استقرار رژیم دیکتاتوری در کشور می نمود و می گفت خودش هم به دلیل همین تلاشها در آذر سال ۱۳۲۸ دستگیر گردید و روزنامه شاهد نیز توقیف شد. شهرت بقائی در این دوره بخشی به این دلیل بود که وی قبل از دستگیری و به هنگام توقیف شاهد، خود در خیابانهای تهران از جمله خیابان اکباتان که دفتر روزنامه در آن قرار داشت، روزنامه شاهد را شخصاً می فروخت و حسین مکی هم همین کار را انجام می داد. با اینکه بقائی بعد از دستگیری به یک سال زندان محکوم شد، لیکن اندکی بعد آزاد و به نمایندگی مجلس شانزدهم هم انتخاب گردید.

به هر حال بعد از قتل دهقان، بقائی نوک تیز حملات خود را متوجه رزم آراء ساخت، سند سفارت امریکا به صریح ترین وجهی بر این مبنا متکی است که «نه به آن علت که او معتقد به بی گناهی جعفری بود، بلکه بدان علت که این محاکمه فرصتی بود که رژیم رزم آراء را به باد انتقاد بگیرد»، در جلسات دادگاه شرکت می کرد. در ادامه سند آمده است: «شکی نیست که دکتر بقائی شدیداً جاه طلب است و بیشتر ناظران امریکائی

ص: ۱۷۷

۱- ۱. همان، صص ۹۰-۹۱.

۲- ۲. محمد مسعود مدیر روزنامه جنجالی مرد امروز بود که حملات شدیدی علیه شاه و اشرف و دربار می کرد، او توسط جوخه ترور خسرو روزبه که همراه با سروان ابوالحسن عباسی و حسام لنکرانی تشکیل داده بود به قتل رسید. البته واقعیت این است که روزبه در این زمان با رزم آراء ارتباط داشت، اما هیچ سندی و شاهدهی وجود ندارد که نشان دهد رزم آراء دستور قتل را صادر کرده است. بقائی مدعی است که در جلسه ای با حضور بهرام شاهرخ، معدل شیرازی، او و محمد مسعود؛ شخص مسعود گفته است در روزنامه مرد امروز نامه ای به خط رزم آراء خطاب به خسرو روزبه چاپ خواهد کرد. بقائی بر این باور بود که این مسئله علت قتل مسعود بود: خاطرات دکتر مظفر بقائی کرمانی، ص ۱۱۰. انور خامه ای در جایی نوشته است علت قتل مسعود این بود که می خواست در شماره آینده مرد امروز مطلبی علیه شوروی بنویسد، کیانوری این ادعا را رد کرده است: خاطرات نورالدین کیانوری، ص ۱۵۱. اگر روایت بقائی در مورد علت قتل مسعود درست باشد، این سؤال به ذهن متبادر می شود که چه کسی راز آن جلسه خصوصی را لو داده است؟

احساس می کنند او از هر فرصتی برای پیشبرد مقاصد خود جهت یک زندگی سیاسی استفاده خواهد کرد. فرصت طلبی بر صمیمیت او می چربد و او احتمالاً جبهه ملی را به عنوان وسیله مناسبی برای اینکه خود را به قدرت برساند به کار می برد.»^(۱)

تحلیل سفارت امریکا از قتل دهقان بسیار جالب توجه است، بقائی به مثابه یک سیاستمدار به مفهوم متعارف آن از هر فرصتی برای پیشبرد اهداف سیاسی خود بهره می برد، وی در این مسیر از حسن جعفری متهم به قتل دهقان به نحوی بهره برداری سیاسی کرد که به قول ابوالقاسم تفضلی زمینه اعدام او را مهیا ساخت. وقتی دهقان به قتل رسید، ابتدا نوک تیز حملات را متوجه حزب توده کردند، اما اندکی بعد که رزم آراء به رغم میل بقائی به نخست وزیری انتخاب شد، حملات و اتهامات متوجه او گردید. قتل در ششم خرداد سال ۱۳۲۹ اتفاق افتاد و رزم آراء در چهارم تیرماه آن سال به نخست وزیری رسید، این در حالی اتفاق افتاد که شخص وی در ملاقات روز بیست و نهم خرداد آن سال با عیسی سپهبدی مشارکت خود در این قتل را انکار کرد. نکته این است که وقتی دهقان به قتل رسید و جعفری دستگیر شد، مطبوعات و به طور خاص روزنامه شاهد مقالات و تحلیل‌های فراوانی را به این امر اختصاص دادند، این پوشش وسیع خبری تا بعد از محاکمه وی هم ادامه یافت؛ لیکن بعد از اینکه رزم آراء کشته شد و لایحه ملی شدن نفت تصویب گردید، گوئی وی فراموش شده است. نه قتل دهقان و نه اعدام جعفری در دوره نخست وزیری رزم آراء صورت نگرفت. اعدام حسن جعفری سحرگاه روز ۲۵ فروردین ۱۳۳۰ یعنی چند روزی قبل از نخست وزیری مصدق و در دوره نخست وزیری حسین علاء اتفاق افتاد و نکته این است که پوشش خبری در مورد جعفری در دوره حسین علاء عملاً انجام نمی شد. بقائی نماینده دوم پایتخت و نفر دوم ملی شدن نفت، حمایتی از متهم نکرد، حال آنکه در آن زمان هر کاری ممکن بود، کما اینکه خلیل طهماسبی که متهم به قتل رزم آراء بود با حمایت نمایندگانی از مجلس شانزدهم آزاد گردید.

شخص بقائی در دفاعیات خود در صحن دادگاه، به صراحت گفت: «من راجع به تمام دلایل و مدارک و استنتاجات خود در اینجا بحث می کنم. و موضوع در نظر

ص: ۱۷۸

۱- ۱. اسناد لانه جاسوسی امریکا، جلد ۲۳، (تهران: دفتر انتشارات اسلامی، بی تا)، صص ۱۳۱-۱۳۳.

قضات محترم روشن شده است و روی کلیه این استنباطات و مدارک است که من می گویم جعفری و دفاع از او در میان نیست. ما اینجا برای حقیقت و روشن کردن جریانات غیر عادی که در این کشور اتفاق می افتد، آمده ایم و الا آقای جعفری یک فرد ایرانی است و هم اکنون که من مشغول صحبت هستم، یک عده از جوانان ایرانی در کردستان فدای سیاستهای شوم بیگانگان می شوند. این جوانان کشته می شوند فقط برای ارضای نقشه و امیال و نظریات بیگانگان، پس ما اینجا آمده ایم تا با روشن کردن حقیقت آن دستگاهی که این کارها را می کند، مشتت را باز کنیم، تا بلکه از این جریانات در مملکت جلوگیری شود.»^(۱) به دلیل این سخنان است که تفضلی از قول احمد شریعت زاده مؤلف کتاب یادمانده های دوشنبه نقل می کند: «دکتر بقائی در دادگاه جنائی و رفقای او در روزنامه شاهد کار حسن جعفری را خراب کرده اند. آنها نمی دانند که دادگاه؛ دادگستری، مجلس شورای ملی یا کلاس درس دانشگاه نیست که افراد هر حرفی را که می خواهند، عنوان کنند...»^(۲) روزی که حکم اعدام جعفری صادر شد، قضات دادگاه به مطالب روزنامه های صفیر^(۳) و شاهد که «مورد استناد آقای دکتر بقائی یکی از وکلای مدافع» قرار می گرفت، استناد کردند و حسن جعفری را قاتل معرفی نمودند.^(۴)

احمد جعفری برادر متهم در نامه ای خطاب به ابوالقاسم تفضلی نکته ای دیگر را مطرح می سازد: طبق این نامه خانمی که می گفتند در جریان محاکمات جعفری به او علاقه مند شده بود، به ملاقات او می رفت. این فرد روزی بعد از ملاقات با جعفری تعقیب شد، احمد جعفری مدعی است این شخص به سفارت انگلیس رفت.^(۵) هیچ گونه اطلاع در خور توجه دیگری از این شخص در دست نیست، سؤال این است این خانم کیست و در ملاقات با جعفری چه نکاتی را رد و بدل می کرده است؟ آیا وی مأموریت داشته جعفری را امیدوار سازد که نگران حکم خود نباشد، یا مطالبی از این دست را با

ص: ۱۷۹

۱- ۱. بی گناهی که به دار آویخته شد، صص ۲۱۳-۲۱۴.

۲- ۲. همان، ص ۲۱۷.

۳- ۳. صفیر و عطار روزنامه هائی بودند که بعد از توقیف شاهد توسط تحریریه این روزنامه به جای آن منتشر می شدند.

۴- ۴. همان، ص ۲۸۶.

۵- ۵. بی گناهی که به دار آویخته شد، ص ۴۲.

وی در میان نگذاشته است؟ هر چه هست کسی تردیدی نداشت که جعفری قاتل نیست، حتی اگر قصد قتل دهقان را هم داشته است.

مادر احمد دهقان به صریحترین وجهی و به دلایل عقل پسند عبدالله والا معاون دهقان که کلیه اموال او را بالا کشیده بود، عامل اصلی قتل فرزندش عنوان می کرد، عبدالله خاوری وکیل او خاطر نشان می ساخت وصیت نامه ای جعلی وجود دارد که پرده از ماهیت جنایت بر می دارد، لیکن کسی به این موضوع توجهی نکرد. بخشی از وصیت نامه به این شرح بود: «در صورت فوت اینجانب، خانم قیم فریدون دهقان(۱) و آقای مهندس عبدالله والا ناظر خواهند بود. بده و بستان مرا آقای والا می دانند، دارائی ام کما فرض الله تقسیم می گردد؛ فقط بده و بستان و امتیاز تهران مصور مطلقاً متعلق به آقای والا خواهد بود.»(۲) مادر دهقان معتقد بود با این وصیت نامه که به نظر او جعلی و به تاریخ هشتم مهر سال ۱۳۲۸ تنظیم شده بود، والا انگیزه کافی برای قتل داشته است؛ کما اینکه او بعد از این قتل کلیه دارائیهای دهقان را تصاحب کرد و حتی کرسی او را در مجلس از همان حوزه انتخابیه به دست آورد. والا حتی مادر دهقان را به منزل مسکونی او راه نمی داد و وقتی برادر دهقان به تهران آمد، ناچار شد در مسافرخانه اقامت کند؛ اما هیچ کدام از این توضیحات باعث نشد بقائی توجه چندانی به مسئله عبدالله والا بنماید و کما فی السابق رزم آراء را مورد حمله قرار می داد. جالب تر اینکه مصدق وکیل اول تهران در مجلس شانزدهم، در جلسه سیزدهم تیرماه ۱۳۲۹، یعنی درست چند روزی بعد از آنکه رزم آراء به نخست وزیری رسید، به صراحت اعلام داشت عبدالله والا برای نشستن بر کرسی خلخال، دست خود را به خون دهقان آلوده کرد(۳)، اما این مسئله پیگیری نشد.

ابوالقاسم تفضلی می نویسد ترور رزم آراء در سرنوشت حسن جعفری مؤثر بود، از آن روی که تا وی زنده بود جرأت نمی کرد آسیبی به جعفری رساند؛ زیرا اگر اینکار را می کرد، افکار عمومی او را مسئول می شناخت. از سوئی اگر این امر صورت

ص: ۱۸۰

۱-۱. به روایت روزنامه های آن زمان، دهقان از همسرش صاحب فرزند نمی شد و این پسر را از پرورشگاه گرفته و بزرگ کرده بودند.

۲-۲. همان، ص ۱۲۲.

۳-۳. بی گناهی که به دار آویخته شد، ص ۱۲۴، به نقل از اظهارات عبدالله خاوری وکیل مادر دهقان.

می گرفت بهانه ای به دست کسانی مثل آیت الله کاشانی، دکتر مصدق و دکتر بقائی می داد تا او را در مجلس و خارج مجلس مورد انتقاد شدید قرار دهند.^(۱) این اظهار نظر چندان وجهی ندارد، نخست اینکه نشان می دهد افکار عمومی در فتره گرفتاری حسن جعفری؛ رزم آراء را مقصر نمی شناخت. دوم اینکه اگر در دوره رزم آراء با آن قدرتی که از او نقل می کنند، کسی نتوانست حکم جعفری را اجرا کند، چطور در دوره کابینه بسیار ضعیف حسین علاء که خودش هم می دانست رفتنی است و درست حدود دو هفته قبل از نخست وزیری مصدق و در اوج نهضت ملی شدن نفت، این عمل صورت گرفت؟ چرا بقائی که اینهمه برای جعفری سینه چاک می کرد، در دوره ای که قدرتی مثال زدنی به دست آورده بود، از اجرای این حکم ممانعتی به عمل نیاورد؟ بقائی در خاطرات هاروارد خود بر عکس تفضلی می گوید تا وقتی رزم آراء زنده بود، کسی جرأت اجرای حکم اعدام جعفری را نداشت و وقتی او ترور شد، حکم جعفری هم در ماه بعد اجرا گردید. یعنی اینکه جعفری عملاً به حمایت رزم آراء پشتگرم بود.^(۲)

جواد جعفری در گفتگویی که با عنوان گفت و شنفت در امریکا منتشر شده نقل می کند، بعد از صدور حکم اعدام برادرش حسن که متهم به قتل احمد دهقان بود، و نیز بعد از فرار رهبران حزب توده از زندان، بقائی شبی به او گفته است: «اعلیحضرت همایونی در مورد فرار این ده نفر سران حزب توده- که در سال ۱۳۲۹ انجام گرفته بود- خیلی حساسیت دارند. مخصوصاً چنانکه من تشخیص داده ام، حساسیت او در مورد خسرو روزبه از همه بیشتر است. علت این امر هم آن است که برای او اینطور به ثبوت رسیده- که خسرو روزبه در رأس گروه کثیری از افسران فعالیت دارد- دستیار سپهد رزم آراء می باشد. شاه هم که همیشه از رزم آراء وحشت دارد، این را مزید علت می داند. اگر شما به جای فعالیتهایی که در گوشه و کنار دارید، وقت خودتان را صرف اینکار بکنید که ردی از خسرو روزبه پیدا کرده و آن را به مأمورین انتظامی نشان بدهید و در انجام این آرزوی قلبی شاه کمک کنید، به شما اطمینان می دهم علاوه بر اینکه یک درجه تخفیف مجازات برای برادر شما بگیرم، بلکه سپس به تدریج از طریق بخشودگی سالیانه وسائل نجات او را فراهم نمایم. وقتی دکتر مظفر بقائی این حرفها را با صدائی بسیار نرم و

ص: ۱۸۱

۱- ۱. همان، ص ۳۲۰.

۲- ۲. خاطرات دکتر مظفر بقائی کرمانی، ص ۱۵۵.

مشفقانه می زد، سر خود را به زیر انداخته بود و ظاهراً به بهانه تمیز کردن پپ خود، از نگاه کردن به صورت من پرهیز می کرد و با صبر و تأنی هرچه تمامتر جمله به جمله جلو می رفت.» به واقع از نظر بقائی، جعفری گروگانی بود که می توانست برای دستگیری روزبه مؤثر واقع شود، زیرا او می دانست جواد جعفری با حزب توده ارتباط دارد.

جواد جعفری به صراحت می گوید: «در مورد دکتر مظفر بقائی هم باید بگویم که انتخاب او به وکالت مدافع برادرم..... آن روزها این یک امر تحمیلی بود و من هیچ اعتمادی به او نداشتم، بنابراین از شنیدن این حرفها به شدت ناراحت شده و با خود گفتم باید دید این شخص چه نقشه ای در مخیله خود ترسیم کرده که مرا چنین دست و پا بسته در بن بست مرگ و زندگی برادرم می خواهد به فعالیت وادار کند که تصور آن هم برای من مرگبار است.»^(۱)

جعفری ادامه می دهد این ناراحتی حتی یک دقیقه هم طول نکشید، زیرا وقتی دکتر بقائی حرفهای خود را زد، سرش را بلند کرد و به چهره او نگریست و از سکوت او و مشاهده حالات چهره اش تمام فکر او را خواند. آنگاه او نقشه اصلی اش را که دستگیری رهبران فراری حزب توده از زندان قصر بود، برای وی تشریح کرد. بقائی ادامه داد: «قبل از اینکه شما آری یا نه بگوئید، یا اصولاً اقدامی کنید، از همین امشب من سازمانهای مخفی خودم را برای اجرای این نقشه به کار می اندازم. اگر نتیجه ای به دست آمد، آن را به عنوان کوششهای شما در این آرزوی قلبی شاه به او وانمود کرده و یک درجه تخفیف منظور را از او خواهیم گرفت.»^(۲) جعفری از بقائی «با کمال احتیاط» پرسید آیا تاکنون به شاه گفته است که در ترور احمد دهقان برادر او به کلی بی گناه است و اینها همه ناشی از دسایس به قول او رزم آراء و عبدالله والاس؟ بقائی «که می خواست حرفی بزند، یا اینکه صحبت را عوض کند»، با شنیدن این سخن مثل اینکه چیزی به خاطرش رسیده باشد، دفتر بغلی و ساعت خود را نگاه کرد و گفت: «مطلب را فراموش نکنید و خیلی ببخشید. من اکنون باید یک تلفن محرمانه با آقای حسین خطیبی در وعده گاهی که منتظر من است، مبادله کنم.»^(۳) این تلفن محرمانه هم مربوط بود به دستگیری

ص: ۱۸۲

۱-۱. بی گناهی که به دار آویخته شد، صص ۳۴۸-۳۴۹.

۲-۲. همان، ص ۳۵۰.

۳-۱. همان، صص ۳۵۰-۳۵۱.

عده ای از سران فراری حزب توده از زندان قصر که در جایی دیگر از همین کتاب در مورد آن بحث کرده ایم. جعفری نقل می کند که این جریان باعث گردید روابط او و دکتر بقائی برای مدتی کوتاه قطع شود. خودش می گوید از این بابت راضی بوده، زیرا از شر چنان پیشنهادهای مصون ماند، لیکن در برابر سرنوشت برادرش به شدت متوحش بود، اما کاری هم از دستش بر نمی آمد. (۱) این قطع ارتباط و عدم همکاری اطلاعاتی با بقائی شاید در سرنوشت حسن جعفری مؤثر بود، زیرا بقائی با وجود اینکه تلگرافی از مادر احمد دهقان مبنی بر عدم دخالت جعفری در قتل فرزندش از اصفهان دریافت کرد، حاضر نشد برای اعاده دادرسی کاری انجام دهد. (۲) شاه هم بلافاصله تقاضای عفو جعفری را رد کرد «تا اسرار قتل مرموز دهقان مکتوم بماند و حسن جعفری برای همیشه خاموش شود.» (۳) مخالفت شاه با تقاضای هرگونه تخفیفی در مجازات جعفری دقیقی قبل از اعدام به وی اطلاع داده شد.

تفضلی به نقل از گفت و شنفت جواد جعفری نقل می کند، زمانی که حکم اعدام حسن جعفری به اتهام قتل احمد دهقان صادر شد، شب قبل از اعدام تلاش کرد هر طور شده با شاه ملاقات کند و مانع اجرای حکم شود. در این راه او حتی به ارنست پرون رفیق سوئسی شاه هم متوسل شد، اما امکان ملاقات پیدا نشد و «پرون هم بدجنسی کرد.» (۴)

چند روزی بعد از اعدام جعفری، در ۵ اردیبهشت ۱۳۳۰ کمیسیون نفت طرح ۹ ماده ای مربوط به ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران را تصویب کرد. در اینجا بود که جمال امامی از نمایندگان حامی دربار در صحن مجلس گفت اگر مصدق به دنبال ملی شدن نفت است، چرا خود مسئولیت نمی پذیرد تا آن مهم را به انجام رساند؟ پیش از این به مصدق برای تصدی منصب نخست وزیری پیشنهادهائی شده بود، اما در آن ایام مصدق به دلایلی حاضر به پذیرش مسئولیت نشده بود. امامی که تصور می کرد این بار هم مصدق با پیشنهاد نخست وزیری خود مخالفت خواهد کرد،

ص: ۱۸۳

۱-۲. همان، ص ۳۵۲.

۲-۳. همان.

۳-۴. همان، ص ۳۵۴.

۴-۵. همان، ص ۳۵۳.

آن سخنان را بر زبان آورد تا طرفداران ملی شدن نفت را خلع سلاح نماید و اعلان دارد که گروه مزبور مشتی مردمان منفی بافند که خود مسئولیت نمی پذیرند و در مقابل بیش از همه شعار می دهند. اما مصدق این بار اعلام کرد اگر مجلس به او رأی دهد حاضر به قبول مسئولیت است و به این شکل او به نوبه خود جمال امامی را خلع سلاح کرد. روز ششم اردیبهشت ۱۳۳۰ حسین علا از نخست وزیری استعفا داد و دکتر محمد مصدق نخست وزیری را پذیرفت مشروط بر اینکه طرح ۹ ماده ای کمیسیون نفت پذیرفته شود. همانروز لایحه مزبور در مجلس شورا و روز ۹ اردیبهشت در مجلس سنا تصویب شد. طبق آن لایحه برای اجرای ملی کردن صنعت نفت باید هیئتی از نمایندگان مجلس شورا و سنا و وزیر دارایی تشکیل می شد و هیئت مزبور بلافاصله از شرکت نفت انگلیس و ایران خلع ید می کرد. بلافاصله هیئت مدیره خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران تشکیل شد.

ص: ۱۸۴

شیخ سرخ و تأسیس حزب زحمتکشان

اختلاف در صفوف جبهه ملی در واقع از بدو تشکیل دولت مصدق آغاز شد و علت عمده آن در درجه نخست ترکیب نیروهای تشکیل دهنده جبهه و در درجه دوم ترکیب اعضای کابینه بود که برخی چهره های ناموجه و بدنام گذشته در آن حضور داشتند. از همه بالاتر اینکه اکثر تشکیل دهندگان آن جبهه به واقع می خواستند بر موج احساسات عمومی سوار شوند و از این راه به قدرت دست یابند. به عبارت بهتر بحث مصالح ملی ایران برای آنان ارزش چندانی نداشت، عده ای از ایشان به قدرتهای خارجی به ویژه امریکا تعلق خاطر داشتند؛ برخی خود را سپر بلای دربار کرده بودند تا از این راه شخص شاه را از تعرض مصون دارند. عده ای از سر دفاع از منافع شرکتهای چندملیتی وارد کارزار ملی شدن نفت شدند، عده ای دیگر هم سودائی در سر نداشتند الا به دست گرفتن منصب نخست وزیری و یا حداقل وزارت. وقتی معلوم شد سمت و سوی تحولات آن چیزی نخواهد بود که منظور نظر برخی از آنان است، به سرعت راه خود را جدا کردند، اولین حرکت از سوی عبدالقادر آزاد صورت گرفت که ظاهراً به دلیل مخالفت با ترکیب دولت از جبهه ملی کناره گیری کرد و «فراکسیون وطن» را تشکیل داد. آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی با صدور یک اعلامیه چند سطری خود را از مداخله در طرز تشکیل دولت برکنار دانست. (۱) معهدنا، مهم ترین اقدام را مظفر بقایی انجام داد و آن تشکیل حزب زحمتکشان ملت ایران بود.

سازمان نظارت بر آزادی انتخابات، که علت وجودیش انتخابات مجلس ۱۶ بود، با

ص: ۱۸۵

ورود کسانی از جبهه ملی به مجلس ضرورت خود را از دست داد و بقایای نام آن را به سازمان نگهبانان آزادی تغییر داده بود. تشکیل حزب زحمتکشان محصول ائتلاف بقایای و سازمانش با انشعابیون حزب توده به رهبری خلیل ملکی بود. حزب زحمتکشان که در اوایل اردیبهشت ۱۳۳۰ تشکیل شد معجونی درهم جوش از گروه های چماقدار، اعضای مجمع مسلمانان مجاهد قنات آبادی و برخی روشنفکران جدا شده از حزب توده بود که در پیرامون روزنامه شاهد گرد آمده بودند و هدف اصلی شان هم مبارزه علیه حزب توده بود. قبل از تشکیل حزب فوق، بقایای و افرادی از جبهه ملی با سفارت آمریکا تماس می گرفتند. در جلسات هفتگی که گاهی در منزل مهدی میراشرفی و برخی اوقات در منزل فضل الله زاهدی تشکیل می شد، سخن از تشکیلاتی به میان می آمد که بتواند در برابر حزب توده صف آرائی کند. سفارت آمریکا مشوق تأسیس چنین حزبی بود. آمریکایی ها بقایای را مناسب ترین چهره برای رهبری این کارزار می دانستند. بقایای نیز در عملکرد خود متکی بر این حمایت بود. او می نویسد: «از لحاظ مبارزه با حزب توده و اینکه اسلحه ای به دست آنها برای مبارزه با خود نداده باشیم در روزنامه [شاهد] همیشه نام آمریکا را در ردیف انگلیس و شوروی می آوردیم، اما باطناً به کمک آمریکا به جبهه ملی امیدوار و معتقد بودیم.» این واقعیت که توسط بقایای گفته شده، البته مورد پسند برخی دیگر از چهره های شاخص جبهه ملی هم بود.

مأموران آمریکایی در گزارش های خود بقایای را به عنوان فردی به شدت جاه طلب معرفی می کنند که از هر گونه فرصت برای پیشبرد مقاصد خود استفاده می نماید: «فرصت طلبی بر صمیمیت او می چربد و او احتمالاً جبهه ملی را به عنوان وسیله مناسبی برای اینکه خود را به قدرت برساند به کار می برد.» آنها در کمال شگفتی می دیدند که «فرصت طلبی حتی در زندگی شخصی بر او فائق می شود: او علناً اعلام داشته است که همسر خود را بدان علت طلاق داده است که سیاستمداران به عنوان اشخاص مجرد بهتر می توانند فعالیت کنند.» آمریکایی ها به ثبات فکر بقایای نیز چندان اعتماد نداشتند و نسبت به صمیمیت و صداقت او تردید می کردند.^(۱)

به روایت احمد ملکی، مدیر روزنامه ستاره و یکی از ۱۹ نفر مؤسسين جبهه ملی

ص: ۱۸۶

۱- ۱. احزاب سیاسی در ایران، بخش دوم، مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، جلد سوم، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ۱۳۶۷، صص ۱۲۷-۱۲۴.

ایران، نطفه های تأسیس حزب زحمتکشان در جریان ملاقات هایی که میان تعدادی از اعضای جبهه ملی و سفارت آمریکا صورت می گرفت انعقاد یافت. مهدی میراشرفی مسئولیت پذیرایی از مدعوین را در باغ خود در حصارک تهران به عهده داشت و نخستین دعوت توسط دکتر حسین فاطمی انجام گرفت. در این نشست ویلز، مستشار سفارت کبرای آمریکا، دیشر، وابسته مطبوعاتی، و دکتر گرنی، رایزن فرهنگی سفارت آمریکا، حضور داشتند. دکتر گرنی که به فارسی تسلط داشت، مسئول ترجمه سخنان متبادله بود. اعضای کمیسیون مطبوعات و کمیسیون سیاسی جبهه ملی از شرکت کنندگان در این جلسات بودند. بقایای برای مبارزه علیه کمونیسم، مذاکراتی با مقامات سفارت انجام داد. او استدلال کرد که راه مبارزه علیه حزب توده، تشکیل یک حزب متشکل و قوی در برابر آن است. بقایای صراحتاً عنوان کرد برای خارج کردن حریف از میدان و نیز برای ساقط کردن دولت ها تشکیل حزب ضروری است و البته این امر مستلزم کمک مالی فراوان می باشد. او قول داد با کمک خلیل ملکی حزبی متشکل و قدرتمند تشکیل دهد. متعاقب این مذاکرات در جلسه ای که در حصارک شمیران یعنی ملک میراشرفی تشکیل شد بقایای در کنار مکی، حائری زاده، میراشرفی، دکتر فاطمی و جلالی نائینی حضور پیدا کرد. در این جلسه آمریکایی ها برای تشکیل حزب وعده مساعدت های مالی دادند.^(۱) پیشتر در تأسیس حزب اتحاد ملی و سایر احزاب انگلوفیل مثل حزب عدالت علی دشتی و حزب کار نفیسی انگلیسیها مساعدت لازم به عمل آورده بودند. در تشکیل حزب زحمتکشان هم البته همانطور که دیدیم سفارت امریکا نقش مؤثر بر عهده داشت.

در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم و به دنبال سقوط آلمان هیتلری تحولات عدیده ای در جهان اتفاق افتاد که تأثیری تعیین کننده در سمت و سوی حوادث ایران داشت. این تحولات در موضع گیری های آتی احزاب سیاسی ایران هم مؤثر بود. نخستین مسئله این بود که با خاتمه جنگ دنیای غرب بار دیگر متوجه خطر شوروی شد. ارتش سرخ تا قلب اروپا پیشروی کرده و در حقیقت قهرمان شکست فاشیسم شده بود. همین موضوع باعث می شد بسیاری از روشنفکران غرب نسبت به حکومت

ص: ۱۸۷

۱- ۱. احمد ملکی، تاریخچه واقعی جبهه ملی، (تهران: چاپ دوم، ۱۳۳۲)، صص ۱۱۱-۱۰۴.

شوروی ابراز خوشبینی نمایند و هوادارانی را به گرد خود جمع آورند. از طرف دیگر جنبشهایی در آسیا و آمریکای لاتین در شرف تکوین بود که از مهمترین آنها باید از انقلاب چین و جنگ کره نام برد. انقلاب چین زنگ خطر را برای دنیای غرب به صدا درآورد و معلوم ساخت که شوروی برای پیشرفت در اروپا و مناطق نفوذ دنیای سرمایه داری هیچ حد و مرزی را نمی شناسد. شعارهای ضد استعماری شوروی در ایامی که ماهیت تجاوزکارانه آن هنوز به درستی مشخص نشده بود، بهترین و برنده ترین حربه را در اختیار حکومت وقت آن قرار می داد. در چنین شرایطی اداره مستعمرات به شکل گذشته غیرممکن بود، هر مقاومتی در برابر اراده مردم و هرگونه تلاشی برای ادامه استیلا به شکل گذشته با خطر سقوط کشورهای اقماری به دامن شوروی مواجه می شد. در چنین وضعیتی غرب کوشش می کرد حتی الامکان از فروغلتیدن کشورهای به اصطلاح جهان سوم در دامن شوروی جلوگیری به عمل آورد؛ در این شرایط ایالات متحده نظمی جدید را برای اداره جهان مطرح می ساخت. در سراسر این سالها مبارزه ای پیگیر و بی امان علیه شوروی در جریان بود و البته از آن سوی حزب توده نیز در جریان فعالیتهای خود به این نکته وسیعاً اشاره می کرد که مخالفانش در زمره وابستگان به دستگاههای جاسوسی غرب هستند. فعالیتهایی که در این دوره انجام می شد به گونه ای بود که گویا احزاب در صحنه ایران سخنگویان منافع خارجیان هستند تا نمایندگان اقشاری از جامعه ایرانی. حزب توده با تلاشهای خود که آشکارا در آن منافع شوروی را بر منافع ملی ایران ترجیح می داد، یا حداقل منافع شوروی و ایران را بر هم منطبق می دید؛ راه را برای هرگونه سوء تفاهم باز می کرد. فضای جنگ سرد، ایران را نیز در کام خود فرو برده بود به گونه ای که کشور صحنه درگیریهایی هر روزه احزاب بر سر چیزهایی بود که به ایران ربطی نداشت. تعابیری مثل «دیوار آهنین» به این دلیل انجام می شد که گویا خطر عاجلی که ایران را تهدید می کند از سوی شمال کشور است، فضای مک کارتیسم در ایران نیز گسترده شده بود، در چنین شرایطی بود که حزب زحمتکشان ملت ایران به مثابه یک حزب راستگرای میانه و بعداً افراطی پا به عرصه وجود نهاد.

پیش از این و در جریان تشکیل جبهه ملی ایران، بقائی به عنوان نماینده دوم تهران حضوری جدی در صحنه های سیاسی ایران داشت. در حقیقت او همراه با تعدادی

دیگر از اعضای جبهه ملی ایران ضمن توجه به ملی شدن نفت تأکیدی زاید الوصف به مقوله نفوذ کمونیسم داشت. اینکه بعد از سالها بار دیگر حزب توده در عرصه های سیاسی ایران فعال شده بود، حزب توده بعد از جریان تیراندازی به سوی شاه در پانزدهم بهمن سال ۱۳۲۷ متهم بود به اینکه تلاش کرده است تا شاه ایران را بکشد. مدتی بعد برخی از رهبران حزب محاکمه شدند و به زندان و تبعید محکوم گردیدند، اما در این بین اتفاقی روی داد که شایعات زیادی را برانگیخت و آن این بود که خسرو روزبه مسئول شبکه نظامی حزب از زندان گریخت. این امر در دوره ریاست سپهبد حاجعلی رزم آراء بر ستاد مشترک ارتش ایران روی داد و به همین دلیل انگشت اتهام به سوی او نشانه رفت. بقائی در زمره اشخاصی بود که باور داشت رزم آراء در فرار رهبران حزب از زندان و نیز فرار روزبه مؤثر بوده است، مضافاً اینکه در آستانه ملی شدن نفت زندانیان این حزب بار دیگر به فعالیتهای سیاسی خود بازگشتند. وقتی مصدق دولت خود را تشکیل داد حزب توده بار دیگر تلاشهای سیاسی خود را از سر گرفت، حزب در بیانیه ها و نیز نشریات خود مصدق را به عنوان عامل امپریالیسم امریکا مورد حمله قرار می داد و سیاست موازنه منفی او را در راستای ضدیت با منافع شوروی ارزیابی می کرد. حزب توده مثل گذشته در شرکت نفت و نیز در بین اصحاب مطبوعات و دانشجویان نفوذی غیر قابل انکار به دست آورده بود، درست در چنین اوضاعی بود که بقائی بار دیگر به خطر نفوذ کمونیسم پرداخت؛ مسئله ای که مشغله دائمی او در زندگی سیاسی اش بود.

اما از سوئی از همان ابتدا دو گروه کاملاً متمایز در بین رهبران و اعضای حزب زحمتکشان دیده می شد، گروهی متشکل از بقائی، سپهبدی، علی زهری و چهره بسیار مؤثر و تعیین کننده ای مثل حسین خطیبی که یکی از بازیگران مهم و پشت پرده تحولات این دوره ایران بود؛ و گروهی دیگر متشکل از نیروهائی مثل ملکی و آل احمد که نیروهائی صادق به شمار می رفتند و در صدد تشکیل حزبی بودند که منافع ایران و طبقات فرودست جامعه را سرلوحه فعالیتهای خود قرار دهد. اینان می خواستند در مواجهه با سرمایه داری غرب و کمونیسم روسی راهی دیگر بیابند، از درون این اندیشه بود که بعدها نیروی سوم را تشکیل دادند که از سیاست موازنه منفی جانبداری می کرد و سیاست عدم تعهد در برابر بلوک شرق و غرب را سرلوحه فعالیت خود قرار می داد.

از همان ابتدای امر بین این دو دسته اختلافات اساسی وجود داشت، معلوم بود که بقائی از این افراد صرفاً برای دستیابی به اهداف خود دعوت به کار کرده است و در موقع مقتضی، خویش را از آنان خواهد رها کند. نیز برای کسانی که با چهره های اطراف بقائی آشنا بودند این امر واضح و معلوم بود که آن دسته به هیچ وجه زیر بار افرادی مثل ملکی نخواهند رفت و اینان در واقع هسته اصلی و تأثیر گذار در فعالیتهای آتی حزب خواهند بود.

بدینسان، شعب حزب با مساعدت مالی آمریکا و با استفاده از تجربه سازمانی خلیل ملکی یکی پس از دیگری در شهرستان ها ایجاد شد. حزب زحمتکشان در تحولات آتی ایران نقش فوق العاده موثری ایفا کرد و به مثابه یک حزب متشکل و سازمان یافته ضربات مرگباری بر نهضت ملی وارد ساخت.

با تشکیل حزب زحمتکشان صف آرائی ها متمایز تر گردید. بقایی به عنوان نماینده دوم پایتخت طبعاً بلندپروازی هایی داشت که تحقق آن را از طریق حزب میسر می دید. در این ایام، سیاست انگلیس فشارهای زیادی را به دولت مصدق وارد می کرد. در برابر اقدام ملی شدن صنعت نفت گفته شد که این به مفهوم نقض یک طرفه قرارداد ۱۹۳۳ است و انگلیس از ایران شکایت خواهد کرد. آمریکایی ها هم نسبت به ملی شدن نفت در ایران واکنش نشان دادند. آنها گفتند که ایران و انگلیس دارای اشتراک منافع هستند و باید از طریق مذاکرات دوستانه اختلافات خود را حل و فصل کنند. متأسفانه در اغلب منابع و نوشته های مربوط به ملی شدن نفت ایران قضاوتی بسیار غلط در مورد نگاه آمریکا به مقوله ملی شدن نفت وجود دارد. طبق این دیدگاه امریکائیان و به طور مشخص دولت دمکرات ترومن از طرح ملی شدن حمایت می کردند و جمهوریخواهان با آن مخالفت می ورزیدند(۱). این قضاوتی است بسیار سست، خوشبختانه اسناد روابط خارجی آمریکا و ایران در فاصله سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۳ منتشر شده،(۲) طبق مدلول این اسناد که صراحت دارند، ترومن بارها و بارها به مصدق نامه نوشت و پیام داد

ص: ۱۹۰

۱- ۱. جدیدترین اثر با دیدگاه یادشده با مشخصات زیر منتشر شده است: استیون کینزر: همه مردان شاه، ترجمه لطف الله میثمی، (تهران: صمدیه، ۱۳۸۳). طبق این دیدگاه دولت آمریکا در زمان تسلط دمکراتها از بحث ملی شدن نفت ایران حمایت می کرد، اما بعداً جمهوریخواهان با آن بحث مخالفت کردند.

۲- ۲. Foreign Relations of the United States, vol. X, (Washington, United States . Government Printing Office, ۱۹۸۹).

که او دو سیاست وی را نمی تواند هضم کند: نخست سیاست موازنه منفی و دیگر ملی شدن منابع نفتی ایران. او توضیح داد در دنیای کنونی سیاست بی طرفی مفهومی ندارد و دولتها یا در اردوگاه غرب قرار دارند و یا شرق. ترومن به صراحت نوشت دولت مصدق یا علیه امریکاست و یا علیه شوروی و شق ثالثی در این میان پذیرفته نیست. دیگر اینکه ترومن دائماً می نوشت مفهوم ملی شدن نفت را در نمی یابد، اگر منظور فرمول پنجاه پنجاه است که امریکا از آن استقبال می کند اما اگر منظور این است که کنترل نفت و عواید آن به طور کامل در دست طرف ایرانی باشد، او البته با آن مخالف است زیرا چنین فرمولی کلیه قراردادهای شرکت‌های امریکائی را به هم می ریزد و دولتهای طرف قرارداد شرکت‌های امریکائی را به در پیش گرفتن راهی مشابه ایران تشویق می کند. این سیاست البته با قدرت از سوی امریکا در مقاطع بعدی هم ادامه یافت و ایالات متحده هیچ گاه عملاً از طرح ملی شدن نفت ایران حمایتی نکرد، حمایت دولت امریکا از بحث نفت ایران تا جایی بود که بتوانند در قالب یک کنسرسیوم انحصار نفتی شرکت انگلیسی را از بین ببرند. در ایران هم البته دو خط کاملاً متمایز در ارتباط با موضوع یادشده وجود داشت: عده ای بر این باور بودند که سیاست موازنه منفی و ملی شدن نفت ابزاری است برای تحقق حاکمیت ملی ایران بر منابع انرژی خود و استقلال سیاسی کشور از اردوگاههای شرق و غرب؛ و عده ای دیگر از بحث ملی شدن نفت همان تشکیل کنسرسیوم نفتی برای از بین بردن انحصار نفتی شرکت انگلیسی را مد نظر داشتند و بر این باور بودند که ایران نمی تواند تولید، توزیع و فروش نفت را خود انجام دهد و در این زمینه ناچار است به شرایط کمپانیهای بین المللی تن در دهد. این دو رویکرد اساسی بعدها تأثیر خود را بر بحرانهای داخلی و خارجی ایران بر جای نهادند که مورد اشاره واقع خواهند شد. (۱)

مصدق ملی شدن نفت را به مفهوم اعمال حق حاکمیت ملی ایران بر منابع اقتصادی خود می دانست و حاضر نبود از آن عدول نماید. به همین دلیل در خرداد ۱۳۳۰ دولت انگلیس رسماً اطلاع داد علیه دولت ایران به دیوان داوری لاهه شکایت کرده است. اما در اواخر همان ماه ریچارد جکسون به عنوان نماینده شرکت نفت وارد ایران شد. جکسون پیشنهاد تنصیف عواید نفت را ارائه داد. مصدق این پیشنهاد را نپذیرفت. چند روز بعد انگلیس ظاهراً برای حفظ جان اتباع خود رزمناو موریشیوس را به آبادان اعزام کرد. انگلیس عملاً از صدور نفت ایران جلوگیری کرد و با استقرار چتربازان خود رسماً ایران را تهدید به مداخله نظامی نمود.

ص: ۱۹۱

۱- ۱. تقسیم بندی یادشده تحلیل نگارنده این سطور است که برای آن شواهد و دلایل فراوانی در دست دارد که نمونه ای از آن مقالات خود روزنامه شاهد است. لیکن در همان زمان نقل قولی از مصدق توسط کینگزلی مارتین سردبیر نشریه نیواستیتسمن در یکی از شماره های این نشریه درج شد که خود شاهی است بر صحت مدعای یادشده. مارتین نقل می کند که در دی ماه سال ۱۳۳۰ با مصدق ملاقات کرده و وی نخست وزیر را بر خلاف داوریهای رایج نه مردی دیوانه بلکه شخصیتی با توان و ظرفیت بالا- تشخیص داده است. مارتین نقل می کند که مصدق در این ملاقات گفت صرف رهائی از دست شرکت نفت انگلیس و ایران کافی نیست، بلکه باید اطمینان یافت که هیچ شرکت یا دولت خارجی جای آن شرکت را نخواهد گرفت: Kingsley Martin: Conversation with Dr. Mosaddeq, New Statesman,

۱۱/۱۹۵۲ January. وودهاوس با اینکه کینگزلی را دارای «قلق ضدامپریالیستی» می دانست، اما نوشته است او در زمره خبرنگاران مشهوری است که اواخر آذرماه ۱۳۳۰ وارد ایران شد و با تیم وی و زینر همکاری می کرد. عملیات چکمه، صص ۲۸-۲۹. اگر «قلق ضدامپریالیستی» را با همکاری کینگزلی با سرویس اطلاعاتی بریتانیا جمع کنیم، کارهای او را در راستای طرحهای شرکتهای بزرگ فراملیتی ارزیابی می نمائیم که الزاماً این کارها به مفهوم حمایت از حقوق مردم ایران نبود و در راستای رقابتهای آن شرکتهای با کمپانی نفت انگلیس و ایران قابل فهم است.

در چنین اوضاعی بقایی از طریق امیرحسین پاکروان، از کارمندان شرکت سابق نفت، اطلاع یافت که اسناد شرکت نفت به منزل ریچارد سدان، نماینده شرکت در ایران، منتقل می شود. امیرحسین پاکروان از دوستان صادق هدایت بود و بقایی از سال ۱۳۲۸ با او مراد شده است. از همان زمان بقایی، همراه با صادق هدایت و علی زهری و عده ای دیگر، برای صرف شام به منزل او دعوت می شدند. خود بقایی مدعی است که «دو سه بار» به منزل پاکروان رفته است. منزل پاکروان، آپارتمانی در طبقه هم کف در خیابان فردوسی بود. در آن ایام پاتوق صادق هدایت، عصرها نزدیک غروب در کافه ای در خیابان فردوسی بود و دوستان و ارادتمندان وی به گردش جمع می شدند. بقایی گاهی اوقات در این جلسات شرکت می کرد. روزی در حالیکه بقایی و هدایت در خیابان استامبول و نادری قدم می زدند هدایت گفت که آن شب امیرحسین پاکروان آنها را به ضیافتی خصوصی دعوت کرده است. او با هدایت به منزل پاکروان رفت، در آنجا بعد از صرف شام پاکروان خطاب به بقایی گفت:

البته می دانی که چندین سال است کارمند شرکت نفت ایران و انگلیس هستم و در قسمت انتشارات و تبلیغات کار می کنم. در این مدت به اسرار زیادی پی بردم و به اوضاع و احوال افرادی آشنا شدم. از وقتی که در مجلس صحبت های تو نفت آلود شد مترصد بودم نامت را در لیست پرداخت های شرکت بینم یا مثل بسیاری دیگر از ناطقین یا روزنامه نویس ها به آبادان دعوت کنند و در یکی از معاملات سودآور شرکت دستت را بند کنند. اما پس از مدتی فهمیدم که نه تنها در این جهت خبری نیست، بلکه دارند برای خط و نشان می کشند. با صادق مشورت کردم و چون تصمیم حاصل شد که صمیمانه در راه مبارزه قدم گذاشته ای من از این ساعت خود را در اختیار تو می گذارم و در این مبارزه تا سرحد امکان با تو همراه خواهم بود.

همکاری بقایی با پاکروان از این زمان آغاز شد و تا خاتمه خلع ید ادامه یافت. بقایی در همان شب به قسمتی از «اسرار» شرکت نفت آگاهی پیدا کرد. در مورد اداره انتشارات و تبلیغات شرکت نفت شایع بود که چون دکتر رضا فلاح متخصص برجسته شیمی نفت است و انگلیسی ها نسبت به او «حسادت» دارند او را به ریاست اداره استخدام گماشته اند که از کار نفت به دور باشد، ولی آن شب «دانستم که اداره انتشارات و تبلیغات در واقع مرکز انتلیجنت سرویس [کذا] شرکت است» (۱) و دکتر فلاح در رأس اداره استخدام دارای اختیارات مافوق تصویری است. (۲) بقایی مدعی شد آنگاه دریافت که نطق های نمایندگان مجلس توسط اداره انتشارات و تبلیغات شرکت نفت تهیه می شده و برخی مقامات برای شرکت در مناقصه به آبادان دعوت شده اند و نیز اعتصاب سال ۱۳۲۵ کارگران نفت توسط خود انگلیسی ها طراحی شده است.

بقایی همراه با سرلشکر فضل الله زاهدی، رئیس وقت شهربانی، و جهانگیر تفضلی منزل سدان را بازرسی کرد و اسنادی را به دست آوردند که به «اسناد خانه سدان» معروف شد. بخشی از اسناد در روزنامه شاهد منتشر گردید و به هنگام تشکیل دادگاه لاهه در خرداد ۱۳۳۱ بخشی از آنها به عنوان اسناد مداخله شرکت در امور داخلی ایران

ص: ۱۹۳

۱-۱. خاطرات دکتر مظفر بقائی کرمانی، به کوشش حبیب الله لاجوردی: (تهران: انتشارات علم، ۱۳۸۲)، ص ۲۱۱.

۲-۲. دستنوشته بقایی در مورد پاکروان، بی تا، اسنادخانه سدان، کارتن: ۴۸۸ _ N. ش: ۳۹۵ _ ۲۹.

بر اساس مدارک مرکز اسناد انقلاب اسلامی، به دنبال تشکیل حزب زحمتکشان تعدادی از نیروهای سیاسی و اجتماعی کشور به آن پیوستند، از جمله تعدادی از اعضای شرکت نفت انگلیس و ایران که در امر توزیع و پخش فرآورده های نفتی دارای صلاحیت بودند و اطلاعات و تجربیات کافی در این زمینه داشتند همکاری خود را با حزب اعلام کردند،^(۱) و اطلاعات خود را در زمینه نحوه فعالیت های شرکت در اختیار بقائی قرار دادند.^(۲) درست در چنین ایامی بود که به بقائی خبر رسید از اداره اطلاعات و انتشارات شرکت نفت چمدانهائی به خارج فرستاده می شود. دو تن به نامهای محمد ارژنگ و حسن داودی مأموریت داشتند بر فعل و انفعالات مزبور نظارت کنند و طبق اسناد موجود آنها حتی محموله هائی را که از اداره خارج می شد بازرسی می کردند.^(۳) این نکته ای است حائز اهمیت؛ چطور ممکن بود قدرتی مثل انگلستان اجازه دهد کارمندان معمولی این شرکت دست به چنین اقدامی بزنند؟ به یاد داشته باشیم در این ایام انگلستان هنوز قدرتی نبود که به این آسانی بتوان با آن برخورد هائی از این دست انجام داد و از سوی دیگر هنوز پای هیچ قدرت دیگری به عنوان رقیب انگلیس در ایران باز نشده بود تا بتوان با اتکای به آن و دلگرمی به سیاستی خاص به این اقدامات مبادرت ورزید، به راستی در پشت این تحرکات چه دستهائی قرار داشت و منظور اصلی آن تحرکات چه بود؟

از سوی دیگر در همان آغاز دوره فعالیت های حزب زحمتکشان فردی به نام مرتضی ملک محمدی در نامه ای به بقائی که در آن نامه با نام مستعار «دکتر رضائی» از او یاد شده؛ اطلاع داد اتوموبیلی را که از اداره سابق شرکت نفت خارج شده بازرسی نموده، لیکن چیزی پیدا نکرده؛ اما همان اتوموبیل در خیابان سپه (امام خمینی فعلی) چمدانی را که پر بوده در اتوموبیل گذاشته و حرکت کرده است.^(۴) از سوی دیگر منزل استاکیل رئیس اداره اطلاعات شرکت نفت در قلعهک تحت مراقبت قرار گرفت و هم چنین منزل سدان رئیس شرکت سابق نفت کنترل شد. اطلاع داده شد که یک کامیون و یک

۱- ۱. وازگن آبراهامیان به بقائی، مورخه ۱۹/۳/۱۳۳۰، ش ۳۲/۷۵۸.

۲- ۲. همو به همو، مورخه ۲۹/۳/۱۳۳۰، ش ۳۴/۷۵۸.

۳- ۳. ارژنگ و داودی به بقائی، مورخه ۳۰/۳/۱۳۳۰، ش ۴۰/۷۵۸.

۴- ۴. گزارش ملک محمدی به دکتر بقائی، مورخه ۳۱/۳/۱۳۳۰، ش ۱۸/۷۵۸.

اتوبوس که تعداد زیادی چمدان در آنها قرار داشته، توسط سدان و سه همراه انگلیسی به فرودگاه مهر آباد حمل شده است. این اطلاعات از پاسبان محافظ در خانه سدان، نیز پیشخدمت و راننده او اخذ و گفته شد که ظاهراً قرار بوده ساعت دوازده شب سی و یکم خرداد ماه آن سال هواپیمای حامل چمدانها به لندن پرواز کند. ظاهراً چمدان دیگری نیز وجود داشت که جا مانده بود و به همین دلیل پرواز هواپیما به تأخیر افتاد! نکته مهم این است که چگونه چمدانی که به قول مشهور حاوی اسناد بسیار مهمی بود، جا ماند و دیگر اینکه فردی که برای دریافت چمدان مراجعه کرده بود این مطلب را به پیشخدمت توضیح داد. پیشخدمت گفت که چیزی از محموله ها جای نمانده است، فردی که برای دریافت چمدان بر جای مانده مراجعه کرد، راننده بود. مطلب دیگر این که همه از نقل و انتقالات داخل خانه آگاه بودند؛ پیشخدمت، پاسبان در منزل و نیز راننده همه می دانستند که در این چمدانها اسنادی وجود دارد که باید از آن شرکت نفت باشد. پاسبان مزبور به کلانتری قلهک نقل و انتقالات را گزارش داده بود، اما به وی دستور داده شد که در این امور دخالت نکند. سپس همان پاسبان نیمه های شب با دکتر بقائی تماس گرفت و موضوع را به وی اطلاع داد، این در حالی بود که هواپیما هنوز در فرودگاه مانده و پرواز نکرده بود.

در همین حال خبر رسید که از منزل شهری سدان واقع در خیابان ایرج هم چمدانهائی به خارج حمل و به نقطه نامعلومی انتقال داده می شود. (۱) گزارشهای یاد شده نشان می داد که افرادی از رجال ایرانی مثل مسعود فروغی، فؤاد روحانی، مصطفی فاتح، آشتیانی زاده، اسدالله علم، سیدضیاء الدین طباطبائی، سلمان اسدی، حسین علاء، سرهنگ حسن پاکروان، برادران رشیدیان، و عده ای دیگر آشکارا هنوز روابط خود را با مأمورین سفارت بریتانیا حفظ می کنند. (۲) از بین اینان به طور مشخص پاکروان روابطی صمیمانه با بقائی داشت و این روابط تا آخر حفظ شد، اما هرگز کسی ندید بقائی علیه او سخنی به میان آورد. حتی در مورد سید ضیاء و علم هم وضع به همین شکل بود، حداقل در آن زمان کوچکترین سخنی علیه این دو از زبان بقائی شنیده نشد. همانطور که بالاتر توضیح دادیم، ماجرای اسناد خانه سدان در واقع از دخالت امیرحسین پاکروان از

ص: ۱۹۵

۱-۱. گزارش علی اکبر اولیائی، مورخه ۱/۴/۱۳۳۰، ش ۴۰/۷۵۸.

۲-۲. گزارش به بقائی، مردادماه سال ۱۳۳۰، ش ۴۰/۷۵۸.

کارمندان ایرانی شرکت نفت شروع شد. او اطلاع داد که اسناد شرکت نفت به منزل سدان منتقل می شود، حوادث بعدی متعاقب این گزارش شکل گرفت تا اینکه بالاخره دکتر بقائی همراه با سرلشکر فضل الله زاهدی رئیس وقت شهربانی و جهانگیر تفضلی منزل سدان را بازرسی کردند و اسنادی به دست آوردند که در روزنامه شاهد منتشر شد و بعدها اسماعیل راین کتابی بر اساس آن اسناد منتشر کرد.

به دلایل متعدد، این ماجرا حرکتی کاملاً مشکوک است و اسناد خانه سدان باید مخدوش تلقی شود. به روایت بقائی که به آن اشاره خواهیم کرد، شخص مصدق این عملیات را مشکوک می دانست. باید گفت این اسناد بعد از اعلام ملی شدن نفت کشف شد، حال آنکه به قول امیرحسین پاکروان، او از زمان مجلس پانزدهم از آنها اطلاع داشت. به فرض اینکه اسناد واقعی باشند، سؤال این است پاکروان که به قول خودش از حسن عقیدت بقایی مطلع و البته از دو سال پیش از این ماجرا هم با او مراوده داشت، چرا زودتر این اسناد را در اختیار بقایی قرار نداد؟

ماجرای «اسناد خانه سدان» آن هم بعد از ملی شدن صنعت نفت حکایت از توطئه ای مرموز داشت. به نظر می رسد برخی کانون های خارجی با استفاده از ماجراجویی های بقائی، برای تشتت در صفوف نهضت و مخدوش کردن شخصیت دکتر مصدق ماجرای مرموز را آغاز کرده اند. هنگامی که چهره های سیاسی دست اندرکار کشف اسناد، مثل راننده و پاسبان و پیشخدمت و امثال اینان و حتی افرادی مانند زاهدی و تفضلی، را مورد توجه قرار دهیم آنگاه بیشتر در اصالت این اسناد تردید می کنیم. بعد از ملی شدن نفت، مصدق، دکتر فلاح را هم چنان به دلیل تخصصش در شرکت نفت ابقا کرد. در واقع، با توجه به فقدان نیروی متخصص در آن زمان این عمل شاید موجه بنماید. ابقای سهام السلطان بیات نیز، به رغم خویشتاوندی اش با مصدق، در این راستا قابل توجیه است. بقایی در یادداشتی این جملات پرمعنا و کوتاه را نوشته است: «ما خیلی خوشوقتیم که جناب آقای سهام السلطان بیات و جناب آقای دکتر فلاح هنوز در رأس شرکت نفت ملی ایران هستند زیرا جناب آقای دکتر مصدق آنها را انتخاب کرده بودند.»^(۱) با این سوابق بنظر می رسد هدف از انتشار «اسناد خانه سدان» چیزی جز

ص: ۱۹۶

۱- ۱. دستنوشته بقایی، بی تا، پرونده اسناد متفرقه بقایی، کارتن: ۴۴۳ _ N، ش: ۴۴۰ _ ۷۱.

تشتت در صفوف نهضت و بدین کردن مردم به جنبش ملی نبود. (۱) در صورتجلسه ای که در منزل سدان برای مهر و موم کردن خانه او به عمل آمد، فؤاد روحانی، نماینده شرکت سابق نفت، نیز حضور داشت. او در زیر صورتجلسه نوشت: «اینجانب در جریان مذکور و در متن حاضر بودم ولی راجع به اسناد هیچ گونه اطلاعی ندارم.» (۲)

شرح ماجرا به زبان خود بقائی در گفتگو با حبیب الله لاجوردی به این شکل است: روزی گروهی که بقائی تشکیل داده بود تا بر تحرکات مقامات نفتی انگلیس نظارت کنند، مشاهده می نمایند که از پاساژ پروانه واقع در خیابان نادری فردی با یک گونی از اداره تبلیغات شرکت خارج شد و به راه افتاد. این مرد که به قول بقائی اسناد سری شرکت نفت را آنهم در گونی و بالابتر در ملاء عام حمل می کرد مردی بود یهودی به نام احتمالاً دانشگر (۳). این امر مقدمه ای شد بر دستگیری مرد مزبور و تصرف خانه سدان در خیابان قوام السلطنه (سی تیر امروزی) کوچه ایرج. تصرف خانه با کمک دکتر ناصر وثوقی قاضی دادگستری و عضو حزب زحمتکشان از نیروهای انشعابی حزب توده صورت گرفت. زاهدی وزیر کشور وقت دستور داد دو افسر شهربانی و چند درجه دار و پاسبان به اینان کمک نمایند. محلی در خیابان شاهرضا (انقلاب اسلامی کنونی) که دفتر روزنامه ایران ما به مدیریت جهانگیر تفضلی در آن قرار داشت، «مرکز ستاد» عملیات بود. کلید گاو صندوقی که گفته می شد اسناد شرکت نفت در آن قرار دارد توسط خود انگلیسیها به دست گروه تعیین شده توسط بقائی قرار گرفت. به این شکل چهار کتاب رمز کشف شد. بقائی می گوید در یکی از این کتابها نوشته شده بود: «چاقوکشهای دکتر بقائی آمدند اداره انتشارات را تصرف کردند ولی ما توانستیم که پنجاه و چند تا چمدان به وسیله میسیون جاکسون بفرستیم. ولی آمدند و بقیه اش را گرفتند.» (۴) این نامه توسط استاکیل امضاء شده بود. تا اینجای بحث چند نکته وجود دارد: ۱. چرا انگلیسیها به دست خود کلید گاو صندوق اسناد به این مهمی را به دوستان بقائی دادند و رفتند؟ ۲. مگر تصرف خانه سدان تقریباً همزمان با تاریخ نگارش این نامه نیست، آیا

ص: ۱۹۷

۱- ۱. در مورد ماجرای خانه سدان بنگرید به: اسماعیل رائین، اسناد خانه سدان، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷).

۲- ۲. صورتجلسه مورخه ۸/۴/۱۳۳۰ منزل سدان، اسناد خانه سدان، کارتن ۲۵۳، ش: ۲۴۹ _ ۱۸.

۳- ۳. خاطرات دکتر مظفر بقائی کرمانی، ص ۲۱۲.

۴- ۴. همان، ص ۲۱۴.

تصرف کنندگان خانه از آنجا بیرون رفته بودند که استاکیل چنین چیزی را نوشته بود؟ می دانیم که خیر، آنها در همانجا ماندند؛ پس استاکیل از کجا می دانست دوستان بقائی آنجا را تصرف خواهند کرد که این نامه را از پیش نوشته بود؟ همین امر خود خبر از جعلی بودن این نامه می دهد، به ویژه اینکه بقائی نوشته است که نامه دستنویس و در لندن هم نوشته شده بود. ۳. چگونه ممکن است چنین نامه مهمی از لندن نوشته شده باشد و آنگاه همزمان با تصرف خانه سدان در گاووندوق او یافت شود، در حالیکه ماجرای تصرف این خانه را شرح می دهد؟ ۴. آیا انگلیسیها از قبل می دانستند خانه سدان تصرف می شود و از قبل چنین نامه ای تهیه کرده بودند؟

به هر حال «تحت نظر همین آقای [امیرحسین] پاکروان» یعنی کارمند شرکت نفت انگلیس و ایران، اسناد ترجمه شدند، درست در همان خانه مزبور. نکته مهمتر این است که شخص بقائی می گوید وقتی خواسته اند خانه سدان را تصرف کنند، او با زاهدی وزیر کشور در محل مجلس ملاقات می کند و می گوید می خواهند آنجا را بگیرند و به کمک شهربانی نیاز دارند. زاهدی می گوید این مسئله مهمی نیست و «می روم به آقا [مصدق] می گویم». بقائی اظهار می دارد: «نه، موضوع این است که به ایشان نباید گفت.» (۱) اما چرا نباید این موضوع مهم را به اطلاع نخست وزیر برسانند؟ اصلاً بقائی در چه موقعیتی قرار داشت که به وزیر کشور دولت قانونی دستور می داد بدون اطلاع نخست وزیر دست به کاری زند که در تحولات آتی کشور می توانست تأثیرات فراوانی داشته باشد؟ بقائی توضیح می دهد اگر مصدق با اینکار مخالفت می کرد دیگر آنان نمی توانستند کاری انجام دهند، اما اگر بدون اطلاع وی عملیات خود را انجام می دادند، مصدق در مقابل عمل انجام شده قرار می گرفت. زاهدی می گوید: «این که یک نوع کودتا می شود.» اما بقائی به صراحت پاسخ می گوید: «هر چه می شود، ما پیشنهادمان این است.» (۲) چرا باید علیه مصدق کودتا می شد؟ این نکته ای است در خور توجه که نیازمند تأملی تاریخی است، اما همین جا به اشاره بگوئیم که اگر اینان نتوانستند آن زمان کودتای خود را انجام دهند، دو سالی بعد به این امر موفق شدند.

ماجرای دیگری که نشان از جعلی بودن اسناد می دهد، این است که بقائی می گوید

ص: ۱۹۸

۱-۱. همان، ص ۲۱۵.

۲-۲. همان، ص ۲۱۶.

روزی پاکروان خیلی ناراحت به محل نگهداری اسناد خانه سدان آمد. او گزارشی از اریک دریک نشان داد که برای سدان فرستاده شده بود، طبق این گزارش تلگرافی، دریک با احمد متین دفتری داماد مصدق ملاقات کرده و او قول داده است با پیشنهاد هیئت اعزامی انگلیس به ریاست استوکس به شرط اینکه به نوعی ملی شدن نفت در آن گنجانیده شده باشد، موافقت کند.^(۱) جالب این است که بدانیم هیئت استوکس مدتها بعد از کشف به اصطلاح اسناد خانه سدان یعنی روز دوازدهم مرداد ماه ۱۳۳۰ به ایران آمد، حال آنکه اسناد ادعائی مزبور حدود دو ماه پیش کشف شده بودند. حال چگونه ممکن است قبل از آمدن هیئت انگلیسی به ایران چنین ملاقاتی با دریک صورت گرفته باشد، نکته ای است که خود نشان دهنده جعلی بودن این اسناد است، مضافاً اینکه در این زمان دیگر از دریک و سایر مدیران انگلیسی شرکت نفت خلع ید شده بود، حال چگونه اینان هنوز به وعده هائی از این دست مبادرت می ورزیدند، نکته ای است در خور توجه. از همه بالاتر، در این زمان ظاهراً دریک مسئولیتی در شرکت نفت نداشت و آرچی چیزوم حداقل از سال ۱۳۲۹ به جای وی منصوب شده بود. لازم به یادآوری است که حتی قبل از مأموریت هریمن فرستاده ویژه ترومن به ایران یعنی روز ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰ این مثلاً اسناد به دست بقائی و یارانش افتاده بود، پس چطور امکان دارد در آن زمان راجع به استوکس که دوازدهم مرداد سال ۱۳۳۰ وارد ایران گردید، مطلبی درج شده باشد؟

بقائی آن چیزی را که «سند جاسوسی» متین دفتری می نامد، برای مصدق برد. مصدق به این نامه ها اعتنائی نکرد. بقائی اسناد خانه سدان را کپی می گرفت و به خانه خود می برد و مخفی می کرد، بخشی از آنها را بعداً به اسماعیل رائین داد که با نام اسناد خانه سدان چاپ کرد. خلاصه در همان زمان مصدق عده ای را برای بررسی اسناد ادعائی به خانه سدان فرستاد. حائری شاه باغ رئیس دیوان تمیز دادگستری جزو این گروه بود. بقائی می گوید: «یک روز دیدم این آقای حائری شاه باغ گفت که ولی اینها از نظر قضائی هیچ سندیت ندارد. از کجا که انگلیسها ده سال پیش اینها را آماده نکردند که ما امروز بیائیم بنشینیم این حرفها را بزنیم.»^(۲) بقائی به جای اینکه به این سخن مستدل پاسخ دهد قهر کرد و بیرون رفت و دیگر در جلسه گروه اعزامی مصدق شرکت نکرد، و خودش در اطاقی در همان ساختمان به کار خویش مشغول بود. خود بقائی در گفتگو با لاجوردی می گوید: «اسناد را عرض می کنم یک سوءاستفاده شخصی من کردم. سوءاستفاده عبارت از این بود که فتوکپی های منفی را من برای خودم بر می داشتم بعضی اسناد را هم یک کپی به اصطلاح مثبت بر می داشتم می بردم خانه ام و اینها را مخفی کردیم...»^(۳) این بود خلاصه ای از ماجرائی که با نیت از پیش تعیین شده برای بدنام کردن برخی چهره های درگیر با مسئله ملی شدن نفت و از آن جمله شخص مصدق صورت گرفت. همانطور که حائری شاه باغ گفته بود این اسناد بیشتر و یا در همان حول و حوش بحث ملی شدن نفت جعل شده بود و فقط استفاده تبلیغاتی به منظور پیش بردن اهداف مقطعی سیاسی داشت، نکته جالب آغاز این پرونده همان کشف اسناد در یک گونی که توسط مردی یهودی حمل می شد می باشد، نکته ای که خود بقائی به آن اشاره کرده است.

ص: ۱۹۹

۱-۱. همان، ص ۲۱۶.

۲-۲. همان، ص ۲۲۱.

مصدق تلاش می کرد تا در جوی فارغ از تشنج مسئله نفت را حل کند. او به توازن نیروهای جهانی و ضعف ایران در برابر انگلستان واقف بود و به همین دلیل تلاش می کرد بهانه ای به دست انگلیسی ها، که برای امنیت ادعایی اتباعشان رزمناد و گسیل کرده بودند، ندهد. از سوی دیگر، کسانی چون بقایی و زاهدی با آشفته کردن بیش از پیش اوضاع زمینه را برای موجه کردن اقدامات انگلستان و مداخله خارجی مهیا می کردند. برای برحذر داشتن نیروهای نهضت ملی از درگیر شدن در منازعه ای که بازنده قطعی آن ایران بود، مصدق تلگراف های رمزی به آبادان صادر می کرد. البته انگلیسی ها خوش می داشتند که بهانه مناسبی برای وارد ساختن ضربه نهایی به دست آورند، لیکن مصدق با پیام های خود حتی الامکان مانع بروز حادثه ناگواری می شد. در نیمه دوم تیرماه ۱۳۳۰ وی طی تلگراف رمزی به مکی نوشت:

مکرر به اطلاع رسانده است که از نطق‌ها و اظهارات محرک و زننده که موجب رنجش و گله‌های سیاسی می‌شود خودداری فرمایند. اینک به موجب نامه گله آمیزی که از طرف سفارت انگلیس واصل گردیده متذکر شده‌اند که جنابعالی در بیانات خود دولت انگلستان را دشمن خطاب فرموده‌اید. مجدداً از جنابعالی خواهشمندم که حتی المقدور از نطق‌های متضمن حملات زننده و خلاف تشریفات سیاسی بین‌المللی خودداری نمایند که جزئیات سبب نشود که کلیات از دست برود. نخست وزیر دکتر محمد مصدق(۱)

در پاسخ به این تلگراف، در همانروز مکی جوابی به این شرح ارسال کرد:

جناب آقای نخست وزیر. پاسخ تلگراف شماره ۶/۱۳۲۵ به عرض می‌رساند انگلستان را دشمن خطاب نکرده‌ام، بلکه ورود کشتی جنگی را عملی خصمانه تلقی کرده‌ام و این موضوع مربوط به همان دوره ورود کشتی جنگی است نه تازگی‌ها. اصولاً باید به عرض برسانم که همین نطق‌ها و خطابه‌هاست که موجبات تسلط روحی و معنوی ما را فراهم کرده و مردم را امیدوار به آتیه کرده و الا- موقعیت طوری است که در مقابل گفتارهای رادیو لندن و بولتن انگلیسی‌ها که به زبان انگلیسی همه روزه به وسیله پلی کپی منتشر می‌شود چیزی گفته نشود به کلی روحیه مردم ضعیف و موجبات ناامیدی را فراهم نموده، تصور می‌کنم عمل خلاف احتیاط نشده. معهداً بسته بنظر جنابعالی است. هر طور بفرمائید اطاعت خواهد شد.(۲)

در چنین اوضاع و احوالی بود که ترومن برای مصالحه مصدق با انگلیسی‌ها اورل هریمن نماینده ویژه خویش را به ایران فرستاد. چند روز قبل جمعیت ملی مبارزه با استعمار، وابسته به حزب توده، اعلام کرده بود که روز ۲۳ تیر به مناسبت یادبود کشته شدگان این روز در اعتصاب کارگران شرکت نفت به سال ۱۳۲۵ در آبادان(۳) تظاهراتی انجام خواهد شد. مظفر بقایی همراه با سرلشکر حسن

ص: ۲۰۱

۱-۱. مصدق به مکی، ۱۸/۴/۱۳۳۰، اسناد نفت، کارتن ۱۴۶ _ N، ش ۱۳۸ _ ۲۰۹.

۲-۲. مکی به مصدق، ۱۸/۴/۱۳۳۰، اسناد نفت، ش ۱۴۶ _ ۲۰۹.

۳-۳. در مورد جزئیات این حادثه نک: جوانشیر، ف. م: تجربه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، (تهران: انتشارات توده، ۱۳۵۸).

بقای، رئیس شهربانی، و کسانی چون فضل الله زاهدی وزیر کشور قصد آن داشت تا این تظاهرات را سرکوب کند. بقایی موقعیت را برای عرض اندام آماده دید. صبح روز ۲۳ تیر رادیو لندن گزارش داد که «امروز بعد از ظهر در تهران حوادث خونینی روی خواهد داد.»^(۱) همانروز چاقوکشان بقایی به بهانه مبارزه علیه حزب توده وارد معرکه شدند و از آن طرف نیروهای دولتی به سوی مردم آتش گشودند. این حرکت که عامدانه سازماندهی شده بود، در واقع ضربتی بر اعتبار سیاسی مصدق بود و از سوی دیگر این پیام را در برداشت که خطر کمونیسم جدی است. دو روز بعد از ماجرا رادیو بی. بی. سی. گزارش داد: «فاجعه روز یکشنبه نشان داد که دکتر مصدق حاکم و مسلط بر امور کشور نمی باشد و کمونیست ها در کمین هستند که ایران را ببلعند و اگر انگلستان پای خود را از ایران کنار بکشد کار ایران تمام شده است.»^(۲)

بعد از کشتار ۲۳ تیر شخصیت های «انگلو فیل» ایران، نظیر سید ضیاءالدین طباطبایی و جمال امامی، دکتر مصدق را متهم به آدم کشی کردند و سعی نمودند تا حیثیت سیاسی او را لکه دار کنند. این توطئه به سرعت خنثی شد. مصدق سرلشکر حسن بقایی را از ریاست شهربانی عزل کرد و محاکمه او آغاز گردید. مذاکرات دولت با هریمن، میانجی آمریکایی، و سپس گفتگو با استوکس، نماینده انگلیس، به نتیجه نرسید و هر دو ایران را ترک کردند. پس از این حادثه حملات شدید علیه مصدق شدت گرفت. منوچهر تیمورتاش، نماینده مجلس، از تنهایی ایران در برابر خطر کمونیسم سخن گفت. عاملی که باعث می شد نمایندگان وابسته به دربار و شرکت نفت انگلیس و ایران جری شوند و علیه دولت وقت به حرکت در آیند، اختلافاتی بود که در خود جبهه ملی وجود داشت و اینک از پرده برون افتاده بود، اختلافاتی که از بدو تأسیس این جبهه به خوبی مشهود بود.

با این وصف در زمانی که هیئت همراه استوکس در ایران به سر می برد، مصدق برای جلوگیری از تشنج تلگراف دیگری به مکی مخابره کرد:

جناب آقای مکی نماینده محترم مجلس شورای ملی. در جواب تلگراف هیئت مدیره شرحی مخابره شد که از نظر جنابعالی خواهد گذشت. حرکت جنابعالی تا

ص: ۲۰۲

۱- ۱. باختر امروز، ش ۵۷۲، مورخه ۲۴/۴/۱۳۳۰.

۲- ۲. باختر امروز، ش ۵۷۴، مورخه ۲۶/۴/۱۳۳۰.

نمایندگان انگلیسی به آبادان نیامده اند صلاح نیست و باید آنها از طرف دولتی که متصرف مؤسسات نفتی است پذیرایی بشوند. البته مراقبت خواهید فرمود تا زمانی که نمایندگان انگلیسی کارشان تمام نشده سخنی گفته نشود که موجب بهانه و اشکال تراشی گردد. حتی المقدور از نطق هایی که موجب تحریک آنها می شود باید احتراز شود و این مطلب در مکاتبات بین طرفین تعهد و تصریح شده است.^(۱)

با این وصف مذاکرات استوکس به نتیجه ای نرسید و او به لندن مراجعت کرد.

در ۱۹ شهریور ۱۳۳۰ دکتر هنری گریدی که از ملی شدن صنعت نفت در ایران یا به عبارتی از بین بردن انحصار نفتی انگلیس حمایت می کرد، جای خود را به لوی هندرسون داد.^(۲) متعاقب این تحول و نیز در اثر فشارهای اقتصادی انگلستان، در دوم مهر ۱۳۳۰ مصدق به کارشناسان انگلیسی یک هفته مهلت داد تا خاک ایران را ترک نمایند. انگلستان در اعتراض به این امر شکایتی تسلیم شورای امنیت سازمان ملل متحد کرد. در چهاردهم مهرماه مصدق برای پاسخ به شکایت انگلیس در شورای امنیت سازمان ملل سخنرانی کرد. مقرر شد که برای بررسی شکایت طرفین، دیوان بین المللی لاهه تشکیل جلسه دهد و به آن رسیدگی کند. در این سفر بقایی و سپهبدی نیز دکتر مصدق را همراهی می کردند، سپهبدی به دلیل تسلط بر زبان فرانسه، گفتگوها را به این زبان ترجمه می نمود. در این سفر مصدق با مقامات آمریکایی برای اخذ وام فوری وارد مذاکره شد و عایدات نفت را وثیقه استرداد وام قرارداد. هیئت ایرانی از دولت آمریکا خواست بین ایران و انگلیس میانجیگری کنند تا شاید انگلیس شرایط ایران را قبول نماید. در عین حال بانک جهانی به عنوان اینکه نمی خواهد کار نفت را کد بماند به مصدق مراجعه کرد تا بلکه نفت در بازار جهانی جریان پیدا کند. این پیشنهاد مورد موافقت مصدق قرار گرفت. در اول آذرماه مصدق وارد ایران شد تا مقدمات انتخابات مجلس هفدهم را مهیا کند. از آن سوی در دیماه هیئت بانک جهانی وارد ایران شد.

در همین اثنا تحولی در انگلستان رخ داد که پیامدهای جدی برای ایران در بر داشت. در اوایل آبانماه حزب محافظه کار انگلستان در انتخابات پیروز شد و وینستون چرچیل مأمور تشکیل کابینه گردید. چرچیل همان کسی است که در آستانه جنگ اول

ص: ۲۰۳

۱-۱. مصدق به مکی، ۱۱/۵/۱۳۳۰، تلگراف رمز ۴۰/۱۶۴۰، اسناد نفت، ش: ۱۴۵ _ ۲۰۹.

۲-۲. اطلاعات، ش ۷۶۸۲، مورخه ۱۳/۹/۱۳۳۰.

جهانی به عنوان وزیر درياداری پیشنهاد خرید سهام شرکت نفت ایران را تقدیم دولت وقت کرد و آن قدر در این کار سماجت نمود تا منظور خود را عملی ساخت. بدیهی است که این بار هم مهمترین اولویت چرچیل مسئله نفت ایران بود.

طی این مدت بقایی ضمن گسترش روابط خود با مقامات سفارت آمریکا، زمینه را برای ایجاد تشنجات گسترده تر فراهم می ساخت. قبل از مسافرت نیویورک، فینچ، وابسته کارگری سفارت آمریکا، درباره مرام حزب زحمتکشان با بقایی به گفتگو نشست. در این ملاقات بقایی اطلاعاتی درباره منبع مالی حزب و اهداف سیاسی خود ارائه داد و ضمناً درباره اتحادیه های کارگری غیر کمونیست به فینچ گزارش داد. بقایی مدعی شد که حزبش حدود ده هزار عضو در تهران دارد و نیز ادعا کرد که در ایران یک میلیون نفر طرفدار حزب او هستند. مقامات آمریکایی می خواستند دریابند آیا او چه تعداد از طرفدارانش را در سایر نقاط کشور می تواند در تهران به کار گیرد، لیکن بقایی نتوانست جواب درستی بدهد. او مهندس خسرو هدایت رئیس اتحادیه سندیکای کارگری ایران و عزیز قزلباش مسئول کنگره اتحادیه صنفی ایران را رهبران متزلزل نامید. (۱) هر دو این تشکیلات ظاهراً کارگری برای مقابله با شورای متحده کارگران و دهقانان ایران به رهبری رضا روستا که شعبه ای از تشکیلات حزب توده بود، تأسیس شده بودند.

ص: ۲۰۴

همزمان با این گفتگوها یکی از نیروهای بقایی در هیئت خلع ید به نام مهندس عباس مزدا شروع به نفاق افکنی در هیئت کرد. مزدا، که مستقیماً با شخص بقایی و علی زهری در تماس بود، پیش از این در خردادماه ۱۳۳۰ طرحی در مورد فروش نفت ایران ارائه کرده بود که در شماره های پنجم و نهم خردادماه شاهد چاپ شده و به «طرح مزدا» شهرت داشت. «طرح مزدا» متضمن تأسیس شرکت بین المللی پخش نفت ایران بود که ۵۱٪ سهام آن به ایران تعلق داشت و ۴۹٪ سهامداران آن شرکت های خارجی بودند. طرح مزدا هیچ نکته قابل توجهی که طبق آن استیفای حقوق مردم را به ارمغان آورد نداشت و در حقیقت با طرح امریکائی تنصیف عواید نفت در دوره رزم آراء تفاوتی نداشت، حداکثر اینکه او پیشنهاد تشکیل یک کنسرسیوم برای فروش نفت ایران را داده بود.

طرح بی ارزش مزدا که منطبق بود بر اهداف شرکتهای فراملیتی؛ از طرف روزنامه شاهد با آب و تاب تبلیغ شد، حال آنکه در همان ایام اگر قرار بود چنین طرحی اجرا شود پیشنهادات آمریکاییان که تا ۷۵٪ سهام را به ایران می دادند قابل قبول تر می نمود. از همان ابتدا هیئت مدیره خلع ید چندان اعتمادی به مزدا نداشت. به توصیه بقایی، دکتر فاطمی به هیئت مدیره در باره مزدا تلفن کرد، اما دکتر علی آبادی و مهندس مهدی بازرگان به عضویت او اعتنایی نکردند و حتی گفته بودند اگر مزدا عضو هیئت مدیره شود آنها استعفا خواهند داد. (۱)

مزدا هیئت مدیره موقت را متهم کرد که با علی جواهر کلام و دکتر رضا فلاح، از عوامل شرکت سابق نفت، همکاری می کنند و آنها امید دارند که شرکت نفت آبادان دوباره به مدیریت سابق برگردانیده شود. او مدعی شد افرادی مثل فلاح «از هیچ گونه کارشکنی دریغ نداشته اند و منظور دیگر آنها تفرقه بین کارشناسان اعزامی از طهران و کوتاه کردن دست کارشناسان از امور مهم بوده است و هیئت مدیره در هر مورد با عمال شرکت سابق مشاوره نموده است. اکنون انتصابات موقت در آبادان با نظر این آقایان انجام گرفته است و کلیه عناصر صالح سخت ناراضی هستند. در حقیقت چرخ امور به دست انگلیسی های داخلی می چرخد.» (۲)

محور تلاش مزدا جا انداختن طرح خودش بود، طرحی که گفتیم تازه نبود و وی فقط نمایندگی اعلام و پیشبرد آن را بر عهده داشت. این اختلاف در نگاه به مسئله نفت از آغاز شکل گیری نهضت ملی و حتی پیش از آن وجود داشت: نگاهی که غایت منظور خود از ملی شدن نفت را صرفاً تشکیل یک کنسرسیوم بین المللی به جای انحصار نفتی شرکت انگلیسی می دانست و نگاهی دیگر که به نفت و ملی شدن آن به مثابه ابزاری جهت تحقق حاکمیت ملی ایران بر منابع انرژی خود می نگریست. مزدا به جریان نخست تعلق داشت. او می گفت که طرحش در آمریکا و تهران مورد بحث قرار

ص: ۲۰۵

۱- ۱. مزدا به بقایی، اهواز ۱۳۳۰/۶/۱۸، اسناد نفت، کارتن ۱۶، ش: ۸۶ - ۲.

۲- ۲. مزدا به بقایی، خرمشهر، ۱۳۳۰/۷/۱۲، اسناد نفت، ش: ۸۷ - ۲.

گرفته، لیکن مهندس کاظم حسینی در رد طرح او گفته است: «اصلاً و ابداً هیئت مختلط اطلاعی از چنین طرحی ندارند و به هیئت مختلط چنین [چیزی] واصل نگردیده است.»^(۱) او می گفت حسینی از این طرح اطلاع دارد زیرا در روزنامه شاهد چاپ شده و هیئت مزبور یک نامه قدردانی به شماره ۶۱ برای او ارسال کرده است. باید یادآوری کرد هیئت مختلط در ۲۲ اردیبهشت سال ۱۳۳۰، متشکل از نمایندگان مجلس شورا و سنا برای نظارت بر ملی شدن نفت انتخاب گردیده بود و در بین آنها اشخاص سرشناس مشهور به انگلوفیلی نیز به چشم می خوردند. اعضای هیئت عبارتند از دکتر احمد متین دفتری، محمد سروری، دکتر رضازاده شفق، ابوالقاسم نجم، سهام السلطان بیات، اللهیار صالح، دکتر عبدالله معظمی، دکتر علی شایگان، حسین مکی، وارسته وزیر دارائی و مهندس کاظم حسینی کارشناس نفت به عنوان قائم مقام وزیر دارائی.^(۲) واقعیت امر این است که هیچ کدام اینان از نفت و مسائل مرتبط با آن اطلاعی نداشتند، در مورد رهبران هم خود بقائی در گفتگو با لاجوردی می گوید از مسئله نفت تا مجلس پانزدهم اطلاع چندانی نداشته و زمانی که وارد بحث ملی شدن نفت گردید، اطلاعات او در حد مقالات ابوالفضل لسانی بود که به صورت پاورقی در روزنامه ها منتشر می شد و بعداً با عنوان طلای سیاه منتشر گردید. این لسانی از همشهریان بقائی بود و بعدها به مقام سناتوری دست یافت. خود بقائی در همان گفتگو اذعان کرده که ورود او به بحث نفت بدون اطلاع و در همان حدی که گفتیم بوده و این ورود هم همزمان با استیضاح دولت ساعد بوده است. دیدیم که حتی استیضاح دولت ساعد هم با سناریوی سپهبدی انجام شد، مردی که سایه او در کلیه حرکات مهم سیاسی بقائی دیده می شود.

دو تن از کسانی که نام بردیم یعنی متین دفتری و بیات از بستگان مصدق بودند، سروری، نجم و رضازاده شفق که همه بعدها سناتور شدند، از رجال بازمانده دوره مشروطه بودند. عبدالله معظمی از بستگان مهندس جعفر شریف امامی بود، کلیه اعضای خانواده صالح به نحوی با دربار مرتبط بودند، اما صادق ترین اعضای هیئت شایگان بود و حسینی، مکی هم از همان ابتدا امیدوار بود روزی به نخست وزیری نائل آید. با این حساب تکلیف هیئت مدیره خلع ید معلوم بود، از درون تناقضات درونی این هیئت

ص: ۲۰۶

۱- ۱. مزدا به زهری، ۵/۸/۱۳۳۰، مجموعه نامه های مزدا، ش: ۸۸ - ۲.

۲- ۲. جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، ص ۱۵۷.

نمی توانست اقدامی مهم صادر شود.

از سوئی کارشکنی مزدا به جایی رسید که مهندس بازرگان در ۲۸ مهرماه ۱۳۳۰ به اداره اتومبیل های شرکت نفت دستور داد اتومبیلی در اختیار او نگذارند. در ۲۹ همان ماه نامه ای از طرف هیئت مدیره موقت خطاب به مزدا نوشته شد:

آقای مهندس عباس مزدا. با تشکر از همکاری و قبول زحمات مدت خلع ید و نظر به اینکه کلیه مشاغل و انتصابات این هیئت بطور موقت بوده است بدین وسیله حکم شماره ۴۰۵ مورخ ۹/۴/۱۳۳۰ لغو می گردد و از تاریخ اول آبان ماه ۱۳۳۰ می توانید به تهران مراجعت فرمائید. هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران: دکتر علی آبادی، بازرگان، محمد بیات.

مقارن عزل مزدا از عضویت در هیئت خلع ید، بقایای همراه با مصدق برای شرکت در جلسه شورای امنیت سازمان ملل متحد در نیویورک به سر می برد. مزدا بلافاصله طی نامه ای به بقایای خبر عزل خود را اطلاع داد و از او خواست تکلیف وی را معین کند که آیا به رأی هیئت مدیره موقت تمکین نماید و به تهران بازگردد یا اینکه در خوزستان بماند؟ در این نامه مزدا از «شارلاتانی و پشت هم اندازی حسیبی ها» و «حماقت و سازشکاری با خائنین امثال بازرگان ها» سخن به میان آورده است. بعد از این جریان مزدا همراه با مهندس احمد مقدم به بریم، محله ای که مقدم در آن خانه گرفته بود، رفت. (۱) بریم یکی از محلات آبادان بود که مأمورین شرکت نفت انگلیس و ایران در آنجا اقامت داشتند. چند روز بعد فردی به نام آلفرد اشتالمر، سردبیر مجله نفت چاپ هامبورگ که دوست مزدا بود، مصاحبه مفصلی با او انجام داد. اشتالمر نامه ای از یکی از استادان سابق مزدا که اینک «رئیس انستیتوی انگلستان» در یکی از دانشگاه های آلمان بود با خود همراه آورده بود، اما مزدا متن نامه را فاش نکرد. مزدا در نامه ای خطاب به دوستش زهری توصیه کرد «از مساعدت های لازم درباره ایشان دریغ نفرمائید.» (۲) شاید لازم به گفتن باشد که بعدها در دهه پنجاه مزدا در زمره افرادی بود که تدوین ایدئولوژی شاهنشاهی را در راستای سراب تمدن بزرگ شاه، سرلوحه فعالیت های

ص: ۲۰۷

۱- ۱. مزدا به بقایای، ۵/۸/۱۳۳۰، مجموعه نامه های مزدا.

۲- ۲. مزدا به زهری، ۱۹/۸/۱۳۳۰، مجموعه نامه های مزدا، ش: ۹۴ - ۲.

همزمان در این مقطع از تاریخ ایران، بقائی در زمره افرادی بود که ضمن نگارش نامه هائی برای آیت الله کاشانی توجه ایشان را به سوی بانک شاهنشاهی معطوف داشت. بانک شاهنشاهی از دوره ناصرالدینشاه در ایران تأسیس شده بود و از آن زمان تا تشکیل بانک ملی ایران، انحصار نشر اسکناس را بر عهده داشت، اما هرگز توجه چندانی به این ابزار تسلط مالی انگلستان بر ایران مبذول نشده بود. مصدق همزمان با بحث ملی شدن نفت، در دوره نخست وزیری خود از این بانک هم خلع ید کرد. اهمیت بانک در این بود که به واقع شعبه ای از بانک بین المللی هنگ کنگ-شانگهای به شمار می آمد، بحث در مورد این بانک که کاری جدی در مورد آن انجام نشده، مجال دیگری می طلبد. خلع ید از این بانک در دوره ملی شدن نفت گامی مهم به جلو محسوب می شد. گفتیم بقائی در زمره افرادی بود که توجه آیت الله کاشانی را به ضرورت خاتمه دادن به فعالیتهای این بانک جلب کرد:

محضر مبارک حضرت آیت الله کاشانی دامت برکاته

احتراماً خاطر مبارک را به مطالعه سرمقاله روز پنجشنبه ۷ شهریور ماه ۱۳۳۰ روزنامه شاهد راجع به وجوهی که نزد بانک شاهی متمرکز نموده اند معطوف داشته و از لحاظ ترغیب و تشویق بازرگانان و جلب آنان برای انتقال وجوه خود از بانک مذکور به یک بانک ایرانی تمنی دارد حضرت آیت الله با ذکر علل و جهات مختلفه اعلامیه ای مبنی بر اینکه بازرگانان و ایرانیان وطن پرست موجودی خود را از بانک شاهی به یک بانک ایرانی انتقال دهند صادر فرمایند تا بحول الله تعالی از این طریق هم ضربه مهلکی بر پیکر سیاست شوم استعماری انگلستان در ایران وارد آید. (۱)

این موضع گیری البته بسیار جالب توجه بود، لیکن باید اشاره کرد که همزمان بقائی با کسانی که از دوره قاجارها در هنگ کنگ سرمایه گذاری کرده و به واقع از سهامداران بانک هنگ کنگ-شانگهای به شمار می آمدند و علی القاعده با شعبه ایرانی آن بانک مناسبات حسنه ای داشتند، رابطه ای صمیمانه داشت. کشف تناقض مزبور البته نیازمند مطالعه ای جداگانه است.

ص: ۲۰۸

به هر حال رقابت بین جناح های درگیر به اوج خود رسیده بود. به نظر می آمد که با خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران راه برای ایجاد موازنه ای جدید در مناسبات خارجی ایران فراهم شده است، لیکن به زودی حادثه ای اتفاق افتاد که در عمق آن نشانه های توطئه ای عظیم به چشم می خورد. روز پنجشنبه چهاردهم آذرماه ۱۳۳۰ تهران شاهد حادثه ای اسفناک و جانخراش بود. از چند روز پیش از این تاریخ سازمان های دانشجویی و دانش آموزی وابسته به حزب توده که تحت رهبری مهندس نادر شرمینی مسئول سازمان جوانان قرار داشتند، «به منظور اعتراض علیه تضيیقات خلاف قانون که نسبت به جوانان دانشجوی و دانش آموز اعمال می شود»، برنامه تظاهراتی را سازمان دادند که از جلو دانشگاه تهران آغاز می شد و در میدان بهارستان خاتمه می یافت.

شهربانی از دوازدهم آذر اعلام کرده بود که از تظاهرات جلوگیری خواهد کرد، لیکن رهبری سازمان دانشجویی حزب توده تظاهرات را برگزار کرد. نیروهای اطلاعاتی غرب برای دامن زدن به هیولای خطر کمونیسم از این فرصت جدید به خوبی بهره برداری کردند. عوامل مشکوک با همکاری نیروی انتظامی ابتدا به صفوف تظاهرکنندگان حمله بردند و عده ای را کشته و زخمی کردند. تظاهرکنندگان متفرق شدند، لیکن چاقوکشان به عملیات خود ادامه دادند. عوامل حزب زحمتکشان بقایای همراه با عناصر احزاب سومکا و پان ایرانیست در حالیکه چوبدستی و میله آهنی حمل می کردند، با شعارهایی به نفع مصدق و علیه حزب توده، در خیابان ها به راه افتادند و مؤسسات، چاپخانه ها و روزنامه های مخالف دولت را آماج حمله قرار دادند و حتی به دکانداران و دکه داران نیز حمله بردند و به مردم توهین کردند. شهربانی تهران این عملیات را تأیید کرد. (۱) حداقل این دومین عملیات تحریک آمیز شهربانی در دوره نخست وزیری مصدق بود: نخستین بحران آفرینی در ۲۳ تیر آن سال صورت گرفت و دومین بحران سازی شهربانی هم همین ماجرای ۱۴ آذر بود. (۲)

ص: ۲۰۹

۱- ۱. کیهان، ش ۲۵۸۲، مورخه ۱۴/۹/۱۳۳۰.

۲- ۲. شهرت داشت این تظاهرات توسط حزب توده سازماندهی شده است، بنا به گزارش سفارت بریتانیا تا آخر سال ۱۳۳۰ به طور کلی هفده تظاهرات علیه مصدق راه اندازی شد که چهارده مورد آن توسط این حزب سازماندهی شدند: F.O. Minute by Pyman, December ۲۳/۱۹۵۱, Tehran, No. ۲۴۸/۱۴۳۱، بنا به نوشته های گازیوروسکی عمده این تظاهرات توسط جناح نفوذی بریتانیا سازماندهی می شدند و هدف آنها هم بزرگنمایی خطر کمونیسم بود. گازیوروسکی حتی تظاهرات ۲۳ تیر ۱۳۳۰ را که درست همزمان با ورود هریمن به ایران روی داد، کار این گروه می داند؛ کیانوری تظاهرات حزب توده در آن روز را با ورود هریمن مرتبط نمی داند: خاطرات نورالدین کیانوری، (تهران: انتشارات دیدگاه، ۱۳۷۱)، صص ۲۲۰-۲۲۱. ماجرا هر چه هست ارگانهای حزب توده مثل شهباز و به سوی آینده حتی تا اواخر سال ۱۳۳۱ مصدق را به باد حمله می گرفتند.

پیشتر برخی از مطبوعات مخالف نهضت ملی نفت نوشتند کمیته مرکزی حزب توده به طرفداران خود دستور داده در این هفته از تظاهرات شدید خودداری نمایند. این حوادث درست در آستانه انتخابات مجلس هفدهم در شرف وقوع بود، می گفتند حزب توده به احتمال زیاد نمایندگانی به مجلس هفدهم خواهد فرستاد. روزنامه های آتش و ایران قرن بیستم، اطلاع دادند حزب توده دستور داده یک هفته از برگزاری هر گونه تظاهراتی خودداری نمایند. با این وصف تهران روز چهاردهم آذرماه سال ۱۳۳۰، شاهد حوادثی خونبار بود. دهه های روزنامه فروشی، مردم بیگناه و دفاتر روزنامه ها و تأثر سعدی که متعلق به حزب توده بود، آماج حمله واقع شد و غارت گردید. عده ای به عنوان حمایت از حزب توده و عده ای دیگر به عنوان مخالفت با کمونیسم ساعتها خیابانهای تهران را غرق در آشوب نمودند، دهها کشته و زخمی نتیجه این حرکت بود که در اعماق آن نشانی از دسیسه دیده می شد.

روزنامه کیهان مدعی شد که جریان از طریق امیر تیمور کلالی وزیر کشور و رئیس شهربانی مرتباً به مصدق اطلاع داده می شد. (۱) همین روزنامه دو روز بعد در مقاله ای عملیات شهربانی را تقبیح کرد: «جمعی ریخته اند چند خانه سوزانده اند، چند مطبوعه و روزنامه غارت کرده اند و شهربانی از ایشان تشکر می کند؟! پس شهربانی حافظ امن و نظم نیست، مشوق فتنه و آشوب است. من شرط می بندم که از اول تا آخر دنیا یک شهربانی چنین اعلامیه ای نداده و نخواهد داد.» (۲) این مقاله را مصطفی مصباح زاده مدیر کیهان نوشته بود.

اخبار روزنامه کیهان کاملاً هوشیارانه منتشر می شد و لبه تیز حمله در واقع متوجه شخص مصدق بود. از یکسو مصدق به دلیل سیاستهایش عامل شیوع کمونیسم در ایران معرفی می گردید و از طرف دیگر مسئولیت کشتارهایی نظیر ۱۴ آذر به دوش او گذاشته می شد و اینگونه تلقین می گردید که گویا اوست که فرمان حمله به تظاهرات را صادر

ص: ۲۱۰

۱-۱. کیهان، همان شماره.

۲-۲. کیهان، ش ۲۵۸۳، مورخه ۱۶/۹/۱۳۳۰.

کرده است. این حيله زیرکانه دو نتیجه داشت: نخست اینکه حزب توده را در اذهان عمومی بیش از آنچه بود قدرتمند نشان می داد و هراس از کمونیسم را دامن می زد؛ دوم اینکه مصدق را به عنوان عامل سرکوب معرفی می کرد.

به هر حال نتیجه اعمالی از این دست علیه دولت وقت تمام می شد. اگر مصدق عملیات را تأیید می کرد بخشی از هواداران خود را از دست می داد، زیرا وی را عامل سرکوب به شمار می آوردند. اگر عملیات شهربانی را محکوم می نمود به راحتی گفته می شد که مصدق عامل رواج کمونیسم است و به این شکل توهماتى که هر لحظه پراکنده می شد به نتیجه می رسید. بخشی از دستگاه رهبری حزب توده نیز آب به آسیاب آنان می ریخت. حزب توده مصالح ابرقدرت شوروی را بر مصالح و منافع ملی ایران ترجیح می داد و همین نکته راز و رمز آن همه فراز و نشیب را در سیاست های آن حزب عیان می سازد.

پنج روز بعد از این ماجرا، فینچ، وابسته کارگری سفارت آمریکا، با دکتر سپهبدی ملاقات کرد. یکی از محورهای گفتگو انتخابات مجلس هفدهم بود. فینچ بر این باور بود که چون سپهبدی و بقایی دارای روابط شخصی نزدیکی با یکدیگر هستند و هر دو از رهبران حزب زحمتکشان می باشند، نظریات سپهبدی را می توان نظر حزب قلمداد کرد؛ سپهبدی قائم مقام حزب زحمتکشان بود. فینچ گزارش داد «سپهبدی و بقایی هر دو در یک کوشش ظاهری برای پشتیبانی عملی سیاسی از جبهه ملی در تشکیل یک کمیته ویژه با عضویت بین ۱۰ تا ۱۲ نفر برای نظر مشورتی دادن به دکتر مصدق و پشتیبانی از او مؤثر بوده اند.» سپهبدی جبهه ملی را دارای چهار جناح دانست: ۱- پیروان آیت الله کاشانی، ۲- حزب زحمتکشان، ۳- حزب ایران، ۴- اصناف بازار. در این جلسه هنگامی که فینچ نظر سپهبدی را درباره تظاهرات توده ای ها و نقش حزب زحمتکشان در آن جويا شد، سپهبدی گفت که مبارزه حزب زحمتکشان و حزب توده مبارزه ای ایدئولوژیک است و «مبارزه ای نیست که به نحو رضایت بخشی از طریق اعمال زور فیزیکی حل شود.» او حتی از شرکت برخی اعضای حزب در سرکوب تظاهرات ابراز تأسف کرد و گفت که مقصرین باید به مجازات برسند، اما «او هم چنین اعلام داشت که هر چند مسابقه بین حزب کارگران [زحمتکشان] ایران و کمونیست ها ایدئولوژیک است نه فیزیکی، در عین حال [بعداً] ممکن است لازم باشد که همه نیروهای

دمکراتیک در ایران، کمونیست‌ها را بطور فیزیکی مجازات کنند تا آنها را وادار به درک معتبر بودن ایدئولوژی، اهمیت و قدرت مخالفان نشان نمایند.» به پیشنهاد سپهبدی قرار شد جلسه دیگری برای بحث درباره فعالیت‌های جاری حزب زحمتکشان در منزل او انجام گیرد. روز ملاقات ۲۳ آذر تعیین شد. (۱)

ملاقات بعدی فینچ و سپهبدی برگزار گردید. روز ۲۴ آذرماه ۱۳۳۰ فینچ شرح ملاقات خود را به روی ملبورن دبیر سیاسی سفارت آمریکا و از مخالفین پابرجای مصدق گزارش داد. در این ملاقات سپهبدی بار دیگر مشارکت حزب زحمتکشان در غائله ۱۴ آذر را رد کرد. او خاطرنشان نمود که بقایبی به این دلیل قرار است به آمریکا حمله کند، تا مردم «داستان‌های درج شده در مطبوعات» مبنی بر کمک مالی سفارت آمریکا به حزب را باور نکنند. او در ادامه گفت که «به نفع روابط حسنه بین ایران و آمریکا هدف حمله قرار گیرد، تا بدین ترتیب هرگونه امکان اینکه ایرانیان باور کنند ایالات متحده آمریکا پشتیبان حزب کارگران [زحمتکشان] است رد شود.» (۲)

برای اینکه اهمیت ملاقاتهای فینچ و سپهبدی را دریابیم و برای اینکه به اهمیت روی ملبورن دبیر سیاسی سفارت آمریکا در تحولات این زمان وقوف یابیم؛ و نیز برای درک ابعاد و اهمیت فعالیتهای شبکه‌ای که سپهبدی با آن مرتبط بود، ناچاریم از دسته بندیهای موجود در سفارت آمریکا سخن به میان آوریم، به همین دلیل خواننده را به بخشی از کتاب دو دهه واپسین حکومت پهلوی (۳) ارجاع می‌دهیم. بدون فهم و درک مناسبات پیچیده سفارت آمریکا که در یک سوی آن لوی هندرسون قرار داشت و در سوی دیگر روی ملبورن، و نیز بدون درک اهمیت فعالیتهای

ص: ۲۱۲

۱- ۱. سی.سی. فینچ به روی ام. ملبورن و جان اچ. استیوسمن، احزاب سیاسی در ایران، صص ۱۳۲-۱۳۱.

۲- ۲. احزاب سیاسی در ایران، بخش ۲: صص ۱۳۶-۱۳۴.

۳- ۳. حسین آبادیان: دو دهه واپسین حکومت پهلوی، چاپ دوم (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵)، ص ۳۵ به بعد.

سیا در این مقطع تاریخی که توسط راجر گوئیران هدایت می شد و این مرد با هندرسون بیشتر قرابت داشت تا ملبورن و به همین دلیل مورد کینه سپهبدی قرار داشت؛ نمی توان به عمق فعالیتهای پشت پرده این زمان وقوف یافت.

به هر روی در آذرماه سال ۱۳۳۰، دولت ایران طی نامه ای به کلیه سفارتخانه ها اعلام کرد اگر مشتریان سابق ظرف ده روز برای خرید نفت مراجعه نکنند، دولت در فروش نفت به هر مشتری که متقاضی باشد، آزادی عمل خواهد داشت. انگلیس اعلام داشت تا صدور رأی دیوان داوری لاهه حاضر به خرید نفت ایران نیست. دولت آمریکا هم توسط سفیر خود در تهران بلافاصله تقاضا کرد ایران از فروش نفت به اتحاد شوروی و سایر ممالک سوسیالیستی پرهیز کند. در تعقیب این سیاست دول سرمایه داری از خرید نفت ایران اجتناب کردند و تنها دولت های چکسلواکی، لهستان و مجارستان برای خرید نفت ایران مراجعه نمودند. همزمان میزان تولید نفت کویت و عربستان سعودی را بالا بردند تا جبران قطع نفت ایران را بنمایند. در کنار این اقدامات ایران تحریم اقتصادی شد، مجموعه این حوادث در کنار تشنج آفرینهای داخلی و بحران سازهایی روزمره عرصه را بر دولت تنگ نمود. مصدق که هنوز چشم امید به دولت آمریکا داشت، علیرغم این تقاضاها، در اجرای پیشنهادهای ارائه شده مسامحه ورزید. فروش نفت عملاً مختل شد. در پایان آذرماه مصدق طی نطق رادیویی از مردم خواست اوراق قرضه ملی خریداری کنند تا دولت را در امر مبارزه علیه استعمار انگلیس کمک نمایند.

متمولین و ثروتمندان از خرید اوراق قرضه ملی خودداری کردند. حزب توده نیز خرید اوراق را تحریم کرد و بهانه این بود که دولت می خواهد با مفلس نشان دادن خود از آمریکا وام دریافت کند. در نهم دی ماه، برای نخستین بار پس از بازگشت مصدق از آمریکا، هیئتی از طرف بانک جهانی به ریاست پرودوم وارد ایران شد و نامه ای از طرف معاون بانک جهانی تقدیم دولت ایران کرد. شرایط بانک جهانی برای استخراج نفت ایران و تقسیم سود آن بسیار تحقیر آمیز بود و البته مورد توجه دولت ایران قرار نگرفت و در نتیجه مذاکرات به بن بست رسید. در این ضمن چرچیل و ترومن با انتشار اعلامیه مشترکی طرح پیشنهادی بانک جهانی را مورد تأیید قرار دادند.^(۱) همین موضوع خود نشان می داد که حمایت ترومن از بحث ملی شدن نفت ایران تا چه میزان واقعیت دارد. در اواخر دی ماه به درخواست ایران، انگلستان کاردار خود را از ایران فرا خواند. گفته می شد میدلتون کاردار انگلیس با عوامل دربار و شخص ملکه

ص: ۲۱۳

مادر رفت و آمد دارد و نطفه توطئه ای در حال شکل گرفتن است. در همین ماه انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی در نقاط مختلف کشور آغاز گردید. انتخابات تهران در ۲۲ دیماه ۱۳۳۰ انجام شد. در این انتخابات تقلب زیادی انجام گرفت و کثیری از دوستان انگلیس وارد مجلس شدند. به دلیل تقلبات گسترده برای راهیابی عوامل دربار و انگلیس، مصدق دستور داد این انتخابات را در برخی نقاط به تعویق اندازند. به همین دلیل مجلس هفدهم تا پایان دوره به حدنصاب خود نرسید. با اینکه یکی از اهداف غائله ۱۴ آذر، بزرگ نمائی خطر حزب توده و ممانعت از فعالیتهای آن حزب بود؛ و با اینکه پیش بینی می شد این حزب مثل دوره چهاردهم بتواند نمایندگان به مجلس فرستد، لیکن به رغم فضای آزاد انتخابات، حتی یک کرسی توسط کاندیداهای حزب توده اشغال نشد. همین موضوع نشان می داد که بزرگ نمائی خطر کمونیسم و حزب توده تا چه اندازه بی پایه است.

نمایندگان مجلس هفدهم از حوزه انتخابیه تهران به ترتیب آراء اخذ شده این شرح بودند: حسین مکی، سید ابوالقاسم کاشانی، دکتر سید علی شایگان، مهندس کاظم حسینی، ابوالحسن حائری زاده، دکتر مظفر بقائی، دکتر محمود نریمان، مهندس احمد زیرک زاده، حسینعلی راشد، دکتر سیدحسین فاطمی، یوسف مشار و علی زهری. دکتر عبدالله معظمی در جایگاه سیزدهم قرار داشت که بعداً به جای یکی دیگر از نمایندگان به مجلس راه یافت. انتخابات نشان می داد میزان محبوبیت بقائی به شدت کاهش یافته است، او که در دوره شانزدهم نفر دوم نهضت ملی و پایتخت بود، اینک به رتبه ششم سقوط کرد.

در انتخابات مجلس هفدهم بقائی انجمن نظارت مرکزی انتخابات را تشکیل داد و گزارش مراسم انتخابات از طریق طرفدارانش از جمله حسین بنکدار به وی می رسید. بیست و یکم بهمن ماه دومین هیئت بانک جهانی وارد ایران شد. در این مذاکرات، که دکتر شایگان و مهندس حسینی به عنوان اعضای هیئت نمایندگی ایران حضور داشتند، بانک جهانی پیشنهاد کرد چون بهره برداری از نفت احتیاج به کارشناس دارد باید کارشناسان انگلیسی بازگردند و از آنجا که دولت ایران وسیله حمل و نقل و توزیع نفت در اختیار ندارد، باید محصول با یک ثلث تخفیف و براساس قیمت پایه نفت خام در خلیج فارس در اختیار بانک جهانی قرار گیرد. طبیعی بود که پیشنهادهای بانک نمی توانست مورد پذیرش هیئت ایرانی واقع شود و در نتیجه مذاکرات به بن بست رسید.

طی همین مذاکرات بود که سپهبدی در نامه ای به بقایای استدلال کرد مهندس عباس مزدا باید در مذاکرات نفت شرکت کند. در حالی که در آن زمان ظاهراً همه نیروها علیه استعمار بسیج شده بود و اختلاف نظری در صفوف رهبران جبهه ملی به چشم نمی خورد، سپهبدی نامه زیر را برای بقایای ارسال کرد:

«مهندس مزدا احتیاج به کمک مؤثری دارد چون تنها شخصیت علمی و فنی است که ما در برابر آقایان حزب ایران داریم و دریغ است که بگذاریم آنان تخفیفش کنند و به کلی از قافله عقب بیفتند. هم اکنون در مورد هیئتی که باید دولت برای مذاکره با هیئت نمایندگی بین المللی تعیین نماید مزدا کاملاً شایستگی دارد و من سعی خواهم کرد او را [\(۱\) lance](#) کنم و اگر سفارش شفاهی اثری نبخشید در شاهد او را خودم معرفی خواهم کرد تا علم و بصیرت و کارشناسی را دیگران نتوانند انحصار کنند. در طی مراقبت و سرپرستی سازمان نظارت ملی برای انتخابات الحق و الانصاف با کمال صمیمیت وظیفه خودش را عمل کرد.» [\(۲\)](#)

از آن سوی آنتونی ایدن شکست مذاکرات ایران با بانک جهانی را به فال نیک گرفت و مدعی شد اینک مواضع آمریکا به نفع انگلیس تغییر خواهد کرد، «یعنی قبول خواهد کرد که تنها تغییر دولت اجازه می دهد که مسئله نفت ایران حل شود.» [\(۳\)](#) متعاقب این تحولات وزارت خارجه آمریکا که قرار بود وامی به ایران اعطا نماید، پرداخت وام به دولت مصدق را رد کرد و اعلام نمود ایران می تواند از طریق فروش نفت خود در چارچوب سیاستهای بانک جهانی مشکل خویش را حل کند. در این میان سیاست بین المللی تأثیر خود را بر حزب زحمتکشان برجا گذاشت و بین صفوف حزب در مورد کیفیت ادامه همکاری با مصدق اختلاف بروز کرد. حسین خطیبی، چهره مرموز

ص: ۲۱۵

۱-۱. لانسه کردن: حمایت، پشتیبانی، تبلیغ و ترویج، شناساندن و ارزش و بهادادن.

۲-۲. سپهبدی به بقایی، ۱۸ بهمن ۱۳۳۰، مجموعه اسناد سپهبدی، کارتن: ۱۶۹ _ N، ش: ۷۹ _ ۱۲۲.

۳-۳. اطلاعات، ش ۷۷۷۱، مورخه ۲۸/۱۲/۱۳۳۰.

دیگری که در زمره نزدیکترین یاران بقایی جای داشت، در اسفند ۱۳۳۰ نامه ای برای او ارسال کرد. در این نامه ضمن اشاره به اختلافات داخلی حزب آمده بود: «ضمناً عرض کنم این احساساتی که فوقاً اشاره کردم که از نهاد بعضی افراد حزبی زبانه کشیده! [کذا] بیشتر علیه شخص مصدق السلطنه و سیاست داخلی و خارجی اوست.»^(۱)

توجه نمائیم این لحن سخن گفتن مدتها پیش از وقوع کودتا و حتی سی تیر انجام می شد، این لحن نشان می داد در پس پرده تحولاتی در جریان است که هدف اصلی آن برافکندن مصدق است. اختلافاتی که در صفوف نیروهای داخل ایران در ارتباط با مسئله ملی شدن نفت جریان داشت، بازتابی بود از تحولات بین المللی در مورد نفت ایران. شرکتهای امریکائی و فراملیتی گمان داشتند با طرح ملی شدن نفت و شکسته شدن انحصار نفتی شرکت انگلیسی، آنها در منابع نفتی ایران سهم خواهند شد و به حدود چهل سال رقابت آنان با کمپانی انگلیسی خاتمه داده می شود. اما مصدق به چیزی فراتر از تشکیل یک کنسرسیوم نفتی می ندیشید، او می خواست نفت ایران به دست خود ایرانیان تولید و توزیع گردد و به فروش برسد و در این زمینه کمپانیهای خارجی کارگزار دولت ایران باشند و نه صاحب سهم. اما شرکتهای فراملیتی سودای دیگری در ذهن داشتند، پس وقتی مشاهده کردند دست یافتن به نفت ایران به این سادگی ممکن نیست، دست به انواع بحران سازیها زدند تا دولت را واژگون سازند.

نکته این است همان کسانی که در دوره رزم آراء استدلال او مبنی بر فقدان توان کارشناسی، فنی و مالی ایران برای تسلط بر منابع نفتی خود را نکوهش می کردند، اینک می گفتند منظور از ملی شدن نفت سیاستی نیست که مصدق در پیش گرفته است، بلکه منظور این بوده که نفت ایران از انحصار انگلیسیها خارج و به دست یک کنسرسیوم بین المللی داده شود. اما مسئله این است که اگر تا دیروز ایران با یک شرکت نفتی انگلیسی و یک دولت به نام بریتانیا مواجه بود، در صورت تشکیل کنسرسیوم کلیه کشورهای ذی نفع به خود اجازه دخالت در مسائل داخلی ایران را می دادند، این بود که از نظر مصدق این طرح مردود بود. وقتی این طرح رد شد، البته انواع دسیسه ها برای فروگرفتن دولت وقت آغاز گردید، در کتاب دو دهه واپسین حکومت پهلوی شبکه

ص: ۲۱۶

۱-۱. حسین خطیبی به بقایی، مورخه ۳/۱۲/۱۳۳۰، مجموعه اسناد خطیبی، کارتن ۲۳۵ _ N، ش: ۱۴۵ _ ۱۲۳.

پیچیده اطلاعاتی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و مطبوعاتی مرتبط با این دسایس را به طور مبسوط معرفی کرده ایم و خوانندگان را به آن ارجاع می دهیم.

بسیاری از کسانی که دست به انواع دسیسه می زدند، راه ریاکاری در پیش گرفته بودند، در حالیکه کوچکترین باوری به آنچه می گفتند نداشتند و از هر چیز حتی مذهب در راستای اهداف سیاسی خود بهره برداری می کردند. اما در این گروه در نهان اهداف دیگری را پیگیری می کردند. به طور مثال در همین ایام محمد زهری از پاریس، که در آنجا فلسفه تحصیل می کرد، نامه ای به برادرش علی زهری نوشت. در این نامه اعتقادات اصلی برخی از یاران بقایی مندرج است:

اگر به یادت باشد در رستوران خیابان نادری شب قبل از روز حرکت بود که با هم شام خوردیم. من آن شب ناراحتی و نگرانی خود را از چیره شدن مشتی آخوند بر فرهنگ ایران و تسلط تفکر پوسیده قرون وسطایی بر محیط جوان علمی ایران اظهار نمودم و تو اطمینان می دادی که جای نگرانی نیست. من اکنون بنا بر آنچه می شنوم جای نگرانی بیشتری هست. من خیال می کنم با موقعیت دنیای امروزی برد با آن جناحی است که طرفدار فکر نو و تعقل علمی تازه و زندگی نوین است. هر کوششی که برای قطع جریان زندگی نوین و بازگشت به اصول فرسوده و فرتوت به عمل آید بیهوده و بی نتیجه و آهن سرد کوبیدن است. درست نظیر کار اصلاح نژاد خر است که در عصر اتم و در موقعی که کشاورزی در تمام دنیا مکانیزه می شود و ماشین جای اسب و گاو را می گیرد، تازه مستشاران آمریکایی ما به فکر اصلاح نژاد خر افتاده اند. جبهه ملی اگر بخواهد پشتیبان اصلاح نژاد خر و بازگشت تسلط تفکر آخوندی و زندگی قرون وسطایی در کشور ما باشد باید خیلی زود در مقابل رقیب از پا در آید و سرنوشتش خیلی بهتر از سرنوشت حزب اراده ملی که مدتی برای خود حزبی بسیار قوی بود نخواهد بود. (۱)

همزمان بقائی نیت اصلی خود را از درگیری در مسئله نفت که همانا تشکیل یک کنسرسیوم نفتی به جای شرکت نفت انگلیس و ایران بود به صریحترین وجهی در روزنامه شاهد تحریر کرد. بن بست مذاکرات با بانک جهانی باعث شد بقایی مواضع

ص: ۲۱۷

خود را علناً در روزنامه شاهد بیان کند. محور مباحث او در این دوره حول فروش نفت به یک کنسرسیوم بین‌المللی دور می‌زد. او نوشت:

در عین داشتن روش قاطع و هدف مشخص باید از سیاست واقع‌بینانه پیروی کرد. واقع‌بینی منافاتی با قاطع بودن ندارد. بعضی‌ها واقع‌بینی را با سازشکاری و ماجراجویی و یا آنارشیست بودن را با داشتن روح انقلابی اشتباه می‌کنند. ما با تبلیغات دشمنان ایران فعلاً کاری نداریم ولی بعضی از مردمان با حسن نیت که به نهضت ملی علاقمند می‌باشند مثلاً درباره مذاکرات با استوکس و هریمن و بانک بین‌المللی در تحت تأثیر منفی بافانی که مایلند مسئله نفت هرگز به دست دکتر مصدق‌ها حل نشود قرار گرفته، ایراد می‌گیرند که چرا آقای دکتر مصدق امیدی به حل مسئله به دست این عناصر امپریالیستی دارند. این اشخاص با حسن نیت تصور می‌کنند که داشتن خشونت در مقابل امپریالیسم در تمام موارد علامت انقلابی بودن و متریقی بودن است و داشتن ملایمت در مقابل آنان علامت و نشانه سازش است. این یک اشتباه بزرگی است. شخص اجتماعی و انقلابی کسی نیست که در تمام موارد خشن و یک‌دنده و بدون انعطاف باشد. این خاصیت علامت ماجراجویی می‌باشد. شخص انقلابی و یا روش انقلابی در موردی جداً قاطع و خشن و در مورد لازم ملایم و آرام است ولی در هر حال باید واقع‌بین باشد. نیروهای مساعد و مخالف را بسنجد و نتیجه عملی اقدامات خود را در نظر بگیرد.^(۱)

این سخن البته صحیح بود و نشانی از سیاستمدار بودن بقائی، لیکن در پس این سخنان چه نیت و انگیزه‌های نهفته بود؟ واقع‌امر این است که رویارویی آشکار بعدی بقائی با مصدق ریشه در تحلیل او از موازنه نیروها و کیفیت حل مسئله نفت داشت. آیا خود بقائی در دوره فعالیت سیاسی اش واقع‌بینی در پیش گرفته بود؟ اگر چنین است چرا تا دیروز با طرح رزم آراء مخالفت می‌کرد ولی اینک همان طرح را به شکلی دیگر در شاهد با آب و تاب تشریح می‌نمود؟

در سرمقاله همان شماره بقایی استدلال کرد سیاستمداری مصدق در این نیست که هرگونه راه حلی را رد کند و «بالاخره خواهی نخواهی کنار رود»، بلکه «سیاستمداری

ص: ۲۱۸

دکتر مصدق در این است که پس از عمل به تمام معنی انقلابی که انجام داده و عمال و قونسول های امپریالیسم را از ایران بیرون کرده نیروهای خود و دشمن و امکاناتی موجود و دشمنان داخلی و خارجی را با هم بسنجد و راه حلی را که حداکثر نفع ممکن برای ایران را در بر داشته باشد، انتخاب کند و آن را عملی سازد.»^(۱) این سخنی بود درست و سیاستمدارانه، اما به واقع نفع ایران در چه بود؟ اینکه به جای یک شرکت خارجی چندین شرکت در نفت ایران سهم شوند تا با رقابتهای خود استقلال سیاسی کشور را هم بیش از پیش آماج حمله قرار دهند؟

بقائی تعریف خود از «نفع ایران» را چند روز بعد در همان روزنامه شاهد تشریح کرد. وی بر این نکته تأکید نمود اکنون که نفت و صنایع آن ملی شده است، باید بهره برداری از آن آغاز گردد. او خاطرنشان ساخت برای تقویت بنیه اقتصادی کشور چاره ای جز این وجود ندارد.^(۲) لیکن بقایی نحوه فروش نفت را بیان نکرد. دولت حاضر بود نفت را بفروشد، لیکن در شرایط محاصره اقتصادی که از طرف انگلیس وضع شده بود و آمریکا هم از آن حمایت می کرد و اردوگاه سرمایه داری نیز چندان استقبالی از خرید نفت ایران نمی نمود، فروش نفت چگونه میسر بود؟ در واقع، نظر بقایی این بود که به هر حال ایران باید به شرایط بانک جهانی تن در دهد و برای استخلاص از افلاس اقتصادی به سیاست عدم فروش نفت تا تأمین منافع ملی ایران خاتمه بخشد. شاید منظور بقایی از فروش نفت تن دادن به طرح مزدا بود که طبق آن شرکت نفت ایران باید محصولات خود را به کمپانی های خصوصی متقاضی عرضه می کرد. واقع امر این است که اقدامات یادشده انجام می شد، لیکن انگلستان اجازه نمی داد ایران نفت خود را به غیر انگلیسیها بفروشد؛ نمونه بارز آن توقیف نفت کش رزماری بود که نفت ایران را حمل می کرد و توسط نیروی دریائی انگلستان در اقیانوس توقیف شد و به بندر عدن اعزام گردید. انگلیسیها پس از آنکه نفت کشتی رزماری را خالی کردند، به آن اجازه حرکت دادند.

در سرمقاله ای دیگر، بقایی بین تولید نفت و توزیع آن تمایز قائل شد. او ضمن تذکر مجدد سیاست «واقع بینی» تأکید کرد که تولید نفت در حدود قلمرو حاکمیت ملی

ص: ۲۱۹

۱-۱. شاهد، همان شماره.

۲-۲. شاهد، ش ۶۱۵، مورخه ۱۰ اسفند ۱۳۳۰.

ایران است و «دولت ملی آقای دکتر مصدق» باید «اصول اداره کردن تولید نفت و توزیع دولتی آن در داخله کشور» را اجرا کند، «ولی مسئله توزیع نفت در حدود خارجه از قلمرو حاکمیت ایران مسئله ای نیست که به این زودی ما بتوانیم در آن تأثیر کلی داشته باشیم.» بقایای خاطر نشان ساخت که «وارد شدن دولت ایران در کشمکش و رقابتی که در جهان بین تراست های نفت وجود دارد کار منطقی و عاقلانه نیست تا چه رسد به این که ما بخواهیم با مجموع آن مؤسسات نیرومند وارد مبارزه در قلمرو بین المللی گردیم.» او در ادامه نوشت دولت ایران باید «به ملی کردن تولید نفت اکتفا ورزیده» و خود را درگیر رقابت های بین المللی نکند. بقایای استدلال کرد که مصدق باید نیروی خود و دشمن را بسنجد زیرا «سیاستمدار واقع بین وقتی می تواند روش صحیح و منطقی و منطبق با اوضاع وقت انتخاب کند که نیروی خود و دشمن را نه کمتر و نه بیشتر از آنچه واقعاً هست تخمین بزند و از حداکثر نیروی قابل استفاده ملی برای رسیدن به هدف استفاده کند.»^(۱) پس بحث بر سر تعریف حاکمیت ملی ایران بود، مصدق آن را در چارچوب ملی شدن تولید و توزیع نفت ارزیابی می کرد و بقائی بر این باور که تولید نفت عرصه حفظ مفهوم حاکمیت ملی است و برای توزیع؛ دولت ایران با دنیای خارج مواجه است و شرکتهای بین المللی از چارچوب مقوله حق حاکمیت ملی ایران خارجند. این سخن واقعیت داشت، اما نکته این است که چرا خود بقائی در دوره فعالیت سیاسی خویش تا آن زمان از واقع بینی سیاسی گریخته بود؟ چه تحولی روی داد که بقائی را به واقع بینی سیاسی وادار نمود؟ آیا به راستی خود بقائی درگیر رقابتهای بین المللی بر سر نفت ایران نشده و به نحوی از انحاء آب به آسیاب آنها نریخته بود؟ در آن شرایط تحریم اقتصادی چگونه باید نفت ایران به فروش می رسید به گونه ای که نه منافاتی با آرمان ملی شدن نفت داشته باشد و نه حق حاکمیت ملی ایران بر منابع انرژی خود را نقض نماید؟ بقائی وظیفه سیاستمدار را واقع بینی سیاسی و توجه به منافع ملی کشور می دید که از منظر سیاست جدید دیدگاهی است ارزشمند. اما نکته این است که در درجه نخست وی نحوه اجرای این نظریه خود را ارائه نمی کرد و در درجه دوم گوئی وی چشم خود را بر کارشکنیهای

ص: ۲۲۰

قدرتهای جهانی بسته است و توجه ندارد که استعمار نه برای منافع ایران ارزشی قائل است و نه اجازه می دهد دولتمردان در چارچوب مصالح کشور واقع بینی سیاسی در پیش گیرند.

گفتیم که مصدق حاضر بود نفت را بفروشد، یعنی او مردی بود واقع بین و در عین حال نامه هایش خطاب به مکی نشان می دهد که مایل به پیشرفت امور در فضائی دور از هیاهو و تشنج است. او همیشه می گفت نه تنها با ملت انگلیس بلکه حتی با دولت آن کشور مشکلی ندارد، هدف این است که حقوق از دست رفته ملت ایران به آنان بازگردانده شود. او فقط می خواست حق حاکمیت ملت ایران بر منابع اقتصادی خویش را تسجیل بخشد و ابتدا با دولت انگلیس دعوائی نداشت، طرف حساب او شرکت نفت انگلیس و ایران بود و بس. اما انگلیس حاضر نبود به این امر بدیهی تن در دهد، با اینکه مصدق گفته بود اگر آنها به فرمول ملی شدن تن در دهند، دولت می تواند به آنها هم نفت بفروشد. فرمول ارائه شده از سوی بانک جهانی هم نقض حاکمیت ملی ایران را در پی داشت. بانک جهانی می خواست با ۳۵٪ تخفیف نفت را خریداری نماید (۱) و قیمتی هم که تعیین می کرد قیمت پایه نفت خام بود. دولت ایران حتی حاضر شد برای حل معضلات اقتصادی خود در فروش نفت ۲۰٪ تخفیف قایل شود، (۲) لیکن این شرط مورد قبول بانک جهانی قرار نگرفت. اینها اخبار و نکاتی است که در خود روزنامه شاهد منعکس شده است. پس بر خلاف تصور بقائی فروش نفت با آن شرایط نه تنها نقض حاکمیت ملی و استقلال سیاسی ایران بود، بلکه در مقایسه با دوره گذشته هم گامی به عقب تلقی می شد. انگلستان حاضر شده بود تسهیم عواید نفت به صورت پنجاه پنجاه را بپذیرد و امثال خود بقائی آن را رد کرده بودند، حال چگونه ممکن بود به شرایط تحقیرآمیز بانک جهانی تن در داد که می خواست نفت ایران را بر اساس ۳۵ درصد تخفیف آنهم در قیمت پایه- یعنی هزینه تمام شده- بخرد و نه به قیمت بازار؟ اگر قرار بود نفت ایران به چنین قیمتی فروخته شود، به چه دلیل امثال بقائی با طرح رزم آراء که بسیار مترقی تر بود، مخالفت می کردند؟ آیا این مواضع ریختن آب به

ص: ۲۲۱

۱- ۱. شاهد، ش ۶۲۵، مورخه ۲۱ اسفند ۱۳۳۰.

۲- ۲. شاهد، ش ۶۲۴، مورخه ۲۰ اسفند ۱۳۳۰.

به هر حال به دنبال شکست مذاکرات نفت، فشار از دو سو بر دولت مصدق شدت گرفت. به قول آنتونی ایدن، وزیر خارجه انگلیس، با بن بست مذاکرات نفت، آمریکا در روش خود به نفع انگلیس تغییر موضع داد و به نقطه نظرات دولت انگلیس نزدیک شد. به قول ایدن، آمریکا «قبول خواهد کرد که تنها تغییر دولت اجازه می دهد که مسئله نفت ایران حل شود.»^(۱) آمریکایی ها، در برابر پیشنهاد دولت مصدق مبنی بر اعطای وام، از نخست وزیر خواستند برای رفع کمبود نقدینگی خود به شرایط بانک جهانی در مورد فروش نفت تمکین کند.^(۲) یعنی چوب تاراج بر منابع نفتی ایران بزند و حدود یک دهه مبارزه برای احقاق حقوق ملت ایران را نادیده گیرد و به نوعی از طرح ملی شدن نفت عذرخواهی کند. این تحقیرآمیزترین رفتار ممکن در برابر یک دولت مستقل بود. در جبهه داخلی نیز مصدق زیر فشار قرار داشت. این فشار بیش از همه از طرف بقایای اعمال می گردید. او در روزنامه شاهد آشکارا از مواضع انعطاف ناپذیر دولت وقت انتقاد می کرد. لیکن در همین احوال حادثه خونبار دیگری رخ داد که اوضاع را بیش از پیش دگرگون کرد.

ص: ۲۲۲

۱- ۱. اطلاعات، ش ۷۷۷۱ مورخه ۲۸/۱۲/۱۳۳۰.

۲- ۲. پنجاه سال نفت ایران، ص ۵۹۱.

حسین خطیبی و بلوای هشتم فروردین ۱۳۳۱

در هشتم فروردین ۱۳۳۱ به دعوت سازمان جوانان دمکرات و ایسته به حزب توده، میتینگی به مناسبت پایان هفته جهانی جوانان در میدان فوزیه (امام حسین کنونی) برگزار شد. پس از برگزاری مراسم شرکت کنندگان به تظاهرات پرداختند. در خیابان های فردوسی و نادری هم زد و خوردی بین تظاهرکنندگان و مخالفین در گرفت که منجر به کشته شدن دو تن و زخمی شدن بیش از پنجاه تن گردید.

در سرکوب تظاهرات سازمان جوانان حزب توده، نیروهای طرفدار بقایی مثل گذشته نقش فعالی بر عهده داشتند. یک بار دیگر هراس از نفوذ کمونیسم دامن زده شد. درست در همین روز حسین خطیبی نامه ای رمز آمیز خطاب به بقایی ارسال کرد. متن نامه، که برای کشف رمز آن نیاز به تحقیقات گسترده وجود دارد، نشان دهنده این نکته است که حزب زحمتکشان سازمان نظامی و اطلاعاتی قدرتمندی به رهبری خطیبی در اختیار دارد، جواد جعفری هم نقل می کند که بقائی در گفتگویی با او از «سازمانهای مخفی خودم» سخن به میان آورده است. (۱) متن نامه خطیبی به این شرح است:

خیلی محرمانه و فوری

(از نظر محترم مقام رهبری کل بگذرد)

تقدیمی ف _ ی _ د، ۸/۱/۳۱، ساعت ۱۳۱۴

هشتم فروردین ۱۳۳۱ _ خلاصه گزارش مربوط به سازمان ۷-۳ (۲)

مقام محترم رهبری کل

از موقعیکه سازمان شماره ۳۰ - ج ط حسب الامر تحت نظر مستقیم ا - ط - ک قرار گرفت و آمادگی خود را اعلام داشت مقرر گردید:

۱_ سرهنگ آ-م و دو نفر ستوان (ز-ی و ن-ی)

۲_ ف _ ی (که ۳۰ _ ۸ _ ۳ _ ط و ۳۰ _ ف _ ۲ _ ط قبلاً او را تحت نظر قرار داده بودند).

۳_ دکتر ر _ ی را تحت نظر قرار دهند و اطلاعات کافی و لازم نیز برای تسهیل اقداماتشان شفاهاً و کتباً داده شد در قسمت (۱) بجز راجع به سرهنگ (آ _ م) آنهم به طور مبهم و گنگ از نتیجه اقداماتشان در مورد سایرین اطلاعاتی تاکنون نداده اند و در قسمت (۲) نیز مدتی است مثل اینکه فعالیت را موقوف و یا لاقلاً در ارسال گزارش کوتاهی نموده اند. راجع به قسمت (۳) هم چند روز به طور غیر مرتب گزارش فرستادند که با سایر گزارش ها و اطلاعات واصله تطبیق نمی کرد و فعلاً قریب پانزده روز است (خ _ ی) وصول گزارشی را در این خصوص اعلام نموده است. روی هم رفته فعالیت این سازمان با اینکه منحصر و محدود به تعقیب چند نفر است رضایت بخش و راضی به منظور نیست. (۳) توضیحات (خ _ ی) در این باب

این نکات را روشن و تأیید می کند. سازمان مزبور:

ص: ۲۲۳

۱-۱. بی گناهی که به دار آویخته شد، ص ۳۵۰.

۲-۲. تأکید از نویسنده است.

۳-۳. پیشتر در ماجرای قتل دهقان دیدیم که بقائی به جواد جعفری گفته بود سازمانهای مخفی او به دنبال دستگیری سران حزب توده هستند که در آذرماه ۱۳۲۹ از زندان گریخته بودند، شاید اشاره خطیبی به یکی از سازمانهای یادشده باشد.

۱- قابل اعتماد است.

۲- به تدریج می تواند مصدر اقدامات مفید جدی قابل ملاحظه ای واقع شود.

۳- وسایل و ابزار کار لازم تقریباً در اختیار دارد.

۴- دارای بضاعت و استقلال مالی است.

بنابراین با توجه به مطالب معروضه فوق تصور می رود عاملی که تا بحال مانع به کار بستن و اجرای دستورات و موجب عدم انجام فرامین ا - طت - ک به وجه احسن گردیده «تردید»^(۱) است. چنانچه مقام محترم رهبری کل منضم بودن سازمان مزبور را به ا - طت - ک ضروری می دانند مقتضی است مقرر فرمایند این «تردید» را محصول هر منظور و مقصودی که هست موقوف نمایند که بتوان در آینده به نحو مطلوب از وجود و فعالیت این سازمان جدید استفاده لازم و شایان برای پیشرفت امور و حصول مقصود نمود.

با تقدیم احترامات فائقه (ف - ی - د) ۱۰۱. (۲)

آنچه از تعمق در اسناد بقایی مستفاد می شود این است که هسته اصلی این سازمان نظامی همان عناصر حزب آریای حسن ارفع بودند. بجز ارفع، حبیب الله دیهیمی و حسن اخوی از یاران نزدیک بقایی بودند که در مواقع مختلف نقش موثری در تحولات سیاسی بر عهده داشتند. این سازمان مرموزاً ظاهراً تحت فرماندهی بقایی قرار داشت.

خطیبی از دهه بیست با بقایی محشور بود، از سخنان بقایی اینگونه مستفاد می شود که او با عناصر سرشناس حزب توده ارتباط داشته است، فی المثل از همان آغاز دهه بیست خطیبی با رضا روستا رهبر شورای متحده مرکزی کارگران مراوده داشت. آشنایی بقایی با خطیبی در کافه ای واقع در خیابان استانبول انجام گرفت. آن کافه میعادگاه صادق هدایت و دوستانش بود. بقایی که در این جلسات شرکت می کرد، با تعدادی از دوستان هدایت آشنا شد در حالیکه هنوز نقش فعالی در عرصه سیاست برعهده نداشت. در همان ایام حسین خطیبی با رضا روستا، رهبر شورای متحده مرکزی کارگران، در ارتباط بود. بعدها در جریان انتشار روزنامه شاهد روابط خطیبی و بقایی صمیمانه تر شد. خطیبی از عوامل اداره آگاهی شهربانی بود که با رکن دوم ارتش و تیم همکاران

ص: ۲۲۴

۱- ۱. گیومه از خود خطیبی است.

۲- ۲. خطیبی به بقایی، ۸/۱/۱۳۳۱ مجموعه نامه های خطیبی، کارتن ۲۳۵، ش: ۱۳۶ - ۱۲۳.

از طرف دیگر، همانگونه که در صفحات آتی خواهیم دید، خطیبی حلقه اتصال بقایی با دربار پهلوی و شخص شاه بود. به این ترتیب وی با اسدالله علم، ارنست پرون و شبکه پیچیده آنها مرتبط می شد و نیز با عناصری مانند شمس قنات آبادی هماهنگ بود. خطیبی هم چنین رابط بقایی با نظامیانی چون ارفع، اخوی و فضل الله زاهدی بود، عناصری که در کانون افسران بازنشسته تجمع می کردند و هر روز توطئه جدیدی علیه نهضت ملی تدارک می دیدند. با این توضیحات اهمیت حسین خطیبی به عنوان یکی از موثرترین و مرموزترین چهره های عملیات پنهان و توطئه آمیز آن سالها روشن می شود. از آن سوی در سفارت امریکا تشکیلاتی وجود داشت که توسط روی ملبورن دبیر اول سفارت امریکا هدایت می شد و وظیفه آن جنگ روانی به منظور برجسته ساختن خطر کمونیسسم (۱) و نیز ارتباط با تشکلهای اصناف، گروههای اوباش و البته افسران ارتش بود. می توان تصور کرد که از طریق خطیبی و سپهبدی خطی ظریف تیم سفارت امریکا را که ما در کتاب دو دهه واپسین حکومت پهلوی به آن پرداخته ایم، به برخی احزاب و گروههای این زمان مرتبط متصل می ساخت.

به منظور ایجاد و تشدید تفرقه در صفوف نهضت ملی شبکه نیروهای بقایی هم زمان دو کار انجام دادند: نخست اینکه پیشنهاد شد به منظور مقابله با توده ای ها شعبه ای از حزب زحمتکشان در آبادان تأسیس شود. (۲) در کنار

ص: ۲۲۵

۱- ۱. یرواند آبراهامیان بر اساس منابعی موثق نوشته است که بسیاری از مقامات انگلستان می دانستند حزب توده خطری جدی نیست اما از این حزب به عنوان پوشش و بهانه ای برای تبلیغات منفی خود و ایجاد جنگ روانی بهره می بردند:

Ervand Abrahamian: The ۱۹۵۳ Coup in Iran, Science and Society No. ۲, Summer ۲۰۰۱

۲- ۲. مزدا به بقایی، خرمشهر ۱۳۳۱/۱/۱۱، مجموعه نامه های مزدا، کارتن ۱۶، ش: ۵۵ _ ۲.

این اقدام شبکه بقایای فعالیت های علنی دیگری را آغاز کرد. به دنبال استعفای مهندس مهدی بازرگان از عضویت هیئت مدیره موقت خلع ید و شایعه بازگشت مجدد او به آبادان، مزدا که هیچ کاری در منطقه نداشت و مدتها پیش از آن از هیئت اخراج شده بود و مهندس ناصر نجمیه جای او به کار اشتغال داشت، نوشت: «به هیچ وجه به صلاح صنعت نفت ما و هم چنین به صلاح کلی حزب ما نیست که ایشان [بازرگان] دوباره به خوزستان مراجعت نمایند.»^(۱) در کنار این فعالیت ها شایعه پراکنی نیز گسترش یافت. درست در ایامی که مصدق می خواست برای پاسخ به دعاوی انگلیس به دیوان داوری لاهه برود این شایعات تشدید شد. محور شایعات اختلافات میان آیت الله کاشانی و دکتر مصدق بود.

شاید به منظور خنثی کردن شایعات بود که مصدق، بقایی را که وانمود می کرد از نزدیک ترین یاران آیت الله کاشانی است، به عنوان مشاور برای شرکت در جلسه دیوان داوری لاهه برگزید. متن حکم مصدق چنین است:

جناب آقای دکتر بقایی نماینده مجلس شورای ملی. در این موقع که دعوای دولت انگلیس در دادگاه لاهه بر علیه دولت ایران مطرح است، جنابعالی به سمت مشاور انتخاب می شوید که برای دفاع از حق مشروع کشور با این جانب همکاری و تشریک مساعی فرمائید. نخست وزیر دکتر محمد مصدق.^(۲)

درست در چنین موقعیتی شایعات به اوج خود رسید. متخصصان جنگ روانی از ابزار تبلیغات و شایعات به خوبی برای پراکندن صفوف نهضت استفاده کردند، مثلاً مجله خواندنیها یک روز بعد از صدور حکم مشاورت بقایی نوشت: «در چند روز اخیر چند نفر از اعضای جبهه ملی نزد آیت الله کاشانی رفته و خواسته اند در این موقعی که مصدق به لاهه می رود از او حمایت کنند ولی آیت الله کاشانی گفته است دیگر کار از کار گذشته و حمایت از مصدق و کابینه اش جز آبروریزی نتیجه ای ندارد.»^(۳) تبلیغات در مورد اختلافات آیت الله کاشانی و دکتر مصدق، یکی از محورهای دائمی مطالب مطبوعات وابسته به دربار در آن دوره بود.

ص: ۲۲۶

-
- ۱- ۳. مزدا به بقایی، خرمشهر ۲۸/۱/۱۳۳۱، مجموعه اسناد مزدا، ش، ۶۷ _ ۲.
 - ۲- ۱. مصدق به بقایی، مورخه ۲۹/۲/۳۱، ش ۲۰۴۶، مکاتبات مصدق و بقایی، کارتن: ۱۴۶ _ N، ش: ۱۳۸ _ ۲۰۹.
 - ۳- ۲. خواندنیها، ش ۷۲، مورخه ۳۰/۲/۱۳۳۱.

با این اوصاف، مصدق همراه با بقایی و عده ای دیگر در هفتم خرداد ماه سال ۱۳۳۱ برای دفاع از حقوق ایران عازم لاهه شد. مصدق، که خود حقوقدانی برجسته بود، صلاحیت دیوان لاهه در رسیدگی به شکایت انگلستان را رد کرد و توطئه های بریتانیا و شرکت نفت سابق علیه ایران را افشاء نمود. در چهاردهم تیرماه آن سال بنا به سنت پارلمانی مصدق از نخست وزیری استعفا داد و مجدداً به کابینه او رأی اعتماد داده شد. مجلس سنا به هنگام اخذ رأی تمایل تعلل ورزید، اما نهایتاً با اکثریتی ضعیف مصدق به نخست وزیری مجدد گمارده شد. حدود یک هفته بعد در ۲۲ تیرماه، مصدق در جلسه خصوصی مجلس شورای ملی برای انجام اصلاحات، پیشبرد امر نفت و خنثی کردن توطئه های دربار تقاضای اختیارات شش ماهه کرد. در ۲۵ تیرماه پس از سه ساعت مذاکره با شاه، مصدق از نخست وزیری استعفا داد. این استعفا در برابر مخالفت شاه با اختیارات خواسته شده از طرف او انجام گرفت. محور مخالفت ها تصدی پست وزارت جنگ توسط نخست وزیر بود که انتصاب وزیر مربوطه آن به طور سنتی بر عهده شاه قرار داشت:

۲۵ تیرماه ۱۳۳۱

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

چون در نتیجه تجربیاتی که در دولت سابق به دست آمده پیشرفت کار در این موقع حساس ایجاب می کند که پست وزارت جنگ را فدوی شخصاً عهده دار شود و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشد، البته بهتر آن است که دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملاً مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند. با وضع فعلی ممکن نیست مبارزه ای را که ملت ایران شروع کرده است پیروزمندانه خاتمه دهد. فدوی دکتر محمد مصدق. (۱)

این ظاهر ماجراست، اما در پشت پرده های سیاست، تحولاتی دیگر هم در حال انجام بود که نشان از عملیات پنهانی برای ساقط کردن مصدق داشت. در همان روز استعفای مصدق، توطئه ای برای ساقط کردن او آغاز شد. محور این توطئه دکتر عیسی سپهبندی بود. سپهبندی در پاسخ

ص: ۲۲۷

به بقائی که استراتژی حزب را در مقابل مصدق از او جویا شده بود، طبق معمول از موضعی بالا- و به نحوی بسیار شفاف رهنمودها و نقطه نظرات خود را مطرح ساخت. وی، که ظاهراً از استعفای مصدق و مذاکرات دربار بی اطلاع بود، نامه ای شدید به بقایی نوشت و عمده ترین رئوس برنامه های خود را برای «مبارزه» با مصدق تشریح کرد:

جناب آقای دکتر بقایی، رهبر محبوب حزب زحمتکشان ملت ایران. در پاسخ یادداشتی که درباره مناسبات این حزب با جناب آقای دکتر مصدق [نوشته بودید] احتراماً معروض می دارد:

۱- به عقیده اینجانب مسئله بحث و اتمام حجت رهبری حزب ما با آقای دکتر مصدق در این عرصه از مبارزه اجتماعی و سیاسی که حزب ما طی می کند، درست به منزله این است که یک سرباز جنگ آوری بعد از اینکه چندین بار تخماق حریف بر سر او نواخته شد تازه با او وارد بحث و مذاکره شود و برای اختیار و انتخاب اسلحه به نبرد اتمام حجت کند. حزب ما و شخص آقای دکتر بقایی بعد از طی کردن یک دوره پرتلاطم مبارزه خطرناک و تحمل بلایا و مصائب، حبس، توهین و شکنجه روحی طاقت فرسا و مجاهدات مرگ و زندگی که دکتر مصدق در دوره اخیر صد یک آن را متحمل نگردیده، نباید در این موقع بحرانی تاریخ مبارزه تنها در مقام اتمام حجت [با مصدق] برآیند، بلکه امروز مقام جسارت و عمل بی باکانه است و باید حریف را با پنجه قوی در دست گرفت و هدایت کرد.

۲- بنابراین رهبری حزب ما به حکم حقوق متحتم و ابتکاری [که] در مبارزه و پیروزی نهضت ملی داشته است باید با کمال قدرت و جسارت دکتر مصدق را ملزم سازد در برابر پشتیبانی و معاضدت بی نظیری که ما به خاطر مصالح کشور و اجرای اراده عمومی نسبت به زمامداری ایشان در مجلس و در شاهد و در افکار عامه مبذول داشته ایم، نظریات زیر را جداً مورد مذاقه قرار داده و تصمیم خود را صریحاً در اجرای منویات ما اعلام دارند:

الف) از اشتباهات و خطاهای زمامداری اول خود که نقض و انحلال مفهوم زمامداری بوده است جداً پرهیز نمایند.

ب) دست از تبانی و همکاری با دربار و اطرافیان دربار بشویند و با احترام تام و تمام به افکار عامه و احزاب و جمعیت های متکی به اراده عمومی نقشه های خود را طرح نموده، عوامل خود را اختیار نمایند. (۱)

ص: ۲۲۸

۱- ۱. جالب این است که مطبوعات درباری این دوره دائماً هشدار می دادند کشور در معرض خطر کمونیسم است و آینده کشور از دو حال خارج نیست: یا مصدق با همکاری حزب توده علیه شاه کودتا می کند و یا اینکه شاه برای حفظ کشور مصدق را از قدرت عزل خواهد کرد. حزب زحمتکشان هم مواضع مصدق را مبتنی بر منافع شوروی می دید، اما در اینجا سپهبدی که افتخار حزبش حمایت از دربار بود و خود و دوستانش پیوندهای تنگاتنگی با محافل توطئه گر در دربار و خارج از آن داشتند، مصدق را متهم به تبانی با دربار می کرد. مثل مورد قوام و رزم آراء برای بقائی و یارانش مهم نبود که اخبار و تحلیلهايشان با هم تناقض یا واقعیتهای خارجی دارند، مهم این بود که حریف را از میان بردارند و به مقصود برسند.

ج) یک جنگ آشتی ناپذیری با عوامل فساد و مزدور بیگانه، عمال ساعد- رزم آراء شروع نموده و به اسرع وقت با استفاده از کلیه وسایل ممکنه جامعه را از لوٹ وجود آنان پاک نمایند.

د) مبارزه جدی و وسیع برای رفع فساد و رشوه خواری و حیف و میل اموال و عواید دولت و دزدی و غارتگری شرکت ملی نفت در خوزستان و رفع هرج و مرج اداری و برقراری عدالت و امنیت شروع کرده با قوت ادامه دهند.

۳- به آقای دکتر مصدق باید اتمام حجت شود که اگر حزب ما را تأیید می کند و اذعان دارند که در مبارزه ملی سهم بسزایی داریم و خود ایشان از پشتیبانی ما کاملاً بهره مند و تقویت شده اند هم از بابت حفظ اصول و احترام به افکار عامه و هم از جهت حق شناسی نسبت به ما وسایل کافی در اختیار ما گذارند، در دستگاه های قوه مجریه ما را تقویت کنند و یا لااقل از کارشکنی های مسلم و محقق و مبارزه سرسختانه با ما و شعب حزب ما و طرفداران ما دست بردارند.

۴- نظر به اینکه به حکم ضرورت قسمت عمده مسئولیت زمامداری دکتر مصدق و اشتباهات و زیان های زمامداری او به گردن و شانه های ما منعکس می شود و ما از جهت اینکه مدافع جدی و صمیمی و اصولی او بوده و می باشیم بالضروره جوابگوی نفع و ضررهای زمامداری او می باشیم و در برابر، عامه ما را دستیار قوی و مشاور مستقیم او محسوب می دارند. ما حق داریم نظارت خودمان را بطور قاطع و مؤثر با جسارت کامل روی کارها و اعمال و سیاست او اعمال بداریم. هرگونه مسامحه و ملاحظه از طرف ما در این طریق خیانت مستقیم و جبران ناپذیر به مصلحت عمومی مملکت و بعثت و رسالتی که از طرف عامه مردم نسبت به مصالح مملکت و ملت ایران داریم، محسوب می گردد.

۵- علیهذا باید به طور کلی و اصولی به دکتر مصدق اخطار کنیم که اگر به نظریات و مرام ما احترام نگذارند و خواسته های مطلوب حزب ما را که بر وفق ترقی عمومی

کشور است به موقع اجرا نگذارند، ناچار خواهیم بود به طور علنی و رسمی در روزنامه ارگان حزب ضمن بیانیه [ای] اعلام کنیم که ما به هیچ وجه من الوجوه مسئول خرابکاری‌ها و نقایص زمامداری مصدق نیستیم و خسران و زیانی را که از زمامداری ایشان حاصل می‌گردد به عهده نخواهیم گرفت. والسلام. با تقدیم احترامات. دکتر سپهبدی.

بعدالتحریر: در غیر اینصورت خطر عظیمی حزب ما را تهدید می‌کند و آن این است که اگر از این پس نیز در پناه مسامحه و تبنی دکتر مصدق عناصر مخالف مصالح ملت و دشمنان آزادی و مزدور بیگانه و مانند رزم آراء _ ساعد و نوکران استعمار که دشمن خونی ما و دکتر بقایی هستند به اوضاع چیره شوند نه ما و نه ملت ایران در امان نخواهیم بود و فاتحه نهضت ملی ایران باید خوانده شود. دکتر سپهبدی. (۱)

یک روز بعد از نگارش این نامه، مجلس شورای ملی به نخست وزیری احمد قوام رأی تمایل داد و در بیست و هفتم تیرماه یعنی زمانی که اندک اندک مخالفت‌ها با نخست وزیر جدید علنی می‌شد، شاه فرمان نخست وزیری او را صادر کرد و لقب «جناب اشرف» را، که بعد از حوادث آذربایجان از او پس گرفته بود، مسترد نمود. می‌گویند نخست وزیری قوام مورد توافق مشترک آمریکا و انگلیس بود، اما در مقام عمل هیچ یک از این دو قدرت از او حمایت جدی نکردند. به نظر می‌رسید دور جدیدی از مناسبات سیاسی آغاز گردیده است. حدود دو هفته پیش از استعفای مصدق، روزنامه فرانسوی پاری پرس گزارش داده بود آمریکا و انگلیس برای نخست وزیری قوام متفق القولند، مطبوعات داخلی حتی از اواخر سال ۱۳۳۰ این نکته را تبلیغ می‌کردند و بهترین جایگزین مصدق را قوام می‌دانستند. از نظر آمریکا و انگلیس هم قوام مرد قدرتمندی بود که می‌توانست پس از سقوط مصدق بحرانه‌ها را مهار کند و باب مناسبات با غرب را بگشاید. (۲) سیاست روی آوردن به قوام بعد از آن صورت گرفت که انگلیسیها از تصدی منصب نخست وزیری توسط سیدضیاء ناامید شده بودند. قوام این سیاستمدار سالخورده که بارها کیاست خود را در عرصه‌های سیاسی نشان داده

ص: ۲۳۰

۱- ۱. سپهبدی به بقایی، ۲۵/۴/۱۳۳۱، مجموعه اسناد سپهبدی، کارتن ۱۶۸ _ N، ش: ۸۱ _ ۱۲۲.

۲- ۲. خواندنیها، ش ۸۱ و ۸۹، مقاله اسرار مهمی از وقایع سی تیر ۱۳۳۱، به قلم علی اصغر امیرانی.

بود، این بار فریب دربار را خورد. قوام در نظر مردم عادی نجات دهنده اصلی آذربایجان محسوب می شد، امری که شاه با حسادت زایدالوصفی علیه آن واکنش نشان می داد. سناریوی نخست وزیری قوام در صورت عدم موفقیت او می توانست از جهتی به نفع دربار تمام شود، یعنی اینکه با مواجه ساختن وی علیه مصدق که هنوز محبوبیت مردمی داشت، کارنامه سیاسی وی را به سرانجامی خفت بار ختم کنند. خاطرات بسیار مهم حسن ارسنجانلی (۱) مشاور او نشان می دهد که نخست وزیری قوام هرگز جدی گرفته نشد، او از زمانی که قرار شد نخست وزیر شود، تا روزی که سقوط کرد هرگز پای به کاخ نخست وزیری ننهاد و خود هم از بلا تکلیفی خویش برافروخته شده بود. کسانی که پشت سر قوام سنگر گرفته بودند، همانهایی بودند که در راستای دفاع از قدرت مطلقه شاه او را با افتضاحی تمام از منصب نخست وزیری فروکشیدند، بقائی البته در این گروه قرار داشت. اینان گمان می بردند قوام فرتوت و فرسوده، کارها را به دست آنان خواهد سپرد و خود به صورت نمادین کشور را اداره می کند، اما تجربه نشان داد که وی حاضر به کنار آمدن با کسانی که همین چندی پیش او را فروکشیده بودند، نیست.

یکی از چهره های برجسته ای که اینک اطراف قوام پرسه می زد، مورخ الدوله سپهر بود؛ مردی زیرک و توطئه گر که از دوره جنگ اول جهانی با افراطی ترین جناحهای سیاسی ایران مرتبط بود و حتی با گروههای تروریستی مثل کمیته مجازات در ارتباط؛ و به همین دلیل هم دستگیر شده بود. در آن ایام مورخ الدوله تلاشی وافر برای فرو گرفتن و ثوق الدوله برادر قوام انجام داده بود. بدیهی است تجربه سیاسی احزاب سیاسی ایران نشان داده بود که مردی مثل مورخ الدوله نمی تواند قرابتی با قوام داشته باشد، اما اینک چگونه مردی مثل قوام به او اعتماد کرده بود، امری است مبهم. مورخ الدوله با نگارش اعلامیه مشهوری که به نام قوام از رادیو خوانده شد، ضربه شدید نخست را بر قوام وارد آورد. مشهور است که قوام بلافاصله پس از تصدی پست نخست وزیری با صدور اعلامیه ای شدیدالحن از «کسانیکه به بهانه مبارزه با افراطیون سرخ؛ ارتجاع سیاه را تقویت نموده اند، لطمه شدیدی به آزادی وارد ساخته زحمات بانیان مشروطیترا از

ص: ۲۳۱

۱- ۱. حسن ارسنجانلی: یادداشتهای سیاسی در وقایع سی ام تیر ۱۳۳۱، (تهران: هیرمند، ۱۳۶۶).

نیم قرن به این طرف به هدر داده اند»، سخن گفت و اعلام کرد: «من در عین احترام به تعالیم مقدسه اسلام، دیانت را از سیاست دور نگاه خواهم داشت و از نشر خرافات و عقاید قهقرایی جلوگیری خواهم کرد.» (۱) طبق این اعلامیه در خاتمه قوام از پایان یافتن دوره عصیان و فرا رسیدن «روز اطاعت از اوامر و نواهی حکومت» یاد کرد. (۲)

حتی برای یک شهروند عادی معلوم بود که این بیانیه شدیدالحن چه تأثیری می تواند در فضای سیاسی کشور داشته باشد. اما نکته این است که بر اساس مدارک مستند تاریخی از جمله خاطرات حسن ارسنجان، این اعلامیه نه توسط مردی سیاستمدار مثل قوام، بلکه به دست توطئه گری چیره دست یعنی مورخ الدوله سپهر نوشته شده بود. مورخ الدوله مشاور خصوصی شاه بود در کنار میرزا کریم خان رشتی و سید ضیاءالدین طباطبائی؛ (۳) از این سه میرزا کریم خان در گذشته بود در حالیکه در حوادث آذرماه سال ۱۳۲۱ به دلیل توطئه علیه قوام نخست وزیر وقت، به دستور همین قوام دستگیر شده و حتی وساطت شاه هم برای آزادی او مؤثر نیفتاده بود. این مورخ الدوله و البته میرزا کریم خان و حتی سید ضیاء به تصریح خود بقائمی در خاطرات دانشگاه هاروارد، به نوعی با او ارتباطاتی داشتند. به هر حال اعلامیه منسوب به قوام بدون اطلاع نخست وزیر از رادیو آنهم چندبار پخش شد و شگفتی و حیرت زایدالوصفی در اذهان عمومی و حتی نزدیکان قوام بر جای گذاشت. روزی که اعلامیه برای نخستین بار از رادیو پخش شد، عباس اسکندری به رسم اعتراض از خانه قوام خارج شد و حسن ارسنجان حیرت کرد و با شگفتی به پخش بیانیه گوش فراداد. واضح بود که نوک تیز نویسنده بیانیه با اهدافی از پیش مشخص علیه آیت الله کاشانی بود. پس آیت الله کاشانی در پاسخ به اعلامیه منسوب به قوام از مردم دعوت کرد «در

ص: ۲۳۲

۱- ۱. همان.

۲- ۲. کیهان، ش ۲۶. ۲۷۵۹. تیرماه ۱۳۳۱.

۳- ۳. انگلیسیها به سیدضیاء بسیار علاقه داشتند و می دانیم که قبل از انتصاب قوام به نخست وزیری در تیر ۱۳۳۱ از نخست وزیری او حمایت می کردند، این علاقه تا بعد از کودتا هم دوام یافت. سر دنیس رایت نخستین کاردار بریتانیا بعد از کودتا و دوره برقراری مجدد روابط انگلیس و ایران در دوره زاهدی او را مردی دارای سجایا، تجربیات و درک قدرتمند ذهنی از کشور و هموطنان خود می داند. رایت به این موضوع اشاره دارد که سیدضیاء برنامه ای برای عمل و نیز طرفداران زیادی در ادارات گوناگون و نفوذی فراوان در دوایر اداری و رجال کشور دارد: F.O. Denis Wright to Mcmillan, Secret, Tehran, August ۳/۱۹۵۵, No. ۳۷۱/۱۱۴۸۱۱.

راه این جهاد اکبر»، یعنی مبارزه علیه قوام، «کمره‌مت» بر بندند و اثبات نمایند که «ملت مسلمان ایران به هیچ یک از بیگانگان اجازه نخواهد داد که به دست مزدور آزمایش شده» استقلال ایران پایمال گردد. هم زمان سی تن از نمایندگان مجلس طی اعلامیه‌ای از مردم دعوت کردند روز دوشنبه ۳۰ تیرماه در سراسر کشور تعطیل عمومی را به منصفه اجرا گذارند. برای مبارزه با اعتصاب عمومی قوام از شاه تقاضای اختیارات فوق العاده کرد از جمله خواست شاه فرمان انحلال مجلسین را صادر کند یا اینکه استعفای او را بپذیرد. لیکن حوادث از تصمیم شاه و قوام پیشی گرفت. فقط در طول دو سه روز، ورق به ناگاه برگشت. تظاهرات عظیم مردمی علیه قوام به راه افتاد، بازار تعطیل شد و تهران یکسره غرق در اعتراض گشت. از روز بیست و نهم تیرماه حملات متوجه دربار و شخص شاه شد، زیرا وی باعث و بانی حوادث پیش آمده عنوان می‌گردید. این امر نگرانی زایدالوصفی در بین حامیان دربار و البته دکتر مظفر بقائی به وجود آورد.

بقائی به قول خودش روز سی تیر نوک تیز حمله را به جای دربار متوجه قوام السلطنه نمود. او که خود سپهبدی را به نزد قوام فرستاده بود تا با او مذاکره کند، اینک همان رفتاری را با این رجل سالخورده انجام داد که همین چند سال پیش انجام داده بود. بقائی از قدرت بیان خود استفاده کرد و به تصریح خودش دستور داد در میدانی شهر تهران چوبه دار به پا سازند تا هر کس قوام را دید بلافاصله و بدون محاکمه او را به دار زنند. برای یافتن قوام جاسوسانی هم در سراسر تهران مراقب بودند، اینکه چرا باید قوام به دار کشیده می‌شد، امری است که خود بقائی هم به آن اشاره ای نمی‌کند. کشتار سی تیر هم بیش از آنکه کار قوام باشد، امری بود که به تحریک دربار و عناصر همسو با آن سازماندهی شد. اما آن چه بیشتر باعث نگرانی بقائی می‌شد، این بود که عده‌ای از نمایندگان خواستار نخست وزیری محمود نریمان بودند که ظاهراً موضعی قاطع تر از مصدق می‌توانست اتخاذ کند و جوانی او هم می‌توانست به موضوع کمک نماید.

جواد جعفری در توضیح حوادث قتل دهقان، مدعی است مرتضی لنگرانی به وی گفته است، یکی از اعضای مؤثر جبهه ملی با آنها همکاری دارد و می‌تواند در تبرئه حسن جعفری به آنها کمک کند. او ادامه می‌دهد بعدها فهمیده است این فرد نریمان

بوده که «عضو محرمانه حزب توده بود و با احمد قاسمی رابطه خوبی داشت»^(۱). این ادعا البته اثبات نشده است، اما مشهور بود نریمان تمایلات چپ گرایانه دارد. در اینجا بود که بقائی اندیشید بازگشت مصدق به اریکه قدرت بهتر از به دست گرفتن نخست وزیری توسط نریمان و امثال اوست. روز سی تیر جنبش سراسر تهران را در نوردید، سرانجام با قیام خونین ۳۰ تیرماه قوام معزول شد و مصدق دوباره به نخست وزیری گمارده شد.

واقعیت این است که انگلیسیها برای بقای قوام کار مهمی انجام ندادند، کاندیدای اصلی آنان سیدضیاء بود و نه قوام؛ پس قوام این رجل سالخورده سیاسی وارد عرصه ای شد که هیچ حامی خارجی و داخلی جدی در آن وجود نداشت. رابین زینر صراحتاً نوشت این اشتباهی است تاکتیکی که انگلستان به مبارزه ای علنی به نفع قوام برخیزد. او هشدار داد اینکار برای سیدضیاء انجام شد، اما نتیجه ای در بر نداشت.^(۲) این در حالی بود که رابین زینر بیش از هر کس دیگری از اندیشه نخست وزیری قوام حمایت کرده بود. بالاتر اینکه رئیس پایگاه MI-۶ در تهران یعنی کریستوفر مونتگ وودهاوس همراه با همکار امریکائی خود یعنی گوئیران رئیس پایگاه سیا در تهران، برای ماهیگیری به شمال رفته بودند. آنان وقتی بازگشتند که مصدق بر موجی از احساسات مردمی مجدداً به قدرت دست یافته بود.^(۳)

اما برخلاف انتظار عده ای، بازگشت مصدق به قدرت دشمنی ها را علنی تر ساخت. در ابتدای امر مصدق، قوام را مورد حمایت خود قرار داد. وی که در منزل پسر برادرش علی وثوق مخفیانه زندگی می کرد، توانست چند ماهی را با آرامش نسبی و به دور از تهدید جانی سپری نماید. اما طبق لایحه ای که به پیشنهاد بقائی در مجلس تصویب شد، کلیه اموال او مصادره گردید، مصدق این اموال را بعداً به قوام بازگرداند. به عبارت بهتر او از توطئه های پشت پرده کاملاً وقوف و آگاهی داشت. در درجه دوم معلوم شد که به

ص: ۲۳۴

۱- ۱. بی گناهی که به دار آویخته شد، ص ۳۳۰.

۲- ۲. Fakhreddin Azimi: Iran: the Crisis of Democracy, (London NY, I. B. Tauris and St. Martin's Press, ۱۹۸۹), p. ۲۸۵.

۳- ۳. Christopher Montague Woodhouse: Something Ventured, (London, Granada Publishing, ۱۹۸۲), p. ۱۱۵. بخش مربوط به ایران کتاب وودهاوس، با عنوان عملیات چکمه توسط فرحناز شکوری به فارسی ترجمه و منتشر شده است.

اشاره بقایبی، سپهبدی با قوام السلطنه ملاقات کرده است. این خیر چون بمبی در صفوف حزب زحمتکشان منفجر شد و در میان بخشی از آنان، بطور عمده روشنفکران انشعابی از حزب توده از جمله جلال آل احمد، نارضایتی به وجود آورد. خلیل ملکی، یکی از اعضای رهبری حزب، خواستار آن شد تا مضمون گفتگوی سپهبدی و قوام به اطلاع اعضا برسد. بقایبی که خود از جریان اطلاع داشت، خویشان را به بی اطلاعی زد و برای حفظ ظواهر فردی را مأمور کرد تا در صحت و سقم آن ملاقات تحقیق کند. نتیجه تحقیق این گونه گزارش شد:

جناب آقای دکتر

راجع به آقای دکتر سپهبدی که شایع شده بود با قوام ملاقات کرده قطعاً اطلاع دارید که در جلسه گویندگان هفته قبل مطرح و از طرف آقای دکتر سپهبدی تکذیب گردید. قرار است فردا شب هم در این باره از طرف بعضی ها حرفهایی زده شود. اطلاعاتی که من کسب کرده ام از این قرار است:

۱- آقای [اسلام] کاظمیه عضو سازمان جوانان [حزب زحمتکشان] اطلاع می دهد که ساعت ۱۰ روز ۲۸ [تیر] یکی از بستگانش آقای دکتر سپهبدی را در منزل قوام دیده است و مشاجراتی هم بین مشارالیه با بیوک صابر در آن خانه شده است.

۲- آقای امیر مگری که معرف خدمتتان هست و [او را] به حضور جنابعالی قبلاً فرستاده ام اظهارات بالا را تأیید [می کند]، منتها می گوید با عباس شاهنده مشاجره شده است.

۳- اطلاعات دیگری حاکی است که عزت پور مدیر [روزنامه های] آزادگان و آزاد و آقای دکتر سپهبدی ملاقاتی در این روز کرده اند و صحبت هایی که مجال نوشتن در اینجا نیست در منزل قوام گفته شده است که اگر لازم باشد شفاهاً به عرض خواهم رسانید. در هر حال افراد حزب عصبانی هستند. برای اطلاع عرض شد. (۱)

البته بر خوانندگان این دفتر پوشیده نیست که سپهبدی برای ملاقات با قوام نیازی به اجازه گرفتن از بقائی نداشت، زیرا وی در موقعیتی قرار داشت که به بقائی رهنمود می داد و نه اینکه تابع فرامین رهبری حزب زحمتکشان باشد. سپهبدی به روایت

ص: ۲۳۵

اعضای جبهه ملی و گزارش رکن دو ارتش و نیز اداره تجسس شهربانی، فردی بود که در «مقاله نگاری و انتقاد و سرعت انتقال بی مانند» معرفی می شد، او در حقیقت سردبیر شاهد هم بود که مقالاتی را که به امضاء بقائی هم منتشر می شد، اغلب او می نوشت. مأموران اطلاعاتی آن زمان حتی پیش از ملی شدن نفت که بقائی مشغله زیادی نداشت، می گفتند «تمام مقالاتی را که به امضاء دکتر بقائی منتشر می شود، دکتر سپهبدی استاد دانشگاه و رئیس هیئت تحریریه جراید ارگان جبهه ملی تهیه می کند و می گویند که دکتر بقائی وقت تهیه مقالات را ندارد و یا نمی خواهد تهیه کند.»^(۱) چنین فردی به هیچ وجه تحت تأثیر بقائی نبود و بر عکس این بقائی بود که به نوعی برکشیده سپهبدی و امثال او به شمار می رفت. در اینجا بود که بقایی تمارض کرد. دلیل تمارض آن بود که وی نمی خواست به اعتراضات پاسخ دهد. در ۴ شهریور ۱۳۳۱ بقایی در بیمارستان دکتر رضانور از دوستان قدیمی اش در دوره دانشجویی در فرانسه بستری و ممنوع الملاقات شد.

همزمان گروه خلیلی ملکی توانستند به طور موقت بر تشکیلات رهبری حزب تسلط یابند. در رأی گیری که انجام شد بقائی و زهری تعداد انگشت شماری رأی آوردند و به این شکل از رهبری حزب کنار گذاشته شدند. لیکن سرانجام با حمایت شمس قنات آبادی و اعضای مجمع مسلمانان مجاهد او، گروه خلیل ملکی با پس گردنی از کلوب حزب بیرون رانده شدند و بقائی توانست بر حزب تسلط یابد و خلیل ملکی هم نیروی سوم را تشکیل داد.^(۲)

ص: ۲۳۶

۱- ۱. مظفر بقائی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، (تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۲)، ص ۱۱.

۲- ۲. خاطرات شمس قنات آبادی، صص ۳۲۱-۳۲۵.

در این بین جناحی از آمریکایی ها خواهان مصالحه با مصدق بوده و بر این باور بودند اگر او سقوط کند کمونیسم ایران را خواهد بلعید. آمریکایی ها برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم به انگلیس پیشنهاد کردند با مصدق کنار آید، (۱) مشروط به اینکه وی غرامات شرکت نفت را بپردازد. آمریکا بار دیگر پیشنهاد کرد بین انگلیس و ایران میانجی گری کند. همزمان شایع شد مذاکراتی برای پیوستن ایران به سازمان پیمان دفاعی خاورمیانه در جریان است، نیز می گفتند آمریکا برای ممانعت از سقوط ایران در دامان کمونیسم و امی در اختیار دولت مصدق قرار خواهد داد. از آن طرف مصدق فشار بر انگلیسی ها را بیشتر کرد. در هشتم مرداد ماه ۱۳۳۱ بانک انگلیس و خاورمیانه در ایران (بانک شاهی سابق) تعطیل شد. در شانزدهم آن ماه دولت ایران ضمن ارسال نامه ای به سفارت انگلیس خواستار پرداخت غرامت از طرف شرکت سابق نفت و استرداد وجوهات ایران در بانک های انگلیس شد. پیشنهاد شد که در حدود قانون ملی شدن صنعت نفت مذاکراتی با شرکت مزبور انجام گیرد. این پیشنهاد به هیچ نتیجه ای نرسید.

در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۱ علی زهری نامه ای خطاب به بقایی نوشت. در این نامه مهم بار دیگر استراتژی حزب زحمتکشان در برابر مصدق ترسیم شده است. توجه داشته باشیم این نامه درست یک سال قبل از کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ نوشته شده و اگر کوچکترین تردیدی در هدف نهائی اعضای رهبری حزب زحمتکشان در قبال نهضت ملی وجود داشته باشد، این نامه آن را برطرف می سازد. این نامه در پاسخ به نامه ای از بقایی نوشته شده و متن آن چنین است:

«بقایی جانم،

قریب یک هفته است که می خواهم جواب نامه ات را بنویسم ولی نمی شود. چرا نمی شود؟ درست نمی دانم حتماً مسئله (۲) Courage et Volunte را می توان در این مورد مطرح کرد. تقریباً درست یک هفته است که این مسئله از جهات متعدد برای خودم مطرح است. وقتی آدم بیکار شد یا وقتی آدم به جهاتی (مقبول یا نامقبول) نتوانست هیچ کاری را درست شروع کند و به جایی برساند در فکر و خیال می افتد. یک موضوعی اخیراً به یاد آمد که شاید زیاد بی ارتباط با مسئله متعدد الوجوه مطروح نباشد. چهار پنج سال پیش بود که یک روز نزدیک ظهر از خیابان حشمت الدوله (به نظرم از انستیتو) سوار تاکسی شدم. فراموش کرده ام که مقصدم کجا بود. ولی یاد آمد که تاکسی از چهار راه پهلوی وارد خیابان سپه شد و به طرف چهارراه حسن آباد و میدان سپه می رفتیم. یک دفعه، آنقدر که به یاد دارم،

ص: ۲۳۷

۱-۳. کیهان، ش ۲۷۷۵، مورخه ۱۳۳۱/۵/۱۸.

۲-۱. Volunte به مفهوم عزم و اراده و Courage به معنی شهامت، جرأت و شجاعت است.

بی مقدمه یک حال اضطراب و نگرانی شدیدی به من دست داد. عجیب است ولی برایم یقین حاصل شد که تاکسی و من به مقصد نخواهیم رسید. محال است که به مقصد برسیم. علم تردیدناپذیر من به این موضوع بیشتر اسباب اضطراب و شور و نگرانی بود. برایم یقین حاصل شده بود که تا چند لحظه دیگر تاکسی دست کم گرفتار یک تصادف خواهد شد. از یک طرف با کمال دقت متوجه راه و رفت و آمد ماشین های خیابان بودم و از طرف دیگر گوش می دادم به حرفهای خودم. به حرفهایی که خودم با خونسردی و طمأنینه به خودم می زدم و موضوع حرفهایم این بود که آدم عاقل عالماً و عامداً به استقبال حادثه _ آنهم حادثه و تصادفی که عاقبتش روشن و معلوم است _ نمی رود. فوری تاکسی را نگه دار و پیاده شو.

از جهت دیگر می دانستم که نگرانی من بی مورد و نامعقول است و تسلیم این نگرانی شدن و تاکسی را نگه داشتن نامعقول تر. حتماً این عمل را برای خودم اسباب تحقیر و تخفیف می دانستم. از طرفی دلیل وجود **volunte et Courage** این به نظرم آمد که بگذارم تاکسی برود به جایی که باید برود. نگه داشتن تاکسی و پیاده شدن به نظرم علامت جبن و بی ارادگی می آمد. در عین حال یکی دیگر زیر گوشم می گفت که تصمیم نگرفتن و تسلیم قضا و قدر بودن علامت جبن و بی ارادگی است... (۱)

این قضیه را که برایت نقل می کنم عین واقع است. این وضع و احوال، استدلال و گفت و شنود، دلهره و اضطراب و نگرانی، حتی ترس و وحشت، خلاصه همه اینها گمان نمی کنم که آن روز بیش از یک دقیقه طول کشیده باشد. بعد به خاطر دارم که همه این افکار را (که معلوم نبود ناگهانی از کجا آمده اند) مرخص کردم خودم را با چیز دیگر، فکر دیگر مشغول کنم.

تصور نمی کردم که شرح این خاطره کوچک اینقدر طولانی بشود. آنطور که می خواستم مقصود و ماجرا بیان و توضیح نشود... حالا- از وقتی که نامه ای را که برایم نوشتی خواندم _ از وقتی که این خاطره کوچک به یادم آمده، قریب یک هفته است که گرفتار مسئله یا مسائل هستم. شاید متن نامه ای را که برایم نوشته بودی فراموش کرده باشی. عیناً نقل می کنم: «علی جان _ خیال داشتم کاغذ دیوшли (۲) را بخوانم ولی حقیقتاً فرصت

ص: ۲۳۸

۱-۱. نقطه چین از علی زهری است.

۱-۲. عباس دیوшли از اعضای رهبری حزب زحمتکشان.

نیست دیگر چه بنویسم. *Volunte la de et courage du* قربانت (امضاء)» (۱)

من الآن درست مثل این است که توی تاکسی کذایی هستم. بدون اینکه بدانم کجا می روم، ولی می دانم که به آنجا نخواهم رسید. تنها تفاوت این است که قلق و اضطراب گویی وجود ندارد یا کمتر است. یا بهتر و راست تر گفته باشم: گاهی هست و گاهی نیست. در این حال _ که کم و بیش حال دائمی من بود _ مسئله *et volonte courage* خیلی مسئله مشکلی است. به چه چیزی اطلاق می شود؟ آیا لازم و ملزوم یکدیگرند _ فقدان آنها (یا یکی از آنها) قطعی و دائمی است یا فصلی [و] موسمی؟ آیا ممکن است انسان در مسائل و موارد از نوع *A.courage et volonte* داشته باشد و در موارد و مسائل از نوع *B* نداشته باشد؟ آنچه را که من *vol. et. cour* می دانم، موارد و مواقعی را که من چنین و چنان تشخیص می دهم دیگران هم همینطور تشخیص می دهند؟ و غیره و غیره.

می دانم که همه این حرفها می تواند بقدری ابتدایی و بچگانه جلوه کند که تهوع آور باشد ولی چه می شود کرد. وقتی این کاغذ را شروع کردم منظورم این بود که برای بنویسم *vol.et.cour* چیزی است که البته هم به آن احتیاج داریم. من الآن مثل دیروز و پریروز مدام از خود می پرسم آیا برای رفع دودلی و تردید بهتر نیست از تاکسی پیاده شویم. بعد از انجام هر کاری می بینیم _ چنین به نظر می آید _ که فقط آن کار انجام نشده *vol.et.cour* لازم داشته و بقیه هیچ. کاغذ را (که فوقاً نقل کردم) خواندم و چند بار خواندم و تصمیم گرفتم به تو بگویم، از تو بپرسم، آیا ممکن نیست تو هم قدری *vol.et.cour* به خرج بدهی و یک قدری فرصت را برای خودت (۳) نگهداری؟

می دانی که قصدم طعنه و پارادوکس نیست. چیزی که برایم یقین است این است که حیف است آدم مثل اتومات زندگی کند و برای خلاصی خودش همش دنبال «گرفتاری» برود... خوب! چیزی نگفته ام و چیزی ننوشته ام که گفتنی و نوشتنی باشد. منتها خودم را قدری سبک تر و خسته تر احساس می کنم» (۴) پیام نامه واضح است: بقائی باید از تاکسی نهضت ملی به رهبری مصدق رسماً پیاده

ص: ۲۳۹

۱-۲. این جملات از بقائی است خطاب به زهری.

۲-۳. مخفف *Volunte et Courage*.

۳-۴. تأکید از نویسنده نامه یعنی زهری است.

۴-۵. زهری به بقایی، مورخه ۲۸ مرداد ۱۳۳۱، مجموعه اسناد علی زهری، کارتن ۲۴۸ _ N، ش: ۲۱۷ _ ۱۳۰.

شود، بر دودلی و تردید غلبه نماید و دور جدیدی را در زندگی سیاسی خویش آغاز کند. او می بایست در انتخاب راهش شهامت به خرج می داد و روش جدیدی را علناً در پیش می گرفت.

به غیر از علی زهری طبق اسناد موجود، خطوط عمده سیاست حزب زحمتکشان از ابتدای تأسیس آن توسط عیسی سپهبندی و حسین خطیبی ترسیم می شد. خطیبی که از یک طرف با دربار مرتبط بود و از طرف دیگر با بقایی به مشورت می نشست، سازمان نظامی و اطلاعاتی حزب زحمتکشان را هر چه بیشتر متشکل کرد. افسران مرتبط با وی، با سرلشکر زاهدی رئیس کانون افسران بازنشسته دیدارهایی انجام می دادند. در حقیقت حداقل از یکسال پیش از وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خط مشی یاران بقایی در برابر نهضت ملی آشکار شده بود، بدیهی است که هرم تصمیم گیرنده یعنی بقایی، سپهبندی، خطیبی و زهری ارکان تعیین اهداف استراتژیک را تشکیل می دادند، ولیکن کادرهای پائین حزبی اساساً از تحولات بی خبر بودند و فی المثل فردی مانند حسین بنکدار، حتی از ملاقات سپهبندی و قوام متعجب شده بود. از این به بعد آهنگ تحولات، آشکارا شدت بیشتری یافت.

به دنبال به نتیجه نرسیدن پیشنهادات ایران به انگلیسیها برای حل مسئله نفت و در حالیکه یکماه و اندی از قیام سی ام تیر می گذشت و بقایی در بیمارستان بستری بود، تحریکات علیه مصدق شدت گرفت. احزاب سومکا، پان ایرانیست و حزب زحمتکشان در خیابانها ظاهر شدند و به ایذاء مردم و حمله به سازمانهای حزب توده پرداختند. داوود منشی زاده سر دسته سومکا دستگیر شد، لیکن چندی بعد آزاد گردید. اینک اعضای رهبری حزب زحمتکشان علناً و رسماً از تاکسی نهضت ملی پیاده شده و حساب خود را از دیگران که هنوز به آرمان ملی شدن نفت و تحقق حاکمیت ملی ایران باور داشتند، جدا ساختند.

در اوایل شهریورماه مصدق عده ای از افسران ارتش از جمله سپهبد شاه بختی، سرلشکر علوی مقدم فرماندار نظامی سابق تهران و از عناصر برجسته اطلاعاتی و سرلشکر گرزن رئیس سابق ستاد ارتش را بازنشسته کرد. این گروه همراه با سپهبد زاهدی، اداره کننده کانون افسران بازنشسته، مرکز توطئه ها علیه مصدق بودند. اینک

شاید برای نخستین بار حزب توده در ارگانهای خود خبر وقوع یک کودتا را منتشر ساخت.

متعاقب این تحولات و در هفدهم شهریورماه خطیبی نامه ای خطاب به بقایی که در بیمارستان بود نوشت. او بازیهای زیرکانه ای را که توسط سپهبدی انجام می گرفت چنین تشریح کرد:

قربانت شوم...

اطلاع حاصل شده است روز پنجشنبه گذشته بعدازظهر آقای دکتر سپهبدی از رئیس ستاد ارتش ملاقات نموده است و ضمن این ملاقات که ظاهراً به عنوان نمایندگی از طرف کمیته تحقیق بوده است مطالبی ذکر و مسائلی مطرح نموده است که ابداً مصلحت نبوده است و هفته قبل هم که در دانشکده افسری درس می داده است صحبت از تغییر سلطنت و استقرار جمهوری و استعفای شاه کرده است و این موضوع را دیهیمی و هم پاکروان و سایرین عنوان و گله کردند. برای اینکه قضیه را روشن تر کنم امروز صبح تلفنی به عنوان اینکه اطلاعاتی از سازمان خودمان رسیده است (۱) با او صحبت کردم و توضیحاتی خواستم. همه مطالب را تأیید کردند با این ترتیب که راجع به درس دانشکده افسری اظهار داشت من مدرس و معلم هستم و رشته ای هم که در آنجا تدریس می کنم «سیر تکامل نهضت های اجتماعی است» و بدیهی است ناچار سررشته مطالب به تغییر رژیم هم می رسد و اضافه کرد «این شایعه مخالفت من با سلطنت اگر پس فردا توده ای ها آمدند خیلی خوب است». عقیده دارم چنانچه اراده کنید در این باب از او توضیحاتی بخواهیم طوری باشد که بعدها هم بتوانیم از خودش [تأیید] اقدامات و عملیاتش را بگیریم و اما بهر صورت تصور می کنم خیلی ضروری و صحیح باشد که یک فکر عاجل و اساسی برای او بکنید چون یک جرقه مبدل به حریقی موحش گردیده که اطفاء آن به هیچ وسیله میسر نشده است و این قبیل صحبت ها از ناحیه «دست راست»؟! (۲) شما ممکن است رشته ها را پنبه کند. و حالا [بعد] از خاتمه عرایضم بد نیست دو کلمه از آن رفیقمان علی [زهری] بدانید که کار خودش را

ص: ۲۴۱

۱- ۱. منظور سازمان نظامی حزب زحمتکشان است.

۲- ۲. علامت؟! از خطیبی است.

کرد و من امید دارم به زودی روزی فرا رسد که بتوانیم با خاطر آسوده و وجدان آرام و با اجازه خودتان از نظارت این قبیل صحنه های حزن آور و مختنق برای همیشه محروم و معاف باشم برای اینکه حقیقتاً از این همه ناروایی ها خسته شدم. قربانت حسین خطیبی. (۱)

این نامه بار دیگر نشان می دهد حزب زحمتکشان یک سازمان مخفی و متنفذ نظامی اطلاعاتی به رهبری خطیبی داشته و خطیبی با ارفع و اخوی و پاکروان و دیهیمی رابطه تنگاتنگ داشته است. دیهیمی «رئیس دفتر نظامی شاه» بود که «از دیر زمانی همواره در منزل دکتر بقائی» حضور می یافت. (۲) به هر حال این نامه همچنین از رقابت خطیبی با سپهبدی و زهری حکایت دارد. خطیبی چند روز بعد نامه دیگری برای بقایی ارسال کرد:

قربانت شوم. حسن (۳) دیشب آمد و قریب دو ساعت مذاکره کردیم. با آن مسافر تازه وارد ملاقات و مفصلاً صحبت نمود. ماحصل مذاکراتشان که به صورت سؤالات ده گانه از شما درآمده پیوست است که ملاحظه و مطالعه کرده جواب دهید و معتقدم جواب این سؤالات بهتر است با نظر خود حسن تنظیم شود. مطلب دیگر همانطور که قرار بود با وی در خصوص شخصی که قرار است امروز صبح با شما ملاقات نماید صحبت کردم و نظر او را طبق تعلیماتی که داده بودید خواستار شدم. او به این شخص مثل سایرین اعتماد ندارد و در عین حال معتقد است راه خروج از این بن بست فعلی هموار کردن زمینه آینده و روشن به صحنه می باشد. منتهی با این ترتیب که وزارتخانه های دفاع و کشور و ستاد [ارتش] در دست افراد قابل اعتماد باشد. (۴) راجع به وضعیت فعلی حزب و خلیل ملکی، دکتر سپهبدی و نتیجه ملاقات هفته قبل با آن بالا مذاکره شده که تا حدود ظهر خدمت می رسم و

ص: ۲۴۲

۱-۱. خطیبی به بقایی، مورخه ۱۷/۶/۱۳۳۱، مجموعه اسناد خطیبی، کارتن: ۲۳۵ _ N، ش: ۱۸۵ _ ۱۲۳.

۲-۲. بی گناهی که به دار آویخته شد، ص ۳۵۳.

۳-۳. باید حسن ارفع، حسن پاکروان یا حسن اخوی باشد. یک حسن دیگر هم وجود دارد و آن حسن علوی چشم پزشکی با شهرت بین المللی بود که به نمایندگی مجلس هم رسید. این حسن علوی با انگلیسیها بسیار محشور بود و البته خود هم این رابطه را پنهان نمی کرد. او یکی از رابطین داری شرمأمور عالیرتبه اینتلجنس سرویس با عوامل داخلی بود.

۴-۴. این جملات نشان دهنده آمادگی تیم رهبری کننده حزب زحمتکشان برای اجرای عملیات براندازی است.

این نامه خبر از وقوع یک توطئه می دهد که کانون اصلی آن امرای ارتش بودند. گفتگو در مورد تغییر و تحولات در رده های بالای ارتش این موضوع را تقویت می کند. واضح تر بگوئیم این نامه نشان از این دارد که خطیبی، سپهبدی و بقائی در ارتباط با کسانی که «آن بالا» و «مسافر تازه وارد» و امثالهم خوانده شده اند، هسته های توطئه ای سازمان یافته را برای سرنگون ساختن بیرق نهضت ملی شکل می دادند. نامه های سپهبدی، خطیبی و زهری گویاتر از آن است که نیازی به تفسیر داشته باشند. در حقیقت در بیست و یکم مهرماه دولت توطئه را احساس کرد و سخنگوی دولت اعلام نمود که یک شبکه کودتا کشف شده است:

چون گزارش هایی از عملیات سرلشکر بازنشسته عبدالحسین حجازی و برادران رشیدیان رسیده بود که به معیت آقای سرلشکر زاهدی و بعضی افراد دیگری که دارای مصونیت پارلمانی هستند به نفع یک سفارت اجنبی مشغول توطئه و تحریک می باشند، نامبردگان که مصونیت پارلمانی نداشتند امروز صبح از طرف فرمانداری نظامی بازداشت و به زندان شهربانی تحویل گردیدند. لازم است تذکر داده شود که از این پس عناصر و افرادی که به هر صورت موجب تحریک و تشنج و یا آلت دست سیاستهای خارجی قرار گیرند طبق مقررات تعقیب و برای تعیین مجازات قانونی تسلیم دادگاه خواهند شد.

کسانی که مصونیت پارلمانی داشتند و طبق بیانیه دولت همگام با کانون افسران بازنشسته سرگرم توطئه علیه دولت بودند، گروهی بودند که بقائی و زهری هم در بینشان دیده می شدند.

در پایان بیانیه دولت یادآوری شده بود در مورد کسانی که مصونیت پارلمانی دارند اقدامات لازم انجام می گیرد. (۲) کودتاجیان در منزل زاهدی با حضور هفت سناتور، چهار نماینده مجلس و پنج افسر ارشد مشغول توطئه چینی بودند. افسران مربوطه سرلشکر عبدالحسین حجازی، سرتیپ بهرام آریانا، سرتیپ حاجی انصاری و دو تن دیگر بودند. برادران رشیدیان در این جلسات شرکت می کردند و افراد مزبور با سفارت انگلیس در

ص: ۲۴۳

۱-۵. خطیبی به بقائی مورخه ۵/۷/۱۳۳۱، مجموعه اسناد خطیبی، ش: ۱۹۰-۱۲۳.

۲-۱. کیهان، ش ۲۸۲۵، مورخه ۲۱/۷/۱۳۳۱.

ارتباط بودند. جلسات دیگری با حضور سید ضیاءالدین طباطبائی و اسدالله علم و زاهدی و میدلتون کاردار انگلیس در منزل سناتور ابراهیم خواجه نوری تشکیل می گردید. علیرغم آشکار بودن جرم، این گروه بعد از مدتی آزاد شدند. دانسته نیست که چرا دولت ملی فرمان آزادی این توطئه گران را صادر کرد؟ باز هم تکرار می کنیم برای اینکه اهمیت این گروه در ارتباط با عوامل سفارتخانه های خارجی و نقش سرویسهای اطلاعاتی غرب در تمهید مقدمات کودتا علیه نهضت ملی و بالاتر نقش لژهای فراماسونی در تنش آفرینهای روزمره روشن شود؛ خوانندگان را به فصل نخست کتاب دو دهه واپسین حکومت پهلوی ارجاع می دهیم.

در پی او جگیری حوادث نامیمون، دکتر مصدق طی یک نطق رادیویی اعلام کرد که مصلحت ایجاب می کند با قطع روابط با انگلستان به تحریکات آن دولت علیه ایران خاتمه داده شود.^(۱) شاه و مقامات آمریکائی او را از این اقدام برحذر داشتند.^(۲) اما ساعت ۵/۲ بعد از ظهر روز ۳۰ مهرماه رسماً با تقدیم یادداشتی به سفارت انگلیس قطع روابط اعلام شد. فردای آن روز مجلس شورای ملی با اکثریت آرا انحلال مجلس سنا، یکی از پایگاههای اصلی بریتانیا در ایران، را تصویب کرد. در بیست و دوم مهرماه دارودسته بقایی، خلیل ملکی و طرفدارانش را از حزب زحمتکشان اخراج کرده بودند. درست پنج روز بعد از قطع روابط ایران و انگلیس بقایی در منزلش، در «یک محیط فوق العاده سری»، با وابسته کارگری سفارت آمریکا دیدار کرد. این پنجمین گفتگوی فینچ با دکتر بقایی است.^(۳) در این جلسه بقایی گفت:

با عزیمت انگلیسی ها، آمریکا فرصت خواهد داشت تا یک سیاست مستقل و روشن بینانه نفتی برای ایران تهیه کند. او این موضوع را از لحاظ تأسیسات توزیع و پخش و به بازاررسانی نفت توصیف کرد. او گفت که اگر آمریکا در این امر موفق نشود شایسته آن خواهد بود که نه تنها از طرف مردم و جراید دست چپی مورد حمله قرار گیرد، بلکه از سوی میهن پرستان ایرانی نیز که پی خواهند برد که

ص: ۲۴۴

۱-۱. کیهان، ش ۲۸۲۸، مورخه ۲۴/۷/۱۳۳۱.

۲-۲. کیهان، ش ۲۸۳۰، مورخه ۲۷/۷/۱۳۳۱.

۳-۳. احزاب سیاسی در ایران، ص ۱۴۱.

اعلامیه تهران معنایی ندارد، در معرض حمله قرار گیرند.^(۱)

بخشی از امیدواریهای بقایی مربوط به انتخابات ریاست جمهوری آمریکا بود، «او به این امید در انتظار انتخابات آمریکا است که جمهوری خواهان انتخاب شوند برای اینکه انتخاب جمهوری خواهان یا به معنای حل مسئله نفت خواهد بود، یا میل آمریکا را برای تعهد جبران کسری بودجه ای که ممکن است پیدا شود افزایش خواهد داد.»^(۲)

بقایی خوب می دانست بین جمهوریخواهان آمریکا و حزب محافظه کار انگلیس، که اینک با صعود چرچیل در راس قدرت جای داشت، وحدت نظر و عمل وجود دارد. امیدواری های او به این انتخابات معنادار بود. سِر وینستون چرچیل می خواست مسئله نفت را به هر شکل ممکن حل و فصل کند. در این ملاقات بقایی خسته و رنگ پریده به نظر می رسید.^(۳)

ص: ۲۴۵

۱-۴. همان، ص ۱۴۳.

۲-۱. همان، ص ۱۴۴.

۳-۲. همان، ص ۱۴۱.

تنشهای روزمره به منظور خسته کردن مردم از روند اوضاع و متقاعد ساختن آنان به ضرورت سرنگونی مصدق هر روز شکل تازه ای می گرفت. در آن فضای تیره و تاریک سیاسی، هر روز بحرانی تولید می شد، به بهانه های گوناگون در خیابانها آشوب بر پا می گردید؛ هر روز شایعاتی قدرتمند در مورد اینکه کمونیستها عنقریب قدرت را به دست خواهد گرفت و در آن صورت نه از مذهب نشانی خواهد ماند و نه از مالکیت و نه خانواده؛ بین مردم کوچه و بازار رواج می یافت. اشاعه Panic یا تولید وحشت به منظور هراسانیدن مردم از دشمنی موهوم، سرلوحه اقدامات توطئه گران قرار داشت که دست مأموران اطلاعاتی امریکا و انگلیس به خوبی در آن مشهود بود. قرار بود بار دیگر سناریوی نظیر آن بازی تاریخی که در جنبش جنگل آزمود بودند و نتیجه داده بود، به اجرا گذاشته شود.^(۱) مصدق تلاش کرد تا مگر این توطئه را خنثی سازد، او لایحه ای تنظیم کرد که به قانون امنیت اجتماعی مشهور شد. طبق این لایحه کسانی که باعث آشوبهای خیابانی می شدند، کارگران و کارمندان را تشویق به اعتصاب می کردند و بین مردم بذر وحشت می پراکندند مجرم تلقی گردیده و باید محاکمه می شدند. مصدق در اوایل آبانماه قانون امنیت اجتماعی را به تصویب مجلس رسانید. در اوایل آذر کار اختلاف دولت و عناصری از مجلس به جایی رسید که دولت تصمیم گرفت در جلسات مجلس شرکت نکند. بقایای در مجلس هفدهم نطق های بلندی علیه لایحه امنیت اجتماعی ایراد کرد. او از سوئی مصدق را متهم می ساخت با «لیبرال بازیهای» خود راه نفوذ کمونیسم را هموار می سازد و از آن سوی بر او خرده می گرفت که با قانون امنیت اجتماعی می خواهد مخالفین خود را از میدان خارج سازد. نطق بقایای علیه لایحه امنیت اجتماعی توسط انتشارات روزنامه شاهد منتشر گردید و بین مردم توزیع شد. علی القاعده بقایای اگر از مسئله نفوذ کمونیسم می ترسید باید از این قانون حمایت می کرد، زیرا قانون آشوبگران را مجرم می شناخت. به دید بقایای آشوبگران البته توده ایها و نیروهای همسوی با آنان بودند که می خواستند ایران را به پشت «دروازه های آهنین» هدایت کنند. اگر بقایای خود ریگی به کفش نداشت، چرا باید علیه این لایحه که متضمن تأمین امنیت اجتماعی بود، برآشوبد؟ جالب اینکه بقایای بعدها می گفت این قانون زمینه ساز تشکیل ساواک بوده است، طنز تاریخ این است که ساواک را یاران بقایای مثل همین سرلشکر حسن پاکروان تشکیل دادند و خود در رأس آن قرار گرفتند.

حال به این بحث بازگردیم که علت طرح قانون امنیت اجتماعی و تصویب آن چه بود؟ علت امر این بود که در این دوره کشور هر روز شاهد درگیریها و جنگهای خیابانی بود، این درگیریها عمدتاً به عنوان مقابله با حزب توده و به منظور جلوگیری از گسترش کمونیسم صورت می گرفت. در یک سوی ماجرا گروهی بودند که به آنان توده نفتی نیز اطلاق می شد و در سوی دیگر گروه افسران بازنشسته و احزابی مثل پان ایرانیستها و حزب زحمتکشان قرار داشتند. این گروهها در کنار یکدیگر و یا همکاری با هم به آشوبهای خیابانی دامن می زدند و کار به جایی رسید که کسی بر جان خود آسوده و ایمن نبود و معلوم نبود که بعد از خروج از خانه چه سرنوشتی در انتظار او خواهد بود. در واقع مصدق این لایحه را به تصویب مجلس رسانید تا با آشوبگران خیابانی و کسانی که بحرانهای مصنوعی به وجود می آوردند برخورد شود و مقصرین

جنبش جنگل نك: حسين آباديان؛ ايران؛ از سقوط مشروطه تا كودتاي سوم اسفند، (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش هاي سياسي، ۱۳۸۵)، ص ۶۸۹ به بعد.

تبعید و یا زندانی گردند. این ماجرا باعث شد بقائی در صحن علنی مجلس حملات خود را به مصدق شدت بخشد. وی گفت از مدتها قبل چه درمجلس، چه در روزنامه ها، و چه در گفتگوهای خصوصی از مصدق خواسته است «که از این رویه آزادیخواهی و لیبرالیستی که نسبت به وابستگان سیاستهای خارجی اعمال می شود»^(۱) جلوگیری کند، بعد از مدتها بالاخره قانونی تهیه شد که هیچ فایده ای برای ایران و «ملیون ایران» ندارد، بلکه حربه برنده ای است در دست دشمنان ملت. منظور بقائی از دشمنان ملت و وابستگان به بیگانه همان حزب توده بود.

پیش از این زمان حزب توده در نشریات خود همیشه مصدق را نوکر امپریالیسم تلقی می کرد و اینگونه تبلیغ می نمود که گویا وی سرسپرده سیاستهای امریکاست. هر روز از سوی سازمان جوانان حزب برای دامن زدن به بحرانهای داخلی به منظور شکست و یا واژگونی دولت مصدق اقدامی انجام می شد و هر روز در ارگانهای تبلیغی حزب مثل روزنامه ها، مجلات و اعلامیه ها این مضمون بیش از پیش مورد تأکید قرار می گرفت. مصدق برای برخورد با این حزب کوچکترین اقدامی انجام نداد، حزب توده و اعضای آن هرگز از فعالیت منع نشدند و هرگز به صورت رسمی اقدامی علیه آنان انجام نشد. برای تفسیر این حرکات حزب، مصدق از واژه توده - نفتی استفاده می کرد؛ منظورش این بود کسانی که به عنوان توده ای به خیابانها می ریزند و بحران تولید می کنند در واقع عوامل شرکت نفت هستند که با این پوشش به میدان می آیند. اینان وظیفه دارند با اعمال و رفتار خود مردم را از عواقب ملی شدن نفت بترسانند و آب رفته را به جوی بازگردانند. هدف عملیات تخریبی آن بود که بیشتر، توده های مردم مذهبی را از این مقوله هراسان نمایند، حزب زحمتکشان در زمره احزابی بود که در این زمینه بسیار ساعی بود. هرچه مصدق مقوله نفوذ کمونیسم را جدی نمی گرفت و آن را بهانه ای از سوی اردوگاه سرمایه داری برای تسلط بر کشورهای مثل ایران می دید، بقائی به شدت آن را تبلیغ می کرد.

بحث تبلیغ نفوذ کمونیسم تازگی نداشت و حتی در خود ایالات متحده تحت این عنوان بسیاری از روشنفکران مستقل هم طرد شدند و اینان از بیم تعقیب و زندانی

ص: ۲۴۷

۱- ۱. منظور فعالیت های حزب توده است.

شدن، راهی سرزمینهای دیگر گردیدند و سالها با گمنامی زیستند. سناتور مک کارتی با تصویب لایحه ای در کنگره و سنا راه را برای تعقیب روشنفکران هموار ساخت. همزمان با این حوادث جنگ کره شکل گرفت که تا سال ۱۹۵۳ یعنی حول و حوش سرنگونی مصدق ادامه پیدا کرد. جنگ کره که درست بعد از انقلاب چین روی داد، زنگ خطر را برای اردوگاه سرمایه داری به صدا درآورد و اینک در هر کشوری که حریم امنیتی دنیای سرمایه داری بود باید حصارهای لازم به منظور جلوگیری از نفوذ کمونیسم کشیده می شد. در این دوره طبق دکتورین سناتور مک کارتی فشار برای کنترل احزاب و دسته هائی که متهم به دفاع از شوروی بودند، ولی برخی از آنان به واقع گروههای بیطرف روشنفکری بودند، شدت پیدا کرد. ایران نمی توانست از این مباحث جدا باشد. در ایران بولتنها و نشریاتی منتشر می شد که شدیداً اعتقادات دینی مردم را مورد حمله قرار می دادند، امروز با تحقیقاتی که خود امریکائیه انجام داده اند معلوم شده است که بسیاری از این تحولات مصنوعی بوده و توسط سرویسهای امنیتی غرب برای تولید وحشت در مردم انجام گرفته است.

بقائی در این دوره می گفت علت اینکه «اخلال گران» توده ای در کشور مجازات نمی شوند، صرفاً فقدان قانون نیست. از دید او دلیل اصلی مشکلات، مجریان هستند که نمی توانند قانون را اجرا کنند. دیگر اینکه باید منشاء اغتشاشات را از بین برد، مثلاً اگر برای انجام تقاضائی به شکل قانونی می توان اقدامی کرد، باید آن را انجام داد؛ باید تقاضاهای جزئی را عملی کرد تا مانع زیانهای بزرگتر شود. او مجریان قانون را به سه دسته تقسیم کرد: «نخست کسانی که کمونیست هستند، دوم کسانی که با کمونیستها زد و بند دارند و یک عده آنهائی هستند که زد و بند ندارند، ولی این قدر بی شعور هستند که فکر می کنند اگر امروز نسبت به کمونیستها ارفاق بکنند آن روزی که کمونیستها سر کار آمدند نسبت به آنان ارفاق خواهند کرد. آنها آنقدر ابله هستند که این چنین فکر می کنند و نمی بینند که هر روز در کشورهائی که پشت پرده آهنین رفته اند، خود آن پیشقراولها و فداکارهائی که مملکتشان را تسلیم روسیه کرده اند، خود آنها پدرشان در می آید.» او ادامه داد «متأسفانه در هیئت حاکمه ما یک رجال اینقدر ابله پیدا می شوند که این تصور را می کنند.» بدیهی است که منظور اصلی بقائی از این سخنان مصدق بود، او بارها و بارها مصدق را الکساندر دوبچک ایران خواند که با اعمال و رفتار خویش و نیز آزادی دادن

به توده ای ها، زمینه را برای تسلط کمونیستها فراهم می سازد.

اما از دید وی دسته دیگری هم هستند که اصلاً به خطر کمونیسم باور ندارند، از نظر بقائی قانون امنیت اجتماعی بهانه ای به دست مسئولین نادرست و مغرض می دهد تا علیه افراد درستکار و بی غرض اقدام نمایند. خاطر نشان شد که مدیران توده ای در ایران کم نیستند و این قانون بهانه ای به دست فلان رئیس توده ای در فلان کارخانه خواهد داد تا دو نفر کارگر ملی را که با توده ایها مبارزه می کنند، حبس کنند و یا تبعید نمایند. او قانون امنیت اجتماعی را بدتر از یاسای چنگیز دانست و گفت ترجمه فارسی یاسا را بیاورند تا با کمال میل امضاء کند، اما لایحه مصدق را امضاء نخواهد کرد. او گفت این قانون ظالمانه است که یک نفر گزارش بدهد و این گزارش حتمی الاجرا باشد و هیچ استینافی ضرورت نداشته باشد. خاطر نشان شد با این قانون «کمونیستهای که در رأس امور هستند و سالهاست که ما داد می زنیم که آنها را از کار برکنار کنید و نمی کنید» تمام ملیون را به حبس و تبعید خواهند فرستاد. از مصدق خواسته شد جلو اجرای این قانون را بگیرد «برای اینکه ما نمی توانیم تحمل چنین قانونی را بکنیم.» به دید بقائی «علت اینکه قوانین اجرا نمی شوند این است که بخشی از دستگاه دادگستری و عده زیادی از بازپرسها کمونیست هستند» ما انتظار داریم این دستگاه را شما تصفیه کنید، این دزدها، این کمونیستها، و این مغرضین را بریزید بیرون، آنوقت به بدتر از این قانون هم می توانیم تن بدهیم در صورتی که مجریش درست باشد والا این قانون قابل قبول نیست. در ادامه یاد آوری شد که «همان خواهشی که همیشه داشتیم، آن روح لیبرالیزم و آزادیخواهی را یک قدری کنار بگذارید. مردم هرگاه ببینند دولت در مبارزه با کمونیسم از آنها حمایت نمی کند، خود دهن آنها را خورد خواهند کرد.»(۱)

بقائی گرچه در اظهارات خود صادق نبود و هدفش این بود که به هرنحوی شده دولت مصدق را که از سوی حزب توده به عنوان نوکر امپریالیسم مطرح می شد مورد حمله قرار دهد؛ و با اینکه آن گونه که وی می گفت همه بحرانها زیر سر این حزب نبود، اما واقعیت این است که بخشی از گفته های او واقعیت داشت. غیر از شهر تهران، حزب توده در این زمان در تشکیلات اداری و نیز ارتش ایران تا حدی نفوذ داشت، اما

ص: ۲۴۹

این نفوذ بیش از همه در شرکت نفت و اقشار کارگری ایران به ویژه در شهرهای صنعتی مثل اصفهان بود.

حزب در این زمان به اندازه ای قدرت داشت که می توانست اعتصابات فلج کننده علیه دولت سازماندهی کند، اما مسئله این بود که اگر این حزب عامل ناامنی کشور بود پس لایحه ای که دولت و مجلس هفدهم تصویب کرده بودند باید مورد خشم این حزب واقع می شد نه بقائی. به راستی چرا بقائی از این لایحه بر آشفته بود؟ مگر نه این بود که وی مخالفین خود را عامل ناامنی می دانست؟ پس چرا لایحه ای که می توانست عوامل بحرانها را محدود کند مورد غضب او واقع می شد؟ آیا غیر از این بود که وی می دانست ماهیت کسانی که تظاهرات به اصطلاح توده ای را سازماندهی می کنند چیست؟ آیا این افراد همان نیروهای توده نفتی نبودند که وظیفه داشتند مردم را وحشت زده نمایند و آنان را از شبخ سرخ بترسانند و در عین حال مصدق را عامل بیگانه وانمود سازند؟ مسئله مهم تر این بود که حزب توده به رغم نفوذ خود در سطوحی از نیروهای اجرائی کشور و نیز اقشار کارگری و ارتش نمی توانست بدون اجازه شوروی قدمی بردارد، کما اینکه در حوادث منجر به بیست و هشتم مرداد وضع به این منوال بود.

لازم به توضیح است که در این ایام در درون کرملین بحرانهای شوروی را در خود فروبرده بود؛ گروه بریا - مالنکوف با استفاده از کهولت و بیماری استالین بر اوضاع مسلط بودند و در گریهای داخلی در صفوف حزب کمونیست شوروی امکان این را که استراتژی مشخصی در مورد کشور بحران زده ایران اتخاذ شود، ناممکن می کرد.

وضع ایران آنقدر پیچیده بود که نمی شد افق حوادث را حدس زد و یا پیش بینی کرد، شوروی خود از بحران تصفیه های استالینی و رقابتهای حزبی رنج می برد به همین دلیل امروز می دانیم که مجالی برای پرداختن به امور ایران به شکلی که باید و شاید وجود نداشته است. بحرانهای ناشی از پناهندگی جاسوسان شوروی در سرویس امنیتی انگلستان به اندازه کافی برای شوروی مسئولیت ایجاد کرده بود(۱)، امری که بحث نفوذ

ص: ۲۵۰

۱- ۱. برای بحثی در این زمینه نک: پیترایت: شناسائی و شکار جاسوس، ترجمه محسن اشرفی، (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۴)، نیز ر. ک: یوری مودین: پنج دوست کمبریجی من، ترجمه احمد کسائی پور، (تهران: کارنامه، ۱۳۷۵).

کمونیسم را در کشوری مثل ایران بیشتر عامه پسند می کرد. ماجرای جاسوسی اتمی شوروی در امریکا، به این توهمات بیش از پیش می افزود. زن و شوهری به نام روزنبرگ، تقریباً مصادف با این ایام به جرم جاسوسی اتمی به نفع شوروی در امریکا بر صندلی الکتریکی نشانده شده و اعدام گردیدند. مضافاً اینکه در این ایام جنگ کره نیز در جریان بود و تبلیغ می شد بعد از کره نوبت ایران است. با این وصف امکان دخالت وسیع شوروی در ایران اگر نه غیر ممکن، بلکه بسیار دشوار بود.

به هر حال لایحه امنیت اجتماعی هم نتوانست بقائی را از اقدامات خود بازدارد، در این زمان شدت و حدت فعالیت‌های تخریب گرانه بقائی به حدی بود که حتی مصدق به قول او لیبرال را وادار به واکنش کرد. روز چهاردهم آذرماه ۱۳۳۱ فرماندار نظامی تهران، سرلشکر دادستان، دستورالعملی به این شرح صادر کرد:

محرمانه، فوری، مستقیم

از فرماندار نظامی تهران به ریاست شهربانی کل کشور، فرماندهی لشکر ۱ پیاده، فرماندهی لشکر ۲ زرهی، دژبان پادگان مرکز.

متمنی است به مأموران انتظامی آن قسمت دستور فرمایند در صورتیکه دکتر بقایی و حسین مکی در جلوی تظاهرکنندگان دیده شدند فوراً دستگیر و به فرمانداری نظامی اعزام شوند. (۱)

در این مقطع هواداران مصدق و وفاداران به نهضت ملی تلاش می کردند بقایی را از ادامه مخالفت با دولت منع کنند، غافل از اینکه بقائی از همان آغاز هدفی جز این نداشته است. اینان نمی دانستند که بقائی یک فرد نیست، بلکه او رهبر جریانی است که به نوبه خود از سوی سپهبدی، خطیبی و زهری هدایت می شود، کسانی که هم با سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه مرتبط بودند، هم با کمپانی‌های فراملیتی و هم دربار و کانون افسران بازنشسته. یکی از افرادی که تلاش می کرد بین بقائی و مصدق مصالحه برقرار سازد، دکتر علی شایگان بود که طی نامه ای به بقائی نوشت:

دوست عزیزم

به خدا در مخالفت خود اشتباه می کنی. بیش از این اصرار نداشته باش. دشمنان

ص: ۲۵۱

مملکت از مخالفت تو سوء استفاده می کنند و تو و دوستان تو را خرد خواهند کرد. اگر کس دیگری خلاف این به تو بگوید دوست تو نیست. دشمن تو و مملکت است.

در زیر همان نامه بقایی با مداد نوشته است:

دوست عزیز، و کم من فئه قلیله غلبت... علت غلبه ما پیروی از اصول بود و شروع سقوط کسانی که با پیروی از اصول موفق شوند از ساعتی شروع می شود که آن اصول را زیرپا بگذارند و متأسفانه زیر پا گذاشتن اصول شروع شده است و تا سقوط ادامه خواهد داشت.

البته بقائی راست گفت که تا سقوط نهضت ملی به فعالیت خود ادامه خواهد داد، اما سخن شایگان هم دست کمی از آینده نگری نداشت. پس از اینکه از بقائی به اندازه کافی استفاده شد، بعد از کودتای بیست و هشتم مرداد نه تنها ارتقاء موقعیت نیافت بلکه توسط زاهدی تحقیر هم گردید؛ یعنی توسط فردی که تا پیش از این مطیع اوامر او تلقی می شد. بالاتر اینکه به طوری که خواهیم دید مردان شیادی مثل خطیبی سالهای متمادی او را در آرزوی نخست وزیری نگه داشتند و عملاً وی را فریب دادند و به قول شایگان خردش کردند.

شایگان در پاسخ بقائی باز هم نوشت:

دوست عزیزم

بنده امیدوارم همیشه در فئه و قبیله ای باشم که پیرو اصول باشند. اصولی که جنابعالی را وادار به مخالفت کرده کدام است؟ بنده را هم قانع کنید که در خدمت شما باشم. آیا تصور نمی فرمائید در استنباط خود به اشتباه افتاده باشید؟ آیا اختلاف در صفوف فعلی طرفداران دولت برای ملت ایران خطرناک نیست؟ (۱)

بدیهی است که گوش بقائی بر این سخنان بسته بود، اما بقائی در روش خود اشتباه نمی کرد؛ زیرا از اول قرار نبود جز آن کاری انجام دهد. اشتباه را امثال شایگان مرتکب می شدند که فکر می کردند بقائی یار صدیق مصدق و نهضت ملی است، علت واضح است: آنان از پشت پرده تحولات سیاسی مطلع نبودند و تنها به ظواهر بسنده می کردند. بقایی اطمینان داشت که نهضت ملی به شکست خواهد انجامید و مصدق سقوط خواهد کرد.

ص: ۲۵۲

بعد از بحث لایحه امنیت اجتماعی، دومین ابتکار سیاسی مصدق برای مهار بحرانها صورت گرفت. او اینک از مجلس تقاضای اختیارات یک ساله می کرد تا در آن فضای التهاب آمیز و در شرایط بیکاری، رکود، قطع صدور نفت و تحریم اقتصادی غرب، راهی برای حل بحرانها بیابد و کشور را از سقوط نجات بخشد. با تقاضای تمدید اختیارات به مدت یکسال از طرف مصدق، مخالفت ها به اوج خود رسید. این تقاضا زمانی مطرح شد که دوره اختیارات شش ماهه خاتمه یافته بود. بقایبی به شدت با تمدید اختیارات مخالفت کرد و سه روز بعد نامه فوق العاده مهمی از سپهبدی دریافت نمود. متن و لحن این نامه نشان دهنده میزان نفوذ سپهبدی بر تصمیم گیریهای سیاسی بقائی است. اگر ارتباطات خارجی سپهبدی و نقش مؤثر او در روند اوضاع را در ذهن داشته باشیم، آنگاه اهمیت این نامه بیشتر معلوم خواهد شد. اصل این نامه همراه با ترجمه جملات فرانسه آن در بخش ضمائم آمده است. گزیده آن به این شرح است:

«مخالفت و **politique acte** [عمل سیاسی] انجام شده در برابر تقاضای تمدید اختیارات یکساله که برای اقدام به آن شمّ باطنی را عنوان کردی کاملاً مجوز داشت و مجوز آن شرف و اصالت محرکی است که در اساس و ریشه عمل سیاسی و اجتماعی ماست: یعنی حفظ و ضمانت اصول پایداری و وفاداری به سوگند و قیام برای راستی و آزادی... و امروز بعد از ۳ روز کاملاً مکشوف گردید که شمّ باطنی مانند وحی و الهام که در شأن و در خور پاکان و رهروان صراط حقیقت هستند به هیچ وجه اشتباه نکرده بود و چراغ هدایت را در دل تو به قوت روشن کرده بود، زیرا بدون اینکه جریانات پشت پرده را دانسته باشی، بدون تعقل و تأمل به نتایج مفیده یا مضره اقدام خود شروع به مبارزه کردی.

و اما اینکه آیا نیت و اراده **acte** خوب انجام شد و کامل بود یا ناقص؟ باید گفت تا این حدود که انجام شد کافی بود. چون راه انسان، انسانی که برخلاف جریان شنا می کند، خود به خود بطئی است و باید با قید حزم و احتیاط و اکونومی [صرفه جویی] انرژی صورت [گیرد] و الا در همان وهله اول جریان او را خواهد ربود و غرق خواهد

کرد و در این جور موارد نباید طوری کاسه و کوزه را شکست که دیگر هیچ قابل ترمیم نباشد.

تشریح: معلوم شد که تقاضای اختیارات یکساله با فشار آمریکا و در برابر وعده مساعدت بوده و محرک مصدق محرک واقعی نه جاه طلبی اصلی خودش بوده، بلکه از بابت رسیدن به انتهای مقصود خود یعنی حل مسئله نفت و ترمیم خرابکاری گذشته دو ساله زمامداری [بوده است].^(۱)

البته مصدق می داند که عملش صددرصد ناقض پرنسیب هایی است که خودش (یا از راه خلوص یا از راه دماغوژی [عوامفریبی]) از آنها دفاع کرده است.

محرک سیاست آمریکا

۱- برای تثبیت و گارانتی رژیم مصدق به عنوان اینکه کسی را بهتر از او برای ظاهر دمکراتیک و باطن دیکتاتوری نتوانستند بیابند: آزمایش مکی در مسافرت آمریکا آن سیاست را مایوس کرد و او را برای این کارها کم ظرف تشخیص دادند و حتماً ژست سیاسی (استعفا) مکی به موضوع فوق مربوط است که تحلیل آن خواهد آمد.^(۲)

۲- سیاست آمریکا از تمایلات چپ مسکوئی آقای کاشانی^(۳) متزلزل شده بود و برای مهار کردن او لازم بود اعتبار عمومی و اعتبار پارلمانی او را مهار کند *coûte coûte que coûte* [بهر قیمت]. به این دلیل تبلیغات سبک آمریکائی (*intensif* [شدید، تند] و بیسابقه) در

ص: ۲۵۴

۱- ۱. حال سؤال این است: اگر بقائی و سپهبدی و امثالهم به راستی در صدد حل مسئله نفت بودند، چرا اینک که به قول او امیدی در این زمینه به وجود آمده بود، باید ضدیت خود را افزایش می دادند؟ واضح است که سپهبدی دروغ می گفت و مثل همیشه بقائی را به دنبال خود می کشانید.

۲- ۲. به یاد داشته باشیم که در آمریکا حداقل دو جریان در قبال مسئله ملی شدن نفت ایران و دولت مصدق وجود داشت: عده ای مثل هندرسون سفیر کبیر آمریکا دولت او را مانعی از افتادن ایران در دامان کمونیسم ارزیابی می کردند، در این راه البته راجر گوئیران رئیس پایگاه سیا در تهران هم با وی همسوئی داشت. گروه دوم که نماینده آنها در ایران روی ملبورن دبیر سیاسی سفارت آمریکا بود، باور داشت که دولت مصدق ایران را به سمت اردوگاه شرق هدایت می کند. ملبورن با کانون افسران بازنشسته، برادران رشیدیان، برخی از اصناف، اوباش جنوب شهر تهران، احزاب سیاسی مثل حزب زحمتکشان، حزب سومکا، حزب آریا و حزب پان ایرانیست همگرائی داشت.

۳- ۳. اینهم نمونه ای است از تبلیغات شبکه های اطلاعاتی غرب و مرتبطين با آنها؛ آیت الله کاشانی متمایل به سیاست شوروی قلمداد گردیده است. این تحلیل سخیف در اسناد رکن دو ارتش و دایره تجسس شهربانی به وفور دیده می شود. نک: آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی به روایت اسناد، (تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹)، ص ۲۸ به بعد. نشریاتی در این دوره به توهم یادشده دامن می زدند، نشریه خواندنیها نه تنها خود به این شایعات بی اساس دامن می زد، بلکه اخبار و

تحلیلهای سایر نشریات را در این زمینه منعکس می نمود.

تقویت مصدق به کار برده بود و روش و رآکسیون [واکنش] کاشانی هم بهترین دلیل این مدعاست. (۱)

۳- محرک آمریکا: مصمم شده است ایران را که شکاف خطرناکی است در اتحادیه تدافعی خاورمیانه (۲) وارد کند [در حاشیه: [و ضمناً از تشکل و پیشرفت حزب توده که با سکوت انجام می گیرد بی نهایت ترسناک شده بود.] و حتماً مذاکرات هندرسون - مصدق، که در استتار مطلق برخلاف سنت قدیم و دمکراتیک انجام می شود، تنها جنبه اقتصادی و نفتی ندارد، بلکه بدون شک جنبه نظامی و سیاسی و الحاق ایران به بلوک غربی و سازمان دفاعی خاورمیانه دارد و تق آن در خواهد آمد و از لحن روزنامه های توده ای کاملاً بارز است. (۳)

۴- محرک آمریکا حل مسئله نفت برای شانه خالی کردن از سنگینی مساعدت مالی و اقتصادی به انگلستان است. تجهیز پایگاه های نظامی، هوایی و دریایی اروپای غربی که هنوز به عهده خود او واگذار است و ممکن است طاقت فرسا باشد.

[این جمله داخل کادر است و بر آن تأکید شده:] پس سیاست آمریکا در جریان تقاضای تمدید اختیارات به طور غافل گیری [کذا: غافلگیری] و تبلیغات شدید و دستوری Pro- Mosaddegh [هواداری از مصدق] صددرصد وارد بود و بهترین دلیل آن تقویتی است که به وسیله اعتبارات مخفی یکی از سرویس های مستقل سفارت آمریکا Mr (۴) Guiran. [آقای گوئیران] انجام گردید. و من شخصاً علاقه و جنبش سفارت

ص: ۲۵۵

- ۱- ۱. همین سطر خود نشان دهنده میزان تعلق خاطر رهبران حزب زحمتکشان به آیت الله کاشانی است.
- ۲- ۲. منظور پیمان بغداد است که بعدها سنتو خوانده می شد. در این پیمان کشورهای امریکا، ترکیه و عراق حضور داشتند و ایران هم بعد از کودتا در دوره نخست وزیری حسین علاء به آن پیوست.
- ۳- ۳. تحلیل سپهبدی این است که امریکا دارد مشکلاتش را با مصدق حل می کند، او می خواهد بگوید نباید گذاشت این امر صورت گیرد.
- ۴- ۴. منظور پایگاه سیاست در تهران که ریاست آن بر عهده راجر گوئیران قرار داشت، گوئیران مخالف سرنگونی مصدق بود و با حمایت هندرسون دولت ایالات متحده را قانع کرده بود که براندازی مصدق اشتباهی است عظیم. این قضیه می توانست به جدائی سیاستهای امریکا از انگلیس بینجامد، نیز باعث تداوم دولت مصدق شود. نگرانی سپهبدی از این تبعات بود. بالاخره هم گوئیران به دلیل مخالفتهاش با برخی دیگر از مقامات سیا مثل کیم روزولت، در اوایل دوره آیزنهاور فراخوانده شد و به جای او فردی دیگر آمد که همسو با ملبورن و تیم روزولت معتقد به براندازی مصدق بود؛ این مرد جوزف کارول گودوین نام داشت که در سابق مسائل خبری آذربایجان را در دوره جنگ دوم جهانی و نیز اخبار جمهوری خودمختار آذربایجان را پوشش می داد. گودوین از سپتامبر سال ۱۹۵۲ در پایگاه سیا در تهران فعالیت کرده بود و از دوم اوت ۱۹۵۳ که گوئیران از ایران رفت، به جای او منصوب شد.

(۴) [کذا] اینجا یک قضیه جدیدی برای تو پیش می آید که آیا صلاح است غلطیدن ایران را به بلوک غربی و الحاق به پیمان اتحاد تدافعی خاورمیانه را تأیید کنی یا صلاح ایران هنوز در حفظ بی طرفی است به واسطه خطر شمالی که ممکن است رآکسیون شدید بکند و در ایران جنگ داخلی civile guerre راه بیفتد و البته سیاست انتقام جوی انگلیسی خوشحال شود؟ (۲)

این مسئله باید پخته شود و تصمیم آن با 'reflexion' mure [اندیشه پخته] گرفته شود. ملکی از بابت اینکه از appui [حمایت] آمریکا برای ارضاء جاه طلبی monstrueux [عجیب، شگفت] خود و برای انتقام گرفتن از سران حزب توده کاملاً با آمریکا بسته است. آیا برای تو هم راهی هست که کاملاً با سیاست آمریکا هماهنگی بکنی؟ از لحاظ اصولی و مصلحت عام؟ یا اینکه همان روش بی طرفی کامل، نه انگلیس نه آمریکا نه شوروی و مصلحت ما در استقلال تام و تمام و همکاری باشرفانه با سیاست های بیگانه اگر مسلم شود که غرض استعماری و استثماری نداشته باشند.

در این صورت چون روش تو با آمریکا شباهتی با روش توده ای ها داشته باشد نباید ترسید و عقب کشید. کافی است ضمن چند مقاله motif [محرک] و mobile [عامل انگیزش] آنها و خودت را واضح و روشن و توجیه کنی به این معنی که توده ای ها با نفوذ آمریکا به دستور مسکو مخالفند و نفوذ آمریکا را مانع پیشرفت کمونیزم و توسعه طلبی شوروی می دانند و حال آنکه ما نفوذ آمریکا را مخل و مضر به صلح ایران و استقلال سیاسی و اقتصادی خود می دانیم و اگر ما با نفوذ آمریکا به صورت الحاق کامل مخالفیم، نباید مساعدت به نقشه و روش کمونیزم و شوروی تلقی شود. زیرا mobile و محرک ما با آنها یکی نیست بلکه oppose diametralemen [کاملاً مخالف]

ص: ۲۵۶

۱-۱. سپهبدی به واضح ترین شکلی ارتباط کاری خود را با سفارت امریکا و قطعاً تیم ملبورن که با گوئیران مخالف بود، بیان کرده است.

۲-۲. زیر کی سپهبدی را ببینید که چگونه انگیزه های مخالفت های آتی را به بقائی تلقین می کند، به راستی مگر نه این است که اینان همیشه مردم را از خطر کمونیزم می ترسانیدند، حال چرا اگر ایران به پیمان سنتو ملحق می شد، باید برای امثال سپهبدی تولید نگرانی کند؟ می دانیم اصل قضیه دروغ بود و سپهبدی برای اینکه دلایل بیشتری در آتیه علیه مصدق بتراشد این سناریو را هم از نظر دور نداشت. ایران بعد از کودتا در دوره حسین علاء به پیمان سنتو پیوست و کسی نشنید سپهبدی یا بقائی مخالفتی کرده باشند.

می باشد. مبارزه ما شرافتمندانه است و روش آنها خائنانه. مبارزه ما برای حفظ موجودیت کشور و میهن خودمان است و روش آنها آب و جارو کردن برای توسعه کمونیزم و امپریالیسم سرخ.

ممکن است به صورت یک نامه سرگشاده به مستر لوی هندرسون روش مخالفت شاهد را با الحاق به بلوک غربی توجیه کرد و تصریح شود که روش شاهد و حزب زحمتکشان مبارزه شدید با توسعه کمونیزم و امپریالیزم شوروی است ولی نمی تواند به عنوان حمایت نظامی و بهبودی اقتصادی و غیره تسلیم بلاشرط سرمایه داری آمریکا بشود. (۱) [در حاشیه این پاراگراف به علامت تأکید دو خط عمودی کشیده شده.]

در مورد سیاستمداران و دستجاتی که ممکن است در عمل با تو هم‌هانگی سیاسی نشان دهند نباید *a priori* به شکل پیشینی [فریب خورد و با آنها ائتلاف کرد، بلکه در زیر ماسک باید سعی و اهتمام شود در تشخیص *motif* [انگیزه] و *mobile* [محرک] روحی و سیاسی آنان و اگر محرک باطنی و سیاسی پاک نباشد باید حساب را صراحتاً یا تلویحاً جدا کرد.

مثلاً در مورد همکاری با روش حضرت آیت الله (۲) [کاشانی] در مخالفتش با دکتر مصدق که ظاهراً مخالفت و تذکر اصولی است، ممکن است از غرض خصوصی و جاه طلبی سرچشمه گرفته باشد (۳) یا همگامی و همکاری تلویحی با سیاست شمال یا حتی سیاست توده نفتی بر علیه نفوذ سیاست آمریکا در ایران باشد که قریب الوقوع به نظر می رسد. (۴) [تأکید از ماست.]

در مورد آقای حائری زاده هم باید مواظب بود که مخالفت روی لجاج و غرض

ص: ۲۵۷

۱-۱. توجه داشته باشیم این سخنان همه برای توجیه حملات آتی علیه مصدق عنوان شده اند، و گرنه هیچ کس به این سخنان اعتباری نمی دهد. هراس سپهبندی این بود که با دخالت امریکا در حل مسئله نفت، عمر دولت مصدق افزایش یابد، همین و بس!

۲-۲. سپهبندی با این طرف خطاب قرار دادن یعنی حضرت آیت الله آنهم در نامه ای خصوصی، به واقع آیت الله کاشانی را مسخره کرده است.

۳-۳. اینهم سندی دیگر در نشان دادن صداقت رهبران حزب زحمتکشان در حمایت از آیت الله کاشانی!

۴-۴. سپهبندی آیت الله کاشانی را در مخالفتش با نفوذ ایالات متحده در ایران همسو با مسکو می داند، اینها همه نشاندهنده خصومت سپهبندی با آیت الله کاشانی است. اسناد نشان می دهند آیت الله کاشانی از ماهیت سپهبندی آگاهی داشت، او این نکته را گفته بود که سپهبندی جدیدالاسلام است و اصلاً یهودی است، پس از بقائی خواسته بود به وی اعتماد نکند. این نکته بسیار مهمی است که توسط آیت الله کاشانی گفته شده است.

شخصی و نارضایتی خصوصی و همکاری با چپی‌ها نباشد!^(۱) اگر باشد باید کمی حریم گرفت.

تحلیل روش و تظاهر (استعفای) مکی که جنبه *spectaculaire* [نمایشی] داشت باید موتیف آن اینطور تحلیل شود که اولاً ایشان زیاد خالی‌الذهن نبوده‌اند ولی روی *impulsion* [تحریک، انگیزه‌آنی] و کم‌ظرفی و بدون تعقل این کار را کرده و بعداً دکتر فاطمی او را مهار کرده و راهنمایی کرده است. و الا- چرا کسی که آن کار موثر و ژست پهلوانی را کرد نه نطق مخالف ایراد کرد و نه در رأی شرکت نمود؟ همه اینها تحلیل لازم دارد. و مخصوصاً نسبت به همکاری با بلوک مکی-دکتر فاطمی باید خیلی سوءظن داشت زیرا حساب دکتر فاطمی حساب *arrivisme* [جاه‌طلبی به هر بها] و به نوا رسیدن *que* *coute* [به هر قیمت] می‌باشد. بنابراین مویبل و موتیف و محرک اعمال او کاملاً با محرک باطنی تو، که راستی و حقیقت است، کاملاً فرق دارد و از یک *categorie* [مقوله] کاملاً متضاد می‌باشد.^(۲)

این نامه از اهمیت تحلیلی فراوان برخوردار است. نخست اینکه مخالفت بقایی با مصدق کاملاً-تئوریزه شده و به وی رهنمودهای لازم داده شده است. دوم، این نامه نشان می‌دهد مخالفت بقایی با تقاضای اختیارات یک ساله همسو با «جریانات پشت پرده» بوده است. سوم، برخلاف کسانی که می‌کوشند آیت‌الله کاشانی و بقایی را در جایگاهی یکسان قرار دهند، این سند روشن می‌کند که آیت‌الله کاشانی نیروی سیاسی کاملاً متمایز از بقایی است و پیوستن بقایی به او یک حرکت کاملاً تاکتیکی و فرصت‌طلبانه و برای بهره‌برداری از کاشانی و تشدید اختلافات میان کاشانی و مصدق بوده است. اسناد و منابع نشان‌دهنده این نکته هستند که امریکائیان در این مقطع تاریخی، یعنی درست بعد از تشدید اختلافات در درون صفوف ملی شدن صنعت نفت، نسبت به آیت‌الله کاشانی ابراز نگرانی می‌کردند. آنان معتقد بودند ایشان سیاستی خصمانه علیه غرب دارد و بالا-تر اینکه بیش از مصدق می‌تواند حزب توده را تحمل کند. به همین دلیل طبق اسناد در دسترس قدرت یابی و استقلال آیت‌الله کاشانی امری

ص: ۲۵۸

۱- ۱. علامت! از سپهبدی است.

۲- ۲. سپهبدی به بقایی، نیمه دوم دیماه ۱۳۳۱، اسناد دکتر عیسی سپهبدی، کارتن ۱۶۸ - N، ش ۱۷۲ - ۱۳۲.

بود که نگرانی محافل غربی را برمی انگیزد (۱)، نکته مهم این است که تحلیل سپهبدی هم مثل تحلیل برخی از مقامات سیا؛ نوعی نگرانی از مواضع آیت الله کاشانی را بازتاب می داد، او هم مثل مقامات سیا، کاشانی را سیاستمداری می دانست که با غرب خصومت دارد و در مقابل به شوروی حسن نظر نشان می دهد. چهارم، بی اعتمادی نویسنده سند به حائری زاده، مکی و به ویژه نفرت آشکار او از دکتر فاطمی نیز قابل توجه است.

در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا (۱۹۵۲)، آیزنهاور از حزب جمهوریخواه به ریاست جمهوری انتخاب شد. لوی هندرسون پس از انتخابات به آمریکا رفت و در اوایل دی ماه به ایران مراجعت کرد و بلافاصله با نخست وزیر وارد مذاکره شد. گفته می شد مذاکرات حول محور تشکیل یک کنسرسیوم برای فروش نفت ایران و ارجاع موضوع غرامت ایران از طرف انگلیس به دیوان داوری لاهه دور می زند. (۲) گروه بقایی برای ممانعت از انجام این مصالحه شدیداً به تکاپو افتاد، همانطور که بالاتر دیدیم سناریوی قضیه را باز هم سپهبدی طراحی کرد و بقائی آن را اجرا نمود. از این به بعد بقایی همسو با باندهای تبهکار، گروههای وابسته به انگلستان و البته ساده لوحان دامنه فعالیت خود را علیه نهضت ملی شدت بخشید. وی از یک طرف با افسران عالیرتبه ارتش و از طرف دیگر با باندهای چاقوکش ارتباط بیشتر پیدا کرد. همزمان نوعی همگرایی بین وی و شبکه برادران رشیدیان برقرار گردید. آنطور که از نامه های خطیبی مستفاد می شود بقایی با شبکه اسدالله علم نیز کاملاً مربوط بود. آهنگ تحولات از این به بعد سرعت بیشتری پیدا کرد.

در اواخر بهمن ۱۳۳۱ ابوالقاسم خان بختیاری

ص: ۲۵۹

۱-۱. F.O. Special Report entitled: Internal Situation, none date, No. ۲۴۸/۱۵۳۱, تحلیلهای

مشابهی هم از طرف هندرسون برای مقامات وزارت خارجه ارسال می شد.

۲-۲. کیهان، ش ۱۹۰۷ مورخه ۱/۱۱/۱۳۳۱.

سر به شورش برداشت. معلوم شد زاهدی در این توطئه نقش داشته است. روز ششم اسفند زاهدی بازداشت و درست بیست روز بعد در ۲۶ اسفند با وساطت دربار آزاد شد. چند روز بعد از شروع شورش ابوالقاسم خان بختیاری دربار و شخص شاه علناً وارد گود شدند. مصدق در جلسه خصوصی مجلس تهدید کرد که نقشه های اشرف، ملکه مادر و مسائل شورش بختیاری را به اطلاع مردم خواهد رسانید.^(۱) به دنبال این ماجراها شاه به مصدق اعلام کرد قصد مسافرت به خارج کشور را دارد. قرار بود مسافرت محرمانه انجام گیرد. دولت مبلغ ده هزار دلار به عنوان مخارج اولیه فراهم کرد. روز نهم اسفند مصدق برای انجام مراسم خداحافظی به کاخ مرمر رفت. به زودی عده ای از اوباش تهران از جمله شعبان بی مخ، در کنار سپهبد شاه بختی، سپهبد امیراحمدی و سرلشکر گرزن در برابر در کاخ جمع شدند و به نفع شاه شعار دادند. آنها اعلام کردند از مسافرت شاه نگرانند و نقشه این بود که به محض خروج مصدق از کاخ او را به قتل رسانند. مصدق از در دیگر به منزل خود رفت. دسته های اوباش به منزل او هجوم بردند، لیکن مصدق از راه پشت بام فرار کرد. به دنبال این ماجرا شاه از مسافرت انصراف حاصل کرد. باز هم مصدق برای دستگیری اخلاصگران مسامحه نمود. در همان ماه دولتین آمریکا و انگلیس ادامه مذاکره با ایران را بی حاصل دانستند، به عبارت بهتر تیم ملبورن و گروههای ایرانی همسوی او برنده ماجرا شدند.

ص: ۲۶۰

در پی این حوادث، مجلس عده ای از نمایندگان را تحت عنوان «هیئت مأمور رفع اختلاف بین دربار و دولت» تعیین کرد. بقایای شرح وظایف و عملکرد هیئت مزبور را چنین شرح می دهد:

در جریان حوادث نهم اسفندماه ۱۳۳۱ رابطه رئیس دولت با آیت الله کاشانی تیره شده بود و اختلافاتی در مورد اداره مجلس و گارد مجلس وجود داشت. بین دربار و دولت هم وضع همین طور بود. به منظور رفع اختلافات آقای حسین مکی پیشنهاد کرد هیئتی از طرف نمایندگان مجلس انتخاب شود که به این مسائل رسیدگی نموده و راه حلی پیدا نماید.

در جلسه خصوصی ۱۴ اسفندماه ۱۳۳۱ این پیشنهاد مورد قبول واقع شد و قرار شد هر ده نفر نماینده یک نفر را انتخاب کنند. چون تعداد نمایندگان هشتاد نفر بود، بدین ترتیب هشت نفر تعیین شدند و مورد تصویب مجلس قرار گرفت.

این هشت نفر عبارت بودند از دکتر [عبدالله] معظمی، قائم مقام الملک رفیع، حائری زاده، حسین مکی، بهرام مجدزاده، [جواد] گنجی، دکتر [کریم] سنجابی و دکتر بقایی کرمانی. هیئت هشت نفری پس از یک جلسه مطالعه مقدماتی و ملاقات و مذاکره با آیت الله کاشانی موضوع مربوط به مجلس را به آسانی حل کرد.

پس از آن ترتیب ملاقاتی با شاه داده شد. مذاکراتی به عمل آمد و شاه پشتیبانی کلی خود را از نهضت ملی اعلام داشت و با هر پیشنهادی که هیئت هشت نفری برای رفع اختلافات ارائه دهد موافقت نمود. ضمناً از مخالفت نخست وزیر با تقسیم املاک سلطنتی گله مند بود. در جلسه بعدی هیئت هشت نفری قرار شد ملاقاتی با دکتر مصدق صورت بگیرد. از اواخر خردادماه آن سال (۱) پس از جلسه ای که در منزل آقای دکتر مصدق درباره طرح اولیه قانون امنیت اجتماعی مذاکره شده بود، با ایشان دیدار نکرده بودم و به همین جهت هم هیئت را به منزل ایشان همراهی نکردم.

پس از ملاقات با نخست وزیر جلسه هیئت در منزل یکی از اعضا تشکیل شد و مرا به وسیله تلفن به آن دعوت کردند. گفته شد که نخست وزیر شرحی از اشکالات کار خود بیان داشته که «در دوره بیست ساله عادت بر این جاری شده است که قوای انتظامی مملکت خودشان را مسئول دولت نمی دانند و بعد از وقایع شهریور ۲۰ هم غالب دولتها در نتیجه عدم اطاعت قوای انتظامی فلج شده اند. بنابراین اگر می خواهید من کار بکنم این وضع را روشن بکنید که قوای انتظامی باید از دولت تبعیت بکنند. بهر حال برای من روشن شود اگر مسئولیت از من می خواهید این کار را بکنید.» در آن جلسه و جلسه بعد مذاکرات مفصل و متنوعی درباره رفع اختلافات به عمل آمد. پیشنهاد کردم باید فرمول

ص: ۲۶۱

کتبی پیدا شود که متضمن پیشنهاد رفع اختلاف باشد.

پس از مباحثات طولانی بالاخره آقای حائری زاده مطالب و مواد قانون اساسی را که مورد ابتلا بود دیکته کرد و آقای مجدزاده یادداشت کرد. پس از مختصر اصلاحی فرمول مورد موافقت هیئت قرار گرفت. در این مرحله گفتم «این فرمول در واقع متضمن سلب کامل اختیار از شاه است و منطبق با قانون اساسی است ولی با در نظر گرفتن اختیارات نامحدودی که آقای دکتر مصدق از مجلس به دست آورده است اگر به این ترتیب شاه کاملاً مسلوب الاختیار بشود تمام اختیارات در دست نخست وزیر متمرکز خواهد شد. لذا پیشنهاد می کنم به موازات سلب اختیار از شاه، اختیارات دکتر مصدق هم به مجلس مسترد گردد. ولی چون قصد نداریم که در مرحله حساس حل مسئله نفت اشکالی پیش بیاید موافقم که اختیارات مربوط به نفت و امور مالی کماکان در دست نخست وزیر باقی بماند.» پیشنهاد من مورد موافقت اعضا هیئت قرار گرفت.

هفت نفر از اعضا هیئت مجدداً با نخست وزیر ملاقات کردند و مانند دفعه قبل از رفتن خودداری کردم. گزارش که خوانده شده بود، نخست وزیر موضوع را قبول کرده بود. در اینجا آقای رفیع اضافه کرده بود که آقایان حائری زاده و دکتر بقایی راجع به قسمت اختیارات پیشنهادی کردند که قسمتی از آن به مجلس برگردانیده شود. آقای نخست وزیر (به طوری که نقل کردند) از تاختخواب پائین آمده بود و از داخل قفسه روبرو متن قانون اختیارات را آورده بود و دانه دانه را مورد مطالعه قرار داده بود و بالاخره پذیرفته بود که فقط اختیارات مربوط به نفت و امور مالی حفظ شود و بقیه مسترد گردد. و ضمناً گفته بود اگر اختیارات با پیشنهاد هیئت مسترد شود نوعی تضعیف دولت تلقی خواهد شد، بهتر این است که خودش طی نامه ای آن را به مجلس برگرداند. برای اینکه تعبیر به قصد تضعیف دولت نشود، همین طریق را پذیرفتم.

پس از این مذاکرات قرار شد هیئت هشت نفر [ای] برای گزارش جریان کار با شاه ملاقات کند. چون به ملاقات مصدق نرفته بودم برای حفظ موازنه این دفعه از رفتن به دربار خودداری کردم. هفت نفر آقایان به دیدار شاه رفتند و پس از بازگشت جلسه را در منزل قائم مقام تشکیل دادند و به وسیله تلفن مرا هم دعوت کردند.

مذاکرات با شاه را گزارش دادند. متن پیشنهاد هیئت را به نظر او رسانیده بودند.

ابتدا یکی دو نکته اصلاحی بیان کرده بود ولی بعداً همان متن مرا پذیرفته بود. ضمناً پیشنهاد مرا در مورد استرداد اختیارات به اطلاع او رسانیده بودند.

پس از ختم جلسه هیئت هنگامی که عازم رفتن بودیم قائم مقام مرا به کناری کشید و گفت: آقای دکتر به شما تبریک عرض می‌کنم. وقتی که از حضور شاه مرخص می‌شدیم، به امر اعلیحضرت توقف کردم. علت غیبت شما را سؤال کردند. به عرض رسانیدم. پس گفتند آیا واقعاً دکتر بقایی راجع به استرداد اختیارات پیشنهاد کرد؟ جواب مثبت به عرض رسید. امر فرمودند در جریان طرح گزارش هیئت هشت نفری من صرفاً از عمل شما پیروی کنم.

به خاطر ندارم چه مدت پس از این جلسه در حالیکه مشغول اداره کمیسیون بودجه بودم، حسین مکی طرح پاکنویس شده هیئت را برای امضای من آورد. گفتم باید نامه موعود آقای دکتر مصدق را هم بینم. رفت. پس از دو ساعت مجدداً وارد کمیسیون شد و متن را برای امضای من ارائه داد. گفتم آن نامه کجاست. گفت می‌آورند. خواستم امضاء نکنم تأکید کرد می‌آورند، حالا همه امضاء کرده ایم تو هم امضاء کن. برای احتراز از عصبانیت آقای مکی و جروبحث در ضمن رسمیت کمیسیون هشتمین امضاء پای طرح گذاشته شد.

روز بعد جلسه خصوصی تشکیل شد [تا] جریان کار هیئت هشت نفری [به اطلاع] بعضی نمایندگان مجلس برسد و مذاکرات مقدماتی هم صورت بگیرد تا در جلسه علنی بدون بحث و معطلی گزارش مطرح و تأیید شود.

در حینی که آقای حسین مکی به عنوان مخبر هیئت مشغول گزارش جریان کار بود مرا پای تلفن خواستند. رفتم و صحبت را کوتاه کردم تا زودتر به جلسه خصوصی بازگردم. همین که از اتاق تلفن خارج شدم دیدم آقا سید کمال (ناظم مجلس) مشغول نواختن زنگ تشکیل جلسه علنی است. حساب کردم که دنباله گزارش های مکی و قرائت نامه های دکتر مصدق می‌بایستی بیش از این طول کشیده باشد. به سرعت به طرف جلسه خصوصی رفتم. یکی از نمایندگان از سالن خارج می‌شد. از او پرسیدم نامه را خواندند؟ گفت چه نامه ای؟ فهمیدم که از نامه حرفی نبوده است. وارد جلسه خصوصی شدم. نمایندگان آماده خروج و رفتن به جلسه علنی شده بودند.

روی یکی از صندلی ها بالا رفتم و گفتم آقایان توجه بفرمائید! همه ایستادند. گفتم: پس نامه استرداد اختیارات آقای دکتر مصدق چه شد؟ آقای دکتر شایگان گفت:

آقای دکتر فرمودند یک واو هم از اختیارات را پس نمی‌دهم.

با عصبانیت گفتم: پس آرزوی طرح این گزارش را هم شما و [هم] ایشان به گور خواهید برد! معلوم بود که اگر بخواهند گزارش را در جلسه علنی مطرح کنند من مخالفت خواهم کرد. بدین جهت از تشکیل جلسه علنی آن روز خودداری شد.^(۱)

این گزارش خود بقائی از مأموریت هیئت هشت نفری حل اختلاف است که به همین جا خاتمه می‌یابد. قنات آبادی مدعی است وی باعث به هم خوردن مأموریت هیئت هشت نفری شد و او بود که بقائی را تشویق کرد امضای خود را از پائین صورت جلسه آن هیئت بردارد و شرط گرفتن اختیارات شاه را گرفتن اختیارات از مصدق قرار دهد.^(۲) لازم به توضیح است کار این هیئت هرگز به جایی نرسید و به اختلافات دولت و دربار، اختلاف مجلس و دولت هم اضافه شد، این اختلافات تا سقوط نهضت ملی تداوم یافت.

از ابتدای سال ۱۳۳۲ روزنامه شاهد همراه با نشریاتی مثل خواندنیها و دیگر جراید مخالف با مصدق، آهنگ تبلیغات خود را شدت بخشیدند. روزنامه شاهد دائماً هشدار می‌داد «شیخ کمونیسم کشور ما را فراگرفته است»، شاهد که مواضع بقائی را منعکس می‌ساخت، از پیوند و همکاری مصدق با توده ایها سخن به میان می‌آورد. روزنامه دمکرات اسلامی ارگان مجمع مسلمانان مجاهد به رهبری شمس الدین قنات آبادی و دکتر محمود شروین، از ائتلاف «دکتر مصدق و بیرق داس و چکش» سخن به میان می‌آورد و نوشت: «اکنون امید دکتر مصدق از مردم حق پرست و وطن خواه قطع شده و چاره ندارد جز اینکه حزب منحل توده را زنده کند.» آنها مصدق را متهم می‌کردند می‌خواهد با همکاران و همفکران پیشه وری و غلام یحیی دانشیان ائتلاف کند و طوق بندگی کرملین را به گردن بیاویزد. می‌گفتند عاقبت مصدق مثل عاقبت دکتر بنش رئیس جمهور آزادیخواه چکسلواکی است که مقدمات جمهوری کمونیستی را به دست او فراهم ساختند و بعد طومار عمرش را در هم پیچیدند: «آقای دکتر مصدق سرنوشت شما از هم اکنون معلوم است، اگر توده ایها، حزب ایرانیها و نیروی سومی‌ها موفق شدند و رژیم مملکت را مانند چکسلواکی و چین و امثال آن کشورها عوض کردند شما را زنده

ص: ۲۶۴

۱- ۱. دستنوشته‌های بقائی، مورخه ۱۰/۷/۱۳۶۴، مجموعه اسناد بقائی، کارتن ۳۴۴، ش: ۳۲۹ _ ۶۰.

۲- ۲. خاطرات شمس قنات آبادی، صص ۳۱۶-۳۱۸.

نخواهند گذاشت و افاده و تکبر و غرور شما را با قنطاق تفنگ و سرنیزه جواب خواهند داد و اگر ملت موفق شد و مسلمانها بر بیوطنان و بی دینان پیروز شدند که برای ما این پیروزی قطعی است. از گناه شما نخواهند گذشت و همانطور که شما را به ذروه قدرت و محبوبیت رسانند، در منجلاب ننگ و بدنامی با حزب توده و مشاورین سوسیالیست تان غرق خواهند ساخت تا نه تنها برای زمامداران کشور ما در آینده عبرت باشد، بلکه زمامداران ملل زجر دیده مسلمان دیگر هم را هم تکان دهد و همه بفهمند: این ملت است که زمامداران را بدوره قدرت می رساند و اگر زمامداران از اراده ملت منحرف شدند، دلیل و نابودشان خواهد ساخت.»^(۱)

قتل افشارطوس^(۲)

اینک که اختلافات به اوج خود رسیده بود، طرحی دیگر برای فلج ساختن نهضت ملی توسط حسین خطیبی مسئول سازمان نظامی و اطلاعاتی حزب زحمتکشان اجرا شد. این طرح قتل سرتیپ محمود افشارطوس بود. افشارطوس فرزند حسنخان شبل السلطنه و نوه محمدخان میرپنج اصلاً اهل اسدآباد همدان بود. وی هفت برادر و دو خواهر داشت، اخترا السلطنه یکی از خواهران او همسر محمدباقر حجازی مدیر روزنامه وظیفه و دیگر خواهر او همسر عبدالحسین امیرسلیمانی فرزند مجدالدوله رئیس توپخانه محمدعلیشاه بود.

افشارطوس دوبار ازدواج کرد: بار اول با خانمی به نام آفاق علی آبادی که بعد از چندی با وجود داشتن یک فرزند با وی متارکه نمود. همسر دوم وی فاطمه دختر شیخ العراقین بیات برادر سهام السلطان بیات بود که از او صاحب یک دختر و یک پسر شد. از سوئی خانم ضیاء السلطنه همسر دکتر مصدق با این فامیل خویشاوند بود، می گویند وی در مجالس ختم زنانه که در منزل افشارطوس در خیابان فروردین تشکیل می شد، شرکت می کرد. مادر همسر افشارطوس خانم قدس اعظم خاله ملکه توران مادر شاهپور غلامرضا بود، شاهپور غلامرضا نتیجه مجدالدوله به شمار می آمد. افشارطوس

ص: ۲۶۵

۱- ۱. خواندنیها، سال سیزدهم، ش ۵۹، سه شنبه ۲۵ فروردین ۱۳۳۲، «بررسی مطبوعات داخلی».

۲- ۲. در مورد جزئیات قتل افشارطوس بنگرید به: محمد ترکمان: توطئه بودن و قتل افشارطوس، (تهران: رسا، ۱۳۶۳)، نیز: حسینقلی سررشته: خاطرات من، (تهران: رسا، ۱۳۶۷).

هم همانطور که دیدیم برادرزاده مجدالدوله بود. وی در حدود سال ۱۳۱۶ توسط سرلشکر کریم آقا بوذرجمهری به دربار معرفی شد تا اداره املاک شاهنشاهی را در مازندران به عهده گیرد. مشهور است که وی در مازندران با رعایا به خشونت رفتار می کرد. به همین دلیل در اوایل دهه بیست مقالاتی مفصل در نشریه هراز به قلم دکتر بریمانی در وصف رفتار افشارطوس با مردم مازندران منتشر کرد که بعدها مبدل به کتابی مفصل شد.^(۱) افشارطوس با وجود اینکه سابقه رفتار مناسبی با مردم مازندران نداشت، اما در دوره نهضت ملی شدن نفت، متحول گردید. او مبدل به یکی از وفادارترین افسران نسبت به نهضت ملی گردید و به همین علت از سوی مصدق به جانشینی سرتیپ کمال به عنوان رئیس شهربانی کل کشور منصوب شد. افشارطوس با برخی از چهره های سیاسی آن روزگار و به طور مشخص با حسین خطیبی مراد داشت و از طریق خطیبی با افسرانی مثل زاهدی، سرتیپ منز و سرتیپ بایندر در ارتباط بود. حتی در نشریات آن زمان گفته می شد خطیبی رئیس اداره آگاهی شهربانی است، اما واقعیت این است که مقام و موقعیت خطیبی بسیار بالاتر از این مناصب بود. از سوئی افشارطوس با مصدق روابطی نزدیک داشت، به همین دلیل افسران مزبور در صدد برآمدن از طریق او اطلاعاتی در مورد برنامه های آتی مصدق به دست آورند و به طور خاص مناسبات او را با امریکا کشف کنند. پیشتر دانستیم که عیسی سپهبدی تا چه میزان از احتمال بهبود روابط ایران و امریکا و حل مسئله نفت نگران بود، به واقع مطبوعات آن زمان بحث شرکت ایران در پیمان دفاعی خاورمیانه را برجسته می کردند تا حملات حزب توده علیه مصدق را که فروکش کرده بود، شدت بخشند و شورویها را هم به مخالفت با او تشجیع نمایند. اگر این سناریو محقق می شد، کلیه قدرتهای بزرگ آن روزگار با انگیزه های خاص خود در مقوله سرنگونی مصدق به همگرایی می رسیدند. مخالفین می خواستند دریابند واقعاً سطح روابط مصدق با امریکا در چه حدی است؟ آیا شایعاتی که هر روز توسط خودشان در میان مردم پراکنده می شد، پایه ای در واقعیت داشت یا خیر؟ بهترین فردی که می توانستند از او اطلاعات به دست آورند، همان افشارطوس بود. وی نه تنها با گروهی از افسران بازنشسته، بلکه با حسین

ص: ۲۶۶

۱- ۱. خواندنیها، سال سیزدهم، ش ۶۷، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۲، صص ۲۱-۲۲، به نقل از نشریه هراز.

خطیبی هم مرافقه داشت. افشارطوس پیش از اینهم به منزل خطیبی می رفت.

به دلیلی که بر ما دانسته نیست، افشارطوس وقتی در مقابل منزل حسین خطیبی واقع در خیابان خانقاه پلاک ۱۰۶ از اتوموبیل پیاده شد، اسلحه خویش را هم به راننده داد و به او گفت در کلانتری دو منتظر باشد تا با تلفن مطلعش سازد کی برای برگرداندن او به منزل خطیبی مراجعت نماید. البته دلیل اصلی موضوع را باید در اعتماد زایدالوصف او به خطیبی و مهمانانش عنوان کرد. پیاده شدن افشارطوس از اتوموبیل مقارن ساعت نه شب سی و یکم فروردین سال ۱۳۳۲ بود.

شب اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۲ خبر رسید سرتیپ افشارطوس رئیس شهربانی دولت مصدق ناپدید شده است. شش روز بعد معلوم شد حسین خطیبی با فریبکاری افشارطوس را به منزل خود آورده و سپس با همکاری افسران بازنشسته او را به خارج تهران برده و به قتل رسانیده است. شرکت کنندگان در قتل از مدتها پیش در منزل خطیبی مشغول توطئه چینی بودند. بهانه رفتن افشارطوس به منزل خطیبی، رفع اختلاف نظرهای افسران بازنشسته با دولت بود. برخی از مطبوعات وابسته به دربار از جمله خواندنیها به سردبیری علی اصغر امیرانی، اینگونه وانمود می کردند که گویا خطیبی برای ملاقات با فروغ خطیبی خواهر حسین خطیبی رفته و در آنجا کشته شده است. با اینکه عکس فروغ هم در مطبوعات چاپ شد، اما هرگز عکسی از حسین خطیبی در نشریات منتشر نگردید، خود همین امر نشان از اهمیت جایگاه اطلاعاتی خطیبی و ضرورت نهان کاری توسط مطبوعات دارد. سرتیپ دکتر منزله، افشارطوس را که طناب پیچ شده بود بیهوش کرد. آنگاه در تپه های لشکرک بعد از دو روز شکنجه با همکاری زاهدی، سرتیپ مزینی و سرتیپ بایندر وی را به قتل رسانیدند. تصمیم به قتل افشارطوس در منزل بقایی گرفته شد و سرگرد بلوچ قرائی آن را اجرا کرد.^(۱) سرلشکر زاهدی که متهم به مشارکت در قتل بود، برای فرار از مجازات در مجلس متحصن شد. رادیو تهران دلایل شرکت بقایی در قتل افشارطوس را که در ۲۸ صفحه نوشته شده بود قرائت کرد. وزیر دادگستری تقاضای سلب مصونیت پارلمانی بقایی را نمود. وقتی خطیبی بازداشت شد، اوراقی که در منزل او بود هم به دست مأمورین افتاد. برخی از این اوراق از

ص: ۲۶۷

نیویورک برای خطیبی ارسال شده بود، خطیبی بعدها به هنگام آزادی از بازداشت مدعی شد این مدارک مربوط به «یک مؤسسه علمی در امریکاست که من عضو وابسته آن بودم، ولی آنها اوراق را به عنوان سند جاسوسی من و ارتباط با شرکت سابق [نفت] در پرونده ضبط کردند...»^(۱) این اسناد احتمالاً مکاتباتی بوده است از سوی انجمن امریکائی دوستداران خاورمیانه که مؤسسه ای علمی وانمود می شد و با تعدادی از ایرانیان در آن زمان و ادوار بعد ارتباط داشت، این تنها مؤسسه ای بود که در آن زمان با کسانی مثل خطیبی مرتبط بود. گازیوروسکی بر اساس اسناد آرشیوهای امریکا نشان داده است که این انجمن به واقع شعبه ای از سیا بود.

انگشت اتهام در ماجرای قتل افشارطوس متوجه بقائی هم بود، حسین خطیبی محرم راز او دستگیر شده بود و این امکان که بقائی نیز بازداشت شود وجود داشت. بقائی در جریان انتخابات مجلس هفدهم از دوجا رأی آورده بود: تهران و کرمان. بقائی از نمایندگی تهران استعفاء داد و اعلام کرد که نماینده مردم کرمان است. وقتی افشارطوس کشته شد شایع گردید دولت قصد دارد انتخابات کرمان را باطل اعلام کند تا وی را که به مشارکت در قتل افشارطوس متهم بود دستگیر نمایند. عده ای می گفتند این در واقع برنامه فراكسیون نهضت ملی است و قصد دارند مصونیت سیاسی بقائی را سلب کنند. به همین دلیل عده ای از دوستانش خواستند وی استعفاءی خود را از نمایندگی مردم تهران مسترد دارد تا در صورتی که انتخابات کرمان باطل اعلام شد، او هم چنان از حوزه انتخابیه تهران نماینده باقی بماند؛ اما بقائی حاضر نشد چنین کاری انجام دهد و علیرغم تمام مخاطرات بر موضع خود باقی ماند. در جلسه سه شنبه بیست و نهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۲ بقائی صریحاً از سید ابوالقاسم کاشانی رئیس مجلس خواست که بعد از سخنان وی دستور دهد نماینده دولت سلب مصونیت او را رسماً تقدیم مجلس کند تا زودتر به جریان افتد. نطق مشروح بقائی در این زمینه توسط روزنامه شاهد منتشر شد.^(۲)

به گفته خود بقائی افسران بازنشسته یا اخراجی توسط مصدق برای حل مشکلات خود همیشه به او مراجعه می کردند. بقائی بعد از مدتی خطیبی را با آنها در ارتباط قرار

ص: ۲۶۸

-
- ۱- ۱. خواندنیها، سال سیزدهم، ش ۹۹، سه شنبه دهم شهریور ۱۳۳۲، ص ۲۲، «اسراری از پرونده قتل افشارطوس.»
 - ۲- ۲. من نماینده کرمان هستم، مشروح نطق بقائی در جلسه مورخه ۲۹/۲/۱۳۳۲، انتشارات روزنامه شاهد.

داد. روزی که افشارطوس ربوده شد، خطیبی به بقایی تلفن کرد و اطلاع داد که با عده ای از افسران به خانه او آمده اند تا نهار بخورند. بقایی از مجلس به خانه آمد. خطیبی او را از جریان ربودن افشارطوس مطلع کرد و گفت که «الان درباره سرنوشتش متزلزل شده اند که چکار بکنند.» در ادامه خطیبی درخواست کرد بقائی چیزی بگوید تا افسران دلگرم شوند. بقایی به نزد افسران رفت. گفته شد برخی معتقدند او باید مرخص شود و این برای همه خطر دارد. عده ای دیگر گفتند او را زندانی نگهدارند تا وضع روشن شود «و اگر خواست فرار کند او را بکشند.» بقایی گفت «خدا کند بخواهد فرار کند» و به مجلس بازگشت. (۱) متعاقب این سخنان افشارطوس به قتل رسید.

قتل افشارطوس یکی از مهمترین قتل های سیاسی سازمان نظامی حزب زحمتکشان بود (۲) که راه را برای ادامه هرج و مرج و زمینه سازی کودتا هموار کرد. خطیبی به افسران درگیر با مسئله قتل، وعده داده بود که با ربودن افشارطوس حکومت متزلزل می شود و بقایی نخست وزیر خواهد شد. (۳) سالها بعد از این ماجرا، در تاریخ ۲۷ مه ۱۹۸۵ مطابق با ششم خردادماه ۱۳۶۴ یعنی زمانی که هنوز بقائی در ایران اقامت داشت و به آخرین سفر خارج کشور خود نرفته بود، شبکه چهار تلویزیون انگلستان برنامه ای در ارتباط با کودتای ۲۸ مرداد پخش کرد. در این برنامه فردی که گفته می شد از عوامل بازنشسته ایتلیجنس سرویس است، (۴) بی آنکه صورتش نشان داده شود مدعی شد

ص: ۲۶۹

۱- ۱. دست نوشته های بقائی، ص ۶۳.

۲- ۲. شمس قنات آبادی مسئولیت قتل افشارطوس را متوجه خود دولت کرد، نک: مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره هفدهم، مورخه ۲۹ اردیبهشت سال ۱۳۳۲، نطق شمس قنات آبادی.

۳- ۳. همان، ص ۶۹، در همان زمان طبق گزارش یک سند حسین فاطمی به لوئی هندرسون گفت بقائی از افشارطوس خواسته بود بین او و مصدق میانجی گری کند، در این ارتباط چندبار در خانه حسین خطیبی هم با او دیدار کرده بود. طبق اظهار فاطمی وقتی افشارطوس در شب اول اردیبهشت ربوده شد، راننده اتوموبیل مصطفی کاشانی بود: F.O. Minute by Rothine, May ۱/۱۹۵۳, Tehran, No. ۳۷۱/۱۰۴۵۶۵، در این روایت که بقائی می خواسته افشارطوس بین او و مصدق وساطت کند تردید وجود دارد، در این زمان بقائی به چیزی جز سرنگونی مصدق نمی اندیشید.

۴- ۴. نورمن داربی شریک پایگاه MI.۶ در نیکوزیا پایتخت قبرس بود که هماهنگ با کیم روزولت و تیم عملیاتی برادران رشیدیان و دیگر شبکه های مرتبط با ایتلیجنس سرویس و سیا سرگرم تدارک کودتا برای سرنگونی مصدق بود. داربی شریک در گفتگو با دکتر فخرالدین عظیمی در آوریل ۱۹۸۴ مطابق با فروردین-اردیبهشت سال ۱۳۶۳ گفته است قصد کشتن افشارطوس در میان نبوده اما وقتی وی به شاه توهین کرده یکی از افسران او را به قتل رسانیده است! این گفتگو بیش از یک سال قبل از مصاحبه های شبکه تلویزیونی گرانا در ارتباط با کودتای ۲۸ مرداد صورت گرفته است.

افشارطوس به طراحی ام آی شش ر بوده شده و به قتل رسیده است. در همین برنامه گفته شد که چند تن از امرای بازنشسته ارتش به رهبری زاهدی و دکتر بقائی و برادران رشیدیان عامل انجام این جنایت بوده اند. هدف این عملیات هم بالا بردن روحیه مخالفان دولت مصدق و تهدید طرفداران آن عنوان گردید. (۱) این گزارش البته توسط مارک گازیوروسکی هم به نقل از مصاحبه با یک افسر بازنشسته اطلاعاتی انگلستان تأیید شده است. گازیوروسکی نام این شخص را ذکر نمی کند، اما قطعاً این فرد همان داری شری است. در این سال مارگارت تاچر از حزب محافظه کار که بعداً به بانوی آهنین مشهور شد، نخست وزیری انگلستان را بر عهده داشت. در همین زمان رونالد ریگان از حزب جمهوریخواه امریکا قدرت را در آن کشور به دست داشت، نکته اینکه در همین سال کتاب منصور رفیع زاده رئیس پایگاه ساواک در نیویورک منتشر شد که نام شاهد Witness داشت و در آن بقائی را با لغات اغراق آمیز مورد تمجید قرار داد. او عکس های خود را که دلیلی بر همکاری اش با سیا بود- که البته شغل او چنین چیزی را اقتضا می کرد- به ویژه عکس هایش با جرج بوش پدر رئیس وقت سیا را هم چاپ کرد. در این زمان بقائی هنوز در ایران بود و به واقع آبانماه آن سال بود که از ایران خارج شد.

گفتیم داری شری مدعی است نقشه قتل افشارطوس به طراحی MI.6 و توسط برادران رشیدیان صورت گرفت. برادران رشیدیان طبق این مدعا، انگیزه کافی برای کشتن افشارطوس داشتند زیرا وی اطلاعات وسیعی از عملیات آنان داشت، لیکن برادران رشیدیان نمی خواستند او را بکشند و در این ارتباط داری شری می گوید افسر جوانی که محافظ او در غاری در لشکرک بود و علی القاعده باید همان سرگرد بلوچ قرائی باشد؛ وقتی افشارطوس به شاه ناسزا گفت با طیانچه خود او را کشت. (۲) ماجرای طراحی قتل افشارطوس توسط MI.6 افسانه است یا واقعیت، بحثی است که باید در مورد آن تحقیق جدی صورت گیرد. اما با قتل افشارطوس، بقائی به بهانه ارائه گزارش هیئت هشت

ص: ۲۷۰

۱-۱. این گفتگوها توسط مجری چیره دست این شبکه یعنی بریان لپینگ اداره می شد و بعداً در مجموعه ای با عنوان پایان امپراتوری چاپ شدند: (NY: St. Martin's Press, ۱۹۸۵, Brian Lapping: End of Empire).

۲-۲. Stephen Dorril: MI۶: Fifty Years of Special Operations, (London: Fourth Estate, . ۲۰۰۰), p. ۵۸۵.

نفره رفع اختلاف دربار و دولت، وقت مجلس را می گرفت. علی زهری، نماینده مجلس، دولت را متهم به شکنجه متهمان قتل افشارطوس در زندان کرد و دولت را استیضاح نمود. خطیبی از زندان با بقایی در تماس بود. شرح شکنجه زندانیان از طرف او عنوان می شد. (۱) خطیبی که به حمایت های بقایی پشتگرم بود در زندان حاضر به اعتراف به قتل افشارطوس نشد. او معتقد بود روزنامه ها و مجلات مخالف مصدق باید با شدت از وی طرفداری کنند و مدعی شد دلائل برائت وی در پرونده موجود است. او در نامه ای محرمانه از زندان به بقایی نوشت: «موضوع آخری فعلاً ارباب قلبی است که لطفاً به او بفرمائید ای نامرد...» (۲) در نامه های رمز متبادله میان بقایی و خطیبی عنوان «قلبی» به معنای امیراسدالله علم و عنوان «ارباب قلبی» به معنای شاه است. می بینیم که در پشت این ماجرا بار دیگر سیمای مرموز علم دیده می شود و نیز معلوم شد که شخص شاه از ربوده شدن افشارطوس اطلاع دارد و این امر در ملاقات سرتیپ سپه پور با وی آشکار گردید. (۳) موضوع مشارکت بقایی در قتل افشارطوس در بین حزب زحمتکشان ولوله ای پیاکرد. حسین بنکدار ضمن ارسال نامه ای خطاب به شخصی که هویت او معلوم نیست خاطر نشان ساخت:

به طوری که در رادیو اظهار شده آقای دکتر بقایی بعد از ظهر روز چهارشنبه در منزلشان با متهمین تماس گرفته و از ایشان درباره قتل افشارطوس استفسار نموده اند. ایشان در جواب آنها فرموده اند که نه تنها دستور قتل افشارطوس را می دهم بلکه تأکید می کنم که اینکار حتماً باید بشود. متمنی است لطفاً بفرمائید بعد از ظهر روز چهارشنبه آقای دکتر بقایی در کجا بوده اند. (۴)

ص: ۲۷۱

-
- ۱- ۱. شرح شایعه شکنجه شدن زندانیان و ارزیابیهای آن را در این مقاله بیابید: عبدالله برهان: آیا قاتلان افشارطوس شکنجه شدند؟، نگاه نو، ش ۲۵، ۱۳۷۴، صص ۴۸-۸۷.
 - ۲- ۲. خطیبی به بقایی، اردیبهشت ۱۳۳۲، اسناد قتل افشار طوس، کارتن ۲۳۵ _ N، ش ۲۱۹ _ ۱۲۳.
 - ۳- ۳. اقرار سرتیپ سپه پور، اسناد قتل افشار طوس، بی تا، ش ۲۱۱ _ ۱۲۳.
 - ۴- ۴. بنکدار به ناشناس، مورخه ۱۲/۲/۱۳۳۲، اسناد قتل افشار طوس، ش ۱۹۹ _ ۱۲۳.

این نشان دهنده حساسیت برخی از اعضای حزب زحمتکشان در قبال فعالیتهائی از سنخ دست یازیدن به قتل است. به واقع این دسته اعضاء نسبتی با گروه مافیائی سپهبدی- خطیبی نداشتند، کسانی بودند که با خلوص نیت کار می کردند و همانطور که تحولات دهه چهل به بعد نشان داد، اگر از بقائی حرکتی می دیدند که انتظار آن را نداشتند، ابتدا متعجب شده و بعد شدیداً به او اعتراض می نمودند. در این مقطع زمانی بنکدار در زمره کسانی بود که از نقش بقائی در قتل افشارطوس به شدت یکه خورد.

از آن سوی استیضاح زهری باعث گردید مصدق بزرگترین اشتباه تاریخی خود را مرتکب شود. او مصمم شد علیرغم توصیه برخی از هوادارانش چون دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر کریم سنجابی، دکتر علی شایگان و دکتر عبدالله معظمی مجلس را منحل کند. به دنبال یک همه پرسی در دوازدهم و هجدهم مردادماه ۱۳۳۲ مجلس منحل شد. روز ۲۵ مرداد مصونیت پارلمانی بقایی لغو و سپس دستگیر شد، لیکن دو روز بعد از آنکه کودتا به پیروزی رسید، وی آزاد گردید.

همزمان با بحث قتل افشارطوس و استیضاح دولت توسط زهری و بقائی، در روزنامه ها نوشته شد بقائی پاکتهائی به صندوق کارپردازی مجلس سپرده که حاوی اسنادی است مهم. ادعا شد در یکی از این پاکتها «اسرار ملی شدن نفت و صورت مجلسی که به امضای آقای دکتر مصدق رسیده و تصویب ترور چند نفر در همان سال می باشد»؛ نگهداری می شود. یکی دیگر از پاکتها حاوی مبلغ و فهرست پولهای است که امریکائها به بعضی اشخاص داده اند. پاکت سوم مربوط به اسناد خانه سدان و گونیهای اداره اطلاعات و استخدام شرکت سابق نفت می باشد. ادعا می شد در این پاکت اسامی جاسوسان و عمال انگلیس قید شده است. گفته می شد پاکت چهارم حاوی اسناد متفرقه است که ضمن آن به اقدامات میدلتن کاردار سابق سفارت انگلیس در مورد ساقط کردن حکومت چندروزه قوام السلطنه اشاره شده و پاکت پنجم مربوط به بازنشستگی افسران ارتش و قتل رئیس شهربانی است: «هرگاه از آقای دکتر بقائی سلب مصونیت نشود و کار به محاکمه نرسد از این اسناد ابداً استفاده نخواهد شد.»^(۱) می بینیم که این پاکتهای ادعائی به منظور بهره برداری سیاسی و در راستای جنگی روانی مورد توجه واقع شده اند تا در درجه نخست نشان دهند مصدق که اینهمه از قتل افشارطوس عصبانی است و دستور پیگیری کسانی مثل بقائی را می دهد، خود چند ترور را تصویب

ص: ۲۷۲

۱- ۱. خواندنیها، سال سیزدهم، ش ۷۲، نهم خرداد ۱۳۳۲، ص ۲، به نقل از روزنامه واهمه. شاید لازم به گفتن باشد که این پاکتها همانهایی است که مدتی هیاهوهای هم در رسانه های داخلی چند ماه قبل به وجود آورد، ملاحظه می کنیم که اسناد ادعائی، همه در شرایطی خاص و با انگیزه ای خاص مطرح شده اند و در اصالت آنها تردید جدی وجود دارد.

کرده است، اما گفته نشد این ترورها کدام هستند؟ در درجه دوم هدف نشان دادن وابستگی رجال و شخصیت‌های مهم کشور به انگلستان بوده است بر طبق اسناد ادعائی خانه سدان؛ موضوعی که پیشتر در همین کتاب به شکلی مستدل اصالت آن را مورد تردید قرار دادیم. سوم اینکه بقائی با این اسناد ادعائی می‌خواست نشان دهد برخی از طرفداران مصدق از امریکا پول دریافت کرده‌اند و چندان رجال مورد اطمینانی هم نیستند، اما هرگز گفته نشد اینان چه کسانی‌اند؟ چهارم اینکه او حتی سابقه خود در موضوع ساقط کردن قوام را هم نادیده گرفت و به عبارتی تهدید کرد اگر مصونیت پارلمانی اش را سلب کنند، نشان خواهد داد میدلتون در سقوط قوام نقش داشته است. این البته سخنی است قابل بررسی، همانطور که ما پیشتر در حاشیه حوادث سی ام تیر ۱۳۳۱ به آن اشاره کردیم، اما نکته این است که حداقل بقائی نباید چنین چیزی را طرح می‌کرد، زیرا وی خود یکی از دست‌اندرکاران آن ماجرا بود و نباید این توهم را به وجود می‌آورد که کسانی مثل او آلت فعل میدلتون بوده‌اند. پنجمین مسئله هم راجع است به قتل افشارطوس، به واقع در همان زمان هم رازی در مورد قتل افشارطوس وجود نداشت و معلوم بود که دسیسه از کجا آب می‌خورده است. از همه اینها گذشته، اگر به واقع مصدق و تیم همراهانش مأموران قدرتهای خارجی یا قاتلان حرفه‌ای یا شریک جرم تبهکاران بودند، چرا بقائی مستندات خود را به افکار عمومی ارائه نداد و انتشار آنها را در صورتی روا دانست که از او سلب مصونیت پارلمانی نمایند؟ آیا بقائی هراس داشت مصونیت او را لغو و بازداشتش نمایند که به چنین تهدیداتی دست می‌زد؟ اصلاً چرا وقتی مجلس هفدهم به دستور مصدق و بر اساس رفراندومی که بقائی با آن مخالف بود منحل شد و شخص وی دستگیر گردید، اسناد مزبور در اختیار مطبوعات و افکار عمومی قرار داده نشدند؟ همه اینها نشان می‌داد اخباری از آن سنخ که بالاتر شرح دادیم، چیزی بیش از افسانه پردازی نبوده است.

در ایامی که بقایای جلسات مجلس را مختل می کرد فراکسیون نهضت ملی پس از تشکیل میتینگ بزرگ در میدان بهارستان، آیت الله کاشانی را از ریاست مجلس عزل کرد و دکتر معظمی را به جای او نشانند. اما شب ۲۳ تیرماه ۱۳۳۲ فراکسیون نهضت ملی به طور دسته جمعی از مجلس استعفا دادند. علت این بود که اینان می خواستند مجلس را از اکثریت بیندازند و به اصطلاح پارلمانی آبستراکسیون نمایند تا مخالفین نهضت ملی نتوانند لوایح مورد نظر خود را تصویب کنند. مجلس عملاً تعطیل شده بود. در همین ایام سازمان اطلاعاتی و مخفی حزب زحمتکشان با انتشار اعلامیه های رعب انگیز به تشنج دامن می زد. نخستین اعلامیه در بیستم خردادماه سال ۱۳۳۲، درست زمانی که خطیبی در زندان به سر می برد، منتشر شد:

هم میهنان، برادران و خواهران

همنوعان شما یعنی بینوایان برای نجات مشروطیت و طرفداری از قانون اساسی و از بین بردن فاصله طبقاتی و اصلاحات اساسی و فوری و نابود ساختن عمال بیگانگان و خاتمه دادن به کارشکنی های بیشمار حکومت های طومار ساز و هوچیگر و عوامفریب کمیته ای به نام کمیته مجازات تشکیل داده اند و به زودی از طرف

کمیته مجازات... که توسط بینوایان ساخته شده است در حساسترین نقطه تهران آزمایش کوچکی به عمل خواهد آمد. سپس مبارزه جوانمردانه بینوایان طی اعلامیه ای آغاز خواهد شد. درود فراوان به بینوایان از همه چیز محروم ایران. جمعیت بینوایان - کمیته مجازات. (۱)

این کمیته مجارت یادآور کمیته مجازات دوره نخست وزیری و ثوق الدوله بود که عناصری مثل اسدالله میرزا ابوالفتح زاده و میرزا ابراهیم منشی زاده پدر دکتر داود منشی زاده رهبر حزب فاشیستی سومکا آن را اداره می کردند. در این کمیته هم که با هدف ایجاد جو رعب و خشونت و دامن زدن به هرج و مرج و تمهید مقدمات کودتا شکل گرفته بود، دست های مرموزی که البته بعضاً از سوی بیگانگان هدایت می شدند، دست اندر کار برخی تحولات آن زمان بودند. به یاد داشته باشیم که بحران آفرینی های کمیته مجازات همراه با همسوئی برخی احزاب افراطی و آشوبگر زمینه های لازم برای صعود رضاخان بر تخت سلطنت را هموار ساخت.

در همین ایام اعلامیه های سرپا منافقانه ای از سوی گروهی تحت عنوان «کمیته سری مرگ» منتشر می شد. این اعلامیه ها، چنان که از شعارهای آن بر می آید، از طرف حزب زحمتکشان و سازمانهای مخفی آن پخش می شد. در نسخه ای از آن چنین می خوانیم:

بنام خداوند بخشنده مهربان

درود به روان پاک محمد

اعلامیه شماره (۲) کمیته سری مرگ

وکلای مجلس شورای ملی، روی سخن امروز و دو هفته قبل ما با شما است. در اعلامیه شماره یک که به وسیله روزنامه ملی و با شهامت آرام به نظر شما رسید اطلاع دادیم که مسائل مهمه کشور یعنی استقلال کشور و احترام [به] قانون اساسی مافوق ترین وظایف ملی شما است که باید برای حفظ کشور و قانون اساسی حتماً دکتر محمد مصدق بزرگترین نوکر و جاسوس دستگاه سر الکساندر کادوکاو [کذا] دولت انگلستان را از نخست وزیری برکنار نمائید. شما نه تنها به اخطار ما توجه نکردید بلکه عده [ای] از بیشترین مخلوقات بشری که به نام نماینده در میان شما هستند به جای طرد دکتر محمد مصدق دستها را تا مرفق بالا زده با هوچی گری برای هیپنوتیزم ملت مبادرت به میتینگ آنهم آن میتینگ مفتضح نمودند.

الحال مجدداً به شما سرگشتگان مایل به مقام و زندگی اخطار می کنیم خیانت به ملت ایران در قاموس سربازان فدائی مکتب مقدس ما نتیجه اش مرگ است. حمایت از دکتر محمد مصدق که تر دکتراي خود را بر علیه مذهب اسلام تنظیم کرده و امروز مأمور تغییر رژیم کشور می باشد حکم قیام بر علیه قرآن کریم است. بهراسید از صدای فشننگ های طپانچه های تعلیم یافتگان مکتب مقدس ما؛ زیرا در آن موقع جز خاک و خون، آتش و ناله چیز دیگری مفهوم نمی شود. اگر به خود و خانواده و کسان خود علاقه مند هستید، دستورات صریح و نافذ ما را فوری به مورد اجرا بگذارید. در غیر این صورت مسئول عواقب وخیم خود و کسان شما، خود شما هستید.

-
- ۱-۱. اعلامیه کمیته مجازات، مورخه ۲۰/۳/۱۳۳۲، اسناد سازمان مخفی حزب زحمتکشان، کارتن N _ ۲۳۵، ش: ۱۷ _ ۱۲۳.
- ۱-۲. اعلامیه شماره ۲ کمیته سری مرگ، اسناد سازمان مخفی حزب زحمتکشان، کارتن N _ ۲۳۵، ش: ۱۹ _ ۱۲۳.

سازمان مخفی حزب زحمتکشان شعب خود را در سایر نقاط هم دایر کرده بود. یکی از این شعب در کرمان تأسیس شد که در روز ۲۸ مرداد با همکاری اوباش آن منطقه سرهنگ سخایی رئیس شهربانی کرمان را با وضع فجیعی به قتل رسانید. این کمیته بعدها نیز به فعالیت خود ادامه داد و در اعلامیه هایی که با چاپ ژلاتین منتشر می کرد وعده می داد که «مجازات کمیته ما بیرحمانه و وحشتناک است.»

در یکی از این اعلامیه ها که حتی بعداً در دوره نخست وزیری زاهدی و در آستانه انتخابات مجلس هجدهم منتشر شد آمده بود:

همشهریان عزیز! کمیته مجازات برای اجرای آمال و آرزوهای شما، برای مبارزه با وکلای خائن دولتی و بالاخره برای نابودی غارتگران حقوق شما تشکیل شده است. کمیته مجازات در عین اینکه به مرام و ایدئولوژی حزب زحمتکشان علاقمند بوده و به دکتر مظفر بقایی کرمانی احترام می گذارد، اولین شرط عضویت خود را عدم عضویت در احزاب و دسته های سیاسی دیگر و بعد از آن حاضر بودن برای نوشیدن شربت پرافتخار شهادت قرار داده است... (۱)

در اعلامیه خاطر نشان شده بود کمیته «به منظور مبارزه با خائنین و به درک فرستادن آنان از کشته شدن هم هراس» ندارد. آنگاه مخالفین خود را تهدید کرده بود که «به شدت مجازات» خواهند شد.

به این شکل هر چه زمان بیشتر می گذشت، بر دامنه بحرانها و تشنجات خیابانی و ارباب افزوده می شد. امنیت از کشور و به ویژه تهران رخت بر بسته بود، اوباش با گسترش جو وحشت مردم را ناامید ساخته و آنها را مستعد پذیرش شرایطی کرده بودند که طبق آن باید از آرمانهای نهضت ملی چشم می پوشیدند، همانطور که با گسترش دامنه رعب در حین و بعد از مشروطه مردم را از این نظام سیاسی بیزار نموده بودند، به طوری که مشروطه خواه مساوی با آشوب طلب تلقی می شد. این بار هم در آستانه کودتای ۲۸ مرداد، به طور مشخص سازمان نظامی حزب زحمتکشان در راستای تحقق سیاست های دولت های آیزنهاور و چرچیل جهت سرنگونی دولت مصدق آماده شده بود. سرلشکر حسن اخوی همراه با سرلشکر ارفع و سرتیپ دیهیمی، علاوه بر مشارکت

ص: ۲۷۶

در طراحی دقیق و حساب شده کودتا، مهیای عملیات مهم دیگری بودند. بقائی توانسته بود بسیاری از نیروهای اوباش جنوب تهران را متشکل کند. در رأس این اوباش شعبان جعفری معروف به «شعبان بی مخ» قرار داشت.

طبق اسناد موجود، در اوایل دی ماه ۱۳۲۹ «شعبان بی مخ یکی از چاقوکش ها و افراد شرور» تهران به چاپخانه روزنامه شاهد مراجعه کرد و «ضمن ملاقات با دکتر بقایی اظهار نمود... هر کاری شما داشته باشید برای انجام آن تا پای جان ایستادگی خواهم نمود.» در آن زمان بقایی گفته بود روز دیگری به او مراجعه نماید تا با هم صحبت کنند.^(۱) حقیقتاً ارتباط عنصری شرور و هرزه با مردی سیاسی که نمایندگی مجلس را عهده دار بود و نفر دوم نهضت ملی به شمار می رفت، شگفت آور می نمود. لیکن آنگاه که در می یابیم همین مرد سیاسی با ابزار قتل و ترور و ارباب و با تکیه بر همین عناصر شرور نیت سیاسی خود را پیش می برد، از شگفتی ایجاد شده اندکی کاسته خواهد شد. نیروهای شعبان بی مخ با اشاره بقایی و امثال او سرانجام ضربت های مهمی بر پیکر نهضت ملی وارد کردند. ماجرای نهم اسفند و درگیریهای خیابانی نمونه های بارز این ضربات قبل از کودتای ۲۸ مرداد بودند که زمینه استیصال مردم و ناامیدی آنان از روند امور را فراهم نمودند.

پیشتر در همین کتاب از ماجرای قتل احمد دهقان سخن گفتیم، جواد جعفری در کتابی با عنوان گفت و شنفت به صراحت می گوید که مرتضی لنگرانی روزی در خیابان فردوسی تهران به او گفته است طبق دستور خسرو روزبه در جستجوی او بوده اند تا مدرکی بیابند و بتوانند دادرسی حسن جعفری برادر جواد و متهم به قتل احمد دهقان را اعاده کنند، «اما متأسفانه روابط نزدیک شما با دکتر مظفر بقائی به علت اینکه او را از عوامل خطرناک رکن دو می دانیم، عملاً این ارتباط را که ممکن بود مخاطراتی ایجاد کند، غیر ممکن می کرد.»^(۲)

در همین کتاب که متأسفانه اصل آن در دسترس راقم این سطور نیست، جعفری ادامه می دهد که می دانسته بقائی در آن هنگام با گروه کثیری از انشعابیون حزب توده و کسانی دیگر مرتبط است، «علاوه بر اینها بر من مکشوف بود که دکتر بقائی با کمک

ص: ۲۷۷

۱-۱. گزارش دایره تجسس رکن ۲ ارتش، مورخه ۱۰ دی ۱۳۲۹، کارتن ۹۲، ش: ۸۷-۲۱.

۲-۲. بی گناهی که به دار آویخته شد، ص ۳۲۸.

حسین خطیبی و سرهنگ پاکروان (تیمسار پاکروان بعدی) به شاه وانمود کرده است که سازمان مخفی او مرکب از گروه ضربتی است که همه گونه قدرتی را در انجام هر اقدامی به سود مملکت برای مبارزه با کمونیسم حائز است.»^(۱) بقائی «این مرد شگفت انگیز سیاست ایران»^(۲) آن روز به جعفری گفته بود به خطیبی که در وعده گاهی منتظر اوست، باید تلفن بزند. جعفری ادامه می دهد: «بعد از این حرف، چند دقیقه ای اتاق کتابخانه را برای من گذاشت و خودش برای مکالمه محرمانه با حسین خطیبی به اتاق دیگر رفت. اما بعد از بازگشت، مطلب مهمی را که در مذاکره با حسین خطیبی دریافته بود، برای من تعریف کرد و در حالیکه با سرعت برای تعویض لباس و آماده شدن برای رفتن به خارج از منزل به حرکت در آمده بود، گفت: هم اکنون باید بیمارستان شفا یحیائیان را به وسیله عده ای از افراد سازمانی زیر نظر بگیریم، زیرا آنجا حوادثی در جریان است که شاید قسمتی از نقشه ما را در دستگیری سران فراری حزب توده تأمین کند. آن شب دیگر ممکن نشد که من چگونگی جریان آن امر را از دکتر بقائی بیروم؛ لیکن خیلی بعد، روزی دکتر بقائی به من گفت: آن شب موضوع مکالمه محرمانه من با خطیبی این بود که وی به من خبر داد احمد قاسمی عضو کمیته مرکزی حزب توده- که از سران فراری حزب بود- شب گذشته در مخفیگاه خود به علت شدت درد آپاندیست به حالت مرگ افتاده و دکتر مرتضی یزدی به کمک یکی از پزشکان توده ای بیمارستان شفا یحیائیان- که خودش سابقه سمت ریاست آن را داشته است- دست بالا کرده و به طور ناشناس احمد قاسمی را به آن بیمارستان انتقال داده و با تردستی و مهارت عمل کرده است. آقای حسین خطیبی بعد از جریان عمل و گریختن دکتر یزدی به اتفاق بیمار از جریان امر خبر شده؛ اما وقتی در صدد اقدام برآمدیم، کار از کار گذشته و تیرمان به سنگ خورده بود.»^(۳)

به واقع بقایی از همان ایامی که فعالیت سیاسی خود را تشدید کرد، با عده ای از امرای ارتش نیز پیوندی استوار داشت. در حقیقت از آن به بعد دست نامرئی ارفع در بسیاری از عملیات بقایی قابل مشاهده است. همانگونه که در نامه های خطیبی ملاحظه

ص: ۲۷۸

۱- ۱. همان، ص ۳۵۰.

۲- ۲. همان.

۳- ۳. همان، صص ۳۵۰-۳۵۲.

کردیم، حزب زحمتکشان دارای سازمانی نظامی بود که زیر نظر وی و ظاهراً تحت رهبری بقایی عمل می کرد. فعالیت های این سازمان را در سازماندهی عملیات و تشکیل کمیته های ترور تا اندازه ای ملاحظه کردیم و اینک باید خاطر نشان کنیم که این سازمان در حقیقت سالها پیش از کودتا و حتی پیش از تاسیس حزب زحمتکشان دایر شده بود. بقایی در راستای مبارزه علیه رزم آراء، از کمکهای سرلشکر ارفع بهره برداری بسیار می کرد. او به تشکیلات حزب آریا نزدیک شد و به کمک دیهیمی، اخوی و ارفع دلایل و مدارکی برای تحریک بیشتر کمپانیهای نفتی غرب و سیاستمداران مرتبط با آنها علیه دولت ساعد فراهم آورد و در جریده شاهد منتشر کرد.^(۱) مخالف خوانی های بقایی در چارچوب مبارزه غیرعلنی امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی و نیز شرکت های فراملیتی با یکدیگر به منظور تسلط بر نفت ایران معنادار است و تحرکات سیاسی او به این منظور انجام می گرفت که در صفوف نهضت ملی رخنه نماید. همین افراد حزب آریا بخشی از عناصر سازمان نظامی حزب بقایی را تشکیل می دادند که در حساس ترین لحظات تاریخی عمده ترین ضربه خود را بر پیکر نهضت وارد کردند.

بقایی از حربه ترور و ابزار ارباب و وحشت به خوبی سود می جست. اعتقاد به ایجاد رعب یکی از خصایص شخصیتی او به شمار می آمد. مثلاً- مأمور ویژه دایره تجسس اطلاع داد که در شب ۱۴ دی سال ۱۳۲۹ اکبر آذرین متصدی دفتر سازمان نظارت بر آزادی انتخابات گفته است: «به خدا اگر یک نفر پیدا می شد که [ابوالقاسم] فروهر^(۲) را ترور کند دیگر هیچ کس جرئت نخواهد کرد به نفع شرکت نفت صحبت نماید.»^(۳) آذرین یکی از نزدیکان بقایی بود که قبلاً کارمند وزارت دارایی بود و در آن زمان بیکار شده بود.

به هر روی در حوادث منتهی به ۲۵ مرداد سال ۱۳۳۲ روزنامه شاهد در زمره روزنامه هائی بود که احکام جعلی انتصاب زاهدی و عزل مصدق و نیز مصاحبه ساختگی زاهدی را که توسط سیا تدوین

ص: ۲۷۹

-
- ۱-۱. گزارش مورخه ۵ دی ماه ۱۳۲۹ دایره تجسس رکن ۲ ارتش، ش: ۶۵ _ ۲۱.
 - ۲-۲. وزیر دارائی کابینه رزم آراء.
 - ۳-۳. گزارش مورخه ۱۷ دی ماه ۱۳۲۹، دایره تجسس رکن ۲ ارتش، ش: ۷۹ _ ۲۱.

شده بود، چاپ کرد. دکتر دونالد ویلبر مأمور سیا و از عوامل براندازی مصدق که بعدها سندی از سیا را در ارتباط با کودتا تدوین کرد، صراحتاً می نویسد که روزنامه های شاهد، ستاره اسلام، جوانان آسیا، آرام، مرد آسیا، ملت ما، داد و ژورنال دو تهران این احکام و آن مصاحبه جعلی را منتشر نمودند.^(۱) رئیس ستاد ژاندارمری کل کشور سرهنگ ستاد مالک ضمن صدور تلفنگرامی اعلام کرد طبق امریه ستاد ارتش در اجرای مراسم صبحگاهی و شامگاه از ذکر نام شاه خودداری شود،^(۲) در همین روز بقائی دستگیر و بازداشت شد، این بازداشت فقط سه روز طول کشید زیرا روز بیست و هشتم مرداد سال ۱۳۳۲وی آزاد گردید.

در آستانه کودتای ۲۸ مرداد بسیاری از مسائل علنی شده بود. بالاخص بعد از ماجرای قتل افشارطوس ارتباط پیچیده بقایی با شبکه ای از افسران وابسته و باند چاقوکشان به رهبری شعبان بی مخ، امیر موبور و حبیب سیاه علنی تر گردید. انجام فراندوم به منظور انحلال مجلس هفدهم تهدیدی جدی علیه بقایی به شمار می رفت. او گفته بود در صورتی که مجلس منحل شود فعالیت خود را از طریق سازمان مخفی حزب ادامه خواهد داد.^(۳) از آن طرف به محض اینکه نتیجه فراندوم در باب انحلال مجلس منتشر شد آیزنهاور طی مصاحبه ای مطبوعاتی اعلام کرد:

تهدید کمونیست ها نسبت به آسیا برای آمریکا بسیار شوم و نحس است. گمان می کنم امروز صبح در روزنامه ها خوانده اید که مصدق توانست بر پارلمان فائق آید و خود را از آن خلاص سازد. البته مصدق در این اقدام از حزب کمونیست ایران استفاده می برد. تمام این اوضاع آن صفحات برای آمریکا شوم و نحس می باشد. زیرا اگر دنیا این نقاط را از دست بدهد چگونه می تواند امپراتوری ثروتمند

ص: ۲۸۰

Dr. Donald Wilber: Overthrow of Premier Massadeq of Iran, CS Historical Paper, ۱ – ۱

No. ۲۰۸, Written at ۱۹۵۴, Published at October ۱۹۶۹, p. ۶۵

۱۳۷۹ مطابق با اواسط ژوئن ۲۰۰۰ در سایت اینترنتی روزنامه نیویورک تایمز منتشر شد. از این سند سه ترجمه به فارسی موجود است: ترجمه ای توسط دکتر غلامرضا وطن دوست استاد تاریخ دانشگاه شیراز، ترجمه ای از دکتر حمید احمدی استادیار علوم سیاسی دانشگاه تهران و ترجمه ای دیگر که توسط وزارت خارجه منتشر شده و بسیار مغلوپ است. در نسخه وزارت خارجه حتی نام کتاب را «امریکا و تحولات ایران» نهاده اند که این عنوان هیچ ربطی به محتوا و مضمون کتاب ندارد و اصلاً در متن اصلی چنین عنوانی وجود ندارد. برای اطلاع در مورد عملیات سیا جهت سرنگونی مصدق و نقش سرویس اطلاعاتی انگلیس در کودتای ۲۸ مرداد، این سندی است بسیار گویا. نک: اسرار کودتا؛ اسناد محرمانه سیا در باره عملیات سرنگونی دکتر مصدق، ترجمه دکتر حمید احمدی، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۹)

۲-۲. تلفنگرام رئیس ستاد ژاندارمری کل کشور، مورخه ۲۵/۵/۱۳۳۲، ش ۳/۷۵۸.

۳-۳. گزارش مورخه ۱۵/۵/۱۳۳۲، دایره تجسس رکن ۲ ارتش، ش: ۸۹ – ۲.

اندونزی را نگاه دارد. در این صورت ملاحظه می کنید که این راه را در جایی باید مسدود کرد و دیر یا زود بایستی مسدود گردد و ما مصمم به این کار هستیم. (۱)

این تصمیم به زودی محقق شد و کودتای آمریکائی - انگلیسی ۲۸ مرداد به انجام رسید. (۲) در این کودتا نیروهای بقایی در کنار چاقوکشان شعبان بی مخ قرار داشتند و طرفداران وی در شهرستانها نیز به فعالیت مشغول بودند. ناصر بقایی، پسرعموی او در کرمان، نامه ای از طریق منصور رفیع زاده ارسال کرد و در آن از تظاهرات طرفداران بقایی در روز ۲۸ مرداد سخن گفت. (۳) شبکه مخفی حزب زحمتکش در تهران و شهرستانها، همراه با سازمان نظامی حزب، نقش مخربی ایفا کردند که یکی از آنها قتل فجیع سخایی، رئیس شهربانی کرمان، بود. سخن گفتن در باب شبکه پیچیده ای که کودتای بیست و هشتم مرداد را سازماندهی و اجرا کرد، از حوصله این بحث بیرون است و باید البته در جای مناسب خود مورد بحث جدی تری واقع شود، اما در این نکته تردیدی نیست که شبکه نیروهای طرفدار بقائی که از همان آغاز برای به بن بست کشاندن نهضت ملی در تلاش بودند و به اشاره سپهبدی و خطیبی و زهری از انجام کودتا حتی از حدود یک سال پیش تردیدی به خود راه نمی دادند، در این عملیات نقش بسیار مهمی ایفا کردند.

این «خدمات» از نظر شاه دور نماند و بسیاری از کودتاگران از وی نشان افتخار دریافت کردند. در فهرست کسانی که این نشان را اخذ نمودند نام دکتر مظفر بقائی هم دیده می شد. مدتی بعد از کودتا رئیس ستاد ارتش، سرلشکر نادر باتمانقلیچ نامه ای خطاب به بقایی نوشت. در این نامه آمده است:

«جناب آقای دکتر بقایی

به فرمان مطاع شاهانه به پاس فداکاری هایی که در قیام ملی ۲۸ مرداد ابراز داشته اید

ص: ۲۸۱

۱- ۱. باختر امروز، ش ۱۱۶۴، مورخه ۱۳۳۲/۵/۱۵.

۲- ۲. در این کودتا شبکه ای که توسط زینر از دوره جنگ دوم جهانی درست شده بود، نقشی بسیار مهم ایفا کرد. برای آشنائی با دیدگاههای او و لمبتون در مورد تحولات مربوط به نهضت ملی شدن نفت و نقش تحلیل های آنها در سرنگونی مصدق نک: مصدق و کودتا، صص ۱۴۵-۱۷۹؛ این صفحات مقاله ویلیام راجر لوئیس را در بردارد که مواضع محافل گوناگون انگلیس را در برابر نهضت ملی ایران تحلیل می نماید.

۳- ۳. ناصر بقایی به مظفر، مورخه ۱۳۳۲/۶/۱۴، اسناد ناصر بقایی، کارتن ۹۲، ش: ۷۶ - ۲۱.

به اعطاء يك قطعه نشان رستاخيز درجه يك مفتخر مي گرديد.»^(۱) اين بود پاداش بقائي در قبال آنهمه تلاش براي فروپاشي نهضت ملي.

عزيزالله امير رحيمي هم در سي و يكم شهريور ماه نشان درجه يك رستاخيز را دريافت كرد و به فرمان شاه از يكم مهر آن سال به درجه سرهنگ تمامي نائل آمد. يك ماه بعد شاه او را ارتقاء مقام داد:

«با تأييدات خداوند متعال، ما پهلوي شاهنشاه ايران به پاس خدمت و نظر به مراتب لياقت سرهنگ ستاد عزيزالله [امير] رحيمي بنا بر استدعای وزارت دفاع ملي به موجب اين فرمان همایون مشارالیه [را] به آجودانی خود قرین افتخار می نمائیم.»^(۲) اما اميررحيمي اندکی بعد به اشتباه خود پی برد و سپس در بيستم آبان ماه ۱۳۳۵ بدون اطلاع بازنشسته گرديد و حتی ارتقاء درجه پيدا نکرد. يك روز بعد از اعلام حکم بازنشستگی اميررحيمي، وی نامه ای خطاب به رئيس ستاد ارتش نوشت و علت اين عمل ناهنگام را جویا شد. پاسخ چنین بود:

سرکار سرهنگ عزيزالله رحيمي

بازگشت به نامه مورخه ۲۱/۸/۳۵ از بازنشستگی سرکار که جزو افسران منتصب ستاد بزرگ ارتشتاران بوده اید کوچکترین اطلاعی نداشتم و بنا به تقاضای اینجانب نیز نبوده است. پس از تحقیق معلوم شد که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مستقیماً به ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران اوامری صادر فرمودند. رئيس ستاد ارتش _ سرلشکر آریانا.^(۳)

شاید لازم به توضیح باشد که کودتای ۲۸ مرداد با شعار مبارزه علیه کمونیسم طراحی و به نتیجه رسید. تحقیقات جدید نشان می دهد نام رمز عملیات که توسط انگلیسیها به کار گرفته می شد، یعنی واژه TPAJAX، اساساً همین نکته را در بردارد. به روایت گازیوروسکی پیشوند TP نشان دهنده عملیات پنهانی است؛ نیز این دو حرف مخفف حزب توده به زبان انگلیسی است که Tudeh Party است. واژه آژاکس هم اساساً

ص: ۲۸۲

۱-۱. باتمانقیلیچ به بقایی، اسناد رکن دوم ستاد ارتش، کارتن ۹۲، ش: ۷۶ _ ۲۱.

۲-۲. شاه به امير رحيمي، ۳۰/۷/۱۳۳۲، مجموعه نامه های سرهنگ عزيزالله امير رحيمي، کارتن: ۹۶ _ N، ش: ۵۹ _ ۱۱۸.

۳-۳. آریانا به سرهنگ اميررحيمي، مورخه ۲۴/۸/۱۳۳۵، اسناد سرهنگ امير رحيمي، ش: ۵۸ _ ۱۱۸.

نام شایع یک مایع پاک کننده خانگی بوده است، «و بدین ترتیب TPAJAX دلالت بر تلاشی برای پاکسازی ایران از حزب توده داشت.»^(۱)

ص: ۲۸۳

۱- ۱. مصدق و کودتا، به اهتمام مارک گازپوروسکی و مالکوم برن، ترجمه دکتر علی مرشدی زاده، (تهران: قصیده سرا، ۱۳۸۴)، ص ۳۷۰. تأکید بر واژه پاکسازی از گازپوروسکی است.

دولت زاهدی و آرزوهای بر باد رفته

بقایای که دولت فضل الله زاهدی را انتقالی می پنداشت و صعود خود به قدرت را قطعی می انگاشت به زودی متوجه شد که این نظامی کهنه کار حاضر به واگذاری سمت نخست وزیری نیست. دولت آمریکا همه گونه حمایت را از دولت زاهدی اعلام کرد و حتی کمک های چند میلیون دلاری به فاصله چند روز بعد از کودتا در اختیار او قرار داد. بدینسان، روند تحولات شکل مطلوب بقایی را نداشت. در همین ایام معلوم شد که ادعای بقایی و دوستانش دال بر اجرای اصول مشروطه سلطنتی که طبق آن شاه هیچ گونه مسئولیت اداری و اجرایی ندارد، بی اساس است.

سپهبدی تأکید می کند که هدف وی و یارانش حفظ «مقام شامخ سلطنت» است و هر آن چیزی که اقتدار شاه را مورد توجه قرار ندهد از نظر آنها مردود است. از نظر وی جرم مصدق آن بود که «اول مجلس سنا را، که پایگاه سلطنت بود، به دست مجلس [شورای ملی] منحل ساخت، سپس به انحلال و تضعیف و هرج و مرج ارتش شاهنشاهی که دومین ضامن بقای سلطنت و فرماندهی کل قوا بود پرداخت. پس از آن با دربار و مستقیماً با مقام شامخ مشروطه ملی طرف شد و کلنچار رفت» (۱) و به همین دلایل آنها به سرنگونی او اقدام کردند. این تذکرات هشداری به زاهدی بود و نتیجه طبیعی آن اینکه طرفداران بقایی به هیچوجه من الوجوه به تضعیف نهاد مطلقه سلطنت رضا نخواهند داد.

واژه هائی که بقائی در تبریک سالروز تولد شاه در چهارم آبان ماه سال ۱۳۳۲ بر زبان

ص: ۲۸۵

۱- ۱. سپهبدی به زاهدی، بی تا، مجموعه اسناد دکتر عیسی سپهبدی، کارتن ۱۶۸ _ N، ش: ۸۹ _ ۱۲۲.

آورد و پاسخ شاه خود گواهی است بر این مدعا که بقائی سلطنت محمدرضاشاه پهلوی را مصون از هرگونه تعرضی می دانست. این مراسم در همان سال ۱۳۳۲ انجام شد و در آن بقائی به نمایندگی از سوی نمایندگان مجلس هفدهم به شاه سالروز تولدش را تبریک گفت و خاطر نشان کرد: « باید عرضه بدارم که این عید برای دو میلاد است، یکی میلاد اعلیحضرت و دیگری میلاد کشور که در اثر این پیشامد مهلک (۱) از خطر گذشت و ما همه از جریان گذشته عبرت گرفته و امیدواریم تحت توجهات ذات شاهانه اوضاع کشور روز به روز بهبود یابد.» (۲) شاه هم از بقائی تشکر کرد و ابراز خوشوقتی نمود که در یک « مجمع آزادی » که امتحان خود را هم داده اند صحبت می کند و از نعمت آزادی در ایران آن روز یاد کرد. نیز شاه ابراز امیدواری نمود که با حفظ قانون اساسی حداقل معیشت برای مردم مهیا شود. (۳) با این وصف رفتار بقائی در برابر دوست دیرینه اش یعنی زاهدی به گونه ای دیگر بود. بقائی بار دیگر خود را سپر بلائی شاه کرد تا افکار توده های مردم را که به شدت از کودتای بیست و هشتم مرداد و بحث برقراری رابطه با انگلستان یکه خورده بودند، به جایی دیگر منحرف نماید و طبق معمول بار گناهان را به دوش کسی دیگر بیفکند.

در دوره زاهدی شاید حزب زحمتکشان و دستگاہ رهبری آن در این اندیشه بودند که بقائی بعد از این ماجرا به نخست وزیری خواهد رسید، اما نتیجه چیز دیگری شد و آن هم نخست وزیری فضل الله زاهدی بود که بیشتر مورد اعتماد غرب بود. اندکی بعد بقائی مخالفت خود را با زاهدی علنی ساخت، مخالفت بقائی با زاهدی البته علت دیگری نیز داشت؛ معلوم شد شاه به نخست وزیری وی رضایت ندارد و از این می ترسد که تجربه دوره رزم آراء بار دیگر تکرار شود. بقائی به این امر متشبث شد که سیاست اصولی او همیشه مخالفت با نخست وزیری نظامیان بوده است، به همین دلیل وی با زاهدی نیز مخالفت خواهد کرد و اعلام داشت که با او نیز مثل مورد رزم آراء مقابله خواهد نمود. بقائی بر این باور بود که نخست وزیری زاهدی از زمان صدور فرمان آن توسط شاه تا مقطع پیروزی کودتا قابل قبول است، اما ادامه کار وی پذیرفتنی نیست. از دیگر علل مخالفت بقائی با زاهدی این بود که نخست وزیر اعلام کرده بود مقدمات انتخابات مجلس هیجدهم را برگزار می کند، بقائی بر این باور بود که انحلال مجلس هفدهم به دست مصدق خلاف قانون بوده و چون دوره مجلس در آن زمان خاتمه نیافته بود، باید این مجلس باز هم به کار خود ادامه دهد تا مهلت قانونی آن به سررسد و سپس انتخابات مجدد برگزار شود. اما علت مهم تر دیگری نیز در بین بود و آنهم برقراری ارتباط ایران و انگلیس قبل از خاتمه نهائی کار نفت بود.

ص: ۲۸۶

۱-۱. یعنی دوره نخست وزیری مصدق.

۲-۲. کیهان، ش ۳۱۱۹، پنجم آبان ۱۳۳۲.

۳-۳. همان.

روز سه شنبه ۲۸ مهرماه سال ۱۳۳۲ یعنی درست دو ماه بعد از کودتا، آنتونی ایدن وزیر امور خارجه انگلیس طی نطقی در مجلس عوام این کشور تمایل خود و کشورش را به برقراری روابط سیاسی با ایران اعلام کرد؛ وزیر مختار سویس یعنی حافظ منافع بریتانیا در ایران در دوره قطع روابط دو کشور؛ در تهران اعلامیه دولت انگلیس در این ارتباط را در اختیار زاهدی قرار داد و وی نیز در پاسخ بیانیه ای منتشر کرد و آنرا در جراید تهران منتشر نمود. اعلام شد که از نظر دولت ایران بین دولت و ملت ایران و انگلیس کدورت اساسی وجود ندارد که نتوان به رفع آن همت گماشت و تنها انتظار ایران این است که برای حل اختلافات در مسئله نفت قوانین مصوبه ایران، یعنی اصل ملی شدن نفت محترم شمرده و اصل حیثیت ملی ایران در نظر گرفته شود و عدالت و انصاف در رفع اختلافات مورد توجه جدی قرار گیرد. در همین زمینه بود که حزب زحمتکشان جزوه ای منتشر کرد و دیدگاههای خود را برای مردم بیان داشت. در این جزوه قطع روابط ایران و انگلستان به دلیل رفتار خصمانه انگلیس دانسته شد، رفتاری که از سوی این کشور در برابر ایران اعمال می شد و مسئله نفت نیز به این مسائل افزوده شده بود. گفته شد که این قطع ارتباط فقط به دلیل مسئله نفت نبوده است، به همین دلیل تا وقتی زمینه های اساسی حل اختلافات به وجود نیامده است، برقراری روابط مسئله ای خصمانه تلقی می شود. این رفتاری ناشایست خواهد بود که ملت ایران تسلیم آن نخواهد شد. خواسته شد دولت انگلستان به سیاست های خود در برابر ایران با تجدید نظر برخورد نماید و به طور عملی نشان دهد فصل نویی در روابط دوجانبه گشوده شده است. احترام به قوانین کشور ایران و تضمین دادن دولت زاهدی برای این

منظور، از مهم ترین شروط برقراری مجدد روابط به شمار آمد. ایدن در نطق خود گفته بود باید موقعیت و موفقیت شرکت نفت انگلیس و ایران حفظ شود،^(۱) به همین دلیل حزب و در واقع بقائی بر آشفت که: اول پیاله بعد بدمستی، حال چگونه است که پیش از برقراری رابطه؛ دولت انگلیس شرط و شروط تعیین می کند؟

حزب تذکر داد که میدلتون کاردار سفارت انگلستان در ایران در یازدهم مردادماه سال ۱۳۳۰ مطابق با سوّم اگوست ۱۹۵۱ اطلاع داده بود دولت انگلیس اصل ملی شدن صنعت نفت را در ایران پذیرفته است و هیچ قید و شرطی نیز در آن نگنجانیده بود، این واقعیت در ۲۲ مهر سال ۱۳۳۱ برابر با چهاردهم اکتبر ۱۹۵۲ توسط خود ایدن مورد توجه قرار گرفته و بر آن تأکید شده است. بنابر این ملت ایران راضی نیست حتی به اندازه یک سر سوزن از آن چه تاکنون به دست آورده است عقب نشینی کند. مسئله فروش نفت باید برطبق قوانین مصوب دولت ایران حل و فصل شود و آنگاه امکان برقراری رابطه مجدد وجود خواهد داشت. در بیانیه حزب آمده بود:

نخست وزیر سابق ایران دکتر مصدق السلطنه اکنون تحت محاکمه است؛ در بحبوحه قدرت او در همین روزنامه شاهد ما نوشتیم که جناب دکتر مصدق السلطنه به نهضت ملی ایران خیانت کرد و با دلایل زیاد خیانت او را ثابت کردیم، بعد از آن هم مرتکب جنایاتی شد و بالاخره هم با زیر پا گذاشتن فرمان ملوکانه علیه سلطنت مشروطه ایران قیام کرد، آن هم قیام مسلحانه و به همین جرم اکنون تحت تعقیب است و ما خواهان تعقیب او هستیم.^(۲)

در ادامه این بیانیه آمده بود با اینحال مصدق به کشور خدمت هم کرده است، نوشته شد تا وقتی مصدق به ملت ایران تکیه داشت و طبق خواسته های آنان عمل می کرد مصدر خدمات بزرگی شد و یکی از خدماتش همین قطع رابطه ایران و انگلستان بود.^(۳) در بیانیه حزب زحمتکشان و در واقع بقائی آمده بود مصدق بیش از همه به حزب زحمتکشان ضربه زد و «اگر تفضل الهی ضمن موفقیت قیام ۲۸ مرداد ما را از چنگال او نجات نداده بود روز جمعه سی ام همان مرداد پس از محاکمه صحرائی قلبی مانند

ص: ۲۸۸

۱- ۱. کیهان ، پنجشنبه پنجم آذرماه ۱۳۳۲، متن اظهارات دیروز ایدن در باره ایران.

۲- ۲. حزب زحمتکشان ملت ایران ومسئله برقراری رابطه با انگلستان، تهران، نشریه شاهد، (۱۳۳۲)، ص ۹.

۳- ۳. همان، ص ۱۰.

جنایتکاران به دار آویخته شده بودیم.» در ادامه، حملات شدیدالحنی علیه زاهدی انجام گردید. اعلام شد روزنامه های متعلق از خیانت‌های بیست و هشت ماهه دکتر مصدق سخن به میان می آورند و این را فراموش می کنند اگر مصدق خدمت یا خیانت کرده بود، در نصف این مدت زاهدی همکار او بوده است: «اگر دکتر مصدق بایستی برای تمام دوران زمامداری خود محاکمه شود سپهبد زاهدی هم باید روی نیمکت مجرمین پهلوی او بنشیند.»^(۱) بقائی ضمن حمله به مطبوعات طرفدار برقراری رابطه سیاسی با انگلیس و نیز به مفسرین رادیو تهران حمله کرد و گفت مصدق مجرم است و باید مجازات شود، اما نه ملت ایران و نه تاریخ هیچگاه خدمات او را هم فراموش نخواهند کرد و تجدید روابط با دولت انگلستان هم نه با نطق‌های جناب مستر ایدن و نه با فراموشانیدن خدمات دکتر مصدق میسر نخواهد بود.^(۲) جالب این است که بقائی، زاهدی را شریک به قول او جنایت‌های مصدق می داند زیرا در نصف دوره نخست وزیری مصدق، همکار او بوده است. اما واقعیت این است که زاهدی بیشتر با بقائی محشور بود تا مصدق، از زمان تشکیل جبهه ملی گرفته تا ماجرای تشنجات خیابانی، از نهم اسفند ماه ۱۳۳۱ گرفته تا کودتای بیست و هشتم مرداد.

به هر حال از سوی دیگر علی زهری مدیر روزنامه شاهد و نزدیکترین یار دکتر بقائی هم ضمن صدور بیانیه ای اعلام کرد ملت ایران از انگلیس و سیاست انگلیس تنفر شدید دارد. او مناسبات یکصد ساله اخیر را نشان دهنده این معنا دانست که دروغ و تزویر و ریا مقتضای سیاست انگلیس است و اظهارات ایدن هم نشاندهنده دروغ گوئی اوست و می خواهد نهضت ملت ایران را خفه کند.^(۳) زهری خاطر نشان کرد ایدن گفته است دولت محافظه کار چرچیل و دولت کارگری کلمنت اتلی هیچ کدام قانونی بودن عمل مصدق را تأیید نکرده بودند و دولت انگلیس موظف است موقعیت شرکت نفت را حفظ کند. این است راز و رمز مخالفت بقائی و زهری با تجدید روابط با انگلستان. به واقع آنها بر این باور بودند نباید انحصار نفتی شرکت سابق تجدید شود و اجرای طرح کنسرسیوم را که مورد حمایت آشکار بقائی قرار داشت، و عباس مزدا هم البته آن

ص: ۲۸۹

۱-۱. همان، ص ۱۱.

۲-۲. همان، ص ۱۲.

۳-۳. تو گوئی با کودتای ۲۸ مرداد هنوز از نهضت رمقی باقی مانده بود.

را تدوین ساخته بود، خواستار بودند. این موضع البته مورد پذیرش شرکت‌های فراملیتی بود که در دوره همین زاهدی با تشکیل کنسرسیوم به حدود پنجاه سال سلطه انحصاری شرکت نفت انگلیس و ایران خاتمه دادند.^(۱)

قبل از این حادثه زهری به ایدن که خواستار بازگشت انحصار نفتی شرکت سابق بود، پاسخ داد: «انحصار فروش نفت ایران به هیچ کس داده نخواهد شد»، یعنی این که ایران حاضر به پذیرش اعاده قدرت شرکت سابق نفت نیست و دعاوی نیز باید در دادگاه بین‌المللی لاهه حل و فصل شود. و اما: «ما از نقش امریکا در این میان اطلاع کامل و درستی نداریم. آیا امریکا می‌داند که نتیجه وساطتش در این مورد ممکن است آخرین توجه و امیدی را که هنوز در ایران نسبت به ملت امریکا وجود دارد، به کلی زایل سازد؟»^(۲) جوهر بیانیه حزب که در واقع دو بیانیه به قلم بقائی و زهری بود این است که باید بین عملکرد مصدق قبل و بعد از سی تیر ۱۳۳۱ تمایز قائل شد، در غیر این صورت اصل ملی شدن نفت مورد سؤال واقع می‌شود و مشروعیت آن از بین می‌رود. در مذاکره با دولت انگلیس هم باید خاطر نشان شود که دولت ایران دیگر حاضر نیست انحصار نفتی شرکت سابق را قبول نماید و انتقاد به زاهدی نیز این بود که چرا برای برقراری روابط شرط و شروطی قائل نشده است.

ص: ۲۹۰

۱-۱. شاید لازم به گفتن باشد که طرح اولیه کنسرسیوم هم از آن سر ویلیام فریزر رئیس مستبد شرکت نفت انگلیس و ایران بود که حاضر نبود حتی با مقامات ایرانی و یا امریکائی بر سر مسئله نفت ایران گفتگو کند و به دلیل سخت‌سریهای خود مورد انتقاد مقامات اطلاعاتی بریتانیا از جمله خانم نانسی لمبتون قرار داشت. فریزر که لرد استراتالموند Lord Strathalmond لقب داشت در سال ۱۳۳۵ بازنشسته شد و از نظر مقامات انگلیسی این افتخار را داشت که کنسرسیوم نفتی ایران را به سال ۱۳۳۳ سازماندهی کند و به این شکل بخشی از اشتباهات خود را در دوران ریاست بر شرکت جبران نماید. روزنامه تایمز به مناسبت مرگ او در دوم آوریل سال ۱۹۷۰ مطلبی منتشر کرد و نوشت در کنسرسیوم بین‌المللی چهل درصد سهام از آن شرکت نفت انگلیس و ایران شد که اینک ملی شده بود. با تأسیس کنسرسیوم، شرکت بابت زیانهای که متحمل شده بود، خسارت دریافت کرد. تایمز به صراحت نوشت طرح کنسرسیوم به ابتکار و تدبیر فریزر شکل گرفت و عمدتاً با تلاشهای وی بود که منافع شرکت سابق به نحوی احیاء شد. پس طرح کنسرسیوم نه تنها مورد حمایت شرکت سابق، بلکه به طراحی مدیر سابق آن انجام شد، حداقل این که فریزر طرح کنسرسیوم را در راستای منافع آن شرکت پیش برد.

۲-۲. همان، صص ۱۶-۱۷.

در واقع صورت مسئله به این شکل بود که بعد از نطق ایدن، زاهدی مسئله برقراری روابط با انگلیس را با عده ای از رجال و سیاستمداران مطرح کرد، در این جلسه بقائی و زهری هر دو حضور داشتند، با این وصف تحلیل رفتار بقائی و دوستش باید بر چه اساسی صورت گیرد؟ بیهوده نبود که اعلامیه بقائی و زهری بازتاب غریبی در بین کسانی داشت که با آنها آشنا بودند، اینان در شگفت بودند که بقائی که در آن جلسه به این مسئله اعتراضی نکرده بود، امروز چرا با این امر مخالفت می کرد؟ در تاریخ ۲۱ آذرماه سال ۱۳۳۲ متعاقب مخالفت های بقائی و حزب زحمتکشان با زاهدی فردی به نام کامران کامکار نامه ای به وی نوشت. کامکار توضیح داد نمی تواند مبارزه حزب علیه زاهدی را درک کند و مسائلی وجود دارد که قادر به حل آن ها نیست از جمله این که بقائی و زهری و دوستان حزبی آن ها روز ۲۸ مرداد را قیام ملی مردم تهران علیه دولت زورگویی مصدق دانسته اند در حالی که در رادیوی دولتی نیز تا دو سه روز بعد از آن واقعه، ماجرای بیست و هشتم مرداد را قیام سربازان و افسران و درجه داران می نامیدند و رادیو «بعداً شاید در اثر تلقین امثال حضرتعالی لحن خود را عوض کرد.» (۱) کامکار و دوستانش از طرفداران حزب بودند به همین دلیل در راه این حزب تلاش های زیادی کردند، پس حق خود می دانستند از دستگاه رهبری پرسند و از بقائی به شرافتش و به قید سوگند بخواهند که آیا واقعاً در بین کسانی که بیست و هشتم مرداد را آفریدند، امکان دارد بتوان صد تن پیدا کرد که بدون در نظر گرفتن منافع شخصی در آن دخالت کرده باشند؟ و بالاتر این که «اگر چنین فردی وجود داشت آیا دولت امریکا، هندرسون و وارن (۲) و دیگر عمال امپریالیسم در این قیام ملی (!) (۳) دخالتی داشتند یا خیر؟ و اگر چنان که روز ۲۸ مرداد مردم واقعی تهران قیام کردند چرا نتیجه آن باز شدن غیر قانونی سنا، بازگشت رجال پوسیده انتلیجنت سرویس [کذا] و به قول شما سناتورهای کمپانی بود» و چرا نتیجه این قیام تجدید رابطه با انگلیس بود؟ کامکار نوشت حزب زحمتکشان و شخص بقائی از بدو معرفی کابینه زاهدی به آن حمله می کنند، اما سؤال این است آیا رئیس دولت ایران چرچیل و آیزنهاور است یا نمایندگان آنها در ایران قدرت را به دست گرفته اند و اگر شق دوم صحیح است چرا

ص: ۲۹۱

۱- ۱. کامکار به بقائی، مورخه ۲۱ آذرماه ۱۳۳۲، ص ۱، ش ۴۵/۷۵۸.

۲- ۲. رئیس اداره اصل چهار ترومن در ایران.

۳- ۳. علامت تعجب در اصل سند است.

علت را که امریکا و انگلیس است رها کرده اند و به معلول چسبیده اند؟ از طرفی دولت زاهدی به باور کامکار به توصیه ایدن معرفی شده است و باید دید از سوی رجال ایرانی مراتب لیاقت او تأیید شده است یا نه، اگر نه چرا عامل اصلی معرفی زاهدی را مورد حمله قرار نمی دهند و به وی حمله می برند؟ نویسنده ذکری از عامل اصلی معرفی کابینه زاهدی یعنی شاه به میان نیاورده است و به جای نام وی نقطه چین گذاشته است. کامکار در عین حال یادآوری کرد که به قول روزنامه شاهد در جلسه محرمانه زاهدی با رجال کشور، بقائی گفته است به زاهدی علاقه دارد و بعد پرسیده شد « آیا برقرارکننده روابط با انگلیس که به فرمایش خودتان تسلیم بدون قید و شرط و بی شرمانه می باشد قابل احترام و محبت است؟! » (۱)

خاطر نشان شد بقائی گفته است مصدق تا قبل از سی تیر منشاء خدمات مهمی برای ایران بود، مصدق اکنون در حال محاکمه است به این دلیل که فرامین شاه را اجرا نکرده است، حال با توجه به این که در تاریخ معاصر ایران هیچ نخست وزیری خدمت نکرده و همه خیانت کرده اند، چرا بقائی به پاس خدمات مصدق از او دفاع نمی کند: «چرا در برابر دادگاه سکوت می کنید و حتی دادستان قلابی و بیسواد ارتش (۲) را [علیه مصدق] راهنمایی می نمائید؟» (۳) پرسیده شد چرا بقائی در برابر حملات مطبوعات به مصدق سکوت می کند: «آیا غیر از این است که می خواهید روزنامه ها آزاد نباشند و نتوانند به این عدم آزادی اعتراض کنند و فقط شما به آن معترض باشید و برای خودتان وجه (۴) بتراشید ولی با این روش که درپیش گرفته اید فقط باید گفت آرزو بر جوانان عیب نیست.» (۵)

کامکار در آن ایام دانشجوی دانشگاه تهران بود به همین دلیل یادآوری کرد «چند روز است که جناب مستطاب اجل اکرم آقای ریچارد نیکسون معاون محترم و معزز رئیس بزرگوار جمهوری امریکا به تهران نزول اجلال فرموده اند» و ادامه داد که روزنامه شاهد نوشته است توده ایها برای انحراف اذهان از رابطه با انگلیس این موضوع را بزرگ کرده اند. او نوشت در درجه نخست مخالف با کمونیسم، حزب توده و گردانندگان آن

ص: ۲۹۲

۱-۱. همان، ص ۴.

۲-۲. منظور سپهبد حسین آزموده است.

۳-۳. همان، ص ۶.

۴-۴. یعنی وجهه.

۵-۵. همان، ص ۷.

است و همیشه علیه آن مبارزه کرده است و با اعلامیه های حزب توده علیه نیکسون مخالف است، اما یک چیز است که نمی توان آن را نادیده گرفت «و آن این است که آقای نیکسون فقط برای احوالپرسی از شاه و زاهدی به ایران نیامده است بلکه این مسافرت دنباله تجدید روابط است و قطعاً با سازمان دفاعی خاورمیانه [سنتو] مربوط است و گرنه معقول نبود که وزیر خارجه آمریکا تمام خاورمیانه را بگردد و به ایران نیاید ولی معاون رئیس جمهور از خاور دور یعنی چند صد هزار کیلومتر فاصله خود را به تهران برساند.» (۱) از بقائی انتقاد شد چرا در مورد این مسافرت اظهار عقیده ای نکرده است. در خاتمه نوشته شد اگر این نامه در شاهد چاپ شد و یا این که به آن جوابی داده شد کماکان برای بقائی و حزب او فعالیت خواهد کرد، در غیر این صورت او را از قماش میراشرافی، تقی زاده و امثالهم خواهد دانست و او را قاتل افشارطوس تلقی می کند و خائن به ملت و « نوکر آمریکا و مداح شاه و زاهدی » (۲)؛ سپس از بقائی عذرخواهی شده و بقای عمر او و علی زهری از درگاه خداوند خواسته شد. کامکار ابراز امیدواری کرد قضاوت دانشجویان در مورد وی اشتباه بوده باشد و او خادم ایران باشد و البته « جواب و عدم جواب شما آن را روشن خواهد کرد.» (۳)

پس واقعیت روابط بقائی و زاهدی از نامه یکی از اعضای حزب زحمتکشان معلوم شد، دیدیم حتی اعضای حزب شگفت زده می شدند که بالا-خره موضع بقائی در برابر زاهدی چیست؟ آیا مخالف اوست و یا موافق؟ آنها سؤال می کردند علت اینهمه زیگزآگ زدن در مورد زاهدی چیست؟ واقعیت این است که روابط شخصی بقایی و زاهدی در روزهای نخست کودتا حسنه بود تا آنجا که به هنگام بررسی روابط مجدد ایران و انگلیس، بقایی مورد مشورت زاهدی قرار گرفت:

خیلی فوری است.

جناب آقای دکتر بقایی

برای شور در مسئله مهمی خواهشمندم در تاریخ چهارشنبه ۱۱/۹/۳۲ ساعت ۱۶ (۴)

ص: ۲۹۳

۱-۱. همان، ص ۸.

۲-۲. همان، ص ۹.

۳-۳. همان، ص ۱۰.

بعد از ظهر) در کاخ وزارت امور خارجه حضور بهم رسانید. نخست وزیر، سپهبد زاهدی. (۱)

از فحوای مذاکرات بقائی و زاهدی در مورد بحث روابط ایران و انگلیس اطلاعی در دست نیست، اما آنچه در جراید و نشریات همان زمان منتشر می شد، نشان می داد که بقائی ظاهراً مایل نبوده قبل از حل مسئله نفت این روابط برقرار گردد. آیا بقائی حل مسئله روابط ایران و انگلیس را بهانه ای کرده بود برای حمله به دولت زاهدی که به نظر او باید قدرت را به فردی غیر نظامی واگذار می کرد؟ نقش شاه در این میان چه بود؟ می دانیم که شاه هم از ادامه نخست وزیری زاهدی راضی نبود و البته در دوره تعطیلی مجلسین هم کاری نمی توانست انجام دهد. نقش شرکتهای فراملیتی و کمپانیهای عظیم مخالف استحصال انحصاری نفت ایران توسط شرکت سابق نفت انگلیس و ایران در مخالفت با برقراری این روابط چه می توانست باشد؟ آیا این شرکتهای بیم نداشتند که شرکت سابق بار دیگر انحصار استحصال نفت ایران را به دست گیرد و به این شکل تلاشهای تقریباً چهل ساله آنها برای شکستن این انحصار را بار دیگر نقش بر آب سازد؟

به هر حال ماجرا هر چه بود، فارغ از حوادث پشت پرده خبر تجدید روابط ایران و انگلیس انعکاس نامطلوبی در جامعه داشت. این روابط در شرایطی برقرار می گردید که مسئله نفت هنوز لاینحل مانده بود و بنابراین برقراری روابط مجدد به مفهوم تحکیم مجدد سلطه شرکت نفت سابق انگلیس بر ذخایر نفت ایران به شمار می رفت. دو روز بعد از ملاقات بقائی با زاهدی، یکی از اعضای حزب زحمتکشان به نام و خشوری نامه ای برای بقائی ارسال کرد و متن مصاحبه خود را با یکی از کارمندان منعکس نمود. کارمند مزبور گفت مصدق برای آن بازداشت شده است تا روابط ایران و انگلیس برقرار شود. او مکی و بقائی را عامل سقوط مصدق و روی کار آمدن زاهدی به منظور تمهید مقدمات برای بازگشت انگلیسی ها قلمداد کرد. او مدعی شد بقائی برای اثبات پیوند خود با مردم باید خواهان خروج آمریکایی ها

ص: ۲۹۴

از ایران شود، زیرا «مصدق می خواست با آمریکا مبارزه کند. دکتر بقایی چون تمایلش به آمریکایی ها می باشد با مصدق مخالفت کرد.»^(۱)

در حقیقت بقایی، زاهدی را جانشینی مناسب برای مصدق نمی دانست. پیش از حکومت زاهدی، در جریان قتل افشارطوس و حتی پیش از آن روابط بقایی و زاهدی دوستانه بود و از زمان تحصن زاهدی در مجلس روابط این دو نزدیک تر شد. بقایی هنگامی که به مجلس می رفت همیشه با زاهدی دیدار می کرد و گاه با وی غذا می خورد. در همین ایام شاه نظر بقایی را در مورد زاهدی پرسید و وی از حکومت زاهدی دفاع کرد. اما صعود زاهدی به قدرت نتیجه معکوس بخشید. شاید بقایی انتظار داشت یاران او در مناصب کلیدی قرار گیرند، لیکن چنین نشد. در این ایام بقایی با لوی هندرسون، سفیر آمریکا، دیدار کرد. در این مذاکرات بقایی هشدار داد عوامل انگلیس در تشکیلات آمریکایی ها مثل «اصل چهار» نفوذ کرده اند. وی هم چنین مدعی شد شوروی و انگلیس آشکارا یا غیرآشکارا در امور ایران با یکدیگر همکاری دارند. او کابینه زاهدی را که متشکل از عوامل انگلیس بود مورد سؤال قرار داد. بقایی خاطر نشان کرد زاهدی تظاهر به دوستی با آمریکا می کند اما در حقیقت دست انگلیس از آستین دولت او خارج شده است، بنابراین در اثر سوء سیاستهای او مردم، آمریکا را مسئول اوضاع نابسامان ایران می دانند.

به گفته بقایی مذاکرات از ساعت هفت و نیم بعدازظهر تا حدود نیمه شب طول کشید و شام در کنار سفیر صرف شد. هندرسون با استفاده از یک ضرب المثل فرانسوی گفت: «در موقع عبور از سیلاب اسبهای کالسکه را نمی شود عوض کرد. باید حوصله کرد که اوضاع به مسیر طبیعی بیفتد و به این نکات توجه شود.»^(۲) اینها اظهارات بعدی بقایی است، اما نکته این است که مگر همین چندماه پیش مصدق متهم نشده بود با آمریکا تباخی کرده و برای ادامه حکومت خود روابط با آن کشور را تعمیق خواهد بخشید؟ مگر در آن زمان گفته نمی شد حزب زحمتکش باید علیه این اقدام دست به کار شود؟ حال چگونه بود که بقایی امریکائیان را نصیحت می کرد مواظب زاهدی باشند و بدانند او عامل انجام منویات انگلیسیهاست؟ آیا این نتیجه به دست نمی آید که او و یارانش حتی بحث روابط خارجی را که باعث تحکیم و یا تزلزل دولتی می شد، در موقع مقتضی و برای نیل به اهداف از پیش تعیین شده، به مثابه ابزاری جهت تسویه حساب سیاسی با رقیبان خود به کار می گرفتند و در این راه مصالح بالا-تر ایران را قربانی می ساختند؟ نکته بسیار مهم این است که تمامی این تحولات درست مقارن بود با آذرماه ۱۳۳۲، در این ماه تحولاتی در شرف تکوین بود که خطیبی و بقایی از آن به نفع احسن در راستای اهداف خود بهره برداری کردند.

ص: ۲۹۵

۱- ۲. و خشوری به بقایی، مورخه ۱۳/۹/۱۳۳۲، اسناد مظفر بقایی، ش ۱۵۸۹ _ ۷۳.

۲- ۱. دست نوشته های بقایی، صص ۶۱-۶۲.

در این ایام زمان آستن حوادث تازه ای بود. در درون سفارت آمریکا دودستگی تشدید شد. ملبورن، دبیر سیاسی سفارت آمریکا، از ادامه حیات کابینه زاهدی اعلام ناخرسندی می کرد؛ به یاد آوریم ارتباطهای ملبورن را با گروههای مافیائی و کسانی که هرگونه تقسیم قدرت شاه را به مثابه مقدمه ای جهت نفوذ کمونیسم در ایران ارزیابی می کردند. از آن طرف شایع شده بود ریچارد نیکسون، معاون رئیس جمهوری آمریکا از حزب جمهوریخواه، به زودی وارد ایران می شود. ورود نیکسون زاهدی بر تأیید دولت زاهدی از طرف آمریکا تلقی می شد و این امر خوشایند ملبورن نبود، این نکته ای است فوق العاده مهم که در تحلیل حوادث بعدی باید مورد ارزیابی جدی قرار گیرد. پیش از این تاریخ عده ای از دانشجویان دانشگاه تهران در اعتراض به برقراری زود هنگام روابط سیاسی با انگلستان در اعتصاب به سر می بردند. این اعتصاب تا خبر ورود نیکسون به ایران ادامه یافت. حال حرکت دیگری لازم بود تا دولت زاهدی را واژگون کند. به زودی بهانه های لازم به دست آمد. در این میان بقایی نامه سرگشاده ای خطاب به نیکسون نوشت و از رویه دولت متبوع او در برابر حوادث ایران انتقاد کرد. در اعتصاب دانشجویان کلیه مخالفین دولت زاهدی شرکت داشتند. اسناد و شواهدی در دست است که نشان می دهد دربار و بقایی می کوشیدند از جریانات دانشجویی علیه دولت زاهدی بهره برداری کنند و به این وسیله بی کفایتی او را در حفظ امنیت ایران به آمریکایی ها نشان دهند. حسین خطیبی در این دسیسه نقش اصلی داشت. درست در زمانی که اعتصاب داشت خاتمه می یافت و دانشجویان تصمیم گرفته بودند به سر کلاسهای خود بازگردند، خطیبی در نامه ای به بقایی چنین می نویسد:

قربانت شوم

چند مطلب فوری که لازم است عرض کنم از این قرار است. امروز عصر

ص: ۲۹۶

نمایندگان دانشجویان دانشگاه [تهران] برای اتخاذ تصمیم راجع به ادامه اعتصاب و اعتراض به اقدامات دولت از لحاظ انتظامی و سیاسی جلسه ای منعقد خواهند نمود. مقاله شما به عنوان نامه سرگشاده به نیکسون و نامه به رئیس دانشگاه در استادان و اکثر دانشجویان حسن اثر فوق العاده ای داشته است و به قول یکی دو نفر از نمایندگان دانشجویان ورق به نفع ما برگشته است و همه سواى مسلک و مرام در موضوع مورد اعتراض شما به دانشگاه و دولت هم صدا و هم داستان هستند. ادامه اعتصاب، علیرغم چند تن پلیس که به صورت دانشجو در دانشگاه اظهار وجود می کنند، تصور می کنم ادامه داشته باشد و با نمایندگان آنها قرار شد اگر صلاح به صدور قطعنامه ای از طرف آنها باشد برای درج به شاهد بفرستند. من آنها را به ادامه اعتصاب و اعتراض شدیدتر نسبت به عملیات دولت فعلی تشویق کردم که حتی یک روز سی ام تیر دیگری از نظر رهبری عوام الناس ترتیب دهند. (۱) آنها عقیده داشتند شما تعالیم و دستورات صریح و منجزی به طور مقتضی در شاهد اعلام کنید که تبعیت نمایند. موضوع دیگر پیشتیانی شدید ملبورن و دسته منتسب به او در سفارت آمریکا هستند که از اقدامات شما و مردم می کنند و صاف و ساده با عقیده دولت خودشان در مورد ادامه مشی سیاسی فعلی او در ایران مخالفت دارند و این مطلب خیلی قابل ملاحظه است. (۲) مطلب دیگر شرفیابی اردشیر [زاهدی] از طرف نخست وزیر حضور شاه و تجدید تقاضای پدرش راجع به ایجاد مضایق و اقدامات شدید علیه حزب و ما می باشد که شاه چنین تقاضایی را نپذیرفته و از قرار آنها را تشویق کرده که شما را «راضی» کنند. شاید از این حمایت شاه از رویه شما بشود استنباط کرد که باطناً دلخوشی از شخص زاهدی به جهاتی نداشته باشد با توجه

ص: ۲۹۷

۱-۱. یعنی نارضایتی ها از شاه را به نخست وزیر برگردانند.

۲-۲. این فقره مدعای پیشین ما در مورد ارتباط شبکه ملبورن با گروه بقائی را را به صریحترین وجه ممکن تأیید می کند، برای دریافت اهمیت بحث خوانندگان را به فصل نخست کتاب دو دهه واپسین حکومت پهلوی ارجاع می دهیم. در اینجا همین قدر به اشاره می گوئیم که شاپور ریپورتر مأمور برجسته اطلاعاتی بریتانیا در ایران، در این مقطع تاریخی هم همکار سپهبدی بود در دانشگاه جنگ و هم به عنوان مشاور سیاسی سفارت امریکا با گروه ملبورن جهت سرنگونی مصدق همکاری می کرد و در این زمینه با ارباب جراید طرفدار دربار و غرب، امرای ارتش، اوباش جنوب شهر و احزاب سیاسی مخالف مصدق ارتباط داشت و به آنان رهنمود می داد. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه نک: فصلنامه مطالعات تاریخی، سال اول، ش ۲، بهار ۱۳۸۳، مقاله «ریپورترها و تحولات تاریخ معاصر ایران»، ص ۱۶۴ به بعد.

به اینکه صرف نهار نخست وزیر سه هفته است در حضور شاه ترک شده است، با مطالب دیگری که شنیده ام یا استنباط می کنم من شخصاً عقیده به شدت عمل و اقدامات مثبت تری دارم و مثل اینکه مردم در این بیست و چهار ساعت اخیر فهمیده اند برخلاف سایرین شما مصمم به مبارزه هستید. (۱)

بقائی از طریق خطیبی اعتصاب به حق دانشجویان را سکوتی برای پیشبرد اهداف سیاسی خود و نیز ساقط کردن زاهدی تلقی کرد.

این تحریکات و تشبثات فاجعه دانشگاه تهران را آفرید. روز ورود نیکسون تظاهراتی از طرف دانشجویان دانشگاه تهران سازماندهی شد. در یک طرف دانشجویان و در طرف دیگر پلیس زاهدی صف آرائی کردند. روز ۱۶ آذر ۱۳۳۲ زاهدی برای نشان دادن اینکه در درجه نخست با این تدابیر عرصه را خالی نخواهد کرد و ثانیاً برای اثبات قاطعیت خود در شدت عمل علیه مخالفین واقعی خویش و ایجاد جو امن برای سرمایه گذاری آمریکا و انگلیس و دیگر شرکای غربی در استحصال نفت با تظاهرکنندگان دانشجویان با خشونت رفتار کرد. برای نخستین بار در تاریخ دانشگاه تهران، نیروهای گارد در میان حیرت ناظرین نه تنها وارد محوطه دانشگاه شدند، بلکه سلاح به دست به راهروهای دانشکده فنی سرازیر گردیدند. آنها بی هدف به سوی دانشجویانی که در راهروها ایستاده بودند و یا شعار می دادند، شلیک کردند. به این ترتیب سه دانشجویان به نام های شریعت رضوی، قندچی و بزرگ نیا بی گناه به قتل رسیدند.

ص: ۲۹۸

۱-۱. خطیبی به بقائی، نیمه نخست آذرماه ۱۳۳۲، مجموعه اسناد خطیبی، کارتن ۲۳۵ _ N، ش ۱۲۵ _ ۱۲۳.

اما شانزده آذر هم سقوط زاهدی را در پی نداشت. او اینک با قدرت بیشتری بر اریکه نخست وزیری تکیه زد. در همین ایام در صفوف حزب زحمتکشان رخنه افتاد. گروهی از اعضا که ظاهراً از ماهیت عملیات دستگاه رهبری حزب بی اطلاع بودند رویاروی سیاست های بقایی قرار گرفتند. بار دیگر پس از انشعاب خلیل ملکی از حزب زحمتکشان و تشکیل نیروی سوم، که به دنبال حوادث سی تیر انجام شد، در صفوف حزب رخنه افتاد. در یک طرف وفادارترین نیروها به بقایی قرار داشتند و در طرف دیگر عده ای که سرشناس ترین آنها عباس دیوشلی است. دیوشلی نسبت به مواضع رسمی حزب اعتراضات جدی داشت و حوادث ۲۸ مرداد را مورد تأیید قرار نمی داد. بقایی در سخنرانی که در ۲۹ آذر ۱۳۳۲ یعنی حدود دو هفته بعد از حوادث خونین شانزده آذر در محل حزب ایراد کرد، رویه مخالفین را با استدلال زیر پاسخ گفت:

من متأسفم که بعضی از دوستان من گاهی می گویند اگر آن اوضاع نمی شد و شما با دکتر مصدق مخالفت نمی کردید، چنین اوضاعی پیش نمی آمد. در حالیکه آن دوستان من باید بدانند اگر آن بساط از بین نمی رفت، الا بن اسیر جمهوری دمکراتیک بودیم... آقای دکتر مصدق از سی ام تیرماه پارسال [۱۳۳۱] به بعد تصمیم به تغییر رژیم گرفته بود... (۱)

مخالفت های درون حزب چندان اهمیتی نداشت و شخص بقایی هم آن را به جد نمی گرفت. عناصر تعیین کننده در خارج حزب قرار داشتند. حسین خطیبی از برجسته ترین آنها بود که روابط صمیمانه خود را با دربار حفظ کرده بود. خطیبی بعد از ماجرای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به عنوان مسئول سازمان نظامی حزب زحمتکشان با شاه ارتباط نزدیکی داشت و عزل و نصب های ارتش با نظری انجام می گرفت. بدیهی است نقطه نظرات بقایی از طریق خطیبی به شاه منعکس می شد. نارضایتی شاه از حکومت زاهدی از سویی مبتنی بر اطلاع از نظرات بقایی بود. چنانکه گفتیم، در اسناد خطیبی با اسامی مستعار «قلبی»، «ارباب قلبی» و «ارباب» مواجهیم. با تعمق در نامه های خطیبی می توان دریافت که مراد از «قلبی» اسدالله علم، رابط شاه و خطیبی، و منظور از «ارباب قلبی» و «ارباب» محمدرضا پهلوی است. سند بسیار مهم زیر بیانگر ارتباطات پنهان خطیبی با محمدرضا پهلوی در پس از ۲۸ مرداد است و نیز بیانگر نگرانی شاه از اقتدار زاهدی تا بدان حد که خطیبی وضع او را مشابه دوره رزم آراء و مصدق داند:

ارباب قلبی [محمد رضا پهلوی] روز پنجشنبه گذشته توسط

ص: ۲۹۹

۱-۱. سخنرانی بقایی در حزب زحمتکشان، مورخه ۲۹ آذر ۱۳۳۲، مجموعه اسناد حزب زحمتکشان، کارتن ۱۹۵، ش: ۱۷۵ - ۲۰.

پرویزخان(۱) پیغام داد که همه گونه مساعدت از هر لحاظ می کند. با او تقریباً تماس مرتبی توسط اقتداری حاصل کرده ام و وقتی اطلاع حاصل کرد که حرکت کرده اید فوق العاده نگران شد که چرا احتیاطات فوق العاده از نظر حفظ جان شما نکرده ایم. این اظهار نگرانی به حدی بود که آخرین خیر از ورود شما اصرار داشت در اولین فرصت به او بدهیم و همین کار را هم کردیم. بی نهایت خوشحال شد. در حال حاضر آقای پرویز خان اضطراب و نگرانی زمان سپهد مرحوم [رزم آراء] و دکتر مصدق را دارد و حتی زیر مراقبت شدید است که تماس با او خالی از اشکال نیست...

آمریکایی ها و انگلیسی ها در حال حاضر از زاهدی ناراضی هستند مخصوصاً آمریکایی ها. آقای پرویزخان عقیده چند ماه قبل من را دارد یعنی سرنوشت نابغه عظیم الشان سابق [مصدق] را برای این نابغه لاحق [زاهدی] در یک فرصت خیلی نزدیک پیش بینی می کند. تمام جریانات سیاسی و اوضاع و احوال روز به نفع ما است و انشاءالله موفقیت تام و تمام نصیب ما در آینده نزدیک خواهد شد. برای عدم انتخاب شما به [نخست وزیری] انگلیسی ها خیلی فشار آورده اند ولی تصور نمی کنم جز کمونیست ها دیگران با آنها هم عقیده باشند.(۲)

خطیبی ضمن حفظ ارتباط تشکیلاتی خود با بقایی، سازمان نظامی را هم چنان در کنترل داشت تا بار دیگر در موقع مناسب از آن بهره برداری کند. او اطلاع داد زاهدی مایل است با بقایی حضوری گفتگو کند. مسئولیت مذاکرات به عهده باقر کاظمی گذاشته شد که در مقطعی هم وزیر امور خارجه مصدق بود. خطیبی در پایان اطلاع داد «اوضاع حزب [زحمتکشان] و سازمان [نظامی] خیلی رضایت بخش است و بیش از هر موقع آماده کار است.»(۳)

یکی دیگر از رابطین خطیبی با شاه، سلیمان بهبودی بود.(۴) بهبودی در این زمان ریاست تشریفات دربار را بر عهده داشت. قرار بود خطیبی نتیجه مذاکرات خود و بهبودی را در اختیار شاه قرار دهد و نتیجه را سریعاً گزارش نماید:

روی هم رفته ارباب قلبی [شاه] با اطلاعاتی که از همه جا دارم نظر خیلی خیلی

ص: ۳۰۰

۱-۲. این فرد پرویز یارافشار است که در حوادث منجر به کودتای ۲۸ مرداد نقش بسیار مهمی داشت. او از مرتبترین با زاهدی و البته سرتیپ عباس فرزندگان یکی از عوامل سیا و از نظامیان طراح کودتا بود.

۱-۲. خطیبی به بقایی، مورخه ۲۱/۱۰/۱۳۳۲، مجموعه اسناد خطیبی، کارتن ۲۳۵، ش: ۹۵ _ ۱۲۳.

۲-۳. خطیبی به بقایی، مورخه ۸/۱۱/۱۳۳۲، مجموعه اسناد خطیبی، ش: ۸۶ _ ۱۲۳.

۳-۴. بهبودی یکی از رابطین قدیمی سفارت بریتانیا در دربار پهلوی بود، او در روزهای حساس مرداد ماه سال ۱۳۳۲ عملاً و

علناً به کمک برادران رشیدیان آمد، نک: Donald N. Wilber: Overthrow of Premier Mosaddeq of Iran: November ۱۹۵۳-August ۱۹۵۳, ۱۹۵۴, pp. ۲۳-۲۴.

مساعد به ما دارد و بی میل هم نیست که زاهدی با یک مأموریت درجه سوم از اینجا برود، چون هیچ نظر مساعد نسبت به او ندارد. در بیست روز قبل ضمن شرفیابی دو نفر منجمه [شمس] قنات آبادی گفته است که بقایی مثل کره می ماند... (۱)

در نامه ای دیگر، خطیبی به بقایی که در کرمان بود اطلاع داد با مساعی «اعلیحضرت»، «شاید انشاءالله به زودی برنامه های عمرانی و اقتصادی شروع شود. البته انجام این امور بستگی کامل به مجاهدات ارباب [آمریکا] دارد والا از این دولت کاری ساخته نیست و قراین زیادی حکایت دارد که بعد از انعقاد پیمان نظامی برود...» (۲)

زاهدی می خواست انتخابات مجلس هیجدهم را در اواخر اسفندماه ۱۳۳۲ برگزار کند. بقایی طی اعلامیه ها و نامه های سرگشاده اعلام کرد مثل دوره های ۱۶ و ۱۷ مجلس فعالیت سازمان نظارت بر آزادی انتخابات را آغاز خواهد کرد. زاهدی در تماس با خطیبی «از انتشارات اخیر که به طور مرتب با وسایل گوناگون طبع و نشر می شود، مخصوصاً نامه سرگشاده» بقایی ابراز نارضایتی نمود و از او گله کرد. (۳)

نتیجه انتخابات مقبول بقایی واقع نشد. به همین دلیل او تلاش کرد یک بار دیگر هیاهو به راه اندازد. بقایی در زمره کسانی بود که اعتقاد داشت انحلال مجلس ۱۷ توسط مصدق غیرقانونی بوده و بنابراین باید مجلس سابق احیاء شود تا دوره قانونی آن به اتمام رسد. زاهدی که از طرفند مخالفین مطلع بود و می دانست که اکثریت پارلمانی در دست مخالفین او خواهد بود درصدد برآمد انتخاباتی فرمایشی برگزار کند. تصمیم بقایی به هیاهو در همین راستا بود. و در همین زمان بود که «کمیته مجازات» حزب در کرمان نمایندگان انتخابی آن منطقه را تهدید به قتل کرد. در سخنرانی آتشی که بقایی در کرمان انجام داد مدعی شد دولت تمام راه ها را به روی او بسته است «معدلک برای نجات برادران کرمانی به هزار زحمت» خود را به کرمان رسانیده است. بقایی گفت هدفش از مسافرت آن است «که در این مرحله آخر به دولت نشان دهم که ایران صاحب دارد و نمی گذارم شما ایران را تسلیم

ص: ۳۰۱

۱-۱. خطیبی به بقایی، اسفند ۱۳۳۲، مجموعه اسناد خطیبی، ش: ۸۷ _ ۱۲۳. یعنی چه بقایی مثل کره می ماند؟ یعنی اینکه استقامت لازم را ندارد و به راحتی تحلیل می رود؟ یا اینکه به خودی خود ارزشی ندارد و برای سهولت و تسریع در انجام کارها مناسب است؟

۲-۲. خطیبی به بقایی، ۲۴/۱۲/۱۳۳۲، مجموعه اسناد خطیبی، ش: ۸۸ _ ۱۳۳.

۳-۳. خطیبی به بقایی، ۸/۱۱/۱۳۳۲، مجموعه اسناد خطیبی، ش: ۸۹ _ ۱۳۳.

انگلیس ننماید.» او نگفت اگر از تسلیم ایران در برابر انگلیس دلخور بود، چرا بساط منتهی به کودتای بیست و هشتم مرداد را به راه انداخت. بقائی مردم را دعوت کرد طرفداران زاهدی و مخالفین خودش را از میان بردارند و «مال و جان و زن و بچه آنها و هر کس که حمایت آنها را نماید» حلال خواهد بود. او آشکارا دستور قتل فرماندار و مأمورین شهربانی را صادر کرد و محل دفن آنها را نیز پهلوی قبر سرگرد سخایی معین نمود. عصر روز سخنرانی، بقایی در منزل محمد آگاه یزدی با رؤسای اوباش و چاقوکش ها ملاقات کرد و فرامینی به آنها صادر نمود. او دستور داد اوباش دسته های متعدد ایجاد نمایند و دست به کشتار بزنند.^(۱)

فعالیت های بقایی بدون اشاره خطیبی انجام نمی گرفت. انتخابات مجلس هیجدهم تصدی پست نخست وزیری توسط بقایی را منتفی می ساخت. پس طبیعی بود وی با تمام وجود در راه ناکامی زاهدی بکوشد. خطیبی علاوه بر بقایی با امرای ارتش هم روابط خود را حفظ کرده بود. شبکه ای که وی با آنها همکاری می کرد متشکل از سرلشکر حسن ارفع، سرتیپ حبیب الله دیهیمی، سرتیپ حسن اخوی، سرتیپ ولی الله قره نی و سرلشکر نادر باتمانقلیچ بود که البته حسن پاکروان دوست صمیمی بقایی را هم باید بر این مجموعه افزود. این افراد متنفذترین چهره های اطلاعاتی ارتش پهلوی بودند. دیهیمی در این زمان در واشنگتن به سر می برد. وی در نامه ای به خطیبی مسائل مهمی را مطرح کرد:

جناب آقای خطیبی

قربانت شوم

نامه آن دوست شریف و عزیز با نامه آقای مهندس [کیوانی] مدتی است رسیده. متأسفانه به واسطه چند من خرت و فرط کارهای [بی ارزش] در این هفته اخیر تا به حال موفق به عرض ارادت و جواب نشده بودم. اینک چون بی ادبی بیشتر را جایز نمی دانم کارهایم را به کنار گذاشته و به تصدیع می پردازم.^(۲) از اطلاعاتی که مرقوم فرموده بودید کمال تشکر را دارم و باور نمی فرمائید فقط این دو سه نامه جنابعالی بود که مرا قدری به جریان گذارده، سایرین خیلی امساک می کنند.

ص: ۳۰۲

۱- ۱. نامه عده ای از مردم کرمان به زاهدی، مورخه ۱۸/۳/۱۳۳۳، کارتن ۸۰، ش: ۷۹ _ ۱۹+.

۲- ۲. آیا به کار بردن این عبارات و تعبیر از سوی یکی از فرماندهان عالیرتبه ارتش و رئیس دفتر نظامی شاه، خود بخود نشان از جایگاه رفیع خطیبی در سلسله مراتب نظامی و سیاسی آن زمان نمی دهد؟

خیال می کنم راجع به رفیق مشترکمان [بقایی] تعویق کار کرمان بهترین راه حل باشد. ضمناً در این مجلس شتر گاو پلنگی عدم شرکت ایشان چندان عیبی هم از نظر سیاسی نداشته است و گاهی عدو شود سبب خیر... (۱)

از تغییرات ارتش نوشته بودید. متشکرم ولی مسلم بدانید عرایضی که قبلاً بنده کرده بودم از روی احساسات نبود و من ارتشی ها را بهتر می شناسم. بهر حال فعلاً که دست بنده کوتاه است، ولی جانورانی رفته رفته رخنه پیدا کرده اند که اگر در اطراف آنها تحقیقات بیشتری بفرمائید مرا در عرایض سابقم محق خواهید دانست. از تعویض سرتیپ اخوی خیلی خیلی متأسفم. ولی اطمینان داشته باشید او تلاشی نمی کرد که در آنجا باقی بماند و رویه خشن او هم دلیل عرض بنده است و چون به صندلی خود نمی خواست بچسبد لذا مراعات مفسدین را نمی کرد. البته بنده شش ماه است دور هستم. تا در طهران بودم وضع به قراری بود که عرض کردم.

سرلشکر باتمانقلیچ سرباز خوبی است. به اعلیحضرت علاقمند است. در هیچ دسیسه ای داخل نمی شود. دوام او در پست خود به نفع کشور است. سایرین را که اسم برده بودید، هر دو نفر خطرناک و مضرند و من راجع به سوابق و بستگی های آنها بدبختانه اطلاعات زیادی دارم.

می دانم اشخاص ناجور در دسته اخوی عمل کردند. بعداً خود او هم ملتفت شد ولی موقع را هم در نظر بگیرید. زند کریمی (۲) و غیره را بنده خوب می شناسم و شما کاملاً محق هستید.

راجع به ۱۱۰ دلار از اقدامات جنابعالی متشکرم، ولی متأسفانه گویا نتوانسته اند به نتیجه برسانند. از آقای مهندس (۳) استدعا کردم که سرتیپ قره نی را وادار کند که اقدام جدی بنمایند. (۴) نظر اینجایی ها [آمریکا] هم نسبت به وضع آنجا [ایران] چندان خوب نیست. ولی بایستی [مسئله] نفت حل شود. اینها چاره ای غیر از آن نمی بینند. به نظر بنده موضوعهای خیلی خیلی مهمتر از نفت در پیش داریم و فرصت نبایستی

ص: ۳۰۳

-
- ۱-۱. نقطه چین از دیهیمی است.
 - ۲-۲. سرهنگ زند کریمی جانشین فرمانده تیپ دوم کوهستان بود که با افسران سیا و به پیشنهاد سرلشکر حسن اخوی در کودتای ۲۸ مرداد نقشی بسیار مؤثر داشت.
 - ۳-۳. منظور مهندس کیوانی است.
 - ۴-۴. این اشاره ای است بسیار مهم، کیوانی بعداً به اتهام همکاری با کودتای قره نی دستگیر شد.

فوت شود و همه چیز را نایستی فدای نفت نمود. امیدوارم توانسته باشم موضوع را روشن عرض کنم.

وضع دستگاه یک حسن دارد و آن هماهنگی کاملی است که وجود دارد و مجلس و دولت و همه کاردارها یک رنگند و این بهترین تصفیه از اشخاص غیرهم رنگ می باشد. اگر خدای نخواست باز دکتر [بقایی] نتوانست زمینه [نخست وزیری] فراهم کند، به نظر بنده [دکتر محمد] سجادی بد نیست. سایرین خطرناکند. نوبت ارفع نیز نرسیده و اشتباه می کند.

صمیمانه خواهش دارم هر امر و فرمایشی باشد رجوع فرمائید در انجامش مطمئن باشید خوشوقت خواهم بود و بیشتر مصدع اوقات شریف نمی شوم. قربانت. دیهیمی» (۱)

اهمیت این نامه کاملاً واضح است: دخالت خطیبی در عزل و نصب های مقامات بلندپایه ارتش در حد باتمانقلیچ، وجود یک شبکه قدرتمند نظامی، تلاش برای نخست وزیری بقایی، انتقال نقطه نظرات آمریکایی ها و امثالهم در زمره پیامهای واضح این نامه است. ظاهراً باید بقایی منتظر فرصت می شد تا زمینه برای قدرت یافتن او مهیا شود.

به هر حال بعد از سخنرانی مشهور او در کرمان، بنا به رأی کمیسیون امنیت اجتماعی آن شهر، بقایی به اتهام اغتشاش و تهدید به قتل به یک سال تبعید به جزیره هرمز محکوم شد. برادران علی اصغر، محمد و احمد هنرمند، که کارگاه قالی بافی مشهوری در کرمان داشتند، همراه با محمد محمدی و علی اکبر مقیمی راننده، و حاج قاسم مهرابی سقط فروش، به همین اتهام دستگیر شدند. به زودی خبر مزبور به تهران مخابره شد. سلطان محمد فریدونی، از یاران نزدیک بقایی، بلافاصله با پیغامی از زاهدی وارد کرمان شد. دستور تبعید به هرمز لغو گردید و مقرر گردید متهمین به اراک تبعید شوند، اما از بقایی نامی به میان نیامد. چند روز بعد از ماجرای سخنرانی کرمان، بقایی تلگرافی از زاهدی توسط فرماندار بندرعباس دریافت کرد. در تلگراف فوق، که از کاخ قیطریه

ص: ۳۰۴

۱- ۱. سرتیپ حبیب الله دیهیمی به خطیبی، واشنگتن مورخه ۵/۳/۱۳۳۳، اسناد دیهیمی، کارتن ۱۴۳، ذیل لغت «د».

مخابره شده، چنین آمده است:

جناب آقای دکتر بقایی

نظر به سوابق و زحمات جنابعالی از تصمیمی که مأمورین روی انجام وظیفه گرفته بودند متأسف شدم و به همان دلیل دستور دادم تجدیدنظر کنند و موافقت نمودند. جنابعالی آزاد هستید تا به هر نقطه که مایل باشید بروید.^(۱)

یک هفته قبل از این تلگراف در جلسه مورخه ۱۷/۳/۳۳ کمیسیون امنیت اجتماعی کرمان تصمیم گرفته شده بود بقایی به تهران تبعید شود! دو روز بعد این تصمیم در بندرعباس به اطلاع بقایی رسید. در پاسخ به تلگراف زاهدی، بقایی تلگرافی ارسال کرد و اعلام نمود به هنگام «حرکت از عباسی» همراه با دوستانش دستور وی را مبنی بر آزادی خودش دریافت کرده است. بقایی ضمن تشکر از حسن ظن زاهدی نسبت به خود، خاطر نشان ساخت چون دستور آزادی دوستانش داده نشده ناچار است همراه آنان برود: «بنابراین به منظور اینکه اخلاقی در انجام وظیفه مأمورین انتظامی وارد نشود در این ساعت به سمت سیرجان حرکت می‌کنم و اگر حسن ظن جنابعالی شامل همراهان اینجانب هم بشود، موجب مزید تشکر خواهد بود.»^(۲) قرار بود بقایی و همراهان به جزیره هرمز تبعید شوند، اما معلوم نیست پس از دستور آزادی او چرا با همراهان به سوی سیرجان حرکت کرد.

سخنرانی شدیدالحن بقایی در کرمان و متعاقب آن دستور دستگیری فرمایشی وی ترفندی بود که از طرف دربار هدایت می‌شد. آن تظاهرات و آشوبها ریشه در اختلافات زاهدی و دربار داشت. شاه و حامیان خارجی او دولت زاهدی را صرفاً در حد یک مرحله گذار می‌پذیرفتند و اقتدار تام و تمام او را بر نمی‌تافتند. در حقیقت از همان نخستین روزهای بعد از کودتا معلوم شد زاهدی اهل کناره‌گیری از پست نخست‌وزیری نیست. شاه ضمن اعلام اطمینان به صدور جریان نفت از دولت آمریکا انتظار داشت حمایت خود را از زاهدی قطع نماید. برای سرنگونی زاهدی، همان سناریوی دوره مصدق طرح ریزی شد. این طرح دو فایده داشت: نخست اینکه وجهه از دست رفته بقایی به دلیل مشارکت او در کودتای ۲۸ مرداد بازگردانده می‌شد و باز هم سیمایی ملی از وی عرضه می‌گردید. دوم اینکه با سیاست رعب و وحشت اینگونه

ص: ۳۰۵

۱-۱. زاهدی به بقایی، ش ۴۸۶۳، مورخه ۲۴/۳/۱۳۳۳، اسناد بقایی، کارتن ۱۶۹، ش: ۱۶۰۱ _ ۱۳.

۲-۲. بقایی به زاهدی، نیمه دوم خردادماه ۱۳۳۳، مجموعه اسناد بقایی، ش: ۱۵۷۵ _ ۱۳.

وانمود می شد که حتی دولت نظامی زاهدی قادر به مهار بحران و تأمین امنیت به منظور سهولت جریان صدور نفت نیست. یکی از مهره های اصلی در هدایت جریان علیه زاهدی و به منظور اعاده حیثیت بقایای همان حسین خطیبی، کارگردان قتل افشارطوس، بود. او درست چند روز بعد از اعلام رأی کمیسیون امنیت اجتماعی کرمان نامه ای به این شرح برای بقایای ارسال کرد:

قربانت شوم

تصور می کنم تا این یادداشت به دست شما برسد اعتقاداتان بر استخاره شیخ بیشتر شده باشد. نگرانی زیادی از گرمای طاقت فرسای جنوب داشتم. به فاصله یک ساعت و نیم از ورودتان به کرمان مطلع شدم که به سلامت وارد شدید و صبح شب گرفتاریتان نیز مطلع شدم و تلگرافات رسید و با شمس [قنات آبادی] و رستم آبادی «بعد از اینکه کاملاً در فشار شدید قرار گرفت»^(۱) و نمایندگان خبرگزاری ها و جراید مرکز و وکلا و سناتورها و هر کس دیگری که مقتضی بود تماس مستقیم و غیرمستقیم گرفتم به طوری که روز جمعه شمس روی تعرض شدیدی که کردم و نامه تند و شکوه آمیز به او نوشتم تلفنی از سعدآباد به من اطلاع داد که ساعت ۱۱ صبح جمعه دستور آزادی شما را صادر کرد و تحقیق کردم درست هم گفته بود و همه «مقاماتی»^(۲) که لازم بود دیدم و انعکاس توقیف و تبعید شما طوری در دنیا منعکس شد که زاهدی در یک ملاقات سه ساعته که با او کردم گفت «... بدنامی ها مال من باشد حکومت مرفه مال شما، هرگز نمی گذارم...» در این ملاقات گفت که از فعالیت شدید شما و شوراندن مخالفین و تماس با خارجی ها، که البته دروغ می گفت اطلاع دارم با تانک آمدم با تانک هم می روم و همه را با خودم نابود می کنم و شما را الساعه به قشم می فرستم بینم کی می تواند جلو بگیرد. خلاصه بعد از این هارت و پورتهای و مطالبی که به او گفتم جلو من به وزیر پست و تلگراف دستور مخابره آن تلگراف [آزادی] را داد. بهرحال چون عجله دارم و فرصت نیست به طور خلاصه عرض می کنم شاید الان شما در ذروه محبوبیت و مورد عنایت مردم باشید و تصور نمی کنم در گذشته اینقدر نسبت به ما

ص: ۳۰۶

۱- ۱. تأکید از نویسنده است.

۲- ۲. تأکید از نویسنده است.

و شما مردم متوجه شده باشند. بهر حال از مرکز کمترین نگرانی اصلاً و ابداً نداشته باشید مثل اینکه اصولاً وقتی شما در اینجا نباشید اختلافات جزئی هم می رود و بعد که شما را دیدند لوس می شوند. (۱) برای اعزام دکتر رضانور با خودش و نخست وزیر و شاه و با مدیران جراید صحبت کردم و البته نظر بخصوصی از آگرا ندیسمان قضیه داشتم که خودتان می دانید. فریدونی را شاه تعیین کرد و شمس الدین قنات آبادی و مهندس خودمان که درویش هم هست همه، نصف شب قبل از حرکت به سراغ او فرستادم و او موضوع را به نفع ما تمام شده اعلام کرد و صحیح هم گفته است. بهر صورت موفقیت بی نظیری کسب کرده ایم که جبران صدمه حکومت مصدق بلکه بیشتر شده و بازار اینجا نیز تظاهرات به نفع شما کرده اند و رادیوها و روزنامه های خارجی را هم شخصاً ترتیبش را داده ام. با آقای هرنندی و آگاه و یاسایی مردان مبارز و سایر دوستان کرمان در تماس هستم. (۲)

این بود اخبار مرکز و تلاشهای طرفداران بقائی به روایت خطیبی. شواهد نشان می دهد بقائی که چهره ای بود سیاسی، به سادگی فریب این وعد و وعیدهای مرد شیادی مثل خطیبی را می خورد، مردی که هم با زاهدی ارتباط صمیمانه داشت و هم با دربار؛ هم بقائی را به نخست وزیری قریب الوقوع امیدوار می ساخت و هم زاهدی او را طرف مشورت خود قرار می داد. تجربه نشان داد خطیبی در امیدوار ساختن بیهوده بقائی چقدر مؤثر بوده است، او تا آخرین روزهای حکومت زاهدی رهبر حزب زحمتکشان را به تصدی منصب نخست وزیری امیدوار می ساخت، اما وقتی زاهدی سقوط کرد تحولات نشان داد بقائی تا چه اندازه مورد بی اعتنائی واقع شده و به واقع تا چه اندازه مردی زیرک و سیاسی بوده است.

اسناد موجود گواه بر آن است که به محض اعلام رأی کمیسیون امنیت اجتماعی کرمان، قبل از اینکه اساساً تبعیدی انجام گیرد، دستور آزادی بقایی صادر شده بود. در هفدهم خردادماه، سه روز بعد از اعلام رأی کمیسیون امنیت اجتماعی کرمان، یکی از یاران بقایی که در اداره پست آن شهر به کار مشغول بود اطلاع داد که «آقای مهینی»، دوست بقایی، به فرمانده لشکر و فرماندار بندرعباس دستور زاهدی را ابلاغ کرده است.

ص: ۳۰۷

۱- ۱. منظور اختلافات داخلی حزب بعد از کودتاست.

۲- ۲. خطیبی به بقایی، مورخه ۱۹/۳/۱۳۳۳، مجموعه اسناد خطیبی، کارتن ۲۳۵، ش: ۶۵ _ ۱۲۳.

همین فرد بعد از صدور حکم در کرمان با فردی به اسم رمز «رفیق مشترک» و در تهران با رئیس اداره تلگراف تهران تماس حاصل کرد و شرح ما وقع را گفت و بلافاصله دستور آزادی بقایی صادر شد.

قبل از اینکه حکم رسمی ابلاغ شود در تاریخ ۱۶/۳/۱۳۳۳ دستور محرمانه زاهدی به وسیله همین رفیق مشترک به فرماندار کرمان ابلاغ شده بود. این عامل، پیامهای «رفیق مشترک» را به بقایی می رسانید. این فرد مطلع شد پیامهایی که خطاب به بقایی فرستاده می شود توسط کلاتر هرمز توقیف شده است. شخص او به هرمز رفت و مطلع شد پیامهایی برای بقایی فرستاده شده است. با عجله به بندرعباس بازگشت: «در مراجعت از هرمز ملاحظه شد که یادداشتهای در جوف جیب های رئیس شهربانی است. پس از تحقیقات تازه متوجه شدم که یادداشت ها به جنابعالی نرسیده و فقط یکی از آنها را داده اند.»^(۱)

اگرچه تبعید بقایی مقوله ای فرمایشی بیش نبود و اساساً قبل از اینکه حکم اجرا شود با مساعی دربار و خطیبی دستور آزادی او داده شد، لیکن مثل همیشه بقایی درصدد برآمد آب را بیش از پیش گل آلود کند و مظلوم نمایی نماید. دستور داده شده بود بقایی به تهران و همراهانش به جمال آباد اراک فرستاده شوند. همین امر باعث گردید بقایی از مرکز توطئه یعنی کرمان خارج شود. زاهدی می دانست عمده ترین بستر فعالیت او کرمان است. به همین دلیل تلاش کرد پایگاه او را از دستش خارج کند. بقایی برای اینکه اوضاع را به روال سابق برگرداند نامه هایی خطاب به شمس قنات آبادی و شاه ارسال کرد. در نامه به شاه بخشی از تلاش های بقایی و یارانش در دفاع از سلطنت ترسیم شده بود:

تهران

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی

اعلیحضرتا

در این روز که مصالح عالیه مملکت ایجاب نموده است که عده ای از خائنین به کشور بدون رسیدگی و محاکمه از زندان و تبعید آزاد شوند،^(۲) طبق همان مصالح عالیه لازم دیده شد که عده ای از فداکارترین افراد وطن پرست کرمان بدون هیچ

ص: ۳۰۸

۱- ۱. ناشناس به بقایی، مورخه ۱۶ و ۱۷/۳/۱۳۳۳، اسناد بقایی، کارتن ۱۹۵، ش: ۱۷۹ _ ۲۰.

۲- ۲. منظور کسانی است که بعد از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر شده بودند و به مصدق وفاداری داشتند.

دلیل و مدرک و عملی بر طبق قانون ظالمانه دکتر مصدق (۱) به دستور فرماندوم چی های مردادماه سال گذشته (۲) به جزیره هرمز تبعید شوند. بدیهی است چون این عده در سال گذشته در برابر فرماندوم چی ها و مؤتلفین توده ای آنها تا پای جان مقاومت کرده بودند، لازم بود که انتقام آن مقاومت شجاعانه از آن ها گرفته شود و مقارن روزهای آزادی خائنین ایشان گرفتار حبس و تبعید شوند. اما نکته جالب توجه این است که درباره این تبعیدی ها به اجرای همان قانون ظالمانه امنیت اجتماعی اکتفا نکرده و هر ساعت تزییقات و ناروایی های خلاف قانون دیگری به آن اضافه می نمایند. گرچه برخلاف مدلول همان قانون ظالمانه که بارها در روزنامه شاهد از آن انتقاد شده بود هنوز پس از گذشتن ده روز از اجرای حکم متن آن را به تبعیدی ها ابلاغ ننموده اند معذک چون حکم مزبور مانند سایر احکام ارتشی و دادگستری به نام نامی اعلیحضرت همایونی صادر می شود، از پیشگاه مبارک استدعا دارم امر و مقرر فرمایند که این حکم ظالمانه اقلاً همان طوری که صادر شده است اجرا گردد، نه اینکه هر روز و هر ساعت بخواهند در اجرای آن هوس های تازه ای به کار برند. در این مورد با افراد وطن پرست کشور اقلاً همان رفتاری را روا دارند که با جاسوسان اجنبی و خائنین و دشمنان استقلال این مملکت تاکنون روا داشته اند و برای وطن پرستی و دفاع از حیثیت و استقلال کشور مجازات بیشتری قائل نشوند تا اینکه وطن پرستان تبعیدی به جزیره هرمز بتوانند در این هوای چهل درجه سانتی گراد فارغ البال به زندگی و مبارزه خود خاتمه بدهند. (۳)

اشاره بقایایی به قانون دوره مصدق، لایحه ای است که در آن دوره برای مبارزه علیه ناامنی اجتماعی به تصویب رسیده بود و براساس آن کسانی که مخل نظم اجتماعی بودند

ص: ۳۰۹

۱- ۱. اشاره به قانون امنیت اجتماعی دوره مصدق.

۲- ۲. یعنی فرماندوم انحلال مجلس هفدهم در مرداد سال ۱۳۳۲.

۳- ۳. بقایایی به شاه، مورخه ۲۰/۳/۱۳۳۳، مجموعه اسناد بقایایی، ش: ۱۹۵ _ ۲۰. شاید یکی از دلایل کینه توزی بقایایی علیه زاهدی رفتار محترمانه زاهدی در قبال مصدق آنهم بعد از کودتا بود. به روایت دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کشور مصدق، زاهدی و حتی سرلشکر باتمانقلیچ رفتاری محترمانه با مصدق داشتند و وقتی مصدق و همراهانش را که دستگیر شده بودند به فرمانداری نظامی آوردند، زاهدی گفت: «من خیلی متأسفم که شما را در اینجا می بینم...» باتمانقلیچ هم کسی را که علیه مصدق شعار داده بود به شکلی توهین آمیز وادار به سکوت کرد. برای اطلاعات بیشتر نک: دنیای سخن، شماره ۷۵، مرداد و شهریور ۱۳۷۶، مقاله دکتر غلامحسین صدیقی با عنوان روز کودتا.

به جرایم مختلف محکوم می شدند. در حالیکه حکم آزادی بقایی صادر شده بود، وی به نامه نگاری های خود ادامه می داد. از آن جمله نامه هایی خطاب به شمس قنات آبادی، نماینده مجلس شورای ملی، و دکتر محمود حسابی، نماینده مجلس سنا، ارسال کرد:

تهران _ مجلس

جناب آقای شمس قنات آبادی

رونوشت جناب آقای دکتر حسابی

رونوشت جناب آقای علی زهری

با وجود اظهارات آقای نخست وزیر در مجلس سنا و بیانات سخنگوی دولت راجع به آزادی اینجانب، به فرمانده منطقه بندرعباس ابلاغ شده بود که اینجانب آزاد هستم به هر نقطه از کشور به استثنای کرمان مسافرت نمایم. کمیسیون امنیت اجتماعی کرمان برای سومین مرتبه برخلاف همان قانون ظالمانه آقای دکتر مصدق در تاریخ بیستم خرداد در رأی خود تجدیدنظر نموده و همراهان مرا محکوم به تبعید به اراک و خودم را محکوم به تبعید به تهران [!] نموده است. با در نظر گرفتن اینکه در تاریخ بیست و دوم خرداد دستور جناب آقای نخست وزیر به وسیله ریاست ژاندارمری کل کشور، با توجه به تجدیدنظرهای خلاف رویه کمیسیون مزبور، تقاضا دارم اقدام لازم به عمل آید که در این مدت محکومیت ظالمانه [!] و تبعید غیرقانونی مرا از کسانیکه فقط و فقط به جرم دوستی و هم فکری با من مجازات می شوند جدا نمایند و همه ما را با هم به اراک یا هر نقطه دیگری که مقتضی بدانند تبعید نمایند، زیرا با این حکم ظالمانه که مرا از اقامت در موطن عزیزم منع می سازد، هر نقطه ای که باشم برایم به منزله حبس و تبعید خواهد بود و به این جهت خوشتر دارم که این ایام محکومیت را با این دوستان ستم کشیده خود به سر برم. (۱)

بلافاصله خطیبی نامه ای برای بقایی نوشت و او را از نامه نگاری بر حذر داشت زیرا به گفته او مضمون نامه ها نشان می داد که گویا بقایی متکی به مردم کرمان است و البته این امر برای یک رهبر سیاسی زبینه نبود، زیرا او باید به همه مردم ایران اتکا

ص: ۳۱۰

می داشت و این گونه وانمود می کرد که وی در تمام ایران نفوذ تام و تمام دارد. از طرف دیگر خطیبی خاطر نشان ساخت نامه های بقایی او را از حالت مظلومیت خارج خواهد کرد که البته این هم به صلاح نبود. از طرف دیگر خطیبی نوشت وی و یارانش فعالانه در تلاش اند تا اوضاع را بر وفق مراد بقایی و به ضرر زاهدی تغییر دهند. این عنصر مرموز از چند طریق، و در رأس آن شخص شاه، به اعمال نفوذ خود ادامه می داد. از طریق ستاد ارتش نیز اطلاعات به آسانی در دست خطیبی قرار می گرفت. منبع اطلاعات او اعضای سازمان نظامی مخفی خطیبی در ستاد ارتش بودند. زاهدی از این عملیات به خوبی آگاه بود:

... اوضاع کلی و وضع دولت فعلاً ساکت است و به احتمال قوی موضوع نفت مسلماً حل شده و بعد از طرح و تصویب آن در مجلس که لایحه اش قطعاً مربوط به طرز اداره نفت و فروش آن در بازارهای دنیاست و موضوع غرامت نیز شاید به حکمیت ارجاع شود. تحقیقاً دولت زاهدی می رود. این مطلب قطعی است و روی دقیق ترین اطلاع است و تصور می کنم همان ماه مرداد باشد که چند بار عرض کردم. شاه از زاهدی خیلی ناراضی است و فعلاً رامسر رفته و دفعه اخیر هم که آمد به تهران و مراجعت کرد با او تماس گرفتم بدون تردید توانسته ام از همان اولین ساعت تماس او را متقاعد کنم و به او حالی کنم بدون وجود شما [بقایی] هرگز محیط امن و قابل اعتمادی برای شخص او پیدا نخواهد شد و وضعش غیرقابل ثبات و دوام خواهد بود. همه جریانات و دستورات او نشان می دهد کاملاً متوجه معنی حرفهایم شده است. پریروز به ستاد ارتش دستور داد که به فرمانده لشکر کرمان رسماً ابلاغ کنند از «کمک به کاندیدای احتمالی دولت جداً خودداری شود.» هیچ صلاح نیست حتی راجع به آزادی سایرین بیش از این یعنی تلگراف به شاه و شمس قنات آبادی و حسابی و سایرین نکنید. آنچه که لازم بوده است اینجا عمل می کنیم و یک لحظه آرام نیستیم. (۱) با کرمان وسیله تلگراف و نامه رمز در مکاتبه و مخابره هستم و راجع به اطلاعات و سایر کارها همین قدر بدانید حتی در

ص: ۳۱۱

۱- ۱. در واقع خطیبی می خواست واسطه بقائی با دیگران باشد، او در این زمینه تلاش داشت فعالیتهای بقائی را در مسیری که دربار می خواست هدایت نماید، به عبارت دقیقتر خطیبی از سوی دربار وظیفه مهار فعالیتهای بقائی را داشت تا از کنترل خارج نشود.

زمان مصدق دستگاہ خبری و اطلاعات ما این اندازه دقیق و منظم نبوده. برای همین موضوع اخیراً چند نفر از وزارت کشور منتظر خدمت می شوند. زاهدی در ملاقاتی که در نامه جوف نوشتم می گفت این اطلاعات را من خبر دارم که بی سیم ستاد ارتش در اختیار شما می گذارد و همه به شما کمک می کنند. گفتم قسمت اول را تکذیب می کنم و قسمت دوم را تأیید. بهرحال وضع خودمان خیلی خیلی خوب است و الساعه هم مایل به دم جنبانیدن هستند. بدیهی است ما هم طبق الفبای مکتب شما از همه استفاده می کنیم. یادم رفت عرض کنم عده ای مدعی وزارت کشور کابینه آینده ما شده اند. از حالا- مثل نوبخت (۱) می خواهند قرارداد ببندند من هم با همه شان مشغول تنظیم قرارداد هستم... منظورم از اینکه شما دیگر مستقیم عمل نکنید چند دلیل دارم: ۱- اینکه قبای مظلومیت و ابهام را که خیلی الساعه ضروری است به در می آورد. ۲- اینکه شما متکی به مردم کرمان هستید. تلگرافات شخص شما به مرکز ما را ضعیف می کند و ابهت وضع خاص شما را از بین می برد. باقی دلایل [را] بعد عرض می کنم. شنیدم روی فشار شاه و مردم کرمان دولت به فرماندار کرمان دستور داده رفقای تبعیدی را به بافت بفرستند. مصلحت در پافشاری زیاد، قبل از آنکه خودتان به کرمان بروید و نتیجه گزارش فریدونی معلوم شود، نیست. البته فریدونی نظر صددرصد موافق می دهد. سرتیپ امان پور را هم بعد از این سر و صداها یعنی یک ماه دیگر احضار می کنند. بنابراین بد نیست از همین حال از او پیش مردم اظهار گله ملایم بکنید. فرماندار هم بعد از گزارش فریدونی احضار می شود. رئیس ستاد هم نظر مساعد دارد... هنوز در روزنامه ها و خبرگزاریها درباره تبعید شما مطلب و عکس های جالبی می نویسند و گراور می کنند. (۲)

بالاخره لابد به دلیل به تن داشتن قبای مظلومیت که خطیبی سفارش کرده بود، همراهان بقایی به جمال آباد اراک فرستاده شدند و خود وی به زاهدان گسیل گردید. این امر زمینه های لازم را برای گسترش تشنج در اختیار طرفداران بقایی قرار می داد.

ص: ۳۱۲

۱- ۱. حبیب الله نوبخت رهبر حزب فاشیستی کبود در دوره جنگ دوم جهانی و نماینده مجلس سیزدهم از حوزه انتخابیه شیراز و از دوستان همراه زاهدی در دوره جنگ.

۲- ۲. خطیبی به بقایی، مورخه ۲۳/۳/۱۳۳۳، مجموعه اسناد خطیبی، کارتن ۲۳۵ _ N، ش: ۹۹ _ ۱۲۳.

ناصر بقایی، پسرعمو و برکشیده بقایی، در غیاب مظفر بر جریانات نظارت می کرد و مراتب را به بقایی گزارش می داد. در جلساتی که تشکیل می شد و استاندار کرمان، سلطان محمد فریدونی هم حضور داشت، از نقش بقایی در سقوط مصدق و مخالفت او با «تضعیف مقام سلطنت و اخراج شاه و تغییر رژیم و اقدامات خائنانه توده ای ها» سخن به میان می آمد. گفته می شد طرفداران بقایی تا جان در بدن دارند نخواهند گذاشت مخالفینشان وارد مجلس شوند. (۱)

در ایامی که بقایی ظاهراً در تبعید زاهدان به سر می برد، اوضاع حزب زحمتکشان به شدت متشنج شد. عده ای به رهبری عباس دیوشلی، عضو کمیته مرکزی حزب، وقایع ۲۸ مرداد را کودتا تلقی می کردند و این در حالی بود که بقایی دستور داده بود این روز را به عنوان «قیام ملی» جشن بگیرند. در یکی از جلسات حزبی یکی از اعضا به نام کنعانی زاده، که در زمره طرفداران دیوشلی بود، از دستور بقایی برای جشن گرفتن روز ۲۸ مرداد ابراز تعجب کرد. او گفت باور نمی کند بقایی چنین دستوری صادر کرده باشد. به همین دلیل هنگامی که علی زهری از وی برای برگزاری جشن کمک خواست، رسماً جواب شنید کنعانی زاده ۲۸ مرداد را کودتا می داند. زهری دستور داده بود در مراسم از شاه تعریف و تمجید نمایند. خرج برگزاری جشن از مشارعظم، که گفته می شد وزیر پست و تلگراف کابینه بقایی خواهد شد، گرفته شد. کنعانی زاده صراحتاً از دوستی بقایی با برادران رشیدیان سخن گفت و پیوند وی با دربار را خاطر نشان ساخت. او اعلام کرد با وجود اینکه از این مسائل مطلع است لیکن قصد انتقاد از بقائی را ندارد، اما نمی تواند برگزاری جشن ۲۸ مرداد را تحمل کند. کنعانی زاده تقصیرات را متوجه زهری دانست: «آخر اگر آقای زهری با دستگاہهایی مربوط نبود دردی نداشتیم. چطور شد آن شب من و تو [ناصر بقایی] را که اصلاً در جریان ۲۸ مرداد مؤثر نبودیم نگه داشتند و زهری را آزاد کردند. دلیلش این بود که با دستگاہ ساخته بود و بعد از ۲۸ مرداد رنگ عوض کرد.» او خاطر نشان ساخت از طرف مخالفینش تهدید می شود و به او گوشزد کرده اند برای بقایی نامه نویسد و از این گله می کرد که چرا بقایی به آنها اعتنایی نمی کند. گفته می شد مخالفین جشن ۲۸ مرداد به رهبری دیوشلی با آیت الله

ص: ۳۱۳

کاشانی روابط صمیمانه ای دارند. ناصر فاش ساخت زهری با سی کیلو تریاک که از کردستان آورده بود، دستگیر شده است. وی وجود زهری را مایه آبروریزی می دانست و به همین دلیل ارتباط او را با همراهان بقایی تکذیب می کرد.^(۱)

بیست و یکم آذرماه ۱۳۳۳، هنگامی که مراسم جشن «آزادی آذربایجان» برگزار می شد و نیروهای نظامی رژه می رفتند، ناصر در اعتراض به برگزاری انتخابات کرمان فعالیت هایی از خود نشان داد و با یارانش هیاهو کرد. وی بلافاصله دستگیر شد. حدود دو هفته بعد محل مأموریت او تبریز معین گردید. در آن زمان ناصر بقایی مدیر دبیرستان صدیق کرمان بود، لیکن قبل از انتقال به تبریز ناصر بقایی باید ۱۲ ماه محکومیت خود را سپری می کرد. ناصر متهم به «تحریک مردم به خروج از مسجد و اختلال نظم و پرتاب سنگ به مأمورین انتظامی به همدستی حسین کاربخش» بود.^(۲)

هیاهوی ناصر بقایی برای آن بود که در درجه نخست اعتبار دولت زاهدی را خدشه دار کند و در یکی از مراسم مهم دولتی، که طی آن نیروهای نظامی حضور داشتند، دولت نظامی را بی لیاقت جلوه دهد و ثانیاً انتخابات کرمان را مخدوش نماید. در نتیجه انتخابات کرمان دو تن از مشهورترین چهره های خاندان های ظهیرالدوله و وکیل الدوله انتخاب شدند. یکی از آنها سالار بهزادی بود که از حوزه بم انتخاب شد و دیگری لقمان نفیسی که از شهر کرمان به مجلس راه یافت.^(۳) تحرکات ناصر بقایی به دنبال انتشار اعلامیه های رعب انگیز با امضای «کمیته مجازات کرمان» انجام گرفت که طی آن نمایندگان انتخابی تهدید به قتل شده بودند. ناصر بقایی در اعتراض به دستگیری خود نامه ای خطاب به شورای سلطنتی که در سفر شاه به خارج کشور تشکیل شده بود ارسال کرد:

پیشگاه شورای سلطنتی

توقیراً به استحضار می رساند

مردم کرمان در اواخر حکومت مصدق السلطنه مخصوصاً در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد در برابر ایادی حکومت مصدق السلطنه و مؤتلفین توده ای و غیرتوده ای آنان

ص: ۳۱۴

۱-۱. ناصر به مظفر بقایی، مورخه ۱۴/۶/۱۳۳۳، مجموعه اسناد ناصر بقایی.

۲-۲. ناصر بقایی به مظفر بقایی، مورخه ۲۳/۱۱/۱۳۳۳، مجموعه اسناد ناصر بقایی.

۳-۳. ناصر بقایی به مظفر بقایی، مورخه ۶/۱۱/۱۳۳۳، مجموعه اسناد ناصر بقایی.

در کرمان برای حفظ استقلال و پشتیبانی مقام سلطنت دوشادوش مردم دلیر سایر نقاط ایران مردانه مبارزه و ایستادگی کردند. مردم قهرمان این شهر با همه ترکتازی رفراندومچیان در روز ۲۵ مرداد بلندگوی آنان را که به مقدسات ملی و مقام سلطنت اهانت می کرد با دهان گوینده آن خرد کردند و به همین جرم و به جرم مخالفت با رفراندوم و حکومت مصدق، به جرم وطن خواهی و شاهدوستی عده ای از بهترین فرزندان این سامان در آن روزها به زندان مصدق افتادند.

اکنون که انتخابات کرمان با ارباب و تهدید و تطمیع در محیطی خفقان آور توأم با جرح و قتل و تبعید و زندان گروهی از مردم این سرزمین جریان غیرعادی خود را طی می کند، یک حقیقت بارز و انکارناپذیر به چشم می خورد و آن این حقیقت است: افرادی که در جریان این انتخابات ظاهراً موفق شده اند، همان صحنه گردانان رفراندوم کذایی هستند که به دست مأمورین معذور و ناصالح دولتی تیمسار سپهد زاهدی از مردم رشید و مبارز کرمان انتقام گرفتند.

فریاد استغاثه مظلومانه مردم کرمان با همه امیدواری ها متأسفانه به گوش کسی نرفت و افرادی که در جریان این انتخابات مفتضح و رسوا گشته و زخمی و تبعید و زندان شدند از همان افراد وطن پرست و شاهدوستی بودند که با توده ای ها و مؤتلفین شان نبردی آشتی ناپذیر را دنبال می کردند. اکنون هم مردم کرمان مأیوس نیستند و به فتح نهایی خود رجاء واثق دارند. ولی آیا اولیاء امور این فرصت را دارند که قدری تأمل کنند و بیندیشند که نتیجه این بی اعتنایی ها تاکنون چه شده و چه عواقب نامطلوبی را در آینده به بار خواهد آورد؟

با تقدیم احترام

از زندان شهربانی کرمان، ناصر بقایی. (۱)

رونوشتی از این نامه برای دیوان بیگی، آیت الله کاشانی و انجمن نظارت بر انتخابات فرستاده شد. آیت الله کاشانی پاسخ داد و اظهار امیدواری کرد «انشاءالله کارها اصلاح خواهد شد».

تا این زمان معلوم شده بود فضا برای نخست وزیری بقایی مساعد نیست. در

ص: ۳۱۵

ملاقاتی که مقامات سفارت آمریکا با سردار فاخر حکمت، رئیس مجلس هیجدهم، انجام داده بودند او آشکارا به امکان انتخاب بقایی از کرمان برای مجلس شک نموده و حتی وجود او را در مجلس ناخوشایند ارزیابی کرد. اینک حکمت، بقایی را فردی منفی باف و موجد دردسر می دانست و معتقد بود وی چوب لای چرخ می گذارد.^(۱) برخی مقامات سفارت آمریکا نیز بقایی را مردی هوچی و جاه طلب می دانستند؛ مردی که رفتار سیاسی او قابل پیش بینی نیست، به همین دلیل باید جانشین زاهدی فردی مطمئن و مورد اعتماد باشد.

از آن سوی خطیبی که با هوشیاری اوضاع را زیر نظر داشت به خوبی از این نکته آگاه بود. او طی نامه ای به بقایی استراتژی جدید را بدینگونه تشریح کرد:

... یک نظر دیگری که با توجه به سیاست های بین المللی پیدا کردم و چندین ماه است به مرحله عمل در آوردم موضوع کاندیداهای نخست وزیری است که مانند خار در چشم حکومت نشسته است و مطلب را نیز اخیراً راجع به دکتر سجادی جدی گرفته ایم. می دانید فلسفه این کار چیست؟ یکی اینکه با پر و بال دادن به کاندیداهای نخست وزیری، که هر کدام عوامل و یادی مختلف و در مجلسین نفوذ دارند، اساس اصلی کوبیدن حکومت دزد فعلی است.^(۲) و دیگر اینکه فی الواقع یکی را هم که تا اندازه ای از سایرین به افکار و عقاید و یا احتمالاً نظریات ما نزدیک تر است باید علم کرد که عنداللزوم برای جریانات بعدی مورد استفاده قرار گیرد. روی همین اصل مذاکرات زیادی با دکتر سجادی^(۳) کردم و «قلبی» [اسدالله علم] هم راجع به ایشان مطالبی نوشته است که شانس بیشتری در حال حاضر برای احراز سمت نخست وزیری دارد. او را مستعد دیدم که بهتر از دیگران روی ما حساب کند و آوانس هایی نیز بدهد. تاکنون هم کمک های زیادی (سازمان)^(۴) ما به دکتر سجادی کرده است و چون مسلماً با ورود شاه و یا حداکثر یک ماه بعد سقوط

ص: ۳۱۶

۱-۱. احزاب سیاسی در ایران، گزارش ۲۴ آذر ۱۳۳۳.

۲-۲. یعنی زاهدی حکومتی را که حق او نیست ربوده است.

۳-۳. دکتر محمد سجادی مشهور به تمدن الملک از نخستین اعضای ایرانی لژ فراماسونی روشنائی بود که همراه با ارنست پرون نقشی اساسی در کودتای ۲۸ مرداد ایفا کرد. به نظر خطیبی، سجادی موضعی نزدیک به بقایی داشت.

۴-۴. پراتر از خطیبی است.

دولت محرز است و طبعاً در شرایط خاص فعلی جانشین آن ما نیستیم به این واسطه تصور می‌کنم راهی که طی کرده ایم مورد تصویب شما قرار گیرد. به دکتر [سجادی] پیشنهاد کردم نامه‌ای به عنوان شما بفرستد و این کار را کرده است و منتظر جواب شماست. از مفاد آن مستحضر نیستم ولی صریحاً به او گفتم که یکی از اساس کارش در آینده جلب نظر شما می‌باشد. (۱)

این بود سرنوشت نخست وزیری وعده داده شده به بقائی توسط خطیبی. او به ماهرانه ترین شکل ممکن از بقائی در راستای تضعیف زاهدی و تقویت موضع دربار استفاده کرد و بعد به آسانی اطلاع داد روند اوضاع هرچه باشد، قطعاً او نخست وزیر نخواهد شد. به این شکل بقائی اگر در دوره ملی شدن نفت و حوادث پیش از آن به واقع آلت فعل سپهبدی شد، اینک فریب شیاد دیگری به نام حسین خطیبی را خورد و نشان داد تا چه اندازه مردی است سیاسی.

ص: ۳۱۷

۱- ۱. خطیبی به بقایی، مورخه ۲۳/۱۱/۱۳۳۳، مجموعه اسناد خطیبی، کارتن ۲۳۵ - N، ش: ۱۷ - ۱۲۳.

دولت علا و پایان قطعی یک سراب

در فروردین ماه ۱۳۳۴ سرانجام پیش بینی های حسین خطیبی تحقق یافت. زاهدی از پست نخست وزیری مستعفی گردید، اما به جای او نه دکتر سجادی بلکه حسین علا به این سمت منصوب شد. اقامت خود خواسته بقایی در زاهدان نتیجه عکس داد. به همین دلیل منصور رفیع زاده پیشنهاد کرد او هر چه سریعتر به تهران باز گردد. رفیع زاده معتقد بود حداقل نتیجه حضور بقایی در تهران انتشار روزنامه است. رفیع زاده نوشت موقعیت برای فعالیت بقایی از هر نظر مساعد است: «فعلاً می شود ماهی گرفت، خوب هم می شود گرفت.»^(۱)

این جوان جاه طلب که اوایل دوره دانشجویی خود را در دانشگاه تهران می گذرانید، به زودی از نظر خود عدول کرد. او این بار اوضاع تهران را مساعد برای فعالیت ندید و اعتقادش به این شکل تصحیح شد که فعلاً باید گذاشت علا و مخالفینش با هم گلاویز شوند تا بعد نتیجه ارزیابی شود: «بنده در نامه گذشته اینطور فکر می کردم که اگر تهران تشریف داشتید بهتر بود ولی روی بعضی جهات نظر بنده تعدیلی حاصل کرده که چند روزی خود این عده به جان هم بیفتند بهتر است.»^(۲)

اما هیئت اجرائیه حزب زحمتکشان _ متشکل از دکتر موسی گوشه گیر، همایونی، قوانینی، زهری و نوریان _ پس از تشکیل جلسه و مطالعات لازم از بقایی خواستند اجازه دهد ترتیبی اتخاذ شود تا از حالت تبعید خارج گردد و مستقیم و فوری به تهران

ص: ۳۱۹

۱-۱. رفیع زاده به بقایی مورخه ۲۴/۱/۱۳۳۴، مجموعه اسناد رفیع زاده، کارتن ۲۹۵، ش: ۲۹۰ _ ۱۱۲.

۲-۲. منصور رفیع زاده به بقایی، مورخه ۲۶/۱/۱۳۳۴، اسناد رفیع زاده، ش: ۲۸۵ _ ۱۱۲.

«امضاء کنندگان... عقیده دارند که قبول تقاضاهای دوگانه فوق و انجام آنها از طریق جنابعالی برای ادامه حیات حزب زحمتکشان لازم می باشد و غیبت جنابعالی بیش از این با ملاحظه شرایط و اوضاع و احوال فعلی لطمت جبران ناپذیری برای حزب داشته باشد.» (۱) بقایی در پاسخ این تقاضا نوشت: «... همانطور که فوراً به وسیله آقای زهری تلگراف کردید اقدام مستقیم از طرف خودم یا دوستانم در شرایط فعلی مصلحت نیست، به طور غیرمستقیم مانعی ندارد...» (۲) از آن طرف دکتر ریاضی کرمانی در گفتگویی با رفیع زاده گفت قصد دارد نامه ای به شاه بنویسد و در آن بخواهد تکلیف بقایی روشن شود: «دکتر ریاضی می گفت آنطور که حس می کنم شاه می خواهد حکومت را خودش به دست بگیرد و یک تحولی ایجاد کند. اگر دکتر بود بهتر بود چون موقعیت خوبی است.» (۳) از سوی دیگر، کسانی چون جمال امامی و محمدعلی امام شوشتری تهدید کرده بودند اگر بقایی به مجلس بیاید به دولت رأی اعتماد نخواهند داد. (۴)

رفیع زاده در این دوره مسئولیت سازمان جوانان حزب زحمتکشان را برعهده داشت. وی و علی زهری دو تن از کسانی بودند که دائماً بین کرمان، تهران و زاهدان در رفت و آمد بودند و پیغام ها را رد و بدل می کردند. رفیع زاده از همان ابتدا شخص مورد اعتماد بقایی به شمار می رفت و حتی در دوره دانش آموزی و در آستانه ملی شدن نفت در سازمان نظارت بر آزادی انتخابات عضویت داشت. رفیع زاده توسط پدرش محمد به بقایی معرفی شده بود. در حقیقت رفیع زاده موفقیت های بعدی اش را مدیون بقایی بود. روابط این دو تا دستگیری بقایی در سال ۱۳۶۶ ادامه داشت. رفیع زاده در زمره آن جوانانی بود که آمریکا را «کعبه آمال آزادیخواهان و مفر صلح جهانی» می دانست. (۵) خواهیم دید که چگونه در دهه چهل شمسی از این نظر خود عدول کرد.

کابینه علا-چندان خواست های برخی کانون های حاکمه در انگلستان را فراهم نساخت و به همین دلیل از همان آغاز نبرد نهایی بین آمریکا و انگلیس برای تأمین

ص: ۳۲۰

-
- ۱- ۱. هیئت اجرائیه حزب زحمتکشان به بقایی، مورخه ۲۵/۱/۱۳۳۴، مجموعه اسناد حزب زحمتکشان، کارتن: ۹۶۹، ش: ۱۸ _ ۳.
 - ۲- ۲. بقایی به هیئت اجرائیه حزب زحمتکشان، مورخه ۹/۲/۱۳۳۴، مجموعه اسناد حزب زحمتکشان، ش: ۱۹ _ ۲۳.
 - ۳- ۳. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۲۶/۱/۱۳۳۴، اسناد رفیع زاده، کارتن ۲۹۷، ش: ۱۷۵ _ ۱۱۲.
 - ۴- ۴. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۲/۲/۱۳۳۴، اسناد رفیع زاده، ش ۱۷۶ _ ۱۱۲.
 - ۵- ۵. دستنوشته های خاطرات منصور رفیع زاده، ص ۲۱، کارتن: ۱۹ _ N، ش: ۱۰/۱۹ _ ۱۱۰.

منافع هر یک از دو قدرت فوق آغاز شد. از اینرو کارشناسان بر این باور بودند که عمر نخست وزیری علا چندان طولانی نخواهد بود. خطیبی در زمره کسانی بود که با اطلاع از رقابت جریانهای متنوع خارجی ذینفوذ در حوادث ایران استعفای علا را قریب الوقوع می دید:

منظورم از تلگراف رمز اخیر اطلاع از تزلزل کابینه و استعفای علا بود و از قرائن می توان گفت این موضوع حالا جریان قطعی را طی می کند و احتمال دارد تغییر حکومت قبل از مسافرت شاه به شیراز که سوم خرداد تعیین گردیده است یا حداکثر بعد از ورود ایشان که از یک هفته تجاوز نخواهد نمود صورت گیرد. جانشین علا- یکی از دو نفر آقایان [دکتر علی] امینی یا [نصرالله] انتظام (۱) خواهد بود.

یک موضوعی که حالا یادم آمد و بد نیست برایتان بنویسم قیل و قال راجع به بهایی هاست. از قرار معلوم در جمعیت سیصد هزار نفری بهایی ها در ایران که پنجاه هزار نفر آنها در تهران ساکن هستند یک دسته متشکل از افراد وابسته به حزب توده وجود داشت که موجب ناراحتی خیال آمریکایی ها شده بود و نظرشان صرفاً بستن محل اجتماع و تصرف آرشیو آنها برای شناختن عناصر توده ای بود و تصمیم ندارند که جنبه مبارزه جدی به این موضوع بدهند و یا آن را یک قضیه طولانی کنند. در حالیکه افراد وابسته به سیاست جنوب و عمال آنها تصمیم به عکس موضوع گرفته اند و مایل به کش دادن آن هستند... موضوع دیگر اینکه سفیر کبیر جدید آمریکا به نام سلدن چاپن عضو اداره عمومی وزارت خارجه آمریکا و وزیر مختار در پاناما تعیین گردیده است. به طوری که شنیدم با ورود او «تحول» شروع و خیمه شب بازی فعلی پایان می یابد... مطلب دیگر اینکه بعد از مراجعت از زاهدان با ارباب قلبی [شاه] مذاکراتی تقریباً مستقیم صورت گرفت در نتیجه قانع شد که دستور شروع انتخابات کرمان را به نفع «شما» صادر نماید و همین کار را کرد و خبر تصمیم وزارت کشور برای شروع انتخابات کرمان در جراید هم منعکس گردید. در این حال سردار فاخر به دست و پا افتاد. هفته قبل روز دوشنبه که ارباب قلبی را ملاقات کرد رأی او را تغییر داد. ولی بهر حال روی همان

ص: ۳۲۱

۱- ۱. انتظام در دوره اشغال ایران توسط متفقین، و زمانی که شوروی قوای خود را از ایران خارج نمی کرد، نماینده ایران در دفتر سازمان ملل متحد بود.

تصمیماتی که در زاهدان اتخاذ کرده ایم (۱) با دقت عمل می کنیم و برای یکسره شدن کارها و مخصوصاً اینکه من خیلی خسته شده ام یک اقدامات همه جانبه و وسیعی را شروع کرده ام. تعقیب همین اقدامات به زودی آقای مهندس کیوانی (۲) به آمریکا عزیمت خواهند کرد (۳) و با قلبی [اسدالله علم] هم مکاتباتی کرده ایم. همچنین با «سایر دوستان» با نشانی هایی که به قلبی داده شده است و تماس هایی که قطعاً خواهد گرفت، انشاءالله در طی ماه های آینده لااقل کار یا وظیفه اخلاقی من تمام خواهد شد... ضمناً تصور می کنم به زودی حکم تبعید شما لغو شود و بهرحال من شخصاً از توقف و تبعید شما در آنجا احساس ناراحتی در خودم از لحاظ سیاسی نمی کنم به همین جهت خیلی دنبال لغو حکم نیستم تا خدا چه خواهد. (۴)

در نامه دیگر، که مقارن اوایل دولت حسین علا نوشته شده، خطیبی دیدگاه خود را درباره دولت علا چنین تبیین نمود:

... با دکتر [منوچهر] اقبال [رئیس دانشگاه تهران] مذاکره کردیم. دستور داد که تمام حقوق گذشته [بقایی] را پردازند. راجع به تغییر حکومت بدیهی است که قبلاً

ص: ۳۲۲

۱-۱. یعنی اینکه خطیبی در جلساتی با حضور بقائی در زاهدان هم شرکت داشته و از آنجا تصمیماتی می گرفته اند.
۲-۲. در این کتاب حداقل در سه سند از مهندس کیوانی و ارتباط او با شبکه بقائی یاد شده است: در نامه سر تیپ دیهیمی از امریکا خطاب به خطیبی، در نامه ای از خطیبی به بقائی که هم اینک خوانندگان مشغول خواندن آن هستند و در نامه ای از بقائی خطاب به زهری در ارتباط با کودتای قره نی که بعد از این به آن اشاره خواهیم کرد. فرخ کیوانی عامل سیا است که با نام رمز سیلی Celli در کنار علی جلالی با نام رمز نرن Nerren دیگر عامل سیا مشغول فراهم آوردن زمینه های سقوط مصدق بودند. جلالی و کیوانی شبکه ای بسیار مهم از عوامل سیا را در ایران هدایت می کردند و بودجه ای بالغ بر یک میلیون دلار در اختیار آنان قرار داشت. در اواخر قرن بیستم بود که معلوم شد نرن و سیلی چه کسانی هستند، به عبارت بهتر تا آن زمان ناشناخته باقی ماندند؛ بر خلاف شبکه برادران رشیدیان که برای MI.۶ کار می کردند و برای مردم شناخته شده بودند. کیوانی و جلالی با روزنامه های دست دوم و نیز ارادل و اوباش ارتباط داشتند و نخستین عملیات آنان روز ۲۳ تیر ۱۳۳۰ همزمان با ورود هریمن با موفقیت انجام شد. برادران رشیدیان برعکس در بین نمایندگان مجلس، امرای ارتش و جراید اصلی نفوذ داشتند. پیشتر به ویژه در جریان حوادث هشتم فروردین ۱۳۳۱ نامه ای رمز آمیز از خطیبی خطاب به بقائی را خواندیم، شاید برخی اشارات آن نامه در مورد سازمانهای مخفی آن زمان و ضرورت ارتباط بیشتر گروه بقائی با آنان اشاره به شبکه کیوانی باشد.

۳-۳. گازیوروسکی نوشته است که نمی داند بعد از کودتا بر سر جلالی و کیوانی چه آمد، اما این را می داند که آنان بعد از کودتا به امریکا مهاجرت کردند. این نامه نشان می دهد که حداقل کیوانی به امریکا رفته است، همانطور که در نامه دیهیمی از واشنگتن هم دیدیم. اما نکته این است که وی به ایران بازگشته و بعداً در کودتای قره نی هم مشارکت داشته است.

۴-۴. خطیبی به بقایی، مورخه ۳۰/۲/۱۳۳۴، مجموعه اسناد خطیبی، کارتن ۲۳۵ - N، ش: ۱۲ - ۱۲۳. تأکیدات در گیومه ها از خود خطیبی و تأکید جمله آخر که پررنگ شده است از نویسنده این سطور است.

اطلاع داشتید خیلی غیرمنتظره نبود و با حکومت علا که موقتی به نظر می‌رسد یک جریان جدیدی پیش آمده. ظاهراً جنوبی‌ها [انگلیسی‌ها] موافق نیستند و عمال آنها به حکومت جدید روی خوش نشان نمی‌دهند. قرائن زیادی حکم می‌کند بعد از علا هر کس کابینه را تشکیل دهد قطعاً دوام نخواهد داشت. شاید حداکثر تا پایان تیرماه بماند، بعد احتمال قوی دارد خود شما وارد عمل شوید. لابد در ایام تبعید فرصت مطالعه کافی پیدا کرده‌اید و دیگر از برای «لیست» (۱) عقب نشینی نخواهید کرد. ضمناً اگر فرصتی برای صحبت در محلی یا شهری یا محفلی پیش آمد عقیده به سکوت مطلق دارم و به دلایل زیادی صلاح نیست مثل گذشته صحبت یا عمل نمائید چون بهتر از من می‌دانید بین کرسی و کالت و وزارت از هر جهت اختلاف زیادی وجود دارد. خلاصه بعضی مقامات باید موقتاً لجاجت و ثبات شما را در پاره‌ای از مسائل فراموش کنند و این کاری است که لازم است رعایت کنید. همگی سلامت و سلام می‌رسانند. (۲)

چنانکه می‌بینیم خطیبی، راست یا دروغ، هنوز امیدواری‌هایی به نخست‌وزیری بقایی داشت و به زعم او کابینه علا زمینه‌های مساعد را برای حکومت وی فراهم می‌ساخت. به زودی شایع شد اسدالله علم، وزیر کشور کابینه علا، نامه‌ای خطاب به بقایی نوشته و در آن خواسته است بقایی تابستان را در باغ او در بیرجند بگذرانند. ناصر بقایی نوشت: «بی پایه بودن خبر به جای خود و به فرض تحقق پیشنهاد ایشان گمان نمی‌کنم عملی باشد. زیرا زاهدان و بیرجند را چطور می‌توان با خواهش ایشان تعویض نمود.» (۳)

از طرف دیگر، محمد زهری، برادر علی زهری، طی نامه‌ای خطاب به مدیر مجله هفتگی دنیا این خبر را تکذیب کرد و خاطرنشان ساخت در درجه نخست نامه‌ای در بین نبوده است و ثانیاً «جناب آقای وزیر کشور چندی پیش توسط اینجانب و بعداً توسط فرماندار کل بلوچستان از آقای دکتر بقایی دعوت کردند که در صورت تمایل بقیه ایام تبعید را در باغ ملکی ایشان در بیرجند بگذرانند که موجب امتنان و تشکر

ص: ۳۲۳

۱-۱. تأکید از نویسنده است و منظور لیست اعضای کابینه است.

۲-۲. خطیبی به بقایی، اوایل سال ۱۳۳۴، مجموعه اسناد خطیبی، ش ۱۳۰ _ ۱۲۳. همین جملات خود نشان می‌دهد که چگونه خطیبی از راه دور به بقایی رهنمود می‌داد.

۳-۳. ناصر بقایی به مظفر بقایی، مورخه ۲۲/۳/۱۳۳۴، مجموعه اسناد ناصر بقایی، کارتن ۱۳۳ _ N، ش: ۲۰ _ ۶۱۹.

گردید. ولی بدیهی است وقتی اقامت در محل اجباری باشد تفاوت بین اینجا و آنجا چندان محسوس نمی گردد.»^(۱)

یکی از یاران بقایی در کمیته مرکزی حزب زحمتکشان، که دائماً با وی در ارتباط بود، حسین بنکدار تهرانی است. این بنکدار که برادرزاده محمدتقی بنکدار تاجر معروف دوره مشروطه و از اشخاص معروف تحصن در سفارت انگلیس است، در سال ۱۳۰۵ در تهران به دنیا آمد. بنکدار که تحصیلات را نیمه کاره رها کرده بود، در سال ۱۳۴۰ در دوره دبیرستان ادامه تحصیل داد و به سال ۱۳۴۴ دیپلم ادبی گرفت، بعد از اخذ دیپلم به استخدام «بانک ایرانیان» درآمد و در خرداد ۱۳۴۸ مسئول اطلاعات بانک ایرانیان شعبه خیابان حافظ که صرفاً منصبی اداری بود، گردید. ریاست بانک بر عهده ابوالحسن ابتهاج، رئیس پیشین بانک ملی و سازمان برنامه و بودجه بود. حسین بنکدار از بدو استخدام در بانک ایرانیان حق عضویت خود را به حزب نمی پرداخت و در جلسات حزبی منظمماً شرکت نمی کرد. همین امر باعث شد در سال ۱۳۴۹ بقایی از او بخواهد حق عضویت خود را از سال ۱۳۴۵ پردازد و دلیل عدم حضور خود را در جلسات توضیح دهد.

حسین بنکدار تا اوایل دهه ۱۳۴۰ یکی از نزدیکان اصلی بقایی بود. یک بار او نامه ای از بقایی برای آیت الله کاشانی برد. آیت الله کاشانی بعد از صحبت های «مختلف و مفصل» به بنکدار گفت که برای نخست وزیری بقایی فعالیت می کند و ادامه داد: «ولی می ترسم ایشان هم که به سر کار آمدند مرا هم بکوبند.»^(۲)

در حالیکه بقایی در زاهدان به سر می برد، شایعات در مورد نخست وزیری او شدت گرفت. گفته می شد برای تسریع در روند اصلاحات اجتماعی و استحاله سیاسی به نفع جریان آمریکایی از بقایی استفاده خواهد شد. لیکن ویلیام کورن، رایزن سیاسی سفارت

ص: ۳۲۴

-
- ۱- ۱. محمد زهری به مدیر مجله دنیا، مورخه ۷/۴/۱۳۳۴، مجموعه اسناد محمد زهری، کارتن ۴۷ - N، ش: ۴۹ - ۱۳۵. اسدالله علم آنقدر مرموز بود و بستگیهای او آشکار، که طرفداران بقائی صلاح نمی دیدند کسی از ارتباط آنان اطلاعی پیدا کند. واقعیت این است که بقائی و علم چه در ماجرای کودتا و چه حوادث بعد از آن به ویژه تحولات اواخر دهه سی و تشکیل حزب مردم، با هم ارتباط سازمان یافته داشتند، به این موضوع در صفحات آتی اشاره خواهیم کرد.
 - ۲- ۲. حسین بنکدار به بقایی، مورخه ۲۱/۴/۱۳۳۳، مجموعه اسناد بنکدار، ش ۱۵۶ - ۱۰۸. این جملات نشان می داد آیت الله کاشانی به بقائی هم چندان اعتمادی نداشت.

آمریکا، معتقد بود در پس این شایعات هدفی نهفته است و آن اینکه جریان «محافظه کار» مجلس از بیم نخست وزیری احتمالی بقائی، شخصی که رفتار سیاسی اش اصلاً قابل پیش بینی نبود، از مخالفت با دولت علا پرهیز کند، زیرا به تعبیر کورن «شیطان آشنا کم خطرتر از موجودی است که در بیرون زوزه می کشد»^(۱) یعنی از نظر محافل انگلوفیل حسین علاء نخست وزیر کم خطر برای جناح سنتی قدرتمند و متمایل به انگلیس، بر مردی که رفتار سیاسی اش به هیچ وجه قابل پیش بینی نیست؛ ترجیح دارد. به عبارت دیگر، بقایی قرار نبود نخست وزیر شود. شایعات برای آن دامن زده می شد تا نمایندگان با کابینه علا همدلی نشان دهند و دست از مخالفت های خود بردارند. معلوم نبود بقایی جاه طلب چه چیزی در سر می پروراند. پس ترساندن نمایندگان از او کار چندان دشواری نبود. در حقیقت همان محافل گذشته بر اوضاع مسلط بودند. نقش مهم در تحولات این ایام نیز به دست اسدالله علم وزیر کشور بود نه علا. پس بیهوده نیست که پس از گذشت چند هفته آمریکایی ها از کامیابی علا ناامید شدند. این اوضاع را خطیبی به بقایی چنین اطلاع داد:

سلیمان خان [بهبودی] دو روز بعد از ورود من [از زاهدان] به تهران به منزل آمد و از قول ارباب قلبی [شاه] اطلاعاتی راجع به سفر من به زاهدان و ملاقات با شما می خواست... مطالبی که لازم داشتم به اطلاع ارباب قلبی برساند به او گفتم. تفصیل را بعداً می نویسم. ضمناً توسط ایشان به علا پیغام دادم پا تو کفش ما نکند و متوجه باشد که ما کاری به او نداریم زیرا ایشان به مأمورین مخفی فرمانداری نظامی دستور داده است منزل من را تحت نظر بگیرند و مدتی است مشغولند و از گزارشات یومیه مأمورین بی اطلاع نیستم و علا- اغلب غیر محسوس و محرمانه مشغول تخریب وضع ما است و بیشتر برای خرابکاری متوجه خارجی هاست که ذهن آنها را مشوب کند و راجع به احزاب سیاسی با [ویلیم] دو گلاس که اکنون در مسکو است صحبت کرده که «هیچ کدام ریشه ندارند» بدیهی است بیشتر نظر علا از این حرف حزب زحمتکشان بوده است.

... آمریکایی ها از اوضاع فعلی مخصوصاً نزدیکی فوق العاده حکومت با انگلیس ها قدری ناراضی به نظر می رسند و حتی گاهی عصبانیتی که از این موضوع دارند کتمان نمی کنند. کمک های جدید را قطع کرده اند و مسلماً به این دولت چیزی نخواهند داد. مخارج گزاف اصل چهار را گردن دولت انداخته اند و به تدریج جز کادر فنی بقیه افراد عضو اصل چهار را مرخص می کنند. آمریکایی ها به تدریج متوجه وخامت وضع سیاسی دولت حاضر و ادعاهای واهی او شده اند و سفیر آمریکا در صرف نهار خصوصی با ارباب قلبی [شاه] گله هایی کرده است. با این حال با وجود جنجالهای خودمان حالا نباید مجال توسعه این انتشارات را به دشمنان داد.^(۲)

ص: ۳۲۵

۱- ۱. احزاب سیاسی در ایران، بخش دوم، صص ۱۵۴-۱۵۱.

۲- ۱. حسین خطیبی به بقایی، مورخه ۱۷/۵/۱۳۳۴، مجموعه اسناد خطیبی، کارتن ۳۳۵ _ N، ش: ۲۸ _ ۱۲۳.

دو روز بعد از این نامه بقایی در نامه ای خطاب به اعضای حزب تصمیم خود را مبنی بر برگزاری جشن ۲۸ مرداد به اطلاع رسانید. علی زهری مأمور شد این مراسم را انجام دهد. بقایی خواسته بود اعضای حزب با زهری همکاری کنند «تا تحت نظر و هدایت ایشان مراسم مزبور انشاءالله بهتر و با شکوه تر از پیش برگزار شود.»^(۱) در این زمان، زهری هنگام ورود به قم با سه من تریاک بازداشت شد. تریاکها ضبط گردید، لیکن یکی از مأمورین مساعدتهای زیادی برای رهایی او انجام داد و حتی از درج نام او در دفتر مخصوص مجرمین خودداری کرد. خطیبی طی ملاقاتهایی با تیمور بختیار، فرماندار نظامی تهران و رئیس بعدی ساواک، نشریات حزب زحمتکشان را که در دوره زاهدی توقیف شده بود آزاد کرد. خطیبی با ورود بقایی به تهران مخالف بود زیرا از نظر او تحولاتی صورت گرفته بود که او حتماً بایستی با «دوستان مطلع و صمیمی و نزدیک» مشورت می کرد و نتیجه این مشورتهای را برای بقایی ارسال می نمود. خطیبی یادآور شد «قدر مسلم آن است که وسایل ملاقاتهایی را با سفیر ینگه دنیا^(۲) با شما فراهم کرده ایم اگر شخصاً با توضیحات ما قانع نشود حضور شما در تهران کمال ضرورت

ص: ۳۲۶

۱-۲. بقایی به کمیته مرکزی حزب، مورخه ۱۹/۵/۱۳۳۴، اسناد حزب زحمتکشان، کارتن ۱۶۹، ش: ۱۶۸ _ ۲۳.

۲-۳. ینگه دنیا همان امریکاست.

بهرحال اوضاع پدید آمده خشم تعدادی از اعضای حزب را که از مکنونات بقایی بی اطلاع بودند برانگیخت. بقایی با اینکه دستور داده بود در برگزاری جشن سر و صدای چندانی انجام نگیرد و «تا حدود امکان غیر از رفقای حزبی دیگران از دستور من راجع به برگزاری جشن و تسریع و حرکت آقای زهری اطلاع حاصل نکنند»، اما همان مراسم مختصر هم غیرقابل توجه به نظر می آمد. علت دستور فوق آن بود که روز ۲۸ مرداد مصادف با اول محرم بود. در برگزاری جشن، بقایی دستور داده بود با سرهنگ علی زیبایی، از مسئولین فرمانداری نظامی تهران، مشورت و «کسب تکلیف» کنند.

بهرحال مراسم برگزار شد. عباس دیوشلی مثل سال قبل معتقد بود این کار اشتباه است و مردم به حزب بدبین خواهند شد و حزب پایگاهش را بیش از پیش از دست خواهد داد. زهری تنها عضو هیئت اجرائیه بود که در غیاب بقایی از برگزاری جشن دفاع کرد. عصر روز ۲۷ مرداد ۱۳۳۴ مراسم برگزار شد و عکس شاه هم بر در و دیوار نصب گردید. پیام بقایی به مناسبت ۲۸ مرداد را منصور رفیع زاده خواند و بعد از او زهری و ابوالقاسم سدهی سخنرانی کردند. عباس دیوشلی در مراسم شرکت نکرد زیرا سرگرد بهزادی برادر همسر او، که جزء افسران توده ای بود، تیرباران شده بود. اعضای کمیته مرکزی حزب صبح ۲۸ مرداد به منزل دکتر بهزادی یکی از برادران سرگرد بهزادی برای عرض تسلیت رفته بودند. رفیع زاده تذکر داد رفتن به منزل بهزادی عمل خطایی بوده است.(۲)

دیوشلی حدود یک هفته بعد از جشن ۲۸ مرداد از دوستانش گله کرد. او معتقد بود سطح فکر سیاسی آنها پائین است و موقعیت را درک نمی کنند. او می گفت دوستانش «الفبای سیاست را هم نمی دانند و اظهار عقیده هم می کنند، حرف حساب هم نمی شنوند و مطلب خیلی اساسی تری مطرح است. اینها فکر نمی کنند که ما برای خودمان دوستی باقی نگذاشتیم نه هیئت حاکمه، نه شاه، نه مصدق، نه توده ای، نه مردم. حداقل از این موقعیت باید استفاده کرد یعنی حکومت را در دست گرفت.»(۳)

ص: ۳۲۷

۱-۱. خطیبی به بقایی، مورخه ۱۹/۵/۱۳۳۴، مجموعه اسناد خطیبی، ش: ۲۹ _ ۱۲۳.

۲-۲. بنکدار به بقایی، مورخه ۳۱/۵/۱۳۳۴، مجموعه اسناد بنکدار، ش: ۲۵۹ _ ۱۰۹.

۳-۳. بنکدار به بقایی، مورخه ۷/۶/۱۳۳۴، اسناد بنکدار، ش: ۱۸۵ _ ۱۰۸.

جشن ۲۸ مرداد جز افتضاح چیزی به ارمغان نیاورد، این دومین جشن حزب زحمتکشان بعد از پیروزی کودتا بود، جشن اول سال گذشته برگزار شده و همان زمان هم دیوشلی مخالف آن بود. تصمیم گیرندگان اصلی منصور رفیع زاده، حسین بنکدار و علی زهری بودند. رفیع زاده و بنکدار جوانانی بودند که فقط اوامر بقایی را اجرا می کردند و خود فاقد هرگونه تحلیل مشخص سیاسی بودند. نظر به اینکه ۲۸ مرداد مصادف با اول محرم بود، بنکدار پیشنهاد کرد مراسم عصر ۲۷ مرداد برگزار شود. این تصمیم مطابق اطلاعی بود که توسط سرهنگ ناصر مقدم به دست آمد. طبق گفته مقدم «مقامات دولتی هم عصر روز جمعه ۲۷ مرداد را جشن می گیرند.»^(۱) این مقدم همان سپهد مقدم بعدی است که ریاست اداره سوم یا امنیت داخلی ساواک را عهده دار بود و در آستانه انقلاب بعد از عزل نصیری رئیس ساواک شد. بنکدار در آن ایام با سیدحسن تقی زاده و محمدرضا جلالی نائینی در باشگاه تاج متعلق به شعبان جعفری دیدار می کرد و پیامهای آنان را برای بقایی ارسال می نمود.^(۲) از بین هیئت اجرائیه حزب تنها دیوشلی بود که تا حدودی از جریانهای روز اطلاعاتی داشت. برای نمونه، روزی در جلسه ای پیشنهاد شد اعضای هیئت اجرائیه حزب جمع شوند و در مورد نخست وزیری بقایی سخن گویند و ببینند «چه چیز و چه خبری است.» دیوشلی گفت «هیچ چیز نیست جز اینکه دستمان را باز کنیم. ده سال دیگر هم خبری نخواهد شد. والله خر داغ می کنند. این اخبار را ما خودمان در روزنامه داده ایم.»^(۳) به راستی نیز چنین بود.

در مهرماه سال ۱۳۳۴ اوضاع برای بقایی ناامیدکننده شد. وی که در حکومت علا سکوت پیشه کرده بود تا شاید اقلاً مشورتی با او انجام گیرد متوجه شد وسیله ای بیش نبوده است. بقایی مأموریت خود را به انجام رسانیده و قدرت یک بار دیگر در دست دربار و شخص شاه متمرکز شده بود و اینک به بقایی به عنوان یک ماجراجوی سیاسی غیرقابل اعتماد می نگرستند. اوضاع پیچیده و مبهم بود، به قول خطیبی:

«باور بفرمائید من هم از اوضاع اطلاع صحیحی ندارم جز اینکه وضع خوبی ایجاد کرده بودیم و همه ما را متوقف کردند و تقریباً بر هم زدند. بی انصافها لااقل نگذارند

ص: ۳۲۸

-
- ۱-۱. بنکدار به بقایی، مورخه ۲۱/۵/۱۳۳۴، اسناد بنکدار، ش: ۱۸۶ _ ۱۰۸.
 - ۲-۲. بنکدار به بقایی، مورخه ۱۵/۶/۱۳۳۴، اسناد بنکدار، ش: ۱۸۷ _ ۱۰۸.
 - ۳-۳. بنکدار به بقایی، مورخه ۱۲/۶/۱۳۳۴، اسناد بنکدار، ش: ۱۸۹ _ ۱۰۸.

کاملاً از پشت زخم ما سواری بگیرند بعد ما را سگها پاره کنند. محض خالی نبودن عریضه یک مجله آمریکایی که راجع به اوضاع ایران مطالبی نوشته است تقدیم می کنم.»^(۱) خطیبی آشکارا دروغ می گفت، او به خوبی می دانست چه خبر است و اساساً مأموریت وی چیزی جز قرار دادن بقائی در حالت خوف و رجاء نبود. مأموریتی که به خوبی از عهده انجام آن برآمد.

حدود ده روز بعد از نوشتن این نامه علا استعفا داد، اما شاه استعفای او را نپذیرفت و دستور داد «تا اختتام تشریفات و مقدمات انعقاد قرارداد [ستتو] مصدر کار باشد و بعد هم صحبت اقبال، سجادی، امینی است. شانس اولی و سومی نزد شاه بیش از دومی است و شانس دومی و سومی به ترتیب نزد خارجی ها بیش از اولی است.»^(۲) سجادی از سوی انگلستان و امینی از طرف محافلی از امریکائیا حمایت می شد، به یاد داشته باشیم بقائی خود پیشتر از نخست وزیری سجادی حمایت کرده بود.

شانس بقایی از هر کس دیگر کمتر بود. از نظر خارجی ها بقایی فردی غیرقابل اطمینان بود و صرفاً در مواقع بحرانی برای ایجاد هیاهو و متشنج کردن اوضاع به کار می آمد. محمدرضا پهلوی نیز طبعاً حاضر نبود زمام کشور را در اختیار ماجراجویی غیرقابل کنترل چون بقایی قرار دهد. مصطفی کاشانی فاش کرد در اوایل حکومت زاهدی از بقایی خواسته شده بود به فرانسه یا آمریکا برود و سرپرست محصلین ایرانی شود. البته بقایی این سمت را برای خود بسیار ناچیز می دید و به همین دلیل با نظر او دکتر خوشبین به این مأموریت اعزام شد: «شاه به آقای دکتر گفته بود که بیا برو در آمریکا یک عده از جوانها را با خودتان همراه کنید بعد برگردید و زمام امور را در دست بگیرید، شما که حالا کسی را ندارید.»^(۳)

حوادث نشان می داد آینده ای برای بقایی و حزب او وجود ندارد. حتی اعضای رده بالای حزب نیز آن را جدی نمی گرفتند. معلوم شد حزب زحمتکشان تنها به مثابه وسیله ای برای آشوبگری سیاسی و تحکیم سلطه دربار پهلوی بوده است. هیئت اجراییه حزب تشکیل جلسه نمی داد. همه «چون فراریان جنگ میدان مبارزه را ناجوانمردانه خالی نموده و حزب را بدون سرپرست و مقام مسئول به امید خدا رها» کرده بودند. بنکدار با حالتی که حکایت از شگفتی داشت خطاب به بقایی نوشت: «آیا می دانید، هنوز هم بعد از گذشتن دو سال و اندی از قیام ۲۸ مرداد عده ای از رفقای ما آن را کودتا معرفی می کنند؟»^(۴) حزب زحمتکشان لحظات احتضار خود را سپری می کرد.

ص: ۳۲۹

- ۱-۱. خطیبی به بقایی، مورخه ۸/۷/۱۳۳۴، مجموعه اسناد خطیبی، کارتن ۲۳۵، ش: ۳۸ _ ۱۲۳.
- ۲-۲. خطیبی به بقایی، مورخه ۱۸/۷/۱۳۳۴، مجموعه اسناد خطیبی، ش: ۳۶ _ ۱۲۳.
- ۳-۳. بنکدار به بقایی، مورخه ۲۵/۷/۱۳۳۴، مجموعه اسناد بنکدار، کارتن ۱۹۵، ش: ۱۷۵ _ ۱۰۸.
- ۴-۱. بنکدار به بقایی، شهریور ۱۳۳۴، مجموعه اسناد بنکدار، ش: ۱۷۶ _ ۱۰۸.

اگرچه تشکیلات علنی حزب زحمتکشان دوره احتضار خود را سپری می کرد، ولی سازمان اطلاعاتی و مخفی آن به رهبری خطیبی همچنان فعال بود. از نقطه نظر خطیبی، این چهره شگفت انگیز اطلاعاتی و دسیسه گر، اوضاع رو به بهبودی بود و «در یکی دو ماه آینده حتماً بهتر از این خواهد بود.» او با لحنی که گوئی مضمون نامه همین چند وقت پیش خود را که بوی ناامیدی از آن می آمد فراموش کرده است، مژده داد تغییرات و «نه تحولات» در عزل و نصب ها آغاز خواهد گردید و به احتمال قوی کابینه ترمیم خواهد شد. اما خطیبی معتقد بود «با این حرفها دردی دوا نخواهد شد.» او حتی پیش بینی کرد سردار فاخر حکمت صرفاً تا انجام مراحل نهایی قرارداد سنتو مصدر کار خواهد بود. وی دکتر سجادی را به جای سردار فاخر حکمت پیشنهاد می کرد. «ارباب قلبی» فعالیت های طرفداران بقایی را با پیغام محرمانه ای تأیید کرده و «ادامه آن را نیز تجویز و توصیه نموده» بود. خطیبی نمایندگان طرفدار بقایی را در مجلس مرتباً گرد می آورد و اغلب جلسات را در منزل خود تشکیل می داد. او همه کاندیداهای نخست وزیری را تقویت می کرد «بلکه از میان این حرف ها کار خودمان روبراه شود و به احتمال قوی موفق خواهیم شد.» خطیبی با دکتر سجادی کاندیدای ریاست مجلس گفتگو کرد و با وی «قول و قرارهایی» گذاشت. سجادی کاملاً «درک» کرد که با یک دسته و سازمان متحد و صمیمی نسبت به بقایی طرف است و به همین دلیل سعی کرد توجه خطیبی را جلب کند. او اظهار امیدواری نمود «اقداماتی که در غیاب شما [بقایی] به منظور وصول به هدف نهایی خودمان و نجات مملکت نموده ام مورد تأیید شما نیز باشد.» خطیبی حتی نطق های قبل از دستور برخی نمایندگان را می نوشت. فی المثل

اطلاع داد مشغول تهیه نطق محمود رضایی، نماینده کرمانی مجلس، است و نوشت سعی خواهد کرد مثل دفعات قبل ضمن نطق او نام بقایی را هم به میان آورد.^(۱) آیا به راستی خطیبی، به دستور چهره های دسیسه گر دیگر چون اسدالله علم، بقایی را بازی نمی داد و با این وعده و وعیدها او را به امید آینده موهوم دور از تهران نگه نمی داشت؟!

در آذر ماه سال ۱۳۳۴ بقایی از زاهدان به تهران بازگشت. اما نه تنها بخت با او یار نبود، بلکه همزمان با دستگیری سید مجتبی نواب صفوی و سران جمعیت «فداییان اسلام» به اتهام مشارکت در قتل رزم آراء بازجویی شد، لیکن تبرئه گردید. دستگیری رهبران فدائیان اسلام بعد از آن صورت گرفت که مظفر ذوالقدر اقدامی نافرجام برای ترور حسین علاء انجام داد. در این عملیات گلوله خارج نشد و ذوالقدر با نوک مگسک اسلحه به فرق علاء کوبید، به طوری که او با سر باندپیچی شده در جلسه ستو در بغداد شرکت کرد. شرح ماجرا را حسین بنکدار از شاهدان ماجرا برای بقایی که آن زمان هنوز در زاهدان اقامت داشت، ارسال نمود. اندکی بعد رهبران فدائیان اسلام تیرباران شدند، تا آنجائی که نگارنده اطلاع دارد، بقایی هیچ گونه واکنشی به این ماجرا نشان نداد.

از فعالیت های بقایی در سال ۱۳۳۵ می توان به سخنرانی های مهیج وی در دفاع از تقسیم اراضی اشاره کرد. از این زمان به بعد صحنه سیاست ایران شاهد حضور دو حزب فرمایشی «مردم» به رهبری اسدالله علم و «ملیون» به رهبری منوچهر اقبال بود. اسناد موجود در مرکز اسناد انقلاب اسلامی نشان می دهند در این زمان هم استراتژی بقایی نفوذ در این دو حزب بود تا هر کدام قدرت را به دست آوردند، تشکیلات او هم سودی برده باشد. در همین ایام بقایی سخنرانی در جمع اعضای حزب زحمتکشان ایراد کرد. او طی نامه ای به دوست قدیمی اش علی زهری، که برای معالجه به اروپا رفته بود، مضمون یکی از سخنرانیهای خود را خاطر نشان کرد:

ما از کسانی که ما را متهم به مخالفت با اصول سرمایه داری می کنند (بعله!)^(۲) و ایراد می گیرند که چرا ما طرفدار توزیع عادلانه ثروت و تقسیم اراضی هستیم،

ص: ۳۳۱

۱-۱. خطیبی به بقایی، مورخه ۲۴/۱۲/۱۳۳۴، مجموعه اسناد خطیبی، کارتن ۲۳۵، ش: ۱۵ _ ۱۲۳.

۲-۲. کذا.

می پرسیم: آیا می شود به اکثر مردم گفت که هیچ چیز نخواهند برای آنکه آن چند نفر همه چیز بخواهند؟ به نظر ما این روش قابل دوام نیست. بعله آقا ما هم چین هستیم و بعلاوه به هیئت حاکمه حمله می کنیم!^(۱)

از جملات معترضه پیداست که خود بقایی هم آن سخنان را به جد نمی گرفت. تقسیم اراضی و شعارهایی نظیر آن، سناریوی جدید امپریالیسم آمریکا برای گسترش دایره نفوذ خود در ایران و کشورهای مشابه بود. بقایی در دوره حکومت علا دو بار بازداشت گردید، بار نخست در جریان بازجویی از فدائیان اسلام و بار دوم در سال ۱۳۳۵ که متهم به اختلال و بی نظمی در بین دانشجویان شد. در فروردین ماه سال ۱۳۳۶ دولت علا سقوط کرد و دکتر منوچهر اقبال به جای او بر منصب نخست وزیری تکیه زد.

ص: ۳۳۲

۱- ۱. بقایی به زهری، مورخه ۲۳/۵/۱۳۳۵، مجموعه اسناد زهری، کارتن ۷۳ _ N، ش: ۲۱۷ _ ۱۳۲.

دولت منوچهر اقبال و فعال شدن مجدد بقائی

در دوره اقبال فعالیت سیاسی بقایی تشدید شد. آیت الله کاشانی نیز در میان راجل سیاسی آن دوره او را خیرالموجودین می پنداشت. او به چند تن از تجار و کسبه بازار توصیه کرد برای پیشرفت کار بقایی، که فعالیت مستقل سیاسی را آغاز کرده و از پیوستن به احزاب ملیون و مردم خودداری کرده است،^(۱) از بین خود وجوهی جمع آوری نمایند و در صورت لزوم در اختیار او قرار دهند.^(۲) آیت الله کاشانی به دوستان خود توصیه کرد در پشتیبانی از بقایی کوتاهی نکنند. برای کمک به این منظور وی مصطفوی داماد خود را به نزد بقایی فرستاد. مصطفوی در دوره حکومت مصدق معاونت وزارت دادگستری را عهده دار بود.^(۳) این در حالی است که در نامه های خصوصی بقایی مواردی دال بر تحقیر و تمسخر آیت الله کاشانی موجود است. برای نمونه، بقایی در نامه مورخ یکشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۳۶ به علی زهری چنین می نویسد:

... در مهمانی هفته گذشته که برایت نوشتم، جریانی پیش آمد خیلی مضحک و در عین حال قدری هم اختیار از دست حقیر در رفت.

بعد از نهار در خدمت آقا [آیت الله کاشانی] و سی چهل نفر در یک اطاق (خلوت!)^(۴) نشسته بودیم. آقای افتخار اظهار کرد که آقا در مسئله شبهه آکل و مأکول نظریه [ای] فرموده اند که خلاصه دهن تمام علمای سابق و لاحق از تعجب و

ص: ۳۳۳

-
- ۱- ۱. اسناد خلاف این را نشان می دهند و گویای این نکته است که رهبران حزب زحمتکشان فعالیتهای پشت پرده خود مثل پیوستن به احزاب ملیون و مردم را از آیت الله کاشانی مخفی نگه می داشتند.
 - ۲- ۲. گزارش ساواک، مورخه ۲۵/۱/۱۳۳۶، پرونده بقایی.
 - ۳- ۳. گزارش ساواک، مورخه ۴/۳/۱۳۳۶، پرونده بقایی.
 - ۴- ۴. پرائتز و علامت! از بقائی است.

تحسین باز مانده است. و همه خواهش کردند که آقا نظریه خود را بفرمایند... بهر حال آقا فرمودند من برای این مسئله جوابی پیدا کرده ام که تا حال هیچ کس پیدا نکرده و مسئله را قطع کرده ام. و آنوقت توضیحات مفصل دادند که خلاصه سر و پا شکسته اش این است که هیچ چیز جزء هیچ چیز نمی شود. همانطور که نور آفتاب باعث رویانیدن نباتات می گردد و جزء زمین نمی شود و همانطور که غذا را توی دیگ می ریزیم و زیرش آتش می کنیم و مواد خوراکی از دیگ حرارت می گیرند و دیگ جزء آنها نمی شود (البته با بسیاری توضیحات علمیه دیگر)، همانطور هم مواد غذایی که می خوریم جزء بدن نمی شوند و افاضه قوت می کنند، همچنانکه دیگ افاضه حرارت می کرد، به این ترتیب بدن هیچ کس جزء بدن دیگری نمی شود. (فهمیدی؟ اگر هم نفهمیدی تان(۱) چی [؟] بیشتر مقدر نیست).

البته بعضی جوان و جاهل ها لبخند مودبانه را گاز گرفته بودند. آقا نظر حقیر را پرسیدند. گفتم باید دکترا [کذا] طب نظرشان را عرض کنند، ما قابل نداریم. لذا نظر دکتر [محمود] شروین(۲) را استفسار کردند. بیچاره سخت گیر افتاد. ولی با زبان بیزبانی نظریه آقا را رد کرد و بعد هم مجلس تغییر جهت داد، زیرا یک شاعر ملی قصیده[ای] خواند.

پس از خاتمه شعر، افراد برخاستند. توی کوچه که می آمدیم آقای افتخار بطور خصوصی نظر مرا پرسید. (ضمناً خودش هم بعد از توضیحات دکتر شروین قدری متزلزل شده بود.) من گفتم از لحاظ علم جدید این نظریه هیچ پایه و مبنایی ندارد... متأسفانه مجبور شدیم تا کسی در خدمت آقا سوار شویم. و در بین راه آقای افتخار گفت فلانی می گوید از نظر متافیزیک مخصوص نظریه آقا قابل دفاع است ولی از نظر علم جدید مبنایی ندارد. آقا فرمودند نه خیر، با علم جدید هم ثابت است زیرا مایه حیات همین گله بول های [کذا](۳) خون است که چیزی از جایی نمی گیرند و فقط استفاضه می کنند. خبط من همین بود که احمقانه اختیار از دستم

ص: ۳۳۴

۱-۱. تان یکی از تکیه کلامهای آیت الله کاشانی بود، تان به لهجه کاشانی یعنی شما؛ البته اصل واژه تون است.

۲-۲. از رهبران مجمع مسلمانان مجاهد.

۳-۳. بقائی برای تحقیر آیت الله کاشانی گلبول را به نقل از او گله بول نوشته است، گله به ضم گاف در لهجه مردم کاشان به مفهوم گوشه و کنار است.

به در رفت و سؤال کردم بفرمایید گلبول چیست و از چی ترکیب شده؟ فرمودند ما به گله بول کاری نداریم و اصلاً علم جدید چرند و مسخره است و حیات افاضه و استفاضه است. دیگر ناچار شدم عرض کنم علم جدید هر قدر هم مسخره باشد الآن توی نتیجه همان مسخره نشسته ایم و داریم به منزل می رویم. تقریباً به همین جا خاتمه پیدا کرد و در خدمت آقا به منزلشان رفتیم و دو سه ساعتی هم برای کفاره خبط و حماقت آنجا بودیم.

برخورد بقایی با آیت الله العظمی بروجردی، مرجع تقلید شیعیان، نیز اهانت آمیز بود. بقایی در یکی از سخنرانی های خود در دفتر حزب زحمتکشان «در باره مبارزه با فکر مردم در اجتماع امروز و کارهای غلطی که به نام اسلام در مملکت انجام می شود صحبت نمود» و در بین سخنان خود شدیداً به آیت الله بروجردی حمله کرد:

«هر کس در این مملکت وظیفه ای داشته باشد و آن را انجام ندهد تمام مردم باشرف به او به نظر یک دزد نگاه می کنند و هر فرد وظیفه دارد که در حدود قدرت خودش فعالیتی بنماید و اگر گوشه ای را جهت استراحت انتخاب کرد و از خزانه مملکت امرار معاش کرد و کاری هم به کارهای مردم نداشت این عمل جز اینکه دزدی هست هزار مفاسد دیگر هم دارد و بعدها معلوم خواهد شد.»^(۱) او در جای دیگر گفت: «اگر بخواهیم درباره وظیفه آقای بروجردی بحث کنیم همگی ناراحت خواهیم شد و بهتر است که از این بحث خارج شویم.»^(۲)

در اسفند ۱۳۳۵ سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) تأسیس شد. نه تنها تعدادی از افراد وابسته به بقایی در این نهاد امنیتی جدید شرکت داشتند بلکه در سطوح عالی آن دو تن از یاران بقایی، حسن پاکروان و سرهنگ مقدم، حضور داشتند و تیمور بختیار، اولین رئیس ساواک، نیز رابطه حسنه ای با بقایی داشت. بین بقایی و رهبری حزب سومکا نیز روابط گذشته تجدید شد.

در تاریخ ۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۶ در جشنی که به مناسبت هفتمین سالگرد تأسیس حزب زحمتکشان برگزار شد، داوود منشی زاده، رهبر سومکا، نیز حضور داشت. در این جلسه بقایی گفت خط مشی حزب او «از منفی به مثبت تبدیل شده است.» دکتر ناظرزاده کرمانی مدعی بود «با فعالیت شبانه روزی و زد و بندهایی که اخیراً دکتر بقایی با دوستان سابق خود شروع نموده، در آینده نزدیکی به مجلس راه می یابد بالاخص که از قرائن استنباط می شود که آمریکایی ها و مقامات دیپلماسی آمریکا نیز مشتاق و چندان بی میل به این امر نیستند.» در این جلسه محمود رضایی، نماینده مجلس شورا، دکتر محمود حسابی نماینده مجلس سنا، سرهنگ عزیزالله رحیمی و حسین مکی نیز شرکت داشتند.^(۳) روابط بقایی با سرلشکر حسن ارفع نیز چون گذشته ادامه داشت.

ص: ۳۳۵

- ۱-۱. گزارش ساواک، مورخه ۱۵/۴/۱۳۳۶، پرونده بقایی.
- ۲-۲. گزارش ساواک، مورخه ۲۵/۸/۱۳۳۶، پرونده بقایی.
- ۳-۱. گزارش ساواک، مورخه ۴/۳/۱۳۳۶، پرونده بقایی.

در سال ۱۳۳۶ بقایی دیگر یک چهره سیاسی فعال به شمار نمی رفت. در واقع از این زمان حیات سیاسی بقایی به پایان رسیده بود و او در تحولات کشور نقش جدی نداشت و لاجرم اوقات فراغت خود را در محافل دوستان و آشنایان می گذرانید و گاه با برخی چهره های فرهنگی نیز معاشرت داشت.

برای نمونه، او در نامه ای به زهری از آشنایی خود با فروغ فرخزاد، شاعره ای که بعدها به شهرت فراوان رسید، سخن می گوید. فروغ به دعوت بقایی به منزل او آمده بود و همراه او عده ای دیگر هم دعوت شده بودند. مراسم از ساعت ۶ بعدازظهر آغاز شد و «تقریباً نزدیک ساعت ۳» [بامداد] خاتمه پذیرفت. در این مجالس احمد فرید نیز حضور داشت. آشنایی بقایی با فروغ فرخزاد در ۲۴ مهر ۱۳۳۶ در منزل «عیسی خان»، که همان سپهبدی است، آغاز شد و او این «شاعره نوپرداز معاصر» را برای بار دوم در آبان آن سال به منزل خود دعوت کرد.

اما روابط فرید و بقائی پیشینه بیشتری داشت.

در دهه بیست هر دو آنان در حلقه ای ادبی که صادق هدایت محور آن بود شرکت می کردند، این حلقه یا در کافه نادری تشکیل می شد و یا در کافه ماسکوت که در خیابان فردوسی امروزی نبش خیابان منوچهری قرار داشت. در آن ایام فرید با اینکه از دوره رضاشاه در برخی جراید مثل آموزش و پرورش با امضاء مهینی یزدی که نام فامیلی اصلی اش بود مقاله می نوشت، اما چهره ای مشهور به شمار نمی رفت. فرید در

سالهای جنگ دوم جهانی دو مقاله هم در باره فلسفه غرب در مجله سخن که به مدیریت دکتر پرویز ناتل خانلری منتشر می شد، چاپ کرد. لیکن شهرت او بیشتر مربوط است به دهه چهل و بالا-تر پنجاه شمسی. با این وصف نخستین سندی که از روابط فردید و بقایی در دست است، نامه ای است از پاریس که طی آن فردید آغاز سال ۱۳۲۹ ش. را به بقایی تبریک گفته بود:

درین هنگام حلول سال نو موقع را مغتنم شمرده با تقدیم تبریکات صمیمانه و تجدید ابراز مراتب ارادتکشی دوام عزت و سعادت آن حضرت را از خداوند مسئلت می نمایم. (۱)

گفتیم که این رابطه از حلقه ای که در دهه ۱۳۲۰ در پیرامون صادق هدایت گرد می آمدند آغاز شد. در آن سالها هدایت در کافه های خیابان نادری و فردوسی حضور پیدا می نمود و با یارانش بحث ادبی می کرد. با سفر هدایت به پاریس این حلقه از هم پاشید و در همان ایام فردید برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت.

در نامه ای که به سال ۱۹۵۱ م. / ۱۳۳۰ ش. احمد فردید توسط برادرش دکتر محمد مهینی «حضور محترم دانشمند محترم جناب آقای دکتر مظفر بقایی استاد محترم دانشگاه و نماینده محترم مجلس شورای ملی» فرستاد، «تقدیم کننده احمد فردید» خطاب به «مخدوم گرامی» یعنی بقایی از مرگ «صادق هدایت عزیز» در پاریس خبر داد. او نوشت هدایت را گاه به گاه می دیده است و هدایت «نسبت به جنابعالی اعتقاد خاصی داشت و میان ما مکرر ذکر خیر سرکار می شد.» فردید در ادامه نوشته است:

آنچه را که مخصوصاً در شخص سرکار می ستود یک نحو، به تعبیر خودش، حالت میستیک [عرفانی] شما بود. و اما ارادتمند سرکار اگر هنوز با همان طرز تصور چند سال پیش خود باقی مانده بودم نمی توانستم اینجور ورود جنابعالی _ یک تن استاد فلسفه _ را در میدان زد و خورد های سیاسی و اجتماعی زیاد بستایم. الا اینکه نحو تصور مخلص نیز اکنون دیگر خیلی عوض شده است. مخصوصاً با اشتغالی که در این چند سال اخیر به افکار هگل و کسانی که، از فویرباخ گرفته تا اصحاب

ص: ۳۳۷

۱- ۱. احمد فردید به بقایی، مورخه ۷/۱/۱۳۲۹، ذیل حرف «ف».

فلسفه های «تقرّر خارجی»^(۱) معاصر، افکار آنها در دنباله جهان بینی و طرز تفکر هگل قرار گرفته است، پیدا کرده ام. مقصودم این است که مخلص نیز دیگر نمی توانم آزادی و آزادگی و انسانیت و حقیقت را از اموری تصور کنم که آنها را یکسره در خارج از دایره حیث تاریخی و وضع اجتماعی و تأثیر و تصرف و فعالیت جستجو بتوان کرد، هر چند در تحرّی این امور منکر در عین حال فایده یک چند خلوت نیز نمی توانم بشوم. از اینجاست که قهراً مخلص نیز به نوبه خود این فعالیت و مبارزه سیاسی و این شجاعت و مردانگی و از خودگذشتگی شما را، به فرض اینکه سودی به مطلوب اساسی نیز نباشد، فی حد ذاته گرانبها و در خور هر گونه ستایش تشخیص می دهم و گمان می کنم اصولاً در دایره همین سنخ فعالیت هاست که در دنیای پر شور و شر امروز عنوان حقیقی عرفان، عرفان مثبت تولایی و نه البته عرفان منفی تیرائی و صوفی منشی مبتذل خودمانی، مصداق خارجی پیدا می تواند کرد.

غرض از نگارش نامه طولانی یادشده این بود که بقایایی برای او که «به زبان و فرهنگ آلمانی» علاقه دارد شغلی در سمت وابسته فرهنگی در آلمان یا سویس مهیا کند و در غیر این صورت همان کار را در مورد فرانسه انجام دهد: «ممکن است اگر شخصاً صلاح به اقدام ندانید این زحمت را به یکی از دوستان نزدیک خود مثلاً به جناب آقای مکی که شاید نسبت به این بنده بی لطف نباشند با ابلاغ عرض ارادت اینجانب به ایشان واگذار فرمائید.» فردید در این نامه از عدم تکافوی هزینه تحصیلی خود یاد و تقاضا کرده بود به وی کمک شود.^(۲)

بقایایی تقاضای فردید را با دکتر کریم سنجابی، وزیر فرهنگ، در میان گذاشت. پاسخ این بود:

جناب آقای دکتر بقایایی

راجع به وضع تحصیلی آقای احمد فردید مراتب زیر به اطلاع جنابعالی می رسد:

ص: ۳۳۸

- ۱- ۱. گیومه از فردید است، منظور از فلسفه های تقرّر خارجی فلسفه های اگزیستانسیالیستی مثل ژان پل سارتر، مارسل پروست، گابریل مارسل و البته بالاتر از همه مارتین هیدگر است که فردید به شدت در شعاع جاذبه او قرار داشت.
- ۲- ۲. احمد فردید به بقایایی، مورخه ۱۸/۵/۱۹۵۱، پاریس، متفرقه ذیل لغت حرف «ف».

مشارالیه در سال ۱۳۲۵ جزء دبیران اعزامی مأمور مطالعه وزارت فرهنگ به فرانسه رفته و تا تیرماه ۱۳۲۸ کلیه حقوق و مزایای خود را به اضافه ماهی دو هزار ریال به عنوان فوق العاده به ارزش دریافت نموده. از آن تاریخ تاکنون برطبق تصمیمات کمیسیون بودجه مجلس شورای ملی حقوق و مزایای خود را به ریال دریافت می دارد و مثل سایر محصلین آزاد ماهیانه چهل لیره ارزش دولتی خریداری می نماید. آخرین مهلت ایشان برای توقف در اروپا آخر شهریورماه ۱۳۳۰ می باشد. (۱)

از سال ۱۳۳۶ فردید در مجالسی که در تهران با حضور بقایی برگزار می شد دیده می شود. بقایی در نامه ای به علی زهری در پاریس، دوست صمیمی و محرم اسرارش، داوری باطنی خود را درباره فردید، که به تمسخر او را «دکتر هایدگر» می خواند، چنین بیان داشته است:

«طی این جلسه بسیار طولانی برای اولین مرتبه متوجه شدم که آقای دکتر هایدگر جنبه تصنعی اش بیشتر از جنبه طبیعی اش می باشد. می خواهد ادای صادق [هدایت] را در بیاورد و در عین حال آنقدر باهوش هست که بفهمد اگر تقلید صرف بکند دستش را می خوانند. بنابراین برای خودش اداهایی درست کرده است که بدون اینکه صادق [هدایت] باشد به او یک Genie می دهد و چون من به این جنبه ها کمتر توجه می کنم و کمتر می توانم تصور کنم که کسی زحمت بکشد تا حال غیرطبیعی برای خود درست کند، تا جلسه قبل توجه به این موضوع نکرده بودم. درست نقطه مقابل جلالی خواهرزاده صادق بود. بعضی حرکات، بعضی ژست ها، بعضی انترناسیونها، بعضی شوخی ها و جوابهایش به طرز کشنده ای صادق را مجسم می کرد و بالاتر از همه سیگار کشیدنش.» (۳) در پاسخ به زهری که شگفت زده پرسید دکتر هایدگر کیست، بقایی جواب داد: «دکتر هایدگر، آقای دکتر فردید است که لابد به خاطر داری. از لحاظ استناد زیادی که سابقاً به جناب هایدگر فیلسوف شهیر ژرمنی می کرد او را به این اسم نامیدم.» (۴)

روابط هم چنان حفظ شد. در سندی دیگر بقایی خاطر نشان می سازد که با فردید

ص: ۳۳۹

۱-۱. کریم سنجابی به بقایی، مورخه ۱/۴/۱۳۳۰، ش ۶۴۹۱/۸۶۳۵، متفرقه ذیل حرف «ف».

۲-۲. نبوغ، استعداد.

۳-۳. بقایی به زهری، مورخه ۵/۸/۱۳۳۶، مجموعه نامه های بقایی، کارتن ۹۰ - N، ش: ۲۱۹ - ۱۳۳.

۴-۴. بقایی به زهری، مورخه ۱۰/۶/۱۳۳۶، نامه های بقایی، ش ۲۲۰ - ۱۳۳.

قرار گذاشته که به منزلش بیاید. طبقه پائین منزل بقایی حوزه حزبی تشکیل شده بود، لذا بقایی با فرید بیرون رفت و «به رستوران ادب نازل» شدند. «هایدگر و اگزیستانسیالیسم و حافظ و مولوی دست به دست هم دادند» و بقایی را از خود بیخود کردند.^(۱) لازم به توضیح است که فرید و بقایی هر دو در گروه فلسفه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران همکار بودند، بقایی اخلاق و زیبایی شناسی تدریس می کرد و فرید فلسفه های اگزیستانس.

در همین ایام، به اشاره دربار پهلوی، احزاب سیاسی جدیدی پا به عرصه حیات گذاردند. یکی از این احزاب به رهبری سردار فاخر حکمت به وجود آمد و مرامنامه آن در روزنامه ها منتشر شد. این گروه «حزب سوسیال دمکرات ایران» نام داشت. حزب دیگر به رهبری مهندس کاظم جفروودی، حسن ارسنجانی، مهندس زاوش و دکتر شاهکار عنوان «جمعیت آزادی ایران» داشت.^(۲) در همین زمان سپهد زاهدی بازنشسته شد و دستور پیدا کرد حزبی با نام «حزب قیام ۲۸ مرداد» تأسیس کند: «مقامات بالا فرمودند که این دو حزب هم نگرقت؛ مردم [به رهبری اسدالله علم] و حزب سردار فاخر. خلاصه اوضاع بر وفق مراد است.»^(۳) و باز هم در همین ایام محمد درخشش رئیس کانون لیسانسیه های تهران با تلفن قبلی به منزل بقایی «نزول اجلال» کرد: «مختصری خلوت کردیم. صحبت از اتحاد و تجمع قوا بود. البته از کلیات خارج نشد و اسمی هم به میان نیامد ولی نمی دانم چرا به دلم اثر کرد که از طرف آقا میرزا خلیل خان [ملکی] آمده باشد. خیلی گرم و چرب از هم جدا شدیم تا بعداً دوباره ملاقات شود.»^(۴)

ص: ۳۴۰

۱- ۱. بقایی به زهری، مورخه ۲۱/۱۰/۱۳۳۷، نامه های بقایی، ش ۲۲۱ _ ۱۳۳.

۲- ۲. بنکدار به زهری، مورخه ۹ شهریور ۱۳۳۶، نامه های حسین بنکدار، کارتن ۱۹۵، ش: ۱۷۶ _ ۹۰۸.

۳- ۳. بنکدار به زهری، مورخه ۱۰ مهر ۱۳۳۶، نامه های حسین بنکدار، ش: ۱۷۷ _ ۱۰۸.

۴- ۴. بقایی به زهری، مورخه ۱۳/۶/۱۳۳۶، نامه های بقایی، کارتن ۹۰ _ N، ش: ۱۴ _ ۱۳۳.

اینک بقایای به وسیله یک عضو یهودی حزب زحمتکشان به نام یعقوب اوریان فعالیت های دیگری نیز انجام می داد. علی زهری زنی به نام اکرم زیبایی را معرفی کرده و توضیح داده بود وی مبلغ زیادی پول دارد و می خواهد آن را به مرابحه دهد. اوریان پاسخ داد بقایای راجع به همین خانم و از قول زهری گفته است وی مبلغی وجه نقد در تهران دارد که می خواهد به نرخ عادلانه به مرابحه بدهد. میزان وجوه آن خانم و نرخ قبلی مرابحه را اوریان به دست آورده بود. وی وضع بازار را برای بقایای تشریح کرد. در این زمان اوریان در «شرکت تجارته ایران و انگلیس» کار می کرد. او پیشنهاد کرد مبلغ مزبور در آن شرکت به مرابحه گذشته شود: «نرخ نزولی که ارباب از بابت وجوه استقراضی می پردازد بین ۱۸ و ۲۱ درصد است و نوسان ۳٪ مربوط به اوضاع و احوال روز و درجه احتیاج ارباب [شرکت انگلیسی] به پول می باشد.» شرکت انگلیسی ظاهراً از پولداران دیگری نیز پول نزولی دریافت می کرد. آن وجه از طرف «پولداران و نزولخواران» داده می شد. چون میزان نقدینگی اکرم زیبایی «تاحدی قابل ملاحظه» بود، اوریان گفت مدت مرابحه نباید از سه ماه کمتر باشد. ظاهراً زهری نیز مخارج خود را در فرانسه از اوریان یا در حقیقت از شرکت انگلیسی دریافت می کرد:

در نامه خود از مخارج سه روزه که بالغ بر ۷۰۰۰ فرانک (بدون خرج مهمانخانه) شده بود شرحی نوشته بودید. فقط خواستم جسارتاً عرض کنم اگر به این ترتیب باشد داستان آن یارو است که گفت «اگر چوب دیگری بزنی هیچ» (۱) خواهش می کنم چوب را آهسته تر بزنی. (۲)

همین اوریان زمینه های لازم را برای مسافرت زهری به اسرائیل مهیا کرد. او اطلاع داد با مقامات اسرائیلی در تهران تماس گرفته است و «در مورد ارض موعود اقدامات لازم به عمل آمد.» او معتقد بود تا چند روز دیگر «جواب مثبت» به تهران خواهد رسید. اوریان از زهری خواست مشخصات گذرنامه و تاریخ تقریبی ورود خود را به «ارض موعود» اطلاع دهد. (۳) قرار بود این مطالب به وسیله نامه و توسط رفیع زاده به اطلاع زهری برسد. در نامه ای دیگر اوریان باز هم اطلاع داد برای مسافرت زهری به «ارض موعود» صحبت لازم شده است و می تواند دو هفته میهمان باشد. او خاطر نشان ساخت:

ص: ۳۴۱

۱- ۱. اشاره به حکایتی فارسی است که طبق آن فردی در خورجین الاغش شیشه یا بطری های شیشه ای حمل می کرد، این فرد وقتی وارد شهر شد، با محتسب مواجه گردید. محتسب با چوب به خورجین زد و گفت چه داری؟ مرد گفت: اگر چوب دیگری بزنی هیچ!

۲- ۲. اوریان به زهری، مورخه ۲۰ مرداد ماه ۱۳۳۶، مجموعه اسناد یعقوب اوریان، کارتن ۷۳ _ N، ش ۶۹ _ ۱۳۲.

۳- ۳. اوریان به زهری، مورخه ۵ دسامبر ۱۹۵۷، مجموعه اسناد یعقوب اوریان، ش: ۷۰۱ _ ۱۳۲.

«علاوه بر تشریفاتی که قائل خواهند شد می توانید برای بازدید مؤسسات، شهرها و غیره و غیره خودتان پیشنهاد نمائید.» باز هم اوریان با مقامات اسراییلی در تهران تماس گرفت و کم و کیف ماجرا را با آنها در میان گذاشت و در خاتمه خطاب به زهری نوشت: «البته هزینه مسافرت از مبدأ تا مقصد از کیسه پرفتوت خودتان پرداخت خواهد شد ولی از بدو ورود به ارض موعود دیگر چیزی مطالبه نخواهد شد.»^(۱)

یعقوب اوریان کارمند شرکت راه آهن بود و هم زمان در «شرکت تجاری ایران و انگلیس» کار می کرد، اینکه او چرا این شرکت تجاری را «ارباب» می خواند خود نکته ای است در خور توجه. او از حدود آذرماه ۱۳۳۶ دیگر در محل اداره راه آهن حاضر نشد و صبح و عصر در «شرکت ایران و انجلیز» به کار اشتغال داشت.^(۲)

«ارباب» یا همان شرکت انگلیسی از اوریان برای رتق و فتق امور محاکماتی که در اروپا داشت استفاده می کرد. قرار شد وی با هواپیما به فرانکفورت و هامبورگ عزیمت کند. به گفته اوریان، دو سال و نیم پیش از این تاریخ نیز او برای رسیدگی به محاسبات شرکت و طرح دعوی در یکی از محاکم آلمان علیه یکی از کلاهبرداران آلمانی به آنجا رفته بود. نتیجه دعوی ابلاغ نشد و بنابراین بار دیگر برای پیگیری همان موضوع به آلمان اعزام شد. این یهودی زیرک با آنکه دیگر در شرکت راه آهن کار نمی کرد، لیکن در تلاش بود «یک مرخصی با استفاده از حقوق مربوطه از بنگاه راه آهن فخمه» تحصیل کند.^(۳)

ص: ۳۴۲

-
- ۱-۱. اوریان به زهری، مورخه ۲۱/۸/۱۳۳۶، اسناد اوریان، ش: ۸۹ _ ۱۳۲.
 - ۲-۲. اوریان به زهری، مورخه ۱۴/۱/۱۳۳۷، اسناد اوریان، ش: ۹۱ _ ۱۳۲.
 - ۳-۳. اوریان به زهری، مورخه ۲۳ فروردین ۱۳۳۷، اسناد اوریان، ش: ۹۲ _ ۱۳۲.

به هر روی یکی از مهم ترین ادوار زندگی سیاسی بقائی در اواخر دهه سی رقم خورد. در این دوره دو حزب در صحنه سیاسی کشور فعال بودند یکی حزب ملیون به رهبری اقبال و دیگری حزب مردم به رهبری اسدالله علم. این دو حزب به دستور شاه تشکیل شده بودند تا این گونه القاء نمایند که در ایران آن روز آزادی سیاسی و اجتماعی وجود دارد و تعدد احزاب و مشارکت سیاسی در کشور اصلی است پذیرفته شده. منوچهر اقبال خود را غلام خان زاده شاه می دانست و در حقیقت هر اتفاقی روی می داد آن را ناشی از منویات شخص شاه تلقی می کرد. ظواهر امور حکایت می کرد که وی به شدت مورد تنفر بقائی قرار داشت و در این زمینه حزب زحمتکشان از انواع و اقسام توطئه ها علیه وی دریغ نکرد، آشوبهایی که در پس آن چهره هائی مرموزتر از بقائی دیده می شدند. بقائی علیه اقبال نطقهای شدید اللحنی ایراد می کرد؛ در واقع در این زمان حزب زحمتکشان فعالیت چندانی نداشت و درست وقتی تشکیلات فراماسونری ایران قصد آن کرد تا اقبال را واژگون سازد و در واقع از وی انتقام ستاند، بقائی آگاهانه یا ناآگاهانه وارد میدان شد. اما قبل از آن استراتژی عجیب دیگری از سوی وی به کار گرفته شد که مصداقی است بر رفتارهای به شدت متناقض سیاسی بقائی.

در این ایام با این که کلوب حزب زحمتکشان باز بود، اما تحرک چندانی از سوی آن دیده نمی شد، روزنامه شاهد نیز که توسط بقائی و زهری منتشر می شد از همان دوره زاهدی تعطیل شده بود و دیگر منتشر نمی گردید. در واقع شرکت حزب در کودتای بیست و هشتم مرداد سال ۱۳۳۲ توده های حزبی و اعضای رده های پائین را به شدت افسرده کرده و آنان امید خود را به این تشکیلات از دست داده بودند. در سال های خونیبار ۱۳۳۳-۱۳۳۴ که منجر به دستگیریهای زیادی از مخالفین شاه به ویژه رهبران فدائیان اسلام و نیز کادرهای حزب توده شد، بقائی کوچک ترین اعتراضی نکرد؛ طبیعی بود که وی از قلع و قمع توده ای ها رضایت داشت اما او حتی در مورد فدائیان اسلام نیز تحرکی در خور از خود نشان نداد. برگزاری سالانه مراسم بیست و هشتم مرداد در باشگاه حزب، توده های حزبی را بیش از پیش متزجر می کرد. در این شرایط کسانی که به حزب وفادار بودند امیدی به در دست گرفتن قدرت توسط این تشکیلات نداشتند، توده های حزبی تحرک خود را از دست داده بودند و این امری بود که باید به نحوی از انحا حل می شد. درست در چنین شرایطی بود که احزاب ملیون و مردم اعلام موجودیت کردند. در این زمان به دستور شخص بقائی استراتژی جدیدی در دستور کار قرار گرفت و آن این بود که توده های حزبی وارد یکی از دو حزب رسمی کشور شوند. شاید این دستور برای آن انجام گرفته بود تا از تحرکات درونی این دو حزب اطلاعی به دست آورده شود و شاید نیز علت این بود که توده های حزبی به این امید که از طریق یکی از این دو تشکیلات که به هر حال هر دو مورد حمایت اکید شاه بودند روزی

به قدرت برسند، به این اقدام مبادرت ورزیده بودند.

بهرحال نقشه هر چه بود این دستور شگفتی بسیاری از نزدیک ترین یاران بقائی را در پی داشت. حسین خطیبی یکی از افرادی بود که از انتشار این خبر حیرت کرد، او به کنایه از ملاقات اسدالله علم و بقائی یاد کرد و این که این دو تن تصمیم گرفته اند یا عنوان واحدی برای فعالیت حزبی خود انتخاب نمایند و یا این که با حفظ احزاب خود اقدامات مشترکی را انجام دهند.^(۱) عده ای این خبر را تکذیب کردند، اما استراتژی حزب حقیقت داشت. در آبان سال ۱۳۳۷ علم وارد کرمان شد و مستقیماً به منزل محمد آگاه از یاران نزدیک بقائی رفت، آگاه در این زمان از گردانندگان حزب زحمتکشان ملت ایران شعبه کرمان بود. علم، آگاه را با خود به دفتر حزب مردم برد و او را به عنوان عضو شورای حزب شعبه کرمان به مردم معرفی کرد: «با این پیشامد که انتظار آن را داشتیم هر دو سنگر [حزب مردم و حزب ملیون] تقریباً به دست خودمان افتاد و بایستی با کمال متانت طوری کنیم که رقبای طرفین مستهلک شوند و همین طور هم انشاءالله خواهد شد.»

افق کار کاملاً روشن بود، باید در احزاب ملیون و مردم رخنه می شد و این دو حزب به جان یکدیگر افکنده می شدند و هر دو تضعیف می گردیدند. اما توجه برخی از یاران بقائی به یک نکته جلب شده بود: «فقط نکته ای که هست جبهه ما از جهت عده افراد خوب می شود ولی از نظر حلال زادگی ما ضعیف تر هستیم و کسی را نداریم.» یعنی این که این نیروها عاریه ای هستند و عمدتاً طرفداران علم به شمار می آیند و نه بقائی، به همین دلیل خیلی هم نمی شود روی آنان حساب کرد و به اصالت کار آنان ایمان داشت.

نامه فوق توسط هرندی از تجار معتبر کرمان نوشته شده بود، آگاه نیز که مردی سرشناس بود به حزب علم پیوست، اما هرندی به تشکیلات حزب ملیون اقبال روی آورده و البته هر دو تن به اشاره بقائی به این کار دست زده بودند. از سوی دیگر منظور هرندی از این که ما از نظر حلال زادگی ضعیف تر هستیم، اشاره ای بود به ورود آگاه به حزب مردم. منظور این بود که با رفتن آگاه به این حزب کفه ترازو در کرمان به نفع علم سنگینی می کند، زیرا هواداران بقائی بیش تر همراه با آگاه به این حزب می روند.

ص: ۳۴۴

۱- ۱. احسان [خطیبی] به بقائی، مورخه ۲۰/۷/۱۳۳۷، ش ۱۰/۷۵۸.

هدف این نبود که یکی از دو حزب قوی تر شود، منظور اصلی کنترل این تشکیلات از راه نفوذ به درون آن ها بود. به همین دلیل هرنندی پیشنهاد کرد محمد علی یاسائی که مردی معمر و مورد احترام مردم کرمان بود و اینک سنی از وی گذشته بود وارد حزب ملیون شود تا نوعی موازنه برقرار شود: «بنده عقیده دارم آقای محمد علی یاسائی به طرف ما بیاید تا از این حیث هم تعادل برقرار شود.» ورود یاسائی به حزب اقبال باعث می شد تا از نظر حضور نیروهای وفادار به بقائی و نیز نفوذ اشخاص معتبر در دو حزب تعادلی به وجود آید که بهر حال در آینده به نفع بقائی بود. وجود یاسائی در حزب مردم بسیار واجب بود: «زیرا استاد و شاگرد یک طرف باشند، خوب نیست خود آقای یاسائی هم عقیده دارد به این طرف بیاید زیرا رقابای حزبی ما زیادتر هستند، استدعا دارم در این باب قدری غور فرموده و هر طور که مصلحت می دانید فوری مرقوم نمائید...»^(۱)

شخص یاسائی دیدگاه دیگری داشت، وی با این که از نظر سنی سال ها از بقائی بزرگ تر بود، نامه ای به وی نوشت و دیدگاههای خود را عرضه داشت و از بقائی کسب تکلیف کرد. وی اطلاع داد فریدون جم و عده ای دیگر در کرمان شعبه حزب ملیون را تشکیل داده اند و هرنندی و ارجمند از دیگر تجار بزرگ کرمان همراه با عده ای دیگر در آن نام نویسی کرده اند. یاسائی خاطر نشان کرد دوستانش از دو حزب می خواهند وارد یکی از دو حزب رقیب شوند، اما نظر خودش این است که «جزء هر دو تا باشم» یعنی این که رسماً وارد هیچ حزبی نشود و از خارج گود بر هر دو حزب تأثیر گذار باشد و اعمال نفوذ نماید؛ تصمیم نهائی به عهده بقائی گذاشته شد.^(۲) این موضوع باعث شد واکنش های متعددی از سوی برخی از اعضای حزب صورت گیرد؛ سازمان جوانان حزب زحمتکشان نامه ای برای بقائی ارسال کرد و نوشت اخیراً عده ای از طرفداران بقائی و نه اعضای سازمان که در حزب مردم ثبت نام کرده اند شایع نموده اند رهبر حزب دستور داده است توده های حزبی در این حزب ثبت نام نمایند، «چون مرام ما و حزب [مردم] یکی است، بنا بر این رفقا در حزب مردم ثبت نام نمایند.» از طرفی کسانی که در حزب ملیون ثبت نام کرده اند شایع نموده اند دستور رهبری این است که در حزب ملیون ثبت نام شود. اطلاع داده شد عده ای از معمرین کرمان که در زمره

ص: ۳۴۵

۱- ۱. هرنندی به بقائی، مورخه ۲۳/۸/۱۳۳۷، شماره ۱۰/۷۵۸.

۲- ۲. یاسائی به بقائی، مورخه ۲۳/۸/۱۳۳۷، ش ۱۰/۷۵۸.

طرفداران بقائی هستند در هر دو حزب ثبت نام کرده اند و حتی اسدالله علم و عده ای دیگر برای صرف نهار در منازل آنان دعوت شده اند. در این ایام از دو خانواده سرشناس کرمانی یعنی خانواده های اسفندیاری و ابراهیمی اولی با حزب ملیون و دومی با حزب مردم همکاری می کرد. این دو خانواده ریشه ای تاریخی در کرمان داشتند و در تحولات آن دیار نقش بسیار مهمی ایفا کرده بودند. جالب آن که آگاه در حزب مردم ثبت نام کرده بود، اما پسر بزرگش در حزب رقیب فعالیت می کرد. سایر فرزندان و داماد او هر کدام در یکی از احزاب ملیون و یا مردم ثبت نام کرده بودند؛ ارجمند نیز خودش در حزب ملیون ثبت نام کرد، اما پسرش عضو حزب مردم شد.^(۱) به تبعیت از اینان بود که عده ای از اعضای سازمان جوانان در یکی از این دو حزب ثبت نام کردند، اما این امر مهم نبود؛ مهم این بود که بزرگان قوم که می توانستند در تحولات نقش اساسی داشته باشند وارد یکی از این دو حزب شده بودند.

طبق نامه ای که از دکتر علی اکبر بینا در دست است این امر به دستور بقائی انجام گرفته بود و او نیز این استراتژی را بعد از مشورت با همکارانش اعلام کرد. بنا بر این اظهار نظر طرفداران حزب در کرمان قرار بود همگی به حزب مردم بپیوندند، اما چون سفر علم به کرمان به تأخیر افتاد، عده ای به حزب ملیون روی آوردند. این امر باعث شگفتی بسیاری از مردم کرمان شد، به نوشته دکتر بینا خطاب به بقائی: «آقایان رفقا برخلاف مذاکرات و قراردادهای خصوصی آن قدر خوش رقصی فرموده و می فرمایند که مردم را گرفتار حالت استعجاب نموده و از خود و گاهی از بنده و امثال [بنده] سؤال می نمایند خوب آقایان مگر شما نبودید که می گفتید با دسته و طایفه ضاله و مضله رفت و آمد و معاشرت حرام است چه و چه و چه، حال چطور شده که یک مرتبه از سرچشمه حزب ملیون تعمیم یافتند.» در ادامه یاد آوری شد: «ناچارم به استحضار رسانده فریادتان آورم آن چه آن قدرت متراکم یعنی جبهه ملی را که واقعاً ممکن بود کشور را به سرمنزل سعادت برساند در نتیجه اشتباهات خیلی کوچک موقعیت خود را متزلزل نمود و شد آن چه نمی بایست بشود.»^(۲) دکتر بینا سیاست پیوستن به احزاب دیگر را بدون این که سختی بین اینان وجود داشته باشد سیاستی اشتباه می دانست که البته تبعات ناگوار

ص: ۳۴۶

۱- ۱. سازمان جوانان حزب زحمتکشان کرمان به بقائی، ش ۳۴/۷۵۸.

۲- ۲. دکتر علی اکبر بینا به بقائی، مورخه ۶/۱۰/۱۳۳۷، ش ۱۰/۷۵۸.

زیادی می توانست داشته باشد. شاید لازم به توضیح باشد که دکتر بینا استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران بود و کتابی هم در باره تاریخ دیپلماسی ایران منتشر کرد.

روابط اعضای حزب با علم منحصر به تهران و کرمان نبود و حتی در شهرهایی مثل دزفول هم توصیه می شد اینکار انجام شود. (۱) این مناسبات منجر به حوادث عدیده ای در کشور شد که یکی از آن ها کنار گذاشتن فضاحت بار اقبال از نخست وزیری بود، توطئه علیه اقبال با همکاری تشکیلات فراماسونری ایران و نیز همیاری های بقائی و علم با آنان ممکن و میسر شد؛ کار به جائی رسید که مردی که خود را غلام خانه زاد شاه می دانست آن قدر سقوط کرد که توسط دانشجویان دانشگاه تهران علناً و عملاً مورد هتاکی و بی احترامی واقع شد، رفتاری که با هیچ یک از نخست وزیران دوره های گذشته انجام نشده بود. به این موضوع در جای خود اشاره خواهیم کرد، لیکن قبل از پرداختن به آن لازم است از تحرکات جناحی دیگر از یاران بقائی و این بار در خارج کشور آگاه شویم.

ص: ۳۴۷

۱- ۱. دکتر موسی گوشه گیر به بقائی، مورخه ۱۰/۱/۱۳۳۹، ش ۹/۷۵۸.

دوره فعالیت حزب زحمتکش‌شان در اواخر دهه سی شمسی، مصادف است با مسافرت منصور رفیع زاده به آمریکا برای ادامه تحصیل که به توصیه بقایی انجام گرفت. رفیع زاده به آمریکا رفت و در خارج کشور تا زمان دستگیری بقایی بعد از انقلاب نقش مهمی در زندگی وی ایفا کرد. رفیع زاده با سفارش سرلشکر حسن پاکروان، قائم مقام وقت ساواک، گذرنامه گرفت. در کلیه مراحل سرهنگ مقدم، افسر عالی‌رتبه ساواک، به او کمک کرد و حتی برای گرفتن ویزا به او یاری رسانید. مقدم به کنسول آمریکا سفارش کرده بود به رفیع زاده مساعدتهای لازم بنماید. لذا، به محض اینکه وی در فرودگاه نیویورک پیاده شد از طرف «انجمن آمریکایی دوستداران خاورمیانه» که به قول مارک گازیوروسکی از سال ۱۹۵۱ برای گسترش ارتباط با کشورهای خاورمیانه شکل گرفته و شعبه ای بود از سیا(۱)؛ دختری به استقبالش آمد و خوشامد گفت. به هنگام مسافرت تیمسار پاکروان به آمریکا، وی مبلغ ۷۰۰ تومان به رفیع زاده داد که به پوند تبدیل کند و به زهری برساند. زهری از پاریس ضمن ارتباط با بختیار، رئیس ساواک، و پاکروان قائم مقام او زمینه های لازم برای اخذ پاسپورت و ویزا را برای رفیع زاده مهیا کرد. (۲)

بقایی تصمیم گرفته بود یارانش را برای ادامه تحصیل تشویق کند و به این دلیل به قول خودش گوش بنکدار را «سفت مالید» و گفت باید برود در یک کلاس زبان

ص: ۳۴۹

-
- ۱- ۱. مارک گازیوروسکی: سیاست خارجی امریکا و شاه، ترجمه فریدون فاطمی، (تهران: مرکز، ۱۳۷۱)، ص ۲۱۹.
 - ۲- ۲. رفیع زاده به زهری، مورخه ۱۶ شهریور ۱۳۳۶، اول دسامبر ۱۹۵۷، مجموعه اسناد رفیع زاده، کارتن ۲۹۵، ش: ۸۷ - ۱۱۲.

نام نویسی کند. بنکدار از رفتن به کلاس استنکاف کرد و مدعی شد خودش درس می خواند. اما هنگامی که بقایای امتحانش کرد دید درسی که خوانده است «به درد دنیا و آخرت نمی خورد.» او به بنکدار گفت: «اگر شما سعی نکنید چیزی بشوید نه تنها این عذاب وجدانی برای ما خواهد بود که زندگی شما در مصاحبت ما تلف شده است بلکه بدترین چیز برای خود ما خواهد بود که نتیجه معاشرت و تربیت ما اشخاصی بشوند که هیچ چیز نداشته باشند.»^(۱)

از آن طرف زهری، که به بهانه معالجه بیماری قلب در اروپا به سر می برد، طی نامه ای به بقایی خواست موضوع و علت مسافرت او را از مقامات ساواک مکتوم نگه دارند. بدیهی است اگر علت مسافرت صرفاً معالجه بود، دلیلی برای این تأکید وجود نداشت. البته زهری از بیماری قلب رنج می برد اما وقتی خطاب به بقایی نوشت «البته من بیخود و بی جهت که به ورسای و فونتبلو و لندن و لاهه و بروکسل و نقاط دیگر نمی روم»، سفر او در حاله ای از ابهام قرار می گیرد. او تأکید کرد غیر از ساواک حتی «زین العابدین خان»، که همان رهنما رئیس انجمن قلم ایران بود، نباید از ماجرا مطلع شود. در همین نامه زهری نوشت روابط با «تیمسار و کمپانی» [ساواک] چگونه باید باشد: «اصولاً باید متوجه باشی که رفتار و تعارفات و غیره طوری نباشد که آقایان دو قورت و نیم هم طلبکار بشوند و خود این ملاقاتهای مرتب را یک نوع تعهد تلقی بکنند و به حساب بگذارند...»^(۲) این جملات پرده از روابط وسیع بقایی و ساواک برمی دارد.

همزمان با فعالیت های مشکوک زهری در اروپا، رفیع زاده، این جوان جاه طلب، با سناتورهای آمریکایی روابط حسنه ای پیدا کرد. در مراسم عید ژانویه ۱۹۵۸، رفیع زاده از حضور «زن و دختر سناتور ورمونت و منشی سناتور» در مراسم سخن گفت. در آن جلسه «دختر سپهبد باتمانقلیچ»، رئیس ستاد ارتش ایران، «رقص ایرانی کرد.» در همان مجلس مخبر دیلی نیوز مستقیماً به سراغ رفیع زاده رفت و از او پرسید آیا حزب زحمتکشان انقلابی است یا خیر؟ رفیع زاده پاسخ داد: «تا روزی که در تهران بودم نظر ما این بوده که ما انقلابی نیستیم ولی از بروز یک انقلاب جلوگیری می کنیم. و این خبر را جلوی خودم نوشت و نوشت که According to Mansur. R [طبق گفته منصور

ص: ۳۵۰

۱-۱. بقایی به زهری، مورخه ۳۱ شهریور ۱۳۳۶، مجموعه نامه های بقایی، کارتن ۹۰ - N، ش: ۵۲ - ۱۲۳.

۲-۲. زهری به بقایی، مورخه ۸ آبانماه ۱۳۳۶، نامه های علی زهری، کارتن ۲۴۸، ش: ۱۷۵ - ۱۳۰.

روابط صمیمانه یک دانشجوی جوان ایرانی در بدو ورودش به آمریکا با مقامات عالیرتبه این کشور مبین آن است که وی از سوی برخی عناصر داخلی سفارش شده بود و یک دانشجوی معمولی تلقی نمی شد. روند حوادث این نکته را عیان ساخت. در حالیکه یاران بقایی در اروپا و آمریکا به کار خود مشغول بودند، در ایران بقایی از اتخاذ موضعی دقیق در برابر سیر حوادث فرومانده بود و بیشتر به یک انسان وازده و سرگشته می مانست تا «رهبر» پرهیاهوی پیشین. بقایی در پاسخ سئوالی از زهری که چه می خواهد و چه باید کرد؟ مدتها اندیشید، «ولی از بیشتر فکر کردن هم نتیجه ای» نگرفت. او نوشت «در مورد چه می خواهم هدف مبهم است ولی جهت آن معلوم است، می خواهیم این قرتی بازی ها و [...]بازی ها و بوزینه بازی ها نباشد و مردم مثل سایر آدم های دنیا باشند و تا حد مقدور وضع بهتر شود.»

بقایی برای سئوال «چه باید کرد؟» هم پاسخی نداشت. «بحران ها» مهار شده بود و فعلاً اوضاع آرام به نظر می رسید. رسالت بقایی در جایی می توانست مفهوم پیدا کند که تهدیدی علیه رژیم سلطنت ایجاد می شد. بقایی نوشت: «به گذشته هم که مراجعه کردم دیدم هیچ وقت به این سئوال جواب نداده ام.» در ادامه او مواضع سیاسی خود را ناشی از «الهام» عنوان کرد به استثنای یک مورد: «تقریباً تنها دفعه ای که روی فکر «چه باید کرد» عملی را شروع کردم همان اقدام اولیه و استیضاح ساعد بود که جریانش را به تفصیل می دانی.» بقایی در ادامه مدعی شد اگر جواب چه باید کرد را نمی داند بعضی چیزهایی را که «نباید کرد» می داند. به نظر او «قبول مسئولیت مستقیم» از آن اموری بود که نباید انجام داد. این گفته متعلق به زمانی است که دیگر امید ارجاع «مسئولیت مستقیمی» به بقایی وجود ندارد. بقایی از تحولات آینده «احساس اضطراب» می کرد لیکن آن چه خوش بینی او را دامن می زد احساس این نکته بود که مسئولین کشور «کم کم دارند (بدون اینکه بفهمند) (۲) درک می کنند که ادامه این وضع غیرممکن است و قهراً به فکر چاره خواهند افتاد. بعید نیست که این چاره را به دست ما بدانند... به نظر من آنها کم کم دارند می فهمند که به این بازی ها نمی توانند ادامه دهند و اگر فکر

ص: ۳۵۱

۱-۱. رفیع زاده به زهری، مورخه ۲۳ مارس ۱۹۵۸، مجموعه اسناد رفیع زاده، کارتن: ۲۹۵، ش: ۵۸ _ ۱۱۲.

۲-۲. پرائتر از بقایی است.

صحیحی نکنند کار از دستشان در می رود. خدا کند اشتباه کنم و آنها هیچوقت به این فکر نیفتند ولی اگر بیفتند باید شرایط ما حاضر و آماده باشد و الا مفت باخته ایم.»

در خاتمه بقایای نوشت برای «زمان دورتری» فکر امکان قبول مسئولیت را می کند، «ولی زمانش خیلی دورتر است و شرط اولیش هم بودن تو و کمک تو هست. نمی دانم برایت نوشتن یا خیال داشتم بنویسم که با دوری تو من کاملاً احساس می کنم که افکارم ناتمام می ماند.»^(۱)

رفیع زاده در مقام نماینده بقایی در آمریکا این اندیشه را پیش می برد. در اسفندماه ۱۳۳۶ او اطلاع داد با یک آمریکایی به نام مک نیل، که نماینده چند کمپانی است، ملاقات کرده است. قرار بود مک نیل به زودی روانه تهران شود و در آنجا «اداره ای باز کند و با جان مولم و کوکس آلمانی رقابت کند.» اطلاعات لازم توسط رفیع زاده درباره اوضاع ایران، به عنوان «شخص مورد اعتماد» به مک نیل داده شد. از سوی دیگر، دکتر رستگار که به نوشته قنات آبادی شوهر یکی از خواهران بقائی بود،^(۲) با مک نیل تماس گرفت و «طرفین اطلاعاتی کسب کردند و قرار شد مکاتبه کنند.»^(۳) به زودی ابوالقاسم سدهی به رفیع زاده در آمریکا ملحق شد.

درست در همین ایام طرح کودتای سرلشکر قره نی رئیس رکن دوم ستاد ارتش کشف شد. کودتای قره نی توسط انگلیسی ها لو داده شد^(۴). در مهرماه ۱۳۳۶ سفارت آمریکا در تهران از قصد قره نی برای انجام کودتا مطلع گردید. به زودی بین مقامات «سیا» و اسفندیار بزرگمهر، یکی از دست اندرکاران کودتای ۲۸ مرداد، ملاقات هایی انجام شد. اما طرح قره نی با لو رفتن و دستگیری او در اسفندماه ۱۳۳۶ ناکام ماند. مهم ترین کسانی که با قره نی ارتباط داشتند احمد آرامش، حسن ارسنجانی، محمد درخشش و محمدباقر حجازی بودند. علی اکبر مهتدی یکی دیگر از دست اندرکاران ماجرا بود، مهتدی از نزدیکان رزم آراء به شمار می رفت و در زمان نخست وزیری او معاونتش را بر عهده داشت. زمانی که رزم آراء ریاست ستاد ارتش را عهده دار بود، این

ص: ۳۵۲

۱-۱. بقایی به زهری، مورخه ۲۰/۱۱/۱۳۳۶، مجموعه نامه های بقایی، کارتن ۹۰ _ N، ش: ۱۴ _ ۱۳۳.

۲-۲. سیری در نهضت ملی شدن نفت، خاطرات شمس قنات آبادی، ص ۳۲۰.

۳-۳. بنکدار به زهری، مورخه ۱۷/۱۲/۱۳۳۶، مجموعه اسناد بنکدار، کارتن ۱۹۵ _ N، ش: ۷۲ _ ۱۰۸.

۴-۴. در مورد کودتای قره نی نک: مارک گازیوروسکی: ماجرای کودتای سرلشکر قره نی، ترجمه سرهنگ غلامرضا نجاتی، (تهران: انتشارات رسا، ۱۳۷۳).

مهتدی دادستانی ارتش را تصدی می کرد. وقتی در ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۷ شاه ترور شد و البته از آن جان سالم به در برد، نوک تیز حملات متوجه حزب توده شد. در دادگاهی که برای محاکمه سران حزب توده تشکیل گردید، دکتر سید علی شایگان به دفاع از متهمین پرداخت و در عوض مهتدی طبق ماده یک قانون منع فعالیت اشتراکی مصوب دهم اسفند ۱۳۱۰، برای متهمین تقاضای صدور حکم اعدام کرد. در آن روزها احمد قاسمی (۱) یکی از رهبران حزب توده که بازداشت شده بود، به شدت به مهتدی حمله برد و او را متهم کرد کتاب روح القوانین منتسکیو را از مترجمش خریده و به نام خود منتشر کرده است، او ادامه داد اگر مهتدی اکنون یک جمله از این کتاب را ترجمه کند، او تمام ادعاهای وی را قبول می کند و به زندان می رود. او حتی اصل فرانسه کتاب را از کیفش بیرون آورد و این موضوع باعث مشاجرات فراوانی در صحن دادگاه شد. (۲)

به هر حال اینک او با طرح کودتای قره نی همکاری می کرد. قره نی قصد داشت بعد از انجام کودتا دکتر علی امینی را، که در این زمان سفیر ایران در آمریکا بود، به عنوان نخست وزیر روی کار آورد. بقایای خبر این حادثه را برای زهری ارسال کرد و نوشت یکی از مؤثرترین عناصر کودتا، بزرگمهر رئیس تبلیغات دولت زاهدی بوده است: «... که گویا برای تهیه زمینه به اروپا مسافرتی کرده و در مراجعت او را توقیف کرده اند (ولی محرمانه) پس از چند روزی آزاد شده. وی [را] پس از چند روز با آقای مهتدی [از دوستان پیشین رزم آراء] توقیف کردند و پس از یکی دو روز هم آقای سرتیپ قره نی (همانکه در ۲۸ مرداد در رشت علیه مصدق عمل کرده بود و بعد رئیس رکن ۲ شده بود) دستگیر شد. چند روز قبل هم آقای محمدباقر حجازی (مدیر [روزنامه] وظیفه) را توقیف

ص: ۳۵۳

۱ - ۱. احمد قاسمی بعدها همراه با غلامحسین فروتن و عباس سغائی، از حزب توده جدا شد و جزو تشکیل دهندگان تشکیلاتی گردید که تمایلات مائوئیستی داشت و به سازمان طوفان موسوم بود. این تشکیلات جزئی از کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در آلمان بود. اعضای سازمان انقلابی حزب توده که بعدها حزب رنجبران را تشکیل دادند و در کنفدراسیون صاحب نفوذ بودند، با این سه تن برخورد هائی تندی کردند که باعث جدائی ایشان از کنفدراسیون شد. بعد از مدتی بین قاسمی و فروتن هم اختلاف پدید آمد، در سازمان طوفان انشعابی روی داد که رهبری یکی از جناحهای آن با قاسمی و دیگری با فروتن بود. یکی از این سازمانها طوفان و آن دیگری توفان نامیده می شد. قاسمی نویسنده کتابی است به نام جامعه شناسی که به واقع برخی مبانی مارکسیسم روسی را توضیح داده است.

۲ - ۲. خواندنیها، سال سیزدهم، ش ۷۱، سه شنبه ۵ خرداد ۱۳۳۲، صص ۸-۹، «جزئیات محاکمه و تبریئه سران حزب توده.»

کردند. روزنامه فرمان(۱) در این روزها خیلی سنگین شده و خبرهای دست اول می نویسد. دکتر امام جمعه [دکتر حسن امامی] (۲) را هم کم و بیش متهم کرده و خبر دستگیری عده ای را منجمله [حسین] خطیبی با حروف خلاصه «ح. خ.» و شاملو یا شاملویی (کارمند نفت) و مهندس کیوان(۳) یا کیوانی (مقاطععه کار) و ارسنجانی و عده دیگر را می نوشت. ولی از کسانی که فرمان نوشته بود همان شاملو محققاً حبس شده و از دیگران اطلاعی ندارم. دولتی ها کم و بیش می خواهند این را به حساب ماوراء بحار بگذارند، ولی جنبه انگلیسی اکثر آنها مسلم است. البته گفتگوی دستگیری حقیر هم مفصلاً و مرتباً بوده است ولی می ترسم امسال را ما دشت نکرده تمام کنیم! (۴) این نخستین باری است که بعد از دولت علاء نام حسین خطیبی به میان می آید، طرفه اینکه بقائی برخی از دوستان سابق خود را که متهم به دخالت در توطئه کودتا بودند، انگلیسی مسلم می داند. از سوئی روزنامه فرمان، به مدیریت عباس شاهنده، که از دهه ۱۳۲۰ مدافع منافع بریتانیا بود، همراه با روزنامه اطلاعات نقش اساسی در رسوا ساختن امینی بر عهده داشت. (۵)

در همین زمان برادر منصور رفیع زاده، مجید، نیز به توصیه زهری وارد ساواک شد: «این هم مبارکی شما آقا [زهری] که این عمل شد و تیمسار [پاکروان] کاری صورت دادند و من برای آقام [پدرش] نوشتم که این نتیجه لطف آقا [زهری] و آقای دکتر [بقایی] بوده است.» (۶) از آن طرف منصور اطلاع داد موفق شده وارد دانشگاه هاروارد شود. رفیع زاده نوشت نخستین ایرانی است که به این دانشگاه راه پیدا کرده است. او در دوره فوق لیسانس اقتصاد ثبت نام کرد، رفیع زاده لیسانس اقتصاد خود را از دانشگاه تهران اخذ کرده بود. از همان بدو ورود به هاروارد وی نامه هایی به دربار، اقبال نخست وزیر و دکتر اسفندیاری وزیر فرهنگ ارسال کرد و مسئله نداشتن پول را مطرح نمود.

ص: ۳۵۴

۱- ۱. فرمان روزنامه ای بود انگلوفیل که به مدیریت عباس شاهنده منتشر می شد.

۲- ۲. حسن امامی پیش از این در اوایل سال ۱۳۳۴ به یکی از کارکنان سفارت بریتانیا گفته بود بقائی از پیش از سی تیر سال ۱۳۳۱ با شاه ارتباط داشت و این ارتباط هنوز حفظ شده است. به گفته امامی، شاه بقائی را همانند سگی می دید که از آن برای حمله علیه دیگران استفاده می کند و نمی داند این سگ ممکن است در صورت ضرورت به صاحبش هم حمله کند: F.O. Minute by Seyyed Mohammad Sajjadi, April ۱۶/۱۹۵۵, Tehran, No. ۲۴۸/۱۵۵۵؛ این روایت که شاه بقائی را سگ نازی آباد نامیده که هم به صاحبش حمله می کند و هم به دیگران توسط مکی هم نقل شده است: حسین مکی: خاطرات سیاسی، (تهران: علمی، ۱۳۶۸)، ص ۶۰۵؛ بقائی در خاطرات دانشگاه هاروارد، خود می گوید به مناسبتی گفته است سگ نازی آباد است که به دوست و دشمن حمله می کند.

۳- ۳. کیوان و کیوانی با هم تفاوت دارند، امیر کیوان یکی از سازمان دهندگان تشکیلات کارگری مخالف حزب توده بود و به عنوان عامل انگلیسیها علیه مصدق فعالیت می کرد. در مورد وی هم اطلاعات مختصری در دست است، برای نمونه نک: F.O. Special report entitled: Trade Unions on Persia, Tehran, June ۱/۱۹۵۲, No. ۳۷۱/۹۸۷۳۱، اما فرخ کیوانی با شبکه سیا مرتبط بود. از آنجائی که کودتای مزبور با هماهنگی برخی از مقامات سیا و وزارت خارجه امریکا به ویژه رئیس پایگاه سیا در قبرس و ویلیام راونتری از مسئولین ارشد وزارت خارجه صورت گرفت، احتمال

دارد این فرد همان کیوانی مشهور باشد که از اواخر دهه بیست شمسوی برای سیا کار می کرد، همانطور که برادران بزرگمهر در این ماجرا شرکت داشتند و حداقل از دوره ملی شدن نفت به عنوان عوامل سیا کار می کردند.

۴-۴. بقایی به زهری، مورخه ۱۸ اسفند ۱۳۳۶، نامه های بقایی، کارتن ۹۰ _ N، ش: ۱۶ _ ۱۳۳.

۵-۵. برای اطلاع در مورد کودتای قره نی نک: Mark J. Gassiorowski: The Qarani Affair and Iranian Politics, International Journal of Middle East Studies, No.۴, November ۱۹۹۳, pp. ۶۲۵-۶۴۴

این اثر توسط سرهنگ غلامرضا نجاتی به فارسی ترجمه شده که ما پیشتر مشخصات این ترجمه را هم در همین رساله ذکر کردیم.

۶-۱. رفیع زاده به زهری، مورخه ۲۵ ژوئن ۱۹۵۸ [۳ مرداد ۱۳۳۷]، مجموعه نامه های رفیع زاده، کارتن: ۲۹۵، ش: ۱۸ _ ۱۱۲.

مقارن این احوال کودتای ژنرال عبدالکریم قاسم در عراق انجام شد. با این کودتا وضعیت پیمان سنتو حالتی بحرانی پیدا کرد. بقایای این «اخبار وحشتناک» را «فوراً» برای زهری نوشت. او انجام کودتا را به دست «ماجرا جویان مجهول الهویه» دانست، کسانی که «این شاهزاده عزیز نادرالوجود یعنی حضرت امیر عبدالله را با کمال قساوت قطعه قطعه کردند و آتش زدند و گویا جناب نوری السعید (۱) هم به همین سرنوشت دچار شده باشد.» وی سپس از اینکه از «اعلیحضرت ملک فیصل خبری نیست» اطلاع داد و سپس در ادامه نوشت: «حالا بین برای ما که عضو پیمان بغداد هستیم چقدر دردناک است که چنین وقایعی رخ بدهد.» بقایای پیشنهاد کرده بود «کمیته هایی برای اعاده سلطنت اعلیحضرت ملک فیصل» تشکیل شود، لیکن پس از «شهید امیر عبدالله» و «مخصوصاً پس از جناب نوری سعید سلطنت ایشان هم صفایی نخواهد داشت.»

لحن نگارش این نامه کاملاً خصوصی بیش از هر چیز قابل توجه است. جملات و تعابیر فوق بسیار جدی است و هیچ کنایه و طنزی در آنها وجود ندارد. بقایای از نوشتن

ص: ۳۵۵

این اخبار «تأثر آور» عذر خواست، اما نوشت زهری قطعاً بعد از خبردار شدن هر چه باید غصه بخورد خورده است و سپس اعلام کرد: «البته تمام این مسایل در کنفرانس سران کشورهای پیمان بغداد در استامبول حل خواهد شد.»^(۱)

از نظر بقایی سرنوشت سلطنت در ایران امیدوار کننده است زیرا شاه در مصاحبه هایش «در زمینه ناسیونالیسم مثبت ملی مطالب بسیار حکیمانه و اساسی و عمیق گفته» که «بی حد جالب توجه» بود و از نظر او اسباب کمال خوشوقتی بود که «مملکت دارد با قدم های سریع پیشرفت می کند.»^(۲)

تا این ایام بقایی فعالیت سیاسی چندانی نمی کرد. او نمی دانست چه باید بکند و بنابراین منتظر حوادث بود تا نقشی برای خود بیابد. او در جلسات «انجمن قلم» Pen Club، که شعبه ای از آن توسط زین العابدین رهنما در ایران تأسیس شده بود، شرکت می کرد. در میهمانی های مفصل رهنما^(۳) شرکت می نمود و در آن «تشکیلات بین المللی که مرکزش در انگلستان است» حضور پیدا می کرد. از جمله اعضای انجمن قلم رهنما «آقای عباس خلیلی و [علی] جواهر کلام و [نادر] نادرپور و هم تیپ های او و سعید نفیسی و عده ای بانوان نویسنده و شجاع الدین شفا و چپ و راست و متوسط و غیره و غیره بودند.» به قول بقایی چند نفر از دیدن او خوشحال شدند، چند نفر تعجب کردند و چند نفر هم ناراحت شدند. بقایی از زهری خواست نظرش را «راجع به اصل موضوع» بنویسد. سایر مراکز مهم «انجمن قلم» یکی در فرانسه، دیگری در آمریکا و سومی در ژاپن بود.^(۴) در عین حال بقایی روابط خود را با احمد فردید نیز حفظ کرده بود.

منصور رفیع زاده نیز با آمریکایی ها روابط صمیمانه تری پیدا کرد. وی با معرفی یکی از استادانش با ماکس تورنبرگ، کارمند سازمان مکالمه بین المللی هاروارد که در عین حال متخصص نفت بود، وارد گفتگو شد. این ماکس تورنبرگ همان کسی است که در حوادث دوره ملی شدن نفت ایران

ص: ۳۵۶

-
- ۱-۱. بقایی به زهری، مورخه ۱۵/۸/۱۹۵۸، مجموعه نامه های بقایی، کارتن ۹۰ _ N، ش: ۱۴ _ ۱۳۳.
 - ۲-۲. بقایی به زهری، مورخه ۸/۱۰/۱۳۳۷، مجموعه نامه های بقایی، ش: ۱۶ _ ۱۳۳.
 - ۳-۳. بقایی به زهری، مورخه ۸/۸/۱۳۳۷، مجموعه نامه های بقایی، ش: ۱۶ _ ۱۳۳.
 - ۴-۴. بقایی به زهری، مورخه ۸/۱۰/۱۳۳۷، مجموعه نامه های بقایی، ش: ۱۷ _ ۱۳۳.

مکرر نام او شنیده می شد:

«آقای ماکس پیرمرد جافتاده ای است. از نفت کویت سهامی دارد. از نفت ایران غیر از شرکت کنسرسیوم سهامی دارد. عکس شیخ کویت در اتاق او بود با نقشه ایران. و به من گفت با دولت ایران قرارداد نفتی منعقد کرده البته غیر از کنسرسیوم. و می گفت نفتکش و خانه ای در کویت هم دارد. دوست شیخ کویت است و دوست شاه.» ماکس تورنبرگ روابط وسیعی با بسیاری از خانواده های ایرانی و نیز شرکت های نفتی داشت. او می گفت زمانی که در تهران بوده تمایل داشته با بقایی ملاقات کند و در تماس با شاه، شاه از بقایی به عنوان «مرد ذخیره» سخن گفته است. ماکس می گفت که «به خاطر یک گالن نفت» به جریانات ایران علاقمند است. او ادامه داد شاه هنگامی که از لجاجت های ابتهاج می گفت، اظهار کرده بود که دکتر بقایی به عدم تمرد از فرامین او مشهور است حال آنکه ابتهاج که علی الظاهر نوکر شاه است، «علناً شاخ توی شاخ شاه می گذاشته به طوری که شاه از دست او عصبانی بوده است.» تورنبرگ اظهار علاقه کرد که از طریق رفیع زاده با بقایی تماس گیرد «چون قسمت عمده کارها از دست شاه ساقط دارد می شود.» قرار شد روزی دیگر در منزل ماکس در این باره مذاکره شود. رفیع زاده در ملاقات با یکی از دانشجویان دانشگاه هاروارد به نام ریمن گستیل مفاد گفتگوهایش با ماکس را مکتوم نگه داشت و در پاسخ به سؤال او درباره نظر حزب زحمتکشان راجع به شاه جواب داد که «باید از رهبر من پرسید»، اما ادامه داد:

«می توانم بگویم که دفع فاسد به افسد نمی کنیم و افسد همان انقلاب کمونیستی است و تا دیر نشده باید فکری کرد. او گفت اوضاع خراب است و فامیل قشقایی می خواهند مسلح بشوند. من گفتم من نظری ندارم ولی باید کاری کرد که دیر نشود چون فردا از امروز دیرتر است.»^(۱) چنانکه می بینیم، به رغم همه «بی مهری ها»، مواضع بقایی در دفاع از «مقام شامخ سلطنت» تغییری نکرده است.

ص: ۳۵۷

۱- ۱. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۱۴/۵/۱۹۵۹، نامه های رفیع زاده، کارتن ۱۲۶، ش: ۸۲ - ۱۱۱.

با اینکه یکی از عاقدین قرارداد کنسرسیوم، همان کنسرسیومی که بقایای با آن مخالفت کرده بود، یعنی دکتر امینی هم به انجام اصلاحات اعتقاد داشت و از سناریوی آمریکایی اصلاحات ارضی حمایت می کرد، لیکن بقایای تا آن ایام همچنان سکوت پیشه کرده بود. او هنوز معتقد بود اگر امروز ۲۷ مرداد باشد و «بدانیم زاهدی چه می کند باز هم ۲۸ مرداد درست می کنیم و قیام ملی می دانیم.» او هنوز هم وجود شاه را لازم می دانست و از قول رفیع زاده در سخنرانیهایش می گفت: «ما انقلابی نیستیم ولی می خواهیم جلوی انقلابی را بگیریم.» او هنوز مدعی بود اگر ۲۸ مرداد اتفاق نیفتاده بود، ما ایرانی نداشتیم. (۱)

از آن سو، ارتباطات رفیع زاده با ساواک گسترش بیشتر پیدا کرد. جناح رادیکال جبهه ملی در آمریکا به رهبری دکتر علی شایگان و دکتر محمد نخشب فعالیت سیاسی خود را گسترش داده بودند. ساواک می خواست از فعالیت های این عده در آمریکا اطلاعاتی به دست آورد. موثق ترین منبع رفیع زاده بود. بنابراین، دادن اطلاعات در عوض دریافت کمک هزینه تحصیلی به رفیع زاده اطلاع داده شد. دکتر اسفندیاری از او خواست اخبار فعالیت های دکتر علی شایگان را به او بدهد تا برای شاه بفرستد. دکتر اقبال هم خواست آنچه درباره شایگان و اللهیار صالح می داند برای «اعلیحضرت» بنویسد. با رفیع زاده اتمام حجت شد اگر این کار را انجام داد پول خواهد گرفت، در غیر اینصورت امکان احضار او وجود دارد. همچنین گفته شد اگر این خبر به کسی دیگر داده شود از دانشگاه اخراج خواهد گردید. به زودی نامه ای از نخست وزیر یعنی اقبال با خط و امضای خودش به رفیع زاده رسید. در آن نامه آمده بود مقامات ایران از شرحی که وی درباره فعالیت های شایگان و صالح در آمریکا برای بقایای ارسال کرده اطلاع دارند. نامه را شاه هم خوانده بود. شخص شاه دستور داده با رفیع زاده تماس گرفته شود و محرمانه صحبت کنند تا جریان کامل را برای او بنویسد. شاه قول داده بود این فعالیت مخفی خواهد ماند و در مقابل پول برای ادامه تحصیل به وی پرداخت خواهد شد. شاه از او خواسته بود با سازمان امنیت در تماس دائم باشد تا اقدامات لازم انجام گیرد. رفیع زاده فاش ساخت اخبار فعالیت شایگان را در نیویورک برای بقایای فرستاده و همان مطالب به دست شاه رسیده است. نهایتاً او نامه ای دیگر برای شاه نوشت و شرح حوادث سیاسی نیویورک را بازگفت. او حتی احتمال می داد به دستور

شاه، شایگان به تهران احضار شود و زندانی گردد. از این راز جز رفیع زاده و بقایی احدی اطلاع نداشتند. خود او معترف بود اخبارش برای شاه بی اندازه اهمیت دارد بالاخص اینکه او از دوستی شایگان با فامیل قشقائی در نیویورک که «یک شهر شلوغی است» سخن گفته بود. او حتی نوشت شاید شاه باور ندارد یاران بقایی اینگونه از ۲۸ مرداد دفاع می کنند. نامه های رفیع زاده برای شاه و سازمان امنیت ارسال شد. (۱)

رفیع زاده به زودی کشف کرد در هاروارد در مورد ایلات ایران کار مهمی انجام می گیرد. او نوشت برای این منظور اداره مخصوصی وجود دارد که فعالیت خود را از وی پنهان کرده است. فردی که روی ایلات تحقیق می کرد و قطعاً از اعضای «سیا» بود از رفیع زاده پرسید: «اگر یک روزی [تیمور] بختیار مثلاً زمام امور را در دست بگیرد چطور می شود؟ آیا موفق می شود یا نه؟»

من گفتم هیچ نمی توانم بگویم. ولی شما به من بگوئید چطور او جانشین شاه بشود؟ او گفت پاپوش نشو جواب مرا بده. من گفتم جداً نمی دانم ولی شما فکر می کنید امکان دارد او جانشین شاه بشود؟ او گفت کار ساده ای است ولی تو بگو با چه نوع مخالفتی روبرو خواهد شد؟ من گفتم جداً نمی دانم و اصولاً نمی شود گفت چه خواهد شد. او گفت که فکر می کنم موفق بشود و مخالفین او افسران پیر و احمق هستند که در درجه نخست قدرت ندارند و بعداً دنبال او خواهند رفت و من زیاد موضوع را بد نمی دانم و تغییر

ص: ۳۵۹

دادن شاید به نفع باشد. من گفتم ابداً سر در نمی آورم که چه خواهد شد فقط می خواهم بدانم چطور شد شاه خوب نیست. او گفت مسئله بد و خوب نیست، در سیاست تغییر است و از تو خواستم بدانم که نظرت چیست و بعد بحث را ادامه داد که اصولاً در ایران اوضاعی است که باید تغییراتی داده شود و هر چه زودتر. من از او پرسیدم آیا شما فکر می کنید که هر کاری شما بخواهید بکنید یا من بخواهم بکنم یا دیگری ساده است و اگر ساده بود اسم آن سیاست نمی شد. او گفت نه اشتباه می کنی. ما نقشه درست می کنیم امکان دارد موفق بشویم، امکان دارد نشویم، ولی در هر حال امکانات را در نظر می گیریم و همین اصول بود که خواستم بدانم تو چطوری فکر می کنی راجع به این تغییر... دارند روی این موضوع مطالعه می کنند و ارزش سازمان امنیت را جداً از ارتش بالاتر می دانند و این مطلب را اخیراً به خوبی درک کردم که می گویند سازمان امنیت کشور را حفظ کند و سازمان برنامه اصلاح کند و مابقی سازمانها را صفر می دانند و یک نفر انگلیسی پدرسوخته در این تحقیقات کار می کند که لب از روی لب بر نمی دارد. این مرد انگلیسی در سفارت انگلستان در تهران کار کرده و حالا برای مطالعه دعوت شده است و جزوه هایی منتشر کرده که به من ندادند و او گفت محرمانه است. ولی البته مطالب خصوصی در جلوی او بحث نشده فقط مطالعه ایل های ایران را او شرکت می کند. مطلب دیگر اینها در عوض مطالعه روی افکار عمومی دارند روی ایل مطالعه می کنند... ولی در زیر این پرده چه باشد خدا داناست و همان انگلیسی ناجنس که روی سکوت او من لج شده ام با او، مطالعاتی کرده در خصوص بحرین که ایرانی های مقیم بحرین چند نفرند، چطور کوچ کرده اند... (۱)

رفیع زاده در ادامه این نامه اطلاع داد برجسته ترین پزشکان هاروارد با هزینه دولت آمریکا در ایران مشغول کارند و بودجه آنها از Department State (وزارت امور خارجه) گرفته می شود.

مجموعه مفصل نامه های رفیع زاده به بقایی از روابط اطلاعاتی گسترده او در آمریکا پرده برمی دارد. بعدها، پس از انقلاب، هنگامی که بقایی دستگیر شد، از ارتباط رفیع زاده با سیا قبل از مسافرت سال ۶۵-۱۳۶۴ خود به هند، کانادا، ژاپن، اروپا و آمریکا اظهار بی اطلاعی کرد. حال آنکه سالها پیش و در همان زمان برقراری این ارتباطات، به شکل آشکار و رمز رفیع زاده پیوندهای اطلاعاتی خود را با او در میان گذاشته بود. رفیع زاده گرچه مشکل مالی را بهانه ای برای ارتباط با ساواک و ارائه گزارش به مقامات امنیتی ایران و شاه عنوان کرده بود، لیکن باید خاطر نشان کرد وی آنقدر در عیاشی غرق بود که فرصتی برای پرداختن به درس برایش نمی ماند. به همین دلیل پس از مدتی از دانشگاه هاروارد اخراج شد. اینگونه زندگی کردن بدون پول فراوان ممکن نبود.

رفیع زاده در نامه ای به بقایی از انتصاب یکی از پزشکان آمریکایی به نام دکتر

ص: ۳۶۰

گیلبرت چریک [Cherrick] Dr. Gibbert به ریاست بیمارستان نمازی شیراز سخن می گوید. این پزشک که کمکهای زیادی به رفیع زاده کرده بود توسط وزارت امور خارجه آمریکا به این پست گمارده شد. به گفته رفیع زاده، مخارج بیمارستان نمازی را وزارت امور خارجه آمریکا می داد. رفیع زاده از بقایای خواست با این پزشک که مایل به دیدار اوست ملاقات کند. (۱)

با اینکه رفیع زاده مدعی بود به دلیل نداشتن پول از هاروارد اخراج شده، لیکن شاه از طریق اردشیر زاهدی مبلغ ده هزار تومان معادل ۱۲۰۰ دلار برای او ارسال کرد. مقداری از این مبلغ به صندوق دانشگاه پرداخت شد و قرار شد از آن به بعد ماهی ۱۵۰ دلار از طرف سفارت ایران به او کمک شود. (۲)

سرانجام، برای حل مشکل مالی رفیع زاده مقامات آمریکایی نیز به تکاپو افتادند. از آمریکا با سفارت آن کشور در تهران تماس گرفته شد. خود رفیع زاده هم نمی دانست موضوع چیست؟ یک وکیل دادگستری که ادوارد لاینباخ نام داشت و کمکهای مؤثری به رفیع زاده کرده بود، مسائل و مشکلات او را پیگیری می کرد و با تهران در تماس دائم بود. بالاخره شاه دستور داد «از هر محلی که ممکن است» به رفیع زاده کمک کنند. از اداره سرپرستی دانشجویان در واشنگتن توسط دکتر اسفندیاری اطلاع داده شد که هاروارد کلیه مخارج او را برآورد نماید. این «نخستین دانشجوی ایرانی هاروارد» در آن زمان در بوستن، به ادعای خود، دوره گردی می کرد و لوازم آرایش می فروخت. (۳)

با این وصف رفیع زاده در مهر ۱۳۳۸ بار دیگر با ماکس تورنبرگ وارد گفتگو شد. در این ملاقاتها ماکس اطلاع داد به واشنگتن رفته و در مورد انتخابات ایران سخن گفته است. او گفت در صحبت با دوستانش بالاخص آلن دالس، رئیس سیا، اصرار کرده حوزه انتخاباتی بقایی را آزاد گذارند، اما جمع موافقت نکرده اند. او به رفیع زاده وعده داد که «دوستان ما در تهران» در این مورد پافشاری خواهند کرد. ماکس در ضمن از ملاقاتش با ابوالحسن ابتهاج یاد کرد. ابتهاج «نسبت به دکتر [بقایی] خشن بود و نظری نداد.» او ادامه داد اصرار خود را مبنی بر انتخاب بقایی انجام داده است. ماکس خطاب

ص: ۳۶۱

۱-۱. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۲۴ سپتامبر ۱۹۵۹، نامه های رفیع زاده، ش: ۸۶ - ۱۱۱.

۲-۲. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۲۱/۱۱/۱۹۵۹، اسناد رفیع زاده، ش: ۸۷ - ۱۱۱.

۳-۳. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۱۸/۳/۱۹۵۹، اسناد رفیع زاده، ش: ۸۸ - ۱۱۱.

به رفیع زاده ادامه داد: «در خلال موضوع تو، به او [بقیایی] بنویس فعلاً با حکومت حاضر بالاخص شاه آرام باشد و نظر آنها را جلب کند.» او وعده داد با رئیس مجلس شورای ملی، که قرار است به واشنگتن سفر کند، دیدار خواهد کرد و در این زمینه با او مذاکره می کند: «این ماکس اکثر سهام نفت بحرین و کویت را در اختیار داشت و گفته می شد که در امر استخراج نفت قم نیز سرمایه گذاری کرده است.»

ماکس تورنبرگ چهره مرموز سالهای ۲۹-۱۳۲۸ بالاخص دوره حکومت رزم آراء در ایران است که در کنار قاضی ویلیام داگلاس و جرالند دوهر سهم مهمی در تحولات این ایام بر عهده داشت. وی ابتدا در خدمت شیخ بحرین بود و می گفتند برای خدماتش شیخ یکی از جزایر بحرین را به او بخشیده است. تورنبرگ که آشکارا در مسایل نفت و سیاست ایران دخالت می کرد قبل از ورود به ایران معاونت یکی از کمپانی های مهم نفتی آمریکا را داشت و سپس به عنوان مشاور نفتی به استخدام شیخ بحرین درآمد. در اهمیت بحرین و کویت برای شرکتهای نفتی همین بس که ۵۰٪ سهام نفت کویت از آن شرکت رویال داچ شل بود. بعد از آن وی به استخدام دولت ایران درآمد و در سازمان برنامه با حقوق ماهی هفت هزار دلار استخدام شد که مبلغ بسیار هنگفتی بود.

تورنبرگ به جای رسیدگی به کارهای سازمان برنامه بیشتر به مسائل نفت ایران می پرداخت. وقتی عباسقلی گلشائیان وزیر دارائی وقت نظر او را در مورد قرارداد الحاقی خواست، تورنبرگ در مسئله نفت ایران رسماً مورد مشورت دولت قرار گرفت. تورنبرگ با قرارداد الحاقی مخالف بود و پیشنهاد کرد قضیه به حکمیت گذاشته شود. رزم آراء نیز به تورنبرگ علاقه داشت. در حالی که شرکت نفت انگلیس و ایران تمایلی برای تجدیدنظر در قرارداد الحاقی نداشت، رزم آراء تصمیم گرفت تورنبرگ را به لندن اعزام کند. وی با مأموریت محرمانه به لندن رفت و تقاضای ملاقات با سرویلیام فریزر کرد. فریزر که رئیس کل شرکت نفت انگلیس و ایران بود از پذیرفتن تورنبرگ خودداری نمود. تورنبرگ شکست خورده به ایران مراجعت کرد. پس از آنکه مأموریت وی در سازمان برنامه خاتمه یافت، مقامات شرکت نفت از استخدام مجدد او جلوگیری کردند. تورنبرگ با اینکه بیکار شده بود اما حاضر بود باز هم در ایران بماند. اما دکتر هنری گرییدی او را به آمریکا بازگردانید. ملاحظه می کنیم مثلث تورنبرگ، داگلاس و دوهر تا چه اندازه در تحولات ایران ذیسهام بوده اند، هر سه اینان برای سیا کار

می کردند.

ماکس تورنبرگ دوست سناتور ماساچوست جان. اف. کندی بود. رفیع زاده سال گذشته میلادی با کندی نیز دیدار کرده بود. ماکس دوست نزدیک آلن دالس و برادرش جان فوستر دالس وزیر خارجه نیز بود. آلن دالس در آن زمان ریاست سیا را عهده دار بود. در زمانی که این مذاکرات انجام می شد، کندی در شهر نیویورک میهمان «راکفلر رقیب خودش» بود. رفیع زاده حتی می خواست از این فرصت استفاده کند و به کندی تلفن نماید. ماکس دیگر با رفیع زاده تماس نگرفت. تحلیل رفیع زاده این بود که تحرکات تورنبرگ شاید به آن دلیل بوده که حزب زحمتکشان را در انتخابات آینده ساکت نمایند و بعد هم اعلام کنند با انتخاب بقایی موافقتی نشده است.^(۱)

در ۲۱ آبانماه محمدعلی شکوهیان، دبیر اول سفارت ایران در واشنگتن، بار دیگر وعده کمک شاه برای ادامه تحصیل رفیع زاده را به او ابلاغ کرد: «خدا را باشید. موقعی که کار را درست کند همه جا را یک دفعه درست می کند و دیگر اگر پول اعلیحضرت را دادند اعیان می شوم و ما اعیانها را کاری به گداهان نیست، بعله!»^(۲) از آن سو، شهرام شفیق، پسر اشرف پهلوی، نامه ای برای مادرش نوشت و تقاضا کرد به رفیع زاده کمک شود: «لذا یک نامه دیگر حتماً به نظر اعلیحضرت می رسد از طرف حضرت اشرف پهلوی».

رفیع زاده که از بی پولی می نالید درست در همان زمان اعلام بیچارگی نوشت قصد دارد با لوی هندرسون، سفیر سابق آمریکا در تهران که از عوامل کودتای ۲۸ مرداد بود، ملاقات و راجع به وضعیتش با او گفتگو کند، «اگر شما [بقایی] نظر مخالف دارید بنویسید و فکر نکنم رابطه او با ما بد باشد.»^(۳) به زودی وضع مالی رفیع زاده مساعد شد. پس ضمن نوشتن نامه ای خطاب به پدرش اعلام کرد غصه نخورد، مسئله پول حل شده است. پدرش به او نوشت: «حالا به یاد حرف آقای دکتر [بقایی] افتادم که هر دفعه که تهران رفتم و راجع به تو صحبت کردم ایشان فرمودند فکر کار منصور را نکنید خدا درست می کند و حالا درک کردم که ایشان وارد بوده اند و کاری می خواسته اند بکنند.»^(۴)

اما رفیع زاده مشغول عیاشی بود و آن پول ها نمی توانست مشکلی از او حل کند. او بار دیگر به افلاس افتاد و در سال ۱۹۶۰ به کار در یک کلیسا مشغول شد و در اواخر آن سال نوشت برای حمالی امتحان داده و رد شده است.^(۵) همزمان دوستان بقایی در فرانسه نیز فعال بودند. جعفر معین فر و ناصر بقایی اینک در مدرسه آلیانس فرانسه مشغول ادامه تحصیل بودند. این دو نیز گزارشی از وضعیت خود برای بقایی ارسال می کردند.

ص: ۳۶۳

- ۱-۱. رفیع زاده به بقایی، مورخه اول آبانماه ۱۳۳۸، اسناد رفیع زاده، ش: ۸۹ - ۱۱۱.
- ۲-۲. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۲۷/۸/۱۳۳۸، اسناد رفیع زاده، ش: ۹۰ - ۱۱۱.
- ۳-۳. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۱۴ اسفند ۱۳۳۷، اسناد رفیع زاده، ش: ۹۱ - ۱۱۱.
- ۴-۴. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۲۱/۱/۱۹۶۰، اسناد رفیع زاده، ش: ۹۲ - ۱۱۱.
- ۵-۱. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۱۲/۱۲/۱۹۶۰، اسناد رفیع زاده، ش: ۹۳ - ۱۱۱.

در آستانه انتخابات جدید ریاست جمهوری آمریکا، شاه صمیمانه مایل بود حزب جمهوریخواه پیروز شود و در این راه سرمایه گذاری کرده بود. در اردیبهشت ۱۳۳۸ شاه سفری به لندن انجام داد در حالیکه به نظر می رسید همه چیز بر وفق مراد اوست. در این زمان بقایی پیش بینی می کرد-یا در واقع آرزو داشت- حزب دمکرات پیروز می شود: «اگر چنین موفقیتی نصیب حزب دمکرات شود بطور حتم تحولاتی در خاورمیانه صورت خواهد گرفت.» او دمکرات ها را «دست و دل بازتر» از جمهوریخواهان می دانست و اظهار خوش بینی می کرد با صعود دمکرات ها به قدرت «کشورهای عقب افتاده مانند کشور خودمان وضعیتش بهتر از حال فعلی شود.»^(۱) در این زمان بقایی معتقد بود حتی اگر شرایط و موقعیت مساعد باشد، قرارداد احداث پایگاه نظامی با آمریکا هم اشکالی نخواهد داشت.^(۲)

از نظر بقایی پیروزی دمکرات ها به معنی تغییر در فضای سیاسی ایران بود که به وی امکان تجدید فعالیت سیاسی و مطرح شدن به عنوان یک چهره فعال می داد و زمینه را برای پرش احتمالی وی به سوی قله های قدرت فراهم می ساخت. علی فراهانی، مسئول مالی حزب زحمتکشان، گفته بود شمس قنات آبادی، که با ملکه مادر روابط نزدیک داشت و در واقع بطور غیررسمی همسر او بود، می خواست با وساطت نزد دربار زمینه های فعالیت حزب زحمتکشان را فراهم کند. بقایی به مناسبت «ازدواج ملوکانه»

ص: ۳۶۴

۱-۲. گزارش ساواک، مورخه ۳۰/۱/۱۳۳۹، پرونده بقایی.

۲-۳. گزارش ساواک، مورخه ۲۵/۷/۱۳۳۸، پرونده بقایی.

با فرح دیبا ضمن تقدیم عریضه ای به شاه «مراتب خدمتگذاری و جان نثاری خود را اعلام نمود.» ملکه مادر نیز قول داد «نظر موافق اعلیحضرت همایونی را به تجدید فعالیت حزب زحمتکشان» جلب نماید. حتی مقدمات آماده ساختن محلی برای فعالیت حزب مهیا شد. (۱) بقایی در آستانه مرحله جدیدی از زندگی سیاسی اش قرار گرفت و حتی شایع شد سیاست های آمریکا از او پشتیبانی می کند. (۲) بدینسان، با اشاره دربار بقایی از کنج عزلت خارج شد و به او اجازه داده شد در انتخابات مجلس بیستم فعالانه وارد گود شود:

اخیراً دکتر بقایی از مقامات عالیه کشور کسب اجازه نموده که در جریان انتخابات دوره بیستم فعالیت نماید و یا اینکه باز هم در خانه خود بنشیند و کاری به سیاست نداشته باشد و روی این اصل به او اجازه داده شده که می تواند در جریان انتخابات دوره آینده شرکت نماید. (۳)

چنین بود که در انتخابات مجلس بیستم بقایی «سازمان نگهبانان آزادی» را تشکیل داد و بار دیگر هیاهوی خود را آغاز کرد. بقایی مدعی شد دولت اقبال می خواهد انتخابات را قبل از تعویض ریاست جمهوری آمریکا برگزار کند، «ولی چه فکر می کنند؟... نمی دانم کندی چه کاره است ولی اگر معرفش نوشته های خودش باشد مشکل است بتوانیم قبول کنیم که کندی زیر حرف خودش بزند و اشتباهات جمهوریخواهان را بکند و همان کار را ادامه دهد و باز هم از دولت هایی که برخلاف تمایلات ملت خودشون [کذا] و بر علیه مردم حکومت می کنند»، (۴) حمایت کند. البته بقائی از طریق اطلاعاتی که از رفیع زاده دریافت می کرد، به خوبی می دانست کندی کیست، اما مسئله این است که او به چه دلیل موجهی مایل بود کندی به ریاست جمهوری امریکا نائل آید، زیرا بدیهی است مواضع کندی با منظومه فکری بقائی به شدت ناسازگار بود. دلیل امر واضح است: حال که طشت رسوائی دمکراسی شاهانه از پشت بام احزاب ملیون و مردم به زمین افتاده بود، و حال که رژیم بار دیگر در معرض

ص: ۳۶۵

۱-۱. اسناد ساواک، مورخه ۱۴/۱۰/۱۳۳۸، پرونده بقایی.

۲-۲. اسناد ساواک، مورخه ۱۲/۶/۱۳۳۹، پرونده بقایی.

۳-۳. اسناد ساواک، مورخه ۱۲/۶/۱۳۳۹، پرونده بقایی.

۴-۴. سخنرانی بقایی در اوایل سال ۱۳۳۹، مجموعه اسناد بقایی، بی تا، کارتن ۱۶۰۰، ش: ۱۴۹۵ _ ۷۳.

انتقادات سخت داخلی و خارجی قرار داشت، لازم بود برای مقابله با مخالفین واقعی شاه، یک جریان مخالف هدایت شده به میدان آید و میداناری کند. این فرد می بایست اعتراضات را از مسیر اصلی آن که نوک تیزش به درستی متوجه شخص شاه بود، به سوی اهداف فرعی منحرف نماید. بازیگر این ماجرا هم کسی نمی توانست جز بقائی باشد؛ فردی که از کودتا به این طرف موفق نشده بود مسئولیت رسمی اجرائی به دست آورد و در نظر ساده بینان فردی مخالف روندهای موجود به شمار می آمد. لازم بود بقائی خود را همسو با سیاستهای دیکته شده از طرف تیم کندی نشان دهد، آنگاه که طبق معمول با هیاهو وارد ماجرا شد و اذهان را به سوی خود جلب کرد، همان سناریوی قدیمی سوار شدن بر موج را می توانست اجرا کند و بار دیگر گامی در جهت تثبیت رژیم که روز به روز منفورتر می شد، بردارد.

به هر روی در آستانه انتخابات مجلس بیستم بقایی در کرمان به سخنرانی پرداخت. او از آزادی انتخابات به دستور «شاهنشاه» سخن به میان آورد، اما خاطرنشان ساخت انتخابات این دوره به مراتب «مفتضح تر و ننگین تر از انتخابات فرمایشی دوره نوزدهم بود.» او از دخالت دولت اقبال در انتخابات شدیداً انتقاد کرد و سپس از کشورهایی مثل کره جنوبی، ترکیه، عراق، پاکستان، هند و چین بحث نمود که دولت هایشان در اثر دخالت در انتخابات سرنگون شده اند. او اعلام کرد از سقوط دولت اقبال به طرزی ننگین نگرانی ندارد، «نگرانی ما این است که از سقوط مفتضحانه دولت دکتر اقبال خدای نکرده آسیبی به رژیم سلطنت مشروطه ایران وارد شود.» او یادآوری کرد بارها به کلام الله مجید سوگند یاد کرده تا آنجا که در توان دارد «برای حفظ رژیم سلطنت مشروطه ایران کوشش» کند و «خداوند متعال هم این توفیق را به من عنایت فرموده است که در چنین مرحله به طرز مؤثری خدمت کنم.» بقایی نگرانی خود را از آینده مملکت خاطرنشان ساخت. او گفت تنها راه حل خروج ایران از بن بست، انقلاب است:

ولی متأسفانه این انقلاب برای ما مردم ایران مفید نیست. اگر از لحاظ جغرافیایی کشور ایران در شرق هندوستان یا در مغرب الجزایر واقع شده بود من اولین کسی بودم که علم انقلاب بلند می کردم. و یقین دارم شما اولین شهری بودید که علم انقلاب بلند می کردید. ولی متأسفانه ما در شرایطی قرار داریم که اگر خدای نکرده انقلابی به وجود بیاید به نفع همسایه شمالی تمام می شود. ولی بطور مسلم این

مطلب را با روشن بینی تمام به شما دوستان و همشهریان عزیزم تذکر بدهم بطور مسلم انقلاب به نفع ملت ایران نخواهد بود و به همین جهت هم هست [که] روی مطالعات زیاد من به این نتیجه رسیده ام که راه مبارزه را باید تغییر بدهیم و راه مبارزه ای را انتخاب بکنیم که منطبق با قوانین و مقررات باشد و من به شما قول می دهم که در این مبارزه موفق خواهیم شد. بهرحال انقلاب به نفع ملت ایران تمام نخواهد شد.

او در خاتمه اعلام نمود: «با انقلاب باید مبارزه کرد ولی در عین حال هم نمی شود حکومت غلامان زرخرید و غلامان خانه زاد را تحمل کرد.»^(۱)

در سخنرانی دیگری در تهران، بقایی با ارجاع به مصاحبه رحیم زهتاب فرد مدیر نشریه اراده آذربایجان با شاه، که در آن «به بهره برداری کثیفی که عده ای از جریان ۲۸ مرداد کرده بودند» اشاره شده بود، یادآور شد این سخن دو بار «مورد تأیید اعلیحضرت قرار گرفت». او سپس به افشاء مطلبی «دردناک» پرداخت و به حوادث ماههای دی و بهمن ۱۳۳۱ اشاره کرد: «در آن موقع شاید آقایان به خاطر بیاورند اولین کسی که پی به توطئه تغییر رژیم برد و آن را افشاء کرد من بودم. من همه عواقب افشاء این توطئه را پیش بینی می کردم.» بقایی تلاش های خود و دوستش زهری را، که در این زمان فوت کرده بود، وظیفه دانست و گفت در برابر کوشش هایش علیه دکتر مصدق بر کسی منتی ندارد و از هیچ کس پاداش نمی خواهد:

«افشاء آن مطلب که برای من دردناک است اینکه در آن موقع که تصمیم به افشاء آن توطئه گرفتم می دانستم که عده ای از مردم مرا خائن خواهند دانست به این عنوان که من باعث می شوم که رژیم سلطنت مشروطه حفظ شود و باقی بماند. ولی من هم در آن موقع و هم الان عقیده داشتم و دارم که رژیم سلطنت مشروطه برای ما بهتر از این است که پشت پرده آهنین برویم.»

او باز هم تأکید کرد اگر وضع به همین منوال ادامه پیدا کند خطر در پیش است. بقایی خطاب به شاه گفت:

اعلیحضرتا، هر که دست از جان بشوید؛ هر چه در دل دارد بگوید، من صریحاً

ص: ۳۶۷

۱-۱. دکتر مظفر بقایی و پنجمین دوره فعالیت سازمان نظارت آزادی انتخابات، صص ۵۷-۵۶، کارتن ۷۹۸، ش: ۸ _ ۲۰۱.

می‌گویم اگر این مجلس تشکیل شود و بعداً ده بار هم منحل شود دیر خواهد بود. این تنها فرصتی است که برای حفظ رژیم سلطنت مشروطه ایران باقی مانده. تصریح می‌شود که اگر انقلابی رخ دهد فقط به نفع همسایه شمالی خواهد بود. (۱)

بعد از آن بقایی در اعتراض به نتیجه انتخابات مجلس نامه زیر را به شاه نوشت:

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی

از اولین باری که افتخار صحبت با اعلیحضرت نصییم شده است پانزده سال می‌گذرد. در تمام این مدت با اینکه غالباً مورد عنایت خاص ذات مبارک ملوکانه بوده‌ام، هیچگاه تقاضایی برای خود و کسان و دوستانم نداشته‌ام. جزئیات زندگانی فدوی هم با وجود مراقبتی که غالباً از طرف پنج شش دستگاه جاسوسی به عمل می‌آمده است، تصور می‌شود به اندازه کافی روشن باشد. در تمام این مدت مطلبی دور از صداقت و اخلاص و حقیقت به عرض مبارک نرسانده‌ام و هر گاه مصدع شده‌ام مصلحت مملکت و ادامه سلطنت را در نظر داشته‌ام... اگر اینطور جسورانه مصدع ذات مبارک ملوکانه می‌شوم یقین داشته باشید که فقط و فقط به خاطر مصلحت مملکت و ادامه سلطنت مشروطه است که برای حفظ آن قسم یاد کرده‌ام... (۲)

وی در پایان از شاه استدعا کرد انتخابات دوره بیستم را باطل کند. چنین نیز شد و در اثر افتضاح بیش از حدی که در امر انتخابات صورت گرفته بود، شاه نتیجه انتخابات مجلس بیستم را باطل اعلام کرد و اقبال هم با افتضاح تمام سرنگون شد. سقوط اقبال اهمیت فوق العاده‌ای دارد و کیفیت آن نکته‌ای است که کمتر مورد بررسی واقع شده است. بنابر این لازم است ابعاد این موضوع هم با توجه به نقش بقائی کاویده شود.

ص: ۳۶۸

۱-۱. سخنرانی به مناسبت انتخابات مجلس بیستم، بی‌تا، پرونده دکتر عیسی سپهبدی، کارتن ۱۶۸ _ N، ش: ۲۱۱ _ ۱۲۳.

۲-۲. بقایی به شاه، مورخه ۳/۶/۱۳۳۹، اسناد بقایی، کارتن ۳۴۴، ش: ۲۸۹ _ ۹۰.

بدون تردید در ماجرای سقوط اقبال نقش برخی لژهای فراماسونی بسیار جدی بود، در واقع یکی از توطئه های تشکیلات فراماسونری ایران در دوره اقبال به وقوع پیوست. در ایامی که وی نخست وزیری ایران را در دست داشت فراماسونها و استادان اعظم لژها به وی که خود فراماسون بود مراجعه کردند و تقاضا نمودند چند وزیر فراماسون وارد کابینه او شوند. در کابینه اقبال دکتر کیان، مهندس اشراقی، دکتر هادی هدایتی، اشرف احمدی و دکتر جلالی فراماسون بودند. فراماسونها تقاضا داشتند در واقع کابینه کاملاً در اختیار آنان باشد، در انتخابات مجلس بیستم نیز تلاش کردند تا تعداد زیادی از نمایندگان خود را وارد مجلس نمایند. دکتر اقبال در پاسخ گفت چون شاه وی را به نخست وزیری تعیین کرده و لژهای ماسونی در این کار تأثیری نداشته اند او هم تعهدی در برابر برادران ماسون ندارد. از آن پس اختلافات شدیدی شروع شد و در لژها علیه اقبال فعالیت‌هایی آغاز گردید تا جایی که وی مورد شدیدترین حملات قرار گرفت. در برخی از این جلسات اقبال به دفاع از خود پرداخت و از فعالیت مخالفین گله کرد، آنان نیز در جواب گفتند تعهدی در حمایت از او ندارند. بعد از اینکه اقبال از نخست وزیری سقوط کرد به پاریس رفت و به سمت استادی اعظم لژی در پاریس منصوب شد و وقتی به ایران بازگشت اکثر اعضاء لژهای ماسونی این بار به حمایت از او پرداختند، وی نیز متقابلاً برای اینکه کارهای آنان انجام شود فرزند لقمان الملک را رئیس دفتر خود در شرکت ملی نفت ایران کرد. کسانی که علیه اقبال وارد دسیسه ای حساب شده گردیده بودند عمدتاً بقایای لژ فراماسونی روشنائی بودند، اعضای لژ روشنائی در دوره مصدق نقش مهمی در سرنگونی او داشتند.

بنا به گزارش فوق سری ساواک، در دوره مصدق این لژ علیه نخست وزیر وقت فعالیت می کرد و به قول گزارشگر ساواک «می توان گفت که در راه سقوط مصدق حقا مؤثر بوده است.» بعد از سقوط دکتر مصدق لژ مذکور در صدد برآمد به گراند لژ ناسیونال

فرانسه بیبوند و در نتیجه هفت نفر از اعضاء خود از جمله ارنست پرون، دکتر محمود هومن، محمد ساعد، مصطفی تجدد، سالار سعید سنندجی، دکتر خلعتبری و دریادار ظلی(۱) را به پاریس فرستاد و همه آنها هم به مقام استادی رسیدند و مأمور تشکیل لژی بنام مولوی شدند. مبارزه بین دو جناح طرفداران انگلستان و فراماسونهای که می خواستند بیطرف بمانند و یا لاقبل وابستگی به گراند لژ ناسیونال فرانسه داشته باشند، سرانجام منجر به شکست محمد خلیل جواهری که از سوی گراند لژ اسکاتلند مأمور تجدید سازمان تشکیلات فراماسونری ایران شده بود، گردید و باعث توفیق دسته اول شد و متعاقب آن لژ مولوی نیز در تهران تشکیل شد.(۲)

در این زمینه اعضا و بقایای لژ روشنائی نقش بسیار تعیین کننده ای در سرنوشت سیاسی اقبال داشتند: لژ روشنائی در سال ۱۹۱۹ توسط افسران S. P. R تشکیل شد که در آن یک ایرانی یهودی به نام ارفع السلطنه دکتر امیر خان ظفر معروف به خان فرخ از اعضای سازمان اس پی آر در آن عضویت داشت. بنیاد گذار این لژ سر پرسی سایکس بود که فرماندهی قشون اس پی آر را عهده دار بود. این لژ در شیراز و در خانه فتح الملک شیرازی تشکیل شد و عمده اعضای آن افسران عالیرتبه انگلیسی تشکیلات پلیس جنوب بودند. تنها عضو ایرانی این لژ همان یهودی شیرازی بود که فرخ خان است. از دیگر اعضای غیر انگلیسی این لژ مردی به نام سرکیس بود که ارمنی ولی تبعه انگلستان بود. در ۲۹ آبان ماه سال ۱۳۰۱ این لژ به تهران منتقل شد و با همان نام شروع به کار کرد و محل آن نیز در کلیسائی واقع در خیابان قوام السلطنه (سی تیر امروزی) قرار داشت. شدت فعالیت لژ در دوره جنگ دوم جهانی بود، و بالاخره این که بعد از سقوط مصدق که این لژ در آن نقش اساسی ایفا کرد، مشخصا از چهارم تیرماه سال ۱۳۳۵ با صدور بخشنامه ای از طرف فیروز دارابی بار دیگر فعالیت آن شدت پیدا کرد. در این بخشنامه دارابی متذکر شده بود که تماس اعضای لژ به دلایل زیاد و از جمله گذشت سال های متمادی قطع شده است و به همین دلیل نشانی بسیار از اعضا دیگر در دسترس نیست، به همین دلیل خواسته شده بود فرم ذیل نامه که مشتمل بر مشخصات و آدرس اعضا بود تکمیل شده و به آدرس وی ارسال شود تا بار دیگر نسبت به تجدید عضویت کسانی که رابطه آنان قطع شده است اقدامات لازم صورت گیرد. بیست درصد اعضای لژ از سال ۱۳۳۵ به بعد ایرانیان بودند و آمار اعضا به این شکل بود که لژ سالی نه بار برای گرفتن نه عضو جدید تشکیل جلسه می داد و از این نه تن دو تن می توانستند ایرانی باشند که البته باید زبان انگلیسی را در حد بسیار عالی می دانستند، به همین دلیل غیر از خان فرخ که از اعضای قدیمی بود دو عضو جدید نیز به لژ پیوستند:

ص: ۳۷۰

۱-۱. این فرد همان دریادار عبدالله ظلی است که وساطت نمود تا حسن جعفری به شرکت نفت بازگردد، همان حسن جعفری که متهم به قتل احمد دهقان شد.

۲-۱. فراماسونری در ایران، ج ۱، (تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات سیاسی، ۱۳۸۰)، ص ۱۰۲.

دکتر محمود حسابی استاد دانشگاه تهران در رشته فیزیک که بعدها به سناتوری منصوب شد و دیگر دکتر سید محمد سجادی که مدتی ریاست مجلس را در این دوره عهده دار بود و در نامه های خطیبی به بقائی آمده است وی کاندیدای نخست وزیری بعد از حسین علاء است. البته دیدیم که چنین نشد و اقبال به این سمت منصوب گردید.

در گزارش ساواک شرحی از فعالیت های فرخ خان ارائه شده است. دکتر امیر مظفر الدین خان فرخ فرزند علینقی میرزا در دوازده سالگی به مصر رفت و چهار سال در این شهر به تحصیل مشغول بود، وقتی مادرش او را پنج ماهه باردار بود پدرش از دنیا رفت به همین دلیل در دوره اقامت در مصر سرپرستی نداشت، پس یکی از اتباع امریکا او را با خود به شیکاگو برد. در همین شهر تحصیلات خود را به پایان رسانید و وارد مدرسه نظام کلمبیا شد و هنگامی که به سن بیست و یک سالگی رسید و طبق قوانین امریکا به سن قانونی رسیده بود، پدر خوانده اش به وی اجازه داد به ایران مراجعت نماید. وی ابتدا در خدمت مالیه ایران بود و در بلوچستان و کرمان به فعالیت اشتغال داشت. به هنگام وقوع جنگ اول جهانی، وقتی ملیون کرمان و فارس علیه انگلیسی ها شورش کردند وی آنان را دستگیر می کرد و این کار را با کمک سواران بختیاری انجام می داد، در این ایام سرپرسی سایکس کنسول انگلستان در کرمان بود و حوزه مأموریت او کرمان و سیستان و بلوچستان را در بر می گرفت. اندکی بعد از این ایام پلیس جنوب به فرماندهی سایکس تشکیل شد و فرخ خان نیز وارد تشکیلات آن ها گردید. بعد از انحلال پلیس جنوب به استخدام شرکت نفت انگلیس و ایران در آمد و در سال ۱۳۰۶ وارد تشکیلاتی شد که ساواک از آن به عنوان سازمان جاسوسی شرکت نفت یاد می کند. وی با خواهر علی اصغر حکمت ازدواج کرد و صاحب پسری شد که در سن سه سالگی کشته شد. ظاهراً این حادثه زمانی روی داد که وی بین راه شیراز و بوشهر تردد می کرد و شورشیان به سویس تیراندازی کردند و فرزندش کشته شد. اما وی دختری هم داشت که بعدها به تحصیل در امریکا مشغول بود و خود وی نیز از سال ۱۳۲۰ وارد دانشگاه تهران شد و به تدریس زبان انگلیسی مشغول گردید.

ماریتروس سرکیس از ارامنه ایرانی تبعه انگلستان هم در شیراز به دنیا آمد، نه ساله بود که به هند رفت و در مدرسه مسیحیان دارجلینگ تحصیلات خود را خاتمه داد و در کمبریج تحصیلات خود را تداوم بخشید. در ایامی که کودتای رضا خان به وقوع

پیوست او در لندن اقامت داشت و در همانجا به عضویت لژ یونایتد گراندلژ در آمد و تا درجه استادی نیز پیشرفت کرد. در همان ابتدای انحلال حکومت قاجاریه به شیراز بازگشت و در همانجا متوطن شد، وی متهم بود با سازمان اطلاعات خارجی انگلیس موسوم به M.I.6 ارتباط دارد و از سال ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۳ شمسی به گزارش سرلشگر همت فرمانده نظامی ناحیه فارس در منزلش بی سیم کار گذاشته بود. وی مردی آرام و ساکت بود و کمتر در اجتماعات ظاهر می شد، سالی یک بار آن هم هنگام افتتاح جلسات لژ روشنائی به تهران می آمد و در عین حال در حزب داشناک نیز عضویت داشت. گفتیم شایع بود از اعضا فعال اینتلیجنس سرویس است و در زمان مورد بحث این دفتر با این که بازنشسته شده بود، اما اعمال و رفتار او قویا مورد سو ظن قرار داشت. از دیگر اعضای پلیس جنوب که سر و سری با لژ روشنائی هم داشتند باید از سرهنگ بازنشسته حسین نامجو که از افسران اس پی آر بود و پیش تر خدمت خود را در فارس انجام داده و در آن زمان بازنشسته شده بود یاد کرد؛ در اطراف هر سه این افراد هاله ای از ابهام وجود داشت و فعالیتهای نهانی این اشخاص از دید مأموران اطلاعاتی رژیم شاه بسیار مرموز به نظر می رسید. طبق گزارش ساواک معلوم نبود غیر از این افراد اعضای ایرانی لژ چه کسانی بوده اند و باید تحقیقاتی انجام می شد تا جزئیات امر روشن می گردید. (۱)

این نکات خود نشان دهنده اهمیت تشکیلات لژ روشنائی در تحولات تاریخ معاصر ایران است که متأسفانه تحقیقی جدی در مورد آن انجام نشده است. یکی از مهم ترین ادوار فعالیت لژ روشنائی در دوره نخست وزیری دکتر منوچهر اقبال بود. از سال ۱۳۳۷ این لژ فعالیت خود را شدت بخشید و در چاپخانه تهران مصور نشریه ای در بیست صفحه به زبان های انگلیسی و فارسی منتشر کرد و عکسهائی از استاد اعظم گراند لژ اسکاتلند واقع در ادینبورو همراه با استراکر رئیس شرکت انگلیسی لینچ در تهران و نیز مهندس حسین شقاقی منتشر کرد. در سال دوم نخست وزیری اقبال که مصادف با سال ۱۳۳۸ بود گراندگان لژ پیامی خطاب به اقبال ارسال کردند و از او خواستند که در واقع کابینه ای ماسونی تشکیل دهد. اقبال که خود جزو فراماسون های وابسته به گراند لژ ناسیونال دو فرانس بود پاسخ داد وی در مقام نخست وزیر هیچ گونه

ص: ۳۷۲

تعهدی نسبت به فراماسونری ندارد و چون توسط لژهای ماسونی به نخست وزیری دست پیدا نکرده است به همین دلیل خود را موظف نمی بیند در برابر ماسون ها کاری انجام دهد. این پیام تیر خلاصی بود به عمر دولت اقبال؛ از اواخر اردیبهشت سال ۱۳۳۹ بود که فعالیت لژ علیه اقبال آغاز شد، در رأس توطئه گران حسین علاء قرار داشت. اقبال مستأصل از این مسئله توسط دکتر کیان پیامی به لژ روشنائی فرستاد و از آنان پرسید چرا علیه او فعالیت می کنند؟ پاسخ این بود که فراماسون ها در باره ادامه نخست وزیری وی هیچ گونه تعهدی ندارند. در همین ایام بود که اعلامیه انتخابات مجلس بیستم منتشر شد، وقتی این امر صورت گرفت مهندس شقاقی از سوی لژ روشنائی مأمور شد علیه اقبال وارد میدان شود. در نتیجه موافقتی که اکثریت اعضای لژ کردند، قرار بر این شد که دکتر مظفر بقائی از سوی مهندس شقاقی کمک شود تا علیه اقبال مبارزه نماید، نخستین اقدام شقاقی این بود که یکی از خانه های خود را در خیابان کوشک به وی واگذار کرد.

از این به بعد بقائی محل سکونت و کار خود را به این مرکز منتقل کرد و در همین محل بود که سازمان نگهبانان آزادی را به وجود آورد که به غلط در اسناد ساواک، سازمان نظارت بر آزادی انتخابات عنوان شده است (۱). پس از چندی محل دیگری در خیابان شیخ هادی به او داده شد، این خانه توسط احمد علی خرم مقاطعه کار مشهور و صاحب املاک فراوان در شهریار و کرج و نیز صاحب پارک مشهور خرم؛ که بعد از انقلاب اعدام شد به بقائی داده شد و خرم نیز از دوستان صمیمی مهندس شقاقی بود. کلیه هزینه های سازمان نگهبانان آزادی مشتمل بر چاپ جزوات، هزینه های ایاب و ذهاب، روشنائی و خرید لوازم شخصاً توسط شقاقی پرداخت می شد. برای این که کمک های نقدی مخفی بماند قبوض مختلفی بین دوستان بقائی پخش شد و در واقع کمک های نقدی به نام اطرافیان وی نوشته شد تا راز تلاش های لژ روشنائی مکتوم بماند. گفته می شد کمک به بقائی برای دست یابی به آزادی است که از اهداف اولیه لژ به شمار می آید و همانطور که لژ بیداری ایران در دوره مشروطه در این زمینه پیشگام بود لژ روشنائی نیز باید در این راستا گام های مهمی برمی داشت. استاد اعظم لژ

ص: ۳۷۳

۱- ۱. سازمان نظارت بر آزادی انتخابات در جریان انتخابات مجلس شانزدهم تشکیل شد و از گروه های تشکیل دهنده جبهه ملی بود که بعداً به حزب زحمتکشانشان ملت ایران تغییر نام داد.

روشنائی مستر استراکر رئیس شرکت انگلیسی لینچ بود و وقتی وی عازم خروج از ایران بود کریستوفر آیزاک فری شوهر خواهر یوسف مازندی که ریاست شعبه خبرگزاری یونایتد پرس را در ایران عهده دار بود، ضیافتی در باغ خود برگزار کرد. فری با مازندی شرکتی به نام پارکر تشکیل داده بود و با هم فعالیت اقتصادی می کردند.

به هر تقدیر همانگونه که آمد ماسون ها از قدرت بیان و نفوذ بقائی حداکثر استفاده را کردند و توطئه ای را سازمان دادند که اقبال قربانی آن بود. با روی کار آمدن شریف امامی به جای اقبال فعالیت های سازمان نگهبانان آزادی نیز افزایش پیدا کرد. سازمان با همان شعار حزب زحمتکشان یعنی ما برای راستی و آزادی قیام کرده ایم از ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۹ یعنی آخرین روزهای دولت اقبال فعالیت خود را شروع کرد. هدف این سازمان در حقیقت همان اهداف حزب اما با عنوانی دیگر بود، سازمان تضمین انتخابات آزاد مجلس بیستم را سرلوحه کار خود قرار می داد. انتخابات این مجلس در دوره اقبال انجام شده بود اما به دلیل تقلبات گسترده انتخاباتی به دستور شخص شاه آن انتخابات ملغی اعلام شد و نتیجه آن سقوط اقبال بود.

بقیایی قصد آن داشت فضای نسبی آزادی به دست آمده در سال ۱۳۳۹ را به نفع دستگاه سلطنت تغییر دهد، مانند روزهای نهضت ملی در صفوف مخالفین نفاق ایجاد کند و با ایجاد هیاهو توجه عموم را به طرف خود معطوف نماید. کارکرد بقیایی و حزب زحمتکشان او در این زمان چون گذشته بود. برای نمونه، مهندس احمد حامی، استاد دانشکده فنی، در مقابل مهندس حسینی و بازرگان ایستادگی می کرد و برای دانشجویان سخنرانی های مهیجی ایراد می نمود. به گزارش بنکدار، مهندس احمد حامی تعداد «زیادی از دانشجویان را از آنها جدا و به طرف خود کشیده» است. (۱) علت امر را باید در فعالیتهای برخی تشکلهای مذهبی مخالف وضع موجود و نیز تشکیل جبهه ملی دوم خلاصه کرد که به گزارش یاتسویچ رئیس پایگاه سیا در تهران و مستأجر حسنعلی منصور نخست وزیر بعدی، در شعبه دانشجویی آن تعداد زیادی افراد چپ گرا نفوذ کرده بودند. بیم آن می رفت نوک تیز حملات متوجه شاه شود، پس لازم بود بار دیگر

ص: ۳۷۴

افکار عمومی به سمت و سوئی دیگر سوق داده شود.

روز تولد امام حسین(ع) بقایای همراه با آیت الله کاشانی، حسین مکی، حائری زاده، عبدالقدیر آزاد، رحیمیان و عمیدی نوری در مسجد پامنار حضور یافت. در این مراسم آیت الله کاشانی شدیداً به اقبال و علم حمله کرد و انتخاب اعضای احزاب آنها را به نمایندگی مجلس «برای مردم و مقام سلطنت» مضر دانست. حائری زاده اعلام کرد عده ای نام شاه را خراب کرده اند در حالیکه «در ایران شاه مظهر دوستی و صداقت است.» بقایای مانند گذشته در ملاءعام شروع به بهره برداری از احساسات مذهبی مردم کرد. او وضع خود و یارانش را در زمان زاهدی با وضع شهدای کربلا مقایسه نمود «و بی نهایت متأثر شد به طوری که اشک در چشمانش حلقه زد.» او سپس به دست هایی اشاره کرد که او و یارانش را «از شهربانی، ژاندارمری و ارتش» جدا می سازند.^(۱)

بقایای اینک بار دیگر یکه تاز سخنرانی ها شده بود. با اینکه دولت اقبال در شهریور ۱۳۳۹ ساقط شده و به جای او شریف امامی نخست وزیر شده بود، لیکن حملات علیه اقبال ادامه داشت. در ۶ اسفند آن سال اقبال که ریاست دانشگاه تهران را بر عهده داشت در دانشکده پزشکی مورد حمله عده ای از دانشجویان قرار گرفت. به او توهین شد و اتومبیلش به آتش کشیده شد. متعاقب این حوادث بقایای به جرم اخلال در نظم عمومی بازداشت گردید. به زودی رادیوهای آمریکا چند بار خبر توقیف بقایای را پخش کردند. رفیع زاده به محض اطلاع از ماجرا با پرفسور (۲) P تماس گرفت. این فرد که از مقامات سیا بود گفت مستقیماً در تهران با بقایای تماس گرفته اند و دو نفر این مأموریت را بر عهده داشته اند. رفیع زاده با یکی دیگر از مقامات سیا نیز تماس گرفت لیکن منشی او اعلام کرد که آن فرد در اداره نیست. رفیع زاده نوشت در پیرامون حوادث اخیر تهران به او تلفنی اطلاع داده اند و از او توضیح خواسته اند. بدیهی است که توضیحات را مقامات سیا خواسته بودند. آنها از اوضاع پیش آمده شگفت زده شده بودند، زیرا اگر حوادث سیر عادی را ۱۱۱ طی می کرد شریف امامی زودتر سرنگون می شد. کلیه اطلاعات فوق را حسین بنکدار از طریق رابطین خود در بازداشتگاه به بقایای می رسانید. بقایای از اوضاع خارج زندان به خوبی آگاه بود. از سوی دیگر، سرلشکر حسن پاکروان، که از اسفند ۱۳۳۹ به جای تیمور بختیار به ریاست ساواک رسیده بود، قول داد در ملاقات با

ص: ۳۷۵

۱-۱. گزارش ساواک، مورخه ۳۰/۱۰/۱۳۳۹، پرونده بقایای.

۲-۲. منظور پرفسور پاپانک کارشناس سیا و استاد رفیع زاده است.

شاه موضوع بقایی را مطرح کند. رابط بنکدار و پاکروان فردی به نام دربندی بود.^(۱)

قبل از دستگیری فرمایشی بقایی، رفیع زاده اطلاع داد با سفیر جدید آمریکا در ایران قصد ملاقات دارد. پروفیسور گوستاو فریتس پاپانک [Gustve Fritze Papanek]، استاد اقتصاد هاروارد که مشاور اقتصادی ایران در آن دانشگاه بود و رفیع زاده را وارد هاروارد کرده و با ابتهاج و اقبال شدیداً مخالف بود، همچنان او را هدایت می کرد. دکتر پاپانک دوست کندی و مشاور او در امور ایران بود و دوست نزدیک دین راسک وزیر خارجه آمریکا. رفیع زاده پیشنهاد کرد بقایی با سفیر جدید ملاقات کند. او اطلاع داد کندی رئیس جمهور دمکرات آمریکا در هاروارد سخنرانی دارد و «قطعاً موضوع ایران را بحث خواهند کرد. در این روزها و باز قطعاً بحث سرکار خواهد شد.» رفیع زاده در ملاقات با پاپانک مدعی شد در مبارزه انتخاباتی کندی شرکت داشته و بنابراین از دولت جدید «سهم» دارد. پروفیسور گفت صلاح نیست نه آمریکا و نه بقایی علیه شاه موضع گیری کنند «ولی اگر شاه قبول نکرد ما پول نخواهیم داد. شرط بست این دفعه مانند دفعات سابق نیست.» پاپانک مدعی بود که کسی شایسته تر از بقایی برای نخست وزیری وجود ندارد «ولی مقامات بالا هم ترس از او دارند و هم دکتر زیاد تهدید کرده است و آنها را وحشت زده کرده است.» رفیع زاده ابراز خوشحالی کرد از اینکه پاپانک و پرفیسور دانیل بل (Bell) با کندی روابط صمیمانه دارند و «کار ایران تا حدی دست آنهاست.»^(۲)

رفیع زاده از بقایی خواست شدیداً علیه سیاست آمریکا در برابر ایران موضع گیری و به آن حمله کند و از سفیر واهمه ای نداشته باشد و «بگویند که آنها مالیات مردم آمریکا را در اثر ندانم کاری به هدر داده اند.»^(۳) این در حالی است که سفیر جدید هنوز به تهران نرسیده بود.

ص: ۳۷۶

۱-۱. بنکدار به بقایی، مورخه ۳/۱/۱۳۴۰، اسناد بنکدار، ش: ۷۶ _ ۱۰۸.

۲-۲. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۷/۱/۱۹۶۱، اسناد رفیع زاده، کارتن ۲۹۵، ش: ۲۷۶ _ ۱۱۳.

۳-۳. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۲۰/۱/۱۹۶۱ اسناد رفیع زاده، ش: ۲۷۷ _ ۱۱۳.

همانطور که پیشتر آمد بقائی در دوره شریف امامی بازداشت شد، در همین دوره نتیجه تحقیقات دادستانی ارتش - که به جای این که قضائی باشد به شدت سیاسی بود - ودلائل اتهام بقائی توسط طرفداران وی همراه با یک اعلامیه بین مردم توزیع می شد:

متهم که در ظاهر دانشیار دانشگاه تهران است از جمله افراد آشوب طلب ومفسده جوئی است که از سالیان متمادی از هر موقعیتی برای تحریک وتحریض مردم به فتنه وآشوب استفاده نموده و در هر زمان بنا به وضع روز مردم را اغوا واغفال کرده روزی تحت عنوان این که سربازان و پاسبانان اطاعت امر مافوق خود را می نمایند آنانرا مرعوب ومردم را ترغیب به قتل عام افسران و خانواده آنان نموده وصمیمیت قوای انتظامی را نسبت به کشور متزلزل ساخته وزمانی دیگر به دستاویز انتخابات و غصب عنوان آزادی گستاخانه و با وقاحت هر چه تمام تر به جهانیان اعلام داشته است که در کشور ایران آزادی وجود ندارد و با یاوه گوئی هائی که از این قبیل که قوای انتظامی وضع قابل انفجاری به وجود آورده، یا این که کشور در آستانه سقوط وانقلاب قرار گرفته، یا این که اعمال مأمورین نظم وامنیت کشور نه تنها صلح وآرامش داخلی ایران بلکه صلح وآرامش منطقه خاورمیانه ودنیا را تهدید می کند، سعی وتلاش نموده که با تزلزل صمیمیت قوای انتظامی نسبت به مملکت اوضاعی نظیر وضع سال های پس از سال ۱۳۲۰ تا قیام ملی ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲ به وجود آورد. متهم که وانمود می سازد رهبر سازمانی است با عنوان سازمان نگهبانان آزادی، هدف ومقصود او از آزادی همان مقصود چاقوکشان ورجاله ها وخیانتکاران است. متهم به موجب مدارک پیوست پرونده برخلاف اصل نهم قانون اساسی برای شرف هیچ کس مسئولیتی قائل نیست واز جمله افرادی است که هرگاه آزادی عمل داشته باشند هر روز در شوارع ومعابر عمومی معرکه ای برپا می کنند. (۱)

این متن همراه با اعلامیه ای توسط سازمان دانشجویان حزب زحمتکشان در اروپا توزیع شد. با این که در اعلامیه مزبور آمده بود برای بقائی حکم اعدام صادر شده است، اما اعلامیه هیئت اجراییه حزب زحمتکشان ملت ایران خاطر نشان ساخت مجازاتی که برای بقائی در نظر گرفته اند دو سال زندان است. در اعلامیه حزب محکومیت بقائی در اثر ائتلاف توده ای ها ونفتی ها و یا ائتلاف استعمار سرخ و سیاه دانسته شد. طبق این اعلامیه هدف این است که مانع ورود بقائی به مجلس شوند و می خواهند با روی کار

ص: ۳۷۷

آوردن دولت های دیکتاتوری مقاصد استعماری خود را برآورده سازند. در اعلامیه آمده بود مبدا محکومیت بقائی به پای ارتش نوشته شود؛ در حقیقت باید بین ارتش و طبقه حاکمه تفکیک و تمایز قائل شد و نباید گذاشت مردم نسبت به ارتش بی اعتماد شوند. از طرفداران بقائی خواسته شد تحت تأثیر احساسات قرار نگیرند، از چپ نمائی بپرهیزند و بدانند که اعمال مبتنی بر احساسات وسیله پیشرفت مقاصد نخواهد بود: «شعار ما سکوت و حفظ نظم و آرامش است.»^(۱) از سوی دیگر کمیته اجرائیه گروه ملی دانشجویان ایرانی در امریکا، یا همان شعبه حزب زحمتکشان در این کشور ضمن نامه ای برای دکتر علی امینی که اینک نخست وزیری را بر عهده گرفته بود از وی خواست قانون و عدالت را در مورد بقائی اجرانماید.^(۲) در همین دوره امینی بود که بقائی از اتهامات وارده تبرئه و آزاد شد. بعد از امینی وقتی که اسدالله علم نخست وزیری را عهده دار گردید، بقائی برخلاف دوره امینی که موقتاً دست از هیاهو برداشته بود، بار دیگر وارد میدان شد.

به هر حال درست در زمانی که بقائی در دوره شریف امامی بازداشت بود، رفیع زاده نامه ای مهم برای بنکدار فرستاد و تقاضا کرد آن را به بقایی برساند. متن نامه ترجمه مقاله ای از نیویورک تایمز بود که رفیع زاده آن را سندی تاریخی خوانده است. خبر این بود: کن هانسون [Ken Hanson]، مشاور اقتصادی سازمان برنامه که از طرف کندی به سمت معاونت کل بودجه و کمکهای خارجی ارتش امریکا منصوب شده، مسافرتی به ایران داشته و بعد از مراجعت به امریکا گزارشی از اوضاع ایران برای وزارت خارجه و ارتش تنظیم کرده است. قرار بود به جای کمک های نظامی، کمکهای اقتصادی از طرف امریکا در اختیار ممالکی مثل ایران قرار بگیرد. رفیع زاده نوشت پرفسور پاپانک به تهران سفر کرده است. او که در سابق طرفدار ابتهاج بود، در آن ایام از او روی گرداند. این استاد دوست کندی بود و بر اوضاع اقتصادی ایران تسلط داشت. قبل از سفر به تهران پاپانک با رفیع زاده ملاقاتهایی انجام داد. این فرد دوست نزدیک لیل (Liell) رئیس برنامه و بودجه امریکا بود. رفیع زاده اندیشه آن دو دمکرات را به بقایی نزدیک می دانست و می گفت این دو تن بقایی را «خوب» می شناسند. پاپانک هنگام حرکت

ص: ۳۷۸

۱- ۱. اعلامیه هیئت اجرائیه حزب زحمتکشان ملت ایران، مورخه ۷/۴/۱۳۴۰.

۲- ۲. کمیته اجرائی گروه ملی به دکتر علی امینی، چهارم مرداد سال ۱۳۴۰

به تهران، ضمن ملاقاتی با رفیع زاده اظهار امیدواری کرد که بتواند کاری برای ایران انجام دهد. وی اعتقاد داشت اگر وضع ایران به همین منوال ادامه پیدا کند در دامن کمونیسم خواهد غلتید. پاپانک بر این باور بود که کمکهای مالی به ایران باید قطع شود مگر اینکه دولتی دمکرات سرکار آید. رفیع زاده خاطر نشان کرد وی کمک زیادی به او کرده است و دروس این پاپانک مربوط به ایران است. (۱)

در همین ایام بنکدار ضمن ارسال نامه ای دیگر از قول دربندی گفت در جلسه وزرای خارجه ایران و آمریکا، دین راسک وزیر خارجه آن کشور به قدس نخعی وزیر امور خارجه ایران گفته است هیچ کمکی از طرف آمریکا به ایران نخواهد شد مگر اینکه دولت ایران تغییر وضع بدهد. (۲) ظاهراً بنکدار تنها رابط بقایی با خارج زندان بود. در پاسخ به سؤال فردی که از او پرسیده بود مگر بقایی غیر از او با کسی مکاتبه دارد پاسخ داد خیر، ولی اگر نامه ای وجود داشته باشد که به فردی غیر از او نوشته شده باشد، بنکدار آن را نمی خواند و نباید آن را بگشاید. (۳) در دوره بازداشت بقایی برخی نمایندگان مجلس مانند دربندی و احمد فرامرزی، برادر عبدالرحمن فرامرزی، از بقایی خط سیاسی می گرفتند. دربندی اوضاع را خوب می دانست و معتقد بود تا دو سه ماه دیگر وضع تغییر می کند. (۴)

از آن سوی فعالیت های رفیع زاده در آمریکا منحصر به زد و بند سیاسی با مقامات سیا و دولت آمریکا نبود. در راستای وظایف محوله و مقارن با فعال شدن جبهه ملی دوم و آغاز فعالیت شعبه جبهه در آمریکا توسط کسانی مثل سید علی شایگان و محمد نخشب، وی تلاش زایدالوصفی برای ایجاد اختلاف در بین صفوف دانشجویان انجام داد. در این مسیر سازمان امنیت ایران و اداره سرپرستی دانشجویان به رفیع زاده مساعدت مادی و معنوی می کرد.

رفیع زاده این احتمال را می داد که نامه های ارسالی او از آمریکا به دست فردی غیر از بقایی یا بنکدار برسد. به همین دلیل برای شخصیت های کلیدی نامه هایش اسم رمز

ص: ۳۷۹

۱-۱. بنکدار به بقایی، مورخه ۱۲/۱/۱۳۴۰، اسناد بنکدار، ش: ۸۹ _ ۱۰۸.

۲-۲. بنکدار به بقایی، بی تا، اسناد بنکدار

۳-۳. بنکدار به بقایی، مورخه ۲۶/۱/۱۳۴۰ اسناد بنکدار، ش: ۹۲ _ ۱۰۸.

۴-۴. بنکدار به بقایی، مورخه ۱/۱۳۴۰ اسناد بنکدار، ش: ۹۳ _ ۱۰۸.

انتخاب کرده بود. او «نماینده اداره مرکزی جاسوسی آمریکا مشهور به C.I.A» را حسن آمریکایی می نامید، از این حیث که شغل او سنخیتی با شغل حسن پاکروان داشت. او صراحتاً نوشت سیا از طریق یکی از استادان دانشگاه هاروارد با او تماس گرفته و سازمان مزبور برای گفتگو با او نمایندگانی را فرستاده است. منظور رفیع زاده از «یک نفر در هاروارد» پروفیسور پاپانک است. او اسامی رمز دیگر نیز به کار می برد. برای نمونه، برای جعفر معین فر نام مستعار «علی درویش» و برای سدهی نام «احمد» را برگزیده بود. سدهی در بوستن تحصیل می کرد.^(۱)

در ایام بازداشت بقایی، سرلشگر شفائی، سرلشگر همایونی، سرلشگر میرجلالی و سرهنگ شاهقلی برای وکالت او نظر مثبت دادند.^(۲) پیش از این تاریخ سرهنگ عزیزالله رحیمی با وی ملاقات کرده بود.^(۳) بقایی از طریق کیهان مصباح زاده و عبدالرحمن فرامرزی روابط خود را با جامعه حفظ می کرد به گونه ای که تیترا کیهان انگلیسی در یکی از شماره ها این بود: «دکتر بقایی چرا توقیف است؟» بنکدار رابط بقایی با کیهان بود. او به بقایی نوشت: «حقیقی را که لازم است فرامرزی بداند در اختیار او بگذارید که احیاءاً اگر دولت در جواب خود خواست دروغی یا سفسطه ای قالب کند فرامرزی قبلاً مجهز به اطلاعات موثق باشد. لطفاً بنویسید که چه مطالبی باید به فرامرزی گفته شود.»^(۴)

پیش از این تاریخ بنکدار کارت تبریکی «متعلق به منوچهرخان اقبال» برای بقایی در زندان فرستاده بود. در آن کارت اقبال نوشته بود: «تبریکات صمیمانه خود را به مناسبت رسیدن نوروز باستانی تقدیم داشته و امیدوارم که سال نو برای جنابعالی سالی مبارک و فرخنده باشد. دکتر منوچهر اقبال.» اقبال همان کسی است که بقایی در کنار گروهها و چهره های سیاسی دیگر تلاشی وافر برای سقوط او انجام داد، پس بیهوده نبود حتی فردی مثل بنکدار در پایان نامه ای که ضمن آن کارت اقبال را فرستاده بود، نوشت: «بعله... ما که حرفی نمی زنیم.»^(۵)

ص: ۳۸۰

-
- ۱-۱. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۶/۱۹۶۱، اسناد رفیع زاده، کارتن ۲۹۵، ش: ۷۷ _ ۱۱۳.
 - ۲-۲. بنکدار به بقایی، مورخه ۷/۲/۱۳۴۰ اسناد بنکدار، کارتن ۱۹۵، ش: ۱۱۲ _ ۱۰۸.
 - ۳-۳. بنکدار به بقایی، مورخه ۳۱/۱/۱۳۴۰ اسناد بنکدار، ش: ۱۱۳ _ ۱۰۸.
 - ۴-۴. بنکدار به بقایی، مورخه ۲۹/۱/۱۳۴۰، مجموعه اسناد بنکدار، ش: ۷۱ _ ۱۰۸.
 - ۵-۵. بنکدار به بقایی، مورخه ۱۶/۱/۱۳۴۰، مجموعه اسناد بنکدار، ش: ۷۲ _ ۱۰۸.

درست در این ایام منصور رفیع زاده با رهنمودهای شخص بقایی تحرکاتی مشابه را در آمریکا آغاز کرد. هدف رفیع زاده پراکنده ساختن عناصری از جوانان مبارز بود که در آن ایام به دلیل اینکه تنها تشکل سیاسی موجود ایرانی در آمریکا جبهه ملی دوم بود، زیر چتر آن فعالیت می کردند. مواضع جبهه ملی ایران در آمریکا، که با رهبری محمد نخب و دکتر سید علی شایگان انجام می گرفت، تندتر از مواضع جبهه ملی دوم در ایران بود و به همین دلیل حملات شدیدالحنی علیه دربار انجام می داد. رفیع زاده ضمن انجام عملیات جاسوسی علیه جبهه ملی به منظور پراکنده ساختن نیروها و تشتت در امر مبارزه سیاسی با حمایت سفارت ایران در واشنگتن و اداره سرپرستی دانشجویان به شکلی زیرکانه در انتخابات دانشجویان دخالت کرد و موفق شد آن سازمان دانشجویی را یکسره ناکام نماید. در این راه رفیع زاده ضمن بهره برداری از کمکهای بی دریغ ساواک، با شخص شاه نیز مکاتبه داشت. اما خط مشی اصلی فعالیت های او از طرف بقایی ترسیم می شد. همزمان ابوالقاسم سدهی دوست رفیع زاده ضمن ارسال نامه ای برای حسین بنکدار فعالیت های خود را تشریح کرد. بنکدار هم مفاد نامه را برای بقایی به زندان ارسال نمود:

پدر عزیز و مهربانم سلام. نامه ای از منصور [رفیع زاده] و آقاسید [ابوالقاسم سدهی] داشتم که در حدود ۱۲ صفحه بود و نوشته اند که «الان در شرایطی هستیم و با مسایلی مواجه شده ایم که بیشتر از هر وقت دیگر به دستور و راهنمایی و کمک فکری کادر رهبریت احتیاج داریم.» می نویسند: مسئله ما که در زیر مطرح خواهیم کرد دنباله اوضاع و احوالی است که حدود دو ماه پیش شروع شد و ابتدای آن را به عرض جناب آقای دکتر رسانده ام. ایشان با مرحله اول فعالیت ما کاملاً موافقت کرده و در مورد بقیه مراحل با ذکر این عبارت «... و تا آنجا که لازم باشد در این مورد پیش بروید» ما را در اجرای «نقشه» آزاد گذاردند. و می نویسند: ممکن است این نامه به دست آقای دکتر نرسد و ما احتیاج به کسب نظر رسمی فوری حزب داریم. کوشش می کنیم جریانات را تا آنجا که برای قضاوت آنها که می خواهند قضاوت کنند لازم باشد تشریح کرده و مشکلات خودمان را تحریر می کنم:

۱_ بعد اینطور شروع می شود که «مدتی بیشتر از دو سال بود که منصور و من برای

دریافت ارز دولتی و یا کمک هزینه تحصیلی با واشنگتن اداره سرپرستی و سفارت مکاتبه داشتیم. ضمن این مدت چند بار به واشنگتن رفتیم و مشکلات مالی خود را تشریح کردیم. حدود یکسال پیش مبلغ ۱۲۰۰ دلار به منصور و ۸ ماه پیش ۳۲۵ دلار به عنوان عطیه ملوکانه و چند ماه بعد ۲۰۰ دلار به دستور اعلیحضرت به من دادند ولی ما همچنان نامه نوشتیم، نامه های تند. حدود دو ماه پیش آقای [اردشیر] زاهدی وقت ملاقاتی به بنده دادند و من در سفارت ایشان را ملاقات (آقا سید) و نتیجه این شد که شهریه این سمیستر (۱) دانشگاه مرا (۵۱۰ دلار) بپردازند.

۲- به موازات مبارزات انتخابی حزب و سازمان و کم و بیش سایر دستجات سیاسی (انتخابات اقبال) برای اولین بار عده ای دانشجو به سرکردگی چند مصدقی شروع به فعالیت کردند و برای اولین بار جلوی سازمان ملل متحد اجتماع و اعتراض کردند.

۳- غیر از سازمانهای کوچک محلی در آمریکا یک سازمان بزرگ دانشجویی وجود دارد که هر سال در یکی از ایالات آمریکا انتخاباتش انجام می گیرد و رسم بر این است که صدها شصت مخارج و کرایه راه دانشجویانی که در این انتخابات شرکت می کنند از طرف اداره سرپرستی پرداخت می شده. در آخرین انتخابات این سازمان دانشجویی که در سپتامبر ۹۶۰ [۱] در شیکاگو منعقد شد [شخصی] به نام علی محمد فاطمی (برادرزاده دکتر حسین فاطمی) به ریاست انتخاب شد. ظاهراً حدود ۱۸۰ نفر دانشجو شرکت کرده و فاطمی ۱۲۰ رأی به دست آورد. آقای زاهدی ۶۰٪ مخارج را پرداخت و آقای زاهدی و چند نفر دیگر هم شرکت کرده بودند و ناظر جریانات بودند. با در نظر گرفتن اینکه فاطمی سرجناب مخالفین و کم و بیش رهبر آنها بود که در جلو سازمان اعتراض کردند بنابراین بین آقای زاهدی و ایشان روابط حسنه ای وجود نداشت و وقتی آقای زاهدی از روی بی سیاستی در جلسه مجمع عمومی انتخابات شیکاگو عمل آن عده از دانشجویانی را که در جلو سازمان ملل اعتراض کرده بودند خیانت خواند مورد اعتراض آقای فاطمی و رفقای ایشان قرار گرفت و شاید همین یکی از دلایل موفقیت فاطمی در

ص: ۳۸۲

آن انتخابات بود. سازمانی که در نیویورک وجود دارد مرتبه دوم را حائز است. تا چند ماه پیش آقای فاطمی در سازمان نیویورک سمت معاونت را داشت. رئیس، آقای انصاری، به علت فشار سفیر از ریاست استعفا داده و مطابق اساسنامه سازمان نایب رئیس جای او را گرفت و رئیس شد. بر طبق اطلاعاتی که بعدها به دستمان آمد آقای سفیر به انصاری گفته بود که یا باید با فاطمی همکاری کنی یا با ما، اگر قرار است با ما همکاری کنی نباید عضو آن سازمان باشی. (این را خود سفیر هم تأیید کرد).

۴- غیر از کمک های اداره سرپرستی، انجمن آمریکایی دوستداران خاورمیانه نیز از لحاظ مالی و سایر موارد کمکهایی هم I.S.A که نام همین سازمان است و هم چنین به سازمان نیویورک که O.S.A (ایران نامه) است. به محض اینکه فاطمی به ریاست A.I.S. انتخاب شد نه تنها سفارت و اداره سرپرستی تمام کمکهایش را قطع کرد بلکه کوشش کرد با تمام قوا این سازمان را در مضیقه بگذارد و سفیر انجمن دوستداران خاورمیانه (۱) را تهدید کرد که اگر یک پنس به آنها کمک کند دم و دستگاه آنها را از ایران (دستور خواهد داد) برچینند. بدین ترتیب کمک آنها قطع شد. وقتی فاطمیبه ریاست سازمان نیویورک O.S.A نائل شد (بعد از استعفای انصاری) سختگیری به این سازمان هم از طرف مقامات دولتی ما زیاد شد. ولی هر دو سازمان با داشتن یک رئیس مبارزات را شدیدتر کرد[ند]. نه تنها راجع به انتخابات اعتراض کردند بلکه درباره مسائل بین المللی هم اظهار نظر کردند و از دولت ایران خواستند به آنها سر بگذارد و این نظریات در آخرین شماره ایران نامه منعکس است.

۵- آخرین شماره در حدود ۲ ماه پیش بود. چند روز بعد فاطمی با دوستانش تشکیل مصاحبه مطبوعاتی دادند و انتخابات دوم را تشریح کردند و از جبهه ملی طرفداری کردند. در آن جلسه وقتی می گویند در ایران یک پارچه عضو جبهه ملی هستند یکی از ایرانی ها به نام اعدل اعتراض کرده و می گوید آیا آقای دکتر بقایی عضو آن هست یا نه؟ آنها می خواهند قضیه را به این عنوان که اینجا نیامده اند

ص: ۳۸۳

۱- ۱. انجمن امریکائی دوستداران خاورمیانه به تصریح گازیوروسکی یکی از شعبات فرعی سیا بود.

بحث کنند سمبل کند ولی اعدل رو به خبرنگاران می کند و می گوید تماشا بکنید اینها طرفدار انتخابات آزاد و آزادی هستند. حتی در اینجا به من اجازه نمی دهند صحبت را بکنم. بعد این آقای اعدل را دیدیم که یک تاجر است. در همان روز یک اعلامیه به امضای طرفداران جبهه ملی به زبان فارسی منتشر شد که ضمن اعتراض به انتخابات [شعار] درود به پیشوا داده بودند و همین روزها نامه سرگشاده اعضای جبهه ملی در ایران با عکس ترجمه شده بود و به دست ما هم رسید.

۶_ پیش از اینکه اعلامیه به دست ما برسد من برای ملاقات با سفیر (در مورد کار ارزی خودم) به واشنگتن رفتم. (تقریباً دو ماه پیش.) بعد از اینکه موافقت شد ۵۱۰ دلار را پردازند، درباره جریانات سازمانی با حسابدار اداره سرپرستی (آقای قدسیان) صحبت کردیم. تا آن لحظه ما دو نفر اطلاع زیادی نسبت به فعالیت [های] سازمان ها نداشتیم و دخالتی نکرده بودیم. به طور جسته و گریخته آقای قدسیان (که قبل از صحبت با من حدود نیم ساعت با سفیر صحبت کرده بود) خواست ببیند که آیا من حاضر هستم با آنها علیه این سازمانها همکاری کنم. آن روز جوابی دریافت نکردند. در حالیکه خودم را از همه چیز مطلع قلمداد می کردم (در حالیکه هیچ اطلاعی نداشتم) حاضر نشدم گوشه و کنایه ها را جواب صریح بدهم.

۷_ پس از اینکه از واشنگتن برگشتم اعلامیه های این عده به دستمان رسید. تصمیم گرفتیم وارد معرکه شویم. همان موقع کسب اجازه کردیم و موافقت شد و به واشنگتن هم اطلاع دادیم که حاضریم (ما دو نفر). اولین اقدام ما درخواست عضویت سازمان O.S.A بود. انتخابات طبق معمول روز ۵ فوریه ۶۱ انجام می گرفت و طبق اساسنامه هم کسانی حق رأی دارند که عضو باشند و قبول عضویت تا ۲۵ ژانویه ۶۱ امکان داشت و یک هفته به این تاریخ داشتیم. بعد از اینکه منصور چند بار تلفنی با نخب عضو سابق حزب ایران تماس گرفت (یکی از اعضا هیئت رئیسه A.O.S.) و او ما را معطل کرد و نتیجه نداد و گفت مهلت گذشته، من خیلی عصبانی شدم گفتم برو به رفقای بگو فلانی گفت اگر در را هم بشکنم وارد می شوم و با تمام قوا شرکت می کنم. پس از یک هفته توانستیم عده ای از دانشجویان را قانع منطبق خودمان کنیم و گفتیم سازمان که می خواهد نماینده دانشجویان باشد باید از فعالیت های سیاسی برکنار باشد. در خارج هر که هر کاری

خواست انجام بدهد ولی مادامی که در این سازمان هست باید فقط یک دانشجو باشد. ضمن این مبارزه از واشنگتن وعده همه گونه مساعدت داده شد. (یک روز به تاریخ انتخابات) دو نفر از اداره سرپرستی به نیویورک آمده و کوشش کردند دانشجویان دولتی را (آنهايي که ارز دولتی می گیرند) کم و بیش وادار کنند به جلسه انتخاباتی آمده و با «شم» خودشان به کسانی که می خواهند رأی دهند. این عمل یکی از اشتباهات آنها بود و باید اعتراف کنم ما هم با تصویب آن دست به یکی از اشتباهات نابخشدنی زدیم. نتیجه این فشارها این شد که خبر مثل برق پیچید. حتی یک نفر هم به سراغ ما نیامد ولی چنان صدائی کرد که هیچ دشمنی نمی توانست این کار را بکند. فعالیت انتخاباتی ما هم در نیویورک صدا کرد. آنها که ما را می شناختند گفتند اینها از طرفداران دکتر بقایی هستند و این کارها را می کنند. قرار بود انتخابات در یکی از سالن های دانشگاه کلمبیا برگزار شود. دو روز قبل از انتخابات فاطمی توسط یکی از رفقایمان پیغام داد که من و منصور برویم عضو بشویم. پیغام دادم خیلی دیر شده و تنها صحبت ما نیست عده ای از این جریان بی اطلاع هستند و با تمام قوا در انتخابات شرکت می کنیم. ۲۴ ساعت قبل از انتخابات طی نامه های سفارشی دو قبضه فاطمی به اعضای سازمان اطلاع داد که به علت اوضاع و احوال موجود انتخابات به جای سالن دانشگاه کلمبیا در منزل شخصی او منعقد خواهد شد. ما هم در همان ساعت در یکی دیگر از اتاقهای دانشگاه کلمبیا (که قبلاً توسط یکی از رفقایمان رزرو شده بود) جمع شده و انتخابات را به نام همان سازمان انجام دادیم. نتیجه همان شد که انتظار می رفت. همه آنها که می خواستیم موفق شدند. من و منصور هم برنده شدیم. چند روز بعد هم در انتخابات درجه دوم، من رئیس، منصور نائب رئیس شد و بقیه دوستانمان هم به ترتیب پست های دیگر را به دست آوردند.

ناگفته نماند که آنها هم در منزل فاطمی انتخابات خودشان را انجام دادند و به نام همان سازمان هیئت رئیسه را انتخاب کردند. اما چرا این اقدامات را کردیم؟ چرا در یک مورد خودمان را با سفارت و اداره سرپرستی در یک صف قرار دادیم؟ برای این کار ما یک منطق ساده داشتیم. ما و سفارت هر دو با مصدق و مصدقی ها مخالفیم. این اشتراک منافع از طرفی و فکر رخنه در دستگاه سفارت (قسمتی

از هیئت حاکمه ما) از طرف دیگر تمام دلایل ما برای این کار بود. نوع سازمان ما، نوع انتخاباتی که ما انجام دادیم، به هیچوجه با اساسنامه موجود سازمان وفق نمی داد. امکان داشت اگر با آنها در یک محل جمع می شدیم و انتخابات انجام می شد برنده هم بشویم و بعد هم سازمان را از چنگ آنها خارج می کردیم ولی از اول قضیه طور دیگری شد. چند روز بعد به واشنگتن پیش سفیر رفتیم. از همه در صحبت کردیم و نسبت به آینده و نوع کمکهایی که سفارت و سرپرستی می تواند و باید به ما بکند صحبت کردیم. سفیر مثل همیشه از موفقیت ما خوشحال و وعده همه گونه همکاری را داد. گفت از ایران برایتان چند نفر برای اداره روزنامه می آورم و چنین و چنان. اولین مسئله ای که سازمان با آن مواجه می شود عید نوروز است. هر سال سازمان در یکی از هتل های درجه اول جشن می گیرد. تصمیم گرفتیم امسال ما در «والدورف آستوریا»⁽¹⁾ این جشن را منعقد کنیم. در حالیکه مشغول چاپ کارتها و اجاره محل بودیم، دعوت نامه ای از طرف سازمان مخالف ما منتشر و آنها هم در یکی از هتل های خوب نیویورک جشن می گرفتند. هر دو در یک شب و یک ساعت. تبلیغات علیه ما بود ولی شدیدتر شد. ولی هیچوقت توهین نکردند. عقاید ما را می دانستند و در صداقت و شرافت هم شک نداشتند ولی تصور کردند ما آلت شده ایم. با انتشار کارتها فاطمی و یارانش به تلاش افتادند شاید با ما کنار بیایند یا اقلاً جشن واحدی بگیریم. خلاصه آدرس دانشجویان را بهر ترتیب بود به دست آوردیم. ما قدرت خودمان را در مدت کوتاهی نشان دادیم و آنها هم فهمیدند که ما کسی هستیم. در همین موقع به یاد یک اعلامیه افتادیم و خواستیم منتشر کنیم. بهر دری زدیم نتوانستیم ماشین [تحریر] پیدا کنیم. چون در آمریکا نایاب است و بهر کجا مراجعه کردیم گفتند نداریم از آلمان سفارش می دهیم. تا بالاخره موفق شدیم یک جا پیدا کردیم و اعلامیه تهیه شد...

۸-...اعلامیه را در آن موقع نتوانستیم منتشر کنیم و انتخابات هم انجام شده بود و سخت مشغول بودیم تا شاید وضعیت خودمان را با سازمان (قلابی) یکسره کنیم. به دلایل زیاد دیگر نمی توانستیم در آن سازمان باشیم و چرخهای آن سازمان را

ص: ۳۸۶

۱-۱. والدورف آستوریا یکی از هتل های بسیار گران و مدرن نیویورک است.

علیه بانند فاطمی بچرخانیم. ما می توانستیم با تمام قوا علیه آنان تا هر موقع که بخواهیم بجنگیم، ولی نمی خواستیم علیه بانند فاطمی که مبارزات سیاسی خودش را تعدیل کرده بود و کوشش می کرد به دور از هیچ دسته سیاسی علیه دولت مبارزه کند وارد مبارزه گردیم و گذشته نمی خواستیم اسم مصدق باشد و تمام در دست مصدقی ها باشد و قطعاً تا وقتی که در آن سازمان بودیم نمی توانستیم هیچگونه قدم سیاسی برداریم.

بانند فاطمی و نخشب هم جداً پیش ما به التماس افتاده بودند تا کاری نکنیم که بین محصلین اختلاف بیفتد و زاهدی و دوستانش بهره برداری کنند. بارها اعلام کردند که ما از روز اول اشتباه کردیم که به پیشنهاد شما در مورد همکاری سیاسی ترتیب اثری ندادیم و حاضرند هر چه بیشتر یک فعالیت مشترک انجام گیرد. ما به اندازه کافی مجهز بودیم خودمان علیه دولت مبارزه کنیم. در درجه نخست همه ما را شناخته بودند. آدرس ها را به چنگ آورده بودیم و وسیله چاپ هم داشتیم. تصمیم گرفتیم پایمان را کنار بکشیم در حالیکه یک ضربه به واشنگتن وارد شد این کار را کردیم. با رفتن ما سازمان هم رفت. البته واشنگتن سعی کرد موجودیت سازمان را حفظ کند ولی زود فهمید که غیرممکن است. یک روز قبل از استعفا کار ویزا را تا یک سال و نیم دیگر درست کردیم. خیلی سعی کردند ما را تطمیع کنند. گفتند هر چه بخواهید. رد کردیم. بعد تهدید کردند. آن را هم با تهدید جواب دادیم. خلاصه الان مثل خرس تیرخورده دنبال سر ما هستیم. از این طرف برعکس کوشش زیادی می شود تا رضایت ما را جلب کنند و با آنها همکاری سیاسی نکنیم. حتی دو روز پیش دکتر شایگان تلفن کرد که وقتی بگذاریم تا خدمت ایشان برسیم. ظرف این چند روزه فاطمی چندین مرتبه اینجا آمده و تا شاید روی فرمولی موافقت کنیم تا شروع به فعالیت مشترک کنیم.

۹_ روز یکشنبه یکی از روزنامه ها نوشته بود که هشت نفر ضمن اعتراض به انتخابات قبلی در میدان ۲۴ اسفند کشته شدند. فردای آن روز با عجله اعلامیه منتشر کردیم و برای همه محصلین فرستادیم. زیرا اعلامیه را به نام کمیته حزب زحمتکشان در آمریکا امضاء کردیم. مقداری هم برای اروپا و ایران فرستادیم.

۱۰_ اگر اتفاقی نیفتد و اگر فکر می کنید فعالیت های سیاسی ما اینجا مؤثر خواهد

بود خواستیم یکی دو نکته دیگر هم مطرح کنیم غیر از وقت زیادی که ما باید صرف کنیم مقداری هم پول لازم دارد که ما با آن مشکل بزرگ روبرو هستیم. پخش یک اعلامیه در حدود ۲۰۰ دلار خرج دارد.

چیزهایی را که فوری لازم داریم: در درجه نخست خطمشی سیاسی ما را اینجا تعیین کنید. با در نظر گرفتن آنچه راجع به مصدقی ها عرض کردم وضعیت ما با آنها چگونه می تواند باشد. ثانیاً اگر فعالیتی اینجا باید بشود که احتیاج به صرف مقدار زیادی پول داشته باشد لطفاً تعیین کنید چگونه آن را حمایت کنیم. در انتظار جواب. قربانت سید. (۱)

بنکدار، که این نامه را برای بقایی رونویسی کرده، نوشت سدهی و رفیع زاده خواسته اند بقائی هر چه سریعتر «دستور لازم» را بدهد تا آنها بدانند چه باید بکنند. رفیع زاده درخواست کرده بود دستورات لازم در هیئت اجرائیه حزب مطرح شود و البته این در صورتی است که شخص بقایی به دلایل شرایط زندان نتواند تصمیمی بگیرد. بنکدار ترجیح داد این مسئله در هیئت اجرائیه مطرح نشود و نوشت بقایی اگر دستوری دهد عمل خواهد کرد. در پایان از قول رفیع زاده نوشت سیف پور فاطمی از قول شایگان نقل کرده است: «در حال حاضر دکتر بقایی را آمریکا بهتر از هر کس دیگر دوست دارد و نخست وزیر خواهد شد.» (۲)

احتمالاً بقایی دستورالعملی برای سدهی و رفیع زاده صادر نکرد، اما در کمال شگفتی بنکدار به بقایی اطلاع داد در نامه ای خطاب به رفیع زاده «آنچه را که می باید تجزیه و تحلیل» شود شرح داده است. (۳) شگفتی از این رو که بنکدار اساساً مردی سیاسی در موقعیت رهبری و تدوین برنامه های استراتژیک محسوب نمی شد و حتی اعضای حزب هم رشد عجیب او و ارتقاءیش به عضویت کمیته مرکزی حزب را به دلیل تصمیمات شخص بقایی می دانستند تا صلاحیت حزبی و سیاسی او.

مسئله هرچه بود دیگر در پیوندهای رفیع زاده با سیا تردیدی وجود نداشت، این نکته از همان آغاز مسئله ای نبود که از اطلاع بقائی به دور مانده باشد. در زمان شریف

ص: ۳۸۸

۱-۱. سید ابوالقاسم سدهی.

۲-۲. بنکدار به بقایی، مورخه ۱۶/۱/۱۳۴۰، مجموعه اسناد بنکدار، ش: ۷۴ _ ۱۰۸.

۳-۳. بنکدار به بقایی، مورخه ۲/۲/۱۳۴۰، اسناد بنکدار، ش: ۷۵ _ ۱۰۸.

امامی و ایامی که بقایی در بازداشت به سر می برد، یکی از مأمورین سیا با رفیع زاده تماس گرفت. سیا از رفیع زاده خواست با آنها همکاری اطلاعاتی نماید. رفیع زاده این امر را مشروط به اجازه بقایی کرد. رفیع زاده در ملاقات با مقامات سیا و از آن جمله پاپانک، استاد دانشگاه هاروارد، شدیداً آمریکایی ها را به دلیل بی تصمیمی در برابر بازداشت بقایی مورد حمله قرار داد. او گفت «من شما را از سال ۱۹۵۷ می شناسم حرف امروز ما نیست و باید جلوی این مسخره بازی را گرفت و اصولاً شما چه کار می خواهید بکنید. خیال دارید دکتر بقایی محکوم بشود و احياناً محروم از حقوق اجتماعی؟» پاپانک گفت «اولاً بسیار بعید است که سفیر ما سکوت کرده است و حق با تو است ولی متوجه باش کنترل دست ما صددرصد نیست. دست های دیگری در کار است.» پاپانک قول داد با وزیر خارجه و شاید حتی با کندی ملاقات کند و این موضوع را مطرح نماید. اما رفیع زاده که بهتر از هر کس دیگر روش سیاسی رهبرش را می دانست اعلام کرد «ما تقاضای آزادی او را نداریم، فقط بفرستند در دادگستری و دادگاه با هیئت منصفه و این بازی را کنار بگذارند.»^(۱)

به دنبال ملاقات رفیع زاده با مقامات سیا، در اکتبر ۱۹۶۱ نشریه شهاب با کمک سیا و ساواک منتشر شد. حلقه ای که اینک در پیرامون رفیع زاده جمع آمده بود ترکیبی از عناصر ساواک، سیا و عوامل سفارت ایران در واشنگتن بود. فرزند یکی از متمولین کرمانی به نام حاج محمدعلی تهرانی، که با اردشیر زاهدی سفیر ایران در واشنگتن رفاقت داشت، و وابسته مطبوعاتی سفارت، که شیرازی بود و شاپوری یا شاپوریان نام داشت، دو تن از یاران نزدیک رفیع زاده بودند. نام فرزند تاجر کرمانی معلوم نیست و از او به عنوان «دکتر تهرانی» نام برده شده است. یکی از کارمندان عالیرتبه انجمن دوستداران آمریکائی خاورمیانه که مدت زیادی در تهران اقامت داشت و فارسی را روان صحبت می کرد و در نامه های رفیع زاده با اسم مستعار «همشهری حسن» نامیده شده است، از دیگر همکاران او بودند. رئیس دانشجویان خارجی دانشگاه هاروارد با عنوان مستعار «دوست من از مدرسه» و کیوان امیرشاهی از دیگر یاران رفیع زاده بودند. نام مستعار امیرشاهی «پسر دوست سرکار» بود. در نامه ها از فردی با اسم رمز «ارباب»

ص: ۳۸۹

۱- ۱. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۲۳/۶/۱۹۴۱، اسناد رفیع زاده، کارتن ۲۹۵، ش: ۲۷۲ _ ۱۱۳.

یاد شده است که باید به آنها کمک می کرد. شاپوریان و تهرانی رابطین رفیع زاده با «ارباب» بودند. رابط دیگر فردی است که از او سخنی به میان نیامده است. از آنجا که رفیع زاده و سدهی سعی کرده بودند خودسرانه برای دریافت کمک مالی با «ارباب» تماس بگیرند، او از آنها ناراحت شده بود.^(۱)

از کسانی که در انتشار نشریه شهاب به رفیع زاده کمک می کردند، مهدی خسروشاهی عضو یکی از خاندانهای ثروتمند ایران بود. دیگر اینکه «[حیب الله] القانیان را با هم رفتیم. دفعه اول گفت مطالعه می کند. دفعه دوم تنها رفتیم. دوستم خجالت کشید بیاید. او هم [القانیان] صد دلار داد.» القانیان، سرمایه دار مشهور یهودی که در دوره پیروزی انقلاب اعدام گردید از رفیع زاده خواست کمک او را خصوصی تلقی کند و خسروشاهی عین همین تقاضا را مطرح نمود. «رابط» برای ملاقات با رفیع زاده امروز و فردا می کرد، لیکن ۵۰۰ دلار کمک کرد. برای انتشار نشریه با سفیر هم تلفنی گفتگو شد. «قرار شده خود او [اردشیر زاهدی] دعوت بکند و وقت بدهد که هنوز نداده است.»^(۲)

قبل از این، همزمان با مسافرت شاه به آمریکا که گفته می شد برای آشتی دادن بین شاه و امینی است، رفیع زاده نامه ای نوشت و با تأکیدات مؤکد از بقایی خواست حتماً به او رهنمود دهد که در برابر این سفر چه بایستی بکند: «در این جریان چه مخالفین سکوت بکنند چه نکنند و اشنگتن توقع دارد کاری از طرف ما بشود و تازه اگر آمدیم ما نکردیم افرادی هستند که بکنند.» رفیع زاده اعلام کرد اگر در برابر این سفر سکوت شود سفارت از آنها گله خواهد کرد. او اطلاع داد «خبر خوش» سفر شاه به آمریکا را سفارت به او داده است. این خبر از ناحیه برادرزن کیوان امیرشاهی کارمند سفارت به رفیع زاده رسیده بود.^(۳) به جز رفیع زاده که در نیویورک فعال بود، حلقه ای از طرفداران بقایی در آلمان، فرانسه، انگلیس و ایالات کالیفرنیا، شیکاگو، و اشنگتن و ماساچوست به فعالیت اشتغال داشتند.^(۴)

از فعالیت های رفیع زاده در این ایام اختلاف افکنی بین نیروهای جبهه ملی مقیم

ص: ۳۹۰

- ۱-۱. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۴ نوامبر ۱۹۶۱، اسناد رفیع زاده، ش: ۲۷۳ _ ۱۱۳.
- ۲-۲. رفیع زاده به بقایی، مورخه سوم ژانویه ۱۹۶۲، اسناد رفیع زاده، ش: ۲۷۴ _ ۱۱۳.
- ۳-۳. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۳/۲/۱۳۴۱، اسناد رفیع زاده، ش: ۲۷۵ _ ۱۱۳.
- ۴-۴. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۲۸/۳/۱۹۶۲، اسناد رفیع زاده، ش: ۲۷۶ _ ۱۱۳.

آمریکا بود. رفیع زاده از یک طرف به سیف پور فاطمی پیغام داد که شایگان او را آلت دست قرار داده و از طریق وی صدایش را به مردم می‌رساند. از طرف دیگر اینگونه تبلیغ می‌کرد که گویا فاطمی گفته است شایگان را آلت قرار داده و از اسم او بهره برداری می‌کند. با این حيله‌ها او توانسته بود تا حدی بین شایگان و فاطمی اختلاف ایجاد کند.^(۱) اداره اصل چهار ترومن نیز به این گروه کمک مالی می‌کرد. کسانی که از اصل چهار حقوق دریافت می‌کردند عبارت بودند از: کیوان امیرشاهی، سیروس سلمان زاده، غلامحسین کاظمیان، احمد افشار و مهندس اصغر مهرویان. بخشی از کمکهای آنان از طرف اداره املاک شاه تأمین می‌شد. در این راه سفیر پشتکار جدی به خرج می‌داد و رفیع زاده نوشت «جداً آقائی به ما کرده است.» نماینده اصل چهار لوی هندرسون سفیر آمریکا در تهران به هنگام کودتای ۲۸ مرداد بود. هندرسون برای یکسال به کاظمیان دو هزار دلار پرداخت کرده بود. «این عده به دستور اعلیحضرت مشمول کمک» قرار گرفته بودند و هر کدام در اداره املاک شاه پرونده ای داشتند. رفیع زاده مدعی شد تغییر ریاست املاک شاه در کندی کمکها تأثیر داشته است. او اظهار امیدواری کرد «چیزی برسد که بچه‌ها دلگرم بشوند و قدری بهتر بشود کار کرد.»^(۲)

رفیع زاده برای انتشار نشریه اش از کلیه نیروها کمک می‌گرفت. او با دکتر احسان یارشاطر ملاقات کرد تا از او مطلب بگیرد. یارشاطر قول داد برای شماره ای از نشریه شهاب «شعر و بیتی پیدا کند.» اما او گفت رفیع زاده می‌تواند از دکتر ناظرزاده کرمانی مطلب بگیرد: «بابا دکتر ناظرزاده را ول نکنید او مقالات خوبی دارد.» رفیع زاده شرحی برای ناظرزاده نوشت و از او خواست کمک فوری بکند. او حتی راضی شد مطالب ناظرزاده را بدون نام چاپ کند.^(۳) در تیرماه ۱۳۴۱ به دنبال مذاکرات شاه با دولت کندی و جلب رضایت آنان که اجرای اصلاحات مطلوب آمریکا را به محمدرضا پهلوی واگذارند، دکتر علی امینی

ص: ۳۹۱

-
- ۱- ۱. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۲۰/۷/۱۳۴۱، اسناد رفیع زاده، ش: ۲۷۷ _ ۱۱۳.
 - ۲- ۲. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۲۰/۷/۱۳۴۱، اسناد رفیع زاده، ش: ۲۷۸ _ ۱۱۳.
 - ۳- ۳. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۳۰ مارس ۱۹۶۲، اسناد رفیع زاده، ش: ۲۷۹ _ ۱۲۳.

از سمت نخست وزیری برکنار شد و امیر اسدالله علم به قدرت رسید. اندکی قبل از این تحول، یکی از مقامات سیا رفیع زاده را برای ملاقاتی دعوت کرد. این دعوت ۲ ساعت قبل از خبر رادیوی آمریکا مبنی بر کنار گذاشتن امینی بود. در ملاقاتی که انجام گرفت، «چندین سؤال فوری» از طرف سیا مطرح شد. رفیع زاده به سئوالات پاسخ داد. گفتگوها حول محور نخست وزیری بقایی دور می زد لیکن این امر با صراحت بیان نشد. سئوالاتی مطرح شد از جمله اینکه آیا بقایی قرارداد کنسرسیوم را محترم می داند یا خیر؟ رفیع زاده تذکر داد که نظر بقایی را درست نمی داند و او فقط استنباط و نظر خودش را بیان می کند. اما بنا به گفته رفیع زاده در نامه اش به بقایی او نظرات رهبرش را می دانست. در پاسخ به آن سؤال جواب داد قرارداد کنسرسیوم تا مهلت آن «محترم است، ولی می شود روی استخراج [نفت] صحبت کرد که بیشتر بشود.» مقام سیا پرسید آیا قراردادهای نظامی هم از نظر بقایی محترم است؟ جواب این بود «همه را قبول داریم در حال حاضر.» پرسیده شد آیا بقایی اصراری بر خروج از سنتو دارد یا خیر؟ جواب منفی بود. رفیع زاده در ادامه مقداری راجع به اوضاع تهران سخن گفت و اینکه رئیس ایستگاه سیا در تهران یعنی سرهنگ گراتیان یاتسویچ می خواسته است سبهد بختیار را روی کار آورد. مقام سیا خبر داد امینی استعفا داده است. رفیع زاده بلافاصله به شخصی به نام فرته تلفن کرد و خبر استعفای امینی و انتصاب علم را به او داد. رفیع زاده «اولین نفر»ی بود که این خبر را به اطلاع فرته رسانید. موقعی که فرته خبر را شنید «خیلی اوقاتش تلخ شد. گفت بله بله باید درست باشد»، اما سخنی دیگر نگفت. فرته پرسید آیا صحبت نخست وزیری شخص دیگری در میان نیست؟ پاسخ شنید «نه حرف کس دیگری نیست. گفت آقا حرف آقای دکتر بقایی هم نیست. گفتم نه، من نشنیدم ولی شاید باشد من ندانم.» رفیع زاده نظر داد تماس «حسن خان بزرگ»، یعنی رابط او با سیا، «بدون مطالعه نبوده است. دستور داشته است. حتماً دارند مطالعه می کنند.» او از بقایی درخواست کرد که «مواظب باشید»^(۱) به عبارت بهتر رفیع زاده مژده داد احیاناً سیا با نخست وزیری او موافقت دارد پس بقایی باید در زبان و گفتار خود مراقب باشد. اینها همه حدس بود و گمان و حرف و حدیث؛ انتظار بی فایده بود. در ایران حتی سخنی از نخست وزیری بقایی به میان نیامد. با این وصف در اواخر سال ۱۳۴۱ بار دیگر رفیع زاده از بقایی خواست وارد گود شود:

می خواستم چند کلمه درباره مسافر پارسال [شاه] بنویسم. حرفها زیاد شده است

ص: ۳۹۲

۱- ۱. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۳۰ تیرماه ۱۳۴۱، اسناد رفیع زاده، ش: ۲۸۰ _ ۱۱۳.

درباره مسافر. در زرنگی او شکی نیست. در ضعف شخصیت او هم شکی نیست. این مسئله بارها با سرکار صحبت شد که یک روز خود مسافر جنابعالی را بخواهد و بگوید حال [نخست وزیری] از آن شما... آیا مسافر این درک را می کند که تنها علاج سرکار هستید؟ آیا او بدون شور با دوستان یا آزادانه این کار را خواهد کرد یا نه؟ من شک دارم زیرا اطرافیان نخواهند گذاشت. با این وضع هم که نمی شود ماند؟ آیا می شود؟ مخالفت با او با چه قیمت تمام می شود؟ (۱)... یک مسئله مرا رنج می دهد. آمدم گفتیم مخالفت. بلافاصله ما را خواهند کوبید... اگر راهی باشد با او، دیگران تماس بگیرند و نقطه نظر او را بپرسند یا موافقتی در امور بشود به نظرم بهتر است. عقل خودم قد نمی دهد ولی اینقدر می دانم با این راه نمی شود. باید نشست، فکر اساسی کرد. خاطرات آن سال گذشته چند ملاقات کردید. من نمی دانم ادامه پیدا کرده است یا نه؟ اگر برقرار است هیچی، اگر برقرار نیست و ملاقات نکرده اید لطفاً یک خط بنویسید تا در جریان باشم و فکر می کنم بهتر است ملاقات باشد و می شود درست کرد و حتی می شود اول روی مسئله صحبت کرد و تصمیم گرفت و بعد با آنها در میان گذاشت. اگر سرکار موافق باشید من اقدام می کنم تا در تهران ملاقات بشود. (۲)

آن ملاقاتی که بقایی با وساطت رفیع زاده می توانست انجام دهد ملاقات با مقامات سیا و سفارت امریکا در تهران بود. واضح بود پیش از این ملاقاتهایی با سفارت امریکا انجام گرفته است. اسناد منتشر شده سفارت امریکا در ایران گواه بر این امر است.

با این اوصاف بقایی به منظور مقابله با دولت اسدالله علم با فرزندوم ششم بهمن ۱۳۴۱ مخالفت کرد. علیرغم مخالفت بقایی با فرزندوم ۶ بهمن ساواک گزارش داد او «ثبات کشور را در نتیجه شخصیت و تدبیر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی اظهار نموده است.» (۳) بقایی هنوز در این اندیشه بود شاید در آتیه تحولی به نفع او انجام گیرد. او حتی در سئوالاتی که از وی می شد اعلام می کرد بخشی از مردم به نخست وزیری وی

ص: ۳۹۳

۱-۱. اشاره رفیع زاده به جنبشی بود که از مدتها قبل علیه لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی صورت گرفته و شهرهای مهم ایران از جمله قم و تهران را مستعد جنبشی عظیم نموده بود.

۲-۲. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۳ آوریل ۱۹۶۳، اسناد رفیع زاده، ش: ۲۸ - ۱۱۳.

۳-۳. گزارش ساواک، مورخه ۲۸/۱۱/۱۳۴۱، پرونده بقایی.

تمایل دارند. در برخی موارد حتی می گفت اعضای کابینه اش را مورد مطالعه قرار داده، لیکن در این باره احدی جز خودش اطلاع ندارد. بقایای هنوز به حمایت های ایالات متحده آمریکا دلخوش بود. منصور رفیع زاده که با مقامات سیا در ارتباط مستمر بود، به خوبی مواضع او را در آمریکا تشریح می کرد. او حتی تعدادی از اعضای سابق جبهه ملی را به طرف خود کشانیده بود. یکی از این افراد دکتر امیر خسرو خدایار نام داشت. او دختر سرلشکر خدایار را به زنی گرفته بود، لیکن همسرش را طلاق داد و با یک زن آمریکایی ازدواج کرد. خدایار که در یک بانک آمریکایی در نیویورک کار می کرد، در آغاز در حزب ایران فعالیت می نمود. او با دکتر معظمی و قوام کار کرده بود و با حسین مکی دوست بود. قوام السلطنه به او گفته بود که «دکتر بقایی و مکی از در جهنم وارد شدند ولی داخل بهشت شدند و کلاه سر من گذاردند.» دکتر خدایار با محمود محمود هم رفاقت داشت. در جشن مشروطیتی که در آمریکا منعقد شد خدایار نسبت به بقایی اظهار بی اعتمادی کرد. خدایار که ظاهراً فعالیت به نفع مصدق را در آمریکا ادامه می داد، در دوره حکومت امینی توسط سفارت «خریده شد» و اردشیر زاهدی هم چند بار او را به سفارت ایران در آمریکا دعوت کرد.

دکتر خدایار در زمره آن افرادی بود که سیاست بیطرفی را مورد حمله قرار می داد. او از قرارداد کنسرسیوم و قراردادهای نظامی ایران و آمریکا دفاع می کرد. سدهی و رفیع زاده به او گفته بودند موضع بقایی نیز همین است. رفیع زاده، سدهی و دکتر احمد افشار دبیر گروه ملی، سازمان دانشجویی طرفداران بقایی، موافقت خدایار را برای نوشتن مقاله در شهاب جلب کردند. دکتر خدایار در این اندیشه بود که بقایی دیر یا زود به نخست وزیری خواهد رسید و او را وزیر کابینه اش خواهد کرد. او پرسید آیا بقایی در فکر حکومت است؟ همین که جواب مثبت شنید، پرسید برای وی چه پستی در نظر گرفته اند؟ اعلام شد چون خدایار و بقایی چندان یکدیگر را نمی شناسند، نمی توان در این زمینه اظهار نظر کرد. خدایار آنقدر ساده لوح بود که رفیع زاده و دوستانش بعد از ترک منزلش او را مورد تمسخر قرار دادند.^(۱)

ص: ۳۹۴

۱- ۱. رفیع زاده به بقایی، ۱۳ جولای ۱۹۶۲، اسناد رفیع زاده، ش: ۲۸۱ _ ۱۱۳.

بقایای و دولت‌های امینی و علم

بقایای مدت کوتاهی پس از دستگیری فرمایشی در زمان دولت امینی تبرئه و آزاد شد. تحلیل سفارت آمریکا در تهران این بود که هدف از آزادی بقایای، مقابله با مخالفین دولت بالاخص جبهه ملی دوم است. برخی تحلیل‌گران سفارت آمریکا معتقد بودند هر نقشی که بقایای پذیرد، صحنه سیاسی ایران توسط این سیاستمدار «زیرک و هوچی» تحت تأثیر قرار خواهد گرفت.^(۱)

بقایای به محض آزادی از زندان اعلام کرد به «علی امینی نخست وزیر حمله نخواهد کرد.» او مدعی شد اجازه نخواهد داد امینی در پست نخست وزیری تا آنجا باقی بماند که «به سادگی خود را از بین ببرد.» او ضمن تحلیل موازنه نیروها اعلام کرد ارتش و عناصر کهنه کاری مثل اسدالله رشیدیان و سید جعفر بهبهانی علیه امینی صف ارائی خواهند کرد. بدیهی بود مهره های کار کشته انگلیسی حکومت مورد حمایت آمریکای امینی را بر نمی‌تابیدند. لیکن واضح بود که بقایای را شاه آزاد کرده است تا جو را همچنان علیه امینی متشنج نگه دارد. نکته ای که از نظر آمریکایی‌ها پوشیده نبود.^(۲)

معهدا، بقایای در برابر اقدامات امینی موضع سکوت اتخاذ کرد. او گرچه انجام اصلاحات ارضی در ایران را صددرصد تأیید نمی‌کرد، از آن حیث که تولید کشاورزی را با رکود مواجه می‌نمود، لیکن از نظر وی اصلاحات ارضی قدمی به جلو محسوب می‌شد و یکی از دلایل سکوت او این بود «که مجال خرابکاری به مخالفین اصل

۱-۱. سفارت آمریکا به وزارت خارجه آمریکا، ۴ ژانویه ۱۹۶۲، احزاب سیاسی در ایران، بخش دوم صص ۱۶۲-۱۶۱.

۲-۲. گزارش سفارت آمریکا، همان، صص ۱۶۶-۱۶۳.

در ۱۳ خردادماه ۱۳۴۱، منصور رفیع زاده که مسافرتی به تهران انجام داده بود با یکی از مقام های سفارت آمریکا در تهران دیدار کرد. رفیع زاده در نوبت دیگر دعوت شد با آن مقام مسئول بار دیگر دیدار کند، لیکن وی ضمن مکالمه ای تلفنی اطلاع داد به منظور دیدار یکی از دوستانش نمی تواند در میهمانی شرکت کند. رفیع زاده از کارمند مربوطه و همسرش دعوت کرد او را همراهی کنند. ملاقات در سفارت آمریکا روی داد و رفیع زاده و همراهان با تاکسی به منزل بقایی رفتند. در دیداری که سه ساعت طول کشید، بقایی گفت امینی فردی صادق است لیکن در وضعیتی نیست که بتواند دوام آورد. او برنامه اصلاحات ارضی را محکوم به شکست دید لیکن از اصلاحات به شدت حمایت کرد. بقایی مدعی شد از «نفوذ یا سلطه دولت ها در ایران می ترسد» و ادامه داد «می خواهد تا آنجایی که ممکن است کار کمتری با انگلیسی ها انجام گیرد.» مأمور آمریکایی گزارش داد «به نظر می رسد که او به شدت طرفدار آمریکاست و اگر دولتی تشکیل داد انتظار حمایت و همکاری ایالات متحده را دارد.» لیکن در ادامه همین گزارش خاطرنشان شده بود او وقتی با آمریکایی هاست از آمریکا طرفداری می کند و هنگامی که با انگلیسی هاست جانبداری از آنها را مدنظر قرار می دهد. نویسنده گزارش مدعی شد حتی در مورد شوروی هم وضع به همین منوال است. کارمند مربوطه از اوضاع ایران چندان اطلاعی نداشت و حتی نظرات دولت متبوع خود در برابر حوادث ایران را نمی دانست. پس اعلام کرد فقط می تواند نظریات بقایی را منعکس نماید. (۲)

سکوت بقایی در برابر دولت امینی سؤال اعضای رده پائین حزب زحمتکشان را برانگیخت. بقایی در پاسخ به این عده اعلام کرد دولت امینی را تأیید کرده و می کند زیرا وی «اقدامات محال ممکن را انجام داد و یک عده را از تخت فرعونیی به خاک کشید.» او گفت دکتر امینی را هر چند عنصری خائن باشد به یک درجه دار هر چند هم آدم خوبی باشد برای پست نخست وزیری ترجیح می دهد. او امینی را بر علم و اقبال و علا ترجیح می داد. (۳) یکی از دلایل ترجیح امینی بر دیگران از سوی بقایی، صرفاً مرزبندی مشخص وی با جبهه ملی دوم بود، امینی حتی دکتر مهدی آذر، دکتر کریم سنجابی، شمس الدین امیرعلائی، کاظم حسینی، احمد زیرک زاده و شاپور بختیار را همراه با عده ای دیگر به اتهام مشارکت در حادثه اول بهمن ۱۳۴۰ بازداشت کرد، (۴) حادثه ای که آبشخور آن در جایی دیگر بود.

ص: ۳۹۶

۱- ۱. متن کامل بیانات دکتر بقایی در جلسه افتتاحیه اولین کنگره حزب زحمتکشان ملت ایران، صص ۲۰-۱۹.

۲- ۲. احزاب سیاسی در ایران، بخش دوم، صص ۱۶۹-۱۶۷.

۳- ۱. گزارش ساواک، مورخه ۱۸/۷/۱۳۴۱، اسناد بقایی.

۴- ۲. در مورد حادثه اول بهمن نک: دو دهه واپسین حکومت پهلوی، صص ۲۲۶-۲۲۸.

تشکیل نخستین کنگره حزب زحمتکشان

بقایای روال اوضاع را که منجر به برکناری امینی شد از پیش حدس می زد. او از همان ابتدای انتصاب علم به نخست وزیری ظاهراً با او از در مخالفت در آمد. در نخستین کنگره حزب زحمتکشان در اصفهان این مخالفت علنی شد. بقایای از علم خواست از نخست وزیری کناره گیری کند. در این کنگره که در مردادماه ۱۳۴۱ در اصفهان برگزار شد، بقایای حتی پیشنهاد کرد علم جای خود را به وی بدهد. تقاضای بقایای مبنی بر استعفای علم از پست نخست وزیری معطوف به نظریه ای بود که بر طبق آن چون علم دوست شاه شناخته می شود و شکست او شکست شاه محسوب می گردد و نظر به اینکه علم در انجام مأموریتهایش شکست خواهد خورد، پس ارجح آن است که استعفا دهد تا مردم شکست او را به پای شاه ننویسند:

وظیفه خودمان می دانیم که نکاتی را عرض بکنیم و از اینجا برای رئیس دولت جدید پیغام بفرستیم. مسئولیتی که جناب آقای علم قبول کرده است، مسئولیت بسیار بسیار خطرناکی است یعنی او بیش از یک رئیس دولت معمولی مسئولیت دارد. آقای علم تا حال چندین بار وزیر بوده اند ولی رئیس الوزرا شدن ایشان با رئیس الوزرای دیگر فرق دارد. برای اینکه آقای علم را در ایران و در دنیا به نام دوست شاه می شناسند. در روزنامه های ایران غالباً دیده اید می نویسند آقای علم شوالیه شاه است. این لقب انحصار به آقای علم دارد. دوست خاص شاه است. در روزنامه ها و مجلات خارجی کرارا قبل از صدارت ایشان و بعد از صدارت و همین حالا عنوان دوست شاه به ایشان داده شد و صحیح هم هست. ایشان دوست

شاه هستند و اعلیحضرت هم ایشان را دوست می دارند و همین هم هست که مسئولیت ایشان عرض کردم خیلی سنگین و خیلی خطرناک است. (۱)

در همین جلسه بقایی به دلیل شرایط خاص جغرافیایی و تاریخی ایران مخالفت خود را با انقلاب اعلام کرد. او هشدار داد این پیچ و مهره ها نمی توانند جلوی انقلاب را بگیرند:

به این جهت من از اینجا به ایشان پیغام می دهم که برای حفظ خودشان، برای حفظ شاه و برای حفظ مملکت از نخست وزیری کناره گیری نکنند و ادعایی که تا حالا نکرده ام (آقایان می دانند که در معرض آن مقام بارها بوده ام) فقط از لحاظ وضع مملکت اعلام می کنم خودم حاضر هستم نخست وزیر شوم... اما از لحاظ برنامه آینده حزب زحمتکشان ملت ایران هدف ما بعد از این کنگره این خواهد بود که در چهارچوب قانون و مقررات فعالیت بکنیم که رسماً حکومت را در دست بگیریم. (۲)

سخنرانی ۱۹ آذر ۱۳۴۱ بقایی، به مناسبت دوازدهمین سالگرد اشغال روزنامه شاهد در دوره رزم آراء، نکاتی دیگر را آشکارا در معرض دید و قضاوت قرار داد. در آن روز بقایی علیه علم اعلام جرم کرد و از مردم خواست در این اعلام جرم او را همراهی کنند و از علم به دادستانی شکایت نمایند. او دولت علم را دولتی بی لیاقت دانست به گونه ای که اگر ادامه پیدا کند اوضاع به مراتب «بدتر، مفتضح تر و ننگین تر خواهد شد، چون دولتی است که لیاقت حکومت کردن ندارد.» بقایی جرم علم و دولت های پیش از او را قرار دادن مملکت در حالت انقلابی دانست و هشدار داد که «ما الان در معرض انقلاب قرار گرفته ایم آن هم یک انقلاب کور، بی هدف و بی نقشه.»

بقایی در ادامه خاطرنشان ساخت این انقلاب از طرف «کسی یا دستگاهی و یا مرکزی» سازماندهی نمی شود، بلکه وضعیت به گونه ای است که حالت انقلابی شکل گرفته است. او هشدار داد اگر انقلابی رخ دهد هیچ کس مصون نخواهد ماند:

من از انقلاب نمی ترسم از بعد از انقلاب می ترسم. این مطلب را کرارا گفته ام که اگر کشور ما در مغرب مراکش یا در شرق هندوستان قرار گرفته بود، من خود

ص: ۳۹۸

۱-۱. متن کامل بیانات دکتر بقایی در جلسه اختتامیه اولین کنگره حزب زحمتکشان ملت ایران، ص ۲۰.

۲-۲. همان، ص ۲۳.

پیشقدم انقلاب می شدم ولی ما در جایی قرار گرفته ایم که اگر خدای نکرده انقلاب شود ۹۰ درصد به پشت پرده آهین می رویم. ده درصد که اگر آنجا نرویم مملکت تجزیه می شود. یعنی از ایران به هیچ صورت چیزی باقی نخواهند ماند. الان موقع نشستن و انتظار کشیدن و انتقاد کردن زیر کرسی توی اطاقهای دربسته نیست. ما این چیزی را که می خواهیم از شما دوستان عزیزی که اینجا حاضر هستید و از کسانی که غایب هستند این است که این اعلام جرم را امضاء کنید یا بدهید ما بدهیم به دادستان یا خودتان مستقیماً برای آقای دادستان بفرستید. ما در شرایطی که فعلاً قرار داریم بیش از این کاری از دستمان ساخته نیست.

در این زمان بقایی با سرلشکر حسن پاکروان، رئیس ساواک، همچنان رفاقت صمیمانه داشت و هیچگونه تهدیدی علیه نظم موجود به شمار نمی رفت. حتی اعضای که صادقانه به حزب زحمتکشان پیوسته بودند خود می گفتند جرئت ندارند در حوزه های حزب سخن گویند و وظایف شاه را گوشزد نمایند «زیرا فردا سر از سازمان امنیت درمی آوریم از هر ۵ نفر، یک نفرمان مأمور سازمان امنیت است. چرا حزب آنها را نمی شناسد؟»^(۱)

بقایی از طریق دوستانش در ارتش و ساواک از روند سیاسی جامعه به خوبی اطلاع داشت. بالاخص شخص حسن پاکروان وی را از کم و کیف حوادث مطلع می ساخت. در همین دوره ساواک گزارش می دهد انجام اقدام جدی از طرف بقایی علیه دولت ضعیف است و «شاید از حدود اعلامیه و حرف تجاوز ننماید.»^(۲)

در ماجرای سرکوب طلاب حوزه علمیه قم در فیضیه بقایی هیچ واکنشی نشان نداد، لیکن عده ای را تعیین کرد تا با عناصر مخالف و ناراضی ارتباط برقرار نمایند.^(۳) با این وجود سیاست سکوت از طرف وی پیگیری می شد و دستور داد عناصر حزب حتی الامکان در تحولات جاری کشور از خود عکس العملی نشان ندهند.

ص: ۳۹۹

۱-۱. گزارش ساواک، مورخه ۱۸/۳/۱۳۴۲، پرونده بقایی، سخنان فوق از احمد سلامت شریف است.

۲-۲. گزارش ساواک، مورخه ۱۴/۱۲/۱۳۴۱، پرونده بقایی.

۳-۳. گزارش ساواک، مورخه ۲۸/۱/۱۳۴۲، پرونده بقایی.

سکوت بقایی در قبال نهضت امام خمینی اعتراض بخشی از اعضای حزب را باعث گردید. گفته می‌شد روحیه اعضا در برابر این استراتژی متزلزل شده است. سلطان محمد فریدونی، مسئول تشکیلات تهران حزب زحمتکشان، اعلام کرد «مقام رهبری صلاح را در آن دیدند که فعلاً سکوت بنمایند.» سکوت بقایی معنی و مفهوم خاصی داشت. او مدعی بود از سه سال پیش وقوع انقلاب را پیش بینی می‌کرده است، به همین دلیل برای سوار شدن بر امواج انقلاب راه را در انتقال قدرت از علم به خود می‌دید. ولی الله قدیمی، عضو حزب، از فریدونی خواست تا نحوه واکنش آنها در برابر روحانیون را تشریح کند. فریدونی پاسخ داد بقایی با روحانیان در تماس است و «آنها را رهبری» می‌کند. قدیمی به کذب این ادعا واقف بود و گفت این سخن دروغ برای سرگرم نمودن اعضاست. (۱) اعتراض علیه این سخن فریدونی که بقایی صلاح را در سکوت دیده است به حدی بود که غضنفر یمنی شریف، عضو حزب، در غیاب بقایی گفت: «دکتر بیخود این موضوع را گفته است.» (۲)

بقایی برای توجیه بی تفاوتی خود در قبال نهضت ۱۵ خرداد، نسبت به هدر دادن نیروها و عصبانیت «بیمورد» اعضا هشدار داد و از آنها خواست خود را «در خطر» نیندازند. بقایی مدعی بود در آن شرایط بهترین فردی است که می‌تواند سگان کشتی توفان زده ایران را عهده دار گردد. سوابق او در زمینه دوستی با آیت الله کاشانی می‌توانست زمینه‌ای مساعد برایش فراهم کند. بقایی صراحتاً گفت تا آن روز بین مردم و هیئت حاکمه حائل بوده است، «بگذارید نباشیم تا بدن ملت را سرنیزه هیئت حاکمه سوراخ کند.» (۳) این سخنان بعد از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ گفته شد. تصور بقایی این بود که با ناکامی علم در آرام کردن جنبش به نخست وزیری خواهد رسید. لذا، او می‌کوشید نظر مساعد شاه را نسبت به خود جلب کند. در گزارشی دیگر آمده که بقایی «در کلیه جلسات حزبی اعلام کرده هیچ فردی از افراد حزب زحمتکشان حق ندارد در جریانات اخیر شرکت کند و اگر کسی از افراد دستگیر یا کشته شود هیچگونه مسئولیتی متوجه

ص: ۴۰۰

- ۱-۱. گزارش ساواک، مورخه ۸/۳/۱۳۴۲، پرونده بقایی.
- ۲-۲. گزارش ساواک، مورخه ۱۶/۳/۱۳۴۲، پرونده بقایی.
- ۳-۳. گزارش ساواک، مورخه ۲۰/۳/۱۳۴۲، پرونده بقایی.

یکی از اعضای حزب که علیه سیاست سکوت بقایی معترض بود و روش او را در برابر تحولات جاری کشور مورد انتقاد شدید قرار می داد، سیدحسن آیت است. در یکی از جلسات حزبی، آیت در مورد سکوت بقایی و اینکه چرا قانون حکومت نظامی شامل حال حزب نمی شود از بقایی پرسش کرد. بقایی رندانه پاسخ داد باید از دولت پرسید چرا مزاحم آنان نمی شوند، اما دلیل سکوت این است که او از مدتها پیش این وضع را پیش بینی می کرد اما دولت ها به سخنان او توجهی نکردند، پس بگذار آنها رسوا شوند بدون اینکه از طرف او سخنی علیه دولت گفته شود.(۲)

سه روز بعد از ۱۵ خرداد، در جلسه مورخه ۱۸/۳/۱۳۴۲ حزب، بقایی موضع صریح خود را در برابر نهضت امام خمینی بیان کرد:

«این انقلاب را ما سه سال پیش گفته ایم و تمام تلاش ما بر این بود که هیئت حاکمه را متوجه کنیم انقلاب پیش نیاید. لیکن در اثر عدم توجه زمامداران انقلاب شروع شده است و نتیجه اش چه خواهد شد معلوم نیست زیرا انقلاب کور است.» دکتر بقایی گفت به طوری که مشاهده شد خرابکاری ها بیشتر از طرف عوامل دولتی صورت گرفته است و مردم را آن عوامل به طرف خرابکاری سوق می داده اند. دکتر بقایی گفت ما همچنان سکوت خواهیم کرد ولی افراد حزب بایستی تا آنجایی که برایشان تولید خطر نماید با مردم همکاری و آنها را ارشاد کنند، یعنی مردم را متوجه خطرات انقلاب نمایند: «اما بایستی همه افراد حزب بدانند که اگر یکی از افراد حزبی زخمی یا دستگیر شود، بنده که رهبر حزب می باشم و به همگی شما علاقمند نیز هستم، برایش فاتحه هم نخواهم خواند.» دکتر بقایی که از انقلاب کور و خطرات آن سخن به میان می آورد، وقتی در برابر سؤال اعضای مذهبی حزب در مورد علل سکوت در قبال حوادث اخیر مواجه گردید، گفت: «مبارزه ای را که عده ای از طبقات روحانی شروع کرده اند ما اگر دخالت کنیم علاوه بر اینکه آنها را سست خواهیم نمود و باعث رکود مبارزه آنها خواهیم شد و ما نیز سوء استفاده چپی معرفی خواهیم شد که از مبارزه عده ای استفاده نموده و به نام خودمان تمام

ص: ۴۰۱

- ۱-۱. گزارش ساواک، مورخه ۱۹/۳/۱۳۴۲، پرونده بقایی.
- ۲-۲. گزارش ساواک، مورخه ۱۹/۳/۱۳۴۲، پرونده بقایی.

کنیم. ما هرگز در این فکر نبوده و نخواهیم بود.»^(۱)

محمدتقی علویان قوانینی از اعضای صدیق حزب زحمتکشان می گفت شاه هر روز قدمی برخلاف روز پیش برمی دارد، اما بقایای هر روز یک قدم به او نزدیکتر می شود. او ادامه داد این در حالی است که بقایای هر گاه احساس می کرد مصدق قدمی برخلاف برمی دارد آشکارا علیه او موضع گیری می نمود. بقایای از افراد حزب خواسته بود تا «به شخص اعلیحضرت بدگویی نمایند.» این وضع سبب می شد عده ای از افراد حزبی از مماشات بقایای با شاه ابراز سرافکنندگی کنند.^(۲) سیدجواد طباطبایی از اعضای جوان و مذهبی تشکیلات طرفدار بقائی، جانبداری حزب از شاه در مجالس هفدهم و هیجدهم را عامل تحولات این روز می دانست. بار دیگر مثل ایام بعد از کودتای ۲۸ مرداد در صفوف حزب زحمتکشان رخنه افتاد. عده ای مانند قوانینی، یمینی شریف و طباطبایی معتقد به حمایت از نهضت امام خمینی بودند، حال آنکه عده ای دیگر همچنان بر مواضع گذشته حزب تأکید می کردند. یمینی شریف می گفت اعضای حزب پیش از آنکه عنصر حزبی باشند مسلمانند، بنابراین وظیفه دارند در برابر تحولات اخیر موضع مثبت اتخاذ کنند.

در واکنش به اعتراضات درون حزبی و برای اینکه حزب زحمتکشان در برابر تحولات اخیر سخنی گفته باشد، بقایای در ۱۵ تیرماه ۱۳۴۲ نامه ای تهیه کرد. متن نامه بسیار ملایم است. محور آن یکی هشدار به تقلب های انتخابات آتی مجلس شورای ملی بود و دوم اینکه پیشنهاد شده بود «مرجعیت عامه آیت الله العظمی خمینی» اعلام شود. بدیهی است نهضت امام بسیار فراتر از مقوله انتخابات و امثالهم بود و عنوان کردن اعلام مرجعیت تامه ایشان از سوی بقایای نیز چیزی جز عوامفریبی نبود. از همه مهمتر اینکه آن «جزوه پیش از آزادی مقید حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی و آیات عظام قمی و محلاتی تهیه و برای چاپ آماده شده بود»، اما به دلایل واهی انتشار آن «پس از آزادی آیات عظام حاصل شد.»^(۳)

هدف بقایای از انتشار این نامه، آن هم ماهها پس از قیام ۱۵ خرداد، ایجاد نفاق در

ص: ۴۰۲

۱-۱. گزارش ساواک، مورخه ۲۱/۳/۱۳۴۲، پرونده بقایای.

۲-۲. گزارش ساواک، مورخه ۲۹/۳/۱۳۴۲، پرونده بقایای.

۳-۳. به نقل از: اعلامیه حزب زحمتکشان ملت ایران در دفاع از آیت الله خمینی، صفحه توضیح.

صفوف مراجع تقلید بود، امری که البته با ناکامی مواجه شد. بقایی امیدوار بود علم سرنگون گردد و خود بر موج سوار شود، لیکن روند حوادث خلاف انتظار او بود. هنگامی که امام از بازداشت رها شد و در زیر نظر ساواک در داودیه اقامت گزید، بقایی شخصی به نام ناصر کاظمی را به آن محل فرستاد تا وسیله ای فراهم کند و بقایی با ایشان ملاقات نماید. به گزارش ساواک، ناصر کاظمی ملاحظه کرد از ملاقات با امام جلوگیری به عمل آمده است. پس به تهران مراجعت کرد و «هر چه در جلوی منزل آیت الله خمینی دیده بود به اطلاع دکتر بقایی» رسانید. (۱) بقایی هیچگاه پیش و پس از آن با امام دیدار نداشت. اندکی بعد در شهریور ۱۳۴۲ بقایی نامه ای به شاه نوشت و نسبت به سرنوشت او هشدار داد. او تنها راه حفظ تاج و تخت شاه و بقای سلطنت را اجرای اصلاحات در پرتو قانون اساسی می دید.

ص: ۴۰۳

۱-۱. گزارش ساواک، مورخه ۱۳/۵/۱۳۴۲، پرونده بقایی.

تحولات سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲، بسیاری از نیروهای حزب زحمتکشان را که با انگیزه های مذهبی وارد صوف این تشکیلات شده بودند، در مقابل مواضع رسمی بقائی قرار داد. اسامی عده ای از این افراد را در فصل پیش نام بردیم، اما بدون تردید برجسته ترین منتقد خط مشی بقائی در این زمان، سیدحسن آیت بود. آیت از سال ۱۳۳۹ در تشکیلاتی به نام کانون تشیع که توسط فرهنگ نخعی (۱) شکل گرفته بود فعالیت می کرد، به روایت آیت کانون برای مقابله با نهضت آزادی تشکیل شده بود. نخستین انتقاد رسمی توسط آیت و در آذرماه ۱۳۴۲ ضمن ارسال نامه ای مفصل در نود و چهار صفحه - که در بخش ضمایم این دفتر کاملاً نقل شده است - صورت گرفت، تا آنجائی که راقم این سطور اطلاع دارد، این نخستین نقد تحلیلی مواضع بقائی از سوی کادرهای جوان حزب زحمتکشان ملت ایران است. این نامه که خطاب به «رهبر ارجمند حزب زحمتکشان ملت ایران» نوشته شده، گوشه هایی از اوضاع و احوال سیاسی ایران و مواضع آیت در برابر آن را بیان می دارد. طبق این نامه ایت از سالها پیش از نهضت ملی ایران، با بقایی و مواضع او آشنایی داشت، لیکن بعد از حوادث ۲۸ مرداد فعالیت های او به نفع بقایی آغاز گردید. در دوره بعد از حوادث ۱۵ خرداد، بقایی؛ آیت را فردی «کج فکر» لقب داد و فعالیت های او را سمپاشی تلقی می کرد و حتی لغت

ص: ۴۰۵

۱- ۱. نام کامل وی فرهنگ ریمن نخعی است، وی در دوره ملی شدن صنعت نفت مقالاتی در نشریه جبهه آزادی منتشر می کرد، نخعی ظاهراً تا اواخر دهه سی افسر ارتش بود سپس از آن نهاد نظامی بیرون آمده و لباس روحانیت پوشید. در این زمان بود که کانون تشیع را بنیاد نهاد، کانون تشیع مبنای صف بندیهای گردید که به طور مشخص در قم، اصفهان، مشهد و تهران مباحث و مجادلاتی در پی آورد که پرداختن به آنها از حوصله این مختصر بیرون است.

«مخرب» هم به القاب او اضافه شد.^(۱) آیت از دید عناصر قدیمی حزب فردی «جوان»، «نیخته» و «احساساتی» شناخته می شد، لیکن خود او نوشت غرضش از نوشتن نامه چیزی جز «پیشرفت و اعتلای حزب» نیست.^(۲)

عضویت آیت در حزب از سال ۱۳۳۹، یعنی زمان بازداشت بقایی رسماً آغاز شد، زمانی که جبهه ملی دوم شدیداً فعال شده بود و بسیاری از جوانان به آن پیوسته بودند. این امر در حالی اتفاق می افتاد که آیت می دانست بقایی «در دوره پانزدهم به کابینه های قوام و حکیمی و ساعد رأی اعتماد» داده است. او می دانست بقایی «به دولت هژیر آنهم پس از قیام درخشان آیت الله کاشانی بر علیه دولت و استیضاح تاریخی عباس اسکندری» که در آن موضوع شکنجه زندانیان سیاسی را مطرح کرده بود، رأی اعتماد داده است. او می دانست که بقایی «مدتی صندوقدار حزب جناب سهام السلطان بیات»، یعنی حزب اتحاد ملی بوده است، لیکن همه آنها «و بسیاری مطالب دیگر را... در قبال خدمات درخشان و فداکاری های بی نظیر» او «در راه پایه گذاری و ادامه نهضت ملی ایران و در طریق مبارزه با دیکتاتوری ناچیز» می دانست.^(۳)

او به بقایی انتقاد کرد که اعتراض علیه «آزادی کشی ها و قانون شکنی ها» در دوره دوم حکومت مصدق توسط بقایی انجام گرفت و پرسید چرا در دوره اول زمامداری او، قبل از سی تیر، مصدق مورد اعتراض قرار نگرفت.^(۴) لیکن بلافاصله خاطر نشان ساخت هدف او به رخ کشیدن اشتباهات گذشته بقایی نیست.

آیت نوشت از سالهای ۳۵ تا ۱۳۳۸، در دانشسرای عالی، دانشگاه تهران و کوی دانشگاه، او تنها فردی بوده است که از حزب زحمتکشان در دانشگاه دفاع می کرد و «سرسختانه با مخالفین حزب زحمتکشان مبارزه می کرد». این در حالی بود که از اعضای رسمی حزب فعالیتی دیده نمی شد. «حال آنکه طرفداران دکتر مصدق (بدون اینکه اکثر از چگونگی جریانات آگاهی داشته باشند) تحت عنوان انجمن اسلامی و به رهبری مهندس بازرگان

ص: ۴۰۶

۱- ۱. آیت به بقایی، مورخه ۳/۹/۱۳۴۲، ص ۴، مجموعه اسناد بقایی، کارتن ۷۵، ش: ۷۵ _ ۵۸.

۲- ۲. همان، ص ۵.

۳- ۳. همان، ص ۶.

۴- ۴. همان، ص ۷.

فعالیتی داشتند. البته نه فعالیت سیاسی، بلکه آقای بازرگان تحت عنوان دین عده ای را دور خود جمع کرده بود.» و البته گاهی در برخی مسایل صحبت‌هایی می‌کرد که همین‌ها «بعدها هسته اولیه جبهه جدید ملی را در دانشگاه تشکیل دادند.»^(۱) آیت‌ادامه داد «با گذشت زمان و تغییراتی که در اوضاع بین‌المللی رخ داد [و] محیط را برای مبارزات جدید آماده ساخت»، باز هم بقای «پرچم مبارزه را قبل از همه» برافراشت: «من هم تا آنجا که مقدورم بود از ابتدای شروع مبارزه بدون هیچگونه تظاهر و ریایی به این مبارزه کمک می‌کردم. مبارزات کوبنده و ابتکارات بدیع جنابعالی باز شما را مرکز ثقل توجه مردم قرار داد. اوضاع کم‌کم به طرفی می‌رفت که تصور می‌شد حق دارد به حقدار می‌رسد و امید فراوانی بود که مبارزات مردم این بار تحت رهبری جنابعالی به ثمر برسد. ولی هیئت حاکمه و آن سیاست‌های خارجی که جنابعالی را به حق برای خود خطرناک می‌دانند، مهره‌های دیرینه را با طمطراق وارد میدان کردند.»^(۲) در ادامه آیت‌عالیه فعالیت‌های جبهه ملی دوم را مورد حمله قرار می‌دهد.

آیت‌تعداد اعضای حزب را متناسب با دوره فعالیت‌های آن نمی‌دانست و به همین دلیل درصدد کشف علل رکود و بهم‌ریختگی حزب برآمد. او با عناصر ناراضی مثل منتظر، معصومی، اخباری و بزرگ‌نژاد وارد گفتگو شد. از محتوای سخنان بقای چنین برمی‌آمد که او آیت‌را متأثر از محمدعلی یوسفی زاده می‌دانست.^(۳) از آنجا که وضع حزب به شدت درهم‌ریخته بود و ثمره آنچه حکومت می‌کرد فحش و ناسزای افراد حزبی به یکدیگر بود، آیت تصمیم گرفت نیروهایی را که جذب کرده است وارد آنجا نکند. در این تدبیر عباس دیوشلی نیز با او هم‌رأی بود. از این زمان آیت فعالیت خود را «در کانون تشیع

ص: ۴۰۷

۱-۱. همان، ص ۸.

۲-۲. همان، ص ۹.

۳-۳. همان، ص ۱۲. یوسفی زاده مسئول یکی از حوزه‌های حزبی بود که آیت سخنگوی آن به شمار می‌رفت. بعداً یوسفی زاده استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران شد.

که از مدتها پیش به منظور تقویت حزب و مقابله با دار و دسته مهندس بازرگان تشکیل داده» بود و «تا حدودی هم در پیشبردن مقاصد خود موفق شده» بود متمرکز نمود. در این راه اعضای حزب به او کمکی نکردند. قوانینی، که آیت از او کمک خواسته بود، کانون را تخطئه کرد. او گمان می برد که قصد کانون تشیع مبارزه با اهل تسنن است:

«ما توانستیم با کوشش فراوان اکثریت هیئت اجرائیه این کانون یعنی ۵ نفر از ۹ نفر را از طرفداران جنابعالی تشکیل بدهیم. کار این کانون تا به جایی رسید که توانست در حدود صد نفر دانشجو را جلب کند. (اکثر این دانشجویان در اثر تبلیغات ما متمایل به حزب زحمتکشان شدند و هم اکنون بسیاری از آنان مستقیم و غیرمستقیم با ما همکاری می کنند.) و حتی ما توانستیم در موقع درگذشت حضرت آیت الله کاشانی مجلس ختمی برای ایشان برگزار کنیم و ریاست این کانون را هم از آقای فرهنگ نخعی، که کانون در منزل او تشکیل شده بود، بگیریم و به آقای دکتر صادقی، که از طرفداران آیت الله کاشانی بود، بدهیم.»^(۱)

آیت از برخی اعضای هیئت اجرائیه حزب که به دستور بقایی منصوب شده بودند، به ویژه حسین بنکدار، به شدت انتقاد کرد. او بقایی را مورد سرزنش قرار داد که چرا به مخالفین اعتنایی نمی کند و در دفاع از هیئت اجرائیه می گوید: «من که دکتر بقایی هستم این عده را منصوب کرده ام و من هم نه اشتباه می کنم و نه تحت تأثیر اطرافیان قرار می گیرم زیرا اگر کسی از اطرافیان می توانست مرا تحت تأثیر قرار دهد، او خودش دکتر بقایی می شد.»

آیت سپس از فعالیت های بنکدار «مخبر شماره ۱» که از «توطئه های» عمیق حزبی «پرده» برمی داشت، یاد می کند و اینکه چگونه بنکدار به بقایی گزارش دلخواه می داد و پاداش خود را هم می گرفت.^(۲) او سپس از نخستین کنگره حزب در اصفهان سخن به میان آورد که پس از آن افراد شایسته و لایق از ورود به حزب باز ماندند. آنگاه برای مثال او از عدم فعالیت دکتر عمرانی و «کناره گیری و انزوای عده ای دیگر مثل مهندس عباس مزدا و دکتر گوشه گیر»^(۳) یاد کرد. آیت خاطر نشان ساخت در مهر ۱۳۳۱ هنگامی که خلیل ملکی از حزب انشعاب کرد، یکی از جراید حزب توده با مقاله ای تحت عنوان «طوفان در استکان آب» حزب زحمتکشان را به مسخره گرفت. آیت ادامه داد اگر آن روز این تعبیر به دلیل کثرت اعضای حزب مصداقی نداشت، امروز مصداق پیدا کرده است: «در عرض دو سال و نیمی که من با افراد حزب سر و کار داشته ام

ص: ۴۰۸

۱-۱. همان، ص ۱۵.

۲-۲. همان، ص ۲۱.

۳-۳. همان، ص ۲۹.

کمترین نسبتی که افراد به یکدیگر داده اند، نسبت جاسوسی و دزدی و خیانت بوده است. آیا جنابعالی به عنوان رهبر حزب نباید به این مسائل بذل توجهی بفرمائید؟»^(۱)

در ادامه از ضربات خلیل ملکی و حسین خطیبی به بقایی بحث گردید و تذکر داده شد آن ضربات در اثر بی توجهی به انتقاد دوستان انجام گرفته است.^(۲) آیت با اینکه از قتل افشارطوس یادی نموده، لیکن نظر خود را درباره آن اعلام نکرده است. ظاهراً او قتل افشارطوس را کار خطیبی می دانست که با آن عمل به بقایی ضربه زده است.

آیت در کنگره نخست حزب در اصفهان (مرداد ۱۳۴۱) پیشنهاداتی برای استراتژی حزب ارائه داده بود که مورد توجه واقع نشد. مهم ترین بخشی که در یادداشتهای آن زمان او آمده به این شرح است:

اکنون بینیم سرانجام وضع موجود به چه خواهد انجامید و ما با چه نیرویی می توانیم به مبارزه با این اوضاع برخیزیم و آیا نیروی ما قابل مقایسه با نیروهای فساد هست؟ آیا امکان آنکه ما حکومت را در دست گیریم وجود دارد؟ و مهم تر از آن اگر حزب زحمتکشان ملت ایران حکومت را در دست گرفت، امکان موفقیت دارد یا نه؟ و در صورت عدم موفقیت چه خواهد شد و در هر حال در چه صورت ما موفق خواهیم شد و شرایط موفقیت ما کدامند و چه راهی را ما باید در آینده انتخاب کنیم؟

با وجود آنکه طرفداران و کسانیکه از وضع موجود منتفع می شوند، هنوز دارای قدرت فراوان هستند، هنوز ولو به ظاهر ارتش را در اختیار دارند، پول فراوان در اختیار دارند و قدرتهای خارجی هم بعضی طرفدار و بعضی هم فعلاً از ترس کمونیزم و نیز از بیم به خطر افتادن منافعشان از دست زدن به اقدام قاطع در این خصوص تاکنون خودداری ورزیده اند، ولی با وجود تمام

ص: ۴۰۹

۱- ۱. همان، ص ۳۷.

۲- ۲ همان، ص ۳۹.

اینها باید گفت که وضع موجود قابل دوام نیست و زمان زیادی هم تا سقوط قطعی آن باقی نمانده است. آنچه اهمیت دارد آن است که بعد از سقوط وضع موجود چه خواهد شد و چه وضعی پیش خواهد آمد و دیگر اینکه علت آنکه این دستگاه با وجود تمام پوسیدگی اش تاکنون بر سر کار باقیمانده چیست... (۱)

آیت آینده ایران را از دو حال خارج نمی دید: «یا تجزیه شدن و مآلاً افتادن به چنگ کمونیستها و یا اینکه تنها دسته صلاحیت دار یعنی حزب زحمتکشان ملت ایران کشور را از این ورطه هولناک نجات بخشد، راه دیگری وجود ندارد...» (۲) او ادامه می دهد حزب نتوانسته است نیروی قابل توجهی برای رسیدن به هدف گردآوری کند و به همین دلیل «ناچار هستیم منتظر شرایط بین المللی شویم.» (۳) در همین زمینه آیت معتقد بود «ما در صورتی موفق خواهیم شد که قائم بالذات باشیم و یک دسته متشکل قوی داخلی که خواه ناخواه قدرتهای خارجی نیز بر روی آن حساب خواهند کرد به وجود آوریم که این دسته هم بتواند ما را به قدرت برساند و هم موقعی که به قدرت رساند ما را حفظ کند و در غیر این صورت شکست ما قطعی است.» (۴)

آیت پیشنهاد می کند طرحی به منظور جلب فرهنگیان، کارگران، کشاورزان و کارمندان دولت و سایر طبقات «در خصوص استفاده از نیروی عظیم مذهبی» فراهم آید: «مسئله مذهب و استفاده از نیروی عظیم مذهبی از مسائلی است که باید مورد توجه کامل حزب قرار گیرد.» (۵) این نکته از نظر آیت چنان مهم بود که با وجود گذشت حدود ۱۸ ماه از برگزاری نخستین کنگره حزب آن را با حروفی درشت و برجسته در معرض دید بقایای گذاشت. او ضرورت تشکیل نیرویی با توجه به مذهب را مورد تأکید قرار داد، زیرا نیروی مذهبی «بدون شک بزرگترین نیرو است» و از این نیرو می توان استفاده های فراوان برد:

[نیروی مذهبی] با اندک واقع بینی می تواند تکیه گاهی بزرگ برای اصلاح امور اجتماعی باشد. نیرویی که اکنون به علت نداشتن سازمان و رهبری مناسب قسمت عمده اش به هدر می رود و از قسمت زیادی از آن سوءاستفاده می شود و درست در جهت عکس هدف های دین مقدس اسلام به کار برده می شود. در صورتی که اگر به طرز صحیح سازمان یابد و رهبری شود می تواند به نیروی شکست ناپذیری

ص: ۴۱۰

۱-۱. همان، صص ۴۴-۴۵.

۲-۲. همان، ۴۶.

۳-۳. همان، ص ۴۶.

۴-۴. همان، صص ۴۷-۴۸.

۵-۵. همان، صص ۴۸-۴۹.

تبدیل شود که منشأ خیر بسیار عظیم گردد. این همه تظاهرات عظیم مذهبی که در ماه های سوگواری و ایام مذهبی و یا در درگذشت علمای بزرگ می شود، این همه پول و انرژی که صرف ساختمان مساجد و امور مذهبی می گردد به سان نهر عظیم و خروشان می ماند که چون کنترل نمی شود آن استفاده ای که باید از آن عاید نمی گردد و بعضی اوقات موجب تخریب نیز می شود. ولی وقتی همان رود را به وسیله بستن سد مهار کردیم می توانیم حداکثر استفاده را از آن بنمائیم. تاریخ گذشته ایران این مدعا را به خوبی اثبات کرده است. در جریان ملی شدن صنعت نفت این نیروی مذهبی بود که کلیه مردم را به حرکت درآورد و آن نهضت عظیم را ایجاد نمود. حسن نهضت های مذهبی در سادگی و بی غل و غش بودن آن است. (۱)

آیت در ادامه خاطر نشان ساخت از عنصر مذهب به جز در نهضت ملی به طور شایسته استفاده نشده است: «در حالیکه احزاب مخالف ما از این نیرو به خوبی استفاده می کنند و اکنون جمعیت نهضت آزادی با وجودی که گردانندگان آن در باطن اعتقادی به مذهب ندارند، از این نیرو حداکثر استفاده را می برند و مسجد هدایت را سنگر خود قرار داده اند و بدین وسیله جمع کثیری را به طرف خود جلب کرده اند.» حزب زحمتکشان که نسبت به آنان «وضع مساعدتری» دارد تاکنون از این نیرو استفاده نکرده است. آیت معتقد بود در مرامنامه حزب باید به اجرای قوانین مذهبی اشاره شود تا ضمن پیوستن عده ای به حزب، «در آینده هم از حربه دین بر علیه ما استفاده ای نتوانند بکنند. همین اصلاحات ارضی را مطابق قوانین اسلامی شدیدتر و بهتر از این می شود انجام داد که صدای کسی هم در نیاید و همین حال را دارد بسیاری امور دیگر. ما باید از نیروی روحانیون حداکثر استفاده را بکنیم. بیشتر با آنها و مردم متدین مراد داشته باشیم یقیناً به موفقیت ما کمک شایانی خواهد کرد. ما هنوز چوب بعضی مقالات ضد مذهبی خلیل ملکی را می خوریم. باید در آینده شدیداً از چنین اموری بپرهیزیم.» (۲)

کلیه موارد فوق حدود یکسال و نیم پیش برای ارائه در نخستین کنگره حزب زحمتکشان در اصفهان آماده شده بود. آن کنگره در ابتدای دولت اسدالله علم و پیش از

ص: ۴۱۱

۱-۱. همان، صص ۴۹-۵۰.

۲-۲. همان، صص ۵۱-۵۲.

غائله انجمن های ایالتی و ولایتی در اصفهان برگزار شد.

در برابر آیت، «دوست گرامی جناب آقای دیوشلی و جناب آقای نیرومند» دیدگاهی دیگر داشتند: «آقای دیوشلی می گفتند دین از سیاست جداست و روحانیون هم نوکران انگلیس بوده و هستند و هیچگاه هم وارد میدان نخواهند شد، و از من که می گفتم این فکر یک فکر استعماری است ناراحت شده بودند و حتی این جمله را توهینی نسبت به خود تلقی کردند.» آیت نوشت پیش از این، در سال ۱۳۳۶، نامه ای به آیت الله العظمی بروجردی نوشته و هشدار داده که دستگاه بعد از رحلت وی اقدامات ضد مذهبی آغاز خواهد کرد و از او خواسته بود به فکر علاج قبل از واقعه باشد. اما به دلیل فقدان کادر ورزیده سیاسی و تشکیلاتی کارها به کندی پیش می رفت. (۱)

آیت در ادامه شکست فدائیان اسلام را به دلیل «روش های غیرصحیح و نسنجیده»، در عین داشتن حسن نیت، عنوان کرد که «به علت عدم درک شرایط و مقتضیات اعمالی انجام دادند که سرانجام منجر به نابودی خود آنها و ضررهای بزرگ به دین شد.» اما گروهی دیگر هم به دید او وجود داشتند که دارای سوءنیت بودند و «منظور حقیقی از تشکیل آنها دین نبوده است، بلکه دین پرده ای بوده است بر روی نقشه های شوم و پلید آنها.» از نظر آیت مصداق این گروه نهضت آزادی و مهندس بازرگان بودند. (۲) آیت ورود خود به حزب زحمتکشان پس از درگذشت آیت الله بروجردی و تأسیس «کانون تشیع» را به منظور تأثیرگذاری بر حزب زحمتکشان دانست تا در خصوص استفاده از مذهب برای فعالیت و اهداف سیاسی چاره اساسی اندیشیده شود. آیت انتظار داشت نظر به «علاقه ای» که به بقایی و «حزب زحمتکشان» دارد و حزب را «تنها جمعیت با صلاحیت برای نجات ایران» می داند، «در خصوص استفاده از این نیرو چاره بیندیشد.» لیکن بعد از آنکه دریافت «چنین نقشه و طرحی در بین نقشه ها و طرحهای حزب زحمتکشان» و بقایی نیست درصدد برآمد عضو حزب شود تا شاید از آن طریق بتواند تأثیری در حزب بگذارد. به مطالب آیت در سخنرانی اش در کنگره حزب «توجهی نشد و دسته های دیگر بخصوص طرفداران آقای مهندس بازرگان با

ص: ۴۱۲

۱-۱. همان، صص ۵۴-۵۳.

۲-۲. همان، ص ۵۵.

آیت در جریان مبارزه روحانیون با لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی همراه با سید محمود کاشانی به حضور بقایی رسید و خواستار همکاری او با روحانیون شد. لیکن بقایی از این همکاری امتناع ورزید(۲) و حتی از توزیع اعلامیه های آنان در محل سازمان نگهبانان آزادی جلوگیری کرد. در زمان فراندوم ششم بهمن ۱۳۴۱، بقایی افراد حزبی را از مخالفت و شرکت در حوادث منع کرد. کندی رئیس جمهور امریکا، «بر خلاف انتظار جنابعالی که امید فراوانی بدو بسته بودید و زیاد روی او تکیه می کردید»، «پیروزی اعلیحضرت را در فراندوم تبریک گفتند و یک بار دیگر حماقت مردم بلند قد و کوتاه فکر ایالات متحده آمریکا را اثبات کردند.» آیت خاطر نشان ساخت در قبال حوادث فیضیه قم حزب زحمتکشان «در سکوت مرگبار فرو رفته بود» و ادامه داد «حزبی که خود گیج است و نمی داند چه کار باید بکند چطور دم از رهبری مردم می زند.»

در ادامه در مورد دستگیری امام خمینی سخن به میان آمده است. بقایی «قبل از دستگیری آیت الله خمینی» آرزو می کرد که «دولت حماقت کند و ایشان را دستگیر کند. آیا می توانید بفرمائید که چه نقشه ای بعد از دستگیری ایشان داشتید؟ آن نقشه کجا رفت و چطور شد و بعد از آنکه به قول جنابعالی دولت حماقت کرد و آیت الله خمینی را دستگیر کرد، چه نتیجه مثبتی عاید ملت ایران شد؟»(۳)

در حوادث ۱۵ خرداد، حزب زحمتکشان، به گفته آیت، تنها تماشاگر این صحنه «فجیع و در ضمن با شکوه» بود. او نقل کرد که دیوشلی گفته است قیام ۱۵ خرداد عظیم تر از ۳۰ تیر بود «ولی متاسفانه بی نقشه بود و رهبری نداشت.» سیدحسن وحیدی گفته بود «اگر مردم تحت رهبری ما بودند، ما با چهل نفر کشته موفق می شدیم.» از قول بقایی هم نقل کرد «اگر مردم ۵۰۰ قبضه اسلحه داشتند موفق می شدند.» آنگاه آیت همه را سرزنش کرد که «گویا اینان فراموش کرده بودند که مردم هیچگاه از اول تاریخ تاکنون در منزل کسی نرفته اند که بیاید و آنها را رهبری کند و این کار معقول هم

ص: ۴۱۳

۱-۱. همان، ص ۵۶.

۲-۲. همان، ص ۵۷.

۳-۳. همان، ص ۶۱.

نیست. این رهبر است که باید با نشان دادن نقشه و ابراز فداکاری مردم را متوجه خود کند.» (۱) بعد از ماجرای ۱۵ خرداد بود که بقایای صراحتاً عنوان کرد هیچ نقشه ای برای آینده ندارد و نمی داند چه باید بکند؟ (۲)

آیت خاطر نشان ساخت بعد از ۱۵ خرداد و به هنگام مهاجرت علما به تهران، عده ای مثل وحیدی به تخطئه روحانیون پرداختند و وحیدی «آیت الله شریعتمداری را عامل سازمان امنیت معرفی می کردند. در صورتی که ایشان تا آنجا که من اطلاع دارم با ما دشمنی نداشت و بعد از آیت الله خمینی هم کسی بود که بیش از سایر روحانیون مبارزه کرده بود.» (۳)

آیت اعلامیه بقایای خطاب به مراجع را نقطه عطفی در تحولات حزب دانست لیکن در آن اعلامیه ها «از شخصی که ملت ایران او را به حق باعث تمام فجایع و خیانت ها و جنایت ها می دانند» نامی برده نشده بود. این شخص از نظر آیت، شاه بود؛ کسی که تا در مملکت باشد امکان کوچکترین اصلاحی وجود ندارد و در واقع شاه «خمیر مایه فساد» است. (۴) آیت خاطر نشان کرد نهضت آزادی و بازرگان و آیت الله طالقانی با اینکه «زمینه مناسبی در بین روحانیون نداشتند» از آن خیزش عظیم دفاع کردند، ولی با اینکه «روحانیت نسبت به ما نه تنها نامساعدی نداشت بلکه نظر مساعدی هم داشت، گذشته از آن در تمام نهضت آزادی شخصیتی که حتی قابل مقایسه با جنابعالی باشد وجود نداشت»، از این مهم کوتاهی شد. (۵)

آیت استدلال کرد مبارزه بقایای علیه مصدق به دلیل اینکه «با حمایت دربار شاه که به حق مورد تنفر ملت بوده و هستند» توأم شده بود، به همین دلیل نمی توانست مورد حمایت مردم قرار گیرد. او ادامه داد «علت مخالفت عده کثیری از مردم با جنابعالی آن است که جنابعالی را طرفدار شاه و دربار می دانند و چون تمام جنایت ها و خیانت ها را از ناحیه دربار می دانند نسبت به جنابعالی بدبین هستند. متأسفانه جنابعالی هم بدون

ص: ۴۱۴

۱-۱. همان، ص ۶۲.

۲-۲. همان، ص ۶۳.

۳-۳. همان، ص ۶۴.

۴-۴. همان، ص ۶۵.

۵-۵. همان، صص ۶۵-۶۶.

جهت به این سوءظن مردم دامن زدید.»^(۱)

در این نامه نگرش خوش بینانه آیت به بقایی حیرت انگیز است. بقایی صراحتاً در عصر ۲۸ مرداد گفته بود «ما و شاه انتقام انگلستان را پس می دادیم.»^(۲) بنابراین بقایی نمی توانست مردی باشد که «حتی به اذعان سرسخت ترین» دشمنانش «مردی پاک و درست و شجاع» است. آیت شگفت زده شده بود از اینکه بقایی خود را «در ردیف یک شخص فاسد و کثیف و مورد نفرت ملت قرار» داده است.^(۳) او حتی از برخی رفتارهای سیاسی بقایی احساس خجالت می کرد:

من وقتی می خواهم دوره شاهد را به عده ای نشان دهم از نشان دادن بعضی شماره های ۲۸ مرداد بدانها ناراحت و خجالت زده می شوم. شاید اشتباه محاسبه جنابعالی نسبت به شاه بود که تصور می کردیم که جناب سپهبد زاهدی را می توانید با «پس گردنی» از مسند صدارت به زیر بکشید و حال آنکه حقیقت غیر از این بود. و همین اشتباه محاسبه باعث شد که بزرگترین ضربتها و رنج ها را تحمل کنید و ملت ایران نیز اکنون در زیر چکمه های دیکتاتوری ناله کنند.^(۴)

او ادامه داد بقایی از گذشته عبرت نگرفته است و کماکان سعی می کند شاه را تبرئه کند و مرتکب «معصیت بی لذت» شده است:

من هنوز نتوانسته ام هیچ دلیلی برای بعضی اظهارات و نوشته های جنابعالی نظیر این جملاتی که در ذیل نقل می شود بیابم: تا آنجائی که من اطلاع دارم و قرائن بسیاری هم دارم شاه واقعاً می خواهد انتخابات آزاد باشد و این نکته ای است که من می توانم صراحتاً به آقایان بگویم.^(۵)

آیت چنین ادامه می دهد:

البته من نمی گویم چرا مانند نهضت آزادی به شاه حمله نمی کنیم که بعد مانند آنان ناچار به انکار باشیم. ولی لااقل بایستی مانند نشریات اخیر خودمان این موضوع را مسکوت می گذاردیم. من در سیاست معتقد به حمله نیستم و معتقدم اگر کاری

ص: ۴۱۵

۱- ۱. همان، ص ۷۲.

۲- ۲. همان، ص ۷۳.

۳- ۳. همان، ص ۷۳.

۴- ۴. همان، همان صفحه.

۵- ۵. همان، همان صفحه.

واقعاً فوایدش بیشتر از مضارش باشد باید انجام داد و همچنین این مطلب را نیز قبول دارم که زبان سیاست با زبان عمومی مردم فرق دارد و روح مطلب در همین زبان سیاسی و غیرسیاسی است که متأسفانه ما نتوانسته ایم هنوز به عده ای این مطلب را تفهیم کنیم. (۱)

در ادامه آیت با نقل برخی سخنان بقایی نوشت اینها از آن نوع مطالبی است که باید رویش سرپوش گذاشت: «شاهنشاهی برای ما جای بسی مسرت است که می بینیم تحت توجهات شاهنشاه برنامه های اصلاحی مخصوصاً تقسیم اراضی کشاورزی ادامه دارد.» (۲) آیت از تقاضای بقایی از علم مبنی بر کناره گیری از نخست وزیری انتقاد کرد. (۳) با این وجود، او بقایی را «کاوه» ای می دانست که باید رسالت نجات مردم ایران را عهده دارشود:

پس از قرن ها مجدداً جامعه ما احساس می کند که احتیاج به یک کاوه دارد که با برافراشتن درفش خود مردم را از دست ضحاک زمان برهاند. و چون جامعه احتیاج به چنین کاوه ای را با تمام وجود خود احساس می کند، خواه ناخواه چنین کاوه ای پیدا خواهد شد همانطور که آیت الله خمینی پیدا شد. آن عده از مردم که عمیق فکر می کنند و تاریخ معاصر را به خوبی مطالعه کرده اند و از مقتضیات زمان به خوبی آگاهند و غرض و مرضی هم ندارند، بدون استثنا چشم انتظارشان به شما دوخته شده و آن کاوه را در وجود شما جستجو می کنند. (۴)

در واقع، به زعم آیت حتی ظهور «آیت الله خمینی» نیز پاسخگوی نیاز زمانه نیست و او هنوز چشم به راه «کاوه ای» در کسوت دکتر مظفر بقایی کرمانی است. آیت در ادامه از بقایی می خواهد مانع مأیوس شدن مردم از خود شود: «اجتماع امروز ما به مردان عمل و در ضمن باایمان احتیاج دارد.» (۵) که مصداق آن از نظر آیت بقایی است. راه حل مسئله این است:

اکنون به علت آنکه جبهه ملی و سایر دسته ها میدان

ص: ۴۱۶

۱-۱. همان، ص ۷۴.

۲-۲. همان، ص ۷۶.

۳-۳. همان، ص ۷۸.

۴-۴. همان، ص ۸۰.

۵-۵. همان، ص ۸۱.

مبارزه را ترک کرده اند میدان بلامنازع به دست ما افتاده است و ما می توانیم با کمی جنبیدن و ابتکار به خرج دادن رهبری مردم را به دست گیریم و سنگرها را قبل از آنکه دیگران به فکر تسخیر آن بیفتند تسخیر کنیم. باید از طریق نشر اعلامیه ها و جزوات و نامه های خصوصی و تماس ها و بحث های شخصی با روحانیون و وعاظ و دانشجویان و مؤثرین آنان را روشن کنیم و رهبری خود را به آنان بقبولانیم و نگذاریم آنان به دام دسته های دیگر بیفتند. باید از روی نقشه در هیئت ها و انجمن ها و مدارس رسوخ کنیم و خلاصه اکنون فرصت مناسب برای تشکیل یک حزب واقعی و قوی و جلوگیری از هدر رفتن نیروی مردم است. مشروط بر آنکه ضعف تشکیلاتی خود را برطرف کنیم و از تردید و دودلی بپرهیزیم (۱).

لذا، آیت پیشنهاد می کند یک تشکیلات مخفی ایجاد شود تا آن «تشکیلات قوی مخفی» در صورت توقیف افراد شناخته شده به فعالیت ادامه دهد:

در تعقیب پیشنهادهای قبلی در خصوص ایجاد یک جمعیت مذهبی در کنار حزب مجدداً پیشنهاد مزبور را تکرار می نمایم و اصولاً ما می توانیم هیئت های متعدد مذهبی و غیره تشکیل دهیم و از آن طریق به مبارزات خود ادامه دهیم. مثلاً می توانیم از وضعی که در اثر تقدیم لایحه استخدام به مجلس در بین کارمندان ایجاد شده استفاده کرده و مستقیم و غیر مستقیم به شکل آنان پرداخته و آنان را وارد مبارزه کنیم. مسلماً امکانات ما در این مورد از آقای محمد درخشش کمتر نیست. (۲)

همچنین:

کلیه افراد حزب و بخصوص افرادی که در رأس قرار دارند از تظاهر به هر عملی که مغایر ظواهر سنن و شعائر

ص: ۴۱۷

۱-۱. همان، ص ۸۹.

۲-۲. همان، ص ۹۰.

مذهبی و ملی باشد به هر نحوی از انحا خودداری شود. این خیلی مضحک است که حزب ما مثلاً مرجعیت آیت الله خمینی را اعلام کند ولی بعضی اوقات آزاد است که هر گونه می خواهد رفتار کند، چه از نظر شرعی و چه از نظر اخلاقی تجسس و دخالت در زندگی خصوصی افراد کاری مذموم و ناپسندیده است ولی تظاهر به بعضی اعمالی که با ظواهر مذهب و شعائر مورد قبول اکثریت مردم مغایرت داشته باشد به ویژه از طرف عده ای که سمت رهبری دارند مذموم تر و ناپسندیده تر است. امیدوارم که به خصوص این پیشنهاد مجمل و سربسته حمل بر عدم نزاکت و تجاوز از حد نشود. (۱)

این توصیه جدیدی به بقایی نیست. حتی حسین خطیبی نیز در زمان تبعید بقایی چنین توصیه هایی به وی می کرد. برای نمونه، خطیبی به بقایی چنین نوشت:

«خوردن مشروب را در انظار حتی محارم نزدیک تان ترک کنید. در اینجا این موضوع انعکاس نامطلوب پیدا کرده است. دشمنان شایع کرده اند روزی دو بطر مشروب می خورید و حال آنکه در یک نیمه مصاحبه برای رفع شبهه... چندی قبل گفتم حتی سیگار را ترک کرده اید. حالا نباید مجال توسعه این انتشارات را به دشمنان داد.» (۲)

پاسخ بقایی به نامه مفصل آیت بسیار مختصر است و در قالب یازده سؤال گنجانیده شده. از این یازده سؤال چنین استفاد می شود که بقایی خط مشی ترسیمی توسط آیت را یکسره مورد انکار قرار داده و تلویحاً او را به تخطی از مشی حزب و عدول از مرامنامه متهم نموده است:

آقای آیت

از جزوه ای که نوشته اید متشکرم. آن را یک بار در همان موقع خواندم و منتظر فرصتی بودم که با دقت بیشتر مطالعه کنم و این فرصت دیر به دست آمد که موجب تأخیر شد. قسمتی از مطالب جزوه با توجه به زاویه دید شما صحیح است. قسمتی دیگر محل تأمل و بحث می باشد. ولی در هر حال از تذکرات خالصانه شما ممنونم.

برای اینکه زمینه بحث آینده روشن بشود، به تدریج از شما سئوالاتی خواهم کرد. فعلاً خواهش می کنم به سئالات ذیل جواب بدهید:

۱- رهبر یک حزب چه صفاتی باید داشته باشد؟

۲- حد متوسط صفات یک عضو حزب چیست؟

۳- در اجرای دستورات دستگاه رهبری یک حزب افراد تا چه درجه آزادی عمل

ص: ۴۱۸

۱- ۱. همان، ص ۹۰، تأکید از ماست.

۲- ۲. نامه ۱۷ مرداد ۱۳۳۴ خطیبی به بقایی.

می توانند داشته باشند؟

۴- افراد حزب تا چه حد مجاز به فعالیت های سیاسی خارج از هدف هستند؟

۵- ما مرامنامه حزب را تا چه حد می توانیم قبول داشته باشیم؟

۶- به کسانی که از حزب ما به ناحق طرد شده اند اشاره کرده اید. اسامی آنها و علت ناحق بودن طردشان را ذکر کنید.

۷- کسانی که اغراض شخصی در امور حزبی به کار می برند، کیستند و غرضشان چیست؟

۸- در اجرای پیشنهاد شماره ۸ خودتان اقلاً ده نفر را از اعضای شعبه تهران که صلاحیت انتشار داشته باشند، معرفی بفرمائید.

۹- نتیجه مبارزات آقای فلسفی بر ضد بهائی ها به کجا رسید؟

۱۰- نظر قطعی شما راجع به حوادث ۱۵ خرداد پارسال چیست؟

۱۱- نظر شخصی شما راجع به حضرت آیت الله شریعتمداری چیست؟^(۱)

ص: ۴۱۹

۱- ۱. بقایی به آیت ، احتمالاً اوایل سال ۱۳۴۳ ، مجموعه نامه های بقایی، کارتن ۷۵ ، ش : ۷۴-۵۸.

اعضای مذهبی و نقد تشکیلات حزب زحمتکشان

پیشتر توضیح دادیم یکی از مهم ترین ادوار فعالیت های حزب زحمتکشان مربوط به حوادث بعد از پانزده خرداد سال ۱۳۴۲ است، ایندوره با این که از نظر کمی یکی از ادوار افول تلاش های این تشکیلات مهم به شمار می آید، لیکن از نظر حوادثی که در تحولات سال های آتی بسیار مهم ارزیابی می شوند این تشکیلات به طور کیفی نقش غیر قابل انکاری ایفا کرد. نخستین اقدام در این دوره تشکیل اولین کنگره حزب در اصفهان بود، این کنگره انتقادات زیادی از رهبر حزب یعنی دکتر مظفر بقائی کرمانی در پی آورد. این انتقادات بی سابقه بود، عرف بر این بود که در این حزب رهبر از هرگونه انتقادی مصون به شمار آید و در واقع این تشکیلات فقط کلویی برای اجرای منویات شخص بقائی باشد. از نقطه نظر تشکیلاتی همیشه هسته ای از وفادارترین نیروها به رهبری به طور قاطع و به شکلی که تا اینجای این رساله دیدیم اعمال قدرت می کرد. در این هسته ها همیشه یاران بسیار نزدیک بقائی دور هم گرد می آمدند و با آنان در امور مهم مشورتهای لازم صورت می گرفت. این گروه از همان ایامی که بقائی در فرانسه به تحصیل مشغول بود، دور هم گرد می آمدند و یکی از کلیدی ترین اعضای آن دکتر عیسی سپهبدی بود که در فرازهای متعدد زندگی سیاسی بقائی نقش بسیار اساسی در تصمیم گیریهای او بر عهده داشت. حزب زحمتکشان حزبی نخبه سالار بود، به حرکت مردم فقط تا جایی باور داشت که به تحکیم مواضع این تشکیلات مدد رساند و گرنه با هرگونه حرکت جمعی مخالف بود، حتی اگر این تحرکات زیر نظر نزدیک ترین یاران بقائی انجام می شد.

بقائی هرگونه حرکت مردمی را در راستای منافع شوروی ارزیابی می کرد و بر این باور بود که در ایران این گونه حرکات قابل پیش بینی نیست، حتی اگر به عنوان دفاع از شخص وی صورت گرفته باشد. در او ذهنیتی بیمارگونه نسبت به فعالیت های شوروی در ایران دیده می شد و عمده ترین وجه تلاش هایش این بود که حتی الامکان از بروز هرگونه شورش اجتماعی جلوگیری شود، اما اگر این شورش ها روی می دادند وی راه چاره را در این می دید که بین گردانندگان آنها نفوذ کند و حرکات دسته جمعی را از درون با تباهی مواجه سازد. تلاش او برای این منظور جنبه دیگری نیز داشت و آن این بود که وی می خواست گروه های مورد نظر خود را از نزدیک شناسائی کند، نقاط قوت و ضعف آنان را ارزیابی نماید و اگر با مواضع وی تطبیق می کردند آن را در مسیر اهداف خود سوق دهد و در غیر این صورت آن را از درون متلاشی سازد. در اوایل دهه چهل اوضاع و احوال به گونه ای خاص جریان داشت: از اواخر دهه سی شمسی برخی از طرفداران حزب که دارای انگیزه های مذهبی بودند تجمعی به نام کانون تشیع تشکیل داده بودند. فلسفه وجودی تشکیلات این بود که با استفاده از نیروی مذهبی، مردم را در مسیر مورد نظر حزب هدایت نمایند، به عبارت بهتر تحولات را در مسیر مورد نظر حزب سوق دهند. این تشکیلات به مواضع بقائی در مورد دفاع و حمایت از کودتای بیست و هشتم مرداد انتقاد داشت و از دیدگاه های وی در این زمینه که کودتا را قیام ملی می خواند، انتقاد به عمل می آمد و بالاتر این که نوک تیز حملات آنان متوجه شاه بود و نه نخست وزیرانی که از طرف او منصوب می شدند.

کانون تشیع بیشتر نیروهای جوانی را که اصفهانی بودند دور یکدیگر جمع می کرد، اینان از نقطه نظر سیاسی متأثر از دیدگاه های حزب بودند اما اینک تلاش می کردند

حزبی را که با بن بست سیاسی و ایدئولوژیک مواجه شده بود، از این وضع رها نمایند و فصلی جدید در تاریخ فعالیت آن بکشایند. حزب زحمتکشان به دلیل مواضع دستگاہ رهبری آن نمی توانست با اقبال مردم، دانشجویان و اقشار گوناگون اجتماعی رو به رو شود، به ویژه این که شخص بقائی در دفاعیات خود در دورہ شریف امامی به صراحت یاد آوری کرده بود بارها تاج و تخت شاه را در مراحل گوناگونی که با مشکلات زیادی مواجه بود؛ نجات داده و نوک تیز حملات را از شاه متوجه رجال دستہ دوّم کشور کرده است. دست اندر کاران کانون تشیع از بقائی می خواستند اینک برای پیشبرد اهداف حزب مستقیماً به شاه حمله کند و دست از انتقاد از رجال و نخست وزیران بردارد زیرا اینک مردم متوجه شده اند مانع بهبودی اوضاع شخص شاه است و نه نخست وزیرانی که آلت دست وی هستند.^(۱) منتقد اصلی مواضع رسمی حزب و شخص بقائی در این مقطع تاریخی، سیدحسن آیت بود.

اما شواهد نشان می دهد که انتقاد از عملکرد دستگاہ رهبری حزب زحمتکشان منحصر به آیت نبود، بلکه کسانی که با انگیزه های مذهبی به حزب پیوسته بودند، همه به نوعی علیه مواضع رسمی بقائی واکنش نشان می دادند. به واقع این مرحله از فعالیت های حزب با انتقاد از عملکرد بقائی در فاصله کودتای بیست و هشتم مرداد ماه سال ۱۳۳۲ تا دورہ نخست وزیری علی امینی شکل گرفت. توده های هوادار و بسیاری از اعضا معتقد بودند حزب زحمتکشان حتی در قیاس با گروههایی مثل نهضت آزادی حداقل یک گام به عقب است، و با وصف این که در صفوف آن نیروهای مذهبی فراوانی دیده می شوند، اما دستگاہ رهبری هیچ گاه از این نیروها برای نیل به اهداف سیاسی خود بهره نگرفته است. از آغاز دهه چهل پیشنهاد می شد در الگوی فعالیت های حزب تغییر و تحولی اساسی صورت گیرد و باید با صرف حداقل نیرو به حداکثر نتیجه دست یافت. منتقدین بر این باور بودند گرچه در کارنامه حزب به زعم آنان نکات مثبتی دیده می شود، اما این امر برای ادامه حیات در آینده به هیچ وجه کافی نیست. گفته می شد حزب برخلاف دستہ های دیگری مثل گروه های چپ و یا ملی در اروپا و امریکا چندان طرفداری ندارد و به همین دلیل زمینه سازی مناسب برای جلب حمایت

ص: ۴۲۱

۱- ۱. برای اطلاع بیشتر از مواضع کانون تشیع در این دورہ به نامه سیدحسن آیت به بقائی که در بخش ضمائیم همین دفتر آمده است، مراجعه کنید.

دانشجویان در خارج کشور بسیار اساسی قلمداد می شد. شخصی گمنام که موضعی درست شبیه موضع سیدحسن آیت دارد، در این دوره تاریخی نامه ای مهم به بقائی نوشت و تذکر داد جبهه ملی و حزب توده در خارج کشور طرفداران زیادی دارند و بر خلاف این دو؛ حزب زحمتکشان در جلب هواداران ناکام بوده است.^(۱)

گفته می شد در داخل کشور نیز وضع به همین منوال است، اینک دیگر وضعیت حزب به قدری آشفته است که حتی اطلاق باند و گروه نیز بر آن انطباق نمی کند، جایگاه و پایگاه اجتماعی حزب بسیار آشفته است و به عبارتی هیچ گونه پایگاه اجتماعی نه در بین مردم دارد و نه گروه های روشنفکر و سیاستمداران و یا روحانیون. برخی از توده های هوادار و یا اعضای صادق حزب که به اعماق شعارهای بقائی واقف نبودند و هنوز به او امیدواری داشتند، حتی وی را با امینی و اقبال نیز قابل مقایسه نمی دانستند؛ به همین دلیل بسیار افسرده خاطر بودند. گفته می شد با این که غیر از اعضای حزب همیشه عده ای دور بقائی جمع می آیند، اما این تعداد با طرفداران اقبال نیز که مردی منفور است قابل قیاس نیست، زیرا بدیهی است طبیعت کار سیاسی اقتضا می کند همیشه عده ای دور فردی جمع آیند؛ به این افراد نباید خیلی بها داد، زیرا به همان سرعت که جمع می شوند به همان سرعت نیز پراکنده می گردند. اما مسئله این است که در مورد طرفداران بقائی حتی این افراد نیز قابل توجه نیستند و برای هیچ کاری نمی توان روی آنان حساب باز کرد. توصیه می شد حزب نیروهای معتقد و مؤمن به راه خود را گرد آورد؛ حتی اگر تعداد اینان اندک باشد: « اگر در تمام ایران حزب زحمتکشان امروز صد نفر عضو حزبی واقعی وجود داشته باشد مسلماً در آینده پیشرفت بزرگی نصیبش خواهد شد. »^(۲)

نخستین گام این بود که باید مشکل عدم اعتماد بین نیروهای حزبی برداشته شود، به نظر منتقدین این مشکل در نوع تشکیلات حزب نهفته بود. از همان بدو تشکیل این حزب شخصیت و قدرت تصمیم گیری و اظهار نظر از نیروهای حزبی سلب شده و به عبارتی آنان صرفاً مجری احکام و دستورات رهبری حزب بودند. سران و رهبران حزب عادت کرده بودند حتی در پیش پا افتاده ترین امور برای اعضا تعیین تکلیف

ص: ۴۲۲

۱-۱. گمنام به بقائی، بی تا، شماره ۴۲/۷۵۸، ص ۲.

۲-۲. همان، ص ۳.

نمایند و به عبارتی توده های حزبی نمی دانستند در مقاطع حساس چه باید بکنند و چگونه ابتکار عمل را در دست گیرند. این امر حس خلاقیت و ابتکار را در افراد حزبی نابود کرد، شخصیت سیاسی و اجتماعی آنان گرفته شد؛ حال آن که اعضا علی القاعده باید بتوانند مشکلات خود را در موارد مقتضی حل و فصل نمایند و باید بتوانند در موارد ضروری راه حل ارائه کنند در حالی که در حزب همیشه عکس این موضوع روی داده و اتفاقات همیشه در خلاف این مسیر بوده است.

عمده ترین ایراد این بود که حزب هیچ گونه ایدئولوژی مشخصی ندارد و در طول سالهائی که از تأسیس آن می گذرد، معلوم نشده از نقطه نظر ایدئولوژیک مواضع آن چیست و چه سمت و سوئی دارد و اهداف اساسی آن چیست؟^(۱) در واقع حزب طبق مقتضیات روز حرکت کرده و به تناسب اوضاع و احوال مواضع مقطعی اتخاذ کرده و بعد از فروکش کردن بحران ها و آرام شدن فضای سیاسی کشور فعالیت های حزبی عملاً به بوته تعویق افتاده است. این وضعیت ادامه پیدا می کرد تا زمانی که بحرانی جدید ظهور نماید و بار دیگر از سوی رهبری حزب لازم دیده شود مجدداً اعضا در صحنه های سیاسی حضور یابند. این امر در زمره دلایلی بود که نارضایتی ها را در آغاز دهه چهل در بین توده های حزبی دامن می زد. به هر حال در چنین حال و هوائی بود که بالاخره برای نخستین بار از بدو تشکیل حزب کنگره ای در اصفهان تشکیل شد. به نوشته منتقد گمنام، از این کنگره چیزی جز نارضایتی احساس نمی شد و البته این نارضایتی در صفوف نیروهای جوانی بود که دارای انگیزه های مذهبی بودند و دیگر قالب سابق فعالیت های حزبی آنان را راضی نمی کرد. همانطور که پیش بینی می شد، در این کنگره فقط و فقط شخصیت سیاسی شخص بقائی بود که بر هر چیزی سیطره داشت و با اینکه این گردهمائی در مقطعی حساس از دوره پهلوی تشکیل می شد، تبلیغات بر اخذ استراتژی غلبه یافت. به نوشته منتقد ناراضی عضو حزب، این کنگره یک نتیجه داشت و آن این که دامنه اختیارات بقائی افزایش پیدا کرد، مقوله ای که نارضایتی های زیادی بر انگیخت. گفته می شد این حجم اختیارات وسیع باعث تشدید

ص: ۴۲۳

۱- ۱. این جملات مهم از زبان یکی از اعضای صادق حزب زحمتکش نشان می دهد که بقائی و حزب او تا چه میزان به اصول وفادار بوده اند. حتی اعضای حزب هم نمی دانستند این اصول ادعائی چیست، اما تجربه نشان داد که بقائی از یک اصل عدول نکرد: پایبندی به نظام سلطنت و باور به ضرورت ادغام ایران در اردوگاه غرب.

و تعمیق فاصله بین رهبری و توده های حزبی می شود، اما طرفداران اختیارات بر این باور بودند که گویا اگر این اختیارات افزایش پیدا کند، زیر سایه وحدت رهبری و قدرت آن؛ بین طرفداران و اعضای ساده حزب نوعی تفاهم برقرار خواهد شد. به نوشته این شخص گمنام پیشنهاد می شد زمینه های برگزاری کنگره های بعدی فراهم شود و سیاستهای حزب در ابعاد مختلف تبیین گردد.

در این دوره بین دو دسته از اعضا اختلاف وجود داشت: عده ای که به همان تلاش در چارچوب های پذیرفته شده قبلی باور داشتند و عده ای دیگر که معتقد بودند حزب باید تکلیف خود را در برابر جنبشی که در حال وقوع و نوک تیز آن متوجه حمله به اقدامات کابینه علم بود روشن سازد. گروه دوم بیشتر انگیزه های مذهبی داشتند حال آن که گروه نخست گروهی غیر مذهبی بودند و بر همان اساس گذشته حزبی دور هم گرد می آمدند. نویسنده نامه خاطرنشان کرد فلسفه وجودی حزب زحمتکشان فقط و فقط در قالب مبارزه با کمونیسم خلاصه می شد، از دید اعضای قدیمی مهم ترین خطری که ایران را تهدید می کند، این مقوله است، به همین دلیل حتی فعالیت های آزادی خواهانه ای که جریان داشت از دید آنان مشکوک تلقی می شد؛ زیرا طبق این باور تنها و تنها اردوگاه کمونیسم می توانست از هرگونه حرکت آزادیخواهانه و یا جنبش اجتماعی و سیاسی بهره برداری نماید. نویسنده مورد نظر ما که موضعی تقریباً شبیه سیدحسن آیت داشت، ادامه می دهد این عده البته از کلیه ابزارهای لازم برای رسیدن به مقصود بهره برداری می کردند و از دید آنان تنها ملاک وحدت ملی و استقلال ایران وجود شخص شاه بود.

حقیقت این بود که خود شاه نیز به این مقوله باوری نداشت، وی حقیقتاً خود را در موقفی نمی دید که وجودش ضامن استقلال و تمامیت ارضی کشور تلقی شود. شاه همه چیز را در تحلیل نهائی به توطئه های انگلیس فرو می کاست و بر این باور بود که وی تا وقتی شاه ایران است که آنان اجازه دهند، شاهد مثال واضح ما کتاب وی تحت عنوان پاسخ به تاریخ و نیز خاطرات ویلیام سولیوان و آنتونی پارسونز آخرین سفرای آمریکا و انگلیس در ایران تا پیش از انقلاب است که بارها و بارها خاطر نشان کرده اند شاه همیشه از آنان می پرسید مگر چه کرده است که آنان می خواهند وی را از تخت سلطنت به زیر کشند؟!

توده های حزبی از این گلابیه داشتند که چرا اعضا و هواداران و حتی اعضای کمیته مرکزی در تصمیم گیریهای حساس چندان دخالت داده نمی شوند و نظرات کمیته های ایالتی حزب در زمینه های گوناگون تأثیری ندارد؟ در حقیقت آنان به این امر معترض بودند که چرا باید هر چه رهبر حزب دستور می دهد به بوته اجرا گذاشته شود و چرا دستورات او باید بی چون و چرا اجرا گردد، زیرا «مسئلاً هر چقدر رهبر حزب عالی فکر کنند و هر چقدر رهبریشان در سطح مافوق عالی باشد باز هم قادر نیستند راه های مبارزه را آنطور که جلسات مشاوره به دست می دهد به دست بیاورند. حضرت رسول اکرم(ص) در اکثر مشکلات با سران اسلام جلسه مشاوره تشکیل می دادند، پس نفع اینکار مسلم است که حتی خدا نیز در این باره توصیه نموده است.»^(۱) نویسنده که معلوم است فردی مذهبی است از احزاب کمونیست به ویژه حزب کمونیست ایتالیا و فرانسه مثال آورده که چگونه رهبری حزب نظرات توده های حزبی و واحدهای مختلف حزبی را از نقاط مختلف کشور مورد توجه قرار می دهند، نویسنده توصیه کرده بود حزب برای پاسخ به پرسش چه باید کرد و تدوین استراتژی آینده باید از این الگوها استفاده نماید و همیشه «موقعیت و امکانات» را مورد توجه قرار دهد. مهم تر این که «ممکن است در زمان حاضر و با ممکنات و مقدورات مملکتی و وضع جهانی مبارزه علنی برای حزب امکان نداشته باشد، این مسئله قابل مطالعه است که آیا می شود به یک مبارزه نیمه مخفی دست زد و با توجه به این که مبارزات نیمه مخفی حتماً ابزار و وسائل مجهزی می خواهد که بایستی قبلاً تدارک دیده شود»،^(۲) آیا تدبیری برای آن روز اندیشیده شده است؟ برای این منظور شقوق مختلفی قابل اجرا دانسته می شد، مثلاً این که:

عده ای از علاقه مندان به روزنامه شاهد و دوستداران مرحوم زهری ظاهراً راه خود را از آقای دکتر بقائی جدا نمایند، نه این که در صف مقابل قرار گیرند، بلکه به عنوان دوستان کم حوصله و رفقائی که دیگر قدرت تحملشان را از دست داده اند، در عین علاقه مندی به حزب و آقای دکتر روش خشنتری نسبت به دستگاه در پیش می گیرند، یعنی روزنامه شاهد را مخفیانه منتشر می نمایند (البته در دو

ص: ۴۲۵

۱-۱. همان، ص ۳.

۲-۲. همان، ص ۴، تأکیدات از نویسنده نامه است.

صفحه) که سر تا پا تشریح و توصیف اوضاع کنونی مملکت است و برای اینکار من فکر کرده ام که یک دستگاه پلی کپی و یک ماشین تایپ تهیه و به کرمان فرستاده شود تا نشریه هر ماه یک مرتبه تهیه و به تهران ارسال گردد تا در آنجا توزیع شود (البته دستگاه مملکتی بایستی فکر کند که این نشریه در تهران و بدون موافقت حزب و جناب آقای دکتر تهیه می شود) یا اقدام دیگری مشابه این اقدام که می توان آنرا تحت عنوان نیمه مخفی قلمداد نمود. (۱)

این موضع بسیار جالب توجه بود، حزب دیگر در بین مردم و روشنفکران آبرویی نداشت، از سوی دیگر خطراتی که ناشی از به قول آنان خطر انقلاب کور بود، کشور را تهدید می نمود؛ در این شرایط کسی سراغ بقائی نمی رفت او آزمایش های مکرر خود را پس داده و معلوم بود که به چیزی مثل تغییر وضع موجود رضایت نمی دهد. از سوی دیگر این تشکیلات باید کاری می کرد تا آب رفته را به جوی باز گرداند، این امر جز از راهی که نویسنده نامه ترسیم کرده بود، نمی توانست محقق شود. بقائی باید در صحنه حضور می داشت، راه حل قضیه این بود که وی تغییر استراتژی می داد و در درون صفوف حزب مشتی ناراضی را علم می کرد تا علیه وی موضع گیرند و نوک تیز حمله را متوجه مسئول اصلی اوضاع کشور یعنی شاه نمایند تا مسئولین طراز اول به این نتیجه برسند که حتی حزب زحمتکشان نیز به صفوف مخالف پیوسته است و با این ترفند از دستگاه حاکمه امتیازی به دست آورند. تأکید بر نیمه مخفی شدن فعالیت های حزب در خور تأمل زیاد است، حزب چگونه می توانست به این امر مبادرت ورزد در حالی که در وفاداری آن به رژیم سلطنتی هیچ گونه تردیدی وجود نداشت؟ منظور از این که شاید شرایطی پیش آمد که مبارزه مخفی ضرورت پیدا کرد چه بود؟ مگر قرار بود حزب زحمتکشان مبارزه ای را سامان بخشد که لازم بود به این رویکرد روی آورد؟ معلوم است که چنین نبود، هدف این بود که حربه از طرف مقابل گرفته شود و به ضد خود تبدیل شود. دلیل دیگر امر شاید در شرایط جهانی آن روز نهفته بود، در این دوره انواع مبارزات چریکی مسلحانه از سوی گروه های شبه نظامی چپ گرا در امریکای لاتین، آسیا و افریقا روی می داد، آیا منظور نویسنده این بود که شاید خطری مشابه ایران را نیز

ص: ۴۲۶

تهدید نماید و در آن صورت لازم است شرایط برای مبارزه مخفی مهیا گردد؟ جزئیات امر بر ما نامکشوف است، اما آن چه مسلم است این است که تحولی اساسی در رویکرد برخی اعضای رده پائین حزب احساس قابل مشاهده بود.

مشکل اساسی این بود که بین توده‌های حزبی و رهبران آن شکاف و فاصله وجود داشت. انتقاد می شد اعضای حزب زحمتکششان از حزب خود خبری ندارند و حزب نیز از آنان بی خبر است، به همین دلیل انگیزه ها از دست می رود و نوعی حالت سستی بر اعضا غلبه پیدا می کند. از دید نویسنده، این افراد د مثل آبی که در گودال می ماند و گنبدیده می شود به دلیل عدم تحرک از اجتماع بیزار می شوند، «اصولاً- انضباط و دیسیپلین حزبی یکی از خواسته های هر فردی است، ما ایرانی ها تقریباً از لحاظ روحی شباهت زیادی به مردم آلمان داریم، دلمان می خواهد به ما دستور بدهند، از ما کار و فعالیت بخواهند و اصولاً- خاصیت رهبر پذیری و دیگر رهبر در ما خیلی زیاد است، از این خاصیت روحی باید استفاده شود، همه افراد حزب دلشان می خواهد تشکیلات حزب مثل یک کارخانه برق باشد، نیروی اصلی و دستور از کارخانه به لامپها برسد و لامپها روشنائی بدهند و اطراف را منور نمایند.»^(۱) اعلام شد با وضعی که وجود دارد اعضای جدید نمی توان جذب کرد و از سوی دیگر اعضای قدیمی هم پراکنده می شوند و با این مشکلات حزب آیندهای نخواهد داشت.

توصیه می شد به جای این که حزب در مسائل سیاسی کشور مداخله کند، باید پیش و بیش از همه مشکلات داخلی خود را حل و فصل نماید. باید مسائل درونی حزب حل شوند، افراد بار دیگر جمع آوری شوند و برنامه های کوتاه مدت برای نجات کشور از وضع موجود تدوین گردد: «برای اجرای برنامه فوق حزب بایستی سعی کند که اولاً افراد بسیار فعال و با استعداد، افرادی که هر کدامشان ارزش ده ها نفر را دارند و می توانند هسته مرکزی با قدرتی ایجاد نمایند، در تهران جمع آوری شوند و از هر کدام به نسبت استعداد و توانائی فکری شان استفاده گردد.» بیشتر توجهات باید معطوف به تشکیلات تهران می شد و حتی افراد فعال شهرستانی باید به تهران آورده می شدند. حزب از نظر نفوذ و تشکیلات سیاسی به هم ریخته بود و سنخیتی با تحولات اجتماعی

ص: ۴۲۷

۱- ۱. همان ، ص ۵، تأکیدات از نویسنده نامه است.

نداشت و البته هر کس می دانست که با این وضع در کشور منشاء اثری نخواهد شد. از بقائی خواسته شد اقداماتی برای تغییر اساسنامه حزب انجام دهد، زیرا این اساسنامه مربوط به زمانی است که افراد دسته دسته وارد حزب شوند، اما «امروزه بایستی حداقل در مرحله اولیه به دنبال عضو دویید.»^(۱)

نویسنده نامه دو مورد از اقدامات حزب را فداکارانه و اصولی خوانده بود، یکی «در مورد حضرت آیت الله خمینی و دیگری در مورد کاپیتالاسیون.»^(۲) این اقدامات دو گام بسیار اساسی به شمار می روند و حتی «بایستی آن را به فداکاری تعبیر نمود» اما باید دید مخالفینی مثل جبهه ملی، حزب توده و امثالهم که چنین اقدامی نکردند؛

بعدها از نظر توده مردم که ظاهر بینند، امتیاز منفی نسبت به حزب زحمتکشان می گیرند یا خیر؟ البته این قبیل اقدامات شاید برای یک حزب یک گام بزرگ لازم باشد اما بایستی دید که در مقابل چه امتیازی به دست می آید، پس آیا بهتر نیست که حزب به برنامه تقویت خود و تشکیلات ریزی پردازد و پس از نیرومند شدن به این قبیل اقدامات متوسل گردد.^(۳)

مهم تر این که؛ «در هر صورت بایستی در نظر گرفت سیاست خارجی و دستگاههای دولتی روی حزب و شخصیتی حساب می کنند که از نفوذ بیشتری در اجتماع برخوردار باشد و بایستی همیشه ما در نظر داشته باشیم که حزب زحمتکشان حزبی است نه یک دسته یا گروهی که مثلاً در هفته ای یکی دوبار گرد هم آمدن آنانرا کافی می دانست»^(۴)، حزبی است که بایستی راهی را پیدا نماید که بتواند نظریاتش را در مورد مسائل امروزی مملکت حداقل در اختیار افرادش بگذارد، حزبی است که می خواهد زمام امور مملکت را در دست گیرد، پس بایستی به افراد وانمود نماید و نشان بدهد که برنامه ما فلان چیز است، اگر ما دولت را تشکیل بدهیم مسلماً با پیاده کردن برنامه حزبمان وضع مملکت چنین و چنان خواهد شد.»^(۵)

در اینجا بود که نویسنده جملات اصلی خود را ذکر کرد، او خاطر نشان نمود که

ص: ۴۲۸

۱-۱. همان ص ۷، تأکید از نویسنده نامه است.

۲-۲. کذا.

۳-۳. همان، ص ۸.

۴-۴. کذا.

۵-۵. همان

بود و نبود حزب زحمتکشان در شرایط فعلی یکی است؛ بنابراین «جناب آقای دکتر بقائی اگر بخواهند مثل تا حالا حزبی داشته باشند فقط به اسم حزب، که البته بایستی رویه سابق را ادامه دهند و منتظر هم بمانند که چه موقع در دنیا بین قدرت های بزرگ تضادی به وجود می آید (آن هم در مملکت ما) که ایشان برای مبارزه تازه ای قد علم نمایند.»^(۱) اما به گمان نویسنده این انتظار شاید مدت های مدیدی به طول انجامد. پس بهترین راه این است که حزب دید خود را در مورد مسائل سیاسی هر روز تازه تر نماید و از قبل زمینه را به گونه ای فراهم سازد که با خواسته های جامعه انطباق داشته باشد. برای این منظور حزب به جای زور آزمائی با «زعمای به ظاهر مسلط بر امور امروز مملکت» باید نیرویش را صرف توسعه تشکیلات و دستگاههای خود نماید تا در موقعیت مناسب بتواند به مبارزه ادامه دهد؛

ممکن است در جواب من گفته شود که امروز حتی موقعیت برای گسترش و نوسازی و بنیان گذاری حزب زحمتکشان مساعد نیست، ولی من ممکن است سؤال کنم اگر حزب توده هم در موقعیت ما بود، همین طور دست روی دست می گذاشت؟ حزب توده امروز نمی تواند کوچک ترین قدی علی الظاهر حتی در توسعه تشکیلاتش بردارد برای این که هر کجا چند نفر حتی مظنون به توده ای جمع شوند، فوری وسیله دستگاه ها تعقیب و متلاشی و سرکوب می شوند، ولی اگر برای حزب؛ داشتن کلوب منع است آیا دستگاه های انتظامی حتی از اجتماع چند نفر در منزل رهبر حزب جلوگیری می کنند؟ اگر یکی از افراد حزب چند نفر از رفقای حزبی را بنا به مصلحتی به خانه اش دعوت نماید، آیا همان رفتاری که با افراد توده ای می شود با آنها هم می شود؟ مسلماً نه، پس حزب می تواند در یک اوضاع به ظاهر نامساعد برای مبارزه مثل موربانه کم کم لانه بسازد، به حدی که حتی یک زمان جلوگیری از فعالیت های آن برای همین دستگاه های امروزی هیئت حاکمه غیر ممکن باشد، لذا نباید موقعیت مساعد امروز را از دست داد، زیرا ممکن است فردا همین موقعیت هم فراهم نباشد.^(۲)

ارزیابی کند و کسانی را که از شهرستان به تهران آمده و مشغول کار هستند و سابقه طرفداری از حزب دارند، شناسائی نماید و شغل آنانرا نیز مشخص سازد. منظور این بود که باید حزب برای برنامه های آتی خود از نیروهایش برآورد صحیحی به عمل آورد تا در موارد مقتضی آنان را سازماندهی نماید. این افراد باید موظف می شدند هر چند وقت یک بار در خانه خود جلسات حزبی برقرار نمایند و به این ترتیب ارتباط از هم گسیخته تشکیلاتی را بار دیگر احیاء می کردند تا در شرایط لازم بتوانند فعالیت منضبط را از سر گیرند. در مرحله بعدی باید در مدارس، دانشگاه ها، کارخانه ها، بین اصناف و دیگران نیز رخنه به عمل می آمد و شرایط لازم برای ادامه فعالیت ها مساعد می شد.^(۳) نویسنده این نامه شناخته شده نیست، اما از لحن و مضمون آن می توان پی برد که وی از نزدیکان و محارم نزدیک بقائی بود، زیرا نقاط ضعف حزب را کاملاً و به صورتی عریان در معرض دید کسی قرار می داد که به انتقاد ناپذیری شهره بود. از سوی دیگر وی دارای گرایشات مذهبی بوده است و بر این باور که از مقوله مذهب باید به مثابه ابزاری برای نیل به قدرت بهره برداری کرد. این نامه نوعی آسیب شناسی حزب زحمتکشان برای هرگونه فعالیتی در آینده باید تلقی شود، نامه در سال ۱۳۴۳ یا بعد از آن نوشته شده، زیرا در آن به کاپیتولاسیون اشاره گردیده و نیز سایر شواهد و قرائن هم نشاندهنده تاریخ تقریبی تحریر نامه است.

- ۲-۲. همان، در این نامه یاد آوری شده بود که حزب باید در مرحله اول نیروهایش را در تهران ص: ۴۲۹
- ۳-۱. همان، صص ۱۱-۱۳.

بقائی، رفیع زاده و پانزده خرداد

در اواخر سال ۱۳۴۲ و درست بعد از نامه تاریخی آیت به بقائی «علائم کامل انقراض و انهدام قومیت و ملیت ایرانی» بیش از پیش مشهود انگاشته می شد. بقائی اینک بعد از گذشت ماهها از خونریزی نظامیان در صحن مسجد فیضیه یاد می کرد و از «تخطی دستگاه حکومت به حریم قدس دیانت» خبر می داد: «در این موقع که تمام مسلمین جهان ناظر بازداشت غیر قانونی مرجع تامه و رئیس عالیقدر عالم تشیع یعنی حضرت آیت الله خمینی و سایر آیات عظام و مراجع تقلید می باشند» در دوره ای که نفسها در سینه حبس شده، قلمها شکسته و خونها بر زمین جاری شده است و «آزادی بیان حتی از وعاظ محترم مذهبی سلب شده است و زندانها پر از زندانیانی است که برخلاف قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر گرفتار شکنجه های سبعانه دستگاه حاکمه می باشند» عید برای مردم معنائی ندارد.

وی اعلام کرد به دلیل حوادث واقعه از بر پا داشتن جشن های نوروز سال ۱۳۴۳ خوداری می کند «و به خاطر تجلیل و تکریم از طلاب شهید قم و بی گناهانیکه در حوادث پانزدهم خرداد [۱۳۴۲] و متعاقب آن به شهادت رسیده اند و برای احترام به مقام شامخ حضرت آیت الله خمینی که برخلاف تمام موازین قانونی در زندان هستند و به منظور اعتراض به اعمال ضد انسانی دستگاه حاکمه [یعنی دولت اسدالله علم]، کمیته مرکزی حزب زحمتکشسان ملت ایران در اجلاس فوق العاده سه شنبه ۲۳/۱۱/۱۳۴۲ تصویب نمود که تمام شئون و مراسم عید نوروز امسال را به افراد مبارز و با ایمان حزب تحریم نماید.» اعلام شد «این عمل تنها وسیله ای است که در شرایط فعلی برای اعتراض نسبت به اعمال شوم و ملعنت بار هیئت حاکمه در اختیار ما باقی

مانده است. ما به این وسیله صدای اعتراض خود را بلند می‌کنیم، ممکن است صدای خفیف و ناچیز ما در میان طنین دهل های پیروزی هیئت حاکمه خاموش شود، ولی ایمان داریم که همین صداهای ضعیف امروزی بنیان ظلم و فساد و وقاحت را منهدم خواهد کرد.» در ادامه آمده بود: «خدا با ما و با کسانی است که به تبعیت از پیشوای بزرگی چون حسین بن علی (ع) در مبارزه و پیکار دائم با ظلم و ستم و دیکتاتوری بوده و هرگز زیر بار ننگ و ظلم نمی‌روند. «و بالاخره این که» هموطن! برای شکستن بنای دیکتاتوری و ناکام ساختن هیئت حاکمه فاسد اراده خود را استوار ساز و با ما در این اعتراض قانونی همراه شو و یقین بدان که خداوند متعال سرکوبی ستمگران و حق‌شکنان را به کسانی که زیر بار ننگ و ظلم نمی‌روند وعده فرموده است».(۱)

این اعلامیه در چه شرایط تاریخی منتشر شد؟ باید یاد آور گردید این مطالب درست وقتی منتشر شد که اغلب گروه های سیاسی حاضر در صحنه سلبا و ایجابا در برابر نه تنها دولت اسدالله علم، بلکه دربار و شخص شاه موضع گیری کرده بودند و بالاتر این که بسیاری از نیروهای حزب زحمتکشان که مذهبی و جوان بودند، با نیروهایی در قم تماس می‌گرفتند و از رهبر حزب می‌خواستند در برابر این تحول عظیم یعنی جنبشی که حتی بعد از پانزده خرداد هم فروکش نکرده بود، واکنش مثبت نشان دهد. از سوی دیگر در این ایام معلوم شده بود اسدالله علم جای خود را به دولتی دیگر خواهد داد، این دولت از آن تشکیلاتی بود که اینک اکثریت پارلمانی را به خود اختصاص داده و در رأس آن حسنعلی منصور قرار داشت. بنا بر این بقائی بهتر از هر کس دیگری در حزب به این نکته واقف بود که علم رفتنی است و آن اعلامیه شداد و غلاظ علیه وی هم تأثیری در اوضاع نداشت. پس چه بهتر که علیه دولت علم ژست مبارزه جوئی گرفته می‌شد و این گونه القاء می‌گردید که حزب با تحولاتی که در دوره علم روی داده است کاملاً مخالف است. این اعلامیه شاید می‌توانست دل رمیده بسیاری از جوانان منتقد و عضو را نسبت به حزب تا حدی نرم نماید، اما واقعیت این است که این ظاهرسازیها دیگر نه نیروهای مذهبی را فریب می‌داد و نه کسانی دیگر را که به هر حال ماهیت حزب را در گذر زمان به درستی شناخته بودند. نکته مهم این بود

ص: ۴۳۲

که بقائی با آن اعلامیه های خود می خواست تحولات را به نفع خویش مصادره کند و به اصطلاح بر موج حوادث سوار شود. خواهیم دید که این سناریو را در دوره انقلاب اسلامی هم تکرار کرد، اما بدیهی است که از دهه چهل به بعد بقائی در تلاشهای خود موفقیت چندانی نداشت. نگاهی مجدد به مفاد بیانیه رهبر حزب زحمتکشان این موضوع یعنی تلاش وی برای موج سواری را به خوبی در معرض دید قرار می دهد.

با تمام این اوصاف همانطور که بالاتر گفتیم، در این دوره تعدادی از اطرافیان بقائی و یا برخی از اعضای جوان تر حزب در برخی تحولات این زمان فعال بودند، عده ای از این جوانان در قم با برخی از روحانیون دیدار می کردند. در این ملاقات ها بر استفاده از تضادهای سیاسی موجود برای تعدیل اوضاع تأکید می شد، همچنین تلاش می شد از افرادی موجه که در جهت رکود حرکت های سیاسی اوایل دهه چهل فعالیت می کردند بهره برداری به عمل آید و در این زمینه نسبت به خطرات فعالیت های جبهه ملی و نهضت آزادی تذکراتی داده می شد.^(۱) به عبارتی تلاش اعضای قدیمی حزب این بود که حرکات مردمی اوایل دهه چهل را به هر نحوی شده مهار نمایند، سازمان و تشکیلات رهبری حزب زحمتکشان به ادامه مبارزه نه تنها باوری نداشت، بلکه تلاش می کرد این حرکت را از درون خنثی نماید، اگر هم کاری صورت می گرفت یا ربطی به مواضع اصولی حزب نداشت و اعضای رده پائین که عمدتاً مذهبی بودند رأساً اقدام می کردند و یا این که این حرکات نیز برای انجام ژستی سیاسی علیه منتقدین حزبی و به منظور ساکت کردن آنها انجام می شد.

سیاست حقیقی بقائی در جای دیگر در حال اجرا شدن بود. درست در بحبوحه تحولات اوایل دهه چهل، منصور رفیع زاده در آمریکا سیاستی را پیش می برد که درواقع باید منطبق با اهداف و امیال واقعی بقایی تلقی شود. حدود یک ماه بعد از حوادث ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ کنسول ایران در آمریکا به رفیع زاده اطلاع داد که اشرف

ص: ۴۳۳

خواهر دوقلوی شاه در آمریکا به سر می برد. او اطلاع داد که شاه با اشرف مذاکره کرده و خواسته است از فعالیت های رفیع زاده و یارانش در آمریکا کسب اطلاع کند. شاه دستور داده بود که اشرف حتماً با رفیع زاده صحبت کند. کنسول تقاضا کرد رفیع زاده همراه او به نزد اشرف برود. همان روز عصر وی به محل اقامت اشرف در نیویورک رفت. در همانجا او با احمد شفیق، «جوان قدبلند و خوش قیافه» مصری که شوهر اشرف بود، آشنا شد. شفیق از فعالیت مخالفین شاه در آمریکا ابراز نارضایتی کرد. ماجرا از این قرار بود که در روز ورود اشرف تعدادی از دانشجویان به فرودگاه نیویورک رفته و علیه اشرف تظاهرات کرده بودند. همین عمل در مقابل محل اقامت اشرف تکرار شد. اشرف که سرگرم گفتگو با «چند تاجر گردن کلفت» بود، بعد از اتمام مذاکراتش به اتاقی که شوهرش و رفیع زاده در آن بودند رفت. در همین ملاقات اشرف به رفیع زاده گفت در نشریه شهاب بنویسد که باعث و بانی حرکت روحانیت عرب ها هستند. پیش از این رفیع زاده در نشریه اش این تحولات را ناشی از تحرکات قشقایی ها اعلام کرده بود. جریان گفتگو به این شرح است:

اول خنده و شوخی بود. به من گفتند قیافه ام مثل [مهدی] مشایخی تهران است، مشایخی شهردار عیناً مثل من است موی مشکلی و فرفری دارد و از این حرفها. بعد حرف شروع شد. از دست آنها [روحانیون] دل خونی داشت. می گفت عربها پول می دهند، سالی ۲۰۰ میلیون لیره خرج تبلیغات خارجی می کنند. به ما گفت [ناصر و خسرو] قشقایی به نان شب احتیاج دارند، آنها [پول] ندارند، این حرف ها را ننویسید، بنویسد ناصر [جمال عبدالناصر] می دهد.

رفیع زاده این جلسه را برای بقایی بطور مشروح توصیف کرده است. شفیق از او دعوت کرد که در تهران به منزلش برود. بعد از این ملاقات اشرف به واشنگتن رفت. او قول داد سه روز دیگر به نیویورک بازخواهد گشت و با او گفتگو را ادامه خواهد داد. در همین جلسه، ملاقاتی با هرمنز قریب، سفیر ایران در سوئیس، انجام گرفت. او از رفیع زاده خواست در برابر تشکیلات جبهه ملی در آمریکا یک تشکل دیگر به وجود آورد. رفیع زاده این امر را بی فایده دید. (۱) در همین زمان او عکس های تظاهرات دانشجویان ایرانی مقیم نیویورک علیه اشرف را در قطع بسیار بزرگ برای بقایی ارسال کرد. در پشت هر عکس نام شرکت کنندگان در تظاهرات ذکر شده است.

همان روز در اتاق تجارت نیویورک به افتخار سفیر و کنسول ایران میهمانی برگزار

ص: ۴۳۴

گردید. رفیع زاده نیز دعوت شد. در این جلسه تعریف و تمجید زیادی از رفیع زاده صورت گرفت. بقول خودش «بقدری آن شب مرا بالا بردند که حد نداشت. از خجالت سرخ شده بودم. لب هایم تکان می خورد.» سفیر ایران او را «تنها جوان مبارز و فهمیده» معرفی کرد. در این جلسه حاضرین به دکتر بقایی ابراز ارادت کردند و «سفیر مجبور شد شرحی بدهد که جناب آقای دکتر بقایی مرد بسیار وطن پرست و مبارزی هستند.» مهندس لقمان نفیسی، همشهری رفیع زاده، گفت که «ما شیخی هستیم ولی ارادت به این فامیل داشته ایم.» مضمون گفتگوها این بود که بقایی نخست وزیر خواهد شد. شاپوریان گفت «شانس او از همه بیشتر است. از ما راجع به او زیاد سؤال کرده اند. حرف ما در محافل بالا-همیشه» اوست. (۱) روی همین اصل بود که حاضرین در اعلام ارادت خود به بقایی از یکدیگر سبقت می گرفتند و می خواستند مراتب ارادت آنها به بقایی ابلاغ شود. البته اینها همه سخنان رفیع زاده است و صحت و سقم آن معلوم نیست.

همان روز مهندس نفیسی به رفیع زاده، که در نشریه اش نهضت ۱۵ خرداد را کار قشقایی ها اعلام کرده بود، گفت: «آقا جان قشقایی ها پول ندارند، شما جوان هستید بروید مطالعه کنید. آیا امکان ندارد عربها پول به اینها بدهند؟ روی این موضوع بروید مطالعه کنید و دیگر مسئله قشقایی ها را ننویسید.» ادامه نامه جالب توجه است:

یک تبلیغات برای دولت [ایران] درست کردند که حد و حساب نداشت. جداً مردم آمریکا را متأثر کردند برای دلسوزی دولت. یک ذره تأثیری برای کشته شدگان [۱۵ خرداد ۱۳۴۲] نیست. دنیا محکوم کرده است قضیه آخوند و ملا را. تصور نمی شد کرد اینگونه تبلیغات به نفع دولت بشود. قضیه زنها، قضیه اصلاحات اراضی را علم کرده اند... این مسئله گوش و بینی بریدن و بهشت رفتن مثل بمب صدا کرده است. حتی جراید عکس از دیوارهای قم گرفته بودند که به فارسی نوشته بود گوش و دماغ پاسبان را ببرید. می دانید دنیا این حرف ها را نمی پسندد. دنیا نمی پسندد زن این طور باشد، دهقان آنطور. خلاصه مطلب این است، جداً مخالفین دولت را در خارج این اخبار و این تبلیغات دق مرگ کرده است. قضیه بر ما هم

ص: ۴۳۵

لازم به یادآوری است دولتی که رفیع زاده از آن نام می برد، همان دولت اسدالله علم است که بقائی در ایران مدعی مخالفت با آن بود. پر واضح است اگر هم مخالفتی صوری شکل گرفته باشد، همانطور که خود بقائی در کنگره حزب زحمتکشان در اصفهان گفته بود؛ آن مخالفت صرفاً برای متوجه ساختن نوک تیز حملات علیه نخست وزیر بود و نه شاه، کاری که بقائی پیش از آن هم در مقابل امثال قوام و اقبال انجام داده بود.

در همین ایام روابط ایران با روسیه حسنه شد. نظر به اینکه «ایجاد هرگونه رابطه خوب اول با توافق آمریکا می بایست صورت بگیرد»، موافقت آمریکایی ها جلب شد و دولتین ایران و شوروی با یکدیگر مذاکره کردند. روس ها «دستور دادند حزب توده ساکت بشود». آمریکایی ها «موافقت کردند سر و صدا بخوابد [تا] کاری برای مملکت صورت بگیرد». آمریکایی ها در «جای دیگر» به روسها «آوانس» دادند. این سخنان از زبان یکی از تحلیل گران مسایل ایران، که رفیع زاده نام او را «فروغ» ذکر کرده است، بیان می شد. تحلیل گر مزبور گفته بود چون اساس رژیم در معرض انهدام است، حزب توده سکوت کرده است. رفیع زاده که در نامه بیست روز قبل خود سیاست های دولت علم را مورد تأیید قرار داده بود، این بار مدعی شد که «پایگاه رژیم روحانیون و ملا-کین اند. چون با دفع آنها بنیاد رژیم خود به خود سست می شود و این به نفع توده ای هاست، آنها عالمانه سکوت کرده اند.»^(۲) این استدلال البته تازگی نداشت، رفیع زاده و امثال او در مکتب بقائی سیاست آموخته بودند. به آنان گفته شده بود اگر توده ایها به چیزی حمله کردند باید از آن موضوع دفاع کرد، اگر از چیزی دفاع کردند باید به آن حمله برد، اگر سکوت کردند باید شک نمود. به دید بقائی مسئله اصلی کشور توده ایها بودند، در تحلیل نهائی هر امری را باید با مواضع و موازین آنها سنجید.

بقائی، که به قول محمد نخبش توسط آمریکایی ها به زندان برده شده بود تا «مطهر بشود»، در حقیقت برای کسب اعتبار در میان مردم با برخی اعمال دولت مخالفت می کرد. مأمور ساواک گزارش می دهد:

«دکتر بقائی اعتقاد سختی نسبت به

ص: ۴۳۶

-
- ۱-۲. رفیع زاده به بقائی، مورخه ۲۵ ژوئن ۱۹۶۳، اسناد رفیع زاده، ش: ۱۱۷ _ ۱۱۳.
 - ۲-۱. رفیع زاده به بقائی، مورخه ۱۵ جولای ۱۹۶۳، اسناد رفیع زاده، ش: ۱۱۷ _ ۱۱۳.

قانون اساسی و احترام بیش از اندازه نسبت به مقام شامخ سلطنت دارد و بارها ضمن صحبت اظهار نموده که من تا امروز سه بار قسم یاد کرده ام که نسبت به قانون اساسی و مفاد آن وفادار و حامی باشم. (۱) به اضافه نامبرده با یک حالت احترام شاید توأم با رفاقت و محبت نام اعلیحضرت همایونی را یاد می کنند و غیرممکن است که یک فرد حزبی در حضور نامبرده جرئت توهین به مقام سلطنت را داشته باشد زیرا در صورت ارتکاب این عمل روگرداندن دکتر بقایی از نامبرده و اخراج از حزب کمترین مجازات او است. بارها نیز افراد حزب زحمتکشان مطالبی در مورد انقلاب و اقدامات حاد نموده اند، لیکن دکتر بقایی اظهار داشته که این نوع اعمال به صلاح مملکت نیست و باید از طریق دیگری راه سعادت مملکت را پیدا کرد. (۲)

پیش از این، بعد از ماجرای حمله کماندوها در فروردین ماه ۱۳۴۲ به فیضیه، سیدجلال حسینی، یکی از اعضای حزب زحمتکشان، نظر امام را در مورد بقایی جویا شده بود. به گزارش ساواک، امام پاسخ داده بودند: «خود دکتر بقایی سازمان امنیتی است و گر نه چرا تلاش نمی کند و با ما همگامی ندارد.» (۳)

با آغاز نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی، تعدادی از اعضای رده پائین حزب زحمتکشان بر این اعتقاد بودند که باید در کنار سایر مردم در تظاهرات خیابانی شرکت کرد. اینک دو طیف کاملاً آشکار در حزب به چشم می خورد، عده ای که هم چنان در چارچوب فعالیت قانونی به منظور انتقاد از دولت های وقت می اندیشیدند و عده ای دیگر که بر این باور بودند باید به صفوف نهضت پیوست. سیدجواد طباطبایی، محمدتقی علویان قوانینی، علی فتوگرافی، غضنفر یمنی شریف، سیدجلال الدین حسینی، سیدحسن آیت و محمد دلیلی دیدار در زمره افراد دسته دوم بودند. برخی از این افراد در تظاهرات خیابانی هم شرکت می کرد. لیکن شخص بقایی از این فعالیت ها

ص: ۴۳۷

۱-۱. زمانی که بقائی در دوره شریف امامی بازداشت شد، در دفاعیات خود گفت سه بار تاج و تخت را نجات داده است: روز سی ام تیر ۱۳۳۱ که نوک تیز حملات متوجه شاه بود و او این حملات را به قوام برگرداند؛ روز نهم اسفند ۱۳۳۱ که او باش را مقابل کاخ مرمر کشانید تا مانع سفر او شوند و مصدق را به قتل رسانند؛ و روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. این اظهارات در نشریات همان زمان درج گردید، اما این مطالب در کتاب شناخت حقیقت که بعد از انقلاب منتشر شد و لازم بود از بقائی چهره ای انقلابی ترسیم شود، حذف گردیده اند.

۲-۲. گزارش ساواک، مورخه آبان ۱۳۴۲، پرونده بقایی.

۳-۳. گزارش ساواک، مورخه آبان ۱۳۴۲، پرونده بقایی، تأکید از ماست.

ابراز نگرانی می کرد. سلطان محمد فریدونی نارضایتی بقایی را از شرکت اعضای حزب در تظاهرات شهرهای قم و تهران اعلام کرد و هشدار داد هر کس می خواهد فعالیت سیاسی کند باید ابتدا به مقامات حزبی اطلاع دهد. او گفت حزب علاوه بر مرامنامه، باید به قانون اساسی مملکت هم وفادار باشد. بقایی به سلطنت شاه وفادار بود و نظر به اینکه از دید او در ایران فردی «دلسوز و وطن پرست» یعنی شاه «حکومت می کند»، نوک تیز حملات باید علیه دولت ها باشد نه علیه شخص شاه.^(۱)

در حالیکه در ایران شعله های نهضت زبانه می کشید و علاقه برخی از اعضای جوان حزب را به خود جلب می کرد، منصور رفیع زاده از آمریکا گزارش داد رابطه اش با «حسن خان» [پاکروان] بسیار خوب است و با او مکاتبه دارد. او اطلاع داد رئیس ساواک، پاکروان، امری به او رجوع کرده بود که «فوری» انجام داده است. پاکروان از او خواسته بود «بهتر از گذشته» عمل نماید:

«خلاصه رابطه با او بسیار خوب است تا حال حاضر خوب بوده است. ولی این تصور و احساس را دارم که نظر ایشان این است قدری با نظر آنها کار بشود و رویه تغییر کند. رویهمرفته تا حالا روابط ما و آنها خوب بوده است. پرده پاره نشده است، ولی توقعات زیاد است، آنهام توقعاتی که لطمه به همه چیز می زند و جداً به ضرر همه چیز است.»^(۲) شاهدهی در دست نیست که نشان دهد بقایی، رفیع زاده را از این تماسهایی که به قول او لطمه به همه چیز می زند، برحذر کرده باشد.

در آستانه سفر شاه به آمریکا رفیع زاده اطلاع داد روابط با دکتر علی شایگان به شدت تیره شده است و البته شایگان کاری جز نفرین کردن نمی تواند انجام دهد. او سپس «در مورد تشریف فرمایی اعلیحضرت همایونی» سخن گفت و اینکه طرفداران شایگان علیه شاه «برنامه دارند که به قول خودشان رسوا کنند. حتی من از چند نفر شنیدم که اگر دستشان برسد قصد خلاص کردن [شاه را] دارند.» او گزارش داد دانشجویان این مرتبه قصد دارند «آبروریزی حسابی بکنند.» رفیع زاده از بقایی خواست تا به او رهنمود بدهد در برابر سفر شاه چه عکس العملی از خود نشان دهد.^(۳)

ص: ۴۳۸

۱-۱. اسناد ساواک، مورخه ۱۴/۲/۱۳۴۳، پرونده حزب زحمتکشان.

۲-۲. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۳۰ مه ۱۹۶۴، اسناد رفیع زاده، ش: ۱۱۸ _ ۱۱۳.

۳-۳. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۳۰ می ۱۹۶۴، اسناد رفیع زاده، ش: ۱۱۹ _ ۱۱۳.

مسافرت شاه به آمریکا در اواسط تیر ۱۳۴۳/ اوایل ژوئیه ۱۹۶۴ انجام گرفت. در فرودگاه های نیویورک و واشنگتن تظاهراتی توسط دانشجویان علیه او انجام گرفت. دانشجویان برای اینکه شناسایی نشوند پلاکاردها را در برابر صورت خود گرفته بودند، لیکن رفیع زاده موفق شد از آنها عکسبرداری کند. تعدادی از این دانشجویان توسط خود او شناسایی شدند. عکس ها برای بقایی فرستاده شد. به نوشته رفیع زاده در یکی از دانشگاههای نیویورک شعار داده می شد: «جلاد ننگ بر تو، ضحاک (۱) مرگ بر تو.» شاه در برابر آنها خندید. اسدالله علم سلام نظامی داد و این در حالی بود که بین تظاهرکنندگان و آنها فقط بین یک متر تا یک متر و نیم فاصله بود. در فرودگاه واشنگتن، تظاهرکنندگان با حمله پلیس مواجه شدند. در آنجا نیز دانشجویان شدیداً به شاه حمله کردند.

در همان سفر، سرهنگ ناصر مقدم، مدیر کل اداره سوم ساواک، با رفیع زاده دیدار کرد. مقدم مراتب «ارادت» خود را به بقایی ابلاغ نمود. در حضور سدهی و رفیع زاده تعریف و تمجید زیادی از بقایی شد. مقدم گفت که «فریدونی ما» عاشق بقایی است و حتی مدعی است که طرز فکر او و بقایی یکی است، یعنی اینکه هر دو «سربازی» فکر می کنند و البته مراد از تفکر سربازی اطاعت از اوامر مافوق است: «در مورد خمینی و اعلامیه های حزب گفت عمل آقای دکتر به نفع ما شد، زیرا موقعی حزب از خمینی طرفداری کرد طرفداران خمینی کم خواهند شد. این قدر حزب را بد می دانست که طرفداری حزب از خمینی را به نفع دولت می دانست.» تماس مقدم با رفیع زاده به دستور پاکروان انجام گرفته بود. برای اینکه رفیع زاده در آمریکا لو نرود و عضویت او در ساواک محرز نشود و حتی سفیر از قضیه بویی نبرد، موافقت شد که فعالیت او علنی نباشد. تأکید بر این بود که حتی سفیر از قضیه بی اطلاع بماند.

رفیع زاده از قطع کمک ساواک به منظور انتشار نشریه شهاب گله کرد. جواب شنید «دستور تلگرافی رئیس است بدهند. حالا چرا نمی دهند خدا می داند. می گفت خلاصه رئیس با شما دوست است. با دکتر در باطن دوست است.» مقدم گفت از کلیه کارهای رفیع زاده اطلاع دارد و به او تذکر داد که احتیاط کند و فکر نکند که «حسن [پاکروان]

ص: ۴۳۹

۱-۱. در اصل نامه رفیع زاده ضحاک را زهاک نوشته است.

تا روز قیامت خواهد بود.» مقدم برای جلوگیری از لو رفتن رفیع زاده، پنج نفر از دانشجویان را از کالیفرنیا برای انجام تظاهرات به نیویورک آورده بود. زیرا از نظر او مأمورین دو دسته بودند: یکدسته کارمند دائمی و یکدسته مأمور ویژه که برای کار معینی پول می گیرند. پس برای جلوگیری از لو رفتن مأمورین دائم، مأمورین موقت را آفتابی کردند تا همه، آنها را به نام مأمور ساواک بشناسند: «مقدم می گفت طرز کار ما بسیار خوب و مخفی است و شما را احدی نخواهد شناخت.» مقدم از رفیع زاده خواست کنسولگری و سفارت را کنترل کند و به او خبر دهد که آیا «مصدقی ها با اینها همکاری دارند یا نه؟» او دستور داشت همه چیز را زیر نظر داشته باشد «حالا چه سفیر باشد چه کنسول، چه دانشجو.» نامه توسط جوانی که به دستور شاه به ایران فرستاده شده بود، برای بقایی ارسال گردید. (۱)

پیش از اینها در اواخر سال ۱۳۴۲ رفیع زاده توانسته بود پس از اختلاف افکنی میان شایگان و فاطمی، روابط فاطمی و نخشب را نیز بر هم زند. بقول خودش «در روزنامه پدر هر دو را در آوردم.» (۲) سیاست ظاهراً بیطرفی رفیع زاده و سدهی در برابر سفر شاه و انجام فعالیت «مخفی» برای کاستن هر چه بیشتر صفوف تظاهرات دانشجویان مخالف، طبق رهنمودی بود که بقایی از تهران ارسال کرد. برای انجام مراسم استقبال بین مهندس نفیسی، رئیس اداره سرپرستی دانشجویان در آمریکا، و اردشیر زاهدی، سفیر، اختلاف بروز کرد. اداره سرپرستی با تهدید عده ای از دانشجویان آنها را برای مراسم استقبال از شاه آماده کرد. از سوی دیگر، سفیر به شخصی به نام افشار که باید همان دکتر احمد افشار دوست رفیع زاده باشد و کارمند یک شرکت بیمه بود، مأموریت داد با عده ای از دانشجویان آمریکایی به استقبال شاه بروند. ابتدا گروه افشار موفق شدند در واشنگتن با شاه دیدار کنند و گروه نفیسی آخرین دسته بودند. همینکه شاه قصد ترک اتاق ملاقات را داشت، خانم مهندس شیخ، معاون نفیسی، خطاب به شاه گفت که با وجود اینکه افشار و گروه او محصل نیستند چرا زودتر به نزد شاه رفته و محصلین ایرانی «آخر همه شرفیاب» شده اند؟ شاه مبهوت ماند. معلوم شد سیاست بقایی مبنی بر اتخاذ روش بیطرفی و عدم اجرای مراسم استقبال برای حفظ جهات

ص: ۴۴۰

۱- ۱. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۷ جولای ۱۹۶۴، اسناد رفیع زاده، ش: ۱۲۰ _ ۱۱۳.

۲- ۲. رفیع زاده به بقایی، مورخه ۱۵ فوریه ۱۹۶۴، اسناد رفیع زاده، ش: ۱۲۱ _ ۱۱۳.

ظاهری به نفع همه بوده است. پیش از این سده‌ی استدلال کرده بود فعالیت آنها در شرایط حاضر برای رژیم سودی ندارد و از طرف دیگر فعالیت دستگاه برای جمع آوری عده‌ای دانشجویی برای شرفیابی به ضرر آنها تمام خواهد شد. سده‌ی رفیع زاده حتی توانسته بودند نتایج جلسه‌ای را که به کمک اداره سرپرستی در منزل هروی، کنسول ایران در آمریکا، و از دانشجویان تازه وارد تشکیل شده بود، خنثی نمایند. آنها ضمن فعالیت «پشت پرده» به اداره سرپرستی گوشزد کردند انجام مراسم استقبال جز زیان چیز دیگری نخواهد داشت. سده‌ی حتی به کالیفرنیا سفر کرده و در آنجا، که مقامات از دانشجویانش «خیلی وحشت داشتند»، ماموریت خود را به خوبی انجام داد. (۱)

در همین اوضاع و احوال، ساواک از سیدحسن آیت تعهد گرفت دیگر به محل سازمان نگهبانان آزادی مراجعه نکند و نامبرده حق هیچگونه فعالیت حزبی و سیاسی ندارد. از آن به بعد آیت شبها در منزل سلطان محمد فریدونی به سر می برد و روزها هم در بیمارستان چشم فارابی نزد دکتر سیدنصرالله موسوی زادگان کار می کرد. (۲) در این زمان سید جلال الدین حسینی، غضنفر یمنی شریف، محمود دلیلی دیدار و علی فتوگرافی در بازداشت به سر می بردند. یکی از جرائم آنها نگهداری نوار سخنرانی امام خمینی و توزیع اعلامیه‌های ایشان بود.

در تیرماه سال ۱۳۴۳ ساواک گزارش داد بقایای قصد دارد در پوشش حزب زحمتکشان سازمانی مخفی تشکیل دهد. برای تهیه طرح این سازمان بقایای با یکی از مأمورین ساواک تماس گرفت. او اعلام کرد در شرایط فعلی باید «عاقلانه کار کرد» و انضباط (۳) حزبی را رعایت نمود. سرهنگ مولوی، رئیس ساواک تهران، اطلاع داد برای طرح مورد نظر بقایای آموزش‌های لازم به مأمور ساواک داده شده و طرحی که تهیه شده توسط رابط برای بقایای ارسال گردیده است. (۴) در جلسه‌ای دیگر بقایای اطلاع داد اعضای هیئت مؤسس سازمان مزبور عبارتند از خود او، غلامحسین رحیمیان و مأمور مزبور. مأمور ساواک امیدوار بود که تشکیلات جدید اشتباهات گذشته حزب را مرتکب نشود. (۵)

ص: ۴۴۱

۱- ۱. سده‌ی به بقایای، ۷ جولای ۱۹۶۴، اسناد رفیع زاده، ش: ۱۲۲ - ۱۱۳.

۲- ۲. گزارش ساواک، مورخه ۳۱/۶/۱۳۴۲، اسناد حزب زحمتکشان.

۳- ۳. کذا: انضباط.

۴- ۴. گزارش ساواک، مورخه ۹/۴/۱۳۴۳ اسناد حزب زحمتکشان

۵- ۱. گزارش ساواک، مورخه، ۹/۴/۱۳۴۳، اسناد حزب زحمتکشان

این اقدام در زمانی است که فعالیت علنی حزب زحمتکشان به دستور سرلشکر پاکروان رئیس ساواک ممنوع شده بود. این تصمیم در پی ملاقات بقایی با پاکروان ابلاغ شد. شاه دستور داده بود با شخص بقایی کاری نداشته باشند، اما «حزب را بکوبند.» پیش از این بقایی با سرهنگ مولوی، رئیس ساواک تهران، هم ملاقات کرده بود. او نیز همین مضامین را به بقایی خاطر نشان نمود. بقایی در جلسه ای دیگر خطاب به مأمور نفوذی ساواک اطلاع داد که سعید پارسی و مهندس نورائی را برای کمیته مرکزی تشکیلات مخفی برگزیده است، که با او و مأمور ساواک و رحیمیان جمعاً پنج نفر می شدند. (۱) چرا باید شاه دستور داده باشد فعالیت حزب زحمتکشان تعطیل شود و چرا باید دوست بقائی سرلشکر پاکروان هم آن را عملی نمود؟ در ملاقاتهای بقائی با پاکروان و مولوی چه گذشت و چه سخنانی رد و بدل گردید؟ آیا نمی توان تصور کرد که به دلیل فعالیت عده ای از نیروهای مذهبی حزب در جریان حوادث پانزده خرداد و دستگیری آنان، حتی شخص بقائی از تعطیل موقت فعالیتهای حزب حمایت می کرد؟ یا به عکس آیا هدف این نبود که حزب زحمتکشان را با تعطیل صوری فعالیت آن، حزبی انقلابی بنمایانند تا توجه افکار عمومی از مسیر کلی حوادث و جنبشی که در حال وقوع بود، به جایی معطوف شود که در تحلیل نهائی به نفع شاه و تداوم سلطنت او منجر می گردید؟

به هر حال از مقطع پانزده خرداد که مقارن بود با نخست وزیری اسدالله علم تا وقتی منصور به قتل رسید، روند تحولات به صورتی شتابناک و البته به شکلی دیگر استمرار یافت. در تمامی این دوره، اعضای خوش خیال حزب زحمتکشان هنوز تصور می کردند که بقایی به قدرت خواهد رسید. دکتر ارسطو ایرانی، ضمن بحث درباره اوضاع وخیم ایران به دنبال ترور منصور مدعی شد «فقط کسی که می تواند این کشتی شکسته را به ساحل برساند شخص آقای دکتر بقایی است و شنیده ام در چند روز گذشته در جلسات دولتی ها خیلی بحث ها در روی آقای دکتر بقایی بوده و باید منتظر بود تا چه پیش آید.» دکتر سیدنصرالله موسوی زادگان می گفت شاه باید ابتدا مجلسین را منحل کند و بعداً دکتر بقایی را روی کار آورد؛ «دکتر ارسطو ایرانی اظهار داشت اینها فعلاً تمام خیالات است که ما می کنیم. باید منتظر حوادث آینده بود که تا چه پیش آید...» (۲)

ص: ۴۴۲

۱-۲. گزارش ساواک، مورخه ۳۱/۵/۱۳۴۳، اسناد حزب زحمتکشان.

۲-۱. گزارش ساواک، مورخه ۳/۱۱/۱۳۴۳، اسناد حزب زحمتکشان.

در ۲۱ فروردین ۱۳۴۴، شاه در برابر کاخ مرمر آماج گلوله های یک سرباز وظیفه به نام رضا شمس آبادی قرار گرفت. همان زمان بقائی نامه ای به شاه نوشت و به نحوی ضمن محکوم کردن این عمل، آن را طبق معمول به دستهای خارجی نسبت داد. بعدها بقائی بر آن شد نامه ای هشدار دهنده به محمدرضا پهلوی بنویسد و طی آن بار دیگر نظریات خویش را در باب آسیب های محتمل رژیم او برشمارد و نحوه رفع آسیب ها را هم بنمایاند. متن نامه عیناً خواهد آمد. نکته ای که باید مورد تأمل قرار گیرد این است که با وجود آنکه بقائی ظاهراً معتقد به سلطنت مشروطه و تفکیک قوا بود، لیکن در عمل محور نظم موجود را نه قانون اساسی بلکه شخص شاه می دانست. او معتقد بود لطمه به «شاهنشاه آریامهر» باعث ریشه کن شدن اساس موجودیت ایران است به این دلیل که «ما دولت قوی نداریم که در حوادث بتواند مقاومت کند و قدرت حفظ نظم و امنیت را داشته باشند»^(۱) او معتقد بود شخصیتی نظیر شاه ایران در تمام دنیا دیده نشده است؛ رهبری چنان جسور که به هنگام خطر خود را اینگونه نجات دهد. او به حادثه ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ استناد می کند که گویا شاه در برابر رگبار مسلسل تاکتیک نظامی به کار برد و از زمان خشابگذاری مجدد شمس آبادی استفاده کرد و «برای فرار و تازه در اطاق هم که به او شلیک کردند مانند یک سرباز در سنگر مقاومت کردند»^(۲) به زعم بقائی، دایرمدار استقلال ایران حفظ جان شخص شاه است، بنابراین باید برای حفظ و دوام رژیم اقدامات جدید انجام گیرد. نامه در شرایطی نوشته می شد که به دنبال ترور حسنعلی منصور، شاه سرلشکر پاکروان را از ریاست ساواک عزل کرده و به جای او فردی خشن و سفاک چون نعمت الله نصیری را گمارده بود. از آن زمان به بعد فضای رعب و وحشت بر سراسر ایران گسترده شد و بالهای سیاه دیکتاتوری حتی کوچکترین

ص: ۴۴۳

۱-۲. گزارش ساواک، مورخه ۲۹/۱۲/۱۳۴۴، اسناد حزب زحمتکشان.

۲-۳. گزارش ساواک، بی تا، اسناد حزب زحمتکشان.

فعالیت سیاسی را در چنبره نفوذ خود گرفت. از طرف دیگر به دنبال ترور نافرجام شاه، ماده ای در قانون اساسی گنج‌نیده شد که اگر ولیعهد به سن قانونی نرسیده باشد و شاه از دنیا برود، همسر او تا رسیدن ولیعهد به سن قانونی نیابت سلطنت را عهده دار خواهد بود. بر طبق دیدگاه بقایی برای بقای نظام سلطنت، راهی جز خلع ید از سیاستمداران کهنه و سپردن امور به دست جناح تازه وجود نداشت. او تلویحاً هشدار داد در غیر این صورت رژیم در معرض انهدام قرار خواهد گرفت:

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی

اعلیحضرتا

آخرین باری که عریضه ای تقدیم نمودم نیمه شهریور ۱۳۴۲ بود. در این مدت ضرورتی به تصدیع خاطر همایونی ندیده ام و امروز و «در این لحظات بسیار حساس و بحرانی که مملکت در لبه پرتگاه مخوفی قرار گرفته است وظیفه خود می دانم بار دیگر (که امید است آخرین بار نباشد) به اعلیحضرت همایونی روی آورده و حقایقی را بی پرده و صریح به عرض برسانم». این چند جمله اخیر و جملاتی که حسب مورد بعداً به جای خود دوباره به عرض خواهد رسید به نقل از همان عریضه [شهریور ۱۳۴۲] است.

در این فاصله زمانی که از لحاظ عمر ملت ایران، عمر مملکت و عمر پادشاه مدت زیاد و لکن از لحاظ تاریخ لحظاتی بیش نیست، حوادث زیادی در دنیا و کشورداری و تغییرات عمده ای در مملکت به وقوع پیوسته است ولی آنچه که فقط و منحصرأ مایه خوشوقتی است این است که همانطور که در آن نامه آرزو کرده بودم عریضه یاد شده آخرین عریضه نشد و اکنون برایم این سعادت نصیب شده که بار دیگر و حسب وظیفه خاطر همایونی را مصدع گردم.

نمی دانم برای اعلیحضرت موجبی پیش آمده که حوادث و اتفاقاتی را که در خارج از کشور تحت عنوان کنفدراسیون دانشجویان ایرانی (۱) و یا فعالیت های مخرب و خطرناک تحت حمایت حکومت عراق (۲) به وجود آمده غیر از زوایای دیدی که تا به حال بررسی شده، و از این دید که اگر تمام عوامل به وجود آورنده این حوادث

ص: ۴۴۴

۱-۱. اخبار فعالیت‌های کنفدراسیون از طریق رفیع زاده به بقائی می رسید.

۲-۲. حکومت عراق در این زمان هنوز در دست عبدالکریم قاسم بود که تمایلاتی به نفع شوروی داشت.

ناشی از اقدامات و عملیات اشتباه آمیز اکثراً خائنانه دولتها به اعلیحضرت و ملت ایران نبوده لاقلاً سهم عمده ای را در ایجاد وضع حاضر بازی کرده است.

در شهریورماه ۱۳۲۰ همانطور که گفته شد کشور ما به عنوان پل موردنظر بود و در اکثر حوادث بعدی دولتهای امپریالیستی از هر قطب که تصور شود هدفشان تاراج و به یغما بردن ثروتهای ملی ما بوده و هست و یا منظورهای استراتژیکی داشته اند. ولی وضعی که مخصوصاً دولتهای از سال ۴۲ به بعد به وجود آورده اند، ما را در موقعیتی قرار داده است که علاوه بر ثروتهای ملی مملکت، اعلیحضرت و سلطنت ایران مورد هدف آنها است.

«یقین دارم قلب شاه گواهی می دهد که هنوز هم مثل همیشه نسبت به قانون اساسی و رژیم سلطنت وفادار هستم و معتقدم که وجود پادشاه ضامن تمامیت مملکت است و آرزو دارم که پایه های تخت سلطنت استوار و علاقه مردم به پادشاه روزبروز بیشتر باشد.»^(۱)

می خواهم از تکرار این چند جمله که از همان عریضه پیشین استخراج کرده ام این نتیجه را بگیرم که اعتقاد ما، چه خودم و چه هم مسلکان و دوستانم که در حزب زحمتکشسان ملت ایران متمرکزند و یا در سازمانهای مختلف سیاسی و اجتماعی همکاری داشته و یا دارند، این است که در شرایط امروز دنیایی و حداقل تا حدود نیم قرن آینده حفظ تمامیت ارضی مملکت، استقلال حدود جغرافیائی ایران بدون وجود پادشاه به صورتی غیر از سلطنت مقدور نیست. دولتهای خائن به اعلیحضرت، رهبران کردها را در آن سوی مرزهای ایران تقویت کردند که کردها به اخذ امتیازاتی از دولت عراق نائل آیند، و نتیجه این شده که همین سازمان چریکی کرد در داخل خاک عراق یک خطر جدی برای کردستان ایران باشد که برای پیشگیری آن دولتها ناچار از قتل عام مردم کردستان هستند و در هر حال آنچه که نگهداری و باقی ماندن کردستان ایران [را] در زیر پرچم شاهنشاهی ایران ممکن ساخته است وجود مقام سلطنت است و این امر با وجود رژیمی از نوع

ص: ۴۴۵

۱- ۱. کلیه جملاتی که در گیومه گذاشته شده اند، مضمون نامه شهریور ۱۳۴۲ شاه به بقائی است که توسط خود او در گیومه آمده اند. این درست در زمانی است که اعضای مذهبی حزب می خواستند بقائی نقشی فعال در مسیر نهضت عهده دار شود.

جمهوری ممکن نبود. به هر گوشه و کناری از مملکت نگاه کنیم همین طور است. آذربایجان، گرگان، بلوچستان و کرمان، خوزستان و...

پس اگر از شروع زندگی سیاسی ام از این نظریه و تز دفاع کرده ام، استیضاح دولت ساعد و مبارزه با رزم آراء، غروب روز سی ام تیرماه ۳۱ در بدترین شرایط در حالیکه هیچ کس جرئت دهان باز کردن نداشت، در نهم اسفندماه ۳۱ و جریانات نیمه اول سال ۳۲(۱) و هر وقت دیگری حفظ قانون اساسی تماماً هرگز فراموش نشده است و اگر در طول مبارزات و فعالیتهای سیاسی هم اقداماتی کرده ام که مورد نارضایتی اعلیحضرت هم بوده است ناشی از این حس است که لازمه حفظ استقلال و تمامیت ارضی وجود و بقاء مقام سلطنت و لازمه وجود و بقاء مقام سلطنت حفظ قانون اساسی است و این سه مسئله و موضوع قابل تفکیک از هم نیست.

حفظ سرحدات مملکت و استقلال آن، نگهداری نظم موجود مادام که اعلیحضرت در قید حیانتند شاید با تدابیری که فعلاً به کار می رود مقدور باشد که این خود مسئله قابل بحثی است. ولی همان حادثه دردناک ۲۱ فروردین [۱۳۴۴] را مجسم سازیم که اگر خدای ناکرده توطئه چی ها، که مسلماً ریشه خارجی داشتند، در اقدام خود موفق شده بودند، تکلیف سلطنت و مملکت و مردم چه بود؟ آیا نخست وزیر جرئت داشت که خود را به رادیو برساند و درخواستی از مردم بکند و این درخواست پیشیزی ارزش داشت؟ یا کدام مقام انتظامی بود که جرئت حضور در اداره محل خدمت خود را داشته باشد؟ و آیا این مسایل با نیت اعلیحضرت در باقی ماندن سلطنت و رسیدن آن به ولیعهد اساساً مطابقتی دارد؟

خداوند انشاءالله عمر طولانی به اعلیحضرت عطا فرماید، ولی اگر هر موضوعی قابل محاسبه صددرصد باشد، تنها موضوعی که حتی یک در هزار نمی توان بر آن یقین داشت زنده ماندن انسان است. در جمهوری متحد عرب هر چیزی مورد انتظار می توانست باشد، الا مرگ جمال عبدالناصر و هر چیزی قابل پیشگیری بود

ص: ۴۴۶

۱- ۱. بقائی خود به نقش خویش در این بحرانا اشاره کرده است و به قول شاعر آفتاب آمد دلیل آفتاب.

که پیشگیری می شد الا مرگ او که پیش بینی پذیر نبود و نشد. (۱)

ملتفت این نکته هستم که اعلیحضرت خود توجه کافی به این مسئله دارند و شاید انگیزه اصلاح اخیر قوانین اساسی به همین منظور بوده است. ولی صرف وجود توجه بدون اینکه زیربنای اساسی مملکت بر این مقصود کار گذارده شود کافی به مقصد نخواهد بود.

سابقاً دو گروه مقتدر و متنفّذ در مملکت بودند که حامی سلطنت هم محسوب می شدند. وجود افکار اصلاح طلبانه در اعلیحضرت و اقتضاء زمان البته نمی توانست وجود گروه اولی را که به عنوان مالکین و فئودال ها نامیده می شدند تحمل نماید. این گروه از بین رفته بدون اینکه جانشین آن یعنی زحمتکشان رهانیده شده از دست مالک مورد حمایت دولت باشند. و بر اثر اشتباهات و بی نقشه گی [کذا] دولتها بعضاً همراهی آنها با نقشه های خیانت آمیز کشورهای خارجی و برخلاف گزارش های کاملاً دروغ مقامات مسئول مملکت امروز نه تنها از حامیان سلطنت نیستند، بلکه اگر بررسی دقیقی به عمل آید مسلم خواهد شد که در بین آنها افکار مخالفت آمیز با مقام سلطنت جوانه می زند.

گروه دوم مقامات مذهبی بودند. دولتهای وقت بعضی از آنها را در وضعی قرار دادند که راهی جز مبارزه با آنان نبود و بقیه را مقامات مختلف خریداری کردند. که قطعاً این نکته مورد عنایت اعلیحضرت هست که شخص و یا مقامی که عقیده و نظر و یا خود را می فروشد مطلقاً قابل اعتماد نیست، زیرا اگر خریدار مناسب تری پیدا شد او که فروشنده عقیده و رأی و شخصیت خود هست آن را به بهای گرانتر خواهد فروخت.

از این گروه خریداری شده که نه موقعیتی بین مردم دارند و نه کسی حرف آنها را گوش می دهد، هرگز خدمتی در حفظ مقام سلطنت بر نمی آید. گروه مخالف هم که از ابتدا حسابش روشن است. گروه روشنفکر رضایت قلبی با جریانات مملکتی ندارد. دهقانان و کارگران که سماور، الاغ و اسب آنها برای پرداخت طلب بانک

ص: ۴۴۷

۱- ۱. جمال عبدالناصر سال ۱۹۷۰ مطابق با ۱۳۴۹ شمسی درگذشت. این نکته نشان می دهد نامه یادشده حداقل در اوایل دهه پنجاه نوشته شده است. اشاره به بعثی های عراق و حمایت ارتش ایران از کردهای عراق نیز همین را نشان می دهد.

کشاورزی و یا طلبکار به مزایده گذارده می شود، نمی توانند در گروه طرفداران وضع حاضر باشند. مالکین و روحانیون و اهل مذهب و تعصب هم وضعشان روشن است. پس تنها قدرت قابل محاسبه نیروی انتظامی است که در آن مورد چون نه اطلاعات نظامی دقیق دارم و نه تماس نزدیک، بنابراین اعلیحضرت شخصاً بهتر می توانند آن را ارزیابی فرمایند. ولی بخصوص بعد از جنگ دوم [جهانی] وضع حکومت‌هایی که منحصرأ متکی به قوای انتظامی بوده اند متأسفانه رضایت بخش نیست. وضع عراق در زمان ملک فیصل و بعد از آن، سوریه، همین پاکستان هم پیمان خودمان، ترکیه همسایه دیگرمان، الجزایر، لیبی و...

انگیزه تصدیع مجدد خاطر همایونی همین مسایل است که همانطور که عرض شد حسب وظیفه وطن دوستی و علاقه ام به بقاء استقلال و تمامیت مملکت و لزوماً حفظ رژیم سلطنت مشروطه بار دیگر وظیفه خود دانستم که آنچه را که به صلاح مملکت و اعلیحضرت و آینده ولیعهد ایران می دانستم عرض نمایم.

کسی که فعالیت اجتماعی و سیاسی می نماید، طبعاً در معرض اشغال پست هایی است که اجتماع اقتضا دارد، ولی اعلیحضرت بهتر از هر کسی می دانند که خداوند تبارک و تعالی روح جاه طلبی و مقام پرستی را یا در نهادم خلق نکرده و یا آن را در طول زمان از بین برده است و لذا هیچ انگیزه و محرکی بجز آنچه که معروض افتاد نمی توانم داشته باشم. در همان عریضه عرض کرده بودم که «هر قدر در تاریخ به عقب برویم و هر نوع حکومتی را در نظر بگیریم اولین شرط برای صدراعظم و وزیر خوب راستگویی به پادشاه است. وزیر دروغگو به اندازه وزیر خائن خطرناک است... قوانین اساسی مملکت دولتها و وزرا را مسئول تخلفات قانونی می داند و حتی دستورات شفاهی و کتبی پادشاه موجب براءت آنان نیست. ولی سیاست خارجی که اینک بیش از هر زمان دیگر در پی برانداختن رژیم سلطنتی است به دست همین دولت ها هر کار خلاف مصلحت مملکت که خواسته انجام داده ولی با اینکه دولت و وزرا مسئول هستند کنفدراسیون، عمال بعثی و خلاصه قاطبه مردم عامل نارضایتی خود را متوجه اعلیحضرت می دانند.

اگر قوانین اساسی تماماً و بدون کم و زیاد اجرا شود، اگر نمایندگان مجلس از طرف مردم انتخاب شوند و اگر مجالس مقننه که به این ترتیب انتخاب شده اند

وظایف قانونی خود را عهده دار گردند و اگر دولت‌ها مسئول مجالس باشند و اگر آزادی‌های پیش‌بینی شده در قوانین اساسی در حق مردم شناخته شود، سیاست خارجی متوجه این نکته می‌شود که با ترور پادشاه نمی‌تواند به نظر خود نائل آید و نتیجتاً دنبال این مقصود نمی‌رود. ولی اگر تمام قدرتها و اختیارات در یک فرد جمع شود همیشه آن فرد مورد نظر است چه پادشاه باشد، چه رئیس‌جمهور.

یک بار دیگر از تصدیقی که دادم پوزش می‌طلبم ولی به این اعتبار که لازمه عهده‌داری مقام سلطنت استماع هر نظر و صلاح‌دیدگی است چه مورد پسند باشد و چه غیر آن و از طرفی لازمه وطن‌دوستی و انسانیت، گفتن حقیقت است ولو اینکه آن گفتار موجب ملال خاطر مخاطب گشته و یا اسباب زحمت‌گوینده گردد، به خود جرئت دادم که اوقات ذیقیمت اعلیحضرت را اشغال نمایم. باشد که عرض صادقانه در برابر دروغ‌های گزافی که غلامان جان‌نثار و خانه‌زاد برای حفظ وضع موجود و نتیجتاً باقی ماندن خود در مصادر امور به عرض می‌رسانند جلوه‌ای داشته باشد. (۱)

در حقیقت غرض از نگارش این نامه تفهیم غیرمستقیم این نکته بود که تنها کسی که می‌تواند از بحرانی‌تر شدن اوضاع جلوگیری کند و رژیم سلطنت را حفظ کند، همانا شخص دکتر مظفر بقایی است. پیش از اینهم در دهه چهل و بعد از ماجرای ترور ناموفق شاه در کاخ مرمر، در جلسه‌ای که در منزل بقایی تشکیل شد، مهندس محمدتقی نورایی پیشنهاد کرد بقایی تقاضای ملاقاتی از «اعلیحضرت همایونی» بنماید و «پس از شرفیابی اوضاع و احوال مملکت را به عرض معظم له» برساند. قاسم‌لو ضمن پشتیبانی از نظر نورائی اضافه کرد «در این شرایط که وخامت کشور و ملت و رژیم» را تهدید می‌کند و «شاید بعدها نیز بکند» باید این ملاقات انجام گیرد و «مراتب خدمتگذاری و تشریح موقعیتی که به وجود آمده است» بیان شود.

بقایی اعلام کرد برای ملاقات با شاه حرفی ندارد، لیکن نگرانی او آن است که «هنوز برای اعلیحضرت همایونی این فکر جدی نباشد که این اتفاقات خطرات بزرگی را در آتیه در بردارد و تصور کنند عادی است و رفع شده است [و] در حقیقت قبول

ص: ۴۴۹

۱- ۱. بقایی به شاه، بی تا، مجموعه دستخطهای بقایی، کارتن ۳۴۴، ش: ۳۱۵ _ ۶۰.

نکنند که تاریخ ما و رژیم ما در معرض تهدید است.» او از اتکاء شاه به «قدرت موجود» و اظهارات اطرافیان مبنی بر رفع هر گونه خطر اظهار نگرانی کرد، «چون وقتی ۵۰ نفر از نزدیکترین مشاوران آمدند و گفتند خطر رفع شده، وضع خوب است، زندگی مردم خوب است، عناصر مخالف سرکوب شده اند، ایشان هم باور خواهند داشت.» او ترور شاه را محصول تصمیم «۴ نفر از انگلستان» دانست که به وسیله سربازی در تهران عملی شده بود. او همین ترور را هم محصول روشن نبودن اوضاع دانست. به همین دلیل شاه نمی توانست خطرات را پیش بینی کند. بقایای معتقد بود یک تشکیلات مخفی چه در ایران و چه خارج از کشور جریانات را رهبری می کند. در پایان بقایای گفت این اوضاع «خطری است بسیار جدی و غیر قابل انکار»؛ خطری که ابعاد آن «برای اعلیحضرت همایونی کاملاً روشن» نیست و مشاوران او این حوادث را جداً درک نمی نمایند. بقایای توجه به این مطالب را برای «حفظ مملکت و رژیم» ارزیابی کرد و قرار شد پس از مراجعت شاه از مسافرت خارج کشور از او تقاضای شرفیابی کند: «ضمناً از منبع نیز خواهش کرده مواردی که بایستی با اعلیحضرت همایونی مذاکره شود روی کاغذ یادداشت و به دکترا ارائه دهند.»^(۱)

از طرف رؤسای ساواک به منبع مرتبط با بقایای دستور داده شد مواردی که باید مطرح شود تهیه گردد و قبل از اینکه به بقایای تحویل گردد به ساواک گزارش شود. در جلسه ای دیگر محمد تقی علویان قوانینی درباره بازگشت شاه به ایران با بقایای صحبت کرد و گفت شاه دستور داده است برای ورود او از بستن طاق نصرت و چراغانی خودداری نمایند. او گزارش داد بر خلاف دستور شاه «شرکت واحد اتوبوسرانی طاق نصرت بسته است و مثل سابق که شاه از خارج تشریف می آوردند کارگران در خیابانها رژه می رفتند و تظاهرات می کردند. و دکترا بقایای اظهار داشت علاقه است کاری نمی شود کرد.»^(۲)

در جلسه ای دیگر موسی شهیدی

ص: ۴۵۰

۱-۱. گزارش ساواک، مورخه ۲۰/۲/۱۳۴۴، ش ۲۰/۳۷۰۰ الف، پرونده بقایای

۲-۲. گزارش ساواک، مورخه ۱۲/۳/۱۳۴۴ ش ۲۰/۳۷۰۰ الف، اسناد بقایای.

خبرداد احتمالاً برای فسخ قراردادی که ایران با حمایت آمریکا با شوروی بسته است «خیلی کارها خواهد شد.» بقایای تذکر داد شهیدی بر طبق قولی که داده است نباید وارد مسایل سیاسی شود. آن قول را شهیدی به مأمورین سازمان امنیت داده بود: «موسی شهیدی اظهار داشت خود دستگاه های انتظامی می دانند که ما خطری برای او نداریم. دکتر بقایی در حالیکه می خندید اظهار داشت اگر دستگاه بخواند ما علیه شما شهادت خواهیم داد.»^(۱)

ص: ۴۵۱

۱-۱. گزارش ساواک، مورخه ۲۸/۴/۱۳۴۴، ش ۹۵۳۶/۲۰ الف، اسناد بقایی.

در اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه دیگر کاملاً معلوم بود حزب زحمتکشان تشکیلاتی پوشالی تر از گذشته بیش نیست. در این فضای رعب انگیز، که کوچکترین تحرکی از دید ساواک مخفی نمی ماند، تلویحاً اجازه داده شد یاران بقایبی دور او گرد آیند و هر از چند گاهی با یکدیگر تبادل اطلاعات نمایند. رژیم از ناحیه بقایبی کوچکترین خطری احساس نمی کرد. در این ایام بجز تشکیل جلسات فوق الذکر، بقایبی دعوت های خصوصی دوستانش را جواب مثبت می داد. او همراه با طرفدارانش برای تفریح به درکه و دربند می رفت و فعالیت سیاسی او بیش از پیش کمرنگ شده بود. بقایبی گاهی اوقات به دعوت یکی از ملاکین شمال به نام علیقلی خان درویش به نوشهر می رفت. در یکی از این سفرها مهندس محمدتقی نورایی و سیدحسن وحیدی او را همراهی می نمودند. بقایبی روزهایی که هوا مساعد بود به گردش و راه پیمایی می پرداخت و شبها در سالن منزل علیقلی خان با او مشروب می خورد و تریاک می کشید.^(۱)

بقایبی به سال ۱۳۴۸ از دانشگاه تهران بازنشسته شد، در حالیکه به دلیل عدم فعالیتهای علمی و پژوهشی نتوانست درجه استادی بگیرد و با همان درجه دانشیاری که در سال ۱۳۲۰ یعنی بیست و هشت سال پیش استخدام شده بود، بازنشسته گردید. لازم به یادآوری است که بازنشستگی بقایبی به تقاضای خود او انجام گرفت، در این زمان دکتر سیدحسین نصر رئیس وقت دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و همکار او در گروه فلسفه، از بقایبی خواست در تقاضای خود تجدید نظر نماید، لیکن بقایبی دیگر دانشگاه را مکانی مناسب برای حضور خود نمی دانست؛ هر چند دیر یا زود بازنشسته می شد، زیرا به سن بازنشستگی رسیده بود. در نامه ای که در اسناد او موجود است، بقایبی به حضور گارد نظامی در محیط دانشگاه اشاره دارد و مضمون نامه او این است که دانشگاهی که گارد نظامی در آن حضور داشته باشد، دیگر دانشگاه نیست. شاید توضیح این نکته هم لازم باشد که بقایبی حداقل طبق مضمون گفتگوهایش با حبیب لاجوردی که در قالب طرح تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد صورت گرفته، با پدر نصر یعنی دکتر سید تقی نصر رابطه خوبی نداشته است. تقی نصر شخصیت مورد علاقه رزم آراء و وزیر دارائی کابینه اش بود.

از آغاز دوره نخست وزیری هویدا دیگر معلوم شده بود قدرت شاه تثبیت شده است، در این دوره حزب زحمتکشان کوچک ترین فعالیت سیاسی نداشت و حلقه هائی که در اطراف شخص بقائی گرد می آمدند، با یکدیگر جلساتی تشکیل می دادند، اما از این جلسات کوچک ترین اقدام جمعی سیاسی بیرون نیامد. در این دوره اعضای حزب با یکدیگر بسیار بد برخورد می کردند. این برخورد اعضا با یکدیگر مذهب مختار بسیاری از نیروهای حزب بود. یکی از این موارد را از نامه ای که دکتر محمدعلی یوسفی زاده به منصور رفیع زاده رئیس ایستگاه ساواک در نیویورک و همکار سیا نوشته است، می توان استنباط کرد. در این نامه روح تحولات زمان شرح داده شده است. همانطور که پیشتر توضیح دادیم، برخی نیروهای مذهبی حزب در این سال ها راه های دیگری را برای فعالیت های خود برگزیده بودند و کادرهای قدیمی نیز هم چنان در اطراف بقائی به حیات خود ادامه می دادند. دکتر یوسفی زاده خطاب به رفیع زاده یاد آوری کرده است اگر در خارج کشور هنوز عده ای علاقه مند به حزب وجود داشته باشند و «در راه راستی و آزادی که هدف اولیه ما بوده است» قدم بر می دارند؛ اما «عده بیشتری از دوستان ما در نیمه راه فاتحه راستی و آزادی را خواندند و در مورد آزادی هم معلوم شد آزادی را می خواهند که بتوانند به امیال خود برسند.»

وی در ادامه از یکی از یاران قدیمی بقائی یعنی محمد تقی علویان قوانینی یاد کرد

و نظر داد «آقای قوانینی در عین حال که صفا و صداقتی دارد هیچ گاه جرأت و شجاعت ابراز عقیده خود را اگر برخلاف نظریات آقایان [دکتر حسن] وحیدی و [دکتر سعید] پارسی باشد ندارد، خاصه این که همانطوریکه نوشته بودید با این دو نیز دوست و به طوری که اطلاع دارم مرتباً در مهمانیهای آقایان پارسی که چند سالی است بحمدالله وضع مالی اش رضایت بخش است و صاحب آلف و الوف شده شرکت دارد و طبعاً نمک خوردن و نمکدان شکستن در شأن آقای قوانینی نیست.» او خاطر نشان کرد به شخص دکتر بقائی اعتقاد دارد و در عین حال او را از نظر هدف صدیق می داند، پس به همین دلیل برخلاف دستورات او عملی انجام نمی دهد و بهترین راه را سکوت محض می داند. (۱)

به استناد نامه ای از حسین مکی خطاب به منصور رفیع زاده که مکی از او به صورت غیر متعارفی تحت عنوان «دوست ارجمند و عزیزم» یاد کرده است، یاد آوری شده که سازمان نگهبانان آزادی دیگر فعالیتی ندارد و وی نیز از آن کناره گیری کرده است:

بنده در کابینه دکتر امینی از سازمان کناره گرفتم و عجالتاً سازمان دیگر هیچ گونه فعالیت سیاسی ندارد و طبق دستور نمی تواند فعالیت نماید. علت کناره گیری مخلص هم این شد که مصاحبه ای آقای دکتر بقائی در کرمان کردند که در آن تلویحاً از دکتر امینی که ساخته و پرداخته دیگران بود، تأیید شده بود، بنده قاصد مخصوص به کرمان فرستادم که ایشان تکذیب فرمایند، میسر نشد تا تهران تشریف آوردند، در بنده منزل شورای عالی [سازمان نگهبانان آزادی] تشکیل شد موضوع را عنوان کردم و عرض کردم این موضوع می بایستی قبلاً در شورا مطرح می شد و اکنون باید تکذیب شود، زیرا ما طرفدار اصولی هستیم که هر کس برخلاف اصول نماید، نباید مورد تأیید قرار گیرد. بهر حال فعلاً سازمان فعالیتی ندارد و مخلص هم روابط حسنه خود را تاکنون با آقای دکتر حفظ کرده ام و رفت و آمدی داریم و من آقای دکتر بقائی را یکی از افراد پاک و رشید و فداکار این کشور می دانم و امیدوارم روزی به درد این کشور بخورد و از وجودش استفاده بیشتری بشود.

مکی در خاتمه نوشت در حال حاضر به علت کسالت هیچ گونه فعالیت سیاسی ندارد و «اصولاً هیچ نوع فعالیت سیاسی هم میسر نیست» (۲). بدیهی است رفیع زاده طبق معمول این نامه را هم مثل نامه های کسانی دیگر که برای او ارسال می کردند به بقائی می داد، به همین دلیل در بین اسناد بقائی مجموعه ذیقیمتی از این دست نامه ها دیده می شوند که برای تحلیل اوضاع تاریخ معاصر ایران دارای اهمیت زائد الوصفی هستند.

ص: ۴۵۵

۱-۱. دکتر محمدعلی یوسفی زاده به منصور رفیع زاده، ۷/۱/۱۳۴۶، ش ۱۰/۷۵۸.

۱-۲. حسین مکی به منصور رفیع زاده، سال ۱۳۴۶، ش ۱۰/۷۵۸.

شخص رفیع زاده نیز در نامه هائی که برای بقائی ارسال می کرد نسبت به آینده ابراز بدبینی می نمود. طبق شواهد بقائی و دیگر سران حزب زحمتکشان امیدوار بودند با حمایت آمریکا قدرت را به دست گیرند؛ این امر ضمن این که نشانی از ساده لوحی مفرط این دسته از افراد بود، در عین حال نشاندهنده این بود که شاید تعطیلی فعالیت بقائی ناشی از اشارات خاصی از آن سوی مرزهاست.

در این دوره به شکل بی سابقه ای تسلط آمریکا بر مقدرات امور ایران شکل گرفت و امریکا که تا پیش از این از خطر سرخ برای ایجاد هراس در بین رجال و دولتمردان ایرانی استفاده می کرد، متحد خود را در بین سران حزب ایران نوین یافت؛ حزبی که دست پخت سرهنگ گراتیان یا تسویچ رئیس پایگاه سیا در تهران بود. امریکا دیگر دلیلی برای این که تغییر و تحولی در ایران صورت گیرد احساس نمی کرد.

در این مقطع رفیع زاده ظاهراً در پاسخ پرسشی از بقائی نوشت در خارج «اوضاع همان بوده که هست، بسیاری چیزها تغییر کرده در دنیا، یا اینکه من اخیراً متوجه آن ها شده ام؛ از این طرف راهی نیست باید فکر دیگری کرد.» ظاهراً در این ایام بود که وی همکاری خود را با سیا به شکلی گسترده ادامه داد.

رفیع زاده در نامه اش خطاب به بقائی که همیشه از او به عنوان پدر عزیزم یاد می کرد خاطر نشان نمود،

آنقدری که این خونخوارهای امریکائی فشار روی من آورده اند ابداً به مصدقی و توده ای ندارند، علناً فرموده اند یا برو یا فلان کن،^(۱) زیر بار نرفته ام هنوز نخواهم

ص: ۴۵۶

رفت ابدأ و ابدأ. (۱) چقدر تأسف دارم، چقدر ناراحتی وجدان دارم که در گذشته از این مکتب طرفداری کرده ام، صد رحمت به پدر انگلستان، اگر خدمت رسیدم درد دل خواهم کرد، ولی هر کس فکر کند از این طرف راهی است، اشتباه می کند این ها چهره واقعی خودشان را نشان دادند، آن چه ما امروز مشاهده می کنیم به نظر افسانه می رسد ولی واقعیت تلخ، خصلت اصلی این مکتب [یعنی مکتب سیاست امریکا] است، چقدر ساده دل بودم، چقدر سطحی فکر می کردم، چقدر تعصب داشتم که این ها دمکرات هستند، جدا افسوس و صد افسوس، وجدان مقصری دارم خداوند وسیله راحتی آن را مگرفاهم کند، دفاع از مکتب آمریکا دفاع از دیکتاتوری و آدمکشی است و این خصلت این مکتب است، چاره ای برای آن متصور نیست مگر این مکتب عوض بشود که خصلت آن عوض بشود.... بسیار دلم برایتان تنگ شده است، بسیار آرزوی دیدار آن پدر عزیزم دارم، روزی [ی] نیست که به فکرتان نباشم، روزی [ی] نیست که به عکس پدرم [بقائی] نگاه نکنم، قسمت چنین بود ولی ابدأ ناراضی نیستم، بسیار چیزها آموختم، بسیار چیزها درک کردم و مفهوم واقعی آن ها را یاد گرفتم، خدا کند بتوانم از این تجربیات برای آن مردم ایران و استقلال کشورم و تمامیت ارضی آن استفاده بکنم. (۲)

می دانیم رفیع زاده حتی پیش از ورود به آمریکا به معرفی بقائی با ساواک همکاری می کرد و از هنگامی که به آمریکا وارد شد کلیه گزارش های مربوط به فعالیت های گروه های مخالف را برای ساواک ارسال می نمود؛ در عین حال از طریق انجمن دوستداران امریکائی خاورمیانه که شعبه ای از سیا بود با این سرویس ارتباط داشت. بنابر این سوز و گدازهایی از آن دست، نه ناشی از اجبار امریکائیهها به وی برای همکاریهای اطلاعاتی؛ بلکه برای این منظور بود که وی احساس ناراحتی وجدان می کرد. به هر حال رفیع زاده تا سال ۱۳۵۷ رئیس ایستگاه ساواک در نیویورک و همکار سیا بود و مهم این که وی با تیم جرج بوش پدر همکاری می کرد. در کتاب شاهد که خاطرات وی است، عکسهایش با بوش پدر زمانیکه ریاست سیا را داشت، نیز چاپ شده اند.

ص: ۴۵۷

۱- ۱. می دانیم که این مطالب کذب محض است، وی از همان سال های اولیه ورود خود به آمریکا همکاری با سیا را شروع کرد و این همکاری از انجمن دوستداران خاورمیانه که شعبه ای از سیا بود شکل گرفت و می دانیم که بقائی نیز از این همکاری اطلاع داشت.

۲- ۲. منصور رفیع زاده به بقائی، ۲۰ بهمن ۱۳۴۶، ش ۹/۷۵۸.

اما در این سوی در خود ایران هنوز تحولات جالب توجه دیگری در جریان بود، یکی از این موارد نامه نگاریهای سرهنگ لطیف بیگلری به شاه است. در این دوره سرهنگ لطیف بیگلری که به جرم مخالفت‌هایش از ارتش اخراج شد، نامه های سرگشاده ای خطاب به شاه، نخست وزیر و سایر مسئولین کشور می فرستاد و عنوان نامه هایش همیشه این بود: «از لطیف بیگلری سرهنگ اخراجی برخلاف کلیه موازین قانونی و اصول انسانی به وسیله دادگاه های نظامی تحت امر امرای خائن و ناصالح و بهائیان (آدم کش - خائن - دزد - جاسوس - مزدور) به جرم تقدیم اعلام جرم علیه سپهبد اسدالله خان صنّعی بهائی وزیر سابق جنگ و سپهبد علیخان شجاعی و سایرین در مورد ده ها میلیون تومان سوء استفاده از اراضی عباس آباد و غیره.»^(۱) بعضی از نامه های افشاء‌گرانه وی علیه امرای ارتش بود که بهائی بودند، این نامه ها بیشتر شبیه به بیانیه بود و در واقع مواضع سیاسی وی را بیان می کرد. این نامه ها شماره داشت، مواضع و لحن آن نامه ها بسیار شجاعانه بود و کمتر کسی جرأت می کرد در آن شرایط چنین نامه هائی را آن هم به طور سرگشاده خطاب به شاه بنویسد و امضای خود را نیز در پای آن ذکر نماید. مثلاً در نامه شماره نوزده خطاب به شاه یادآوری شد که در انتخابات سال ۱۳۵۰ آن کس که به حساب نیامده است ملت ایران است و «بالاخره آن که در ماهیت امر بیش از همه ضرر می کند شخص شاهنشاه است، چرا؟ المعنی فی بطن الشاعر.» او با استناد به کتاب مأموریت برای وطن شاه و نیز سخنرانی های او خاطرنشان کرد گرچه به جز یکی دو دوره هیچ گاه در ایران انتخابات آزاد وجود نداشته است، «ولی باید به عرض برسانم که همان عدم آزادی انتخابات در ادوار گذشته هم به کیفیت وضع ناپسند و غیرقابل تحمل فعلی توأم با وقاحت آن هم از نوع وقاحت بهائی^(۲) نبوده است.» او پایمال شدن حقوق مردم ایران را ناشی از «دولت های غیر قانونی آن هم از نوع بهائی و

ص: ۴۵۸

۱- ۱. مثلاً نگا. ک: لطیف بیگلری به شاه، مورخه ۵/۴/۱۳۵۰، ش ۱۴/۷۵۸.

۲- ۲. تأکید از نویسنده نامه است.

لطیف بیگلری احزاب ایران نوین به رهبری هویدا و مردم به رهبری علم را فاقد اعتبار ملی و احزابی دولت ساخته می دانست که «افسار هر دو در دست سازمان امنیت است» و حساب این سازمان هم البته معلوم است. او از تجاوز به قانون اساسی توسط این دولت ها خبر می داد و اینکه اصول قانون اساسی مثل زنجیر به هم ارتباط دارند و اگر حلقه ای پاره و یا مفقود شود «این در درجه اول به ضرر خود شاهنشاه است و خدمتگذار، صادقانه و از راه خیر خواهی توجه اعلیحضرت را نسبت به رعایت احترام قانون اساسی و حمایت و حراست از آن طبق قسمی که یاد فرموده اند جلب می نمایم.» وی انتصاب وزرای بهائی را خلاف اصل پنجاه و هشتم متمم قانون اساسی می دانست که مقام وزارت را از آن مسلمان، ایرانی الاصل و تبعه ایران عنوان می کند، سپس از وزرای بهائی سخن به میان آورد که «از عمال و سرسپردگان اسرائیل هستند.» به علاوه شخص هویدا نخست وزیر «خود سابقه قاچاق مواد مخدر و غیره نیز دارد و شخص شاهنشاه آریامهر هم از تمام این جریانات استحضار خاطر دارند.» با این شواهد دولت هویدا غیر قانونی دانسته و به شاه هشدار داده شد: «حال مجدداً توجه شاهنشاه آریامهر را... به حفظ و حراست قانون اساسی جلب می نماید که عرض حقایق صرفاً از نظر خدمتگذاری و متوجه کردن شاهنشاه به عواقب ناشیه از نقض قانون اساسی است و بس زیرا قانون اساسی و بی توجهی به آن شبیه عمل کردن کسی است که بر سر شاخ درختی نشسته و مشغول بریدن بن آن باشد.» او نوشت اگر انتخابات فرمایشی برگزار شود، مردم آن را تحریم می نمایند و بهتر این است که هویدا و علم لیستهای تهیه کنند و نمایندگان خود را به مجلس فرستند بدون این که کمترین هزینه ای بر بودجه کشور تحمیل گردد.^(۱) در سراسر این دوره کوچک ترین اعلامیه ای به نام حزب زحمتکشان منتشر نشد، از این تشکیلات هیچ گونه حرکتی که نشان دهنده حساسیت به اوضاع باشد، سر نزد و به عبارتی رکود مطلق بر فعالیت های این حزب حکمفرما بود.

این روال به استثنای مواردی که ذکر خواهد شد و از حیث عمل سیاسی تأثیری در فضای کشور نداشت، تا پیروزی انقلاب ادامه یافت. بقائی گاهگاهی برای شاه نامه

می نوشت و خطراتی که رژیم او را تهدید می کند تحلیل می نمود. وی آسیب شناسی رژیم سلطنتی را کانون عمده تلاش خود کرد، گویی هنوز امید داشت که در شرایطی بحرانی در مسند قدرت قرار گیرد. بقائی می گفت باید فهرستی از افراد مورد اطمینان و کسانی که بتوانند اصلاحات را عملی نمایند، به شاه داده شود تا «شاید در آینده مورد استفاده قرار گیرد و یا هرگز قابل استفاده واقع نگردد.»^(۱)

در همین ایام اسماعیل راین برای نگارش برخی آثار خود همکاری با بقائی را آغاز کرد. بقائی در تدوین کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران با راین همکاری داشت. به رغم اینکه طبق مدلول اسناد ساواک که با طبقه بندی فوق سری گزارش جلسات لژهای فراماسونری را منعکس می کرد؛ در ماجرای سرنگونی اقبال لژهای مثل لژ روشنائی به نحوی از بقائی هم استفاده کردند، اما هیچ شاهد و سندی که نشان دهد شخص بقائی عضو لژهای فراماسونی بوده باشد در دسترس نیست. بنابر این همکاری بقائی با راین در تدوین کتاب فراموشخانه و فراماسونری چندان غریب نیست، به ویژه اینکه او با اشخاصی مثل اقبال و شریف امامی که در زمره استادان اعظم لژهای ایرانی به شمار می آمدند، به شدت خصومت داشت. روند همکاری با راین با تدوین کتاب اسناد خانه سدان تداوم یافت. کتابی که در آن از بقائی فردی قهرمان و افشاگر انگلیسی ها تصویر شده بود.

در بخش عمده ای از دوره نخست وزیری امیرعباس هویدا اوضاع آرام به نظر می رسید. با تثبیت دیکتاتوری شاه بین صفوف حزب زحمتکشان نیز رخنه افتاد. سیدحسن آیت به دلیل مواضع تند سیاسی اش از حزب اخراج شد. حسین بنکدار و ابوالقاسم سدهی بر سر ساختمانی که ظاهراً مشترکاً ساخته بودند، دچار اختلاف شدند. حسین بنکدار، که رشد خود را مدیون شخص بقائی بود و تا مرتبه عضویت کمیته مرکزی حزب ارتقاء پیدا کرد، بالاخره از رفتار متفرعانه کسانی که اینک هر کدام عناوین تحصیلی خاصی را یدک می کشیدند، به فریاد آمد. بنکدار از طرف اعضای حزب که دارای تحصیلات عالی بودند همیشه تحقیر می شد و این رفتار نهایتاً در قالب نامه ای از وی به سدهی انعکاس یافت. این نامه نشان دهنده روابط داخلی برخی

ص: ۴۶۰

۱-۱. گزارش ساواک، مورخه ۱۴/۳/۱۳۴۸، اسناد حزب زحمتکشان.

اعضای عالی‌رتبه حزب زحمتکشان با همدیگر است، بنکدار خطاب به سدهی که همسر آمریکایی اختیار کرده و دکترای خود را از دانشگاه بوستن اخذ نموده بود، نوشت:

خدا را گواه می‌گیرم بسیار آدم پستی هستی و یک مو[ی] منصور رفیع زاده به تو شرف دارد. برای اینکه او دیگر ادعا نکرد من می‌خواهم سالم باشم. خدا را شاهد می‌گیرم صدها بار درباره خانواده تو و مادگیری آنها و کثافت بودن و وابستگی آنها صحبت کردند، من باور نمی‌کردم. حتی تو را نام می‌بردند و معتقدند در آمریکا خودش را فروخته و پول می‌گیرد و بعضی از امضاءهای دریافتی پول توسط تو بوده، من همه را رد می‌کردم و می‌گفتم ابوالقاسم غیر از آنهاست... آقای دکتر سدهی می‌دانی من... رفتم خدمت جناب دکتر و اظهار داشتم جناب دکتر برگ جلب مرا گرفته اند، اگر ممکن [است] ده هزار تومان، چنانچه نشد پنج هزار تومان از دوستانان به من قرض بدهند تا یک ماه دیگر که پول بانک رسید تقدیم می‌کنم و چک یک ماه می‌دهم. ایشان اظهار داشتند من فلانی را که خودت می‌شناسی گاهی [از او] پول می‌گرفتم ولی او اکنون وضع خوبی ندارد. با اینکه می‌دانستم ایشان با بهره مخالفند، گفتم اگر کسی باشد با بهره به من قرض بدهد یک ماهه می‌پردازم. اظهار تأسف فرمودند و بعد سخن به درازا کشید و گفتند هر کاری بهتر از تریاک کشیدن است. این بود کمک رهبران.

در بخش دیگری از این نامه آمده است:

من چه گناهی کرده بودم که باید همیشه وسیله تو و دکتر بقایی و دیگران قرار بگیرم. یک علتش را می‌دانم. برای اینکه تیر ندارم. ولی به حق از پاکان روزگارم. اگر شما در زندگی چوب خوردید و می‌خواستید یک شبه ره صدساله بروید و نشد و برای بعضی‌ها هم شد گناه من چیست؟ اگر منصورخان [رفیع زاده] ترا فریب داد و تو به همه کائنات بدبین شدی من کاری ندارم بشو. ولی حساب من دو دو تا چهارتاست. حساب ما روشن است. ترا واگذار خدا می‌کنم، خیلی دلم را سوزاندی خدا دلت را بسوزاند. (۱)

ظاهراً ماجرا به ساختن یک ساختمان مربوط می‌شد که بنکدار از طریق گرفتن وام

آن را ساخته بود. ساختمان به نام بنکدار و سدهی بود. سدهی از آمریکا سهمیه خود را فروخت بدون اینکه در ساختمان کوچکترین زحمت و مشارکتی داشته باشد. او حتی راضی نشد سهم خود را به نحو منصفانه‌ای به دوست سابق حزبی‌اش بفروشد و همین امر مقدمه کدورت بین آنها شد. اینک همه به فکر زندگی شخصی خود بودند. بنکدار همچنان در «بانک ایرانیان» ابتهاج، که شعبه‌ای از «سیتی بانک» نیویورک بود، به کار اشتغال داشت. او اینک رئیس بخش اطلاعات بانک که البته منصبی بود اداری، تلقی می‌شد.

ص: ۴۶۲

از آغاز دهه ۱۳۵۰ شدت عمل حکومت پهلوی در برابر گروه‌ها و جریان‌های سیاسی مضاعف شد. با برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، هزاران نفر به تعداد زندانیان سیاسی افزوده شد. با تأسیس «کمیته مشترک ضد خرابکاری» فشارهای رژیم افزایش یافت. سندی که گویای مخالفت بقایی با این اوضاع باشد در دست نیست. در سال ۱۳۵۲ به دنبال جنگ‌های رمضان و تحریم نفتی اعراب و عدم پیوستن شاه به این تحریم سیل دلارهای نفتی به ایران سرازیر شد. قشر جدید دیوانسالاران که ستون اجرایی رژیم شاه را تشکیل می‌دادند از قبل این درآمدها ثروتهای کلان اندوختند و همزمان فقر و فاقه در بین اکثریت مردم ایران گسترش یافت. با تصمیم شاه دایر بر تأسیس حزب واحد، غرور جاهلانه او به اوج خود رسید. در برابر این تصمیم بیسابقه، بقایی نامه‌ای به شاه نوشت و ادامه روند جاری سیاستگذاری را تهدیدی علیه سلطنت او دانست. بقایی می‌دانست که ادامه حکومت فردی شاه نتیجه‌ای جز اضمحلال بافت‌های اجتماعی و سیاسی کشور نخواهد داشت. او بار دیگر «سوابق مبارزات حزب زحمتکشان ملت ایران در راه حفظ استقلال کشور و صیانت قانون مقدس اساسی که اعتقاد به رژیم سلطنت مشروطه هم جزئی از آن است»، را مورد یادآوری قرار داد. او اعلام کرد افراد حزب بارها در «بحرانی‌ترین دقایق تاریخ این کشور از هیچ‌گونه کوشش و جانبازی دریغ نکرده» و در این مسیر چشمداشت مادی نداشته‌اند. بقائی ادامه داد وی و افرادش «در حد مقدمات بشری و غالباً با شنا کردن در خلاف جریان آب کوشیده‌اند که از هر پیشامدی که به نظرشان مخالف خیر و صلاح کشور بوده است جلوگیری نمایند».

بقایای ضمن خاطر نشان کردن «سکوت اجباری» حزب در سالهای اخیر اعلام کرد او و یارانش «در نگرانی های خاطر خطیر ملوکانه برای آینده مصالح ملت و کشور و حفظ تمامیت و استقلال وطن عزیز شریک هستند.» سپس از مصاحبه مطبوعاتی ۱۱ اسفندماه ۱۳۵۳ شاه سخن به میان آمد و بعد از آن «نغمه های ناجور و تحریکاتی که برضد قانون اساسی و سلطنت مشروطه آغاز شده» است، بحث نمود. بقایای صحبت‌های شاه در آن روز مبنی بر «علاج واقعه قبل از وقوع» را ستود. سپس اعلام کرد نظر به تعهدی که در برابر قانون اساسی دارد و «با احساس خطر جدی نسبت به قانون اساسی و محتویات تفکیک ناپذیرش آنچه را که به صلاح مقام سلطنت و خیر ملت به نظر» او می رسید «به عرض مبارک» برساند. بقایای با استناد به سخنان شاه که آرزو کرده بود نظام سلطنتی و قوانین اساسی پایدار بماند، شرط تحقق آن را تفکیک قوای سه گانه دانست که طی آن «مقام شامخ سلطنت به عنوان حکم والایی غیرمسئول و مصون از تعرض باقی بماند.»

او غلامان خانه زاد و احسنت گویان رژیم را که در هر امری متشبث به «فرمان ملوکانه» می شدند و تلاش داشتند مردم را مجبور به عضویت در حزب جدید رستاخیز بنمایند، تهدیدی بزرگ برای رژیم شمرد به گونه ای که «نتایج سوء آن نه تنها برای دوام و بقای رژیم و استقلال مملکت زیان بار خواهد بود»، بلکه آن اوضاع منجر به بی اعتنائی دولتمردان به آرا و اندیشه های دیگر و «تسلیم در مقابل قدرت، قطع نظر از اینکه چه کسی در موضع قدرت قرار گرفته است» دانست. او نوشت نظر به «درایت خاصی که آن اعلیحضرت نسبت به تاریخ ملل مختلفه جهان دارند» این نکته را باید در نظر داشته باشد که آن اوضاع محصول کار «دشمنان دانا و دوستان نادان» است که «به جای اینکه نیت خیرخواهانه شاهنشاه به تنظیم یک اساس فکری در جامعه و به وجود آوردن تشکیلاتی که در روز مبادا بتواند ملت ایران را متحد و آماده سازد»، منجر به تفتیش عقایدی شود که «وسیله و ابزاری به دست دشمنان در کمین ملت و مملکت خواهد داد.» او خاطر نشان ساخت که اگر «سوء قصد ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ به نتیجه می رسید، هیچ یک از این مدعیان جان نثاری که ظاهراً در انجام پیشنهاد شاهنشاه سر و دست می شکنند در پشت میز خود درنگ نمی کردند و معلوم نیست مملکت به چه سرنوشتی دچار می شد.» بقایای استدعا کرد که «مقام شامخ سلطنت که همیشه ملجأ و

حصن حصین ملت باید باشند»، نگذارد دولت مردم را اجبارا به سوی حزب معینی بکشاند: «اگر تزییقات دولت ادامه پیدا نکند حزب زحمتکشان ملت ایران مستقلاً و بدون ورود در تشکیلات جدید به فعالیت ادامه خواهد داد والا برای پرهیز از تکلیف شاق و امر مالایطاق افراد خرده پا و دست به دهان خود را آزاد می گذارد که برای ادامه زندگی به عنوان اکل میت [کذا: اکل میت] به صفوف فشرده بی اعتقادان و بیعت کنندگان صوری حزب واحد پیوندند.»

او باز هم تاکید کرد که «برای بقاء و استمرار نظام سلطنتی بعد از اعلیحضرت هیچ راهی جز رعایت قانون اساسی و احترام به قوانین از ناحیه عموم و بالاخص مقامات مملکتی نیست.» بقایای ادامه حکومت فردی را باعث نابودی رژیم دانست و در خاتمه تذکر داد:

پس در واقع امر، عوامل خطر برای قانون اساسی و نظام سلطنتی همین عوامل دولتی هستند که به خاطر چند روز بیشتر وزارت و وکالت و یا اندوختن مال موجبات عدم رضایت جامعه را فراهم می آورند و نه جوانان مسلمان احساساتی و کم اطلاعی که به قصد نجات از دست این عوامل به مارکسیسم پناه برده و به عوامل خطرناک ضد مملکتی تبدیل می گردند. و ایمان راسخ دارم که ادامه این آهوگردانی در تشکیل حزب واحد اجباری وضع موجود را وخیم تر خواهد کرد. (۱)

البته در آن ایام شاه سخت در سودای ایجاد «تمدن بزرگ» خود بود و هیچ اعتنایی به اینگونه رهنمودها نداشت. با پیروزی حزب دمکرات آمریکا و سیاستهای به اصطلاح حقوق بشر جیمی کارتر و با مشاهده افق بحران، بار دیگر بقایای قدم به میدان گذاشت. به عبارت بهتر در فاصله زمانی نگارش این نامه تا سال ۱۳۵۶ تنها یک نامه سرگشاده به سال ۱۳۵۵ خطاب به دادستان تهران در کارنامه سیاسی بقائی قرار دارد. بقائی با تجربه شخصی سیاسی خویش و نیز با توجه به روند اوضاع، رژیم سلطنتی را در سرایش سقوت می دید، او هرچه تلاش کرد شاه را به حقایق امور واقف گرداند، در عمل ناکام ماند. شاه متفرعن به سخن هیچ کس جز خودش گوش فرامی داد، هر کس را که از سخنش بوئی از نقد حتی اگر این نقد به نفع رژیم او بود استشمام می نمود؛ طرد

ص: ۴۶۴

۱-۱. بقایای به شاه، مورخه ۱۴/۱۲/۱۳۵۳، مجموعه نامه های بقایی، کارتن ۲۴۸ _ N، ش: ۱۹۵ _ ۱۳۰.

می کرد.

از سال ۱۳۵۶ با گسترش نارضائیتی ها و آغاز تظاهرات خیابانی، بقایبی اعلام کرد که از زمان نهضت ملی نفت، او هر وقت امکانات داخلی مملکت اجازه داده و یا هر وقت که مصالح عالیه ملت را در «خطر دیده است»، حسب وظیفه ملی و تحت هر شرایط نظرات خود را بیان کرده است. او اقدام خود در فعال کردن مجدد حزب را در همین راستا ارزیابی کرد: «زیرا تجاوزات مکرر به قوانین اساسی، قانون شکنی و سلب آزادیها و حقوق اساسی مردم به حدی رسیده بود که مملکت از طرف یک انقلاب کور تهدید می شد و بر حسب تصادف این ایام مقارن زمانی بود که پرزیدنت جیمی کارتر حمایت خود را از حقوق بشر در دنیا اعلام کرده بود.»^(۱) بقایبی در شرایطی از آزادی و حقوق بشر سخن می گفت که حداقل عده ای از یاران او در ساواک و ارتش خود از مسببین آن اوضاع بودند.

ص: ۴۶۵

۱- ۱. مصاحبه مطبوعاتی بقایبی، احتمالاً اواسط سال ۱۳۵۶، مجموعه اسناد بقایبی، کارتن N _ ۱۴۸، ش: ۱۲۹ _ ۷.

از اواسط سال ۱۳۵۶، به ویژه از زمان دولت دکتر جمشید آموزگار، بقایی بار دیگر فعالانه وارد عرصه سیاست شد. در این ایام بقایی تلگرافی خطاب به آموزگار ارسال کرد و از او خواست جلو اقدامات مأمورین سازمان امنیت را، که تهدیدی عظیم علیه رژیم به شمار می‌روند، بگیرد. (۱) محور آن نامه حول تضییقات و فشارها بر اقشار دانشجوی دور می‌زد. در همین ایام گروهی با نام «دانشجویان طرفدار حزب زحمتکشان ملت ایران»، که گمان نمی‌رود حتی یک تن به این نام در میان دانشجویان وجود داشت، شروع به انتشار نامه‌های سرگشاده کرد. (۲) محور کلیه این اقدامات افکندن گناه تمامی مشکلات به گردن دولت‌های وقت بود بدون اینکه از شخص شاه نامی به میان آید. بقایی وضع انقلابی جامعه را درک کرده بود. او با تکیه بر تجربیات سیاسی ۳۶ ساله خود می‌دانست رژیم پهلوی و شخص شاه با تهدیدی جدی مواجه است. ولی این بار نیز، مانند گذشته، او تلاش کرد بار گناهان را به دوش دولتهای وقت اندازد و شاه را تبرئه نماید. لیکن این ترفند دیگر کارایی نداشت. همه می‌دانستند هویدا جز مهره‌ای در دستان شاه نبوده است. اینک همه می‌دانستند ریشه کلیه مصائب و گرفتاری‌ها شخص شاه است. دیگر زمان برای نجات رژیم شاهنشاهی بسیار دیر بود.

بقایی در مکاتبات سیاسی این دوره باز هم از تجاوز به قانون اساسی سخن به میان می‌آورد؛ قانونی که «نظام شاهنشاهی یکی از اجزاء تفکیک‌ناپذیر آن است.» او از «مجاهدین و آزادیخواهان»، «از جامعه شریف روحانیت» و صاحبان افکار مختلف دعوت کرد که «جداً درباره اهمیت حفظ قانون اساسی بیندیشد» و هشدار داد که در این راه تلاش جدی انجام گیرد، زیرا «فردا خیلی دیر خواهد بود.» بقایی از «جوانان با ایمانی که جان خود را در راه عقیده آماج رگبار مسلسل می‌نمایند» خواسته بود حواس خود را جمع کنند و «فریب کسانی را که به قانون اساسی و آزادی و حیثیت انسانی اعتقاد ندارند نخورند.» او اعلام کرد هر دولتی که موارد نقض قانون اساسی را رفع نماید، شکنجه را رسماً ملغی سازد و به وضع زندانیان سیاسی رسیدگی کند، مورد حمایت او خواهد بود. او حتی حاضر شد «بدون در نظر آوردن گذشته‌ها» با تمام کسانی که به قانون اساسی اعتقاد دارند، تشریک مساعی کند. (۳) بقائی می‌خواست باز هم به هر نحو شده شاه و رژیم سلطنتی او را که به باور وی محور حفظ ایران بود، نجات بخشد. وی تلاش داشت تجربه‌ای را که در مورد قوام، رزم آراء، مصدق و حتی اقبال و علم اندوخته بود، باز هم به کار گیرد. اما نکته این است مگر یاران بقائی از قبیل پاکروان و مقدم و رفیع زاده و کثیری دیگر، اجزاء امنیتی همان رژیم نبودند؟ مگر آنان بدون دستور و اجازه شاه اقدامی کرده بودند و مگر اساساً کسی جرأت داشت بدون اجازه شاه اقدامی انجام دهد؟ قطعاً خیر، پس دیگر تکرار سناریوهای گذشته برای نجات شاه غیرممکن بود.

بقائی گرچه برای نجات شاه و طبق مد و یا الزامات زمانه از حقوق بشر و دموکراسی و آزادی سخن می‌گفت، اما واقعیت این است که در زیر پا نهادن مقولات و مفاهیم و ارزشهایی از آن دست و تعطیل آنها، بقائی خود یکی از پیشگامان بود؛ اساساً در قاموس رژیم سلطنتی شاه آن مفاهیم هیچ معنا و مفهومی نداشت. بیهوده نیست که

۲-۳. مثلاً اعلامیه مورخه ۲۸/۷/۱۳۵۶، مجموعه اسناد حزب زحمتکشان، کارتن ۱۹۵، ش: ۱۸۴ _ ۲۰.

۳-۱. مظفر بقایی، تجاوز به قانون اساسی و حقوق بشر به کجا خواهد انجامید، به مناسبت بیست و هفتمین سالگرد تأسیس حزب زحمتکشان، ۱۳۵۷، مجموعه اسناد بقایی.

حتی بقائی در یکی از جلسات حزبی، که پس از جمعه خونین ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ برگزار شد، گفت: «وقتی حکومت نظامی اعلام شده غلط کردند آمدند. یک آخوند هر چقدر هم محترم باشد ولی به چه اسمی مردم را به خیابان می کشاند.»

گفته بقایی چنان توهین آمیز بود که شیخ رضا فعال، یکی از اعضای حزب، به او اعتراض کرد. بقایی، فعال را وادار به سکوت نمود و گفت که جمعیت قبل از هفده شهریور را قبول دارد و هر شعاری هم که داده شده است از نظر او بلااشکال است، «ولی از اینکه روز ۱۷ شهریور در میدان ژاله بیایند و روی زمین بنشینند قبول ندارم و جواب چنین جمعیتی با این دولت فاسق غیرملی خواهی نخواهی همان گلوله است.»^(۱) یکی از اعضای شرکت کننده نسبت به رویه بقایی در برابر انقلاب اعتراض کرد و از طرد حزب توسط امام خمینی سخن به میان آورد.

اینک حتی اعضای وفادار حزب زحمتکشان نیز بقایی را مورد حمله قرار می دادند. آنها از اعلامیه های «مسخره» حزب، که توسط مردم پاره می شد و به صورت توزیع کنندگان آنها پرتاب می گردید، سخن می گفتند. از رویه بقایی که معتقد بود «بچه های مدارس چه حق دارند در امور سیاسی دخالت کنند»، انتقاد شد. از زبان اعضای حزب او گفته می شد بقایی مثل گذشته «باز هم نفاق افکنی را شروع کرده» است. آنها از نظریه بقایی در مورد پایان دادن به اعتصابات و رفتن استادان و دانشجویان سر کلاس درس به شدت یکه خورده بودند. عده ای مثل رضا فعال گفتند زندگی شان را برای حزب گذشته اند، لیکن بقایی اجازه سخن گفتن به آنها نمی دهد. او گفت به فرانسه می رود و باز نخواهد گشت. عده ای دیگر مثل محمدتقی علویان قوانینی، سیدحسن وحیدی، سعید پارسا و مهندس عقیلی کرمانی «خودشان را آماده وزارت می دانستند و به طریقی از مطالب دکتر حمایت می کردند.»

مأمور ساواک گزارش داد بقایی اینک در لفافه از نظام شاهنشاهی دفاع می کند و بدون اینکه نامی از امام خمینی ببرد، مخالفین رژیم شاهنشاهی را دنباله رو حزب توده می داند. بر طبق این گزارش رویه بقایی باعث «خشم و نفرت عجیب افراد حزب گردیده» است. پیش بینی می شد حزب زحمتکشان با وجود کمیت ناچیز خود متلاشی شود.^(۲)

ص: ۴۶۷

۱-۱. کشتار هفده شهریور در دوره نخست وزیری شریف امامی روی داد که بعد از جمشید آموزگار به این سمت منصوب شده بود.

۲-۱. گزارش ساواک، مورخه مهر ۱۳۵۷، پرونده حزب زحمتکشان.

از آبان ماه ۱۳۵۷ تلاش شد برای حفظ رژیم پهلوی، بقایای به نخست وزیری گمارده شود. پیش از این اردشیر زاهدی ضمن تماس با بقایای شانس دوام رژیم سلطنتی را از او پرسیده بود. از نظر بقایای دیگر خیلی دیر شده بود. در هشتم آذرماه آن سال جلسه ای از امرای ارتش _ مرکب از سپهبد حسین آزموده، سپهبد نصراللهی، سپهبد امیرصادقی، سپهبد محمود معزی، سرلشکر حسن اخوی، سرلشکر فتح الله احمدی و سرلشکر حسن ارفع _ تشکیل شد. سرلشکر محمود ارم، عضو شاخه نظامی حزب آریا، در خارج از کشور به سر می برد و سرلشکر حسن پاکروان به دلیل کار اداری در جلسه حضور نداشت.

در این جلسه، که اعضای آن بطور عمده همان توطئه گران نامدار زمان رزم آراء و مصدق اند، در مورد لزوم و نحوه اجرای تبلیغات به نفع رژیم بحث و تبادل نظر شد. نتیجه این جلسه به شرح زیر بود:

نظر به اینکه در نتیجه تبلیغات وحشیانه عناصر مخالف سلطنت و دولت که بدون هیچ شک و تردید، دانسته یا نادانسته، طبق دستور و بر وفق برنامه بیگانگان عمل می نمایند، میهن پرستان و شاهدوستان تا حدی مرعوب شده اند به نوعی که فقط در مواقعی که مستقیماً در پناه ارتش شاهنشاهی می باشند به خود جرئت ابراز احساسات می دهند و در غیر این صورت تنها در چهاردیواری خانه ها و میان خودشان به درد دل می پردازند، علیهذا علاوه بر اجرای مقررات حکومت نظامی، مبادرت به تبلیغات مثبت چه در پایتخت و چه در استان ها ضرور و مورد احتیاج می باشد. از طرفی چون بدون سازمان و امکانات و وسایل معمولی تبلیغات، اقدام به آن میسر نمی باشد پیشنهاد می شود:

۱_ در بدو امر یک یا چند تن از افراد متمکن یا صاحبان صنایع که واجد صلاحیت باشند دعوت گردند که نظر خود را درباره تهیه وسایل لازمه جهت تبلیغات عنوان نمایند تا این هیئت آن را بررسی کند و تصمیمات لازم اتخاذ گردد.

۲_ پس از چند بار تماس میان سرلشکر حسن ارفع و آقای دکتر مظفر بقایی

کرمانی و معاونان ایشان چنین تشخیص داده شد که این اشخاص واقعاً دارای احساسات میهن پرستی و شاهدوستی بوده اند و می باشند و حاضرند برای حفظ سلطنت ایران جانفشانی نمایند. لذا در این جلسه تصمیم گرفته شد که گروه امرا با گردانندگان حزب زحمتکشان ملت ایران که ریاستشان با آقای دکتر بقایی کرمانی می باشد در راه این هدف مقدس هماهنگی برقرار نمایند.^(۱)

صورتجلسه این نشست به زبان فرانسه تهیه شد.

در اواخر مهرماه ۱۳۵۷، پیش از تشکیل جلسه فوق، اردشیر زاهدی بر سر راه سفر خود به تهران در نیویورک توقف کرد. زاهدی از رفیع زاده خواست به بقایی اطلاع دهد که وی به دیدن او خواهد رفت. زاهدی قصد داشت بقایی را به نزد شاه ببرد تا برای رفع بحران چاره اندیشی کند. دو ماه و نیم قبل از خروج شاه از ایران، زاهدی از بقایی خواست شرایط خود را برای دست گرفتن قدرت به عنوان نخست وزیر بیان کند. بقایی شانس ماندن شاه را ده درصد و ولیعهد را بیست درصد دانست. در اواسط دی ماه ۱۳۵۷ بقایی به دیدار شاه رفت. او در کمال شگفتی شاه را سست و متزلزل دید. به روایت رفیع زاده، بقایی شرح داد شاه برای جلوگیری از آشکار شدن پریدگی رنگش آن قدر کرم به صورت خود مالیده بود که گویی پوستش در حال جدا شدن است. بقایی شاه را از ادامه حکومت ناامید کرد و اعلام نمود برای حل بحران هیچ کاری نمی شود کرد. او تنها فردی مثل احمد قوام را برای حل بحران مؤثر می دید، مردی که شخص بقایی در مفتضح ساختنش در زمره رهبران بود.

بقایی در پایان ملاقاتش بار دیگر از چاره اندیشی دیرنگام شاه سخن گفت. در ملاقاتی با فرح دیبا بار دیگر بقایی کار را تمام شده دانست. او دیگر شانسی برای بقای رژیم نمی دید و دولت شاپور بختیار را نیز برای حل مشکلات و حفظ رژیم شاه بی حاصل می دید.^(۲)

بقایی در ۱۶ ژانویه ۱۹۷۸/۲۷ دی ۱۳۵۶ با ویلیام سولیوان، سفیر آمریکا در ایران،

ص: ۴۶۹

۱-۱. تاریخ معاصر ایران، ج ۳، (تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰)، ص ۲۲۰-۲۲۱.
۲-۲. دستنوشته های منصور رفیع زاده، فصل سی ام، مجموعه اسناد رفیع زاده، متن انگلیسی این دستنوشته ها که برای اظهار نظر برای بقایی ارسال می شد تحت عنوان **Witness** (شاهد) در آمریکا چاپ شد و دو ترجمه از آن به زبان فارسی موجود است.

مکاتبه کرد. این نامه در پاسخ نامه ۴ ژانویه سولیوان نوشته شد. در نامه سولیوان ابراز امیدواری شده بود در ایران حکومت قانون و دموکراسی استقرار یابد. سولیوان پیشنهاد کرده بود به منظور تبادل نظر پیرامون نحوه تأمین حقوق اولیه بشر با او مذاکره کند. بقایای از این پیشنهاد استقبال کرد و نوشت «در گذشته نیز به مناسبت سمت و مسئولیت های ملی ملاقاتهایی با مقامات عالیرتبه و سفرای ممالک متحده آمریکا» داشته و معتقد است که وجود چنین تماسهایی «برای حسن تفاهم و بهبود روابط بین دو دولت مفید خواهد بود.»^(۱) درست در زمانی که انقلاب تا اعماق جامعه ریشه دوانیده بود، آیت الله محمد صدوقی نامه ای به بقایی نوشت. در بخشی از نامه آمده است:

اکنون که امپریالیزم لاقلاً منافع خود را مهتد به تهدیدهای گوناگون می بیند، اجباراً دست به یکسری مانورهای دموکراتیک زده است که سطحی بودن همه آنها از بینش عمیق شما مخفی نیست. آزادی فعالیت سیاسی احزاب، زمزمه رفع سانسور از مطبوعات، میدان دادن موقت به بعضی از رجال سیاسی و غیره حساسیت و خطر این برهه از نهضت را تشکیل می دهد. بدین ترتیب که عده ای از سیاسیون یا روحانیون که ممکن است سطحی تر بیندیشند یا خدای نکرده جهت احیای موقت منافع شخصی یا حزبی خویش مواضع استراتژیکی متعددی انتخاب کنند و همین تعدد و اختلاف مواضع استراتژیکی موفقیت در بست و کامل دشمن است و ایده آل امپریالیزم.

آیت الله صدوقی خواسته بود بقایی خود را با مواضع امام خمینی هماهنگ سازد. او هشدار داد تفرقه و ایجاد اختلاف در صفوف نهضت باعث نابودی اختلاف افکنان خواهد شد و کسی نمی تواند خود را از آن «لکه نجس» تطهیر کند. در پایان خواسته شده بود بقایی خطمشی سیاسی خود را ترسیم کند.^(۲)

در پاسخ به این نامه بقایی نوشت: «اگر رهبری نهضت، مبارزه را منطبق با قانون اساسی... بنماید، بی گمان و به یاری حق توفیق خواهیم داشت که حکومت قانون را دقیقاً پیاده کنیم.» او خاطرنشان کرد: «مردم عاری از تعمق و تحقیق که اوضاع اسفبار امروز را می بینند، چنین تصور می کنند که این نقص قانون اساسی و یا عیوب آن است که

ص: ۴۷۰

۱- ۱. احزاب سیاسی در ایران، بخش دوم، صص ۱۸۸-۱۸۷.

۲- ۲. محمد صدوقی به بقایی، ۴ شوال ۱۳۹۸ ق [۱۳۵۷ ش]، مجموعه اسناد بقایی، ۱۴۸ _ N، ش: ۱۳۵ _ ۷.

آنان را به چنین روزی دچار ساخته و توجه ندارند که تقصیر عمده همانطور که اشاره فرموده اید متوجه سیاستمداران و سیاست‌بازانی است که از یک طرف برای رسیدن به مقاصد مادی در دام حیل‌های حکومت گرفتار می‌شوند و مردم را گرفتار می‌کنند و از طرف دیگر برای اغفال آنها داد مخالفت با قانون اساسی را سر می‌دهند.» در پایان نامه آمده است: «در مقابل این مسایل و با علم به اینکه هر بار حرفی از قانون اساسی زده ایم مردم و مخصوصاً سیاستمدارانی که در اصالت آنها هم باید تردید کرد تهمت و بهتان را شروع کرده‌اند، و با همه این اوصاف ترجیح داده ایم آنچه را که مصلحت مردم مسلمان ایران است بیان کنیم و نه آنچه را که مردم می‌خواهند و در آن اشتباه می‌کنند.»^(۱) این بود مواضع بقائی در مورد انقلاب و رژیم سلطنتی، لیکن برای فهم مبانی دیدگاه‌های بقائی و نسبت او با انقلاب، باید بار دیگر رفتار سیاسی او را از مقطع نخست وزیری جمشید آموزگار مرور نمائیم تا دریابیم که به نظر او علل و عوامل انقلاب چه بود و در مقابل آن چه تمهیداتی باید اندیشیده می‌شد؟

ص: ۴۷۱

۱-۱. بقایی به صدوقی، احتمالاً شوال ۱۳۹۸ ق [۱۳۵۷ ش]، مجموعه اسناد بقایی، ش: ۱۳۶ _ ۷.

از سال ۱۳۵۶ همزمان با دوره زمامداری جیمی کارتر در کاخ سفید و همزمان با دوره نخست وزیری دکتر جمشید آموزگار بار دیگر فعالیت های حزب زحمتکشان و رهبر آن به شکلی محدود از سر گرفته شد. گردانندگان حزب از این سال تا پیروزی انقلاب اعلامیه ها و بیانیه های زیادی در ارتباط با حوادث روز کشور منتشر کردند، روزنامه ها از مصاحبه با بقائی اجتناب می کردند به عبارت بهتر از نظر تاریخی این حزب به فراموشی سپرده شده بود و به جز عده ای معدود کسی آن را جدی نمی گرفت.

در این ایام بقائی که خود شعار دمکراسی می داد، شعارهای حقوق بشر کارتر و اقدامات آموزگار را وسیله ای در دست کمونیست ها می دانست تا این گروه ها بار دیگر از آشیانه های خود خارج شوند و تلاشهای خویش را از سر گیرند. وی به این مسئله اعتراض داشت که بیانیه های شدید اللحنی با «شعارهای تند مارکسیستی» منتشر می شود «بدون آن که نویسندگان آن ها مورد تعقیب قرار گرفته باشند»، وی این اعلامیه ها را وسیله ای می دانست تا به دنیا وانمود نمایند که در ایران آزادی کامل وجود دارد.^(۱)

اعلام شد هر تلاش و کوششی خارج از محدوده «فضای باز سیاسی» اعلام شده می تواند «پایه ای برای حرکت های

ص: ۴۷۳

۱- ۱. بیانیه هیئت اجرایی حزب زحمتکشان ملت ایران، ۱۹ آذر ۱۳۵۶، ش ۵۴/۷۵۸.

نسنجیده بعدی گردد، که غفلتاً و برخلاف پیش بینی برپا کنندگان آن منجر به شکستن شیشه و آتش زدن مینی بوس و ضرب و جرح آنان می گردد.» حزب در این نخستین بیانیه خود بعد از سال ها سکوت و ممانعت با دستگاه ساواک و رژیم پهلوی اینک بار دیگر به صحنه آمده بود و عجب آنکه در حرکت های مردمی رد پای مزدورانی از رژیم را جستجو می کرد. مبارزات مردمی در قاموس بقائی امری ناشناخته بود، وی نیز به اقتضای اسلاف خود از رجال دوره پهلوی؛ ایران را موضوعی برای دسایس قدرت های جهانی می دید و لاغیر، اینک وی با این که از نزدیک بسیاری واقعیات را مشاهده می کرد و محل زندگی اش در جایی واقع بود که قاعدتاً باید وی را بیشتر با امور روزمره درگیر می ساخت، اما طبق اسناد موجود او تعدادی اندک از بازیگران حرفه ای را در پشت تحولات کشور می دید و تنها وقتی تا حدی به حقیقت پی برد که به گمان خود در صدد مهار این خیزش بر آمد.

بقائی می گفت در پشت ناآرامیهای کشور رد پای مزدورانی دیده می شود که از سال ها پیش در گروه های سیاسی و جماعتی روشنفکری حکومتی برای چنین روزهایی جاسازی شده اند. منظورش تعدادی از اعضای سابق حزب توده بود که از دهه سی و حتی پیش از آن توسط اسدالله علم جذب حکومت گردیده و مشاغل مهمی را هم اشغال کرده بودند، از وکالت و وزارت گرفته تا معاونت اجتماعی وزارت دربار. به دید وی آنان با روش های ماهرانه حرکت آرام و صحیح سیاسی را از مسیر اصلی خود منحرف می نمایند و به کمک عوامل خویش حادثه آفرینی می کنند. گفته شد از نظر دولت آموزگار هیچ چیزی اهمیت ندارد، «آن چه برای او مهم است این است که نباید هنگام مسافرت پریزیدنت کارتر رئیس جمهوری ایالات متحده به ایران حرکتی آزادی خواهانه به عمل آید، بلکه باید تظاهراتی علیه ایشان و مردم آمریکا و با شعارهای تند مارکسیستی توأم با بی حرمتی علیه مقامات عالیه برگزار گردد تا به رئیس جمهوری تفهیم گردد که اگر وضع موجود تغییر کند، ایران به دست مارکسیست ها خواهد افتاد و درخواست کنندگان آزادی و حکومت قانون جز مثنی کمونیست و بیگانه پرست کسی نیست!» برای حزب زحمتکش این مقوله ناپذیرفتنی بود که دستگاه جهنمی ساواک نتواند از عهده حل بحران برآید، به همین دلیل اصرار داشت که این مردم نیستند که در امر مبارزه پیشگام هستند بلکه این مقامات امنیتی هستند که تلاش دارند و انمود سازند اگر در ایران آزادی و حقوق بشر داده شود، برندگان اصلی آن همان کمونیست ها خواهند بود. این استراتژی شخص بقائی در نزدیک به چهل سال حضور او در صحنه سیاسی کشور از شهریور بیست تا آن روز بود. وی خود از کسانی بود که همیشه حتی کوچک ترین شعارهای آزادی خواهانه را دامی می دانست که از سوی اردوگاه شرق در

برابر ایرانیان آراسته شده است، وی خود در زمره نخستین کسانی بود که هیچ اقدام مردمی را بر نمی تابد و با دیدی نخبه سالارانه توده های مردم را فقط برای ایجاد درگیری با مخالفین سیاسی اش تحمل می کرد و لاغیر.

با این دیدگاه بود که حزب هشدار می داد عامل اصلی تشنجات دانشجویان نیستند،

«بلکه آن هفتار نفری هم که به گزارش خبرگزاری پارس در روز جمعه ۱۸/۸/۵۶ در ورزشگاه آریامهر پرچم آمریکا را از برابر ورزشکاران امریکائی پائین انداخته و امریکائی به خانه ات برگرد گویان انگشتان خود را به علامت پیروزی به سوی «تاواریش»ها(۱) نشانه رفته اند، نه تنها دانشجو نبودند بلکه در مأمور مسلم دستگاه بودن آنان نباید تردید کرد.»

این همان ذهنیت بیمارگونه ای بود که دستان حزب توده را در احزاب ملیون، مردم و ایران نوین و حتی حزب رستاخیز می دید و کوچک ترین سابقه همکاری حتی جزئی با حزب توده و حتی در حد اتهام؛ کافی بود تا این تشکها و احزاب بازیچه دست نفوذیهای شوروی قلمداد شوند. با این تفسیر حزب زحمتکشان تنها حزبی بود که خلوص ضدیت با کمونیسم در آن دیده می شد، البته این هم بعد از زمانی بود که گروه انشعابی خلیل ملکی را از حزب بیرون انداختند و گرنه حتی نظریه پردازان حقیقی و اولیه این حزب نیز همان توده ای های سابق بودند. به هر حال بقائی مثل بسیاری دیگر از رجال ایندوره با دیدی توطئه پندار از تحلیل آن چه در پیرامونش می گذشت عاجز ماند، ذهنیت نسل او به دلیل شرایط جنگ سرد، مک کارتیسم و تبلیغات روانی سرویس های امنیتی غرب فقط و فقط به خطر شوروی پرداخته بود، ولی اینک با آن ابزار درک تحولاتی که در کشور روی می داد غیر ممکن بود.

با این وصف تعطیلی دانشکده اقتصاد و مدرسه عالی کامپیوتر برای آن دانسته شد تا دانشجویان انگیزه پیدا نمایند و به فعالیت های براندازی کشیده شوند، معلوم نیست چرا ساواک باید چنین ریسک بزرگی صورت دهد و به امواجی دامن زند که پیش از همه دامنگیر خودش خواهد شد؟ بقائی بر این باور بود که با این وضعیت دانشجویان به شعار «غرقش کن منم روش» کشیده می شوند و این امر دلیلی ندارد جز «وجود

ص: ۴۷۵

۱- ۱. به معنی رفیق در زبان روسی و کنایه از این که این عده از طرفداران شوروی بوده اند. گیومه متعلق به اصل سند است.

بیگانه پرستان» در دستگاه دولتی، و البته منظورش شوروی پرستان بود و گرنه خود وی نیز تردیدی نداشت که نخبگان سیاسی کشور به چه میزان برکشیدگان قدرت های بزرگ غربی هستند. هشدار داده شد که در محرم سال ۱۳۵۶ هجری قمری عوامل «در لباس افراطیها» وارد تجمعات مردم می گردند، شعارهای تندی می دهند و مردمی که لبریز از نفرت هستند به دنبال آنان کشیده می شوند، این افراد در موقع مقتضی می گریزند و مردم از همه جا بی خبر آماج گلوله و تیغ و چماق می شوند. تعطیلی دانشگاه ها که منجر به محرومیت از تحصیل ده ها هزار تن از دانشجویان و ایجاد عصبانیت در خانواده های آنان می شود، در زمره اقدامات و تلاش های دولت آموزگار برای ایجاد نارضایتی در مردم دانسته می شد. بقائی تحلیل می کرد که در بین خانواده های این دانشجویان افسران و درجه داران هم هستند، پس دیر یا زود اینان نیز به صف ناراضیان خواهند پیوست، امری که وی به شدت از آن وحشت داشت. از سوی دیگر به گمان او عده ای تلاش می کنند مبارزات مسالمت آمیز مردمی را که به نظر حزب زحمتکش برای استقرار قانون و حفظ قانون اساسی است به مسیرهای دیگری سوق دهند و «این فکر را در مغز جوانان تزریق نمایند که مبارزه قانونی و مسالمت آمیز ثمر بخش نیست و تنها راه نجات از این اختناق و حکومت ستمگر سرنگونی رژیم است، آیا برای این عمل نامی جز خیانت به مملکت می توان یافت؟» (۱)

توجه کنید! بقائی حساب دولت آموزگار و شخص شاه و رژیم او را از هم جدا می دانست، روشی که سال ها در مورد دولت های قبل از وی نیز تبلیغ کرده بود اما دیگر فایده ای نداشت؛ انگشت مردم اینک به سوی محور استبداد یعنی شخص شاه نشانه رفته بود. بقائی معتقد بود در برابر دولت، مخالفین چیزی جز گروه های متشتت، پراکنده و فاقد تشکیلات نیستند و تازه ده ها سلیقه و فکر و هدف و شیوه های مختلف مبارزه هم وجود دارد. گفته می شد: «آیا سرسری گرفتن مسائل و کشاندن مردم به مبارزه و تظاهر و حرکات اجتماعی قبل از ایجاد یک رهبری واحد مبارزه و جمع آوری همه

ص: ۴۷۶

۱- ۱. شاید این اظهارات با یکدیگر متناقض به نظر آیند، زیرا رهبری حزب از سوئی به سرکوبگری در آن دوره باور داشتند و در صدد راه نجاتی بودند و از سوی دیگر سرنگونی رژیم را خیانت به کشور ارزیابی می کردند. باید توضیح داد مراد بقائی از حکومت ستمگر صرفاً دولت های آن دوره بودند که از دید وی باید فدای ندانم کاریهای شاه می شدند تا وی از زیر ضربه خارج شود و فرصت استمرار حکومت خود را داشته باشد.

نیروهای آزادی خواه و ملی در یک تشکیلات منظم و منضبط اشتباه نخواهد بود؟» کمیته مرکزی حزب زحمتکشان در جلسه مهرماه سال ۱۳۵۵ خود به این نتیجه رسیده بود که تنها راه به نتیجه رسیدن خواسته های مردم اتحاد صادقانه همه گروه‌هایی است که «طرفدار اجرای کامل و بدون تجزیه قانون اساسی» هستند و در بیانیه هشتم خردادماه سال ۱۳۵۶ به مناسبت بیست و هفتمین سالروز تأسیس حزب (۱) بر همین مضمون تأکید شد. به عنوان واجب عینی بار دیگر از همه طبقات مردم خواسته شد نظر خود را در این زمینه اعلام نمایند. حزب از بین «وصول به هدف از طریق خشونت یا مبارزه قانونی و مسالمت آمیز» در چارچوب قانون اساسی روش اخیر را برگزیده بود: «این اعتقاد حزب بر مبنای عواملی از قبیل موقعیت خاص جغرافیائی ایران و میزان رشد و آمادگی مردم، معتقدات مذهبی و ملی و بر اساس خط مشی مصوب کنگره اول حزب مورخ مردادماه ۱۳۴۱ اتخاذ گردیده است و بعلاوه حزب معتقد است که در شرایط موجود شیوه هائی که به هر تقدیر به خشونت کشیده شود نه تنها کوچک ترین نفعی را در بر ندارد، بلکه موجب اتلاف نیروی انسانی جوان و با ارزش مملکت خواهد بود.» بقائی توجه نداشت و یا نخواست توجه نماید که مردم و به قول او جوانان به دنبال خشونت نبودند، این رژیم شاه بود که هر ندای مخالفی را با سببیت و خشونت تمام سرکوب می نمود و مخالف هر که بود، حتی اگر مخالفت او در چارچوب همان قانون اساسی مورد نظر بقائی انجام گرفته باشد، به داغ و درفش تهدید می شد. بدیهی است تمام مخالفین خواستار سرنگونی شاه نبودند، لیکن همان عده هم از پیگرد و آزار دستگاه ساواک خلاصی نداشتند.

بقائی برای اثبات غیر مفید بودن اقدامات انقلابی، شکست «فدائیان مسلح فلسطین با دادن ۲۰/۰۰۰ قربانی» را به عنوان شاهد مثال ذکر می کرد، مضافاً این که به نظر او ایرانیان نیروی نظامی و انتظامی را از آن خود می دانند و با آن ها نزاعی ندارند: «چرا اجازه بدهیم که کج سلیقگی ها، تکرویها، خودخواهیها و اشتباهات و یا احیاناً تبعیت از احساسات ما را از هدف های قانونی دور کند؟» اعلام شد که با وجود روابط مستحکم ایران با رژیم های کمونیستی، مارکسیسم در کشور نمی تواند منشاء اثر باشد و؛

«اکثر آنهایی که تظاهرات مارکسیستی می کنند عوامل خود حکومتند که گردانندگان

ص: ۴۷۷

۱-۱. این مطالب همه به نقل از بیانیه فوق ذکر شده است، حزب در اردیبهشت سال ۱۳۳۰ تأسیس گردید، یعنی تا آنروز ۲۶ سال از تأسیس این تشکیلات می گذشت و نه بیست و هفت سال.

اطلاعاتی، امنیتی، تبلیغاتی و صنعتی [!] و از همه بالاتر حزب فراگیر دولتی آن هم در سطح بالا- از مارکسیست های ظاهراً پشیمان دیروزند، حکومت در عین تظاهر به مبارزه با کمونیسم نمی داند که در دام مارکسیست های ظاهراً نادم گیر افتاده و توجه ندارد که همین عوامل با فشاری که به نام حکومت بر مردم ایران وارد می کنند عالمانه و ماهرانه و با نقشه های حساب شده موریانه وار رژیم ایران را از داخل می خورند و همین قبیل اعمال است که مملکت را در لبه پرتگاه قرار داده است.» (۱)

در مقطعی که بیانیه هائی از این دست منتشر می شدند، مضمون انقلاب که مذهبی بودن آن به شمار می رفت، امری ناشناخته نبود، اما مسئله این است که در قاموس فرهنگ سیاسی بقائی هر انقلابی رنگ و بوی کمونیستی داشت؛ حتی اگر صبغه ای مذهبی داشته باشد و بالاتر اینکه حتی اگر این انقلاب؛ انقلاب موسوم به سفید شاه باشد!

با این دید کسانی با قانون اساسی مخالف اند که این قانون با مرام آن ها مخالفت دارد و یا «کسانی که طالب حکومت های دیکتاتوری هستند»، بقائی نوشت پس حکومت ایران در حداقل دهه های چهل و پنجاه اگر دیکتاتوری نبوده، پس چه بوده است؟ آیا بانی و باعث دیکتاتوری هویدا بود یا شخص شاه که به فرمان رهبران اردوگاه غرب، ایران را با سرکوب و اختناق، به قول کارتر جزیره ای امن در منطقه بی ثبات خاورمیانه کرده بود؟ بالاخره این که حزب زحمتکشان یا در واقع خود بقائی از همه مردم خواست برای «ایجاد یک رهبری واحد» تلاش نمایند و حزب هم «صادقانه و بی ریا همه امکانات و نیرو و تجربیات تشکیلاتی خود را در اختیار این رهبری قرار می دهد و مخصوصاً از پیشوایان مذهبی می خواهد که مانند گذشته هدایت و پشتیبانی معنوی خود را از این مبارزه بحق ملت ایران دریغ ندارند.» (۲)

به عبارت بهتر حزب رهبری امام خمینی (ره) در این جنبش عظیم را که مورد انکار هیچ انسان عاقلی نبود نادیده می گرفت و همیشه بر این موضوع تأکید می کرد که نهضت از فقدان رهبری رنج می برد و جالب این که هم حزب و هم شخص بقائی خود را به عنوان رهبری نهضت پیشنهاد می کردند!!

ص: ۴۷۸

-
- ۱- ۱. منظور گردانندگان حزب و کسانی مثل دکتر هوشنگ نهاوندی و دکتر محمود جعفریان و امثالهم هستند که در زمره گردانندگان حزب رستاخیز بودند و البته سابقاً جزء توده - نفتی ها بودند.
 - ۲- ۲. همه نقل قول ها از بیانیه ای است که بالاتر به آن اشاره شد.

در این دوره مثل ایام ملی شدن صنعت نفت حزب زحمتکشان از کسانی که گزارش‌هایی برای آن ارسال می‌کردند استفاده می‌کرد و البته آن را در چارچوب تحلیل‌های خاص خود به کار می‌گرفت. عده‌ای از این گزارشگران طبق تحلیل حزب در قم اخباری را برای دستگاه رهبری که البته کسی جز شخص بقائی نبود ارسال می‌کردند. در یکی از این گزارش‌ها نویسنده آورده است که در قم و اطراف حرم سیر می‌کرده است، در این زمان دسته‌های سینه‌زنی و زنجیر زنی ضمن حمل پرچمها و بیرقهای معمول این ایام پرچم سه رنگ ایران را که «لابد... از مواهب وطن پرستی مورد ادعای رژیم است» با خود آورده بودند. در حرم «چند تا آدم ماوراء انقلابی که معمولاً همه جا حضور دارند» به جمعیت اضافه شدند و «ناگفته‌نماند اینهم از مزایای رژیم سلطنتی انقلابی دیکتاتوری ایران است که نباید زیاد تعصب کرد چرا که اعلیحضرت در کتاب شیروخورشید [؟] در پاسخ خبرنگار فرانسوی فرمودند: ما از خود انتقاد می‌کنیم، لابد اگر لازم باشد علیه خود نیز شعار هم می‌دهند والله اعلم!» تحلیل نیروهای بقائی را بنگرید که حتی بر این باور بودند شخص شاه نیز از مردم می‌خواهد علیه وی شعار دهند! به هر حال به قول این گزارشگر عده‌ای شعارهای تند و البته مارکسیستی و مذهبی سردادند؛

«در حرم از سرعت جمعیت طبق معمول کاسته شد ولی سرگرد شهربانی که آنجا ناظر بود سعی داشت دسته‌های زودتر از موعد از حرم خارج کند، مسلماً این برای طبیعی نمایاندن صحنه بوده است و گفت: آقایان ترا به سید الشهداء تندتر حرکت کنید، البته بر هر انسان عاقلی که عقل سلیم داشته باشد روشن است که دسیسهای در کار بوده است چرا که دسته‌ای که نه شعار ضد سلطنتی می‌دادند و نه بیشتر از حد معمول در حرم معطل شده، نه حتی بی‌نظمی رخ داده بود، چرا آقای سرگرد سعی داشت جمعیت را زودتر بیرون کند؟!»

این گزارشگر حادثه در ادامه اضافه کرد در همین احوال افسر دیگری بدون دلیل و برهان به مردم هجوم آورد، او مردم را به زور از صحن خارج کرد، در خارج صحن «ساواکی‌های ماوراء انقلابی شروع به دادن شعارهای زنده باد خمینی و مرگ بر شاه کردند و عده معدودی که فریب نعل وارونه را خورده بودند شروع به تکرار شعارها کردند، من چون وضع را چنین دیدم با تمام قوت فریاد زدم شعار نده، که متعاقب آن مردم پراکنده شدند [!] آن چه بیشتر جلب توجه می‌کرد آن بود که آن آدمکها یا بهتر بگویم ساواکیها به محض بیرون آمدن از حرم سعی بر این داشتند که مردم را به طرف پاسگاه و پلیس بکشانند.» خلاصه این که همین افراد حتی مشغول جمع آوری سنگ بودند تا با پلیس درگیر شوند. (۱) این بود تحلیل یکی از هواداران بقائی از حوادثی که در آن روز در قم روی داد. تحلیل‌هایی از این دست منحصر به فرد اخیرالذکر نیست بلکه اعضای حزب و تشکیلات رهبری کننده آن که هرگز برای مردم اصالتی قائل نبودند و تا بن دندان به این باور داشتند که مگر می‌توان بدون اذن و اجازه آمریکا و انگلیس و شوروی قدمی از قدم دیگر برداشت، با این که در دو قدمی انقلاب عظیم مردم علیه رژیم شاه بودند؛ اما حقیقت آن را هرگز ندیدند و کتمان حقیقت را تا بعدها نیز استمرار بخشیدند.

ص: ۴۷۹

در همین ماه بقائی نامه ای سرگشاده خطاب به ویلیام سولیوان سفیر وقت آمریکا در ایران نوشت، سولیوان چند ماه قبل وارد ایران شده بود. قرار بود در اول ژانویه سال ۱۹۷۸ جیمی کارتر رئیس جمهور آمریکا به ایران بیاید، او مهمان شاه بود و بنابراین بود که برای نشان دادن حمایت مستقیم خود از شاه، جشن ژانویه آن سال را در تهران بگذرانند. دکتر بقائی با اشاره به این مسافرت خاطر نشان کرد که ملت ایران «نخواهند توانست از حضرت جیمی کارتر استقبال و پذیرائی نمایند حتی بیم آن دارند که دستگاه قانون شکن و بی اعتنا به حقوق و حیثیات انسانی [دولت آموزگار] با ایجاد تظاهرات ضد امریکائی بخواهد وانمود کند که مبارزات آزادی طلبانه مردم ستمدیده ایران ضد امریکائی و ناشی از تمایلات مارکسیستی و هرج و مرج طلبی است تا در نتیجه اعمال قبیح و ضد انسانی، خود را در کشتار مردم و حبس و شکنجه آن ها توجیه نماید.» بقائی از خدمات هوارد باسکرویل در مشروطیت ایران و نیز دکتر جردن مدیر کالج امریکائی تهران در تاریخ و فرهنگ ایران یاد کرد و اینکه «در پرونده روابط سیاسی ایران و امریکا بر گهائی وجود دارد که حاکی از دورانی است که چشم امید ملت

ایران به آمریکا دوخته شده بود، برای رهائی از فشار و تحریک های دو همسایه جنوبی و شمالی در صحنه سیاست جهانی ما به پشتیبانی آمریکا امید فراوان داشتیم، نام آمریکا در خاطر ملت ایران با مردان آزاده و بزرگی چون آبراهام لینکلن و [توماس] جفرسون که سرشار از انسانیت و نوع دوستی و عشق به آزادگی بودند آمیختگی داشت و مورد ستایش بود.»

دکتر بقائی در عین حال از مداخله ناروای نمایندگان سیاسی آمریکا در ایران یاد کرد، اما از قضا به مهم ترین آن ها یعنی نقش ایالات متحده و سازمان سیا در کودتای بیست و هشتم مرداد یادی ننمود، زیرا نه این که فقط آن فاجعه تاریخی را قیام ملی ارزیابی می کرد و حتی او بود که به دستگاه تبلیغاتی شاه یاد داد که به جای قید قیام افسران و درجه داران؛ به ماجراهای این روز قیام ملی مردم ایران اطلاق نمایند، بلکه به این دلیل بود که وی و حزبش در این ماجراها نقش بسیار مخربی بر عهده گرفته بودند و با ایالات متحده و سرویس جاسوسی آن در کنار انگلستان و دستگاه اطلاعاتی اش دقیقاً همسو بودند. در عوض وی به دفاع آمریکا از رزم آراء اشاره کرد، او دفاع تعدادی از امریکائیان از رزم آراء را، که حکومت دیکتاتوری نظامی ایجاد کرده بود مورد سرزنش قرارداد و به سولیوان یاد آوری کرد که «دیکتاتوری سیاه با دیکتاتوری سرخ برای ما یکی است و لیکن متوجه باشید که اگر در این کشور دیکتاتوری مستقر شود زمینه دیکتاتوری سرخ از دیکتاتوری سیاه مساعدتر می باشد.» گوئی وی تحت توجه شاه در کشوری دمکراتیک زندگی می کرد که از امکان زایش دیکتاتوری در اثر حکومت نظامیان یاد می نمود! او به یاد سفیر کبیر آورد که دکتر هنری گریدی را که مدافع رزم آراء بود از مداخله در امور ایران برحذر می داشت. وی استقرار دیکتاتوری در ایران را با دستیاری و پشتیبانی مأمورین سفارت آمریکا دانست، به همین دلیل «امروز کدورت و دلتنگی شدیدی نسبت به سیاست آمریکا در قلوب ایرانیان جای گرفته است.» در عین

حال خاطر نشان شد که این احساسات نباید با حيله های دولت آموزگار که به گمان او تظاهرات ساختگی و ضد امریکائی راه می اندازد اشتباه شود، «چه دولت با تمام وسایل وحيله های پلید سعی دارد تظاهرات ملی و آزادیخواهانه مردم ایران را ضد امریکائی جلوه دهد.»

او تجاهل می کرد که بدیهی است هرگونه مبارزه آزادیخواهانه در این مقطع در عین حال مبارزه ای علیه امریکا هم بود، زیرا مگر این نبود که با حمایت امریکا بدیهی ترین حقوق انسانی مردم ایران در مذبذبه نفت و اسلحه قربانی شده بود؟ این قضاوت مضحک باید برای سفیر بسیار جالب بوده باشد، زیرا وی قطعاً آموزگار را می شناخت و می دانست که در بین رجال ایرانی هم وی را به عنوانی مردی از تبار نخبگان امریکائی می دانند که رشد و پیشرفت خود را مدیون بستگی به برخی محافل امریکائی از جمله اصل چهار ترومن است؛ حال چگونه چنین مردی حاضر می شود به گمان بقائی تظاهرات ضد امریکائی راه اندازد، نکته ای است لاینحل و به احتمال قریب به یقین اصلاً حل نخواهد شد، زیرا اساساً مسئله ای برای حل شدن وجود نداشته است.

دکتر بقائی از تأسیس ساواک به کمک امریکا انتقاد کرد، تشکیلاتی که «دست مافیا را از پشت بسته و روزی نمی گذرد که با توقیف های غیر قانونی و شکنجه های هولناک و محاکمات ساختگی و بالاخره ارتکاب انواع پستیها برای خفه کردن طرفداران آزادی از کار بازماند.» این هم البته سخنی عوامفریبانه بود، چه کسی بود که نداند سرلشگر حسن پاکروان دوست و همفکر بقائی در این تشکیلات به چه میزان مؤثر بوده است، بالاتر این که سپهبد ناصر مقدم دوست دیگر وی همیشه دارای مقامات حساسی در این تشکیلات بود و مهم تر این که برخی از اعضای حزب زحمتکشان در سطوح مختلف از گردانندگان ساواک _ و نه فقط منابع آن _ بودند؛ یک مورد آن منصور رفیع زاده است که اصلاً با معرفی شخص بقائی وارد ساواک شد، از این راه به امریکا رفت و تشکیلات ساواک در امریکا را راه اندازی کرد و تنها فردی بود که تا پیروزی انقلاب ریاست ایستگاه ساواک در امریکا را در اختیار داشت و از بدو مأموریت خود در این سمت تغییری نکرد و حتی با افراطی ترین تیم سیا همکاری بسیار نزدیک نمود و اصلاً به عضویت سیا درآمد.

بهرحال بقائی بار دیگر موقعیت جغرافیائی ایران و خطر کمونیسم را مورد توجه قرار داد و از وقایع شهریور بیست و مسئله آذربایجان در سال ۱۳۲۴ یاد کرد که هشدار برای هرگونه اقدامات آتی بود: «ملت ایران به خوبی احساس می کند اگر حوادثی پیش آمد کند که پرده آهنین تا کرانه های خلیج فارس پیشروی نماید به این زودی ها دیگر رنگ استقلال به خود نخواهد دید و از این رو در حفظ این استقلال نهایت گذشت و تحمل را کرده است.» او دلیل این را که مردم «دست به انقلاب نمی زنند»[!]

و خفقان و ظلم را تحمل می کنند!] از ترس پیش آمدهائی از این قبیل دانست، اما در عین حال نباید غافل بود که دولت با جو ارباب و سرکوب، «هزاران جوان ایرانی» را به راهی کشانیده است که جز توسل به قیام بر ضد ظلم و تبعیض راه دیگری در مقابل خود نمی بیند. بقائی وجود «ثروت های افسانه های باد آورده» را که زندگی اکثریت مردم را به بدبختی کشانیده است یکی از عوامل بحران ها یاد کرد. از دید او با این وصف حزب زحمتکشان در دوره بیست و شش ساله فعالیت قانونی خود قانون اساسی را _ بخوانید سلطنت را _ محور قرار داده است: «اکثریت جوانان از این امر شکایت دارند و ما را مورد انتقاد قرار می دهند»، اما با وجود مشکلات برای پاسخ گوئی به این افراد «حاضر به تغییر رویه نشده ایم». بقائی نگفت علیرغم این حمایتها، در چه مقطعی از تاریخ ایران قانون اساسی اجرا شد؟ آیا اصل تفکیک قوا و منع از حکومت شاه تصریح قانون اساسی نبود؟ آیا سلسله پهلوی در طول دوره حکومت خود، برای قانون اساسی ارزشی قائل می شد؟ آیا شخص شاه در گفتگو با خبرنگاران انگلیسی نمی گفت مشروطه را انگلیسیها به دهان مردم ایران انداختند و گرنه در نظر ملت ایران دموکراسی یعنی حکومت فردی او؟ به هر حال بقائی اعلام کرد که عدم احترام دولت ایران به قانون اساسی و تجاوز به حقوق بشر «مردم ایران را به راهی می کشاند که جز قیام بر ضد ظلم و فشار چاره ای نداشته باشند، سرانجام چنین قیامی نامعلوم است ولی در هر حال به نفع ملت ایران و دوستی ملتین ایران و امریکا نخواهد بود.»

بقائی آینده تحولات را حتی اگر شکل حادی پیدا نمی کرد به نفع شوروی می دانست و از این قضیه ابراز نگرانی می کرد. او نوشت چون «دولت» تظاهرات مردم را ضد امریکائی جلوه داده است، ملت ایران قادر نیست از «مهمان عالیقدر خود» استقبال کند و خودش هم ترجیح می دهد به مردم سفارش کند از حضور در مراسم استقبال خودداری کنند، «و به دولت آزادی بدهند تا با الگوی احزاب کمونیست و کشورهای اروپای شرقی از میهمان ملت ایران پذیرائی نماید و اگر هم قصد دارد تظاهرات ضد امریکائی راه بیندازد دنیا بداند آن تظاهرات به چه نحو و از طرف چه کسانی انجام شده است.» این است تحلیل یک رهبر سیاسی با حدود چهل سال فعالیت از حوادث انقلاب ایران. بقائی اجرای حقوق بشر در ایران را دروغ دانست و اقوی دلیل امر را این می دید که شکنجه گران ساواک مورد تعقیب قرار نمی گیرند و آمرین شکنجه

در مقامهای خود باقی هستند، اما این را نگفت که این شکنجه گران بعضاً اخلاف پیروان او هستند، همان کسانی که افرادی مثل افشارطوس را ابتدا به وحشیانه ترین شکل ممکن شکنجه کردند و بعد او را خفه نمودند، به راستی مگر امثال حسین خطیبی دوست بسیار نزدیک بقائی و مرد بحران ساز؛ گردانندگان تشکیلات امنیتی شاه نبودند، مردی که عملاً مشاور امنیتی شاه در حساس ترین دوره های تاریخی کشور بود و همو طراح ربودن و قتل افشارطوس شناخته شد؟ از سولیوان خواسته شد این پیام را به کارتر برساند و آرزوی بقائی را «برای پیروزی ایشان در جهادیکه به منظور حفظ حقوق بشر آغاز نموده اند به حضورشان تقدیم نمائید، یقین دارم اگر ایشان در این راه پایدار بمانند نام ایشان برای همیشه درکنار نام لینکلن و جفرسون به عنوان یک رئیس جمهوری شریف، انسان دوست، و آزادیخواه ثبت خواهد شد.» و بالاخره این که «جناب آقای سفیر کبیر، ملت ایران را فراموش نفرمائید، ملت ایران جاودانه است، دولت ها می آیند و می روند.»^(۱) منظورش از ملت هم البته شاه بود، او التماس می کرد امریکا شاه را تنها نگذارد و به وعده های دولت ها دلخوش نکند و از امریکا انتظار داشت شاه را از بحرانی که هر لحظه بیش تر رژیم او را در کام خود می برد نجات دهد، اما نگفت چگونه، زیرا اساس تحلیلش مبتنی بر داده های غلط بود.

این نامه نگاری مصادف با نامه ای دیگر خطاب به بقائی است، در این ایام یکی از یاران بقائی خوابی دید و آن را برای رهبر حزب مرقوم داشت. او خواب دید سرنشین هواپیمای بزرگی است که خلبان آن بقائی است، وقتی هواپیما به پرواز درآمد طوفان شدیدی درختان خیلی بزرگ را که بیشتر به چنار شبیه بودند از جای کند و با خود برد، «جریان باد به طرف شمال بود در حالی که ما به طرف مغرب با هواپیما حرکت می کردیم.»^(۲) تعبیر این خواب واضح است، طوفان شدید انقلاب بود که نویسنده جهت آن را به طرف شمال می دید یعنی به طرف شوروی؛ درختان چنار اشاره به حکومت مستحکم شاه بود که سرتاسر مسیر منتهی به کاخهای او را در بر می گرفت و هواپیما و خلبان آن نجات دهنده او از این وضعیت بودند و البته مسیر آنان نیز به طرف مغرب یعنی دنیای اروپای غربی و امریکا بود.

ص: ۴۸۴

۱- ۱. کلیه ارجاعات از نامه بقائی به سولیوان، سی ام آذرماه سال ۱۳۵۶، ش ۵۴/۷۵۸.

۲- ۲. گمنام به بقائی، بی تا، شماره ۴۱/۷۵۸.

با این دیدگاه‌ها بود که در سال ۱۳۵۷ و درست در ابتدای این سال هیئت اجراییه حزب زحمتکشان بیانیه‌ای مفصل منتشر کرد که در کنار آن شعار همیشگی ما برای راستی و آزادی قیام کرده ایم مشاهده می‌شد. مرحله اول تلاش‌های بقائی به بن بست رسیده بود، و اینک باید مرحله دوم آغاز می‌شد، انقلاب با توفندگی هر چه تمام‌تر به پیش می‌رفت و باید تاکتیک جدیدی ساز می‌شد، تحولات انقلابی باید مصادره می‌شدند.

این بار گزیده‌ای از نامه بقائی به شاه در سال ۱۳۵۳ در اعتراض به تشکیل حزب فراگیر رستاخیز نقل گردید، نویسندگان بیانیه بر این باور بودند این نامه در دوره‌ای که موج وحشت همه‌جا را فراگرفته بود «نفس‌ها در سینه‌ها حبس و احدی را یارای اعتراض نبود» (۱) به شاه نوشته شد. می‌دانیم که مضمون نامه فوق که اینهمه در مورد آن داد سخن داده می‌شد این بود که تأسیس حزب فراگیر و واحد عواقب وخیمی برای شخص شاه خواهد داشت، در این نامه آمده بود حزب مثل گذشته آماده جانبازی در راه حفظ تاج و تخت است:

افراد حزب زحمتکشان ملت ایران در راه حفظ استقلال کشور و صیانت قانون مقدس اساسی و در بحرانی‌ترین دقائق تاریخ این کشور از هیچ‌گونه کوشش و جانبازی دریغ نکرده و در این رهگذر کمترین چشمداشت و توجهی برای به دست آوردن جاه و مال ننموده و علیرغم تمام مصائب و مشکلاتی که دستگاه‌های حاکمه و دشمنان ملت ایران برای این حزب به وجود آورده‌اند، پایداری کرده و حیثیت سیاسی و اجتماعی خویش را از هرگونه آلودگی مصون و محفوظ داشته‌اند و همواره در حساس‌ترین لحظات که جریان‌ات سوء و خلاف مصلحت استنباط شده است به حکم وظیفه و وجدان و تبعیت از شعار مقدس «ما برای راستی و آزادی قیام کرده‌ایم» با نهایت صراحت و شجاعت و از خودگذشتگی به وظیفه ملی اقدام نموده‌اند و در حد مقدورات بشری و غالباً با شناکردن در خلاف جریان آب کوشیده‌اند که از هر پیش‌آمدی که به نظرشان مخالف خیر و صلاح کشور بوده

ص: ۴۸۵

است جلوگیری نمایند... اگر تضيیقات دولت ادامه پیدا نکند حزب زحمتکشان ملت ایران مستقلا و بدون ورود در تشکیلات جدید به فعالیت خود ادامه خواهد داد والا- برای پرهیز از تکلیف شاق و امر مالایطاق افراد خرده پا و دست به دهان خود را آزاد می گذارد که برای ادامه زندگی و به عنوان اکل میته به صفوف فشرده بی اعتقادان و بیعت کنندگان صوری حزب واحد [رستاخیز] بیوندند...»^(۱)

می دانیم که در اینسال یعنی سال ۱۳۵۳ هزاران تن از مردم ایران در زندان به سر می بردند و بسیاری از اینان زیر شدید ترین شکنجه های قرون وسطائی قرار داشتند، برخی دیگر به جوخه های اعدام سپرده می شدند و کثیری دیگر راه تبعید در پیش می گرفتند. بنابراین در درجه نخست برخلاف بیانیه حزب در این سال این گونه نبود که کسی را یارای اعتراض نباشد و تلگراف بقائی «همچون آبی که بر آتش پاشیده شود» نبود تا «شعله های وحشت را در مردم فرونشاند.» آن تلگراف خصوصی بود و چندان هم مضمون ضدیت با وضع موجود نداشت تا باعث تحریک و تشجیع مردم شود. در حقیقت بعد از آن نامه تا خرداد سال ۱۳۵۶ در حالی که موج وحشت در سراسر کشور حکومت می کرد، هیچ واکنشی از سوی حزب زحمتکشان و بقائی دیده نشد، در این سال های خوفناک هیچ بیانیه، اعلامیه و موضع گیری سیاسی از سوی حزب و یا شخص بقائی منتشر نشد و کسانی که در این دوره با انگیزه های مذهبی به برخی فعالیت ها مشغول بودند چندان نسبتی با مواضع رسمی حزب نداشتند. در واقع در دولت آموزگار بود که حزب زحمتکشان بار دیگر به میدان آمد و همین خود بسیار با معناست، چرا از بین رجال این دوره مشخصا آموزگار مورد نفرت حزب و بقائی قرار داشت و به چه دلیلی اقدامات او را در راستائی خلاف مصالح ایران ارزیابی می کردند؟

بنابر بیانیه حزب برای خنثی ساختن این توطئه خطرناک که اکثریت مردم از آن بی خبر بودند حزب از سوی بقائی بیانیه ای منتشر کرد، در آن بیانیه حزب «مشعلدار آزادی ملت ایران» و عامل «برقراری مجدد دموکراسی» اعلام شد که در برابر خطر بزرگ تهدید قانون مقدس اساسی ایران هشدار داد. گوئی قبل از انتشار این بیانیه در ایران دموکراسی وجود داشت و یا قانون اساسی اجرا می شد. توطئه بزرگی که از آن یاد شده

ص: ۴۸۶

۱- ۱. نامه بقائی به شاه در باره حزب رستاخیز، ۱۲/۱۴/۱۳۵۳.

بود تغییر مبداء تاریخ ایران از هجری شمسی به تاریخ مجعول شاهنشاهی بود. لازم به توضیح است که تغییر مبداء تاریخ سال قبل و در دوره نخست وزیری هویدا انجام شده بود، نه در دوره آموزگار، اما طرفه این که در آن زمان هیچ اعتراضی به این مقوله نشد، بقائی وقتی به تغییر تقویم ایران اعتراض کرد که حتی توده های مردم دیگر به چیزی کمتر از سقوط رژیم رضایت نمی دادند. بقائی نوشت دولت در عین ادعای مبارزه با کمونیسم به وسیله «مزدورانی که در دستگاه های ارتباط جمعی دارد» افکار جهان وطنی کمونیسم را با لفافه هائی مثل «جمعیت ایرانی طرفدار حکومت جهانی واحد» به رهبری مهندس شریف امامی رئیس مجلس سنا به خورد مردم می دهد، شاید باید فیلسوفی سیاسی ظهور می کرد تا تفاوت بنیادین جهان وطنی موردنظر تشکیلات فراماسونری و کاسموپولیتیسیم مورد توجه بلوک شرق را نادیده گرفته و آن ها را با تحلیل بقائی یکسان به شمار آورد. از دید او در زمینه های اقتصادی هم پیروان نوعی دیگر از اندیشه های جهان وطنی به شدت مورد حمایت قرار می گیرند.

بقائی مدعی بود با انتشار این بیانیه در سال گذشته «یکباره حرکت های اجتماعی آغاز و بیانیه و اطلاعیه های مختلف منتشر و در کنار آن ها جنبش عظیم مذهبی و دانشجویان آغاز گردید و بار دیگر نام حضرت آیت الله خمینی که دیگر در مساجد و منابر برده نمی شد بر زبان وعاظ جاری گشت.» [۱] اما به نظر بقائی دولت حیل های جدید ساز کرد، او معتقد بود که شکستن شیشه ها و آتش زدن بانک ها کار خود دولت است تا در درجه نخست جوانان احساساتی را شناسائی کنند و دیگر این که جنبش مردم ایران را در دنیا تروریستی و خرابکارانه جلوه دهند، به همین دلیل حزب بیانیه ای منتشر نمود و در آن خشونت های خیابانی از هر دو سو را به دولت آموزگار نسبت داد. [۲] از نظر حزب حوادثی که متعاقب اعتراض طلبه های قم علیه مقاله احمد رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات تحت عنوان «ایران و ارتجاع سرخ و سیاه» به وقوع پیوست ریشه در تحرکات خود دولت داشت. به دنبال انتشار آن مقاله «مردم عصیان زده قم برای چاره جوئی به سوی خانه های مراجع تقلید روان شدند و عوامل مزدور موقع را مغتنم شمرده دست به خرابکاری زدند و شیشه ها را شکستند و آتش افروزی را آغاز کردند و بالتبع

ص: ۴۸۷

۱-۱. همان، ص ۴.

۲-۲. بیانیه هیئت اجرائیه حزب زحمتکشان ملت ایران، مورخه ۱۳۵۶/۹/۱۸.

مردم ساده دل و بی خبر و عصبانی را در دام آشوب کشیدند.» (۱)

متعاقب این حادثه حزب نامه ای به دادستان کل کشور نوشت و خاطر نشان کرد که حملات علیه اعتقادات دینی مردم «از ناحیه توده ای های به ظاهراً پشیمان دیروزی است که یا ابن الوقتند که با وجود آنهمه افکار تند و تیز سابقشان اینک در زمره نوکران وضع دستگاہند و یا مارهائی هستند که سرمای زمان آنان را افسرده کرده و با جا گرفتن در عالی ترین مقامات اداری و سیاسی و اطلاعاتی و مالی مملکت به انتظار روزی هستند که نفس گرمی بر آنان برسد تا با ریختن زهر خود کار را یکسره کنند...» نوشته شد سازمانهائی که باید حافظ امنیت و سلامت جامعه باشند خود موجب بی نظمی و اغتشاش و بلوا و قتل و غارت شده اند و در هر ناآرامی ردپائی از چماق کُشهای بی سیم به دست دیده می شود، آن ها می خواهند مبارزه مسالمت آمیز را که آینده اش روشن است به وسیله خشونت به قهقرا و روزهائی تاریکتر از گذشته بکشانند. راه حل در مقاومت منفی است، از همان نوعی که گاندی در پیش گرفته بود:

حرکات بی نقشه و هدف و بدون استراتژی و تاکتیک به جائی نخواهد رسید مگر این که یک رهبری سیاسی متحدی دور از تعصب و کوته بینی ها به وجود آید و به یقین چنین رهبری سیاسی واحدی مورد حمایت بی دریغ جامعه روحانیت و همه ملت ایران قرار خواهد گرفت و چنین اتحادی است که هر دولت اجباری را به زانو خواهد نشانند... (۲)

نکته این است که در درجه نخست بقائی هدف انقلاب را که برافکندن رژیم شاهنشاهی بود، حرکتی بدون نقشه و هدف ارزیابی می کرد. دوم حزب رهبری امام را صرفاً مذهبی و نه در عین حال سیاسی می دید، برعکس گردانندگان این تشکیلات در جستجوی یافتن رهبری سیاسی بودند و البته واضح است که چنین شخصی از نظر آنها کسی جز بقائی نخواهد بود. از دید حزب با وصف هشدارباشهای آنان بحران ها ادامه یافت و به تبریز سرایت کرد، در کشوری که گفته می شود در منطقه از حیث سلاحی که انبار کرده در ردیف های اول جا دارد، نیروهای انتظامی از خیابان ها عقب کشیدند و

ص: ۴۸۸

۱-۱. بیانیه مورخه ۲۸/۲/۱۳۵۷، ص ۱۰.

۲-۲. نامه هیئت اجراییه حزب زحمتکشان ملت ایران به دادستان کل کشور، مورخه ۲۸/۱۰/۱۳۵۶.

شهر را برای مدت چندین ساعت به مردم و جوانان و اطفال ۱۴ و ۱۵ ساله سپردند. (۱) موج خشونت همه جا را فرا گرفت، خرابی به نهایت رسید «چله قم فاجعه تبریز و چله تبریز فاجعه جهرم و یزد و چله یزد و جهرم فاجعه مجدد قم و تبریز و... را به دنبال داشت، فاجعه دنبال فاجعه و چله به دنبال چله. طرحی که مدت ها اجرای آن را بیداری مردم عقیم گذاشته بود پیاده گردید.» و بالاخره این که؛

یک سال تلاش و کوشش و دهها و صدها و شاید هزارها شهید و یا نیمه جان به زیر خاک رفتند و هزارها زن و فرزند و خواهر و برادر و پدر و مادر نان آور خود را از دست دادند. در مقابل این صدمات و لطمات و تلفات غیرقابل جبران چه چیزی عایدمان شده است؟ هیچ [!]. و هیچ مسئولی و غیرمسئولی این سؤال را از خود نکرده و به آن جوابی نداد! هدف از دادن اینهمه تلفات چه بود؟ فقط برای این که دنیا بدانند که در ایران حکومت خونخواری وجود دارد. همین؟! آیا معنای پیشگامی و فرماندهی همین است، تهییج احساسات مردم و فرستادن آن ها به جلو مسلسل، آن هم بدون نقشه، بدون تاکتیک، بدون استراتژی، بدون آموزش و راهنمایی؟ چرا باید آن مقدر شجاعت و شهامت اخلاقی در کار نباشد که احساسات تند و انتقامجویانه جوانانی که پروانه وار خود را به آتش می زنند، در جهت صحیح هدایت شود که بدون تلفات و بدون صدمه و بدون گرفتاری و یا حداقل تلفات و لطمات نتایج بهتری بگیریم. (۲)

پیام این بیانیه برای رژیم واضح است: چرا با اتکاء به انبارهای اسلحه جنبش مردم تبریز به موقع خفه نشد تا به قول حزب شهر به دست اطفال ۱۴-۱۵ ساله نیفتد؟ حزب مدعی شد که دکتر بقائی همراه با تشکیلات خود همیشه اولین قدم را در راه مبارزه برداشته اند و «آنگاه تندروهای بیمسئولیت از راه رسیده و مبارزه را منحرف و آخر الامر مردم را مأیوس و سرگشته روانه خانه هایشان نموده اند، نه یک بار و نه دو بار و بلکه همیشه همین طور بوده است و مزدی که به از این پیشگامی به دست آورده اتهام زدن

ص: ۴۸۹

- ۱- یعنی اینکه چرا در شهری که انواع و اقسام زرادخانه ها وجود دارد، عوامل رژیم نتوانسته اند تظاهرات به قول حزب زحمتکشان جوانان ۱۴-۱۵ ساله را مهار سازند و چرا از آن سلاحها استفاده نکرده اند؟
- ۲- به نقل از بیانیه ۲۸/۲/۱۳۵۷، ص ۱۲.

خنجر از پشت (۱) بوده است که حاصل آن کتابخانه محقر با حقوق مختصر دانشیاری پس از سی سال دانشیاری و یک عمر خانه نشینی سیاسی توأم با مبارزه مداوم و حبس و تبعید بوده است. [!] در مورد به اصطلاح مبارزات بقائی در این رساله فراوان سخن گفته ایم و لابد خوانندگان تاکنون از مضمون و محتوای این به اصطلاح مبارزات آگاهی دقیقی به دست آورده اند. به هر روی حزب با استناد به بیانیه ۸/۳/۱۳۵۶ خود که اندیشه رهبری واحد و نه رهبر واحد را مطرح کرده بود، شمه ای از سوابق تشکیلاتی و تجربیات سیاسی خود و نیز رهبری دکتر بقائی را برای خوانندگان و مخاطبان تکرار نمود، در عین حال یاد آوری کرد که حزب در صدد تحمیل رهبری خود نیست و،

ما گذشته را به سینه تاریخ سپردیم آنرا به خاطر نخواهیم آورد و اگر دیگران آن را پیش کشیدند جواب نخواهیم داد، بگذار بگویند که ما ترسیدیم ولی وقت مردم را ضایع نکرده باشیم، تا به سر منزل مقصود برسند و تاریخ درباره ما داوری کند که تاریخ بهترین قاضی است. (۲)

با این تحلیل از دید حزب و سران آن سرنوشت مبارزه ملت ایران که از یک سال قبل شکل گرفته بود شکست و ناکامی بود و این نهضت به بن بست منتهی می شد، «امروز درست در نقطه ای هستیم که یک سال پیش بودیم و شاید عقب تر. مسئول این عدم موفقیت مردم نیستند زیرا آن ها عزیزترین هستی خود را که جانشان باشد در اختیار این مبارزه گذاشتند، بلکه این پیشقدمان مبارزه هستند که ضعف رهبری آنان و عدم برخورداری از شهامت و شجاعت اخلاقی که لازمه و شرط رهبری است مانع از این شد که راه صحیح را به چنین فدائیانی نشان دهند.» بقائی چنان از مبارزات مردم سخن می گفت که گوئی وی نبود که همین چندی پیش این مبارزات را توطئه ساواک می دانست!! خاطر نشان شد که حزب نمی توانست در مسئولیت قتل و کشتار مردم بی گناه سهیم باشد و سپس بالای سر آن ها نوحه بخواند «از این رو ما ساکت ماندیم تا چنین مبارزه عبثی [!] را دامن نزده باشیم.» از دید حزب خشونت دو نتیجه بیشتر ندارد: یا برگشت به سال ۱۳۵۳ و حزب فراگیر دولتی و یا تشکیل دولت نظامی، «بالعکس اگر راه مقاومت منفی و مبارزه قانونی برگزیده شده و یک رهبری واحد مبارزه به وجود آید،

ص: ۴۹۰

۱-۱. تأکید از نویسندگان بیانیه است.

۲-۲. همان، ص ۱۳.

چنین رهبری واحدی مورد تأیید جامعه روحانیت خواهد بود و در این شرایط است که آرزوی ملت ایران بر آورده می شود بدون کشتار، و خیلی سهل و آسان زیرا عامل اساسی بقا وضع موجود خلاء رهبری سیاسی است و بس.» حزب تعطیلی بازار تهران و شهرستانها را در ۲۵/۲/۱۳۵۷ از مصادیق مبارزه منفی دانست و تأکید کرد که فقط این راه یعنی راهی را که بقائی توصیه می کرد به نتیجه می رسد. (۱)

گفته می شد مراجع قم «روش مبارزه مسالمت آمیز برای استقرار حکومت قانون و عدالت با اجرای کامل قانون اساسی» را در اعلامیه ها و سخنرانیهای خود مورد تأکید قرار داده اند، این روش از طرف حزب مورد تأیید قرار گرفت: «اساساً یکی از افتخارات بزرگ حزب زحمتکشان ملت ایران این بوده که به تبع تمایلات مذهبی اعضا خود و به حکم سنت لایتغیری که از بدو تأسیس حزب داشته است در طول عمر سیاسی خود در کنار جامعه روحانیت و در پناه اسلام بوده است.» با اشاره به تعطیل بازار و «تعطیل موقت نماز و درس» در قم نتیجه گرفته شد که «باید دید این اقدام و تظاهر سالم و مقاومت منفی که یا تلفات نداشت و یا تلفات آن ناچیز بود و با این همه نتایج؛ مفید و ثمر بخش تر است یا حادثه غم انگیز قم و تبریز با آنهمه کشته و شهید!» (۲) حال سؤال این است که چرا بقائی از رژیم نمی خواست در برابر تقاضاهای مشروع مردم دست به اسلحه نبرد و چرا مردم را متهم می کرد که چون برای تقاضائی مشروع به خیابان ها می آیند کشتار می شوند؟ ظاهراً خطاب به رهبران جبهه ملی؛ حزب تذکر داد حوادث اخیر درس عبرتی است برای آنانی که فکر می کردند با صدور چند اعلامیه و بیانیه و با ایجاد سر و صدا می توانند آب رفته را به جوی باز گردانند و صندلی وزارت دودستی تقدیمشان خواهد شد و «شاید همین انگیزه مشوق آنان در فرار از وحدت بود» اما اینک باید لباس وزارت را به لباس فروشیها باز گردانند و اینک بنشینند و کلاه خود را قاضی کنند و به عاقبت کار مردم فکر نمایند و راه سنگین مبارزه را سبک نشمرند «و اگر قادر به بر عهده گرفتن وظائف سنگین پیشگامی نیستند از سر راه ملت کنار بروند و بگذارند که ملت خود به دنبال سرنوشتش برود، زیرا این ملت ها هستند که رهبران را به وجود می آورند و نه رهبران که ملتی خلق نموده و آزادش فرمایند!» و در ادامه بار دیگر بر مسئله وحدت تأکید شد تا «روزی پیش نیاید که مردم چنین قضاوت کنند که کوتاه بینی ها، حسادتها، کینه توزیها و اغراض شخصی پیشگامان، آینده ملتی و آزادی او را به تباهی سوق داد!» (۳) مرحله دوّم موضع گیری بقائی و حزب زحمتکشان نیز بی اثر بود، کسی به سخن وی گوش فرا نمی داد و به امثال بقائی کوچک ترین اعتمادی وجود نداشت، اینک باید مرحله سوّم آزموده می شد که آن هم توطئه اختلاف افکنی در صفوف انقلاب به منظور شکست اهداف آن بود؛ این مرحله با حمله به دولت شریف امامی آغاز شد و به طرح سناریوئی بسیار جالب توجه ختم گردید.

ص: ۴۹۱

۱-۱. همان، ص ۱۴.

۲-۲. همان، ص ۱۵.

۳-۱. همان، ص ۱۶.

روند حوادث سال ۱۳۵۷ آن چیزی نبود که حزب زحمتکشان تحلیل می کرد، سمت و سوی وقایع روز به روز حالتی بیشتر انقلابی به خود می گرفت، هرگامی که شاه عقب می نشست مردم تقاضاهای بیشتری مطرح می کردند، معلوم شده بود مردم به چیزی کمتر از سرنگونی رژیم باور ندارند و هر اقدامی در قالب قانون اساسی شاه محکوم به شکست است. کشور در انقلاب بود، مهار تحولات از عهده هیچ کسی بر نمی آمد، هر کس که خود را با آهنگ تحولات وفق نمی داد طرد می شد. دولت آموزگار بعد از حدود یک سال سقوط کرد و شریف امامی جای او را گرفت، این بدترین انتخاب شاه بود و نشان از این داشت که وی تا چه میزان سردرگم شده و قدرت تصمیم گیری خود را از دست داده است. اینک انقلاب آن قدر تعمیق یافته بود که در مخیله کمتر کسی از وفاداران سلطنت چیزی غیر از حکومت نظامی می گنجید. به واقع عده ای از وفاداران شاه این را تنها راه بقای رژیم از ورطه ای می دانستند که روزه روز بیشتر در آن فرو می رفت. در این ایام در یادداشتی بسیار مهم روی کاغذی با آرم روزنامه اطلاعات و به خط احمد احرار سردبیر آن روزنامه سه اصل مورد توجه قرار گرفته است: بالای صفحه نوشته شده «اعلام وضع فوق العاده» و سپس راه حل های لازم برای حل این وضع بحرانی سفارش شده است. در اصل یکم آمده که حفظ افراد و رژیم با وضعیت فعلی ناممکن است، اصل دوم این بود که آوردن حکومت نظامی اصلاً به مصلحت

نیست و اصل سوم این بود که باید راهی را برگزید تا ضمن اعمال قدرت و اعاده نظم مردم آرام شوند و «به فکر بیفتند». از دولت شریف امامی انتقاد شد که به جای تسکین هیجانات عمومی شروع به باج دادن و راضی کردن عده ای کرده که البته این تلاش ها نیز بی فایده بوده است.

تحلیل بقائی این بود که به دلیل اقدامات شریف امامی مردم جری تر شدند و از دولت طلبکار گردیدند، مسائل مهمی مثل سرنوشت کشور فراموش شد و مشکلاتی مثل اضافه حقوق جای آن را گرفت، در نتیجه امتیازاتی که دولت داد چون سنجیده نبود عواقبی زیانبخش تولید کرد، یعنی بحران تعمیق شد و از قضا سرکنگین صفرا فزود. بنابراین دولت دیگر قادر نیست مشکلات را حل نماید و هر روز که بگذرد اوضاع بدتر خواهد شد. پیشنهاد شده بود برای حفظ رژیم از سقوط محتوم افرادی که مسبب نارضایتی بودند دستگیر شوند، اینان باید دوره ای فشارها را تحمل می کردند تا آنها از آسیاب بیفتند. در صورت لزوم این عده باید مجازات می شدند، از سوی دیگر با تصدی مسبین نارضایتی بر امور کشور نمی توان چهره انقلابی به دولت داد و خود شریف امامی یکی از این مسبین است. بقائی بر این باور بود باید چهره ها تغییر کنند تا مردم نسبت به اصلاحات خوش بین شوند و «اشخاصی باید فداکاری کنند و گناه را به گردن بگیرند» تا اصل رژیم و شخص شاه نجات یابند. به نظر او دیگر حرکات نمایشی در دفاع از سلطنت در شهرستان ها بی فایده است و این اشخاص توجه ندارند که اعمالشان مقتضای وضع انقلابی فعلی نیست، «بعد از ۲۸ مرداد اعلیحضرت این قبیل اشخاص را پرو بال دادند و نتیجه اعمال و طرز فکر و روش آنهاست که کشور را به چنین روزی نشانده است.» پس طبق اصل اول باید عده ای قربانی شوند و گناه به گردن آنان افکنده شود تا اصل رژیم حفظ شود. این تنها انتقادی بود که در طول دوره حیات سیاسی بقائی به شخص شاه وارد شد.

طبق این دیدگاه دولت نظامی نمی تواند اوضاع را بهبودی بخشد زیرا امر از دو حال خارج نیست یا می خواهد اوضاع سابق را تجدید کنند و یا این که قصد اصلاحات دارد. صورت اول خودکشی سیاسی است و بریدن آخرین حلقه های ارتباط با مردم؛ و صورت دوم هدر دادن فرصتهاست. اگر دولت شریف امامی این کار یعنی اصلاحات مورد نظر مردم را انجام داد مردم خواستار چهره های جدیدی خواهند شد که اقداماتی

از نوع دیگر انجام دهند، به عبارت بهتر تن دادن به اصلاحات یعنی باج دادن به مردم که خواسته های دیگری را در آن شرایط در پی می آورد. اما راه حل سوم چیست؟

برای ارائه راه حل سوم جهت مهار انقلاب بقائی تحلیلی جالب توجه دارد: «شاه در حالتی است که یا باید به انتظار حمله شیر درنده باشد و با انداختن کلوخ و پاره آجر و در آوردن سروصدا کمی این حمله را معوق نگه دارد، یا این که ریسک پریدن از دیوار را بپذیرد. ایشان ممکن است باز هم فریفته گزارشهایی شود که در چهار دیواری مجلل کاخ به دستشان می رسد. چنان که نخست وزیر همین وضع را دارد، اما در تمام مملکت حالت انقلاب وجود دارد. در اثر اشتباهات غیر قابل جبرانی که شد ناگفتنی ها به اضعاف مضاعف بین خانواده ها و مردم طلبقات پائین (از طریق منبر) (۱) منتشر شد. حال هر خاله زنی که همه چیز را می داند با شاخ و برگهایش، مردم دیگر از گلوله نمی ترسند، اگر تزلزل و تذبذب ادامه پیدا کند همه با هم غرق می شویم. الآن اقتصاد مملکت در حال متلاشی شدن است، سازمان اداری در حال متلاشی شدن است. مردم هر لحظه انتظار یک حادثه را دارند و هیچ فکر نمی کنند که پای زندگی و سرنوشت خودشان در کار است، یا علی غرقش کن منم به رویش! فقط شخص شاه می تواند خودش و مملکت را نجات دهد، باید مستقیماً با مردم روبه رو شود، نه به عنوان شاهنشاه آریامهر، به عنوان محمدرضا شاه، از موضع قدرت ولی نه با قدرت نمائی، آوانس بدهد ولی باج ندهد.» (۲)

این یکی از سناریوهای حزب زحمتکشان و شخص بقائی برای مقابله با انقلابی بود که روز به روز بیشتر رژیم را در کام خود فرو می برد. وی بر این باور بود که شریف امامی با کارهایش دانسته و یا نادانسته همه گناهان را به گردن شاه می اندازد و مردم را متوجه او می کند. در یادداشتی به خط بقائی می خوانیم که «در مجلس از وزرا و هویدا صحبت می شود، دو وزیر دستگیر می شوند به هویدا کاری ندارند، معنی = شاه نمی خواهد، از نصیری شکایت می شود او را احضار کردند ولی خبرش را ندادند، معنی = شاه نمی گذارد.» برخلاف بیانیه ای که در مورد حوادث تبریز داده و ارتش را به اهمال و سستی در برابر مردم متهم کرد، اینک او خاطر نشان می کرد که تکیه بر ارتش هم دیگر فایده ای ندارد، زیرا با تمام احتیاط های موجود سرلشگر مقربی ها - که برای شوروی

ص: ۴۹۴

۱-۱. پرائتر از نویسنده اصلی این سطور یعنی بقائی است.

۲-۲. یادداشت و پرسش و پاسخ احمد احرار با بقائی، ش ۴۱/۷۵۸.

در واقع نوک تیز حملات بقائی علیه شخص شریف امامی بود، حزب وی معتقد بود با توجه به گذشته تاریک و سیاسی _ اجتماعی او نمی توان نخست وزیر وقت را به عنوان فردی که به استقلال کشور علاقه مند است در نظر گرفت، از سوی دیگر شریف امامی مردی نبود که در این شرایط حساس تاریخی بتواند منشاء کاری مفید برای ایران باشد و در آن شرایط «صالح بر دفع خطرات مملکت» باشد. شریف امامی از عمال اصلی فساد دانسته شد که میلیون ها تومان اندوخته دارد، بنابراین چنین فردی کی می تواند پرچمدار مبارزه با فساد باشد. نخستین تصمیم شریف امامی باز گردانیدن مبدا تاریخ کشور از شاهنشاهی به هجری شمسی بود، حزب به درستی خاطر نشان کرد که شریف امامی خود در تصویب آن لایحه دخالت آشکار داشته و به عنوان رئیس مجلس سنا در این کار مؤثر بوده است. به وی یاد آوری شد که در اواخر اسفند ماه سال ۱۳۵۴ «اجلاس غیر قانونی مشترکی از به اصطلاح مجلس مقننه برای برگزاری آئین پنجاهمین سال شاهنشاهی تحت ریاست جنابعالی تشکیل شد» یعنی جائی که شریف امامی گفته بود: «بدین منظور جلسه مشترک مجلسین تشکیل یافته تا مراتب ستایش و سپاس خود را به روان پاک آن سردار تاریخ و همچنین به پیشگاه وارث خلف لایق و برومندش شاهنشاه آریامهر تقدیم داریم، وارث تاجدار هوشمندی... که با اجرای انقلاب شاه و ملت و فرماندهی داهیانہ... ملت خویش را در مسیر رسیدن به تمدنی بزرگ قرار داد...» پیشنهاد تغییر مبدا تاریخ توسط چکمه ليسان دانسته شد، در این میان البته شخص شریف امامی مؤثر بود که در همین دوره ریاست مجلس سنا را بر عهده داشت؛ بالاتر این که ظاهراً این پیشنهاد به ابتکار شریف امامی انجام شده بود. حزب معتقد بود که این آهوگردانی مقدمه ای بر تغییر قانون اساسی است، اما نکته این است که این مطلب نه در آن زمان بلکه در هشتم خردادماه سال ۱۳۵۶ یعنی درست در زمانی که افق اوضاع تیره و تار بود، گفته شد. به عبارت بهتر بقائی و حزبش انتقاد از تغییر مبدا تاریخ ایران را نه در زمان تصویب آن، بلکه وقتی انجام دادند که اعتراضات سراسری بنیاد رژیم را مورد تهدید

ص: ۴۹۵

۱- ۱. یادداشت دکتر بقائی، ش ۴۹/۷۵۸. سرلشکر مقربی از دوره جنگ دوم جهانی برای شوروی جاسوسی می کرد، مقربی جدای از سازمان نظامی حزب توده در این زمینه فعالیت می نمود و به همین دلیل وقتی سازمان نظامی حزب توده در سال ۱۳۳۳ لو رفت، کسی از وجود او در ارتش اطلاع نیافت. او در سال ۱۳۵۶ اعدام گردید.

قرار می داد. در همین ارتباط نوشته شد؛ «حال خود قضاوت کنید آیا ملت ایران می تواند به کسی که در سی ماه پیش و بنا به مقتضیات زمان برخلاف قوانین اساسی اجلاس مشترک غیر قانونی مجلسین تشکیل می دهد و بر آن ریاست می کند و برای پادشاه مشروطه که حقی جز سلطنت ندارند مقام فرماندهی داهیانه کشور را تفویض می کند، اعتماد کرده و با موقوف الاجرا نمودن کار غلطی که خود باعث و بانی آن هستند یا بازنشسته کردن چند افسر عالی رتبه ارتش و یا انحلال سازمان زنان گول بخورد.»

به شریف امامی یاد آوری شد او بانی و باعث تقلبات انتخاباتی سال ۱۳۳۹ است و همان زمان رهبر حزب زحمتکشان را به زندان افکند و برای او تقاضای حکم اعدام کرد، پس او نمی تواند شعار آزادی انتخابات بدهد. شریف امامی نمی تواند از مبارزه با فساد دم بزند زیرا اکثر سازمان ها و مؤسسات و شرکتهائی که وی به عنوان مدیر عامل، رئیس هیئت مدیره و مشاور هر ماه میلیون ها ریال از طریق آن ها سود می برد، خود کانون فساد هستند. اگر قرار باشد روزی به فساد رسیدگی شود نخست وزیر از متهمان ردیف اول است و اگر مثل هژبر یزدانی به یکی از اتهامات توقیف شود، از هر گوشه ای پرونده ای رو خواهد شد و «یکی از آن ها پرونده خرید ۴۰ دستگاه لوکوموتیو از انگلستان در سال ۱۳۲۹ در زمان رزم آراء است» که شریف امامی به عنوان وزیر راه طی گزارش مبسوطی خائنه بودن آن را اعلام کرد و در سرمقاله روز ۲۸/۸/۱۳۲۹ روزنامه شاهد مورد تحسین واقع شد، اما «فشار یک دولت خارجی به سپهد رزم آراء و دستور او شما را وادار کرد که علیرغم نظر قبلی خود آن قرارداد خائنه را تصویب نمائید که پایه ترقی مدارج را برای شما تا امروز فراهم کرد.» شریف امامی از اساسی ترین مهره های حکومت فردی و «با وابستگی های خاص و به عنوان مظهری از سیاست های امپریالیستی و غارتگرانه خارجی» شناخته شد. از نقش او در حوادث پانزده خرداد ۱۳۴۲ نیز سخن به میان آمد و وی مبتکر و مشوق «همه اختناقها و آدمکشیهای بیرحمانه» معرفی شد، سخنی که البته واقعیت نداشت.

به شریف امامی گفته شد چگونه دستور تعطیلی کازینوها و قمارخانه ها را صادر می کند در حالی که افتخار تأسیس نخستین کازینو در رامسر از آن بنیاد پهلوی است که او مدیر عامل آن است و اکثر کازینوها نیز متعلق به همان بنیاد هستند. از همه خواسته شد فریب شعارهای او را نخورند و بار دیگر از «ایجاد رهبری واحد برای ادامه مبارزه

و ادامه قاطع و پیگیر آن» سخن به میان آورده شد، و اینگونه ادعا شد که «حزب زحمتکشان از سال‌ها پیش همیشه منادی لزوم اتحاد بوده است.»^(۱)

درست در حول و حوش این وضعیت بود که قرار ملاقات بقائی و شاه گذاشته شد، بدیهی است که این ملاقات در شرایطی روی می‌داد که شاه در استیصال مطلق و نیازمند این بود تا او را از وضع پیش آمده رها نمایند. برای این منظور وی با انواع و اقسام افرادی که تصور می‌کرد می‌توانند باعث نجاتش شوند ملاقات می‌کرد؛ اما نکته این بود که شاه به این ملاقات‌ها و سخنان رد و بدل شده بهائی نمی‌داد، دلیلش واضح بود: شاه تصور می‌کرد که سرنخ اوضاع جای دیگری است و این راهنمایی‌ها و ارشادات کوچک‌ترین اثری در اوضاع نخواهد داشت، به همین دلیل بود که در نهایت تعجب وی بعد از هر ملاقات درست کاری را انجام می‌داد که در ملاقاتها خلاف آن مورد توافق واقع شده بود. یکی از مهم‌ترین این ملاقات‌ها با بقائی صورت گرفت. پیش از آنکه این ملاقات صورت گیرد بقائی از یاران نزدیکش خواست تا رئوس محورهای مذاکره را برای وی ترسیم نمایند. یکی از این افراد که طرف مشورت بقائی واقع شد، دکتر سعید پارسى بود که سناریوئی بسیار عجیب و جالب توجه برای شاه طراحی کرد که باید از زبان بقائی در ملاقاتش با شاه مطرح می‌شد. غیر از این، یادداشت‌های زیاد دیگری نیز در این ارتباط وجود دارند اما انکار نباید کرد که طرح پارسى که به خط خودش هم نوشته شده است بسیار جالب توجه است.

در این یادداشت‌ها مسائل و موضوعات «محتمل البحث» مورد کنکاش قرار گرفته و حتی در برخی از آنان شرح گفتگوهای بقائی و شاه نقل شده است. در این ملاقات بقائی به شاه باید یادآوری می‌کرد که مشکلات با ۱۸۰ درجه چرخش و استقرار حکومت قانون حل نخواهند شد، برعکس باید ابتدا اعتماد مردم را جلب کرد، «حکومت به عوامل واقعاً معتقد به قانون اساسی» سپرده شود و اوضاع جغرافیائی و قومیت و میزان رشد مردم مورد توجه قرار گیرد. از دید وی فردی باید نخست وزیری

ص: ۴۹۷

۱- ۱. بیانیه هیئت اجرائیه حزب زحمتکشان ملت ایران، مورخه ۷/۶/۱۳۵۷، ش ۱/۷۵۸.

را عهده دار می شد که «جسور و متهور» و در «دفاع از سلطنت مشروطه وحشتی نداشته باشد.» از دید بقائی و یارانش دکتر علی امینی که در این روزها سخن از نخست وزیری او به میان می آمد فاقد صلاحیت بود و «به علاوه اعتقاد وی به سلطنت مشروطه فاقد پایه و اساس و مبتنی بر مصلحت است، هر یک از سران جبهه ملی به همین ترتیب» یعنی این که این افراد به علاوه دکتر امینی اعتقادی به سلطنت شاه ندارند و از سر مصلحت آن را وارد زبان خود کرده اند و هیچ تضمین و اعتمادی به آن ها نیست. باید به شاه گوشزد می شد که از اشتباه مجدد پرهیز کند زیرا وجود مخالفین مسلمان که اکثریت را تشکیل می دهند و «امروزه پیرو آقای خمینی هستند» مولود خلافکاریهای مسئولین است و امروز شعارهای این مخالفین «در نابودی دودمان» خلاصه می شود.

طبق طرحی که به بقائی داده شده بود وی تقسیم بندی بسیار زیرکانه و در عین حال جالبی از آرایش نیروهای در صحنه به شاه ارائه داد، نکته بسیار مهم این است که عین این تقسیم بندی نیروها طبق سناریوی بقائی، در مجلدات گوناگون اسناد منتشر شده سفارت امریکا هم قابل مشاهده است.

به نظر بقائی این نیروها عبارت بودند از کمونیست ها، نیروهای جبهه ملی و نیروهای مذهبی. بقائی طبق سناریوی طراحی شده کمونیست ها را به دو دسته تقسیم کرد: گروهی که طرفدار شوروی و چین هستند و تابع دولت های مزبور و در نتیجه در ضدیت با دولت های ایران بوده و گروهی که «کمونیست های مستقل، عده ای جالب توجه، تشکیلاتی و مصمم» هستند. دوم این که از میلیون تعدادی طرفدار رژیم سلطنت مشروطه اند، «عده ای متظاهر به شعار بالا ولی مستضعف و تحت تأثیر هر جریان قوی، روزی طرفدار آقای خمینی روزی دیگر همدست کمونیست ها... یعنی جبهه ملی _ نهضت آزادی.» گروه های کوچک مثل نهضت رادیکال به رهبری مهندس رحمت الله مقدم مراغه ای اگر چه میانه رو هستند، اما تحت تأثیر دیگران قرار می گیرند. از دیگر ناراضیان باید از اقشار اجتماعی مثل کارمندان و کارگران نام برد که وضع مشخصی ندارند و تابع شعارهای مخالف و قوی هستند.

سومین گروه در این تحلیل نیروهای مذهبی

هستند، که بیشترین حجم تحلیل بقائی و یارانش را در برمی گیرد. از دید یاران بقائی راه مهار انقلاب تشبث به قانون اساسی است، «ما راه حل معقول بحران فعلی را در این می بینیم و قادر به حل آن بر اساس این فرمول هستیم.» در بخشی از این تحلیل آمده است:

آقای خمینی هر کس که باشد، هر احساسی داشته باشد، یک فرد مسلمان مذهبی است و در نهایت امر وقتی خطر تسلط کمونیسم را درک کند حاضر به انعطاف و مصالحه خواهد بود. با او بد رفتاری شده و راههای برگشت را برای او مسدود کرده اند او به راهی کشیده شده که شاید مایل به دخول در آن نبوده[!]، ولی طوری عمل شده که برای او راه دیگری جز خودکشی و یا قدم گذاردن در این راه وجود نداشته است. به دیده دیگری می توان گفت که یک سیاست قوی خارجی با هدف تغییر رژیم و با مهارت خاصی پیوندهای ملت را یکی پس از دیگری گسسته است و ماجرای آقای خمینی یکی از این مسائل است.

ملاحظه می کنیم که بقائی چگونه انقلاب را در سطح یک اختلاف شخصی تقلیل می داد. در ادامه خاطر نشان شده بود که روحانیت به خودی خود مسئله ای مهم نیست و با «حل مسئله آقای خمینی حل می شود.»^(۱) در سند بسیار مهم دیگری استراتژی حزب زحمتکشان در برابر تحولات سال ۱۳۵۷ به خوبی ترسیم شده است. این سند نحوه رخنه و استراتژی شکاف در صفوف انقلاب را توضیح داده است. از دید فردی که آن مطالب را نوشته بود، «هر چند نهضتی که آقای خمینی آن را رهبری می کند یک نهضت مذهبی است»، اما همه کسانی که زیر شعار حکومت اسلامی جمعند در واقع خواهان آن نیستند، بلکه مخالفت با گذشته و فقدان یک تشکیلات سیاسی مردم را به این نهضت مذهبی کشانیده است. با این تحلیل «اگر مرکزی به وجود بیاید که برای این عده قابل اعتماد باشد که واقعاً خواهان حکومت قانون است از نهضت مذهبی جدا خواهند شد.» این امر فقط از دولتی ساخته است که صادقانه خواهان اجرای قانون اساسی باشد، اگر این دولت بتواند در راهی که ارائه می کند چند قدم بردارد، «خواهد توانست آن عده را از مذهب یون جدا کند.» از طرفی همه روحانیون «حکومت اسلامی را خواهان نیستند زیرا صرف نظر از رقابتهای رهبری می دانند که در شرایط امروز حکومت اسلامی آن هم با وضع موجود روحانیت و مملکت قابل پیاده شدن نیست.» بنابراین؛

ما می توانیم با جلب این عده آقای خمینی را متقاعد کنیم که حرکت های خود را با قانون اساسی منطبق نماید. به جرئت می توانیم بگوئیم که هیچ کس حتی مهندس

ص: ۴۹۹

بازرگان قادر به چنین ابتکاری نیست چه علاوه بر جنبه های شخصی، دولت باید مورد اعتماد شاه بوده برای طرف دیگر لااقل قابل مطالعه و تأمل باشد که بتوان از این فرصت تأمل و مطالعه در تحکیم پایه های حکومت استفاده کرد.

توصیه می شد دولتی که برای رهائی کشور از وضعیتی که در آن گرفتار آمده بود تشکیل می گردید نباید با گروه های مخالف ائتلاف نماید، زیرا معمولاً ائتلاف با دسته ها و احزاب سیاسی برای جلب حمایت آنان انجام می شود حال آن که حزب او هیچ گاه با کمونیست ها ائتلاف نخواهد کرد، بقائی به درستی جبهه ملی را فقط یک پوشه فاقد اوراق دانست و از طرفی «مذهبیها (یعنی آقای خمینی)» (۱) حاضر به شرکت در دولت نخواهند بود. دولت ائتلافی نمی تواند تصمیمات آنی بگیرد و البته دولت باید از یک عده مطمئن و فعال تشکیل گردد. از آن طرف «ارتش با اقدامات اخیر لکه هائی برداشته (اویسی، خسروداد، وفرمانداران نظامی اصفهان، قم، مشهد و غیره)» (۲) برای استحکام موقعیت پادشاه چنین چهره هائی باید از طرف خود شاه کنار گذاشته شوند. نویسندگان متن در بند هفتم تبیین دستورالعمل های پیشنهادی خود چنین ابراز عقیده کرده اند:

مقابله با آقای خمینی راه مناسب و مفیدی نیست و باید با او کنار آمد. چنانچه ما دولت را تشکیل دهیم کمونیست ها که ما را به خوبی می شناسند مخالفت خود را تشدید خواهند کرد و از طرفی ما چون اعتقاد به آزادی داریم [!] آن ها با استفاده از این فرصت و در دست گرفتن ابتکار از آقای خمینی جدا خواهند شد، برای ما این امکان وجود دارد که آقای خمینی را تشجیع به مخالفت با کمونیست ها بکنیم پس وقتی کمونیست ها از زیر پوشش مذهب (۳) بیرون آمدند، آن وقت آقای خمینی واقعیت ها را بهتر درک خواهند کرد. مهم برای ما این است که خطر را به نحوی ملموس به ایشان نشان بدهیم و آن وقت با توجه به طبیعت مذهبی ایشان این اطمینان وجود دارد که ایشان بین اجرای کامل قانون اساسی (۴) و خطر کمونیسم

ص: ۵۰۰

۱-۱. پرائتر از اصل سند است.

۲-۲. پرائتر در اصل سند.

۳-۳. تأکید از نویسنده این پیشنهادات است.

۴-۴. تأکید از نویسنده این پیشنهادهاست.

این توصیه ها جنگ روانی بسیار سنجیده ای بود، باید یک دشمن فرضی خلق می شد تا با حمله به آن و هراسانیدن مردم؛ انقلاب را منحرف ساخت، این دشمن کمونیست های فرضی بقائی بودند.

توصیه شده بود برای اجرای قانون اساسی باید انعطاف به خرج داد «ما ولو پنج روز در دولت باشیم و کنار برویم در فردا پس فردا به عنوان مهره ای مطمئن و اصیل(۱) مورد توجه خواهیم بود.» نباید از ابتدا همه چیز را گفت «البته شأن ما دروغ گفتن نیست!!» ولی نباید هر چیزی را علنی کنیم، ما می خواهیم دولتی در محدوده قانون اساسی تشکیل بدهیم پس باید دولت به همه جا تحکم داشته باشد اگر [شاه] این را بپذیرند، یعنی محدوده قانون اساسی را نباید در ابتدا و حتی الامکان تصریح کنیم که لازمه اینکار شرایط علی خان است، وقتی فرمان صادر شد این ها قابل حل است، اگر حل نشد کنار میرویم با وزنی سنگین تر و آبرویی بیشتر.» خواسته شد که در ملاقات با شاه تقاضا گردد اختیارات دولت مشخص باشد و باید دولت طرف اعتماد شاه هم واقع شود، اگر چنین اعتمادی نیست توفیقی در کار نخواهد بود و اگر اعتماد هست باید دست دولت کاملاً باز باشد که در چارچوب قانون اساسی ادامه فعالیت دهد. رفتار شاه باید به گونه ای باشد که با تلاش های دولت برای جلب اعتماد مردم تطبیق کند و حتی شاه نباید یک بازدید بدون برنامه به عمل آورد. باید حساب حیثیت حزب را هم کرد، اگر شاه قولی بدهد اما به آن عمل نکند ضایعه به بار خواهد آمد و «این نه به صلاح ایشان است و نه خود ما و نه مردم و مملکت، پس بهتر است قول متقابل بگیریم زیرا اگر قول بدهند و زیر آن بزنند دیگر نباید انتظاری از ما داشته باشند و ما ناچار خواهیم شد برای حفظ حیثیت خود به راهی برویم که هیچ وقت نرفته ایم، پس جنگ اول (البته پس از صدور فرمان)(۲) به از صلح آخر است.»(۳)

این مطالب بسیار مهم در واقع استراتژی حزب در دوره ای بود که انقلاب فراگیر از هر سوی رژیم پهلوی را در کام خود فروبرده و ابتکار عمل را از شاه سلب کرده بود. نویسندگان این مطالب و مشاورین نزدیک بقائی مطمئن بودند که شاه بالاخره وی را

ص: ۵۰۱

۱- ۱. تأکید از ماست.

۲- ۲. پراتر در اصل سند.

۳- ۳. یادداشت برای دکتر بقائی در حاشیه ملاقات وی با شاه، دوره شریف امامی، ش ۴۲/۷۵۸.

به نخست وزیری منصوب خواهد کرد؛ به همین دلیل این دورخیز باید مبنائی نظری می داشت، بقائی باید با شاه این مطالب را عنوان می کرد تا شاه در عین این که به او اعتماد می نماید، قدرت ابتکار عمل را نیز در دستان بقائی باقی گذارد. این ها در واقع برنامه های بلند مدت حزب زحمتکشان و تیمی از نخبگان این حزب بود که نسبت به سلطنت وفادار بودند و آن را بهترین عامل برای جلوگیری از پیروزی انقلاب می دیدند. کسی که این رهنمودها را نوشته بود فردی مطلع بوده و از دقائق امور و نیز موازنه نیروها تحلیل مشخصی داشته است، به همین دلیل برای کسی که به بقای سلطنت باور داشت این بهترین استراتژی به شمار می آمد. طبق این سناریو ابتدا باید اجازه داده می شد امام خمینی وارد کشور شود، در مرحله بعد باید بین ایشان و سایر مراجع اختلاف افکنی می شد به نحوی که مقلدان مراجع رویاروی هم قرار گیرند. در مرحله سوم باید کمونیستهای مورد نظر بقائی آزادی عمل می یافتند، همان کسانی که به نظر او مستقل بودند و به شوروی و یا چین وابستگی نداشتند. اینان باید شعارهای ضد مذهبی می دادند، به شعائر دینی اهانت می نمودند و در این کار آنقدر مداومت نشان می دادند تا رهبران دینی را به ضرورت پذیرش قانون اساسی وادار می کردند. باید به آنها وانمود می شد اگر قانون اساسی سلطنتی را نپذیرند، غول کمونیسم ایران را خواهد بلعید و در آن صورت نه از مذهب نشانی خواهد ماند، نه از مالکیت و نه از خانواده. مرحله چهارم جداساختن نیروهای روشنفکری از اطراف امام بود، کسانی که به قول بقائی کمونیست بودند ولی در پوشش مذهب فعالیت می نمودند. اگر این استراتژی چهار مرحله ای اجرا می شد، انقلاب مهار می گردید. تنها کسی هم که می توانست این سناریو را اجرا کند، به تصریح شخص بقائی؛ خود او بود.

در گزارش منصور رفیع زاده در کتاب شاهد آمده است این شاه بود که تقاضای ملاقات با بقائی کرد، اما طبق اسناد موجود این بقائی بود که به شاه این پیشنهاد را ارائه داد. طبق کتاب رفیع زاده ملاقات یک مورد و به پیشنهاد اردشیر زاهدی در دی ماه سال ۱۳۵۷ صورت گرفت، اما اسناد نشان می دهند که حداقل دو ملاقات صورت گرفته است: تقریباً همزمان با دولت شریف امامی و بعد هم دوره نخست وزیری ازهارری. تقاضای ملاقات بعد از ماجرای آتش زدن مسجد جامع کرمان صورت گرفت. تحلیل حزب زحمتکشان در مورد فاجعه یادشده این بود که عده ای از درون خود رژیم به این

اقدامات متوسل شده اند و می خواهند کاری کنند که «دیگر هیچ کس در مقام دفاع از رژیم سلطنت مشروطه و یا حداقل دودمان [پهلوی] نباشد، و همه یک کاسه شده و تغییر رژیم را بخواهند.» بقائی البته کارشناس این دسته اقدامات بود و خود حداقل در دوره مصدق یا کارگردان این صحنه سازها بود و یا از نزدیک آنها را مورد مطالعه قرار می داد. به یاد آوریم که چگونه به نام مصدق تظاهرات به راه می انداختند و مردم بیگناه را مورد حمله قرار می دادند تا نخست وزیر را منفور مردم سازند. اما بقائی باور نمی کرد این بار وضع به گونه ای دیگر است، البته این که چه سودی از این راه عاید این دسته افراد می شد و به چه دلیل باید به چنین ریسک بزرگی که آینده اش نامعلوم بود دست می زدند، امری است که در این تحلیل ها چیزی در مورد آن گفته نشده است. از دید حزب که به واقع چیزی جز دیدگاههای بقائی نبود، با تحركات انقلابی قصد آن وجود داشت که راه هرگونه تفاهم بین رژیم و مردم بسته شود و هر نوع رابطه ای «بین ما و مقام سلطنت» قطع گردد و «اینجاست که باید خیلی به هوش باشیم آن هم در شرایط امروز»؛ زیرا ممکن است که مردم مدتی مرعوب شوند اما قطعاً جری تر خواهند شد و نیز «شاید سازمان هائی در داخل سازمان [امنیت] باشند که زمینه را طوری فراهم می کنند که هر کس در مقابل عمل انجام شده قرار بگیرد، در این مورد شاید آژانسهای خارجی هم دخیل باشند، فرض دیگر این است که خود او [شاه] تصمیم می گیرد و دستور می دهد.»^[۱] بقائی هرگز توضیح نداد آخر چرا باید سازمان امنیت و قدرتهای خارجی به استقبال بحرانهای بروند که مآلاً اصل نظام سلطنتی را در کام خود فروخواهد کشید و حداقل این است که نتیجه آن مطلقاً قابل پیش بینی نیست؟ بقائی حتی فکر هم نکرد که این خاصیت رژیمهای استبدادی است که تصور می کنند برای همیشه برقرارند و از هر خطری مصون؛ به همین دلیل تدابیری که به مدیریت بحران مشهورند، در چنین نظامهایی نمی توانند محلی از اعراب داشته باشند و با کوچکترین مشکلی حکومت استبدادی با آشفتگی در تصمیم گیری عقلانی مواجه می گردد. بقائی هم البته در زمره آن دسته افرادی بود که انقلاب و پیچیدگیهای آن را به اموری پیش پا افتاده تقلیل می داد، زیرا همانطور که در این دفتر بارها گفته ایم، او برای مردم نه ارزشی

ص: ۵۰۳

قائل بود و نه اصالتی؛ به همین دلیل هم آنها را هرگز جدی نمی گرفت.

به هر حال بعد از این حادثه - آتش زدن مسجد جامع کرمان - بود که بقائی تقاضای ملاقات با شاه کرد، در مورد این که بقائی در این ملاقات چه چیزهایی را باید عنوان نماید سناریوهای گوناگونی تدوین شد و به صورت مکتوب در اختیارش قرار گرفت، که اجمالاً به آن ها اشاره شد. بقائی وقتی می خواست تصمیم مهمی بگیرد از نزدیکان حزبی خود می خواست نظرشان را اعلام نمایند و حتی حداقل در یک مورد در سال ۱۳۵۸ از توده های حزبی نیز خواست نظر خود را در مورد بازنشستگی سیاسی وی اعلام نمایند. به هر حال در این ایام تعدادی سناریو برای این که بین او و شاه چه مطالبی رد و بدل شود تدوین شد و توصیه گردید که اگر شاه به بقائی پیشنهاد نخست وزیری داد او چه باید بکند و در این زمینه چه مطالبی را باید به شاه گوشزد نماید و برنامه خود را نیز به اطلاع وی برساند. در یک مورد از اسناد مهم به جای مانده از وی که در مرکز اسناد انقلاب اسلامی نگهداری می شود، مشروح مذاکراتش با شاه آمده است، که بسیار اساسی است. در این ملاقات بقائی خاطرنشان کرد که «غرب نمی تواند ناظر عدم ثبات اینجا باشد، خواه این مطلب خوشایند ما باشد یا نباشد، و این خطرناک است و نباید گذاشت کار به اینجا برسد.» در این مذاکرات بقائی یاد آوری کرد که چند بار جان و حیثیت خود و دوستانش را به خطر انداخته است تا قانون اساسی حفظ شود، «بر این اعتقاد که مخصوصاً با توجه به موقعیت جغرافیائی مملکت هر رژیمی غیر از سلطنت مشروطه خطرناک است.» او صلاح را در این دید که شریف امامی برکنار شود و خودش پیشنهاد شاه را دایر بر پذیرش نخست وزیری - که اینهم در واقع پیشنهاد خود بقائی بود - قبول کند.

بقائی یادآوری کرد که در گذشته دوبار پیشنهاد نخست وزیری را رد کرده است، اما توضیح داد: «ولی امروز احساس می کنم که عدم قبول آن از ناحیه من و یا تفویض آن به شخص دیگری برای آینده مملکت خطرناک است. اعلیحضرت حتماً باید اعتماد کامل به نخست وزیر مقتدر داشته باشند و آن شخص باید در شرایط و اوضاع و احوالی باشد که بتواند محل وثوق جامعه روحانیت باشد که به صداقت او اعتماد نمایند و متأسفانه واجد این شرایط منحصرانم.» [!] خاطر نشان شد که وی اکنون در وضعیتی قرار دارد که برای حفظ قانون اساسی و حفظ سلطنت مشروطه و مقام سلطنت باید نظر روحانیون را

جلب نماید، اگر آنان فکر کنند که او مثل دیگران است توفیقی به دست نمی آید «عدم توفیق شخصی که از آن پرهیز دارم به جای خود، نگران این هستم که اگر من موفق به دفع خطر در حال حاضر نباشم وضعی به وجود آید که به ایرانستان منجر گردد.»^(۱) او خواست فرمان نخست وزیری طوری نوشته شود که هرکاری دولت انجام می دهد، نماینده تمایل شاه برای خواسته های مردم باشد و مردم اعمال دولت را اراده شخص شاه بدانند و «خلاصه برداشت باید طوری باشد که گناه بحران موجود به گردن آنهایی که مأمور کار بوده و آن را به وجود آورده اند بیفتد»، و نه شخص شاه.

بقائی گفت برنامه هایش را به مجلس خواهد داد و اگر تصویب شد و روحانیون آن را جدی تلقی کردند، با آنان وارد مذاکره خواهد شد و خواسته هایشان را بررسی می کند اما «قبل از تصویب برنامه دولت، نباید مطلقاً امتیازی بدهیم و امتیازات باید طور داده شود که متقابلاً بهره بگیریم.» توضیح داده شد که با اقدامات مثبت و مجازات خلافکاران کدورتها از بین خواهد رفت و مسائل به بوته فراموشی سپرده خواهد شد. در مورد پرسش شاه در مورد نظر وی در باره ساواک گفت: «ما مخصوصاً با توجه به موقعیت جغرافیائی و لزوم داشتن اطلاعات لازم در مورد فعالیت های کمونیستی باید آن را داشته باشیم، ولی افکار عمومی انحلال آن را می خواهد باید به ترتیبی وظایف اطلاعاتی آن را به قسمت دیگری محول کنیم و خودش را منحل نمائیم.» و در نهایت خواسته شد اگر شاه از عملکرد دولت او ناراضی بود، صراحتاً بگوید تا خود کناره گیری کند و اجازه ندهد اشخاص و یا گروههایی با اطلاع از تمایلات شاه در کار دولت کارشکنی نمایند و موجبات سقوط وی را فراهم آورند.^(۲)

ظاهراً بعد از این ملاقات بود که بقائی مصاحبه ای مطبوعاتی ترتیب داد و در آن نقطه نظرات سیاسی خود را طرح کرد. محور بحث او در مورد سیاستهای شریف امامی بود. او به برگزاری مسالمت آمیز نماز عید فطر اشاره کرد و یادآور شد این امر خود «دلیل بر این است که شیشه شکنها و آتش افروزها این مردم که نماز گزارند و راه پیمائی و تظاهرات کردند، نبودند.» وی از رسانه های جمعی انتقاد کرد که «هر شب می بینید چند صفحه از روزنامه ها به انتشار اخبار سیاسی گروه ها و احزاب و حتی

ص: ۵۰۵

۱- ۱. تأکید از ماست.

۲- ۲. مذاکرات بقائی و شاه، دوره شریف امامی، ش ۴۲/۷۵۸.

احزاب جدیدی که موجودی آن از همان مؤسس تجاوز نمی کند، اختصاص دارد ولی گوئی حزب زحمتکشان که در حال حاضر شدیدترین مخالف دولت است، وجود ندارد.» دکتر بقائی ضمن ارائه گزارشی مختصر از فعالیت های خود در گذشته از جمله ابراز عقیده کرد که «بعد از ۱۵ خرداد تنها ما بودیم که به حمایت حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی برخاستیم و هیچ یک از گروه های سیاسی کاری نکردند.» [!] وقتی هم منصور لایحه کابینتولاسیون را به مجلس برد «باز هم ما بودیم که به تنهایی اعتراض کردیم و مبارزه کردیم تا همان دولت عدم استفاده از آن را اعلام کرد.» [!] از دید وی بنا به موقیعت اگر ضرورتی داشت از سوی حزبش فعالیتی انجام می گرفت، ولی در موارد دیگر که ضرورتی دیده نمی شد سکوت پیشه می شد «اگر ما تابع احساسات می بودیم هر روز می بایست اعضا خود را به زندان و یا کشتن می دادیم چون کمتر روزی بود که عمل خلاف قانونی نشود و طبعاً خیلی زود از پا در می آمدیم و امروز وجود نداشتیم که با استفاده از موقیعت قدم مهمی در راه آزادی و استقلال برداریم.» نتیجه گرفته شد وقتی کسی در مقام رهبری مبارزه است باید به حقایق و واقعیتها توجه کند و نباید تابع احساسات باشد، «ما همیشه اینطور فکر کرده ایم و مخالفین آنرا وسیله تبلیغات علیه ما قرار داده اند.»

دکتر بقائی بار دیگر خاطر نشان کرد هر کس که مسئولیت اداره کشور را در دست می گیرد باید به موقیعت جغرافیائی ایران توجه داشته باشد، پیش بینی شد اگر دولت به فشارهای خود ادامه دهد امکان تجزیه کشور وجود دارد «و اگر نحوه تغییرات یا تحول حساب نشده باشد، باز هم همین خطر هست.» پرسیده شد آیت الله خمینی در برابر شاه موضع جدی و سازش ناپذیر دارد، با این وصف آیا شما باز هم از ایشان تبعیت می کنید؟ وی پاسخ داد: «اولاً- یک روحانی آن هم مرجع تقلید هرگز دشمنی شخصی با کسی و مقامی پیدا نمی کند(۱)، ایشان هر مبارزه ای دارند بر انگیزه مذهبی و انسانی است و مصلحت جامعه اسلامی را در نظر می گیرند، از مجموع نوارها و اعلامیه هائی که صدور

ص: ۵۰۶

۱- ۱. به یاد آوریم که اندکی پیش از این تاریخ بقائی مشکلات شخصی را بانی و باعث وضع انقلابی در کشور دانسته بود.

آن‌ها از ناحیه ایشان برای ما مسلم است هرگز تغییر نظام مملکتی استنباط نشده (۱). [!] بلکه تغییر شخص مطرح است. پس اگر وضعی به وجود آید که ایشان اطمینان پیدا کنند که قانون اساسی دقیقاً اجرا شده و در آینده نیز خطری آن را تهدید نکند، آن وقت مصلحت جامعه مسلمان ایران هرچه اقتضا بکند ولو این که مخالف نظر قبلی ایشان باشد، آنرا خواهند پذیرفت.»

بقائی در مورد اعتقاد به نظام شاهنشاهی گفت حزب وی به قانون اساسی پایبند است و رژیم مشروطه سلطنتی جزئی از قانون اساسی است، تا وقتی که از طریق قانونی تغییری صورت نگرفته است همین قانون در نظر حزب محترم است، اما هر تغییری در قانون اساسی باید از طریق قانونی باشد. جلوگیری از اجرای قانون موضوعه بر اساس اراده فردی دیکتاتوری است که البته همیشه خطرناک است و در این زمینه صالح و غیر صالح وجود ندارد. وی اعلام داشت به دو دلیل حاضر است نخست وزیری را قبول نماید، نخست تکلیف کمیته مرکزی حزب و دیگر وضع بحرانی کشور، اگر کسی بتواند رفع بحران کند حتی اگر حیثیت او از بین برود باید این کار را انجام دهد: «بلی اگر در شرایط قانون اساسی این مسئولیت به من محول شود و مطمئن شوم که قانون اساسی دقیقاً و تماماً اجرا خواهد شد، آنرا خواهم پذیرفت، مگر معترضین چه می خواهند؟» در مورد وحدت با جبهه ملی گفت که در اعلامیه سال ۱۳۵۶ خود وحدت را گوشزد کرده است و حل مخالفت‌ها باید برای وقتی گذاشته شود که آزادی محقق شده باشد، اما در مورد کمونیست‌ها: «می‌دانید که یکی از اصول مرامی حزب ما مخالفت با کمونیسم است ولی باید توجه داشت که اولاً این مخالفت به معنی مخالفت با دولت اتحاد جماهیر شوروی نیست، ثانیاً آن عده از کمونیست‌ها از نظر ما به کلی مطرودند که رشته‌ای در کشورهای بیگانه دارند و الا آن‌هایی که افکار کمونیستی دارند و در عین حال به مملکت خود علاقه مندند، مطرود نیستند.»

وی اعلام کرد که این دسته از کمونیست‌ها در محیط آزادی اجازه فعالیت دارند، باید گذاشت این‌ها از زیر زمین خارج شوند آنگاه با منطق قوی قانع خواهند شد که

ص: ۵۰۷

۱-۱. یعنی اینکه بقائی اعتقاد داشت برخی از نوارها و بیانیه‌های امام خمینی توسط ایشان گفته یا صادر نشده است، او توضیح نداد چگونه می‌توان سخنرانی یا مصاحبه مطبوعاتی کرد اما سخنران و مصاحبه‌کننده کسی دیگر باشد؟!!

اشتباه می کنند. در مورد نفت توضیح داد که دنیا به نفت ایران احتیاج دارد و نفت ذخیره ملی ماست. ما ناگزیر از فروش آن هستیم، اما باید آنرا به قیمت عادلانه بفروشیم. در مورد اسلحه نیز هر وقت دنیا از خرید آن دست کشید، ایران هم همین کار را خواهد کرد، برای دفاع از کشور و قومیت ایرانی خرید اسلحه لازم است؛ اما نباید زراد خانه تشکیل داد و خرید اسلحه نباید بهانه بازگرداندن پولهایی باشد که از طریق فروش نفت به دست آمده است.^(۱)

حتی در دوره نخست وزیری ارتشبد غلامرضا ازهاری، بسیاری از نزدیکان و مشاوران شاه در ملاقات های خود با وی بقائی را به عنوان بهترین فردی که می تواند اعتراضات را مهار نماید معرفی می کردند، فردی که خود را «آجودان شاهنشاه» مینامید در نامه ای خطاب به شاه نوشت زمینه های نارضایتی و سوء برخورد اولیای امور با مردم «آقای خمینی را جرأت داد که برخلاف قانون اساسی شعارهایی هم بدهد.» کسانی که تحت تأثیر شرایط جنگ سرد هر تحولی را ناشی از اراده دو بلوک شرق و غرب می دانستند، از تحلیل انقلاب عظیمی که در حال انجام بود فرومانده بودند. از جمله این فرد که خود را آجودان شاه می نامید، زمینه سازیهای بی. بی. سی. و رادیو مسکو و سایر بیگانگان و جان گرفتن کمونیست ها و هم پیمانان پیشه وری و هم پالکی های مصدق را عامل وقوع اعتراضات می دانست. از «گروه تندرو روحانیت که سمبل آن آقای خمینی است» نام برده شد، در برابر وی توصیه شد که شخصیتی برای حل معضلات مملکتی مأمور شود که «در عین این که اعتقاد صمیمانه به قانون اساسی و حفظ رژیم سلطنت مشروطه دارد و به صمیمیت اش بهتر بتوان تکیه کرد و از دیرگاه نیز با روحانیت دمساز باشد و بین مردم هم مقبول باشد، علی الخصوص به اعیان و اشراف بودن و فساد مالی متهم نباشد، امید است که چنان شخصی بتواند این سیل یورش و عصیان و نارضایتی عمومی را مهار کند»، بین دولت و ملت آشتی برقرار نماید و خلاصه این که «من آن چه از نظر یک سرباز مؤمن و صدیق [صحیح] می پنداشتم به عرض رساندم نظر نهائی از آن اعلیحضرت است به مصداق صلاح مملکت خویش خسروان دانند.»^(۲) مشخصاتی که این آجودان برای مهار کننده انقلاب ارائه داده بود با بقائی کاملاً تطبیق می کرد.

ص: ۵۰۸

۱- ۱. مصاحبه مطبوعاتی دکتر بقائی، دوره شریف امامی، ش ۴۲/۷۵۸.

۲- ۲. نامه گمنام به شاه، سال ۱۳۵۷ (دوره نخست وزیری ازهاری)، ش ۴۲/۷۵۸.

به رغم همه پیش بینیها و تمهیداتی که اندیشیده شد پست نخست وزیری به بقائی داده نشد، دلیل امر بر مامعلوم نیست، انقلاب به سرعت پیش می رفت و در اینجا بود که مرحله چهارم استراتژی بقائی برای جلوگیری از تعمیق انقلاب و نه لزوماً جلوگیری از آن که دیگر عملاً غیر ممکن شده بود؛ مطرح شد. این بار مقام نخست وزیری ابتدا به ارتشبد غلامرضا ازهاری داده شد، بقائی بارها و بارها در مورد خطر واگذاری قدرت سیاسی به مقامات نظامی هشدار می داد و این هشدارها از دوره رزم آراء که به شدت مورد نفرت او بود شروع شد و تا این زمان ادامه یافت. شاه به نظرات بقائی توجهی نکرد و قدرت سیاسی را به ازهاری داد. هشدارهای او جدی تلقی نشد، زیرا اجرای طرحهای او عملاً غیر ممکن بود؛ مسئله این بود که در شطرنج سیاسی آن روز بقائی کاره ای نبود که از پس حل معضلات برآید و شاه خود بهتر می دانست که علیرغم لاف و گرافهای بقائی کسی از نیروهای انقلاب به او اعتمادی ندارد. در دوره نخست وزیری ازهاری تمامی مطبوعات تعطیل شدند، بسیاری از دست اندرکاران سیاسی کشور دستگیر گردیدند، بر شدت فشارها افزوده شد اما کوچک ترین خللی در عزم مردم برای سرنگونی رژیم ایجاد نگردید. در این دوره البته حزب زحمتکشان ساکت بود و دورادور شاهد تحول اوضاع؛ بقائی می دید که رژیم با سرعتی باور نکردنی در معرض سرنگونی و فروپاشی بافتهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. در واقع بعد از این که ازهاری جای خود را به بختیار داد؛ همه شاهد بودند که در مواضع حزب زحمتکشان آشکارا تحولی صورت گرفته است. این مواضع درست در حالی صورت می گرفت که قدرت های بزرگ صنعتی هم به این نتیجه رسیده بودند که شاه رفتنی است و از آنجائی که روحیه خود را به طوری باور نکردنی از دست داده است، دیگر هیچ امیدی به بقای او نیست. نخستین بار در دولت بختیار بود که یکی از اعضای حزب که در این دوره تئوریسین و استراتژیست تشکیلات هم به حساب می آمد یعنی دکتر سعید پارسی، بیانیه شدید اللحنی را از سوی بقائی علیه نخست وزیر منتشر کرد. در این بیانیه که خطاب به «جامعه محترم مطبوعات» نوشته شده بود از «توطئه خطرناکی

که جهانخواران رنگارنگ برای تار و مار کردن نهضت عظیم مذهبی ما^(۱) تدارک دیده اند» خبر داده شد.

لحن بیانیه به مواضع گذشته حزب کوچک ترین شباهتی نداشت و از همین روی معلوم بود کاسه ای زیر نیم کاسه است. از دست های پلید و اهریمنی که برای پایمال کردن خون جوانان مبارز و شهید ایران که «در راه دین و استقرار حکومت ملی قربانی شده و می شوند» یاد شد و اینکه قرار است نهضت تضعیف شود و در بین مبارزان چند دستگی تولید گردد و مسیر مبارزه منحرف شود. نوشته شد نزدیک به یک ربع قرن است که روزنامه شاهد ارگان حزب زحمتکشان ملت ایران «این بزرگ ترین سند مبارزات درخشان ملت ایران»^(۲) در محاق توقیف افتاده است و «زبان ما و حتی دست و پای ما را بسته و سگان خونخوار و تهمت زنان غدار را گشاده و به جان ما انداخته اند.» گفته شد در دوره بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آن ها بودند که از مراجع تقلید خواستند «حضرت آیت الله العظمی خمینی» را به عنوان عالی ترین مرجع تقلید جهان تشیع اعلام نمایند و به دنبال آن توطئه دولت اسدالله علم را که می خواست ایشان را در محکمه نظامی محرمانه محکوم به اعدام نماید خنثی کردند»، امری که دروغی واضح و کتمان حقیقتی تاریخی بود.

از مخالفت های حزب زحمتکشان با تأسیس حزب فراگیر رستاخیز سخن گفته شد و اینکه پس از پیاختن ملت ایران از جنبش آن ها حمایت کردند!! از فروپاشی قریب الوقوع «کاخ فرعون و فرعونیان» سخن به میان آمد و اینکه شریف امامی خواست «حکومت ستمگرانه اربابان خود را در لباسی دیگر و نقابی دیگر» تثبیت نماید. جالب این که باز هم منظور از فرعون و فرعونیان شخص شاه نبود، هنوز هم کوچک ترین حمله ای علیه شاه صورت نمی گرفت و اطرافیان او مورد پرخاش واقع شدند که با اقدامات خود سلطنت پهلوی را در آستانه انقراض قرار داده اند، گوئی شاه از تحولات کشور در دوران استبداد مطلقه خود بی خبر بود و انگار آن تحولات بدون خبر او

ص: ۵۱۰

- ۱- ۱. بقائی و حزب زحمتکشان هرگز واژه انقلاب را به معنای مثبت آن به کار نمی بردند، بحث نهضت مذهبی هم در دوره بختیار مطرح شد و مراد از آن بحث هم این بود که انقلاب را امری به منظور اصلاح مذهبی ظاهری جامعه قلمداد نمایند.
- ۲- ۲. به یاد آوریم که سیدحسن آیت به سال ۱۳۴۲ خطاب به بقائی نوشت از دیدن مطالب شاهد در مورد ۲۸ مرداد شرمنده می شود.

صورت گرفته است. از دولت از هاری چیزی گفته نشد، دوره ای که گرچه بقائی از تصدی قدرت به دست نظامیان واهمه داشت، لیکن این بار رسماً مخالفتی هم نکرد به این امید که شاید از طریق نظامیان اوضاع اندکی آرامش یابد. اما به جای از هاری، بعد از شریف امامی به حمله علیه بختیار پرداختند. او را به عنوان «دکتر شاهپور بختیار عامل شرکت نفت سابق، مظهر استعمار انگلیس و یار نزدیک توده ای های وطن فروش که مصداق کامل توده نفتی بوده و می باشند» معرفی کردند و اینکه با وجود او «خطر بنیان برانداز اتحاد خبیث سرخ و سیاه در بلعیدن کشور ما» انکار ناشدنی است: «توطئه گران یا اتحاد پلید سرخ و سیاه دست از اعمال شیطانی خود نکشیدند و برای ایجاد نفاق و چند دستگی در صفوف مبارزات ملت صحنه تازه ای ساختند و در صدد حادثه آفرینی دیگری شدند که آن، روی کار آوردن حکومت سوسیال دمکرات آقای دکتر شاهپور بختیار است.»^(۱)

این اعلامیه از رنگ و لعاب دادن به گذشته سیاسی بختیار «این یگانه عامل استعمار» توسط رادیوهای بیگانه سخن به میان آمد و خاطر نشان شد در دوره ملی شدن صنعت نفت روزنامه شاهد وی را افشاء کرده و از روابطش با شرکت نفت پرده برداشته بود.^(۲) گفته شد هدف رادیوهای بیگانه از بزرگ کردن بختیار این است که «خلاء حتمی الوقوع قدرت را در ایران به وسیله ایشان پر کنند و منافع اهریمنی خود را از این دولت که دست پرورده خودشان است به چنگ آورند.» نخستین گام برای این منظور دادن آزادی عمل به حزب توده دانسته شد تا «اتحاد توده نفتی

ص: ۵۱۱

۱- ۱. بختیار از دوره مصدق که معاون وزارت راه بود، مورد کینه بقائی قرار داشت. در دوره نخست وزیری دکتر علی امینی می گفتند تشکیلات دانشجویی جبهه ملی که زیر نظر بختیار فعالیت می کرد، محلی برای رفت و آمد دانشجویان چپ گرا گردیده است.

۲- ۲. این افشاگریها بر اساس اسناد خانه سدان صورت گرفت.

را بار دیگر از خفا به آشکار بکشانند و با دست سیاه و اهریمنی خویش جنگ داخلی را بدان سان که مطلوب اربابان استعمارگر ایشان است در کشور ما به راه اندازند.» هشدار داده شد در صورت سقوط شاه قرار است خوزستان را به عنوان «عربستان آزاد» و بلوچستان را به عنوان «اتحاد پشتونستان» اعلام نمایند و یا این که مثل کامبوج زیر نام جبهه متحد نجات ملی کامبوج به وسیله حزب کمونیست، ایران را تسلیم اربابان سرخ و سیاه خود نمایند: «اینست هدف روی کار آمدن دولت سوسیال دمکرات آقای دکتر بختیار یا درحقیقت دولت توده نفتی جدید.» به عبارت بهتر در پوشش این لفافه های شبه انقلابی، بقائی همان باور قدیمی را تکرار می کرد که محور وحدت ایران، شخص شاه است و اگر او سقوط کند، ایران به «ایرانستان» مبدل خواهد شد، موضوعی که خود شاه بارها و بارها آن را تکرار می نمود. دکتر بقائی از مردم خواست این مطالب را حمل بر گزافه گوئی و دشمنی شخصی با بختیار نمایند و اصحاب جراید تلاش کنند تا این اظهار نظر در بین مردم منتشر شود، او به نمایندگان مجلس توصیه کرد به بختیار رأی عدم اعتماد بدهند «تا باشد که این کوشش والای شما ندای حق طلبانه ما مردم خاصه زعمای بزرگ دینی را برای مقابله و چاره اندیشی و کوشش بیشتری مهیا سازد و سخنرانان بزرگوار مذهبی که پرورش دهنده مکتب اسلام و مذهب تشیع اند در این باره مساعی لازم را مبذول دارند و پیروزی ملت و دین را به حد اعلی نزدیک سازند.» این بیانیه توسط دکتر مظفر بقائی منتشر شده و نام او زیر بیانیه درج گردید، اما به شهادت سند زیر بیانیه فوق توسط دکتر سعید پارسا نوشته شده بود.

متن اولیه این اعلامیه درست ۳۲ روز پیش از پیروزی انقلاب و پنج روز بعد از نخست وزیری بختیار نوشته شده است، این متن به عباس دیوشلی از اعضای قدیمی حزب داده شد تا آن را حک و اصلاح نماید؛ دیوشلی بعد از اصلاحات خطاب به بقائی نوشت: «قربانت شوم، مغز فرسوده ام دیگر به درد کاری نمیخورد ولی شما باور نمی فرمائید، چه می شود کرد. به هر حال مرد غرقه گشته جانی می کند، بنده هم جان کندم و لاطائلاتی به نوشته آقای دکتر پارسا کاستم و افزودم و خود چیزی بیهوده تر از بیهوده [یعنی همین مطالبی که نقل شد] تهیه کردم و تقدیم داشتم و لطف آقای [اصغر] قنائیان مرا از رنج سفر به شهر و برگشت نجات داد،^(۱) از چرند نویسی پوزش می خواهم، حتی یک بار هم نخوانده ام شرمندگی را. دیو.»^(۲) میزان صداقت رهبران قدیمی حزب از همین جملات پیداست، متن این نامه به اندازه ای گویاست که ما را از هرگونه تحلیلی بی نیاز می کند، رهبران حزب حتی به مطالبی که بالاتر آمد و از نظر شرایط تاریخی کشور هم ارزشی نداشت، بی اعتقاد بودند؛ اینان از سرهمرنگی با جماعت همین بیانیه را نوشتند بیانیه ای که طبق شواهد موجود حتی در انتشار وسیع آن تردید وجود دارد، زیرا گرچه بیانیه یاد

ص: ۵۱۲

۱- ۱. منظور رفتن از شمیران به تهران است، منزل دیوشلی در شمیران و بقائی در خیابان ایران قرار داشت.

۲- ۲. دیوشلی به بقائی، مورخه ۲۰/۱۱/۳۷، ش ۶۵/۷۵۸.

شده از سر اضطرار و برای هم‌رنگی با جماعت نوشته شده است، لیکن همان جملات هم نقض غرض تلقی می‌شد؛ رهبران حزب هنوز امیدوار بودند آب رفته به جوی بازگردد، پس انقلابی نمائی را هم بر نمی‌تاییدند. جالب این که حتی تاریخ امضاء نامه نیز به تقویم شاهنشاهی آمده است، یعنی تقویمی که بقائی مدعی است با آن مخالف بوده و در دوره شریف امامی، یعنی در شهریورماه آن سال یکسره ملغی شده بود. شاید گفتن این نکته لازم باشد علیرغم اینکه حزب زحمتکشان آنهم در سال ۱۳۵۶ با مصوبه دو سال قبل تغییر مبدا تاریخ مخالفت کرد، اما اسناد نشان می‌دهند که برخی از یاران دیرینه بقائی از جمله مهندس عباس مزدا از پیشگامان نظریه تمدن بزرگ شاهانه بودند و البته تغییر تقویم هم در منظومه فکری آنان امری غیر قابل قبول محسوب نمی‌شد.

حزب زحمتکشان به هیچ‌نخست وزیری در دوره بعد از هویدا به اندازه بختیار حمله نکرد، در متنی دیگر باز هم وی از عوامل شرکت نفت انگلیس و ایران شناخته شد. گفته شد بختیار در سال‌های ملی شدن صنعت نفت به منظور شکستن قدرت حزب زحمتکشان در تقویت توده ایها که آن زمان با شرکت نفت متحد بودند؛ کوشیده بود، همین مطلب را اتحاد توده نفتی مینامیدند. از دید حزب این امر باعث شد نهضت ملی توسط عوامل توده نفتی به شکست منجر شود، «با توجه به فرمانروائی [سهم السلطان] بیات و دکتر فلاح دارنده مدال کله سگک!!] از امپراتوری انگلستان بر نفت ملی شده ایران» صدای اعتراض از هر سوئی بلند شد؛ امروز هم با «صراحت اعلام می‌داریم که این عامل استعمار فقط برای اختلال در نهضت مذهبی و ملی ایران به قدرت غیر قانونی رسیده است.»

خواهیم دید که بقائی و نظریه پردازان حزب او علیرغم این نحو بیانیه دادن هایشان، وقتی مشاهده کردند واژه ملی چیزی خلاف نظر آنها را به اذهان متبادر می‌کند، به بختیار حمله می‌آوردند که چرا از این واژه استفاده می‌کند.

از دید حزب مأموریت بختیار این است که اولاً مسیر نهضت مذهبی را به سوی یک نهضت ظاهراً اجتماعی بکشاند و بین ملت و مذهب تفرقه ایجاد کند و ثانیاً می‌خواهد در نهایت «نهضت پرشور مذهبی» را منحرف نماید. پس حزب به همین دلیل با نخست وزیری وی مخالف است و موافقت خود را با «نهضت اصیل مذهبی مردم» اعلام

می دارد. (۱) این موافقت نیز صادقانه نبود، هدف این بود اهداف و بسترهای انقلاب را اموری صوری و ظاهری معرفی نمایند و از تعمیق انقلاب در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جلوگیری به عمل آورند.

این متن حداقل توسط سه تن حک و اصلاح شد، زیرا در آن سه نوع خط دیده می شود که هر کدام چیزی را افزوده و یا کاسته اند، همین تذبذب خود نشانی از عدم صداقت آشکار نویسندگان بیانیه بود. این متن نهائی بیانیه بود که گوشه هائی از آن ارائه شد، بیانیه ای که تصوّر نمی رود منتشر شده باشد اما نشان دهنده مواضع واقعی سیاسی بقائی و رهبران حزب زحمتکشان ملت ایران است. تأکید حزب بر «نهضت مذهبی» مردم ایران به جای به کار بردن مفهوم انقلاب اسلامی، بدون انگیزه نبود. در حقیقت آنان اهداف انقلاب را نه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، بلکه اجرای صرفاً مناسک و مراسم مذهبی می دانستند و به این دلیل با بختیار در می آویختند که به گمان آنان گویا وی سطح انتظارات مردم را بالاتر می برد، گوئی بختیار نخست وزیر شاه نبود و مردم نیز انتظاری جز واژگونی رژیم پهلوی داشتند. این که بختیار البته از سر عوامفریبی از «نهضت ملی» مردم ایران سخن به میان می آورد جای تردید نیست، اما نکته این است که بقائی و یارانش با علم به این موضوع در برابر آن اظهارات می گفتند، خواسته های مردم اساساً سیاسی و اجتماعی نیست و هدف اصلی صرفاً برپاداشتن شعایر دینی در جامعه است و هر شعاری علیه این مضمون داده شود به مثابه انحراف جنبش از مسیر اصلی تلقی می شود.

در نسخه دستنویس اعلامیه ای دیگر جایی که از «جنبش مذهبی» ایران که توسط «جامعه روحانیت و زعامت حضرت آیت الله العظمی خمینی رهبری می شود» سخن به میان آمده بود روی لغات «و زعامت حضرت آیت الله العظمی خمینی» خط کشیده شده و به عبارت صحیحتر حذف شده بود. در این متن نیز همیشه واژه های جنبش مذهبی داخل گیومه گذاشته شده و بر آن تأکید شده است. در این بیانیه ها اظهار می شد بختیار قبل از این که مجلسین به او ابراز تمایل کنند، از تریبون رادیو و تلویزیون استفاده کرد «تا با اعلام غیر قانونی بودن رژیمی که از آن باید فرمان و رأی اعتماد بگیرد، بتواند افکار

ص: ۵۱۴

روشنفکران و ناراضیان را به خود جلب کرده» و در برابر جنبش مذهبی «دکان نهضت ملی باز نموده و در برابر حکومت اسلامی حکومت سوسیال دمکرات بنا نهاد.» منظور این بود که جرم بختیار این است که به رژیم می کشد تا «رهبران در قید حیات نهضت بی اعتقاد است، بختیار نام رهبرانی را که «به هر حال متعلق به تاریخند»، پیش می کشد تا «رهبران در قید حیات نهضت مذهبی را به سینه فراموشی بسپارد و رژیم هم به این وهم و گمان به این خفت تن در داد.» بنابراین اطلاق عنوان نهضت ملی و یا نهضت دمکراتیک به جنبش عظیمی که اینک به صورت یک جنبش مذهبی نمایان شده است، جز ایجاد تفرقه و نفاق سود دیگری ندارد: «حزب زحمتکشان ملت ایران همیشه در کنار این جنبش مذهبی و زعیم بزرگ آن حضرت آیت الله العظمی خمینی خواهد بود، همچنانکه از روز اول این دعوت را لیبیک گفته و به یاری و حمایت این جنبش و معظم له برخاسته است.» [1] (۱)

در بیانیه ای دیگر باز هم ضمن محکوم کردن دولت بختیار و اشاره ای دیگر به سوابق او در دوره ملی شدن نفت آمده بود: «حزب زحمتکشان ملت ایران با توجه به سوابق و اسناد موجود شخص او را برای همیشه بی اعتبار دانسته و دولت او را به دلایل بسیار غیر قانونی اعلام می دارد.» (۲) البته نخستین دلیل غیر قانونی بودن دولت بختیار از دید حزب این بود که برکشیده شاه نیست و دولت به واقع به شاه تحمیل شده است. در پیش نویس این اعلامیه جمله اخیر ابتدا به این شکل بود: «..... به دلایل بسیار و به پیروی از آیت الله خمینی» که روی لغات به پیروی از آیت الله خمینی خط کشیده و حذف شده است. واضح است که دولت بختیار هیچ گونه پایگاهی در بین مردم نداشت، مضافاً این که سران رژیم گذشته و نیز ژنرال های ارتش با وی میانه ای نداشتند. بنابراین درباره اهمیت دولت او اغراق لازم نبود، بختیار در زمانی پست نخست وزیری را قبول کرد که حتی سران دولت های آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان نیز شانس برای بقای شاه نمی دیدند، پس او نمی توانست در اصل حرکت مردم تغییری ایجاد نماید. تأکید حزب زحمتکشان بر جنبش مذهبی آن هم در دوره بختیار ناشی از این معنا بود که نخست وزیر سطح تقاضاها و خواسته های مردم را می دانست و اینگونه اظهار نظر می کرد که به این خواسته ها که فراتر از انجام صوری موازین و مقررات مذهبی بود،

ص: ۵۱۵

۱-۱. بیانیه هیئت اجرائیه حزب زحمتکشان ملت ایران، مورخه ۱۶/۱۰/۱۳۵۷، ش ۶۵/۷۵۸.

۲-۲. بیانیه حزب زحمتکشان ملت ایران، بی تا، ش ۶۵/۷۵۸.

وقوف دارد و تلاش می کند این خواسته ها را برآورده نماید، که البته این وعده ها برای آرام ساختن اوضاع بود و بس. به یاد آوریم که حزب و شخص بقائی معتقد بودند نباید به مردم امتیازی داد پس از دید حزب شعارهای بختیار باعث می شود تا نهضتی که سطح تقاضای آن به گمان آن ها فقط اجرای مراسم دینی است و اهداف آن نیز اجرای شعائر مذهبی می باشد به بیراهه رود و اطلاق نهضت ملی به این جنبش توسط بختیار باعث می شود که این نهضت صبغه ای سیاسی و اجتماعی پیدا کند و در این صورت رژیم سلطنتی صد درصد واژگون خواهد شد.^(۱) حقیقت این است که تقاضاهای مردم در آن دوران بسیار بالاتر از چیزی بود که بقائی و یا بختیار اعلام می کردند، اگر بختیار می خواست در چارچوب نظام سلطنتی اصلاحاتی را انجام دهد و آن اصلاحات را با قانون اساسی وقت منطبق نماید؛ این امر با تقاضاهای آن دوره که واژگونی نظام سلطنت بود انطباقی نداشت.

از سوی دیگر برخلاف شیطنت های بقائی و عوامفریبی های او تقاضاهای مردم صرفاً اجرای مراسم ظاهری دینی نبود، زیرا در همان دوره نیز کسی مردم را از اجرای مراسم دینی خود منع نکرده بود، مردم به استقرار نظامی جدید به جای سلطنت می اندیشیدند و این مقوله را البته از طریق شعائر دینی ممکن و میسر می دیدند.

این بود شمه ای از تلاش های بقائی در سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷. این واپسین تلاش های بقائی در درجه نخست برای انحراف انقلاب از مسیر اصلی انجام شد و ثانیاً وقتی از این مهم نا امید گردید برای باز کردن جایی در بین نیروهای انقلاب تلاش نمود اما این تلاش ها نتوانست منتج به نتیجه ای که مورد انتظار وی بود، نیروهای انقلاب و بخشهایی از مردم وی را می شناختند به همین دلیل این بار دیگر گول عوامفریبی هایش را نخوردند و خود را از او کنار کشیدند. اگر چه بقائی از تلاش خود دست برنداشت، اما در نیمه های سال ۱۳۵۸ بود که به این نتیجه رسید دیگر با روش های گذشته نمی توان کاری انجام داد. در دی ماه آن سال وی سخنرانی مشهورش را تحت عنوان وصیت نامه سیاسی ایراد کرد و تظاهر به بازنشستگی سیاسی نمود، با این وصف او تا واپسین روزهای حیات به تحریکات خود علیه نیروهای انقلاب ادامه داد.

ص: ۵۱۶

۱- ۱. بقائی که طرفدارانش بعد از انقلاب تلاش داشتند برایش سابقه انقلابی درست کنند، خود به صراحت می گوید: «من در جریان راه پیمائیها و اینها مطلقاً شرکت نکردم. وقتی هم که آقای خمینی آمد من به ملاقات ایشان نرفتم.» خاطرات دکتر مظفر بقائی کرمانی، ص ۴۳۶. البته بقائی این سخنان را هم از سر صداقت نگفت، او اینک چشم به راه حوادثی دیگر بود و باید خود را با وضع زمانه منطبق نشان می داد.

متعاقب پیروزی انقلاب، در مواضع مظفر بقایی چرخشی بنیادین صورت گرفت. او گرچه از اساس با هر گونه تحول انقلابی مخالف بود و بارها خطر «انقلاب کور» را تشریح نموده بود، لیکن برای مدتی با حوادث ظاهراً همدلی نشان داد. خود بقائی می گوید: «راجع به خود شاه ما قسم خورده بودیم مطابق قانون اساسی برای حفظ سلطنت مشروطه و من تا موقعی که رفتم رأی دادم به جمهوری اسلامی که عملاً جمهوری اسلامی شده بود، آن موقعی که ما رفتیم رأی دادیم، شاه رفته بود و اینها. تا آن موقع من پایبند به قسم بودم و طرفدار این بودم که شاه بماند، ولی بماند سلطنت کند نه حکومت.»^(۱) بقائی چنان از وفاداریش به سوگندی که برای حفظ سلطنت شاه خورده بود یاد می کرد که گوئی خود شاه در طول سلطنت طولانی اش، هیچ گاه سوگندی برای حفظ اصول مشروطه نخورده و یا آن را زیر پا نگذاشته است، و تو گوئی کلیه فصول و مواد قانون اساسی توسط شاه مو به مو اجرا گردیده بود. این تظاهر بیش از حدود ده ماه طول نکشید. در این مدت او حتی انتظار داشت به نخست وزیری جمهوری اسلامی انتخاب شود تا آب رفته را به جوی بازگرداند. به اظهار خودش وعده هائی هم به وی داده شده بود،^(۲) اما به دنبال حوادثی مثل سیزدهم آبان ۱۳۵۸، وضعیت انقلابی در جامعه تشدید شد، دیگر کاملاً معلوم شده بود شخص بقائی آینده سیاسی موفقیت آمیزی نخواهد داشت. به همین دلیل در دوم دیماه سال ۱۳۵۸، بقایی در محل حزب زحمتکشان سخرانی طولانی ایراد کرد که به «وصیت نامه سیاسی» مشهور شد. در همین احوال از طرف شعبه کرمان حزب زحمتکشان مجموعه هایی در دفاع از بقایی منتشر گردید. کتاب های در پیشگاه حقیقت و چه کسی منحرف شد؟ در همین راستا به منظور

ص: ۵۱۷

۱-۱. خاطرات دکتر مظفر بقائی کرمانی، ص ۴۳۹. در همین صفحه بقائی تصریح می کند: «...من تا آخر طرفدار بقای سلطنت بودم.»

۲-۲. همان، ص ۴۴۶.

تبرئه بقایی از سوابقش انتشار یافتند. وصیت نامه سیاسی که طی آن بقایی بازنشستگی خود را در عرصه سیاست اعلام کرده بود، چند رویه داشت: نخست اینکه با فرو ریختن نظام سلطنت دیگر فلسفه وجودی برای حزب زحمتکشان که در چارچوب قانون اساسی شاه و به منظور حفظ سلطنت فعالیت می کرد وجود نداشت. دوم اینکه وی بار دیگر سعی کرد از آب گل آلود ماهی بگیرد و خویشان را آلترناتیوی در قبال جمهوری اسلامی جلوه دهد.

حوادث بعدی نشان داد که بقایی در حقیقت خود را «بازنشسته سیاسی» نکرده بود بلکه دور جدیدی از تکاپوهای سیاسی اش را آغاز می کرد. متعاقب اعلام بازنشستگی سیاسی طی یک نظرسنجی از اعضای حزب زحمتکشان، کلیه آنها مخالفت خود را با این قضیه اعلام کردند. از نظر آنها بقایی یعنی حزب زحمتکشان و حزب زحمتکشان یعنی بقایی؛ پس بدون وجود او دیگر حزبی وجود نخواهد داشت. نیروهای مذهبی حزب با بازنشستگی او مخالف می کردند، اما کادرهای قدیمی با این امر موافق بودند. به عبارت بهتر نسلی از حزب زحمتکشان که کودتای ۲۸ مرداد را تجربه کرده بود، با بازنشستگی سیاسی بقایی موافق بود و نسلی که تحولات دهه های چهل و پنجاه را درک کرده بود، با این امر مخالفت می ورزید. اکثریت با طیف دوم بود، اما مواضع واقعی سیاسی بقایی همان چیزی بود که از زبان نسل قدیمی تر بیان می گردید. پس مثلاً بنکدار در زمره معدود افرادی بود که ضمن نامه ای که برای بقایی نوشت، از تصمیم او در بازنشستگی سیاسی حمایت کرد:

مقام محترم رهبری حزب زحمتکشان ملت ایران، جناب دکتر مظفر بقایی کرمانی

با تقدیم احترام اینجانب با کلیه نظریات و بیانات آن جناب در روش حزب درباره رهبران فعلی و نحوه حکومت آنان در جمهوری اسلامی ایران که روز یکشنبه دوم دیماه ۵۸ در حزب ایراد فرمودید موافقت تام و تمام دارم و به نظر اینجانب بهترین رویه همان است که بیان فرمودید و به همین طریق عمل می فرمائید. (۱)

اما در بین نامه هایی که به قصد منصرف نمودن بقایی از عدم فعالیت سیاسی و ابقای او در مقام رهبر حزب به رشته تحریر درآمده، نامه ولی الله قدیمی خواندنی است. در

ص: ۵۱۸

۱-۱. بنکدار به بقایی، مورخه ۱۳۵۸/۱۰/۱۹، مجموعه اسناد بنکدار، ش: ۱۳۷۶ _ ۷.

حقیقت این نامه صریحاً انگیزه کناره گیری ظاهری بقایی از فعالیت سیاسی را تبیین می کند و نیازی به تحلیل ندارد:

جناب آقای دکتر مظفر بقایی کرمانی رهبر ارجمند حزب زحمتکشان ملت ایران

خبری را که به هیچ وجه انتظارش را نداشتیم متأسفانه شنیدیم.

البته مسئولیت چیزی است که طرف مورد مسئولیت آن مسئولیت را قبول کند در غیر این صورت نمی شود مسئولیت را به کسی تحمیل کرد و بعد هم از او توقع احساس مسئولیت کرد. این یک حقیقت است. ولی مسئله راجع به حضرتعالی و حزب زحمتکشان ملت ایران آن هم در برهه ای (۱) از زمان که شما از مقام رهبری قصد استعفا دارید به عقیده اینجانب نه به صلاح ملک است و نه ملت؛ یعنی هم مبارزات سی ساله خودتان هدر می رود و هم حزب زحمتکشان ملت ایران مبارزات خودتان از دست می رود. (۲) به نظر من دشمنان آماده و در کمین نشسته خواهند گفت و در رسانه های خود خواهند نوشت که دیدید ما می گفتیم (دکتر مظفر بقایی کرمانی) نوکر آمریکا و عامل سرسپرده دربار پهلوی بوده است و حال که دودمان پهلوی نابود و آمریکا مورد غضب آیت الله خمینی و ملت ایران است چون دیگر پناهگاهی ندارد، دست از مبارزه کشیده و کنار رفته است. بله هم او بود که از نهم اسفندماه سال ۱۳۳۱ نقشه کودتا بر علیه دکتر مصدق را چید و چون در آن روز موفق نشد در سال بعد دست به خیانت زد یعنی دزدیدن و به طور ناجوانمردانه رئیس شهربانی وقت را به قتل رسانیدن و چون باز هم موفق نشد آمریکا خود باز به وسیله همان دکتر بقایی و آیت الله کاشانی و دیگر سرسپردگان امپریالیزم موفق به کودتای ننگین ۲۸ مرداد شدند و در جواب این سؤال که چه کسانی از کودتای ۲۸ مرداد و قتل افشارطوس بهره مند شدند و اگر آقای دکتر بقایی در وقایع شرکت داشتند پس چرا پستی و مقامی که به ایشان داده نشد هیچ، حتی پایه استادی که حق مسلم ایشان بود رژیم گذشته چرا نداد؟ (۳) خواهند گفت و

ص: ۵۱۹

۱-۱. در اصل نامه: بره.

۲-۲. کذا.

۳-۳. تنها دلیلی که طرفداران بقایی در به اصطلاح مبارزات او علیه رژیم قبل اقامه می کنند این است که اگر او موافق وضع موجود بود، چرا درجه استادیش را ندادند؟ اینان بر این باورند که سمت استادی حق مسلم بقایی بود. واقعیت این است که بقایی هیچ حقی در احراز سمت استادی نداشت، شاید احراز رتبه های دانشگاهی جزو معدود مواردی بود که در رژیم قبل با مسائل سیاسی آمیخته نمی شد. احراز درجه استادی چند شرط داشت: نخست به دست آوردن حد نصاب آموزشی، دوم به دست آوردن حد نصاب امتیازات پژوهشی که عبارتند از مقالات، کتابها و کنفرانسهای علمی، سوم به دست آوردن حد نصاب امتیاز اجرائی. به دست آوردن امتیازات آموزشی و پژوهشی ضروری بود، لیکن سابقه اجرائی دانشگاهی را می شد با امتیاز پژوهشی جبران کرد. بقایی نه درست و حسابی در دانشگاه درس داده بود و نه حتی یک امتیاز پژوهشی داشت. او هیچ مقاله یا کتاب علمی منتشر نکرد، بنابر این نمی توانست ارتقاء یابد. تازه در زمانیکه بقایی در دانشگاه استخدام شد، مناصب دانشگاهی برای یک عضو هیئت علمی دارنده مدرک دکتری بیشتر از دو مورد نبود: دانشیاری و استادی. لیکن بعدها این

درجات به سه مرحله بالغ شد: استادیاری، دانشیاری و استادی که هنوز هم با همان معیارها در حال اجرا شدن است. اگر معیارهای بعدی در زمان استخدام بقائی وجود داشت، او هرگز از استادیاری به مرحله بالاتر یعنی همان دانشیاری هم ارتقاء پیدا نمی کرد.

خواهند نوشت همانطوری که عمر [بن] سعد [بن] وقاص ریختن خون حضرت حسین (ع) و یارانش را به خاطر حکومت ری انجام داد، ولی پس از واقعه کربلا- همگان می دانند که حکومت ری را به او ندادند هیچ؛ بلکه مورد بازخواست هم قرار گرفت و حتی شاید مورد تهدید هم بود تا خروج مختار بن [ابوعبیده] ثقفی که به سزای عمل خود رسید، به همین دلائل چون دکتر بقایی به دکتر مصدق و ملت ایران خیانت کرده بود لذا دربار پهلوی همان معامله را با آقای دکتر بقایی کرد که یزید با عمر سعد کرد. ولی باز دکتر بقایی به امید اینکه روزی نخست وزیر شاه بشود در پس پرده ماند و دستگاہ هم هر وقت خطری را احساس می کرد، ایشان قرص مسکنی بود برای حفظ رژیم، مثل سال ۱۳۳۹ که داشت می رفت که رژیم نابود شود. شاه در یک مصاحبه گفت من دستور داده ام که انتخابات آزاد باشد اولاً در یک حکومت دمکراسی پادشاه می تواند چنین دستوری بدهد یا خیر بحث جداگانه ای است. ولی آقای دکتر بقایی برای حفظ و نگاهداری رژیم سردمدار مبارزه آن سال شدند و نتیجه آن شد که انقلاب چند سال عقب بیفتد.

اینها مطالبی است که جسته و گریخته در حال حاضر هم می نویسند. جناب آقای دکتر بقایی در صورت کنار رفتن شما از مقام رهبری حزب خواهند نوشت که دیگر چون پایگاهی ندارد گوشه گیری اختیار می کند. البته دلائل ظاهراً قانع کننده و عوام پسندانه هم هست. ولی راجع به حزب همانطور که خودتان بیان فرمودید حزب در وجود شخص شما ادغام شده است و با کنار رفتن عملاً دیگر حزب وجود نخواهد داشت.

جناب آقای دکتر مظفر بقایی کرمانی، شاید من آنچه را در دل دارم و می شنوم و می خوانم نتوانستم روی کاغذ بیاورم ولی آنچه به نظرم می رسید بیان کردم و البته می دانم که بیان و نامه ام رسا نیست ولی کنار رفتن شما در این موقع از زمان را صلاح نمی دانم به دلائلی که عرض کردم و من فکر می کنم بهترین راه همان ادامه راه پیش است. حال بستگی دارد به نظر کمیته مرکزی و هیئت اجراییه.

در خاتمه باز هم یادآوری می کنم که استعفای شما از مقام رهبری یعنی امضاء سند محکومیت خودتان به دست خودتان، خاصه اینکه تاریخ هم از تأثیر تبلیغات گمراهان مصون نخواهد ماند. خیلی معذرت می خواهم از گستاخی خودم، چاره ای نداشتم بجز مطالبی که به نظرم می رسید روی کاغذ بیاورم. پیشنهادی که به نظرم می رسید باز همانطور که شفاهاً خدمتتان عرض کردم تماس مستقیم با آقای خمینی است و در غیر این صورت سکوت.»^(۱)

بقایی تلاش هائی به منظور ملاقات با امام خمینی انجام داد، لیکن رهبر انقلاب که به خوبی با ماهیت بقایی آشنایی داشت، هرگز راضی به این ملاقات نشد.

ص: ۵۲۱

۱- ۱. ولی الله قدیمی به بقایی، مورخه ۷/۱۰/۱۳۵۸، اسناد بقایی، ش: ۱۳۸ _ ۷. اینها همه واقعیاتی است که توسط ولی الله قدیمی بیان شده و او برای ملاحظه بقائی با کلماتی مثل می گویند و امثالهم بیان کرده است. قدیمی به صراحت نوشته است آنچه خود در دل دارد نمی تواند بنویسد، به عبارت بهتر حتی اعضای حزب زحمتکشانش هم دیگر در مورد ماهیت بقائی و فعالیتهای سیاسی او وقوف کامل حاصل کرده بودند.

در اردیبهشت ۱۳۵۹ آمریکا به منظور رها کردن گروگانهای خود در سفارت آمریکا در تهران دست به اقدامی نافرجام زد که منجر به سقوط هلیکوپترهای آن در صحرای طیس شد. متعاقب آن در تیرماه همان سال شبکه کودتای موسوم به «نوژه» کشف شد. فرمانده نظامی کودتا سپهد مهدیون، از بستگان سببی محمد محمدی نماینده روزنامه کیهان در کرمان و عضو حزب زحمتکشان و از یاران نزدیک بقایی، بود. در همان ایامی که قصد کودتا وجود داشت، در اوایل مردادماه، محفلی از طرفداران بقایی برای صرف کشک و بادمجان- که به طور سنتی در محل جنگل قائم کرمان که از دهه چهل شمسی به ابتکار بقائی و توسط یاران او در کرمان تأسیس شده بود- برگزار شد. متعاقب کشف شبکه کودتا عده ای از جمله بقایی در آن مجلس بازداشت شدند. بقایی از کرمان نامه ای برای امام ارسال کرد و شرح مآل را گفت و تقاضای استخلاص خود را کرد. به این نامه پاسخی داده نشد. به دنبال بازداشت بقایی، احمد احرار، رمان نویس مشهور، نامه ای برای او ارسال کرد. «چون پیغام آور مورد اعتماد نبود» احرار فقط جملاتی مختصر نوشته است:

موضوع از این قرار است که تلاشی در جریان است که پرونده در کرمان منتهی به صدور رأی نشود و یا همین طور بدون صدور رأی مفتوح بماند و اگر بتوانند پرونده را به تهران بکشند و در اینجا با اعمال نفوذهای احتمالی هر طور بخواهند منجر به صدور رأی بسازند. و اگر هم در مورد مسئله فعلی [کودتای نوژه] نباشد به جاهای دیگر ربط بدهند. (۱) از این جهت باید سعی کرد پرونده در همانجا منتهی به صدور رأی گردد و مختومه شود و به همین جهت هم خود شما مصلحت نیست قبل از خاتمه پرونده از کرمان عزیمت نمائید. این مطلب را از دو سه منبع شنیدم و یکی از رفقای خودمان هم که مدعی بود از منبع موثقی شنیده است نقل می کرد. از این جهت خبر واحد نیست و می شود به آن اعتماد کرد. از این جهت به نظر من مصلحت در این است که تا کرمان هستید پرونده را خاتمه بدهید که اولاً کار به تهران نکشد و ثانیاً پرونده مفتوح را شمشیر دامو کلس نسازند. گو اینکه حقیقت هیچ وقت گم نمی شود ولی احتیاط هم شرط است. در این مورد حتی شنیدم احتمال تغییر آقای [مرتضی] فهیم [کرمانی] (۲) هم می رود. تا چه حد موفق شوند با خدا است. (۳)

این نامه از تهران نوشته شده حال آنکه طبق اسناد موجود و نامه های خود احمد احرار، او از بدو پیروزی انقلاب در فرانسه می زیست. چه عاملی باعث شده بود احرار به این سرعت خود را به تهران برسانند؟ شاید دستگیری بقایی به اتهام مشارکت در توطئه کودتای نوژه عامل چنین شتابی در سفر بوده است. نخستین نامه ای که از احمد احرار خطاب به بقایی در دسترس است متعلق به ۲۲ آوریل ۱۳۸۰/۳ اردیبهشت ۱۳۵۹

ص: ۵۲۲

- ۱-۱. یعنی مثلاً پرونده های دوره های گذشته را زنده نمایند.
- ۲-۲. مرتضی فهیم کرمانی در آن زمان حاکم شرع کرمان بود.
- ۳-۳. احرار به بقایی، مورخه ۲۵/۵/۱۳۵۹، نامه های احرار، متغیر ذیل حرف الف.

می باشد، یعنی قبل از کودتای نوژه و درست همزمان با اقداماتی که برای آزادی گروگانهای امریکائی صورت گرفت و ناکام ماند و نیز درست همزمان با آشوب در دانشگاههای سراسر ایران:

«قربانت شوم

یک نکته از «خبرهای پشت پرده»^(۱) فیگارو را به ضمیمه خدمتتان می فرستم. برخلاف لوموند که تحت تأثیر روابط شخصی رفیق قدیمی جنابعالی، آقای رولو،^(۲) با آقایان بنی صدر و قطب زاده همچنان روش محبت آمیزی در نشر خبرهای مربوط به جمهوری اسلامی به خرج می دهد، فیگارو از موضع دست راستی خود به اوضاع ایران می نگرد و بعلاوه بیشتر از منابع این طرف مرز خبر می گیرد و تغذیه می شود. در هر حال این خبر کوچک گویای اطلاعات زیادی است که به نظر رسید بی مناسبت نخواهد بود اگر به نظر جنابعالی هم برسد. دولت فرانسه برای مسافران ایرانی مقررات «ویزا» برقرار کرده است، ولی مسافران بدون گذرنامه را هم این روزها در پاریس می توان دید. مثلاً اردشیر زاهدی را رفقا در حوالی شانزه لیزه دیده بودند و اتفاقاً همان روز ریچارد نیکسون هم اینجا بود و مصاحبه ای با رادیو تلویزیون فرانسه داشت که بالجمله متضمن انتقاد سختی از روش سیاسی دولت کنونی آمریکا بود. آقای بختیار چند روز پیش در مصاحبه ای اعلام کرد که تا پانزده روز دیگر به ایران می رود. من خیال می کنم خواسته است در مسابقه حرکت به سوی تهران از نظامی ها عقب نماند. ولی من حیث المجموع دیگر مطبوعات و محافل فرانسه چندان او را تحویل نمی گیرند و بیشتر توجهشان متوجه نظامی هاست که رئیس آنها برحسب اشاره رنود خیراندیش هنوز دم به تله مصاحبه نداده است. بهر تقدیر: شب آبستن است تا چه زاید سحر... من واقعاً نگران آینده ایران هستم ولی صراحتاً عرض می کنم همانطور که وقایع کنونی آتشی است که از گور آریامهر برمی خیزد، هر اتفاقی در آینده بیفتد ناشی از جهالت و خودخواهی و سوءتدبیر حضرات امروزی است. به همین جهت علیرغم بعضی رفقای مذبذب باز

ص: ۵۲۳

۱- ۱. تأکید از نویسنده است.

۲- ۲. اریک رولو سردبیر لوموند دیپلماتیک.

هم سخنرانی شما(۱) را تأیید و تحسین می‌کنم... بارها و بارها به یاد این شعر سعدی هستم که یکی ابلهی شب چراغی بجست! دو هفته پیش سفری به جنوب فرانسه داشتم با رفقای کرمانی جایتان را حسابی خالی کردیم.»(۲)

احمد احرار از پاریس انتظار تحولاتی را در ایران می‌کشید. منظور احرار از رئیس نظامیان ارتشبد غلامعلی اویسی است که در پاریس اقامت داشت. اویسی از طریق منصور رفیع زاده با بقایی ارتباط تلفنی برقرار کرده بود. قبل از سخنرانی بقایی، موسوم به «وصیت نامه سیاسی»، جبهه ضدانقلاب طرفدار رژیم سلطنت، ظاهراً لیدر خود را یافته بود. در شرایطی که هر گوشه ایران در ناامنی به سر می‌برد و جنگنده‌های عراقی دائماً مرزهای هوایی ایران را مورد تعرض قرار می‌دادند و در شرایط محاصره اقتصادی کشور، به نظر می‌رسید فرصت برای وارد ساختن ضربه به اساس انقلاب مهیاست. در این میان بقایی انگیزه کافی برای همکاری داشت. او اینک از طرف دولتمردان وقت جمهوری اسلامی به کلی ناامید شده بود و هیچ جایگاهی برای او قابل تصور نبود مگر اینکه در موضع رهبری یک حرکت ضدانقلابی قرار گیرد.

نوار سخنرانی بقایی در اروپا و آمریکا تکثیر شده بود. رفیع زاده متن آن را تحت عنوان «آنکه گفت نه» منتشر کرد. نشریات ضد انقلابی چاپ خارج کشور وسیعاً در مورد آن سخنرانی داد سخن دادند. بقایی در سخنرانی سه ساعته اش تحت عنوان «وصیت نامه سیاسی» به تشریح اصول عقاید و تحلیل روش سیاسی خود پرداخته و بار دیگر مدعی شد که همیشه از «اصول» تبعیت کرده است. معلوم نبود منظور از اصول مورد نظر او چیست؟ زیرا بقایی در زندگی سیاسی اش نشان داده بود که به هیچ اصلی وفادار نیست جز حفظ دیکتاتوری محمد رضا پهلوی. او در حالیکه هنوز حتی یکسال از پیروزی انقلاب نگذشته بود و در شرایطی که کشور از هر سو تحت فشار قرار داشت مدعی شد در نهضت انحرافی اتفاق افتاده است و او به قول خودش «نتایج شوم» آن انحرافات را پیش بینی کرد. او گفت: «ما تا امروز بسیاری از ناروایی‌ها را به خاطر پشتیبانی اصولی از نهضت تحمل کرده ایم ولی کم کم احساس می‌کنم که با ادامه سکوت و توجیه خودمان داریم به خودمان هم دروغ می‌گوئیم. و جهد سیاسی من به من

ص: ۵۲۴

۱-۱. منظور سخنرانی موسوم به وصیت نامه سیاسی است.

۲-۲. احرار به بقایی، مورخه ۲۲ آوریل ۱۹۸۰ (از پاریس)، متفرقه، اسناد احرار.

نهیب می زند که تا کجا می خواهی وارد دروغ و تقیه بشوی؟» دانسته نیست بقایی چه پشتیبانی از نهضت کرده بود و در این راه چه ناروایی به او شده بود؟ فردی که عمری برای حفظ سلطنت و بقای رژیم شاهنشاهی و در جهت انحراف اذهان از شناخت دشمن اصلی تلاش کرده و تا آخرین دقایق عمر رژیم سابق به تصریح خودش در گفتگو با بخش تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد به نظام سلطنتی و قانون اساسی آن وفادار ماند، چه پشتیبانی از انقلاب نموده بود؟

بقایی که عمری در راه حفظ دیکتاتوری پهلوی سینه سپر کرده بود، جمهوری نوپا را متهم به دیکتاتوری نمود. او مدعی شد «یک عده دیکتاتور با استفاده از وجهه امام برگرد مردم باایمان ولی بی اطلاع سوار شده اند و هر کاری می خواهند می کنند»^(۱).

پشت ماجرا چه بود و انگیزه اصلی این سخنان چه می توانست باشد؟ مدتی قبل از ایراد این سخنان، جبهه متحد ضدانقلاب طرفدار اعاده رژیم سلطنتی برای سرنگونی جمهوری اسلامی با او وارد مذاکره شد. او سعی از طریق رفیع زاده با بقایی گفتگوی تلفنی کرده و وعده داد که همه به زودی در ایران در خدمت او خواهند بود. بقایی می خواست حوادث سالهای نهضت ملی را بار دیگر تکرار کند لیکن وضعیت این ایام با آن دوره تفاوت اساسی داشت.

احمد احرار در نامه دیگری نوشت که بعد از انقلاب به این دلیل به پاریس آمد تا خود را در گوشه ای از این دنیای بزرگ دفن کند:

«زیرا همه چیز گواه بر آن بود که تا سالهای سال در ایران جایی برای تنفس آزاد و آسوده وجود نخواهد داشت. در هر حال ابتدا تصور می کردم بیش از چند هفته در پاریس ماندنی نخواهم بود. ولی رفیقم در اینجا محبت کرد و ترتیبی فراهم آورد که توانستم ماندنی شوم و ماندم الی یوم الحال... اتفاقاً جهالت حضرات هم به تغییر سیتواسیون [اوضاع] منتهی شد و من امروز که این سطور را عرض می کنم معتقدم ایران در آن مرحله از حیات تاریخی خود قرار گرفته است که به خلاف گذشته بار دیگر مردان تاریخ ساز می توانند در عرصه سیاست ظاهر شوند و به تصحیح اشتباهات و تغییر مسیر سرنوشت ملی مبادرت ورزند.» احرار نوشت با اینکه نه سرپیاز است نه ته پیاز، «غالباً سر راه بزرگان

ص: ۵۲۵

۱- ۱. بنگرید به: علی محمد آقا، افول یک مبارز، (تهران، بی تا، ۱۳۶۵).

قرار» می‌گیرد و «گاهگاهی طرف مشورت واقع» می‌شود. او اعلام کرد که اظهارنظرهای «ساده لوحانه» اش، «تا اعماق دلهای سیاه و کاخهای سفید تأثیر می‌گذارد.» او نوشت:

«روی همین گزینه وقتی از من استمزاج شد که چه دستی می‌تواند در شرایط امروزی ایران معجز نشان دهد، یدبضا و عصای موسی را توصیه کردم (۱) و چند روز نگذشت که جواب رسید: OK. خیلی هم قرص و محکم. زیرا بنده گفته بودم چند شرط لازمه ایفای یک نقش تاریخی است و این شروط اگر در کسی جمع بود لاجرم به سراغ او باید رفت. اول اعتقاد به اصول و داشتن هدف. دوم استواری شخصیت. سوم از خود گذشتگی و بی‌پروایی. چهارم پاکی و درستی. پنجم مقبولیت در میان خواص و عوام و داشتن نام و شهرت و سابقه ای که خلائق را رم ندهد.»

مطلب نیازی به تفسیر ندارد. از آمریکا و «کاخهای سفید» با احرار تماس گرفته می‌شود که چه کسی می‌تواند در شرایط آن روز نقشی اساسی علیه جمهوری اسلامی ایفا کند. مشخصات احرار، مبین و معرف بقایی بود. آمریکایی‌ها به این پیشنهاد O.K گفتند. قرار بود بقایی نقش رهبری جبهه متحد ضدانقلاب سلطنت طلب را ایفا کند:

«البته این را هم عرض کنم که شاید مریض ما [جمهوری اسلامی] الزاماً به یک جراحی دو مرحله‌ای احتیاج پیدا کند. یعنی یک مرحله برای نجات سریع از غده‌های در حال رشد که حیات بیمار را به خطر انداخته است و یک مرحله برای درمان اساسی و تقویت عمومی بنیه مریض به طوری که سلامت کامل خود را بازیابد و زندگی تازه آغاز کند.

این طرفها تا دلتان بخواهد جراح و طیب و بیطار و دعانویس و رمال [جبهه متحد ضد انقلاب] به صف ایستاده اند و منتظرند شانس سرپرستی بیمار به آنها داده بشود: حالا دیگر باید منتظر نشست و دید که تقدیر چه می‌کند.»

در همین اثنا، فردی از جنوب فرانسه به احرار تلفن کرد و خبر سفر بقایی به کرمان را گزارش داد. احرار این سفر را به فال نیک گرفت و توصیه کرد که روز چهاردهم مرداد «وقت تناول کشک و بادمجان» یادی هم از او بکنند. (۲) در همان ضیافت بقایی و

ص: ۵۲۶

۱-۱. منظور بقایی است.

۲-۲. احمد احرار به بقایی، مورخه چهاردهم مه ۱۹۸۰ [۲۵/۲/۱۳۵۹]، متفرقه، مجموعه نامه‌های احرار.

تعدادی از همراهانش به اتهام توطئه علیه جمهوری اسلامی بازداشت شدند. چند روز پیش از این حادثه شبکه کودتای نوژه کشف شده بود. گفته می‌شد بقایی پیش از این ماجرا با سپهبد مهدیون، نخستین فرمانده نیروی هوایی بعد از انقلاب و فرمانده نظامی کودتا، در بندرعباس ملاقات کرده است. اندکی بعد بقایی به دلیل فقدان شواهد و مدارک کافی در باب اتهام وارده تبرئه شد. ملاحظه کردیم که مقارن دستگیری او احمد احرار بلافاصله از پاریس وارد تهران شد و به وی گوشزد کرد تلاش نماید کار پرونده در کرمان خاتمه یابد و به تهران کشیده نشود، زیرا در آن صورت شکل مسئله تغییر یافته و حالت جدی تری خواهد یافت.

بقایی که در ۲۱ تیرماه ۱۳۵۹ به اتفاق ۶۵ نفر دیگر دستگیر شده بود، ده روز بعد با سپردن تعهد مبنی بر اینکه از ایران خارج نشود آزاد شد، اما گردش کار پرونده مدتی ادامه یافت و بالاخره منجر به برائت او از اتهامات منتسبه شد. از این زمان به بعد تا مدت حدود پنج سال و نیم ظاهراً هیچگونه حرکتی از بقایی دیده نشد.

در این مدت یکی از دلمشغولیهای بقایی خواندن دستنوشته های خاطرات رفیع زاده بود که به دنبال استعفا و یا بازنشستگی از سیا در سال ۱۳۶۲ اندک اندک می نوشت و برای اظهارنظر به نزد بقایی می فرستاد. بقایی در حاشیه برخی از این دستنوشته ها مطالبی را تذکر می داد. در عین حال مکاتبات با رفیع زاده ادامه داشت؛ اما اینک مکاتبات بسیار کوتاه بود به گونه ای که در بسیاری موارد فقط به چند سطر می رسید. هیچ مضمون سیاسی در این نامه ها دیده نمی شد. لیکن در برخی موارد رفیع زاده به خانواده سلطنتی بالاخص شخص اشرف دشنامهایی نثار می کرد. علت آن بود که رفیع زاده، که در واپسین دوره سلطنت پهلوی ریاست ساواک در آمریکا را هم چنان به دست داشت و بسیاری از اموال ساواک در این کشور به نام او بود، پس از ناامیدی از بازگشت وضع سابق، ده ها میلیون دلار اموال ساواک در آمریکا را تملک کرد و حتی ریالی به خانواده شاه نپرداخت. همین امر مقدمه ناسزاگویی طرفین به یکدیگر شد. در مرداد ماه سال ۱۳۶۴ گفتگوی مشهور یکی از مقامهای سابق سرویس اطلاعاتی بریتانیا در مورد قتل افشارطوس و نقش MI.۶ و دکتر بقائی در آن ماجرا از شبکه چهار تلویزیون انگلیس و شبکه تلویزیونی گرانادا پخش گردید در حالیکه بقائی در ایران

اقامت داشت. در همین زمان کتاب شاهد اثر رفیع زاده منتشر شد که تقارن انتشار آن با حضور بقایی در ایران شاید سؤال برانگیز بود.

در ۲۷ دی ماه ۱۳۶۴ بقایی به دعوت منصور رفیع زاده به آمریکا رفت. مسیر پرواز دهلی - توکیو - هاوایی بود. در هاوایی رفیع زاده به استقبال بقایی آمد و از آنجا به نقاط مختلف آمریکا مسافرت کرد. در دوازدهم بهمن ماه آن سال احمد احرار نامه ای به بقایی نوشت و رسیدن نامه او را اطلاع داد. او ضمن ابراز شگفتی از «سفر دور دنیا»ی بقایی ادامه داد:

«گمان می کنم علاوه بر سفر آمریکا سفر کانادا هم در طالع حضرت تعالی نوشته شده باشد و براساس محاسبات بنده در اردیبهشت و خرداد نوبت پاریس و نیس خواهد رسید که به قدم شریف مزین شوند. بعد هم انشاءالله در خدمتتان می رویم به تهران و کرمان برای برگزاری مراسم کشک و بادمجان. چون دیروز خواندم که آقای دکتر امینی در مصاحبه ای با یک روزنامه سوئدی گفته است در ماه های مارس و آوریل حوادث مهمی در ایران روی می دهد و فعلاً بیشتر از این نمی توانم چیزی بگویم. عرض کردم که عصر حوادث غیرمنتظره است!»^(۱)

برخلاف انتظار این افراد در آن سال اتفاقی که خوشایند ضدانقلاب سلطنت طلب باشد پیش نیامد. شاید مهمترین اتفاق در نظر ضدانقلاب در سال ۱۳۶۵ اعتصاب برخی پزشکان به دستور سازمان نظام پزشکی وقت بود. بقایی از خارج کشور دوستانش را به ادامه اعتصاب تشویق می کرد. اعتصاب عده ای از پزشکان، به بهانه افزایش تعرفه ویزیت بیماران صورت می گرفت، امری که شاید در تاریخ پزشکی بی سابقه باشد. آن روز به جز بیماران اورژانسی که احتمال مرگشان می رفت، کلیه بیماران از معاینه و معالجه محروم شدند.

در ۱۲ شهریور ۱۳۶۵، روزنامه کیهان نوشت: «مظفر بقایی از ایران گریخت.» اما بقایی که هیچ حادثه غیرمنتظره ای مشاهده نکرده و وعده های علی امینی را نقش بر آب دیده بود، ضمن تلگرافی از لندن به تاریخ ۲۲ شهریور اعلام کرد آبانماه آن سال یعنی ۱۳۶۵ به ایران مراجعت خواهد کرد. واقعاً هم بقایی به ایران مراجعت کرد و به کرمان رفت. بقایی در اول فروردین ماه سال ۱۳۶۶ در کرمان به اتهام ارتباط با سازمانهای

ص: ۵۲۸

۱-۱. احمد احرار به بقایی، مورخه ۳۱ ژانویه ۱۹۸۶ [۱۲/۱۱/۱۳۶۴]، متفرقه، مجموعه اسناد احمد احرار.

جاسوسی بیگانه و توطئه علیه جمهوری اسلامی ایران دستگیر شد.

اندکی پس از دستگیری، بیماری بقایبی، که طبق مدارک پزشکی او که شخصاً نگهداری می کرد؛ ابتلاء به سفلیس درجه سه یعنی نوع بسیار پیشرفته آن بود، عود کرد. نظر به اینکه این مرحله از بیماری صعب العلاج بود و نیز به دلیل کهولت سن، وی در ۲۶ آبان ماه ۱۳۶۶ در بیمارستان مهر تهران درگذشت.

ص: ۵۲۹

به طور کلی زندگی دکتر مظفر بقائی کرمانی چند مرحله اساسی را در بر می گیرد: مرحله نخست از بدو تولد او شروع می شود و تا مقطع استخدام در دانشگاه تهران تداوم می یابد. در این دوره او شاهد نقل مکان پدرش میرزاشهاب راوری از تهران به کرمان بود. نیز در این دوره او به فرانسه اعزام شد تا ادامه تحصیل دهد. در این دوره حوادث ریز و درشت فراوانی در صحنه سیاسی ایران به وقوع پیوست که مستقیم و غیرمستقیم در تکوین نگرش سیاسی او مؤثر بود، از جمله تمدید، محاکمه نصرت الدوله فیروز و عبدالحسین تیمورتاش و به قدرت رسیدن نازیها در آلمان. بقائی از طریق نامه های پدرش با تحولات داخلی کشور آشنا می شد، لیکن در اروپا دوست همیشگی و صمیمی او یعنی عیسی سپهبدی با وی حشر و نشر داشت و از همانجا تأثیر زایدالوصفی بر تکوین شخصیت سیاسی بقائی بر جای گذاشت.

دومین دوره زندگی بقائی مشتمل است بر دوره ای که از استخدام وی در دانشگاه تهران آغاز می شود و تا اواخر سال ۱۳۲۷ هجری شمسی به درازا می انجامد. در این دوره بقائی در احزاب گوناگونی مثل حزب اتحاد ملی و حزب دمکرات قوام به کارآموزی سیاسی پرداخت و گرایشهای سیاسی خود را به نمایش گذارد. در این دوره گرچه بقائی شخصیتی مهم شناخته نمی شود، لیکن دوستانی مثل عیسی سپهبدی در سمت و سوی فعالیتهای او نقشی بسیار اساسی بر عهده داشتند. بقائی در این دوره به اشاره سپهبدی به شکلی فعال وارد فعالیتهای سیاسی شد، او بالاخره از حوزه انتخابیه کرمان به نمایندگی مجلس پانزدهم انتخاب شد و تا اواخر سال ۱۳۲۷ جزو اکثریت پارلمانی بود، یعنی اینکه به هیچ وجه به عنوان مخالف شرکت نفت انگلیس

و ایران وارد صحنه نگردید و بحث انحصار نفتی انگلستان بر منابع نفت ایران، دلمشغولی او محسوب نمی شد. بقائی خود روایت کرده است که ورود او به مسئله نفت، بعد از مطالعه پاورقیهائی بود که توسط ابوالفضل لسانی در روزنامه های آن زمان از جمله باختر امروز می نوشت و بعداً به عنوان طلای سیاه یا بلای ایران منتشر گردید. او خود گفته است وقتی هم وارد مسئله نفت شد، اطلاعی بیش از آن چیزی که در مقالات لسانی ارائه شده بود، نداشت. در حقیقت در این دوره او همانطور که بالا-تر توضیح دادیم، سرگرم کارآموزی سیاسی بود و اصلاً در اندیشه پذیرش مسئولیتی که او را در موقعیتی فراتر از فعالیتهای روزمره قرار دهد، نبود. لیکن در همین دوره از او چهره ای ماجراجو تصویر شده است: بقائی خود را درگیر در منازعاتی کرد که یک سوی آن سپهد رزم آراء قرار داشت و سوی دیگرش سرلشکر حسن ارفع. به این شکل پای او به مسائل اطلاعات و ضداطلاعات هم باز شد. رکن دوم ارتش در این دوره شاهد منازعات درونی طرفداران این دو گروه نظامی بود، بقائی آگاهانه در مسیر اهداف و فعالیتهای حسن ارفع قرار گرفت. او با چهره هائی مثل حسین خطیبی که مقدر بود در زندگی سیاسی آینده اش نقشی مهم بر عهده گیرد آشنا شد. از سوی دیگر بقائی توانست همراه با عده ای دیگر مثل خسرو هدایت و محمدعلی مسعودی، بساط احزاب اتحاد ملی سهام السلطان بیات و حزب دمکرات قوام را برچیند، اینهمه علیرغم سوگند وفاداری بود که وی نسبت به قوام ادا کرده بود و اساساً حزب دمکرات قوام بود که از بقائی چهره ای مشهور ساخت. از سوی دیگر در این دوره بقائی به طور مشخص مرزبندی خود را با حزب توده و بلوک شرق ترسیم نمود، وی در زمره معدود تحصیل کردگانی بود که از همان ابتدا با حزب توده به طور نهران و آشکار در ستیز بود، گرچه خود می گوید فعالیتش علیه این حزب هم به بعد از ماجرای ترور نافرجام شاه در ۱۵ بهمن ماه ۱۳۲۷ بر می گردد. بنابراین بر اساس گفته های شخص بقائی، او در مدت هفت ساله اولیه اقامت در ایران، چهره سیاسی مهمی نبود و به طور حاشیه ای در مسائل روز دخالت می کرد، هرچند نماینده مجلس پانزدهم هم بود.

سومین مقطع زندگی سیاسی بقائی از اواخر سال ۱۳۲۷ آغاز می گردد و تا انتخاب مصدق به نخست وزیری ادامه می یابد. شروع شهرت بقائی مربوط است به اسفندماه سال ۱۳۲۷، یعنی زمانی که اقلیت پارلمانی قصد داشت لایحه الحاقی گس-گلشائیان را

رد کند. اما وی عملاً در فروردین ماه سال ۱۳۲۸ با آغاز استیضاح ساعد بود که در نزد مردم شناخته شد. بقائی تا قبل از این استیضاح با همان لایحه هم مخالفتی نکرده بود، لیکن به روایت مکی در اسفند سال ۱۳۲۷ به ناگاه از کرمان وارد تهران شد و علیه ساعد شروع به صف آرائی کرد، به گفته خودش اطلاعات وی درباره نفت در این زمان از سطح همان مقالات لسانی فراتر نمی رفت. حتی بعد از اینکه دوره مجلس پانزدهم خاتمه یافت، بقائی عملاً هم روحیه سیاسی خود را از دست داد و هم اینکه بار دیگر مردی شده بود حاشیه نشین. این بار عیسی سپهبدی و علی زهری بودند که او را تشویق به ادامه فعالیت نمودند. این دوره از فعالیت سیاسی بقائی با سنگر گرفتن در روزنامه شاهد که امتیاز آن متعلق به علی زهری بود و سردبیرش عیسی سپهبدی؛ شکل گرفت. به تصریح مأمورین اطلاعاتی آن زمان و نیز شمس قنات آبادی، بقائی گرچه در سخنوری مردی بود جالب توجه؛ اما در نوشتن توانائی لازم را نداشت. پس مقالاتی که به نام او نوشته شده یا به قلم عیسی سپهبدی است و یا اینکه اگر خودش هم مطلبی نوشته باشد، علی زهری آنها را ویرایش اساسی نموده است. در این دوره بقائی دشمنی خود را با رزم آراء علنی تر ساخت، او بارها و بارها علیه رزم آراء صف آرائی نمود و با او درآویخت. علت امر این بود که بقائی به عنوان مدافع پابرجای سلطنت محمدرضا پهلوی علیه هر شخص و یا جریانی که قدرت سلطنت را تضعیف می کرد، یا مورد بغض و عناد شاه قرار داشت، صف آرائی می نمود. این نکته یکی از علل و عوامل جهت گیریهای متعدد بقائی در زندگی سیاسی اوست. در همین دوره قتل عبدالحسین هژیر وزیر دربار روی داد که درست چندروزی قبل از سفر شاه به امریکا صورت گرفت. باز هم در همین زمان جبهه ملی پا به عرصه وجود نهاد و بقائی یکی از مهمترین تشکیل دهندگان آن بود. در این ایام کماکان نوک تیز حملات بقائی متوجه رزم آراء بود، این حملات که به عنوان مبارزه علیه دیکتاتوری نظامیان صورت می گرفت، به واقع توسط جناحی دیگر از نظامیان به فرماندهی سرلشکر ارفع شکل گرفته و دامن زده می شد. در این زمان بقائی به عنوان نماینده مجلس شانزدهم وارد این نهاد قانونگذاری شد، در حالیکه به شهرتی فراوان دست یافته بود، بقائی مرد شماره دو جبهه ملی بعد از مصدق شناخته می شد و در عین حال نماینده دوم پایتخت هم بود. در این مقطع زمانی بقائی مبارزه خود علیه رزم آراء را تشدید کرد، علیه نخست وزیری او

به پا خاست و تا روز قتل رزم آراء با وی سر ناسازگاری داشت. حدود یک ماهی قبل از نخست وزیری رزم آراء، احمد دهقان مدیر تهران مصور به قتل رسید که حسن جعفری را قاتل او معرفی کردند. بقائی به عنوان یکی از وکلای مدافع جعفری، نوک تیز حملات را متوجه رزم آراء ساخت و به این شکل کار جعفری را خرابتر نمود. از متن دفاعیات و مطالب جراید آن روز و نیز کتابهای منتشره در ارتباط با موضوع، این نکته مستفاد می شود که برای بقائی تبرئه و یا محکومیت جعفری مهم نبود، برای او مهم این بود که این موضوع را بهانه ای برای حمله علیه رزم آراء نماید و وی را از سر راه بردارد. این موضع گیری فقط متعلق به بقائی نبود، بلکه کلیه اعضای جبهه ملی به نوعی به حذف رزم آراء که او را عامل حل نشدن مسئله نفت می دانستند، رضایت می دادند. با ترور رزم آراء راه برای ملی شدن صنعت نفت هموار گردید، از این زمان به بعد بحث ملی شدن نفت هرچیزی مثل سرنوشت حسن جعفری محبوس زندان قصر را تحت الشعاع قرار داد.

چهارمین مرحله زندگی سیاسی بقائی از انتخاب مصدق به نخست وزیری شروع می شود و تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دوام می یابد. درست چندروزی بعد از نخست وزیری مصدق، بقائی همراه با گروه انشعابی از حزب توده، حزب زحمتکشان ملت ایران را راه اندازی کرد. این دوره هم خود به دو زمان منفک از هم تقسیم می شود: قبل از سی تیر ۱۳۳۱ و بعد از آن تا وقوع کودتا. تا قبل از سی تیر بقائی همراهی در تیم همراه مصدق در مسافرت به نیویورک برای شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل و نیز شرکت در دیوان داوری لاهه برای رسیدگی به شکایت انگلیس علیه ایران را در کارنامه خود دارد. از سوی دیگر در این زمان بقائی آرام آرام مرزبندی خود را با نهضت ملی نفت شکل داد، او بر این باور بود که باید مسئله نفت به گونه ای حل شود و مصدق دست از اندیشه ملی شدن تمام عیار خود بردارد. از سوی دیگر بقائی بر این باور بود که باید با بانک جهانی به نحوی کنار آمد، بانک جهانی هم فرمولهائی حقارت بار برای حل مسئله نفت ایران ارائه می داد که تن دادن به آنها برای دولت غیرممکن بود و عدولی واضح از نظریه ملی شدن نفت محسوب می شد. تا سی تیر ۱۳۳۱ علی زهری و عیسی سپهبدی عقول منفصل بقائی بودند و او را تشویق می کردند راه خود را از مصدق جدا کند. حزبی که بقائی رهبری آن را عهده دار بود، در

ماجراجوئیهای عدیده مثل حادثه ۲۳ تیر ۱۳۳۰، ۱۴ آذر ۱۳۳۰ و هشتم فروردین ۱۳۳۱ دخالت داشت، ماجراجوئیهایی که با قتل عده ای و مجروح شدن کثیری دیگر خاتمه یافت. در سراسر این دوره یک سر طیف بحران سازیها بخشی از دستگاه رهبری حزب توده بود و در سوی دیگر بخشی از دستگاه رهبری حزب زحمتکشان. در همین دوره بود که چهره ای پشت پرده و مرموز به نام حسین خطیبی عملاً وارد زندگی سیاسی بقائی شد، از این به بعد تا سالهای متمادی این خطیبی بود که یک سر طیف مشاورین نزدیک بقائی را تشکیل می داد.

با حسین خطیبی و عیسی سپهبدی دوره مرزبندی آشکار بقائی علیه مصدق شکل گرفت، این دوره از سی تیر ۱۳۳۱ شروع شده و تا مقطع کودتای ۲۸ مرداد ادامه یافت. اینان بر این باور بودند که فقط با تغییر دولت مصدق است که می توان به یافتن نقشی در دولت امید داشت، لیکن قوام هم از همان ابتدا مشخص ساخت به بقائی اعتمادی ندارد. در این دوره تاریخی خلیل ملکی راه خود را از بقائی جدا ساخت و نیروی سوم را تشکیل داد، از این زمان به بعد دیگر بقائی علیه دولت وقت علناً مبارزه می کرد و آن را تا سقوط دولت ادامه داد. ماجراهای مهمی در این دوره به وقوع پیوست که یک سر آن دستگاه رهبری حزب زحمتکشان و البته شخص بقائی بود: حوادثی مثل نهم اسفند ۱۳۳۱، ربودن و قتل افشارطوس، تشکیل هیئت هشت نفری رفع اختلاف دربار و مصدق و استیضاح دولت مصدق توسط بقائی و علی زهری و امثالهم. این تحركات تا روز کودتا ادامه یافت.

مقطع پنجم زندگی سیاسی بقائی از فردای کودتا شروع شده و تا حوادث منجر به ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تداوم می یابد. در این مقطع زمانی، بقائی که امید به دست آوردن منصب نخست وزیری داشت، یک سره به کناری نهاده شد. در این زمان او تلاشی زایدالوصف برای ساقط کردن زاهدی به خرج داد، علت امر هم این بود که شاه دولت زاهدی را خار راه خود می دید و اساساً از زاهدی واهمه داشت. در این زمان باز هم با چهره دسیسه گر حسین خطیبی مواجه می شویم که دائماً به بقائی امید می داد به زودی منصب نخست وزیری را به دست خواهد آورد، او عملاً بقائی را بازی می داد و برای اینکه وی را از صحنه تحولات تهران به دور نگهدارد، گاهی توصیه می کرد در تبعید خودخواسته زاهدان باقی بماند، گاهی سفارش می نمود به این و آن نامه بنویسد و

گاهی توصیه می کرد زودتر به تهران بازگردد زیرا تحولات به زیان اوست و امیدی به نخست وزیری نباید داشته باشد. آخرالامر هم همین گونه شد، بقائی به تهران بازگشت بدون اینکه نتیجه در خور توجه گرفته باشد. این در حالی بود که بقائی وفاداری خود را به شاه و نفرت خویش از مصدق را در قالب برگزاری جشن پیروزی کودتای ۲۸ مرداد که وی آن را قیام ملی می خواند؛ و علیرغم مخالفت‌هایی در صف رهبری حزب و توده های حزبی با این موضوع، در سالهای ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ برگزار شده بود، نشان داد. در نیمه دوم دهه سی تحولات مهمی در صفوف حزب زحمتکشان بروز کرد که منشاء حوادث زیادی شد.

یکی از مهمترین این تحولات شکل گیری نسلی از اعضای حزب بود که تعلقات و گرایشهای مذهبی داشتند. اینان جشن گرفتن روز ۲۸ مرداد و اطلاق قیام ملی به آن کودتا را مورد انتقاد سخت قرار دادند، از نهضت امام خمینی حمایت کردند و به طور کلی فراکسیون جدیدی در درون حزب شکل دادند. اینک دو نسل از اعضای حزب قابل شناسائی بودند: نسل اول اعضای حزب که همچنان شاه را از تعرض و یا حتی انتقاد مصون می دانستند و گروهی دیگر که نوک تیز حملات خود را متوجه دربار می کردند. بقائی خود در صف گروه نخست قرار داشت و حرکت ۱۵ خرداد را هم مورد انتقاد قرار می داد، به همین دلیل وی تا مدتها بعد از آنهم در برابر این حادثه سکوت کرد و با انتقاد جدی اعضای مذهبی حزب مواجه گردید. نخستین کنگره حزب نیز در سال ۱۳۴۱ در اصفهان برگزار شد و از آنجا نخستین زمزمه های انتقاد از بقائی به گوش رسید. برجسته ترین چهره منتقد بقائی در این دوره سیدحسن آیت بود که بدون پروا اقدامات حزب زحمتکشان را به باد انتقاد گرفت. از این دوره تا پیروزی انقلاب دو صف متمایز فوق در حزب قابل مشاهده بود.

دوره ششم فعالیت حزب زحمتکشان از سال ۱۳۴۲ آغاز گردیده و تا مقطع پیروزی انقلاب اسلامی تداوم می یابد. در این دوره شخص بقائی فعالیت سیاسی مهمی نداشت، لیکن اعضای مذهبی حزب در برخی تحولات سیاسی این زمان ذی نقش بودند و به همین دلیل از حزب اخراج شدند، دو تن آنان سیدحسن آیت و شیخ رضا فعال بودند. آیت در نیمه های دهه چهل و فعال در نیمه های دهه پنجاه از حزب زحمتکشان اخراج شدند، هرچند آیت بعدها در دوره اول مجلس خبرگان از بقائی تمجید کرد. در کلیه

این سالهای طولانی که مصادف بود با اوج دیکتاتوری شاه، شخص بقائی فعالیت در خور توجهی نشان نداد، تنها اقدام وی نوشتن نامه ای به شاه و توصیه به او برای جلوگیری از انحلال احزاب سیاسی پذیرفته شده که همه سلطنت طلب هم بودند؛ و ممانعت از ادغام آنها در حزب واحد رستاخیز بود. بقائی این تصمیم را برای آینده رژیم سلطنتی زیان بار ارزیابی کرد.

دوره مجدد فعالیت بقائی مصادف بود با دولت دکتر جمشید آموزگار. از این زمان به بعد بود که انواع و اقسام بیانیه ها منتشر گردید و به فعالین سیاسی توصیه شد قانون اساسی رژیم سلطنتی را به عنوان چارچوبی برای فعالیتهای خود تلقی کنند و از اقدامات حاد و انقلابی پرهیزند، زیرا برنده نهائی انقلاب بلوک شرق خواهد بود؛ توهمی که حدود چهار دهه در مورد آن داد سخن داده بود. بقائی به روایت خودش در مصاحبه با حبیب لاجوردی هرگز انقلاب را به رسمیت نشناخت و تا آخرین لحظات و حتی تا فراندوم تغییر رژیم به نظام سلطنت وفادار باقی ماند. حتی زمانی که همه به صفوف انقلاب پیوسته بودند، بقائی با شاه ملاقات کرد و سناریوی جهت مهار انقلاب تدوین نمود، او آشکارا اعلام داشت اگر نخست وزیر شود، سناریوی خود را اجرا خواهد نمود. اما دیگر همه چیز دیر شده بود و رژیم سلطنتی بالاخره سقوط کرد.

دوره هفتم زندگی سیاسی بقائی مربوط به بعد از انقلاب است. در این دوره او چندی امید داشت منصب نخست وزیری را عهده دار شود، لیکن از نیمه دوم سال ۱۳۵۸ دیگر علناً از این مطلب هم ناامید شد. اواخر آن سال وی خود را بازنشسته سیاسی عنوان کرد، اقلیتی از نسل قدیمی های حزب با این تصمیم موافقت کردند و جناح مذهبی حزب از در مخالفت با آن برآمدند. طبق اسناد موجود از این زمان به بعد بقائی درگیر در مسائلی شد که نه مقتضی سن و سال او بود و نه می توانست منشاء اثری باشد. در همین دوره او مسافرتی هم به امریکا و اروپا و کانادا داشت و پس از حدود پنج ماهی بعد از بازگشت به کشور دستگیر گردید.

از جمع بندی زندگی سیاسی بقائی این نتایج به دست می آید: اولاً تحركات سیاسی بقائی دو بعد داشت: نهان و آشکار. به عبارت بهتر توده های حزبی و مردم عادی بقائی را سیاستمداری عادی می دانستند که لحن و بیانی تند داشت. اما واقعیت امر این است که وجه پنهان فعالیت سیاسی بقائی به مراتب از وجه آشکار آن مهمتر است. با این

زاویه نگاه به زندگی بقائی است که کشف می کنیم او همیشه عقول منفصلی در زندگی سیاسی اش داشته که دائماً طرف مشورت وی واقع می شدند و جهت گیریهای کلی او را هدایت می کردند. حسین خطیبی، علی زهری و عیسی سپهبدی تنها سه تن از کسانی هستند که جهت زندگی سیاسی او را ترسیم کردند. به شهادت اسناد، اینان از رک و صریح اللهجه بودن، سخنوری و جسارت بقائی به منظور دست یافتن به اهدافی از پیش تعیین شده به خوبی بهره بردند. نفس کشف نقش سپهبدی در تدوین سخنرانی بقائی در ماجرای استیضاح قرارداد گس-گلشائیان بی اندازه مهم است و نشان می دهد در فرازهای عدیده زندگی سیاسی بقائی دستهایی از پشت پرده وی را هدایت می نمودند. اینان بودند که بقائی را وارد زندگی سیاسی نمودند و به واقع تا وقتی اینان حیات داشتند، بقائی به خوبی راه و رسم زندگی سیاسی خویش را می دانست، اما با حذف اینان از زندگی سیاسی او؛ بقائی به سیاستمداری دست چندم مبدل شد که حتی توان ارزیابی موازنه نیروهای اطراف خود را نداشت.

دومین نتیجه این است که بقائی سیاستمداری معمولی نبود. او به سنت فعالیتهای پارلمانی و یا فعالیت حزبی در دمکراسیهای رایج دنیا باوری نداشت. زندگی بقائی آکنده از انواع دسایس و توطئه هاست. او در مقام یک استاد دانشگاه آنهم در رشته فلسفه، و همزمان در مقام یک نماینده مجلس شخصاً برای دستگیری یک متهم سیاسی روانه می شد، برای نیل به هدف سیاسی خود به عملیات حذف فیزیکی رقیب می پرداخت و برای حفظ نظام سلطنت؛ انواع و اقسام سخنان متناقض بر زبان می آورد. به طور مثال گاهی رزم آراء را عامل شوری می دانست و گاهی عامل شرکت نفت انگلیس و ایران؛ یک وقت مصدق را عامل رواج کمونیسم در کشور ارزیابی می کرد و وقتی دیگر او را عامل امریکائیان برای ورود ایران به پیمان ستو تلقی می نمود. به واقع هرگاه بقائی اصل نظام دیکتاتوری محمدرضا شاه پهلوی را در مخاطره می دید، وارد میدان می شد. رسالت او حفظ نظام سلطنتی بود به همین دلیل قربانی شدن افراد را عامل حفظ رژیم می دانست و عمیقاً بر این باور بود که باید کلیه مسئولیتها را متوجه مسئولین کشور به استثنای شاه و دربار کرد. این باور البته مبنائی نظری داشت، بقائی معتقد بود تنها شاه است که می تواند مانع تجزیه کشور گردد و اگر او برود ایران، ایرانستان خواهد شد و به پشت دروازه های آهنین خواهد رفت. بقائی صراحتاً آزادی را

مورد حمله قرار می داد و می گفت از این آزادی فقط کمونیستها هستند که بهره برداری می نمایند. هر گاه فضای باز سیاسی در کشور پیدا می شد، بقائی به میدان می آمد؛ زیرا در فضای باز بود که شاه آماج حملات واقع می شد. بقائی هر گاه آنها از آسیاب می افتاد، به کنج عزلت خود می رفت تا زمانی که حضور او در صحنه های سیاسی ضرورت داشته باشد. او به تصریح خودش حملات علیه شاه را متوجه نخست وزیران می کرد تا اصل نظام سلطنت را حفظ کند. به همین سیاق اگر کسی کوچکترین سخنی از عدالت به میان می آورد، از نظر بقائی کمونیست محسوب می شد، مهم نبود این اتهام واقعیت دارد یا خیر، مهم این بود که همه چیز به مسئله کمونیسم فروکاسته شود تا نظام مطلقه شاه حفظ گردد. در این راه وی ابائی نداشت از اینکه حسن جعفری اعدام گردد تا به این شکل رزم آراء سقوط کند و شاه از شر او راحت شود، افشارطوس به قتل برسد تا زمینه های سقوط مصدق فراهم آید، فجایعی به عنوان تظاهرات کمونیستها سازماندهی شود تا عده ای بیگناه کشته شوند، تا معلوم گردد دولت مصدق عامل رواج کمونیسم است و قس علیهذا.

سومین نتیجه ای که از زندگی سیاسی بقائی به دست می آید این است که به تصریح حتی اعضای صادق حزب زحمتکشان، وی به هیچ پرنسپ و اصلی باور نداشت. زندگی سیاسی بقائی سراسر اعوجاج است، انواع زیگزاگ زدن در زندگی سیاسی او به طور وضوح به چشم می خورد. به همین دلیل هیچ رجل سیاسی نبود که به وی اعتماد نماید، حتی شاه هم علیرغم تمام خدماتی که بقائی برای او انجام داده بود، وی را شخصی غیر قابل اعتماد می دید. چون به وی و اعمالش اعتمادی وجود نداشت، هیچ منصب سیاسی هم به او داده نشد. عدم اعطای منصبی به بقائی دلیل بر مخالفت او با اصل نظام سلطنتی و یا مبارز بودن وی نبود، علت اصلی را باید در عدم وفاداری او به اصول و نیز عدم پیش بینی رفتار سیاسی اش عنوان کرد. رجال سیاسی و امنیتی زمان پهلوی از رکن دو ارتش گرفته تا مقامات ساواک، از شاه، دربار، مقامات و نمایندگان مجلس گرفته تا روزنامه نگاران وقتی به سراغ بقائی می رفتند که احساس می کردند او می تواند آب رفته را به جوی بازگرداند و یا در مسیر تحولات انحرافی به وجود آورد. نکته اینکه بقائی هم همیشه در این گونه موارد به میدان می آمد تا مانع کامیابی حریفان شود، در این مواقع او از هر مخالفی مخالفت می شد، سخنانی آتشین بر زبان می آورد که

حتی نیروهای اپوزیسیون هم قادر به بر زبان راندن آنها نبودند. وقتی که امواج نارضایتی مهار می شد و اوضاع به روال سابق باز می گشت، بقائی هم رها می شد. این امر بارها و بارها در زندگی سیاسی او اتفاق افتاد و همیشه هم وضعیت به یک منوال بود. نکته مهمتر در زندگی یک رجل سیاسی و یک استاد دانشگاه به نام بقائی، همکاری او با باندهای سیاه و تبهکاران حرفه ای بود. امروز دیگر همه می دانند که برخی گروههای تبهکار یکی از عوامل و بازوهای اجرای منویات بقائی بودند. از قبل از ملی شدن نفت تا مدتهای مدید بعد از آن، بقائی باندهای سیاه را در راستای رسیدن به اهداف خود مورد استفاده قرار می داد، امری که در ماهیت ضددمکراتیک آن تردیدی نیست. اینهمه از بقائی چهره ای غیر قابل اعتماد ساخت، به همین علت او هرگز رجل سیاسی طراز اولی که بتوان به او اعتماد کرد نشد. فعالیتهای بدون برنامه و اصول او، حتی مانع از ارتقای موقعیت دانشگاهی اش گردید، او با همان درجه دانشیاری که استخدام شده بود بازنشسته شد بدون اینکه حتی یک مقاله علمی نوشته باشد.

[نامه عیسی سپهبدی به بقایی در زمان تحصیل در فرانسه]

Rouen Se ۲۹ Marse ۱۹۳۲

مظفر جونم

دیروز که از پاریس به [\(۱\) Rouen](#) وارد شدم تنها مراسله ای که مرا استقبال نمود کارت تو بود. از محبت متشکر و از کسالت متأثرم. برای چه امسال حالت خوب نیست. شاید زیاد کار می کنی یا دلت به دامان خانمهای اینجا در گرو است.

اکنون حکایت پاریس رفتن، برای دیدن پسرعمه ها و دوستان دیگر و شرکت در [\(۲\) Soiree.Persane](#) کاغذی من باب استجازه به مرآت می نوشتم که دو روز قبل از تعطیلات آقای دکتر آشتیانی، لنگه مرآت، برای سرکشی محصلین از خانه حقیر من گذارش افتاد. گفته های رئیس درباره من بسی خوشوقتش نمود و به من وعده های دلچسب و دور و درازی داد. و اظهار داشت که نزد سفارت [\(۳\) Interpreti](#) احوال و رفتار من خواهد بود. چنانچه مشهود است و من استنباط کردم رقابت باطنی با مرآت دارد و در موقع مقتضی جای او را خواهد گرفت. خلاصه با این وضعیت مساعد اجازه رفتن به پاریسم بی اعتراض حاصل شد و چند روزی با [علی اصغر] سروش و مظاهری گذرانده و به ملاقات پسرعمه ام و دخترعمه ام نایل شدم.

Soiree Persane هم در ۱۶ مارس بوده و متأسفانه من نتوانستم شرکت جویم. از

ص: ۵۴۱

۱- ۱. از شهرهای شمالی ایالت نورماندی شمالی در فرانسه.

۲- ۲. شب نشینی ایرانی.

۳- ۳. ترجمان.

قرار معلوم خیلی با شکوه بوده.

بعد از ظهر جمعه ۲۵ را حضور آقای قزوینی شرفیاب شدیم. سه پسران فروغی و ساعتی بعد محسن خان مقدم شواهد و ستارگان مجلس بودند. از هر دری سخن رانده شد. آقای مقدم جوانی است بسیار (۱). *Romantique* تمام هوش و حواسها متعلق به بیانات چرب و نرم ایشان بود. مؤدبانه از خصلت دهن بینی آقای علاء انتقاد نمود و اظهار داشت که می خواهد از (۲) *Secretariat* مجمع استعفا داده و به گوشه [ای] محض تفکر و تأمل در تحصیل عزلت گزیند. بدین معنی که «درویشی اختیار کند بر توانگری». جای تو سبز بود که بلبلی کنی.

خلاصه با دوستان سروش و مظاهری برخاسته و مرخص شدیم. و من یکشنبه صبح پاریس پر شور و شر و کثافت را بدرود گفته و به گوشه تنهایی خود خزیده ام. گاهی به تئاتر و گاهی به کتابخانه بلدیه رفته و مسرورم. معظمی (۳) جون پاریس نیامده بود و جدیداً با اصرار و ابرام تمام جوابی از ایشان دارم. مجدانه و با تاب و سوزش به کار مشغول و بحمدالله سلامت است. خوب عزیزم امید دارم خوش و سلامت باشی. گزارشات را مفصلاً برای عینی بنویس. عموجان سلیمان خان و موسی به تو همواره سلام دارند. حضور ابویت عرض ارادت و تبریکات خالصانه مرا برسان.

برای ادامه تحصیل (۴) *Quatrieme annee* تأمین است. راستی امسال می خواستم ایران بروم ولی اشکالات و زحمات آن مرا منصرف نموده است. تو نیز خیالات و تصمیمات را برایم بنویس.

قربان محبت تو عیسی سپهبدی

ص: ۵۴۲

۱-۱. دبیری

۲-۲. احساساتی، رویایی

۳-۳. منظور عبدالله معظمی است که آن زمان در پاریس تحصیل می کرد.

۴-۴. سال چهارم.

تاریخ: ۲۳ تیرماه ۱۳۲۱

آقای دکتر مظفر بقایی کرمانی

نظر به اینکه طبق مقررات آئین نامه حزب در نوزدهمین جلسه هیئت مدیره به سمت خزانه دار منتخب شده اید، لازم است در انجام وظایف با کمال جدیت اقدام و هر پیشنهادی که راجع به وسایل و لوازم پیشرفت مأموریت خود دارید گزارش دهید تا اقدام شود.

رئیس هیئت مدیره حزب اتحاد ملی _ بیات

[همکاری بقایی با محمدعلی مسعودی و عباس شاهنده در حزب دمکرات]

اولین جلسه هیئت اجرائیه موقت روز یکشنبه ۲۲ آذرماه ۱۳۲۲ ساعت ۸ بعد از ظهر در باشگاه مرکزی حزب دمکرات ایران تشکیل گردید و تصمیمات زیر اتخاذ گردید.

۱- آقایان [عباس] شاهنده و [عزیز] قزلباش مسئول انتظامات داخلی حزب تعیین گردید و موافقت شد این آقایان برای تشکیلات خود از افرادی که ضروری بدانند استفاده نمایند.

۲- آقای دکتر بقایی به سمت دبیر هیئت اجرائیه موقت انتخاب شدند.

۳- نامه ای به دادستان برای توقیف حساب های حزب تهیه و گزارشی به امضای آقای دکتر بقایی صادر شود.

۴- تصمیم گرفته شد از پس فردا روزنامه پیک تهران به طور ارگان رسمی هیئت اجرائیه موقت روزانه در دو صفحه منتشر شود.

۵- تهیه اعلامیه هیئت اجرائیه موقت برای شماره اول پیک تهران به عهده آقای محمدعلی مسعودی واگذار گردید که پس از ... (۱)۷ طبع شود.

۶- تصمیم گرفته شد روز پنجشنبه ساعت ۳ بعد از ظهر نمایش متحرکی از طرف افراد حزب در شهر داده شود.

امضا: مسعودی، شاهنده، بقایی، قزلباش

ص: ۵۴۳

[نامه سرهنگ برخوردار از افسران رکن دو ارتش به بقایی درباره امور ضدجاسوسی]

قربانت گردم

پس از عرض سلام و تقدیم مراتب بندگی در اجرای امری که جهت تهیه مسائلی که مربوط به امور ضدجاسوسی فرموده بودید، همانطور که ملاحظه فرموده اید تاکنون استاد و اشخاصی که در این فن تحصیل کرده باشند کمتر می باشند، بنابراین از همانروز که فرمودید، شروع به تهیه و ترجمه گردید. البته بهترین سازمان ادارات جاسوسی و ضدجاسوسی فعلاً در سازمانهای [F.i.B: کذا] آمریکا و اداره انتلیجنس سرویس انگلستان اموری که در قسمت C.i.D انجام می گیرد، می باشد. بنابراین با کمال افتخار آن چه که حاضر گردیده تقدیم و بقیه بعداً تقدیم می شود و اگر چه ناقابل است شاید مورد استفاده قرار گیرد.

با تقدیم احترام

برخوردار

[سوگندنامه بقایی در حزب دمکرات قوام]

اینجانب دکتر مظفر بقایی کرمانی

در حضور کلام الله مجید به خداوند متعال و شرافت خود سوگند یاد می کنم که در تمام مواقع و موارد خصوصاً در دوره پانزدهم قانون گذاری مجلس شورای ملی نسبت به قانون اساسی پایدار و صادق بمانم و نسبت به رهبر کل کنونی حزب دموکرات ایران وفادار و صمیمی و پشتیبان باشم و در سیاست خارجی با هر گونه اعمال نفوذ بیگانگان که مخالف استقلال مملکت و باعث تضییع حقوق ملت ایران باشد مقاومت و مبارزه کرده، مرگ را بر متابعت از امیال بیگانه ترجیح داده و در سیاست داخلی خود را خدمتگذار ملت دانسته، پیوسته برای رفاه و سعادت جامعه ایرانی کوشش و بذل جهد نمایم و علی ای حال با اشخاص فاسد و تبهکاری که باعث ضعف و شکست حزب مقدس دموکرات ایران شده و می شوند در مجلس و خارج از آن مخالفت و مبارزه نمایم.

[۱۴/۴/۱۳۲۶] [امضای بقایی]

ص: ۵۴۴

یک سال و چند ماه پیش هنگامی که جناب اشرف، آقای نخست وزیر، تأسیس حزب دموکرات ایران را اعلام داشتند با وضعی که کشور ما در آن ایام داشت انگیزه باطنی و حس میهن پرستی و آزادیخواهی ما را نیز در شمار بسیاری دیگر از آزادیخواهان بر آن داشت که به این حزب بپیوندیم و با کمال خلوص نیت و صدق عقیدت در راه تشکیل و تقویت این حزب بکوشیم و تا آنجا که ممکن است وظیفه وجدانی و ملی و دینی خود را نسبت به این کشور به ادا رسانیم.

در آن روز امیدوار بودیم که با تشکیل چنین حزبی می توانیم هموطنان خود را در راه نیل به هدف مقدس ملی که در پیش داریم به آسانی مجهز و آماده کنیم و با جلب افراد پاک و باایمان به این حزب توجه اکثریت صالح را به سوی خود منعطف سازیم. آرزومند بودیم بتوانیم ریشه بی عدالتی های اجتماعی را که در سرزمین ما سخت استوار شده است با نیروی ملی که پیوسته فراهم خواهد آمد بکنیم و این بی اعتنایی به سرنوشت و مقدرات کشور را که در میان افراد مؤثر ما امروز بر اثر یأس و ناامیدی از اوضاع پدید آمده است و آنان را از هر گونه فعالیت و جنبشی بازداشته از میان ببریم. این آرزوی ما بود که متأسفانه از همان آغاز کار به یأس و ناامیدی مبدل شد زیرا دیدیم که بسیاری از آنها که در جامعه به نادرستی و بی ایمانی و حادثه جویی شهرتی به سزا دارند تشکیل این حزب را برای خود دستاویزی محکم و سنگری قوی پنداشتند که در پناه آن بتوانند با وسعت مجال و فراغ بال بیش از پیش در راه ارضای مطامع پست خود بکوشند.

ورود این عده به حزب موجب آمد که مردم با ایمان از کار دلسرد شوند و به تدریج این حزب نیز که با حسن نیت تشکیل شده بود به دست این قبیل اشخاص بیفتد. چنانکه افتاد. ما از همان روز اول پیش بینی امروز را می کردیم و به قدر وسع و امکان در هر مورد که اقتضا می کرد این امر مهم را که لامحاله پایه و بنیان تشکیلات حزبی را فرو می ریخت به مقامات مسئول یادآور می شدیم و تا آنجا که میسر بود در طی چندین ماه کوشش کردیم شاید نگذاریم جریان کارهای حزبی از طریق اصلی خود منحرف شود. اما متأسفانه با وضعی که پیش آمده است و با تقویتی که عوامل حساس حزب بدون هیچگونه پرده پوشی از این قبیل عناصر می کنند، این آخرین امید ما نیز به

یأس مبدل شد و پس از این دیگر تصور نمی رود وجود ما در حزب اثری داشته باشد. بلکه بعکس بیم آن می رود که ادامه خدمت ما و افرادی نظیر ما در این حزب به این قبیل اشخاص مجال ترکتازی بیشتری بدهد و از وجاهت افراد مؤثر حزب به نفع مقاصد سوء خود زیاد تر استفاده کنند.

با این مقدمات که ذکر شد با کمال تأسف استعفای خود را از حزب دموکرات ایران و فراکسیون پارلمانی آن حزب به حضور شریف تقدیم می کنیم. دکتر بقایی کرمانی

۲۸/۵/۲۶

[همکاری بقایی با خسرو هدایت، محمدعلی مسعودی و دکتر عبدالحسین راجی در حزب دموکرات قوام]

دومین جلسه هیئت اجرائیه موقت حزب دموکرات ایران در ساعت ۵ بعد از ظهر روز دوشنبه ۲۳/۹/۲۶ با حضور آقایان مهندس [احمد] رضوی، دکتر [عبدالحسین] راجی، [جواد] گنجه ای، مهندس [خسرو] هدایت، محمدعلی مسعودی و دکتر بقایی تشکیل و تصمیمات زیر به اتفاق آراء اتخاذ گردید:

۱_ برای انجام امور جاری و فوری به آقایان مهندس هدایت، محمدعلی مسعودی و دکتر بقایی اختیار داده شد که تصمیمات لازم و فوری را در حدود اختیارات و مصوبات هیئت اجرائیه انجام داده و در اولین فرصت به استحضار هیئت برسانند.

۲_ برای تصفیه حزب هیئتی مرکب از آقایان زیر: آقای [جواد] میراحمدیان، آقای فاضل سرجوئی، آقای دکتر افخم حکمت و آقای دکتر بقایی انتخاب شدند که فوراً شروع به رسیدگی به وضعیت افراد مؤثر حزبی نموده و کسانی را که بایستی اخراج شوند به هیئت اجرائیه موقت معرفی نمایند تا پس از تصویب به موقع اجرا گذاشته شود. اسامی هیئت مزبور کاملاً محرمانه خواهد ماند.

۳_ مسئول امور مالی آقای گنجه ای انتخاب شدند که با نظر خود کمیسیونی برای رسیدگی و تنظیم امور مالی حزب تعیین و به هیئت اجرائیه معرفی نماید.

۴_ آقایان مهندس هدایت و دکتر بقایی مأموریت یافتند که راجع به امور مالی و سایر موضوعات حزب با آقای قوام السلطنه مذاکره نمایند.

[امضا: مهندس رضوی، راجی، گنجه ای، هدایت، مسعودی، بقایی.]

[متن پیش نویس استیضاح دولت ساعد توسط بقایی به خط عیسی سپهبدی]

نطق آخرین جلسه و خاتمه استیضاح

(۱) اشاره به نطق تودیعیه کرمان در باب موجبات الهام و تکوین استیضاح و تحصن. (۱)

(۲) اشاره به نامه سر بسته که توسط ریاست محترم شورای ملی در جلسه علنی به پیشگاه اعلیحضرت همایونی به عنوان اتمام حجت تقدیم گردید.

(۳) اشاره به نامه سرگشاده به عنوان **avertissement premier** (۲) و اتمام حجت دوم.

(۴) اشاره به مسامحه دولت در باب حاضر شدن برای استیضاح و تضییق وقت و سایر تضییقاتی که به منظور اولین مبارزه با من انجام گردید.

(۵) با اینهمه چون با صداقت کامل و حسن نیت و خلوص عقیدت وارد این مبارزه شده بودم و جز دفاع حقوق ابناء ملت و دفاع از آزادی و عدالت منظور و غرض دیگری در خاطر نداشتم در هر لحظه و در هر قدم مشیت و اراده الهی اسباب و مقتضیاتی فراهم نمود که با کمال قدرت و قوت قلب استیضاح بی سابقه خودم را به پایان رسانم. کرامت پروردگار مطلق اجازه داد که چندین بار روح ملت نجیب ایران و ارواح مقدس شهدای آزادی در کالبد ناقابل من حلول کند و از پشت این تریبون توانستم برای دفاع از قانون و عدالت با دستگاه زور و دیکتاتوری بستیزم و پرده از روی حقایق به کمک ادله و اسناد کمرشکن برگیرم.

بلی آقای یمین اسفندیاری! «این شکل استیضاح تا به حال از کسی دیده نشده بود!!!»

جناب آقای یمین اسفندیاری! استیضاح من در تاریخ مشروطیت ایران سابقه و نظیر ندارد به دلیل آنکه «من مو بینم و تو پیچش مو». [کذا]

اگر وجود و اراده و امیال و دایره تصورات شما به درآمدهای هنگفت و اعداد خیره کننده موقوفات مازندران مشغول است، اگر انرژی خستگی ناپذیر شما صرف تعزیه گردانی ها و کومبی نزوهای ننگین سیاسی و طرفداری از زور و دیکتاتوری می شود... [نقطه چین در اصل سند] من همواره به حال گرسنگی و بدبختی و برهنگی و

ص: ۵۴۷

-
- ۱- ۱. بقائی که در اواخر سال ۱۳۲۷ در کرمان بود و هنوز به اکثریت پارلمانی تعلق داشت، به ناگاه در اواخر اسفند خود را به تهران رسانید و از فروردین ماه سال ۱۳۲۸ به طور فعال در استیضاح دولت ساعد کوشید.
 - ۲- ۲. اتمام حجت اول.

فلاکت و مذلت ملت دل داده ام و سینه من کوره پر آتشی است که از دردهای دل و سوزش قلوب بیوه زنان و اطفال گرسنه و برهنه و مادران داغدیده و زنهای ستم کشیده و زارعین مظلوم آکنده شده است و همواره شراره آن تیزتر می شود.

بلی جناب آقای یمین! این چیزها در دایره تصور شما نیست و من امروز دین خودم را به ملت ایران ادا می کنم!

اکنون اجازه می خواهم در این آخرین جلسه نکات حساس استیضاح خودم را خلاصه کنم:

منشاء و مبنای استیضاح من سوءاستفاده عظیم دولت خاصه قوای انتظامی و نظامی از جریان سانحه و سوءقصد خائنانه بر علیه ذات مقدس اعلیحضرت می باشد!!!^(۱)

ایرادات و اعتراضات من بر علیه این رژیم حکومت نظامی است که در پرتو آن دادگاه های نظامی فرمایشی و بی صلاحیت با جان و مال و سرنوشت متهمین سیاسی و مجرمین بازی می کنند!!!

اعتراضات من بر علیه این رژیم دیکتاتوری ستاد ارتش است که به طور مطلق و با اقتدار کامل آزادی انتخابات، یعنی عالی ترین و اساسی ترین حق حاکمیت ملی، را از ملت ایران سلب نموده و عناصر ناشایسته ای را به عنوان نمایندگان ملت به مجلس مؤسسان برای اجرای مقاصد و منویات مغرضانه و شوم خود تحمیل می کند.

جناب آقای ساعد

استیضاح و اعتراضات من اساساً مربوط به هر گونه تغییر و تبدیل قانون اساسی ایران می باشد زیرا در پشت این تریبون به قرآن مبین قسم یاد کرده ام که مهما امکان در حفظ آن بکوشم و در ثانی چون مطمئن هستم و ایمان دارم از این مجلس مؤسسان فرمایشی که با این شرایط ننگین و خلاف آزادی و خلاف مشروطیت انتخاب شده مصوبات و تصمیمات بسیار ناپسند و زیان آوری بر ضد آزادی و رفاه و ترقی و سعادت ایران بیرون خواهد آمد!!!

ایرادات من مربوط به لوایح بی مطالعه و خسران آمیز دولت می باشد که با تبانی مجلس پانزدهم تصویب می شود!!!

ص: ۵۴۸

۱- ۱. منظور ترور نافرجام شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ است، بقائی در اینجا به رزم آراء اشاره دارد که بعد از آن حادثه در مقام ریاست ستاد ارتش حکومت نظامی اعلام کرد.

استیضاح و اعتراضات من مربوط به کارهای زیر پرده وزارت دارائی و بانک ملی ایران است که با سیاست خائنانه خود مصالح مالی و پولی و اقتصادی ایران را به باد فنا می دهند!!!

استیضاح و اعتراضات من مربوط به کارهای زیر پرده وزارت دارائی در باب قرار داد شرکت نفت ایران و انگلیس می باشد که معلوم نیست به چه نحو ننگینی دوباره به زیان دولت و ملت ایران خاتمه خواهد پذیرفت!!!

بالاخره جان استیضاح و اعتراضات من خیانت تیمسار معظم، سپهبد رزم آرا، رئیس محترم ستاد ارتش به آستان مقدس و مقام شامخ سلطنت مشروطه و شخص شخیص اعلیحضرت همایون محمد رضاشاه پهلوی، شاهنشاه محبوب و پدر تاجدار ملت ایران، می باشد و لازم می دانم در این خصوص نکات زیر ذیل را به عرض آقایان برسانم:

[ادامه سند در دست نیست. در برگه دیگر با قطع کوچکتر بخش پایانی استیضاح چنین آمده است:]

بعد از دو ساعت حرف زدن. امروز صبح با اسناد و مدارک راجع به مداخلات مقامات ارتش در امور کشوری که نکته دوم استیضاح است.

از طرف رئیس اعلام خواهد شد که وقت شما طبق قولی که داده اید تمام است، باید به استیضاح خود خاتمه بدهید.

حمله اول [Coup de theatre اعتراض نمایشی از سوی نمایندگان صورت خواهد گرفت:]

فوراً باید بگوئی (با اعتراض) من غلط کرده ام قول داده ام. من حق نداشته ام قول بدهم. من که جان خود را فدای ملت کرده ام قول خودم را، که شریف ترین خصلت من است، فدای اراده ملت می کنم و به استیضاح خود ادامه خواهم داد.

حمله ۲ [از سوی نمایندگان صورت خواهد گرفت:]

بعلاوه پشت همین تریبون به قرآن مجید قسم یاد کرده ام قانون اساسی را حفظ کنم. اکنون که ملت ایران این سنگر را برای دفاع از حق و عدالت و حفظ مشروطیت و مبارزه بر ضد زور و دیکتاتوری که طلوع آن آغاز شده، به دست آورده است هرگز این سنگر را از دست نخواهد داد و من تا تمام حقایق را با ادله و براهین کمرشکن نگویم دست از انجام وظیفه مقدس ملی بر نخواهم داشت و به استیضاح خودم اگر چه به

قیمت خونم تمام شود ادامه خواهم داد...

(اعتراضات ...)

حمله سوم [از سوی نمایندگان صورت خواهد گرفت]:

در هر حال آقایان من تا این دقیقه فقط دو قسمت از استیضاح خودم را بیان کرده ام یعنی در باب:

۱- برخی تصمیمات بیرویه دولت.

۲- مداخلات غیر قانونی مقامات نظامی... اسناد و مدارکی ارائه داده ام و ثابت کرده ام که... [کذا]

ولیکن هنوز درباب نکته سوم یعنی سوءجریان دادگستری یک کلمه نگفته ام و باید بگویم! ملت ایران منتظر است! من در این باره نیز دردهای او را بگویم. مجلس و دولت باید اجازه بدهند من در این باب صحبت کنم! هیچ قوه و قانونی نمی تواند مرا از این حق مشروع یعنی استیضاح دولت در پیشگاه مجلس شورای ملی و قاطبه ملت ایران محروم نماید!

هیچ قوه و قانونی حق ندارد مرا از ادامه گفتار تا خاتمه استیضاح بازدارد. بنابراین به استیضاح خود ادامه خواهم داد و اینک شروع می کنم... (اعتراضات... و تشنج)

حمله چهارم [از سوی نمایندگان صورت خواهد گرفت]:

(در مقابل اعتراضات رئیس و عدم رضایت مجلس به ادامه استیضاح مثل برج باید ایستاد.)

با تمام این تشنجات و اعتراضات، من حقاً و وجداناً نمی توانم به استیضاح خود خاتمه دهم و در برابر ملت ایران مسئولم. ملت باید اجازه بدهد و من نمی توانم این تریبون مقدس را قبل از باز گفتن قسمتی دیگر از حقایق که نکته سوم استیضاح مرا تشکیل می دهد ترک کنم!!! حال خود دانید. (ممکن است مجلس رأی بگیرد که من استیضاح نکنم و این ننگ بزرگ به نام مجلس پانزدهم در تاریخ مشروطیت ایران ثبت خواهد شد.)

[در بالای یکی از صفحات به خط بقایی این جملات نوشته شده است: (۱)]

ص: ۵۵۰

گفتند: هرج و مرج؛ مسبب هرج و مرج کیست؟ هرج و مرج را ایجاد می کنند تا به اسم نظم استفاده کنند. هرج و مرج همین مداخلات غیر قانونی قوای سه گانه در مسئولیتهای یکدیگر است.

[گزارش سپهبدی به بقایی درباره ملاقات با رزم آرا]

روز شنبه بیستم خرداد ساعت ظهر تلفنچی ستاد ارتش به سفارت [فرانسه] تلفن کرد و سپهری (!) (۱) را خواست و با سرهنگ غضنفری منشی مخصوص تیمسار صحبت کردم. با صدای قدری ملتهب بعد از سلام و احوالپرسی گفت تیمسار رئیس ستاد تقاضا کرده اند سرکار در ظرف مدت امروز یا فردا چند دقیقه نزد ایشان تشریف بیاورید. گفتم با کمال میل، چه وقت برایشان بهتر است. گفت فردا عصر ساعت ۶ بعد از ظهر. گفتم البته با اینقرار که بنده را معطل نفرمایند.

روز یکشنبه ۲۱ خرداد ساعت ۶ و پنج دقیقه تا به ستاد رسیدم سرهنگ غضنفری فوراً از اطاق خودش، که معمولاً محل انتظار اصحاب ملاقات می باشد، بیرون آمد و از همان راهرو و با کمال احترام و صمیمیت مرا به اطاق انتظار رئیس ستاد هدایت کرد. دو نفر افسر، یک سرهنگ تمام طبیب، سرهنگ میرافضلی که با من سابقه آشنایی داشت و یک سرگرد منتظر بودند. میرافضلی برای خداحافظی آمده بود بروی فرنگ. به محض اینکه نشستم غضنفری حضور مرا اعلام کرد. تیمسار با کمال سرعت دو نفر افسر را پذیرفت به نحوی که من ساعت ۶ و ۱۰ دقیقه وارد اطاق شدم. تیمسار تمام قد در جای خود مثل ملاقاتهای سابق برخاست و با تبسم از من پذیرایی کرد. شاید یک ذره اضطراب هم در قیافه او هویدا بود. من هم خیلی کم مضطرب بودم. فشار دست متوسط و ملایم بود. (در جلسات قبلی اتفاق افتاده بود که با فشار محکم دست وی مواجه شوم.) مثل معمول روی صندلی دست چپ نشستیم. با تبسم احوالپرسی، احوال خانم و بچه ها را پرسید. از طرف من اظهار تعارفات به عمل آمد. هر دو خونسرد بودیم و هیچگونه اضطراب و التهابی نداشتیم. بلافاصله عنوان کرد اینکه مزاحم سرکار شدم برای این بود که کلنل شاوونن دو سه روز پیش اینجا بود و اظهار کرد که اخیراً با آقای

ص: ۵۵۱

۱-۱. کذا، علامت! از سپهبدی است.

دکتر سپهبدی مواجه شدم خیلی صحبت از دیکتاتوری تیمسار می کرد. می دانید کلنل شاونن با من خیلی دوست است! این بود که دلم خواست چون شما را دوست دارم و به شما ارادت دارم قدری با شما صحبت کنم (با حال تبسم و خنده). من گفتم بله گاه گاهی کلنل شاونن از اطاق من عبور می کند و از اوضاع می پرسد. با هم صحبت می کنیم. در جریان قتل دهقان یک دفعه صحبت کردیم. او گفت چه دلیلی دارد که در افکار عمومی همه چیز را به تیمسار نسبت می دهند و در خیال او فکر دیکتاتوری را قوت می دهند. من هم اظهارنظرهایی کردم ولی درباره دیکتاتوری تیمسار اظهار بخصوصی نکردم. گفت بلی مطلب همین است. دوستان شما هم کاملاً درباره من اشتباه می کنند و من همین را می خواهم تصریح کنم.

من گفتم البته مراتب ارادت من به تیمسار همان است که بود و از لحاظ شخص به شخص همان عوالم قدیم و سمپاتی باقی است، ولی می دانید که من از لحاظ کار سیاسی یک نسبت نزدیکی با آقای دکتر بقایی پیدا کردم و چون به ایشان عرض کرده بودم که تیمسار اظهار علاقه به دیدار من فرموده اند به من گفته اند دو مطلب را حضورتان تصریح کنم.

اول اینکه جلسه ملاقات ما روی زمینه سمپاتی صورت گرفت و خاتمه یافت. من [بقایی] با کسی که آنتی پاتی داشته باشم هیچوقت راضی به ملاقات او نمی شوم مخصوصاً اگر با او در مبارزه سیاسی و اصولی باشم. (تذکر راجع به دکتر اقبال). به همین دلیل سمپاتی با تیمسار ملاقات حاصل شد. ولی ما با خودمان عهد و پیمان کرده بودیم که این ملاقات را افشا نکنیم. من (یعنی دکتر بقایی) گله شدید از تیمسار دارم که این موضوع را افشا فرموده اند زیرا دیهیمی دو مرتبه این موضوع را به روی ما آورده و ما کتمان کرده ایم.

نکته دوم اینکه من (یعنی دکتر بقایی) به تیمسار به عنوان شخص به شخص هیچگونه آنتی پاتی نداریم و حتی عقیده دارم برای کار نظامی و اداره ارتش ایران، همانطور که معروف است، هیچ افسر ارشدی نمی تواند با تیمسار رقابت کند. ولی در زمینه اصولی می دانید که من اعلام کرده ام «برای آزادی قیام کرده ایم» و روی همان زمینه صحبت های استیضاح، من باتیمسار مبارزه اصولی دارم. من فطرتاً از حکومت دیکتاتوری نظامی و ضد آزادی بدم می آید و با آن می جنگم و این رویه که تا به حال

ملاحظه کرده اید با شدت ادامه خواهد یافت و پرونده آن با پرونده سمپاتی شخصی جداست. تا روزی که تیمسار می خواهید از حدود وظایف نظامی تجاوز کنید و نخست وزیر بشوید و حکومت را به دست بگیرید من این را مخالف آزادی می دانم. زیرا اگر تیمسار آمدید ناگزیر برای برقراری نظم و اوضاع کارهای تند و خلاف آزادی خواهید کرد که جنبه دیکتاتوری خواهد داشت.

در ضمنی که مطلب اول یعنی افشای ملاقات را طرح می کردم، تیمسار قدری تغییر حالت در قیافه داد و بعد از تقریرات کامل من شروع به صحبت کرد و گفت نه، من به شما راست می گویم. ملاقات را افشا نکرده ام. دیهیمی ممکن است بو برده باشد و به شما یک دستی زده است. من که عادت دارم همه چیز را به اعلیحضرت می گویم این موضوع را حتی به ایشان عرض نکردم. دلیل نداشت که جای دیگر بگویم. نخیر، مطمئن باشید من [Coungre\(۱\)](#) را نشکسته ام و دلیل ندارد به شما دروغ بگویم.

و اما درباره قسمت دوم. حالا که خودتان صحبت کردید من عرض می کنم همین جا اشتباه است. اگر منظور شما خدمت به مملکت است من هم همین هدف را دارم. البته ملاحظه می فرمائید که وضع فعلی به هیچوجه قابل دوام نیست و رو به انقلاب می رویم و انقلاب حتماً به نفع روسهاست. من هم تلاش می کنم. البته من چندان مهم نیستم ولی می دانید که اسمی در اسمها دارم و شاید اول هدف انقلاب شوم. بنابراین من اگر می خواهم حکومت کنم برای اصلاح است. من برنامه دارم و می گویم باید تحول بشود. سه تحول:

۱- تحول اداری، اتونومی [خودگردانی] در شهرستانها به دست مردم،

۲- تحول اقتصادی،

۳- تحول سیاسی.

شما و دوستانتان در اشتباهید. موضوع دیکتاتورشیپ نیست موضوع لیدرشیپ است. یک کسی می خواهد جلوی بی نظمی را بگیرد، بی اعتدالی را حذف کند. بله، من هم در همان مملکتی که شما درس خوانده اید درس خوانده ام. صحبت روی منطق و استدلال است. ما با هم بیشتر می توانیم تفاهم داشته باشیم و شما نمی توانید با احمدی

ص: ۵۵۳

گفت و شنود کنید. مبارزه شما با مبارزه آتش فرق دارد. آتش برای احمدی و نیکپورها و به پول آنها می جنگد و شما بدون اینکه خودتان تشخیص بدهید به نفع آنها می جنگید. چون شما آنها را می دانم نمی بینید. آنها یعنی ۱۵۰ نفر از آمدن من می ترسند زیرا بی اعتدالی آنها و بی کفایتی دولتها که از آنها طرفداری می کنند از من می ترسند و می دانند که من به کار آنها خاتمه خواهم داد.

انگلیس ها و آمریکایی [ها] که به من اقبال کردند، برنامه مرا پسندیده اند و مرام مرا می دانند. آنها دیگر دیکتاتورشیپ نمی پسندند. رل من این است که هدایت کنم (لیدرشیپ). آنها یک کسی را می خواهند نظم و انتظام بدهد. شما بگوئید که می خواهد این کار را بکنند؟ دکتر مصدق بکنند؟ یا دیگری؟ اگر کسی را معرفی می کنید که بتواند، من هم به دنبال او خواهم آمد. من طرفدار نظم هستم، مخالف آزادی نیستم. مجلس باید بماند. اقلیت محترم است.

در هر صورت این خواهد شد. من باید بیایم و من با جوانهای تحصیل کرده کار خواهم کرد. با احمدی ها و نیکپورها خواهم جنگید. آنوقت آقایان باید بیایند از من معذرت بخواهید. چون من نظر و فکر شما را انجام خواهم آمد و هنگامی که امتحان دادم و پیش رفتم دیگر خود به خود دکتر مصدق، دکتر بقایی، وجود نخواهد داشت.

نخیر! من نمی خواهم شاه بشوم، دیکتاتور بشوم. ملاحظه کردید و می کنید که مبارزه آتش و مبارزه شما و ادعای شما در شاه هیچ تأثیری نکرد. و خودش موافق است باید از انقلاب جلوگیری کرد و باید این وضع اصلاح شود. من با استدلال و منطق صحبت می کنم و شما می توانید مرا بفهمید. همه بیایند بنشینید صحبت کنیم. اگر کسی را معرفی کردید من هم دنبال او می آیم.

ساعت ۷ و ربع کم غضنفری آمد گفت دکتر راجی می گویند به من ساعت شش و نیم وقت دادید. تیمسار گفت به او بگوئید الان که ملاقات من با دکتر تمام

شد ایشان تشریف بیاورند.

در آخر دوباره گفت خدمت آقای دکتر بقایی سلام برسانید بگوئید من ملاقات با شما را افشا نکردم. (دوباره تکرار) من عادت دارم همه چیز را به اعلیحضرت می گویم و این موضوع را به ایشان هم نگفتم. دلیل ندارد به جای دیگر گفته باشم. و از سرکار هم خیلی متشکرم که به دیدن من تشریف آوردید. خدمت خانم سلام مرا برسانید. تمام قد بلند شد. من هم تشکر کردم و گفتم با دکتر بقایی راجع به این موضوعات مصاحبه مفصلی خواهم کرد. (وعده جواب ندادم و یا ملاقات دیگری ندادم.) با تبسم این دفعه دست مرا محکم فشرد و من بیرون آمدم.

[در حاشیه:] تبصره: هیچ راجع به روزنامه، به مفاد مقالات، به قتل دهقان و بحث تحلیلی که امضا کرده بودم اشاره ای نشد به هیچ وجه.

[در ادامه متن:] و شما چرا از نظامی می ترسید. اتفاق افتاده است که وزیر خارجه آمریکا نظامی بوده و وزیر دفاع ملی بوده. مگر نظامی نمی تواند کار دیگر بکند. بفرمائید من لباس سیویل هم می پوشم. از زیر کتابچه یک عکس قشنگ با لباس سیویل، لباس مشکی پیراهن آهاری، پایون سیاه بانشاط و خنده بیرون آورد. به دست من داد (مثل بچه ای که از یک اسباب بازی ذوق بکند). (در ضمن من گفتم من تیمسار را با لباس سیویل دیده ام وقتی برکنار بودید.) [گفت:] بلی من لباس سیویل هم می پوشم. (می شود حدس زد که با این لباس شب ضیافت یکی از سفارتخانه ها که به موقعیت او شامپانی خورده اند حضور داشته است و لباس نخست وزیری او خواهد بود.)

[نامه یکی از افسران ارتش به بقایی درباره رزم آرا]

در تعقیب عرایض تلفنی دیشب اینک رونوشت مدارک مزبور که فقط از جهت اینکه کلیه افسران ارتش مرعوب شده و اختیاردار مطلق بودن آن بزرگوار را گواهی نمایند بدون مجوز قانونی که به امضای اعلیحضرت همایونی موشح گشته لغو نموده و در سال جاری عده کثیری از افسران را از ترفیع حقه و قانونی خود محروم و از تقدیم گزارشات مفصل متعددی از طریق مقامات مربوط به علت استبداد مطلق ایشان به نتیجه نرسیدم و لاعلاج به مقام سلطنت [متوسل] گردیده و استدعای دفع ظلم نمودیم. گرچه اوامر لازم در این مورد صادر فرمودید ولی باز برای اینکه شخصیت خویش را مافوق هر چیز و مقامی قلمداد [می کنند].

دستوری هم که از طرف وزیر جنگ درباره رسیدگی به این امر صادر گردید مطابق اراده مستبدانه ایشان در کارگزینی بایگانی گردید و مخصوصاً در جواب یکی از افسران که با مدارک مزبور از ایشان استدعا کرده بودند که با وجود این فرامین که در دست

است چه چیز مورد مخالفت تیمسار ریاست ستاد است.

در جواب گفته بود فرامین هیچ. گواهینامه هم مسلم امضای اعلیحضرت درست، ولی من نمی خواهم ترفیع شما را بدهم.

با این ترتیب از شما تنها نماینده فداکار ملت استدعا داریم عرایض ما را که مؤید نظریات آن جناب است به سمع اعلیحضرت برسانید و مسلم بدانید که در پس این پرده نقشه شومی طراحی شده است که ما به نحو اکمل از آن واقف هستیم و با مختصر توجه شاهنشاه موضوع روشن و مسلم خواهد شد. ضمناً اقدامات ایشان در تکوین و تدوین بود ولی به علتی فعلاً خودداری نمودند. (۱) اعلامیه تقدیمی نمونه ای از آن بود که به دستور خودشان شبانه جمع آوری و سوزانیده شد.

[نامه خسرو روزبه به بقایی در اعتراض به سخنان بقایی در مورد نقش رزم آرا در فرار روزبه از زندان]

۲۱/۳/۲۹

آقای دکتر بقایی نماینده مجلس شورا

نظر به این که در ضمن نطق پارلمانی جلسه چهارده خردادماه ۱۳۲۹ به اینجانب نسبت ناروایی داده اید که توهین محسوب می شود، لذا شرح ذیل را می نویسم و انتظار دارم که به همان ترتیبی که این اتهام وارد شده است در صدد جبران آن برآئید:

خلاصه اتهام این است که جنابعالی دست افراد غیرشرافتمند و ناپاک و آنهایی را که به خاطر حفظ صندلی ریاست و ارتقاء درجه، برای امضای خود هیچگونه شرافتی قائل نشدند و امضای مقامات دیگری را نیز ملعبه قرار دادند، در فرار من

ص: ۵۵۶

۱- ۱. اشاره به شایعات در مورد کودتای رزم آرا علیه شاه است.

از زندان دژبان دخیل دانسته اید.

این اتهام یکبار دیگر از طرف جنابعالی در آخر دوره پانزدهم هنگامی که در مجلس شورا متحصن شده بودید وارد شد ولی در آن هنگام برای آنکه مبادا توضیح من به نفع همان کسی تمام شود که شما بحق بر علیه وی سخنانی در مجلس می گفتید (۱) سکوت اختیار نمودم.

جریان مشروح فرار اولیه و بازگشت به خدمت ارتش و نقض فرمان عفو و فرار من از زندان دژبان مفصلاً در دادگاه مطرح شد و مطالعه دفاع من هیچ نقطه ابهامی باقی نمی گذارد. به موجب قسمت اخیر اعلامیه مورخ ۱۵/۴/۱۳۲۵ ستاد ارتش، فرار دسته جمعی افسران ارتش در نتیجه شکنجه ها و فشارها و تضيیقاتی بود که از طرف ستاد ارتش در سال ۱۳۲۴ نسبت به افسران اعمال می گردید و به موجب نامه شماره ۱۳۳۹۹/۳۸۱۲۳/۳۰ - ۲۵/۵/۲۵ اعمال این تضيیقات نسبت به شخص من تصدیق شده است. (این مدارک در پرونده من موجود و در برگ های ۶۰ و ۶۸ آن ضبط گردیده است.) رئیس جدید ستاد ارتش [رزم آرا] که مدعی اصلاحات و رفع تضيیقات بود در طی اعلامیه مورخ ۱۵/۴/۲۵ افسران فراری را به خدمت ارتش دعوت نمود. من نیز چون از جان و دل طالب اصلاح ارتش هستم و در نتیجه مبارزه با فساد دستگاه ارتش و اعمال تضيیقات از طرف متولیان آن مجبور به ترک خدمت شده بودم، (۲) پس از صدور این اعلامیه به خدمت ارتش بازگشت نمودم و مراتب در ماده ۵ فرمان عمومی ارتش شماره ۵۰۵۸ مورخ ۲۰/۵/۲۵ درج گردید و به امضای فرمانده کل قوا و وزیر جنگ و رئیس ستاد ارتش رسید. در واقع این سه مقام عالی ارتش نسبت به فرار اولیه و تألیف کتاب اطاعت کورکورانه (۳) و نشر مقالات و... (اگر چه هیچ یک از اینها دارای کمترین جنبه غیرقانونی نبود) به من تأمین دادند. ولی بعد از وقایع آذر ۱۳۲۵ رئیس ستاد ارتش برای تثبیت بیشتر موقعیت خویش، دست به عمل عجیبی زد و نسبت به آنچه که بنا بر اظهار و امضای خود او مورد عفو قرار گرفته بود شروع به پرونده سازی نمود و سرانجام در فروردین ۱۳۲۶ اینجانب را ظاهراً به نام غیبت از دانشگاه و باطناً برای محاکمه در دادگاه های زمان جنگ زندانی کرد. مقامات مسئول در این موقع با من با نیرنگ و حيله رفتار می کردند به این معنی که علت دستگیری را غیبت از دانشگاه وانمود می نمودند (توضیح می دهم که من در حین خدمت افسری با موافقت ارتش در دانشکده فنی دانشگاه تهران نیز تحصیل می کردم)، به طوریکه دو روز بعد از دستگیری رسماً در جواب نامه من نوشته شده که به علت غیبت از دانشگاه تسلیم دادگاه شده اید. و حال آنکه یازده روز پیش از دستگیری، به موجب نامه شماره ۲۷۵/۳۵۸/۶، ۱۳-۶/۱/۲۶ پرونده جعلی به نام شکایت خانواده های افسران فراری برای تعقیب من در

ص: ۵۵۷

۱-۲. منظور رزم آراست.

۲-۱. فرار روزبه به هنگام ریاست سرلشکر حسن ارفع بر ستاد ارتش صورت گرفت.

۳-۲. کتاب اطاعت کورکورانه به واقع مطالب روزبه است علیه سرلشکر حسن ارفع رئیس وقت ستاد ارتش.

دادگاه زمان جنگ تسلیم دادرسی ارتش کرده بودند. در چنین شرایطی به ریاست ستاد ارتش نامه نوشتم که این طریقه دستگیری من پس از تأمینی که داده شده است شرافتمندانه نیست. (و چقدر باعث تأسف است که شما، آقای دکتر بقائی، که متن نامه را در دست دارید از قرائت عین آن و ذکر این کلمه در مجلس شورا خودداری نموده اید.) پس از این نامه بلافاصله، پرونده جعلی رکن دوم در شعبه ۵ بازپرسی دادرسی ارتش جریان پیدا کرد و بازپرسی در مورد کتاب اطاعت کورکورانه و مقالات آغاز گردید.

اینک با ملاحظه مطالب فوق به خوبی احساس می فرمائید که با من تا چه حد بر خلاف اصول رفتار شده است. من نیز که جان خود را در معرض خطر می دیدم و با این صراحت مشاهده می کردم که برای چند روز تکیه زدن بر صندلی ریاست شرافت امضا و اصول اخلاق را زیر پا گذاشته اند و خون مرا وسیله ارتقاء و تثبیت موقعیت خود قرار داده اند، تصمیم خود را دائر به فرار از زندان در موقع مقتضی به موقع اجرا گذاشتم و در نامه ای خطاب به رئیس دژبان (که در جیب خود باقی گذاشته بودم و اینک در پرونده ها ضبط است) صریحاً نوشتم که: «من بر خلاف خوانین لر که گول قسم با قرآن را خوردند و به بالای دار رفتند، اینک که فرمان تأمین لغو شده و شرافت امضاها را نیز زیر پا گذاشتند برای حفظ جان خود تصمیم به فرار گرفتم و تصمیم خود را به موقع اجرا گذاشتم...»

جریان بعد از دستگیری و محاکمه و دفاع من و محکومیت من به پانزده سال حبس با کار نشان می دهد که من که در تمام یا قسمتی از تعلیمات دو هزار افسر جوان ارتش مستقیماً مداخله داشته ام و اینک نیز با وجود آنکه در سیاه چالهای جنوب و در عین محرومیت از همه چیز به سر می برم به وسیله کتاب های درسی خود در آموزش افسران ارتش مداخله غیرمستقیم دارم و من که پرونده های ده ساله ام بهترین گواه من است، پیوسته در مقابل و جهت مخالف قانون شکنی های مقامات ذینفوذ قرار گرفته ام و نه تنها هم رنگ محیط فاسد نشده ام و نه تنها رویه منفی و بیطرفی اختیار نکرده و فساد را ندیده نگرفته ام بلکه با تمام قوا اثباتاً در راه مبارزه با فساد کوشیده ام.

اینک جای بسی تأسف است که یکی از نمایندگان مجلس که در صدد حمله به یکی از مقامات ذینفوذ است برای اینک موازنه ای برقرار کند و به اتخاذ روش قاطع که

دارندگان چنین روشی در کشور ما به نظایر سرنوشت من گرفتارند متهم نگردد و موجبات وحشت هیئت حاکمه را فراهم نیاورد، اتهام ناروایی به اینجانب روا دارد. تصدیق می فرمائید که ایراد چنین اتهامی اگر ناشی از نقص اطلاعات نباشد و هر چه زودتر جبران نشود عمل ناشرافتمندانه ای است که افکار عمومی ملت ایران رسوایی آن را محکوم خواهد کرد. علیهذا با توضیحات بالا انتظار دارم شما که از یک طرف دارای مصونیت پارلمانی هستید و از طرف دیگر فعالیت مطبوعاتی دارید از پشت همان تریبونی که این اتهام ناروا از شما صادر شد به رفع آن اقدام فرمائید و ضمناً به استناد ماده ۱۱ قانون مطبوعات مصوب ۵ محرم الحرام ۱۳۲۶ قمری عین این نامه را در روزنامه خود برای روشن شدن موضوع امر به درج بدهید.

زندان شهربانی شیراز

خسرو روزبه

۲۱/۳/۲۹

[نامه احمد قوام در اعتراض به سخنان محمدرضا پهلوی]

در جواب عریضه سرگشاده که چندی قبل به حضور همایونی عرض کرده بودم، نامه ای به امضای جناب آقای حکیم الملک به اینجانب رسید که تاریخ آن ۱۹ فروردین بود و در روزهای آخر فروردین که به دستور طبیب در جنوب فرانسه بودم به اینجانب ابلاغ گردید. در آن موقع به شهادت جمعی از آقایان قریب بیست روز بیمار و بستری بودم و بعد هم بر حسب وقتی که از جراح متخصص لندن گرفته بودم بایستی روز ۲۷ ماه مه (۱۶ اردیبهشت) برای عمل جراحی به لندن می رفتم. این بود که پس از رفع کسالت برای ویزای گذرنامه به پاریس آمدم و روز ۱۶ اردیبهشت وارد لندن شدم. بدیهی است در جریان عمل جراحی امکان خواندن و نوشتن و فرصت ایراد جواب غیرمقدور بود. اکنون که از بیمارستان بیرون آمده، با حال ضعف و نقاهت تحت نظر طبیب و جراح در لندن اقامت دارم و فرصت محدودی برای مطالعه جراید طهران حاصل است، با کمال تعجب ضمن شایعات جراید در روزنامه اطلاعات ملاحظه شد که اینجانب نامه ای به علیاحضرت ملکه مادر به طهران فرستاده و تقاضا کرده ام اجازه داده شود به طهران مراجعت نمایم و نیز بوسیله مقربین بارگاه همایونی خواسته ام

ص: ۵۵۹

تقاضای عفو و اغماض کرده باشم. این نوع انتشارات سبب شد که با حال کسالت اولاً شایعات مزبور را تکذیب کنم زیرا در خود گناه و خطایی نمی بینم که مورد عفو و اغماض ملوکانه واقع گردد و بنابراین هر وقت طیب اجازه دهد به وطن عزیز مراجعت خواهم کرد. ثانیاً چنانچه نامه جناب آقای ابراهیم حکیمی را بی جواب می گذاشتم مثل این بود که مندرجات آن را تصدیق کرده باشم و از مدلول جواب واضح بود که آنچه را شرح داده اند برحسب ابتکار شخص ایشان نبوده چه عمری است با ایشان رفاقت و خصوصیت داشته ام و در تمام این مدت کلمه ای برخلاف نزاکت و احترام از ایشان نسبت به خود نشنیده ام. پس مسلم است که آنچه را ایشان امضا نموده اند ابلاغ فرمایشات همایونی بوده و بنابراین روی سخن و عرض جواب به پیشگاه ملوکانه است نه به جناب آقای ابراهیم حکیمی. و چون در خاتمه نامه ابلاغ نموده اند که حسب الامر در آتیه از عرض عرایض به حضور همایونی خودداری شود ناچار جواب مقررات را به وسیله رجال خیرخواه و جراید به عرض می رسانم تا بر خلاف اراده مبارکه عمل و اقدامی نکرده باشم.

آنچه را در عریضه سرگشاده به عرض رسانده ام تنها عقیده فدوی نبوده بلکه نظر علمای اعلام و متفکرین عالیمقام و وطن پرستان ایرانی بوده است که جز خیر و سعادت مملکت و صلاح شخص شخیص سلطنت نظری نداشته اند و جای بسی تأسف است که عرایض خیرخواهانه به جای حسن قبول تولید ملال و کدورت نموده تا حدی که قسمت اعظم مشکلات موجود را نتیجه دوران زمامداری فدوی دانسته اند. اعلیحضرت همایونی اگر اندکی صرف وقت فرموده به تاریخ قرن اخیر ایران مراجعه فرمایند توجه خواهند فرمود که دوران زمامداری فدوی از جهاتی مشکل ترین و هولناک ترین ازمنه تاریخ ایران بوده و اگر فدوی به وظیفه وطن پرستی جرئت نموده قبول مسئولیت کرده ام و مصدر خدمت بوده و یا مرتکب خیانت گردیده ام تاریخ ایران و بلکه تاریخ دنیا قضاوت آن را کرده و خواهد کرد و جای تعجب و تأسف است که اعلیحضرت که حامی و نگهبان مقام و احترام خدمتگذاران کشور هستند به جای تشویق و تقدیر می فرمایند بقیه زندگانی پلید خود را باید در گوشه زندان سپری نمایم در صورتی که اگر جسارتی کرده ام از این نظر بوده است که چون مملکت را مشروطه و اعلیحضرت را متجدد و شاهنشاه دمکرات می دانستم لازم دیدم نظریات عموم را در کمال سادگی و

صراحت برای خیر مملکت و صلاح شخص اعلیحضرت به عرض برسانم. لکن از جوابی که امر به صدور فرموده اند جادارد تصور شود که اوضاع امروز با هفتصد سال قبل فرقی نکرده است چنانکه شیخ سعدی می گوید «از تلون طبع پادشاهان بر حذر باید که وقتی به سلامی برنجند و دیگر وقت به دشنامی خلعت دهند.»

می فرمایند اگر فدوی فراموش کرده یا تظاهر به فراموشی می نمایم عواقب سوء سیاست و خیانت ورزی فدوی به این کیفیت تجلی می نمود که اگر تفضل خداوند و غیرت ملی افراد آذربایجان همراهی نمی کرد و فداکاری های ارتش دلیر این کشور تحت فرماندهی مستقیم اعلیحضرت نبود حال نام آذربایجان از تاریخ کشور زدوده شده بود.

اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادبی ست

زبـان خموش ولیـی کن دهان پر از عربی ست

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه حسن

بسوخت عقل ز حیرت که این چه بلعجیبی ست

هزار عقل و ادب داشتم من ای خواجه

کنون کـه مست و خرابم صلاح با بی ادبی ست

افسوس و هزار افسوس که نتیجه جانبازی ها و فداکاری های فدوی را با کمال بیرحمی و بی انصافی تلقی فرموده اند. پس ناچارم برخلاف مسلک و رویه خود که هیچوقت دعوی حسن خدمت نکرده ام و هر خدمتی را وظیفه ملی و وطن پرستی خود دانسته ام، در این مورد با کمال جسارت و با رقت قلب و سوز دل به عرض برسانم که به خدای لایزال قسم روزی که تقدیرنامه اعلیحضرت به خط مبارک به افتخار فدوی رسید که ضمن تحسین و ستایش فرموده بودند سهم مهم اصلاح امور آذربایجان به وسیله فدوی انجام یافته است متحیر بودم که چگونه افتخار ضبط و قبول آن را حایز شوم زیرا غیر از خود برای احدی در انجام امور آذربایجان سهم و حقی قایل نبودم و فقط نتیجه تدبیر و سیاست این فدوی بود که بحمدالله مشکل آذربایجان حل شد و اهالی رشید و غیرتمند آذربایجان با سیاست فدوی یاری و همکاری نمودند و بعد که بحمدالله اعلیحضرت با جاه و جلال تشریف فرمای آذربایجان شدند و برخلاف انتظار اعلیحضرت در بعضی نقاط استفاده جویی و غارتگری شروع شد، با تلگراف رمز عرض کردم اگر نتیجه زحمات و اقدامات این است از این تاریخ فدوی مسئول امور

آذربایجان نیستم و ای کاش به جای این تهمت‌ها و بی‌انصافی‌ها که بر خود اهالی آذربایجان معلوم است، در آبادی و عمران و رفع خرابی‌ها و خسارت‌ها توجه بیشتری مبذول شده بود که اهالی رنج دیده و فلک زده آنجا به اطراف و اکناف پراکنده نمی‌شدند و مال و حشم خود را برای معاش یومیه به ثمن بخش نمی‌فروختند و امروز بعد از چهار سال آذربایجان به صورت بهتر و آبرومندتری عرض اندام می‌نمود.

جناب آقای ابراهیم حکیمی به اطاعت امر مطاع ملوکانه انواع تهمت و افترا را نسبت به این فدائی ملت و مملکت ابلاغ نموده اند، پس چرا تکمیل و تصریح ننموده اند که تعهدات شوم اینجانب در مسافرت مسکو چه بوده و با اینکه گزارش مسافرت خود را به تفصیل در مجلس شورای ملی قرائت کردم نقشه تجزیه آذربایجان چگونه طرح شد و کی و چه وقت در مجلس شورای ملی لزوم تغییر قانون اساسی را پیشنهاد کرده ام و اگر هم وقتی اشارتی کرده باشم راجع به تفسیر بعضی از مواد قانون اساسی بوده است نه تغییر آن. آن هم به این نظر بوده است که حدود مسئولیت وزرا دستخوش پاره ای مداخلات غیرقانونی نشود و امور حکومت من جمیع جهات به وسیله وزرا و تحت نظارت دقیق مجلس اداره شود. و اینکه می‌فرمایند دو نفر از وزرای کابینه را برای تغییر قانون اساسی مأمور نموده ام بر حسب امر و فرمایش همایونی بوده است که خواستم به عرض برسانند راهی برای تغییر قانون اساسی پیش بینی نشده است.

آیا تمام این مقدمات دلیل می‌شود که به ترتیبی که بر همه معلوم است جمعی را به نام مجلس مؤسسان دعوت نموده قانون اساسی را تغییر دهند یعنی همان قانون اساسی که اعلیحضرت موقع قبول سلطنت حفظ و حمایت آن را تعهد نموده و سوگند یاد فرموده و کلام الله مجید را شاهد و ناظر قرار داده اند و مرحوم فروغی رئیس دولت وقت تصریح نموده که اعلیحضرت همایونی طبق قانون اساسی موجود سلطنت خواهند فرمود. و اما اینکه می‌فرمایند در کابینه اول خود (۱) از مقام سلطنت انحلال مجلس را درخواست نموده ام، اولاً در آن موقع اکثریت مجلس طرفدار فدوی بوده است ثانیاً البته در نظر مبارک هست که یک روز فرمودند فلان نماینده خارجی عرض کرده است فدوی دعوی انحلال مجلس را کرده ام و فرمودند اگر این طور باشد پس من چه کاره

ص: ۵۶۲

هستم. فدوی عرض آن شخص را تکذیب کردم و به عرض رساندم نه اعلیحضرت همایونی و نه رئیس دولت هیچکدام حق انحلال مجلس را ندارند و با اصرار تمام استدعا نمودم آن شخص را بخواهند و با حضور فدوی مواجهه فرمایند تا صحت و سقم مطلب معلوم شود. و باینکه دو مرتبه عرض خود را تجدید کردم اقدامی نمودند و استدعای فدوی به دفع الوقت گذشت.

در نامه مزبور نوشته شده است اصلاح و تکمیل قانون اساسی با توجه به سنت طبیعی یعنی اصل تکامل و ارتقا صورت گرفته. فدوی با هوش و ذکاوت فوق العاده اعلیحضرت چطور قبول کنم که اعلیحضرت همایونی چنین فرمایشی را فرموده باشند زیرا قانون تکامل و ارتقا را نمی توان به این طریق تأویل نمود که حقوقی را که بیش از چهل سال قبل ملت ایران دارا بوده اکنون که افکار عموم روشن تر و مبانی آزادی در همه جا محکم تر و کامل تر شده و برای مردم دنیا در تمام ممالک حقوق بیشتری شناخته شده است حقوق مردم ایران را به عنوان اصل تکامل و ارتقا یعنی به طور معکوس لغو کرد و قانون اساسی کشور را به نفع قوه مجریه تغییر داد و ملت ایران را از حق مشروع و مسلم خود محروم نمود.

امر فرموده اند در عریضه سرگشاده حقوق و حدود مقام سلطنت را بی پایه و مایه و بی ادبانه و جسورانه تلقی نموده و اگر این حقوق تشریفاتی می بود اکنون بنیان نظام کشور از بیخ و بن برکنده شده بود. فدوی آنچه را به عرض رسانده ام معمول ممالک مشروطه دنیا و مدلول قانون اساسی ایران بوده است و چنانچه عده ای از قضات محترم و عالیمقام کشور و متخصصین خارجی را مأمور می فرمودند که عرایض فدوی را با قانون اساسی موجود تطبیق نمایند صحت و سقم عرایض فدوی معلوم می شد و نظری جز این نداشته ام که اعلیحضرت سالهای فراوان با کمال محبوبیت بر اریکه سلطنت برقرار باشند و مقام شامخ سلطنت را آلوده امور حکومت نفرمایند و به معمول سلاطین مشروطه و قانون اساسی ایران از مسئولیت و طرفیت با مردم مصون و محفوظ مانند.

می فرمایند ضرورت پاره ای اصلاحات از قبیل تمدید مدت مجلس برای جلوگیری از تشنجات انتخاباتی که هر دو سال گریبان گیر کشور می شود، افزایش عده نمایندگان

مجلس برای تقویت بنیان حکومت ملی به حدی روشن است که محتاج به توضیح نیست. خاطر مبارک مستحضر است که در قانون اساسی موجود عده نمایندگان تا دویست نفر پیش بینی شده است و برای تمدید مدت مجلس نیز هر وقت از طرف ملت تقاضای تمدید شد و آزادیخواهان و صلحای قوم تقاضای مجلس مؤسسان نمودند و مجلس مؤسسان در کمال آزادی و بی مداخله مأمورین دولت تشکیل یافت راجع به تمدید مجلس نیز تصمیم ملت معلوم خواهد شد.

می فرمایند در دوره زمامداری فدوی حبس و زجر عناصر آزادیخواه به حدی بود که عده ای از آنان در توقیفگاه در گذشته و پاره ای دیگر نزدیک به این خطر گردیده بودند. خوب بود یکی از آنان را که در توقیفگاه در گذشته بودند معلوم فرموده بودند. بعلاوه ایام زمامداری فدوی به حدی با پیشامدهای هولناک مصادف بود که ناچار از بعضی از دوستان عزیز و حتی از منسوبین خود با کمال احترام در عمارت شهربانی پذیرایی نمودم. لکن بر خاطر مبارک پوشیده نیست که بعد از فدوی هر امری واقع شد. اشخاص محترم و آزادیخواه را به حبس و زجر محکوم و در محبس شهربانی زندانی نمودند و روحانی بزرگوار را مانند آیت الله کاشانی، که چندی در قزوین با کمال احترام و آزادی مهمان فدوی بودند و با اینکه خودشان میل به توقف فرمودند تا زنده ام از وجود محترمشان خجل و شرمنده ام، شبانه به آن طرز فجیع گرفتار و از هیچ نوع بی احترامی و اسائه ادب به شخص ایشان و مقام روحانیت فروگذار نکردند و ایشان را بدون هیچ دلیل و مدرک گرفتار و تبعید در قلعه فلک الافلاک زندانی نمودند و به طرزی شرم آور از وطن مألوف اخراج و تبعید کردند و چنین فاجعه بی سابقه ای را به جامعه روحانیت وارد ساختند.^(۱) فدوی عرض نمی کنم این جنایت به امر و دستورات اعلیحضرت

ص: ۵۶۴

۱ - ۱. این مطالب نشان از احترام قوام به آیت الله کاشانی است، نیز همین مضامین است که نامه منسوب به قوام در تیر سال ۱۳۳۰ را در هاله ای از ابهام فرومی برد و توطئه نویسنده واقعی آن یعنی مورخ الدوله سپهر را برملا می سازد.

همایونی واقع شده، بلکه یقین دارم خاطر مبارک از وقوع آن مکدر و متأثر است. لکن عرض می‌کنم بعد از اطلاع چرا مجرم و مسبب را تنبیه و تعزیر نفرموده و از خدمت اخراج ننموده اند.

می‌فرمایند مردم به خوبی واقف هستند چه کسانی در مدت حکومت خود میلیون‌ها اندوخته و ذخیره کرده و چه اشخاص نیز میلیون‌ها در راه رفاه عموم صرف نموده اند. و در جای دیگر نیز اشاره به جوازفروشی و رشوه خواری فرموده اند. اولاً اگر اعلیحضرت در تمام اوقات حکومت فدوی چه قبل از سلطنت اعلیحضرت و چه بعد معلوم فرمودند که فدوی اهل رشوه و استفاده بوده ام یا اندوخته و ذخیره ای در بانکهای داخله و یا خارجه دارم تمام دارایی خود را به دولت تقدیم می‌کنم. ثانیاً راجع به موضوع جواز چنانکه مکرر به عرض رسانده ام و در محافل عمومی اظهار داشته و در مجلس شورای ملی به دفعات تصریح کرده ام، فدوی چیزی از کسی نخواسته ام. مقداری برنج و غیره اضافه بر احتیاجات کشور بود که اگر خارج نمی‌شد می‌پوسید و ضرر آن به رعیت و ملاک می‌رسید و از طرفی برای آسایش مردم و رفع نگرانی‌ها حزب دمکرات ایران تشکیل شده بود و لازم بود با عجله و شتاب پیشرفت کند. این بود که خود مردم برای سرعت جریان و پیشرفت حزب دمکرات ایران و هم برای صرفه دولت و صرفه رعیت و ملاک و پیشرفت امور آذربایجان برای مقداری برنج و جو با تصویب هیئت وزرا اجازه صدور گرفتند و ارز آن را به دولت پرداختند و هدایائی نیز به حزب دمکرات ایران دادند. و اینکه می‌فرمایند چه اشخاصی میلیون‌ها در راه رفاه عمومی صرف نموده اند، این قسمت را هم مردم خوب می‌دانند که این میلیون‌ها را خود دارا بوده اند یا از اموال و املاک مردم فقیر و غنی این مملکت اندوخته و بعد که حفظ آن اموال غیر مقدور شد مقداری از آن را به چه مصارفی رسانده اند. (۱)

در خاتمه عرض می‌کنم که اعلیحضرت همایونی البته عرایض مکرر فدوی را فراموش نفرموده اند که فدوی با وضع حاضر داوطلب هیچ نوع منصب و مقامی نبوده ام و آنچه با کمال وضوح و خلوص به عرض رسانده ام در راه خیر مملکت و صلاح شخص اعلیحضرت بوده و باز هم عرض می‌کنم که دوام و بقای سلطنت‌ها و موفقیت‌ها در حفظ و حراست حقوق ملت و احترام به افکار عامه است و در این موقع انتظار عموم از پیشگاه مبارک این است که حقوق ملت ایران طبق قانون اساسی موجود محفوظ بماند و امور کشور به مبعوثین ملت و وزرای مسئول واگذار شود و دولتها مانند همیشه با رأی تمایل مجلس انتخاب شوند و اعلیحضرت همایونی طبق روح قانون اساسی سلطنت فرمایند و آنچه بر خلاف این منظور در بیست سال سلطنت شاهنشاه فقید معمول بوده از جزئی و کلی منسوخ و متروک گردد و از آنچه موهم

ص: ۵۶۵

۱- اشاره به مصادره اموال مردم توسط رضاشاه است که به قول قوام شاه چون نمی‌توانست به شکل سابق آنها را حفظ کند، ناچار شد بخشی از آن را به خود مردم بازگرداند.

خلف وعده و نقض عهد است اجتناب شود.

بدیهی است با پیروی مراتب فوق عموم افراد ملت را به وفاداری و فداکاری تشویق و ترغیب فرموده و قلوب مردم را به مهر و محبت وجود مبارک تسخیر خواهند فرمود. بر عکس چنانچه حقوق مردم گرفته شود و دلها شکسته و مجروح گردد جز یأس کلی و ناامیدی عمومی که موجب بغض و عناد و مقدمه مقاومت و طغیان است نتیجه ای نمی توان انتظار داشت.

چند وقتی در این بسر بردیم

ما نصیحت به جای خود کردیم

گرنیاید به گوش رغبت کس

ب_ر_س_ولان پیام باشد و ب_س

۲۵ خرداد [۱۳۲۹] از لندن

احمد قوام

[نامه احمد فرید به بقایی]

مخدوم بزرگوار

بالاخره صادق هدایت عزیز هم در پاریس، بدان وضع که اطلاع دارید، مرد. (۱) همدیگر را طبعاً گاه به گاه می دیدیم. نسبت به جنابعالی اعتقاد خاصی داشت و میان ما مکرر ذکر خیر سرکار می شد. آنچه را که مخصوصاً در شخص سرکار می ستود و یک نحو به تعبیر خودش _ «حالت میستیک» [عرفانی] شما بود. اما ارادتمند سرکار لابد اگر هنوز با همان طرز تصور چند سال پیش خود باقی مانده بودم نمی توانستم اینجور ورود جنابعالی _ یک تن استاد فلسفه _ را در میدان زد و خورد های سیاسی و اجتماعی زیاد بستایم. الا اینکه نحو تصور مخلص نیز اکنون دیگر خیلی عوض شده است. مخصوصاً با اشتغالی که در این چند سال اخیر به افکار هگل و کسانی که _ از فویرباخ گرفته تا اصحاب فلسفه های «تقرر خارجی» معاصر _ افکار آنها در دنباله جهان بینی و طرز تفکر

ص: ۵۶۶

هگل قرار گرفته است پیدا کرده ام. مقصودم این است که مخلص نیز دیگر نمی توانم آزادی و آزادی و انسانیت و حقیقت را از اموری تصور کنم که آنها را یکسره در خارج از دایره حیث تاریخی و وضع اجتماعی و تأثیر و تصرف و فعالیت جستجو بتوان کرد، هر چند در تحری این امور منکر در عین حال فایده یک چند خلوت نیز نمی توانم بشوم. از اینجا است که قهراً مخلص نیز به نوبه خود این فعالیت و مبارزه سیاسی و این شجاعت و مردانگی و از خود گذشتگی شما را بر فرض اینکه مؤدی به مطلوب اساسی نیز نباشد فی حد ذاته گرانها و در خور هر گونه ستایش تشخیص می دهم و گمان می کنم اصولاً در دایره همین سنخ فعالیتهاست که در دنیای پرشور و شر امروز عنوان حقیقی عرفان، عرفان مثبت تولائی _ و نه البته عرفان منفی تیرائی و صوفی منشی مبتذل خودمانی _ مصداق خارجی پیدا می تواند کرد. تعبیرات تازه Engagement و *engage liberte* و *situee liberte*، تعبیراتی شایع در لسان پاره ای از فیلسوفان معاصر، نیز خود در واقع جز ناطق بر مفهوم همین سنخ «عرفان تولائی» مثبت نمی تواند بود. اما در مورد خود مخلص گویا باید متأسف باشم از اینکه تاکنون توفیق اشتغال به اینگونه فعالیتها برایم دست نداده و تقدیر من همواره جز اشتغال به درس و بحث و زندگی در دنیای کتابی کمابیش انتزاعی نبوده است. اکنون نیز در اینجا به تهیه دو رساله یکی در باب «اضافه التفاتی و نمود شناسی معاصر» (۱) و دیگری درباره «مسئله وجود غیر خارجی ذهنی و معرفت در فلسفه اسلام» اشتغال دارم. گذشته از این که چند سال است در تلفیق و تدوین نوشته ای در زمینه سیر فلسفه در آلمان نیز همواره کار و مطالعه می کنم. البته قبل از اتمام کار خود هیچ دلم راضی نمی شود و روا نمی دانم به ایران مراجعت کنم. زیرا تصدیق می فرمایید اشتغال به کار فکری جدی بدان سبک و روالی که در میان اروپاییان مرسوم است مستلزم _ به اصطلاح _ وجدان مقتضیات و فقدان موانعی است که در پیش ما هنوز متأسفانه قضیه درست بعکس و هر چه بخواهید مقتضیات مفقود و موانع موجود می باشد. از طرف دیگر زندگی در اروپا نیز برای مخلص، با این گرانی روزافزون زندگی در فرانسه و داشتن زن و بچه و نداشتن ممر معاش کافی _ حقیقتاً دیگر مالایطاق و وضع زندگیم در اینجا رفته رفته به جای

ص: ۵۶۷

بسیار نکبت بار و به راستی به استیصال منتهی گردیده است. عجلانته بواسطه عدم استطاعت زندگی در پاریس در لانه ای واقع در حومه پاریس به سر می برم و نمی توانم عرض کنم در موقع زمستان امسال از جمله بر اثر نداشتن وسایل شوقاژ حسابی در این لانه بی پیر بر مخلص و زن و بچه مخلص چه گذشت. چه باید کرد؟ فعلاً که تقدیر کسانی چون مخلص در این دنیا غالباً باید اینطور باشد.

یکی را داده ای صد ناز و نعمت یکی را نان جو آغشته در خون. لابد اطلاع دارید که اضافه حقوق جناب آقای سرپرست محصلین و وابسته فرهنگی ایران در فرانسه _ گذشته از حقوقی که به خانم ایشان به عنوان منشی اداره سرپرستی و البته بدون حضور به هم رسانیدن در اداره به ارز رسمی پرداخته می شود_ ظاهراً بالغ بر روزی ده لیره است؛ سرپرستی که از طرف دیگر در اینجا نیز از جمله مشغول جمع آوری یک مشت مردم جفنگ و بی معنی به دور خویش و در صدد آن است که اداره سرپرستی را نیز در اینجا به صورت همان ادارات مضحک قرطاس باز و لغو ما در ایران بیرون آورد. چنانکه به تازگی نیز به طوری که شنیده ام برای چند نفر از این موجودات جلف بی مایه و بی معنی پیشنهاد کارمندی اداره سرپرستی و از جمله سرپرستی دانشجویان ایرانی در آلمان و سویس کرده است، هر چند تاکنون به پیشنهادهای مشارالیه ترتیب اثری داده نشده است. آیا جای تأسف نباید بود از اینکه در میان بسیاری از مردم فاضل و صالح مملکت ما حتی برای اموری چون سرپرستی محصلین و وابستگی فرهنگی در فرنگستان نیز باید مخصوصاً اینگونه عناصر بیمایه و بی مسلکی که در واقع هیچ هنرمندی دیگری جز قرطاس بازی، دوز و کلک سازی خودمانی اداری ندارند و آنهم با این حقوقهای گزاف برگزیده شوند؟ از این مطالب بگذریم. باشد که از پرتو پافشاری های مردانه جنابعالی و رفقای جنابعالی از رواج اینگونه غلطکاری های اجتماعی نیز در میان ما ضمناً کاهشی محسوس گردد.

به هر حال، عجلانته که مخلص جنابعالی در اینجا بدجوری در افتاده ام به گرفتاری. فقط یک راه در رهایی از این گرفتاری به نظرم می رسد: اکنون از طرف وزارتخانه های مختلف ما عده ای به حق و ناحق دارای مأموریتهایی در فرنگستان هستند. فکر می کنم هر گاه از طرف وزارت فرهنگ به اینجانب نیز امکان داشت مأموریتی در اروپا واگذار شود و در این صورت خیالم تا حدی راحت می شد و ضمناً می توانستم کار فکری خود

را نیز زودتر به جایی برسانم. فعلاً در اینجا فقط حقوق خود را به عنوان _ در آخر پیری(۱) _ یک نفر محصل و چهل لیره آن را به ارز رسمی دریافت می دارم و آن هم با هزار و یک جور علم شنگه بازی های اداره سرپرستی و وزارت فرهنگ و غیره. و البته این حقوق فعلاً دیگر هیچ کفاف زندگی مرا هر قدر هم بکوشم قانعانه زندگی کنم نمی کنند و تاکنون از جیب فتوت شخصی خود نیز هر چه داشته ام خرج کرده ام و این هم یکی از حماقتهای بنده بود که تا پیش از عمل مبارک زندگی پرداختم حتی با پول شخصی به خرید مقدار زیادی کتب فرانسه و آلمانی، در حدود هزار جلد آنها را در سال گذشته توانستم به تهران ارسال دارم. ولی باور بفرمائید اینک دیگر حتی پول ارسال بقیه کتاب های خود را به تهران ندارم و مانده ام حیران و سرگردان که چه باید بکنم. این هم خود پاداش و سزای کسانی چون مخلص جنابعالی که جوانی خود را در این محیط فضیلت کش با رنج درس و بحث جدی به سر می دهند. باری، ظاهراً از یکسال به این طرف از طرف فنسولگری ایران در آلمان غربی مکاتباتی به وزارت امور خارجه و وزارت فرهنگ دائر بر لزوم وجود یک نفر وابسته فرهنگی و سرپرست محصلین ایرانی در آلمان به عمل آمده است، بی آنکه از طرف وزارت فرهنگ تاکنون در این باره تصمیمی قطعی اتخاذ شده باشد. اصولاً این یکی از عادات نحس مخلص است که حتی از خواهش و تقاضای به دوستان نیز غالباً اکراه و ابا دارم و از این جهت در ایام معاونت آقای دکتر آل بویه نیز_ با همه لطفی که ممکن بود نسبت به اینجانب داشته باشند_ به ایشان چیزی ننوشتم و از ایشان در مقام هیچگونه خواهش و تقاضایی بر نیامدم. ولی چون دیگر وضع زندگی مخلص در اینجا به طوریکه عرض کردم حقیقتاً به مرحله استیصال کشیده شده است اجازه می خواهم اینک در میان عده ای از آقایانی که ممکن است نسبت به این بنده کما بیش لطف و مرحمتی داشته باشند ابتدا از حضور شخص جنابعالی از برای خود در مقام استدعا و استمدادی برآیم. خدمت جناب آقای وزیر فرهنگ فعلی افتخار معروفیت ندارم و مفتخر خواهم بود هرگاه ابتدا از طرف شخصی چون سرکار به حضور ایشان معرفی شده باشم. اما جناب آقای وحید تصور نمی کنم به اینجانب نسبت به دیگران که در مورد آنها تصمیمی گرفته نشده است

ص: ۵۶۹

لطف و نظر بیشتری داشته باشند و بنابراین با صرف مراجعه عادی به ایشان ممکن است در حق این بنده نیز از طرف شخص ایشان همان احکام جاری و با تمسک به پاره ای از اشکالات اداری _ و آن هم با مهارت خاصی که گویا ایشان در موارد مقتضی از برای این کار دارند _ همچنان در اتخاذ تصمیم خودداری شود. مگر اینکه گذشته از مراجعه اصلی به مقام وزارت به ایشان و همچنین به ریاست اداره تعلیمات عالی با کسب اطلاع از سوابق امر از طرف جنابعالی در مورد اینجانب سفارش و تأکید خاصی به عمل آید. به طور کلی اشکال نبودن بودجه از برای این محل نسبت به اینجانب وارد نمی تواند بود. زیرا اینجانب فعلاً در اروپا هستم و حقوقم را دریافت می دارم. بنابراین اشکال تراشی اصلی در مورد مخلص شاید فقط بر سر اضافه حقوق باشد که از طرف دیگر به اکثر مأمورین وزارتخانه های مختلف ما در اروپا و آمریکا و از جمله به آقای باخدا نیز پرداخته می شود. با این همه هرگاه از طرف شخص جنابعالی این اشکال واقعاً وارد تشخیص داده شد اگر علی العجاله به اینجانب فقط با پرداخت تمام حقوقم به ارز رسمی نیز مأموریتی داده شود باز هم _ چه می شود کرد؟ _ حاضر خواهم بود. زیرا در این حال دیگر شاید بتوانم با خلاصی از این مقام حقیقته موهن و نامبارک محصلی از برای خود و دریافت تمام حقوق خود به ارز رسمی باز یک چند _ و البته باز هم با قناعت و فقیری بسیار ولی به هر حال با ناراحتی خیال کمتری _ در فرنگستان زندگی نمایم و گذشته از ادای وظیفه رسمی به کار فکری خود نیز در اوقات فراغت ادامه دهم. و نیز ممکن است از طرف اداره تعلیمات عالی و غیره نیز البته فقط محض اشکال تراشی در مورد اینجانب امکان موافقت به امر، موکول به پیشنهاد جناب آقای دکتر مهران در پاریس گردد. در این صورت کار مخلص بسیار دشوار خواهد بود. زیرا گذشته از اینکه آقای دکتر مهران هم اکنون آقای حسین مینوئی رئیس سابق اداره آموزش شهرستانها را که مانند معاون فعلی ایشان حتی در آشنایی به زبان فرانسه نیز تقریباً بی بهره و از همفکران و همسنخان خاص ایشان است برای این کار پیشنهاد کرده و از طرف وزارت فرهنگ رد شده است. اصولاً نظر به موجود نبودن سنخیت فکری میان کسانی چون جناب آقای دکتر مهران و این حقیر فقیر گمان نمی کنم از طرف ایشان به خواهش و تقاضای اینجانب ترتیب اثری داده شود مضافاً به اینکه کلیته به هیچوجه دلم راضی نمی شود و هیچ نمی خواهم از ایشان برای خود مبادرت به

خواهش و تقاضایی کرده باشم. توضیح آنکه از برای وابستگی فرهنگی گویا ابتدا باید از طرف وزارت امور خارجه پیشنهادی به وزارت فرهنگ بشود. الا اینکه در سال گذشته از طرف وزارت نامبرده گویا برای آقای محمود هومن که عجلاته نمی دانم در تبریز یا در تهران هستند در این باره پیشنهادی شده بوده و به علت اشکالات بودجه ای در مورد بخصوص ایشان وزارت فرهنگ تصمیمی درباره ایشان نگرفته است. از این جهت گمان می کنم هر گاه جنابعالی ابتدا از این راه از برای مخلص ورود و اقدام بفرمائید قضیه ساده تر و عملی تر باشد. زیرا گذشته از اینکه چنانکه عرض کردم دیگر نسبت به اینجانب موانع بودجه ای منتفی است وزارت فرهنگ همواره می تواند با عطف به پیشنهاد سابق وزارت امور خارجه شخصی را به سمت وابسته فرهنگی در آلمان غربی مأمور نماید. و اما فرق وابسته فرهنگی با صرف سرپرست دانشجویان در آلمان گویا در این خواهد بود که وزارت فرهنگ می تواند موافقت خود را از برای مجرد سرپرستی دانشجویان ایرانی در آلمان اگر بخواهد موقوف به پیشنهاد اداره سرپرستی در فرانسه و از طرف دیگر این مأموریت را نیز خود مقید به انجام وظیفه نمودن تحت نظر اداره مزبور نماید. در صورتیکه سمت وابستگی فرهنگی که ممکن است متصدی آن ضمناً وظیفه سرپرستی دانشجویان را نیز انجام دهد دیگر مستلزم اینگونه تخصیصات و تشریفات نخواهد بود. امکان دارد که آقای هومن نیز همچنان داوطلب این مأموریت باشد. در این صورت دیگر ترجیح یکی از دو نفر بر دیگری بسته به نظر و لطف خود جنابعالی خواهد بود. هرگاه در لطف و مرحمت جنابعالی این مأموریت عجلاته به این بنده محول گردد چون اینجانب محل از طرف آقای هومن نیز اگر بخواهند پس از مدتی باز میسر و عملی خواهد بود. گذشته از این محلی که به جهاتی و از جمله نظر به آشنایی و علاقه ای که اینجانب به زبان و فرهنگ آلمانی دارم برای مخلص تناسب خاصی خواهد داشت محل دیگری نیز در سوئیس خالی است که سابقاً متصدی آن با دریافت حقوق و اضافه حقوق به ارز رسمی آقای علی اکبر مهران بوده است. ممکن است در صورت عدم امکان مأموریت آلمان جنابعالی از برای این بنده با همه گرانی زندگی در سوئیس برای همین محل یا حتی اگر عجلاته در وزارت فرهنگ نسبت به تغییر و تبدیل مأمورین اداره سرپرستی در فرانسه نظر مساعدی موجود باشد برای مأموریتی در خود فرانسه اقدام بفرمائید. حالا دیگر در باب اقدام و قبول زحمت

جنابعالی برای مخلص و همچنین درباره نحوه اقدام بسته به نظر و صلاح خود جنابعالی خواهد بود. ممکن است اگر شخصاً صلاح به اقدام ندانید این زحمت را به یکی از دوستان نزدیک خود مثلاً به جناب آقای مکی که شاید نسبت به این بنده بی لطف نباشند با ابلاغ عرض ارادت اینجانب به ایشان واگذار فرمائید. از نیل به زیارت دستخط مبارک بسیار خوشوقت و سرافراز خواهم شد. ولی چون ممکن است کثرت اشتغالات و گرفتاری های فعلی جنابعالی مانع نوشتن جواب فوری به این بنده باشد این عریضه را توسط اخوی خود آقای دکتر مهینی به حضورتان تقدیم می دارم و از ایشان خواهش خواهم کرد که نتیجه امر را با کسب اطلاع از جنابعالی برایم هر چه زودتر بنویسند. باقی ایام عزت و موفقیت دراز باد.

ارادتمند احمدفرید

۱۸/۵/۱۹۵۱

[۲۹/۲/۱۳۳۰]

[گزارش عباس مزدا به بقایی درباره هیئت مختلط]

اهواز ۱۸/۶/۳۰

حضور عالی جناب آقای دکتر بقایی

امروز با اوتوموبیل [کذا] عازم مسجد سلیمان میباشم و این نامه را از اهواز خدمت جنابعالی میفرستم. قرار است که دارایی انبارهای شرکت را در مناطق نفتخیز برآورد نمایم که اموال شرکت ملی (و یا ملت) حیف و میل نشود. از این جهت این وظیفه را قبول کردم که بعد نگویند مزدا اهمال کرد و میلیونها اموال شرکت ملی از بین رفت. (!؟) باری امیدوارم ۸_۷ روزه این کارها را مرتب نمایم و در ضمن بهطور دقیق وضع فنی و اجتماعی مناطق نفتخیز را مطالعه نمایم.

پنجشنبه گذشته من با طیاره سابق شرکت که خلعید شده است به آقاجاری رفتم و من اولین مسافر طیاره خلعیدی بودم و در آنجا وضعیت بغرنجی پیشآمده بود که کارگران میخواستند یکی از عمال ظلم را که به او تهمت تجاوز به ناموس را نیز میزدند بکشند و نقشهای طرح کرده بودند و میگویند ده هزار تومان خون بها جمع کرده بودند و آماده بودند که طغیان نموده ژرژ اوهانیان ارمنی را بکشند. ولی در باطن

ص: ۵۷۲

نقشهای بوده که عمال شرکت از آبادان طرح کرده بودند که در آقاجاری یک بلوایی راه بیاندازند و مداخله عشایری بشود و استفاده تبلیغاتی در عالم ممالک مسیحی.

باری با ۷_۸ نفر از رؤسای کارگران تک تک قبل از ظهر مذاکره کردم و بعد از ظهر با ۶۰_۷۰ نفر از نمایندگان مذاکرات دست جمعی نمودم و بالاخره یک سخنرانی جامعی در موضوع ملی کردن نفت و طرز تبلیغات دشمنان ما نمودم و نتیجه گرفتم که تنها اسلحه مؤثری که در دست ما است که باید به اسلحه و کشتی جنگی و پول و تبلیغات دشمن مقابله نماید همانا اتحاد و اتفاق کارگران مناطق نفتخیز است. کارگران باید به ما این اسلحه بران را به ما [کذا] بدهند تا ما تمام مشکلات آنها را حل نمائیم. خلاصه، دو نفر از رؤسای کارگران نطقهای مفصلی کردند و به اصطلاح برای خاطر «مهندس مزدا» قولدادند که همه گونه مشقت را تا روز پیروزی نهایی تحمل نمایند.

جریان بسیار مفصل است. امیدوارم در طهران مفصل صحبت نمایم. بحمدالله یک بلای بزرگ به خوبی از سر ما ملیون گذشت. رفقای مناطق نفت خیز به هیئت مدیره اصرار کرده بودند که برای حل این مشکل «مزدا» باید بیاید والا باید در انتظار عواقب وخیم بود. یحتمل بعد از نطق معروف مهندس بازرگان دیگر امیدی به آرامش در نزد کارگران با آن قبیل نطقها نبود. در یک روز و نیمی که بنده مشغول این امر و در مسافرت بودم هیئت مدیره دوبار از خرمشهر و آبادان تلفن کرده بود ولی بعداً در آبادان نه تنها اظهار قدردانی و رعایت نزاکت را نکردند بلکه با اعمال زندهای کوچکی فکر و مغز خود را نشان دادند. از مسجد سلیمان با آقای مکی به آبادان برگشتیم که به یقین برای شما صحبت نمودهاند. ظاهراً آقای مکی از دکتر علیآبادی و مهندس بازرگان ناراضی است (!؟) [کذا] و گفته است که اینها باید عوض شوند. شنیدم که دکتر فاطمی به هیئت مدیره در باره بنده بنا به توصیه جنابعالی تلفن کرده بودند ولی هیئت مدیره یعنی دکتر علیآبادی و بازرگان گفته بودند که در این صورت ما استعفا خواهیم داد. در چند روز اخیر که مذاکره کردهام رفقا یعنی آقایان ورزی، خردجو، همایونفر و ضیایی بسیار ناراضی هستند و در فکر استعفای دست جمعی میباشند. راجع به چند روز اخیر آبادان و اظهار عقیده روزنامهنگاران انگلیسی که دیشب با من مذاکره نمودند و [درباره] همین فتنهانگیزیهای عمال نفت در آبادان برای جنابعالی از مسجد سلیمان مفصلاً خواهم نوشت. و مینوتی تهیه کردهام که نامهای [کذا: نامه] جناب آقای نخست‌ریر را در

مسجد سلیمان نوشته و به جنابعالی خواهم فرستاد که قرائت فرموده و به ایشان برسانید.

در هر حال وضعیت بهطور کلی از لحاظ ارتباط خصوصی ما و تشکیلات خلعید و جریان امور فنی و نارضایتی کارمندان و کارگران نفت غیر قابل تحمل است و روز به روز نتایج سستی و مهملی و موزیگری دو نفر آقایان هیئت مدیره موقت آشکارتر میشود. (۱) البته دوستان جنابعالی در خرمشهر و آبادان و اهواز در مکاتبات خود مشاهدات خود را برای شما نوشتانند.

به علت ادامه مسافرت این نامه را خاتمه میدهد و به حضور جنابعالی و آقای زهری و آقای دکتر سپهبدی و آقای قوامی و آقای فرحاندوز خیلی سلام میرسانم.

ارادتمند عباس مزدا

[بخشی از متن نامه مزدا به زهری مورخ ۵/۸/۱۳۳۳]

....باری آقای تهرانی و ضیائی و راد و خردجو و ورزی و همایونفر اوقاتشان خیلی تلخ شده بود و بالعکس من خیلی خونسرد و آرام بودم که موجب تعجب همه شده بود زیرا به خود من به طور کامل دنائت و کودنی بازرگان و حسودی و سبک مغزی حسیبی ثابت گردید و این عمل نتیجه تبانی این دو نفر بود که تصور کرده بودند مرا به آسانی از مبارزه نفت برکنار کنند. روز بعد بیات به اصرار مرا به نهار دعوت کرده بود و در خانه دریک با خانم بیات و اردلان و دکتر علی آبادی نهار خوردم و من هیچ به روی خودم نیاوردم و خیلی عادی و مثل همیشه شنگول می باشم - رفقای نزدیک می گویند که در نتیجه اصرار بازرگان این نامه نوشته شده است و چندین بار سابقاً میخواستند است چنین نامه را به من بنویسد.

خودتان بهتر می دانید که از روزی که مقاله شاهد را درباره «نظارت بر خلع ید» در روزنامه، [ستون] خبرهای روز نقل قول کردیم او و همدستانش با ما در افتادند - اکنون وضع اینجا روز به روز بدتر می شود تا دو سه ماه دیگر نه اسباب یدکی خواهند داشت نه اوتوبوس و اوتوموبیل سالمی ولی خودش و بازرگان و سرتیپ ریاحی هر کدام یک

ص: ۵۷۴

۱- ۱. منظور مهندس بازرگان و دکتر علی آبادی است.

هامبر(۱) نو که از صندوق درآورده بودند سوار می شوند در صورتیکه این «هامبر»ها را شرکت سابق برای تشریفات در موارد ضروری وارد کرده بود - و اکنون کلفت بازرگان با این هامبر به بازار برای خرید میروند (شوخی نیست و حقیقت است) -

ما اکنون روزها مشغول مطالعه و کار خودمان هستیم تا جناب آقای نخست‌تیر و جناب آقای دکتر بقائی از آمریکا مراجعت نمایند - بنده به هیچ وجه با یک باند «پشت سر هم انداز» و «بی سواد در مسائل نفتی» همکاری نخواهم کرد اینها به یقین می خواهند وضعیتی ایجاد نمایند که ما «مدیران سابق شرکت» [را] خودمان بطلبیم - متانت و خونسردی من به کلی بازرگان را عصبانی کرده است ولی من «نسخه تو را» این دفعه استثنائاً به کار برده ام - ضمناً برای آقای دکتر بقائی یک تلگراف انگلیسی فرستادم و ده کلمه پاسخ تلگراف را نیز پیش پرداخت کرده ام ولی اکنون ۴ روز است که جوابی نرسیده است. متن تلگراف بدین قرار است:

DR BAGHAIE IRANIAN EMBASSY

.WASHINGTON D.C

BAZARGAN REFUSE[S] COOPERATE, SHALL I RETURN TEHRAN OR WAIT YOUR
[?]ARRIVAL

MAZDA ABADAN

[دکتر بقایی سفارت ایران واشنگتن دی. سی]

بازرگان همکاری را رد می کند، آیا به تهران برگردم یا منتظر ورود شما باشم، مزدا آبادان.[۲]

خیال دارم تا ورود حضرات از آمریکا در آبادان مانده بعد به طهران بیایم که تکلیف خودم را روشن نموده و قضیه را یک طرفه نمایم بلکه تکلیف و سرنوشت شرکت ملی نفت هم تا آن وقت روشن شود و الا- با «شارلاتانی و پشت هم اندازی حسیبها» و «حماقت و سازشکاری با خائنین امثال بازرگانها» عاقبت نفت ملی ما و خیم خواهد بود.

در ضمن یادآور میشوم که فردا خانه را عوض میکنم، آقای مهندس مقدم در «نیوبریم ۵۰۰» خانه گرفته است که تلفن آن ۷۶۰ است و من هم به آنجا نقل مکان

ص: ۵۷۵

۱- ۱. هامبر دوچرخه ای بود که توسط کارخانه ای به همین نام در انگلستان تولید می شد.

۲- ۲. ترجمه جملات از نگارنده کتاب است.

می‌نمایم - اثاثیه تو را در صندوقی جمع آوری خواهم نمود و با یک صندوق کتاب های خودم با راه آهن به طهران میفرستم - در هر حال گمان میکنم بیش از ده روز دیگر در خوزستان نباشم - منتظر جواب نامه هستم و بدین آدرس بنویس:

مهندس عباس مزدا - بوسیله آقای طهرانی، دفتر شرکت ملی نفت ایران - خرمشهر.

خودم را برای یک مصاحبه مطبوعاتی در طهران آماده کرده ام عقیده تو چیست؟ حسابی درباره خلع ید و هیئت مدیره می‌خواهم در آنجا صحبت کنم -

کی.بی.راس نامه ای دو روز قبل به بازرگان نوشته و از او تشکر کرده است و بچهها دستگرفته اند که کی.بی.راس به بازرگان نوشته بود: «... من چشمم از دولت کارگری انگلستان آب نمیخورد و آبادان را به تو سپرده ام و تا آمدن من خوب نگاهار...»

این نامه را بده آقای دیوشلی هم بخوانند که از جریان کار مستحضر باشند

خدمت آقای مکی و آقای مهندس قندهاری و آقای خنجی و آقای دیوشلی و آقای قوامی و آقای فرح اندوز و آقای چناری خیلی سلام می‌رسانم -

مطلب زیاد است ولی امروز به همین ۶ صفحه اکتفا مینمایم و منتظر جواب نامه و دستورات هستم.

خدمت خودت خیلی سلام رسانیده و سلامتی ات را طالبم.

از قرار اطلاع مهندس بازرگان امروز به طهران حرکت کرده است و روز چهارشنبه مراجعت به آبادان می‌نماید.

عباس مزدا

[گزارش رمز خطیبی به بقایای درباره سازمان مخفی نظامی حزب زحمتکشان]

هشتم فروردین ۱۳۳۱

خلاصه گزارش مربوط به سازمان ۷-۳

مقام محترم رهبری کل

از موقعیکه سازمان شماره ۷-۳ - ط ۳-۳۰ - ج حسب الامر تحت نظر

ص: ۵۷۶

مستقیم ت - ک-ا- ط قرار گرفت و آمادگی خود را اعلام داشت مقرر گردید:

۱- سرهنگ آ - م و دو نفر ستوان (ز-ی و ن - ی)

۲- ف - ی (که ۸-۳ - ط-۳۰-ر[،] و ۹-۲ - ط - ۳۰- ف قبلاً او را تحت نظر قرار داده بودند).

۳- دکتر ر- ی را تحت نظر قرار دهند و اطلاعات کافی و لازم نیز برای تسهیل اقداماتشان شفاهاً و کتباً داده شد. در قسمت (۱) بهجز راجع به سرهنگ (آ - م) آنهم به طور مبهم و گنگ از نتیجه اقداماتشان در مورد سایرین اطلاعاتی تاکنون نداده‌اند و در قسمت (۲) نیز مدتی است مثل اینکه فعالیت را موقوف و لااقل در ارسال گزارش کوتاهی نموده‌اند و در قسمت (۳) هم چند روز به طور غیر مرتب گزارش فرستادند که با سایر گزارشها و اطلاعات واصله تطبیق نمی‌کرد و فعلاً قریب پانزده روز است (خ - ی) وصول گزارشی را در این خصوص اعلام ننموده است. رویهمرفته فعالیت این سازمان با اینکه منحصر و محدود به تعقیب چند نفر است رضایتبخش و وافی به منظور نیست. توضیحات (خ - ی) در این باب این نکات را روشن

و تأیید میکند. سازمان مزبور:

۱- قابل اعتماد است.

۲- بتدریج میتواند مصدر اقدامات مفید جدی قابل ملاحظه‌های واقع شود.

۳- وسایل و ابزار کار لازم تقریباً در اختیار دارد.

۴- دارای بضاعت و استقلال مالی است.

بنابراین با توجه به مطالب معروضه فوق تصور می‌رود عاملی که تا به حال مانع به کار بستن و اجرای دستورات و موجب عدم انجام فرامین ت-ک-۱- ط به وجه احسن گردیده «تردید» است. چنانچه مقام محترم رهبری کل منضم بودن سازمان مزبور را به ت-ک-۱- ط ضروری میدانند مقتضی است مقرر فرمایند این «تردید» را محصول هر منظور و مقصود که هست موقوف نمایند که بتوان در آینده به نحو مطلوب از وجود و فعالیت این سازمان جدید استفاده لازم و شایان برای پیشرفت امور و حصول مقصود نمود.

با تقدیم احترامات فائقه

ص: ۵۷۷

[رهنمود دکتر عیسی سپهبندی به بقایی درباره ضرورت اتمام حجت با دکتر مصدق]

تهران، مورخ چهارشنبه ۲۵/۴ [۱۳۳۱]

جناب آقای دکتر بقایی رهبر محبوب حزب زحمتکشان ملت ایران

در پاسخ یادداشتی که درباره مناسبات این حزب با جناب آقای دکتر مصدق [نوشته بودید] احتراماً معروض میدارد:

۱- به عقیده اینجانب مسئله بحث و اتمام حجت رهبری حزب ما با آقای دکتر مصدق در این مرحله از مبارزه اجتماعی و سیاسی که حزب ما طی میکند، درست به منزله این است که یک سرباز جنگاوری بعد از اینکه چندین بار تخماق حریف به سر او نواخته شد، تازه با او وارد بحث و مذاکره شود و برای اختیار و انتخاب اسلحه نبرد اتمام حجت کند. حزب ما و شخص آقای دکتر بقایی بعد از طی کردن یک دوران پر تلاطم مبارزه خطرناک و تحمل بلايا و مصائب، حبس، توهین و شکنجه روحی طاقتفرسا و مجاهدات مرگ و زندگی که دکتر مصدق در دوران اخیر صد یک آن را متحمل نگردیده، نباید در این موقع بحرانی تاریخ مبارزه تنها در مقام اتمام حجت برآیند. بلکه امروز مقام جسارت و عمل بیباکانه است و باید حریف را با پنجه قوی در دست گرفت و هدایت کرد.

۲- بنابراین رهبری حزب ما به حکم حقوق متحتم و ابتکاری [که] در مبارزه و پیروزی نهضت ملی داشته است باید با کمال قدرت و جسارت دکتر مصدق را ملزم سازد در برابر پشتیبانی و معاضدت بینظیری که ما به خاطر مصلحت کشور و اجرای اراده عمومی نسبت به زمامداری ایشان در مجلس و در شاهد و در افکار عمومی مبذول داشتهایم نظریات زیر را جداً مورد مذاقه قرار داده و تصمیم خود را صریحاً در اجرای منویات ما اعلام دارند:

الف) از اشتباهات و خطاهای زمامداری اول خود که نقص و انحلال مفهوم زمامداری بوده است جداً پرهیز نمایند.

ب) دست از تبنانی و همکاری با دربار و اطرافیان دربار بشویند و با احترام تام و تمام به افکار عامه و احزاب و جمعیت‌های متکی به اراده عمومی نقشه‌های خود را طرح نموده عوامل خود را اختیار نمایند.

ج) یک جنگ آشتی ناپذیری با عوامل فساد و مزدوران بیگانه عمال ساعد-

رزمآرا شروع نموده و به اسرع وقت با استفاده از کلیه وسائل ممکنه جامعه را از لوٹ وجود آنان پاک نمایند.

د) مبارزه جدی و وسیع برای رفع فساد و رشوه‌خواری و حیف و میل اموال و عواید دولت و دزدی و غارتگری شرکت ملی نفت در خوزستان و رفع هرج و مرج اداری و برقراری عدالت و امنیت شروع کرده با قوت ادامه دهند.

۳- به آقای دکتر مصدق باید اتمام حجت شود که اگر حزب ما را تأیید میکند و اذعان دارند که در مبارزه ملی سهم بهسزایی داریم و خود ایشان از پشتیبانی ما کاملاً بهره‌مند و تقویت شده‌اند، هم از بابت حفظ اصول و احترام به افکار عامه و هم از جهت حقشناسی نسبت به ما و وسایل کافی در اختیار ما گذارند و در دستگاههای قوه مجریه ما را تقویت کنند و یا لااقل از کارشکنیهای مسلم و محقق و مبارزه سرسختانه با ما و شعب حزب ما و طرفداران ما دست بردارند.

۴- نظر به اینکه به حکم ضرورت قسمت عمده مسئولیت زمامداری دکتر مصدق و اشتباهات و زیانهای زمامداری او به گرده و شانهای ما منعکس میشود و ما از جهت اینکه مدافع جدی و صمیمی و اصولی او بوده و میباشیم بالضروره جوابگوی نفع و ضررهای زمامداری او میباشیم و در برابر عامه ما را دستیار قوی و مشاور مستقیم او محسوب میدارد.

۵- ما حق داریم نظارت خودمان را بهطور قاطع و مؤثر با جسارت کامل روی کارها و اعمال و سیاست او اعمال بداریم. هرگونه مسامحه و ماطله از طرف ما در این طریق خیانت مستقیم و جبرانناپذیر به مصلحت عمومی مملکت و بعثت و رسالتی است که از طرف عامه مردم نسبت به مصالح مملکت و ملت ایران داریم محسوب میگردد.

۶- علیهذا باید به طور کلی و اصولی به دکتر مصدق اخطار کنیم که اگر به نظریات و مرام ما احترام نگذارند و خواستهای مطلوب حزب ما را که بر وفق ترقی عمومی کشور است به موقع اجرا نگذارند ما ناچار خواهیم بود به طور علنی و رسمی در روزنامه ارگان حزب ضمن بیانیهای اعلام کنیم که ما به هیچوجه من الوجوه مسئول خرابکاریها و نقائص زمامداری مصدق نیستیم و خسران و زیانی را که از زمامداری ایشان حاصل میگردد به عهده نخواهیم گرفت. والسلام

با تقدیم احترامات دکتر عیسی سپهبدی

در غیر اینصورت خطر عظیمی حزب ما را تهدید میکند و آن این است که اگر از این پس نیز در پناه مسامحه و تباری دکتر مصدق عناصر مخالف مصالح ملت و دشمنان آزادی و مزدوران بیگانه و باند رزم آرا- ساعد و نوکران استعمار که دشمن خونی ما و دکتر بقایی هستند به اوضاع چیره شوند، نه ما و نه ملت ایران در امان نخواهیم بود و فاتحه نهضت ملی ایران باید خوانده شود.

دکتر عیسی سپهبدی

[نامه مهم سپهبدی به بقایی و ارائه خط مشی برای مقابله با نهضت ملی]

[ترجمه پنج سطر اول دستنویس نامه از فرانسه: اصالت انگیزه روانی (محرک، نیت) (۱) صحت عمل و کنش سیاسی را توجیه میکند.

قاعده کلی: همواره با تجزیه و تحلیل روانی؛ انگیزه‌ها و محرک‌های عمیق، اصیل و واقعی را تفسیر و [در] کنش [سیاسی] دخیل سازید.

مخالفت و acte politique انجام شده در برابر تقاضای تمديد اختیارات یکساله که برای اقدام به آن شم باطنی را عنوان کردی کاملاً مجوز داشت و مجوز آن شرف و اصالت محرکی است که در اساس و ریشه عمل سیاسی و اجتماعی ماست: یعنی حفظ و ضمانت اصول، پایداری و وفاداری به سوگند و قیام برای راستی و آزادی. حقیقت و آزادی در معنای عمیق و مقدس کلمه. منم باب زندگانی و حقیقت. (۳)

و امروز بعد از ۳ روز کاملاً مکشوف گردید که شم باطنی مانند وحی و الهام که در شأن و در خور پاکان و رهروان صراط حقیقت هستند به هیچوجه اشتباه نکرده بود و چراغ هدایتی را در دل تو به قوت روشن کرده بود زیرا بدون اینکه جریانات پشت پرده را دانسته باشی بدون تعقل و تأمل به نتایج مفیده و یا مضره اقدام خود شروع به

ص: ۵۸۰

۱-۱. پراتتر از سپهبدی است.

۲-۲. اقدام سیاسی، عمل سیاسی.

۳-۳. آیه ای از آیات کتاب مقدس.

و اما اینکه آیا نیت و اراده (۱) *acte* خوب انجام شد و کامل بود یا ناقص؟ باید گفت تا این حد که انجام شد کافی بود. چون راه انسان، انسانی که بر خلاف جریان شنا میکند، خود به خود بطئی است و باید با قید حزم و احتیاط و اکونومی (۲) انرژی صورت [گیرد] والا. در همان وهله اول جریان او را خواهد ربود و غرق خواهد کرد و در این جور موارد نباید طوری کاسه و کوزه را شکست که دیگر هیچ قابل ترمیم نباشد.

تشریح: معلوم شد که تقاضای اختیارات یک ساله (۳) با فشار آمریکا و در برابر وعده مساعدت بوده و محرک مصدق، محرک واقعی نه جاهطلبی اصلی خودش بوده، بلکه از بابت رسیدن به انتهای مقصود خود یعنی حلمسته نفت و ترمیم خرابکاریهای دو ساله زمامداری [بوده است].

البته مصدق میاند که عملش صد در صد ناقض پرنسیبهایی است که خودش (یا از راه خلوص یا از راه دماغوژی (۴)) از آنها دفاع کرده است.

محرک سیاست آمریکا:

۱- برای تثبیت و گارانتی (۵) رژیم مصدق به عنوان اینکه کسی را بهتر از او برای ظاهر دمکراتیک و باطن دیکتاتوری نتوانستند بیابند: آزمایش مکی در مسافرت آمریکا آن سیاست را مایوس کرد و او را برای این کارها کم ظرف تشخیص دادند و حتماً ژست سیاسی (استعفا) مکی به موضوع فوق مربوط است که تحلیل آن خواهد آمد.

۲- سیاست آمریکا از تمایلات چپ مسکوئی آقای کاشانی متزلزل شده بود و برای مهار کردن او لازم بود اعتبار عمومی و اعتبار پارلمانی او را مهار کند (۶) *Coute que cout*. به این دلیل تبلیغات سبک آمریکایی (۷) *intensif* و بیسابقه در تقویت مصدق به کار برده بود و روش و رآکسیون (۸) کاشانی هم بهترین دلیل این مدعاست.

۳- محرک آمریکا: مصمم شده است ایران را که شکاف خطرناکی است در اتحادیه

ص: ۵۸۱

۱- ۱. عمل، اقدام.

۲- ۲. صرفه جوئی.

۳- ۳. تقاضای اختیارات یک ساله از سوی مصدق صورت گرفته بود.

۴- ۴. عوامفریبی.

۵- ۵. تضمین، ضمانت.

۶- ۶. به هر قیمت.

۷- ۷. شدید، تند.

تدافعی خاورمیانه وارد کند [در حاشیه:] [و ضمناً از تشکل و پیشرفت حزب توده که با سکوت انجام میگیرد بینهایت ترسناک شده بود.] حتماً مذاکرات هندرسون _ مصدق که در استتار مطلق بر خلاف سنت قدیم و دمکراتیک انجام میشود، تنها جنبه اقتصادی و نفتی ندارد بلکه بدون شک جنبه نظامی و سیاسی و الحاق ایران به بلوک غربی و سازمان دفاعی خاورمیانه دارد و تق آن در خواهد آمد و از لحن روزنامه‌های توده‌های کاملاً بارز است.

۴_ محرک آمریکا حل مسئله نفت برای شانه خالی کردن از سنگینی مساعدت مالی و اقتصادی به انگلستان است و تجهیز پایگاه‌های نظامی، هوایی و دریایی اروپای غربی که هنوز به عهده خود او واگذار است و ممکن است طاقتفرسا باشد.

[این جمله داخل کادر است و بر آن تاکید شده:] پس سیاست آمریکا در جریان تقاضای تمدید اختیارات به طور قافلگیری (۱) و تبلیغات شدید و دستوری (۲) Prp-Mosaddegh، صد در صد وارد بوده و بهترین دلیل آن تقویتی است که بهوسیله اعتبارات مخفی یکی از سرویس‌های مستقل سفارت آمریکا (۳) Mr. Goiran انجام گردید. و من شخصاً علاقه و جنبش سفارت آمریکا را آشکارا دیدم.

(۴) اینجا یک قضیه جدیدی برای روش تو پیش می‌آید که آیا صلاح است غلطیدن ایران را به بلوک غربی و الحاق به پیمان اتحاد تدافعی خاورمیانه را تأیید کنی یا صلاح ایران هنوز در حفظ بیطرفی است به واسطه خطر شمال که ممکن است رآکسیون شدید بکند و در ایران جنگ داخلی *guerre civil* راه بیفتد و البته سیاست انتقامجوی انگلیسی خوشحال شود؟

این مسئله باید پخته شود و تصمیم آن با (۵) *mure reflexion* گرفته شود. ملکی از بابت اینکه از (۶) *appui* برای ارضاء جاه طلبی (۷) *monstrueux* خود و برای انتقام گرفتن از سران

ص: ۵۸۲

۱-۱. کذا: غافلگیری.

۲-۲. هواداری از مصدق.

۳-۳. آقای گوئیران: رئیس پایگاه سیا در تهران که مخالف کودتا علیه مصدق بود.

۴-۴. علامت سؤال از سپهبدی است.

۵-۵. اندیشه پخته.

۶-۶. حمایت.

۷-۷. عجیب، شگفت.

حزب توده کاملاً با آمریکا بسته است. آیا برای تو هم راهی هست که کاملاً با سیاست آمریکا هماهنگی بکنی؟ از لحاظ اصولی و مصلحت عام؟ یا اینکه همان روش بیطرفی کامل، نه انگلیس، نه آمریکا، نه شوروی و مصلحت ما در استقلال تام و تمام و همکاری با شرفانه با سیاستهای بیگانه اگر مسلم شود که غرض استعماری و استثماری نداشته باشند.

در این صورت چون روش تو با آمریکا شباهت با روش تودهایها داشته باشد نباید ترسید و عقب کشید. کافی است ضمن چند مقاله (۱) motif و (۲) Mobile آنها و Mobile خودت را واضح و روشن توجیه کنی به این معنی که تودهایها با نفوذ آمریکا به دستور مسکو مخالفند و نفوذ آمریکا را مانع پیشرفت کمونیسم و توسعه طلبی شوروی میدانند و حال آنکه ما نفوذ آمریکا را مخل و مضر به صلح ایران و استقلال سیاسی و اقتصادی خود میدانیم و اگر ما با نفوذ آمریکا به صورت الحاق کامل مخالفیم، نباید مساعدت به نقشه و روش کمونیسم و شوروی تلقی شود. زیرا Mobile و محرک ما با آنها یکی نیست بلکه (۳) diamebrelament oppose میباشد. مبارزه ما شرافتمندانه است و روش آنها خائنه. مبارزه ما برای حفظ موجودیت کشور و میهن خودمان است و روش آنها آب و جارو کردن برای توسعه کمونیسم و امپریالیسم سرخ.

ممکن است به صورت یک نامه سرگشاده به مستر لوی هندرسون روش مخالفت شاهد را با الحاق به بلوک غربی توجیه کرد و تصریح شود که روش شاهد و حزب زحمتکش مبارزه شدید با توسعه کمونیسم و امپریالیسم شوروی است ولی نمیتواند به عنوان حمایت نظامی و بهبودی اقتصادی و غیره تسلیم بلاشرط سرمایه داری آمریکا بشود.

در مورد سیاستمداران و دستجاتی که ممکن است در عمل با تو هماهنگی سیاسی نشان دهند نباید (۴) a priori فریب خورد و با آنها ائتلاف کرد، بلکه در زیر ماسک باید سعی و اهتمام شود در تشخیص motif و mobile روحی و سیاسی آنان و اگر محرک

ص: ۵۸۳

۱-۱. محرک.

۲-۲. انگیزه، عامل محرک.

۳-۳. کاملاً مخالف.

۴-۴. به شکل پیشینی، از قبل.

باطنی و سیاسی پاک نباشد باید حساب را صراحتاً یا تلویحاً جدا کرد.

مثلاً در مورد همکاری باروش حضرت آیتالله (۱) در مخالفتش با دکتر مصدق که ظاهراً مخالفت و تذکر اصولی است ممکن است از غرض خصوصی و جاهطلبی سرچشمه گرفته باشد یا همگامی و همکاری تلویحی با سیاست شمال یا حتی سیاست توده نفتی بر علیه نفوذ سیاست آمریکا در ایران باشد که قریبالوقوع به نظر میرسد.

در مورد آقای حائریزاده هم باید مواظب بود که مخالفت روح لجاج و غرض شخصی و نارضایتی خصوصی و همکاری با چپی ها نباشد! اگر باشد باید کمیحریم گرفت. تحلیل روش و تظاهر (استعفای) مکی که جنبه (۲) *spectaculaire* داشت باید موتیف آن اینطور تحلیل شود که اولاً ایشان زیاد خالیالذهن نبودهاند ولی روی (۳) *impulsion* و کمزرفی و بدون تعقل این کار را کرده و بعداً دکتر فاطمی او را مهار کرده راهنمایی کرده است. و الاً چرا کسی که آن کار مؤثر و ژست پهلوانی را کرد نه نطق مخالف ایراد کرد و نه در رأی شرکت نمود؟ همه اینها تحلیل لازم دارد و مخصوصاً نسبت به هماهنگی با بلوک مکی_ دکتر فاطمی باید خیلی سوءظن داشت زیرا حساب دکتر فاطمی حساب (۴) *arrivisme* و به نوا رسیدن *coute que coute* (۵) میباشد.

بنابراین موتیف و محرک اعمال او کاملاً با محرک باطنی تو که راستی و حقیقت است کاملاً فرق دارد و از یک *catégorie* (۶) کاملاً متضاد میباشد.

[نامه خطیبی به بقایی در باره اختلافات با زاهدی، سفر نیکسون به ایران و اعتصاب دانشجویان دانشگاه تهران]

قربانت شوم

چند مطلب فوری که لازم است عرض کنم از اینقرار است. امروز عصر نمایندگان دانشجویان دانشگاه برای اتخاذ تصمیم راجع به ادامه اعتصاب و اعتراض به اقدامات

ص: ۵۸۴

۱- ۱. منظور آیت الله کاشانی است.

۲- ۲. نمایشی، تصنعی.

۳- ۳. تحریک، انگیزه.

۴- ۴. جاه طلبی تا سر حد ممکن.

۵- ۵. به هر قیمت.

۶- ۶. مقوله، سنخ.

دولت از لحاظ انتظامی و سیاسی جلسه ای منعقد خواهند نمود. مقاله شما به عنوان نامه سرگشاده به نیکسون و نامه به رئیس دانشگاه در استادان و اکثر دانشجویان حسن اثر فوق العاده داشته است و به قول یکی دو نفر از نمایندگان دانشجویان ورق به نفع ما برگشته است و همه سوای مسلک و مرام در موضوع اعتراض شما به دانشگاه و دولت همصدا و همداستان هستند. ادامه اعتصاب علیرغم چند تن پلیس که به صورت دانشجویان در دانشگاه اظهار وجود می کنند تصور می کنم ادامه داشته باشد و با نمایندگان آنها قرار شد اگر صلاح به صدور قطعنامه ای از طرف آنها باشد برای درج شاهد بفرستند. من آنها را به ادامه اعتصاب و اعتراض شدیدتر نسبت به عملیات دولت تشویق کردم که حتی یک روز سی ام تیر دیگری از نظر رهبری عوام الناس ترتیب دهند. آنها عقیده داشتند شما تعالیم و دستورات صریح و منجری به طور مقتضی در شاهد اعلام کنید که تبعیت نمایند. موضوع دیگر پشتیبانی شدید «ملبورن» و دسته منتسب به او در سفارت آمریکا هستند که از اقدامات شما و مردم می کنند و صاف و ساده با عقیده دولت خودشان در مورد ادامه مشی سیاسی فعلی او در ایران مخالفت دارند و این مطلب خیلی قابل ملاحظه ای است. مطلب دیگر شرفیابی اردشیر [زاهدی] از طرف نخست وزیر حضور شاه و تجدید تقاضای پدرش راجع به ایجاد و مضایق و اقدامات شدید علیه حزب و ما می باشد که شاه چنین تقاضایی را نپذیرفته و از قرار آنها را تشویق کرده که شما را «راضی» کنند. شاید از این حمایت شاه از رویه شما بشود استنباط کرد که باطناً دلخوشی از شخص زاهدی به جهاتی نداشته باشد. با توجه به اینکه صرف ناهار نخست وزیر سه هفته است در حضور شاه ترک شده است. با مطالب دیگری که شنیده ام یا استنباط می کنم من شخصاً عقیده به شدت عمل و اقدامات مثبت تری دارم و مثل اینکه مردم در این بیست و چهار ساعت اخیر فهمیده اند برخلاف سایرین شما مصمم به مبارزه هستید.

اطلاعاتی که امروز بعد از ظهر از منابع مختلف کسب گردیده ذیلاً به عرض می رساند:

وضع دانشگاه، علیرغم فعالیت شدید چند تن دانشجویان که با کارآگاهانی و رکن دوم تماس دارند و مخارج نسبتاً هنگفتی که دولت برای رفتن دانشجویان به کلاس می کند هنوز مبهم است و امروز دانشجویان قسمت پزشکی _ داندانسازی در کلاسها حاضر

نشوند و از سایر قسمت‌ها هم عده معدودی به کلاس‌ها رفتند و در قسمت داروسازی عده زیادتری نسبت به سایر قسمت‌ها در کلاس حاضر گردیدند. یعنی دانشجویان کلاس اول و دوم مجموعاً یکصد و پنجاه نفر هستند که از این عده فقط ۷۳ نفر امروز در کلاس حاضر بودند و به دستور فرمانداری نظامی امروز تعداد افراد مسلح نظامی در محوطه دانشگاه خیلی کم بود و سلاح هم جز نیزه در غلاف نداشتند. و عموم دانشجویان کاملاً از اوضاع و مخصوصاً حادثه اخیر ناراضی هستند و صرف آیت الله کاشانی با نخست وزیر [کذا] نیز سوءاثر در آنها داشته است و امروز راجع به این موضوع صحبت می‌کردند و عده ای نیز تصمیم گرفتند وسیله تلفن به آیت الله کاشانی راجع به این موضوع اعتراض کنند. مطلب دیگر اینکه یکی از محارم دولت امروز اظهار داشت نخست وزیر اطمینان دارد که آیت الله کاشانی مبادرت به عمل حاد و شدید علیه دولت نخواهد کرد و تمام نگرانی ایشان متوجه جنابعالی و دوستان و هواخواهان شما و افراد حزب زحمتکش است. حتی دستور مراقبت‌های شدیدی راجع به فعالیت‌های افراد حزب صادر کرده اند. موضوع دیگر صحبت تغییر فرماندار نظامی است که در این صورت احتمال قوی دارد سرتیپ قره نی فرمانده تیپ رشت به جای فرماندار فعلی منصوب شود. همین چند روزه هم قرار است رئیس اداره اطلاعات تغییر کند و به جای او یک نظامی منصوب شود. بقیه مطالب ساعات آخر شب تقدیم می‌گردد.

[امضا] پنجشنبه ۲/۹/۳۲

[نمونه ای از اعلامیه‌های کمیته مجازات کرمان]

اعلامیه

همشهریان عزیز! کمیته مجازات برای اجرای آمال و آرزوهای شما، برای مبارزه با وکلای خائن دولتی و بالاخره برای نابودی غارتگران حقوق شما تشکیل شده است.

کمیته مجازات در عین اینکه به مرام و ایدئولوژی حزب زحمتکش علاقمند بوده و به دکتر مظفر بقایی کرمانی احترام می‌گذارد، اولین شرط عضویت خود را عدم عضویت در احزاب و دسته‌های سیاسی دیگر و بعد از آن حاضر بودن برای نوشیدن شربت پرافتخار شهادت قرار داده است.

هدف اصلی ما آزادی کامل انتخابات و اجرای فتوای حضرت آیت الله العظمی آقای

ص: ۵۸۶

بروجردی است و در این راه به منظور مبارزه با خائنین و به درک فرستادن آنان از کشته شدن هم هراس نداریم.

با پیروی از افکار عمومی با هر نوع سازش با امثال آن شیخی بی غیرت که با فرستان دختر خود به آغوش اردشیر خان (۱) می خواهد بر کرسی نمایندگی کرمان تکیه زند مخالف بوده و سازشکاران را به شدت مجازات خواهیم نمود. مجازات کمیته ما بی رحمانه و وحشتناک است.

کمیته مجازات کرمان

[نامه خطیبی به بقایی درباره ملاقات با زاهدی، دسیسه های محمدرضا پهلوی و اسدالله علم علیه زاهدی]

شنبه ۲۳/۱۱/۳۳

چند روز قبل مرقومه جنابعالی زیارت شد. تعجب می کنم چطور چند نامه و تلگراف مفصل من به شما تا به حال نرسیده است. اما موضوع تلگراف رمز به بافت باز هم حیرت می کنم دو نام مستعار مربوط به زاهدی و لقمان نفیسی را چطور در خاطر ندارید؟ به هر حال مقصودم از تلگراف رمز مزبور این بود که:

۱_ زاهدی به زودی می رود،

۲_ لقمان نفیسی اعتبارنامه اش تصویب نمی شود. حالا هم همین موضوع را تأکید می کنم. در یکی از نامه های اخیر قدری دوا جوف پاکت بود، لابد آن هم به سرنوشت نامه ها دچار شده است. از جریانات و حوادثی که اتفاق افتاده کاملاً اطلاع دارم و بدیهی است در کلیه امور وارد بودم ولی در اینجا فرصت مرور و ذکر تمام و یا حتی قدری از ماجراها نیست. انشاءالله در فرصت مناسب و موقع دیگری یعنی حضوراً عرض می کنم. الا این نامه را از دفتر دوست عزیزمان آقای کیوانی (۲) که خودشان به انگلستان رفته اند می نویسم و منزل در محاصره مأمورین علنی و مخفی شهربانی است. جریانات اخیر

ص: ۵۸۷

۱- ۱. منظور اردشیر زاهدی است.

۲- ۲. این همان کیوانی است که با مساعدت عوامل بیگانه عملیات براندازی را در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هدایت می کرد و ما در متن کتاب به او اشاره کرده ایم. البته یک سرتیپ کیوانی هم در ارتش وجود داشت که از عوامل اطلاعاتی بود و بعدها مسئولیت اداره کل آموزش ساواک را به عهده گرفت. نظر به اینکه خطیبی اشاره به دفتر کار کیوانی دارد، به طور قطع این فرد همان مهندس کیوانی است.

مجلسین و نطق‌های شدید قبل از دستور نمایندگان مجلسین و همچنین ریشه تمام مخالفت‌ها را به حساب من گذاشته‌اند. البته مهندس شفیعی و رئیس او کمال علاقمندی را دارند و از اظهار اطلاع به موقع خودداری نکرده‌اند. به طوریکه این آقایان اظهار می‌دارند تمام دستگاه‌های اطلاعاتی علیه «ما» به کار افتاده است و از طرفی اخیراً نیز آقایان علا و بهبودی نیز پیغام دادند که نظر اعلیحضرت بر این است که از مخالفت با دولت در غیاب ایشان خودداری شود. ما چون هیچ وقت طبق دستور کسی کار نکرده ایم و عادت داریم خودمان در مراحل مختلف زندگی سیاسی تصمیم بگیریم و عمل کنیم و باز عادت به مجامله و مزاجگویی بحمدالله تا کنون پیدا نکرده ایم طبعاً جوابی که مناسب با این شعار بود به ایشان دادم. ما برای این آقایان مثل مرغ هستیم که هم در عزا و هم در عروسی سرش را می‌برند. به هر صورت فعلاً من به اتفاق رفقای «سازمان» جداً ولی با تعقل و دقت و حسن سیاست مشغول دست و پنجه نرم کردن هستیم. روی فشار رفقای همسنگر که اخیراً برای این قسمت مبارزه پیدا کرده ایم و اغلب از وکلا و سناتورها هستند و روی توصیه دربار با رستم آبادی بنا به پیشنهاد من با حضور پنج نفر مدت یک ساعت ملاقات کردم و با صراحت تمام رسوایی‌های او را شرح دادم و راجع به شما صحبت کردم. البته ظاهراً منفعل شد. مسلماً طول مدت انفعال او از همان چند دقیقه بیشتر نبوده است. در این جلسه نظر رستم آبادی بر ترک مخاصمه سیاسی و برقراری روابط عادی بود ولی بدون شک نظرش این بود که قدری ضعف و سستی در فرونت [جبهه] مخالفان ایجاد کند. خوشبختانه همانطور که گفتم در همه کارها (تا حد لزوم) با هر کس که واقعاً و قلباً مخالف رستم آبادی (۱) است مشورت می‌کنم و برای اجتناب از احتمال یا ایجاد سوءظن (که تاکنون نداشته‌اند) همه را در جریان امور حتی کارهای یومیه قرار می‌دهم و نتایج مطلوبی از این تاکتیک تاکنون عاید گردیده است. یک نظر دیگری که با توجه به سیاست‌های بین‌المللی پیدا کردم و چندین ماه است به مرحله عمل درآوردم، موضوع کاندیداهای نخست‌وزیری است که مانند خار در چشم حکومت [زاهدی] نشسته است و مطلب را نیز اخیراً راجع به دکتر سجادی تا حدی جدی گرفته‌ام. می‌دانید فلسفه این کار چیست؟ یکی اینکه با پر

ص: ۵۸۸

۱-۱. در این نامه رستم آبادی نام مستعار فضل‌الله زاهدی است.

و بال دادن به کاندیداهای نخست وزیر[ی] که هر کدام عوامل و ایادی مختلف و در مجلسین نفوذ دارند اساس اصلی کوبیدن حکومت دزد فعلی است و دیگر اینکه فی الواقع یکی را هم که تا اندازه ای از سایرین به افکار و عقاید و یا احتمالاً نظریات ما نزدیک تر است باید علم کرد که عنداللزوم برای جریانات بعدی مورد استفاده قرار گیرد. روی همین اصل مذاکرات زیادی با دکتر سجادی کردم و «قلبی» [اسدالله علم] هم راجع به ایشان مطالبی نوشته است که شانس بیشتری در حال حاضر برای احراز سمت نخست وزیری دارد. او را مستعد دیدم که بهتر از دیگران روی ما حساب کند و آوانس هایی نیز بدهد. تاکنون هم کمک های زیادی سازمان ما به دکتر سجادی کرده است و چون مسلماً با ورود شاه و یا حداکثر یک ماه بعد سقوط دولت محرز است و طبعاً در شرایط خاص فعلی جانشین آن ما نیستیم به این واسطه تصور می کنم راهی که طی کرده ام مورد تصویب شما قرار گیرد. به دکتر [سجادی] پیشنهاد کردم نامه ای به عنوان شما بفرستد و این کار را کرده است و منتظر جواب شما است. از مفاد آن مستحضر نیستم ولی صریحاً به او گفتم یکی از اساس کارش در آینده جلب نظر شما می باشد. برادرش سجادیان تلفنی اظهار داشت که جواب به آدرس او یعنی شاهرضا کوچه فتوحی مرقوم فرمائید. اگر صلاح بدانید عقیده دارم جواب آنرا جوف پاکت و نامه ای که برای من بنویسید بگذارید. چنانچه اینطور صلاح ندانستید به هر صورت باید از مفاد هر دو مطلع باشم که دچار اشتباه نشوم و جواب را هم فوری و به محض وصول لطف کنید. چون تمام مراسلات را اعم از خارجه و داخله را شدیداً سانسور می کنند، ممکن است به آدرس: تهران - ایران راه - مهندس مظفری بفرستید یا همان طریق سابق. قدری دوا جوف پاکت است، چند روز آینده قطعاً بیشتر تهیه و ارسال می دارم. قلبی [اسدالله علم] هم به شما سلام رسانده. باقی مشکلات یا موفقیت هم بماند برای بعد.

قربانت منصوری(۱)

ص: ۵۸۹

واشنگتن ۵/۳/۱۳۳۳

جناب آقای خطیبی

قربانت شوم

نامه آن دوست شریف و عزیز با نامه آقای مهندس (۱) مدتی است رسیده. متأسفانه به واسطه چند مسافرت و فرط کارهای «بی ارزش» (۲) در این هفته اخیر تا به حال موفق به عرض ارادت و جواب نشده بودم. اینک چون بی ادبی بیشتر را جایز نمی دانم کارهایم را به کنار گذارده و به تصدیع می پردازم.

از اطلاعاتی که مرقوم فرموده بودید کمال تشکر را دارم و باور بفرمائید فقط این دو سه نامه جنابعالی بود که مرا قدری به جریان گذارده سایرین خیلی امساک می کنند.

خیال می کنم راجع به رفیق مشترکمان [بقایی] (۳) تعویق کار کرمان بهترین راه حل باشد. ضمناً در این مجلس شتر گاو پلنگی عدم شرکت ایشان چندان عیبی هم از نظر سیاسی نداشته است و گاهی عدو سبب خیر... (۴)

از تغییرات ارتش نوشته بودید. متشکرم. ولی مسلم بدانید عرایضی که قبلاً بنده کرده بودم از روی احساسات نبود و من ارتشی ها را بهتر می شناسم. به هر حال فعلاً که دست بنده کوتاه است ولی جانورانی رفته رفته رخنه پیدا کرده اند که اگر در اطراف آنها تحقیقات بیشتری بفرمائید مرا در عرایض سابقم محق خواهید دانست. از تعویض سر تیپ اخوی خیلی خیلی متأسفم ولی اطمینان داشته باشید او تلاش نمی کرد که در آنجا باقی بماند و رویه خشن او هم دلیل عرض بنده است و چون به صندلی خود نمی خواست بچسبد لذا مراعات مفسدین را نمی کرد. البته بنده شش ماه است دور هستم ولی تا در طهران بودم وضع به قراری بود که عرض کردم.

سر لشکر باتمانقلیچ سرباز خوبی است. به اعلیحضرت علاقمند است. در هیچ دسیسه ای داخل نمی شود. دوام او در پست خود به نفع کشور است. سایرین را که اسم

ص: ۵۹۰

۱-۱. منظور مهندس کیوانی است.

۲-۲. گیومه از دیهیمی است.

۳-۳. منظور بقائی است.

۴-۴. نقطه چین از دیهیمی است.

برده بودید هر دو نفر خطرناک و مضرند و من راجع به سوابق و بستگی های آنها بدبختانه اطلاعات زیاد دارم.

می دانم اشخاص ناجوری در دسته اخوی عمل کردند. بعداً خود او هم ملتفت شد، ولی موقع را هم در نظر بگیرید. زند کریمی و غیره را بنده خوب می شناسم و شما کاملاً محق هستید.

راجع به ۱۱۰ دلار از اقدامات جنابعالی خیلی متشکرم ولی متأسفانه گویا نتوانسته اند به نتیجه برسانند. از آقای مهندس استدعا کردم که سرتیب قره نی را وادار کند که اقدام جدی بنماید. نظر اینجایی ها [آمریکایی ها] هم نسبت به وضع آنجا چندان خوب نیست ولی بایستی نفت حل شود. اینها چاره ای غیر از آن نمی بینند. به نظر بنده موضوع های خیلی خیلی مهمتر از نفت در پیش داریم و فرصت نبایستی فوت شود و همه چیز را نبایستی فدای نفت نمود. امیدوارم نتوانسته باشم مقصودم را روشن عرض کنم.

وضع دستگاه یک حسن دارد و آن هماهنگی کاملی است که وجود دارد. مجلس و دولت و همه کاردارها یکرنگند و این بهترین تصفیه از اشخاص غیر هم‌رنگ می باشد.

اگر خدای نخواستہ باز دکتر [بقایی] نتوانست زمینه فراهم کند به نظر بنده سجادی بد نیست. سایرین خطرناکند. نوبت ارفع نیز نرسیده و اشتباه می کند.

صمیمانه خواهش دارم هر امر و فرمایشی باشد رجوع فرمائید در انجامش مطمئن باشید خوشوقت خواهم بود. بیشتر مصدع اوقات شریف نمی شوم. قربانت دیهیمی

[نامه خطیبی به بقایی درباره حوادث پس پرده دوره نخست وزیری علا]

قربانت شوم

آقای معبودی توسط ارباب مهدی اطلاع داد که نامه را به شما داده است. نامه دیگری نوشتم تا کنون نایل به جواب هیچکدام نشدم. در صورتی که تصور می کنم لازم بود چند کلمه مرقوم فرمائید.

حالا هیچ مطلبی غیر از آنچه نوشتم ندارم که بنویسم جز اینکه اوضاع رو به بهبودی است و در یک دو ماه آینده حتماً بهتر از این خواهد بود. با ورود اعلیحضرت احتمال تغییرات «نه تحولات» و عزل و نصب هایی می رود و شاید به احتمال قوی کابینه ترمیم شود و چند نفر از وزیران تغییر کنند. بدیهی است با این حرفها دردی دوا نخواهد شد. سردار(۱)

ص: ۵۹۱

هم احتمال زیادی می رود که برای معالجه سه هفته به خارج، شاید آلمان، مسافرت کند و اگر اجل مهلتش داد مراجعت کند به هر حال تا قضیه «پیمان»^(۱) تمام نشود، مشکل به نظر می رسد که سردار رفتنی باشد. علی ای حال روی قراین قوی محال است بیش از چند ماه مصدر کار باشد. ارباب قلبی^(۲) در حضور چند نفر از اقدامات ما در مخالفت با دستگاه در غیاب خودش انتقاد و گله کرده است ولی دیروز محرمانه توسط «جلال» پیغام داد که اقدامات «ما» صحیح بوده و ادامه آن را نیز تجویز و توصیه نموده است. چه بخواهند چه نخواهند ما کار خودمان را به وضع بهتری البته ادامه خواهیم داد. جلسات اقلیت مرتباً تشکیل می گردد و اغلب این جلسات در منزل من می باشد. همانطور که در نامه های قبلی متذکر شدم همه کاندیداهای نخست وزیری را تقویت می کنم بلکه از میان این حرفها کار خودمان رو به راه شود و به احتمال قوی موفق خواهیم شد. جواب نامه برادران سجادی به آنها رسیده است و درصدد نوشتن پاسخ هستند. به نظر من اگر وضعی ایجاد شود که بعد از «سردار» حکومت محلل لازم باشد، سجادی از همه بهتر است و با او قدری با وضوح صحبت کرده ام و قول و قرارهایی داده ایم و او کاملاً «درک» کرده است که با یک دسته و سازمان متحد و نسبت به شما صمیمی طرف است و به همین مناسبت سعی بیشتری در جلب نظر ما مبذول می دارد. امیدوارم اقداماتی که در غیاب شما به منظور وصول به هدف نهایی خودمان و نجات مملکت نموده ام مورد تأیید شما نیز باشد. و مطالب به قدری زیاد و اقدامات به حدی وسیع و متواتر است که هرگز حتی حضوراً مجال نخواهیم داشت با هم صحبت کنیم و مسلماً در آینده هم روی گرفتاری های بعدی و شاید «مملکتی» نخواهیم توانست مثل سابق «مربع»^(۳) بنشینیم و حرف بزنیم. به هر حال به همه دوستان و رفقا گفته ام به مناسبت سال نو تلگرافات تبریکی مخابره کنند و سعی کنید به همه جواب مناسب بدهید. مخصوصاً لازم است به محمود رضایی^(۴) حتماً نامه ای مبنی بر تشکر بنویسید. الساعة مشغول تهیه نطق او برای روز پنجشنبه در موقع طرح بودجه خواهیم شد و سعی

ص: ۵۹۲

۱-۲. اشاره به پیمان سنتو که قرار بود ایران وارد آن شود.

۲-۳. نام رمز شاه در نامه های خطیبی به بقائی.

۳-۴. شاید منظور مربع بقائی، سپهبدی، زهری و خطیبی باشد.

۴-۵. نماینده کرمان در مجلس.

خواهم کرد مثل دفعات قبل ضمن نطق ایشان نام شما را هم به میان آورم. به هر صورت منتظر جواب هستم و انشاءالله سال نو بر شما مبارک باشد.

لابد متوجه شدید نامه را عوضی فرستادم. به هر حال این عریضه ما.

قربانت

حسین خطیبی

۲۴ اسفند ۱۳۳۴

[نامه بنکدار به بقایی در مورد برگزاری جشن ۲۸ مرداد از طرف حزب زحمتکشان]

رهبر گرامی و پدر عالیقدرم جناب آقای دکتر بقایی کرمانی

سلام عرض می کنم. نامه جنابعالی زیارت گردید. آن قسمت که مربوط به جشن بود در حوزه قرائت گردید. جریان کامل جلسه را آقای رفیع زاده خدمتتان فرستادند.

ورامینی ها یک طوماری تهیه کرده اند که اصغر نام قاتل حقیقی می باشد و بعد از پر کردن طومار امروز ضمیمه پرونده بسازند. (۱) هنوز نتیجه معلوم نیست. سرهنگ رحیمی لاریجانی نزد آقای کنعانی زاده از آقای خطیبی تعریف و تمجید کرده بود و آقای دکتر بقایی را یک رهبر برای خود می دانست. از کدورتی که بین آقای خطیبی و خودش بود شمه ای اظهار داشت و بیان این اظهارات طبق گفته آقای کنعانی زاده طوری بود که میل داشت با آقای خطیبی آشتی کند. آقای کنعانی زاده جریان را با آقای خطیبی گفته. ایشان اظهار داشت که سرهنگ مرد کثیف و متلون المزاجی است و حالا زود است. آقای کنعانی زاده جریان را برای آقای سرهنگ مقدم شرح داده و ایشان صلاح در این دیدند که آقای خطیبی با سرهنگ رحیمی آشتی کنند ولی آقای خطیبی زیر بار این موضوع نرفت. طبق اظهارات آقای کنعانی زاده ایشان خواستند تلافی کرده باشند. ضمناً گفته بود که می باید پول به من بدهی و مخارج دیگری هم دارد که باید خرج کرد.

با اینکه نامه جنابعالی را با دقت خواندم و مطالب آن را درک کردم خواستم باز هم جای شبهه باقی نماند.

اولاً، خود رفقا به فرماندار نظامی مراجعه و کسب اجازه نمایند؟

ص: ۵۹۳

بود، لیکن بنا به روایت اعضای حزب قاتل حقیقی فرد دیگری بوده است.

ثانیاً، دعوت و آگهی و تراکت را خودمان تهیه و در دسترس بگذاریم؟

ثالثاً، ناطقین را کمیسیون تعیین، یا طبق جشن قبلی به مسئولین ارگانها اخطار شود که سخنرانی کنند؟

رابعاً، روز ۲۸ مرداد مصادف با اول ماه محرم است، لذا باید جشن را عصر جمعه ۲۷ گرفت؟ بگیریم یا خیر؟

طبق اطلاعاتی که توسط جناب سرهنگ مقدم حاصل شد، مقامات دولتی هم عصر روز جمعه ۲۷ مرداد را جشن می گیرند. از نامه حضرتعالی این طور استنباط شد که مقدمات کار را به طور کلی خودمان فراهم کنیم، قسمتهایی که مهم است دستور اجرا از آقای زهری گرفته شود. این چند سؤال هم به واسطه احتمال است که ممکن است آقای زهری خدای ناکرده در راه بمانند. کمیسینی از آقایان رفیع زاده، طاهری، شیرازیان و بنده تشکیل گردید که کارهای مقدماتی را انجام دهیم.

قربان شما ح. بنکدار

شنبه شب ۲۱/۵/۳۴

[گزارش بنکدار به بقایای درباره اختلافات داخلی حزب زحمتکشان]

پدر عالیقدر و مهربانم جناب آقای دکتر بقایی

سلام عرض می کنم. انشاءالله که حالتان خوب است. نامه جنابعالی زیارت شد. دیروز گذشته (۱) حقوقتان را از دانشگاه گرفتم و به منزل دادم. راجع به حوزه مقصود عرضم این بود که اگر خواسته باشید منحل شود و به جای آن طبق پیشنهاد یکی از آقایان اعضاء حوزه (قبل از مسافرت آقای زهری) یک حوزه دیگر و با تعداد کمتری تشکیل شود که بتواند تصمیم بگیرد. گرچه بنده با این پیشنهاد مخالف بودم ولی چون آقای زهری گفتند این موضوع را با آقای دکتر در میان می گذارم، فعلاً مسکوت بماند. بعد فکر کردم ممکن است با طرح این موضوع سروصدا و ایجاد دو دستگی بیشتری کند تا مراجعت جنابعالی پس گرفتم. بعد از نامه جنابعالی به آقای منتظر تا اندازه ای ظاهر آنها آرامتر شده گرچه در این چند روزه تعطیلات کمتر به حزب می آمدند ولی ظاهر را

ص: ۵۹۴

حفظ کردند. به نظر بنده باطن همان است. دلیل آن هم همان نامه ای است که در جواب نامه آقای زهری داده اند که جوف نامه ایشان است. در واقع توهین بزرگی کرده اند (یا از روی بی شعوری یا عمداً و دانسته). چقدر در نامه آنها و نامه های قبلی ضد و نقیض وجود دارد. به نظر بنده همان یک نامه جنابعالی برای هر کدامشان کافی باشد زیرا در نامه آقای کاشانی مطالبی مرقوم فرموده بودید که بنده بااطلاع-م. در اینصورت برای اتمام حجت هم که باشد دیگر صلاح نیست (البته به نظر بنده). روزنامه هایی را که از ایشان خواسته بودید طبق دستور آقای زهری به ایشان دادم و رسید گرفتم ولی هفته دیگر با پست می فرستند یا با همین پست خودمان. پریشب چند نفر از کرمانی های مخالف به حزب آمده بودند و با آقای رفیع زاده کاری داشتند. چون ایشان در حوزه بودند و گویندگی هم می کردند نتوانستند زودتر بروند. آقای کاشانی (۱) اینها را سؤال پیچ کرده بودند که در جشن کرمان چه شد، عکس شاه بود، نبود، جمعیت چقدر بود. اینها هم به قول خودشان در بیرون به آقای رفیع زاده گفته بودند چون ما نه در کرمان بودیم و نه اطلاعی داریم هر چه گفت گفتیم بلی. گذشته از این پرسیده بود اصفهان هم جشن گرفتند؟ گفته بودند بلی، ولی به خوبی کرمان نشد. در صورتی که یک نفر در یکروز نمی تواند هم در کرمان و هم در اصفهان باشد. بعد آقای کاشانی گفته بود بلی اصفهان خرابکاری کردند اعلامیه دادند. که آقای محمدی طاقت نیاورد و به آقای کاشانی اعتراض کرد که آقا همچو چیزی نبوده، چرا بیخود صحبت می کنید. هر کس وارد حزب می شود البته این دو سه شب بعد از تعطیلات باز سر صحبت را باز می کند و به این گوش و آن گوش می کشند. بنده با دو سه نفر از دوستان

ص: ۵۹۵

مخالف تا به حال صحبت کردم. آقای رفیع زاده در نامه خودشان نوشته اند. کتاب آقای دکتر ناظرزاده کرمانی را فرستادم ولی چون بنده در این کار تازه وارد بودم قبول نکردم لذا نامه ماند برای بعد. و اما مطالبی که فرموده بودید بنویسم، چون درست به خاطر ندارم بعداً خدمتتان می نویسم. و اما موضوعی را که از سابق به خاطر دارم این است که زمانی که موضوع پیمان دفاعی خاورمیانه مطرح بود، یک شب که جلسه در منزل آقای زهری بود، بعد از ختم جلسه با آقای دیوشلی به منزل می رفتیم. ایشان بین راه گله از دوستان می کردند که سطح فکرشان پائین است نمی توانند موقعیت را درک کنند، حداکثر الفبای سیاست را هم نمی دانند و اظهار عقیده هم می کنند، حرف حساب هم نمی شنوند. و مطلب خیلی اساسی تر مطرح است. اینها فکر نمی کنند که ما برای خودمان دوستی باقی نگذاشتیم. نه هیئت حاکمه، نه شاه، نه مصدقی، نه توده ای و نه مردم. حداقل از این موقعیت باید استفاده کرد یعنی حکومت را در دست گرفت بعد هر کار که می خواهند بکنند، ولی این چیزها را نمی شود برای رفقای دیگر گفت و آنها هم مطالب را سطحی فکر می کنند. البته خیلی صحبت شد که درست به خاطر ندارم ولی خواستم در حوزه این مطلب را خدمتشان عرض کنم فکر کردم باز ایشان طبق معمول می فرمایند «جانم چرا حرفهای مرا تحریف می کنی، من کی چنین چیزی گفتم.» در ثانی چون خصوصی با بنده صحبت کرده بودند دیگر حرفی نزدم ولی گذاشتم باز هم خصوصی با ایشان راجع به همین موقعیت که باید استفاده کرد صحبت کنم و حتماً می کنم و جوابش را هم خدمتتان عرض می کنم. یک بعد از نیمه شب است و بخوابم که صبح به پست برسم. خداحافظ شما.

قربانت ح. بنکدار ۷/۶/۳۴

[گزارش بنکدار به بقایی درباره بحران درونی حزب زحمتکشان]

جناب آقای دکتر مظفر بقایی کرمانی رهبر محبوب حزب زحمتکشان ملت ایران

جریانات و حوادث ماههای اخیر [و] اوضاع و احوالی که هم اکنون در حزب ما می گذرد آینده سیاه و وحشتناکی را برای همه ما و همه کسانی که خواهان عظمت و اقتدار حزب زحمتکشان ملت ایران هستند نشان می دهد. ما نگرانیم و خاطر مبارک نیز آسوده نباشد که امروز حزب به معنای واقعی حزب دیگر وجود ندارد و اسباب نهایت تأسف است که جمعی دانسته یا ندانسته ولی به هر صورت با کمال قساوت و بی رحمی ضربات محکم و کاری بر اساس و پایه های حزب ما وارد می سازند.

هیئت اجرائیه منصوب حضرتعالی متأسفانه در سخت ترین شرایط و حساسترین دقایق که می بایستی حزب را به طریق صحیح رهبری کرده و از تشتت و تناقضات عظیم فعلی جلوگیری کنند و راه مبارزه و استقامت در برابر دشمنان خارجی حزب و احیاناً خرابکاران داخلی وابسته به آنها را به افراد بیاموزند، چون فراریان جنگ میدان

مبارزه را ناجوانمردانه خالی نموده و حزب را بدون سرپرست و مقام مسئول به امید خدا رها کردند. آقای دکتر گوشه گیر، مسئول حزب زحمتکشان در دزفول و عضو هیئت اجراییه، که معتقد است دیگر حزبی وجود ندارد. مهندس باستان گویا مریض است. آقای قوانینی اعلام می کنند با سایر افراد هیئت اجراییه اختلاف دارند و به همین جهت در اکثر اوقات از شرکت در حوزه هم سر باز می زنند. آقای وحیدی به این عنوان که نامشان در لیست سخنرانان جشن پنجمین سال تأسیس حزب قرار داده نشده از آمدن به حزب مطلقاً خودداری می کنند. جناب آقای همایون، معاون کل مقام رهبری که در غیاب حضرتعالی می بایستی کلیه جریانات حزبی را اداره و سرپرستی کنند، در پاسخ تقاضای یکی از رفقای ما که از ایشان برای شرکت در هیئت اجراییه و حوزه دعوت می کنند می فرمایند که «اصلاً من هنوز آنکت پر نکرده ام، من عضو رسمی حزب نیستم چه رسد به عضویت هیئت اجراییه و اینکه تا به حال در هیئت اجراییه شرکت می کردم به خاطر اصرار آقای دکتر بقائی بوده است...» جناب آقای دیوشلی، معاون سیاسی حضرتعالی که فعلاً تنها کسی از افراد هیئت اجراییه هستند که چند هفته است در حوزه مسئولین شرکت می کنند، چند ماهی به سبب مشاجره لفظی که بین ایشان و آقایان منتظر و کاشانی در گرفته بود از شرکت در حوزه خودداری می کردند. در کافه کلوپ می آمدند ولی حاضر نبودند در حوزه مربوطه شرکت نمایند و پس از مدت طولانی بالاخره به حوزه آمدند ولی دو جلسه ای نگذشته بود که بر سر جریان بسیار کوچک و ناچیز عصبانی شده و حوزه را برای چند ماه دیگر ترک گفتند و به قول خودشان به استراحت پرداختند.

آقای زهری نیز مریض هستند، عصبانی هستند و به همین جهت در حوزه شرکت نمی کنند.

سرنوشت کمیته موقت سازمان جوانان همچین بهتر از سرنوشت هیئت اجراییه نمی باشد. از کمیته های کارگری و دهقانی به جز روزهای سخنرانی نامی در میان نیست و اصولاً وجود خارجی ندارد. از آن عده افراد هیئت اجراییه که گاه گاه به حزب تشریف فرما می شوند تنها آقایان زهری و قوانینی شهریه خود را می پردازند. آقای دیوشلی به سبب عدم استطاعت مالی ماهیانه ای به صندوقدار نمی دهند. به بقیه نیز حرجی نیست. وضع افراد پائین حزب همینطور بهتر از زعمای قوم نمی باشد.

شما به ما آموخته اید که امیدواری سرچشمه پیروزی و پایه لازم برای هر مبارزه اجتماعی است. از ابتدای پیدایش نهضت ضد استعماری مردم ایران سعی و کوشش حضرتعالی و همقدمان شما بر این بوده است که آسمان ایران را از شبخ هولناک یأس و بدبینی پاک کرده و روح امیدواری را هر چه بیشتر منتشر نمائید. بارها اعلام فرموده اید حتی اگر تمام ثمرات مبارزات ملت ما به دست دشمنان نابکار اجنبی و عمال آنها محو و نابود گردد، معذلتک اگر امیدواری همچنان باقی باشد کمترین شکست ملت ایران نخورده است. ما نگرانیم و خاطر مبارک نیز آسوده نباشد که هم اکنون حلقوم عده زیادی از رفقای ما را علیرغم سعی و کوشش عده ای دیگر عفريت یأس و بدبینی بی رحمانه می فشارد و با کمال تأسف بی علاقگی زیاد از اندازه زعمای قوم به سرنوشت ما و بی اعتنایی آنها به خطری که پایه های حزب، هستی و دارایی ما را سخت تهدید می کند بزرگترین عامل است در انتشار هر چه بیشتر این روح پلید و این سرطان غیر قابل علاج و یا لااقل دیر علاج. هر روز بر تعداد ناراضی ها افزوده می شود. هر هفته از تعداد حوزه ها کاسته می شود. صمیمیت و صفا که رمز پیشرفت در کارهاست جای خود را به حب و بغض و کینه داده. همه به هم بدبین اند. مسئول کمیسیون تفتیش بعد از جشن ۲۸ مرداد در حوزه رسماً اعلام می کند «اصولاً اختلاف فکری وجود دارد» و هفته بعد اضافه می نماید «حتی آب زمزم هم نمی تواند قلبش را پاک کند.» معاون سیاسی حضرتعالی هم گرفتار کابوس بدبینی شده اند. ایشان هم تصور می کنند مثلاً منشی جلسه با سوءنیت و تحت تلقین دیگران بعضی از کلمات و عباراتی را که بدون نظر از دهان ایشان خارج شده است بر روی کاغذ آورده است. در تمام حزب و سازمان جوانان بیش از دو سه حوزه (چند نفری) تشکیل نمی شود. وضع این حوزه ها نیز حقیقتاً رقت انگیز است. در هیچ مسئله ای اعم از بزرگ یا کوچک به سبب نداشتن یک ملاک صحیح و یک ایدئولوژی مشخص توافق حاصل نمی شود. اختلاف بر سر مسئله مطروحه بعد از اتمام هر حوزه همانقدر زیاد است که قبل از تشکیل حوزه وجود داشت. هر گوینده نظر شخصی خود را در حوزه مربوطه بیان می کند اگر چه این نظر کاملاً مخالف نظریه گوینده حوزه دیگر باشد یا احیاناً مخالف منطق و مصالح حزبی باشد. آیا می دانید؟ هنوز هم بعد از گذشتن دو سال و اندی از قیام ۲۸ مرداد عده ای از

رفقای ما آن را کودتا معرفی می کنند؟ احزاب هنگامی که امکان فعالیت خارجی از آنها سلب می شود و در شرایط مشابه ما قرار می گیرند به مسایل داخلی می پردازند. ما در عرض این دو سال می بایستی به سلاح ایدئولوژیک کاملاً مجهز می شدیم ولی نه تنها چنین نشد بلکه مسایل ایدئولوژی در مرتبه خیلی پائین و حتی فراموشی سپرده شد.

جناب آقای دکتر بقایی!

ما همه از همان ابتدا سرنوشت خود را در سرنوشت حزب مسجل نموده ایم. ما همه می خواهیم سرنوشتمان یعنی سرنوشت حزبمان به سعادت و خوشبختی ختم شود. ما خواهان حزب مقتدر و نیرومندی برای اداره و رهبری جامعه استعمارزده ایرانی می باشیم. ما معتقدیم و شما نیز بارها اعلام فرموده اید که حزب زحمتکشان ملت ایران باید ملت ایران را به سر منزل سعادت برساند. ولی نگرانیم و خاطر مبارک نیز آسوده نباشد که این ره که ما می رویم به ترکستان است. به هر حال ما ضمن ابراز ایمان و اعتقاد نسبت به رسالت تاریخی حزب زحمتکشان ملت ایران و همچنین ضمن تلاش و کوشش هر چه بیشتر در راه برطرف کردن موانع پیشرفت حزب به عرض می رسانم:

۱- به منظور اداره و سرپرستی امور و جریانات حزبی یک هیئت اجراییه که جداً شروع به عمل نماید لازم و ضروری است.

۲- دیسیپلین حزبی مدتهاست که مفهوم خود را از دست داده است. عده زیادی از علاقمندان به حزب به علت اینکه حساب و کتابی در بین نیست از ارتکاب هیچ نوع بی انضباطی (۱) دریغ ندارند. بنابراین برای شناختن نیروی واقعی خود و شکل دادن به نیروهای پراکنده حزبی و نیز نگاهداری افراد جدیدی که در اثر بی انضباطی [کذا] رفقای قدیمی حزب روگردان می شوند معتقدیم تا تصویب کامل اساسنامه حزب این قسمت از آن را که مربوط است به حضور و غیاب افراد ملاک قرار گرفته و جداً به آن عمل شود.

۳- مدتهاست کمیته سازمان جوانان از اکثریت افتاده است. برای گرداندن امور سازمان جوانان یک کمیته موقت لازم است و ضروری به نظر می رسد.

این بود مختصری راجع به عقاید ما که چندی پیش جناب آقای زهری وعده

ص: ۵۹۹

۱- ۱. کذا: بی انضباطی.

فرمودند با شما در میان بگذارند و ما را از نتیجه مثبت آن ممنون و سپاسگذار کنند.

جناب آقای دکتر بقایی!

ما تعصب در آنچه فکر می‌کنیم نداریم. ممکن است معتقدات ما بر خلاف حقیقت باشد. ممکن است دلیلی از جانب حضرت‌تعالی برای توجیه وضع فعلی و رجحان داشتن این اوضاع و احوال بر آنچه می‌خواهیم وجود داشته باشد. ولی به هر صورت ما خواهان درک حقیقت هستیم. ممکن است حضرت‌تعالی مصمم باشید در آینده تعیین تکلیف بفرمائید، ولی ما بیم داریم و شما نیز نگران شوید که تصمیم فردای شما را کسی به عنوان دستور مقام رهبری اجرا نمی‌کند. نه تصور فرمائید که خدای نخواستہ کمترین خدشه‌ای در اعتقادات ما نسبت به شما پیدا می‌شود. شما همه وقت باعث افتخار ما و هر ایرانی شرافتمند هستید. مبارزات جانانه گذشته و حال شما در راه آزادی میلیون‌ها انسان استعمارزده ایرانی چیزی نیست که از خاطره‌ها محو شود. ما همه وقت به رهبری چون شما در حزب یا در اجتماع افتخار خواهیم کرد. ولی ما معتقدیم که هم اکنون حزب ما لحظات احتضار خود را سپری می‌کند. ما می‌ترسیم که تصمیم فردای شما نوشدارو بعد از مرگ سهراب باشد. والسلام

حسین بنکدار

[نامه بنکدار به بقایی در بازداشتگاه، گزارش حوادث تهران]

۲۵/۱۲/۳۹

پدر عزیز و مهربانم

جریاناتی که اتفاق افتاده به عرض می‌رسد:

سپهد [حاجعلی] کیا و ارتشبد [عبدالله] هدایت استعفا کردند (البته وادار به استعفایشان کردند) ولی هنوز جانشین آنها معلوم نیست. [سپهد] بختیار هم چند روزی است که به محل کارش نمی‌رود. گویا معاونش که قبلاً معاون حسن خان [پاکروان] در رکن [دو] بود به ریاست برگزیده شود. ارسطو(۱) به کرمان رفت (امروز صبح چهارشنبه) ولی یک شاهکاری کرده (طبق گفته مهندس) ابتدا به مکی مراجعه می‌کند که نامه‌ای به

ص: ۶۰۰

مسافر تازه وارد زودگذر بدهند ولی او مخالفت می کند و می گوید اصولاً بی نتیجه است و من نمی کنم. تصمیم می گیرد می رود خدمت آقا. (۱) می گوید شما او را می شناسید و او هم شما را. بهتر نیست یک نامه راجع به عدم آزادی در ایران برای او بفرستید (خوشبختانه هیچکدام از آقازاده ها نبوده اند والا...). آقا یک کمی این دست و آن دست می کند. می گوید کی ترجمه کند؟ می گوید خودم. باز سؤال می کند که کی به دستش می رساند؟ ارسطو می گوید آن دیگر به عهده خودم. بالاخره نامه نوشته می شود و ترجمه می شود و خوانده می شود. (هر چه می خواهد در آن می گنجاند.) و نامه به امضای ایشان می رسد و فرستاده شد. راجع به ماشین چند مرتبه به آقای مهندس یادآور شدم. حتی گفتم من یقین دارم که دنبال آن خواهند آمد ولی شما سعی کنید امروز و فردا جایی را پیدا کنید. حتی دو جا را پیشنهاد کردم. قرار شد بروند صحبت کنند ولی خبری نشد تا این جریان اتفاق افتاد. و دیروز در خدمت ایشان بودیم. من دو دفعه یاد آور شدم که گفته بودم این طور می شود و شما کوتاهی کردید و پشت گوش انداختید و دیدید چطور شد. ایشان تصدیق کرد و گفت برای رای بعد می باید فکر باشیم. از من کسی را خواسته اند که تراکتهای دانشگاه را چاپ می کرده. من هم که او را نمی شناسم و گفته ام هر روز آقای دکتر کلید را به یک نفر می داده اند و بعد از چاپ هم کس دیگری می رفته آنها را می آورده و من از اینکه آیا چاپ می شود یا شده اطلاع ندارم. ولی تمام نطقها و کارهای حزب با من بود و چون حزب ثبت شده و قانونی است از این جهت بر من ایرادی نیست. گفتند مگر نمی دانستی که ماشین باید با اجازه باشد. گفتم از این موضوع هم بی اطلاع بودم و گذشته از آن تابستان گذشته در محل سازمان نظارت هم کار می کردند، چرا آن وقت ایراد نمی گرفتید؟ به هر صورت مرا هم فردا خواسته اند ولی رفتن من نتیجه ندارد و بی فایده است. الان روزنامه کیهان به دستم رسید. راجع به هدایت و کیا و بختیار نوشته بود که ملاحظه می فرمائید. پرویز خان (۲) دو روز است آزاد شده و گفته اولین کارم بوده که به دام افتادم و اینها مطالبی است که قبلاً ایراد و پلی کپی شده، فکر نمی کنم ایرادی داشته باشد. سؤال کرده بودند تراکتهای دعوت را چه شخصی چاپ می کرده؟ گفته من بی اطلاعم و شما چاپخانه مرا گرفتید، حرفهای [کذا]

ص: ۶۰۱

۱-۱. آیت الله کاشانی.

۲-۲. احتمالاً پرویز یارافشار از عوامل کودتای ۲۸ مرداد است.

تراکتها را با حرفهای [کذا] من تطبیق بدهید اگر مطابق بود من قبول می کنم. از تراکتها می آورند و با حرفهای [کذا] او مطابقت می دهند، می بینند چاپ او نیست. (البته برای او هم فعالیت کرده اند.) خلاصه دو روز است که آمده و می گفت مشغول اقدام هستم که آنها را بگیرم. فعلاً عرضی نیست

قربانت

حسین بنکدار

[نامه بنکدار به بقایی در بازداشتگاه، درباره آتش زدن اتومبیل دکتر اقبال در دانشگاه تهران]

پدر عزیز و مهربانم سلام

تصدقت کردم

نامه ای را که قرار بود تهیه و توزیع شود به علت اینکه رقم اقتصادی در آن وجود نداشت و روی کلیات دور می زد و ترجمه فارسی آن را خواندم، از طرف دربندی تأیید نگردید و توزیع نشد.

دیروز دانشگاه تعطیل بود. (برای حقوق مراجعه و دریافت و تقدیم شد.) دیدم که در حدود ۱۰۰۰ نفر مقابل دانشکده پزشکی اجتماع و عده ای می گفتند که من از این طرف نروم ممکن است ماشین را بشکنند. گفتم با من کاری ندارند. بالاخره برگشتم. ساعت ۱۱ بود. باز هم از جلوی دانشگاه می گذشتم که دیدم یک ماشین را آتش زده اند. ابتدا فکر کردم ماشین پلیس است بعد متوجه شدم سواری است. سؤال کردم. گفتند ماشین دکتر اقبال است. ابتدا که وارد دانشگاه شده بود، دانشجویان گفته بودند یک سگ وارد دانشگاه شد و نگذارید فرار کند. سپس به تمام دانشکده ها اطلاع دادند. هنگامی که می خواسته از در خارج شود (راوی روایت کرده) به سر او ریختند و اول ماشین او را شکسته سپس آتش زدند و خودش را احاطه کرده بودند و می گفتند غلام خانه زادی، و کیل بی موکل. به شعر می خواندند و تف به سر و صورتش می انداختند. مرتب می گفته که آقایان خواهش می کنم بفرمائید، من خدمت کردم، بعد با شما صحبت می کنم. دانشجویان گفتند برو خائن، برو تو خیانت کردی، گمشو، الی آخر... بالاخره ماشین را آتش زدند. ماشین آتش نشانی آمد توی دانشگاه که خاموش کند او را هم زدند و نگذاشتند. ماشین سوخت و تمام شد. (جریان تف باران و کتاب به سرش کوبیدن را رفقای دانشجو نقل کردند.) ولی ماشین را من خودم دیدم آتش زدند و در و پنجره آن را بالای در بزرگ دانشگاه گذاشتند که تا ساعت یک و یک دوم بالای در بود و بعد پاسبانها آنها را با چوب به داخل دانشگاه پرت کردند و دانشجویان گذاشتند پشت پنجره ها. خیلی جالب بود. و می گفتند خودش را هم

ص: ۶۰۲

بردند بیرون و سوار ماشین دیگر کردند. من پیشنهاد کردم استادان که به وکالت انتخاب شده اند از شرکت در کلاس آنها خودداری شود یا اینکه از نمایندگی استعفا کنند یا از استادی. (البته طی نشریه ای این کار انجام بگیرد با حواشی آن). روز جمعه را برای بازدید ملکه از دانشگاه انتخاب کرده اند. یکی از دوستان پیشنهاد کرد که پنجشنبه اعلام اعتصاب کنند و بمانند تا عصر جمعه و نگذارند. درست عمل دانشجویان ژاپنی درباره آیزنهاور تکرار شود و عکس العمل بسیار خوبی دارد. امشب یا فردا شب در جلسه آنها را مطرح کنیم. جنابان الهیار صالح و [سید جعفر] بهبهانی در مجلس شرکت نکرده اند (تا حالا) و متحصنین همچنان در تحصن باقی هستند....

[اعتقادات خرافی بقایی و وعده موفقیت او با حمایت های داخلی و خارجی]

هندی زاده مرتاض

تاریخ: ۳/۴/۱۳۴۱

مقدرات الهی در سیر کواکب در سال جاری جهت آقای مظفر زائیده بی بی پیشگویی می شود. اولاً، ستاره ایشان خیلی قوی است و باید تا به حال موفقیت بیشتری را کسب نموده باشد. ولی چون ستاره ثابت نیست، گاهی با نحوست و بستگی مواجه می شود. در سال جاری بین ایشان و یکی دو نفر که سابقاً دوست بوده اند اختلاف شدیدی واقع می شود که ابتدا به زیان ایشان خواهد بود ولی نتیجه آن موفقیت آمیز می باشد. تا اواخر شهریور ماه یک ناراحتی فکری پیش می آید که آن هم از طرف دشمنان ایشان خواهد بود که رفع می شود. از طرف شخص با نفوذی به ایشان پیشنهادی می شود که نظر ایشان تأمین نخواهد شد و شاید قبول نکنند. در زمان دولت فعلی موفقیت زیادی نخواهند داشت ولی بعد از آن به مقام بزرگی خواهند رسید که باید کمک داخلی و خارجی شامل حال ایشان بشود ولی مسئولیت و زحمت آن خیلی

ص: ۶۰۳

زیاد می باشد. یک مسافرت اجباری هم در پیش دارند که نتیجه آن خوب است. از یک زن که علائم مشخصی دارد باید دوری کنند و فریب ظاهر او را نخورند. در نیمه دوم سال در اثر نوشته و کاغذی که به ایشان می رسد تغییرات نسبتاً خوبی حاصل می شود.

برای موفقیت بیشتر می توانند از دستورات «رحمانی» کمک بگیرند و در آینده اشخاص زیادی به خصوص دشمنان زیادی که وجود دارند دست حاجت به سوی ایشان دراز خواهد شد.

[عدم صلاحیت گویندگی سیدحسن آیت در حوزه های حزب زحمتکشان]

حزب زحمتکشان ملت ایران

تشکیلات تهران

جناب آقای یوسفی زاده (۱) مسئول محترم تشکیلات شهرستان تهران

با توجه به صورتجلسه حوزه ۶۰ کارگری تصدیق خواهید فرمود که آقای آیت صلاحیت گویندگی را ندارد. خواهشمند است با در نظر گرفتن صلاح و مصلحت حزب اقدام فرموده و چنانچه این کمیسیون را از نتیجه اقدام خود مستحضر فرمائید مزید بر تشکر خواهد شد.

مسئول اطلاعات شهرستان تهران

رونوشت: شرح بالا جهت استحضار از نظر مهم بودن موضوع تقدیم مقام معظم رهبر حزب زحمتکشان ملت ایران می گردد.

مسئول اطلاعات شهرستان تهران

۷/۷/۴۱

[نامه دکتر سید باقر کاشانی به منصور رفیع زاده]

هیئت تحریر گرامی نامه شهاب

محترماً به عرض می رساند

در شماره مورخ فروردین ماه نشریه باختر امروز که توسط عناصر فتوئدال قشقائی و همکاری کمونیست ها در اروپا منتشر می شود، مقاله [ای] به مناسبت رحلت حضرت

ص: ۶۰۴

آیت الله کاشانی منعکس گردیده که در آن مقاله با نسبت دادن نامه ای ساختگی و فاقد هرگونه اسم و عنوان به نوادگان آن معظم له اینطور نتیجه گرفته شده بود که در این اواخر مشی سیاسی حضرت آیت الله به نفع ملت نبوده و خود نیز از اعمالش دائر بر مخالفت با دکتر مصدق نادم بوده و کراراً متذکر این موضوع می شده است. منتهی دکتر بقایی به کمک عوامل هیئت حاکمه سعی داشته است تا اختلاف بین ایشان و دکتر مصدق را دامن زده و ذکر حوادثی را که در اواخر حکومت دکتر مصدق روی داد و در دادگاه توسط دکتر بقایی بیان شد شاهد این مدعی دانسته اند. همچنین ناشرین محترم به خیال دلسوزی افتاده و اذعان می نمایند که حضرت آیت الله از هرگونه آزادی محروم و تحت فشار و شکنجه روحی دولت های قلدر و آزادی کش سالهای اخیر قرار گرفته بود. بنده که افتخار فرزندی آن حضرت را داشته و همواره توفیق درک محضر و استماع بیاناتشان را داشته ام، از نظر روشن شدن تاریخ و حقایق که برای نسلهای فعلی و آینده کمال ضرورت را برای قضاوت درباره نهضت ملی ایران دارد لازم دانستم در ضمن تکذیب مطالب فوق یادآور شوم که معظم له همواره از اعمالی که در یک سال آخر زمامداری آقای دکتر مصدق انجام گرفت شدیداً متنفر بوده و سبب اصلی و واقعی شکست و توقف نهضت ملی، ایشان را می دانستند و بالصراحه می فرمودند که اگر اشتباهات و خیانتهای دکتر مصدق نمی بود اکنون وضع ایران و خاورمیانه و کشورهای استعمارزده جهان بسان دیگر بود و قطعاً تاکنون استعمار و نفوذ اجنبی از اکثر سرزمینهای استعمارزده رخت بر بسته بود.

خوانندگان محترم ملاحظه می فرمائید که با وجود چنین طرز فکری نسبت دادن مطالب مذکور نسبت به معظم له تا چه حد غیرمنصفانه و دور از حقیقت می باشد.

اصولاً مخالفت با انحرافات و اعمالی که در یک سال آخر حکومت دکتر مصدق انجام گرفت اگر چه به قیمت تحمل تهمتها و افتراءات ناروای بیگانه پرستان و عوامل مزدورشان تمام شد، ولی از افتخارات سران واقعی نهضت ملی ایران خصوصاً حضرت آیت الله کاشانی محسوب می شود و گذشت زمان و تاریخ است که می تواند در محیطی خالی از اغراض و اوهام ارزش واقعی آن همه از خود گذشتگی و فداکاری را نمایان سازد.

آیا چگونه ممکن است شخصی ادعای آزادیخواهی و میهن دوستی نماید و در مقابل

دهها عمل ناهنجار چون قانون امنیت اجتماعی، کمک و مساعدت به جنایتکاران قیام ملی سی ام تیرماه سی و یک و نجات آنها از چنگال عدالت، تعطیل مشروطیت و رجعت به دوران استبداد با توسل به قوه اختیارات و فراندم و انتصاب بردگان و جاسوسان استعمار چون [سهام السلطان] بیات و دکتر [رضا] فلاح و دکتر [شاهپور] بختیار به پست های حساس مملکت موافقت نماید. آری! کسانی که مغرضانه و یا در اثر ضعف اراده و شخصیت به چنین اعمال ناروایی تن داده اند باید از گذشته نادم بوده و در پیشگاه ملت نجیب ایران و تاریخ به گناه و خیانت خود اعتراف نمایند.

و از طرفی باید از این آقایان که امروز در مقام دلسوزی برآمده سؤال نمود که آیا آن همه صدمات و لطمات روحی که در این اواخر بر آن روحانی جلیل القدر وارد شد جز از اثرات قانون جهنمی امنیت اجتماعی دولت ملی و آزادیخواه جناب آقای دکتر مصدق بود؟ و آیا جز در پرتو چنین قانونی امکان ایجاد چنین محیط اختناق در کشور مشروطه برای دولتهای جابر و آزادی کش میسر می گردد یا خیر؟ ولی آنها به خوبی می دانند که اینها همه از برکات یک سال آخر زمامداری دولت پیشوا می باشد و با وجود این مبارزین علیه چنین اعمال فجیعی را تخطئه می نمایند. و ذکر این مطلب که دکتر بقایی بر خلاف تمایل آن مرحوم و برای تشدید اختلاف، جریاناتی را که در آن ایام گذشت بازگو نمود مغلظه مزورانه ای بیش نیست و اصولاً نه تنها کمترین اختلافی بین آنان هیچگاه ایجاد نشد بلکه آقای دکتر بقایی تا آخرین لحظات عمر معظم له چون دوستی وفادار و هم مسلکی صدیق نسبت به ایشان باقی مانده و آن مرحوم نیز همواره از پشتیبانی و تأیید بی دریغ آقای دکتر مظفر بقایی فروگذار نمی فرمودند و تا واپسین دم حیات به طرفداران و شاگردان فداکار خود توصیه می کردند که دکتر مظفر بقایی را تا سر حد جان حمایت کنند و ایشان را تنها امید ملت ایران می دانستند.

باری، تشییع جنازه بی سابقه و باشکوهی که در فوت آن بزرگوار مجاهد عالم اسلام به عمل آمد چنان عوامفریبان ملی نما را هراسان ساخت که در صدد چاره جویی برآمده، از طرفی به جعل اکاذیب پرداخته و از طرف دیگر در مقام دلسوزی برآمده و بالاخره مغز متفکری! از آنان موفق به جعل این نامه سراپا دروغ و بی اساس شد و بدینطریق خواستند که بازار عوامفریبی خود را چند صباح دیگر رونق داده و همچنین فریب خوردگان پاکدل را تسلی دهند. ولی به ناشرین باختر امروز و جبهه جدید ملی!

بشارت داده می شود که می توان گروهی را برای چند صبحی اغفال کرده در گمراهی نگاهداشت ولی برای همیشه نمی توان از روشن شدن حق و حقیقت جلوگیری کرد و آفتاب درخشان وجود رهبران اصیل و واقعی نهضت ملی ایران روز به روز درخشان تر و پرده های عوامفریبی دریده تر گردیده و صورتهای نحس و کریه آنها نمایان تر می گردد. والسلام.

وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون

تاریخ نوزدهم اردیبهشت ۱۳۴۱ دکتر سید باقر کاشانی (۱)

[نامه احمد احرار به مظفر بقایی درباره فعالیتهای ضدانقلاب در پاریس]

۲۲ آوریل ۸۰ [۱۳ اردیبهشت ۱۳۵۹]

قربانت شوم

یک تکه از «خبرهای پشت پرده» فیگارو را به ضمیمه خدمتتان می فرستم. بر خلاف لوموند که تحت تأثیر روابط شخصی رفیق قدیمی جنابعالی، آقای [اریک] رولو، با آقایان بنی صدر و قطب زاده همچنان روش محبت آمیزی در نشر خبرهای مربوط به جمهوری اسلامی به خرج می دهد، فیگارو از موضع دست راستی خود به اوضاع ایران می نگرد و به علاوه بیشتر از منابع اینطرف مرز خبر می گیرد و تغذیه می شود. در هر حال این خبر کوچک گویای اطلاعات زیادی است که به نظرم رسید بی مناسبت نخواهد بود اگر به نظر جنابعالی هم برسد. دولت فرانسه برای مسافران ایرانی مقررات «ویزا» برقرار کرده است ولی مسافران بدون گذرنامه را هم این روزها در پاریس می توان دید. مثلاً اردشیر زاهدی را رفقا در حوالی شانزه لیزه دیده بودند و اتفاقاً همان روز ریچارد نیکسون هم اینجا بود و مصاحبه ای با رادیو-تلویزیون فرانسه داشت که بالجمله متضمن انتقاد سختی از روش سیاسی دولت کنونی آمریکا بود. آقای بختیار چند روز پیش در مصاحبه ای اعلام کرد که تا پانزده روز دیگر به ایران می رود. من خیال می کنم خواسته است در مسابقه حرکت به سوی تهران از نظامی ها عقب نماند. ولی من حیث المجموع دیگر مطبوعات و محافل فرانسه چندان او را تحویل نمی گیرند و بیشتر توجهشان

ص: ۶۰۷

۱- ۱. دکتر سید باقر کاشانی در این زمان در امریکا تحصیل می کرد، او مدتی بعد در اثر تصادف اتوموبیل در همان امریکا درگذشت.

متوجه نظامی هاست که رئیس آنها(۱) بر حسب اشاره رنود خیراندیش هنوز دم به تله مصاحبه نداده است. به هر تقدیر: شب آبتن است تا چه زاید سحر... من واقعاً نگران آینده ایران هستم ولی صراحتاً عرض می کنم همانطور که وقایع کنونی آتشی است که از گور آریامهر بر می خیزد هر اتفاقی در آینده بیفتد ناشی از جهالت و خودخواهی و سوءتدبیر حضرات امروزی است. به همین جهت علیرغم بعضی رفقای مذذب باز هم سخنرانی شما را تأیید و تحسین می کنم... بارها و بارها به یاد این شعر سعدی هستم که: یکی ابلهی شب چراغی بجست!

دو هفته پیش سفری به جنوب فرانسه داشتم. با رفقای کرمانی جایتان را حسابی خالی کردم.

احمد احرار

[نامه احمد احرار به بقایی، گزارش تحولات خارج از کشور]

چهاردهم مه ۱۹۸۰ [۲۵/۲/۱۳۵۹]

قربانت شوم

دیروز عصر فیلمی را دیدم به نام «خوش آمدی آقای شانس!» داستان فیلم از همان لحظات اول به نظرم آشنا رسید و با مختصری کند و کاو در حافظه منتقل شدم این همان داستانی است که دوستان آقای صارمی(۲) به فارسی ترجمه کرده است و یک نسخه آن را شما به بنده مرحمت فرمودید.

نود درصد احتمال می دهم که درست حدس زده باشم. اجمالاً قصه از این قرار است که یک مرد میانه سال خیلی خیلی معمولی، مسیو شانس ژاردنیه، اجباراً خانه ای را که تمام عمر به عنوان باغبان در آن زندگی کرده است ترک می گوید و تصادفاً در مسیر زندگی خانم یک سناتور متنفذ و متمول _ و در آستانه مرگ _ قرار می گیرد. بالاخره اینطور تصادفی وارد زندگی سناتور و رئیس جمهوری و احتمالاً تاریخ سیاسی آمریکا می شود. خصوصیت عمده آقای شانس هم این است که سخت دلبسته برنامه های

ص: ۶۰۸

-
- ۱- منظور ارتشبد غلامعلی اویسی فرماندار نظامی تهران قبل از سپهبد رحیمی است که حتی پیش از اینکه شاه از کشور خارج شود، به پاریس گریخت.
 - ۲- ابوطالب صارمی مترجم.

تلویزیونی است و از دانستنی های عالم فقط آن چیزهایی را می داند که یا در باغچه تجربه کرده و یا روی صفحه تلویزیون دیده است. رویهمرفته فیلم قشنگی بود و پیتز سلرز نقش آقای شانس را_ در کنار خانم شرلی مک لین _ با مهارت تمام بازی می کرد. منتهی سابقه ذهنی سبب شده بود که همزمان با تماشای فیلم و ماجراهای «آقای شانس» خاطرات شخصی مخلص نیز، از جمله محضر حضرت سعیدی و سفر ماهان و غذاخوردن سرهنگ رستگار و لطیفه های مرحوم فرامرزی و بسیاری چیزهای دیگر، مثل فیلم دیگری یا به عبارت دقیقتر مثل تعدادی «اسلاید» از مقابل چشم بگذرد و تا ساعتها بعد فکر مرا مشغول بدارد.

از جمله چهره ها و خاطره هایی که بی مناسبت در این چند ساعت بر صفحه ذهنم نقش بست چهره آقای دکتر باستانی [پاریزی] بود و خاطره مقاله ای که بعد از مرگ دو گل برای اطلاعات نوشت.

یکی از مقالات نابی که من در طول سالها روزنامه نگاری خوانده ام و به یادم مانده همین مقاله است. شاید شما هم یادتان باشد. نوشته بود در کرمان یک درخت پر شاخ و برگ خوش قد و قامتی داریم که به آن می گویند «سایه خوش»؛ یک چیزی مثل بید مجنون که واقعاً زینت باغ است و تمام روز را می توان زیر سایه اش نشست و خفت و از میهمانان پذیرایی کرد ولی سایه این درخت موجب می شود که در فضای وسیعی از باغ هیچ گل و گیاهی مجال روئیدن و رشد کردن پیدا نکند. خلاصه این که رند پاریزی رسانده بود دیکتاتورها، حتی بهترین آنها مانند دو گل، ولو هر چه قدر حسن داشته باشند به این عیبتان نمی ارزد که وجودشان مانع از رشد و تجلی و عرض وجود شخصیت ها می شود.

به قول روضه خوان ها اینجا را داشته باشید تا چند کلمه هم از احوال شخصیه عرض کنم. خاطرتان هست که وقتی بنده از ولایت خارج می شدم جسماً و روحاً چه قدر فرسوده بودم. رازی را برایتان فاش کنم.

من با این خیال بار سفر بستم که بروم و خودم را در گوشه ای از این دنیای بزرگ دفن کنم. زیرا همه چیز گواه بر آن بود که تا سالهای سال در ایران جایی برای تنفس آزاد و آسوده وجود نخواهد داشت. در هر حال ابتدا تصور می کردم بیش از چند هفته در پاریس ماندنی نخواهم بود ولی رفیقم در اینجا محبت کرد و ترتیبی فراهم آورد

که توانستم ماندنی شوم و ماندم الی یوم الحال... اتفاقاً جهالت حضرات هم به تغییر سیتواسیون (۱) منتهی شد و من امروز که این سطور را عرض می کنم معتقدم ایران در آن مرحله از حیات تاریخی خود قرار گرفته است که به خلاف گذشته بار دیگر مردان تاریخ ساز می توانند در عرصه سیاست ظاهر شوند و به تصحیح اشتباهات و تغییر مسیر سرنوشت ملی مبادرت ورزند.

اتفاقاً بنده هم مثل آقای «ژاردنیه» با آن که نه سر پیازم و نه ته پیاز و شعورم از میزان متعارف هم یک چیزی کمتر است، غالباً سر راه بزرگان قرار می گیرم و گاهگاه طرف مشورت واقع می شوم. حتی در این دیار غربت. علیرغم آنکه به علل مختلف بیشتر اوقاتم در کنج خانه می گذرد و از تماس ها حتی المقدور پرهیز می کنم، باز تقدیر کار خودش را می کند و اظهار نظر ساده لوحانه ام درست مانند فرمایشات مسیو ژاردنیه تا اعماق دل های سیاه و کاخ های سفید تأثیر می گذارد. روی همین قرینه وقتی از من استمزاج شد که چه دستی می تواند در شرایط امروزی ایران معجزه نشان دهد ید بیضا و عصای موسی را توصیه کردم و چند روز نگذشت که جواب رسید: OK. خیلی هم قرص و محکم. زیرا بنده گفته بودم چند شرط لازمه ایفای یک نقش تاریخی است و این شروط اگر در کسی جمع بود لاجرم به سراغ او باید رفت. اول اعتقاد به اصول و داشتن هدف. دوم استواری شخصیت. سوم از خود گذشتگی و بی پروایی. چهارم پاکی و درستی. پنجم مقبولیت در میان خواص و عوام و داشتن نام و شهرت و سابقه ای که خلاق را رم ندهد! البته این را هم عرض کنم که شاید مریض ما [ایران] الزاماً به یک جراحی دو مرحله ای احتیاج پیدا کند. یعنی یک مرحله برای نجات سریع از غده های در حال رشد که حیات بیمار را به خطر انداخته است و یک مرحله برای درمان اساسی و تقویت عمومی بنیه مریض به طوری که سلامت کامل خود را بازیابد و یک زندگی تازه را آغاز کند. (۲)

این طرفها تا دلتان بخواهد جراح و طیب و بیطار و دعانویس و رمال به صف ایستاده اند و منتظرند شانس سرپرستی بیمار به آنها داده بشود. حالا دیگر باید منتظر نشست و دید که تقدیر چه می کند. عجیب است. چند دقیقه پیش را که مشغول نوشتن

ص: ۶۱۰

۱- ۱. Situation: وضعیت.

۲- ۲. لازم به یادآوری است که چندروز بعد از نگارش این نامه شبکه کودتای نوژه کشف شد.

نامه بودم یکی از رفقا از جنوب فرانسه تلفن کرد و او خبر داشت که حضرتعالی به طرف ولایت رفته اید. و الا من هیچ در صرافت فصل نبودم. این را به فال نیک می گیرم و برایتان سفر خوب و خوشی آرزو می کنم. وقت تناول کشک و بادمجان چهاردهم مرداد یادی هم از بنده و مرحوم شیخ رضا [فعال] بفرمائید.

به رفقای کرمانی سلام بنده را ابلاغ فرمائید. روی ماهتان را می بوسم.

ارادتمند احمد احرار.

[متن کامل نامه ۹۴ صفحه ای سیدحسن آیت به دکتر بقایی]

جناب آقای دکتر مظفر بقایی کرمانی دبیر ارجمند حزب زحمتکشان ملت ایران

مدتها بود، حتی چندین سال قبل از آنکه عضو حزب زحمتکشان ملت ایران بشوم، قصد داشتم نامه ای به جنابعالی تقدیم کنم. خوب به یاد دارم که اولین نامه را در اسفند ماه ۱۳۳۱ پس از وقایع ۹ اسفند برای جنابعالی نوشتم ولی به عللی بعد از ارسال آن خودداری کردم. دومین نامه پس از رفراندم آقای دکتر مصدق بود که متضمن تشریح رفراندم کذایی ایشان و بعضی پیشنهادات بود که در اثر وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد موضوع آن منتفی شد و لذا از ارسال آن نیز خودداری شد. پیش نویس آن نامه را هنوز هم من حفظ کرده ام. بعد از ۲۸ مرداد تا موقعی که عضو حزب شدم از روی علاقه ای که به جنابعالی و حزب زحمتکشان داشتم با شور و اشتیاق جریانات مربوط به جنابعالی و حزب را تعقیب می کردم و با اینکه در آن موقع عضو حزب نبودم می توانم بگویم به اندازه یکی از فعالترین اعضای حزب فعالیت داشتم و بالطبع چون خودم را معنأً عضو حزب می دانستم راجع به اعمالی هم که حزب انجام می داد نمی توانستم نظر نداشته باشم و خواه ناخواه گاه به گاه به فکر آن می افتادم که نامه ای بنویسم و نظرات خود را در آن شرح دهم ولی باز به عللی منصرف می شدم. شاید اگر آن نامه ها نوشته شده بود شماره آن به دهها نامه می رسید. و این نامه که اکنون می نویسم آن قدر طولانی نمی شد. این احوال ادامه داشت تا موقعی که عضویت حزب را پذیرفتم. با قبول عضویت حزب خواه ناخواه با جریانات دیگری آشنا شدم که قسمتی از آن از نظر من و هر فرد حزبی دیگر ناگوار بود. جاداشت آن مطالب به اطلاع جنابعالی برسد ولی باز هم به عللی صبر کردم تا کنگره پیش آمد. در آنجا بسیاری مطالب را (حدود ۳۰ صفحه) یادداشت کرده

ص: ۶۱۱

بودم که به عرض جنابعالی و کنگره برسانم که متأسفانه به علت عدم شرکت جنابعالی در جلساتی که افراد صحبت می کردند و جلوگیری ریاست محترم کنگره (با اشاره و تحریک عده ای دیگر) و بعضی اوضاع و احوال دیگر از ادامه بحث خودداری کردم. اکنون بالغ بر ۱۵ ماه از انعقاد کنگره می گذرد. در این ۱۵ ماه وقایع و حوادث گوناگونی را حزب ما و مملکت ما پشت سر گذاشته اند. در آن موقع مطالبی را که من در کنگره و کمیسیون مرامنامه مشروحاً بیان کردم برای بسیاری غیرقابل هضم بود، ولی اکنون گذشت زمان همه آن مطالب را به اثبات رسانده است و به همین دلیل بسیاری از مطالب این نامه عیناً از مطالبی که در کنگره گفته شد یا بنا بود گفته شود نقل شده است. و برای اینکه معلوم بشود که این وقایع و حوادث و چگونگی مواجه شدن با آن لااقل از ۱۵ ماه قبل پیش بینی شده است مطالبی که در کنگره گفته شده در این نامه مشخص شده است. پس از ۱۵ ماه که از انعقاد کنگره می گذرد حزب ما جریانات ناملایم و حاد دیگری را پشت سر گذارده است و چنانچه مستحضر هستید پس از کنگره مدتهاست که من وعده داده ام بعضی مطالب را برای جنابعالی بنویسم ولی به علل گوناگون که یکی از آن علل اکراه شدید من از بدگویی و انتقاد از افرادی است که با ما همگام نیستند و منتظر بوده ام که با بعضی تذکرات شفاهی و راهنمایی ها رفتار بعضی تدریجاً اصلاح شود و بعضی نابسامانی ها که موجب رکود و توقف حزب است برطرف گردد. من نمی خواستم و نمی خواهم مصداق افرادی که جمال عبدالناصر، رئیس جمهور جمهوری متحده عرب، در کتاب فلسفه انقلاب مصر از آنان بحث کرده است قرار گیرم. او می نویسد:

«با اشخاص بصیر و مطلع و کسانی که صاحب تجربه بودند مشورت می کردیم ولی راهنمایی و کمک آنها حداقل اهمیت را داشت. تمام کسانی که برای ما فرصت مشورت با آنان دست داد فکری نداشتند جز اینکه دیگران را از این مشورت دور دارند. آنان فقط در فکر خراب کردن و بدنام ساختن دیگران بودند. اگر به توصیه ایشان رفتار می کردیم همه چیز را خراب کرده بودیم. تمام مردم را از دم تیغ شمشیر گذرانده و کشتار دسته جمعی به وجود می آوردیم. و امروز از سرنوشت غیر عادلانه و نادرستی که این قبیل اعمال را به ما الهام کرده بود شاکی بودیم. موج بی پایانی از تقاضاها و شکایتها بر سر ما می گذشت. منظور کسانی که این شکایات را می کردند پایان بخشیدن به یک

بی عدالتی یا اصلاح یک اشتباه، یعنی آنچه که تاحدودی عمل آنان را می توانست موجه جلوه دهد، نبود. نه در این تقاضاها جز از انتقام سخنی نمی رفت و این انتقام نیز فقط از کینه و نفرت الهام می گرفت. اگر در این دوران از من می پرسیدند که بالاترین آرزویم چیست جواب می دادم: آرزویم این است که بشنوم یک مصری از هموطن خود به نیکی یاد می کند. بینم که یک مصری لیاقت و استعداد خود را در راهی غیر از بی قدر جلوه دادن کار یک مصری دیگر به کار می اندازد. حس کنم که یک مصری برای برادر هموطنش محبت و اغماض دارد نه کینه و انتقام. ولی در همه جا فقط زشتترین خود پرستی ها حاکم و فرمانروا بود. کلمه «من» روی تمام لب ها و راه حل تمام مسایل و داروی تمام دردها بود. اغلب برایم اتفاق می افتاد که با شخصیت‌های بزرگ سیاسی (این نامی بود که روزنامه ها به آنها می دادند) که دارای عقاید و تمایلات مختلف بودند برخورد می کردم. در شورا وقتی از هر کدام ایشان چیزی می پرسیدم، به طور غیر قابل اجتناب ورد زبان آنها کلمه «من» بود. وقتی مسایل اقتصادی مطرح می شد هر یک از آنها تنها خود را قادر به درک و فهم آن می دانست و بقیه را مبتدی می شمرد. وقتی صحبت از مسایل سیاسی می شد باز هم هر یک فقط خود را صالح برای حل آن می دانست و همکاریانش را ناوارد می پنداشت. پس از هر جلسه بحث و مشورت من به همکارانم با کمی تلخی می گفتم: «دوستان! کاری نمی شود کرد. این آدم جز کلمه «من» چیزی نمی داند. اگر از او پرسند مسئله صید ماهی را در جزایر هاوایی نیز حل کند فوراً می گوید من خواهم توانست.»

مقصود از نقل این جملات آن بود که ملاحظه فرمائید که عیناً همین جملات درباره حزب ما صدق می کند. اغلب فکری ندارند «جز اینکه دیگران را از مشورت دور دارند و فقط در فکر خراب کردن و بدنام ساختن دیگران باشند. ولی من درست عکس این فکر می کنم و واقعاً آرزویم این است که بشنوم یک نفر حزبی از هم مسلک خود به نیکی یاد می کند. بینیم که یک حزبی لیاقت و استعداد خود را در راهی غیر از بی قدر جلوه دادن کار یک حزبی دیگر می اندازد. حس کنم که یک حزبی برای برادر هم مسلکش محبت و اغماض دارد نه کینه و انتقام.» و به خاطر همین بود که با وجود آنکه وعده داده بودم نامه ای بنویسم از نوشتن آن احتراز می کردم و امیدوار بودم که بعضی ها که «کج» فکر می کنند خود به خود و به مرور اصلاح شوند. ولی متأسفانه متوجه شدم

عده ای که با مأموریت یا بدون مأموریت اوضاع و احوال حزبی را به جنابعالی گزارش می دهند، آگاه یا ناخودآگاه حقایق را تحریف می کنند. ولی باز هم نزد خود فکر می کردم که «انشأالله گربه است» و بر فرض اشخاصی هم باشند که گزارشهای ناصحیح به جنابعالی بدهند، جنابعالی به این گزارشها اهمیتی نخواهید داد. ولی دیدم بالاخره جنابعالی که پیغمبر نیستید و از غیب هم خبر ندارید و خواه ناخواه هر بشر تحت تأثیر سخنان دیگران قرار می گیرد و مسلماً تحت تأثیر همان سخنان بود که «مخلص» هم از زبان جنابعالی به لقب «کج فکر» ملقب شدم و عرایضی را هم که از روی کمال حسن نیت در کنفرانس تهران کردم تعبیر به سمپاشی فرمودید. و اخیراً هم لقب «مخرب» به القابم اضافه شد. باز هم صبر کردم بلکه دیگران حقایق را به عرض جنابعالی برسانند ولی باز دیدم افرادی هم که می فهمند و حسن نیت هم دارند از حربه های تکفیری از قبیل «کج فکر می کند»، «جوان است»، «نیخته است»، «احساساتی است» و غیره که در حزب زحمتکشان مد شده است می ترسند. (و البته این حربه ها درباره افرادی به کار می رود که به هیچوجه چیز دیگری به آنها نمی چسبد و گرنه تهمت هایی از قبیل عضویت سازمان امنیت(۱) و ارتباط با جبهه ملی و از این قبیل متأسفانه در حزب ما رایج است.) از این جهت عده ای برای اینکه همیشه محبوب باشند و به آنها سیاستمدار و «پخته» اطلاق شود لب فرو می بندند. زیرا متأسفانه فعلاً پختگی در حزب ما به افرادی نسبت داده می شود که از خود اراده و عقیده ای نداشته باشند و مانند بز اخفش سر و ریش بجنابند و هر چه به آنها گفته می شود «نعم» گویند و به گرد «لا» اصلاً نگردند. با توجه به همین نکات بود که دیدم «قرعه فال» به نام خودم زده می شود و به قول سعدی:

نه هر کس حق تواند گفت گستاخ

سخن ملکی است سعدی را مسلم

و از این رو در صدد برآمدم که قول سعدی را که می گوید:

بگوی آنچه دانی که حق گفته به

ن_ه رشوت رس_انی و ن_ه رشوه ده

ص: ۶۱۴

۱-۱. البته این واقعیت داشت که تعدادی از اعضای حزب زحمتکشان با سازمان امنیت همکاری می کردند.

به کار بسته و با کمال صراحت حقایق را به عرض برسانم و این انتظار را نیز دارم که صراحت را خدای ناکرده حمل بر «بی نزاکتی» نفرمائید. زیرا این لااقل بر خود من مسلم است که غرضی سواى پیشرفت و اعتلای حزب از نوشتن این نامه در بین نیست. چند نکته ای را که باید قبل از شروع اصل مطالب متذکر شوم آن است که در این نامه ناگزیر اسامی بعضی افراد حزب به میان می آید و از بعضی رفتار آنان انتقاد می شود. البته این انتقادات نباید حمل بر این شود که خدای ناخواسته من این افراد را فاسد و خائن و با سوءنیت می شناسم. بلکه باید دانست کلیه افراد بشر به جز اولیای خدا که از خطا و اشتباه معصومند در معرض خطا و اشتباه و لغزش هستند و هیچکس نیست که کم و بیش از بعضی عیوب مانند حسد و خودخواهی، جاه طلبی و کوتاه بینی و غیره بری باشد. منتهی کار یک حزب باید این باشد که حتی المقدور اینگونه جنبه های منفی افراد را اصلاح کند و حتی با کمال مهارت از اینگونه صفات منفی حسن استفاده شود. (چنانچه خوشبختانه در موارد متعددی شده است.) ولی متأسفانه در بعضی موارد وضع چنان بوده که نه تنها از بروز صفات منفی افراد جلوگیری نشده بلکه، چنانچه خواهد آمد، بدان دامن زده شده است. دیگر اینکه اگر بیشتر در این نامه روی صفات منفی تکیه شده است برای این است که اصل خوب بودن و مثبت بودن است و بد و منفی بودن خلاف اصل. آخرین نکته در این مورد آن است که ممکن است در این نامه از افرادی نیز ستایش به حق شده باشد. باید یادآور شوم که من همیشه از تملق بیزار بوده و هستم و حتی المقدور از بحث درباره خصال عالیه افراد در حضور خود آنان خودداری می ورزم ولی در این نامه در بعضی موارد ناگزیر خلاف این اصل عمل شده و مسلماً حمل بر تملق نمی شود. اکنون به اصل مطالب می پردازیم. اول از خودم شروع می کنم؛ اینکه در چه موقعیتی به حزب آمدم و چرا آمدم؟

موقعی که من به حزب آمدم، موقعی بود که جنابعالی در زندان بودید که دادستان ارتش برایتان تقاضای اعدام کرده بود. (۱) سر و صدای جبهه جدید ملی تمام ایران را پر کرده بود و جراید تقریباً بالاتفاق در تمجید و تحسین و تعظیم جبهه ملی می کوشیدند و گویا در این مورد با یکدیگر مسابقه گذارده بودند. عده زیادی به این جبهه پیوسته

ص: ۶۱۵

۱- ۱. اشاره با دوره بازداشت بقائی در زمان نخست وزیری شریف امامی در اواخر سال ۱۳۳۹ است.

بودند. گروهی از روی ایمان، عده ای از روی ترس و جمعی از روی طمع. و خلاصه هر دسته و جمعیتی به منظور و مقصودی این جبهه را تقویت می کردند. طرفداران معدود و باایمان و فداکار جنابعالی از هر طرف مورد فشار و حمله بودند. بلی، در چنین موقعیتی بر خود فرض دانستم که رسماً افتخار عضویت حزب زحمتکشان ملت ایران را با وجود تمام مشکلاتی که در زندگی خصوصی من وجود داشت بیایم. با وجودی که تا آنجا که مقدور بوده است از نقاط قوت و ضعف جنابعالی بااطلاع بودم. می دانستم جنابعالی در دوره پانزدهم به کابینه های قوام و حکیمی و ساعد رأی اعتماد داده اید. می دانستم که به دولت هژیر، آن هم پس از قیام درخشان آیت الله کاشانی بر علیه دولت و استیضاح تاریخی عباس اسکندری(۱) (که اتفاقاً در این استیضاح موضوع شکنجه زندانیان را که مورد تقبیح جنابعالی است مورد بحث قرار داده بود)، رأی اعتماد داده اید. می دانستم مدتی صندوق داری حزب جناب سهام السلطان بیات (همان کسی که دکتر مصدق را به خاطر انتصابش به ریاست شرکت ملی نفت سرزنش می کردید) عهده دار بوده اید. همه اینها و بسیاری مطالب دیگر را می دانستم. ولی همه اینها در قبال خدمات درخشان و فداکاری های بی نظیر جنابعالی در راه پایه گذاری و ادامه نهضت ملی ایران و در طریق مبارزه با دیکتاتوری ناچیز بود. به خصوص که تمام قرائن موجود ادعای جنابعالی را مبنی بر آنکه «در آن موقع از سیاست سررشته ای نداشته اید» تأیید می کرد. البته در دوران نهضت هم جنابعالی و حزب زحمتکشان ملت ایران از خطا مصون نبوده اید. همین افراد حزب زحمتکشانی که اکنون از نبودن آزادی می نالند و سنگباران منزل مرحوم آیت الله کاشانی را از طرف اعوان و انصار دکتر مصدق گناه عظیم و نابخشودنی به حساب می آورند، در همان مواقع واعظ مشهوری را که در ایران علاقمندان بسیاری داشته و دارد و با بیان شیوای خود به نهضت ملی ایران خدمات شایانی کرده بود بر خلاف اصل آزادی با وضع موهنی از منبر به زیر کشیده بودند. گر چه تا آنجا که می دانم این موضوع به دستور جنابعالی نبوده و شاید جنابعالی از مخالفین آن بوده اید، ولی آنچه مسلم است عده ای از اعضای حزب زحمتکشان ملت ایران کارگردان این جریان بوده اند و روزنامه شاهد نیز با کمال تأسف این جریان را

ص: ۶۱۶

۱- ۱. عباس اسکندری مدیر روزنامه سیاست که در سال ۱۳۲۷ در صحن علنی مجلس به عملیات شرکت نفت اعتراض کرد.

تأیید کرد و از اینکه واعظی را از منبر به زیر کشیده اند ابراز مسرت نمود. در وقایع ۱۴ آذر گر چه در همان موقع جنابعالی در مجلس شورای ملی و بعدها در دادگاه تجدید نظر حزب زحمتکشان را بی گناه نمودید و فرمودید:

«... و این تعقیب را اولین کسی که از شهربانی خواست خودم بودم... ما هم می خواهیم که اصولی باشیم. هر کس به روزنامه حمله کند، به چاپخانه حمله کند، قابل تعقیب است و آدم بدی است از هر دسته و هر جا که می خواهد باشد. اگر آدم حرف حساب دارد باید بنویسد و بگوید. با شکستن قلم کار پیشرفت نمی کند.» ولی در این تردید نیست که بعضی اعضای نادان حزب (مطابق اذعان خودشان) در این حوادث دخالت داشته اند و از طرف جنابعالی لااقل نسبت به آنان اغماض شده است. (۱) به اختیارات شش ماهه و خلاف قانون دکتر مصدق علیرغم نامه سرگشاده و مستدل عباس اسکندری که این جملات در آن آمده است «آیا آقایان دکتر بقایی، دکتر شایگان و دکتر معظمی که استاد دانشگاه و کتاب خوانده هستند می توانند در جواب این نامه توضیح بدهند که دیکتاتوری چیست؟ و این لفظ که از زمان روم قدیم تاکنون در دهنهای مردم ساری و جاری است اطلاق به چه می شود. جز اینکه مالک مطلق انسان آن است که هر چه بخواهد و هر کاری نمود کسی را یارای چون و چرا نباشد؟» بلی، به چنین اختیاراتی رأی دادید. و عجیب این است که این مرد دوراندیش آینده را نیز به این ترتیب پیش بینی نموده است:

«رفقای دکتر مصدق باید بدانند که آقایی قابل تقسیم نیست و روزی مردم ایران شاهد مناظر و مرایای دیگری خواهند بود که اگر بر درد آنها دواپی نیست ولی برای آنها تشفی قلبی خواهد بود. من از هم اکنون می بینم چنانچه دیگر خودسران هم نمودند تمام پله های نردبان خودسری یکی بعد از دیگری به دست خودسری بی بازپرس خواهد سوخت و عاملین این جنایت در میان آتشی که به دست خود روشن نموده اند صدای ملت ایران را خواهند شنید که می گوید:

آماده چو کردید سیه روزی ما

امروز به روز ما گرفتار شدید.»

ص: ۶۱۷

۱- ۱. منظور مشارکت برخی از اعضای حزب زحمتکشان در حوادث ۱۴ آذر ۱۳۳۰ است که به قتل و مجروح شدن عده ای منجر شد.

بسیاری از آزادی‌کشی‌ها و قانون‌شکنی‌ها که در دوره دوم زمامداری دکتر مصدق به منصفه ظهور رسید قبل از سی‌تیر نیز وجود داشت ولی تذکری داده نشد. به هر صورت، در اینجا مقصود به رخ کشیدن اشتباهات گذشته نیست. در این تردید نیست افرادی که مبارزه می‌کنند خواه ناخواه اشتباه هم می‌کنند. مقصود از ذکر این اشتباهات این است که جنابعالی از مقدمات فکری اینجانب مطلع شده و بدانید که همین‌طور و از روی هوی و هوس و عدم اطلاع وارد حزب زحمتکشان نشده‌ام. در خصوص کلیه شخصیتها و احزاب مطالعه شده و پیکارهای خوب و بد آنان تا آنجا که مقدور بوده بررسی شده و آن وقت این راه انتخاب شده است. بلی، من با دانستن تمام اشتباهات مذکور و بسیاری اشتباهات دیگر بدون آنکه قبلاً کسی مرا تبلیغ کرده باشد وارد حزب زحمتکشان شدم، آن هم در آن موقعیتی که تشریح شد. حال این سؤال پیش می‌آید که چرا در آن موقع عضویت حزب را پذیرفتم و حال آنکه از مدت‌ها قبل من بدین حزب علاقمند بوده‌ام و از موقعی که حزب زحمتکشان ملت ایران پرچم مخالفت را بر علیه اعمال ناروای دکتر مصدق برافراشت تا موقعی که عضو حزب شدم و تا امروز هر جا رفته‌ام و با هر کسی صحبت کرده‌ام فکر و ذکر من حزب زحمتکشان بوده است. در سالهای ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸ در دانشسرای عالی و دانشگاه و کوی دانشجویان، با اینکه در آن سالها جز در چند مورد فعالیت‌های محسوسی جریان نداشت، تنها فردی که از حزب زحمتکشان در دانشگاه دفاع می‌کرد و سرسختانه با مخالفین حزب زحمتکشان مبارزه می‌کرد من و چند نفر دوستانی که بتدریج پیدا کرده بودم بودیم و با اینکه تعدادمان اندک بود ولی مبارزاتمان مفید و مؤثر بود. ولی از اعضای رسمی حزب یا آنکه در آن موقع کسی در دانشگاه نبود و یا اینکه فعالیتی از طرف آنان مشهود نبود و حال آنکه طرفداران دکتر مصدق (بدون اینکه اکثر از چگونگی جریان‌ات آگاهی داشته باشند) تحت عنوان انجمن اسلامی و به رهبری مهندس بازرگان فعالیت داشتند. البته نه فعالیت سیاسی، بلکه آقای بازرگان تحت عنوان دین‌عده‌ای را دور خود جمع کرده بود و گاهگاهی بعضی مسایل را در بعضی موقعیتها مطرح می‌کرد که از آن جمله است نطق معروف او در سال ۱۳۳۷ در دانشکده کشاورزی کرج. و همین‌عده بودند که بعدها هسته اولیه جبهه جدید ملی را در دانشگاه تشکیل دادند. من در تمام این مدت اگر روزنامه‌ای و یا مجله و یا نشریه‌ای به هر عنوان اسمی از جنابعالی یا حزب زحمتکشان

و یا آیت الله کاشانی می آورد، اعم از مخالف و موافق، جمع می کردم. (اکنون هم مجموعه ای از این نشریات دارم.) و آن را مورد استفاده قرار می دادم. در ضمن اینکه به فعالیت خود ادامه می دادم از خود سؤال می کردم چرا حزب زحمتکشان از بعضی فرصتها استفاده نمی کند؟ چرا در این موقعیت (موقعیت آن روز) که حقایق تلخ زمان اشتباهات دکتر مصدق را برملا کرده است و بهترین موقعیت را برای حسن استفاده از فرصت و روشن کردن مردم است گامی برداشته نمی شود؟ دائماً به این فکر بودم که چگونه می شود این بتی را که خود جنابعالی نیز در ساختن آن سهم بسزایی داشته اید در هم شکست؟ چگونه می توان با ترس و یأس و عدم اعتماد مردم مبارزه کرد و آنها را به راه مبارزه کشاند؟ و طرقی به نظرم می رسید و انتظار داشتم که حزب زحمتکشان نیز همین راهها را بیابد ولی متأسفانه خبری نمی شد. بارها فکر کرده بودم که عضویت حزب را بپذیرم بلکه بتوانم از این راه کمک بیشتری بنمایم ولی از یک طرف تصور اینکه عضویت یک حزب از استقلال فرد می کاهد و از سوی دیگر تصور اینکه عضویت حزبی مثل حزب زحمتکشان ملت ایران لازمه اش این است که فرد دارای مطالعات وسیع اجتماعی و غیره باشد. (عظمت حزب زحمتکشان از خارج بهتر پیدا است زیرا هر فرد اگر اندکی تفکر کند پی می برد که یک عده معدود و این همه مبارزات سنگین و خردکننده حتماً همه افراد آن باید بسیار متفکر و باایمان باشند تا بتوانند چنین مبارزات سنگینی را انجام دهند.) و من چون خود را فاقد این مطالعات می دیدم دائماً در مطالعه بودم تا بلکه روزی بتوانم شایستگی عضویت حزب را پیدا کنم و بعضی علل دیگر مانع عضویت من در حزب می شدند. تا اینکه گذشت زمان و تغییراتی که در اوضاع بین المللی رخ داد محیط را برای مبارزات جدید آماده ساخت و باز هم چنانچه انتظار می رفت جنابعالی پرچم مبارزه را قبل از همه برافراشتید و من هم تا آنجا که مقدورم بود از ابتدای شروع مبارزه بدون هیچگونه تظاهر و ریایی به این مبارزه کمک می کردم. مبارزات کوبنده و ابتکارات بدیع جنابعالی باز شما را مرکز ثقل توجه مردم قرار داد. اوضاع کم کم به طرفی می رفت که تصور می شد حق دارد به حق دار می رسد و امید فراوانی بود که مبارزات مردم این بار تحت رهبری جنابعالی به ثمر برسد. ولی هیئت حاکمه و آن سیاستهای خارجی که جنابعالی را به حق برای خود خطرناک می دانند، مهره های دیرینه را با طمطراق وارد میدان کردند. و این احتمالی بود

که از بدو تشدید مبارزه جنابعالی داده می شد. گروهی که یک مرتبه نهضت را در اوج خود دچار شکست ساخته بودند و اصولاً علت وجودی آنها همین بوده و هست یک بار دیگر برای شکست مجدد مبارزات اصولی مردم و بهره برداری با کمک دستگاه وارد میدان شدند. در اینجا مبارزه بسیار مشکل تر می شد زیرا در این موقعیت دولت دو دسته مخالف داشت: یک دسته مخالفین حقیقی و اصولی به رهبری جنابعالی و یک دسته مخالفین مصنوعی و ساختگی تحت عنوان غصبی جبهه ملی و یک طرف هم مردمی که منتظر بودند چه کسی در مبارزه تندتر می رود و شعارهای حادث می دهد (البته از نظر آنان) تا به دنبال او راه بیفتند. و البته چون در این مورد دست و بال مخالف مصنوعی باز است و می داند هر چه شعارهایش تند و حاد باشد کسی کاری به کارش ندارد، لذا قضاوت برای مردم مشکل می شود. و اغلب مردمی که سطحی قضاوت می کنند به طرف مخالف مصنوعی می روند. در همین دوره بود که مبارزات جنابعالی به اوج خود رسید تا به تلگراف به سازمان ملل متحد و جان کندی رئیس جمهور جدید آمریکا منجر شد و از طرفی هم مبارزات دشمنان ملت با شما به حد اعلائی خود رسید. تا آنجا که از طرفی شما را به زندان افکندند و از طرف دیگر به دست افراد نادان جبهه ملی افراد حزب زحمتکشان از هر حیث تحت فشار قرار گرفتند و به اصطلاح جنابعالی و همفکران تحت یک حمله گازانبری قرار گرفته بودید. در اینجا بود که من دیگر فعالیت خارج از حزب را کافی ندانسته و بر خود فرض دانستم که عضویت حزب را بپذیرم. زیرا می دیدم پایه گذاران حقیقی نهضت ملی ایران و سالکان راه راستی و آزادی تحت ناجوانمردانه ترین فشارها قرار گرفته اند. می دیدم عوام کالانعام و بسیاری جوانان خام از همه جا بی خبر و متعصب تحت تأثیر تبلیغات جبهه ملی و ایادی حزب توده و عوامل بیگانه بیشتر از آنکه مبارزاتشان مصروف به دست آوردن آزادی باشد حمله شان متوجه دکتر بقایی است که موجب این همه بدبختی ها است. می دیدم که خورشید حقیقت در پشت ابرهای تیره و ضخیم قرار گرفته است و عوامفربیان، ابن الوقتها و فرصت طلبان یکه تاز میدان شده اند. این بود که دیگر درنگ را جایز ندانسته و حتی آن را خیانت مسلم بر وجدان خود و اجتماع دانستم و می توانم بگویم تا موقعی که خود را به محل سازمان نرساندم و آنکت حزب را پر نکردم خیالم راحت نشد و در چنین موقعیتی بود که به افتخار عضویت

حزب نایل شدم، عضویت حزب را پذیرفتم تا سهمی را که دین و وجدان به عهده من گذارده است در طریق حقیقت ادا نمایم و با تمام ظرفیت و توانایی خود در این طریق بکوشم.

اکنون دو سال و نیم است که عضو حزب هستم. در این دو سال و نیم شاهد حوادث و جریانات بسیار بوده ام، با افراد زیادی بحث کرده ام، به درد دل بسیاری گوش داده ام. با اعضای حزب، با افرادی که روزی عضو حزب بوده اند و اکنون یا اخراج شده اند و یا به عللی کناره گیری کرده اند و با سایر دوستان و حتی دشمنان جنابعالی بحثهای زیادی داشته ام. بسیاری اوقات شاهد ناجوانمردانه ترین تهمتها و نسبتها بوده ام که افراد حزب به یکدیگر می زده اند. می دیدم که بعضی افراد ندانسته تیشه برداشته به ریشه خود و حزب می زنند. قبلاً نوشتم قبل از آنکه عضو حزب زحمتکشان شوم همیشه در این فکر بوده ام که چگونه می توان ملت ایران را از این وضع ناهنجار نجات داد و این فکر تا آنجا که به خاطر دارم از کودکی در من بوده است و حتی در انشاهایی که در دوره دبستان نوشته ام این فکر ظاهر است. علت پیدایش آن را هم درست نمی دانم، ولی این فکر همیشه با من بوده است و پس از مدتها تفکر به این نتیجه رسیدم که بایستی مردم متشکل شوند و فعالیت خود را در حزبی که هدفش مشخص باشد و بداند که چه می کند متمرکز کنند. در احزاب و جمعیتهای موجود که مطالعه کردم دیدم فقط دو حزب است که تا حدود نقشه و برنامه دارند و ممکن است بتوانند تحولی در اوضاع ایجاد کنند. یکی حزب توده که دارای سازمان و تجهیزات منظم و دقیق و افراد کارآمد و ورزیده و هدف معین بود و دیگری حزب زحمتکشان که البته سازمانش به اندازه حزب توده منظم و دقیق نبود ولی هدف و منظورش معین و معلوم بود و در هر صورت نقشه ای مثبت داشت. بدیهی است که حزب توده به واسطه اتکایش به بیگانه و به علت اینکه نه هدف و نه روشش هیچکدام با عقاید من جور در نمی آید نمی توانست حزب مورد نظر من باشد. باقی می ماند حزب زحمتکشان و تنها همین حزب. از این جهت به این فکر افتادم که باید این حزب را تقویت کرد و نقایصش را برطرف نمود. از این جهت چه قبل از ورود به این حزب و چه بعد از آن به فکر بودم که چگونه می شود جمع کثیری را در این حزب متشکل کرد و علت اینکه این حزب تاکنون موفق نشده است عده قابل توجهی را گرد خود جمع کند چیست؟ چرا اکنون پس از ۱۴ سال فعالیت این حزب هنوز نتوانسته است در قسمت اعظم ایران

شعبه ای داشته باشد؟ چرا اکنون پس از ۱۴ سال وقتی که کنفرانس این حزب در تهران تشکیل می شود فقط ۵۵ نفر در آن شرکت می کنند یعنی به ازای هر سال فقط ۴ نفر که اگر سایر اعضا یعنی اعضای مخفی (۱) و غیر مخفی را نیز بدان اضافه کنیم باز متناسب با ۱۴ سال فعالیت نیست. چرا باید این حزب در عوض اینکه روز به روز جلو برود عقب می رود و در همین چند سال اخیر چندین عضو را از دست بدهد. بلی. دائم افکارم متوجه این قسمتها بود و در جستجوی علل حقیقی این رکود و به هم ریختگی و کشف درمان آن بودم. با یک یک افرادی که ناراضی بودند تماس گرفتم حتی با افرادی نظیر آقایان منتظر و معصومی ساعتها صحبت کردم. با افراد ناراضی نظیر آقایان اخباری، بزرگ نژاد و غیره بحث کردم. در خصوص انشعاب آقای خلیل ملکی و سایر وقایع حزبی تحقیق نمودم و اکنون می خواهم فشرده آن مطالعات را تا آنجا که وقت و فرصت اجازه می دهد در اختیار شایسته ترین فرد یعنی جنابعالی بگذارم. البته نوشتن تمام آنچه را که دیده ام و شنیده ام و اندیشیده ام مقدور نیست و اگر بنا باشد همه آن نوشته شود کتاب قطوری خواهد شد. ولی آنچه را به نظر می رسد لازم تر است می نویسم و در خصوص توضیح درباره آن در هر حال و هر وقت حاضرم. این نکته را هم یادآور شوم که منظور من از تمام این مقدمات که شاید زائد به نظر برسد این نیست که بیوگرافی خود را بنویسم. بلکه این است، چنانچه قبلاً هم اشاره کردم، عده ای در این حزب هستند که جنابعالی را محاصره کرده اند و هر کسی را به نحوی می کوبند. بعضی را با تهمت ارتباط با این و آن، عده ای را با حربه «جوان بودن»، «کج فکر بودن»، «فریب خوردن»، «احساساتی بودن» و غیره به مقتضای وقت و موقع به طوری که برای جنابعالی نیز قابل قبول باشد. در این خصوص یعنی درباره خود من هم به جنابعالی گفته اند و از محتوای جملات جنابعالی هم استنباط می شود که بلی، فلانی درست است حسن نیت دارد ولی جدیدالورود است و از کنه جریانات اطلاع ندارد و اشخاصی مانند یوسفی زاده و غیره او را تحت تأثیر قرار داده اند و از این جهت «کج» فکر می کنند. و دلیل آن هم این است که جنابعالی در کنگره به من گفتید: «شما خوش فکر هستید و من بارها در این مورد در هیئت اجرائیه بحث کرده ام.» ولی به فاصله چند ماه این

ص: ۶۲۲

«خوش فکری» تبدیل به کج فکری شد. در صورتیکه نه انقلابی در اوضاع و احوال کائنات به وجود آمده بود و نه سلولهای مغز من عوض شده بود و نه مدت زمان مدیدی گذشته بود که بتواند «تبدیل» خوش فکری را به کج فکری توجیه کند. جز اینکه عده ای فکر کرده بودند روش آیت دیگر با منافع تصویری آنها جور نمی آید و چون هیچ حربه دیگری از قبیل سوءنیت و ارتباط با این و آن درباره او کارگر نیست پس بهتر است با حربه «کج فکر» بودن او را از اثر بیندازیم. و این هم با مقدماتی که چیدند و به نظر خودشان اجرا کردند کار سهل و آسانی بود. غافل از اینکه آیت هم می تواند بنویسد و هم می تواند صحبت کند و هم صریح است و رودرواسی با کسی ندارد و اجرای این نقش برای مدت مدیدی میسر نیست. بلی، نوشتن این مقدمه برای آن است که معلوم شود مطالب بدون مطالعه و از روی هوا و هوس و به منظور لجن مال کردن این و آن نوشته نشده است. بلکه از روی مطالعه و به منظور رفع نقایص حزب به تحریر در آمده است. مطالب را در دو قسمت می نویسم یکی راجع به اوضاع و احوال داخلی حزب و شرح علل نابسامانی های حزب و راه برطرف کردن آنها و دیگر در خصوص راه و روش کلی حزب. اکنون به تشریح اوضاع و احوال داخلی حزب می پردازیم تا بلکه بتوانیم سئوالاتی را که در فوق مطرح شد، یعنی علل سیر فقهقراایی حزب، رامطالعه کنیم و ببینیم آیا در چنین محیطی امکان رشد حزب هست؟

از آنجایی شروع شد که اینجانب به عضویت حزب در آمدم.

این نکته را باید یادآور شوم که قبل از ورود به حزب وضع داخلی حزب برای من غیرقابل تصور بود. بدین معنی که تصور می کردم اکنون بین افرادی وارد می شوم که نسبت به همه صمیمی و یک دل و یک زبان هستند و در چنین محیطی اثری از دروغ و تفتین و کینه و حسد و کومه نظری نیست و بالعکس هر چه هست خلوص و ایمان و یک رنگی است. ولی متأسفانه بر خلاف تصور از همان روزهای اول احساس کردم که وارد محیط مسمومی شده ام. اکثر به یکدیگر تهمت می زدند و یکدیگر را دزد و نادرست و مغرض می خواندند و حداقل یکدیگر را مسخره می کردند. آقای یوسفی زاده آقای دیوشلی و وحیدی و دیگران را به باد مسخره می گرفت و آقای دیوشلی آقای یوسفی زاده و وحیدی و پارسسی را استهزا می کرد و آن دو نفر دیگر دیگران را. چند روزی بیشتر از ورود من به حزب نگذشته بود که یک روز دیدم آقای فراهانی می گوید

اگر می توانستم دیوشلی و وحیدی را خفه می کردم و امثال این جملات. در حوزه دانشجویی شکری و عطف و مبشر به جان یکدیگر افتاده بودند و به یکدیگر بد و بیراه می گفتند. در یکی از جلسات آقای شکری به خاطر اینکه آقای قوانینی به آقای دکتر موسوی زادگان زودتر اجازه صحبت داده است هر چه فحش بود نثار آقای دکتر موسوی زادگان کرد به طوری که جلسه به هم خورد و از آن جلسه به بعد چند نفر از دوستان با ارزش مانند آقایان ابن النصیر (که اکنون در آمریکا تحصیل می کنند)، جورابچی و غیره که با من به حزب آمده بودند دیگر حاضر نشدند که حتی برای نمونه در یک جلسه حزبی شرکت کنند. و کم کم در اثر چنان وضعی حوزه دانشجویی رو به تحلیل رفت و هیچکس هم جرئت نمی کرد فرد جدیدی را به حوزه معرفی کند. وضع حزب روز به روز بدتر و ناگوارتر شد. به طوری که در جلسه ای که پس از محکومیت جنابعالی در محکمه بدوی به منظور جمع آوری پول تشکیل شد و افراد عموماً ناراحت و نگران بودند، از یک سو آقایان کاظمی و وحیدی یکدیگر را تخطئه می کردند و از سوی دیگر آقایان دیوشلی و مروی به جان هم افتاده بودند. و خلاصه اوضاع غریبی حکمفرما بود که آقای بزرگ نژاد با خواندن مقاله مؤثر و شیوای خود (این مقاله به حدی مؤثر و شیوا بود که اگر حتی امضای جنابعالی ذیل آن بود مشکل بود که بتوان تشخیص داد که این مقاله از جنابعالی نیست) وضع جلسه را دگرگون کرد و تقریباً تا حدودی منظوری که از آن جلسه در نظر بود حاصل شد. این جلسه هم پایان یافت ولی وضع نابسامان حزب هر روز از روز قبل نابسامانتر می شد و عده ای هم که مدعی بودند در غیاب جنابعالی رهبری حزب را به عهده دارند به جای آنکه به فکر سامان دادن حزب باشند به سر و مغز یکدیگر می کوبیدند. به طوری که در یکی از جلسات حوزه گویندگان آقای دیوشلی ناچار شدند که از اوضاع «کثیف و ناهنجار» حزبی پرده بردارند و گله آغاز کنند و مدعی شوند که در وضع فعلی انجام هیچ کاری مقدور نیست. مسلم است همانطور که آقای دیوشلی هم پی برده بودند در آن وضع هیچ کار مثبتی میسر نبود و صلاح نبود ما افرادی را که جلب کرده بودیم به حزب بیاوریم و از این رو فعالیت خود را در کانون تشیع که مدتها پیش به منظور تقویت حزب و مقابله با دارودسته مهندس بازرگان تشکیل داده بودیم، و تا حدودی هم در پیشبردن مقاصد خود موفق شده بودیم، متمرکز کردیم. البته از اعضای حزب کسی در این راه به ما

کمک نکرد و حتی با اینکه ما از آقای قوانینی در این مورد کمک خواسته بودیم ایشان بدون تحقیق به تخطئه این کانون پرداختند و تصور می کردند از جهت اینکه نام این جمعیت «کانون تشیع» گذاشته شده قصد مبارزه با اهل تسنن در میان است. در صورتی که هیچ چنین منظوری در بین نبود و ما توانستیم با کوشش فراوان اکثریت هیئت اجرائیه این کانون یعنی ۵ نفر از ۹ نفر را از طرفداران جنابعالی تشکیل بدهیم. کار این کانون تا به جایی رسید که توانست در حدود ۱۰۰ نفر دانشجو را جلب کند. (اکثر این دانشجویان در اثر تبلیغات ما متمایل به حزب زحمتکشان شدند و هم اکنون بسیاری از آنان مستقیم و غیرمستقیم با ما همکاری می کنند.) و حتی ما توانستیم در موقع درگذشت حضرت آیت الله کاشانی مجلس ختمی برای ایشان برگزار کنیم و ریاست این کانون را هم از آقای فرهنگ نخعی (۱)، که کانون در منزل او تشکیل شده بود، بگیریم و به آقای دکتر صادقی، که از طرفداران آیت الله کاشانی بود، بدهیم. مقصود از تشریح این قسمت اولاً روشن شدن جنابعالی است که یکی دو مرتبه به علت عدم اطلاع کامل در خصوص وضع این کانون گوشه و کنایه ای به ما زدید و ما هم تحمل کردیم و ثانیاً معلوم شدن این مطلب که ما تلاش خود را در راه اعتلای حزب انجام داده ایم.

بحث در خصوص اوضاع و احوال داخلی حزب بود. این اوضاع همچنان ادامه داشت تا جنابعالی از زندان آزاد شدید. البته جریانات دیگری هم مانند جریان کرسی آزاد و غیره پیش آمد که به علت طولانی شدن نامه از بحث درباره آنها خودداری می شود. پس از آزادی جنابعالی تصور می شد که آن جریانات نامطلوب پایان یابد. در این حیص و بیص جنابعالی به کرمان رفتید. بی مناسبت نیست که جریانی را که حاکی از عدم تصمیم و سرگردانی گردانندگان حزب بود و در غیاب جنابعالی رخ داد تشریح کنم. می دانید در موقع مسافرت جنابعالی به کرمان حادثه اول بهمن رخ داد. (۲) در حوزه دانشجویی پس از بحثهای فراوان در حضور آقایان دیوشلی و وحیدی قرار شد

ص: ۶۲۵

۱-۱. نام کامل ایشان فرهنگ ریمن نخعی است.

۲-۲. حادثه اول بهمن ۱۳۴۰ در دوره نخست وزیری علی امینی روی داد که در جریان آن تعداد زیادی از دانشجویان دانشگاه تهران مجروح شدند، برای پی بردن به ماهیت توطئه اول بهمن نک: دو دهه واپسین حکومت پهلوی، ص ۲۲۶ به بعد.

که حزب جزوه ای در این خصوص منتشر کرده و اوضاع را تجزیه و تحلیل کند و قرار شد این جزوه را آقای دیوشلی بنویسند. پس از مدتی از آنها پرسیدیم جزوه چه شد؟ گفتند مشغول نوشتن هستیم و در حدود چهل صفحه آن را نوشته ایم. مدتی بعد مجدداً از چگونگی جریان کار جزوه پرسیدیم. گفتند فرستاده ایم کرمان بینیم آقای دکتر بقایی موافق هستند یا خیر. بعداً گفتند که جنابعالی هم با نشر چنان جزوه ای موافقت کرده اید. مدتی گذشت. باز از نشر جزوه خبری نشد و ما مجدداً سراغ جزوه را گرفتیم. گفتند داده ایم چاپ کنند. باز مدتی گذشت باز هم خبری نشد. مجدداً سؤال کردیم. آقای وحیدی گفتند همین چند روز پیش نمونه اش را آوردند و تصحیح کردیم و به زودی در اختیار شما قرار می گیرد. ولی باز هم مدتی گذشت و خبری نشد و باز هم ما سؤال کردیم و آقای دیوشلی گفتند پول نداریم جزوه را چاپ کنیم! پس از چندی آقای وحیدی گفتند اسراری پشت پرده بود که صلاح نبود چنین جزوه ای منتشر شود و ما بالاخره نفهمیدیم کدام یک از دعاوی آقایان را بپذیریم. پول نداشتن یا زیر چاپ بودن و یا صلاح نبودن نشر چنین جزوه ای؟ بهتر این بود که اگر قرار نبود چنین جزوه ای منتشر شود از همان اول می گفتند صلاح نیست و دیگر متوسل به این همه دروغ نمی شدند.

جنابعالی از کرمان بازگشتید و جلسه بحث و انتقاد تشکیل شد. در این جلسه مطالب و مباحث بسیاری طرح شد که قسمتی نامعقول و غیرمنطقی بود و قسمتی هم انتقادات و پیشنهادات معقول و صحیح و منطقی. در اینجا فرصت آن نیست که ما تمام مطالب آن جلسه را مورد بررسی قرار دهیم فقط به چند قسمت اشاره می کنیم. یکی آنکه اگر در نظر داشته باشید در این جلسه آقایان دیوشلی و وحیدی و پارسی، به خصوص آقای دیوشلی، آقای شکری را غیرقابل اعتماد و اطمینان معرفی کردند و مدعی شدند به همین دلیل از انتخاب ایشان به عضویت کمیسیون تشکیلات تهران خودداری کرده اند. و دیگر آن که جنابعالی ایشان را «وقیح» و «دروغگو» خواندید و حتی در این خصوص کار به جایی رسید که آقای شکری در خارج از جلسه نسبت به آقای دیوشلی فحاشی کردند و حتی می خواستند به ایشان حمله کنند و این موضوع باعث شد که آقای شکری مدتها به حزب نیایند و به اصطلاح قهر کنند. این قسمت بعداً مورد استناد ما قرار خواهد گرفت. موضوع دیگر جریان کار آقای معصومی بود که آقای بزرگ نژاد در این خصوص بحث مفصل و مستدلی کردند و جنابعالی هم

جوابهایی فرمودید که چون در این خصوص هم موقعی که از کنگره بحث می کنیم صحبت خواهیم کرد در اینجا بحثی نمی کنیم. و اما مطالبی که در خصوص بیانات جنابعالی باید به عرض برسانم. جنابعالی بیش از چهار ساعت صحبت کردید و در بست از هیئت اجرائیه دفاع نمودید. به طوریکه هر کس نطق جنابعالی را گوش می داد تصور می کرد که این هیئت اجرائیه «فداکار» شب و روز برای حزب در کوشش و فعالیتند و هیچ عیب و نقصی در کارشان نیست و کلیه تقصیرات متوجه افراد عادی و نمک نشناس حزب است که قدر چنین هیئت اجرایی فداکار را نمی شناسند و شاه بیت استدلالتان هم این بود که «من که دکتر بقایی هستم این عده را منصوب کرده ام و من هم نه اشتباه می کنم و نه تحت تأثیر اطرافیان قرار می گیرم زیرا اگر کسی از اطرافیان می توانست مرا تحت تأثیر قرار دهد او خودش دکتر بقایی می شد.» در صورتی که در بین مقالات و اظهارات شما در طول مبارزات سیاسی دهها مورد می توان پیدا کرد که خودتان اینگونه استدلال را رد کرده اید و آن را خطرناک دانسته اید. ولی در این مورد روی همین استدلال کلیه انتقادات اصولی و منطقی افراد نادیده گرفته شد و بالاخره دست آخر هم کار «به دهان خرد کردن» رسید. تنها کسی را که از هیئت اجرائیه مورد انتقاد قرار دادید (که او هم مدتی بود کناره گرفته بود) آقای قوانینی بودند که بالنسبه از دیگران فاضل تر و مؤدب تر و متواضع تر و در بین اعضای حزب محبوبیتش بیشتر بود. علت محبوبیتش هم آن است که او رابطه اش را با افراد قطع نکرده و هنوز هم تنها فردی است از کمیته مرکزی که گویندگی یک حوزه را به عهده دارد و مرتب در آن حوزه شرکت می کند و در حوزه گویندگان نیز تقریباً مرتب شرکت کرده است. ولی از بیانات جنابعالی چنین استنباط می شود که کلیه دردهای حزب در اثر آن است که مثلاً ایشان حق عضویتشان را به نصف تقلیل داده اند. به هر صورت این جلسه نیز بدون اینکه کوچکترین نتیجه مثبتی برای حزب داشته باشد پایان یافت و نه تنها دردی از حزب دوا نکرد بلکه به مشکلات حزب افزود و سرانجام معلوم نشد این جلسه برای چه منظور و هدفی تشکیل شده است. اگر منظور این بود که به حرف حساب افراد گوش داده شود چرا این کار انجام نشد؟

بعد از این جلسه موضوع محاکمه آقای عطوف پیش آمد. حتماً جنابعالی اطلاع دارید که من خود از کسانی بودم که با ایشان مخالف بودم. زیرا من با افرادی که قاطع

نیستند و هم خدا را می خواهند و هم خرما را مخالف هستم و ایشان از این گونه افراد بود. با افراد جبهه ملی که خلوت می کرد خود را از آنان می دانست و با ما که می نشست خود را طرفدار حزب زحمتکشان محسوب می داشت. به انضمام این که خیلی خودخواه و جاه طلب و پرمدعا بود. به این دلایل و بعضی اطلاعات که از گوشه و کنار می رسید من با ایشان مخالف بودم. با وجود تمام اینها او را قابل اصلاح می دانستم و پیدایش و تقویت بعضی از صفات مذکور در ایشان در اثر همین محیط حزب بود و من خود به چشم می دیدم چگونه بعضی افراد با رفتار خود موجب می شوند که صفات منفی این شخص احیا شود. مثلاً- در همین محاکمه ایشان جنابعالی شخصی را مأمور محاکمه ایشان کردید که در همین محاکمه وقتی می خواست مثلاً بگوید «شما باعث رکود و توقف حزب شده اید»، می گفت «شما باعث رکورد و توقف حزب شده اید.» ملاحظه بفرمائید این در یک لیسانسیه حقوق چه تأثیری دارد و چگونه در خارج می تواند از این موضوع بهره برداری کند. یک کار خلاف دیگری که در این محاکمه صورت گرفت این بود که دوست عزیز ما آقای وحیدی قبل از محاکمه به من توصیه می کرد که باید این شخص «دراز» شود و باید او را اخراج کنید. درست است که من ترتیب اثری به این توصیه ندادم ولی قبول بفرمائید که این توصیه خلاف اصول است. منظور از بحث درباره این موضوع آن است که اثبات شود پیدا شدن امثال عطوف در حزب به خاطر رفتار غلط و ناهنجار بعضی از کسانی که خود را گرداننده حزب می دانند هست و بس. در صورتیکه محیط حزب باید طوری باشد که بتواند چنین اشخاصی را اصلاح کند.

بعد از این جریان مقدمات تشکیل کنگره فراهم می شد. من از کسانی بودم که به کنگره خیلی امیدوار بودم و تصور می کردم که کنگره نه تنها موفق می شود این محیط مسموم را از بین ببرد بلکه روح تازه ای در حزب خواهد دمید و باعث خواهد شد که حزب از این حالت رکود و رخوت خارج شود و به جای چنددستگی و نفاق برادری و وداد برقرار گردد. با خود فکر می کردم که کلیه افرادی که در این کنگره شرکت می کنند فشرده مطالعات خود را مطرح خواهند کرد و حزب از این افکار و آراء استفاده شایانی خواهد برد. از این جهت همانطور که قبلاً اشاره کردم خودم مطالبی در حدود ۳ صفحه تهیه کردم بلکه بتوانم از این راه کمکی به حزب بنمایم. ولی بعضی افراد که از من

تجربه بیشتری داشتند با نظر من مخالف بودند و می گفتند خواهی دید که عده ای مانع خواهند شد از اینکه کنگره هم دردی از حزب دوا کند، بلکه کاری خواهند کرد که بعد از کنگره حزب به وضع بدتری دچار شود. ولی من این سخنان را باور نمی کردم و شاید هنوز بعضی افراد به خاطر داشته باشند که در این باره من با آقای اخباری در کتابخانه حزب قریب یک ساعت بحث کردیم. ولی کنفرانس تهران، که در نهایت آزادی و بی نظری تشکیل و پایان یافت، افرادی مانند آقای اخباری را هم تا حدودی قانع کرد که کنگره می تواند به آن وضع ناهنجار پایان دهد. من هم با اینگونه افکار تهران را ترک کردم و بالطبع از جریاناتی که در تهران می گذشت و از مقدماتی که برای کنگره از طرف افراد مختلف چیده می شد بی خبر بودم. کنگر با شکوه و جلال ظاهری تشکیل شد. این شکوه و جلال اگر چه حاکی از ایمان و صمیمیت افرادی بود که شبانه روز زحمت کشیده بودند تا تشکیلاتی به آن نظم و ترتیب و عظمت را ترتیب داده بودند ولی اگر اشخاص تیزبین و دقیقی به آن می نگریستند نشانه ای از ضعف معنوی حزب در آن می یافتند که سعی شده بود با آن شکوه و جلال ظاهری بر آن روپوش گذاشته شود. چون این یک قانون کلی است [که] افراد و دستگاههایی که دارای نقاط ضعفی باشند کوشش می کنند که آن نقاط ضعف را با ظاهرسازی و ژست و قیافه تصنعی از نظرها دور دارند. با افتتاح کنگره و طرح آئین نامه داخلی این ضعف معنوی عده ای از خلال مواد آئین نامه داخلی بهتر به چشم می خورد. موادی مانند ماده چهارده که می گوید: «رئیس عهده دار نظم و ترتیب جلسه بوده و حق دارد چنانچه در بیان ناطق احساس «صمیمیت» نکند و یا صحبت او را خارج از موضوع و شأن و صلاحیت کنگره تشخیص دهد و یا بیان و نطقش را متضمن بی احترامی و توهین بداند، به ناطق تذکر داده و در صورتی که به تذکر رئیس ترتیب اثر داده نشود با درج در صورت جلسه او را توییح کند و عنداللزوم از ادامه صحبت او جلوگیری نماید و در صورتی که در نظم جلسه از طرف ناطق یا فرد دیگری اخلاص شود او را موقتاً تا ختم همان جلسه از جلسه اخراج نماید که بعد از تنفس تصمیم نهایی در هیئت رئیسه کنگره اتخاذ گردد» نشان می داد که عده ای می خواهند از طرح نقاط ضعف خود با حربه های «احساس عدم صمیمیت» و یا «خروج از شأن و صلاحیت کنگره» و یا «توهین و بی احترامی» جلوگیری کنند و گرنه کس را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است. ولی خود این ماده

نشان دهنده بسیاری از حقایق بود و این حقایق با اولین نطق جنابعالی و تبلیغات بعدی عده ای که با نقشه از تهران حرکت کرده بودند آشکارتر شد. جنابعالی در نطق خود فرمودید «من به خوبی اطلاع دارم چه کسانی و با چه نقشه هایی از تهران به منظور بر هم زدن این کنگره حرکت کرده اند.» ولی هنوز هم ما نتوانسته ایم بفهمیم این افراد که بودند و اگر واقعاً چنین افرادی وجود داشتند چرا معرفی نشدند، چرا محاکمه نشدند. ولی آن عده ای که دنبال چنین جملات مبهم و چند پهلو می گشتند سمپاشی را شروع کردند که بلی، عده ای در تهران هستند که مخالف آقای دکتر بقایی هستند و دسته ای تشکیل داده اند و می خواهند از حزب انشعاب کنند و با کجا و کجا ارتباط دارند. این عده عبارتند از معصومی، که از حزب اخراج شده، و یوسفی زاده و یاسری و عده ای دیگر که می خواهند با انتقاد و نطق و تحریک کنگره را به هم بزنند. مواظب باشید هر کس ایرادی گرفت، هر کس انتقادی کرد، هر کس تذکری داد، او از همان «ملاعین» و مخالفین آقای دکتر بقایی است که از طرف بعضی دستگاهها مأموریت دارند کنگره «اصیل» حزب زحمتکش ملت ایران را در هم بریزند. تصور بفرمائید این مطالب آن هم از دهان افرادی که به ظاهر زیاده تر از دیگران دور و بر جنابعالی بودند در آن کرمانی علاقمند به جنابعالی و مؤمن به حزب که از ۱۰۰۰ کیلومتری طهران بی خبر از همه جا به اصفهان آمده چه تأثیری می کرد و آیا دیگر امکان هیچگونه تذکر اصلاحی بود؟ به خصوص که «رندان» به این هم اکتفا نکردند و تحت این عنوان که افراد تهران رعایت «ادب» را نمی کنند و این ممکن است باعث آبروریزی شود از یک سو از تماس افراد تهران با سایر شهرستانها جلوگیری می کردند و از سوی دیگر افرادی امثال آقای بنکدار، که به مخبر شماره یک مشهور شده بود (این لقبی بود که افراد از روی تمسخر به ایشان داده بودند)، به این چادر و آن چادر سر می زدند و از «توطئه های» عمیق حزبی به اصطلاح «پرده» بر می داشتند و اخبار را هم آنطوری که صلاح می دانستند به سمع جنابعالی می رساندند و چنانچه خواهیم دید پاداش خودشان را هم گرفتند. بلی، همانطور که جنابعالی فرمودید «عده ای با نقشه از تهران حرکت کرده بودند.» ولی این عده بعضی از اطرافیان کوته فکر جنابعالی بودند که چون می دیدند در محیط آرام و سالم میدانی ندارند به انواع حیل آن محیط مسموم را در کنگره به وجود آوردند تا هیچ کس نتواند عدم لیاقت آنان را هویدا سازد ولی آنان بتوانند با سوءاستفاده از نام

جنابعالی به مراد خود برسند و هر کس را که می خواهند بگویند از مخالفین شما قلمداد کنند. این گفته جنابعالی در کنگره است که «اگر افرادی بگویند به فلان کس رأی بدهید گناهی نکرده اند ولی اگر بگویند به فلانی رأی ندهید بی وجدانند.» و من عده ای از اعضای هیئت اجرائیه سابق و کمیته مرکزی لاحق را می دیدم که صریحاً بر علیه آقای یوسفی زاده تبلیغ می کنند و او را از دسته مخالف جنابعالی قلمداد می کنند. این مایه تأسف است که در یک کنگره حزبی، که باید مسایل مهم مطرح شود، یک نفر به عنوان اینکه زیاد شربت خورده است تویخ شود و تویخنامه او در جلسه رسمی کنگره خوانده شود ولی دیگری که علناً بر علیه یک عضو کمیته مرکزی چاقو می کشد لقب «جوانمرد» بگیرد و خلاصه محیطی ایجاد شود که افراد از ترس به جز اول و دوم حرف عادی خود را نتوانند بزنند.

بی مناسبت نیست که بحثی هم از آقای معصومی بکنیم. من قبل از عضویت حزب با آقای معصومی ارتباطی نداشتم ولی در همان موقع که در میتینگ های سازمان نگهبانان آزادی شرکت می کردم، روزی در ویتترین حزب آگهی اخراج ایشان را خواندم. حقیقتاً من از آن آگهی نتوانستم علت اخراج ایشان را درک کنم، چون دلیل واضحی ذکر نشده بود. چند روز بعد از خواندن آن آگهی جنابعالی بازداشت شدید و در جلسه ای که شب اول بازداشت شما در اطاقهای طبقه دوم سازمان از دانشجویان دانشگاه تشکیل شد و آقایان مکی، قوانینی، مبشر و چند نفر دیگر درباره همکاری نیروهای «ملی» صحبت کردند، ایشان هم در همین مورد صحبت‌هایی نمودند و با شدت و حرارت از سازمان نگهبانان آزادی دفاع نمودند. کاری به آن جلسه ندارم. چند ماهی از آن جلسه گذشت که من عضو حزب شدم و تصادفاً در مؤسسه علوم اجتماعی (۱) با ایشان آشنا شدم. منطقاً اگر ایشان مخالف جنابعالی بودند باید با من که به نظر ایشان فرد تازه واردی بودم علیه جنابعالی صحبت کنند. در صورتی که من هیچ مطلبی علیه جنابعالی از او نشنیدم، بلکه حتی از اخراج خود هم با من صحبتی نکرد و همیشه هم علیه جبهه ملی تبلیغ می کرد. البته در آن وقت موضوع اخراج ایشان برای من مسئله مهمی نبود با این که می دیدم اکثریت افراد حزب به خصوص دانشجویان با اخراج ایشان مخالف بودند ولی چون

ص: ۶۳۱

۱- ۱. مؤسسه علوم اجتماعی در اواخر دهه سی توسط دکتر احسان نراقی تأسیس شد و تا پیروزی انقلاب ادامه حیات داد.

می دیدم ایشان به همکاری خود کم و بیش با حزب ادامه می دهند در این خصوص فکری نمی کردم. تا اینکه جلسه بحث و انتقاد تشکیل شد و عده ای اخراج ایشان را مغایر اساسنامه و انصاف و عدالت می دانستند و اخراج ایشان را در اثر مخالفت و اغراض خصوصی بعضی از افراد هیئت اجرائیه قلمداد می کردند و با اینکه در آن جلسات جنابعالی در حدود یک ساعت در این باره صحبت کردید من در بین صحبت‌های جنابعالی دلیلی که اخراج ایشان را توجیه کند نیافتم. تا کنگره تشکیل شد و شکایت ایشان در کمیسیون شکایات مطرح شد. عده ای از اعضای کمیسیون شکایات به من مراجعه می کردند و از من در خصوص آقای معصومی سؤال می کردند که آیا ایشان را به حق اخراج کرده اند یا خیر؟ من هم می گفتم از علت اصلی اخراج ایشان بی خبر هستم ولی دلایلی که برای اخراج ایشان ذکر می شود بسیار سست است و نباید موجب اخراج یک نفر با سابقه از حزب گردد، مگر اینکه به جز این دلایل دلیلی دیگری در کار باشد. حتی این مطلب را یک مرتبه به آقای بنکدار هم گفتم که شاید طبق معمول به جنابعالی هم خبر داده باشد. کم کم جریان کار ایشان بالا گرفت. از یک طرف آقای بنکدار به اعضای کمیسیون شکایات صریحاً می گفتند که طبق نظر آقای دکتر بقایی اخراج ایشان باید فوراً مورد تأیید کمیسیون قرار گیرد و از طرف دیگر این موضوع باعث شد که آقای مروی برای آقای وحیدی چاقو بکشد و حتی جنابعالی را شخصی نظیر هیتلر قلمداد کند. این بود که من برای جلوگیری از حوادثی که ممکن بود مناسب شأن کنگره نباشد آن هم پس از خواندن نامه ای از آقای معصومی که تقریباً در آن اظهار ندامت شده بود، خدمت جنابعالی رسیدم و خواستم که این مسئله به نحوی حل شود. که جنابعالی هم فرمودید نامه ای می نویسم، اگر ایشان امضا کردند بازگشتشان به حزب مانعی ندارد و من تصور می کردم که دیگر مسئله حل شده است. ولی فردای آن روز که متن آن نامه را دیدم فوق العاده متأثر شدم و همانجا گفتم اگر آقای معصومی این نامه را امضا کند من در سوءنیت او کوچکترین تردیدی نخواهم کرد. زیرا اصولاً نامه طوری تهیه شده بود که هر کس کوچکترین شخصیتی در خود احساس می کرد از امضای آن خودداری می نمود. و در همانجا بود که این نامه را من به سوگندنامه ای که عبدالله بن مقفع برای منصور خلیفه عباسی تهیه کرد تا به موجب آن به عبدالله بن عیسی که ترمز کرده بود امان دهد (این سوگندنامه طوری تهیه شده بود که کلیه راههای فرار از آن را

بر منصور مسدود می کرد و عده ای علت قتل ابن مقفع را انشای همین سوگندنامه می دانند که جریانش در تاریخ مسطور است.) تشبیه کردم. مطابق پیش بینی من آقای معصومی از امضای چنین نامه ای خودداری کرد. بعد موضوع در کنگره مطرح شد و متأسفانه برخلاف اصل جنابعالی خود را در برابر آقای معصومی قرار دادید ولی باز هم من از سخنرانی طولانی جنابعالی نتوانستم دلیلی به دست بیاورم که حتی ده درصد اخراج ایشان را توجیه کند و تا اکنون نیز که این نامه را می نویسم با وجود جستجو و تفحص فراوان نتوانسته ام دلیل قانع کننده ای برای اخراج ایشان پیدا کنم. و این موضوع باعث نهایت تأسف و بسیار مایوس کننده است، زیرا اگر حزبی نتواند در داخل خود عدالت را اجرا کند و باز هم در آن اغراض و مقاصد خصوصی دخالت داشته باشد چگونه می تواند در یک اجتماع عدالت اجرا کند و از تبعیض و اجحاف جلوگیری نماید. این را هم متذکر شوم که من بعضی صفات منفی آقای معصومی را انکار نمی کنم، ولی این صفات از نوع صفاتی است که قابل اصلاح است و گذشته از آن هیچ کس نیست که کم و بیش فاقد این صفات باشد. دیگر آنکه در آن جلسه کنگره من رأی به اخراج آقای معصومی دادم و علت این رأی هم آن نبود که من ایشان را گناهکار می دانستم. بلکه علت آن بود که در آن موقعیت و پس از نطق جنابعالی از نظر کلی من دیگر عضویت ایشان را صلاح نمی دانستم مگر اینکه روزی جنابعالی شخصاً حکم اخراج ایشان را لغو کنید. این موضوع باعث شد که بعداً من در خصوص اخراج و کناره گیری و سرخوردگی عده ای دیگر از اعضای حزب مطالعه کنم و به این نتیجه برسم که در اکثر موارد اغراض خصوصی و کوتاه فکری ها موجب این قبیل امور شده است.

تأسف انگیزترین و ناراحت کننده ترین قسمت کنگره جریان تأثرآور انتخابات کمیته مرکزی است که هنوز هم حزب ما نتوانسته است از زیر ضربت آن کمر راست کند. جریانی که باعث شد عده ای مانند آقای اخباری عملاً از حزب کناره گیری کنند و عده ای مانند آقای بزرگ نژاد، که قبلاً از مقاله مؤثری که درباره جنابعالی نوشته بود و وضع جلسه حزب را دگرگون کرده بود یاد شد و یقین دارم که جنابعالی هم از صمیمیت ایشان اطلاع دارید، مایوس شوند و دست از فعالیت بکشند و حال آنکه قبلاً از فعالترین اعضای حزب بودند و چند نفر دیگری از شرکت در حوزه ها خودداری

ورزند و بسیاری از اختلافات دیگر همه معلول انتخابات لیستی و تحمیلی کمیته مرکزی است. قبلاً نوشتم من و بسیاری افراد دیگر با چه نیت و با چه خوشبینی به کنگره آمده بودیم ولی متأسفانه افرادی که جز لقب کوتاه نظر و کوتاه فکر لقب دیگری نمی توان به آنان داد محیط کنگره را گل آلود کرده بودند تا بتوانند ماهی بگیرند. به نام جنابعالی لیست تهیه کردند (البته منظورم آن نیست که جنابعالی از آن لیست بی خبر بوده اید، بلکه متأسفانه تا آنجا که اطلاع دارم آن لیست با موافقت جنابعالی تهیه شده بود)، به چادرها سر زدند و گفتند آقای دکتر بقایی می خواهند فقط این لیست انتخاب شود. در قسمت اهواز که حتی کار به تهدید کشید و پیام دادند که اگر یک اسم حذف شود چنین و چنان خواهیم کرد. تحقیق کنید و ببینید آیا آقای مهندس عقیلی به آقای احمدی پور لیست را نداده اند و نگفته اند آقای دکتر بقایی گفته اند اگر غیر از این لیست انتخاب شود به حزب ضربت خورده است و آیا بعداً آقای احمدی پور در چادر کرمان این مأموریت را به خوبی انجام نداده است؟ یک مرتبه یک ساعت قبل از اخذ رأی بلندگو به کار افتاد و اشخاصی مانند غلامعلی بیگ و عبدالحسین حسنی و رضا حسنی که به بلندگوی بعضی اشخاص معروفند لیست کذایی را بخشنامه وار قرائت کردند و حتی همشهری باهوش و زرننگ ما آقای مهندس حاتم زاده از پشت بلندگو صریحاً اعلام کردند «لیستی» رسیده است که قرائت می شود، اگر افراد اشخاصی غیر از این لیست در نظر دارند بیایند و معرفی کنند و به زبان بی زبانی رسانند که تلاش بیهوده است زیرا نتیجه از پیش معلوم بود. و حتی موقع اخذ رأی آقایان اخباری و احمدی پور در طرفین من نشسته بودند من عیناً لیست را برای آنان نوشتم و گفتم اینها انتخاب خواهند شد و همانطور هم شد. عجیب تر از همه در این لیست نام کسی بود که با تمام تلاش نتوانست در تهران به عنوان عضو اصلی یا علی البدل کمیته شهرستان تهران رأی بیاورد و حتی با وجود تلاش فراوان پس از دو مرتبه اخذ رأی باز ایشان نتوانستند رأی بیاورند تا اینکه در مرتبه سوم پس از اینکه دیگر همه خسته شده بودند برای خاتمه دادن به موضوع اسم آقایان مروی و بنکدار را نوشتند و ایشان و آقای مروی نفر یازدهم و دوازدهم شدند. ولی دیدیم که در اثر معجزه لیست کذایی ایشان انتخاب شدند در صورتی که به طور طبیعی مسلماً آراء ایشان از تعداد انگشتان دو دست تجاوز نمی کرد. عده ای این انتخاب را پاداش تفتین ها و پادویی های ایشان در کنگره دانستند. این فرد

همینطور که تا حالا حدس زده اید آقای حسین بنکدار است. من نمی دانم چه چیزی در ایشان بود که سایر افراد حزبی کمتر داشتند. جز اینکه بگویم انتخاب آقای بنکدار به ضرر حزب، به ضرر جنابعالی و به ضرر خود ایشان بود. به ضرر حزب بود از آن جهت که افراد می دیدند فعالیت و صراحت و صمیمیت و دانش ارزشی ندارد و این بی ارادگی و بله بله قربان گویی و تملق است که افراد را به بالاترین مقامات حزبی می رساند و بالطبع گروهی مایوس شدند و چند نفری هم شیوه مرضیه ایشان را انتخاب کردند. ضرر جنابعالی هم که معلوم است زیرا ضرر حزب ضرر جنابعالی است و گذشته از آن شما با این کار خود قدر کمیته مرکزی را پائین آوردید. به ضرر خود ایشان بود چون دیگر افراد احترامی برای ایشان قایل نیستند و ناراحتی و احساس حقارت ایشان را بارها من از این حیث احساس کرده ام زیرا از قدیم گفته اند شرف المکان بالمکین. می گویند به سلطان سنجر گفتند تو با وجود این همه لیاقت و شجاعت چرا شکست خوردی؟ گفت به دو دلیل یکی آنکه کارهای بزرگ را به اشخاص کوچک و حقیر دادم و دیگر اینکه کارهای کوچک را به اشخاص بزرگ. بدیهی است که اشخاص کوچک نمی توانستند کارهای بزرگ را انجام دهند و اشخاص بزرگ از دست زدن به کارهای کوچک عار داشتند و در نتیجه همه کارها عاقل می ماند. عیناً همین جریان در حزب زحمتکشان است. اشخاصی که خودشان هم احساس می کنند شایستگی بعضی کارها را ندارند به مقامات بالاتر می روند و در نتیجه چون بشر هم جاه طلب است نمی توانند از چنین مقامی صرفنظر کنند و از طرفی هم احساس می کنند که افرادی شایسته تر و فاضل تر از آنان در مقامات پائین تر هستند. به این جهت از یک طرف سعی می کنند مانند چند نفر از رفقای کمیته مرکزی با تشبث به دروغ خود را بزرگ جلوه گر سازند. به همین علت یکی از دوستان کمیته مرکزی تاکنون چند مرتبه جنابعالی را به مقام نخست وزیری رسانده است و حتی اعضای کابینه جنابعالی را هم از پیش اعلام نموده و بدیهی است که پست حساسی را هم با کمال «جوانمردی» خود به عهده گرفته است. یک روز قبل از پایان کنگره در خصوص مطالبی با همین عضو کمیته مرکزی صحبت می کردیم و چون نمی توانست جواب بدهد می گفت «شما از اسرار» پشت پرده خبر ندارید، نمی دانید که تا ۵ روز الی یک هفته دیگر دکتر نخست وزیر خواهد شد و اعضای کابینه ایشان هم این افراد هستند. و بعد

هم سفارش اکید می کرد که این جزو اسرار است ولی چون من به شما اطمینان دارم به شما گفتم ولی سعی کن پیش خودت بماند و بعد خودش عیناً این اسرار بزرگ را تحویل دیگران می داد و باز به همین نحو به آنان توصیه می کرد که مواظب باشند این اسرار درز نکند. سال قبل موقعی که آن خبرنگار سیاسی با جنابعالی تماس گرفته بود، همین شخص نزد من آمد و گفت خبر مهمی است و بعد از آنکه مدتی توصیه کرد مواظب باش کسی متوجه نشود مدعی شد که جنابعالی حداکثر تا ۷۲ ساعت دیگر کابینه خود را معرفی خواهید کرد. و دیگری که البته عضو کمیته مرکزی نبود ولی می خواست نشان بدهد که به اسرار از ایشان واقف تر است قیافه ناراحتی به خود گرفت و گفت بله، من مدت‌ها بود که خبر داشتم و می دانم امروز ۳۸ خبرنگار از نقاط مختلف جهان با ایشان تماس گرفته اند، ولی وضع و موقعیت خطرناکی است، ای کاش ایشان قبول نکنند. ما هم در ضمن آنکه در دلمان به آنان می خندیدیم ولی ظاهراً ناچار بودیم که با سکوت خود چنین جلوه دهیم که بلی شما افراد عالیمقام از اسرار باخبر هستید ولی ما از جایی خبر نداریم. و از اینگونه «اسرار» این قبیل افراد زیاد تحویل این و آن می دهند که متأسفانه در بعضی موارد خطرناک و مضر است. اینها همه در اثر آن است که اینگونه افراد احساس می کنند مقامی را که احراز کرده اند لیاقتش را ندارند و از این جهت می خواهند با توسل به حربه دروغ و امثال آن خود را بزرگ جلوه دهند و چون از این طریق موفق نمی شوند و غالباً نتیجه معکوس می گیرند سعی می کنند باز با توسل به حربه دروغ و نظایر آن دیگران را کوچک و خفیف کنند و این است یکی از علل اشاعه امراض خطرناک دروغ و تفتین در حزبی که شعار خود را «راستی و آزادی» قرار داده است. اینکه نوشتم اشاعه دروغ در حزب واقعاً خالی از هر گونه غلو و اغراق است و اگر با آن مبارزه نشود خطرناک است.

یکی از دوستان برای آنکه خود را واقف به اسرار جلوه گر سازد، در مدت زمان بین رفراندوم و انتخابات که حزب اعلامیه ای منتشر نمی کرد، بارها به این و آن (اعم از حزبی و غیرحزبی) می گفت که یک اعلامیه به این یا آن عنوان زیر چاپ است و منتشر می شود که البته چون حقیقتی نداشت خبری هم نمی شد. و بعضی اوقات مدعی می شد که در فلان هفته آقای دکتر بقایی «۴۳۷»! ملاقات داشته است که البته واسطه بسیاری از این ملاقاتها خودش را قلمداد می کرد. همین شخص روزی که من به مناسبتی اسمی از

شب ۲۹ آذر آوردم از چگونگی این شب سؤال کرد. من هم آنچه در روزنامه خوانده بودم یا از دوستان شنیده بودم برایش تشریح کردم. یک هفته بعد در حضور خود من و عده ای دیگر با تشریح همان جریاناتی که از خود من شنیده بود مدعی بود که در آن شب حضور داشته است و این ادعا را به کرات و در موارد گوناگون تکرار کرد. باز همین شخص اخیراً ادعا می کرد و در حوزه حزبی هم طرح کرده بود که به زودی جمعیتی تحت عنوان «نجات مملکت» و به رهبری جنابعالی و با عضویت آقای دکتر امینی و اعضای جبهه ملی و روحانیون تشکیل خواهد شد و مذاکرات آن هم شده است. و باز ادعا می کرد اعلامیه ای را که شما نوشته بودید که افراد مشهور امضا کنند و خودتان به من فرمودید که کسی امضا نکرده است ۱۴۴ نفر امضا کرده اند و قریباً منتشر می شود. من تصور می کردم این دروغ ها را این شخص تنها به من و سایر دوستان حزبی و غیر حزبی می گوید، ولی بعدها متوجه شدم که قسمتی از آنها را تحویل جنابعالی هم می دهد. جنابعالی تصور بفرمائید که در بعضی مواقع این دروغ ها چقدر ممکن است خطرناک باشد.

بحث از عواقب تصدی بدون استحقاق مقامات حزبی بود. ضرر بزرگتر این کار آن است که عده ای که بدون داشتن شایستگی لازم متصدی کاری در حزب می شوند برای اینکه موقعیت آنان متزلزل نشود کوشش دارند از ورود اشخاص شایسته و لایق به حزب جلوگیری کنند و اگر به علل عدم فعالیت افرادی مانند آقای دکتر عمرانی و امثال او توجه شود و علل کناره گیری و انزوای عده ای دیگر مانند مهندس مزدا و دکتر گوشه گیر و غیره بررسی شود مدعای فوق به خوبی اثبات می گردد. اینها بود جزئی از نتایج شوم یک انتخابات لیستی و تحمیلی. در اینجا باید جواب یک جمله جنابعالی را که معمولاً در این گونه موارد بیان می دارید و خیلی هم روی آن تکیه می کنید عرض کنم و آن جمله این است «به نظر شما اگر این عده خوب نیستند چه کسانی باید برای عضویت در کمیته مرکزی انتخاب شوند؟» جواب این است هر که را افراد با میل و رغبت و بدون فشار انتخاب کنند. چون فقط در این صورت است که افراد می توانند با نشان دادن کار و شایستگی مسؤلیت های حزبی را احراز کنند. اگر همین آقای بنکدار و نظایر او را افراد بدون توصیه و تحمیل انتخاب کنند لااقل امثال من دیگر به جنابعالی نمی توانیم اعتراضی داشته باشیم. این واقعاً برای یک حزب شرم آور است که ادع

ای آزادیخواهی اش گوش فلک را کر کرده باشد و اگر صفحات روزنامه ارگان و اعلامیه ها و نشریه هایش بررسی شود، مشاهده می شود، ملاحظه می شود که عمده مطالب درباره آزادی و تخطئه دیکتاتورها است ولی خود آن حزب چنین انتخاباتی انجام دهد.

بعد از کنگره جبهه ملی روزنامه ستاره تهران مقالاتی در خصوص جریانات مفتضح و رسوای آن نوشت که جنابعالی و ما خیلی بر روی آن مطالب تکیه کردیم و تبلیغات وسیعی بر علیه جبهه ملی به راه انداختیم. ولی آیا جنابعالی هیچگاه به فکر تطبیق آن مقالات با اوضاع و احوال کنگره خودمان افتادید؟ اگر فرصتی داشتید و یک مرتبه دیگر آن مقالات را مطالعه فرمودید ملاحظه خواهید کرد که در اکثر موارد با جریانات کنگره ما تطبیق می کند. در اینجا باید به دو مطلب دیگر در این خصوص پاسخ بگویم: یکی آنکه گفته می شود افراد نمی فهمند و در اینگونه موارد باید آنان را ارشاد کرد و این مطالب را جنابعالی در هنگامی که من برای عرض مطلبی در کنگره خدمتتان رسیدم بیان فرمودید و حتی کنگره را تا حد جلسه ای که برای طرح درددل ها و غرغرافاد تشکیل می شود تنزل دادید. و بعداً هم آقایان قوانینی و دیوشلی مطالبی در این باره بیان کردند. و دیگر اینکه افراد کمیته مرکزی حداقل عضو حزب هستند و حق دارند مانند سایر افراد کاندیدا معلوم کنند و در خصوص آن تبلیغ نمایند. در پاسخ قسمت اول باید عرض کنم فرق است بین ارشاد و تحمیل. و در کنگره انتخابات تحمیلی بود نه ارشادی. و در پاسخ قسمت دوم باید عرض کنم که هیچ اشکالی نداشت که فرد فرد اعضای هیئت اجرائیه یا کمیته مرکزی از پشت بلندگو کاندیداهای مورد نظر خود را اعلام می کردند و مثلاً آقایان وحیدی و پارسی اعلام می کردند که به این عده رأی بدهید و کسی هم اعتراضی نمی کرد. ولی اینکه دسته جمعی لیستی تهیه کنند و آن هم به نام جنابعالی، که موقعیت استثنائی در حزب دارید، توأم با تبلیغات ناروا به افراد تحمیل کنند کار صحیحی نیست.

این بود شمه ای از جریانات کنگره که به جای آن که اساس حزب را بر پایه ای استوار بنا نهد در اثر ندانم کاری و غرض ورزی و کوتاه فکری عده ای چنان ضربتی بر پیکر حزب زد که جبران و مرمت آن به این زودی ها میسر نیست. پس از پایان کنگره و بازگشت افراد به شهرستان ها بلافاصله عواقب ناگوار کنگره را ما در تهران مشاهده کردیم. عده ای مانند آقای اخباری دیگر به حزب نیامدند و عده ای دیگر صریحاً گفتند

ما اصولاً در خصوص خود شعار «راستی و آزادی» تردید کرده ایم. حزب به وضع ناگواری دچار شده بود و اغراق نگفته ام اگر بگویم از موقع کنگره تاکنون دهها ساعت وقت من صرف آن شده است که به افراد بفهمانم هدف خیلی بالاتر از آن است که ما آن را به خاطر بعضی انحرافات و نابسامانی ها رها سازیم. متأسفانه عده ای که به زور خود را بر افراد تحمیل کرده بودند باز هم دست بردار نبودند و حاضر نبودند کمیته شهرستان تهران را به حال خود واگذارند. از همان اول در صدد خرابکاری و تحمیل نظرات خود برآمدند. هنوز اولین جلسه کمیته مرکزی شهرستان تهران تشکیل نشده بود که به من خبر دادند که آقای دیوشلی در جلسه ای گفته اند این کمیته کاری از پیش نخواهد برد و منحل خواهد شد، زیرا آقای دکتر بقایی از ترکیب آن راضی نیستند. و عده ای دیگر منجمله آقای شکری که پس از آن همه حملات قبلاً بدان اشاره شد مجدداً «مامانی» شده و به عضویت کمیسیون تشکیلات کل انتخاب شده بودند این طرف و آن طرف بر علیه کمیته شهرستان تبلیغ می کردند. و دوست گرامی و «معلم حزب» هم آنان را تأیید می کردند. هنوز کمیته اولین جلسه خود را تشکیل نداده بود که آقایان در صدد تحمیل نظرات خود برآمدند و گفتند آقای فراهانی باید به مسئولیت تشکیلات انتخاب شود و آقای مروی هم مسئول انتظامات گردد. سمپاشی و دوبهم زنی به حد اعلائی خود رسیده بود و تحریک و آشوب از همه جا شروع گشته بود. حوزه گویندگان را که به قول خودشان قلب حزب بود به بهانه دعوت چند عضو جدید به وضع ناگواری دچار ساختند و بعد هم از شرکت در آن خودداری کردند. آقای فراهانی نقش جاسوس آنان را در کمیته شهرستان ایفا می کرد و از همان جلسه اول شروع به پرونده سازی برای افراد کمیته کرد. برای اینکه معلوم شود چگونه اساسنامه و آئین نامه بازیچه هوا و هوس چند نفر است و آقایان به هر نحوی بخواهند آن را تعبیر و تفسیر و توجیه می کنند، اوضاع و احوال بعد از کنگره حزب که بهترین شاهد این مدعاست باید مورد بررسی قرار گیرد. کمیته قبلی به عللی ناچار شد که دو مسئولیت را به یک نفر که در اساسنامه هم منع صریحی نداشت واگذار کند ولی صدای و اساسنامه آقایان به آسمان رفت، ولی خود آقایان هر کار خواسته اند کرده اند. علیرغم نص صریح اساسنامه در حوزه شرکت نمی کنند و با آئین نامه اساسنامه را لغو می کنند. (همانطوری که دولت آقای علم در مورد قانون انتخابات و بسیاری قوانین دیگر کرده است.) چون دیدند آقای

مروی علیرغم تلاش و کوشش آنها در کنفرانس شهرستان تهران به مسئولیت انتظامات انتخاب نشد، در اساسنامه فوراً انتظامات را از کمیته شهرستان جدا کردند و جزو تشکیلات قلمداد نمودند و بعد هم آن ماده آئین نامه داخلی را برخلاف اساسنامه تصویب کردند. و سپس چون سرانجام کاری از پیش نبردند به بهانه «انحلال» و عدم «هماهنگی» کمیته را منحل کردند. در آن کمیته آقای جعفری چند جلسه شرکت نکرد. فریاد آقایان به آسمان برخاست. (۱) ولی بسیاری از جلسات این کمیته به علت عدم حصول اکثریت تشکیل نشده است ولی هیچ اعتراضی هم نشد. چون اعضای این کمیته (جز در مورد آقای محمدی) لیستی است که خود آقایان تهیه کرده اند. البته این کمیته هم مطابق نظر آقایان نیست و دل خوشی از آن ندارند، ولی فعلاً چاره ای ندارند جز اینکه ظاهراً آن را تأیید کنند زیرا خود کرده را چاره نیست. فعالیت آقایان بر علیه کمیته سابق منحصر به همین قسمت که تشریح شد نبود. چون دیدند مثلاً علیه آیت از نوع پرونده ای که در خصوص معصومی ساختند نمی توان ساخت از راه دیگر وارد شدند. در یکی از جلسات حوزه کارگری آقای سلامت به استناد نطق جنابعالی در کنگره سؤال کردند که اگر شاه دکتر بقایی را به نخست وزیری منصوب کند ولی پس از یک سال او را عزل نماید چه می شود؟ جواب این بود که زمامداری دکتر بقایی به اراده این و آن نیست که رفتنش به اراده آقایان باشد. این ضرورت اجتماعی است که ممکن است روزی موجب زمامداری ایشان شود. و بعد به تشریح اوضاع داخلی و اوضاع بین المللی پرداختم و گفتم به این دلایل دولت هایی از نوع دولت آقای علم نمی توانند موفقیت داشته باشند و به همین دلیل جبر و ضرورت اجتماعی ایجاب می کند که یک مرد مقتدر و فسادناپذیر که وابسته به هیچ سیاست خارجی نباشد زمام امور را در دست گیرد. آقایان این را پیراهن عثمان قرار دادند که بله آیت فلاں و بهمان گفته است و افکار ضد سلطنتی دارد. در صورتی که صرفنظر از آنکه من افکار ضد سلطنتی داشته باشم و یا نداشته باشم (درباره سلطنت و شاه و ضربت هایی که از این جهت متوجه حزب زحمتکشان شده در همین نامه بحث خواهد شد) در این بحث اسمی از سلطنت به میان نیامد ولی آقایان دنبال نقطه ضعف می گشتند که متأسفانه یا خوشبختانه تیرشان

ص: ۶۴۰

به سنگ خورد. ناگفته نماند که آقای یوسفی زاده هم روی آن صفات منفی که دارد به این جریان کمک کرد.

بعدها در این اواخر منشی حوزه ۴۹ از قول آقای نیرومند مطالبی نوشته بود که آقای نیرومند مدعی بودند که چنین مطالبی نگفته اند و حتی زیر صورتجلسه توضیح داده بودند و روی آن جملات را خط کشیده بودند و با وجود آنکه در این خصوص شکایتی هم شد صدای کسی در نیامد. مقصود از تشریح این قسمت آن بود که اولاً بدانید آقایان به چه حربه های پوسیده ای متوسل می شوند و ثانیاً چون جنابعالی به آقای دکتر میرعمادی فرموده بودید که «آیت در یکی از حوزه ها مطالبی گفته است که ما به زحمت روی آن سرپوش گذاشته ایم»، خواستم به عرض برسانم که مطالب خلافی گفته نشده بود که احتیاج به سرپوش داشته باشد. اصل مطلب این بود که آقایان دنبال دستاویز می گشتند. چنانچه بعداً چند جمله ای را که من در جواب آقای قوانینی در حوزه گویندگان گفته بودم و روحیه مرده و پژمرده افراد حزب را تشریح کرده بودم، آقای فراهانی زیرش خط کشیده بود و به استحضار جنابعالی رسانده بود. در صورتی که دم خروس از جیب ایشان پیدا بود و به این کار چیزی جز پرونده سازی و تخریب نمی شد نام داد. و گرنه بر فرض مطلب خلافی هم گفته شده بود، باید اول در کمیته شهرستان تهران مطرح می شد ولی آقای فراهانی از طرف عده ای مأموریت داشت که در داخل کمیته به تخریب پردازد و متأسفانه ایشان در کمال دنائت این مأموریت را انجام می داد و جنابعالی هم با سکوت تأییدآمیز خود به ایشان میدان می دادید. اگر به خاطر داشته باشید در یکی از جلسات کمیته که در حضور جنابعالی تشکیل شد از آقای جعفری خواستید که به وجدان خودش قسم بخورد که تشکیلات کل عمداً در راه کمیته شهرستان تهران سنگ می اندازد و مقدمات انحلالش را فراهم می کند. البته ایشان آن روز قسم نخوردند و ما هم چون اطلاعات کافی نداشتیم نمی توانستیم قسم بخوریم، ولی اکنون من می توانم از روی اطلاعاتی که بعداً به دست آوردم با کمال اطمینان به وجدان خودم قسم بخورم که بلی، تشکیلات کل و عده ای دیگر عمداً در کار کمیته تخریب می کردند و وسایل انحلالش را فراهم می آوردند چنانکه مطابق پیش بینی که شد به دلیل عدم «هماهنگی و تجانس» منحلش کردند و یک بار دیگر عمل دکتر مصدق (تکذیب کردن و سپس انجام دادن) که مورد تقیح جنابعالی بود در سطح کوچکتی

تکرار شد. و امروز این موضوع برای افرادی که اندکی اهل دقت باشند مثل روز روشن است. من نمی دانم آیا عدم پاسخ به نامه ای که عمداً نرسانده اند انعطال(۱) است ولی در این روزهای حساس شهرستانها را از جریان امور بی اطلاع گذاشتن و حتی از اعلامیه های اخیر یک شماره برای بعضی شهرستانها که شعب حزب در آن نیست نفرستادن و دسته گل اخیر شهاب را به آب دادن عدم انعطال؟ کمیته شهرستان تهران منحل شد و با تشکیل هیئت موقت برخلاف اساسنامه معلوم شد که تمام «تقصیرها» متوجه کسانی است که شب و روزشان را به خاطر حزب نمی فهمند و به خاطر حفظ سنگر حزب در دانشگاه و بازار و سایر جاها شب و روز به تلاش می پردازند و حتی نیش آقای دیوشلی را هم، که حوزه جدید دانشجویی را دکان تلقی کردند (در صورتی که آن حوزه با اجازه و توصیه جنابعالی تشکیل شد و خدماتش هم به حزب آشکار است)، تحمل می کنند و دست از تعقیب مقصود باز نمی دارند. بلی، معلوم شد تقصیر متوجه این عده است و گرنه آقای فراهانی معلوم الحال لقب سردار نمی گرفتند و سرپرست هیئت موقت نمی شدند. واقعاً که جای جمله معروف حضرت علی (الدهر انزلی ثم انزلی...) (۲) همین جا است. حقیقتاً که شعر معروف منسوب به حافظ (۳) در اینجا مصداق پیدا می کند:

ابلهان را همه شربت ز گلاب و قند است

قوت عاقل هم از خون جگر می بینم

اسبب تازی شده مجروح بـه زیـر پالان

طوق زرین همه در گردن خر می بینم

اگر جز این بود به جای رسیدگی به اعمال آقای فراهانی که عمداً به تخریب مشغول بوده و هست هیئت رسیدگی برای رسیدگی به کار کسانی که نظری جز صلاح حزب نداشتند تشکیل نمی شد. زیرا با وجود آنکه دو نفر از اعضای هیئت به اصطلاح

ص: ۶۴۲

۱-۱. کنایه از مهمل گذاشتن و کارها را خراب کردن است.

۲-۲. حضرت علی (ع) به مناسبتی فرمودند: الدهر انزلی ثم انزلی حتی یقولون علی و معاویه؛ دنیا آنقدر مرا تنزل داد که می گویند علی و معاویه. یعنی اینکه ایشان را که ابداً قابل قیاس با شخصی مثل معاویه نیست، در یک ردیف قرار می دهند.

۳-۳. این اشعار منسوب به شاه نعمت الله ولی است، اما سیدحسن آیت اشتباهی آن را منسوب به حافظ دانسته است.

رسیدگی خود مدعی کمیته شهرستان تهران بودند (چون عضو کمیته مرکزی بودند و کمیته مرکزی رأی به انحلال کمیته شهرستان تهران داده بود) و قاعداً نباید مأموریت رسیدگی به عهده آنان محول می شد. معهذا چون افرادی که بنا بود کوبیده شوند کار خلافی انجام نداده بودند و بنابراین هیئت رسیدگی نتوانست نظر خود را اعلام کند.

کمیته شهرستان منحل شد و هیئت موقت مشغول کار شدند و جناب «سرپرست» هیئت برای دهن کجی به اکثریت افراد حزب اعلام کردند که چون کمیته شهرستان منحل شده است ایشان آقای مروی را که خودش مظهر بی نظمی است مسئول انتظامات کرده اند. سپس هیئت نظاری تشکیل شد و قرار شد روز معینی انتخابات را شروع کنند، ولی چون صحنه گردانان جریان متوجه بودند که اگر در آن روز انتخابات انجام می شد انتخاب آقای یوسفی زاده قطعی بود، برخلاف تصمیم اولیه کمیته مرکزی انتخابات را به تعویق انداختند تا با اشاعه نسبت های ناجوانمردانه نسبت به آقای یوسفی زاده زمینه ایشان را از بین ببرند و هیئتی هم تشکیل شد که به وضع افراد رسیدگی کند که ببیند چه کسی می تواند در کنفرانس تهران شرکت کند. از کارهای جالب این هیئت آن است که آقای ثابتی را که فعالیت فوق العاده ای برای حزب انجام نداده بود و در این اواخر هم چون وضع حساس شده بود مفقود شده بودند (این را با وجود آنکه ایشان دوست من هستند می نویسم) به کنفرانس راه داد ولی آقای حسن زاد را که از بدو تشکیل حزب فعالیت می کرده است به جرم «پول نداشتن» از شرکت در انتخابات محروم کرد که آقای حسن زاد با گریه برای من تعریف می کردند که «من در حالی که پنج وعده غذا نخورده بودم و حس و حال نداشتم دستورات آقای دکتر را انجام می دادم و این بود پاداش من.» و بدیهی است که این مطالب چه تأثیر ناگواری در افراد خواهد بخشید.

در چنین شرایطی انتخابات کنفرانس تهران شروع شد و آقای یوسفی زاده (۱) با سخنرانی صریح و مستدل خود پرده از بسیاری جریانات برداشت و ثابت کرد که انحلال کمیته واقعاً به علت «انعطال» نبوده است و آقای فراهانی هم با حمله به آقای یوسفی زاده و من خواست که دل افراد کمیته مرکزی را به دست آورد. در اینجا یک مسئله مطرح می شود و آن این است که علیرغم نظر جنابعالی و اکثریت قریب به اتفاق

ص: ۶۴۳

۱- ۱. دکتر محمدعلی یوسفی زاده مسئول تشکیلات تهران حزب زحمتکشان بود. سیدحسن آیت گویندگی حوزه ای را داشت که یوسفی زاده مسئولیت آن را عهده دار بود.

اعضای حزب آقای فراهانی مدعی شدند که من کاری برای حزب انجام نداده ام و گفتند کارهای مرا «حلالزاده» ندیده اند. تا اینجایش را کسی نمی تواند حرفی داشته باشد. ممکن است واقعاً عقیده ایشان چنین باشد ولی اگر واقعاً عقیده ایشان اینطور بود چرا بعداً موقع اعلام نام کاندیدها ایشان نام من را هم بردند و گفتند که حاضرند با من کار کنند؟ آیا این دلیل بر بی عقیدگی و تذبذب ایشان نیست؟ به هر صورت علیرغم کوشش بعضی از اعضای کمیته مرکزی و کنترل آراء عده ای توسط آنان و به گوش این و آن خواندن که آقای دکتر بقایی مایلند این اشخاص انتخاب شوند، آقای فراهانی انتخاب نشدند و عدم انتخاب آقای فراهانی در حقیقت رأی عدم اعتماد افراد تهران نسبت به انحلال کمیته شهرستان از طرف کمیته مرکزی بود. گر چه آقای یوسفی زاده هم انتخاب نشدند ولی اگر ۸ رأی اعضای کمیته مرکزی به حساب نمی آمد ایشان با همان ۲۵ رأی انتخاب می شدند. و این در حقیقت زنگ خطری بود برای آن عده که نمی خواهند به نظرات اعضای حزب توجهی داشته باشند. معنی این رأی آن بود که حداقل ۲۵ نفر، یعنی در حدود نصف اعضای کنفرانس شهرستان تهران، به آقای یوسفی زاده، که سمبل مخالفت با کمیته مرکزی بود، اعتماد دارند و طرف مقابل را بر حق نمی دانند. و با توجه به این نکته که فعالین و روشنفکران حزبی جزو این عده بودند اهمیت موضوع بیشتر آشکار می شود. ولی متأسفانه جریانات بعدی نشان داد که باز هم جنابعالی به این زنگ خطر توجهی نفرمودید. بعد از انتخابات، کمیته جدید مشغول کار شد. در اینجا من که در هر دو کمیته عضویت داشته ام باید اذعان کنم که کمیته اولی خیلی بهتر از کمیته کنونی بود. ولی چون اعضای این کمیته جز در مورد آقای محمدی همه جزو لیست کمیته مرکزی بودند، از اینرو دیگر هیچ بحث از انعطال نیست. بعد از شروع به کار باز عده ای در صدد تحمیل نظرات خود به کمیته بر آمدند. آقای دیوشلی صریحاً به آقای کاظمی گفته بودند که آقای مروی باید به سمت مسئول انتظامات انتخاب شود. (ایشان مدعی بودند که جنابعالی هم چنین مطلبی فرموده اید.) و چون کمیته به پیروی از اکثریت اعضای حزب زیر بار نرفت به فشار خود افزودند تا ناچار کسی که در جلسات اولیه کمیته صریحاً می گفت شأن من نیست که مروی معاون من بشود زیرا مروی قاچاق فروش و... است یکباره ۱۸۰ درجه تغییر جهت داده و او را به معاونت خود معرفی کرد. (واقعاً من هنوز علت اصرار عده ای را در این موضوع

نتوانسته ام بفهمم.) این بود قسمتی از اوضاع و احوال داخلی حزبی که «برای راستی و آزادی قیام کرده است» و می خواهد دموکراسی و حکومت مردم بر مردم را در این کشور مستقر سازد و هدفش نیز در دست گرفتن حکومت است و قصد دارد فساد را از مملکت ریشه کن سازد. من در اینجا نمی خواهم و فرصت آن را هم ندارم که تمام نابسامانی های حزب را تشریح کنم. ولی خواستم به مصداق ضرب المثل معروف «مشت نمونه خروار است» با تشریح قسمتی از فساد داخلی حزب وضع کلی و علل عدم پیشرفت آن را مجسم کرده باشم.

در مهرماه سال ۱۳۳۱، موقعی که آقای خلیل ملکی از حزب انشعاب کرده بود، روزنامه جوانان دموکرات، از جراید وابسته به حزب توده، مقاله ای تحت عنوان «طوفان در استکان آب» در این مورد نوشته بود. این مقاله اگر آن روز درباره حزب زحمتکشان صدق نمی کرد، ولی اکنون می توانم بگویم کاملاً مصداق پیدا کرده است. زیرا اگر آن روز به علت کثرت اعضای حزب عنوان استکان آب برای آن تحقیرآمیز بود ولی امروز دیگر چنین نیست و واقعاً باید گفت در بین اعضای قلیل حزب طوفان عجیبی پیدا شده است. و در اینجا مجدداً ناگزیرم جملاتی را که در ابتدای نامه از کتاب فلسفه انقلاب مصر نقل کردم مجدداً درباره حزب نقل کنم: «آرزویم این است که بشنوم یک نفر حزبی از هم مسلک خود به نیکی یاد می کند. بینم که یک حزبی لیاقت و استعداد خود را در راهی غیر از بی قدر جلوه دادن کار یک حزبی دیگر به کار بیندازد. حس کنم که یک حزبی برای برادر هم مسلکش محبت و اغماض دارد نه کینه و انتقام.» بلی، طوفان غریبی در حزب به پا شده. فساد تا اعماق حزب رسوخ کرده است. به جای صمیمیت، دشمنی و کینه توزی در حزب حکمفرماست. این از علائم انحطاط یک حزب است که افراد مرتب به یکدیگر نسبت پرونده سازی بدهند و به شوخی و جدی یکدیگر را «پرونده چاق کن» لقب دهند. جنابعالی حساب کنید بعد از تجدید یا تشدید فعالیت چند نفر دست از فعالیت کشیده اند، چند نفر استعفا داده اند و چند نفر اخراج شده اند؟ آیا جنابعالی تعبیر «طوفان در استکان آب» را بهترین تعبیر نمی دانید و آیا تصور می فرمائید که چنین حزبی بتواند دوام و بقائی بیاورد؟ در عرض دو سال و نیمی که من با افراد حزب سر و کار داشته ام کمترین نسبتی که افراد به یکدیگر داده اند نسبت جاسوسی و دزدی و خیانت بوده است. آیا جنابعالی به عنوان رهبر حزب نباید به این مسایل بذل

جناب آقای دکتر بقایی!

بر خلاف تصور جنابعالی ما خرابکار و کج فکر نیستیم. قصد محاجه هم با جنابعالی نداریم. مدعی شما هم نیستیم. فقط فرق من با دیگران این است که آنان این مطالب و شدیدتر و تأثرانگیزتر از آن را درگوشی و دو به دو با یکدیگر می گویند ولی من به منظور اصلاح حزب راست و صریح و بی پرده می گویم. زیرا معتقدم با کتمان دردها درد درمان نمی شود. البته پیه گرفتن القاب دیگری علاوه بر «کج فکری» و «مخرب» و «سمپاش» را هم به خود مالیده ام. برای من خیلی آسان تر از دیگران است که با دفاع از وضع ناهنجار کنونی حزب و سکوت در برابر انحرافات و اشتباهات ملقب به القابی غیر از آنچه که ذکر شد بشوم. ولی ما برای هدفهای شخصی به حزب نیامده ایم. ما برای هدفهای عالی انسانی و معنوی گام در این راه گذاشته ایم و به همین دلیل هم نمی توانیم شاهد ندانم کاری ها و خرابکاری ها و غرض ورزی ها باشیم و دم برنیاوریم. زیرا همانطور که یکمرتبه جنابعالی حساب کردید، در اینجا حداقل حساب ۵۰۰۰ سال عمری است که افراد برای نیل به یک هدف مقدس صرف کرده اند. (در حالیکه خیلی بیش از ۵۰۰۰ سال است.) خلاف وجدان و اخلاق است که کسی شاهد هدر رفتن این زحمات باشد و از ترس این که مبادا از «نظر» بیفتد سکوت کند. سکوت در این مورد خیانت به وجدان و اخلاق و حقیقت است. سکوت در این باره به منزله خیانت نسبت به خون پاک شهدایی است که در این طریق مقدس شربت شهادت نوشیده اند. در این طریق مرد بزرگی مانند آیت الله کاشانی تا واپسین دم حیات تلاش کرده است و مرد فداکار دیگری مانند مرحوم زهری جوانی بر سر این راه نهاده است. من در کنگره ضمن اینکه به نطق ناطقان گوش می دادم شاهد گریه های گاه به گاه جنابعالی بودم که شاید دیگران کمتر متوجه این حالت بودند. این گریه ها سوز دل مردی بود که همه چیز خودش را به خاطر ملت و مملکت در طبق اخلاص گذاشته است، ولی در اثر تبلیغات خائنانه عده ای از مردم جاهل او را از دشمن خود بیشتر دشمن دارند. چرا باید چنین باشد؟ چرا باید چراغ حقیقت این قدر بی فروغ باشد؟ چرا باید محیط

داخلی حزب ما اینقدر تیره و مسموم باشد؟ و اصولاً چرا باید به قول شما افراد «کج فکر» تربیت بشوند؟ سبب را باید در محیط جستجو کرد. همانطور که هر نوع گیاه و حیوانی در محیط مخصوص به خودشان رشد و نمو می کنند، همانطور هم هر نوع اخلاق و خصیصه ای در محیط اجتماعی خاصی رشد و نمو می کند. اگر در محیط دزدی، رشوه خواری و تباہکاری تشویق شد افراد هم اکثر اینگونه صفات را به خود می گیرند و بالعکس.

متأسفانه محیط حزب ما طوری شده که صفات منفی افراد را تقویت می کند. وقتی که افراد مشاهده می کنند رمز پیشرفت کردن و «مقرب» شدن در حزب بی ارادگی و تملق و چاپلوسی است، بالطبع یا از حزب دلسرد می شوند و یا همین شیوه را پیش می گیرند. وقتی افراد مشاهده می کنند که آقای بنکدار، عضو محترم کمیته مرکزی، به اتفاق چند نفر دیگر آقای هاشمی را به این طرف و آن طرف می برند و به او عرق می دهند بخورد و بعد آن افتضاحات را به بار می آورند و سپس به جای آنکه آقای بنکدار و دستیارانش محاکمه شوند آقای هاشمی محاکمه می شود و بعد که می بینند ممکن است افتضاح خودشان بالا بیاید قضیه را درز می گیرند. وقتی افرادی می بینند اساسنامه و آئین نامه بازیچه چند نفر از اعضای کمیته مرکزی است، هر کار دلشان خواست می کنند و هر کسی مطابق میلشان نبود طرد و اخراج می نمایند، بدیهی است که آنها هم یا همرنگ «زعمای» حزب می شوند و یا حزب و مرامنامه و اساسنامه را دکان تلقی می نمایند و پی کارشان می روند. متأسفانه نمی دانم چرا جنابعالی به این موضوعات توجه نمی فرمائید؟ با وجودی که تاکنون هر ضربتی خورده اید به همین دلیل بوده است و چیزی که باعث تأسف بیشتر است آن است که به جنابعالی یادآوری هم کرده اند و توجهی نکرده اید. تاکنون افراد زیادی مانند آقای خلیل ملکی و حسین خطیبی به شما ضربت زده اند و قبل از آنکه به شما ضربت بزنند عده ای به شما گفته اند ولی جنابعالی به جای آنکه توجهی به تذکرات خیرخواهانه بفرمائید تذکره دهندگان را مورد خشم و غضب قرار داده اید و از حزب رانده اید یا حداقل آنان را کج فکر قلمداد کرده اید. ولی مثلاً منزل آقای خطیبی را منزل دوم خود به حساب آورده اید. و آقای خلیل ملکی را به اذعان خودتان برای رهبری حزب پس از کناره گیری خود در نظر گرفته اید. موقعی که قتل افشار طوس به وقوع پیوست، روزنامه اتحاد ملی مقالاتی درباره شرح احوال و خصایص زندگی جنابعالی نوشته بود و یکی از خصایص که برای جنابعالی ذکر کرده بود و البته آن موقع موجب انزجار من از اتحاد ملی شد آن بود که نوشته بود جنابعالی «رفیق باز» هستید. بعد فهمیدم که متأسفانه این موضوع کم و بیش

درست است و جنابعالی روی حسن نیتی که در خودتان هست به عده ای بیش از حد اعتماد می کنید و نه تنها از اعمال ناروای آنان دفاع می نمائید بلکه در بعضی جاها سپر آنان می گردید و گناه اعمال آنان را به گردن می گیرید و این باعث می شود که دوستان حقیقی ولی صریح و بی غرض شما از جنابعالی برنجدند و ناگزیر از شما فاصله بگیرند و یالا اقل و با کمال اکراه سکوت کنند و از راهنمایی و تذکر دریغ ورزند. ولی در عوض عده ای کوتاه فکر و بی اراده و بله بله قربان گو دور جنابعالی را احاطه کنند و مابین شما و حقیقت فاصله بیندازند. اینها است علت شکست حزب زحمتکشان. مثلاً در دزفول که روزی شهر زحمتکشان نام داشت ولی امروز خبری از آن قدرت و محبوبیت نیست و یا حتی کرمان که بسیاری از دانشجویان کرمانی با جنابعالی مخالف هستند و علت را نیز دوستی با آقای ارجمند ثروتمند مشهور کرمان و نظایر ایشان قلمداد می کنند. در اینجاست که باید بیانات شیوای جنابعالی را در کنگره در خصوص سینگمان ری نقل کنم:

اما عبرت انگیزترین سرنوشتها سرنوشت سینگمان ری رئیس جمهوری محبوب و مقتدر ۸۶ ساله کره جنوبی بود. این پیرمرد ۸۶ سال مدت ۶۶ سال تمام در راه آزادی وطن خود مبارزه کرد، مدت ۱۰ سال تمام یعنی از سال ۱۸۹۴ میلادی تا ۱۹۰۴ زندانی ژاپونی ها بود، شش ماه تمام او را شکنجه داده بودند، تا سال ۱۹۴۵ میلادی ۴۱ سال در تبعید به سر برده بود و دست از مبارزه بر نداشته بود. همه وقت و در همه حال، چه در زندان چه در حال تبعید، چه در زمانی که به تدریس می پرداخت، چه هنگامی که رئیس یک کلیسا بود، همواره نشانه و مظهر مقاومت ملت کره و نماینده دولت تبعیدی آن کشور به شمار می رفت. روزی که به کره بازگشت تمام مردم با جان و دل از او استقبال کردند و زن و مرد و پیر و جوان مسیر او را با اشکهای شوق آبیاشی کردند. او واقعاً در قلب مردم کره جاداشت. کمتر پیشوایی در میان ملت خود به چنین محبوبیتی رسیده است. ولی متأسفانه مشاورین و همکاران بدی برای خود انتخاب نمود. مشاوران جز به میل و بر وفق مراد او سخن نمی گفتند. هر چه می گفتند برای خوشایند او بود نه برای صلاح مملکت. روز به روز او را از مردم دورتر کردند. یکی از بزرگترین نویسندگان متفکر انگلیسی یعنی ایرلندی برنارد شاو که همه او را می شناسند عقیده داشت که «پیدا کردن اشخاصی که اطاعت کنند مشکل نیست. مشکل پیدا کردن افرادی است که بتوانند

فرماندهی کنند.» چقدر مطلب صحیح است. سینگمان ری هم از انتقاد و تذکر خوشش نمی آمد. اشخاصی پیدا کرد که از او اطاعت کنند. آنها هم زود دور او را گرفتند و در برابر افکار و اعمالش تسلیم محض بودند و هر چه او می گفت تصدیق و تأیید می کردند و حقایق را از او پنهان می داشتند. به نام او در انتخابات دخالت و تقلب کردند. رهبران مخالف و انقلاب کنندگان را با پرونده سازی زندانی نمودند و خود پیشوا پیشوا گویان به جمع آوری مال و منال پرداختند. سینگمان ری به قدری از حقیقت دور بود و آن چنان از واقعیات بی خبر که تا آخرین روزهای قبل از سقوطش خود را مانند سالهای قبل مظهر کشور کره می دانست. در طول سالیان دراز هم همه مردم کره همین عقیده را داشتند. اما در آخر کار سینگمان ری در این عقیده تنها مانده بود. او چند روز قبل از سقوطش گفته بود «کره به وجود من احتیاج دارد و غیر از من کسی نمی تواند به کره حکومت کند.» به حدی از مردم دور شده بود و آنقدر از واقعیات بی خبر بود که وقتی در برابر تظاهرات عظیم دانشجویان و مردم بر ضد خودش قرار گرفت چنین گفت «من و سایر اعضای دولتم از تظاهرات مخالف دیروز بی اندازه متحیر و متعجب شدیم. برای من دردناک است که تصور کنم عناصری از ملت میهن پرست کره نسبت به من که عمر خود را در راه آزادی و استقلالش صرف کرده ام چنین رفتاری را کرده باشند.» (۱)

متأسفانه و با کمال احترام باید عرض کنم که بسیاری اعمال جنابعالی شبیه سینگمان ری است. جنابعالی هم متأسفانه مشاورین و همکاران بدی برای خود انتخاب کرده اید.

مشاوران جز به میل و بر وفق مراد جنابعالی سخن نمی گویند. هر چه می گویند برای خوشایند جنابعالی است نه برای صلاح حزب و اجتماع. «روز به روز جنابعالی را از اعضای حزب و مردم دورتر می کنند.» جنابعالی هم برخلاف گفته برنارد شاو از انتقاد و تذکر خوششان نمی آید و اشخاصی را پیدا کرده اید که از شما اطاعت کنند. آنها هم زودتر دور جنابعالی را گرفته اند و در برابر اعمال و رفتارشان تسلیم محض هستند و هر چه می گوئید تصدیق و تأیید می کنند و حقایق را از شما پنهان می دارند. به نام جنابعالی در انتخابات کنگره و غیره دخالت و تقلب کرده و می کنند. اعضای دلسوز

ص: ۶۴۹

۱-۱. این اظهارات هشدار می بود به محمدرضا پهلوی، در این زمان اسدالله علم نخست وزیری را بر عهده داشت.

ولی باشهامت را با پرونده سازی اخراج و طرد می نمایند و خود رهبر گویان، دانسته و ندانسته، اساس حزب را در هم می ریزند.

البته قسمت آخر آن هنوز درباره جنابعالی صدق نمی کند و هنوز هم جنابعالی را مظهر حزب می دانند ولی متأسفانه با روش فعلی روز به روز به آن مرحله نزدیکتر می شوید. و این است همان صحبتی که در منزل به جنابعالی عرض کردم که «هر کس آرامتر و بی اراده تر باشد نزد شما عزیزتر است.» اگر غیر از این بود من لقب «مخرب» نمی گرفتم و آقای بنکدار، که خود نمی دانند از چه دفاع می کنند و فقط قصدشان این است که به جنابعالی بگویند «هر چه آن خسرو کند نیکو کند»، مورد «تفقد» قرار نمی گرفتند و به ایشان نمی فرمودید «بله، آقای بنکدار معنی «تجسم اعمال» همین است. شما هم روزی همین مطالب را می گفتید.» در صورتی که هنوز هم مطالبی را که ما می گوئیم نمی تواند درک کند چه رسد به اینکه روزی این مطالب را می گفته است. و برای اثبات این مطالب من حاضریم در هر جلسه ای که جنابعالی تعیین بفرمائید با حضور چند داور بیطرف با ایشان مباحثه و مناظره کنم.

اکنون چه باید کرد؟ باید محیط حزب را تغییر داد. باید به انتقادات و راهنمایی ها و تذکرات توجه کرد. باید واسطه ها را از بین برد و مستقیماً با افراد تماس گرفت و به سخنان آنان گوش فرا داد و در صورت صحت به کار بست و در غیر اینصورت آنان را متوجه اشتباه خود ساخت. باید از انتقاد ترسید و هر منتقد را تکفیر نکرد. باید واقعاً و حقیقتاً لااقل در داخل حزب «راستی و آزادی» را رعایت کنیم و از تحمیل لیست و امثال آن خودداری کرد. باید معیار احترام و ارزش افراد لیاقت و میزان کاری که نسبت به حزب انجام می دهند باشد و لاغیر. باید عده ای از اعضای کمیته مرکزی خود را تافته جدا بافته ندانند و در حوزه های حزبی شرکت کنند و واقعاً وظایف خود را انجام دهند. باید اشتباهات گذشته جبران شود و از کسانی که به ناحق طرد شده و مورد بی مهری قرار گرفته اند دلجویی شود. باید نسبت به کسانی که مغرض هستند و اغراض شخصی را در امور حزبی به کار می برند در صورت عدم امکان اصلاحشان هیچگونه اغماضی روا نداشت. (۱) باید حقیقتاً افراد را تربیت کرد و به اهمیت و عظمت وظایف خودشان آشنا

ص: ۶۵۰

۱- ۱. بقائی در حاشیه این صفحه نوشته است: «چه کسانی بناحق طرد شده اند؟ چه کسانی اغراض شخصی را در امور به کار می برند و غرضشان چیست؟»

ساخت. باید با مطالعه دقیق نابسامانی های حزب را برطرف کرد. تنها در چنین محیطی است که مجدداً صمیمیت در بین همه برقرار می شود و حزب دو اسبه به جلو می تازد، و گرنه ما روز به روز سیر قهقراپی خواهیم کرد. اینها بود قسمتی از نابسامانی های داخلی حزب و راه علاج آن. البته باز هم در همین نامه در این خصوص بحث خواهد شد.

اکنون می پردازیم به فعالیت های خارجی حزب و کارهایی که تاکنون حزب انجام داده و اشتباهاتی که مرتکب شده است و نیز ترسیم راه آینده حزب که قسمت اساسی تر این نامه است.

قبلاً در همین نامه به قسمتی از اشتباهات جنابعالی و حزب زحمتکشان، چه اشتباهاتی که قبل از استیضاح دولت ساعد مرتکب شده بودید و چه اشتباهات بعد از استیضاح دولت ساعد، مختصر اشاره ای شد و اکنون به بقیه آن می پردازیم. ابتدا از کنگره شروع می کنیم و قبل از هر چیز مطالبی را که در کنگره بیان کردم در اینجا نقل می کنم تا معلوم شود که قبلاً پیش بینی بعضی جریانات را کرده بودم و به حزب نیز راه مواجهه با آن نشان داده شده بود ولی متأسفانه بدان توجهی نشد. در صورتیکه اگر به آن پیشنهادها توجهی شده بود مسلماً وضع ما و مملکت ما غیر از این بود که هست. اکنون قسمتی از آن مطالب را از روی یادداشت های خود در اینجا نقل می کنم و بعداً در خصوص مطالب نقل شده به بحث می پردازیم.

«مسافری که سفری در پیش دارد متناسب با طول راه و مقصد و سایر جهات با خود توشه و وسایل بر می دارد، هرگز برای مسافرت از تهران تا اصفهان آن قدر تهیه مقدمات نمی بیند تا برای مسافرت دور دنیا. اکنون برای راهی که ما در پیش داریم باید نیروهایی که در پشت سر ما قرار دارند و نیروهایی که روبروی ما مستقر شده اند و نیروهایی را که ممکن است به صفوف خود وارد کنیم در نظر بگیریم. باید ببینیم آیا به نیروهای فعلی و با امکانات کنونی می توانیم به هدف های خود جامه عمل بپوشیم. خلاصه کوشش همیشه باید متناسب با هدف باشد.» پس از تشریح وضع موجود مملکت و مقتضیات بین المللی چنین آمده است:

«فساد امروزه به حدی جمیع شئون اجتماعی ما را فرا گرفته که عده ای معتقد شده اند دیگر فساد به حدی رسیده که شکست ناپذیر شده است و خواه ناخواه سایر

شئون را هم که تاکنون تا اندازه ای از دستبرد آن مصون مانده به زودی فرا خواهد گرفت و خلاصه از این مریض قطع امید کرده اند و مرگ آن را حتمی می دانند و تلاش در راه نجاتش را بیهوده و عبث و عرض خود بردن و زحمت دیگران داشتن. به بیان دیگر این شعر را درباره کسانی که می خواهند مبارزه با فساد کنند صادق می دانند:

شد غلامی که آب جوی آرد

آب جوی آمد و غلام ببرد

و معتقدند کسانی که می خواهند با فساد مبارزه کنند خود در فساد مضمحل و مستحیل خواهند شد. البته من با این طرز فکر مخالفم و معتقدم که هنوز فساد به آن درجه نرسیده است که شکست ناپذیر باشد و یا لااقل نتوان به طور نسبی بر آن غلبه کرد ولی همچنین اعتقاد دارم که ما دیگر تا آن نقطه ای که امکان غلبه بر فساد محال باشد چندان فاصله ای نداریم.

اکنون ببینیم سرانجام وضع موجود به چه خواهد انجامید و ما با چه نیرویی می توانیم به مبارزه با این اوضاع برخیزیم و آیا نیروی ما قابل مقایسه با نیروی فساد هست؟ آیا امکان آن که ما حکومت را در دست گیریم وجود دارد؟ و مهمتر از آن اگر حزب زحمتکش ملت ایران حکومت را در دست گرفت امکان موفقیت دارد یا نه؟ و در صورت عدم موفقیت چه خواهد شد و در هر حال در چه صورت ما موفق خواهیم شد و شرایط موفقیت ما کدامند و چه راهی را ما باید در آینده انتخاب کنیم؟

با وجود آنکه طرفداران و کسانی که از وضع موجود متنفع می شوند هنوز دارای قدرت فراوان هستند، هنوز ولو به ظاهر ارتش را در اختیار دارند، پول فراوان در اختیار دارند، و مقامهای خارجی هم بعضی طرفدار و بعضی هم فعلاً از ترس کمونیزم و نیز از بیم به خطر افتادن منافعشان از دست زدن به اقدام قاطع در این خصوص تاکنون خودداری ورزیده اند، ولی با وجود تمام اینها باید گفت که وضع موجود قابل دوام نیست و زمان زیادی هم تا سقوط قطعی آن باقی نمانده است. آنچه اهمیت دارد آن است که بعد از سقوط وضع موجود چه خواهد شد و چه وضعی پیش خواهد آمد و دیگر اینکه علت آنکه این دستگاه با وجود تمام پوسیدگی اش تاکنون بر سر کار

اندکی پایین تر:

«... و در گذشته نیز گروهی که اکنون در رأس جبهه جدید ملی قرار دارند برای ایفای چنین نقشی خود را در صفوف نهضت ملی وارد ساختند و به اتفاق جناب آقای دکتر مصدق نقش خود را به خوبی ایفا کردند و متأسفانه حزب زحمتکشان ملت ایران نیز فریب آنان را خورد و در بزرگ کردن بیش از حد دکتر مصدق در هر حال سهم زیادی داشت. در صورتی که همان روزها هم قرائن زیاد و شواهد بارزی دال بر نقشه مکارانه اینان در نهضت در دست بود ولی متأسفانه گاهی اوقات احساسات بر عقل غلبه می کند.

در هر حال این خود پندی است برای آینده که اولاً در سوابق گذشته اشخاص با دقت مطالعه شود و ثانیاً در بزرگداشت آنان غلو نگردد و ثالثاً در هر حال اصول رعایت شود. حزب زحمتکشان در دوران همان حکومت در پایین کشیدن واعظی مشهور از منبر به جرم مخالفت با دولت وقت دخالت داشت. بعضی از اعمالی را که دکتر مصدق در دوره آخر حکومتش مرتکب شد و حزب با آن مخالف بود، در دوران اول حکومت دکتر مصدق خود به خود به نحو ضعیف انجام داده بود.»

چند سطر بعد:

«حال که وضع جبهه ملی و حزب توده را در مقابل وضع موجود سنجیدیم و دیدیم که یکی در زیر نقاب عوامفریبی در واقع حامی وضع موجود است و دیگری نیز به علت هدفهای خاصی که تعقیب می کند می کوشد که هر چه بیشتر به فساد وضع موجود کمک کند. باقی می ماند یک دسته دیگر که مخالف جدی و اصولی و آشتی ناپذیر و بی غل و غش وضع موجود است. و آن هم ما هستیم. اکنون باید بینیم علت عدم موفقیت ما در گذشته چه بوده و برای موفقیت قطعی در آینده چه باید انجام بدهیم؟ علت عدم موفقیت ما را می توان در یک جمله خلاصه کرد و آن نداشتن نقشه و برنامه جامع و کامل برای جمیع شئون و مسایل و مشکلات مبتلا به کشور است و تا این نقیصه برطرف نشود، بر فرض آن که شرایط خاص داخلی و بین المللی ایجاب کند که حکومت به دست مایفتد، شکست ما قطعی است و آن وقت است که باید بگوئیم بزرگترین فاجعه در تاریخ ایران صورت گرفته است. با توجه به مطالبی که قبلاً بیان داشتیم معلوم می گردد برای کشور ما دو راه بیشتر وجود ندارد: یا تجزیه شدن و مآلاً افتادن به چنگ کمونیستها و یا اینکه تنها دسته صلاحیت دار یعنی حزب زحمتکشان،

ملت ایران را از این ورطه هولناک نجات بخشد. راه دیگری هم وجود ندارد چون وضع موجود در هر حال به علت فساد روزافزون محکوم به زوال است. یکی از نقشه‌هایی که دکتر مصدق و اعوان و انصارش، که در جبهه جدید ملی گرد آمده‌اند، در این کشور اجرا کردند آن بود که کلیه افراد مؤثری را که ممکن بود کشور را از فساد نجات دهند تا حدود زیادی از اثر انداختند و آنان را لجن مال ساختند و بالنتیجه از به وجود آمدن یک نیروی قوی ملی جلوگیری کردند. ما هم به جای آن که یک برنامه جامع و کامل به مردم عرضه کنیم تا بتوانیم جمیع افراد اصلاح طلب را گرد خود جمع کنیم به کوییدن دولت‌های بعد از دکتر مصدق و خود دکتر مصدق و جبهه‌های مخالف پرداختیم. و با وجود تحمل انواع مشقات و صدمات و با وجود از دست دادن افراد فداکار و با وجودی که آقای دکتر بقایی بیش از همه رنج تبعید و زندان را به خود هموار کرده‌اند، معهداً ما نتوانسته‌ایم عده قابل توجهی برای رسیدن به هدف گرد آوریم و در اثر قلت نیرو ناچار هستیم منتظر شرایط بین‌المللی شویم. در صورتی که بر فرض یک موقعی شرایط بین‌المللی ایجاب کرد و ما بر سر کار آمدیم، ناچار هستیم به منظور باقی ماندن از دست زدن به بسیاری کارها خودداری ورزیم و گرنه ساقط خواهیم شد و آن فاجعه‌ای که قبلاً بدان اشاره شد به وقوع خواهد پیوست. ما در صورتی موفق خواهیم شد که قائم بالذات باشیم و یک دسته متشکل قوی داخلی که خواه ناخواه قدرتهای خارجی نیز بر روی آن حساب خواهند کرد به وجود آوریم که این دسته هم بتواند ما را به قدرت رساند، ما را حفظ کند و در غیراینصورت شکست ما قطعی است. در گذشته ما کوشش کرده‌ایم که جنبه دفاعی به خود بگیریم و افرادی را که دستجات دیگر جلب کرده‌اند جلب کنیم. در صورتی که اکثریت قریب به اتفاق نیروهایی که در جامعه ما وجود دارد دست نخورده است و ما باید هم و کوشش خود را متوجه آنان سازیم. و این در صورتی میسر است که ما یک برنامه و نقشه جامع و کامل و قابل فهم همه به مردم عرضه کنیم و این مدعا را تاریخ دنیا و ایران اثبات می‌کند. اگر هیتلر در ابتدا در کار خودش موفق شد به خاطر آن بود که لااقل یک کتاب نبرد من را که برای عموم ملت آلمان قابل فهم بود به مردم عرضه داشت. اگر جمال عبدالناصر توانسته است قوه محرکه عظیمی در خاورمیانه به وجود آورد به خاطر آن است که او یک فکر قابل فهم عموم ملل عرب یعنی وحدت اعراب را توانسته است به مردم عرضه کند. در

کشور خودمان اگر جبهه ملی اصلی توانست حکومت را به دست گیرد و آن نهضت عظیم را ایجاد کند به خاطر آن بود که توانست برنامه قابل فهم ملی شدن صنعت نفت را به مردم عرضه کند. اگر در اردیبهشت سال قبل فرهنگیان بالاتفاق به حرکت درآمدند، صرفنظر از سایر عوامل، عامل عمده آن بود که یک برنامه و هدف مشخص در جلوی روی آنان قرار داشت و آن دفاع از حقوق صنفی خودشان بود. اگر وزیر کشاورزی (۱) توانست اندک توفیقی به دست آورد به خاطر برنامه ای بود که عرضه داشت. صدها مثال می توان برای این موضوع آورد. تجربه نشان داده است که مردم دنبال کلمات قلمبه و مغلق مانند سوسیالیسم و کمونیزم و امثال آن نمی آیند. این کلمات شاید برای عده ای که در سرتاسر کشور تعدادشان حداکثر از چند هزار نفر تجاوز نمی کند جاذبه ای داشته باشد ولی مسلماً برای اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران نمی تواند جاذبه ای داشته باشد. در سرتاسر دنیا تنها نهضتهایی موفق شده اند که به زبان مردم و با مردم صحبت کرده اند. (۲)

پس از طرح مطالبی به منظور جلب فرهنگیان و کارگران و کشاورزان و کارمندان دولت و سایر طبقات در خصوص استفاده از نیروی عظیم مذهبی، در حالیکه در آن روز هیچ جریانات اخیر طرح نبود و به فکر کسی هم خطور نمی کرد و چنانچه خواهیم دید این فکر از طرف عده ای تخطئه شد، چنین اظهار نظر شده است:

«مسئله مذهب و استفاده از نیروی عظیم مذهبی از مسایلی است که باید مورد توجه کامل حزب قرار گیرد...» (۳)

قبلاً یاد آور شدم که هر دولتی برای موفقیت خود باید تکیه گاه قوی و مستحکمی در بین مردم داشته باشد و در غیر این صورت شکست او قطعی است. در اینجا مثالی باید بزنیم. فرض کنیم این جناب آقای اسدالله علم، که اکنون زمامدار امور است، در اثر یک انقلاب درونی و وقوع یک معجزه تغییر ماهیت بدهد و واقعاً بخواهد به ملت خدمت کند و منافع مردم را ملحوظ دارد. تردید نیست که موفق نخواهد شد. زیرا اولاً برنامه

ص: ۶۵۵

۱- ۱. منظور دکتر حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی دولت امینی است.

۲- ۲. اینها همه مطالبی است که آیت در کنگره حزب زحمتکشان در اصفهان بیان داشته بود و برای یادآوری به بقائی در این نامه مفصل آورده است.

۳- ۳. تأکید از آیت است.

ندارد و نمی داند برای اصلاح امور چه باید بکند و ما می دانیم برای اصلاح امور صرف خواستن و حسن نیت کافی نیست، بلکه مطالعه و برنامه نیز لازم است. علت بزرگتر عدم موفقیت ایشان در صورت تغییر ماهیت، نداشتن نقطه اتکاء صحیح و مناسب است. ایشان نقطه اتکاء دارند، ولی نقطه اتکاء ایشان را درست برای مقاصد سرکار آورده است که خلاف منافع ملت است و بدیهی است تا موقعی از او حمایت خواهد کرد که در راه مقاصد او گام بردارد و به محض اینکه مشاهده کند بر خلاف منافع او قدم بر می دارد وی را از حمایت خود محروم کرده ساقط خواهد ساخت. هر دولت ملی اگر فاقد این شرط باشد مسلماً در کار خود شکست خواهد خورد و علت عدم موفقیت ملت ما تاکنون نبودن چنین نیرویی بوده است. در زمان دکتر مصدق چنین نیرویی در شرف تشکیل بود و در سی تیر ۳۱ ضرب شستی هم به کمک سایر عوامل مساعد از خود نشان داد. ولی متأسفانه از خیانت های بزرگ و غیرقابل بخشش دکتر مصدق جلوگیری از تشکیل چنین نیرویی بود که با تمام قوا دانسته از تشکیل چنین نیرویی جلوگیری به عمل آورد و افرادی را که ممکن بود چنین نیرویی گرد آنها جمع آید از اثر انداخت. اکنون ضرورت تشکیل چنین نیرویی کاملاً محسوس است و با توجه به نیروی عظیم مذهبی که در بین مردم کشور ما هست و بدون شک بزرگترین نیرو است معلوم می شود که این نیرویی است که با اندک واقع بینی می تواند تکیه گاهی بزرگ برای اصلاح امور اجتماعی باشد. نیرویی که اکنون به علت نداشتن سازمان و رهبری مناسب قسمت عمده اش به هدر می رود و از قسمت زیادی از آن سوءاستفاده می شود و درست در جهت عکس هدف های دین مقدس اسلام به کار برده می شود. در صورتی که اگر به طرز صحیح سازمان یابد و رهبری شود می تواند به نیروی شکست ناپذیری تبدیل شود که منشأ خیر بسیار عظیم گردد. این همه تظاهرات عظیم مذهبی که در ماههای سوگواری و ایام مذهبی و یا در درگذشت علمای بزرگ می شود، این همه پول و انرژی که صرف ساختمان مساجد و امور مذهبی می گردد به سان نهر عظیم و خروشان می ماند که چون کنترل نمی شود آن استفاده ای که باید از آن عاید نمی گردد و بسا اوقات موجب تخریب نیز می شود. ولی وقتی همان رود را به وسیله بستن سد مهار کردیم می توانیم حداکثر استفاده را از آن بنمائیم. تاریخ گذشته ایران این مدعا را به خوبی اثبات کرده است. در جریان ملی شدن صنعت نفت این نیروی مذهب

ی بود که کلیه مردم را به حرکت درآورد و آن نهضت عظیم را ایجاد نمود. حسن نهضت‌های مذهبی در سادگی و بی غل و غش بودن آن است...»

پس از تشریح نقش مذهب در تاریخ ایران و نهضت مشروطیت و جلوگیری از کمونیزم و استعمار و مضار تضعیف عقاید مذهبی چنین اظهار نظر شده است:

«در هر حال، در گذشته جز در مورد ملی شدن صنعت نفت از این نیروی عظیم آنطور که باید استفاده نکرده ایم. در صورتی که به مناسبت ارتباط نزدیک مرحوم آیت الله کاشانی با ما محافل مذهبی با حسن ظن به ما می نگرند. در حالی که احزاب مخالف ما از این نیرو به خوبی استفاده می کنند و اکنون جمعیت نهضت آزادی با وجودی که گردانندگان آن در باطن اعتقادی به مذهب ندارند، از این نیرو حداکثر استفاده را می برند و مسجد هدایت را سنگر خود قرار داده اند و بدین وسیله جمع کثیری را به طرف خود جلب کرده اند. ولی با وجود اینکه ما در این زمینه از آنان وضع مساعدتری داریم تاکنون از این نیرو آنچنانکه باید استفاده نکرده ایم. در هر حال در مرامنامه حتماً باید بعضی از اموری که جنبه مذهبی دارد و موجب جلب افراد مذهبی می شود گنجانده شود و نیز به مذهب اسلام و اجرای قوانین مذهبی اشاره گردد تا ضمن اینکه عده ای بدین وسیله به ما می گروند، در آینده هم از حربه دین بر علیه ما استفاده ای نتوانند بکنند. همین اصلاحات ارضی را مطابق قوانین اسلامی شدیدتر و بهتر از این می شود انجام داد که صدای کسی هم در نیاید و همین حال را دارد بسیاری اموری دیگر. ما باید از نیروی روحانیون حداکثر استفاده را بکنیم. بیشتر با آنها و مردم متدین مراوده داشته باشیم. یقیناً به موفقیت ما کمک شایانی خواهد کرد. ما هنوز چوب بعضی مقالات ضد مذهبی خلیل ملکی را می خوریم. باید در آینده شدیداً از چنین اموری پرهیزیم. خوشبختانه دین اسلام در جمیع شئون اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی برنامه دارد که برنامه آن از متریق ترین برنامه های عصر حاضر دست کمی ندارد و حتی در بسیاری موارد بر آنها برتری دارد و مانند مذاهب دیگر نیست که مانع ترقی و تعالی شود و می تواند امروز به عنوان یک مکتب ترقی اجتماعی عرضه شود.»

سپس در خصوص سلطنت و قانون اساسی و سایر موضوعات بحث شده است.

چنانچه ملاحظه می فرمائید در کنگره ضمن بحث در خصوص هدف و طرق نیل بدان به بعضی اشتباهات حزب اشاره شده و ضربت هایی که خلیل ملکی و امثال او به

حزب زده بودند تشریح گشته و نقش حزب توده و جبهه ملی و دستگاه حاکمه تجزیه و تحلیل شده و ضمن پیش بینی سقوط دستگاه برای اولین مرتبه در بزرگترین مرجع رسمی حزبی در خصوص استفاده از نیروی عظیم مذهبی و تماس با روحانیون و متشکل ساختن آنان بحث شده است. با وجود عدم توجه به این مطالب ما از پای ننشستیم و در کمیسیون مرامنامه به کمک عده ای دوستان همفکر، که اکثر اصفهانی بودند، با پافشاری و سماجت خواستار شدیم که در مرامنامه جملاتی در خصوص دین اسلام گنجانده شود. در اینجا فرصت آن نیست که به تمام مطالبی که له و علیه این موضوع در کمیسیون مرامنامه گفته شده اشاره شود. متأسفانه صورتجلسه مفصلی نیز تنظیم نشده که به استحضار جنابعالی برسد تا معلوم شود آن روز ما چگونه جریانات بعدی را پیش بینی می کردیم و عده ای با سماجت و لجاجت با نظرات ما مخالفت می کردند. همین قدر کافی است که اشاره کنیم که بیش از سه چهارم اوقات کمیسیون مرامنامه صرف بحث در این خصوص شد. تا سرانجام منجر به استشاره از جنابعالی گشت که شما هم ضمن آنکه خواسته بودید رعایت بیطرفی را بفرمائید ولی با عنوان کردن این موضوع که ممکن است گنجاندن کلمه اسلام در مرامنامه تعبیر به عوامفریبی بشود نظر طرف مقابل را تقویت فرمودید ولی بالاخره تحت فشار افکار اکثریت اعضای حزب بناچار جمله «با توجه به تعالیم عالیه دین مبین اسلام» در مرامنامه گنجانده شد که بعدها دو مرتبه ضمن بیانیه های حزبی این جمله عیناً نقل شده است و عملاً لزوم چنین جمله ای در مرامنامه تأیید شد. در آن جلسه دوست گرامی جناب آقای دیوشلی و جناب آقای نیرومند و عده ای دیگر عیناً همان مطالبی را می گفتند که هیئت حاکمه اکنون می گوید و جنابعالی بارها چه در ضمن سخنرانی ها و چه در ضمن بیانیه ها صریحاً آن را رد کرده اید. (۱)

آقای دیوشلی می گفتند دین از سیاست جدا است و روحانیون همه نوکران انگلیس بوده و هستند و هیچگاه هم وارد میدان نخواهند شد و از من که می گفتم این فکر یک فکر استعماری است ناراحت شده بودند و حتی این جمله را توهین نسبت به خود تلقی کردند. در هر حال سیر وقایع نشان داد که حق با چه کسانی بوده است. بعد از

ص: ۶۵۸

۱- ۱. بقایای در حاشیه این صفحه نوشته است: «تناقض! آنها چطور حرف مرا رد می کردند و کورکورانه تابع هستند!»

کنگره عده ای با توجه به نطق جنابعالی در کنگره منتظر نخست وزیری جنابعالی بودند و آن را قریب الوقوع می دانستند. من هم با وجود آنکه هیچ قرینه و دلیلی برای این موضوع نمی دیدم و یکی از دلایل اساسی ام آن بود که شاهی که آقای دکتر امینی را که به مراتب از جنابعالی نسبت به ایشان مورد اعتمادتر و کم خطرتر بود تحمل نکردند چگونه شما را تحمل خواهند کرد، ولی با توجه به اینکه جنابعالی سخن بی مأخذ و معنی نمی گوئید منتظر حوادث شدم که باز هم حوادث نظر مرا تأیید کرد و شاه بلافاصله بعد از نطق جنابعالی عکس العمل خود را ظاهر ساخت و با انحلال چند سازمان و لغو حقوق ولیعهد و با نطق ۲۸ مرداد که صریحاً از مخالفین جنابعالی دعوت به اتحاد کرده بود و با سایر اعمال عکس العمل فوری خود را نشان داد و دیدیم که سران جبهه ملی آزاد شدند و حتی جناب آقای علم با ایشان نهار صرف کردند. پس از چند ماه موضوع قانون انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی پیش آمد و روحانیت وارد میدان شد. کشیده شدن روحانیت به مبارزه، همانطور که من در کمیسیون مرامنامه گفته بودم، پیش بینی می شد زیرا موضوع این مبارزه تازگی نداشت و روحانیت گرچه به ظاهر بعضی مواقع ساکت بود ولی در حقیقت سد بزرگی در قابل مطامع استعمارگران و دستگاه حاکمه بوده و هست. از سال ۱۳۳۴ که آقای فلسفی با اشاره مرحوم آیت الله بروجردی از روی کمال واقع بینی مبارزه با حزب بهایی را که از طرف بیگانگان از روی مقاصد خاصی تقویت می شدند شروع کردند مبارزه روحانیت با دستگاه وارد مرحله آشکار خود شد. البته تا آنجا که من از بعضی بیانات جنابعالی استنباط کرده ام، جنابعالی این مبارزه را اشتباه و به نفع بهائیان تلقی کرده اید (۱) و این بدان جهت است که جنابعالی نقش حزب بهایی و عمال اسرائیل را در ایران دست کم گرفته اید و واگذاری تلویزیون (۲) و بعضی پستهای حساس را به بهایی ها شاید تصادفی و بدون نقشه تلقی کرده باشید و گرنه هیچگاه چنین قضاوتی نمی فرمودید. و شاید علت این طرز فکر جنابعالی به علت بدبینی شما نسبت به آقای فلسفی و عدم عادت به خواندن جراید و نشریات روز و بعضی سوابق ناصحیح ذهنی بوده است. در هر حال پس از شروع مبارزه با بهایی ها و نطق های تند و صریح آقای فلسفی و حتی اعتراض نسبت به شاه که چرا دکتر

ص: ۶۵۹

-
- ۱-۱. بقایی در حاشیه این مطالب نوشته است: «آیا فکر می کنید هنوز هم بهائی ها از آن جریان نفع نبرده اند؟»
 - ۲-۲. ریاست تلویزیون در این زمان با ثابت پاسال سرمایه دار مشهور بهائی بود.

مخصوصش بهایی است،(۱) موجب شده که دستگاه و روحانیت روبروی هم بایستند و هر دو طرف منتظر فرصت بودند که در فرصت مناسب یکدیگر را نابود کنند و به خصوص دستگاه از آن جهت که روحانیت را تنها نیروی مقتدر و سد راه امیال خود می دانست خیلی از روحانیون عصبانی بود و پنهان و آشکار مخالفین روحانیت را تقویت می کرد. از نمونه های این قسمت را می توان تقویت طرفداران کسروی و بهایی ها و نوشتن بعضی مقالات در جراید بر علیه روحانیت به خصوص در جرایدی مانند سحر، آژنگ، فردوسی، نبرد زندگی (مطالعه این قسمت از نبرد زندگی که اکنون سنگ طرفداری از روحانیت را به سینه می زند برای جنابعالی در صورتی که ملاحظه نکرده باشید بسیار جالب است) و طرفداری صریح این جراید از طرفداران کسروی و بهایی ها و حمله به آقای فلسفی که سخنگوی روحانیت و مشیر و مشار مرحوم آیت الله بروجردی معرفی شده بود می توان ذکر کرد. مبارزه روحانیت با دستگاه بسته به موقعیت گاهی کند و گاهی تند می شد ولی هیچگاه متوقف نمی شد. و نمونه شدت این مبارزه را می توان جریانات مجلس و ختم مرحوم لسانی و نطق شدیدالحن و معروف آقای فلسفی در حضور شاهپور غلامرضا و هیئت دولت و وکلای مجلسین و جمع کثیری از مردم قلمداد کرد. که همین نطق موجب شد که از فرمایش جراید حملات شدید خود را متوجه آقای فلسفی کنند و حتی آقای رسول پرویزی مقاله سر تا پا فحش و اهانت درباره ایشان در روزنامه فردوسی بنویسد. و حتی جریان به مجلس و نطق شمس قنات آبادی در جواب آقای فلسفی و نیز به مصاحبه مطبوعاتی شاه کشیده شد. بعد از این جریان آقای فلسفی نطق های شدیدالحن دیگری علیه دولت و وضع موجود کردند که از همه شدیدتر نطق ایشان در مدرسه مروی بود که منجر به مشاجره تلفنی بین ایشان و دکتر اقبال نخست وزیر وقت شد و آقای دکتر اقبال ایشان را از منبر رفتن منع کردند و در شب بعد از نطق ایشان در مدرسه مروی که شب تولد ولیعصر بود و بنا بود آقای فلسفی در مسجد شیخ عبدالحسین به منبر بروند، ولی به مناسبت ممانعت دستگاههای انتظامی آن شب را به مسجد نیامدند. آقای علم نخست وزیر فعلی به بهانه تبریک میلاد ولیعصر به مسجد آمد که مبادا در اثر نیامدن آقای فلسفی

تشنجی

ص: ۶۶۰

رخ دهد. در هر صورت این مبارزه ادامه داشت و در آن ایام تاریک که صدایی از هیچکس در نمی آمد این روحانیت و بخصوص آقای فلسفی بود که بی پروا دستگاه را می کوبید و حتی آیت الله بروجردی چند بار از پذیرفتن بعضی مقامات مهم درباری و دولتی خودداری ورزیدند. ولی البته هر دو طرف، هم روحانیت و هم دولت، از درگیر شدن جدی و علنی و پیگیر به علت نقاط ضعفی که داشتند خودداری می ورزیدند. دستگاه به علت قدرت و شخصیت بی نظیر و ممتاز آیت الله بروجردی و نیز درگیر بودن با سایر نیروها از مبارزه با روحانیت می هراسید و روحانیت نیز به واسطه فقدان تشکیلات و نداشتن یک کادر مجهز و قوی برای مبارزه از درگیر شدن جدی با دستگاه استنکاف می ورزید. هم دستگاه روحانیت و هم دولت کم و بیش از نقاط ضعف خود اطلاع داشتند و من هم روی همین اصل و روی همین مطالعات بود که تشخیص داده بودم و هنوز بر تشخیص خود باقی هستم که تنها نیرویی که می تواند با هیئت حاکمه مقابله کند و آن را به زانو در آورد همین نیروی روحانیت است. و روی همین اصل در سال ۱۳۳۶ قبل از تشکیل کنگره مجلسین نامه ای به مرحوم آیت الله بروجردی نوشتم و با تجزیه و تحلیل اوضاع صریحاً به ایشان یادآور شدم که دستگاه تا موقعی که جنابعالی زنده هستید از دست زدن به هر عمل حاد در خصوص مذهب خودداری خواهد کرد ولی بعد از مرگ جنابعالی، که خواه ناخواه به علت کهولت زیاد دیر نخواهد بود، دستگاه نقشه های خطرناک خود را اجرا خواهد کرد. و بهتر است که قبل از وقوع واقعه جنابعالی به فکر علاج باشید و از هم اکنون یک تشکیلات منظم و دقیق بدهید که در آن موقع خلاء فقدان جنابعالی را جبران کند. نامه های دیگری نیز در این خصوص به بعضی شخصیت‌های دیگر مذهبی نوشتم و اقداماتی هم در این زمینه شروع شد و تحولاتی هم در حوزه علمیه قم رخ داد، ولی به علت نبودن یک کادر تشکیلات دیده و ورزیده سیاسی جریان خیلی با کندی و تأنی پیشرفت می کرد. بی مناسبت نیست که در اینجا قسمتی از نامه ای را که به یکی از موثرین نوشته ام نقل کنم:

«سالها است که عده ای که مقتضیات کنونی زمان را درک کرده اند احساس می کنند که باید دسته و جمعیتی که با سلاح زمان مجهز باشد تشکیل شود و از دین مقدس و مترقی اسلام حمایت کند و به ترویج و تبلیغ آن پردازد. این احساس از آنجا به وجود آمده است که این عده مشاهده می کنند با وجودی که اکثریت قاطع مردم ایران (فعلاً

کاری به سایر کشورها نداریم) مسلمان هستند و گروه کثیری در این راه حتی از بذل جان خود دریغ ندارند و دلیل این ادعا تظاهرات پر شور و بی نظیر مردم در تاسوعا و عاشورا و سایر روزهای مذهبی است، معهذاً می بینیم که در نظر هیئت حاکمه ایران چیزی که به حساب نیامد دین است و گردانندگان امور هیچ قیدی ندارند که در تصمیمات خود حسابی برای دین باز کنند و در اغلب موارد مقید هستند که قدمی بر علیه دین بردارند. علت اینکه رضاشاه توانست با وجود عدم موافقت اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران بسیاری اعمال ضددین را انجام دهد چه بود؟ علت آنکه همین شخص توانست به دست سربازان مسلمان آن جنایت فجیع را در مسجد گوهرشاد مرتکب شود و هزاران نفر را به خاک و خوب بکشد در کجا باید جستجو کرد؟ چرا با وجود آنکه در قانون اساسی اصول زیادی به نفع دین وضع شده هیچ یک از این اصول اجرا نمی شود؟ چرا شاه سابق توانست با وجود نفرت عمیق قاطبه ملت ایران نسبت به او مدت ۲۰ سال با کمال قدرت بر این کشور حکومت کند و آن جنایات تاریخی مانند شهید ساختن مدرس و قتل عام مردم خراسان و ایلات و عشایر و صدها جنایت دیگر مرتکب شود؟ با وجود اینکه همه می دانند چه در زمان رضاشاه و چه اکنون بزرگترین و عظیم ترین نیروها از آن دین بوده است. چگونه یک قدرت ضعیف توانسته است یک نیروی عظیم و شگرف را شکست دهد و آن به آن، [آن را مجبور به عقب نشینی نماید؟ علت آن است که نیروهای دشمن متحد و متمرکز بوده و مطابق نقشه کار کرده است و در بسیاری اوقات از نیروی دین بر علیه خود دین استفاده کرده است. ولی نیروی دین متشتت، پراکنده و بدون نقشه بوده است و مسلم است که سپاه هزار نفری متحد و متمرکز و مجهز به اسلحه زمان می توانند یک سپاه صد هزار نفری متشتت و پراکنده را، بدون آن که کوچکترین تلفاتی به خودشان وارد شود، نابود سازند. علت آن که مدرس از رضا خان شکست خورد آن بود که او یک دسته فهمیده و متشکل پشت سر خود نداشت و رضا خان توانست با عوامفریبی و با نیروی خود متفقین مدرس را شکست دهد. اگر در آن روز جمعیتی بودند که از روی نقشه با رضاشاه می جنگیدند و می توانستند از پشت جلد گوسفند، که رضا خان در آن پنهان شده بود، قیافه کریه و مخوف گرگ خونخوار را به مردم نشان دهند مسلماً وقایع ناگوار و فجیع و رقت بار بعدی رخ نمی داد و کشور ما اکنون وضع دیگری داشت. توجه به حقایق فوق و

بسیاری حقایق تلخ و ناگوار دیگر بوده است که عده ای را متوجه ضرورت تشکیل یک جمعیت از روی اصول علمی و با توجه به مقتضیات عصر کرده است. متأسفانه بسیاری از زعمای دینی ما از اسم حزب و جمعیت گریزانند. ولی علیرغم این اجتناب گروهی از متدینین از تجمع و تشکل، این ضرورت وجود دارد و باید یک جمعیتی برای مقابله با حوادث به وجود آید. البته در عرض سالهای گذشته دسته‌هایی که جنبه دینی داشته‌اند تشکیل شده است که یا به علت اتخاذ روش‌های غیرصحيح و ناسنجیده و یا به علت سوءنیت نه تنها نتیجه‌ای نبخشیده بلکه زیانهای بزرگی نیز داشته‌اند. نمونه دسته‌ای که حسن نیت داشته‌اند ولی روش صحيح نداشته‌اند می‌توان فدائیان اسلام را ذکر کرد که هیچکس در حسن نیت آنان نمی‌تواند شک داشته باشد ولی به علت عدم درک شرایط و مقتضیات اعمالی انجام دادند که سرانجام منجر به نابودی خود آنها و ضررهای بزرگ به دین شد. نمونه دسته دوم که با سوءنیت تشکیل شده است و منظور حقیقی از تشکیل آنها دین نبوده است بلکه دین پرده‌ای بوده است بر روی نقشه‌های شوم و پلید آنها، دسته‌هایی است که دین از عصر اتم [کذا] جناب مهندس بازرگان تشکیل داده‌اند و می‌دهند. این عالیجناب که کم‌کم دین را هم منحصر به خود و اعوان و انصارش قرار داده است و اخیراً گفته است که تنها ما هستیم که باید دین را اداره کنیم و این جمله نیز از کلمات قصار یکی از نزدیکان این جناب مهندس است که گفته است «در این عصر دیگر امثال بروجردی‌ها به درد نمی‌خورند و باید مهندس بازرگان و یا مهندس حسینی مرجع تقلید شوند» متأسفانه تاکنون گروهی از جوانان حساس و در ضمن جاهل را فریب دهد.

اینها بود جملاتی از نامه فوق‌الذکر که در چندین سال قبل نوشته شده است.

پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی و سپس آیت‌الله کاشانی خلاء عظیمی ایجاد شد و متأسفانه آنچه من از آن نگرانی داشتم و پیش‌بینی می‌کردم تا حدی به وقوع پیوست. روی همین مطالعات و روی علاقه‌ای که به جنابعالی و حزب زحمتکشان داشتم و جنابعالی و حزب زحمتکشان را تنها جمعیت با صلاحیت برای نجات ایران می‌دانستم، منتظر بودم که جنابعالی و حزب زحمتکشان در خصوص استفاده از این نیرو چاره‌ای بیندیشید. ولی پس از آنکه متوجه شدم که چنین نقشه و طرحی در بین نقشه‌ها و طرح‌های حزب زحمتکشان و جنابعالی نیست، در صدد برآمدم که عضو حزب

زحمتکشان شوم بلکه بتوانم از این راه تأثیری بگذارم. و پایه و مبنای سخنرانی من در کنگره و کمیسیون مرامنامه و در سایر جلسات و حوزه های حزبی و غیره و تشکیل کانون تشیع که قبلاً بدان اشاره شد روی همین مبنا بود. ولی متأسفانه چنانچه خواهیم دید به این مطالب آن سان که باید توجهی نشد و دسته های دیگر، به خصوص طرفداران آقای مهندس بازرگان، با صلاحیت کمتر استفاده خیلی بیشتری بردند.

بحث ما در خصوص شروع مبارزات روحانیون و قانون انجمن های ایالتی و ولایتی بود و حاشیه ای هم که رفتیم بدین منظور بود که ثابت کنیم مبارزات روحانیون در این خصوص ابتدا به ساکن شروع نشد و مسبوق به سوابق قبلی بود. با شروع این مبارزه نیروی عظیمی از مردم به مبارزه کشیده شد. بدیهی است که جبهه ملی و نهضت آزادی ظاهراً نمی توانستند از این مبارزه بهره ای ببرند، زیرا خود در کنگره جبهه ملی که چند هفته قبل تشکیل شده بود زنان را شرکت داده بودند. آقای طالقانی و «ملا-مهندس بازرگان»، بقول روزنامه بامشاد، در کنار همان زنها در کنگره شرکت کرده بودند. و حتی آقای خلخالی به همین دلیل کنگره جبهه را ترک گفته بود که اعلانش در جراید هم منتشر شد. و قبل از آن هم، چه در دانشگاه و چه در سایر میتینگ ها، دختران «آخرین مد» جلودار صفوف جبهه ملی بودند و حتی در یکی از میتینگ ها آقای حاج سید جوادی در حضور همین دختران «آخرین مد» با عبا و عمامه و ریش صحبت فرمودند. آقایان مهندس بازرگان و طالقانی هم سوابقی بهتر از این نداشتند. و علاوه بر این، اینان از جهت حمله به روحانیت و تفسیر و تعبیر من در آوردی بعضی احادیث و اخبار به شیوه حسینعلی خان راشد، حتی صریح تر و غلیظتر از او، در نظر روحانیون به خصوص مرحوم آیت الله بروجردی و آقای فلسفی افرادی بدعت گذار و نامطمئن شناخته شده بودند. و نیز به علت نشر کتبی مانند راه طی شده، عشق و پرستش یا ترمودینامیک انسان و خود جوشی(1) و غیره مورد حمله قرار گرفته بودند و حتی جزواتی هم از طرف روحانیون بر علیه آنان پخش شده بود. و کار این اختلاف حتی به داخل خود آنان نیز کشیده شده بود تا جایی که در یک جلسه آقای مطهری صریحاً به آقای مهندس بازرگان، که از فلسفه وحدت وجود و پانته ایسم دفاع می کردند، ایشان را بی اطلاع و

ص: ۶۶۴

۱- ۱. کلیه این کتابها نوشته مهندس مهدی بازرگان است.

ناوارد قلمداد کردند. مقصود این است که این عده نه تنها زمینه مثبتی در بین نیروهای مذهبی نداشتند بلکه زمینه آنان منفی بود. به خصوص که اینان خود را پیرو مصدق «کبیر» قلمداد می کردند و روحانیت نظر خوبی نسبت به دکتر مصدق نداشت و هنوز هم عده ای مانند آقای فلسفی نه تنها ارادتی نسبت به این عده ندارند بلکه آنان را مضر و خطرناک می دانند. ولی در خصوص جنابعالی جریان کاملاً برعکس بود. زیرا جنابعالی نه تنها سابقه منفی که روحانیت از آن اطلاع داشته باشد (به جز مقاله ای که آقای خلیل ملکی و یارانش در شاهد نوشته بودند و نیز برقرار کردن مجلس روزه خواری در منزل که اولی به علت گذشت زمان و نیز جدا شدن آقای خلیل ملکی فراموش شده بود و از دومی هم بجز عده ای خواص کس دیگر اطلاع نداشت) نداشتید بلکه سابقه همکاری جنابعالی با آیت الله کاشانی و عنایت ایشان نسبت به شما و شعار نصر من الله و فتح قریب که زیب صفحات شاهد بود و امثال آن زمینه مساعدی برای جنابعالی فراهم آورده بود.

بطوری که تا آنجا که من با روحانیت تماس داشته ام جز در موارد خیلی استثنایی همیشه از جنابعالی تعریف و تمجید کرده اند. روی همین سوابق بود که در جریان مبارزات روحانیون با قانون انجمن های ایالتی و ولایتی من به اتفاق آقای سید محمود کاشانی حضور جنابعالی رسیدیم و خواستار همکاری با روحانیون شدیم که جنابعالی آب پاک را روی دست ما ریختید و علت عدم همکاری را این دانستید که آقای فلسفی گرداننده این جریان است و آن را به هر طرف که خواست رهبری می کند. و بعد که من از آقای فلسفی دفاع کردم مدعی شدید که ایشان با محافل خارجی (بدون اینکه آن محافل را ذکر کنید) ارتباط دارند. باور کنید از این جمله جنابعالی من یکمرتبه وارفتم، زیرا از آقای دکتر بقایی که خود ضربت دیده تهمت و افترا و پرونده سازی است توقع نداشتم که بدون تحقیق و سطحی بدان سان قضاوت بفرمائید. آن هم درباره مردی که اگر بیش از جنابعالی در مبارزات ملی سهم نداشته باشد سهم کمتری ندارد. مردی که مانند جنابعالی از ابتدا تاکنون رنگ عوض نکرده است و با بیان شیوای خود تا آنجا که مقدر بوده است بیش از هر کس به بیداری مردم و رسوایی دستگاه کمک کرده است و جمیع مساعی خود را در این راه به کار برده و خدمات او در مبارزات اخیر بر همه روشن است. ارتباط با محافل خاص بر فرض صحت نمی تواند جرمی باشد. مگر

جنابعالی با جهانگیر تفضلی (۱) و غیره ارتباط نداشتید و هم اکنون با عده ای دیگر ارتباط ندارید؟ آیا این دلیل بر آن است که از آنها دستور می گیرید؟ بگذریم. اگر جنابعالی فراموش نکرده باشید پایه این نامه در همان جلسه گذاشته شد و چون من در آن جلسه گفتم جنابعالی نقشه ندارید و خودتان بیش از آقای فلسفی دچار اشتباه شده اید، جنابعالی بعداً از من خواستید که نامه ای بنویسم تا به امروز که قریب یک سال می گذرد و به آن وعده وفا می شود. گر چه از خیلی قبل من تصمیم داشتم چنین نامه مفصلی برای جنابعالی بنویسم. البته قبلاً هم جنابعالی به من گفته بودید که در خصوص «شاعر» و «سیاستمدار» فکر کنم که بعداً با هم در این خصوص بحث کنیم. من هم فکر کردم و به نظر خودم منظور جنابعالی را هم درک کردم ولی هنوز هم در این خصوص صحبتی نشده است. در آن جلسه من گفتم پس با روحانیون ارتباط برقرار کنید. پس از آنکه جنابعالی فرمودید ارتباط داریم، من با وجود اینکه تمام قرائن و امارات نشان می داد که جنابعالی نقشه ای در آن مورد ندارید، معهذا سکوت کردم. بعدها جنابعالی نه تنها در خصوص مبارزه با قوانین انجمن های ایالتی و ولایتی با روحانیون همکاری نکردید، حتی در چندین مورد از توزیع اعلامیه های آنان در داخل سازمان جلوگیری کردید و فرمودید که ما نمی دانیم منشأ این اعلامیه ها از کجاست و بدین علت از توزیع آن در داخل سازمان جلوگیری می کنیم. جریان مبارزه با قانون انجمن های ایالتی و ولایتی ظاهراً با پیروزی روحانیون خاتمه یافت. معهذا از قرائن کاملاً آشکار بود که مبارزه خاتمه پیدا نکرده است. واضح بود که دستگاه یک عقب نشینی تاکتیکی انجام داده است و به قول جنابعالی «دولت جناب آقای علم در مورد انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی با مهارت و درایت هر چه تمام تر عقب نشینی کرد ولی پس از آنکه سنگر بندی های خود را تکمیل نمود به حمله وحشتناک پرداخت و از حدود قبل از عقب نشینی هم جلوتر رفت.» بلی، دستگاه عقب نشست نه تنها در مورد روحانیون بلکه ظاهراً در مورد اعلام جرم جنابعالی در خصوص اسناد خزانه نیز عقب نشینی کرد. ولی بر هر فرد روشن بینی واضح بود که این عقب نشینی موقتی است و یک حمله شدید در پشت سر دارد. جا داشت قبل از آنکه دستگاه بتواند مانور خود را شروع کند بازمینه ای

ص: ۶۶۶

که در بین مردم مهیا شده بود با مانور دیگری مانور دستگاه خنثی شود. ولی متأسفانه این کار نشد و دستگاه ورق رفراندوم، یا به قول خودش «تصویب ملی»، را به زمین زد و شاه از اینجا علناً خود را وارد میدان کرد. در زمینه مخالفت با رفراندوم دست ما باز بود زیرا سابقه درخشان مخالفت با دکتر مصدق را در پشت سر داشتیم و بیانیه حزب در خصوص مخالفت با رفراندوم و نامه سرگشاده جنابعالی به آقای تقی زاده که بنوبه خود شاهکاری بود در بین مردم اثر فراوان بخشید و ضربت محکمی بر جبهه ملی و دکتر مصدق وارد کرد. افسوس که این دو نشریه آنطور که باید مانند اکثر نشریات ما توزیع نشد. در مورد رفراندوم هم ما و هم روحانیون دیر اقدام کردیم.

اگر بلافاصله بعد از نطق شاه عکس العمل شروع شده بود به احتمال قوی به شکست دستگاه منجر می شد. در جریان تظاهرات بر علیه رفراندوم رفقای ما ورزیدگی خود را اثبات کردند و در حقیقت بدون آنکه دستور داشته باشند گرداننده جریانات دوستان ما بودند. بعد از تظاهرات عظیمی که بر علیه رفراندوم صورت گرفت و در حقیقت نقشه دستگاه را که با عنوان کردن بعضی عناوین ظاهر فریب مانند اصلاحات ارضی، سهم ساختن کارگران در سود کارخانه، سپاه دانش، می خواست استفاده تبلیغاتی ببرد و خود را در انظار جهانیان مورد حمایت مردم قلمداد کند به هم زد. متأسفانه جنابعالی شب بعد از تظاهرات به این عنوان که قبلاً پیش بینی کرده اید که «اعلیحضرت دست آخر که از همه جا مأیوس شد آقای علم را بر سر کار می آورند و بعد اگر توانستند و کشته نشدند از ایران فرار می کنند و در اروپا پای قدم یکدیگر پیر می شوند» (و ملاحظه می فرمائید که هنوز نه کشته شده اند و نه فرار کرده اند گرچه دیر نشده است) و نیز به عنوان اینکه مثل روز برایتان روشن است که بعدها چه خواهد شد، افراد حزبی و غیرحزبی را از شرکت در جریانات منع کردید. معلوم نیست اگر همه دستور جنابعالی را اطاعت کرده بودند وضع امروز مملکت از چه قرار بود. پس از رفراندوم، جناب پرزیدنت کنسی بر خلاف انتظار جنابعالی که امید فراوانی بدو بسته بودید و زیاد روی او تکیه می کردید، «پیروزی»! اعلیحضرت را در رفراندوم تبریک گفتند و یک بار دیگر حماقت مردم بلندقد و کوتاه فکر ایالات متحده آمریکا را اثبات کردند. شاه دیگر بی پروا وارد میدان شده بود و یکی بعد از دیگری نقشه های خود را اجرا می کرد. تا عید نوروز پیش آمد که در اینجا هم باید از کار مثبت حزب، که به

تبعیت از روحانیون عید را عزا اعلام کرد، یادی بنمائیم. بعد از فاجعه عظیم مدرسه فیضیه قم و حوادث مدرسه طالبیه تبریز در حقیقت سرتاسر کشور به هیجان آمد و واقعاً می توان گفت که در اثر این حادثه مملکت تکان خورد ولی حزب زحمتکشان که خود را پیشرو مردم می داند و آقای دکتر مصدق را به خاطر اینکه در مورد حوادث ۱۵ خرداد و امثال آن سکوت کرده اند سرزنش می کند، خود در این موقع به بهانه های نامعقول در سکوت مرگبار فرو رفته بود. و آنچه من و تقریباً عموم اعضای حزب فریاد می کشیدیم که چرا حزب سکوت کرده است، یک حزب باید در هر جریانی نقش داشته باشد، نقشه دستگاه رهبری حزب در این مورد چیست؟ آقای قوانینی می گفتند «نمی دانیم چکار باید بکنیم.» «گیج هستیم.» «مشغول مطالعه هستیم که ببینیم چه کار باید انجام دهیم.» واقعاً جای آن شعر معروف همین جا است:

ذات نایافته از هستی بخش

کی تواند که شود هستی بخش (۱)

حزبی که خود گیج است و نمی داند چکار باید بکند چطور دم از رهبری مردم می زند؟ ما می گفتیم که اکنون مردم مستعد مبارزه هستند ولی متأسفانه تشکیلات و سازمان ندارند. ما باید با تمام قوا به سازمان دادن آنان پردازیم و این میسر نیست مگر اینکه بطور جدی با آنان همقدم شویم. ولی متأسفانه ما برای آنکه اظهار نظری نکنیم حتی جلسات بحث آزاد و نشریه حزبی را نیز تعطیل کردیم و در سکوت مطلق فرو رفتیم. در این بین ماه محرم پیش آمد. بر هر کس که اندک اطلاعی از امور داشت واضح بود که در این ماه وقایع خونینی رخ خواهد داد زیرا تقریباً عموم مردم بر علیه دستگاه بسیج شده بودند و روحانیون هم ذره ای کوتاه نیامدند و در مجالس سوگواری گفتنی ها را با کمال بی پروایی و صراحت گفتند و به خصوص آقای فلسفی با کمال درایت و زیرکی جریانات را در تهران رهبری می کرد. حتماً از جمعیت عظیم و باور نکردنی که در شب های ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ محرم در پای منبر او گرد آمده بودند اطلاع دارید. نتیجه این صحبت ها تظاهرات عظیم و با شکوه و بیسابقه روز عاشورا بود که دستگاه را تکان داد و در حقیقت بیدار کرد که اگر جلوی این سیل عظیم گرفته

ص: ۶۶۸

۱- ۱. بقائی در حاشیه نوشته است: «راجع به حوادث ۱۵ خرداد نظرتان چیست؟»

نشود منجر به سقوط او خواهد شد. این بود که به تنظیم یک نقشه وحشتناک پرداختند. ولی حزب ما کماکان در بی نقشه گی و تردید به سر می برد. آیا جنابعالی می توانید بفرمائید که در کمیته مرکزی یا هیئت اجرائیه حتی یک جلسه درباره وقایع حتمی الوقوع ماه محرم و چگونگی مواجهه با آن بحث شده است؟ در صورتی که همانطور که اشاره شد وقوع حوادثی از نوع ۱۵ خرداد برای هر ابجدخوان سیاست معلوم بود. آیا فلسفه وجودی یک حزب، که هدفش را به دست گرفتن حکومت اعلام کرده است، جز این است که وقایع را پیش بینی کند و نقشه های دشمن را از قبل بخواند و برای مواجهه با وقایع و خنثی ساختن نقشه های دشمن خود را آماده و مجهز کند و از هر فرصتی به منظور پیش بردن هدف های خود استفاده کند؟ آیا حزب ما که مدعی است که «دستگاه رهبری آن پس از اطلاع به نظریات اعضای حزب با مطالعه و مذاقه کامل در امور تصمیم می گیرد و مانند رهبران و اخورده جبهه جدید ملی نیست.» دستگاه رهبری آن کدام مطالعه و مذاقه حتی ناقص را در خصوص جریانات ۱۵ خرداد به عمل آورد؟ جنابعالی بارها قبل از دستگیری آیت الله خمینی آرزو می کردید که دولت حماقت کند و ایشان را دستگیر کند. آیا می توانید بفرمائید که چه نقشه ای بعد از دستگیری ایشان داشتید؟ و آن نقشه کجا رفت و چطور شد؟ و بعد از آنکه به قول جنابعالی دولت حماقت کرد و آیت الله خمینی را دستگیر کرد چه نتیجه مثبتی عاید ملت ایران شد؟

جنابعالی اخیراً بارها گفته اید تا موقعی که ملت «آخ» نگوید اوضاع درست نمی شود. در ۱۵ خرداد و روزهای بعد از آن ملت ایران در سر تا سر کشور از آذربایجان گرفته تا شیراز و قم و تهران و خراسان و اصفهان و ورامین خلاصه سر تا سر مملکت (بجز کرمان دژ زحمتکشانشان) با قیام و از خود گذشتگی عجیب و عظیم و باور نکردنی خود و دادن هزاران قربانی نشان داد که ملتی با ایمان و زنده است. و این فقط ما بودیم که تماشاگر ساکت این صحنه فجیع و در ضمن با شکوه بودیم و تازه بعد از جریان باز انتظار داشتیم که ملت فداکاری بیشتری بکند و حتی مردم را سرزنش می کردیم. آقای دیوشلی می گفتند قیام ۱۵ خرداد به مراتب عظیم تر از قیام سی تیر بود ولی متأسفانه بی نقشه بود و رهبری نداشت و نیروهای مردم هدر رفت و گرنه موفق می شد. آقای وحیدی می گفتند «اگر مردم تحت رهبری ما بودند ما با چهل نفر کشته موفق می شدیم.» و از قول جنابعالی، نمی دانم راست یا دروغ، نقل می کردند که فرموده اید اگر

مردم ۵۰۰ قبضه اسلحه داشتند موفق می شدند. ولی گویا ایشان فراموش کرده بودند که مردم هیچگاه از اول تاریخ تاکنون به در منزل کسی نرفته اند که بیاید و آنها را رهبری کند و این کار معقول هم نیست. این رهبر است که باید با نشان دادن نقشه و ابراز فداکاری مردم را متوجه خود کند. بلی! به مصداق شعر معروف صادق سرمد که جنابعالی بارها بدان استناد کرده اید:

آنکه روز فتنه می زد دست و پا در خون خود

فرق دارد با تماشاگر کز آنجا می گذشت

در آن روزها ما فقط تماشاگر دست و پا زدن مردم در خون خود بودیم و می گفتیم اگر ما بودیم چنین و چنان می کردیم. يقولون فی المجالس کیت کیت و اذا جاء القتال قلم حیدی حیاد. ما بودیم اگر می خواستیم ولی در حقیقت در آن روز نبودیم چون نمی خواستیم و به قول اقبال لاهوری:

ساحل آرام گفت مـوج زخود رفـته را

هیـچ نـه معلـوم شد آه کـه من کیستم

موج ز خود رفته ای تند خرامید و گفت هستم اگر می روم گر نروم نیستم

من خود در روز ۱۵ خرداد شاهد قسمتی از فداکاری مردم بودم و می دیدم که چگونه آنان با صفا و خلوص و شجاعت بی نظیر به استقبال می روند و دانسته از مرگ استقبال می کنند و به گوش دل می شنیدم که اجساد چاک چاک قربانیان راه راستی و آزادی به ما نفرین می کنند و نتیجه نفرین آنان همین دستگاه جبار است که هنوز به ما حکومت می کند.

چند روز پس از ۱۵ خرداد اگر فراموش نکرده باشید در حضور جنابعالی بحثی شد. در آن روز من به جنابعالی عرض کردم نقص اصلی کار در این است که شما نقشه ندارید. جنابعالی گفتید نقشه داریم ولی لازم نیست نقشه مان را به همه بگوئیم. من نمی دانم آن نقشه که داشتید چطور شد و کجا رفت و چرا اجرا نشد؟ ولی در بحثی که چندی پیش در منزلتان شد، جنابعالی در مقابل ایرادهای پی در پی فرمودید «ما نمی دانیم چه بکنیم. اگر می دانستیم چه باید بکنیم می کردیم. اگر پیشنهادی دارید بگوئید تا انجام دهیم.» معلوم نیست آن «نقشه داریم» درست است یا این «نمی دانیم چه باید بکنیم.» چون این دو جمله با هم جور نمی آید. چون نمی شود که یک حزب هم نقشه داشته

باشد و هم نقشه نداشته باشد. من آن روز در منزل جنابعالی به عللی چند نخواستم این جمله «نمی دانم چه باید بکنم» را بشکافم ولی این جمله درست مثل آن می ماند که فردی مدعی شود که عده ای را که راه گم کرده اند یا عده ای که می خواهند مثلاً به مکه بروند، می تواند به مقصد راهنمایی کند، ولی پس از مدت مدیدی راهپیمایی و ملالت و رنج در وسط یک بیابان بی آب و علف در مقابل اعتراض همراهان بگوید «من نمی دانم از چه راهی باید بروم شما بگوئید از چه راهی بروم تا برویم.» هر چه حرف یک چنین شخصی منطقی باشد صحبت‌های جنابعالی نیز منطقی است. بی نقشه گی و نمی دانیم چه بکنیم برای یک حزب یعنی مرگ و نابودی. و این تنها جنابعالی نیستید که به این نقطه رسیده اید، بلکه کلیه افرادی که از مشی ناصحیح و بدون نقشه حزب دفاع می کردند به همین نقطه رسیده اند. آقای قوانینی مسئول تعلیمات کل حزب در حوزه گویندگان صریحاً می گویند «باید صریحاً اذعان کنم که ما و ملت ایران شکست خوردیم، خلع سلاح شدیم و به بن بست برخوردیم.» ایشان تازه فرد بالنسبه وارد حزب هستند چنین می گویند. آقای بنکدار همان روز در منزل جنابعالی، بدون آن که بدانند از چه می خواهد دفاع کند، چنان در مقابل استدلال قوی افراد محصور شد که زبانش بند آمد و بعد همان جمله را که ما گفته بودیم حزب نقشه ندارد تحویل خودمان داد. ولی آن روزها که ما فریاد می کشیدیم این راه که می روید بن بست است، خودتان و افراد خسته می شوید و به نتیجه نمی رسید، یا پاسخی نمی شنیدیم و یا پاسخی امثال این جمله که «ما نقشه داریم و به موقع خود عمل می کنیم» تحویل می دادند. ولی سرانجام رسیدیم به نقطه ای که پیش بینی می شد. یعنی به این نقطه که «نمی دانیم چه باید بکنیم.» یعنی تمام کارها و تلاش هایی که تاکنون انجام داده ایم بی فایده و در حکم مشت بر سندان زدن و آب در هاون کوییدن بوده است. ما هم که لقب مخرب گرفتیم جز این چیز دیگری نمی گفتیم. بزرگترین ایرادی که ما به جبهه جدید ملی می گیریم و در نشریه دانشجویی سال قبل نیز منعکس شده است، این است که «اینها برنامه ندارند و متأسفانه یا خوشبختانه نمی توانند داشته باشند.» و این ایراد اکنون به خود ما هم وارد است. در باره رهبران جبهه ملی متأسفانه باید عرض کنم که اینها برنامه دارند و به برنامه خود خوب نیز عمل می کنند. برنامه آنها شکست مبارزات ملت ایران است و چنانچه ملاحظه می فرمائید خوب هم موفق شده اند.

بعد از ۱۵ خرداد عده ای از مراجع تقلید و علمای اعلام به تهران مهاجرت کردند. مردم هم مہیای همه گونه کاری بودند. عده ای از افراد ما بدون اینکه نقشه ای ارائه دهند به تخطئه روحانیون پرداختند. آقای وحیدی صریحاً، بدون اینکه متوجه عواقب چنین گفته ای باشند، آیت الله شریعتمداری را عامل سازمان امنیت معرفی می کردند.^(۱) در صورتی که ایشان، تا آنجا که من اطلاع دارم، با ما دشمنی نداشت و بعد از آیت الله خمینی هم کسی بود که بیش از سایر روحانیون مبارزه کرده بود. در هر صورت نمی خواهم در این مورد بحثی کنم. در این مدت هم قریب یک ماه ما سکوت کردیم و فقط به بعضی پیام دادن ها و پیام گرفتن ها اکتفا کردیم. تنها کار مهم و قاطع و مثبت که ما انجام دادیم و در این مورد بعضی استدلال های ناصحیح، امثال اینکه ما اهل بهره برداری نیستیم و باید کاری کرد حمل بر عوامفریبی نشود و نظیر اینها را کنار گذاشتیم، انتشار چند نشریه اخیر حزب به خصوص نامه سرگشاده به علماء اعلام و حجج اسلام بود که حقیقتاً می توان آن را نقطه عطف و مبدأ یک دوره جدیدی در حزب ما دانست. این اعلامیه راه آینده ما را روشن کرد و معلوم داشت ما با چه دسته و کسانی همکاری خواهیم داشت. مهمتر از همه آنکه در این اعلامیه ما از شخصی که ملت ایران او را به حق باعث تمام فجایع و خیانت ها و جنایت ها می داند نامی نبرده بودیم و چون گذشته کوشش نکرده بودیم که این خمیرمایه فساد را، که باید صریحاً عرض کنم تا او در این مملکت هست امکان کوچکترین اصلاح نمی رود، تبرئه کنیم و گناهانش را بار دیگران نمائیم. این بزرگترین قدمی بود که در حزب ما برداشته شد، زیرا چنانچه خواهیم دید بزرگترین ضربت ها از این راه به ما وارد شده و می شود. ولی در این نامه و نشریاتی که بعد از آن منتشر شد خوشبختانه این نقص و عیب که موجب خجالت و شرمساری ما بود دیگر وجود نداشت. بعد از بیانیه مزبور تصور می شود که حزب راه خود را با قاطعیت و برکنار از استدلال های ناصحیح گذشته، که فقط مبین تزلزل و تردید و بی نقشه گی بود، انتخاب کرده است و جزوه «در دفاع از آیت الله خمینی»، که جامع محاسن بود، مؤید این تصور بود. ولی متأسفانه در عمل آن قاطعیت که تصور می شد اتخاذ نشد و عده ای از اعضای کمیته مرکزی نادانسته به بعضی از

ص: ۶۷۲

۱- ۱. بقایای در حاشیه نوشته است: «نظر شما راجع به شریعتمداری؟»

روحانیون حمله می کردند. البته من نمی خواهم بگویم که روحانیون مبری از نقص هستند، ولی راه مبارزه در آن شرایط حمله به روحانیون نبود. بلکه راه آن بود که با تماس مداوم از تلقینات شومی که از منابع و دستجات مختلف به منظورهای گوناگون بر علیه ما در روحانیون می شد جلوگیری می کردیم. همان روزها من می گفتم ما نباید روحانیون را حتی یک دقیقه تنها بگذاریم و باید از روی برنامه معین با آنها تماس داشته باشیم که مبادا «رندان» تصمیمات خود را به دست آنان اجرا کنند. که البته در این راه نیز کوتاهی شد. برای آنکه قصور خود را در این زمینه مدلل داریم کافی است وضع خودمان را با جمعیت نهضت آزادی مقایسه کنیم. همانطوری که قبلاً نیز نوشتم جمعیت نهضت آزادی و آقایان مهندس بازرگان و طالقانی زمینه مناسبی در بین روحانیون نداشتند و حتی به دلایلی، که قسمتی از آن ذکر شد، روحانیت نسبت به اینها نظر مساعدی نداشت. به خصوص که در ابتدای مبارزات اخیر به نعل و به میخ هر دو می زدند و خدا و خرما را با هم می خواستند. ولی روحانیت نسبت به ما نه تنها نامساعدی نداشت بلکه نظر مساعدی هم داشت. گذشته از آن در تمام نهضت آزادی شخصیتی که حتی قابل مقایسه با جنابعالی باشد وجود نداشت. یعنی شخصیتی که از طرفی سابقه همکاری و همگامی با بزرگترین شخصیت سیاسی و مذهبی عصر حاضر ایران یعنی آیت الله کاشانی را داشته باشد و از سوی دیگر سابقه ۱۴ سال مبارزات کوبنده و شکننده را دارا باشد و از جانب دیگر یک شخصیت بین المللی در ردیف آقای دکتر مصدق پیدا کرده باشد. نهضت آزادی فاقد چنین امتیاز بزرگی بود. از نظر افراد هم نهضت آزادی افرادی ورزیده و کار کشته مانند اعضا و وابستگان حزب زحمتکشان در اختیار نداشت و صرفاً متکی به یک عده احساساتی تازه کار و از همه جا بی خبر بود. با وجود تمام اینها وقتی بیلان کار را بررسی می کنیم می بینیم بیلان کار آنها از حیث پیشرفت خودشان و جلب احترام مردم و نفوذ در قشرهای گوناگون به مراتب بیشتر از ما بوده است. آنها هم اکنون اعلامیه ها و نشریات گوناگون خودشان را به سادگی چاپ می کنند. بلکه بسیاری از نشریات روحانیون توسط آنان چاپ شده و می شود و از نظر توزیع نشریات آنان به سر تا سر ایران حتی دهات و قراء و قصبات می رسد. ولی جنابعالی بهتر از من می دانید که برای چاپ همین نشریه دفاع از آیت الله خمینی چقدر زحمت کشیده شد و در خصوص توزیع حتی تا این اواخر به بعضی از شهرستانها

که شعبه حزب هم داشتیم نتوانسته بودیم بفرستیم. پس از درهم کوبیده شدن جبهه جدید ملی انتظار می رفت که ما بتوانیم افرادی را که از جبهه ملی مایوس می شوند جذب کنیم. ولی خیلی بیش از ما نهضت آزادی آنان را جلب کرد. علت چیست؟ علت آن است که ما با تکیه به بعضی استدلالات، که بارها عدم صحت آنها به ثبوت رسیده است، فاقد تحرک لازم بوده ایم و به موقع نتوانسته ایم تصمیم بگیریم و نیروهای خود را هدر داده ایم. مسلماً جای تأسف بسیار است که اذعان کنیم که نهضت آزادی از بعضی افراد فعال ما به مراتب بیش از خود ما استفاده کرده است.

یکی از استدلالات بسیار غلط، که چون تاکنون شکافته نشده و از بس تکرار شده است به صورت یک فرمول غیرقابل رد و قانون لایتغیر درآمده است، استدلالی است که در جزوه اخیر نیز آمده است که «هدف ما از مبارزه و تلاش های اجتماعی به منظور جلب مردم و بهره برداری سیاسی نیست.» معلوم نیست اگر قصد جلب مردم را نداریم با چه نیرویی می خواهیم مبارزه کنیم، لابد انتظار داریم که «از ما بهتران» و «ملائکه» به صفوف ما بپیوندند و ما را یاری کنند؟ این صحیح است که هدف اصلی جلب مردم نیست بلکه بسا اوقات می شود که ضرورت دارد علیرغم نظر مردم کاری را که مصلحت خود آن مردم است انجام داد، ولی جلب مردم نیز به منظور استفاده از نیروی آنان در راه مصالح خود آن مردم از هدف های هر حزب و جمعیت مترقی باید باشد و گرنه اصولاً مبارزه میسر نیست. اگر حزب ما هدف اصلیش وصول به منافع شخصی و خصوصی بود البته آن وقت جلب مردم به منظور رسیدن به هدف های خصوصی شاید ذنب لایعفر بود. و گرنه جلب نیروی مردم به منظور نیل به هدف های عمومی نه تنها جایز است بلکه واجب هم هست. اصولاً مگر تبلیغات در یک حزب معنایی جز جلب مردم می تواند داشته باشد؟

در مورد انتخابات اخیر می توان گفت که حقیقتاً ما نقشه جامعی نداشتیم. از طرفی اعلام کردیم که مردم باید بروند کارت الکترا ل بگیرند و تحریم انتخابات را منع کردیم و از طرف دیگر هیچ دلیل قانع کننده ای برای این اظهارات خود نداشتیم. و این نداشتن دلیل از جزوه ای هم که منتشر کردیم استنباط می شود. در آن جزوه نوشته شده «ولی باید به این نکته توجه داشت که تحریم انتخابات فایده ندارد. تحریم انتخابات کاملاً به نفع دولت مجلس ساز تمام خواهد شد. فعلاً همه مردم باید برای گرفتن کارت

الکترال که همین چند روز آینده منتشر می شود اقدام کنند. بر هر فردی واجب است دوستان خود را تشویق به گرفتن کارت الکترال بنمایند تا بعداً راه عمل تعیین شود.» تمام بحث در خصوص همین «تا بعداً راه عمل تعیین شود» است. چرا بعداً؟ آیا مردم نایستی می دانستند که گرفتن کارت الکترال چه سودی می تواند داشته باشد؟ اگر گرفتن کارت الکترال به خودی خود سودمند می بود این کاری بود که خود دولت هم مردم را با فشار وارد به این کار کرد. آیا گرفتن کارت الکترال از طرف مردم نتیجه ای جز گرم کردن بازار انتخابات (که نقشه دولت هم همین بود) داشت؟ و اصولاً از کارت هایی که گرفته شده چه استفاده ای شده است و وعده هایی که در این مورد به مردم داده ایم که «در موقع خود ما به دنیا نشان خواهیم داد که این دولت حتی نتوانست همان آئین نامه رسوای خود را هم درست اجرا کند اگر چه این کار تحصیل حاصل بود. نمونه های مختلفی از کارت های الکترال در دست است که این موضوع را ثابت می کند. ما به همین منظور قبلاً به همه توصیه کردیم کارت بگیرند تا بتوانیم در موقع مناسب آنها را رسوا کنیم» کجا رفت؟ در کارهای سیاسی و اجتماعی که با سرنوشت یک ملتی بستگی دارد «فعلاً فلان کار را انجام بدهیم تا بعداً ببینیم چه می شود» خطرناک و نامعقول است. باید از ابتدای کار کلیات نقشه ها تا آخر معلوم باشد. ولی در این مورد، یعنی عدم تحریم انتخابات و گرفتن کارت الکترال، مقصود و هدف نه تنها برای مردم کوچه و بازار روشن نبود بلکه اعضای حزب و حتی کمیته مرکزی در تاریکی به سر می بردند. (جنابعالی را نمی دانم که از این کار چه مقصودی داشتید؟) و باز هم ما انتظار داشتیم که روحانیون بدون اینکه از دلایل و کلیات نقشه ما اطلاع داشته باشند از ما تبعیت کنند. اگر ما به نقشه های خود ایمان داشتیم باید از همان ابتدا با روحانیون و مؤثرین تماس می گرفتیم و آنان را روشن می کردیم. ولی در حالی که خود ما در ابهام بودیم چگونه می توانستیم مردم را روشن کنیم؟ پس در این مورد هم باید اذعان کنیم که نقشه دقیقی نداشتیم و آنچه انجام شد تقریباً برای رفع تکلیف بود و اثر هم دیر و بيموقع انجام می گرفت و شاید اگر مأمورین سازمان امنیت شما را تعقیب نمی کردند و در حقیقت اسکورت جنابعالی نمی شدند، آن هیجان ظاهری هم ظاهر نمی شد. در کرمان هم که موقعیت درجه اول و ممتاز را جنابعالی داشتید و اصولاً در آنجا رقیبی نداشتید به همین رفع تکلیف اکتفا شد. آنچه به نظر اینجانب می رسد، اگر جنابعالی توانسته بودید ولو به

قیمت کشته شدن چندین نفر از انجام انتخابات آنجا جلوگیری کنید رهبری خود را در جریانات اخیر مسلم کرده بودید و دیگر کسی را یارای مقاومت با شما نبود و این جمله جنابعالی که در زمان دکتر اقبال در کرمان گفته بودید «مشروطیت ایران دوباره با رهبری مردم دلیر و با همت و فداکار کرمان زندگانی نوینی از سرخواهد گرفت» صورت تحقق به خود می گرفت. ولی متأسفانه در دوران مبارزات اخیر روحانیون و مردم ما، برخلاف ادعای خود مبنی بر اینکه «دستگاه رهبری حزب زحمتکشان ملت ایران در این جریان تصمیم گرفت به تقویت و تأیید عملی و ضمنی مبارزات روحانیون اکتفا نموده و از تظاهر به شرکت در مبارزه خودداری نماید»، چه در دورانی که مدعی تقویت و تأیید عملی و ضمنی روحانیون بودیم و چه بعداً که به اصطلاح وارد مبارزه شدیم، از تقویت و تأیید مبارزات روحانیون به طور جدی اجتناب ورزیدیم. بزرگترین دلیل آن شهر کرمان پایگاه جنابعالی است که حتی یک روز به عنوان همدردی با سایر شهرستانها و تهران در آنجا تعطیل اعلام نشد.

قبل از آنکه به تشریح اوضاع کنونی کشور و وضع حزب زحمتکشان ملت ایران پردازیم تمهید مقدمه ای لازم است و آن مقدمه را با بحث درباره دو قسمت از بیانات جنابعالی در کنگره، که عیناً نقل می کنیم، شروع می نمائیم. آن دو قسمت چنین است:

یکی از دلایل اینکه رهبران اجتماع ما و دستجات متشکل سیاسی نتوانسته اند حتی یک قدم در راه ایجاد عدالت اجتماعی بردارند این بوده است که مسئله مورد بحث را خیلی کوچک انگاشته اند.

برای اینکه کاری انجام شود و مقصودی به دست آید لازم است که انسان از کیفیت و عظمت و خصوصیات وظیفه و کاری که منظور است آگاه شود تا بتواند مسایل متناسب برای رسیدن به آن مقصد را به وجود آورد. تا امروز در این پنجاه و چند سالی که مشروطیت به ملت ایران اعطا گشته است اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران نتوانسته است حق خود را اعمال کند، یعنی از تضييع حقوق خویش جلوگیری نماید و شرایط زندگی مناسب با شئون انسانی قرن بیستم را برای خود تأمین نماید. من نخواستم بگویم که در این پنجاه و چند سال نگذاشته اند که ملت ایران حقوق خود را اعمال کند زیرا منظور من این نیست که برای اهمال و سکون و سکوت گذشته ملت ایران عذری بیاورم. زیرا در این صورت عذر و بهانه فراوان است. منظور این است که علت تقصیر

و کوتاهی و ناتوانی را جستجو کنیم و برای جبران آن کوشش نمائیم.

در این پنجاه و چند سال بسیاری از مردم درک کرده اند که برای دخالت در سیاست و سرنوشت کشور و ایجاد حکومت مشروطه به معنای واقعی آن باید حزب تشکیل گردد و برای مردم غیر از این راهی برای اعمال حقوق خودشان وجود ندارد. این امر بدیهی است که احتیاجی به اثبات و اقامه دلیل ندارد و هیچ کشوری در دنیا پیدا نمی شود که مردم آن در سرنوشت خود صاحب نظر باشند و در آنجا حزب وجود نداشته باشد.

و اما آخرین جمله جنابعالی در کنگره: «اما از لحاظ برنامه آینده حزب زحمتکشان ملت ایران هدف ما بعد از این کنگره این خواهد بود که در چهار چوب قانون و مقررات فعالیت بکنیم که رسماً حکومت را به دست بگیریم.»

در این قسمت ها که نقل شد چند مطلب مهم و قابل توجه به چشم می خورد که عبارتند از:

۱- علت شکست رهبران اجتماع ما و دستجات متشکل سیاسی کوچک شمردن هدف بوده است.

۲- برای نیل به هدف لازم است که از کیفیت و عظمت و خصوصیات آن آگاه بود تا بتوان وسایل متناسب برای رسیدن به آن مقصد را به وجود آورد.

۳- برای نیل به هدف ملت ایران باید یک حزب متشکل و قوی تشکیل دهند و راهی غیر از این وجود ندارد و علت شکست مردم نیز تاکنون عدم تشکیل یک چنین حزبی بوده است.

۴- هدف حزب زحمتکشان ملت ایران در دست گرفتن رسمی حکومت است.

همانطور که ملاحظه شد جنابعالی در بیانات خود ضمن اینکه هدف حزب زحمتکشان ملت ایران را تعیین فرموده اید، علل شکست و عدم وصول به هدف و طریق نیل بدان را نیز از نظر کلی بیان داشته اید. من هم با این بیانات جنابعالی کاملاً موافقم و در کنگره حزب نیز همین مطالب را با عبارات دیگری تشریح کردم. (به صفحه ۴۳ نامه رجوع شود). بلی من هم معتقدم که برای وصول به هر هدفی باید نخست از کیفیت و عظمت و خصوصیات آن آگاه شد و سپس برای نیل به آن وسایل متناسب را به دست آورد. و اصولاً اول باید بحث شود که آیا هدف قابل وصول است

یا غیرقابل وصول و در صورت قابل وصول بودن باید دید در چه مدت و با چه وسایلی و به چه طریقی می توان بدان نائل شد و سپس باید احسن طرق برگزیده شود. فی المثل، اگر هدفی غیرقابل وصول تشخیص داده شد مسلماً کوشش در راه آن جنون محض است. و خلاصه هر فرد یا جمعیتی که هدفش معلوم و طریق نیل بدان برایش مشخص شده باشد و واقعاً مصمم باشد که بدان هدف برسد، آنی از هدف غافل نمی شود. هیچ کاری نسنجیده انجام نمی دهد. هیچ عملی را انجام نمی دهد مگر اینکه عواقب و نتایج آن را از قبل بررسی کرده باشد. تا درست زیر پای خود را محکم نکند و جلوی پای خود را به وضوح نبیند گامی بر نمی دارد. هر اعلامیه ای که می دهد، هر نطقی که می کند، هر عملی که انجام می دهد، حساب شده و از روی مقصود و منظور و غرض خاصی است که او را به هدف نزدیک می کند. به اشتباهات خود صمیمانه اعتراف و در صدد جبران آن بر می آید. از شکست های خود پند می گیرد. و در غیر اینصورت آن شخص یا جمعیت را باید بدون نقشه و هدف خواند و اعمال او را از قبیل آب در هاون کوبیدن و مشت بر سندان زدن و عمر تلف کردن دانست.

حال با توجه به مطالبی که نوشته شد ببینیم آیا حزب زحمتکشان ملت ایران تاکنون کلیه اعمال و افعالش حساب شده و سنجیده و از روی منظور بوده است؟ و وسایلی متناسب با کیفیت و عظمت هدف برگزیده است؟ باید با کمال تأسف اذعان کرد که چنین نبوده است و حتی بسیاری از اعمال و رفتاری را که انجام داده است به جای آنکه آن را به هدف نزدیک کند از هدف دور کرده است. از بدو تأسیس حزب تاکنون بارها سهمگین ترین مبارزات را، که به قول جنابعالی با نیروی کوچک او قابل مقایسه نبوده، انجام داده است ولی در آخر مبارزه بدون آنکه کوچک ترین نتیجه ای عاید ملت ایران یا حزب شود نتیجه را دیگران برده اند و وضع هم از قبل بدتر شده است. و نتیجه همه این مبارزات اکنون این شده است که حزب ما از کوچکترین کارها عاجز است و بعد از ۱۴ سال مبارزه از پرداخت ۳۰۰ تومان پول قسط لوله کشی کلوپ خود عاجز مانده و در نتیجه آب برایش قطع می شود و یا پس از ۱۴ سال جنابعالی می فرمایید که از فرستادن یک نفر به شیراز و تبریز برای تأسیس شعبه حزب عاجزیم. پس از ۱۴ سال کوشش اکنون در سر تا سر کشور حداکثر اعضای حزب ما از ۱۰۰۰ نفر، یعنی از یک بیست هزارم جمعیت ایران، تجاوز نمی کند. چرا چنین شده است؟ چرا به جای پیشرفت دائماً

عقب نشسته ایم؟ آیا جز بی نقشه گی و کوچک و ناچیز شمردن هدف دلیل دیگری می توان بر این موضوع آورد؟ ممکن است گفته شود که دشمن ما قوی بوده و دائماً به ما فشار آورده است. کسی نمی تواند منکر این موضوع شود ولی من قبلاً وضع حزب خودمان را با نهضت آزادی مقایسه کردم. نتیجه گرفتم که آنان با امکانات کمتر نتایج بیشتری گرفته اند و اکنون از ما قوی ترند و در حالی که ۹ نفر به اصطلاح از رهبران آنان را دستگیر کرده اند می بینیم که در فعالیت آنان فتوری رخ نداده است. ولی جنابعالی بهتر از من واقف هستید که با دستگیری جنابعالی بیشتر کارهای حزب ما فلج می شود، چه رسد به اینکه روزی همه مؤثرین حزب را دستگیر کنند. این قابل تأسف است که عرض شود حتی آقای درخشش (۱) هم قدرتش به مراتب از ما بیشتر و امکان عملش زیادتر است. همین فشارهایی که به ما وارد شده و می شود ده چندانش به حزب توده وارد شد و از نظر زمینه فکری زمینه آنان در بین مردم از نظر ضد مذهبی بودن کمتر از ما بود. معذک دیدیم که چه سازمان منظم و نیرومندی تشکیل دادند. درست است که آنان تکیه گاه خارجی داشتند ولی باید در نظر داشت که مخالفین آنها به مراتب از تکیه گاه خارجی شان قوی تر بودند. اگر فی المثل نیروی بزرگ اتحاد جماهیر شوروی پشت سر آنان قرار داشت، نیروی قوی تر ایالات متحده آمریکا نیز مقابل آنان قرار داشت. همانطور که گفته شد، حزب زحمتکشان ملت ایران در این ۱۴ سال بارها خود را به آب و آتش زده است و مبارزات سهمگین را بدون در نظر گرفتن توانایی خود و عاقبت آن شروع کرده است ولی دست آخر بدون اخذ نتیجه ای ضعیف تر و ناتوان تر بر جای مانده است. با آقای دکتر مصدق آن مبارزات سهمگین و شکننده را انجام داد ولی چون فکر بعد از آن مبارزه و نتیجه اش را نکرده بود نتیجه آن شد که مصدق السلطنه شکست خورد ولی ما هم نه تنها پیروزی به دست نیاوردیم بلکه مواضع اولیه خود را نیز از دست دادیم. چرا چنین شد؟ برای اینکه متأسفانه مبارزه با دکتر مصدق با حمایت از دربار و شاه، که به حق مورد تنفر ملت بوده و هستند، توأم شد. امروز و آن روز کمتر کسی پیدا شده و می شود که جنابعالی را به خاطر مخالفت با دکتر مصدق نکوهش کند. علت مخالفت عده کثیری از مردم با جنابعالی آن است که جنابعالی را طرفدار شاه و

ص: ۶۷۹

دربار می دانند و چون تمام جنایت ها و خیانت ها را از ناحیه دربار می دانند نسبت به جنابعالی بدبین هستند. متأسفانه جنابعالی هم بدون جهت به این سوءظن مردم دامن زدید. جنابعالی در دادگاه فرمودید که شما را با «خنجر خون چکان» نشان ملت ایران داده اند و مدعی شده اند که جنابعالی از پشت به نهضت خنجر زده اید، ولی بدبختانه بعضی نوشته ها و نطق های جنابعالی کار دشمنان شما را بسیار سهل کرده است. جنابعالی عصر ۲۸ مرداد در نطقی که کردید خود را در ردیف شاه قرار دادید و گفتید «ما و شاه انتقام انگلستان را پس می دادیم». من نمی دانم چطور جنابعالی حاضر شدید خود را، که حتی به اذعان سرسخت ترین دشمنانان مردی پاک و درست و شجاع هستید، در ردیف یک شخص فاسد و کثیف و مورد نفرت ملت قرار دهید؟ من وقتی می خواهم دوره شاهد را به عده ای نشان دهم از نشان دادن بعضی شماره های ۲۸ مرداد به آنها ناراحت و خجلت زده می شوم. شاید اشتباه محاسبه جنابعالی نسبت به شاه بود که تصور می کردید که جناب سپهبد زاهدی رامی توانید با «پس گردنی» از مسند صدارت به زیر بکشید و حال آنکه حقیقت غیر از این بود. و همین اشتباه محاسبه باعث شد که بزرگترین ضربت ها و رنج ها را تحمل کنید و ملت ایران نیز اکنون در زیر چکمه های دیکتاتوری ناله کند. قبلاً نوشتیم که جمعیت و دسته ای که هدفشان مشخص باشد هیچ کاری را نسنجیده انجام نمی دهند و هیچ نوشته و اظهار نظری را بدون محاسبه منتشر نمی کنند. ولی همانطوری که اشاره شد با وجودی که جنابعالی و حزب زحمتکشان در اواخر دوران دکتر مصدق و دوران سپهبد زاهدی و حتی علا به علت حمایت ظاهری از شاه بزرگترین ضربت ها را خوردید و محبوبیت عظیم خود را در بین مردم از دست دادید، در دوران مبارزات اخیر نیز از گذشته عبرت نگرفتید و کماکان بدون هیچ فایده ای کوشش کردید که شاه را تبرئه کنید و به اصطلاح مرتکب معصیت بی لذت شدید. (۱) من هنوز نتوانسته ام هیچ دلیلی برای بعضی اظهارات و نوشته های جنابعالی، نظیر این جملاتی که در ذیل نقل می شود، بیابم:

«تا آنجایی که من اطلاع دارم و قرائن بسیاری هم دارم، شاه واقعاً می خواهد انتخابات آزاد باشد و این نکته ای است که من می توانم به آقایان بگویم.» (نقل از

ص: ۶۸۰

«دکتر اقبال می خواست به مردم وانمود کند و تا حدی موفق هم شد به غلط وانمود بکنند که هر کار می کند به دستور شاه است در صورتی که آقایانی که در اینجا تشریف دارند و وارد سیاست هستند می دانند که اینها دستور اعلیحضرت همایونی نبود.»! (نقل از نطق جنابعالی در کنگره حزب زحمتکشان ملت ایران)

«ولی او برای آن که بتواند اعمال خلاف و ضدانسانی خود را موجه جلوه گر سازد چنان وانمود می سازد که هر چه می گوید انعکاس امیال اعلیحضرت شاه است و بس. نه تنها آقای دکتر اقبال بلکه اکثر دولت های نادرست در لباس نوکر مآبی و اخلاص نمایی مرتکب این اعمال محیلا نه شده و می شوند و ما بارها این نقشه شوم را برملا ساخته ایم. مثلاً آقای دکتر اقبال جواب استیضاح نماینده مجلس را به کسب اجازه از پیشگاه ملوکانه موکول می کند تا چنین بنمایاند که این همه آوازه از شه بود. اینگونه «پرونده سازی های خطرناک!» در دنیا به نحو دیگری منعکس می گردد.»

از این قبیل عبارات خلاف واقع و حقیقت و مضر در نشریات حزب و نطق های جنابعالی بسیار است و من نمی دانم واقعاً فایده اینها چیست جز اینکه اینگونه مطالب باعث می شود خشم و نفرت مردم نسبت به ما بیشتر گردد و دستاویزهای جدیدی برای کوبیدن ما به دست دشمنان بدهد؟ حال اگر این مطالب مطابق واقع و حقیقت بود غمی نبود از اینکه مردم بدشان بیاید. متأسفانه برخلاف ادعای جنابعالی شاه واقعاً نمی خواست انتخابات آزاد باشد و آقای دکتر اقبال هم در ادعای خود که منویات ملوکانه را اجرا می کند صادق بود و حتی می توان گفت آقای دکتر اقبال بسیاری از اعمال را برخلاف میل خود و به دستور شاه انجام می داد. جریانات اخیر مملکت شواهد بارزی بر این مدعا هستند. چه در زمان آقای علا و چه در زمان آقای دکتر اقبال و چه در دوره آقای مهندس شریف امامی و چه اکنون همه می دانند که هر چه شده و می شود به دستور شاه بوده و هست. ولی واقعاً من تاکنون نتوانسته ام بفهمم هدف جنابعالی از بیان چنین جملاتی چه بوده است؟ البته من نمی گویم چرا مانند مثلاً نهضت آزادی به شاه حمله نمی کنیم که بعداً مانند آنان ناچار به انکار باشیم، ولی لااقل بایستی مانند نشریات اخیر خودمان این موضوع را مسکوت می گذاریم. من در سیاست

معتقد به جمود نیستم و معتقدم اگر کاری واقعاً فوایدش بیشتر از مضارش باشد باید انجام داد و همچنین این مطلب را نیز قبول دارم که زبان سیاست با زبان عمومی مردم فرق دارد و روح مطلب در همین زبان سیاسی و غیر سیاسی است که متأسفانه ما نتوانسته ایم هنوز به عده ای این مطلب را تفهیم کنیم. ولی معهداً در اکثر موارد بدون کوچکترین [دلیلی] بعضی مطالب بیان شده که هیچگونه سودی نداشته است. مثلاً این جملاتی که در نشریه حقایقی از نهضت ملی، که به منظور توزیع در بین دانشجویان منتشر شد، هیچ ضرورتی نداشت و اگر جنابعالی فراموش نکرده باشید همان موقع این مطلب را من عرض کردم که اگر در این نشریه مطلبی باشد که از آن استشمام کوچکترین حمایتی از شاه بشود نفعی نمی تواند برای ما داشته باشد و حتی بعضی مطالب مشابه مطالب فوق را از نوشته جنابعالی حذف کردم ولی مجدداً مطالبی که در فوق نقل شد در هیئت اجرائیه اضافه شد و با وجود تذکر مجدد توجهی نشد و جنابعالی هم اکنون می توانید تحقیق کنید که تمام کسانی که این جزوه را خوانده اند فقط روی یک قسمتش اعتراض دارند و آن هم همین قسمتی است که نقل شد. متأسفانه وجود همین قسمت باعث شده است که عده زیادی از مردم از توجه به قسمت های صحیح آن نیز امتناع ورزند و این نشریه به جای تأثیر مثبت تأثیر منفی داشته است. و متأسفانه اکثر نشریات ما دارای این عیب هستند. وقتی دانشجویان گروه ملی در آمریکا (۱) با شاه ملاقات کردند و این امتیاز بزرگ را به شاه دادند اکثر دوستان معترض بودند. ولی من در آن روز به علت آنکه تصور می کردم که حتماً امتیازی معادل یا بزرگتر از این امتیاز گرفته شده تا این امتیاز داده شده است و از این جهت کوشش می کردم که این کار را توجیه کنم. به خصوص که یکی از اعضای هیئت اجرائیه آن روز و کمیته مرکزی امروز ادعا می کرد که این کار برای آن بوده است که چون آقای دکتر بقایی را موجود خطرناکی به شاه معرفی کرده اند ما بدینوسیله خواسته ایم که ایشان را یک فرد قابل تحمل معرفی کنیم. (گرچه من همیشه معتقدم جنابعالی هیچوقت برای شاه قابل تحمل نخواهید بود و از قدیم گفته اند جمع اضرار غیرممکن است. کسی که وجودش فساد است نمی تواند کسی را که می خواهد با فساد مبارزه کند تحمل کند زیرا در آن صورت قبول کرده است که خودش نابود بشود.) ولی مدتها گذشت و باز معلوم شد که

ص: ۶۸۲

۱-۱. گروه دانشجویی که منصور رفیع زاده و ابوالقاسم سدهی تشکیل داده و طرفدار بقائی بودند.

این کار همان معصیت بدون لذتی بوده است که بدان اشاره شد. بهتر است برای اینکه بهتر قبح این کار آشکار شود چند جمله ای از مطالبی که در حضور شاه عنوان شده نقل شود:

«نگرانی از آن عده ای است که به نام نامیشاهنشاه، بدون این که «روح» اعلیحضرت شاه باخبر باشند،^(۱) به حقوق مردم ایران تجاوز می کنند، نوامیس ملی ما را مورد تهاجم قرار می دهند، اموال ملت را به غارت می برند...»

«شاهنشاه برای ما جای بسی مسرت است که می بینیم تحت توجهات شاهنشاه برنامه های اصلاحی مخصوصاً تقسیم اراضی کشاورزی ادامه دارد.»

«ما به خوبی به مشکلات کار واقف بوده و از نیات «اصلاح طلبانه»! شاهنشاه نیز باخبریم.»

آیا اینها از آن نوع مطالبی نیست که باید روی آنها سرپوش بگذاریم؟ آیا ما که مدعی بوده ایم که از اول یک چیز گفته و تا آخر هم همان چیز را خواهیم گفت می توانیم در شرایط کنونی همین مطالب را عنوان کنیم؟ آیا اگر دعای مشهور جنابعالی مستجاب نشده بود و دشمنان ما احمق نبودند و جبهه جدید ملی و یا دشمنان دیگر این مطالب و مطالب مشابه را به میزان زیاد منتشر می کردند آبرویی برای ما می ماند؟ آیا اینها با شعار «ما برای راستی و آزادی قیام کرده ایم» جور در می آید؟ آیا اینها در خصوص مطالبی که جنابعالی درباره تقیه عنوان کرده اید تطبیق می کند؟ ضرر اینگونه مطالب تنها آن نیست که مردم را از ما متنفر می کنند، بلکه در داخل خود حزب ایجاد تشنج می نماید. اینکه می بینید بسیاری از نشریات ما که با خون دل تهیه شده خوب توزیع نمی شود به همین دلیل است. تاکنون چندین نفر نزد خود من اذعان کرده اند که این قبیل نشریات را نه تنها توزیع نکرده اند بلکه سوزانده و از بین برده اند.^(۲) همین مطالب عنوان شده در پیش شاه / به عنوان / یکمرتبه به عنوان فوق العاده شهاب به ایران آمد و بار دیگر در خود شهاب درج شد و یک بار نیز در تهران تکثیر شد. ولی معهدنا همه آنها هنوز مانده است (و باید هم می ماند) و حتی یک مرتبه یادم هست که من با یک نفر خارج از حزب بحث می کردم و یکی از اینها نیز پهلوی من روی نیمکت افتاده

ص: ۶۸۳

۱-۱. تأکید از آیت است.

۲-۲. بقایای در حاشیه نوشته: «انضباط؟»

بود. یکی از رفقای حزبی با نگرانی که مبادا آن فرد خارج از حزب آن را ببیند فوراً از روی نیمکت برداشت و ریز ریز کرد و به دور ریخت. چرا باید چنین کارهایی انجام دهیم که بعد از وقوف مردم بر آن شرمسار شویم؟ اکنون از ۹ شماره شهاب که منتشر شده به علت مطالب مضر و غلط از توزیع دو شماره آن خودداری شده است. اغلب دیده شده که جنابعالی و سایر دوستان «جبهه ملی» را به خاطر نشر بعضی مطالب امثال مطالبی که در بعضی شماره های باختر امروز درج شده است ملامت می کنید، آن را دال بر بی نقشه گی و حتی حماقت می دانید. چرا باید خود ما امثال این اعمال را که دیگران را به واسطه آنها ملامت می کنیم انجام دهیم؟ هدف از نشر یک اعلامیه یا جزوه و یا روزنامه چیست؟ آیا جز این است که برای روشن ساختن یک حقیقت یا جلب عده ای و یا جلب نفعی و یا دفع شری باید نشریه منتشر شود؟ ولی آیا جنابعالی تصدیق می فرمائید که بعضی نشریه های ما فقط نتیجه این دفع شر بوده است؟ جنابعالی در آخرین سخنرانی خود در کنگره هدف حزب زحمتکشان ملت ایران را در دست گرفتن حکومت اعلام کردید. گرچه در دست گرفتن حکومت هیچگاه به خودی خود نمی تواند هدف غایی یک حزب باشد، بلکه در دست گرفتن حکومت وسیله ای است برای اجرای مقاصد و هدفها. ولی در هر حال تا موقعی که یک حزب حکومت را در دست نگرفته خود در دست گرفتن حکومت را می توان هدف دانست. در دست گرفتن حکومت از چند طریق ممکن است: انقلاب، کودتا، قانون. سه طریقی هستند که ممکن است برای در دست گرفتن قدرت به کار روند و هر کدام مستلزم یک نوع فعالیت خاصی است. مثلاً عده ای که می خواهند کودتا کنند باید تلاش کنند که در ارتش و قوای مسلح و مراکز حساس نفوذ به هم رساننده و ناگهانی و به طور اجبار قدرت را در دست بگیرند. حالا اگر عده ای هدف خود را در دست گرفتن حکومت از طریق کودتا اعلام کردند، البته نزد خودشان، و بعد هیچگونه فعالیتی برای نفوذ در ارتش و تهیه نیروی کافی برای کودتا انجام ندادند و اگر فعالیت هایی که انجام دادند برخلاف مسیر منظور بود، این عده مسلماً شکست خواهند خورد و یقیناً نمی توان آنان را دسته ای با نقشه دانست. جنابعالی همانطور که اشاره شد راه در دست گرفتن قدرت را از طریق فعالیت در چارچوب قانون معین کرده اید. گرچه اکنون تقریباً چارچوبی برای قانون باقی نمانده که بتوان در آن به منظور در دست گرفتن قدرت تلاش کرد و قدرت را در

دست گرفت، ولی بهتر است این جمله را بشکافیم و ببینیم چگونه می توان در چارچوب قانون فعالیت کرد و قدرت را در دست گرفت؟ یکی از طرق قانونی به دست آوردن اکثریت در پارلمان است که مستلزم جلب اکثریت مردم است. مثلاً- اگر حزب کارگر در انگلستان اعلام کند که می خواهد حکومت را در دست گیرد، مسلماً باید با تبلیغات وسیع و ارائه نقشه هایی که برای آبادی و عمران و پیشرفت انگلستان دارد، آراء اکثریت مردم را به سوی خود جلب کرده و در انتخابات پیروز شود و نتیجتاً حکومت را در دست گیرد. اما در ایران می دانیم که آزادی انتخابات نیست و بر فرض که حزبی هم در بین مردم اکثریت داشته باشد نمی تواند حکومت را در دست گیرد. اما بر فرض آزاد بودن انتخابات آیا ما می توانیم اکثریت پارلمان را به دست بگیریم؟ آیا برای جلب اکثریت مردم نقشه ای داریم؟ و تا حال چه قسمت از این نقشه اجرا شده و چه نتایجی به دست آمده است؟ مسلماً پاسخ همه این سئوالات منفی است. و اما طریق دیگری که از محتوای جریانات جنابعالی استنباط می شود و به نظر می رسد که منظورتان از چارچوب قانون همان است (و همین طرز فکر غلط موجب شده که ما خود را بیهوده خسته سازیم و از کوشش های دیگر خودداری ورزیم و بسیاری اعمال ناصواب را انجام دهیم) آن است که شاه تحت فشار اوضاع داخلی و شرایط بین المللی جنابعالی را به نخست وزیری منصوب کند. به دلیل این قسمت از بیانات جنابعالی: «...به این جهت من از اینجا به ایشان (مقصود آقای علم است) پیغام می دهم که برای حفظ خودشان، برای حفظ شاه و برای حفظ مملکت از نخست وزیری کناره گیری نکنند و ادعایی که تا حالا- نکرده ام (و آقایان می دانند که بارها در معرض این مسئولیت بوده ام) فقط از لحاظ مملکت اعلام می کنم که خودم حاضر هستم نخست وزیر بشوم.» معنی این جملات جنابعالی این است که از آقای علم خواسته اید کنار برود و شاه جنابعالی را به نخست وزیری منصوب کند. شاه هم که متأسفانه آدم «حرف نشنوی» بود و این پیشنهاد جنابعالی را قبول نکرد و قرائن نشان می دهد که ایشان آزادانه هیچگاه چنین کاری نخواهد کرد. پس چگونه جنابعالی می خواهید حکومت را در دست بگیرید؟ از طریق پارلمان که به علت عدم آزادی انتخابات و نبودن اکثریت مردم با ما که این کار امکان ناپذیر است. شاه هم که آزادانه این کار را انجام نمی دهد. پس باید به وسیله جلب اکثریت مردم و کوشش و مبارزه به منظور به دست آوردن آزادی و پدید آوردن

اوضاع و احوال خاص شاه را در وضعی قرار دهید که ناچار شود «در شرایط قانون اساسی» حکومت را به جنابعالی بسپارد. گر چه همانطور که می بینید شاه تمام پل های پشت سر خود را خراب کرده و برای او دیگر امکان انجام چنین عملی نیست. ملاحظه می فرمائید که در هر دو حالی که در فوق تشریح شد احتیاج به یک حزب قوی که در جمیع طبقات و قشرهای مردم نفوذ فراوان داشته باشد مسلم است. یک مطلب دیگر را نیز سربسته می گویم و می گذرم و آن این است که برای بعضی سیاست های خارجی که عده ای از دوستان جنابعالی امید فراوان بدانها دوخته اند (در حالی که من از اول با این طرز فکر مخالف بودم) تحمل دولتی بالاتر از دکتر امینی میسر نیست. آنان به علت منافی که بالاخص در ایران دارند نمی خواهند زمام امور از دستشان خارج شود و با عبدالناصر دیگری در خاورمیانه روبرو شوند. وضع کره جنوبی و ویتنام و ترکیه و کامبوج و غیره شاهد مدعای ما است. بنابراین امید بستن بدانها نیز بیهوده است. و حداقل ضرر این امیدواری آن بوده است که ما را از اظهار نظر صحیح در بسیاری امور باز داشته است و بسیاری از امور را ناچاریم نادیده بگیریم.

با وضعی که تاکنون تشریح شد، چه از نظر وضع داخلی حزب و چه از نظر فعالیت های خارجی حزب، گامهای مؤثری به طرف مقصود برداشته نشده است و حتی در بسیار موارد کارهایی انجام شده که خلاف غرض و مقصود بوده است. مقصود از بیان این مطالب آن نیست که فردا حتی یک سال یا دو سال دیگر حکومت را دو دستی تقدیم جنابعالی کنند. ولی مقصود این است که در هر حال اعمالی که انجام می شود به نفع مملکت بوده و ما را سرانجام به سر منزل مقصود ولو با تحمل هر نوع مشقت برسانند. و بدیهی است کاری که از روی نقشه انجام گیرد و نتیجه اش معلوم باشد و در هر حال گامیبه طرف مقصود باشد، تحمل هر نوع مشقت و رنجی در طریق آن پسندیده و معقول است. ولی مشقت و تلاش به خاطر نامعلوم و نامعین مسلماً عاقلانه نیست و همان آب در هاون کوبیدن و مشت بر سندان زدن است و با این تفصیل تا زمانی که حزب زحمتکشان نقشه ای به مردم ارائه ندهد حق ندارد از مردم انتظاری برای کمک داشته باشد. زیرا تجربه نشان داده است در صورتی که نقشه ای در کار باشد، عده زیادی از مردم حتی از بذل جان دریغ ندارند. نمونه آن در ایران مبارزات مردم در راه ملی شدن صنعت نفت و در خارج ایران نمونه بارز آن مبارزات دلیرانه

ملت الجزایر در طول ۷ سال که با از دست دادن صدها هزار نفر از جوانان و مردان و زنان برومند سرانجام شاهد مقصود را در آغوش گرفتند. در آنجا هم اگر آقای بن بلا و همکارانش خودشان تفنگ به دست نمی گرفتند و جلو نمی افتادند مسلم است که کسی به دنبال آنان به راه نمی افتاد. اکنون کشور ما از نظر تاریخی در بدترین و حساس ترین لحظات تاریخ خود به سر می برد.

دستگاه جبار وقاحت و ستمگری را از حد گذرانده، مرجع تقلید مردم را به زندان افکنده و هر گونه آزادی و امنیت را از مردم سلب کرده است. فقر و بیکاری مردم را به نابودی تهدید می کند و دستگاه مخوف سازمان امنیت خواب و راحت را از مردم سلب کرده است. کشتارهای وحشتناک و سبعانه ۱۵ خرداد و مدرسه فیضیه و ایلات و عشایر فارس و زجراها و حبس ها و شکنجه ها و اعدام ها زخم عمیقی بر قلب جامعه وارد کرده است و به قول جنابعالی دیگر این پیچ و مهره های هرز نمی تواند جلوی انقلاب را بگیرد و به هر ترتیب یقین است که این دستگاه تا مدت زمان طولانی نمی تواند دوام بیاورد و محکوم به سقوط و زوال است. و این مطلب احتیاج به پیشگویی و غیبگویی هم ندارد. پس از درگذشت آیت الله بروجردی و آیت الله کاشانی خلاء عظیمی در این مملکت ایجاد شد که عده زیادی تصور می کردند که این خلاء پرشدنی نیست. ولی چون جبر زمان اقتضا می کرد که این خلاء پر شود، آیت الله خمینی با ابراز شجاعت و قاطعیت و از خود گذشتگی این خلاء را پر کرد. و مردم هم نشان دادند که اگر کسی صمیمانه و از روی ایمان وارد میدان شود او را تأیید خواهند کرد. (۱) اکنون به خوبی احساس می شود که مملکت ما احتیاج به یک شخصیت قاطع سیاسی نظیر بن بلا و کاسترو و جمال عبدالناصر دارد که با جمع آوری مردان با ایمان و قاطع و با هدف و با نقشه گرد خود، کشتی طوفان زده و در شرف غرق این مملکت را به ساحل نجات برساند. پس از قرنهای مجدداً جامعه ما احساس می کند که احتیاج به یک «کاوه» دارد که با برافراشتن «درفش» خود مردم را از دست ضحاک های زمان برهاند. و چون جامعه احتیاج به چنین کاوه ای را با تمام وجود خود احساس می کند، خواه ناخواه چنین کاوه ای پیدا خواهد شد همانطور که آیت الله خمینی پیدا شد. آن عده از مردم که عمیق

ص: ۶۸۷

۱- ۱. بقائی زیر جمله فوق خط کشیده و در حاشیه نوشته است: «مردم حالا چکار می کنند؟»

فکر می کنند و تاریخ معاصر را به خوبی مطالعه کرده اند و از مقتضیات زمان به خوبی آگاهند و غرض و مرضی هم ندارند بدون استثنا چشم انتظارشان به شما دوخته شده و آن کاوه را در وجود شما جستجو می کنند. چون لااقل نشان داده اید که صمیمانه خواهان نجات مملکت هستید و هیچگاه حاضر نیستید به خاطر جاه و مقام با خون مردم معامله کنید. ولی همین مردم اعم از آن عده که عضو حزب هستند و یا آن عده ای که در خارج از حزب هستند کم دارند از شما مأیوس می شوند. این شما هستید که باید از یأس مردم جلوگیری کنید. دیگر دوران باری به هر جهت و دست به دست مالیدن و تردید و امروز و فردا کردن سپری شده است. اجتماع امروز به ما مردان عمل و در ضمن با ایمان احتیاج دارد و به قول حافظ دیگر:

اهل کام و ناز را در کوی رندان راه نیست

رهروی باید، جهانسوزی، نه خامی، بی غمی

جان کندی، رئیس جمهور فقید آمریکا، در کتاب خود از قول چرچیل نقل می کند که وی دولت انگلستان را به لاقیدی و عدم تصمیم متهم کرده و گفته است سالهای پیش به مناسبت سردرگمی و عدم لیاقت سالهایی است که «ملخ دریایی آن را خورده است.» و سپس کندی درباره آمریکا و دولت جمهوریخواه می نویسد «ملت آمریکا نیز چنین دوره ای را پشت سر گذاشته است. وقتی می بایستی مصمم باشیم، ما هم در شک و تردید به سر برده ایم.

وقتی می بایست در طوفان های حوادث مهارت و قدرت به خرج دهیم سکان را به دست باد سپرده ایم. وقتی که می بایست نقشه تازه ای بکشیم و جانبازی کنیم و پیشاهنگ گردیم ما نیز بی حرکت در جای خود ایستادیم و راه آسان را انتخاب کردیم و به نگرستن گذشته اکتفا کردیم و حال آنکه همین سالها، سالهای گرانبها، سالهای حیاتی برای عظمت ملت ما بود.»

حقیقتاً که عین همین جملات را می توانیم از حیث بی تصمیمی و سستی و تزلزل و کوتاه بینی و اکتفای به گذشته درباره حزب خودمان به کار بریم و بگوئیم که: سالهای گذشته را به مناسبت سردرگمی و بی تصمیمی ملخ دریایی خورده است. آیا این مسخره و در ضمن تأثرآور نیست که در حالیکه مملکت ما غرق در خون و آتش است تمام دستگاه های حزبی به کار افتد و ساعتها صحبت شود که مثلاً زید نباید مسئول انتظامات

شود و عمرو متصدی این کار شود و عمرو متصدی این کار گردد؟^(۱) آیا این تأثر آور نیست که ما روز به روز عوض پیشرفت سیر قهقرایی کنیم و روز به روز اعضای فعال و صریح و با ایمان خود را از دست بدهیم؟ آیا این علامت خطر نیست که در بین ۱۰۰ نفر عضوی که ما در تهران داریم هر چند روز محاکمه ای برقرار شود و شخصی اخراج و یا طرد گردد؟ آیا این همان طوفان در استکان آب که اشاره شد نیست؟ آیا این ناراحت کننده نیست که عده ای از افراد با حرارت ما به علت اینکه فعالیتهای حزب آنان را اقلان نمی کند در دسته ها و احزاب دیگر به فعالیت پردازند و احیاناً نادانسته خطرهایی برای حزب ایجاد کنند؟ من در اینجا صریحاً در خصوص موجودیت حزب به جنابعالی که رهبر حزب هستید اعلام خطر می کنم. در صورتی که روش فعلی ادامه یابد حزب ما روز به روز به تحلیل خواهد رفت و سرانجام محکوم به فنا است و آثار آن از هم اکنون دارد ظاهر می شود. و اگر تاکنون چنین نشده به خاطر دلسوزی همان عده ای است که جنابعالی آنان را «مخرب» قلمداد کردید.

من در این نامه وضع داخلی و اوضاع خارجی حزب را با صراحت و تا آنجا که فرصت اجازه می داد تشریح کردم. تصور نمی کنم کسی تاکنون چنین نامه ای برای جنابعالی نوشته باشد. ولی من به خاطر مملکت و به خاطر حقیقت با خریدن رنجش احتمالی جنابعالی قسمتی از مطالب را با صراحت نوشتم و با وجودی که بیشتر مطالب ناگفته ماند ولی در موقعی که در خصوص مطالب این نامه بحث می شود (چون جنابعالی چند مرتبه قول دادید که این نامه را بایگانی نکنید و در خصوص مطالب مطروحه با اینجانب صحبت بفرمائید) بسیار مطالب دیگر را که فرصت نشد در این نامه مطرح کنم صریح تر و بی پرده تر با جنابعالی در میان خواهم گذاشت. مگر نه این است که گفته اند:

در دل دوست به هر حيله رهي بايد كرد

طاعت از دست نيابد گنهي بايد كرد

ما هم به خاطر تلاش و کوشش در راه هدفی مقدس به حزب آمده ایم و به قول

ص: ۶۸۹

۱- ۱. بقائى در حاشيه نوشته است: «كى اين كار را كرد؟»

نه به رزق آمده ام تا به کنایت بروم

باکی از دشمن و اندیشه دشنامم نیست

و مانند بعضی از هم اکنون وزارتخانه ای برای خود در نظر نگرفته ایم و به این و آن هم وعده نشستن در اتومبیل «شماره پرچم» را به خود نمی دهیم و به همین دلیل از گفتن حقایق هم باک نداریم و همانطور که بارها در این نامه نوشتیم تا وضع کنونی حزب اصلاح نشود هیچ امیدی به پیشرفت نمی توان داشت. باید همانطوری که یک مرتبه جنابعالی هم فرمودید حزب به خود تکانی بدهد. (که هنوز ما تکانی ندیدیم.) اکنون کومه بینی و حسد و تفتین و دروغ و بی نقشه گی امراضی هستند که مانند خوره به ریشه حزب افتاده و بیرحمانه آن را می جووند و به طرف نیستی و زوال سوق می دهند. و متأسفانه تاکنون روش متخذه گردانندگان حزب در طریق درمان این امراض نبوده است و رفتار آنان به نحوی بوده که گویی تعمد دارند حزب را همیشه در حال ضعف و فساد نگهدارند و حتی آن را به نابودی بکشانند.^(۱) تاجایی که حتی برای عده ای این تصور پیش آمده و از اظهار آن نیز امتناعی ندارند که جنابعالی اعتقادی به یک حزب قوی ندارید. یعنی معتقد نیستید که از طریق یک حزب قوی بشود در این مملکت کاری کرد و فقط به همین ظواهر موجود دلخوشید و دلایلی نیز برای این «تصور» خود می آورند.

منجمله اصرار جنابعالی در گماردن بعضی افراد به بعضی مسئولیت های حزبی که ضرر آنان از نظر اخلاقی و غیره برای حزب غیرقابل تردید است و نیز عدم اعتنای جنابعالی را به بعضی جریانات مخرب دلیل بارز این تصور می دانند. من به دلیل بسیاری از بیانات جنابعالی، که قسمتی از آن در این نامه نقل شده، چنین اعتقادی ندارم ولی این را هم ناچار هستم اذعان کنم که اگر نیت و اعتقاد جنابعالی آنچنان که عده ای تصور می کنند نباشد، ولی متأسفانه در عمل توجهی به برطرف کردن عوامل و علل ضعف حزب نفرموده اید. اگر این اصل کلی را قبول داشته باشیم که هیچ معلولی بدون علت نیست پس به ناچار باید اذعان کنیم که این عیب بزرگ که بارها از طرف جنابعالی و دیگران نیز بدان اذعان شده که ما قادر به نگهداری افرادی که به حزب ما

ص: ۶۹۰

۱- ۱. بقائی در حاشیه نوشته است: «به چه منظوری؟»

روی می آورند نیستیم و در همین گذشته نزدیک عده زیادی در حزب ما ثبت نام کرده اند و پس از اندک مدتی حزب را ترک کرده اند نیز معلول علت و یا عللی است که تاکنون هیچگونه توجهی به برطرف کردن آن علل نشده است. جنابعالی بارها و به عبارات مختلف و در موارد گوناگون این حقیقت را که «حزب زحمتکشان ملت ایران تا سر حد امکان به مبارزات خود ادامه می دهد ولی ما ناگزیر از بیان این واقعیت هستیم که مقدورات و امکانات حزب ما بسیار محدود شده است. در نتیجه تبلیغات بداندیشان و ناآگاهان و در اثر حبس ها و تبعیدهای افراد حزب و انواع مشکلات و مضایقی که برای ما به وجود آورده اند اکنون متأسفانه غیر از ایمان راسخ افراد حزب چیزی نمانده است و در شرایط امروزی ایمان تنها برای مبارزه کافی نیست.» اذعان کرده اید و من هم به این حقیقت دو مطلب را اضافه می کنم: اول اینکه ایمان راسخ افراد که جنابعالی اشاره کرده اید کم کم دارد از بین می رود و خطر بزرگی که حزب را تهدید می کند همین است.

و دیگر اینکه علل ضعف تنها آنها که جنابعالی برشمرده اید نیست، زیرا در بسیاری از نقاط دنیا بر علیه احزاب ملی تبلیغات ناروا شده و می شود و افراد آن حزب گرفتار حبس و تبعید و حتی اعدام می شوند و انواع مشکلات و مضایق را برای آنان فراهم می آورند ولی معهدا می بینیم احزاب قوی به وجود آمده و مبارزات موفقیت آمیزی نیز انجام داده اند. پس باید بسیاری از علل ضعف و ناتوانی را در داخل خودمان جستجو کنیم و در صدد رفع آن برآئیم. حال اگر ما معتقد به ایجاد یک حزب قوی و نیز اصالت خودمان هستیم و اگر اذعان داریم که اکنون متأسفانه غیر از ایمان راسخ افراد حزب چیزی نمانده است، پیشنهادات ذیل علاوه بر پیشنهادها و چاره اندیشی هایی که قبلاً مطرح شد، ارائه می شود. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

۱_ حربه های تکفیر که در حزب زحمتکشان «مد» شده است به دور انداخته شود و اجازه داده شود که افراد و اعضای حزب برکنار از هر گونه هو و جنجال و ترس، عقاید و افکار خود را ابراز دارند و چنانچه آن عقاید صحیح بود بدان ترتیب اثر داده شود. به طوری که قبلاً نیز بحث شد، یکی از علل انحطاط احزاب ما عدم توجه به آراء و عقاید افراد حزب و تکفیر آنان بوده است. من باب مثال، تا آنجا که من تحقیق کرده ام علت مغضوب واقع شدن یکی از افراد فعال و با ارزش حزب یعنی آقای منتظر

صراحت او بوده است که برکنار از هرگونه تملق و چاپلوسی مثلاً جشن گرفتن روز ۲۸ مرداد را در سال ۱۳۳۴ به حق مغایر مصالح حزب می دانسته است و یا در موارد مشابه از اظهار عقاید خود خودداری نکرده است. نمونه های تأسف آور دیگری از این مقوله می توان ذکر کرد که به همین یک نمونه اکتفا می کنیم. در هر حال این تنها در محیط آزاد است که افکار می توانند رشد و نمو پیدا کنند و معایب و نواقص برطرف شوند.

۲_ از بعضی افراد بی غرض که به نحوی طرد شده اند، اعم از اینکه کنار گذاشته شده باشند یا کنار رفته باشند، دلجویی به عمل آید و با بذل توجه به نظرات صحیح آنان مجدداً به خانه خود یعنی حزب باز گردند.

۳_ به اختلافاتی که در حزب ایجاد شده و می شود جداً رسیدگی شود و اگر رفع آن اختلافات از طریق کدخدامنشی و ملایمت میسر باشد که از این طریق و در غیر اینصورت به هر طریق عادلانه دیگری ریشه اختلافات باید خشکانده شود و استخوان لای زخم گذاشته نشود.

۴_ از افراد شدیداً مسئولیت خواسته شود و دیگر به عده ای مجال ظاهرسازی داده نشود که ظاهراً روی کاغذ به جنابعالی و دیگران وانمود سازند که مشغول فعالیتند ولی در حقیقت کاری انجام ندهند و اصولاً پیشرفت در مدارج حزبی منوط به فعالیت و شایستگی افراد باشد و لاغیر. یکی از افراد سابقاً با وجود اینکه مسئولیتی در حزب نداشت لاقلاً هفته ای دو سه شب را در حزب بود ولی اکنون که مسئولیت مهمیه او واگذار شده که مستلزم آن است که هر شب در حزب باشد، به علت اینکه احساس می کند هوا پس است بیشتر شبها در حزب نیست و مسئولیت خود را به هیچوجه انجام نمی دهد و حتی پیشنهاد تعطیل حزب را داده است. چند نفر از آقایان اعضای کمیته مرکزی حاضر در تهران را من الان چند ماه است که در حزب ندیده ام. و اینها است که موجب دلسردی افراد می شود که می بینند تلاش و فعالیت را باید آنان انجام دهند و آقای و فیس و افاده اش را دیگران بفروشند. و متأسفانه هیچکس به هیچکس نیست و از کسی مسئولیت خواسته نمی شود. فعالیت و عدم فعالیت یکسان است و حتی آنان که فعالیتی انجام می دهند بیشتر مورد بازخواست قرار می گیرند.

۵_ از اعضای حزب در گرفتاری هایی که به مناسبت عضویت حزب

برای آنان پیش آمده جداً حمایت شود زیرا بر جنابعالی آشکار است که صرف عضویت حزب زحمتکشان باعث فشار از طرف بعضی دستگاهها بر افراد می شود و چنانچه حزب هم تا حدود مقدور از آنان حمایت نکند مسلم است که پس از اندکی خسته و دلسرد خواهند شد. من باب مثال، به طوری که عده ای از اعضای حوزه کارگری اظهار می دارند به علت فعالیت حزبی از کار خود طرد شده اند و حزب در این مورد حمایتی از آنان به عمل نیاورده است. و خلاصه تنزه طلبی باید تا حدود زیادی کنار گذاشته شود.

۶- کوشش جدی به عمل آید که بین کلیه افراد با ایمان حزب صمیمیت و وداد برقرار شود و پیوندهای دوستی بین آنان محکم تر گردد و برقراری این صمیمیت در سایه برطرف کردن تبعیض و توجه به آراء اکثریت افراد حزب و رسیدگی مستقیم جنابعالی به بعضی از تفتین های بی مورد میسر و امکان پذیر است. دیده شده که در بسیاری موارد جنابعالی صرفاً به اتکاً بعضی گزارشها نظر خاصی نسبت به بعضی افراد پیدا می کنید و کمتر در این زمینه به شخص مورد نظر مراجعه می فرمائید و این کار مفتین با غرض و بی غرض را در حزب آسان تر کرده است. (۱)

۷- تشکیل یک هیئت از افراد بی غرض و مورد اعتماد و مطلع از افراد حزب مطابق ماده ۳۶ اساسنامه و تحت نظر جنابعالی که با توجه به نظرات کلیه اعضای حزب اشتباهات گذشته حزب را چه از نظر وضع داخلی حزب و چه از نظر فعالیت های خارجی حزب مورد بررسی قرار داده و نیز یک مطالعه جامع در خصوص طرق پیشرفت حزب و به مبارزه کشاندن طبقات و قشرهای مختلف مردم به عمل آورده و سپس درصدد رفع نواقص حزب برآمده و واقعاً یک تشکیلاتی را که بتوان بدان حزب اطلاق کرد پایه گذاری کند.

این کاری را که اکنون تعلیمات کل و هیئت اجرائیه پس از شکست و به بن بست برخوردن و خلع سلاح (به قول خودشان) انجام داده اند و از جهتی نوشدارو پس از مرگ سهراب است، چند ماه قبل من و چند نفر از دوستان مکرر پیشنهاد کردیم و متأسفانه توجهی نشد تا کار از کار گذشت. اکنون گرچه گذشته باز نمی گردد ولی معهداً در صورتی که منظور از این کار لوث کردن شکست های گذشته و سرگرم ساختن افراد نباشد و واقعاً و حقیقتاً به نظرات افراد توجه شود، کار بسیار خوبی است

ص: ۶۹۳

و می تواند تأثیر بزرگی در پیشرفت و موفقیت حزب داشته باشد. گرچه من از اظهار نظر در مواردی که خواسته شده است در حوزه ها خودداری نخواهم کرد. ولی در هر حال نظریات من در خصوص روش گذشته و آینده حزب همین ها است که در این نامه آمده است.

۸_ کنفرانسی از کلیه اعضای کمیته مرکزی و کمیته شهرستان تهران و مسئولین شهرستانها و دوستان باتجربه و مورد اعتماد ولو این که عضو حزب نباشند به منظور مطالعه و مذاقه کامل در وضع کشور و بررسی متقضیات داخلی و بین المللی تشکیل شود و سپس یک برنامه و نقشه کامل تهیه و به مورد اجرا گذاشته شود. در وضع کنونی هیچ یک از دوستان نمی دانند سیاست و نقشه حزب چیست و چه باید کرد و مسلم است که این سردرگمی و بی تصمیمی و بی برنامهگی مانند گذشته موجب شکست خواهد شد.

جنابعالی در کنگره فرمودید «ما ناچاریم در موقعیت خاص خود از لحاظ جغرافیایی، اجتماعی و سیاسی و غیره برای مسایل و مشکلات خود راه حل های جدیدی پیدا کنیم ولی این امر مانع از آن نیست که از تجربیات دیگران در قسمت های مختلف استفاده نمائیم. اما در هر صورت برای موفقیت در این شرایط که شاید مشکلترین شرایط باشد ما احتیاج به مطالعه و علم و دانش، بیداری و آمادگی و تشکیلات صحیح داریم و برای موفقیت لازم است تشکیلات حزبی خود را متناسب با احتیاجات حاضر اصلاح کنیم. کسانی که رشته سیاست را از میان حرف و پیشه ها انتخاب می کنند نوعاً بر دو دسته اند. یکی آن دسته که خود را به نرمش عادت می دهند، بقا را در سازش و همراهی با حوادث تشخیص می دهند و به حکم مصلحت متظاهر می شوند و روزی هم خود را پنهان می کنند. دیگر دسته ای که به خاطر اصول و نگرهبانی از آرمانهایی که به آنها معتقد هستند در هیچ حال و به اقتضای هیچ مصلحت از اظهار رأی و ابراز وجود و قدعلم کردن و با خطر روبرو شدن پروا ندارند. ما در مبارزات پانزده ساله خود سالک طریقه اخیر بوده ایم.»

واقعاً که تشریح وضع مشکل موجود و طریق مواجهه با آن به بیانی بهتر از این ممکن نیست. بکشیم که همین مطالب را واقعاً به کار بندیم و از ابراز وجود و قد علم کردن و با خطر روبرو شدن در ضمن دانش و بینش و هشیاری پروایی نداشته باشیم و

تشکیلات حزبی خود را متناسب با احتیاجات حاضر اصلاح کنیم. (۱)

۹- از جمیع امکانات مشروع موجود برای تقویت و توسعه حزب استفاده گردد. در این قسمت باید از نیروی تمام افراد به نحو احسن استفاده شود و اجازه داده نشود که عده ای از زیر بار انجام وظایف خود شانه خالی کنند. و برای اجرای بهتر این قسمت از کلیه اعضای کمیته مرکزی خواسته شود که در حوزه ها شرکت نمایند.

هر حیوان یا انسانی وقتی با خطر جدی روبرو می شود تمام حواس ظاهر و باطنش برای صیانت از خود به نحو عجیبی به کار می افتد. حرکت قلب سریع تر می شود. فکر بهتر کار می کند. گوش بهتر می شنود و چشم بهتر می بیند. اجتماع ما نیز اکنون با خطر جدی روبرو شده و باید همین حالت در او ایجاد شده و برای مواجهه با خطر مجهز شود و از جمیع امکاناتش به نحو احسن استفاده گردد. یکی از دانشمندان می گوید «کاری که قرار نیست به پایان برسد بهتر است شروع نگردد.» اکنون که کاری را شروع کرده ایم پس چه بهتر که با فداکاری و واقع بینی به انجام برسانیم و از تنبلی و خیالبافی پرهیزیم.

۱۰- در هیچ یک از اعلامیه ها و نشریه های حزبی به هیچ ترتیب جمله ای به کار نرود که در آن بوی حمایت از بعضی مقامات که مورد تنفر ملت ایران هستند بیاید. گر چه با توجه به اعلامیه ها و نشریه های اخیر حزبی این موضوع تحصیل حاصل است ولی به علت اهمیت آن مجدداً و برای چندمین بار تذکر داده شد. باید از تجربیات تلخ گذشته پند بگیریم و از نجات آنچه نجات نادادنی است پرهیزیم و دایه مهربانتر از مادر هم نباشیم و به توهم اینکه اگر فلان برود خطرناک است به فکر جلوگیری از آنچه اجتناب ناپذیر است بیفتیم و این پنبه را نیز از گوش خود بیرون بکشیم که روزی می شود با شخصی که وجودش با فساد سرشته شده و حیاتش با بقایش توأم گشته است می شود کار کرد. (۲)

۱۱- کوشش شود که حداکثر تماس ممکن با طبقات و احزاب و دسته ها و قشرهای مختلف مردم برقرار شود. اکنون در گوشه و کنار تهران و شهرستانها دسته های فداکار و پراکنده و بدون رهبری صمیمانه مشغول فعالیت هستند. (که گزارش بعضی از آنها را

ص: ۶۹۵

۱- ۱. بقائی در حاشیه نوشته است: «چکار بکنیم؟»

۲- ۲. اشاره آیت به شاه است که با وجود او امکان هر گونه تحول و اصلاحی غیرممکن است.

در آینده نزدیک تقدیم جنابعالی خواهیم کرد.) باید با توسعه سازمان اطلاعاتی خود، که متأسفانه فوق العاده ضعیف است، در تمام دسته ها و احزاب نفوذ کنیم و با اتخاذ روش مناسب از نیروی آنان استفاده کنیم و نگذاریم نیروی آنان هدر رود و احیاناً به علت فقدان رهبری صحیح مضر واقع شود. و این کار با اندکی مطالعه و جدیت امکان پذیر است.

۱۲_ اکنون به علت هار بودن و درندگی دستگاه که ناشی از ضعف و ترس بی حد و حصر آن است و نیز به علت ضعف و عدم امکانات خود نمی توانیم بعضی مبارزات را شروع کنیم. از این فرصت استفاده کرده و به مرمت نابسامانی های حزب و توسعه آن پردازیم و افراد را برای فرصت های آینده آماده سازیم. همانطوری که قبلاً نیز اشاره کردم به علت عدم فعالیت و یأس کم اعضای حزب دارند پراکنده می شوند و حزب دارد به وضعی بدتر از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۸ دچار می شود و این مرتبه اگر افراد پراکنده شدند گذشته از خطراتی که ممکن است داشته باشد جمع آوری مجدد آنان غیرممکن است. باید با ایجاد یک برنامه تعلیماتی متناسب و اتخاذ سایر تدابیر نه تنها از پراکندگی دوستان جلوگیری کنیم بلکه عده کثیری دیگر را برای مبارزه آماده سازیم.

۱۳_ باید کوشش کرد که با ارائه طریق به مردم و کشاندن آنان به مبارزات منفی مناسب با دستگاه از قبیل تحریم امتعه دولتی و غیره از خاموش شدن شعله مبارزه در قلب مردم جلوگیری کنیم. اکنون بیش از هر وقت مردم مستعد مبارزه هستند و بهترین فرصت مناسب است که ما مبارزه را همه گیر کنیم. البته در اثر زندان ها و شکنجه ها و کشت و کشتارهای وسیع مردم کم کم دارند مأیوس می شوند و نتیجه یأس مردم نیز یا دست زدن به بعضی اقدامات حساب نشده است یا افتادن در منجلاب فساد و این هر دو مضر است و پیروزی را به عقب می اندازد. باید با اتخاذ تاکتیک های مناسب و جلب هر چه بیشتر مردم در صفوف خود از سرد شدن آنان جلوگیری به عمل آوریم. اکنون به علت آنکه جبهه ملی و سایر دسته ها میدان مبارزه را ترک کرده اند، میدان بلامنازع به دست ما افتاده است و ما می توانیم با کمی جنبیدن و ابتکار به خرج دادن رهبری مردم را به دست گیریم و سنگرها را قبل از آنکه دیگران به فکر تسخیر آن بیفتند تسخیر کنیم. باید از طریق نشر اعلامیه ها و جزوات و نامه های خصوصی و تماس ها و بحث های شخصی با روحانیون و وعاظ و دانشجویان و مؤثرین آنان را روشن کنیم و

رهبری خود را به آنان بقبولانیم و نگذاریم آنان به دام دسته های دیگر بیفتند. باید از روی نقشه در هیئت ها و انجمن ها و مدارس رسوخ کنیم و خلاصه اکنون بهترین فرصت مناسب برای تشکیل یک حزب واقعی و قوی و جلوگیری از هدر رفتن نیروی مردم است مشروط به آنکه ضعف تشکیلاتی خود را برطرف کنیم و از تردید و دودلی بپرهیزیم. باید مردم را به وحدت و اتفاق دعوت کنیم و به آنان بفهمانیم تا موقعی که مبارزات در یک سازمان متمرکز و رهبری نشود هیچ نتیجه ای عاید مردم نخواهد شد. و در این طریق نشر جزوه ای که در آن شیوه های مبارزه با زبان ساده تشریح شده باشد و به طور وسیع توزیع شود بسیار مفید خواهد بود.

۱۴_ باید به تبلیغات خارج از ایران خود وسعت دهیم و به خصوص در عراق که از نظر مذهبی و غیره دارای وضع حساسی است هسته یک فعالیت تبلیغاتی را پی ریزی کنیم و مسلماً چون در آنجا آزادی عمل بیشتری خواهیم داشت بهتر می توانیم در روحانیون و مردم رسوخ کرده و از اعمال خود نتیجه ببریم. جبهه ملی و بعضی دستجات دیگر نشریات خود را برای رادیوی قاهره می فرستند و رادیو قاهره نیز در بخش فارسی خود پخش می کند. چه مانعی دارد که ما هم همین کار را بکنیم و اصولاً چه اشکالی دارد که ما از بعضی مقتضیات مساعدی که در خاورمیانه ایجاد شده استفاده نمائیم.

۱۵_ چون هر آن ممکن است که دستگاه به علت احساس خطر از فعالیت های حزبی ما جلوگیری کند و با دستگیری افراد آن را فلج نماید و از طرف دیگر بعضی فعالیت ها به عنوان حزب مقدور نیست، پیشنهاد می شود که هسته یک تشکیلات قوی مخفی ریخته شود که در صورت توقیف افراد شناخته شده فعالیت متوقف نشود. و گذشته از آن بسیاری کارهای ضروری را که به نام حزب نمی شود انجام داد آن تشکیلات مخفی انجام دهد.

۱۶_ در تعقیب پیشنهادهای قبلی در خصوص ایجاد یک جمعیت مذهبی در کنار حزب مجدداً پیشنهاد مزبور را تکرار می نمایم. و اصولاً می توانیم هیئت های متعدد مذهبی و غیره تشکیل دهیم و از آن طریق به مبارزات خود ادامه دهیم. مثلاً می توانیم از وضعی که در اثر تقدیم لایحه استخدام به مجلس در بین کارمندان ایجاد شده استفاده کرده و مستقیم و غیر مستقیم به تشکل آنان پرداخته و آنان را وارد مبارزه کنیم. مسلماً

امکانات ما در این مورد از آقای محمد درخشش کمتر نیست.

۱۷- مسلماً بسیاری از نابسامانی های حزبی در اثر عدم تماس مستقیم جنابعالی با افراد است. پیشنهاد می شود علاوه بر روزهای پذیرایی دوشنبه و چهارشنبه در منزل، عصرهای شنبه مانند قبل از دوران حکومت نظامی مجدداً جلسات ملاقات جنابعالی با افراد در سازمان برقرار گردد و نیز جنابعالی مستقیماً به سرکشی از حوزه ها بپردازید که هم موجب دلگرمی افراد خواهید شد و هم از نواقص و معایب حزب بهتر مستحضر خواهید شد.

۱۸- تشکیل سازمان جوانان که مدتی نیز درباره آن مطالعه می شد به مرحله عمل درآمد و حتی المقدور سعی شود از تماس افراد تازه وارد با بعضی اعضای قدیمی جلوگیری شود و در خصوص کشاندن دانش آموزان سیکل دوم دبیرستانها به مبارزه مطالعات و اقدامات جدی آغاز شود.

۱۹- کلیه افراد حزب و به خصوص افرادی که در رأس قرار دارند از تظاهر به هر عملی که مغایر ظواهر سنن و شعائر مذهبی و ملی باشد به هر نحوی از انحا خودداری شود. این خیلی مضحک است که حزب ما مثلاً مرجعیت آیت الله خمینی را اعلام کند ولی بعضی اوقات تظاهر به اعمالی شود که آشکارا با مذهب مغایرت داشته باشد. البته هر کس در زندگی خصوصی خود آزاد است که هر گونه می خواهد رفتار کند و چه از نظر شرعی و چه از نظر اخلاقی تجسس و دخالت در زندگی خصوصی افراد کاری مذموم و ناپسندیده است، ولی تظاهر به بعضی اعمال که با ظواهر مذهب و شعائر مورد قبول اکثریت مردم مغایرت داشته باشد به ویژه از طرف عده ای که سمت رهبری دارند مذموم تر و ناپسندیده تر است. امیدوارم که به خصوص این پیشنهاد مجمل و سربسته حمل بر عدم نزاکت و تجاوز از حد نشود(۱) زیرا به قول سعدی:

از صحبت دوستی برنجم

که اخلاق بدم حسن نماید

ص: ۶۹۸

۱-۱. این جملات اشاره مستقیمی به رفتار بقائی بود که با وجود قرار داشتن در مقام یک رهبر سیاسی چندان توجهی به شئون و اخلاقیات مذهبی و حتی عرفی هم نمی کرد.

عییم هـ نر و کـ مال بین د

خـ ارم گل و یاسم ن نماید

کو دشمن شوخ چشم چالاک

که اخلاق بدم به من نماید

در تکمیل این پیشنهاد باید کوشش شود از پذیرفتن افرادی که معروف به سوء شهرت و فساد اخلاق هستند مطابق ماده ۴ اساسنامه خودداری شود.

۲۰_ اکنون آیت الله خمینی کماکان تحت نظر و فشار است و مدتی است از طرف دسته های مختلف در این مورد سکوت شده. خوب است اگر ممکن باشد همانطور که در مورد اعلام مرجعیت تامه ایشان ما پیشقدم شدیم و بسیار حسن اثر بخشید، در این خصوص نیز مبارزه ای را آغاز کنیم.

اینها بود بعضی پیشنهادات که فهرست وار به عرض رسید و به نظر اینجانب توجه بدانها برای پیشرفت و موفقیت حزب ضروری است و البته چنانچه لازم باشد شفاهاً توضیحات لازم داده خواهد شد. قبل از پایان نامه تذکر مجدد چند مطلب را بيمورد نمی دانم:

اول اینکه در این نامه از بعضی دوستان حزبی با ذکر نام یا بدون ذکر نام انتقاداتی شده است. این دلیل بر آن نیست که من اصولاً آنان را مضر برای حزب می شمارم بلکه معتقدم که آنان عیوبی دارند که به علت محیط نامناسب حزب آن عیوب پرورش می یابند. در صورتی که محیط حزب طوری باید باشد که یا این عیوب اصلاح شود و یا فرصت تظاهر پیدا نکنند. مثلاً در این نامه اسمی از آقایان بنکدار و وحیدی برده شد. هر دو آقایان اگر در جای خود از آنان استفاده شود افرادی مفید هستند. ولی مثلاً آقای وحیدی با وجود محسنات فراوان و غیرقابل

انکاری که دارد و واقعاً بعضی اوقات فعالیت های مفید و ثمربخشی برای حزب انجام می دهد، به هر دلیلی نتوانسته اند به تحصیلات خود ادامه دهند و از این جهت احساس حقارت می کنند و ناخودآگاه با هر فردی که مدارج تحصیلی بالاتری را طی کرده باشد دشمنی پیدا می کند و تمام نیروی خود را صرف کوبیدن او می نماید و حتی بسیاری اوقات دیده ام که از توسل به دروغ در این مورد امتناعی ندارد. (۱) و همین صفت ایشان و بعضی صفات منفی دیگری که دارند تاکنون ضررهای بسیار برای حزب به بار آورده که از بسیاری جهات غیرقابل جبران است و یکی از علل کناره گیری بسیاری از دانشجویان ما (و بسیاری افراد دیگر مانند آقای دکتر گوشه گیر که بنا به اقرار آقای وحیدی چون یک روز به ایشان گفته اند که شما به درد وزارت نمی خورید کینه ایشان را به دل گرفته اند) همین صفات منفی ایشان بوده است.

مطلب دوم اینکه مطالب نوشته شده بدون مطالعه و خوض و غور نوشته نشده است و با افراد گوناگون در خصوص مسایل مطروحه بدون اینکه خود متوجه باشند که به چه منظور با آنان بحث می شود بحث شده و این مطالب از بسیاری جهات انعکاس نظریات افراد بی غرض و دلسوز و با ایمان حزب است که متأسفانه به هر دلیل یا به علت ترس از تکفیر و یا به علل دیگر از طرح نظریات خود خودداری کرده اند و در قسمت هایی هم که به اطلاع جنابعالی رسانده اند تقریباً ترتیب اثر داده نشده است و حتی از پاسخ بدانان نیز خودداری شده است که عده ای از آنان از این حیث گله دارند و ناراحتند.

مطلب سوم اینکه این نامه مخصوص مطالعه جنابعالی نوشته شده و بدون اجازه نویسنده کس دیگری نباید از مضمون آن اطلاع یابد.

مطلب چهارم اینکه همانطور که قبلاً نوشته شد جنابعالی چند مرتبه در حضور جمع قول داده اید که این نامه را بایگانی نفرموده و در خصوص مطالب آن با اینجانب صحبت کنید و اینجانب را قانع بفرمائید و من منتظر نظریات جنابعالی هستم.

مطلب پنجم اینکه در این نامه بیشتر بر روی اشتباهات حزب و جنابعالی تکیه شده است. این دلیل بر آن نیست که ما محاسن و مبارزات درخشان حزب و جنابعالی را نادیده گرفته ایم. اگر اینطور بود که اصولاً به عضویت حزب در نمی آمدیم و رهبری جنابعالی را نمی پذیرفتیم. همانطور که در مقدمه نامه نیز اشاره شد اصل خوب بودن و صحیح عمل کردن است و باید بیشتر علل عدم موفقیت و نقاط ضعف را مورد بررسی قرار داد، زیرا دشمن همیشه از نقاط ضعف استفاده می کند و به جناح ضعیف حمله می نماید. بررسی و برطرف کردن نقاط ضعف موجب ناکامی دشمن خواهد شد و به قول جنابعالی «منظور این است که علت تقصیر و کوتاهی و ناتوانی را جستجو کنیم و برای جبران آن کوشش نمائیم».

به هر صورت، اگر این نامه طولانی لااقل آنقدر اثر بگذارد که به اصطلاح ارزش

ص: ۷۰۰

وقتی را که اینجانب صرف نوشتن آن و جنابعالی صرف خواندن آن کرده اید داشته باشد من از نوشتن آن خوشحال خواهم بود. اکنون که این نامه به پایان می رسد من احساس می کنم که بار سنگینی از دوشم برداشته شده است، زیرا از اینکه تاکنون فرصت مطرح کردن بعضی مطالب را با جنابعالی نداشتم احساس ناراحتی می کردم ولی اکنون احساس سبکبالی و آرامش جای آن ناراحتی را گرفته است. ولی چند برابر آن سنگینی که از دوش من برداشته شده به دوش جنابعالی افتاده است و امیدوارم که روزی در تاریخ نویسند: «اما عبرت انگیزترین سرنوشت ها سرنوشت دکتر مظفر بقایی کرمانی مردی است که سهم فراوانی در نهضت ملی ایران و مبارزات ضد استعماری و ضد دیکتاتوری داشت و او را می توان یکی از چند نفر پایه گذاران نهضت ملی ایران و پس از آیت الله کاشانی مؤثرترین فرد در این مورد دانست. ولی با وجودی که حتی دشمنانش هم اذعان داشتند که او مردی پاک و باتقوا است ولی متأسفانه لغزش های بعضی اطرافیان متملق و جاهل خود را نادیده گرفت و حتی از آنها دفاع کرد. با وجود آنکه مدعی بود که اصولی است و واقعاً هم کوشش داشت که اصولی باشد ولی تحت تأثیر نفوذ اطرافیان و بعضی افکار و مبانی ناصحیح بسیاری از اصول را زیر پا گذاشت و اگرچه همانطور که خود مدعی بود از موقعی که پای در میدان مبارزه گذارده بود ناکامی ها و حبس ها و زجرها و تبعیدها را در نظر گرفته و به اصطلاح پیه همه چیز را به خود مالیده بود ولی معهذا با وجود تمام ناکامی ها و حبس ها و تبعیدها و زجرها که خود و اعضای فداکار و باایمان حزبش در راه هدفشان متحمل شده بودند به علت عدم توجه به تذکرات دوستان حقیقی و بی غرضش مانند بسیاری از مردان بزرگ که تحت تأثیر اطرافیان نادان و احياناً متملق و چاپلوس و بی شخصیت خود کم کم از افراد صریح و بی غرض کناره گیری می کنند و از مصلحت اندیشی های آنان خوششان نمی آید، ایشان هم با وجود اطلاع دقیق از سرنوشت چنین افرادی دچار چنین اشتباهاتی شدند و از همه حبس ها و زجرها و شکنجه ها و تبعیدها هیچگونه سودی عاید خود و دوستان و وطن و کشورشان نشد و در حقیقت کلیه تلاش های آنان بی ثمر ماند و در اثر بی نقشه گی و بی تصمیمی خود و کشورشان را دچار شکست ساختند.» در خاتمه این سؤال را هم دارم که اخیراً به کرات جنابعالی در پاسخ این سؤال که سرانجام این کشور چه می شود فرموده اید تا مردم تکان نخورند وضع به همین منوال است که هست.

خواهشمند است اینجانب را به عنوان یکی از افراد این مملکت هدایت فرمائید که مردم چه می توانسته اند انجام دهند و از این به بعد چه باید انجام دهند که موفق شوند و نقشه جنابعالی در این مورد چیست؟

از خدای بزرگ توفیق سالکان راه راستی و آزادی را خواستارم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته سیدحسن آیت

نیمه شب یکشنبه سوم آذرماه ۱۳۴۲

[پاسخ بقایی به آیت] (۱)

آقای آیت

از جزوه ای که نوشته اید متشکرم. آن را یک بار در همان موقع خواندم و منتظر فرصتی بودم که با دقت بیشتر مطالعه کنم و این فرصت دیر به دست آمد و موجب تأخیر شد.

قسمتی از مطالب جزوه با توجه به زاویه دید شما صحیح است. قسمتی دیگر محل تأمل و بحث می باشد. ولی در هر حال از تذکرات خالصانه شما ممنونم.

برای اینکه زمینه بحث روشن بشود بتدریج از شما سئوالاتی خواهم کرد. فعلا خواهش می کنم به سئوالات ذیل جواب دهید:

۱_ رهبر یک حزب چه صفاتی باید داشته باشد؟

۲_ حد متوسط صفات یک عضو حزب چیست؟

۵_ مرامنامه حزب را تا چه حد می توانیم قبول داشته باشیم؟ (۲)

۳_ در اجرای دستورات دستگاه رهبری یک حزب افراد تا چه درجه آزادی عملی می توانند داشته باشند؟

۴_ افراد حزب تا چه حد مجاز به فعالیت های سیاسی خارج از حزب هستند؟

۶_ به کسانی که از حزب ما به ناحق طرد شده اند اشاره کرده اید. اسامی آنها و علت

ص: ۷۰۲

۲-۲. ترتیب شماره گذاری پرسشها به همین شکل است. بقائی پس از نوشتن پرسشها آنها را مجدداً شماره گذاری کرده تا به ترتیب فوق متن را پاکنویس کند.

ناحق بودن طردشان را ذکر کنید.

۷_ کسانی که اغراض شخصی در امور حزبی به کار می برند کیستند و غرضشان چیست؟

۸_ در اجرای پیشنهاد شماره ۸ خودتان اقلا ده نفر را از اعضای تهران که صلاحیت استشاره داشته باشند معرفی بفرمایید.

۹_ نتیجه مبارزه آقای فلسفی بر ضد بهایی ها به کجا رسید؟

۱۰_ نظر قطعی شما درباره حوادث ۱۵ خرداد پارسال چیست؟(۱)

ظر شخصی شما راجع به حضرت آیت الله شریعتمداری چیست؟

ص: ۷۰۳

۱-۱. این پرسش نشان می دهد که بقائی در سال ۱۳۴۳ یعنی بعد از گذشت ماهها از دریافت نامه مفصل آیت و به شکلی که مشاهده می کنیم به آن پاسخ داده است.

چهارم تیر ۱۲۹۰ ش. تولد مظفر بقائی

۱۲۹۶ ش. تحصیل در مدرسه نصرت ملی

۱۳۰۰ ورود به تهران همراه با پدر

۱۳۰۸-۱۳۰۰ تحصیل در مدارس سیروس، ادب و دارالفنون

۱۳۰۸ اعزام به فرانسه برای ادامه تحصیل

۱۳۱۱ ملاقات با علی اکبرخان داور در سویس

۱۳۱۲ بازگشت موقت به تهران

۱۳۱۳ درگذشت میرزاشهاب راوری

بهمن ۱۳۱۷ بازگشت به ایران

یکم مهر ۱۳۱۸ اعزام به خدمت سربازی

شهریور ۱۳۲۰ خاتمه دوره سربازی

آذر ۱۳۲۰ استخدام در گروه فلسفه دانشگاه تهران

۱۳۲۱ همکاری در تأسیس حزب اتحاد ملی

۱۳۲۲ خروج از حزب اتحاد ملی

۱۳۲۳ ریاست فرهنگ کرمان

۱۳۲۴ تدریس در انجمن ایرانشناسی

۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۴ تسلیم ارتش نازی

۲۱ آذر ۱۳۲۴ اعلام جمهوری خودمختار آذربایجان

۵ فروردین ۱۳۲۵ خروج نیروهای شوروی از ایران

اوایل خرداد ۱۳۲۵ تأسیس حزب دمکرات قوام با مشارکت بقائی

۲۱ آذر ۱۳۲۵ شکست جمهوری خودمختار آذربایجان

۱۴ تیر ۱۳۲۶ سوگند بقائی به وفاداری به قوام

۲۵ تیر ۱۳۲۶ آغاز به کار مجلس پانزدهم با حضور بقائی

۲۸ مرداد ۱۳۲۶ خروج بقائی از حزب دمکرات قوام

آذر ۱۳۲۶ اشغال باشگاه حزب دمکرات توسط بقائی، محمدعلی مسعودی، عبدالحسین راجی و خسرو هدایت

۱۵ بهمن ۱۳۲۷ ترور شاه و متهم کردن حزب توده به دخالت در آن

غیر قانونی شدن فعالیت حزب توده و دستگیری رهبران آن

۲۵ خرداد ۱۳۲۵ نامه احمد قوام به شاه و اعتراض به حملات او علیه خود

۲ تیر ۱۳۲۷ امضاء قرارداد گس-گلشائیان

۲۳ فروردین تا ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۸، استیضاح دولت ساعد توسط بقائی و عده ای دیگر

۲۲ شهریور ۱۳۲۸ انتشار روزنامه شاهد به مدیریت علی زهری و سردبیری عیسی سپهبندی

۲۲ مهر ۱۳۲۸ تحصن بقائی و هیجده تن دیگر در دربار

اول آبانماه ۱۳۲۸ تأسیس جبهه ملی ایران با حضور بقائی

آبان ۱۳۲۸ تأسیس سازمان نظارت بر آزادی انتخابات به ریاست بقائی

دی ماه ۱۳۲۸ بازداشت بقائی به اتهام مشارکت در قتل عبدالحسین هژیر وزیر دربار

خرداد ۱۳۲۹ ملاقات عیسی سپهبندی با رزم آراء و توضیح مخالفت بقائی با نخست وزیری او

متهم کردن رزم آراء به نقش او در فرار رهبران حزب توده و خسرو روزبه از زندان

پنجم تیر ۱۳۲۹ تشکیل دولت حاجعلی رزم آراء

چهارم آذر ۱۳۲۹ پیشنهاد ملی شدن نفت سوی نمایندگان جبهه ملی

۱۶ اسفند ۱۳۲۹ ترور رزم آراء

۲۴ اسفند ۱۳۲۹ تصویب ملی شدن نفت در مجلس شانزدهم

۲۹ اسفند ۱۳۲۹ تصویب ملی شدن نفت در مجلس سنا

۶ اردیبهشت ۱۳۳۰ تشکیل دولت دکتر محمد مصدق

ص: ۷۰۶

نیمه دوم اردیبهشت ۱۳۳۰ تشکیل حزب زحمتکشان ملت ایران به رهبری بقائی

۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۰ نامه احمد فردید به بقائی

خرداد ۱۳۳۰ کشف اسناد خانه سدان

۲۳ تیر ۱۳۳۰ سفر اورل هریمن به تهران و قتل تعدادی از تظاهر کنندگان علیه او

۱۴ آذر ۱۳۳۰ تظاهرات سازمان جوانان حزب توده

۲۲ دی ۱۳۳۰ انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی

اسفند ۱۳۳۰ توصیه بقائی برای فروش نفت به یک کنسرسیوم بین المللی

۸ فروردین ۱۳۳۱ تظاهرات سازمان جوانان حزب توده و واکنش سازمان نظامی حزب زحمتکشان

خرداد ۱۳۳۱ حضور بقائی در دادگاه لاهه همراه با مصدق

۲۵ تیر ۱۳۳۱ استعفای مصدق از نخست وزیری، ملاقات عیسی سپهبدی با قوام

۲۵ تیر ۱۳۳۱ نامه سپهبدی به بقائی در مورد ضرورت اتمام حجت با مصدق

۲۹ تیر ۱۳۳۱ پخش اعلامیه قوام که توسط مورخ الدوله نوشته شده بود از رادیو تهران

۳۰ تیر ۱۳۳۱ کشتار تظاهر کنندگان علیه دربار

۳۱ تیر ۱۳۳۱ بازگشت مصدق به نخست وزیری

۲۸ مرداد ۱۳۳۱ نامه علی زهری به بقائی برای جدا کردن علنی راه خود از مصدق

اوایل شهریور ۱۳۳۱ کشف شبکه کودتای سازمان افسران بازنشسته

۳۰ مهر ۱۳۳۱ قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس

بهمن ۱۳۳۱ شورش ابوالقاسم خان بختیاری

۹ اسفند ۱۳۳۱ توطئه قتل مصدق در دربار

اسفند ۱۳۳۱ تشکیل هیئت هشت نفری حل اختلاف دربار و مصدق با حضور بقائی

۲ اردیبهشت ۱۳۳۲ ربودن و قتل افشارطوس رئیس شهربانی

خرداد ۱۳۳۲ استیضاح مصدق توسط بقائی و علی زهری به اتهام شکنجه مجرمین به قتل افشارطوس

۲۳ تیر ۱۳۳۲ استعفای فراکسیون نهضت ملی از مجلس هفدهم

۱۸ مرداد ۱۳۳۲ انحلال مجلس هفدهم و سلب مصونیت سیاسی بقائی

۲۵ مرداد ۱۳۳۲ شکست توطئه کودتای زاهدی و دستگیری بقائی

ص: ۷۰۷

۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سقوط دولت مصدق و آزادی بقائی از بازداشت

مهر ۱۳۳۲ نطق آنتونی ایدن برای برقراری مجدد روابط ایران و انگلیس

آذر ۱۳۳۲ برقراری مجدد روابط ایران و انگلیس

۱۶ آذر ۱۳۳۲ ورود ریچارد نیکسون و قتل سه دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران

آذر ۱۳۳۲ آغاز اختلافات طرفدارن بقائی در حزب زحمتکشان

اسفند ۱۳۳۲ انتخابات مجلس هیجدهم و مخالفت بقائی با آن

خرداد ۱۳۳۳ دستگیری بقائی در کرمان به اتهام اغتشاش و ارباب

۲۸ مرداد ۱۳۳۳ جشن سالگرد کودتا در حزب زحمتکشان و مخالفت برخی از اعضا

فروردین ۱۳۳۴ استعفای زاهدی از نخست وزیری و انتصاب حسین علاء

آذر ۱۳۳۴ بازگشت بقائی از زاهدان به تهران

آذر ۱۳۳۴ دستگیری بقائی به اتهام مشارکت در قتل رزم آراء و تبرئه وی

اسفند ۱۳۳۵ تأسیس ساواک

فروردین ۱۳۳۶ سقوط دولت علاء و تشکیل دولت اقبال

شهریور ۱۳۳۶ مسافرت رفیع زاده به امریکا برای ادامه تحصیل

اسفند ۱۳۳۶ شکست کودتای ولی الله قره نی

۱۳۳۷-۱۳۳۸ ورود اعضای حزب زحمتکشان به احزاب ملیون و مردم به تشویق بقائی

شهریور ۱۳۳۹ خروج بقائی از انزوای سیاسی

۱۳۳۹ تأسیس سازمان نگهبانان آزادی برای مبارزه علیه اقبال

۶ اسفند ۱۳۳۹ حمله به اقبال در دانشگاه تهران و دستگیری بقائی به اتهام اخلال در نظم عمومی

تیر ۱۳۴۱ سقوط دولت امینی و انتصاب اسدالله علم

مرداد ۱۳۴۱ تشکیل نخستین کنگره حزب زحمتکشان در اصفهان

مخالفت بقائی با رفراندوم ششم بهمن ۱۳۴۱

آغاز اختلافات جناح مذهبی حزب زحمتکشان با روش های سیاسی بقائی

۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و سکوت بقائی در قبال این حادثه

۱۵ تیر ۱۳۴۲ انتشار جزوه ای از سوی حزب زحمتکشان در حمله به علم

شهریور ۱۳۴۲ نامه بقائی به شاه در مورد ضرورت اجرای قانون اساسی

ص: ۷۰۸

۳ آذر ۱۳۴۲ نامه سیدحسن آیت به بقائی و انتقاد از مشی سیاسی او

اسفند ۱۳۴۲ تحریم جشن عید نوروز سال ۱۳۴۳ در اعتراض به دولت وقت

تیر ۱۳۴۳ تأسیس شعبه مخفی حزب زحمتکشان

۱۳ آبان ۱۳۴۳ تبعید امام خمینی به ترکیه

۲۱ فروردین ۱۳۴۳ ترور شاه در کاخ مرمر

تیر ۱۳۴۰ اعتراضات سرهنگ لطیف بیگلری به تخلفات از قانون اساسی

۱۳۴۸ بازنشستگی بقائی از دانشگاه تهران

اسفند ۱۳۵۳ اعتراض بقائی به تشکیل حزب واحد رستاخیز

اسفند ۱۳۵۴ اعتراض بقائی به تغییر مبدأ تاریخ ایران به شاهنشاهی

خرداد ۱۳۵۶ بیانیه حزب زحمتکشان در مورد ضرورت اجرای قانون اساسی

آذر ۱۳۵۶ نامه به سولیوان سفیر کبیر امریکا در ایران

دی ۱۳۵۶ نامه به دادستان کل کشور در اعتراض به دولت آموزگار

اردیبهشت ۱۳۵۷ بیانیه حزب زحمتکشان و مخالفت با حرکات انقلابی در ایران

شهریور ۱۳۵۷ مخالفت با دولت شریف امامی و اعتراض به مردم برای شرکت در تظاهرات ۱۷ شهریور

آبان ۱۳۵۷ تلاش برای نخست وزیری بقائی

بیانیه های حزب زحمتکشان در مورد نحوه مهار حرکات انقلابی

ملاقات بقائی و شاه و اعلام آمادگی برای نخست وزیری

دی ۱۳۵۷ مخالفت با دولت شاهپور بختیار

بهمن ۱۳۵۷ بیانیه های بقائی در مورد حمایت از «جنبش مذهبی» مردم ایران

دوم دی ۱۳۵۸ اعلام بازنشستگی سیاسی بقائی

۱۳ اردیبهشت ۱۳۵۹ نامه احمد احرار به بقائی در مورد تحركات ضدانقلاب سلطنت طلب در پاریس

۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۹ نامه احمد احرار در مورد حوادث خارج کشور

۲۱ تیر ۱۳۵۹ دستگیری بقائی در کرمان به اتهام مشارکت در کودتای نوژه

اوایل ۱۳۶۴ انتشار وصیت نامه سیاسی بقائی توسط رفیع زاده در امریکا با عنوان «آنکه گفت نه»

ص: ۷۰۹

مرداد ۱۳۶۴ پخش برنامه تلویزیونی شبکه چهار انگلیس و ادعای یک مقام سابق اطلاعاتی بریتانیا در مورد نقش ۶. MI و بقائی در طراحی ربودن و قتل افشارطوس

۲۷ دی ۱۳۶۴ مسافرت بقائی به امریکا

آبان ۱۳۶۵ بازگشت بقائی به ایران

اول فروردین ۱۳۶۶ دستگیری بقائی در کرمان

۲۶ آبان ۱۳۶۶ درگذشت بقائی

ص: ۷۱۰

الف. اسناد و بیانیه ها

مجموعه اسناد دکتر مظفر بقائی کرمانی و حزب زحمتکشان ملت ایران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی

مجموعه اسناد دکتر مظفر بقائی کرمانی و حزب زحمتکشان ملت ایران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی

مجموعه گزارشهای ساواک در ارتباط با دکتر مظفر بقائی کرمانی و اعضای حزب زحمتکشان ملت ایران

بیانیه ها، تحلیلها و مواضع حزب زحمتکشان ملت ایران در برابر تحولات ملی شدن نفت، جنبش پانزده خرداد و انقلاب اسلامی

گزیده اسناد مربوط به انقلاب اسلامی، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

گزیده اسناد اداره اسناد عمومی انگلستان، ردیفهای ۳۷۱ و ۲۴۸ مربوط به دوره ملی شدن صنعت نفت ایران

گزیده اسناد ایالات متحده امریکا در ارتباط با دولت رزم آراء تا ملی شدن صنعت نفت ایران

ب. روزنامه ها و مجلات و مجموعه ها

اطلاعات، به مدیریت عباس مسعودی، ۱۳۲۹-۱۳۳۲

باختر امروز به مدیریت دکتر حسین فاطمی، ۱۳۲۸-۱۳۳۱

به سوی آینده ارگان حزب توده ایران، دوره سال ۱۳۳۰

ص: ۷۱۱

جبهه آزادی، دوره سال ۱۳۳۲

خواندنیها، به مدیریت علی اصغر امیرانی، دوره سالهای ۱۳۲۸-۱۳۳۴

داد به مدیریت ابوالحسن عمیدی نوری، دوره سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۱

دژ به جای به سوی آینده، ارگان حزب توده ایران، دوره سال ۱۳۳۱

روزنامه آتش، به مدیریت مهدی میراشرفی دوره سال ۱۳۳۲

سخن، شماره ۷۵، سال ۱۳۷۶

شاهد، ارگان حزب زحمتکشان ملت ایران، دوره سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲

صفیر به جای شاهد، به مدیریت علی زهری، دوره سال ۱۳۲۸

عطار به جای شاهد، به مدیریت علی زهری، دوره سال ۱۳۲۸

مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره های سیزدهم تا هفدهم، ۱۳۲۰-۱۳۳۲

نگاه نو، شماره ۲۵، سال ۱۳۷۴

پ: خاطرات، منابع عمومی، اسناد منتشر شده و مقالات فارسی

آبادیان، حسین: «آمریکا، نفت و سیاست در ایران ۱۳۰۰-۱۳۰۴ش»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۲۲۳-۲۲۴، بهار-اردیبهشت ۱۳۸۵

احزاب سیاسی در ایران، بخش دوم، مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، جلد سوم، (تهران: دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ۱۳۶۷)

آرامش، احمد: خاطرات سیاسی احمد آرامش، (تهران: نشر جی، ۱۳۶۹)

ارسنجانی، حسن: یادداشتهای سیاسی در وقایع سی ام تیر ۱۳۳۱، (تهران: هیرمند، ۱۳۶۶)

اسرار کودتا؛ اسناد محرمانه سیا در باره عملیات سرنگونی دکتر مصدق، ترجمه دکتر حمید احمدی، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۹)

ص: ۷۱۲

اسناد فراماسونری در ایران، ج ۲، (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۰)

آل احمد، جلال: در خدمت و خیانت روشنفکران، (تهران: رواق، بی تا)

آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی به روایت اسناد، ج ۲، (تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹)

آیت، حسن: درسهایی از تاریخ سیاسی ایران، (تهران: دفتر تبلیغات و انتشارات مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۳)

بزرگمهر، اسفندیار: کاروان عمر، (لندن: ۱۳۷۱)

بقائی کرمانی، مظفر: در پیشگاه تاریخ، (کرمان: پارم چاپ، ۱۳۵۸)

بقائی کرمانی، مظفر: هست یا نیست؟ (تهران: بی نا، ۱۳۴۳)

بهار، ملک الشعراء: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، (تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۷)

بیل، جیمز و ویلیام راجر لوئیس: مصدق، نفت و ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، (تهران: نشر نو، ۱۳۶۸)

تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، (تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰)

ترکمان، محمد: اسنادی پیرامون توطئه ربودن و قتل سرلشکر افشارطوس، (تهران: بی نا، ۱۳۶۳)

ترکمان، محمد: توطئه ربودن و قتل افشارطوس، (تهران: رسا، ۱۳۶۳)

ترکمان، محمد: قیام سی ام تیر به روایت اسناد و تصاویر، (تهران: دهخدا، ۱۳۶۱)

ص: ۷۱۳

تفضلی، ابوالقاسم: بیگناهی که به دار آویخته شد، (تهران: دفتر ادبیات داستانی حوزه هنری، ۱۳۷۴)

تفضلی، محمود: مصدق، نفت و کودتا، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸)

تقریرات مصدق در زندان، به کوشش ایرج افشار، (تهران: ایران زمین، ۱۳۵۹)

جوانشیر، ف.م: تجربه کودتای ۲۸ مرداد، (تهران: انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۹)

خاطرات ایرج اسکندری، (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۱)

خاطرات دکتر مظفر بقائی کرمانی در گفتگو با حبیب لاجوردی، (تهران: نشر علم، ۱۳۸۲)

خاطرات سیاسی خلیل ملکی، به کوشش محمدعلی کاتوزیان، (تهران: انتشار، ۱۳۶۸)

خاطرات شعبان جعفری، به کوشش هما سرشار، (تهران: ثالث، ۱۳۸۱)

خاطرات عباسقلی گلشائیان، ج ۲، (تهران: انتشارات وحید، ۱۳۶۹)

خاطرات نورالدین کیانوری، (تهران: دیدگاه، ۱۳۷۲)

دهنوی، م: مجموعه ای از مکاتبات، سخنرانیها و پیامهای آیت الله کاشانی از مهرماه ۱۳۳۰ تا قیام ملی سی ام تیر ۱۳۳۱، (تهران: چاپخش، ۱۳۶۱)

دهنوی، م: مجموعه ای از مکاتبات، سخنرانیها، پیامهای آیت الله کاشانی از فردای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا درگذشت آیت الله کاشانی در ۲۳ اسفند ۱۳۴۰، (تهران: چاپخش، ۱۳۶۲)

ذبیح، سپهر: ایران در دوره دکتر مصدق، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، (تهران: عطائی، ۱۳۷۰)

رئین، اسماعیل: اسرار خانه سدان، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸)

رایت، پیتر: شناسائی و شکار جاسوس، ترجمه محسن اشرفی، (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۴)

روحانی، فؤاد: تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، (تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۲)

روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت، (قم: دارالفکر، ۱۳۵۸)

ریمن، فرهنگ: کاشانی و مصدق، جبهه آزادی، ۱۶ اردیبهشت-۶ خرداد ۱۳۳۲

ساتن، الول: نفت ایران، ترجمه رضا رئیسی طوسی، (تهران: صابرین، ۱۳۷۲)

ساعده مراغه‌ای، محمد: خاطرات، به کوشش باقر عاقلی، (تهران: نامک، ۱۳۷۳)

سررشته، حسینقلی: خاطرات من، (تهران: رسا، ۱۳۶۷)

سیری در نهضت ملی شدن نفت، خاطرات شمس قنات آبادی، (تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷)

شروین، محمود: دولت مستعجل دکتر محمد مصدق و آیت الله کاشانی، (تهران: علمی، ۱۳۷۴)

شکست اولین توطئه علیه آیت الله العظمی خمینی و نهضت اسلامی ملت ایران در سال ۱۳۴۲، (تهران: حزب زحمتکشان ملت ایران، ۱۳۴۲)

شناخت حقیقت، دکتر مظفر بقائی کرمانی در پیشگاه تاریخ، (کرمان: حزب زحمتکشان ملت ایران، ۱۳۵۸)

صدیقی، غلامحسین: روز کودتا، دنیای سخن، ش ۷۵، مرداد-شهریور ۱۳۷۶

صولت قشقائی، محمدناصر: سالهای بحران، به کوشش نصرالله حدادی، (تهران: رسا، ۱۳۶۶)

طباطبائی، سید ضیاءالدین: شعائر ملی، (تهران: بی نا، ۱۳۳۲)

عراقی، حاج مهدی: ناگفته‌ها، (تهران: رسا، ۱۳۷۱)

ص: ۷۱۴

عظیمی، فخرالدین: بحران دمکراسی در ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، (تهران: البرز، ۱۳۷۲)

عظیمی، فخرالدین: حاکمیت ملی و دشمنان آن، (تهران: نگاره آفتاب، ۱۳۸۳)

فاتح، مصطفی: پنجاه سال نفت ایران، (تهران: پیام، ۱۳۵۸)

فراماسونری در ایران، ۲ جلد، (تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات سیاسی، ۱۳۸۰)

کاتوزیان، محمدعلی: استبداد، دمکراسی، نهضت ملی، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲)

کاتوزیان، همایون: مصدق و نبرد قدرت، ترجمه احمد تدین، (تهران: رسا، ۱۳۷۹)

کاشانی، محمود: قیام ملت مسلمان ایران؛ ۳۰ تیر ۱۳۳۱، (تهران: بی نا، ۱۳۵۹)

کشاوری، فریدون: من متهم می کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را، (چاپ خارج کشور، ۱۳۵۸)

کهنه سرباز، خاطرات سیاسی و نظامی سرهنگ ستاد غلامرضا مصور رحمانی، (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۶)

کی استوان، حسین: سیاست موازنه منفی، (پاریس: انتشارات مصدق، ۱۳۵۵)

کیانوری، نورالدین: خاطرات نورالدین کیانوری، (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۲)

کینزر، استیون: همه مردان شاه، ترجمه لطف الله میثمی، (تهران: صمدیه، ۱۳۸۳)

گازپوروسکی، مارک: سیاست خارجی امریکا و شاه، ترجمه فریدون فاطمی، (تهران: مرکز، ۱۳۷۱)

گازپوروسکی، مارک: ماجرای کودتای سرلشکر قره نی، ترجمه سرهنگ غلامرضا نجاتی، (تهران: انتشارات رسا، ۱۳۷۳)

گذشته چراغ راه آینده است، (تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۱)

گلشائیان، عباسقلی: گذشته ها و اندیشه های زندگی یا خاطرات من، ۲ ج، (تهران: انیشتین، ۱۳۷۷)

گود، جمیز. اف: امریکا در بی خبری، ترجمه دکتر احمد شهسا، (تهران: رسا، ۱۳۷۲)

گود، جمیز. اف: سایه مصدق بر روابط ایران و امریکا، ترجمه علی بختیاری زاده، (تهران: کویر، ۱۳۸۲)

محمدآقا. م و صدیقی: افول یک مبارز، نقدی بر وصیت نامه، مواضع و خط مشی دکتر بقائی، (تهران: مؤلف، ۱۳۶۵)

مدنی، جلال الدین: تاریخ معاصر ایران، (قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بی تا)

مصدق و کودتا، به اهتمام مارک گازیوروسکی و مالکوم برن، ترجمه دکتر علی مرشدی زاده، (تهران: قصیده سرا، ۱۳۸۴)

مصدق، محمد: خاطرات و تألمات دکتر مصدق، به کوشش ایرج افشار، (تهران: علمی، ۱۳۷۲)

مصور رحمانی، غلامرضا: خاطرات سیاسی، (تهران: رواق، ۱۳۶۳)

مظفر بقائی به روایت اسناد ساواک، ۲ ج، (تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳)

مکی، حسین: کتاب سیاه، (تهران: نشر ناشر، ۱۳۶۲)

مکی، حسین: استیضاح، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷)

مکی، حسین: خاطرات سیاسی، (تهران: علمی، ۱۳۶۸)

مکی، حسین: کتاب سیاه، ۸ ج، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰-۱۳۷۷)

مکی، حسین: وقایع سی ام تیر ۱۳۳۱، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰)

ملکی، احمد: تاریخچه جبهه ملی، (تهران: روزنامه ستاره ایران، ۱۳۳۲)

مهدی نیا، جعفر: زندگی سیاسی رزم آراء، (تهران: انتشارات پاسارگاد، ۱۳۶۴)

مهربان، رسول: گوشه هائی از تاریخ معاصر ایران، (تهران: عطارد، ۱۳۶۱)

موحد، محمدعلی: خواب آشفته نفت، ج ۳، (تهران: کارنامه، ۱۳۸۳)

موحد، محمدعلی: خواب آشفته نفت، جلد ۱ و ۲ (تهران: کارنامه، ۱۳۷۸)

مودین، یوری: پنج دوست کمبریجی من، ترجمه احمد کسائی پور، (تهران: کارنامه، ۱۳۷۵)

ناگفته هائی از دولت دکتر مصدق، دستنوشته های محمدابراهیم امیر تیمور کلالی وزیر کشور مصدق، به کوشش مرتضی

رسولی پور، (تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۰)

نجاتی، غلامرضا: جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، (تهران: شرکت انتشار، ۱۳۶۵)

نطق های دکتر مصدق در تدارک مقدمات ملی شدن صنعت نفت، ج ۱، (تهران: امیرکبیر،

یادداشت‌های یک روزنامه نگار (ابوالحسن عمیدی نوری)، ۲ج، به کوشش مختار حدیدی، جلال فرهمند، (تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۴)

ت: منابع انگلیسی

Abrahamian, Ervand: The ۱۹۵۳ Coup in Iran, Science and Society No. ۲, Summer ۲۰۰۱

(American Foreign Policy, ۱۹۵۰-۱۹۵۵, Basic Documents, VII, (Washington: ۱۹۵۷

Azimi, Fakhreddin: Iran: the Crisis of Democracy, (London NY, I. B. Tauris and St. Martin's Press, ۱۹۸۹

Cottam, Richard W. Iran and USA, A Cold War Case Study, (New Jersey: University of Pittsburg Press, ۱۹۸۸

(Dorril, Stephen: MI۶: Fifty Years of Special Operations, (London: Fourth Estate, ۲۰۰۰

Foreign Relations of the United States ۱۹۴۷-۱۹۵۱, Vols. V-IX, (Washington D. C: Government Printing Office, ۱۹۷۱-۱۹۸۴

Foreign Relations of the United States ۱۹۵۲-۱۹۵۴, Vol. X, (Washington: United States Government Printing Office, ۱۹۸۹

Gasiorowski, Mark J: The ۱۹۵۳ Coup d'Etat in Iran, International Journal of Middle East Studies, No. ۳, August ۱۹۸۷

Gassiorowski, Mark J.: The Qarani Affair and Iranian Politics, International Journal of Middle East Studies, No.۴, November ۱۹۹۳

Lambton, Ann K. S: The Impact of the West on Persia; International Affairs, No. ۳۳, January ۱۹۵۷

(Lapping, Brian: End of Empire, (NY: St. Martin's Press, ۱۹۸۵

Roosevelt, Kermit: Countercoup; the Struggle for the Control of Iran, (NY: McGraw-Hill,

Wilber, Dr. Donald: Overthrow of Premier Massadeq of Iran, CS Historical Paper, No. ٢٠٨, Written at ١٩٥٤, Published at October ١٩٦٩, Republished by New York Times at ٢٠٠٠

Woodhouse, Christopher Montague: Something Ventured, (London: Granada Publishing, ١٩٨٢

(Young, George Kennedy: Masters of Indecision, (London: Methuen, ١٩٦٢

آبادان، ۱۲۰، ۱۶۸، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۲۵، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶

آبادیان، حسین، ۱، ۲، ۱۰، ۱۸، ۲۱، ۲۷، ۶۴، ۲۱۲، ۲۴۵، ۷۱۲

ابتهاج، ۴۶۲

ابوالحسن، ۹۹، ۱۰۰، ۳۲۴، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۷۶، ۳۷۸

آبراهامیان

یرواند، ۲۲۵

آبراهامیان، وازگن، ۱۹۴

ابراهیمی

خاندان، ۲۷، ۵۱، ۳۴۶

ابن مقفع، ۶۳۳

ابوالفتح زاده

اسدالله میرزا، ۲۷۴

ابوالقاسم شمر، ۲۲

ابوترابیان، حسین، ۴۷

ابوعلی مسکویه رازی، ۴۹

آتاتورک

مصطفی کمال، ۴۸

اتحادیه سندیکای کارگری ایران، ۲۰۴

اتلی

کلمنت، ۱۱۴، ۲۸۹

اجتماع نقیضین، ۱۲

آچسن

دین، ۷۹، ۸۵، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳

آچسون، دین، ۸۳، ۸۶

احرار

احمد، ۳۶، ۴۹۲، ۴۹۴، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۱۱، ۷۰۹، ۷۱۰

احزاب سیاسی، ۲۱، ۵۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۳۱، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۹۷، ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۴۰، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۷۰، ۵۰۰، ۵۳۷، ۷۱۲،

۷۱۳

احسائی

شیخ احمد، ۴۲

ص: ۷۲۰

احمد شاه, ۲۶

احمد آباد, ۱۴۷, ۱۴۸, ۱۴۹, ۱۵۲

احمدشاه, ۱۲۵

احمدی, ۳۶۹, ۵۵۴

سرلشکر فتح الله, ۴۶۸

مؤید, ۵۱

احمدی, حمید, ۲۸۰

احمدی پور, ۶۳۴

اخباری, ۱۶۶, ۲۷۳, ۴۰۷, ۴۷۹, ۶۲۹, ۶۳۳, ۶۳۸

اختیارات شش ماهه, ۲۲۷, ۲۵۳, ۶۱۷

اختیارات یک ساله, ۲۵۳, ۲۵۸, ۵۸۱

اخوی

سرلشکر حسن, ۱۹, ۱۵۱, ۲۲۴, ۲۴۲, ۲۷۶, ۳۰۳

اخوی (سرتیپ), ۵۹۰

اداره اطلاعات و انتشارات شرکت نفت, ۱۹۴

ادینپور, ۳۷۲

آذربایجان, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۷۱, ۷۴, ۷۶, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۸, ۱۶۰, ۲۳۰, ۲۳۱, ۲۵۵, ۳۱۴, ۳۶۷, ۴۸۲, ۵۶۱, ۵۶۲, ۵۶۵, ۶۶۹,

۷۰۵, ۷۰۶

آذرین

اکبر, ۱۶۶, ۲۷۹

اراک, ۳۰۴, ۳۰۸, ۳۱۰, ۳۱۲

آرامش احمد, ۷۱۲

آرامش, احمد, ۳۵۲

ارباب جمشید, ۳۱

ارباب خدارحم زرتشتی, ۳۱

ارباب رستم گیو, ۵۴

ارباب مهدی, ۵۹۱

ارتشبد آریانا, ۱۵۱

ارجمند, ۳۴۶, ۶۴۸

اردشیر خان, ۵۸۷

اردلان, ۵۷۴

ارژنگ, ۱۹۴

ارسطو, ۶۰۰

ارسنجانی

دکتر حسن, ۷۱, ۷۲, ۱۶۸, ۲۳۱, ۲۳۲, ۳۵۴, ۶۵۵, ۷۱۲

ارسنجانی, حسن, ۳۵۲

ارض موعود, ۳۴۰, ۳۴۱

ارفع

سرلشکر حسن, ۶۷, ۶۸, ۸۹, ۱۰۱, ۱۵۰, ۱۵۱, ۱۵۴, ۱۵۷, ۱۶۸, ۱۷۵, ۲۲۴, ۲۲۵, ۲۴۲, ۲۷۶, ۲۷۸, ۲۷۹, ۳۰۴, ۳۳۶, ۴۶۸,

۵۳۲, ۵۳۳, ۵۵۷, ۵۹۱

ارفع، حسن، ۲۴۲

ارم

سرلشکر محمود، ۴۶۸

اروپا، ۲۵، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۸۰، ۱۵۳، ۱۸۷، ۳۳۱، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۶۰، ۳۷۷، ۳۸۷، ۴۲۱، ۵۲۴، ۵۳۱، ۵۳۷، ۵۶۷، ۵۶۸، ۶۰۴، ۶۶۷

اروپای شرقی، ۱۱۸

اروپای غربی، ۸۰، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۱۸، ۲۵۵، ۴۸۴، ۵۸۲

آریانا

سرلشکر بهرام، ۸۹، ۱۵۱، ۲۴۳، ۲۸۲

آزاد، ۱۴۵

عبدالقدير، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۶۳، ۱۸۵، ۳۷۵

آزادخواه، ۱۲، ۲۶۴، ۴۷۷، ۴۸۴، ۵۶۴، ۶۰۶

آزموده

حسین، ۲۹۲، ۴۶۸

سپهبد حسین، ۱۰۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۴۴، ۲۹۲، ۴۹۲

ازهارى

سپهبد غلامعلی، ۵۰۲، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۱

اسپانیا، ۴۷

استاکیل، ۱۷۲، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸

استالین

ژوزف, ۷۶, ۷۷, ۲۵۰

استاندارد اوپل نیوجرسی, ۶۴

استبداد (نشریه طنز), ۳۱

استبداد صغیر, ۲۳, ۴۵

استراتژی مهار انقلاب, ۴۹۲

استراکر, ۳۷۲, ۳۷۴

استعمار سرخ و سیاه, ۳۷۷

استوکس, ۱۹۹, ۲۰۲, ۲۰۳, ۲۱۸

ص: ۷۲۱

استیضاح، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۲، ۲۰۶، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۵۱، ۴۰۶، ۴۴۶، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۶۱۶، ۶۵۱، ۶۸۱، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۱۶

استیوستمن، جان. اچ، ۲۱۲

اسرائیل، ۹۳، ۴۵۹، ۶۵۹

اسفندیاری، ۲۸، ۶۷

اسفندیاری (دکتر)، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۱

اسفندیاری، حسن، ۵۴

اسفندیاری، میرزا حسین خان (سردار نصرت)، ۲۷

اسفندیاری، یمین، ۵۴۷

اسکرین، سر کلارمونت، ۲۶

اسکرین، کلارمونت، ۲۶

اسکندری

ایرج، ۶۴، ۸۳، ۷۱۳

سلیمان میرزا، ۲۱، ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۴۸، ۵۳، ۵۵

اسکندری، ایرج، ۴۳، ۸۳

اسکندری، ایرج میرزا، ۴۲

اسکندری، عباس، ۱۶۷، ۲۳۲، ۶۱۶، ۶۱۷

اسماعیل زاده، ۲۳۵

اشتالمر

آلفرد، ۲۰۷

آشتیانی (دکتر)، ۵۴۱

اشراقی (مهندس)، ۳۶۹

آشوبهای خیابانی، ۱۲۷، ۲۴۵، ۲۴۶

اصفهان، ۲۵، ۳۱، ۳۲، ۴۰، ۱۸۳، ۲۴۹، ۳۹۷، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۳۶، ۵۰۰، ۵۳۶، ۵۹۵، ۶۳۰، ۶۵۱، ۶۵۵،
۷۰۸، ۶۶۹

اصفهانی، آیت الله، ۱۷۱

اصل چهار ترومن، ۸۰، ۱۰۳، ۱۳۹، ۲۹۱، ۲۹۵، ۳۲۶، ۳۹۱، ۴۸۲

اصلانی، عبدالله، ۱۶۵

اعتمادالدوله قراگوزلو، یحیی خان، ۴۰

افتخار، ۳۳۴

افراطی، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۲۳۱، ۲۷۴

افشار طوس، ۶۴۷

افشار یزدی

دکتر محمود، ۴۵، ۲۷۱، ۴۴۰، ۷۱۳، ۷۱۶

افشار، دکتر احمد، ۳۹۱

افشار طوس، ۴، ۱۶، ۱۴۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۶، ۴۰۹، ۴۸۴، ۵۱۹، ۵۲۷،
۵۳۵، ۵۳۹، ۷۰۷، ۷۱۰، ۷۱۳

افضل الملك، ۳۶

آقا تهرانی، حسین (آقا)، ۴۵

آقا سید جواد

(عموی بقائی)، ۳۶

آقا کربلایی علی, ۳۵

آقا کربلایی, ۳۵

آقا مهدی, ۲۲

آقابکوف, ۴۷

آقاجاری, ۵۷۲, ۵۷۳

آقاسید جواد (برادر میرزا شهاب), ۲۲, ۳۰

آقامحمود, ۳۶

آقامهدی, ۳۳

آقامیرزا عبدالرحیم خان, ۳۱

آقامیرزا غلامحسین, ۲۶, ۱۲۸, ۳۰۹, ۳۵۳

آقامیرزا یحیی تحویلدار, ۳۴

آقامیرزاشهاب, ۳۰

اقبال

دکتر موچهر, ۳۳۱, ۳۳۲, ۳۴۳, ۳۷۲

اقبال, منوچهر, ۳۲۲, ۳۵۵, ۳۵۸, ۳۶۸, ۳۷۳, ۳۷۵, ۳۸۰, ۴۳۶, ۴۶۰, ۵۵۲, ۶۰۲, ۶۶۰, ۶۷۶, ۶۸۱

آگاه, محمد, ۳۰۲, ۳۴۴

اگزستانسیالیسم, ۳۴۰

آل احمد

جلال, ۱۸۹, ۷۱۲

آل بویه (دکتر), ۵۶۹

الجزائر, ٣٦٦, ٤٤٨, ٤٨٧

القائمان

حبيب الله, ٣٩٠

القائمان, حبيب الله, ٣٩٠

آلمان, ٢٥, ٤٢,

٤٩, ٤٢, ٤٣, ١١١, ١٥١, ١٨٧, ٢٠٧, ٣٣٨, ٣٤٢, ٣٨٤, ٤٢٧, ٥١٥, ٥٣١, ٥٤٧, ٥٤٨, ٥٤٩, ٥٧١, ٤٥٤

الن

جرج, ٧٣, ٧٤

امام حسين (ع), ٣٧٥

امام خميني, ١٩٤, ٤٠٠, ٤٠١, ٤٠٢, ٤٠٣, ٤١٣, ٤١٤, ٤١٦, ٤١٧, ٤٢٨, ٤٣١, ٤٣٩, ٤٤١, ٤٤٧, ٤٧٠, ٤٧٨, ٤٧٩, ٤٨٧, ٤٩٨,

٤٩٩, ٥٠٠, ٥٠٢,

ص: ٧٢٢

۷۱۴, ۷۰۹, ۶۹۹, ۶۹۸, ۶۸۷, ۶۷۳, ۶۷۲, ۶۶۹, ۵۳۶, ۵۲۱, ۵۱۹, ۵۱۶, ۵۱۵, ۵۱۴, ۵۱۰, ۵۰۸, ۵۰۷, ۵۰۶

امام شوشتری

محمد علی, ۳۲۰

امام علی (ع), ۸

امامی, ۸۳

جمال, ۶۳, ۹۶, ۱۸۳, ۱۸۴, ۳۲۰

دکتر حسن, ۳۵۴

سید حسین, ۸۲, ۸۳

امان پور (سرتیپ), ۳۱۲

امپریالیسم, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۸۹, ۲۱۸, ۲۱۹, ۲۴۷, ۲۴۹, ۲۵۷, ۲۹۱, ۳۳۲, ۵۸۳

امتیاز نفت شمال, ۷۶, ۷۷, ۷۹

امتیازنامه نفت جنوب, ۱۲۸

آمریکا

ایالات متحده, ۹, ۱۶, ۱۷, ۱۹, ۲۷, ۳۷, ۴۳, ۵۵, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۸, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۳, ۸۴, ۸۵,
۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۰,
۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۴, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۲۵, ۱۲۶, ۱۲۷, ۱۲۹, ۱۳۰, ۱۳۵, ۱۳۶, ۱۳۷,
۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۴, ۱۴۵, ۱۴۶, ۱۴۷, ۱۴۹, ۱۵۰, ۱۵۱, ۱۵۳, ۱۵۴, ۱۵۹, ۱۶۰, ۱۶۱, ۱۶۲, ۱۶۴, ۱۶۷, ۱۶۸, ۱۷۷, ۱۷۸,
۱۸۱, ۱۸۵, ۱۸۶, ۱۸۷, ۱۸۹, ۱۹۰, ۱۹۱, ۲۰۳, ۲۰۴, ۲۰۵, ۲۱۱, ۲۱۲, ۲۱۳, ۲۱۵, ۲۱۹, ۲۲۲, ۲۲۵, ۲۳۰, ۲۳۶, ۲۳۷, ۲۴۴,
۲۴۵, ۲۵۰, ۲۵۱, ۲۵۴, ۲۵۵, ۲۵۶, ۲۵۷, ۲۵۹, ۲۶۰, ۲۶۶, ۲۶۸, ۲۷۰, ۲۷۳, ۲۸۰, ۲۸۵, ۲۹۰, ۲۹۱, ۲۹۲, ۲۹۳, ۲۹۴, ۲۹۵,
۲۹۶, ۲۹۷, ۲۹۸, ۳۰۱, ۳۰۳, ۳۰۵, ۳۱۶, ۳۲۰, ۳۲۱, ۳۲۲, ۳۲۵, ۳۲۶, ۳۲۹, ۳۳۲, ۳۳۶, ۳۴۹, ۳۵۱, ۳۵۲, ۳۵۳, ۳۵۶, ۳۵۷,
۳۵۸, ۳۶۰, ۳۶۱, ۳۶۲, ۳۶۳, ۳۶۴, ۳۶۵, ۳۷۱, ۳۷۵, ۳۷۶, ۳۷۸, ۳۷۹, ۳۸۰, ۳۸۱, ۳۸۲, ۳۸۶, ۳۸۷, ۳۸۸, ۳۹۰, ۳۹۱, ۳۹۳,
۳۹۴, ۳۹۵, ۳۹۶, ۴۱۳, ۴۲۱, ۴۲۴, ۴۳۳, ۴۳۴, ۴۳۵, ۴۳۶, ۴۳۸, ۴۳۹, ۴۴۰, ۴۴۱, ۴۵۰, ۴۵۶, ۴۵۷, ۴۶۱, ۴۶۲, ۴۶۴, ۴۶۹,
۴۷۰, ۴۷۴, ۴۷۵, ۴۸۰, ۴۸۱, ۴۸۲, ۴۸۳, ۴۸۴, ۴۹۸, ۵۱۵, ۵۱۹, ۵۲۱, ۵۲۳, ۵۲۴, ۵۲۶, ۵۲۷, ۵۲۸, ۵۳۳, ۵۳۷, ۵۴۴, ۵۵۵,
۵۷۰, ۵۷۵, ۵۸۱, ۵۸۲, ۵۸۳, ۵۸۴, ۵۸۵, ۵۹۰, ۶۰۷, ۶۰۸, ۶۲۰, ۶۲۴, ۶۶۷, ۶۶۹, ۶۸۲, ۶۸۸, ۷۰۸, ۷۰۹, ۷۱۰, ۷۱۱, ۷۱۲

آمریکا، ۶۴

آموزشگاه ایرانشناسی، ۶۱

آموزگار، جمشید، ۴۶۷

آموزگار، دکتر جمشید، ۵۹، ۴۶۵، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۹۲، ۵۳۷، ۷۰۹

امیر رحیمی، ۲۸۲

امیر عبدالله، ۳۵۵

امیراحمدی (سپهد)، ۸۹، ۲۶۰

امیر رحیمی

عزیز الله، ۲۸۲

امیر رحیمی، عزیز الله، ۲۸۲

امیر رحیمی، عزیز الله (سرهنگ)، ۲۸۲، ۳۳۶، ۳۸۰

امیر شاهی

کیوان، ۳۸۹، ۳۹۰

امیر شاهی، کیوان، ۳۹۱

امیر صادقی (سپهد)، ۴۶۸

امیر علانی

دکتر شمس الدین، ۱۵۶، ۳۹۷

امیر علایی، شمس الدین، ۴۲

امین التجار، ۳۱

امینی

دکتر علی، ۷۲، ۱۲۳، ۳۵۳، ۳۷۸، ۳۹۱، ۴۹۷

امینی، دکتر علی، ۷۱، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۷۸، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۵۵، ۴۹۸، ۵۱۱،
۵۲۸، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۵۵، ۶۵۹، ۶۷۹، ۶۸۶، ۷۰۸

انتشارات امیرکبیر، ۱۲۸

انتشارات باقروف، ۲۳

انتشارات پاسارگاد، ۱۷۴

انتشارات چاپخش، ۱۰۷

انتشارات دیدگاه، ۲۱۰

انتشارات ققنوس، ۷۶، ۷۱۵

انتشارات وحید، ۸۳

انتظام

نصرالله، ۷۹

انتلیجنت سرویس، ۱۹۳، ۲۹۱

انتلیجنس سرویس، ۵۴۴

انجمن امریکائی دوستداران خاورمیانه، ۳۸۳، ۳۸۹، ۴۵۷

انجمن فرهنگی ایران و انگلیس، ۵۸

انجمن فرهنگی ایران و فرانسه، ۱۳۲

انجمن قلم، ۳۵۰، ۳۵۶

اندونزی، ۹۸، ۲۸۱

انقلاب چین، ۸۳، ۱۸۸، ۲۴۸

انقلاب کور، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۲۶، ۴۶۵، ۵۱۷

انگلستان، ۱۶، ۲۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۳، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۸، ۹۳، ۹۴، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۶۶،
۱۶۸، ۱۷۲، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۳،
۲۷۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۶، ۳۲۰، ۳۲۹، ۳۵۶، ۳۶۰، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۴۱۵، ۴۵۷، ۴۸۱، ۴۹۶، ۵۱۳، ۵۳۲، ۵۴۴، ۵۷۵،
۵۷۶، ۵۸۲، ۵۸۷، ۶۸۰، ۶۸۵، ۶۸۸، ۷۱۱

انگولوفیل، ۵۶، ۷۸، ۱۴۴، ۱۸۷، ۲۰۲، ۳۲۵، ۳۵۴

انگلیس، ۴، ۹، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۷، ۴۶، ۴۷، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۴، ۷۰، ۷۴، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۱۰۳،
۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰،
۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴،
۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵،
۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۷۲، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۶۲،
۳۷۱، ۳۷۲، ۳۹۰، ۴۱۲، ۴۲۴، ۴۸۰، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۳۸، ۵۴۹، ۵۸۳، ۶۵۸، ۶۶۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۰

اهواز، ۵۷۲

اوریان، ۳۴۱، ۳۴۲

اوریان، یعقوب، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲

اوگیانس

آوانس، ۱۶۶

اولیائی، علی اکبر، ۱۹۵

ص: ۷۲۳

اویسی

غلامعلی, ۵۰۰, ۵۲۴, ۵۲۵, ۶۰۸

ایادی، عبدالکریم, ۶۶۰

ایالت نرماندی شمالی, ۵۴۱

آیت

سیدحسن, ۴۰۱, ۴۰۵, ۴۰۶, ۴۱۰, ۴۱۱, ۴۱۲, ۴۱۳, ۴۱۴, ۴۱۷, ۴۱۸, ۴۲۱, ۴۲۲, ۴۲۴, ۴۳۷, ۴۴۱, ۴۶۰, ۵۱۰, ۵۳۶, ۶۰۴,
۶۱۱, ۶۴۲, ۶۴۳, ۷۰۲, ۷۰۹

آیت، حسن, ۴۰۱

آیت، سیدحسن, ۴۰۵, ۴۰۶, ۶۸۳, ۷۰۲, ۷۰۳

ایتالیا, ۴۱, ۴۲۵

آیتی

عبدالحسین, ۶۰

آیتی، عبدالحسین, ۶۰

ایدن, ۲۸۸

ایران, ۳, ۴, ۷, ۸, ۹, ۱۱, ۱۲, ۱۵, ۱۷, ۱۹, ۲۱, ۲۲, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۳۱, ۳۵, ۳۷, ۴۱, ۴۲, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۱, ۵۳,
۵۵, ۵۶, ۵۸, ۶۱, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۷, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۶, ۷۸, ۷۹, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۹۰, ۹۱, ۹۳,
۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۴, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۷,
۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۵, ۱۲۶, ۱۲۷, ۱۲۸, ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۵, ۱۳۶, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۳, ۱۴۵,
۱۴۶, ۱۴۷, ۱۴۸, ۱۴۹, ۱۵۱, ۱۵۳, ۱۵۴, ۱۵۸, ۱۶۰, ۱۶۱, ۱۶۲, ۱۶۳, ۱۶۴, ۱۶۵, ۱۶۶, ۱۶۷, ۱۶۹, ۱۷۱, ۱۷۲, ۱۷۳, ۱۸۴,
۱۸۵, ۱۸۷, ۱۸۸, ۱۸۹, ۱۹۰, ۱۹۱, ۱۹۲, ۱۹۳, ۱۹۴, ۱۹۶, ۱۹۹, ۲۰۰, ۲۰۱, ۲۰۲, ۲۰۳, ۲۰۴, ۲۰۵, ۲۰۸, ۲۰۹, ۲۱۰, ۲۱۱,
۲۱۲, ۲۱۳, ۲۱۴, ۲۱۵, ۲۱۶, ۲۱۷, ۲۱۸, ۲۱۹, ۲۲۰, ۲۲۱, ۲۲۲, ۲۲۶, ۲۲۷, ۲۲۹, ۲۳۰, ۲۳۱, ۲۳۲, ۲۳۳, ۲۳۴, ۲۳۶, ۲۴۴,
۲۴۵, ۲۴۶, ۲۴۷, ۲۴۸, ۲۴۹, ۲۵۰, ۲۵۲, ۲۵۴, ۲۵۵, ۲۵۶, ۲۵۷, ۲۵۹, ۲۶۰, ۲۶۶, ۲۶۹, ۲۷۵, ۲۷۸, ۲۷۹, ۲۸۰, ۲۸۱, ۲۸۲,
۲۸۳, ۲۸۶, ۲۸۷, ۲۸۸, ۲۸۹, ۲۹۰, ۲۹۱, ۲۹۲, ۲۹۳, ۲۹۴, ۲۹۵, ۲۹۶, ۲۹۷, ۳۰۱, ۳۱۰, ۳۱۵, ۳۲۱, ۳۲۲, ۳۲۹, ۳۳۱, ۳۳۲,
۳۴۱, ۳۴۲, ۳۴۴, ۳۴۷, ۳۵۰, ۳۵۱, ۳۵۳, ۳۵۶, ۳۵۷, ۳۵۸, ۳۵۹, ۳۶۰, ۳۶۱, ۳۶۲, ۳۶۳, ۳۶۴, ۳۶۶, ۳۶۸, ۳۷۰, ۳۷۱, ۳۷۲

,۳۹۸, ۳۹۷, ۳۹۶, ۳۹۵, ۳۹۴, ۳۹۳, ۳۹۲, ۳۹۰, ۳۸۹, ۳۸۷, ۳۸۶, ۳۸۴, ۳۸۳, ۳۸۱, ۳۷۹, ۳۷۸, ۳۷۷, ۳۷۶, ۳۷۵, ۳۷۴, ۳۷۳,
,۴۳۶, ۴۳۴, ۴۳۳, ۴۳۱, ۴۲۶, ۴۲۴, ۴۲۳, ۴۲۲, ۴۲۰, ۴۱۶, ۴۱۵, ۴۱۴, ۴۱۳, ۴۱۱, ۴۱۰, ۴۰۹, ۴۰۶, ۴۰۵, ۴۰۲, ۴۰۰, ۳۹۹,
,۴۷۱, ۴۷۰, ۴۶۹, ۴۶۶, ۴۶۵, ۴۶۳, ۴۶۲, ۴۶۰, ۴۵۹, ۴۵۸, ۴۵۷, ۴۵۶, ۴۵۰, ۴۴۸, ۴۴۷, ۴۴۵, ۴۴۳, ۴۴۲, ۴۴۱, ۴۴۰, ۴۳۸,
,۵۰۲, ۴۹۸, ۴۹۷, ۴۹۵, ۴۹۱, ۴۹۰, ۴۸۹, ۴۸۸, ۴۸۷, ۴۸۶, ۴۸۵, ۴۸۳, ۴۸۲, ۴۸۱, ۴۸۰, ۴۷۹, ۴۷۸, ۴۷۷, ۴۷۵, ۴۷۴, ۴۷۳,
,۵۴۲, ۵۳۸, ۵۳۴, ۵۳۲, ۵۳۱, ۵۲۸, ۵۲۷, ۵۲۶, ۵۲۵, ۵۲۴, ۵۲۳, ۵۱۹, ۵۱۸, ۵۱۵, ۵۱۴, ۵۱۳, ۵۱۲, ۵۱۱, ۵۱۰, ۵۰۸, ۵۰۶,
,۵۸۱, ۵۸۰, ۵۷۹, ۵۷۸, ۵۷۶, ۵۷۵, ۵۶۹, ۵۶۸, ۵۶۷, ۵۶۵, ۵۶۳, ۵۶۰, ۵۵۹, ۵۵۰, ۵۴۹, ۵۴۸, ۵۴۷, ۵۴۶, ۵۴۵, ۵۴۴, ۵۴۳,
,۶۲۱, ۶۱۸, ۶۱۷, ۶۱۵, ۶۱۱, ۶۱۰, ۶۰۹, ۶۰۷, ۶۰۶, ۶۰۵, ۶۰۴, ۶۰۱, ۵۹۹, ۵۹۸, ۵۹۶, ۵۹۲, ۵۸۹, ۵۸۵, ۵۸۴, ۵۸۳, ۵۸۲,
,۷۰۱, ۶۹۷, ۶۹۵, ۶۹۱, ۶۸۶, ۶۸۳, ۶۷۸, ۶۷۷, ۶۷۶, ۶۷۲, ۶۷۱, ۶۶۹, ۶۶۷, ۶۶۳, ۶۶۱, ۶۵۹, ۶۵۷, ۶۵۶, ۶۵۳, ۶۵۲, ۶۳۰,
۷۱۷, ۷۱۶, ۷۱۵, ۷۱۴, ۷۱۳, ۷۱۲, ۷۱۱, ۷۱۰, ۷۰۹, ۷۰۸, ۷۰۷, ۷۰۶, ۷۰۵

ایرانی، ارسطو, ۶۰۰

ایرانی، ارسطو (دکتر), ۴۴۳

آیزاک فری، کریستوفر, ۳۷۴

ایزدی (دکتر), ۵۵

آیزنهاور, ۲۵۵

دوایت, ۱۲۲, ۲۵۹, ۲۷۶, ۲۸۰, ۲۹۱, ۶۰۳

اینٹیجینس سرویس, ۴۶, ۸۱, ۲۴۲, ۲۶۹, ۳۷۲

باتمانقلیچ، نادر, ۳۵۰

باتمانقلیچ، نادر (سرلشکر), ۲۸۱, ۳۰۲, ۳۰۳, ۳۰۴, ۳۰۹, ۵۹۰

باتمانقلیچ، سرلشکر نادر, ۲۸۲

باتن، لرد مونت, ۱۰۹

باختر امروز, ۱۷, ۱۴۶, ۱۵۵, ۱۶۰, ۱۶۱, ۱۶۲, ۱۶۵, ۲۰۲, ۲۲۷, ۲۸۱, ۵۳۲, ۶۰۴, ۶۰۶, ۶۸۴, ۷۱۱

بارزانی، ملا مصطفی, ۱۵۰

بازرگان

مهندس مهدی, ۲۰۵, ۲۲۵, ۶۶۴

بازرگان، مهدی (مهندس), ۲۰۷, ۴۰۶, ۵۷۴, ۵۷۵, ۵۷۶, ۶۱۸, ۶۶۴

بازرگان، مهندس مهدی, ۲۰۷, ۴۰۶, ۴۰۷, ۴۱۲, ۵۰۰, ۵۷۳, ۵۷۴, ۵۷۶, ۶۱۸, ۶۲۴, ۶۶۳, ۶۶۴, ۶۷۳

باستان (مهندس), ۵۹۷

باستانی پاریزی (دکتر), ۶۰۹

باشگاه تاج, ۳۲۸

باندهای تبهکار, ۱۳, ۲۵۹

باندهای سیاه, ۱۲, ۵۴۰

بانک ایرانیان, ۴۶۲

بانک شاهنشاهی, ۲۰۸

بانک هنگ کنگ - شانگهای, ۲۰۸

بایندر (سرتیپ), ۲۶۶, ۲۶۷

بحرین, ۱۰۸, ۳۶۰, ۳۶۲

بختیار, ۳۴۹

تیمور, ۳۲۶, ۳۳۵, ۳۷۵

دکتر شاپور, ۳۹۷, ۴۶۹

بختیار (سپهبد), ۳۹۲

بختیار, تیمور, ۳۵۹

بختیار, شاهپور, ۶, ۵۰۹, ۵۱۱, ۵۱۳, ۵۱۴, ۵۱۵, ۵۱۶, ۵۲۳, ۶۰۶, ۶۰۷, ۷۰۹

بختیاری

ابوالقاسم خان, ۲۵۹

بختیاری، ابوالقاسم خان, ۲۵۹, ۷۰۷

بختیاری، سرداراسعد, ۲۲, ۲۳, ۳۷

بخش فرهنگی سفارت فرانسه, ۱۳۲, ۱۳۳

برادران بوسکوه, ۱۷۱

برادران رشیدیان, ۲۶۹, ۳۰۰, ۳۲۲

برادران هنرمند, ۶۶

برادلی

ژنرال عمر, ۸۸

برخوردار (سرهننگ), ۲۴, ۳۵, ۷۵, ۹۴, ۹۸, ۱۱۹, ۱۳۳, ۱۴۷, ۲۵۸, ۴۲۸, ۵۴۴

برکلی, ۸۷

برلین، سرآیایا, ۱۱۸

ص: ۷۲۴

برن، مالکوم، ۲۸۳

برهان، عبدالله، ۲۷۱

بروجردی

سیدحسین، ۳۳۵، ۴۱۲، ۵۸۷، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۸۷

بروجردی (آیت الله العظمی)، ۳۳۵

بروکسل، ۴۸، ۳۵۰

بریتانیا، ۱۹، ۲۶، ۴۶، ۵۵، ۶۱، ۷۰، ۷۴، ۷۷، ۸۱، ۸۳، ۸۶، ۸۹، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹،
۱۲۰، ۱۲۷، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۵۴، ۵۲۷، ۷۱۰

بریم، ۲۰۷

بریمانی، دکتر، ۲۶۶

بزرگ نژاد، ۶۲۴

بزرگمهر، ۱۵۶

اسفندیار، ۱۷۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۷۱۳

بزرگمهر، اسفندیار، ۱۷۱، ۳۵۴

بزرگ نژاد، ۶۳۳

بزرگ نیا، ۲۹۸

بقائی

ایراندخت، ۴۳

سرلشکر حسن، ۶۷، ۸۹، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۴۶، ۲۷۶، ۳۰۲، ۳۳۶، ۳۴۹، ۳۷۵، ۳۹۹، ۴۶۸، ۵۳۲

بقائی راوری

بقائی کرمانی، دکتر مظفر، ۱۱، ۱۷، ۸۹، ۴۱۹، ۴۳۲، ۵۳۱، ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۱۴

بقائی، ناصر، ۵۹، ۶۰، ۶۶، ۲۸۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۳، ۳۶۴

بقایی، ۱۳۶

بقایی کرمانی، مظفر (دکتر)، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۸۲، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۸، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۸، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۸۶، ۵۹۰، ۵۹۲، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۱، ۶۱۵، ۶۴۵، ۶۵۰، ۶۵۵، ۶۶۸، ۶۸۰، ۶۸۲، ۶۸۷، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۵، ۶۹۸، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶

بقایی کرمانی، مظفر (دکتر)، ۲۸

بقایی، تاجی، ۴۳

بقایی، رابعه، ۴۳

بقایی، شیخ احمد، ۶۰

بقایی، مریم، ۴۳

بقایى، ملکہ، ۴۳

بقایى، ناصر، ۶۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵

بلژیک، ۱۳۲

بلوچ قرائى

سرگرد على، ۲۶۷، ۲۷۰

بلوچستان، ۲۲، ۲۳، ۳۲۳، ۳۷۱، ۴۴۶، ۵۱۱

بن بلا، ۶۸۷

بندر عدن، ۲۱۹

بندر عباس، ۲۶، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۵۲۷

بنکدار، ۲۷۲

حسین، ۲۱۴، ۲۴۰، ۲۷۱، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۴۰، ۳۷۵، ۳۸۱، ۴۰۸، ۴۶۰، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۳۵

محمد تقى، ۳۲۴

بنکدار، حسین، ۲۷۱، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۰، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۸، ۴۰۸،

۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۵۱۸، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۶، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۳۰، ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۴۷، ۶۵۰، ۶۷۱، ۶۹۹

بنى صدر، ابوالحسن، ۵۲۳، ۶۰۷

بهائى، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۹۷، ۶۵۹، ۶۶۰

بهائى، ۶۵۹

بهبهانى، سيد جعفر، ۳۹۵

بهبهانى، سيد جعفر، ۶۰۳

بهبهانى، مير سيد على، ۹۶

بهبودی، سلیمان، ۳۰۰

بهبودی (سرگرد)، ۳۱۴، ۳۲۷

بهبودی، سالار، ۲۸

بهنیار (احمد دهقان)، ۲۲، ۵۵، ۵۸

بولارد، سرریدر، ۶۱

ص: ۷۲۵

بوین، ارنست, ۷۷

بیات, ۵۷۴, ۵۴۳

بیات، سهام السلطان, ۸۲

بیات، شیخ العراقین, ۲۶۵

بیات، محمد, ۲۰۷

بیاخ (دکتر), ۲۶

بیداری, ۵۸

بیرجند, ۳۲۳

بیگلری، سرهنگ لطیف, ۴۵۸, ۴۵۹, ۷۰۹

بیمارستان شفا یحیائیان, ۲۷۸

بیمارستان نمازی, ۳۶۱

بینا

دکتر علی اکبر, ۴۰, ۳۴۶, ۳۴۷

پاپانک

گوستاو فریتس, ۳۷۵, ۳۷۶, ۳۷۸, ۳۷۹, ۳۸۰, ۳۸۹

پارسونز، سرآنتونی, ۴۲۴

پارسی، دکتر سعید, ۴۴۲, ۴۵۵, ۴۶۷, ۴۹۷, ۵۰۹, ۵۱۲, ۶۲۳, ۶۳۸

پارک خرم, ۳۷۳

پاریس, ۴۲, ۴۸, ۴۹, ۱۰۰, ۳۳۷, ۳۴۹, ۳۶۹, ۵۲۳, ۵۲۴, ۵۲۵, ۵۲۷, ۵۲۸, ۵۴۱, ۵۴۲, ۵۵۹, ۵۶۶, ۵۶۸, ۵۷۰, ۶۰۷, ۶۰۸,

۶۰۹, ۷۱۰, ۷۱۵

پاکروان، ۱۹۲، ۱۹۳، ۳۴۹، ۴۳۸

پاکروان، امیر حسین، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶

پاکروان، امینہ، ۱۳۳

پاکروان، حسن (سرلشکر)، ۴۳۹، ۶۰۰

پاکروان، سرلشکر حسن، ۱۳۳، ۱۹۵، ۲۴۲، ۳۰۲، ۳۳۵، ۳۸۰، ۳۹۹، ۴۸۲

پاکستان، ۱۱۶، ۳۶۶، ۴۴۸

پالیزی، ۹۶

پامناری، عبدالله خان، ۲۲

پاناما، ۱۰۸، ۳۲۱

پانتہ ایسم، ۶۶۴

پایگاہ نظامی، ۳۶۴

پروست، مارسل، ۳۳۸

پرون، ارنست، ۶۲، ۸۱، ۱۸۳، ۲۲۵، ۳۱۶، ۳۶۹

پرویز، احمد، ۴۲

پرویز، حسین، ۴۵

پرویز، عباس، ۴۲

پرویزی، رسول، ۶۶۰

پل چوبی، ۵۱

پلیس جنوب، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲

پهلوی، اشرف، ۸۲، ۸۳، ۹۰، ۹۱، ۱۴۲، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۷، ۲۵۹، ۳۶۳، ۳۶۹، ۴۳۳، ۴۳۴، ۵۲۷

پهلوی، عبدالرضا (شاهپور)، ۸۲

پهلوی، محمدرضا (شاه)، ۱۳، ۱۶۷، ۲۸۶، ۲۹۹، ۳۰۸، ۳۲۹، ۳۶۸، ۳۹۱، ۴۴۳، ۴۴۴، ۵۳۳، ۵۳۸، ۵۵۹، ۵۸۷، ۶۴۹

پوپر، کارل، ۱۱۸

ص: ۷۲۶

پیرنیا، دکتر حسین، ۵۵

پیشه وری، سیدجعفر، ۶۳، ۶۵، ۲۶۴

پیمان اتحاد تدافعی خاورمیانه، ۵۸۲

پیمان آتلانتیک، ۸۰، ۱۳۶

پیمان بغداد، ۲۵۵، ۳۵۵، ۳۵۶

پیمان سنتو، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۹۳، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۵۵، ۳۹۲، ۵۳۸، ۵۹۲

پین چو، ۱۳۶

تآتر دائمی تهران، ۱۶۷

تآتر سعدی، ۲۱۰

تاچر، مارگارت، ۲۷۰

تبریز، ۷۴، ۳۱۴، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۴، ۵۷۱، ۶۶۸، ۶۷۸

تجدد (مصطفی)، ۳۶۹

ترکمان، محمد، ۲۶۵

ترکیه، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۵، ۹۲، ۹۸، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۳۶۶، ۴۴۸، ۶۸۶، ۷۰۹

ترکیه، ۲۵۵

ترورهای سیاسی، ۱۲۷

ترومن، ۱۳۸

ترومن، هاری اس، ۱۹، ۸۰، ۸۳، ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۱،

۲۱۳، ۲۹۱، ۳۹۱، ۴۸۲

تسه تونگ، مائو، ۱۴۶

تفضلی، ۱۷۶

تفضلی، ابوالقاسم، ۱۸، ۱۵۶، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰

تفضلی، جهانگیر، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۶۶۶

تفکیک قوا، ۴۴۳، ۴۸۳

تقرر خارجی، ۳۳۸

تقی، ۲۹۳

تندرو، ۴۵، ۵۰۸

تنصیف عواید نفتی، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۶۲، ۱۶۴

تهران، ۲، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۵، ۴۷، ۵۷، ۶۱، ۶۳، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۱۹، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۴، ۴۶۹، ۴۸۰، ۴۹۱، ۵۱۲، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۴۳، ۵۴۷، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۵، ۵۷۸، ۵۸۲، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۱۴، ۶۲۲، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۴، ۶۳۸، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۵۱، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۲، ۶۷۶، ۶۷۹، ۶۸۳، ۶۸۹، ۶۹۲، ۶۹۴، ۶۹۵، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷

تهرانی، ۵۷۴

تهرانی، محمدعلی، ۳۸۹

توده نفتی، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۷، ۵۱۱، ۵۱۳

توده ای

توده ایها، ۱۲، ۶۸، ۷۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۷۸، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۷۷، ۴۲۹، ۴۵۶، ۵۹۶

٣٤٣, ٣٤٢, ٣٤١, ٣٥٧, ٣٥٦, ماکس, ٣٤٣

١٠٩, ١٠٨, ١٠٣, ١٠٢, ٩٩, ٩٠, ماکس, ١٠٩

٥٢٨, توکیو

٥٨, مایل, ٥٨

٤٨, ٤٧, ٤٦, ٤١, ٣٨, تیمورتاش, ٤٨

٤٠, عبدالحسین, ٤٠

تیمورتاش, عبدالحسین (سردار معظم)

٧٢٧

خراسانی، ۴۶، ۵۳۱

ثابتی، ۳۳، ۶۴۳

جانسون، لوئیس، ۸۸

جبهه ملی، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۶، ۳۵۸، ۳۷۹، ۳۸۱،
۳۸۳، ۳۹۰، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۶، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۹۱، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۷

جبهه ملی، ۴۰، ۹۰، ۹۱، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۶، ۲۰۲، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۸۹، ۳۷۴،
۳۹۷، ۵۱۱، ۵۳۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۲۰، ۶۲۸، ۶۳۱، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۵۳، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۴، ۶۶۷، ۶۷۱، ۶۷۴، ۶۹۶، ۶۹۷، ۷۰۶، ۷۱۶

جرج، آلن، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۱۰۷، ۳۶۱، ۳۶۳

جرنگان، ۸۰

جزایر بحرین، ۳۶۲

جزیره هرمز، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۹

جعفری، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۷۷، ۲۷۸، ۵۳۴، ۶۴۰، ۶۴۱

جعفری، احمد، ۱۷۹

جعفری، جواد، ۱۱، ۱۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۲۳، ۲۳۳، ۲۷۷

جعفری، حسن، ۱۷، ۷۱، ۱۵۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۳۳، ۲۷۷، ۳۶۹، ۵۳۴،
۵۳۹

جعفری، شعبان

شعبان بی مخ، ۲۷۷، ۳۲۸، ۷۱۳

جعفری، شعبان (بی مخ)، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱

جعفری، شعبان (بی مخ)، ۲۶۰

جعفریان، دکتر محمود، ۴۷۸

جکسون، ریچارد، ۱۹۲

جلال الدوله مسعود، ۲۲

جلال الدین مولوی، ۳۴۰، ۴۴۲

جلالی، ۳۲۲

جلالی (دکتر)، ۳۶۹

جلالی نائینی، ۱۶۵، ۱۸۷

جلالی نائینی، محمدرضا، ۳۲۸

جلالی، علی، ۳۲۲

جم، ارتشید، ۳۴۵

جمال عبدالناصر، ۴۳۴، ۴۴۶، ۴۴۷، ۶۱۲، ۶۵۴، ۶۸۷

جمال آباد، ۳۰۸، ۳۱۲

جمعیت آزادی ایران، ۳۴۰

جمعیت فدائیان اسلام، ۸۲، ۱۰۷، ۱۶۱، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۳، ۴۱۲، ۶۶۳

جمهوری اسلامی، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۹، ۶۰۷

جمهوریخواه، ۸۴، ۱۴۹، ۲۵۹، ۲۷۰، ۳۶۴، ۶۸۸

جنگ روانی، ۶۲، ۱۲۶، ۱۶۷، ۲۲۵

ص: ۷۲۸

جنگ سرد فرهنگی، ۱۱۸

جنگ کره، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۹، ۱۰۲، ۱۶۰، ۱۸۸، ۲۴۸، ۲۵۱

جنگل قائم کرمان، ۱۵، ۵۲۱

جهان آزاد، ۱۱۸

جهان بسته، ۱۱۸

جوانشیر، ف. م، ۲۰۱

جواهر کلام، علی، ۲۰۵، ۳۵۶

جواهری، محمد خلیل، ۳۷۰

جو پار، ۵۷

جوخه ترور، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۷

جیرفت، ۲۳

چاپن، سلدن، ۳۲۱

چپ گرا، ۱۲، ۴۲۶

چرچیل، سروینستون، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۴۵، ۲۷۶، ۲۸۹، ۲۹۱، ۶۸۸

چریک، دکتر گیلبرت، ۳۶۱

چکسلواکی، ۲۱۳، ۲۶۴

چناری، ۵۷۶

چیزوم، آرچی، ۸۱، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۹۹

چین، ۷۵، ۸۳، ۹۱، ۱۰۲، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۸۸، ۲۳۸، ۲۶۴، ۳۰۳، ۴۹۸، ۵۰۲، ۵۹۰

حائری زاده, ۱۴۴, ۱۴۵, ۱۸۷, ۲۵۷, ۲۵۹, ۲۶۱, ۲۶۲, ۳۷۵

حائریزاده, ۵۸۴

حائری زاده, ابوالحسن, ۹۶

حاتم زاده (مهندس), ۶۳۴

حاجی مهدیقلی خان, ۳۲

حاکمیت ملی ایران, ۱۱۶, ۱۲۸, ۱۹۱, ۱۹۲, ۲۰۵, ۲۲۰, ۲۲۱, ۲۴۰

حامی, احمد (مهندس), ۳۷۴

حامی, مهندس احمد, ۳۷۴

حیب سیاه, ۲۸۰

حجازی

محمدباقر, ۳۱, ۳۳, ۱۷۶, ۲۶۵, ۳۵۲, ۳۵۳

حجازی, سرلشکر عبدالحسین, ۲۴۳

حجازی, عبدالحسین, ۲۴۳

حزب اتحاد ملی, ۲۸, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۱۸۷, ۴۰۶, ۵۳۱, ۷۰۵

حزب اجتماعیون, ۵۳

حزب آریا, ۱۵۱, ۲۵۴, ۲۷۹, ۴۶۸

حزب ایران, ۶۵, ۱۲۳, ۱۲۷, ۲۱۵, ۴۵۶

حزب ایران نوین, ۱۲۳, ۴۵۶

حزب توده ایران, ۱۲, ۱۷, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۶۵, ۶۹, ۷۰, ۸۶, ۸۹, ۹۰, ۱۰۰, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۹, ۱۲۶,

۱۳۴, ۱۴۶, ۱۶۰

۱۶۷, ۱۶۸, ۱۶۹, ۱۷۱, ۱۷۳, ۱۷۴, ۱۷۶, ۱۷۸, ۱۸۱, ۱۸۲, ۱۸۳, ۱۸۶, ۱۸۸, ۱۸۹, ۱۹۷, ۲۰۲, ۲۰۴, ۲۰۹, ۲۱۰, ۲۱۱, ۲۱۳, ۲۱۴, ۲۲۳, ۲۲۴, ۲۲۵, ۲۲۸, ۲۳۴, ۲۳۵, ۲۴۰, ۲۴۶, ۲۴۷, ۲۴۹, ۲۵۰, ۲۵۵, ۲۵۶, ۲۵۸, ۲۶۵, ۲۶۶, ۲۷۷, ۲۷۸, ۲۸۲, ۲۸۳, ۲۹۲, ۲۹۳, ۳۲۱, ۳۴۳, ۳۵۳, ۳۵۴, ۴۰۸, ۴۲۲, ۴۲۸, ۴۲۹, ۴۳۶, ۴۶۷, ۴۷۴, ۴۷۵, ۴۹۵, ۵۱۱, ۵۳۲, ۵۳۴, ۵۳۵, ۵۸۲, ۵۸۳, ۶۲۰, ۶۲۱, ۶۵۳, ۶۵۸, ۶۷۹, ۷۰۶, ۷۰۷, ۷۱۱, ۷۱۲, ۷۱۳, ۷۱۵

حزب دمکرات ایران, ۶۵, ۶۶, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۵۶۵

حزب دمکرات قوام, ۵۷, ۶۷, ۷۵, ۵۳۱, ۷۰۶

حزب رستاخیز, ۴۶۲, ۴۷۵, ۴۷۸, ۴۸۶

حزب زحمتکشان, ۴, ۵, ۶, ۱۸۵, ۳۲۶, ۴۱۳

جناح مذهبی, ۴۰۰, ۵۳۷, ۷۰۹

حزب زحمتکشان, ۱۶۹

حزب زحمتکشان ملت ایران, ۹, ۱۶, ۱۸۵, ۱۸۶, ۱۸۷, ۱۸۸, ۱۸۹, ۱۹۰, ۱۹۴, ۱۹۷, ۲۰۴, ۲۰۹, ۲۱۱, ۲۱۲, ۲۱۵, ۲۲۲, ۲۲۵, ۲۲۷, ۲۳۵, ۲۳۷, ۲۴۰, ۲۴۱, ۲۴۲, ۲۴۴, ۲۴۶, ۲۴۷, ۲۵۷, ۲۶۵, ۲۶۹, ۲۷۱, ۲۷۴, ۲۷۵, ۲۷۶, ۲۷۹, ۲۸۱, ۲۸۶, ۲۸۷, ۲۸۸, ۲۹۱, ۲۹۳, ۲۹۴, ۲۹۵, ۲۹۸, ۲۹۹, ۳۰۷, ۳۱۳, ۳۱۹, ۳۲۰, ۳۲۵, ۳۲۶, ۳۲۸, ۳۲۹, ۳۳۰, ۳۳۱, ۳۳۵, ۳۴۰, ۳۴۳, ۳۴۴, ۳۴۵, ۳۴۹, ۳۵۰, ۳۵۱, ۳۵۷, ۳۶۳, ۳۶۴, ۳۷۴, ۳۷۷, ۳۷۸, ۳۸۷, ۳۹۶, ۳۹۷, ۳۹۸, ۳۹۹, ۴۰۰, ۴۰۲, ۴۰۵, ۴۰۶, ۴۰۸, ۴۰۹, ۴۱۰, ۴۱۱, ۴۱۲, ۴۱۳, ۴۱۹, ۴۲۰, ۴۲۱, ۴۲۲, ۴۲۴, ۴۲۶, ۴۲۷, ۴۲۸, ۴۲۹, ۴۳۰, ۴۳۱, ۴۳۲, ۴۳۳, ۴۳۶, ۴۳۷, ۴۴۱, ۴۴۲, ۴۴۵, ۴۵۳, ۴۵۴, ۴۵۶, ۴۵۹, ۴۶۰, ۴۶۱, ۴۶۲, ۴۶۴, ۴۶۵, ۴۶۷, ۴۶۹, ۴۷۳, ۴۷۴, ۴۷۵, ۴۷۶, ۴۷۷, ۴۷۸, ۴۷۹, ۴۸۳, ۴۸۵, ۴۸۶, ۴۸۷, ۴۸۸, ۴۹۱, ۴۹۲, ۴۹۴, ۴۹۶, ۴۹۷, ۴۹۹, ۵۰۲, ۵۰۶, ۵۰۹, ۵۱۰, ۵۱۳, ۵۱۴, ۵۱۵, ۵۱۷, ۵۱۸, ۵۱۹, ۵۲۱, ۵۳۴, ۵۳۵, ۵۳۶, ۵۳۹, ۵۷۶, ۵۷۸, ۵۸۳, ۵۸۶, ۵۹۶, ۵۹۷, ۵۹۹, ۶۰۴, ۶۱۱, ۶۱۴, ۶۱۶, ۶۱۷, ۶۱۸, ۶۱۹, ۶۲۰, ۶۲۱, ۶۲۵, ۶۲۸, ۶۳۰, ۶۳۵, ۶۴۰, ۶۴۵, ۶۵۲, ۶۵۳, ۶۶۳, ۶۶۴, ۶۶۸, ۶۷۳, ۶۷۶, ۶۷۷, ۶۷۸, ۶۷۹, ۶۸۰, ۶۸۱, ۶۸۴, ۶۸۶, ۶۹۱, ۶۹۳, ۷۰۷, ۷۰۸, ۷۰۹, ۷۱۱, ۷۱۲, ۷۱۴

حزب سوسیال دمکرات ایران, ۳۴۰

حزب سوسیالیست, ۳۷, ۵۳

حزب سومکا, ۳۳۵

حزب سومکا, ۲۵۴

حزب کار, ۱۸۷, ۵۶

حزب کارگر, ۱۱۹, ۶۸۵

حزب کبود, ۳۱۲

حزب کومین تانگ, ۱۴۶

حزب محافظه کار بریتانیا, ۲۴۵, ۲۷۰

حزب مردم, ۳۲۴, ۳۴۲, ۳۴۴, ۳۴۵, ۳۴۶

حزب ملیون, ۳۴۲, ۳۴۴, ۳۴۵, ۳۴۶

حسابی, دکتر محمود, ۳۳۶, ۳۷۱

حسابی, محمود (دکتر), ۳۱۰

حسن زاد, ۶۴۳

حسینی, رضا, ۶۳۴

حسینی, عبدالحسین, ۶۳۴

حسیبی, مهندس کاظم, ۱۰۴, ۱۲۱, ۲۰۶, ۲۱۴, ۳۷۴, ۳۹۷, ۵۷۴, ۶۶۳

حسینی, سیدجلال الدین, ۴۳۷, ۴۴۱

حصارک, ۱۸۷

حضرت علی (ع), ۶۴۲

حکمت, ۶۶, ۶۸

حکمت, افخم (دکتر), ۷۱

حکمت, دکتر افخم, ۵۴۶

حکمت, رضا (سردار فاخر), ۵۶, ۶۶, ۶۷, ۶۸, ۷۵, ۱۰۰, ۱۳۲, ۱۳۳, ۳۱۶, ۳۲۱, ۳۳۰, ۳۴۰

حكمت، على اصغر، ٣٧١

حكومت قانون، ٤٧٠، ٤٧٤، ٤٩١، ٤٩٧، ٤٩٩

حكومت قزاقان، ٤١

حكيم الملك، ٥٥٩

حكيمى، ابراهيم، ١٢٥، ٥٦٠

حكيمى، ابراهيم (حكيم الملك)، ٦٣، ١٢٥، ٥٦٠، ٥٦٢

ص: ٧٣٠

خانه سدان, ۱۹۳, ۱۹۵

خانم بیات, ۵۷۴

خانم ضیاءالسلطنه (همسر مصدق), ۲۶۵

خانم قدس اعظم, ۲۶۵

خاورمیانه, ۸۵, ۸۷, ۹۰, ۱۰۴, ۱۰۸, ۱۱۴, ۱۱۶, ۲۳۷, ۲۵۵, ۲۵۶, ۲۶۶, ۲۶۸, ۲۹۳, ۳۴۹, ۳۶۴, ۳۷۷, ۳۸۳, ۳۸۹, ۴۵۷, ۴۷۸,
۵۸۲, ۵۹۵, ۶۰۵, ۶۵۴, ۶۸۶, ۶۹۷

خاوری, عبدالله, ۱۸۰

خبرگزاری یونایتد پرس, ۳۷۴

خدایار, دکتر امیر خسرو, ۳۹۴

خراسان, ۶۶۲, ۶۶۹

خردجو, ۵۷۳, ۵۷۴

خرم, احمد علی, ۳۷۳

خرمشهر, ۲۰۵, ۲۲۵, ۵۷۳, ۵۷۴, ۵۷۶

خسروشاهی, مهدی, ۳۹۰

خطیبی, حسین, ۴, ۱۵, ۱۳۲, ۱۸۲, ۱۸۹, ۲۱۶, ۲۲۲, ۲۲۳, ۲۲۴, ۲۲۵, ۲۴۰, ۲۴۱, ۲۴۲, ۲۴۳, ۲۵۱, ۲۵۲, ۲۵۹, ۲۶۵, ۲۶۶,
۲۶۷, ۲۶۸, ۲۶۹, ۲۷۱, ۲۷۴, ۲۷۸, ۲۸۱, ۲۹۶, ۲۹۸, ۲۹۹, ۳۰۰, ۳۰۱, ۳۰۲, ۳۰۴, ۳۰۶, ۳۰۷, ۳۰۸, ۳۱۰, ۳۱۱, ۳۱۲, ۳۱۶,
۳۱۷, ۳۱۹, ۳۲۱, ۳۲۲, ۳۲۳, ۳۲۵, ۳۲۶, ۳۲۷, ۳۲۸, ۳۲۹, ۳۳۰, ۳۳۱, ۳۴۴, ۳۵۴, ۳۷۱, ۴۰۹, ۴۱۸, ۴۸۴, ۵۳۲, ۵۳۵, ۵۳۸,
۵۷۶, ۵۸۴, ۵۸۷, ۵۸۹, ۵۹۰, ۵۹۱, ۵۹۲, ۵۹۳, ۶۴۷

خطیبی, فروغ, ۲۶۷

خلخال, ۱۵۲, ۱۶۷, ۱۶۹, ۱۷۰, ۱۷۳, ۱۸۰

خلخالی, ۶۶۴

خلعتبری، ارسلان, ۱۴۱, ۳۶۹

خلیج فارس, ۶۵, ۲۱۴, ۴۸۲

خلیلی، عباس, ۱۴۵, ۳۵۶

خمینی، روح الله (آیت الله), ۴۰۲

خمینی، روح الله (آیت الله العظمی), ۴۰۳, ۴۱۳, ۴۱۴, ۴۱۶, ۴۲۸, ۴۳۱, ۴۸۷, ۵۰۶, ۵۱۵, ۵۱۹, ۶۶۹, ۶۷۲, ۶۷۳, ۶۸۷, ۶۹۸, ۶۹۹

خواجه نوری، ابراهیم, ۱۶۸, ۲۴۴

خواندنیها, ۱۷, ۱۷۲, ۲۲۶, ۲۳۰, ۲۵۴, ۲۶۴, ۲۶۵, ۲۶۶, ۲۶۷, ۲۶۸, ۲۷۲, ۳۵۳, ۷۱۲

خوزستان, ۹۴, ۱۱۵, ۱۵۳, ۱۶۸, ۲۰۷, ۲۲۵, ۲۲۹, ۴۴۶, ۵۱۱, ۵۷۶, ۵۷۹

خوشبین (دکتر), ۳۲۹

خیابان استامبول, ۱۹۲

خیابان استانبول, ۲۲۴

خیابان ایرج, ۱۹۵

خیابان حافظ, ۳۲۴

خیابان سپه, ۱۹۴, ۲۳۷

خیابان شاهرضا, ۵۸۹

خیابان شیخ هادی, ۳۷۳

خیابان فردوسی, ۱۹۲, ۲۷۷, ۳۳۶

خیابان کوشک, ۳۷۳

خیابان نادری, ۱۹۲, ۱۹۷, ۲۱۷, ۲۲۲, ۳۳۶, ۳۳۷

دارالفنون, ٧٠٥, ٤٠

ص: ٧٣١

داریبی شر، نورمن، ۲۴۲، ۲۶۹، ۲۷۰

داریسی (امتیازنامه)، ۴۵، ۴۶

داگلاس، ویلیام، ۱۶۲، ۳۶۲

دالس، آلن، ۱۰۷، ۳۶۳

دالس، جان فوستر، ۳۶۳

دانشگاه آکسفورد، ۸۶

دانشگاه تهران، ۴۰، ۲۰۹، ۲۸۰، ۲۹۲، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۱۹، ۳۴۰، ۳۴۷، ۳۵۵، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۷، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۵۳، ۵۳۱، ۵۵۷، ۶۲۵،

۷۰۵، ۷۰۸، ۷۰۹

دانشگاه کلمبیا، ۳۸۵

دانشیان

غلام یحیی، ۲۶۴

دانمارک، ۱۳۶، ۱۳۹

دانوب، ۱۱۸

داور

علی اکبر، ۳۳، ۸۲

داور، علی اکبر خان، ۴۳، ۷۰۵

دخانیاتی، ع.، ۲۶

دربندی، ۳۷۹

درخشش، محمد، ۳۴۰، ۳۵۲، ۴۱۷، ۶۷۹، ۶۹۸

درسه فیضیه، ۶۸۷

در گاهی، محمود، ۲۲

دروازه آهنین، ۱۱۸

دریای خزر، ۹۲

دریک، اریک، ۸۱، ۱۷۲، ۱۹۹، ۵۷۴

دزفول، ۳۴۷، ۵۹۷، ۶۴۸

دشتی، علی، ۶۳، ۱۶۸، ۱۸۷

دکترین مونروئه، ۱۲۹

دلیلی دیدار، محمود، ۴۴۱

دلیلی دیدار، محمد، ۴۳۷

دمکراتهای ضد تشکیلی، ۴۱

دمکراسی، ۳۳، ۳۵، ۷۳، ۸۳، ۸۴، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۴۸، ۳۶۵، ۴۶۶، ۴۷۰، ۴۷۳، ۴۸۳، ۴۸۶، ۵۲۰، ۶۴۵، ۷۱۵

دهخدا، علی اکبرخان، ۴۵، ۷۱۳

دهقان، ۴، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۲۳، ۲۳۳،

۴۳۵، ۵۵۲، ۵۵۵

دهقان، احمد، ۱۷، ۲۲، ۷۱، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۷۷، ۳۶۹، ۵۳۴

دهلی، ۵۲۸

دهنوی، محمد، ۱۰۷

دو بیچک، الکساندر، ۲۴۸

دوشلی، عباس، ۲۳۹، ۲۹۹، ۳۱۳، ۳۲۷، ۳۲۸، ۴۰۷، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۳۳، ۵۱۲، ۵۷۶، ۵۹۵، ۵۹۷، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۳۸،

۶۳۹، ۶۴۴، ۶۵۸، ۶۶۹

دو گل (ژنرال)، ۶۰۹

دو گلاس، ویلیام، ۳۲۵

دولت آبادی

میرزا یحیی، ۴۸

دوهر، جرالده، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۱۰۰، ۱۳۵، ۱۵۴، ۱۵۵، ۳۶۲

دیبا، فرح، ۳۶۵، ۴۶۹

ص: ۷۳۲

دیکتاتوری

حکومت، دیکتاتوری نظامی، ۵۴، ۸۵، ۹۸، ۱۰۱، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۷۷، ۲۵۴، ۳۷۸، ۴۰۶، ۴۱۵، ۴۳۲، ۴۴۳، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۱، ۵۰۷، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۳، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۸۱، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۸۰، ۷۰۱

دیلی نیوز، ۳۵۰

دیہیم (سرتیپ)، ۲۷۶

دیہیمی، سرتیپ حبیب اللہ، ۸۹، ۱۵۱، ۱۵۷، ۲۲۴، ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۲۲، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۹۰

دیوان داوری لاهہ، ۱۹۲، ۲۱۳، ۲۲۶، ۲۵۹، ۵۳۴

دیوشلی، ۵۹۷

دیوشلی، عباس، ۳۱۳، ۳۲۷، ۶۴۲

ذوالقدر، مظفر، ۳۳۱

ذوالفقاری، ناصر، ۹۶

رائین، اسماعیل، ۱۷۱، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۴۶۰، ۷۱۴

راجی، عبدالحسین، ۵۴۶، ۷۰۶

راجی، عبدالحسین (دکتر)، ۷۰

راد، ۵۷۴

رادیو تہران، ۵۸، ۲۶۷

رادیو قاہرہ، ۶۹۷

رادیوی آمریکا، ۳۹۱

رادیوی قاہرہ، ۶۹۷

راس، آلیون، ۱۶۰

راسک، دین، ۱۲۲، ۳۷۶، ۳۷۹

راشد، حسینعلی، ۲۱۴، ۶۶۴

راکفلر، دیوید، ۳۶۳

راوری، قاسم، ۵۹

راوری، میرزا شفیق خان، ۲۹

راوری، میرزاجواد، ۳۴

راونتری، ویلیام، ۸۵، ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۱، ۳۵۴

رایت، ۲۳۲

رایت، پیتر، ۲۵۰

رحیمی (سپهد)، ۶۰۸

رحیمی (سرهنگ)، ۵۹۳

رحیمیان، غلامحسین، ۱۲۸، ۱۶۳، ۳۷۵، ۴۴۱، ۴۴۲

رزاقی کوهبنانی، سیدعبدالباقی، ۲۹

رزم آرا (سپهد)، ۷۱، ۱۵۰، ۱۶۶

رزم آراء، ۲۷۹، ۵۴۸

رزم آرا (سپهد)، ۹۱، ۱۰۷، ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۷، ۵۴۹، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۷۹

رزم آراء، سپهد حاجعلی، ۱۶، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۹، ۸۲، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۹، ۲۰۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۳۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۲، ۳۹۸

۷۱۶, ۷۱۱, ۷۰۸, ۷۰۶, ۵۳۹, ۵۳۸, ۵۳۴, ۵۳۳, ۵۳۲, ۵۰۹, ۴۹۶, ۴۸۱, ۴۶۸, ۴۶۶, ۴۵۴, ۴۴۶

رزمناو موریشیوس, ۱۹۲

رستاخیز, ۲۸۲

رستگار (دکتر), ۳۵۲

رستگار (سرهنگ), ۶۰۹

رسول اکرم (ص), ۴۲۵

رشیدیان

برادران, ۱۹۵, ۲۴۳, ۲۵۴, ۲۵۹, ۲۷۰, ۳۱۳, ۳۹۵

رضا خان, ۶۶۲

رضاخان (میرپنج), ۲۷, ۲۸, ۳۴, ۳۷, ۳۸, ۴۰, ۴۱, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۵۰, ۵۱, ۵۳, ۵۴, ۶۹, ۱۴۱, ۱۷۱, ۱۷۳, ۱۷۴,

۲۷۴, ۳۳۶, ۵۴۹, ۵۶۵, ۶۶۲

رضازاده شفق, صادق, ۱۱۲, ۲۰۶

رضانور (دکتر), ۲۳۶, ۳۰۷

رضایی, محمود, ۵۹۲

رضوی, احمد, ۵۴۶

رضوی, احمد (مهندس), ۷۰

رفسنجان, ۳۳

رفعت نظام نرماشیری, ۲۳, ۲۴, ۲۵

رفعت نظام نرماشیری, ۲۳

رفیع زاده, منصور, ۳۵۱, ۴۳۵

رفیع زاده، منصور، ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۷۰، ۲۸۱، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۴۱، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹،
۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۳۱،
۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۱، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۸۲، ۵۰۲، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۷،
۵۲۸، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۶۸۲، ۷۰۸، ۷۱۰

رنود خیراندیش، ۶۰۸

رهنما، زین العابدین، ۳۵۰، ۳۵۶

روحانی، فؤاد، ۱۹۵، ۱۹۷، ۷۱۴

رود، لسلی، ۸۷

رودبار، ۲۳

روزبه، سروان خسرو، ۶۸، ۸۹، ۱۶۹، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۹، ۲۷۷، ۴۹۲، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۹، ۷۰۶

روزنامه شاهد، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۶۸، ۲۷۷، ۳۰۹، ۳۹۸، ۴۲۵، ۴۹۶، ۵۱۰، ۵۱۱

روزنامه کیهان، ۲۱۰، ۵۲۱، ۵۲۸

روزنامه آرام، ۲۸۰

روزنامه اطلاعات، ۹۱، ۱۲۸، ۱۷۵، ۲۲۲، ۵۵۹

روزنامه بامشاد، ۶۶۴

روزنامه تایمز، ۲۹۰

روزنامه جوانان آسیا، ۲۸۰

روزنامه داد، ۲۸۰

روزنامه داریا، ۱۶۸، ۱۷۲

روزنامه دمکرات اسلامی، ۲۶۴

روزنامه ستاره، ۱۸۶، ۶۳۸، ۷۱۶

روزنامه ستاره اسلام، ۲۸۰

روزنامه ستاره تهران، ۶۳۸

روزنامه شاهد، ۱۷، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۵۱، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۱، ۲۱۷، ۲۱۸،

ص: ۷۳۴

۲۱۹, ۲۲۰, ۲۲۱, ۲۴۶, ۲۶۴, ۲۷۹, ۲۸۰, ۴۲۵, ۵۳۳, ۶۱۶, ۷۰۶

روزنامه صفیر, ۱۷۹

روزنامه عطار, ۱۷۹

روزنامه فردوسی, ۶۶۰

روزنامه فرمان, ۳۵۴

روزنامه کیهان, ۱۲۸, ۲۳۲, ۲۳۶, ۲۵۹, ۲۶۰, ۲۸۶, ۲۸۸

روزنامه مرد آسیا, ۲۸۰

روزنامه مرد امروز, ۱۷۷

روزنامه ملت ما, ۲۸۰

روزنامه نیویورک تایمز, ۲۸۰

روزنامه واهمه, ۲۷۲

روزنامه وظیفه, ۱۷۶, ۲۶۵

روزنبرگ ها (جاسوسان اتمی شوروی در امریکا), ۲۵۱

روزولت, تئودور, ۱۳۶

روزولت, کریت, ۱۰۸

روزولت, کیم, ۲۵۵

روستا, رضا, ۲۰۴, ۲۲۴

روسیه, ۲۶, ۳۶, ۲۴۸, ۴۳۶

رولو, اریک, ۵۲۳, ۶۰۷

رومانی, ۱۱۸

ریاحی، سرتیپ تقی، ۵۷۴

ریاضی (دکتر)، ۳۲۰

ریاضی کرمانی، دکتر عباس، ۳۲۰

ریپورتر، اردشیر، ۵۴

ریپورتر، شاپور، ۲۹۷

ریمن نخعی، فرهنگ، ۴۰۵، ۶۲۵

زابلی، ۶۸

زاهدان، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۱، ۵۳۵، ۷۰۸

زاهدی، ۳۰۵

زاهدی (سپهبد)، ۲۸۵، ۵۸۸

زاهدی (سرلشکر)، ۴، ۸۲، ۸۹، ۱۲۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۷۵، ۳۸۲، ۳۸۷، ۴۱۵، ۴۶۹، ۵۳۵، ۵۸۵، ۵۸۷، ۶۸۰، ۷۰۸

زاهدی، اردشیر، ۳۹۰

زاهدی، سپهبد فضل الله، ۸۲، ۱۸۶، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۲۵، ۲۸۵، ۲۸۶، ۵۸۸

زاهدی، فضل الله، ۵۴

زاهدی، فضل الله (سرلشکر)، ۱۹۳

زاهدی، اردشیر، ۳۶۱، ۳۸۹، ۳۹۴، ۴۶۸، ۴۶۹، ۵۰۲، ۵۲۳، ۵۸۷، ۶۰۷

زاوش (مهندس)، ۳۴۰

زمانی، ناصر، ۵۵

زند کریمی، ۵۹۱

زندان قصرو، ۱۶۹

ص: ۷۳۵

زندگريمی (سرهنگ)، ۳۰۳

زهتاب فرد، رحيم، ۳۶۷

زهري، علي، ۵، ۱۵، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۱،
۲۷۲، ۲۸۱، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۹،
۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۷، ۴۲۵، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۷۴، ۵۹۲، ۵۹۴، ۵۹۵،
۵۹۷، ۵۹۹، ۶۴۶، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۱۲

زهري، محمد، ۲۱۷، ۳۲۴

زوگماير، ۲۶

زيبائي، اکرم، ۳۴۰، ۳۴۱

زيد، ۶۸۸

زيرک زاده، احمد، ۳۹۷

زينر، ۱۹۲، ۲۸۱

زينر، راين، ۷۴، ۸۱، ۲۳۴

ژاپن، ۹۲، ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۶۱، ۳۵۶، ۳۶۰

ژاردنيه، ۶۰۸، ۶۱۰

ژنور، ۴۶

ژورنال دو، ۲۸۰

سادچيکف، ۶۴، ۶۵، ۷۶

سارتر، ژان پل، ۳۳۸

سازمان اس پی آر، ۳۷۰

سازمان اطلاعاتی، ۱۲۶، ۲۷۴، ۳۳۰، ۶۹۶

سازمان انقلابی حزب توده، ۳۵۳

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، ۸۰

سازمان توفان، ۳۵۳، ۴۰۰

سازمان طوفان، ۳۵۳، ۴۰۸، ۴۸۴، ۶۴۵، ۶۸۷، ۶۸۹

سازمان مکالمه بین المللی هاروارد، ۳۵۶

سازمان ملل متحد، ۷۶، ۷۹، ۲۰۳، ۲۰۷، ۳۲۱، ۳۸۲، ۶۲۰

سازمان نظامی

حزب زحمتکشان، حزب توده، ۱۶۹، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۱، ۴۹۵، ۷۰۷

سازمان نگهبانان آزادی، ۱۸۶، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۷، ۴۱۳، ۴۴۱، ۴۵۵، ۶۳۱، ۷۰۸

ساعد مراغه ای، محمد، ۸۵، ۸۸، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۴، ۲۰۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۷۹، ۳۵۱، ۳۶۹

ص: ۷۳۶

۷۱۴, ۷۰۶, ۶۵۱, ۶۱۶, ۵۸۰, ۵۷۸, ۵۴۸, ۵۴۷, ۵۳۳, ۴۴۶, ۴۰۶

سالار سنندجی، سعید، ۳۶۹

سالار مظفر، ۳۵

ساواک، ۱۵, ۲۴۶, ۲۷۰, ۳۲۸, ۳۴۹, ۳۵۰, ۳۵۵, ۳۵۷, ۳۵۸, ۳۶۰, ۳۶۹, ۳۷۱, ۳۷۲, ۳۷۳, ۳۷۵, ۳۸۱, ۳۸۹, ۳۹۳, ۳۹۹, ۴۰۳,
۴۳۶, ۴۳۹, ۴۴۱, ۴۴۲, ۴۴۳, ۴۵۰, ۴۵۳, ۴۵۴, ۴۵۷, ۴۶۰, ۴۶۵, ۴۶۷, ۴۷۳, ۴۷۴, ۴۷۵, ۴۷۷, ۴۸۲, ۴۸۳, ۴۹۰, ۵۰۵, ۵۲۷,
۷۱۶, ۷۱۱, ۷۰۸, ۵۳۹

سایکس، سر پرسی، ۲۶, ۳۷۰, ۳۷۱

سایکس، سر پرسی، ۲۶

سپهبدی، ۴, ۵۱, ۵۷, ۶۰, ۶۱, ۶۳, ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۴, ۱۳۶, ۱۵۰, ۱۵۱, ۱۵۳, ۱۵۵, ۱۵۶, ۱۵۹, ۱۶۰, ۱۸۹, ۲۰۳, ۲۰۶,
۲۱۱, ۲۱۲, ۲۱۵, ۲۲۵, ۲۲۷, ۲۲۹, ۲۳۰, ۲۳۳, ۲۳۵, ۲۴۰, ۲۴۱, ۲۴۲, ۲۵۱, ۲۵۳, ۲۵۴, ۲۵۵, ۲۵۶, ۲۵۷, ۲۵۸, ۲۵۹, ۲۷۱,
۲۸۱, ۲۸۵, ۲۹۷, ۳۱۷, ۵۳۱, ۵۳۸, ۵۵۱, ۵۵۲, ۵۷۴, ۵۸۰, ۵۸۲, ۵۹۲

سپهبدی (سروان)، ۱۵۰

سپهبدی، اسدالله، ۱۵۰

سپهبدی، دکتر عیسی، ۱۵, ۴۰, ۵۴, ۶۰, ۶۱, ۸۹, ۱۳۰, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۶, ۱۵۰, ۱۵۱, ۱۶۰, ۱۷۸, ۲۲۷, ۲۴۰, ۲۶۶, ۴۲۰, ۵۳۱,
۵۳۳, ۵۳۴, ۵۳۵, ۵۳۸, ۵۴۱, ۵۷۸, ۵۷۹, ۷۰۶, ۷۰۷

سپهبدی، عیسی، ۱۵۵, ۲۰۳, ۲۱۱, ۲۱۵, ۲۳۵, ۲۵۳, ۲۵۴, ۳۳۶, ۳۶۸, ۵۴۲, ۵۴۷

سپه پور (سرتیپ)، ۲۷۱

سپهری، ۵۵۱

سپهسالار تنکابنی (ولی الله خان خلعتبری)، ۲۱

ستاد ارتش، ۶۷, ۷۹, ۸۹, ۱۵۰, ۱۵۱, ۱۵۴, ۱۵۵, ۱۵۷, ۱۶۰, ۱۶۷, ۱۶۸, ۱۷۰, ۱۷۱, ۱۷۳, ۱۷۵, ۱۷۶, ۲۴۰, ۲۴۱, ۲۸۰, ۲۸۲,
۳۱۱, ۳۵۰, ۳۵۲, ۵۴۸, ۵۴۹, ۵۵۱, ۵۵۷

سجادی (دکتر)، ۵۸۹

سجادی، دکتر سید محمد (تمدن الملک)، ۳۰۴، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۷۱، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۲

سجادی، سید محمد تمدن الملک، ۳۱۷

سجادیان، ۵۸۹

سخایی (سرهنگ)، ۲۷۶

سدان، ریچارد، ۴، ۱۵، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۷۲، ۲۷۳، ۴۶۰، ۵۱۱، ۷۰۷، ۷۱۴

سدهی، ابوالقاسم، ۳۸۱

سدهی، سید ابوالقاسم، ۳۲۷، ۳۵۲، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۴، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۶۸۲

سرتیپ زاده، ۹۶

سرجوئی، فاضل، ۷۱

سردار ظفر بختیاری، ۲۵، ۲۶

سردار محتشم بختیاری، ۲۵

سردار اسعد بختیاری، ۲۱

سردار نصرت، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۲، ۳۹

سرکیس، ماریتروس، ۳۷۰، ۳۷۱

سروری، محمد، ۲۰۶

سروش، علی اصغر، ۵۴۱، ۵۴۲

سعادت نوری، حسین، ۲۵

ص: ۷۳۷

سعیدخان, ۲۲

سعیدخان رودباری, ۲۳, ۲۴

سعیدی, ۶۰۹

سغائی, عباس, ۳۵۳

سلطان سنجر, ۶۳۵

سلطنت طلب, ۵۲۶, ۵۲۸, ۵۳۷, ۷۱۰

سلمان زاده, سیروس, ۳۹۱

سلیمان خان, ۵۴۲

سمیعی, ادیب السلطنه, ۵۱

سن کلو, ۴۲, ۵۰

سن لویی (مدرسه), ۴۰

سنجابی, دکتر کریم, ۲۶۱, ۳۳۹, ۳۹۷

سنجابی, کریم (دکتر), ۳۳۸

سهام السلطان بیات (مرتضی قلیخان), ۲۸, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۱۹۶, ۲۰۶, ۲۶۵, ۴۰۶, ۵۱۳, ۵۳۲, ۶۰۶, ۶۱۶

سهراب (منظور پسر رستم), ۶۹۳

سوئیس, ۵۶, ۶۲

سوسیالیسم, ۱۵۱, ۶۵۵

سولیوان, ویلیام, ۴۲۴, ۴۷۰, ۴۸۰, ۴۸۱, ۴۸۴, ۷۰۹

سون یات سن (دکتر), ۱۴۶

سویس, ۴۵, ۲۸۷, ۳۳۸, ۵۶۸, ۵۷۱, ۷۰۵

پایگاه، عملیات، مأمورین، عوامل، ۹۴، ۹۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۵۳، ۱۷۱، ۲۱۲، ۲۳۴، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۲۲، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۸۱، ۴۸۲، ۵۲۷، ۵۸۲، ۷۱۲

سیاست موازنه منفی، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۴۹، ۱۸۹، ۱۹۱، ۷۱۵

سیتی بانک، ۴۶۲

سیرجان، ۲۶، ۳۲، ۳۷، ۴۰، ۳۰۵

سیرجانی، محمدرضا، ۳۱

سینگمان ری، ۱۰۲، ۶۴۸، ۶۴۹

شاپوریان (شاپوری)، ۳۸۹، ۳۹۰

شاملو، ۳۵۴

شانزه لیزه، ۵۲۳، ۶۰۷

شاه

محمدرضا پهلوی، ۱۶، ۲۷، ۳۱، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۶، ۶۲، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۱، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۴، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۷، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۸، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۶۵، ۵۸۵، ۵۸۹، ۵۹۲، ۶۰۸، ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۷، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۹۵، ۷۰۶، ۷۰۹، ۷۱۵

شاه بختی (سپهبد), ۲۶۰

شاهپور غلامرضا, ۲۶۵, ۶۶۰

شاهد, ۵۸۳, ۶۶۵

شاهرخ, ۱۷۲

شاهرخ, بهرام, ۵۷, ۵۸, ۶۰, ۱۷۱, ۱۷۲, ۱۷۷

شاهزاده رضا میرزا, ۳۱

شاهقلی (سرهنګ), ۳۸۰

شاهکار, دکتر محمد, ۱۴۸, ۱۷۰, ۱۷۵, ۳۴۰

شاهنده, عباس, ۷۰, ۲۳۵, ۳۵۴, ۵۴۳

شاو, برنارد, ۶۴۸, ۶۴۹

ص: ۷۳۸

شاوون (وابسته نظامی سفارت فرانسه), ۱۵۶, ۵۵۲

شایگان (دکتر), ۱۴۸

شایگان، دکتر سیدعلی, ۹۶, ۱۷۵, ۱۷۶, ۲۰۶, ۲۱۴, ۲۵۱, ۲۵۲, ۲۶۳, ۲۷۲, ۳۵۳, ۳۵۸, ۳۵۹, ۳۷۹, ۳۸۱, ۳۸۷, ۳۸۸, ۳۹۱,
۴۳۸, ۴۴۰, ۶۱۷

شبح سرخ, ۱۴۱, ۱۸۵, ۲۵۰

شبکه بدامن, ۱۲۶, ۱۶۷

شبکه تلویزیونی گرانا، ۲۶۹

شپرد، سرفرانسیس, ۹۹, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۱۹, ۱۶۴

شجاعی، سپهد علی, ۴۵۸

شرکت انگلیسی لینچ, ۳۷۲, ۳۷۴

شرکت ایران و انجلیز, ۳۴۲

شرکت پارکر, ۳۷۴

شرکت نفت آرامکو, ۱۰۳

شرکت نفت انگلیس و ایران, ۴۷, ۵۶, ۶۴, ۷۰, ۷۷, ۸۰, ۸۶, ۹۳, ۹۵, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۷, ۱۱۳, ۱۱۹, ۱۲۱, ۱۲۷, ۱۲۸,
۱۲۹, ۱۳۰, ۱۳۴, ۱۴۱, ۱۴۲, ۱۴۷, ۱۶۲, ۱۶۴, ۱۶۵, ۱۶۷, ۱۶۸, ۱۷۱, ۱۷۳, ۱۸۳, ۱۹۴, ۱۹۸, ۲۰۲, ۲۰۷, ۲۰۹, ۲۱۷, ۲۲۱,
۲۸۸, ۲۹۰, ۳۶۲, ۳۷۱, ۵۱۳, ۵۳۱, ۵۳۸

شرکت نفتی سینکلر, ۶۴

شرمینی، مهندس نادر, ۲۰۹

شروین، دکتر محمود, ۲۶۴, ۳۳۴, ۷۱۴

شریعت, ۴۲, ۵۸, ۱۷۵, ۱۷۶, ۲۹۸

شریعتمدار, ۱۷۱

شریعتمداری، سید کاظم، ۴۱۴، ۴۱۹، ۶۷۲، ۷۰۳

شریف امامی، جعفر، ۱۶۶، ۳۷۵، ۴۲۱، ۴۸۷، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۸، ۵۱۱، ۶۸۱

شریف امامی، مهندس جعفر، ۱۶۶، ۲۰۶، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۹، ۴۳۷، ۴۶۰، ۴۶۷، ۴۹۲، ۴۹۶، ۵۰۲، ۵۱۳، ۶۱۵، ۷۰۹

شریف امامی، جعفر، ۴۹۳، ۵۱۰

شفا، شجاع الدین، ۳۵۶

شفازند، ب، ۵۷، ۵۸، ۶۱

شفیعی، ۲۹

شفیعی (مهندس)، ۵۸۸

شفیق، احمد، ۹۰

شفیق، شهرام، ۳۶۳

شقایق (مهندس)، ۳۷۳

شقایق، مهندس حسین، ۳۷۲

شکری، ۶۲۴، ۶۳۹

شکوری، فرحناز، ۱۱۵، ۲۳۴

شکوهیان، محمد علی، ۳۶۳

شمس آبادی، رضا، ۴۴۳

شمس الدین محمد حافظ، ۲۱۰، ۲۸۷، ۳۴۰، ۴۸۸، ۶۴۲، ۶۸۸

شمشیر دامو کلس، ۱۴۹، ۵۲۲

شمیران، ۱۸۷، ۵۱۲

شهابی سیرجانی، محمد حسن، ۳۲

شہریار، ۳۷۳

ص: ۷۳۹

شهیدی، حسین، ۱۷۵

شهیدی، محمد، ۵۷

شهیدی، موسی، ۴۵۰، ۴۵۱

شوارتسکف، نورمن، ۷۹، ۸۰، ۸۲

شوری

اتحاد جماهیر، ۴۷، ۴۸، ۵۵، ۵۸، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۹، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۹۵، ۳۲۱، ۳۹۶، ۴۲۰، ۴۳۶، ۴۴۴، ۴۵۰، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۰، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۸، ۵۰۲، ۵۰۷، ۵۳۸، ۵۸۳، ۶۷۹، ۷۰۵

شیبانی، مجیر، ۴۰

شیبانی، وحیدالملک، ۲۱

شیخ الملک، ۳۱، ۳۲

شیخ رضا، ۶۱۱

شیخ سعدی، ۵۶۱

شیخ الملک، ۳۶

شیخ الملک (محمدحسن؛ محمدرضا سیرجانی)، ۳۱، ۳۳، ۳۶

شیخی، ۴۲، ۵۸، ۴۳۵، ۵۸۷

شیراز، ۲۶، ۳۲، ۶۶، ۶۸، ۲۸۰، ۳۱۲، ۳۲۱، ۳۶۱، ۳۷۰، ۳۷۱، ۵۵۹، ۶۶۹، ۶۷۸

شیرازیان، ۵۹۴

شیکاگو، ۳۷۱، ۳۸۲، ۳۹۰

صابر، بيوك، ٢٣٥

صارم الملك، ٢٢

صارمى، ابوطالب، ٦٠٨

صالح، اللهياري، ٩٦، ١٦٣، ٢٠٦، ٣٥٨

صالح، اللهياري، ٨٣، ١٢١، ٦٠٣

صدر حاج سيد جوادى، احمد، ٦٦٤

صدر، حسن، ١٧٥

صدوقى، آيت الله محمد، ٤٧٠

صدوقى، محمد، ٤٧٠، ٤٧١

صدوقى، محمد (آيت الله)، ٤٧٠

صديقى، دكتور غلامحسين، ٥١، ٣٠٩، ٧١٤

صديقى، غلامحسين، ٤٠

صنيعى، سپهبد اسدالله، ٤٥٨

ضحاك، ٤١٦، ٤٣٩، ٦٨٧

ضحاك، ٤٣٩

ضدانقلاب، ٥٢٤، ٥٢٥، ٥٢٦، ٥٢٨، ٦٠٧، ٧٠٩

ضرغام السلطنة، ٢٣

ضرغام السلطنة، ٢٤

ضياىى، ٥٧٤

ضيايىى، ٥٧٣

طاب ثراه، میرزا شهاب الدین، ۵۰

طالقانی، سید محمود، ۴۱۴، ۶۶۴، ۶۷۳

طاهری، ۵۹۴

طاهری، دکتر ابوالقاسم، ۶۳

طباطبائی، سید محمد صادق، ۵۴

طباطبائی، سید ضیاء الدین، ۹۰، ۱۴۲، ۱۷۶، ۱۹۵، ۲۳۲، ۲۴۳

طباطبائی (آیت الله)، ۲۱

طباطبائی، سید جواد، ۴۳۷

طیب (سرهنګ)، ۵۵۱

طرح مارشال، ۱۰۴، ۱۲۵، ۱۳۹

طهماسبی، خلیل، ۱۷۸

طباطبائی، سید ضیاء الدین، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۴

طباطبائی، سید ضیاء الدین، ۹۰

ظفر، امیر خان ارفع السلطنه (خان فرخ)، ۳۷۰

ظلی (دریادار)، ۳۶۹

ظهیرالدوله

ابراهیم خان، ۲۷، ۳۱۴

ظهیرالملوک، ۱۳۲

ص: ۷۴۰

عالمی (دکتر)، ۱۵۰

عامری، امان اللہ خان، ۳۹

عامری، جواد، ۹۶

عباس آباد، ۴۵۸

عباسی، سروان ابوالحسن، ۱۷۷

عبدالباقی، آقاسید، ۳۰

عبدالحسین میرزا فرمانفرما، ۳۹، ۶۹

عبدالکریم قاسم، ۳۵۵

عبداللہ بن عیسیٰ، ۶۳۲

عبده، دکتر جلال، ۵۵

عدالت

اجتماعی، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۸۷، ۲۲۹، ۲۸۷، ۳۷۸، ۴۹۱، ۵۳۹، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۷۹، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۷۶

عدل اسفندیاری، ۶۷، ۶۸

عراق، ۹۲، ۱۵۰، ۲۵۵، ۳۵۵، ۳۶۶، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۴۸، ۶۹۷

عربستان سعودی، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۲۹، ۱۶۲، ۱۶۴، ۲۱۳، ۵۱۱

عرفان مثبت تولایی، ۳۳۸

عرفان منفی تبرائی، ۳۳۸، ۵۶۷

عزت پور، ۲۳۵

عشرت آباد، ۵۱

عضنفری (سرهنگ)، ۵۵۱

عقيلي کرمانی، مهندس نظام الدین، ۴۶۷

علا، حسین، ۶۳، ۶۵، ۱۸۴، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۲، ۵۴۲، ۵۹۲

علاء، حسین، ۶۵، ۷۷، ۷۹، ۸۴، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۹۵، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۵۴، ۳۷۱، ۳۷۳، ۷۰۸

علم، امیراسدالله، ۱۹۵، ۲۲۵، ۲۴۳، ۲۵۹، ۲۷۱، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۷۸، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۷، ۴۱۱، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۷۴، ۵۱۰، ۵۸۷، ۵۸۹، ۶۴۹، ۶۵۵، ۶۵۹، ۷۰۸

علم، میراسدالله، ۳۷۵

علوی، ۹۶

علوی، دکتر حسن، ۹۶، ۲۴۲

علویان قوانینی، محمدتقی، ۴۳۷

علویان قوانینی، محمدتقی، ۱۶۹، ۴۰۲، ۴۵۰، ۴۵۴

علوی مقدم (سرلشکر)، ۲۴۰

علی کاکو، ۲۲

علی آبادی (دکتر)، ۲۰۷، ۵۷۳

علی آبادی، آفاق، ۲۶۵

علی آبادی، دکتر عبدالحسین، ۵۷۴

علی آبادی، عبدالحسین خان، ۱۵۰

علیقلی خان، ۴۵۳

علی محمد آقا، ۵۲۵

علینقی میرزا، ۳۷۱

عمرو، ۶۸۹

عمیدی نوری، ابوالحسن، ۱۴۱، ۱۷۶، ۳۷۵، ۷۱۲، ۷۱۷

عین الدوله، ۲۳

غضنفری (سرهنګ)، ۱۵۵، ۱۵۹، ۵۵۱، ۵۵۴

ص: ۷۴۱

غلامرضا، نجاتی (سرهنګ)، ۳۵۲

غلامعلی بیک، ۶۳۴

فاتح، مصطفی، ۵۶، ۶۷، ۱۹۵، ۷۱۵

فارس، ۳۷۱

فاشیسم، ۱۸۷

فاطمی، حسین (دکتر)، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۸۷، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۹، ۳۴۹، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۱، ۴۴۰،

۵۷۳، ۵۸۴، ۷۱۵

فاطمی، دکتر سید حسین، ۱۴۵، ۱۸۷، ۲۶۹، ۷۱۱

فتح الملک شیرازی، ۳۷۰

فتحعلی شاه، ۲۳، ۲۷، ۲۹

فتوری، ۶۷۹

فتوگرافی، علی، ۴۳۷، ۴۴۱

فخر داعی گیلانی، محمد تقی، ۲۶

فخر الدوله، ۵۶

فداییان اسلام، ۳۳۱

فراکسیون میهن، ۵۴

فراماسون، ۳۶۹

فرامرزی، ۳۸۰، ۶۰۹

فرامرزی، عبدالرحمن، ۹۶، ۳۷۹، ۳۸۰

فرانسه، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۶۰، ۱۰۰، ۱۳۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۰۳، ۲۳۶، ۳۲۹، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۵۳، ۳۶۴،

۳۶۹، ۴۲۰، ۴۲۵، ۴۶۷، ۴۶۹، ۵۱۵، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۳۱، ۵۴۱، ۵۵۹، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۸۰، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۱۱، ۷۰۵

فرانکس، سراولپور، ۸۶، ۱۱۰، ۱۱۹

فرانکفورت، ۳۴۲

فراهانی، ۶۲۳، ۶۳۹، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴

فرته، ۳۹۲

فرح اندوز، ۵۷۶

فرحاندوز، ۵۷۴

فرخ، امیر مظفرالدین خان (دکتر)، ۳۷۱

فرخزاد، فروغ، ۳۳۶

فردوست، حسین، ۱۵۱

فردید، دکتر سید احمد، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۵۶، ۵۶۶، ۵۶۹، ۷۰۷

فرزان، حسن، ۵۵

فرزانگان، عباس، ۲۹۹

فرقه دمکرات کرمان، ۳۵

فرقه دمکرات (دوره مشروطه)، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۳۴، ۳۵، ۶۴، ۶۵، ۷۶

فروتن، غلامحسین، ۳۵۳

فرودگاه مهر آباد، ۱۹۵

فروزش، زین العابدین، ۷۱

فروغی، محمدعلی، ۵۶، ۱۹۵، ۵۴۲، ۵۶۲

فروهر، غلامحسین، ۹۹، ۱۶۳، ۲۷۹

فریدونی، سلطان محمد، ۳۰۷، ۳۱۲، ۴۰۰، ۴۳۹

فریدونی، سلطان محمد، ۳۱۳، ۴۳۸، ۴۴۱

فریزر، سرویلیام، ۱۰۳، ۱۳۰، ۲۹۰، ۳۶۲

ص: ۷۴۲

فعال، شیخ رضا، ۴۶۷، ۵۳۶

فقیه زاده دزفولی، ۹۶

فلاح، دکتر رضا، ۱۹۳

فلاح، رضا (دکتر)، ۶۰۶

فلسطین، ۸۷، ۴۷۷

فلسفه وحدت وجود، ۶۶۴

فلسفه های اگزیستانس، ۳۴۰

فلسفی، محمد تقی، ۱۱، ۴۱۹، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۸، ۷۰۳

فلیچر، ۸۱

فن برگمان (پروفسور)، ۴۸

فهیم کرمانی، مرتضی، ۵۲۲

فویرباخ، لودویگ، ۳۳۷، ۵۶۶

فیروز، ۶۹

فیروز دارابیجی، ۳۷۰

فیروز، مریم، ۵۵، ۶۹

فیروز، مظفر، ۶۹، ۷۰

فیگارو، ۵۲۳، ۶۰۷

فینچ، سی. سی، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۴۴

قائم مقام الملک رفیع، ۲۶۱

قاسملو، ۴۴۹

قاسمی, ۳۵۳

قاسمی، دکتر احمد, ۲۳۴, ۲۷۸, ۳۵۳

قاضی، میرزا عبداللہ, ۲۹

قانون امنیت اجتماعی, ۲۴۵, ۲۴۶, ۲۴۹, ۲۶۱, ۳۰۹

قانون انجمن های ایالتی و ولایتی, ۶۶۴, ۶۶۶

قانون منع فعالیت اشتراکی, ۳۵۳

قبادی، ستوان حسین, ۱۶۹

قحطی, ۱۲۹

قدر (سرتپ), ۶۷, ۶۸

قدر، سرتپ منصور, ۶۷, ۶۸

قدس نخعی، حسین, ۳۷۹

قدیمی، ولی الله, ۴۰۰, ۵۱۸, ۵۲۱

قراردادهای نظامی, ۳۹۲, ۳۹۴

قرآن مجید, ۱۳۱, ۵۴۹

قره نی, ۳۲۲

قره نی (سرلشکر), ۳۵۲, ۳۵۴

قره نی، سرلشکر ولی الله, ۳۰۲, ۳۰۳, ۳۵۲, ۳۵۳, ۵۸۶, ۵۹۱, ۷۰۸, ۷۱۵

قزلباش, ۵۴۳

قزلباش، عزیز, ۲۰۴, ۵۴۳

قزوینی, ۵۴۲

قشائى، خسرو، ٩٦

قشائى، ناصر خان، ١٣٦

قشائى، ناصر خان، ٦٤

قطب زاده، صادق، ٥٢٣، ٦٠٧

قفقاز، ٩٢

قلعه فلک الافلاک، ٥٦٤

قلهک، ١٩٤

قم، ٣٦، ٣٢٦، ٣٦٢، ٣٩٣، ٣٩٩، ٤٠٥، ٤١٣، ٤٣١، ٤٣٢، ٤٣٣، ٤٣٥، ٤٣٨،

ص: ٧٤٣

۷۱۶, ۷۱۴, ۶۶۹, ۶۶۸, ۶۶۱, ۵۰۰, ۴۹۱, ۴۸۹, ۴۸۷, ۴۸۰, ۴۷۹

قمی

آیت الله سید حسن, ۳۱, ۴۰۲

قنائیان, اصغر, ۵۱۲

قنات آبادی, شمس, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۴۲, ۱۶۱, ۱۸۶, ۲۲۵, ۲۳۶, ۲۶۴, ۲۶۹, ۳۰۱, ۳۰۶, ۳۰۷, ۳۰۸, ۳۱۰, ۳۱۱, ۳۵۲, ۳۶۴,

۷۱۴, ۶۶۰, ۵۳۳

قندچی, ۲۹۸

قندهاری, شیخ محمدباقر, ۳۳

قندهاری, مهندس نظام الدین, ۵۷۶

قوام, ۱۶, ۶۴, ۶۵, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۶, ۷۹, ۸۲, ۸۳, ۱۴۴, ۱۶۰, ۲۲۹, ۲۳۰, ۲۳۱, ۲۳۴, ۲۷۳, ۴۳۶, ۵۶۲

قوام, احمد, ۱۲۵

قوام السلطنه, ۶۳, ۶۴, ۸۲, ۲۳۰, ۴۶۹, ۵۵۹, ۵۶۶, ۷۰۶

قوام السلطنه, ۶۵, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۱۵۰, ۱۹۷, ۲۳۳, ۲۳۵, ۲۷۲, ۳۷۰, ۳۹۴, ۵۴۶

قوام الملک, ۲۲, ۲۶

قوامی, ۵۷۴, ۵۷۶

قوانینی, ۱۶۹, ۵۹۷, ۶۲۵, ۶۶۸, ۶۷۱

کاپیتولاسیون, ۴۳۰, ۵۰۶

کاخ مرمر, ۲۶۰, ۴۴۳, ۴۴۹, ۷۰۹

کاخ مرمر, ۴۳۷

کارتز, جیمی, ۴۶۴, ۴۶۵, ۴۷۳, ۴۷۴, ۴۷۸, ۴۸۰, ۴۸۴

کاسترو، فیدل، ۶۸۷

کاسمی، دکتر نصرت اللہ، ۹۶

کاشان، ۳۳۴

کاشانی، ۵۹۷، ۵۹۵

کاشانی، دکتر سید باقر، ۶۰۴

کاشانی، سید ابوالقاسم (آیت اللہ)، ۱۵، ۱۸۵، ۲۱۴، ۲۶۸، ۷۱۲

کاشانی، سید ابوالقاسم، ۱۸۱، ۲۰۸، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۷۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۴، ۳۳۳، ۳۷۵، ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۰۸،
۵۱۹، ۵۸۶، ۶۰۵، ۶۱۶، ۶۱۹، ۶۲۵، ۶۴۶، ۶۵۷، ۶۶۳، ۶۶۵، ۶۷۳، ۶۸۷، ۷۰۱، ۷۱۳، ۷۱۴

کاشانی، سید ابوالقاسم (آیت اللہ)، ۱۰۷، ۲۰۸، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۷۵، ۴۰۸، ۵۶۴، ۵۸۴، ۶۰۱

کاشانی، سید ابوالقاسم (کاشانی)، ۲۰۸

کاشانی، سید باقر، ۶۰۷

کاشانی، سید محمود، ۴۱۳، ۶۶۵

کاشانی، مصطفیٰ، ۲۶۹، ۳۲۹، ۵۹۵

کاظمی، باقر، ۳۰۰

کاظمی، سید مصطفیٰ خان، ۴۰۳، ۶۲۴

کاظمی، سید مصطفیٰ خان، ۲۲

کاظمی، ناصر، ۴۰۳

کاظمیان، ۳۹۱

کاظمیان، غلامحسین، ۳۹۱

کاظمیہ، اسلام، ۲۳۵

کافتارادزه, ۷۶

کالیفرنیا, ۸۷, ۳۹۰, ۴۴۰, ۴۴۱

کامکار, ۲۹۱, ۲۹۲

کانادا, ۳۶۰, ۵۲۸, ۵۳۷

کانون تشیع, ۴۰۵, ۴۰۷, ۴۱۲, ۴۲۰, ۴۲۱, ۴۲۴, ۶۶۴

کانون لیسانسیه های تهران, ۳۴۰

ص: ۷۴۴

کانون مترقی، ۷۴، ۱۲۳

کاوه (منظور کاوه آہنگر)، ۶۸۷

کاوه آہنگر، ۴۱۶، ۶۸۸، ۷۱۳

کایچک، چیانگ، ۸۳، ۱۳۷، ۱۴۶

کتابخانہ تہران، ۴۵

کربلا، ۳۷۵، ۵۲۰

کرہ جنوبی، ۳۶۶

کرج، ۳۷۳، ۶۱۸

کردستان، ۶۵، ۷۵، ۸۱، ۱۷۹، ۳۱۴، ۴۴۵

کرمان، ۳، ۱۵، ۱۶، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۹، ۵۶، ۵۷، ۵۸،
۵۹، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۸۱، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۵،
۳۱۶، ۳۲۱، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۶۶، ۳۷۱، ۴۲۶، ۴۵۵، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۱۷، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۴۷،
۵۸۷، ۵۹۰، ۵۹۵، ۶۰۰، ۶۰۹، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۳۴، ۶۴۸، ۶۶۹، ۶۷۵، ۷۰۵، ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۱۳، ۷۱۴

کرملین، ۲۵۰، ۲۶۴

کرہ، ۲۵۱، ۶۴۹

کریم آقا بوذرجمہری، ۲۶۶

کسائی پور، احمد، ۲۵۰

کسروی، احمد، ۸۲، ۸۳، ۶۶۰

کشاورز، دکتر فریدون، ۶۴

کشاورز، فریدون، ۱۶۹

کلالی، محمدابراہیم امیر تیمور، ۲۱۰، ۷۱۶

کمال (سرتیپ), ۲۶۶

کمالیان، جواد, ۴۲

کمبریج, ۳۷۱

کمپانی تلگراف هند و اروپا, ۲۵

کمپانی رویال داچ شل, ۱۲۷, ۳۶۲

کمونیست

کمونیستها, ۶۴, ۲۴۸, ۲۴۹, ۲۵۰, ۲۸۰, ۴۲۵, ۴۷۴, ۴۸۳, ۵۰۲, ۵۱۱, ۵۳۹

کمونیسم

شبح، خطر, ۶۲, ۷۶, ۷۷, ۸۰, ۸۴, ۸۵, ۹۱, ۹۵, ۱۰۲, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۹, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۷, ۱۲۲, ۱۲۵, ۱۲۶, ۱۲۹, ۱۳۴, ۱۳۶,
۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۶, ۱۴۷, ۱۴۹, ۱۵۱, ۱۵۳, ۱۶۶, ۱۶۷, ۱۸۹, ۲۰۲, ۲۰۹, ۲۱۰, ۲۱۱, ۲۱۴, ۲۲۲, ۲۲۵, ۲۳۶, ۲۳۷, ۲۴۶, ۲۴۷,
۲۴۸, ۲۴۹, ۲۵۰, ۲۶۴, ۲۷۸, ۲۸۲, ۲۹۲, ۲۹۶, ۳۷۹, ۴۲۴, ۴۷۵, ۴۷۸, ۴۸۲, ۴۸۷, ۴۹۹, ۵۰۰, ۵۰۲, ۵۰۷, ۵۳۸, ۵۳۹, ۵۸۳

کمیته مجازات, ۲۷۴, ۲۷۶, ۳۱۴

کمیته مجازات کرمان, ۵۸۶, ۵۸۷

کمیسیون نفت, ۹۶, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۵۴, ۱۶۳, ۱۶۵, ۱۸۳

کندی, ۴۱۳

کندی، جان فتیز جرالده, ۱۲۲, ۳۶۳, ۳۶۵, ۳۶۶, ۳۷۶, ۳۷۸, ۳۸۹, ۳۹۱, ۴۱۲, ۶۲۰, ۶۶۱, ۶۶۷, ۶۸۸

کنسرسیوم, ۱۰۲, ۱۳۵, ۱۹۱, ۲۰۴, ۲۰۵, ۲۱۶, ۲۱۷, ۲۵۹, ۲۸۹, ۳۵۷, ۳۹۲, ۳۹۴, ۷۰۷

کنعانی زاده, ۳۱۳, ۵۹۳

کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در آلمان, ۳۵۳

کنفرانس یالتا, ۶۳

کنگره اتحادیه صنفی ایران, ۲۰۴

کودتای نوژه, ۵۲۱, ۵۲۲, ۵۲۷, ۷۱۰

کودتای نوژه, ۶۱۰

کورن, ویلیام, ۳۲۵

کوکس, ۳۵۲

ص: ۷۴۵

کولینز، ژنرال لاوتون، ۸۸

کومین تانگ، ۱۴۶

کویت، ۲۱۳، ۳۵۷، ۳۶۲

کیا

سپهبد حاجعلی، ۶۰۰

کیان (دکتر)، ۳۶۹، ۳۷۳

کیانوری، نورالدین، ۵۵، ۶۹، ۷۱۳، ۷۱۵

کیانوری، نورالدین، ۶۹، ۹۱، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۷، ۲۱۰

کینزر، استیون، ۱۹۰

کینزر، استیون، ۷۱۵

کینگزلی، مارتین، ۱۹۲

کیوان، امیر، ۳۵۴

کیوانی، ۵۸۷

کیوانی، ۳۰۳، ۳۲۲، ۵۸۷، ۵۹۰

کیوانی (مهندس)، ۳۰۲

کیوانی، فرخ، ۳۵۴

کیوانی، مهندس فرخ، ۳۲۲

کیومرث میرزا، ۲۷

گازیوروسکی، مارک، ۲۱۰، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۲۲، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۸۳، ۷۱۵، ۷۱۶

گرانڈ اسکاتلند، ۳۷۰، ۳۷۲

گراند لژ ناسیونال دو فرانس, ۳۷۲

گرزن، سرلشکر عباس, ۲۴۰, ۲۶۰

گرنی (دکتر) رایزن فرهنگی سفارت امریکا, ۱۸۷

گروه ملی (دانشجویان طرفدار حزب زحمتکشان در امریکا), ۳۷۸, ۶۸۲

گریدی، دکتر هنری, ۸۵, ۸۶, ۹۰, ۹۱, ۹۵, ۹۹, ۱۰۱, ۱۱۲, ۱۱۹, ۲۰۳, ۳۶۲, ۴۸۱

گریدی، هنری, ۳, ۳۷, ۱۶۰

گریدی، هنری (دکتر), ۸۶, ۸۷, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۵, ۹۷, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۶, ۱۱۹,

۱۲۰, ۱۲۱, ۱۵۳, ۱۶۱, ۱۶۴

گس، سر نویل, ۱۳۰

گستیل، ریمن, ۳۵۷

گلشائیان، عباسقلی, ۸۲, ۸۳, ۸۵, ۸۸, ۸۹, ۹۷, ۱۰۳, ۱۲۸, ۱۳۰, ۱۳۴, ۱۴۰, ۱۴۷, ۱۵۴, ۱۶۲, ۱۶۳, ۳۶۲, ۵۳۲, ۵۳۸, ۷۰۶,

۷۱۳, ۷۱۵

گنجه ای، جواد, ۷۰, ۹۶, ۵۴۶

گوئیران، راجر, ۲۱۲, ۲۳۴, ۲۵۴, ۲۵۵, ۲۵۶, ۵۸۲

گوبلس, ۱۱۱

گودوین، جوزف کارل, ۲۵۵

گوشه گیر، دکتر سید موسی, ۳۴۷

گوشه گیر (دکتر), ۵۹۷

گیفورد، والتر, ۱۱۵, ۱۱۹

گیویان (سرهنگ), ۶۷

لاجوردی، حبیب, ۱۷, ۱۴۳, ۱۷۰, ۱۹۳, ۱۹۷, ۲۰۰, ۲۰۶, ۴۵۴, ۵۳۷, ۷۱۳

لاله زار, ۱۶۷

لاینباخ، ادوارد, ۳۶۱

لژیبیداری ایران, ۳۷۳

ص: ۷۴۶

لژ روشنائی، ۵، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۴۶۰

لژ روشنائی ایران، ۶۲، ۳۱۶، ۳۶۹

لژ مولوی، ۳۶۹، ۳۷۰

لژ ناسیونال، ۳۶۹، ۳۷۲

لژ یونایتد گرانڈلژ، ۳۷۲

لژهای فراماسونری، ۴۶۰

لسانی، ابوالفضل، ۲۰۶، ۵۳۲، ۵۳۳، ۶۶۰

لسانی، ابوالفضل، ۱۴۸

لشکرک، ۲۶۷، ۲۷۰

لقمان الملک، ۳۶۹

لمبتون، نانسی آن ک.، ۶۱، ۸۱، ۲۸۱، ۲۹۰

لنچافسکی، ژرژ، ۵۵

لندری (ژنرال)، ۱۲۱

لندن، ۴۷، ۹۶، ۹۹، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۳۵۰، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۷۲، ۵۲۸،

۷۱۳، ۵۵۹

لنکرانی، مرتضی، ۲۳۳، ۲۷۷

لهستان، ۲۱۳

لوئیس، ویلیام راجر، ۲۸۱، ۷۱۳

لواسانی، میرزا محمدخان، ۴۳

لوموند، ۵۲۳، ۶۰۷

لووت، رابرت، ۷۷

لوی، والتر، ۱۲۱

لیبرال، ۱۲، ۲۴۶، ۲۵۱

لیپینگ، بریان، ۲۷۰

لیموژ، ۴۲، ۵۰

لیوتنان، هیک، ۲۴

مؤیدالاسلام، ۳۲، ۳۳، ۳۶

مارتین، کینگزلی، ۱۹۱

مارسل، گابریل، ۳۳۸

مارلینگ، سرچارلز، ۲۶

مازندران، ۲۶۶، ۵۴۷

مازندئی، ۳۷۴

مازندئی، یوسف، ۳۷۴

ماساچوست، ۳۶۳، ۳۹۰

ماکیاوللی، نیکولو، ۱۳

مالک (سرهنگ)، ۲۸۰

مالیات مضاعف، ۱۰۵

ماهان (کرمان)، ۶۰۹

مایل تويسرکانی، ۵۹

مبازه مسالمت آمیز، ۴۹۱

مترنیخ، ۱۳

متین دفتری، احمد، ۱۹۹، ۲۰۶

مجارستان، ۲۱۳

مجدالدوله، ۲۶۵

مجدزاده، بهرام، ۲۶۱

مجله نفت، ۲۰۷

مجله آژنگ، ۶۶۰

مجله پست تهران، ۱۷۵

مجله سحر، ۶۶۰

مجله فردوسی، ۶۶۰

مجله فیلم، ۱۶۷

ص: ۷۴۷

مجله نبرد زندگی, ۶۶۰

مجله یغما, ۴۵

مجمع احیاء نفوس, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۵

محمد اسماعیل خان وکیل الملک (وکیل الملک اول), ۲۷

محمد قلی خان, ۳۷

محمدزاده, رفعت (ستوان), ۱۶۹

محمدعلی شاه, ۲۱, ۲۹

محمدعلیشاه, ۴۵, ۲۶۵

محمد میرزا ابوالفتح, ۲۲

محمدی, محمد, ۱۹۴, ۳۰۴, ۵۲۱, ۵۹۵, ۶۴۴

محمود محمود, ۵۴, ۵۵, ۳۹۴

محمود, پرویز, ۵۴

محیط طباطبایی, سیدمحمد, ۵۴

مدرسه آلیانس فرانسه, ۳۶۴

مدرسه مسیحیان دارجلینگ, ۳۷۱

مرآت, ۵۴۱

مرآت اسفندیاری, حسن خان (مرآت السلطنه), ۲۷

مرآت السلطنه, ۲۸

مراکش, ۳۹۸

مرتضی قلی خان (وکیل الملک دوم), ۲۷

مرشدی زاده، علی، ۲۸۳

مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹۴، ۳۳۱، ۵۰۴، ۷۱۱

مروی، ۶۲۴، ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۶۰

مزدا، ۲۰۵

مزدا، عباس (مهندس)، ۴، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۵، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۶۳۷

مزدا، مهندس عباس، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۸۹، ۴۰۸، ۵۱۳، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۶

مزینی (سرتیپ)، ۲۶۷

مسئله بقائی، ۸

مسائل تاریخ معاصر ایران، ۸

مستشارالدوله صادق، ۱۱۲

مستوفی الممالک، حسن خان، ۲۲

مسجد سلیمان، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴

مسجد شیخ عبدالحسین، ۶۶۰

مسجد فیضیه، ۴۳۱

مسجد گوهرشاد، ۶۶۲

مسجد هدایت، ۴۱۱، ۶۵۷

مسعود، محمد، ۱۶۷، ۱۷۷، ۱۹۵

مسعودی، ۵۴۳

مسعودی، عباس، ۱۷۵، ۷۱۱

مسعودی، قاسم، ۱۷۵

مسعودی، محمدعلی، ۷۰، ۱۱۲، ۵۳۲، ۵۴۳، ۵۴۶، ۷۰۶

مسکوک، ۵۶۲

مشار، حسن (مشارالملک)، ۳۷

مشارالملک، ۳۷، ۴۰

مشایخی، مهدی، ۷۱، ۴۳۴

مشرف الدوله، ۵۶

مشروطه

حکومت، اندیشه، قانون، رژیم، ۷، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۴، ۵۵، ۱۲۷، ۱۴۱،
۱۴۴، ۱۵۱، ۲۰۶، ۲۴۵، ۲۷۶، ۲۸۵، ۳۲۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۳، ۴۴۳، ۴۴۸، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۸۳، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۸،
۵۱۷، ۵۴۹، ۵۶۰، ۵۶۳، ۶۰۶، ۶۷۷

مشکور، محمدجواد (دکتر)، ۶۱

مصاحب، غلامحسین، ۵۴، ۵۵

مصالح، ۸، ۵۵، ۷۱، ۱۰۶، ۱۳۹، ۱۵۴، ۱۸۵، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۹۶، ۳۰۸، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۸۶، ۵۴۹، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۹۸،
۶۷۴، ۶۹۲

مصالح ملی، ۸، ۱۰۶، ۱۸۵

مصباح زاده، مصطفی، ۲۱۰، ۳۸۰

مصدق، دکتر محمد

مصدق السلطنه، ۱۶، ۵۶، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲،
۱۲۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۹،
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶،
۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸،
۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹،
۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷،

,٣٩٤ ,٣٨٧ ,٣٨٥ ,٣٧٠ ,٣٦٩ ,٣٦٧ ,٣٥٤ ,٣٥٣ ,٣٣٣ ,٣٢٢ ,٣١٥ ,٣١٣ ,٣١٢ ,٣١٠ ,٣٠٩ ,٣٠٨ ,٣٠٧ ,٣٠٥ ,٣٠١ ,٣٠٠ ,٢٩٩
,٥٨٠ ,٥٧٩ ,٥٧٨ ,٥٥٤ ,٥٣٩ ,٥٣٨ ,٥٣٦ ,٥٣٥ ,٥٣٤ ,٥٣٣ ,٥٣٢ ,٥٢٠ ,٥١٩ ,٥١١ ,٥٠٨ ,٥٠٣ ,٤٦٦ ,٤٣٧ ,٤١٤ ,٤٠٦ ,٤٠٢
,٧٠٧ ,٦٨٠ ,٦٧٩ ,٦٧٣ ,٦٦٨ ,٦٦٧ ,٦٦٥ ,٦٥٦ ,٦٥٤ ,٦٥٣ ,٦٤١ ,٦١٩ ,٦١٨ ,٦١٧ ,٦١٦ ,٦١١ ,٦٠٦ ,٦٠٥ ,٥٨٤ ,٥٨٢ ,٥٨١
٧١٦ ,٧١٥ ,٧١٤ ,٧١٣ ,٧١٢ ,٧٠٨

مصدق، محمد (دكتور)، ٤، ٦٨، ٢٠١، ٢٢٠، ٢٣٠، ٢٥٥

مصدق السلطنة، ٢١٦، ٢٨٨، ٣١٤، ٦٧٩

ص: ٧٤٨

مصر، ۳۷۱، ۶۱۲، ۶۴۵

مصطفوی، ۳۳۳

مصلحت، ۱۰۶، ۱۱۹، ۱۳۴، ۲۲۹، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۵۶، ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۴۵، ۳۶۸، ۴۴۸، ۴۷۱، ۴۸۵، ۴۹۲، ۴۹۸، ۵۰۶، ۵۲۲، ۵۷۸،
۵۷۹، ۵۸۳، ۶۰۴، ۶۷۴، ۶۹۴

مصور رحمانی، غلامرضا (سرهننگ ستاد)، ۱۰۷

مظفری، ۵۸۹

مظفری (مهندس)، ۵۸۹

معاصر، حسن، ۵۵

معاذ السطنه پیرنیا، ۴۵

معاویہ، ۶۴۲

معبودی، ۵۹۱

معتمد شفیعی، ۲۹

معزی، محمود (سپهبد)، ۴۶۸

معصومی، ۶۲۲، ۶۲۶، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۴۰

معصومی دادم، ۶۳۳

معظمی، دکتر عبدالله، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۷۲، ۲۷۳، ۳۹۴، ۵۴۲، ۶۱۷

معظمی، عبدالله، ۲۶۱

معین، دکتر محمد، ۶۱

معین الممالک، حسین خان، ۲۴

معین فر، جعفر، ۳۶۴، ۳۸۰

مقدم, ۵۷۵

مقدم (سپهبد), ۳۲۸

مقدم (سرهنگ), ۳۴۹

مقدم, احمد, ۲۰۷

مقدم, سرلشکر ناصر, ۵۹۳, ۵۹۴

مقدم, ناصر, ۴۳۹, ۴۴۰

مقدم, سپهبد ناصر, ۳۲۸, ۴۸۲

مقربى, سرلشکر احمد, ۴۹۵

مقیمى

على اکبر, ۳۰۴

مک کارتیسم, ۱۸۸, ۴۷۵

مک گى, ۸۶

مک گى, جورج, ۸۶

مک آرتور (ژنرال), ۹۲, ۱۶۱

مکرم, حسن, ۷۱

مکرى, امير, ۲۳۵

مک کارتی (سناتور), ۱۶۶, ۲۴۷, ۲۴۸

مک نیل, ۳۵۲

مکى, ۱۴۵, ۱۸۷, ۲۰۱, ۲۰۲

مکى, حسين, ۹۷, ۱۰۸, ۱۲۸, ۱۳۰, ۱۴۴, ۱۶۳, ۱۷۷, ۲۰۱, ۲۱۴, ۲۵۱, ۲۶۰, ۲۶۱, ۲۶۳, ۳۳۶, ۳۳۸, ۳۵۴, ۳۷۵, ۳۹۴, ۴۵۵

۵۷۶, ۵۷۳, ۴۵۶

مکی، حسین, ۱۲۸, ۱۳۰, ۱۴۴

ملبورن، روی ام., ۲۱۲, ۲۲۵, ۲۵۴, ۲۵۵, ۲۵۶, ۲۶۰, ۲۹۶, ۲۹۷

ملک فیصل, ۳۵۵, ۴۴۸

ملک الشعراى بهار, ۲۱

ملک المتکلمین, ۵۴

ملکه مادر, ۲۱۴, ۳۶۴, ۳۶۵

ملک زاده، مهدی, ۵۴

ملک زاده، مهدی (دکتر), ۵۴

ملک محمدی، مرتضی, ۱۹۴

ملکه توران, ۲۶۵

ملکه مادر, ۵۵۹

ملکی، احمد, ۱۴۱

ملکی، خلیل, ۱۸۶, ۱۸۷, ۱۹۰, ۲۳۶, ۲۴۲, ۲۴۴, ۲۹۸, ۴۰۸, ۴۰۹, ۴۱۱, ۴۷۵, ۵۳۵, ۶۲۲, ۶۴۵, ۶۴۷, ۶۵۷, ۶۶۵, ۷۱۳

ملکی، میرزا خلیل خان, ۳۴۰

منافع ملی, ۱۴۵, ۱۸۸, ۲۱۱, ۲۱۹, ۲۲۰

منتسکیو, ۳۵۳

منتظر, ۵۹۷

منزه (سرتیپ), ۲۶۷

ص: ۷۴۹

منشی زاده، داوود، ۱۵۱، ۲۴۰

منشی زاده، میرزا ابراهیم، ۲۷۴

منصور خلیفه عباسی، ۶۳۲

منصور، حسنعلی، ۸۸، ۳۷۴، ۴۳۲، ۴۴۲، ۴۴۳

منصوری، ۵۸۹

منوچهری، ۱۵۱

مهتدی

علی اکبر، ۱۷۱، ۳۵۲، ۳۵۳

مهدی نیا، جعفر، ۱۷۴

مهران (دکتر)، ۵۷۰

مهرویان، اصغر (مهندس)، ۳۹۱

مهندس، ۳۰۳

مهینی یزدی، ۳۳۶

مهینی، محمد (دکتر)، ۳۳۷

مهینی، دکتر محمد، ۵۷۲

موحد، محمدعلی، ۸۹

مودین، یوری، ۲۵۰

مورخ الدوله (احمد علی سپهر)، ۱۳۳، ۱۶۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۵۶۴، ۷۰۷

موریسون، هربرت، ۱۱۰، ۱۱۹

موسولینی، بنیتو، ۴۹

موسوی زاده، ۶۶

موسوی، علی اکبر، ۶۶

موسوی زادگان، دکتر نصرالله، ۴۴۱، ۴۴۲، ۶۲۴

موسوی زاده، علی اکبر، ۸۳

موقوفات فخریه راور، ۵۹، ۶۰

مولم، جان، ۳۵۲

موید الاسلام، ۳۶

میثمی، لطف الله، ۱۹۰

میدلتون، جرج، ۲۱۳، ۲۴۴، ۲۷۳، ۲۸۸

میراحمدیان، جواد، ۷۱

میراشرافی، ۱۸۷

میراشرافی، مهدی، ۱۵۸، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۹۳، ۷۱۲

میرافضلی (سرهنگ)، ۱۵۵، ۵۵۱

میرجلالی (سرلشکر)، ۳۸۰

میرزا بقا، ۲۹

میرزا حسین خان، ۲۳

میرزا حسین خان سردار نصرت، ۲۵

میرزا کوچک خان، ۲۴۵

میرزا حسین خان، ۲۲، ۲۳، ۲۵

میرزا حسین خان رئیس نظمیه کرمان، ۲۲

میرزاشهاب، ۳، ۲۹، ۳۹، ۴۴

میرزاشهاب راوری، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹،
۵۱، ۵۳، ۵۷، ۶۰، ۶۹، ۵۳۱، ۷۰۵

میرزا کریم خان رشتی، ۲۳۲

میرعمادی (دکتر)، ۶۴۱

میروشینکف، ۲۶

میلیسیو دکتر آرتورو، ۳۷

ناتل خانلری، پرویز (دکتر)، ۳۳۷

نادرپور، نادر، ۳۵۶

نادرشاه افشار، ۴۸

ناصر الملک، ۲۵

ناصرالدوله فیروز (سرتیپ)، ۴۳

ناصرالدین شاه، ۲۷، ۲۰۸

ناصرالملک، ۳۵

ناصرالملک، ابوالقاسم خان قره گوزلو، ۲۲، ۲۳، ۳۲

ناظرزاده کرمانی (دکتر)، ۳۳۶

ناظرزاده کرمانی، دکتر فرهاد، ۳۹۱، ۵۹۵

ص: ۷۵۰

ناظم التجار, ٢٥

ناظم التجار, ٢٢, ٢٥

نبوی, ٥٧

نجاتی، غلامرضا (سرهنگ), ٣٥٥

نجم، ابوالقاسم (نجم الملك), ٢٠٦, ١٢٥, ٤٨

نخبگان سیاسی, ٧٨, ٩٥, ١٠٣, ١١٨, ١٢٣, ٤٧٦

نخشب، دکتر محمد, ٣٥٨, ٣٧٩, ٣٨١, ٣٨٤, ٣٨٧, ٤٣٦, ٤٤٠

نخعی، فرهنگ ریمن, ٤٠٥

نراقی، احسان, ٦٣١

نرماشیر, ٢٣

نشر کارنامه, ٨٩

نشر ناشر, ١٦٣

نشر نور, ١١٥

نشریه شهاب, ٦٨٤

نشریه طلوع, ٩٩

نشریه کارنامک, ٩١

نشریه نیواستیتستن, ١٩١

نصر, ١٠٠

نصر، دکتر سید تقی, ٩٩, ١٠٠, ٤٥٤

نصر، دکتر سیدحسین, ٤٥٣

نصراللهی (سپهد)، ۴۶۸

نصرت الدوله فیروز، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۶، ۵۳۱

نصرت السلطان، ۳۵

نصرت السلطنه، ۲۶

نصرت السلطنه، میرزا حسین خان، ۲۴

نصیری، ارتشید نعمت الله، ۳۲۸، ۴۴۳، ۴۹۴

نعمت الله ولی، ۶۴۲

نقیسی، ۵۶

نقیسی (مهندس)، ۴۴۰

نقیسی، سعید، ۵۴، ۳۵۶

نقیسی، لقمان، ۳۱۴، ۵۸۷

نقیسی، لقمان (مهندس)، ۴۳۵

نقیسی، مشرف الدوله، ۵۶

نهادهای اطلاعاتی، ۱۲

نهاوندی، دکتر هوشنگ، ۴۷۸

نهضت آزادی ایران، ۴۰۵، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۱، ۴۳۳، ۴۹۸، ۶۵۷، ۶۶۴، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۹، ۶۸۱

نهضت جنوب، ۶۵

نهضت مذهبی، ۴۹۹، ۵۱۰، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵

نهضت ملی، ۶۲، ۱۱۷، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶

۵۷۸, ۵۳۴, ۵۲۵, ۵۱۶, ۵۱۵, ۵۱۴, ۵۱۳, ۴۶۵, ۴۱۱, ۴۰۶, ۴۰۵, ۳۷۴, ۳۵۲, ۲۸۸, ۲۸۲, ۲۸۱, ۲۷۹, ۲۷۷, ۲۷۶, ۲۷۳, ۲۶۸
۷۱۵, ۷۱۴, ۷۰۷, ۷۰۱, ۶۵۳, ۶۲۰, ۶۱۶, ۶۰۷, ۶۰۵, ۵۸۰

نواب زاده, ۲۹

نواب صفوی، سید مجتبی (میرلوحی), ۱۶۱

نواب صفوی، سید مجتبی (میرلوحی), ۳۳۱

نواب، حسینقلی خان, ۴۸, ۴۱, ۲۱

نواب، صادق, ۶۸, ۶۷

نوابی، دکتر ماهیار, ۶۱

نوبخت، حبیب الله, ۳۱۲

نورائی، مهندس محمدتقی, ۴۴۹, ۴۴۲

نوری، میرزا آقاخان, ۲۵

نوری السعید, ۳۵۵

نوشین، عبدالحسین, ۴۲

نیاوران, ۱۶۹

نیرومند, ۶۵۸, ۶۴۱, ۴۲۸, ۴۱۲, ۲۲۰, ۱۴۶, ۱۲۲, ۱۲۰, ۱۱۰, ۱۰۷, ۳۳, ۲۲

نیکپور نائینی, ۱۵۸

نیک پی، اعزاز, ۷۱

نیکسون، ریچارد, ۷۰۸, ۶۰۷, ۵۸۵, ۵۸۴, ۵۲۳, ۲۹۸, ۲۹۷, ۲۹۶, ۲۹۳, ۲۹۲

نیویورک, ۴۵۴, ۴۴۰, ۴۳۹, ۴۳۴, ۳۹۴, ۳۹۰, ۳۸۶, ۳۸۵, ۳۸۳, ۳۷۸, ۳۶۳, ۳۵۸, ۳۴۹, ۲۷۰, ۲۶۸, ۲۰۷, ۱۶۰, ۱۴۶, ۸۶

۵۳۴, ۴۶۹, ۴۶۲, ۴۵۷

نیویورک تایمز, ۳۷۸, ۱۶۰, ۱۴۶

هاروارد، ۱۸۱، ۲۳۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۷۶، ۳۸۰، ۳۸۹، ۴۵۴، ۵۲۵

هاشمی، ۵۸، ۶۴۷

هامبورگ، ۲۰۷، ۳۴۲

هانسون، کن، ۳۷۸

هاوایی، ۵۲۸

هایدگر، مارتین، ۳۳۹، ۳۴۰

هدایت

ارتشید عبدالله، ۶۰۰

هدایت، خسرو، ۵۴۶

هدایت، صادق، ۵۳، ۵۴، ۱۹۲، ۲۲۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۵۶۶

هدایت، مهندس خسرو، ۷۰، ۷۶، ۱۴۴، ۲۰۴، ۵۳۲، ۷۰۶

هدایتی، دکتر محمدعلی، ۹۶

هرندی، ۳۰۷، ۳۴۴، ۳۴۵

هریمن، آورل، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۸، ۳۲۲، ۷۰۷

هژیر، ۸۲، ۸۳، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۷۵، ۴۰۶

هژیر، عبدالحسین، ۸۲، ۱۴۰، ۱۴۲، ۵۳۳، ۷۰۶

هشترودی (دکتر)، ۵۷

هگل، گئورگ ویلهلم فردریش، ۳۳۷، ۳۳۸، ۵۶۶، ۵۶۷

همایون، ۵۹۷

همایونفر، ۵۷۳، ۵۷۴

همت (سرلشکر)، ۳۷۲

هند، ۳۷۱

هند و چین، ۳۶۶

هندرسون، لوی، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۹، ۲۹۱، ۲۹۵، ۳۶۳، ۳۹۱، ۵۸۲، ۵۸۳

هندوستان، ۳۶۶، ۳۹۸

هنرمند، احمد، ۳۰۴

هنگ کنگ، ۲۰۸

هوشیار، دکتر محمدعلی، ۱۴۸

هولمز، جولیوس، ۱۲۲

هومن، ۵۷۱

هومن، احمد، ۱۶۸

هومن، دکتر محمود، ۳۶۹، ۵۷۱

هویدا، امیرعباس، ۴۵۴، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۶، ۴۷۸، ۴۸۷، ۴۹۴، ۵۱۳

هیئت ها، ۴۱۷، ۶۹۷

هیتلر، آدولف، ۴۹، ۱۵۱، ۶۳۲، ۶۵۴

هیدگر، مارتین، ۳۳۸

واشنگتن، ۷۳، ۷۷، ۷۹، ۸۴، ۸۶، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۲۲، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۲۲، ۳۶۱، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۷

۳۸۹، ۳۹۰، ۴۳۴، ۴۳۹، ۴۴۰، ۵۷۵، ۵۹۰

والا، ۱۸۰

والا، عبدالله، ۱۶۹، ۱۸۰، ۱۸۲

والدورف آستوريا, ۳۸۶

وايزنر، فرانک, ۱۰۸

وايلي، جان, ۷۵, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۳, ۸۵, ۸۷, ۸۸, ۱۰۰, ۱۰۸, ۱۳۵, ۱۳۶, ۱۴۰, ۱۵۳, ۱۶۰

وب, ۱۰۷

وثوق، ناصر, ۱۹۷

وثوق الدوله، حسن خان, ۳۷, ۴۰, ۲۳۱, ۲۷۴

وحيد, ۵۶۹

وحيدى، سيدحسن, ۲۱, ۴۵, ۴۶, ۸۲, ۱۱۲, ۱۱۸, ۱۲۵, ۳۲۸, ۴۰۱, ۴۰۵, ۴۱۳, ۴۱۴, ۴۲۱, ۴۲۲, ۴۲۴, ۴۳۷, ۴۴۱, ۴۵۳, ۴۵۵,
۴۶۰, ۴۶۷, ۵۱۰, ۵۳۶, ۵۹۷, ۶۰۴, ۶۱۱, ۶۲۳, ۶۲۴, ۶۲۵, ۶۲۶, ۶۲۸, ۶۳۲, ۶۳۸, ۶۴۲, ۶۴۳, ۶۶۹, ۶۷۲, ۶۹۹, ۷۰۰, ۷۰۲,

۷۰۹

وخشورى, ۲۹۴

وداودى, ۱۹۴

ورامين, ۵۹۳, ۶۶۹

ورزى, ۵۷۳, ۵۷۴

ورمونت (سناتور), ۳۵۰

وزيرزاده, ۲۹

وطن دوست، غلامرضا (دکتر), ۲۸۰

وکیل الدوله, ۳۱۴

وکیل الدوله ابراهيمى, ۵۲

وکیل الملك, ۲۱, ۲۲, ۲۴, ۲۵, ۲۷, ۲۸

وکیل الملك، محمداسماعيل خان, ۲۷

وکیلی، غلامحسین، ۴۲

ص: ۷۵۲

ونزوئلا، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۹، ۱۶۲

وودهاوس، کرسٹوفر مونتائگ، ۹۶، ۱۱۵، ۱۹۲، ۲۳۴

وی، تیم، ۱۹۲

ویلز (مستشار کبرای سفارت امریکا)، ۱۸۷

یاتسوئیچ، سرهنگ گراتیان، ۱۲۳، ۳۷۴، ۳۹۲، ۴۵۶

یارافشار، پرویز، ۲۹۹، ۳۰۰، ۶۰۱

ص: ۷۵۳

يارشاطر، دكتور احسان، ٣٩١

ياسائى، ١٤٥، ٥٧

ياسائى، حاج حسين، ٢٢، ٥٦، ٥٧، ١٤٥، ٣٤٥

ياسائى، محمدعلى، ٣٤٥

ياسائى، محمدعلى، ٥٧، ٦٦

يزدى، دكتور مرتضى، ٦٤، ٢٧٨

يف پور فاطمى، ٣٨٨

يمينى شريف، غضنفر، ٤٠٠، ٤٠٢

يمينى شريف، غضنفر، ٤٣٧، ٤٤١

يهودا، ١٦٥

يوسفى زاده، ٤٠٧، ٦٤٣

يوسفى زاده، ٦٤٤

يوسفى زاده، محمدعلى، ٤٠٧، ٤٥٤، ٤٥٥، ٦٠٤، ٦٢٢، ٦٢٣، ٦٣١، ٦٤١، ٦٤٣، ٦٤٤

يوگسلاوى، ١١٨

يونان، ٧٧، ٧٩، ٨٠، ٨٥، ٨٦، ٩١، ٩٧، ٩٨، ١١٠، ١٢١، ١٥٣، ١٦١

يهودا/١٦٥

ص: ٧٥٤

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

